UNIVERSAL
LIBRARY
OU-234071
UNIVERSAL
LIBRARY

٩٦

جلد ثانی

تفسیر قرآن مجید

که مسمی بمواهب علیّه معروف

بتفسیر حسینی

تصنیف کمال الدین حسین

واعظ کاشفی هروی

به امر امیر نظام الدین علی شیر اغاز تصنیف در سنه ۸۹۷ هجری یافت و اختتام

در سنه ۹۰۲ هجری بعهد سلطان حسین میرزا پذیرفت و رحلت مصنف

در سنه ۹۱۰ هجری در هرات *

در مطبع احمدی

حاجی سید عبد الله

مرحوم مغفور واقع محلهٔ مرزاپور علاقهٔ شهر کلکته بانتخاب طبع در آمد

وقد اهتم بطبعه اقل الخافقین احقر اصغر حسین

حفظه الله من الحزن والشین

۱۴۶۹ حر

سورة الكهف مكية وهي مائة واحدى عشر آيات

بسم الله الرحمن الرحيم

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ) تا و ستایش مر خدای را (الَّذِیْ اَنْزَلَ) آنکه فرو فرستاد (عَلٰی عَبْدِهِ) بر بندهٔ خود یعنی محمد ع م (الْکِتٰبَ) قرآنرا ترتب استحقاق حمد بر انزال قرآن تنبیه است بر انکه قرآن اعظم نعمتهای ملک منان است که بر بندگان ارزانی داشته (وَلَمْ یَجْعَلْ) و ننهاد (لَّهٗ) در و (عِوَجًا ۜ) چیزی از کجی یا خلاف لفظ و تفاوت معنی یا عدول از حق بباطل و گردانید او را (قَیِّمًا) راست یعنی معتدل بی صعوبت افراط و مفرط تفریط یا مستقیم طبه و مرجع الیه یا قایم بمصالح عباد و در تاویلات آورده که ضمیر له راجع بعبد است و معنی آنکه خدا بندهٔ خود را میلی بغیر خود و گردانید او را مستقیم در جمیع احوال (لِّیُنْذِرَ) تا بیم کند محمد ع م یا قرآن مر کافرانرا (بَاْسًا شَدِیْدًا) بعذابی سخت که استیصال است یا عقوبت دوزخ خدایی صادر شده (مِّنْ لَّدُنْهُ) از نزدیک خدای که مهذب او است نه غیر او (وَیُبَشِّرَ الْمُؤْمِنِیْنَ) و تا مژده دهد بپیغمبر یا قرآن مر گروندگانرا (الَّذِیْنَ) آنانکه (یَعْمَلُوْنَ الصّٰلِحٰتِ) میکنند کارهای بسندیده (اَنَّ لَهُمْ) بآنکه مر ایشانرا است (اَجْرًا حَسَنًا ۙ) مزدی نیکو یعنی باداش بسندیده و نام (مَّاکِثِیْنَ) دو حالتیکه مقیم باشند (فِیْهِ) در ان اجر (اَبَدًا ۙ) همیشه بی انقطاع و انتقال سلبی قید آورده که عمل صالح آن است که جز برای خدا نبود و اجر حسن آنکه مانع دولت لقا بود (وَّیُنْذِرَ الَّذِیْنَ) و بیم کند آنرا که از روی جهل (قَالُوا اتَّخَذَ اللّٰهُ) گفتند فرا گرفت خدای تعالی (وَلَدًا ۝) فرزندی و قایل آن یهود و نصاری و بنو ملیح (مَا لَهُمْ) نیست این گویندگانرا (بِهٖ) بفرزند یا بدین سخن که میگویند (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی بلکه بتوهم کاذب القای این قول میکنند (وَلَا لِاٰبَآئِهِمْ ۭ) و نه دانش

بود مر پدران ایشان را ذوین باب اگر تقلید آبا میکنند (کَبُرَتْ کَلِمَةً) بزرگ ترکلمهٔ ایست آن کلمه که از روی جرأت (تَخْرُجُ) بیرون می آید (مِنْ اَفْوَاهِهِمْ) از دهنهای ایشان از هر قولهای کفار این کلمه را بر طریق استعظام ذکر فرمود که مشتمل است بر تشبیه و تشریک و امتزاج و اتصاف بصفات حدوث (اِنْ یَقُولُونَ) نمی گویند (اِلَّا کَذِبًا ۵) مگر دروغی امابزرگ دروغی است که نزدیک رسیده که بسبب آن آسمان و زمین بشکافد و کوهها از جا برود و تکاد السموات یتفطرن منه وتنشق الارض وتخر الجبال هدا ان دعوا للرحمن ولدا آورده اند که حضرت رسالت پناه هم از استماع این کلمه غمناک شد و امیدی که بایمان ایشان میداشت بانقطاع نزدیک رسید حق سبحانه برای تسلی دل مبارک او فرمود که (فَلَعَلَّکَ) پس گمرنو (بَاخِعٌ نَفْسَکَ) کشندهٔ مرنفس خود را (عَلٰی اٰثَارِهِمْ) بعد از برگشتن ایشان از تو یا پس از انکار ایشان ترا یعنی کار ایشان بر خود آسان گیر و غم بر دل بی غل خود منه (اِنْ لَّمْ یُؤْمِنُوا) اگر ایمان نیاورند (بِهٰذَا الْحَدِیْثِ) باین سخن یعنی قرآن و دربی کفر و عصیان ایشان نی خود را هلاک مساز (اَسَفًا ۵) از روی اندوه یا جزع یا حسرت یا غضب (اِنَّا جَعَلْنَا) ما در سنی که ما گردانیدیم (مَا عَلَی الْاَرْضِ) آنچه چیز را که بر زمین است از معادن و نباتات و حیوانات (زِیْنَةً لَّهَا) آرایش مرابل زمین را محققان بر اند که ما بمعنی من است مراد انبیا اند هم یا علما یا حفظهٔ قرآن که زینت زمین ایشانند و جمعی گویند آرایش زمین بر جال الله از ان روی که قیام عالم بوجود شریف ایشان باز بسته اند * بیت *

* روی زمین بطلعت ایشان منور است * * چون آسمان بزهره و خورشید و مشتری *

و گفته اند مراد از ما علی الارض مشتهیات محرمات است که حق تعالی فرمود که ما آنرا آرایش خلق ساخته ایم یعنی در چشم مردم آراسته ایم (لِنَبْلُوَهُمْ) تا بیازمایم ایشانرا یعنی معاملهٔ آزمایندگان کنیم تا ظاهر گردد که (اَیُّهُمْ) کدام از ایشان (اَحْسَنُ) نیکوتر است (عَمَلًا ۵) از جهت عمل یعنی کیست که این محرمات را ترک کند (وَاِنَّا لَجَاعِلُوْنَ) و بدرستیکه ما سازندگانیم (مَا عَلَیْهَا) آن چیز را که بر روی زمین است از کوه و درخت و بنا (صَعِیْدًا جُرُزًا ۵) زمینی نامون بی گیاه یعنی بآخر این عمارتها را خراب خواهیم ساخت پس دل بران منهید و بزینت ناپایدار دنیا فریفته مشوید * مثنوی *

* جهان از رنگ و بوی زشت اسیرست * * ولی نزدیک اهل بصیرت *

* نه رنگ دلکشش را اعتباری است * * نه بوی دلفریبش را مداری است *

آورده اند که چون یهود قریش را سه سوال در آموختند که از حضرت رسالت پناه هم بپرسید تا بکدام یک

می گفتند که قصهٔ جوانان بس عجیب است عجب از وی که جواب آن تواند داد حق سبحانه آیت فرستاد (أَمْ حَسِبْتَ) نه چنان است که می گویند که آیامی پنداری تو (أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ) آنکه اصحاب کهف و رقیم که صد و نه سال در خواب ماندند (كَانُوا) بودند (مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) از آیات عجائب ما چیزی شگفت یعنی قصهٔ ایشان بنسبت آیات قدرت ما که وی آفرینش ارض و سما ظاهر است چندان عجیب و غریب نیست مراد از کهف غاری است بجرم نام واقع در کوه تباخاوس از حوالی شهر افسوس که دارالملک دقیانوس بود و رقیم نام قریهٔ ایشان است یا وادی که کوه تباخاوس در انجاست و گفته اند لوحی بوده از رصاص یا حجری که اسمای اصحاب کهف در ان رقم کرده بودند و از وی روایت آورده اند حدیثی مرفوع هست که اصحاب رقیم سه تن بودند که در کوه از خوف باران بناه بغاری برده بودند و سنگی بر در غار فرود آمده بوشیده شد و هر یک توسل بعمل خیری کرده چون توفیق مزاحمت و مخالفت هوای نفس و بر الوالدین از حق سبحانه نجات خواستند و آن سنگ از پیش غار دور شده خلاصی یافتند و در باب اصحاب الکهف اقوال مختلفه بسیار است درین ترجمه آنچه اشهر و اصح است مذکور می گردد آورده اند که دقیانوس در زمان تسخیر ممالک روم بشهر افسوس رسید و آنجا بتهای برای بتان که معبود ان اهل شهر بودند ساخته اهل شهر را تکلیف پرستش ایشان کرد هر که سخن او نشنید خلاصی یافت و هر که تمرد نمود بقتل رسید شش جوان نو رسیده خدا پرست از بزرگ زادگان شهر گوشه گرفته بدعا و نیاز مشغول گشتند و از حق تعالی درخواست نمودند که ایشان را از فتنهٔ آن جبار ایمن سازد القصه مهم ایشان بعرض دقیانوس رسیده و باحضار ایشان امر کرده تهدید بسیار نمود ایشان بر طریق توحید رسوخ ورزیده مطلقا فرمان او قبول نکردند دقیانوس بفرمود تا علی دحلل که در بر داشتند از ایشان انتزاع کردند و گفت شما جوانید و خرد سال شما را دو سه روز مهلت دادم تا در کار خود تامل کنید و به بینید که مصلحت شما در قبول قول من است یا در رد آن پس از ان شهر متوجه موضع دیگر شد و جوانان رفتن او را غنیمت دانسته با یکدیگر در باب مهم خود مشاورت نمودند و رای همه بر فرار قرار یافت هر یک از خانهٔ پدر قدری مال بجهت زاد و نفقه برداشته روی بکوهی که نزدیک شهر بود آوردند و در راه شبانی بدیشان رسید و بدین ایشان در آمد و در مرافقت موافقت نمود سگ شبان نیز بر عقب ایشان دویدن آغاز کرد چندانکه منع کردند ممتنع نشد و خدای او را بسخن آورد و تا بزبان فصیح گفت از من مترسید که من دوست شمایم خدا یرا دوست میدارم شما

در خواب (تا بدانند) تا من شمار (پاسبانی کنم) اما چون نزدیک کوه شدند شبان گفت من درین کوه غاری میدانم که بدو پناه میتوان گرفت بالتفاق روی بغار نهادند و حق سبحانه از روزن ایشان بغار درین و خبر میدهد (إِذْ أَوَى الْفِتْيَةُ) یاد کن چون باز گشت کردند جوانان و منضم شدند (إِلَى الْكَهْفِ) بغار چرم (فَقَالُوا) پس گفتند (رَبَّنَا آتِنَا) ای پروردگار ما بده ما را (مِن لَّدُنكَ) از نزد یک خود (رَحْمَةً) بخشش یعنی آمرزش یا روزی یا امن از عدو (وَهَيِّئْ لَنَا) و مهیا ساز برای ما (مِنْ أَمْرِنَا) از کار ما که مفارقت کفار است (رَشَدًا) راستی و نیکوئی و صواب (فَضَرَبْنَا عَلَى آذَانِهِمْ) پس نهادیم ما بر گوشهای ایشان حجابی که سخن نشنوند یعنی بخوابانیدیم ایشان را (فِي الْكَهْفِ) در غار (سِنِينَ عَدَدًا) سالهای ذات عدد یعنی شمرده (ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ) پس برانگیختیم یعنی بیدار کردیم ایشان را (لِنَعْلَمَ) تا به بینیم آنچه بعلم ازلی دانسته ایم یعنی تا بداند بندگان ما که دو ین قصه (أَيُّ الْحِزْبَيْنِ) کدام از دو گروه مر ادا اهل کتابین اند یا مومن و کافر یا متقدمین و متاخرین و بر هر تقدیر معلوم گردد که کدام از ینها (أَحْصَى) شمار نگاه دارنده تر است (لِمَا لَبِثُوا أَمَدًا) مر اندازه مدتی که در نگ کردند ایشان در غار یعنی دانسته شود که ضبط زمان لبث ایشان کدام گروه کرده اند و شمار ه کدام راست تر است (نَحْنُ نَقُصُّ) ما قصه می کنیم یعنی میخوانیم (عَلَيْكَ) بر تو که محمدی (نَبَأَهُم) خبر ایشان را (بِالْحَقِّ ط) براستی (إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ) بدرستی که ایشان جوانان بودند که از روی صدق (آمَنُوا بِرَبِّهِمْ) ایمان آوردند بپروردگار خویش (وَزِدْنَاهُمْ) و بیفزودیم ایشان را (هُدًى ص) راه نمونی یعنی ثبات و یقین (وَرَبَطْنَا) ببستیم (عَلَى قُلُوبِهِمْ) بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم دل ایشان را و قوت دادیم بر اظهار حق و جرأت ارزانی داشتیم در وقت سخن بر دقیانوس (إِذْ قَامُوا) چون بایستادند در پیش وی و ایشان را به پرستش بت دعوت کرد (فَقَالُوا) پس گفتند (رَبُّنَا) پروردگار ما (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) آفریدگار آسمانها و زمینهاست (لَن نَّدْعُوَ) هرگز نخوانیم نپرستیم (مِن دُونِهِ) بجز وی (إِلَهًا) معبودی (لَّقَدْ قُلْنَا) نخوای که گفته باشیم (إِذًا) آن هنگام که دیگر بار پرستیم (شَطَطًا ه) سخن خطا و دروغ (هَٰؤُلَاءِ قَوْمُنَا) این گروه که کسان ما اند در نسب یعنی جمعی از اهل الموس (اتَّخَذُوا) فرا گرفتند بسبب تهدید دقیانوس و بیم قتل (مِن دُونِهِ) بجز خدای بحق (آلِهَةً ط) خدایان دیگر که بر باطلند (لَّوْلَا يَأْتُونَ) چرا نمی آرند کافران (عَلَيْهِم) بر پرستش بتان (بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ ط) بحجتی روشن و برهانی ظاهر یعنی دقیانوس جوید قتل مردمانی را که تکلیف بت پرستی می کنند بحجت

ع ۱۳

و برهان (فَمَنْ اَظْلَمُ) پس کیست ستمکارتر (مِمَّنِ افْتَرٰی) از کسیکه افترا کند و ببندد (عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا ط) بر خدای تعالی دروغی که نسبت شرکا کند بوی و قبل از این گذشت که دقیانوس بعد از معارضه ایشانرا مهلت داد و ایشان فرار کردند بمانجا که مهتر ایشان بود و در اثنای طریق با ایشان گفت (وَاِذِ اعْتَزَلْتُمُوْهُمْ) و چون یک سو شدید از اهل شرک و دوری جستید از ایشان (وَمَا یَعْبُدُوْنَ) و از انچه می پرستند (اِلَّا اللّٰهَ) مگر خدای تعالی را ایشان خدایرا معبود میدانستند و بتان را در عبادت شریک می ساختند بمانجا فرمود که چون از ایشان و معبودان باطل ایشان برکرانه شدید (فَاْوٗٓا اِلَی الْکَهْفِ) پس باز گشت کنید بسوی غار و در وجای گیرید (یَنْشُرْ) تا بگسترانند (لَکُمْ رَبُّکُمْ) برای شما پروردگار شما و بسیار سازد برای شما (مِنْ رَّحْمَتِهٖ) از بخشایش خود در دو سرای (وَیُهَیِّئْ لَکُمْ) و باز دهد برای شما (مِنْ اَمْرِکُمْ) از کار شما (مِرْفَقًا ۝) آن چیزیکه بدان نفع گیرید در دین و دنیا آورده اند که جوانان اتفاق نموده بکوه برآمدند و شبان ایشان را در غار در آوردو چون در غار قرار گرفتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت تا بمانجا بخسپیدند و دقیانوس بعد از دو صد و زی بازآمده از احوال جوانان پرسید و چون از فرار ایشان خبر یافت آبای ایشان را بر احضار ایشان تکلیف نمود گفتند ای ملک مبلغی اموال ما برده بدین کوه مستحصره شده اند دقیانوس با جمعی بر عقب ایشان رفت و ایشان را در ان غار تنگ یافت پنداشت که بیدارند فرمود که در غار بسنگ برآرید تا هر دو در انجا بمیرند پس در غار استوار ساختند و دوموس از مقربان دقیانوس اسامی و احوال جوانان را بر لوحی از سنگ نقش نموده در دیوار غار وضع کردند باميد آنکه شاید روزی کسی بدینجا رسد و از احوال ایشان خبردار گردد و غار ایشان در طرف جنوبی کوه تاخاوس بود و لاجرم آفتاب بوقت طلوع و غروب بر در جانب او می تافت و عفونت آنرا تحلیل کرده هوا را باعتدال باز می آورد و در درون غار نمی تافت تا الوان و اجساد ایشان را متغیر و ثیاب ایشان را تباه نگرداند چنانچه حق سبحانه می فرماید که (وَتَرَی الشَّمْسَ) و بینی تو ای بیننده آفتاب را (اِذَا طَلَعَتْ) چون طلوع کند (تَّزٰوَرُ) میل کند (عَنْ کَهْفِهِمْ) از غار ایشان (ذَاتَ الْیَمِیْنِ) بسوی راست آینده چه در غار در مقابلهٔ قطب شمالی افتاده (وَاِذَا غَرَبَتْ) و چون غروب کند (تَقْرِضُهُمْ) ببرد از ایشان و بگردد (ذَاتَ الشِّمَالِ) سوی چپ بگذرنده (وَهُمْ) و ایشان (فِیْ فَجْوَةٍ مِّنْهُ ط) در فراخی اند از غار یعنی در وسط آن بجنبشی که روح هوا بدیشان می رسد و از تعفن غار ایمنند (ذٰلِکَ مِنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ ط) این خبر ایشان از دلایل قدرت خدای است (مَنْ یَّهْدِ اللّٰهُ) هر که را خدای تعالی راه نماید بتوفیق (فَهُوَ الْمُهْتَدِ ج) پس او راه یافته است

بفلاح ورشد (وَمَنْ يُضْلِلْ) وهركه را فروگذارد (فَلَنْ تَجِدَ لَهُ) پس نيابى تو هرگز (وَلِيًّا مُرْشِدًا) هرگز دوستى راه راست نماينده (وَتَحْسَبُهُمْ) وپندارى تو ايشان را (أَيْقَاظًا) بيداران زيرا كه چشمهاى ايشان باز باشد (وَهُمْ رُقُودٌ) وحال آنكه ايشان خفتگانند درشعف الاحراز آورده كه اين حال نمودار كار جوان مردان طريقت است چون بظواهر ايشان درنگرى بينى كه جاوه گراند ودميدان اعمال وچون سرايرالشان دريابى بينى كه همه فارغ اند دربوستان لطف ذوالجلال .باطن مست وبه ظاهر هوشيار وبمعنى بيكار وبصورت در كار

* بيت *

* ظاهرى بااين وآن درحاخته * * باطنى از جمله واپرداخته *

ابن عباس رض عنه فرمود كه اصحاب كهف را در هر شش ماه از جانبى بجانبى مى گردانند تا زمين آنچه برداست از اجساد ايشان نخورد وگويند در هر سالى دو روز عاشورا مى كردانند وپس بر هر تقدير تقليب ايشان ثابت است كما قال الله تعالى (وَنُقَلِّبُهُمْ) ومى گردانيم ايشان را يعنى ملايكه بامرما مى گردانند ايشان را (ذَاتَ الْيَمِينِ) بدست راست (وَذَاتَ الشِّمَالِ ط) وبجانب چپ (وَكَلْبُهُمْ) وسگ ايشان (بَاسِطٌ) گسترانده است (ذِرَاعَيْهِ) دستهاى خود را (بِالْوَصِيدِ ط) بپيشگاه غار يا براستانهٔ او وآن سگى زرد بوده يا سرخ باخاكسترگون يا خلنج ودرزاد المسير آورده كه سرش سرخ بوده وپشتش سياه وشكمش سفيد ودمش ابلق ونامش قطمير است يا قطفير يا قطمور يا احمران يازيان يامهبأ ودر تفسير امام ثعلبى رح مذكور است كه هركه در شبانروزى بر حضرت نوح عم درود فرستد از گزند بوى ضرر نرسد وهركه اين كلمات را وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد نوشته باخود دارد از سگ متضرر نگردد (لَوِ اطَّلَعْتَ عَلَيْهِمْ) اگر اطلاع يابى بر ايشان ونظر كنى بديشان (لَوَلَّيْتَ) هرآينه روى بگردانى (مِنْهُمْ) از ايشان (فِرَارًا) بجهت گريختن (وَلَمُلِئْتَ) وهرآينه پركرده شوى (مِنْهُمْ رُعْبًا) از ايشان ترس ديم يعنى دل ترا از ترس ايشان پر سازند مراد آن است كه كسى را طاقت ديدن ايشان نيست .بجهت آنكه چشم هاى ايشان گشاده است وموىها وناخنهاى ايشان دراز شده وايشان درمكان مظلم موحش صورت اين مخاطبات كه گذشت باحضرت پيغمبر است عم ومراد غيراويند الفصه چون دقيانوس درغار بر ايشان استوار كرده بازگشت وبدار الملك باز آمد اندك زمانى را باد اجل بناى حياتش را درهم افگند وآن همه ملك ومال وجاه وجلال متلاشى گشت

* بيت *

* دمى چند شمرد وناچيز شد * * زمانه بخنديد كين نيز شد *

وبعد ازان چند ملک دیگر دران ملک تصرف کردند تا نوبت بملک صالح تندرو رسید وگویند تندرو سیش دو او مردی مومن وخداترس بود اکثر اهل زمان او را در حشر جمله شهید افتاد وهرچند ملک ایشان را پندداد سود نکرد حق سبحانه خواست که دلیلی بر حشر اجساد بر ایشان نماید اصحاب کهف را از خواب بیدار کرد چنانچه گفت (وَكَذٰلِكَ) وهمچنانکه ایشان را در خواب گران کردیم (بَعَثْنٰهُمْ) برانگیختیم بر کمال قدرت وبیدار کردیم که نه جسد ایشان بطول زمان تغییری یافته بود ونه جامهای ایشان کهنه وفرسوده بلکه ایشان را نوم دادیم بحکمت ولفظ ارزانی داشتیم لقدرت (لِيَتَسَآءَلُوا بَيْنَهُمْ ط) تا سوال کنند میان یکدیگر حال خود بشناسند ویقین ایشان در کمال قدرت مایه شود (قَالَ قَآئِلٌ) گفت گوینده (مِنْهُمْ) از ایشان یعنی مکسلمینا که بسن از همه اکبر بود (كَمْ لَبِثْتُمْ ط) چند وقت درنگ کردید درین غار مقصود آن بود که مدت لبث بداند ونمازهای فوت شده را قضا کند ایشان بامداد بغار در آمده بودند چون درنگریستند آفتاب را بوقت چاشت رسیده دیدند (قَالُوا لَبِثْنَا) گفتند درنگ کردیم اینجا (يَوْمًا) روزی اگر دی روز در خواب شده باشیم (اَوْ بَعْضَ يَوْمٍ ط) یا پاره از روز اگر درین روز خفته باشیم پس چون ناخنان خود را دیدند بالیده وموهای سر را دراز شده یافتند (قَالُوا) گفتند بعضی از ایشان بعضی را (رَبُّكُمْ) که پروردگار شما (اَعْلَمُ بِمَا لَبِثْتُمْ) داناتر است بآنچه درنگ کرده آید (فَابْعَثُوْا) پس بفرستید (اَحَدَكُمْ) یکی را از میان شما (بِوَرِقِكُمْ هٰذِهٖ) بدین درمی که دارید (اِلَى الْمَدِيْنَةِ) بسوی شهر افسوس (فَلْيَنْظُرْ) پس باید که فرستاده درنگرد (اَيُّهَآ) تا کدام از اهل مدینه (اَزْكٰى طَعَامًا) پاکیزه تر است از جهت طعام یعنی بنگرد که طعام کدام کس حلال تر وپاکیزه تر است چه در زمان ایشان دران شهر کسان بودند که ایمان خود مخفی میداشتند غرض ایشان آن بود که ذبیحهٔ ایشان پیدا کند (فَلْيَاْتِكُمْ بِرِزْقٍ مِّنْهُ) پس بیارد به شما خوردنی از ان طعام پاک (وَلْيَتَلَطَّفْ) وباید که فرستاده نرمی ومدارا کند در خرید وفروخت (وَلَا يُشْعِرَنَّ) وخبردار نگرداند (بِكُمْ اَحَدًا ۝) به شما یکی را از اهل این شهر (اِنَّهُمْ) بدرستی که اهالی این مدینه که اکثر متابع دقیانوس اند (اِنْ يَّظْهَرُوْا) اگر مطلع شوند یا قادر گردند وقادر یابند (عَلَيْكُمْ) بر شما (يَرْجُمُوْكُمْ) سنگسار کنند شما را (اَوْ يُعِيْدُوْكُمْ) یا باز گردانند شما را (فِيْ مِلَّتِهِمْ) در کیش خویش (وَلَنْ تُفْلِحُوْٓا اِذًا اَبَدًا ۝) ودر رستگاری نیابید آن وقت که بدان دین در آیید وروی نجات نه بینید همیشه یعنی بسوء در عذاب باشید یعنی که اکابر وعقلای ایشان بودند صیقلا قول فرستاده روی شهر نهاد ودروازه رسید اوضاع آن را متغیر دید چون شهر در آمد بازار ومحلات

واشکال والوان مردم را بر نمطی دیگر یافت حیرت بروی غلبه کرد آخر الامر بدوکان خباز آمد و دری از انجا همراه داشت بوی داد تا درِ حوض نان بستاند نانوا زوی دید منقش بنام دقیانوس خیال بست که این مرد گنجی یافته آن زر را بازاری دیگر بدیگری نمود بیک لحظه این خبر در بازار منتشر شده بشحنه رسید و بیامخارا طلبیده تهدیدی عظیم نمود و طلب باقی زر از او کرد و بیامخا گفت من گنجی نیافته ام دی روز این زر از خانه پدر برداشته ام و امروز بازار آورده ام نام پدرش پرسیدند و چون بگفت کسی از اهل شهر ندانست و بر اکذیب نمودند و او از غایت دهشت گفت مرا پیش دقیانوس برید که او از همه من اگاهی دارد مردم آغاز استهزا کردند که دقیانوس قریب سیصد سال شد مرده است تو ما را افسوس می گیری بیامخا گفت شما با من سخریه می کنید دی روز با جماعتی از وی گریخته بکوه رفتیم و امروز مرا به شهر بطلب طعام فرستادند من هیچ ازین چیزی ندانم القصه او را نزد ملک بردند و صورت حال تقریر کرد ملک با جمعی مقربان و اشراف بلد روی بغار آوردند بیامخا بغار در آمد و یاران را از صورت حال خبر داد علی الفور ملک برسید و آن لوح که بر در غار بود بر خواندند و اسامی و احوال ایشان معلوم گردد و باقوم بغار در آمد و ایشان را دید بار و بهای تازه و جامهای نو متحیر شده بر ایشان سلام کرد جواب دادند و حق سبحانه ازین حال اخبار فرمود (وَكَذٰلِكَ) و همچنانکه ایشان را بیدار کردیم (اَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ) مطلع گردانیدیم تا قوس و قوم او را بر ایشان (لِيَعْلَمُوٓا) تا بداند (اَنَّ وَعْدَ اللّٰهِ) آنکه وعده الله به بعث و حشر (حق) راست. درست است چه خواب و بیداری ایشان بموت و بعث مشابهتی تمام دارد (وَاَنَّ السَّاعَةَ) و دیگر تا بداند آنکه روز قیامت (لَا رَيْبَ فِيهَا) هیچ شکی نیست در وی پس حق تعالی اطلاع داد بر ایشان (اِذْ يَتَنَازَعُونَ) چون نزاع می کردند اهل آن زمان (بَيْنَهُمْ) میان یکدیگر (اَمْرَهُمْ) امر دین خود را بعضی می گفتند حشر مرارواح مجرده را خواهد بود و برخی قایل بودند بحشر روح و جسد با یکدیگر پس بدین ایشان ظاهر شد که روح و جسد باهم مبعوث خواهند شد چه خداوند که توفی نفس ایشان کرده سیصد و نه سال بدنهای ایشان را از تحلل و تغیر نگاهدارد پس ارسال ارواح کند بآن قادر است بر توفیهٔ نفوس هر مردمان و امساک اجزای ابدان ایشان و دیگر بار فرستادن ارواح بآن

* بیت *

* پیش قدرت کارها دشوار نیست * * معجزرا با قدرت حق کار نیست *

آورده اند که جوانان ملک را دعا کردند و در مضاجع خود بخفتند و ارواح ایشان متبوض شد و در تفسیر

امام تعلبی مذکور است که حضرت رسالت پناه عم را آرزوی آن شد که اصحاب کهف را ببیند جبرئیل عم آمد و گفت که یا رسول الله تو ایشان را در دنیا نخواهی دید اما از اخیار اصحاب خود چهار کس را بفرست تا ایشان را دین تو دعوت کنند آن حضرت عم فرمود که چ فرستم و کرا امر کنم بر فتن جبرئیل عم گفت رو دی سارک خود را بگو تا بران سران و امیر المومنین ابو بکر صدیق و فاروق و علی مرتضی و ابو ذر را خبر بگو تا بهریک بگوشهٔ بنشینند و بادو غار را که مسخر سلیمان عم بود بطلب که خدای او را مطیع تو گردانیده و بفرمای تا ایشان را بر داشته بدان غار بر د حضرت عم آن چنان کرد و صحابه رض بدر غار رسیده سنگی برداشتند سگ ایشان روشنی دید بانگ زدن در گرفت و عهد آورد اما چون چشم ای ایشان را دید و م چنانیدن آغاز کرد و بسراشارت کرد که در آ پس ایشان در آمده گفتند السلام علیکم و رحمة الله و برکاته حق سبحانه ارواح باجساد ایشان باز آورد تا بر خواستند و جواب سلام باز دادند صحابه گفتند نبی الله محمد بن عبد الله عم شما را سلام رسانیده ایشان جواب گفتند و علی محمد رسول الله عم پس دعوت کردند ایشان را بدین اسلام و ایشان قبول نمودند و گفتند حضرت پیغمبر را عم سلام رسانیده باز در مضاجع خود تکیه کردند و بار دیگر نه خروج مهدی از اهل بیت محمد عم زنده شوند و مهدی بر ایشان سلام کند و جواب دهند پس بمیرند و در قیامت مبعوث گردند القصه چون تند روس و قوم او این حالات که سابقا مذکور شد مشاهده نمودند ( فَقَالُوا ابْنُوا عَلَيْهِمْ ) پس گفتند بنا نهید بر ایشان ( بُنْيَانًا ط ) دیواری که از چشم مردم پوشیده باشند یا بدان بنا موضع ایشان را نشناسند ( رَبُّهُمْ ) پروردگار ایشان ( أَعْلَمُ بِهِمْ ط ) دانا تر است دکار ایشان از جمعی که منازعت می کنند در باب ایشان ( قَالَ الَّذِينَ غَلَبُوا ) گفتند آنانکه غالب شدند ( عَلَىٰ أَمْرِهِمْ ) بر دین ایشان یعنی آنجماعت که بحشر اجساد قایل بودند گفتند ( لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِمْ ) فرا می گیریم بر ایشان ( مَسْجِدًا ه ) مسجدی که مردمان در آن نماز گزارند ( سَيَقُولُونَ ) زود باشد که گویند یهود یا بعضی از انصاری که اصحاب کهف ( ثَلَاثَةٌ ) سه تن بودند ( رَابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ ج ) چهارم ایشان سگ ایشان ( وَيَقُولُونَ ) و گویند قسطوریه از ترسایان ( خَمْسَةٌ ) پنج تن اند ( سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ ج ) ششم ایشان سگ ایشان می گویند ایشان این سخن را ( رَجْمًا بِالْغَيْبِ ج ) انداختن پوشیدگی یعنی گفتاری است که بر پندار یا اختراع خود می گویند ( وَيَقُولُونَ ) و گویند مسلمانان باختیار رسول الله عم ( سَبْعَةٌ ) ایشان هفت تنند ( وَثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ ) و هشتم ایشان سگ ایشان ( قُلْ رَبِّي ) بگو آفریدگار من ( أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِمْ ) دانا تر است بشمار ایشان ( مَا يَعْلَمُهُمْ ) نمیداند عدد ایشان را ( إِلَّا قَلِيلٌ ف )

گمراندکی از آدمیان که پیغمبر ع م و اصحاب او رض ابن عباس رض فرمود که انا من ذلک القلیل و از علی رض منقول است که اصحاب کهف هفت تن بودند و اسمای ایشان این است یمنیخا مکسلمینا مسلینا مرنوش و برنوش و شت ذنوش و اسم راعی مرطونس است و اسم کلبهم قطمیر و روایات دیگر در اسمی ایشان هست آنچه فی المجمله صحتی دارد این است و دینیر از عبد الله بن عمر رض نقل می کند که چون آفتاب در موضعی افتد پس این اسمای بر کاغذی نوشته در آنجا افگنند فی الحال می میرد و اهل تاویل را در باب اصحاب کهف سخن بسیار است بعضی می گویند این قصه نمودار از احوال بدلاء سبعه است که هفت اقلیم عالم بوجود باجود ایشان قائم است و کهف خلوت گاه ایشان بود و کلب نفس حیوانیه و نزد جمعی اشارت است بروح و عقل و قلب و نظری و عیشتی و قوت حدیه و سره و خفی که تعلق بکهف بدن دارند و قیانوس نفس اماره است و حوالهٔ توضیح این سخنان بجواهر التفسیر میرود (فَلَا تُمَارِ) پس تو جدال مکن ای محمد (فِيهِمْ) در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب بین جدال کنند (إِلَّا مِرَاءً ظَاهِرًا) مگر جدالی ظاهر یعنی تعمق منمای در مجادله و بر ایشان بخوان آنچه در قرآن است و بر تجهیل ایشان اشتغال منما (وَلَا تَسْتَفْتِ) و فتوی مجوی یعنی مپرس (فِيهِمْ) در شان ایشان (مِّنْهُمْ) از اهل کتاب (أَحَدًا) یکی را آورده اند که چون سوالات ثلثهٔ مذکوره را از حضرت رسول ع م پرسیدند فرمود که فردا بیائید تا شما را خبر کنم و نگفت انشاء الله تعالی پانزده روز یا کم یا بیش وحی فرو نیامد و قریش طعنه آغاز کردند و غبار ملال بر مرآت دل نبی غمگین آن حضرت نشست حق سبحانه این آیت فرستاد که (وَلَا تَقُولَنَّ لِشَيْءٍ) و کاری مریجزی و کار بر اکه قصد داری بران (إِنِّي فَاعِلٌ) بدرستیکه من کننده ام (ذَٰلِكَ غَدًا) این کار فردا (إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ) مگر آنکه خواهد خدای یعنی گوئی که اگر خدای خواهد (وَاذْكُر رَّبَّكَ) و یاد کن مشیت پروردگار خود را (إِذَا نَسِيتَ) چون استثنا فراموش کرده باشی و بگو انشاء الله یا یاد کن پروردگار خود را وقتیکه خود را فراموش کرده باشی بر حقیقت ذکر فنای ذاکر است در مذکور حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که ذکر حقیقی آن است که دل ذاکر در سر مذکور شود و جان وی در سر نور غیر عیان گردد و عیان در راز پنهان بلکه

* مثنوی *

* نی بیان می گنجد اینجا نی عیان * نی من و نی ما و نی نام و نشان *

* ذکر و ذاکر محو گردد با تمام * جمله گی مذکور ماند والسلام *

(وَقُلْ عَسَىٰ) و بگو شاید که (أَن يَهْدِيَنِ) آنکه دلالت کند مرا (رَبِّي) آفریدگار من (لِأَقْرَبَ) بآنچیزی که نزدیک تر است (مِنْ هَٰذَا) از نشان اصحاب کهف که می پرسید (رَشَدًا) از راه صواب و چون عیسی

ع ۱۵

ازحق سبحانه لابد است او را راه نمود و بر زبان گفتن چنان که آن قصهٔ اصحاب کهف و از اخبار انبیا و امم سالفه بود و انبا از نوازل و حوادث آینده (وَلَبِثُوا) و درنگ کردند آن جوانمردان در (فِي كَهْفِهِمْ) در غار خود وقتیکه در خواب بودند (ثَلٰثَ مِائَةٍ سِنِينَ) صد صد سال (وَازْدَادُوا تِسْعًا) و زیاده کردند بر این افزودند نه سال دیگر در حساب آورده که صد صد شمسی بود و نه سال برو افزوده اند تا سال قمری شده چه تفاوت بین السنتین در هر سال قریب یازده روز است و به تحقیق سه صد سال شمسی صد و نه سال قمری بود دو ماه و نوزده روز باشد و در جراست که ترسایان گفتند ما صد صد سال را دانیم و نه زیادت شناسیم حق تعالی فرمود که (قُلِ اللّٰهُ) بگوی خدای تعالی (أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُوا) و اناتر است بمقداری که درنگ کردند (لَهُ) مر او را است (غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ) پوشیدهای آسمان و زمین یعنی مخفیات اعالی آن (أَبْصِرْ بِهِ) چه بینا است خدای بهر موجودی (وَأَسْمِعْ) و چه شنوا است بهر مسموعی (مَا لَهُمْ) نیست مر اهل آسمان و زمین را (مِنْ دُونِهِ) بجز وی (مِنْ وَلِيٍّ) هیچ دوستی که متولی امور ایشان بود (وَلَا يُشْرِكُ) و انباز نمی کند خدای (فِي حُكْمِهِ) در فرمان و قضای خود (أَحَدًا) هیچ یکی را از موجودات علوی و سفلی (وَاتْلُ مَا أُوحِيَ) و بخوان آنچه وحی کرده است (إِلَيْكَ) بسوی تو (مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ) از کتاب پروردگار تو که قرآن است (لَا مُبَدِّلَ) هیچ تغییر کننده نیست مر آن (لِكَلِمَاتِهِ) مر سخنان او را که دوستان اصحاب کهف فرو فرستاده (وَلَنْ تَجِدَ) و نیابی تو (مِنْ دُونِهِ) بجز وی (مُلْتَحَدًا) پناهی صاحب کشاف آورده که قومی از روسای کفره مر حضرت رسالت پناه را علیه السلام گفتند این پشمینه پوشان بی قدر را چون صهیب و بلال و عمار و خباب رض که بوی خرمای ایشان ما را آزاری میدارد از مجلس خود دور ساز تا با تو محادثت کنیم این آیت نازل شد که (وَاصْبِرْ نَفْسَكَ) و باز دار تن خود را و شکیبائی کن (مَعَ الَّذِينَ) با آنانکه (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ) می پرستند پروردگار خود را (بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ) بیاد او و شبانگاه مراد طرفی النهار است یا صلوة فجر و عصر یا مجامع اوقات یعنی شب و روز به پرستش حق مشغول اند (يُرِيدُونَ وَجْهَهُ) می خواهند رضای او را یا او را می جویند و جویای غیر او نیستند و بعضی این آیت مدنی است و سبب نزول آن بود که جمعی از موالفهٔ قلوب چون عیینه بن حصین و اقرع بن حابس و امثال ایشان گفتند یا رسول الله ما اشراف عربیم با سامان و ابوذر و فقرای سامان نشینی نتوانیم کرد اگر تو ایشان را دور سازی ما نزدیک تو آمده به تعلم احکام شرع قیام نمائیم آیت آمد که صبر کن بر صحبت درویشان که اوقات صبح و شام برای رضای خدای به پرستش او می گذرانند (وَلَا تَعْدُ) و باید که در نگذرد (عَيْنَاكَ عَنْهُمْ) چشمهای تو از ایشان

یعنی نظر از ایشان برمدار و بغیر ایشان التفات مکن (یُرِیدُ) می خواهی تو (زِینَةَ الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا) آرایش زندگانی دنیا باید دانست که آنحضرت را هم هرگز بدنیا و زینت آن میل نبوده بلکه معنی آیت این است که مکن عمل بکسی که مایل بزینت دنیا است چه مایل بدنیا از فقرا معرض و بر اغنیا مقبل باشد (وَلَا تُطِعْ) و فرمان مبر (مَنْ اَغْفَلْنَا) آن را که غافل گردانیدیم (قَلْبَهُ) دل او را (عَنْ ذِکْرِنَا) از یاد کردن ما و آن کس امیه بن خلف بود و اتباع او یا عیینه و اشیاع او که آنحضرت صم را بطرد فقرا می فرمود نه حق تعالی فرمود که ما دل او را غافل کرده ایم (وَاتَّبَعَ) و او پیروی کرده است (هَوَاهُ) آرزوی نفس خود را (وَکَانَ اَمْرُهُ) و هست کار او (فُرُطًا ۝) تباه و ضایع یا موجب حسرت و ندامت و هلاکت (وَقُلِ) و بگو مر ایشان را که آنچه به شما آورده ایم یعنی قرآن (اَلْحَقُّ مِنْ رَّبِّکُمْ) پیغام راست و سخن درست است از آفریدگار شما (فَمَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ) پس هر که خواهد گرویدن بوی پس باید که بگرود (وَمَنْ شَاءَ) و هر که خواهد ناگرویدن آن (فَلْیَکْفُرْ ۚ) پس گو که نگرود امام زاهد آورده که مراد امر تو عید و تهدید است نه امر اجازت و اباحت و ابن عباس رض فرمود که امر بمعنی اخبار است یعنی هر که خدا خواهد که ایمان آرد هر آینه ایمان آرد و هر که خدا خواهد که کافر شود بیشک کافر گردد و ما تشاؤن الا ان یشاء الله آنچه مشیت ازلی بدان متعلق شده از سمت تغییر مبرا و از صفت تبدیل معراست

* بیت *

* هر که خواهی بران و هر که خواهی بنوان * * حکم حکم تست و کس را چاره جز تسلیم نیست *

(وَاِنَّا اَعْتَدْنَا) بدرستیکه ما آماده کرده ایم (لِلظّٰلِمِیْنَ) برای ستمگاران یعنی ناگرویدگان (نَارًا اَحَاطَ بِهِمْ) آتشی که بگرداگرد در آرد ایشان را (سُرَادِقُهَا ؕ) سراپرده های آن آتش کرده آتشی را که محیط بود بر کافران بسرابرده که مشتمل باشد بر اهالی آن و در حدیث ابو سعید خدری رض هست که سرادق نار چهار دیوار است غلظت هریک از ان چهل سال راه که بگرد کافران در آمده (وَاِنْ یَّسْتَغِیْثُوْا) و اگر فریاد خواهی کنند از تشنگی (یُغَاثُوْا بِمَآءٍ) فریاد رسیده شوند بآبی که (کَالْمُهْلِ) مانند دردی زیت یا مس گداخته که چون پیش دهن ایشان برند (یَشْوِی الْوُجُوْهَ ؕ) بریان کند و بسوزد روی بهار از فرط حرارت (بِئْسَ الشَّرَابُ ؕ) بد شرابی است مهل (وَسَآءَتْ) و بد است آتش (مُرْتَفَقًا ۝) جای بودن (اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) بدرستیکه آنانکه بگروند بخدای و کتاب و رسول او (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و بکردند کارهای شایسته (اِنَّا لَا نُضِیْعُ) بتحقیق که ما ضایع نگردانیم (اَجْرَ مَنْ اَحْسَنَ) مزد آن کس را که نکو تر است (عَمَلًا ۚ) از روی کردار او (اُولٰٓئِکَ) آن گروه مومنان و پسندیدگان (لَهُمْ) مر ایشان را است (جَنّٰتُ عَدْنٍ)

بوستانهای اقامت یعنی بهشتها کدران مقیم باشند (تَجْرِي) میرود (مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ) از زیر منازل ایشان بامرایشان جویها (يُحَلَّوْنَ) پیرایه بسته شوند (فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ) دران بوستانها از دستوانهای ساخته شده (مِنْ ذَهَبٍ) از زر و زاد المسیر از ابن جبیر رض نقل می کند که هریک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره و یکی از لؤلؤ و یاقوت (وَيَلْبَسُونَ) و بپوشند (ثِيَابًا خُضْرًا) جامهای سبز رنگ (مِنْ سُنْدُسٍ) از دیباهای نازک (وَاسْتَبْرَقٍ) و دیباهای ستبر فراخور آرزوهای هریک (مُتَّكِئِينَ فِيهَا) تکیه زدگان باشند در بهشت (عَلَى الْأَرَائِكِ ط) بر تختها چنانچه عادت متنعمان است (نِعْمَ الثَّوَابُ ط) نیک پاداشی است بهشت و نعیم آن (وَحَسُنَتْ) و نیکو است آن تختها (مُرْتَفَقًا ۝) تکیه گاه یا نیکو است بهشت منزل و آرامگاه (وَاضْرِبْ لَهُمْ مَثَلًا) و پیدا کن برای مومنان و کافران مثلی و آن مثل کدام است (رَّجُلَيْنِ) دو مرد که برادران بودند از بنی اسرائیل یکی یهودا یا یلیخا و او مومن بود و دیگری قطرس و او کافر بود هشت هزار دینار از پدر بدیشان میراث رسید هریک چهار هزار دینار تصرف کردند و کافر بدان ضیاع و عقار و متاع خانه خرید و مومن همه را در وجوه خیر صرف کرد حق سبحانه از مال و حال ایشان خبر میدهد که (جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا) دادیم هریکی را از ایشان یعنی قطرس را (جَنَّتَيْنِ) دو بوستان (مِنْ أَعْنَابٍ) از تاکهای انگور (وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ) و محفوف گردانیدیم آنرا بخرمانان یعنی درختان خرما گرداگرد آن درآوردیم (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا) و پیدا کردیم میان آن دو باغ (زَرْعًا ط) کشت زاری تا آن موضع جامع اقوات و فواکه باشد (كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ) آن دو باغ (آتَتْ أُكُلَهَا) بدادی میوها و محصول خود را (وَلَمْ تَظْلِمْ) و ستم نکردی یعنی کم نیاختی (مِنْهُ شَيْئًا ط) از میوه هیچ چیزی را یعنی در اغلب آن است که میوه درختی تمام آید و سالی ناقص همیشه میوه آن باغها تمام آمدی (وَفَجَّرْنَا) و روان کردیم (خِلَالَهُمَا نَهَرًا ط) میان آن دو بوستان جوی آب تا شرب شراب آن دایم باشد (وَكَانَ لَهُ) و بود مر کافر را (ثَمَرٌ ج) همه میوه یعنی غیر از انگور و خرما میوه های دیگر داشت و اختصاص آنها بذکر جهت غالبیت بوده آورده اند که یهودا محتاج شد و رجوع به برادر نمود و از و در معیشت توقع مساعدتی کرد قطرس گفت زر من و تو برابر بوده من این همه باغ و متاع پیدا کردم و غلامان و خادمان دارم تو چرا تنگ دست و پریشان حالی یهودا گفت ای برادر تو بدان مالها باغ و نیا خریدی و من بوستان بهشت خریدم تو سرای در دنیا ساختی و من در جنت خانه گرفتیم تو که خداشدی و من مهجور العین و ادم تو غلام کنیزک جمع کردی و من طالب ولدان و غلمان نمودم قطرس او را ملامت کردن آغاز نهاد و گفت زر نقد بوعده نسیه

از دست دادی و خود را خوار و محتاج گردانیدی (فَقَالَ) پس گفت قطرس (لِصَاحِبِهِ) مر یار خود یعنی برادر خود را (وَهُوَ يُحَاوِرُهُ) و او مجادله میکرد با او و سخن باز میگردانید یعنی این می گفت و آن جواب میداد کافر گفت (أَنَا أَكْثَرُ) من بیشترم (مِنْكَ مَالًا) از تو از جهت مال دنیا (وَأَعَزُّ نَفَرًا ۞) و عزیزترم از قبیل اولاد و حشم و خدم پس دست بهودا گرفت (وَدَخَلَ جَنَّتَهُ) و بباغ خود درآمد (وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ ج) و حال آنکه او ستم کننده بود بر تن خود به عجب و مفاخرت انگه از روی محبت دنیا (قَالَ مَا أَظُنُّ) گفت گمان نمی برم (أَنْ تَبِيدَ) آنکه فانی شود و بر آید و نابود گردد (هٰذِهِ أَبَدًا ۙ) این بوستان من هرگز یا منظر من نیست که این دنیا سپری گردد (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً ۙ) و گمان نمی برم قیامت را آینده (وَلَئِنْ رُدِدْتُ) و اگر باز گردانیده شوم بزعم تو (إِلَىٰ رَبِّي) بسوی پروردگار من چنانکه تو می گوئی و مرا برانگیزند (لَأَجِدَنَّ) بخدائی که بیابم (خَيْرًا مِنْهَا) بهتر ازین بوستانها (مُنْقَلَبًا ۞) جای بازگشتن یعنی استحقاق من مقتضی آن است که فردا بهشت بمن دهند چنانچه امروز این باغ بمن داده اند (قَالَ لَهُ) گفت مر قطرس را (صَاحِبُهُ) یار او یهودا (وَهُوَ يُحَاوِرُهُ) و حال آنکه او جدال مي کرد با او (أَكَفَرْتَ) آیا کافر شدی بانکار بعث و تردد در این (بِالَّذِي خَلَقَكَ) بآن کس که بیافرید ترا (مِنْ تُرَابٍ) از خاک (ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ) پس از نطفه که مادهٔ نزدیک است یعنی پدر ترا که اصل مادهٔ تو است یا خود مادهٔ اصل ترا (ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا ۞) پس ترا راست کرد مردی برسیده و درست اندام (لٰكِنَّا) لیکن من می گویم (هُوَ اللّٰهُ) او ست خداوند بحق (رَبِّي) پروردگار و آفریدگار من از خاک و نطفه (وَلَا أُشْرِكُ) و انباز نمی گردانم (بِرَبِّي أَحَدًا ۞) بخداوند خود هیچ کس را (وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ) و چرا چون درآمدی (جَنَّتَكَ) بوستان خود (قُلْتَ مَا شَاءَ اللّٰهُ) نگفتی که آنچه خدا خواهد چنان شود یعنی آنکه گفتی هرگز زوال بدین باغ نرسد بایستی گفتی که اگر خدا خواهد بماند و اگر خواهد فانی گرداند و چرا نگفتی (لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ ج) نیست قوت هیچ کس را مگر بخدای تعالی یعنی بایستی که بعجز خود اعتراف کنی و دانی که آنچه ترا از عمارت باغ و تدبیر امر آن میسر شده بمدد کاری لطف حضرت باری است (إِنْ تَرَنِ أَنَا) اگر بینی مرا (أَقَلَّ مِنْكَ) کمتر از تو (مَالًا وَوَلَدًا ج) از جهت مال و فرزند (فَعَسَىٰ رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ) پس شاید آنکه بدهد مرا پروردگار من بوستانی (خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ) بهتر از بوستان تو در دنیا یا در آخرت بجهت ایمان من (وَيُرْسِلَ) و فرو فرستد (عَلَيْهَا) بر بوستان تو بسبب کفر تو (حُسْبَانًا) صاعقها یعنی عذاب سخت (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان (فَتُصْبِحَ) پس گردد بوستان تو (صَعِيدًا) زمین هامون (زَلَقًا ۞) بی گیاه که پای بر و بلغزد (أَوْ يُصْبِحَ) یا بگردد (مَاؤُهَا) آب آن بوستان (غَوْرًا) فرو رفته

د و زمین (فَلَنْ تَسْتَطِيعَ) پس نتوانی تو (لَهُ) مرآن آب به زمین فرو رفته را (طَلَبًا ۞) جستن یعنی طلب آن مقدور تو نبود پس یائس و باز بجوی آوردن خود چگونه تواند بود آورده اند که حق سبحانه صخن آن مؤمن را راست گردانید و عذاب اهلاک و استیصال بدان باغ فرستاد (وَأُحِيطَ) و فراگرفته شد عذاب الهی (بِثَمَرِهِ) بمیوهٔ آن باغ کافر تباه شد جمیع اشجار و انهار آن و خراب گشت هر بناکه در ان باغ ساخته بود (فَأَصْبَحَ) پس بامداد کرد قطرس و آن حال را مشاهده نمود (يُقَلِّبُ) می گردانید (كَفَّيْهِ) هر دو کف خود را یعنی از روی حسرت کف بر کف می زد و پشیمانی می خورد (عَلَىٰ مَا أَنْفَقَ) بران چیزیکه خرج کرده بود (فِيهَا) در عمارت آن (وَهِيَ) و حال آنکه بناهای آن باغ (خَاوِيَةٌ) افتاده بود (عَلَىٰ عُرُوشِهَا) بر سقفهای خود یعنی اول سقوف بر زمین افتاد و جدار ان بروی افتاد یا جفته که بسته بودند یفتاد انگه تا کها بروی فرود آمد و بهر تقدیر چون قطرس مشاهده آن عذاب کرد دست بر دست میزد (وَيَقُولُ) و میگفت (يَا لَيْتَنِي) ای کاشکی من (لَمْ أُشْرِكْ) انباز نمی گرفتیم و شریک نمی ساختیم (بِرَبِّي أَحَدًا ۞) به پروردگار خود دیگری را تا بوستان من بسبب شرک من خراب نمی شد (وَلَمْ تَكُنْ لَهُ) و نبود مر او را (فِئَةٌ يَنْصُرُونَهُ) گروهی که یاری دهند او را و دفع عذاب از باغ او (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای که او بران قادر بود او را نصرت نکرد (وَمَا كَانَ) و نبود قطرس (مُنْتَصِرًا ۝) یاری دهنده مر خود را و انتقام کشنده از خدای (هُنَالِكَ) آنجا یعنی بوقت زوال نعمت یا در روز قیامت یا بموطن جزا (الْوَلَايَةُ) نصرت دادن و یاری کردن (لِلَّهِ) مر خدای را است و بس (الْحَقِّ) خدای راست گوی و درست کار (هُوَ خَيْرٌ) او بهتر است (ثَوَابًا) از جهت پاداش مرآن را که بدو امید دارد ثواب او (وَخَيْرٌ عُقْبًا ۞) و بهتر است از جهت عاقبت مر بندهٔ ترسکار را یعنی عاقبت طاعت او بر است از عاقبت طاعت غیر او و صاحب تأویلات تمثیل می کند و جاین را به نفس کافر و قلب مؤمن و جنتین را بهر دو دنیا که مشتمل اند بر اعناب شهوات و نخیل مستلذات و زرع تمتعات بهمیه و در بواقی احوال مناسب این مثل سخنان دارد در موضع بیان آن جواهر لفظیه است (وَاضْرِبْ لَهُمْ) و پیدا کن برای جهانیان (مَثَلَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) مثل زندگانی ایشان درین جهان (كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ) مانند گیاه رسته از آبی که فرو فرستادیم آنرا (مِنَ السَّمَاءِ) از سحاب یا از جانب شما (فَاخْتَلَطَ) پس بیامیخت (بِهِ) بآن آب (نَبَاتُ الْأَرْضِ) آن گیاه رسته از زمین و قوت گرفت و نشو و نمای خود بکمال رسانید و زمین بر د تازه و خرم شد (فَأَصْبَحَ) پس بامداد کرد یعنی روز دیگر گشت آن گیاه تازه و زیبا (هَشِيمًا) خشک گشته و درهم شکسته همانی که از خشکی و شکستگی (تَذْرُوهُ

الرِّيَاحُ) پراکنده می گرداند او را باد ها و از زمین بر می کنند و بهر طرف می برند (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای تعالی (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بهمه چیز از نشاندن و افنا (مُقْتَدِرًا) توانا تشبیه کرد زندگانی دنیا را بگیاهی که از آب باران سبز شود و ببالد و بکمال نمو رسد و وقت آن در آید که از و نفع گیرند ناگاه آب از و منقطع گردد و خشک و بیغاید بماند همچنین آدمی بزندگی و تازگی که داد و خوش بر آید همین که نامهٔ عمر او از عنفوان بپایان رسد مقاضی اجل در آمده نهال نهاد او را بصرصر فنا خشک سازد و خرمنهای آز و آرزو را بباد نیستی برد ۴

* بیت *

* بهار عمر بسی دل فریب و رنگین است * ولی چه سود که دارد خزان مرگ از پی *

آورده اند که روسای عرب بمال و فرزند فخر و مباهات می کردند و پیغمبر عم را بآنکه درویش است و پسر ندارد طعنه میزدند حق سبحانه فرمود که (اَلْمَالُ وَالْبَنُوْنَ) مال و پسران (زِيْنَةُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ج) آرایش زندگانی دنیا اند نه زاد قبر تو شهٔ راه معاد چه باندک زمانی عرصهٔ تلف و هدف زوال خواهند شد (وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ) و کارهای شایسته پایدار که ثمرهٔ آن ابد الاباد باقی ماند (خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ) بهتر است نزدیک پروردگار تو (ثَوَابًا) از جهت پاداش (وَّخَيْرٌ اَمَلًا ۝) و بهتر است از جهت امید یعنی صاحب آن اعمال هرچه امید میدارد از حق سبحانه و تعالی در آخرت می یابد بعضی از علما برانند که باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و گویند کلمات خمسه است یعنی سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا کلمات همه گانه لا اله الا الله و استغفر الله و صلی الله علی محمد و آله و اصحابه و سلم یا سخنان خوش که سبب فرح قلوب گردد یا نیات پسندیده که موجبات قبول اعمال بود یا نیات صالحات که بحکم این ستر من الناد سبب خلاصی والدین باشند امام قشیری رح فرموده که باقیات صالحات آن عمل است که مشوب به طمع و غرض نباشد بلکه خالصا لوجه الله بود تا نتیجهٔ آن ابدا بسمت بقا سوم تواند بود در رویم قدس سره فرمود که خلاص عمل بآن است که رؤیت عمل از تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه بینی و ندانی (وَيَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ) و یاد کن روزی را که برانیم کوهها را یعنی از بیخ برکنیم و در هوا پراگنده سازیم (وَتَرَى الْاَرْضَ) و به بینی زمین را (بَارِزَةً ۙ) ظاهر شده از زیر کوهها و مردگان همه بروی زمین آمده (وَحَشَرْنٰهُمْ) و حشر کنیم همه را یعنی جمع سازیم در موقف (فَلَمْ نُغَادِرْ) پس نگذاریم (مِنْهُمْ اَحَدًا ج) از ایشان یکی را حشر نا کرده (وَعُرِضُوْا) و عرض کرده شوند (عَلٰى رَبِّكَ) بر حساب آفریدگار تو (صَفًّا) استاده در صف کشیده و حق سبحانه گوید (لَقَدْ جِئْتُمُوْنَا) هر آینه آمدید

شما با برهنه و تنها بی خدم و حشم و مال و منال (کَمَا خَلَقْنَاکُمْ) همچنانکه آفریده بودیم شما را (أَوَّلَ مَرَّةٍ) اول بار که هیچ چیز نداشتید (بَلْ زَعَمْتُمْ) بلکه شما گمان بردید و پنداشتید (أَلَّنْ نَجْعَلَ) آنکه نسازیم ما (لَکُمْ) برای شما (مَوْعِدًا ۵) وقتی که برای ایجاد وعده یا مکانی که موعود بود برای محاسبه این خطاب خاص برای منکران بعث است (وَوُضِعَ الْکِتَابُ) و نهاده شود و نوشته های اعمال در دستهای اهل حشر یا کتابهای گرد او ایشان در میزان (فَتَرَی الْمُجْرِمِینَ) پس بینی گناهکاران را (مُشْفِقِینَ) ترسان و اعراض کنندگان (مِمَّا فِیهِ) از آن چیزی که در کتاب ایشان باشد از گناه و فراموش کرده باشند یعنی چون بران مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی گردد (وَیَقُولُونَ) و گویند یا (وَیْلَتَنَا) ای وای بر ما (مَالِ هٰذَا الْکِتَابِ) چه بوده است این نامه را که مطالعا (لَا یُغَادِرُ) فرو نگذاشته (صَغِیرَةً وَلَا کَبِیرَةً) گناهان خرد و بزرگ را (إِلَّا أَحْصٰهَا) ج) مگر شمرده است هر آنرا و ضبط کرده و نگاهداشته (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا) و بیابند آنچه کرده اند (حَاضِرًا ط) در پیش آمده (وَلَا یَظْلِمُ رَبُّکَ) و ستم نکند پروردگار تو (أَحَدًا ط) بر کسی به نقصان حسنه یا زیادتی سیئه او (وَإِذْ قُلْنَا) و یاد کن آنرا که گفتیم ط (لِلْمَلٰئِکَةِ اسْجُدُوا) مر فرشتگانرا که سجده کنید (لِآدَمَ) مر آدم را (فَسَجَدُوا) پس سجده کردند (إِلَّا إِبْلِیسَ ط) مگر ابلیس (کَانَ) بود (مِنَ الْجِنِّ) از جن یعنی قوم بنی الجان یا جن گردهی اند از ملایکه که از آتش آفریده شده اند و ابلیس از ایشان بود و غیر ایشان از ملایکه مخلوق اند از نور و قول اول اصح است چه در اسمین آیت او را ذریت اثبات می کند و ملایکه را ذریت نیست و دلیلی دیگر آن است که می گوید (فَفَسَقَ) پس بیرون رفت (عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ ط) از فرمان پروردگار خود فا برای سببیت است یعنی عاصی شد بجهت آنکه در اصل جنی بوده (أَفَتَتَّخِذُونَهُ) آیا فرا میگیرید شیطان را (وَذُرِّیَّتَهُ) و فرزندان او را (أَوْلِیَاءَ) دوستان (مِنْ دُونِی) بجز من یعنی ایشانرا دوست می گیرید و فرمان برداری می کنید و در من عاصی میشوید (وَهُمْ) و حال آنکه ابلیس و ذریت او (لَکُمْ عَدُوٌّ ط) مر شما را دشمنانند (بِئْسَ لِلظّٰلِمِینَ) بد است مر ستمکاران را ابلیس و ذریت او (بَدَلًا ۵) بدلی از خداوند گویند ذریت بمعنی اتباع است و تسمیهٔ ایشان بذریت از قبیل مجاز بود و اکثر بر اند که او را ذریت هست در تبیان آورده که چون حق سبحانه ابلیس را براند از پهلوی چپ او زوجهٔ او را که آوه نام دارد بیافرید و او را شصت ریگهای بیابان فرزند آمد و از اولاد او یکی مرده است که کنیت بدو یافته بود و دیگر لاقیس و دلهان است و در عین المعانی آورده لاقیس موسوس طهارت است و دلهان موسوس صلوٰة و بعضی بر عکس گفته اند و باتناق ز نور از اولاد او صاحب اسواق است

ع ۱۷

کہ بدروغ دکم فروشی وخیانت وصوسہ می کند واعوز صاحب ابواب زنا است ومسوط صاحب اراجیف است وداسم باخورندۂ طعام کہ بسم اللہ نگفتہ باشد شرکت میکند درخوردن ومدحش موکل عاما است وایشانرا براہوای مختلفہ میدارد وبعضی گفتہ اند کہ شریدہ ازاولاد اواست واو صاحب مصایب است کہ بجزع وفزع وزردی وموی کندن دگریبان پارہ کردن وداشور اگفتن می فرماید (مَا اَشْهَدْتُهُمْ) حاضر نگردانیدم شیطان واولاد اورا (خَلْقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) بوقت آفرینش آسمان وزمین تابایشان مشاورت کنم یامددگاری طلبم (وَلَا خَلْقَ اَنْفُسِهِمْ) ونہ بوقت آفرینش نفسہای ایشان اعتقاد جمعی ازکفار آن بود کہ جن برعلوم غیبی مطلع اند حق سبحانہ نفی می کند آنرا ومی گوید ایشان در آفرینش آسمان وزمین حاضر نبودند تاغیب آنرا دانند واز آفرینش نفسہای خویش نیز بیخبر اند پس چگونہ ایشانرا درعبادت من انباز میگیرند (وَمَا كُنْتُ) ونیستم من (مُتَّخِذَ الْمُضِلِّيْنَ) فراگیرندۂ گمراہ کنندگانرا کہ ابلیس وذریت اویند (عَضُدًا) یاران ومددگاران یعنی من درخالقیت بی نیازم ازیار ومددگار (وَيَوْمَ يَقُوْلُ) ویادکن آن روز رانیز کہ گوید خدای یا فرشتہ بامرا ومشرکانرا کہ برای شفاعت خود یابجہت دفع عذاب ازخود (نَادُوْا شُرَكَآءِيَ الَّذِيْنَ زَعَمْتُمْ) بخوانید بآواز بلند شریکان مرا آنانرا کہ گمان بردید کہ ایشان انباز ان منند اضافت شرکائی بزعم ایشان است وبجہت توبیخ وتقریع نیز می شاید (فَدَعَوْهُمْ) پس بخوانند کافران بتانرا واستغاثہ کنند (فَلَمْ يَسْتَجِيْبُوْا) پس اجابت نکنند (لَهُمْ) مرایشانرا وبفریاد نرسند (وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ) وگردانیدیم میان کفار وآلہۂ ایشان (مَّوْبِقًا) جای ہلاکی یعنی وادی از وادیہای جہنم پیدا کنیم میان ایشان کہ مہلکۂ عظیم باشند وہمہ ایشانرا دران معذب سازیم وازعبداللہ بن عمر رض منقول است کہ موبق وادی باشد عمیق در جہنم کہ بدان جدا کنند میان اہل لا الہ الا اللہ وماسوای ایشان (وَرَاَ الْمُجْرِمُوْنَ) وبینند مشرکان (النَّارَ) آتش دوزخ راعیانہ از چہل سالہ راہ (فَظَنُّوْٓا اَنَّهُمْ) پس یقین دانند کہ ایشان (مُّوَاقِعُوْهَا) درافتادنی اند دران (وَلَمْ يَجِدُوْا) ویابند (عَنْهَا) ازان آتش (مَصْرِفًا) مکانی کہ بازگردند بدان یا گریزگاہ یابند جہت آنکہ ازہر جوانب آتش احاطہ کردہ باشد بدیشان (وَلَقَدْ صَرَّفْنَا) وبدرستیکہ مابیان کردیم ومتصل گردانیدیم (فِيْ هٰذَا الْقُرْاٰنِ) دربن قرآن (لِلنَّاسِ) برای مردمان (مِنْ كُلِّ مَثَلٍ) از ہرمثلی کہ بدان محتاج اند از قصص امم گذشتہ کہ سبب عبرت گردد ودلایل قدرت کاملہ کہ موجب ازدیاد بصیرت شود وتکمیل ثنائی فرماید

ع ۱۸

* نظم *

* حق تعالی بمحض فضل عظیم * * در کتاب کریم و حکم قدیم *
* آنچه مر جمله را بکار آید * * گفته است آن چنان که می باید *

(وَكَانَ الْإِنْسَانُ) و هست آدمی (أَكْثَرَ شَيْءٍ) بیشتر از هر چیز که خدا آفریده است (جَدَلًا ۞) جدل کننده از روی خصومت باطله یعنی آدمی از هر مخلوقات جدال کننده تر است و خصومت او در کار حق بیشتر ابن عباس رض فرموده که مراد نضر بن حارث است که در قرآن جدال می نمود یا ابی بن خلف که در امر بعث و حشر خصومت می کرد (وَمَا مَنَعَ النَّاسَ) و منع نکرد اهل مکه را و باز نداشت (أَنْ يُؤْمِنُوا) از آنکه بگروند و تصدیق کنند (إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ) چون آمد بدیشان سبب راه نمونی که محمد است عم با قرآن (وَيَسْتَغْفِرُوا رَبَّهُمْ) و منع نمود ایشان را از آنکه استغفار کنند از گناهان و آمرزش طلبند از آفریدگار خود بعد از ایمان بوی (إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمْ) مگر طلب آنکه بیاید بدایشان (سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ) عنت خدای در هلاک کردن پیشینان (أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ) یا بیاید بدایشان عذاب (قُبُلًا ۞) روی بروی یعنی معاینه تا صاص کردند و روز بلا (وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ) و نفرستادیم ما فرستادگان را (إِلَّا مُبَشِّرِينَ) مگر مژده دهندگان مر اهل ایمان را بنوال ابدی (وَمُنْذِرِينَ ۚ) و بیم کنندگان مر مشرکان را بنکال سرمدی (وَيُجَادِلُ الَّذِينَ كَفَرُوا) و مجادله می کنند آنانکه کافر شدند (بِالْبَاطِلِ) به بیهوده که اقتراح آیات است بعد از ظهور معجزات و چرا چنین می کنند آن جماعت (لِيُدْحِضُوا) تا زایل گردانند از مقر خود و باطل سازند (بِهِ الْحَقَّ) بآن جدال حق را که قرآن است یا دین قویم محمد عم (وَاتَّخَذُوا آيَاتِي) و فرا گرفتند آیتهای کتاب یا دلایل قدرت مرا (وَمَا أُنْذِرُوا) و آن چیز را نیز که بیم کرده شده اند بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و مواعید اخروی را گرفتند (هُزُوًا ۞) افسوس کرده شده بآن (وَمَنْ أَظْلَمُ) و کیست ستمکار تر (مِمَّنْ ذُكِّرَ) از کسی که پند داده شود (بِآيَاتِ رَبِّهِ) بآیتهای پروردگار او که قرآن است (فَأَعْرَضَ عَنْهَا) پس روی بتابد از آن و قبول نکند (وَنَسِيَ) و فراموش کند (مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ط) عاقبت آن عملها که آن پیش فرستاده است بر دو دست او یعنی فراموش کرده انداز کفر و معاصی خود تفکر نمی کند در عواقب آن (إِنَّا جَعَلْنَا) بدرستیکه ما نهاده ایم (عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ) بر دلهای ایشان (أَكِنَّةً) پوششها (أَنْ يَفْقَهُوهُ) تا در نیابند آن را (وَفِي آذَانِهِمْ) و در گوشهای ایشان انگند یم (وَقْرًا ط) گرانی تا نشنوند آن را چنانچه حق استماع است (وَإِنْ تَدْعُهُمْ) و اگر خوانی تو ایشان را (إِلَى الْهُدَىٰ) بآنچه سبب هدایت است یعنی ایمان و قرآن (فَلَنْ يَهْتَدُوا) پس راه نیابند (إِذًا) آنگاه که دعوت کنی یعنی بدعوت

توبراه نیابند (اَبَدًا ۞) هرگز مرا دجمعی انداز کفار که عالم حق بعدم ایمان ایشان متعلق بود (وَرَبُّکَ الْغَفُوْرُ) وپروردگار تو آمرزنده است وعیب پوش (ذُوالرَّحْمَةِ ط) خداوند بخشایش (لَوْیُؤَاخِذُهُمْ) اگر گیرد خدای ایشان را یعنی کافران را (بِمَاکَسَبُوْا) بآنچه می کنند از گناهان که شرک است وتکذیب پیغامبر و قرآن (لَعَجَّلَ) هرآینه بشتابد (لَهُمُ الْعَذَابَ ط) برای ایشان عذاب را در دنیا (بَلْ لَّهُمْ) بلکه عذاب مشرکان را هست (مَّوْعِدٌ) وعده یا زمان وعده که روز بدر است یا قیامت که چون آن وعده در آید (لَّنْ یَّجِدُوْا) نیابند (مِنْ دُوْنِهٖ) بجز خدای (مَوْئِلًا ۞) پناهی وگریزگاهی (وَتِلْکَ الْقُرٰی) وآن دیهها که قصهٔ ایشان برتو خوانده ایم یعنی حجر واحقاف ومؤتفکات (اَهْلَکْنٰهُمْ) هلاک کردیم اهالی آنرا (لَمَّا ظَلَمُوْا) آن هنگام که ستم کردند بر خود بکفر وتکذیب پیغامبر ومجادله ومعاصی (وَجَعَلْنَا) ومقرر گردانیدیم (لِمَهْلِکِهِمْ) برای هلاکی ایشان (مَّوْعِدًا ۞) وقتی معلوم که چون بر سد ازان پیش وپس نیفتند پس چرا قریش عبرت نمیگیرند واز شرک ونافرمانی دست باز نمیدارند السعید من وعظ بغیره رشید الدین وطواط شکرالله سعیه در ترجمهٔ این کلام سعادت اعلام فرموده ۞ قطعه ۞

۞ نیک بخت آن کسی بود که دلش ۞ ۞ آن چه نیکوتر است بپذیرد ۞

۞ دیگران را چو پند داده شود ۞ ۞ او ازان پند بهره بر گیرد ۞

آورده اند که موسی ع بعد از هلاک فرعونیان بنی اسرائیل راجمع کرده خطبه بخواند که فلان از ستمکاران برآمد وهمه در ادای آن کلمات وتاس در معانی وحقایق ودقایقش متحیر شدند یکی از عظمای قوم گفت یاکلیم الله هیچ کس باشد در روی زمین از تو داناتر موسی ع فرمود که نمی دانم در همه عالم از خود داناتری وگویند در ضمیر مبارکش این صورت گزشت بی آنکه بدان تلفظ فرماید حق سبحانه بدو وحی فرستاد که ما را در مجمع البحرین بندهٔ است که اختصاص داده ایم او را بعلم خاص برو بایکی از خواص خود تا منزل وی وباخود ماهی بریان همراه برکه او تراید ان راه خواهد نمود حضرت موسی ع تهیه فرمود وروی براه آورد (وَاِذْ قَالَ مُوْسٰی) ویاد کن ای محمد چون گفت موسی ع (لِفَتٰىهُ) مرشد گرد وخادم خود یعنی یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف را که بطلب خضر ع (لَآ اَبْرَحُ) همیشه خواهم رفت (حَتّٰی اَبْلُغَ) تا برسم (مَجْمَعَ الْبَحْرَیْنِ) به مجمع البحرین که مکان او است وآن ملتقی بحر فارس وروم بود وگویند کان الخضر فی ایام الافریدون وکان علی مقدمة ذی القرنین الاکبر وبقی الی ایام موسی وگویند آن موضع از ارض بقیه است ودر زاد المسیر طنجهٔ مغرب آورده ودر بعضی نسخ نیز گفته اند القصه موسی ع فرموده که مدام میروم تا برسم بمنزل او (اَوْاَمْضِیَ حُقُبًا ۞) یا میروم زمانی دراز که هشتاد سال باشد

یعنی هیچ دیروزی از سفر برنتابم تا او را نیابم * بیت *

* دست از طلب ندارم تا کام من برآید * یا تن رسد بجانان یا جان زتن برآید *

ای یوشع تو با من موافقت می نمای در طلب این بنده صالح. یوشع عم فرمود که آری من با تو موافقم و رفاقت ترا غنیمت می شمارم * مصرع * خوش است آوارگی آنرا که همراهی چنین باشد * پس یوشع عم تهی چندنان و ماهی بریان برداشته باتفاق موصی کلیم الله عم روان شد (فَلَمَّا بَلَغَا) پس آن هنگام که رسیدند (مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا) بمجمعی که میان دو دریاست آنجا بر صخره که بر کنار چشمه بود بنشستند و موسی عم بخواب رفت یوشع عم در ان چشمه وضو ساخت و قطره از دست وی بران ماهی بریان چکید فی الحال زنده شده روی بدریا نهاد و یوشع عم متحیر گشت و موسی عم از خواب در آمده تفتند حال یوشع عم و ماهی ننموده روی براه نهاد و از غایت تعجیل سفر (فَنَسِيَا حُوتَهُمَا) پس فراموش کردند ماهی خود را (فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ) پس فراگرفت ماهی راه خود را (فِي الْبَحْرِ) در دریا (سَرَبًا ۵) مثل سردابه که در ان توان رفت هرجا که ماهی می رفت آب بر بالای او چون طاقی مرتفع می ایستاد و زمین خشک می گشت (فَلَمَّا جَاوَزَا) پس وقتی که درگذشتند از مجمع البحرین (قَالَ) گفت موسی عم (لِفَتَاهُ) مرجوان مرد خود را یعنی یوشع عم را که وقت چاشت شد (آتِنَا غَدَاءَنَا) بیار طعام چاشت ما را تا بخوریم که گرسنه شده ایم و دمی چند برآسایم (لَقَدْ لَقِينَا) هرآینه دیدیم (مِنْ سَفَرِنَا هَذَا) از این سفر که کردیم (نَصَبًا ۵) رنج و سختی چون یوشع عم سفره پیش آورد قصه ماهی یادش آمد (قَالَ أَرَأَيْتَ) گفت یوشع عم خبرداری (إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ) چون جای گرفته بودیم آن صخره بر کنار چشمه (فَإِنِّي) پس بدرستیکه من (نَسِيتُ الْحُوتَ ۚ) فراموش کردم ماهی را یعنی قصه او را که با تو گویم (وَمَا أَنْسَانِيهُ) و فراموش نکرد بر من ذکر او را (إِلَّا الشَّيْطَانُ) مگر شیطان که مرا مشغول ساخت (أَنْ أَذْكُرَهُ ۚ) از انکه یاد دهم ترا (وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ) و گرفت ماهی راه خود را (فِي الْبَحْرِ ۚ) در دریا (عَجَبًا ۵) راه عجب که هرجا میرفت راهی فراخ پیدا می شد و زمین دریا نیز خشک می شد (قَالَ) گفت موسی عم (ذَٰلِكَ) این قصه ماهی (مَا كُنَّا نَبْغِ ۚ) آنچه بودیم که می طلبیدیم چه حق سبحانه بسمن وحی فرستاد که آن ماهی ما را راه خواهد نمود بدان کسی که می طلبیم (فَارْتَدَّا) پس باز گشتند (عَلَىٰ آثَارِهِمَا) بر نشانهای قدم خود (قَصَصًا ۵) از بی رفتنی تا رسیدند بدان موضع که ماهی بدریا در آمده بود و راهی دیدند خشک بدان در آمدند (فَوَجَدَا) پس یافتند (عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا) بنده را از بندگان ما که بمحض عنایت (آتَيْنَاهُ) داده بودیم او را (رَحْمَةً)

بخشیش (مِنْ عِنْدِنَا) از نزدیک ما که آن وحی است و نبوت بقولی که او را پیغمبر دانند یا طول عمر به مذهب آنها که به نبوت او قایل نیستند (وَعَلَّمْنَاهُ) و بیاموختیم او را (مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا ۞) از نزدیک ما علمی که خاص است باو کسی آنرا ندانند الا به تعلیم ما و در حقایق سلمی از ذوالنون مصری قدس سره نقل می فرماید که علم لدنی آن است که حکم کند بر خلق بمواقع توفیق و خذلان و گفته اند که علمی است که حاصل شود بی واسطهٔ کسب و تلقین حرف صاحب کشف الاسرار فرمود که دانندهٔ این علم محقق است از یافته صنعی گوید در فتوحات از سلطان العارفین قدس سره نقل می کند که با جمعی داشمندان می گفتند اخذ تم علمکم میتا عن میت و اخذ نا علما عن الحی الذی لا یموت

* مثنوي *

* گلشنی کز نقل روید یک دم است * * گلشنی کز عشق روید خرم است *
* گلشنی کز گل دمد گردد تباه * * گلشنی کز دل دمد دارد فرحتا * *
* عالم چون بر دل زند یاری شود * * عالم چون بر گل زند باری شود *

آورده اند که چون بجای خضر عم رسیدند او را دیدند تکیه کرده جامهٔ خود را بسر کشیده موسی عم سلام کرده خضر عم جامه از روی دور کرده جواب داده و گفت تو کیستی گفت من موسی ام نبی بنی اسرائیل حق تعالی فرموده که بتو صحبت دارم و از تو چیزی بیاموزم او در جواب گفت سیکه گوید که پیغمبر صاحب شریعتم او چگونه از کسی چیزی آموزد گفته اند که رسول می باید که اعلم باشد از مرسل الیهم در انچه بدیشان آورده است از اصول و فروع دین و هرچه نه ازین قبیله باشد تعلیم آن منافی امور نبوت نیست و نکته انهم اعلم بامور دنیاکم موید این قول است (قَالَ لَهُ مُوسَىٰ) گفت موسی مر خضر را عم (هَلْ أَتَّبِعُكَ) ایا پیروی کنم مرترا (عَلَىٰ أَن تُعَلِّمَنِ) بشرط آنکه بیاموزانی مرا (مِمَّا عُلِّمْتَ) از آنچه بتو آموخته اند (رُشْدًا ۞) علمی که مبتنی بر رشد باشد یعنی اصابت خیر (قَالَ إِنَّكَ) گفت خضر عم بدرستی که تو (لَن تَسْتَطِيعَ) نمی توانی (مَعِيَ صَبْرًا ۞) با من شکیبائی کردن را موسی عم گفت چرا صبر تو انم کرد گفت بجهت آنکه تو پیغمبری حکم تو بر ظاهر است ید که از من عملی صادر شود که در ظاهر آن منکر و ناشایسته باشد و تو وحی حکمت آن را ندانی و بران صبر کردن نتوانی (وَكَيْفَ تَصْبِرُ) و چگونه صبر کنی (عَلَىٰ مَا لَمْ تُحِطْ) بر انچیزیکه احاطه نکرده (بِهِ) بآنچیز (خُبْرًا ۞) از روی دانش یعنی علم تو بران نرسیده باشد (قَالَ سَتَجِدُنِي) گفت موسی عم زود باشد که بیابی مرا (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) اگر خواهد خدای (صَابِرًا) صبر کننده بر انچه از تو می بینیم (وَلَا أَعْصِي) و نافرمان بردار نی نکنم (لَكَ أَمْرًا ۞) مرترا در هیچ کاری (قَالَ) گفت خضر عم که ای موسی (فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي) پس

اگر پیروی کنی مرا (فَلَا تَسْئَلْنِي) پس مپرس مرا (عَنْ شَيْءٍ) از چیزی که منکر باشد وجه صحت آن را تا وقتی که خود من (حَتّٰى أُحْدِثَ لَكَ) تا من نو سازم برای تو (مِنْهُ) از آنچیز (ذِكْرًا ۵) بیانی که تو دریابی موسی عم قبول فرمود و هر دو باهم روی براه نهادند و یوشع عم بر عقب ایشان میرفت (فَانْطَلَقَا ق) پس برفتند بر ساحل دریا تا رسیدند بکشتی و از اهل آن استدعای رکوب دران نمودند ملاحان اول راضی نشدند و آخر خضر را شناختند و بتعظیمی تمام دران کشتی در آوردند (حَتّٰى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ) تا چون نشستند در کشتی و میان دریا رسیدند خضر تبری برداشت و پنهان از قوم (خَرَقَهَا ط) سوراخ کرد کشتی را (قَالَ أَخَرَقْتَهَا) گفت موسی عم آیا سوراخ کردی کشتی را (لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا ج) تا غرق کردانی اهل کشتی را چه سوراخ سبب دخول آب است دران و دخول آب موجب غرق شدن سفینه باشد (لَقَدْ جِئْتَ) بد رستی که آوردی (شَيْئًا إِمْرًا ۵) چیزی شگفت و شنیع و بد دل گران (قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ) گفت خضر که ایا نگفتم بد رستیکه تو (لَنْ تَسْتَطِيعَ) نمی توانی (مَعِيَ صَبْرًا ۵) با من صبر کردن (قَالَ) گفت موسی عم که آن سخنی از خاطر من رفته بود (لَا تُؤَاخِذْنِي) مواخذه کن مرا (بِمَا نَسِيتُ) بانچه فراموش کرده ام (وَلَا تُرْهِقْنِي) و دور مسان مرا (مِنْ أَمْرِي) از کار من (عُسْرًا ۵) دشواری یعنی بر من سخت گیر و با من بد بن مقدار مضایقه کن (فَانْطَلَقَا ق) پس از سفینه بیرون آمده برفتند تا بدیهی رسیدند در خارج ده جمعی کودکان بازی می کردند و پسری زیبا روی بلند قامت خط سبز بر پشت لب او ظاهر شده نام او خوش بود یا حیسور و نام پدر او سلاس یا کهاردی و نام مادرش شاهویه یار حمی در میان ایشان بود موسی و خضر عم بر قتند (حَتّٰى إِذَا لَقِيَا غُلَامًا) تا چون بدیدند پسر بزرگ را که ذکر کردیم خضر عم او را از میان اقران جدا کرده در پس دیواری برد (فَقَتَلَهُ ۵) پس بکشت او را بدرجی یا بخناق (قَالَ أَقَتَلْتَ) گفت موسی عم ایا بکشتی (نَفْسًا زَكِيَّةً) نفسی پاک را (بِغَيْرِ نَفْسٍ ط) بغیر نفسی که او کشته باشد یعنی او پاک بود از قتل "بغیر حق پس بی قصاص او را چگونه کشتی (لَقَدْ جِئْتَ) هر آینه آوردی (شَيْئًا نُكْرًا ۵) چیزی ناپسندیده را (قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ) گفت خضر عم ایا من نگفتم ترا در اول مصاحبت که تو (لَنْ تَسْتَطِيعَ) قوت نداری و نتوانی (مَعِيَ) با من و با فعالهای من (صَبْرًا ۵) شکیبائی ورزیدن (قَالَ) گفت موسی عم (إِنْ سَأَلْتُكَ) اگر سوال کنم ترا (عَنْ شَيْءٍ) از چیزی که صادر شود مرا این افعال منکره (بَعْدَهَا) پس ازین کرت (فَلَا تُصَاحِبْنِي ج) پس مصاحبت با من مکن (قَدْ بَلَغْتَ) بد رستی که رسیدی تو (مِنْ لَدُنِّي عُذْرًا ۵) از نزدیک من بعذری یعنی چون سه بار ترا مخالفت کنم هر آینه در ترک صحبت من معذوری و با شی و در حدیث آمده که خدای رحمت کند برادرم موسی عم را اگر از روی شرم گفت فلا تصاحبنی اگر چنانچه صبر کردی و با مصاحب

ع ۲۰

خود و رنگ نمودی هر آینه چیزهای شگفت دیدی (فَانْطَلَقَا ق) پس دو گذشتند و رفتند (حَتّٰی اِذَا اَتَیَا) تا چون آمدند (اَهْلَ قَرْیَةٍ نِ) باهل دیهی که انطاکیه بود یا ایلة بحر قلزم یا بحر روان از ارمینیه یا برقه از روم یا برمرز زمین و اهل آن دیه چون شب شدی در دروازه بستندی و برای هیچ کس نگشادندی نماز شام بود که موسی و خضر ع بران دیه رسیده خواستند که بدیه درایند کسی در دروازه نگشود (اِسْتَطْعَمَا) طعام طلب کردند (اَهْلَهَا) اهل آن دیه را گفتند این جا غریب رسیده ایم و گرسنه نیز هستیم چون ما را در دیه جای ندادید باری طعام جهت ما بفرستید (فَاَبَوْا) پس سر باز زدند اهل آن قریه (اَنْ یُّضَیِّفُوْهُمَا) از ان که ایشان را مهمانی کنند ایشان شب گرسنه بیرون دیه بودند و بامداد دردی براه نهادند (فَوَجَدَا) پس یافتند (فِیْهَا) در نواحی آن دیه (جِدَارًا) دیواری مایل شده بیک طرف (یُّرِیْدُ) می خواست دیوار (اَنْ یَّنْقَضَّ) انکه بیفتد و در گردد از بیخ اراذت دیوار مجاز است یعنی نزدیک بود بافتادن (فَاَقَامَهٗ ط) پس خضر راست کرد آن را بآنکه اساسش را بسنگ و گل استحکام داد (قَالَ) گفت موسی ع مر اهل این دیه ما را جای ندادند و طعام نیز نفرستادند پس بجهت چه دیوار ایشان را عمارت کردی (لَوْ شِئْتَ لَتَّخَذْتَ) اگر می خواستی بر اینه فرامی گرفتی (عَلَیْهِ) بر تعمیر این دیوار (اَجْرًا ه) مزدی (قَالَ هٰذَا) گفت خضر ع این است (فِرَاقُ بَیْنِیْ وَبَیْنِکَ ج) جدائی میان من و تو یعنی گفته بودی که اگر نوبت نالثه جزوی پرسم باسن صحبت مدار اینک وقت فراق رسید (سَاُنَبِّئُکَ) زود باشد که آگاهت کنم ترا (بِتَاْوِیْلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ) بمعنی آنچه نتوانستی (عَلَیْهِ صَبْرًا ه) بر ان شکیبائی نمودن از عیبیت ظاهر بر ان انکار کردی (اَمَّا السَّفِیْنَةُ فَکَانَتْ) اما کشتی پس بود (لِمَسٰکِیْنَ) مر محتاجانرا بودند که ده برادر بودند پنج بیمار و برجای مانده و پنج دیگر ملاحان که بجهت تحصیل معشیت (یَعْمَلُوْنَ فِی الْبَحْرِ) کار کردند در دریا (فَاَرَدْتُّ) پس خواستم بحکم خدای (اَنْ اَعِیْبَهَا) آنکه او را سوراخ سازم و عیب ناک کنم (وَکَانَ) و حال آن است که هست (وَرَآءَهُمْ) در پیش راه ایشان (مَّلِکٌ) بادشاهی (یَّاْخُذُ) می گیرد (کُلَّ سَفِیْنَةٍ) هر کشتی درستی که می بیند (غَصْبًا ج) بنصب یعنی از دست ایشان باز می ستاند من آن کشتی را معیوب کردم تا او غصب نکند و آن محتاجان بکلی محروم نگردند * بیت *

* کر خضر در بحر کشتی را شکست * صد درستی شکست خضر هست *

(وَاَمَّا الْغُلٰمُ) و اما پسر کشته گشته (فَکَانَ اَبَوٰهُ) پس بودند پدر و مادر او (مُؤْمِنَیْنِ) گرویدگان (فَخَشِیْنَا) پس دانستیم ما یا ترسیدیم (اَنْ یُّرْهِقَهُمَا) آنکه در رسانند بدیشان (طُغْیَانًا وَّکُفْرًا ج) بی باکی و کفران نعمت یعنی شاید که با کفر و طغیان و فسق او در آرد زنهار از روی مهربانی که والدین را

بر و لو هست و آن و آب خشم موجب کفران و طغیان باشد (فَاَرَدْنَا) پس خواستیم ما (اَنْ یُّبْدِلَهُمَا) آنکه بدل دهد ایشانرا (رَبُّهُمَا) پروردگار ایشان (خَیْرًا مِّنْهُ) فرزندی بهتر از و (زَکٰوةً) از روی طهارت و پاکیزگی یعنی از لوث گناه و شوب اخلاق رویه مرکی باشد (وَّاَقْرَبَ رُحْمًا) و نزدیکتر از جهت بخشایش و مهربانی بر پدر و مادر آورده اند که حق سبحانه بعرض آن پسر ایشانرا دختری داد و پیغمبری او را بعقد خود در آورد و هفتاد پیغمبر از نسل او پدید آمدند * نظم *

* آن پسر را کش خضر ببرید حلق * سر آن را در نباید عام خلق *
* آنکه جان بخشد اگر بکشد رواست * نایبست او دست او دست خداست *
* پس خدا دانا که آن یاری بود * بس خرابی تا که معماری بود *

(وَاَمَّا الْجِدَارُ فَکَانَ) و اما دیوار که پس هست (لِغُلٰمَیْنِ یَتِیْمَیْنِ) برای دو کودک یتیم نام ایشان اصرم و صریم و ایشان هستند (فِی الْمَدِیْنَةِ) و شهر مراد قریه مذکوره است (وَکَانَ تَحْتَهُ) و هست در زیر دیوار (کَنْزٌ لَّهُمَا) گنجی برای ایشان و اگر دیوار برافتادی آن گنج ظاهر شدی و مردمان برداشتندی (وَکَانَ اَبُوْهُمَا) و بود پدر ایشان (صَالِحًا) مردی شایسته و نام او کاشح و گفته اند میان ایشان و پدر صالح ایشان هفت پدر و دیگر بوده خدای ایشان را بجهت صلاح آن پدر محافظت فرمود (فَاَرَادَ رَبُّکَ) پس خواست پروردگار تو (اَنْ یَّبْلُغَا) آنکه برسند یتیمان (اَشُدَّهُمَا) بقوت و کمال رشد خود (وَیَسْتَخْرِجَا) و بیرون آرند (کَنْزَهُمَا) گنج خود را (رَحْمَةً مِّنْ رَّبِّکَ) بخشیدنی از پروردگار تو (وَمَا فَعَلْتُهٗ عَنْ اَمْرِیْ) و نه کردم آنچه تو دیدی از روی خود بلکه بفرمان حق تعالی کرده ام که او خواست که گنج بستمندان رسد آورده اند که آن گنجی بود پر از زر و نقره و گویند کتب علمی بود و اشتهار آن است که لوحی بود از زبرجد و بر نوشته * (بسم الله الرحمن الرحیم) عجب میدارم از کسیکه ایمان دارد بقضا و قدر چگونه اندوهگین شود * و شگفت میدارم از کسی که گردیده است بر ازلی حق چرا خود را در تعب افگند * و عجب است از کسیکه تصدیق مرگ کند چرا عمرش دمان گذراند * و شگفت از شخصی که ایمان دارد بحساب روز قیامت برای چه غفلت دارد * و عجب است از آنکه دنیای دنی و انقلاب او و احوال انقلاب ارباب او داند چرا دل بر و بندد و لا الله الا الله محمد رسول الله (ذٰلِکَ) این است (تَاْوِیْلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ) حقیقت آنچه تو انستی (عَّلَیْهِ صَبْرًا) بر ان صبر کردن آورده اند که موسی و خضر علیهما السلام یکدیگر را وداع کردند و هریک روی بمنزل آوردند محققان را درین قصه بسی نکات و اسرار است خصوصا صاحب بحر المعانی در بیان دقایق ع

آداب مرید صادق و اشتیاق پیر محقق بغبارتی خوش و تقریری دلکش آورده و بعضی ازان در جواهر التفسیر بازتوان یافت (وَلْيَسْعَلْزَنَّكَ) وی پرسندتر است شرکان مکه باستحان یهود (عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ ط) از ذوالقرنین که بادشاه شرق و غرب بود و بدین جهت ذوالقرنین گفتندی که بکرانهٔ مشرق و مغرب طواف کرد یا در زمان او دو قرن از مردم درگذشتند یا تاج او دو شاخ داشته یا بدست دو کباب حرب می نموده یا کریم الطرفین بوده یا میان علم ظاهر و باطن جمع کرده یا دو ضفیره داشته یعنی دو گیسوی بافته از دو جانب سر و اشهر آن است که این اسکندر رومی است و در نبوت او اختلاف کرده اند (قُلْ) بگو ای محمد (سَاَتْلُوْا عَلَيْكُمْ) زود باشد که بخوانم بر شما (مِّنْهُ ذِكْرًا ط) از و خبری و بیانی (اِنَّا مَكَّنَّا) بدرستیکه ممکن گردانیدیم یعنی دست دادیم (لَهٗ) مر او را باستیلا (فِي الْاَرْضِ) در زمین (وَاٰتَيْنٰهُ) و عطا کردیم او را (مِنْ كُلِّ شَيْءٍ) از هر چیزیکه خلق بران محتاج بودند یا از انچه سلاطین را بکار آید در تسخیر شهرها و محاربه باعدای یاد دادیم او را از هر چیزیکه می خواست (سَبَبًا ۙ) دست آویزی که بدان سبب او را آن چیز میسر شود و آورده اند که حق تعالی نور و ظلمت را مسخر او گردانید و در زادالمسیر گوید که صحاب را بفرمان او کردند تا بر دو سوار شود هر جا که می خواست می رفت و روزی که از روم بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با زنگیان حرب کرده و بر ایشان غالب شده عزم مغرب کرد (فَاَتْبَعَ سَبَبًا ۙ) پس از پی او رفت سببی را که بمغرب تواند رفت و بآن سبب توسل جسته میرفت (حَتّٰٓى اِذَا بَلَغَ) تا چون رسید (مَغْرِبَ الشَّمْسِ) بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب (وَجَدَهَا تَغْرُبُ) یافت آنرا که آفتاب را که رای العین فرو میرود (فِيْ عَيْنٍ حَمِئَةٍ) در چشمهٔ آب گرم و خفص حمیه می خواند یعنی چشمهٔ آب گلدار آمیز (وَّوَجَدَ عِنْدَهَا) و یافت نزدیک آن چشمه بر ساحل دریای محیط غربی (قَوْمًا ط) گروهی را که ناسک گویند و ایشان قومی بودند بت پرست و سبز چشم سرخ موی تمام (قُلْنَا يٰذَا الْقَرْنَيْنِ) گفتیم ما که ای ذوالقرنین این ندا اگر او نبی بوده باشد بوحی است و اگر نبی نبوده بالهام یا بر لسان زمان پیغمبر او و بر هر تقدیر حق تعالی فرمود که (اِمَّآ اَنْ تُعَذِّبَ) یا آن است که عذاب کنی این قوم را یعنی می کشی اگر ایمان نیارند (وَاِمَّآ اَنْ تَتَّخِذَ) و یا آنکه نوازی گیری (فِيْهِمْ) در باب ایشان (حُسْنًا ط) نیکوئی را اگر بگروند (قَالَ) گفت ذوالقرنین (اَمَّا مَنْ ظَلَمَ) اما کسی که ستم کند یعنی بر کفر خود مصر باشد (فَسَوْفَ نُعَذِّبُهٗ) پس زود باشد که عذاب کنیم من یعنی هر که با من است بکشیم او را و این عذاب دنیا است (ثُمَّ يُرَدُّ) پس

باز گشت نمود (اِلٰی رَبِّهٖ) بسوی جزای پروردگار خود در قیامت (فَیُعَذِّبُهٗ) پس عذاب کند خدای او را (عَذَابًا نُّکْرًا ۞) عذابی سخت و منکر که مثل آن نشنیده باشد (وَاَمَّا مَنْ اٰمَنَ) و اما هر که بگردد و (وَعَمِلَ صَالِحًا) و عملی شایسته کند یعنی بر مقتضای ایمان (فَلَهٗ) پس مر او راست در برابر و عوض ایمان و عمل (جَزَآءَ نِ الْحُسْنٰی ۚ) پاداش نیکو (وَسَنَقُوْلُ لَهٗ) و زود باشد که بگوئیم مر او را (مِنْ اَمْرِنَا) از فرمان ما یعنی از آنچه می فرمائیم (یُسْرًا ۞) کاری آسان فراخور طاعت او آورده اند که ذکر ظلمت را بر قوم ناسک گماشت تا بگوش و دهن ایشان در آمد و زینهار خواسته بوی ایمان آوردند (ثُمَّ اَتْبَعَ سَبَبًا ۞) پس دیگر باره از پی در آمد سببی را که به مشرق توان رفت و قوم ناسک را با خود برده لشکر نور را از پیش روان کرد و عسکر ظلمت را از عقب بداشت و بجانب جنوب متوجه شده قوم هاویل را که در قطر ایمن بودند مسخر کرد بهمان طریق که در قصهٔ ناسک مذکور شد پس روی به مشرق نهاد (حَتّٰٓی اِذَا بَلَغَ) تا چون برسد (مَطْلِعَ الشَّمْسِ) بجای برآمدن آفتاب یعنی موضعی که مبدای عمارت است از جانب مشرق (وَجَدَهَا) یافت آفتاب را که هر بامداد (تَطْلُعُ) برمی آید و شعاع او می افتد (عَلٰی قَوْمٍ) بر گروهی که ما (لَّمْ نَجْعَلْ لَّهُمْ) نگردانیده بودیم و پدید نکرده برای ایشان (مِّنْ دُوْنِهَا سِتْرًا ۙ) از دون آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس و نباکه میان ایشان و آفتاب حاجز باشد چه ایشان را پوشش نبود و زمین ایشان نیز بناگاه نمی داشت از غایت نرمی و سستی پس چون آفتاب طلوع کردی بسر ایها در آمدندی تا وقتیکه ارتفاع پذیرفتی و از سمت راس ایشان در گذشتی از زیر زمین بیرون آمده ماهی گرفتندی و بآفتاب بریان کرده خوردندی و ایشان قومی سنمک بودندی (کَذٰلِکَ ۚ) و چنانکه گرداسکندر بایشان که با اهل مغرب کردیا چنان اتباع سبب کرد و بجانب قطر ایسر روان شد و بقومی رسید که ایشانرا تاویل خوانند و با ایشان همان سلوک نمود که با قوم هاویل (وَقَدْ اَحَطْنَا) و بدرستیکه ما احاطه داشتیم (بِمَا لَدَیْهِ) بآنچه نزدیک او بود (خُبْرًا ۞) از روی آگاهی یعنی لشکر باوادوات حرب و اسباب جهانگیری که بر و جمع شده بود بهمه محیط بودیم و بجموع را دانستیم (ثُمَّ) پس اسکندر (اَتْبَعَ) از پی در آمد (سَبَبًا ۞) راهی و طریقی دیگر را از مشرق بشمال (حَتّٰٓی اِذَا بَلَغَ) تا چون برسید در منقطع ارض ترک (بَیْنَ السَّدَّیْنِ) میان دو کوه که از پس آنها زمین یاجوج و ماجوج است (وَجَدَ مِنْ دُوْنِهِمَا) یافت در پیش آن دو کوه (قَوْمًا ۙ) گروهی را (لَّا یَکَادُوْنَ) نزدیک نبودند از کسی نطنت که (یَفْقَهُوْنَ قَوْلًا ۞) دریابند سخن او کسی نیز از لشکر ذوالقرنین سخن ایشان در نمی یافت (قَالُوْا یٰذَا الْقَرْنَیْنِ) گفتند

یعنی مترجم ایشان گفت ای ذوالقرنین (اَنَّ یَأجُوجَ وَمَأجُوجَ) بدرستیکه قوم یاجوج و ماجوج (مُفسِدُونَ) تباهی کنندگانند (فِی الاَرضِ) در زمین ما هرگاه که از پس این دو کوه بیرون آیند از گیاه سبز آنچه بیابند بخورند و آنچه خشک باشد با خود ببرند و تمام انعام ما را بکشند و می خورند و اگر چهار پایان را نیابند آدمی را عوض آن بکار برند و ایشان دو قبیله اند از اولاد یافث بن نوح ع و در عین المعانی آورده که آدم ع را احتلام شد و منی او بخاک آلوده گشت آدم از آن حال اندوهناک گشت حق تعالی این دو قوم را از آن خاک آلوده منی ابوالبشر بیافرید و بالقول سک بکه گوید انبیا ع محتلم نمی شوند این قول ضعیف است و در اشکال و احوال ایشان اختلاف کرده اند از علی مرتضی کرم الله وجهه منقول است که قامت بعضی از ایشان بمقدار شبری است و قد بعضی بغایت دراز و در حدیث آمده که صنفی از ایشان بمثال شجرهٔ ارزند و آن درختی است در ولایت شام طول او صد و بست گز و صنفی را طول و عرض مساویست و صنفی اند که از یک گوش فراش و از دیگر گوش لحاف می سازند و در صفت ایشان گفته اند * نظم *

* بگو تا چشمی سک جیفه جوی * * بگوشی دراز از خران برده گوی *
* نه شرمی و نه بینشی دلنواز * * دران چشم کوتاه و گوش دراز *
* بهنگام خفتن بخسپند سیر * * یکی گوش بالا دیگر بزیر *
* شکن بر شکن چین ابروی شان * * کشان ریش تا زیر زانوی شان *
* برون آمده اشک شان چون کراز * * شکم پهن و پا خرد و گردن دراز *
* چو بوزینگان آمده در وجود * * مژ زرد و رخ سرخ و دیده کبود *
* ندانند جز خواب و خور هیچ کار * * نمیرد یکی تا نزاید هزار *

* القصه * آن گروه با سکندر گفتند که ما از این قوم تنگ آمده ایم (فَهَل نَجعَلُ) پس ایا بکنیم یعنی مقرر سازیم (لَکَ) برای تو و بیرون آریم از میان مالهای خود (خَرجًا) مزدی (عَلٰی اَن تَجعَلَ) بشرط آنکه بکنی تو (بَینَنَا وَبَینَهُم) میان ما و میان ایشان (سَدًّا) بندی که منع کند ایشانرا از بیرون آمدن (قَالَ) گفت اسکندر (مَا مَکَّنِّی فِیهِ) آنچه دست داد مرا در ان (رَبِّی) آفریدگار من (خَیرٌ) بهتر است از آنچه شما می خواهید که بمن دهید (فَاَعِینُونِی) پس مرا یاری دهید (بِقُوَّةٍ) بتوانائی یعنی بمردمان توانا و چیزی گفت یا بم بدان و دین کار (اَجعَل) تا بکنم (بَینَکُم وَبَینَهُم) میان شما و ایشان (رَدمًا) حجابی سخت که بعضی از ان بر بعضی مرکب باشد (اٰتُونِی) بیارید برای من (زُبَرَ الحَدِیدِ) قطعهای آهن منقول است که فرمود تا خشتها از آهن ساختند

* بیت * * بفارغ دلی جا بجا تن زدند * * همه روز دشت آهن زدند *

انگاه حکم کرد که میان دو کوه که چهار هزار قدم بود و شصت پنج گز عرض بکنند تا بآب رسید پس در زمین و روی آب خرهٔ از سنگ خاره نهادند و خشتهای آهنین بر بالای آن فرش کردند (حَتّٰی اِذَا سَاوٰی) تا چون مساوی شد یعنی فرش باش (بَیْنَ الصَّدَفَیْنِ) میان هر دو کوه بلند مرتفع تا همه بساری بالای آن ریخته و مهما برجوانب او ترکیب کردند (قَالَ انْفُخُوْا) گفت مرعماه را که بدمید در بن آنها (حَتّٰی اِذَا جَعَلَهٗ) چون گردانید آن خشتهای آهن را (نَارًا) مانند آتش (قَالَ اٰتُوْنِیْ) گفت بیارید (اُفْرِغْ عَلَیْهِ) تا بریزم بر بالای آهن گرم شده (قِطْرًا) روی گداخته

* فرد *

* بهر روی فرشی که انگیختند * * برو روی حل کرده می ریختند *

و بدین گونه دیواری محکم و پناهگاه استوار تقاع برآمد مانند کوهی یکپاره و هموار و ملسان (فَمَا اسْطَاعُوْا) پس نتوانستند یاجوج و ماجوج (اَنْ یَّظْهَرُوْهُ) آنکه بالا روند بران سد بسبب ارتفاع و انملاس (وَمَا اسْتَطَاعُوْا) و نتوانستند (لَهٗ نَقْبًا) مراورا سوراخ کردن بواسطهٔ سختی و صلابت آن (قَالَ) گفت ذوالقرنین بعد از تمکن (هٰذَا) این سد و اقتدار بر اتمام آن (رَحْمَةٌ) بخشش است (مِّنْ رَّبِّیْ) از پروردگار من بر آنها که می تصیدند از فتنهٔ یاجوج و ماجوج (فَاِذَا جَآءَ) پس چون بیاید (وَعْدُ رَبِّیْ) وعدهٔ آفریدگار من بخروج یاجوج و ماجوج (جَعَلَهٗ) گرداند این سد را (دَكَّآءَ) زمین هموار یعنی او را از پیش راه ایشان بردارد (وَكَانَ وَعْدُ رَبِّیْ) و هست وعدهٔ پروردگار من (حَقًّا) درست و راست خروج این گروه از ماوراء السد یکی از علامات قیامت است و در اواخر سورهٔ انبیاء ذکر آن خواهد آمد ان شاء الله تعالی (وَتَرَكْنَا) و بگذاریم ما (بَعْضَهُمْ) برخی از یاجوج و ماجوج را (یَوْمَئِذٍ) آن روز یعنی روز خروج که از دحام نموده (یَمُوْجُ فِیْ بَعْضٍ) اضطراب می کنند و دانل می شوند در برخی دیگر و گفته اند مراد آن است که روز قیامت انس و جن از دی بجبر و اضطراب درهم آمیزند (وَنُفِخَ فِی الصُّوْرِ) و دمیده شود در صور برای قیام قیامت (فَجَمَعْنٰهُمْ) پس جمع کنیم همه خلق را (جَمْعًا) جمع کردنی برای حساب و جزا در عرصهٔ محشر (وَّعَرَضْنَا جَهَنَّمَ) و ظاهر گردانیم دوزخ را (یَوْمَئِذٍ) آن روز (لِّلْكٰفِرِیْنَ) برای ناگرویدگان (عَرْضًا) ظاهر کردنی و اظهار آن را ایشان قبل از دخول در ان جهت زجر و تهویل باشد (الَّذِیْنَ) آن کافرانیکه از فرط غفلت (كَانَتْ) هست (اَعْیُنُهُمْ) چشمهای دل ایشان (فِیْ غِطَآءٍ) در پرده شتی (عَنْ ذِكْرِیْ) از یاد من یعنی از مشاهدهٔ آیاتیکه بآن یاد کرده من نموم بتوحید و تعظیم نبی و اهل ایمان (وَكَانُوْا) و هستند کافران که بجهت ناشنوائی سخن حق (لَا یَسْتَطِیْعُوْنَ)

نمی توانند (سَمْعًا ۵) شنودن کلام من یا محبوب می ماند از استماع قرآن بسبب حجاب السمع کما قال الله تعالی اذا قرأت القرآن جعلنا بینک وبین الذین لا یؤمنون بالاخرة حجابا مستورا * نظم *

* چون تو قرآن خوانی ای صدر امم * * گوش شانرا پرده سازم از صمم *
* چشم شانرا تیز سازم چشم بند * * تا نه بینند و کلامت نشنوند *

ع (اَفَحَسِبَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) ایا می پندارند آنانکه نگرویده اند (اَنْ یَّتَّخِذُوْا عِبَادِیْ) آنکه فرا گیرند بندگان مرا که عیسی و عزیر و ملائکه اند هم (مِنْ دُوْنِیْ) بجز من (اَوْلِیَآءَ ط) دوستان یعنی معبودان مانخواهیم شد هرگز آنکه ایا می پندارند کافران که فرا گرفتند ایشان بندگان مرا بجائی که ایشان را نفع خواهند رسانید استفهام بمعنی انکار است یعنی اتخاذ ایشان جمعی را بمعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را (اِنَّآ اَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ) بدرستیکه ما آماده کرده ایم دوزخ را (لِلْکٰفِرِیْنَ) برای ناگرویدگان (نُزُلًا ۵) منزل و ما یا نزلی که برای مهمانان آرند و درین معنی تهکم است و تنبیه برای آنکه ایشانرا عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش او چیزی محقر باشد (قُلْ) بگو ای محمد (هَلْ نُنَبِّئُکُمْ) آیا خبر کنیم شما را (بِالْاَخْسَرِیْنَ اَعْمَالًا ۵) بزیانکارترین مردمان از روی کردارها (اَلَّذِیْنَ ضَلَّ) آنانکه گم شده و ضائع گشته (سَعْیُهُمْ) شتافتن ایشان بعملهای نیکو مثل نماز (فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا) در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیرها بصلوة و صوم می گذرانند و بسبب کفران همه عملها باطل است و ثوابی بران مترتب نیست و گفته اند مراد ازین طائفه روافض یا خوارج یا ارباب بدعت یا جمعی که عمل بریا و مسمعه کنند و اشهر ان است که از کفار صلهٔ رحم و اطعام طعام بر فقراء و عتق رقاب واقع می شد حق تعالی بطلان آنها حکم کرد و فرمود که (وَهُمْ یَحْسَبُوْنَ) و ایشان می پندارند (اَنَّهُمْ یُحْسِنُوْنَ) آنکه ایشان نیکوئی می کنند (صُنْعًا ۵) کار را (اُولٰٓئِکَ) آن گروه که ذکر کرده شدند (الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) آنانند که کافر شدند (بِاٰیٰتِ رَبِّهِمْ) بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا بدلایل توحید (وَلِقَآئِهٖ) و بدیدار او یعنی بعث و حشر که در آن وقت رؤیت میسر خواهد شد اهل آنرا (فَحَبِطَتْ اَعْمَالُهُمْ) پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکو می نمود و بران جزای خیر نخواهند یافت (فَلَا نُقِیْمُ لَهُمْ) پس اقامت نخواهیم کرد برای اعمال ایشان (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ) روز رستخیز (وَزْنًا ۵) ترازوی که بدان سنجند آن عملهای ایشانرا همه حبط شده و نابود گشته یا ایشانرا وزنی نخواهیم نهاد یعنی مقداری و اعتباری نخواهند داشت بلکه خوار و بیمقدار خواهند بود (ذٰلِکَ) آن است کار که گفته شد از بطلان عمل و خست قدر ایشان (جَزَآؤُهُمْ جَهَنَّمُ) پاداش ایشان دوزخ است (بِمَا کَفَرُوْا) بسبب آنچه نگرویدند (وَاتَّخَذُوْٓا اٰیٰتِیْ)

و فراگرفتند آیتهای کتاب مرا (وَرُسُلِي) و فرستادگان مرا (هُزُوًا ۚ) افسوس کردند یعنی باکتاب و پیغمبر سخریه کردند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدرستی آنانکه بگرویدند بکتاب و رسول (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای پسندیده و شایسته (كَانَتْ لَهُمْ) هست مر ایشانرا بحکم خدای (جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ) بهشتهای فردوس یعنی بوستانها شان بر اشجار که اکمر آن تاک بود (نُزُلًا ۝) پیش کش و تبیان آورده که خدای فردوس را بید قدرت خود آفریده و بمقدار هر روز از روزهای دنیا پنجاه نوبت بدو نظر کرده می فرماید که از دادی طیبا دحسنا لاولیائی یعنی افزون سازم حسن و جمال و تازگی و پاکیزگی خود را برای دوستان من و این چنین منزلی را نزل دوستان می گویند تنبیه بر انکه ایشانرا عطاها باشد که نعیم فردوس بازای آن محقری و ما حضری تواند بود و آن عطا نباشد الا دولت لقا

* فرد *

* نعمت فردوس زاهد را و مارا روی دوست * * قیمت هر کس بقدر همت والای اوست *

و گویند فردوس ارفع درجات جنان است که حضرت رسالت پناه صلعم فرموده که فاذا سألتم الله فسألوه الفردوس فانه اوسطی از اسمای جنان است که اهل ایمان در آنجا فرود آیند (خَالِدِينَ فِيهَا) در جائی که جاویدان باشند در آن (لَا يَبْغُونَ) نجویند (عَنْهَا) از آن بهشتها (حِوَلًا ۝) بدلی یا طلبند از دو تحویل بمکانی دیگر زیرا که هر مطالب ایشان در آن مهیا باشد (قُلْ) بگوای محمد (لَوْ كَانَ الْبَحْرُ) اگر باشد آب دریای محیط کرشماں زمین است (مِدَادًا) سیاهی (لِكَلِمَاتِ رَبِّي) برای نوشتن سخنان پروردگار من یعنی معانی قرآن یا معلومات او (لَنَفِدَ الْبَحْرُ) هر آینه فانی گردد و نماند آب دریا پیش از انکه جسم است و هر جسم متناهی باشد پس او بنهایت رسد (قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ) پیش از انکه بسر رسد و بماند (كَلِمَاتُ رَبِّي) علوم آفریدگار من جهت آنکه غیر متناهی است پس بمداد متناهی کلمات نامتناهی نوشته نشود (وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ) و اگر نیز بیاریم مثل در یای محیط (مَدَدًا ۝) مدد آن مداد و بران افزائیم گویند که این آیت وقتی نازل شد که یهود مر مسلمانان را گفتند که در کلام خود می خوانید که و من یوتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و زعم محمد آن است که او را حکمت داده اند پس علم شما بسیار باشد دیگر بار می خوانید و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع و میان این دو سخن چگونه تواند کرد حق تعالی درین آیت فرمود که علم حق تعالی نهایت ندارد هر چند کسی را علم بسیار بود در جنب الهی کم از کم می تواند بود

* نظم *

* عالم از بهر عاشش قطره * * آن چو خورشید است اینها ذره *

* کرکسی در علم صد لقمان بود * * پیش علم کاملش نادان بود *

(قُلْ) بگو ای محمد (اِنَّمَا اَنَا بَشَرٌ) جز این نیست که من آدمی ام (مِثْلُكُمْ) مانند شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمی کنم این مقدار هست که بوساطت جبرئیل عم (يُوحٰى اِلَيَّ) وحی کرده می شود بمن (اَنَّمَا اِلٰهُكُمْ) جز این نیست که معبود شما (اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ج) معبودی یکتا است بی شریک (فَمَنْ كَانَ يَرْجُوْا) پس هر که امید دارد (لِقَاءَ رَبِّهٖ) دیدار پروردگار خود را در بهشت یا هر که می ترسد از رسیدن بحق یعنی بازگشتن بدو بروز رستخیز (فَلْيَعْمَلْ) پس باید که بکند (عَمَلًا صَالِحًا) کرداری شایسته یعنی پسندیدهٔ خدای بود در محرر آورده که عمل صالح متابعت پیغمبر است عم و سلوک بر منهاج سنت او بظاهر که ترک دنیا و اختیار تقرد و دوام عبودیت است و بباطن که بریدن است از خلق و پیوستن بحق یعنی دیدهٔ همت از مشاهدهٔ ماسوی بربستن و جز بشهود حضرت مولی ناگشودن کما قال الله تعالی ما زاغ البصر و ما طغی * بیت *

* روی از همه برتافتم و سوی تو کردم * * چشم از همه بربستم و دیدار تو دیدم *

آورده اند که جندب بن زهیر عامری رض بحضرت رسالت پناه عم عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای خدا میکنم اما چون کسی بران مطلع شد خوشدل میگردم حضرت عم فرمود که خدای عملی را که غیری در آن شریک بود قبول نمی کند حق سبحانه تصدیق سخن پیغمبر خود را این آیت فرستاد که (وَلَا يُشْرِكْ) و باید که بندهٔ که عمل صالح دارد شرک نیاورد و اینجا نماز و (بِعِبَادَةِ رَبِّهٖٓ اَحَدًا ۝) در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی بریا و تصنع عمل نکند که ریا شرک اصغر است و تباه کنندهٔ عمل نعوذ بالله من الریا فی العمل و نعتصم به من وقوع الزلل ❀❀ ❀❀ ❀❀ ❀❀ ❀❀ ❀❀ ❀❀ ❀❀ ❀❀ ❀❀

* سورة مریم مکیة بسم الله الرحمن الرحیم ۝ وهي ثمان وتسعون آیة *

(كٓهٰيٰعٓصٓ ۝) در مواهب صوفیان بادیه از مواهب الهی که بران حضرت شیخ رکن الدین علاء الدوله والدین سمنانی قدس سره فرود آمده مذکور است که حضرت رسالت پناه عم را سه صورت است یکی بشری قوله تعالی انما انا بشر مثلکم دوم ملکی چنانچه فرموده است انی لست کاحدکم الی آیت عند ربی یطعمنی ویسقینی سیوم حقی کما قال لی مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب ولا نبی مرسل و ازین روشن تر من رآنی فقد رای الحق و حضرت الله تعالی را بابا او در هر صورتی صفتی بعبارتی دیگر واقع شده در صورت بشری کلمات مرکبه چون قل هو الله احد و در صورت ملکی حروف ملفوظه مانند کهیعص و اخواته و در صورت حقی کلام مبهم که فاوحی الی عبده ما اوحی * بیت *

* در تنگنای حرف نگنجد بیان ذوق * * زان سوی حرف نقطه حکایات دیگر است *

و نشنکم فیما لا تعلمون پس حروف مقطعه رمزی است میان حق تعالی و حبیب او علیه الصلوة والسلام و کهیعص
ز اجمله است و گفته اند این حروف اسمای الهیه اند و از علی رض منقول است که در بعضی ادعیه می خواندند
کهیعص یا هم حق و گفته اند که کاف مفتاح اسم کافی و کبیر و کریم است و ها اشارت با سم هادی و چون
مبدء هیچ یک از اسمای الهی حرف یاء واقع نشده گویند ایمائی است با نکه ید الله فوق ایدیهم و در لباب
آورده که یا من لا یجیر و لا یجار علیه و عین از اسم علیم و عزیز و عدل است و صاد از صادق و میشاید که نام
سوره باشد و مابعد او مترتب باو یعنی این سوره (ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا) یاد کردن خداوند تواست
به مهربانی بنده خود را زکریا این آزر را که از اولاد رحبعیم بن سلیمان بن داود عم بود و پیغمبری عالی شان و مهتر
احبار بیت المقدس و صاحب قربان پس قصهٔ او بخوان و یاد کن (اِذْ نَادٰى رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا)
چون مذاکره و بخواند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس بعد از تقرب به قربان خواندنی پنهان که
آن باخلاص اقرب است یا دعا بامید میکرد و از قوم پنهان بود چه شرم میداشت که بعد از نود و نه سالگی و زنی
پیر نازاینده طلب فرزند کند یا پیری آواز او را ضعیف ساخته بود هر چند بلند می گفت کسی نمی شنید و ندای
او این بود که از ردی نیاز (قَالَ رَبِّ اِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي) گفت ای پروردگار من بدرستیکه سست
شده است استخوانیکه ستون خانهٔ بدن است از من چون استخوان که صخت ترین اجزا است سست
شده باشد سائر بدن بطریق اولی (وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا) و سفید شده است سر من سفید شدنی گفته اند
تشبیه فرموده شیب را در روشنی باتش و فروگرفتن او موی را با شتعال آن یعنی روشن و درخشنده
شد و سر من از پیری (وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا) و نبودم بخواندن من ترا ای آفریدگار من بی بهره
و ناامید یعنی هرگاه که دعا کرده ام باجابت رسانیده و من بدان خو کرده شده ام (وَاِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ
مِنْ وَرَائِي) و بدرستیکه من می ترسم از بنی اعمام خود که این خویشان من در مهم نبوت و اقامت دین
تباون ورزند و خلافت من در امت من نیکو بجا نیاورند پس از مرگ من مراخلفی می باید (وَكَانَتِ امْرَاَتِي عَاقِرًا)
و حال آنکه زن من هست نازاینده و در سن نود و هشت سالگی (فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا) پس به بخش
مرا از نزد یک خود فرزندی که متولی امور دین باشد و از وی استحقاق (يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ اٰلِ يَعْقُوبَ)
میراث برد امامت و نبوت از من و میراث گیرد علم و حکمت را از آل یعقوب بن اسحاق یا یعقوب
بن ماثان برادر عمران که پدر مریم بوده (وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا) و بگردان فرزند مرا ای آفریدگار من شایسته
و پسندیده که تو از قول و عمل او راضی باشی بعد ازین دعا سر بسجده نهاده تضرع می فرمود که ندای کرم ربانی

از وی دعا اجابت دعای او فرمود (یٰزَکَرِیَّا اِنَّا نُبَشِّرُكَ) ای زکریا ما بشارت میدهیم ترا (بِغُلَامِ نِ اسْمُهُ یَحْیٰی لَا) به پسری نام او یحیی (لَمْ نَجْعَلْ لَّهُ مِنْ قَبْلُ سَمِیًّا) نیافریدیم مر او را پیش از وی هم نامی و رزا در المسیر آورده که وجه فضیلت او نه از آن روایست که قبل از وی کسی سمی بدین اسم نبوده باشد چه بسیار آدمی بدین وجه پیدا شود که پیش از وی سمای او نبوده باشد بلکه فضیلت او آن است که حق تعالی بخود تولی تسمیه او نموده و به پدر و مادر حوالت نفرموده امام ثعلبی آورده که ذکر قبل از آن فرمود که بعد از وی کسی بظهور خواهد آورد که او را بچندین اسم خاص اختصاص دهد و اسم سامی او را از اسم مایون فرجام خود مشتق سازد

* شعر *

* و شق له من اسمه لیجله * * فذو العرش محمود و هذا محمد *

* بیت * * ای خواجه که عاقبت کار است است * * محمود از آن شد است که نامت محمد است *

و گویند سمی بمعنی تشبیه است یعنی مثل او نیافریدیم در آنکه هرگز عصیان و قصد عصیان از وی بظهور نرسید (قَالَ رَبِّ اَنّٰی یَکُوْنُ لِیْ غُلَامٌ) گفت زکریا ای خداوند من چگونه باشد مرا پسری (وَکَانَتِ امْرَاَتِیْ عَاقِرًا) و هست زن من نازاینده (وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْکِبَرِ عِتِیًّا) و بدرستیکه رسیده ام از بزرگ سالی به بناهی و نحافتی و ضعف اعصاب و قوای این سخن از وی استعلام فرموده نه بطریق استبعاد یعنی مرا جوان خواهی ساخت یا هم در بن پیری رایت قدرت خواهی افراخت (قَالَ) گفت فرشته یا مر خدای تعالی که ای زکریا (کَذٰلِکَ) همچنین است که تو گفتی از پیری و ضعفی اما (قَالَ رَبُّکَ هُوَ عَلَیَّ هَیِّنٌ) گفت خدای تو کار این کار که آفریدن فرزند است در بن سن از بن دو شخص بر قدرت من آسان است (وَقَدْ خَلَقْتُکَ مِنْ قَبْلُ) و بدرستیکه بیافریدم ترا پیش از یحیی (وَلَمْ تَکُ شَیْئًا) و نبودی تو چیزی یعنی عدم صرف بودی ترا موجود گردانیدم پس من که ترا از عدم بوجود آورده ام قادرم بر ایجاد فرزندی از دو پیر زکریا هم از این بشارت مسرور شده اند است که عنقریب وجود خواهد گرفت یا بعدمی بظهور خواهد رسید (قَالَ رَبِّ اجْعَلْ لِّیْ اٰیَةً) گفت زکریا ای پروردگار من گردان برای من آیتی یعنی بنمای مرا علامتی که بآن قرب وقوع این واقعه معلوم گردد (قَالَ) گفت خدای مر زکریا را (اٰیَتُکَ اَلَّا تُکَلِّمَ النَّاسَ) نشانهٔ تو آن است که سخن نتوانی گفت با مردمان (ثَلٰثَ لَیَالٍ سَوِیًّا) سه شبان روزی بلی در پهلو هم بیوسته یا قادر باشی بر تکلم در حالتیکه سوی الخلق و تندرست باشی آورده اند که در همان اوقات زبان او در دهان او بزرگ شد بر وجهی که تحریک را مجال نماند (فَخَرَجَ عَلٰی قَوْمِهٖ مِنَ الْمِحْرَابِ)

پس بیرون آمد برگردد خود صباح آن روز که در شب آن زن او اشیاع نام حامله شده بود از مصلای خود (فَاَوْحٰٓی اِلَیْهِمْ) پس اشارت کرد بایشان (اَنْ سَبِّحُوْا بُکْرَةً وَّعَشِیًّا) آنرا که نماز گزارید یا تسبیح گوئید خداوند خود را بامداد و شبانگاه القصه سه روز بر این منوال گذشت پس بحال خود باز آمد یحیی علیه السلام بعد از مضی مدت حمل متولد شد در کودکی پلاس پوشید و باحبار در عبادت بطریق ریاضت موافقت می فرمود تا وقتیکه وحی بدو فرود آمد و از حق تعالی خطاب رسید که (یٰا یَحْیٰی خُذِ الْکِتٰبَ بِقُوَّةٍ ط) ای یحیی فراگیر کتاب توریت را بجد و جهد با قوت دل (وَاٰتَیْنٰهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا ۙ) و ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توریت در حالتیکه کودک بود سه ساله یا هفت ساله آورده اند که کودکان محله روزی در حدود عالگی او را گفتند یحیی بیا تا بازی کنیم فرمود که ما لعب خلقنا یعنی ما از برای بازی آفریده نشده ایم و درین سخن پندی عظیم است بلی حیران بازیچگاه غفلت را که عمر عزیز بازی می گذرانند و بدام فریب و انما الحیوة الدنیا لعب و لهو مقید و مشغوف می مانند

* نظم *

* عمر بیازیچه بسر می بری * * باید رز اندازه همی بری *

* نه که ز بازی جهان پاک شی * * طفل نه چند بیازی خوشی *

(وَحَنَانًا مِّنْ لَّدُنَّا وَزَکٰوةً ط) و دیگر دادیم یحیی را رحمی و مهربانی و رقت قلبی از نزدیک ما و طهارتی از گناه یا ستایشی نزدیک خلق (وَکَانَ تَقِیًّا ۙ) و بود ترس کار یا زمان بردار یا محبت از لوث جرائم دور و زار (وَّبَرًّا بِوَالِدَیْهِ) و بیکوکار بپدر و مادر یا فرمان برنده و خدمت کننده مر ایشان را (وَلَمْ یَکُنْ جَبَّارًا عَصِیًّا ۝) و نبود سرکش یعنی عاق و نافرمان بر پدر و مادر و نبود عاصی مر پروردگار خود را (وَسَلٰمٌ عَلَیْهِ) و سلام بر یحیی از ما (یَوْمَ وُلِدَ) روزیکه متولد شد (وَیَوْمَ یَمُوْتُ) و روزیکه می میرد (وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا ۝) و روزیکه برانگیخته شود زنده یعنی در آخرت و گویند مراد سلامتی یحیی است روزیکه متولد شد از غمز شیطان و وقتیکه وفات کرد از عذاب قبر و روز رستخیز از هول او و قصه خوف و بکای یحیی علی نبینا و علیه السلام در غایت اشتهار است (وَاذْکُرْ فِی الْکِتٰبِ مَرْیَمَ ۘ) و یاد کن در قرآن قصه مریم بن عمران را و او پیوسته در مسجد بیت المقدس بود ی بعذری که واقع شدی بخانه خاله رفتی و بعد از ظهر به مسجد در آمدی و قبل در خانه خاله بود و بغسل محتاج شد موضعی طلبید که آنجا غسل کند حق تعالی از ان خبر میدهد (اِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ اَهْلِهَا) چون دور شد مریم رض یا کناره گرفت از اهل خود یعنی از خانه قوم او (مَکَانًا شَرْقِیًّا ۙ) در مکانی بجانب شرقی از بیت المقدس یا از سرای خانه بجهت اغتسال در زمستان و آن موضعی بود آفتاب روی

(فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا) پس فرا گرفت مریم از پیش ایشان یعنے از سوی ایشان پردهٔ که مانع باشد از دیدن و بعد از انکه غسل فرمود و جامه پوشید (فَأَرْسَلْنَا إِلَيْهَا رُوحَنَا) پس فرستادیم ما بسوی او روح ما را که جبرئیل عم است اضافت روح بذات مقدس خود جهت تشریف و تخصیص او است (فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا ۝) پس متمثل شد جبرئیل عم برای مریم رض آدمی تمام خلقت یعنے در صورت آدمی نه ابوی نمود مریم که در مغتسل خود مردی بیگانه دید (قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ) گفت مریم رض بدرستیکه من پناه می گیرم (بِالرَّحْمَٰنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا ۝) بخدای بسیار بخشش از شر تو اگر پرهیزگار هستی تو پرهیزگار غایت مبالغه در عفاف است یعنے اگر تو متقی و متورعی من از تو پرهیز می کنم و پناه بحق می برم فکیف که چنین نباشی و گفته اند تقی نام شریری بود در ان زمان که متعرض نسوان می شد و مریم رض قصد او است تاع نموده بود گمان برد که مگر او است و بحق تعالی پناه برد اما چون جبرئیل عم اضطراب مریم رض مشاهده فرمود (قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ ۝) گفت جز این نیست که من فرستادهٔ پروردگار تو ام که بدو پناه می گیری مرا بنجا فرستاده (لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا ۝) تا به بخشم ترا بفرمان او پسری پاک و ستوده (قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ) گفت مریم که چگونه بود مرا پسری و مرا نعوده است آدمی یعنے هنوز دست کسی بطریق مباشرت بمن نرسیده (وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا ۝) و نبودم زناکار و جویندهٔ فساد و فجور (قَالَ كَذَٰلِكِ) گفت جبرئیل عم چنین است که تو می گوئی که هیچ کس بنکاح و سفاح ترا مس نکرده فاما (قَالَ رَبُّكِ) فرمود پروردگار تو (هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ ج) این کار که عطای ولد است بی پدر بر من آسان است ماترا پسری میدهیم تا تو اسباب دلالت کنی بدان بر قدرت ما (وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً لِلنَّاسِ) و تا بگردانیم او را علامتی برای مردمان که بتدبر در ان توانائی ما را دریابند (وَرَحْمَةً مِنَّا ج) و تا بگردانیم او را بخشایشی از ما برای آنانکه بدین بگروند (وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا ۝) و هست خلق او بی پدر کاری محکوم به یعنے مقدر و مقرر شده و مسطور گشته در لوح محفوظ پس جبرئیل عم نزدیک او آمده و بدمید در آستین یا گریبان یا دهان او (فَحَمَلَتْهُ) پس مریم رض بارگرفت همان دم بعیسی عم (فَانْتَبَذَتْ بِهِ) پس بیرون شد و دور گشت به عیسی عم یعنے در بطن او بود (مَكَانًا قَصِيًّا ۝) مکانی دور از شهر و گویند بکوهی رفت در جانب شرقی از شهر نابوادی بیت لحم که شش میل دور از شهر ایلیا بود و بعد از نه ماه یا هشت ماه وضع حمل واقع شد و گویند حمل و وضع در یک ساعت بوده در زاد المسیر گوید که نه ساعت بوده و مقاتل گوید که یک ساعت خلق بوده و یک ساعت تصویر و یک ساعت وضع و بهر تقدیر چون وضع حمل نزدیک رسید

مریم رض درختی خرمای خشک شده و بدت خهای آن بریده و تنهٔ آن مانده (فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ النَّخْلَةِ ج) پس آورد او را درد زدان بسوی تنهٔ درخت خرما پشت خود بدان باز نهاده (قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا) گفت مریم رض کاشکی من مردمی پیش از این صورت (وَكُنْتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا ۝) و بودمی چیزی که باز گذاشته و فراموش شده یعنی هیچ کس مرا نشناسی و از من حساب برنداشتندی و حال آنکه همه احبار بیت المقدس مرا شناسند که در حرام ایشانم و در کفالت زکریا عم بوده ام و هنوز بکارت من زائل نشده و شوهری نکرده ام و اکنون فرزندی میزایم و از خجالت این حال ندانم که چه کنم * فرد *

* هر چند بروی کار دریمی نگرم * * محنت زدهٔ چو خود نمی بینم من *

(فَنَادَاهَا) پس آواز داد مریم رض را (مِن تَحْتِهَا) آنکه در زیر او یعنی در شکم او بود مراد عیسی عم است که بالا و صخن گفت و ندا فرمود (أَلَّا تَحْزَنِي) آنکه اندهگین مباش و تمنای مرگ مکن و خفص من تحتها خواند یعنی عیسی عم از زیر او بانگ زد از زیر شجر خرما آواز داد که غم مخور (قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ) بدرستیکه بیافرید و روان کرد آفریدگار تو از زیر قدم تو (سَرِيًّا ۝) جوی آب که از ان نبات می و بدان طهارت کنی (وَهُزِّي إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ) و بر جنبان و میل ده بسوی خود تنهٔ درخت خرمای خشک شده را (تُسَاقِطْ عَلَيْكِ) تا فرو ریزد و خفص تساقط خواند یعنی تا درخت بیفگند بر تو (رُطَبًا جَنِيًّا ۝) خرمای تر و تازه (فَكُلِي وَاشْرَبِي) پس بخور از رطب و بیاشام از آب (وَقَرِّي عَيْنًا ج) و روشن ساز چشم را بفرزند یا خوشدل شوی بسبز شدن درخت و بر دادن او که مناسبت با حال تو دارد و چه آنکه قادر است بر اظهار خرما از درخت خشک قدرت دارد بر ایجاد ولد از مادر بی واسطهٔ پدر پس حق تعالی ملایکه را فرستاد که تا نگذارند مریم در آمدند و چون عیسی عم متولد شد او را فرا گرفتند و بشستند و در حریر بهشت پیچیده در کنار مریم عم نهادند و ندا رسید که (فَإِمَّا تَرَيِنَّ) پس اگر ببینی (مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا ج) از آدمیان یکی را و از تو پرسند که این فرزند از کجاست (فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا) پس تو بگو بدرستیکه من نذر کرده ام برای خدا و نذر بخت پیش روزه را و روزهٔ ایشان ترک طعام و کلام بود (فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنسِيًّا ج) پس سخن نخواهم گفت امروز با هیچ آدمی بلکه با ملایکه صخن می گویم و با حق تعالی مناجات می کنم و این مقدار صخن بجهت اخبار از نذر بود یا باشارت از این حال خبر داده آورده اند که چون اهل مسجد اقصی مریم رض را در محراب او نیافتند تفحص شغول شده از هر جا و هر کس می جستند تا کسی نشان داد که او را در بیت لحم دیدم قوم او بدانجا رفتند مریم عم چون ایشان را دید عیسی عم را بر داشته متوجه ایشان شد

(فَأَتَتْ بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ ط) پس آورد مریم عیسی ع را بقوم خود برداشته او را همین که چشم آن گروه بروی افتاد (قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ) گفتند ای مریم بدرستیکه آوردی (شَيْئًا فَرِيًّا ۞) چیزی شگفت آورنده بازشت که میان اهل بیت تو مثل این نبوده و واقع نشده (يَا أُخْتَ هَارُونَ) ای خواهر هارون گویند او را برادر هارون نام بوده یا هارون مردی صالح بوده در بنی اسرائیل که در صلاحیت بدو مثل زدندی یا فاسقی بوده که عرب المثل اهل فسق بودی پس گفتند این مثل هارون در زهادت یا مانند او در فجور (مَا كَانَ) نبود (أَبُوكِ امْرَأَ سَوْءٍ) پدر تو عمران مردی بدکار بلکه امام مسجد اقصی اشرف احبار بوده (وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ) و نبود مادر تو حنه بنت فاقود (بَغِيًّا ج) زناکاره فاجره تو با وجود این پدر و مادر فرزندی بی بدر از کجا آوردی (فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ) پس اشارت کرد مریم رض بعیسی که با او سخن گوید در جواب ازو بشنوید (قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ) گفتند قوم چگونه سخن گوییم (مَنْ كَانَ) با کسی که هست (فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا ۞) در گهواره یعنی در خور گهواره کودکی که فهم خطاب و قدرت جواب ندارد گویند که عیسی ع پستان در دهن داشت چون کلام قوم بشنید دهن از پستان باز گرفت و بزبان فصیح (قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ ق) گفت بدرستیکه من بنده خدایم (آتَانِيَ الْكِتَابَ) داده است مرا کتاب یعنی حکم کرده در ازل که انجیل بمن دهد تعالی آورده که تعلیم داده است مرا انجیل در شکم مادر (وَجَعَلَنِي نَبِيًّا ۞) و گردانید مرا پیغمبر در آن حال پیغمبر بود و تکلم بطریق اعجاز میکرد (وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا) و ساخت مرا بابرکت و نفع (أَيْنَ مَا كُنْتُ ص) هر جا که باشم (وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ) و امر کرد مرا باقامت نماز و بادای زکوة (مَا دُمْتُ حَيًّا ج) مادامیکه باشم زنده (وَبَرًّا بِوَالِدَتِي ق) و گردانید مرا نیکوکار بمادر من و مهربان برو (وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا) و نگردانید مرا گردن کشی متعظم که باخلق تکبر کنم و ایشان را برنجانم (شَقِيًّا ۞) بدبختی که فرمان او نبرم (وَالسَّلَامُ عَلَيَّ) و سلام خدای بر من است چنانچه بر یحیی ع (وَيَوْمَ وُلِدْتُ) در روزیکه بزادم (وَيَوْمَ أَبْعَثُ حَيًّا ۞) و در روزیکه بمیرم و در روزیکه برانگیخته شوم زنده (ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ج) این که ذکر او کردیم و وصف او گذشت عیسی پسر مریم است نه آنکه نصاری او را وصف می کنند که پسر خدا است حاش (قَوْلَ الْحَقِّ) می گوییم سخن راست و درست (الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ ۞) آن گفتنی که جهودان در آن شک دارند یعنی قصهٔ عیسی ع که همان سه چیزهای ناشایسته می کنند یا تر بیان که در آن بدال می مانند جمعی او را خدا و بعضی پسر خدای بید الله دعاش (مَا كَانَ لِلَّهِ) نیست و نشاید مر خدایرا (أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ ۞) آنکه فراگیرد فرزندی بخود مجانس و الله باید حق تعالی از جنسیت با ممکنات منزه است

(سُبْحَانَهُ ط) پاک است از اتخاذ ولد (إِذَا قَضَى أَمْرًا) چون حکم کند و خواهد کاری کسازد یعنی ارادت احداث شئی نماید (فَإِنَّمَا يَقُولُ) پس جز این نیست که فرماید (لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ط) مر آن شئی را که باش پس باشد بی درنگ (وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ) و بدرستیکه خدای تعالی پروردگار من و شما است (فَاعْبُدُوهُ ط) پس او را بپرستید و بعبادت غیر او مشغول نگردید (هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۞) اینست راه راست که بمنزل جنت رساند (فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ ۞) پس اختلاف کردند جماعتها میان یکدیگر یعنی یهود و نصاری و رباب عیسی هم جهود ان طریق تفریط گرفتند و ترسایان در جانب افراط افتادند باختلاف شدند ترسایان و سه فرقه گشتند نسطور یه عیسی را ابن الله می گفتند و یعقوبیه الله خواندند و ملکانیه بثالث ثلثه قائل شدند (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا) پس وای مر آنانرا که کفر شدند و استبعاد نمودند (مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۞) از حاضر شدن در روز بزرگ که روز قیامت است یا مشاهده احوال آن روز (أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ ۚ) شنوا باشند کافران و چه بینا (يَوْمَ يَأْتُونَنَا) در آن روز که بیایند بما لیکن سود نکند ایشانرا دیدن و شنیدن یعنی مشاهده کنند مواعید الهی را و بدان متیقن گردند اما نفع ندهد و گویند این سخن بطریق تهدید است یعنی در آن روز چه شنوا باشند مر سخنان موحش را و چه بینا بعقوبات باهوال (لَكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۞) لیکن ستمگاران امروز در گمراهی هویدا اند (وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ) و بیم کن ایشانرا یعنی کفار مکه را روز حسرت که بدان متحیر باشند که چرا بد کردیم و نیکان حسرت خورند که چرا بیشتر نیکی نکردیم (إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ ۚ) چون کار خاتمه شود و حساب بر انداخته گردد و حکم شود که فریق فی الجنة و فریق فی السعیر این چنین روزیکه در پیش است (وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ) و ایشان در غفلت و بی خبر اند از آن روز (وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۞) و ایشان یعنی کافران نمی گروند بآخرت و متعلقات آن (إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا) بدرستیکه ما میراث بریم زمین را و هر که بر روی زمین است یعنی همه فانی گردد و ما باقی باشیم (وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ۞) و بسوی ما بازگردانیده شوند بعد از مرگ در کشف الاسرار آورده که اثبات است به بقای احدیت و فنای خلقیت یعنی چون سطوت ازلی از روی هیبت لم یزلی اطلال رسوم کون را آتش بی نیازی در زند و غبار اغیار از دامن قدرت بیفشاند و لجام اعدام بر سر مرکب وجود کشاند ای کبریاء در سد که لمن الملک الیوم و چون ماسوی الله معدوم باشد جلال احدیت و جمال صمدیت بعزقدوسی و کمال سبوحی جواب دهد که لله الواحد القهار

* نظم *

* همه صرفه چو از ممکن وحدت بوزد * خس و خاشاک یقین همه را باد ببرد *

* هرچه در عرصهٔ امکان بوجود آمده بود * * سیل عبرت همه را نامدم آباد ببرد *

ع (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ ط) ویاد کن برای قوم خود در قرآن قصهٔ ابراهیم ع م که همه اهل ملل بفضل او مقر و معترف اند و مشرکان عرب بفخر زندی او مباهات می کردند پس از توحید او خبر داد ایشان را (إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا ۝) بدرستیکه او بود راست گوینده و مبالغه کننده در ان توحید یار است کار و درست گفتار پیغمبر خرد مند و بایمان مقتدار (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ) یاد کن آن را که گفت مر پدر خود را آزر بن ناخورا که (يَا أَبَتِ) ای پدر من (لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ) چرا می پرستی آن را که نمی شنود دعا و نیاز ترا (وَلَا يُبْصِرُ) و نمی بیند خضوع و خشوع که نسبت بدو می کنی (وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْئًا ۝) و دفع نمی کند از تو چیزی را از مکاره یا نفع نمی رساند ترا در دفع مضار و جذب منافع (يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي) ای پدر من بدرستیکه آمده است بمن بطریق وحی (مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ) از دانش آنچه بتو نیامده (فَاتَّبِعْنِي) پس پیروی من کن که (أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا ۝) تا بنمایم ترا راهی درست و راست که سالک خود را زود بمقصود رساند (يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ ط) ای پدر من مپرست دیو را و فرمان او مبر در نافرمانی خدای تعالی (إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا ۝) بدرستیکه شیطان هست مر خدای را فرمان نابرنده و از جملهٔ عصیان او آنکه آدم را سجده نکرد (يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ الرَّحْمَٰنِ) ای پدر من بدرستیکه من می ترسم آنکه برسد بتو خذلی از خدای بسبب متابعت تو شیطان را و چون عذاب الهی بتو رسد (فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا ۝) پس باشی شیطان را دوست یعنی قرین او در لعنت و همنشین او در عذاب (قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ ج) گفت پدر ابراهیم مر او را ایا روی گردانندهٔ تو از پرستش خدایان من ای ابراهیم و ترک کنندهٔ ایشانرا (لَئِن لَّمْ تَنتَهِ) اگر نه باز ایستی از مخالفت یا از گفتن عیب و مذمت ایشان (لَأَرْجُمَنَّكَ) هر آینه دشنام دهم باصنگسار کنم ترا (وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا ۝) و دور باش از من زمانی دراز تا از مضرت و معرت من ایمن باشی (قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ ج) گفت ابراهیم ع م سلام بر تو باد یعنی سپرم و وداع می کنم و گفته اند که مقابله کرد تهدید و ملام او را بسلام تا شاید که متاثر گردد و بایمان در آید و در اخبار مذکور است که چون ابراهیم ع م قصد مهاجرت کرد پدرش گفت که از رفتن ملول مباش که تو نیک خدای داری که ترا آفرید و فرد نخواهد گذاشت ابراهیم علی نبینا ع م بایمان او امید وار شده برو سلام کرد و فرمود که (سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي ط) زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود استغفار برای کفار استدعای توفیق است از حق تعالی برایمان ایشان که سبب مغفرت ایمان می تواند (إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا ۝) بدرستیکه خدای تعالی هست بمن مهربان

دعا را باجابت دعا عده داده (وَأَعْتَزِلُكُمْ) و کناره می گیرم از شما مراد از اعتزال ایشان ترک مسائل او از بت پرستان می گوید که دوری می جویم از همه شما (وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) و از آنچه می خوانید و می پرستید از غیر خدای یعنی بتان (وَأَدْعُو رَبِّي) و می خوانم خدای خود را و می پرستم بیگانگی او (عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا) شاید آنکه نباشم بخواندن و پرستیدن خدای خود نا امید و بی بهره تنبیه است بر آنکه شما از خواندن بتان بی بهره و ضایع اید و من امیدوارم که از حق تعالی البته بهره تمام گیرم * بیت *

* حاجت ز کسی خواه که محتاجان را * * بی بهره نگرداند از انعام عمیم *

در بحر العجوز فی تفسیر الکتاب الممطوز آورده که ابراهیم از بابل بکوهستان فارس آمد و هفت سال در اطراف آن جبال سیر می فرمود تا بدرش بمرد و تنخاه تعلق بعمش نمرود باز گرفت باز ببابل آمد و دست بتان آغاز کرد و درین نوبت بتان را بشکست و آتش نمرود بدو سرد شد و بسلامت رهید و لوط عم عزیزش شام فرمود و حق تعالی از این هجرت خبر داد که (فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ) پس آن هنگام که دور شد ابراهیم عم از بت پرستان و بگذاشت ایشان را (وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ) و آنانرا نیز که می پرستیدند از غیر خدای تعالی (وَهَبْنَا لَهُ) و بخشیدیم مر او را از سارة (إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ ط) یعنی فرزندی و پس از ان نبیرهٔ که فرزند فرزند است (وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا) و هر دو را کردانیدیم پیغمبر (وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا) و بخشیدیم مرایشان را از رحمت خود گفته اند مراد از رحمت اموال و اولاد است که با ایشان ارزانی داشت (وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا) و دادیم مرایشان را سخن گفتنی مشتمل بر صدق یاد کردی بیکو بلند و جاوی میان مردمان اشارت باجابت دعای ابراهیم عم است حیث قال واجعل لی لسان صدق فی الاخرین (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مُوسَىٰ) و یاد کن در قرآن قصهٔ موسی عم را (إِنَّهُ كَانَ مُخْلَصًا) بدرستیکه او بود پاک کرده شده از اوناس و نقائص (وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) و بود فرستاده شده از نزد حق خبر دهنده خلق را از خدای تعالی اهل معانی در تفاوت میان رسول و نبی باآنکه اخص و اعلی است آن گفته اند که اول او را فرستاد پس او خلق را خبر داد (وَنَادَيْنَاهُ) و ندا کردیم موسی را (مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ) از جانب کوه زبیر از طرف راست موسی (وَقَرَّبْنَاهُ) و نزدیک گردانیدیم او را بدرگاه قرب (نَجِيًّا) در حالتیکه راز گوینده بود با او آنکس که نجی و ابهمنی مرتفع داشته می گوید موسی عم را بالا بردند از آسمان بآسمانی و از حجابی بپس تا بجایگاه آواز قلمی که توریت بدان قلم نوشته می شد استماع کرد و امام ثعلبی آورده که نماند میان حق تعالی و موسی عم یکریک حجاب بود حیاءب کثیف الاسرار گوید حضرت موسی عم را هم رؤیت بود و هم کشش آشارت بر رؤیت او و لجاء موسی

ع

عبارت از کشش او و فرمان نجیا سالک نادره روشی است خطرناک و چون کشش در رسید خطر را با او کار نیست یعنی در سلوک شوب تفرقه است و جذبه محض جمعیت است * نظم *

* تا خود روی بیحاصلی چون او کشیدت واصلی * * رفتن کجا بودن کجا این سر ربانیست این *
* خود میروی بگذار وت او می کشد بر بایدت * * تا او کرا بر بایدش انعام سلطانیست این *

(وَوَهَبْنَا لَهُ مِنْ رَحْمَتِنَا) و بخشیدیم ما موسی ع را و عطا کردیم از بخشش و مهربانی ما (أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا) یاوری کردن برادر او هارون را بوزارت و مدبر مهمات در حالتیکه پیغمبر بود (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ) و یاد کن در قرآن قصهٔ اسمعیل را ع (إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ) بدرستیکه او بود راست وعده (وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا) و بود فرستاده بخلق خبر دهنده از حق بخلق آورده اند که کسی را وعده داده بود که من در این مکانم تا تو بیائی هر شبانروز بر لبه تولی یک سال اقامت کرد تا آنمرد بیامد و در این مدت جزو پوست درخت خوردنی نداشت * نظم *

* هر که از این پایه وفایش کم است * * آن نه وفا باکه فریب و دم است *
* نیست بر مردم صاحب نظر * * صورت از صدق و وفا خوب تر *

پس دیگر بار ه در صفت اسماعیل ع می فرماید که (وَكَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُ) و بود که می فرمود کسان خود را و گفته اند هر امت خود را (بِالصَّلَاةِ) بنماز که اشرف عبادات بدنیه است (وَالزَّكَاةِ) و زکوة که اکمل عبادات مالیه است (وَكَانَ عِنْدَ رَبِّهِ مَرْضِيًّا) و بود نزد آفریدگار خود پسندیده بجهت استقامت اقوال و افعال (وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ) و یاد کن در قرآن قصهٔ ادریس ع را که پسر نبیرهٔ شیث ع است و جد پدر نوح و نام او اخنوخ و بجهت درست علوم با دریس ملقب شده و اول کسی که بقلم خط نوشت و از نجوم سخن گفت و خیاطت کرد او بود و سی صحیفه بر و نازل شد و در جامع الاصول آورده که ادریس ع بصد سال بعد از وفات آدم ع متولد شده (إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا) بدرستیکه او بود راست گوینده بخلق خبر دهنده از حق (وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا) و برداشتیم او را بمکانی بلند که شرف نبوت است و در به قرب یا او را به بهشت رسانیدیم یا بآسمان چهارم چنانچه در حدیث معراج ثابت شده که حضرت رسالت پناه ع ادریس ع را در آسمان چهارم ملاقات فرمود و در رفع ادریس اخبار متنوعه هست ابن عباس رض فرمود که روزی ادریس ع را حرارت آفتاب دریافت مناجات کرد که الهی با وجود این مقدار بعد که میان من و آفتاب است از حرارت او با حتراق نزدیک شدم تا آن فرشته را که حامل او است چه حال باشد خدایا بار آفتاب و شدت برو سبک گردان و او را از تاب حرارت آفتاب در سایهٔ عنایت خود محفوظ دار

* بیت * * از تاب آفتاب حوادث چه غم خورد * * آن را که سایبان عنایت پناه اوست *

حق تعالی دعای او مستجاب فرمود و روز دیگر آن فرشته که حامل آفتاب است خود را سبک بار یافت و تاثیری از حرارت او فهم نکرد و سبب آن را از حضرت عزت استعلام نمود و خطاب رسید که بندهٔ من ادریس در حق تو دعا کرده و من اجابت کردم آن فرشته اجازت خواست که بزیارت ادریس عم آید اجازت یافت و بر زمین آمد و بالتماس ادریس عم او را به پری با فرخود نشانید و بآسمان برد و نزدیک مطلع آفتاب رسانید و باستدعای ادریس عم کیفیت عمر و کیفیت اجل وی از ملک الموت بپرسید و عزرائیل عم در دیوان اعمار نگاه کرده فرمود که حکم الهی در بارهٔ این کس که تو می گوئی آن است که حالی نزدیک مطلع آفتاب متوفی شود و چون آن فرشته باز آمد ادریس عم را یافت نقد جان بخازن اجل سپرده ملوطی روحش بشکرستان قدس پرداز کرده و روایتی دیگر آن است که ملک الموت از کثرت طاعت ادریس علی نبینا عم مشتاق دیدارش شد و باذن حق تعالی بزمین آمده و برادر یافت و بامر الهی بالتماس ادریس عم جانش برداشت و باز حق تعالی جانش داد و عزرائیل عم او را بآسمان برد و دوزخ بدو نمود و از انجا بهشت رفت و دیگر بیرون نیامد (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ) آن گروه انبیا عم که مذکور شدند از زکریا و ادریس عم آنانند که انعام کرد خدای بر ایشان بانواع انعام دینیه و دنیویه و اصناف مواهب صوریه و معنویه (مِنَ النَّبِيِّينَ) از پیغمبران عم بیان موصول است یعنی آنان پیغمبرانند (مِنْ ذُرِّيَّةِ آدَمَ) از فرزندان آدم عم که ادریس است و باقی ایشان (وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ) و از ذریت آنها که برداشتیم ایشان را در کشتی با نوح و آن ناجیان ادریس اند (وَمِنْ ذُرِّيَّةِ إِبْرَاهِيمَ) و از فرزندان ابراهیم عم (وَإِسْرَائِيلَ) و از ذریت یعقوب عم (وَمِمَّنْ هَدَيْنَا) و از جمله آنها که راه نمودیم ایشان الحق (وَاجْتَبَيْنَا) و برگزیدیم ایشان را از میان مردمان به نبوت (إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَٰنِ) چون خوانده شود بر ایشان آیتهای خدای تعالی در کتب منزله بر ایشان (خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا) بر روی در افتادند در حالتیکه سجده کنندگان بودند مر خدای را و لرزندگان از خوف و گریه را با استماع تلاوت کلام ربانی نسبتی خاص هست چنانچه در خبر آمده که قرآن خوانید و گریه کنید و اگر نتوانید خود را بتکلف در گریه در آرید و صالح مردی رمز فرمود که در خواب قرآن بر حضرت رسالت پناه عم خواندم فرمود که یا صالح هذه القراءة فاین البکاء کلام در دست چون آتش شوق در کانون دل بر افروخته گردد آب حزن از دیده ریخته گردد

واذا سمعوا ما انزل الی الرسول تری اعینهم تفیض من الدمع * نظم *

* ای دریغا اشک من دریابدی * * نثار دلبری نیابدی *
* اشک کان از بهر او بارد خلق * * گوهر است و اشک پندارد خلق *

این سجده پنجم است از سجدات قرآن حضرت شیخ عربی قدس سره این سجده را که بجهت تلاوت آیات رحمانی وقوع می یابد سجود انعام عام گفته وگریه که متفرع بر سجود است آن را گریهٔ فرح و سرور میداند و چه رحمت رحمانیت مقتضی لطف و رافت است و موجب بهجت و مسرت پس نتیجهٔ او طرب است نه اندوه و تعب (فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ خَلْفٌ) پس آمد بعد از پس ایشان فرزندان بد که از فرط غفلت (اَضَاعُوا الصَّلٰوةَ) فرو گذاشتند نماز را یعنی ترک کردند (وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ) پیروی نمودند آمد و های نفس را از انواع معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن (فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا ۝) پس زود باشد که ببینند جزای گمراهی و تباه کاری یا عذاب و زیان و گویند نمی چاهی است در دوزخ که اهل دوزخ از عذاب اهل آن چاه پناه بخدا جویند و بقول بعضی وادی است در جهنم آتش او تیزتر و عذاب او سخت تر کبی نمازان و متابعان آرزوی نفس را بآنجا برند (اِلَّا مَنْ تَابَ وَاٰمَنَ) مگر آنکه باز گشته باشد از معصیتها و ایمان آورده باشد بدل و زبان (وَعَمِلَ صَالِحًا) و کرده باشد عملهای شایسته (فَاُولٰٓئِكَ يَدْخُلُوْنَ الْجَنَّةَ) پس آن گروه تایب و مومن در آورده شوند به بهشت و هیچ فعل معلوم می خواند یعنی در آیند در بهشت (وَلَا يُظْلَمُوْنَ شَيْئًا ۝) و ستم دیده نشوند در چیزی از چیزهای خود یعنی از مزد ایشان چیزی کم نکنند و آن جه بهشت باشد که ایشانرا در آرند (جَنّٰتِ عَدْنِ ِالَّتِيْ وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهٗ) بوستانهای اقامت آنها که وعده داده است خدای تعالی بآن بندگان خود را (بِالْغَيْبِ ط) به پوشیدگی یعنی ایشانرا وعده داده به بهشت و آن از ایشان غایب است یا ایشان از ان غایبند چون وعده است از بین غیبت باکی نیست (اِنَّهٗ كَانَ وَعْدُهٗ مَاْتِيًّا ۝) بدرستیکه هست وعدهٔ خدای آینده یعنی موعود او که بهشت است آمدنی است و مومن بدو رسیدنی (لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا) نشنوند بهشتیان در ان بهشتها سخن بیهوده و تباه (اِلَّا سَلٰمًا ط) مگر شنوند سلام از خدای تعالی یا از ملایکه یا از یکدیگر (وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ) و مر ایشانرا است روزی ایشانرا از نعمت بهشتی (فِيْهَا) در جنت (بُكْرَةً وَّعَشِيًّا ۝) بامداد و شبانگاه یعنی مقدار طرفین یکروز ایشانرا نعمتهای بهشت خوراند چنانچه عادت متنعمان است که روزی دو نوبت طعام می خورند یا مراد دوام رزق باشد و توالی آن و در بهشت اگرچه شب و روز نخواهد بود اما علامتها باشد که بدان عقلا لیل و نهار بشناسند و در عین المعانی آورده که زمان لیل بفرو گذاشتن پرده و بستن در دانا معلوم شود

وزمان رد زبرفع حجاب وفتح ابواب ودر میان گفته که در زمان شب کنیزان بهشت خدمت مومنان کنند ودر زمان روز غلمان وولدان (تِلْکَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُوْرِثُ مِنْ عِبَادِنَا) آن بهشت که ذکر کرده ایم آن است که ما میراث میدهیم از بندگان ما (مَنْ کَانَ تَقِیًّا ۵) هر که پرهیزگار باشد آورده اند که چون حضرت رسالت پناه عم را از اصحاب کهف وذوالقرنین وروح سوال کردند فرمود که فردا بیایید تا جواب دهیم وانشاء الله تعالی نفرموده پانزده یا دوازده یا بیست وپنج روز جبرئیل عم بر وفرو نیامد وحضرت رسالت پناه عم بعد از نزول باد وی فرمود یا اخی دیر آمدی ومن منتظر بودم. جبرئیل عم جواب داد وحکایت قول او که در قرآن است این است که (وَمَا نَتَنَزَّلُ) وفرو نمی آییم ما فرشتگان (اِلَّا بِاَمْرِ رَبِّکَ ج) مگر بفرمان ودستوری پروردگار تو (لَهٗ مَا بَیْنَ اَیْدِیْنَا) مر او راست آنچه در پیش ماست از کارهای آینده (وَمَا خَلْفَنَا) وآنچه باز پس گذاشته ایم یعنی امور گذشته (وَمَا بَیْنَ ذٰلِکَ ج) وآنچه میان مکان وسیکون است یعنی در حال یا مر او راست حکم در ابتدای آفرینش ما وانتهای آجال ما وآنچه در مدت حیات ماست (وَمَا کَانَ رَبُّکَ) ونیست ونبوده ونخواهد بود پروردگار تو (نَسِیًّا ج) فراموش کار یعنی از حال تو آگاه است هرگاه خواهد ما را بفرستد (رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) اوست پروردگار آسمان وزمین (وَمَا بَیْنَهُمَا) وآنچه در میان آنهاست پس آفریننده ارض وسماء وپروردهٔ اعالی آن نشاید که فراموش کار بود (فَاعْبُدْهُ) پس او را پرستش کن (وَاصْطَبِرْ) وشکیبا باش (لِعِبَادَتِهٖ ط) مر پرستش او را یعنی چون دانستی که ترا فراموش نکرده پر عبادت خود ثابت باش وبا بطای وحی دل تنگ مشو (هَلْ تَعْلَمُ لَهٗ سَمِیًّا ۵) ایا میدانی مر خدایرا مانندی که مر او را الٰه توان گفت یا هم نامی یعنی هیچ میدانی که کسی را الله نام بوده باشد یکی از آثار سطوات الهی آن است که هیچ کس از اهل شرک معبود باطل خود را الله نگفته اند بلکه آلهتی گفتند عزت الوهیت وعزت الوهیت این اسم تا می را از تصرف کفار دران وتسمیهٔ بتان درحصن امان محفوظ داشت وزبان اهل ایمان را در نعمت ومحنت وسراو ضراشکر ار آن نام نامی جاری ساخت * نظم *

* الله الله چه طرفه نام است این * * حرز دل وجان تمام است این *

* بس بود نزد صاحب معنی * * صاحبی الله گواه است این دعوی *

ع ۷ (وَیَقُوْلُ الْاِنْسَانُ) ومی گوید انسان یعنی بایکدیگر می گویند ما الی بن خلف که استخوانهای ریزیده شده را می آرد وبطریق استبعاد می گوید (ءَاِذَا مَا مِتُّ) اباچون بمیرم من (لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَیًّا ۵) هر آینه زود بیرون آورده شوم از خاک زنده استفهام بمعنی انکار یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود واز خاک بیرون آید

آید از قبر حق تعالی می فرماید در جواب او که (اَوَلَا یَذْکُرُ الْاِنْسَانُ) ایا نمی اندیشد و یاد نمی کند آن آدمی (اَنَّا خَلَقْنَاهُ) آنرا که بیافریدیم ما او را (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین (وَلَمْ یَکُ شَیْئًا) و نبود چیزی بلکه عدم محض بود یعنی باید که متذکر گردد این معنی را که ایجاد معدوم عجب تر است از جمع موا بعد از تفریق آن (فَوَرَبِّکَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ) پس بحق پروردگار تو که بوقت قیامت هر آینه حشر کنیم آن را یعنی کافران را (وَالشَّیَاطِیْنَ) با دیوان یعنی با قرینهای ایشان از شیاطین که در دنیا داشته باشند هر یکی را با قرین او در سلسلهٔ مقید سازند (ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ) پس حاضر گردانیم ایشان را و بعضی گفته اند هر آدمیان را (حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِیًّا) گرداگرد دوزخ همه بزانو در آمده از هول حساب و احضار ایشان بحوالی دوزخ جهت ان است که تا سعدا بدانند تا از جمله خلاص یافته اند سرور ایشان بیفزاید و اشقیا امکنهٔ خود را در دوزخ ببینند ملال ایشان زیاده گردد (ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ) پس بیرون آریم نخست (مِنْ کُلِّ شِیْعَةٍ) از هر گروهی (اَیُّهُمْ) هر کدام باشد از ایشان (اَشَدُّ) سخت تر و بسیار تر (عَلَی الرَّحْمٰنِ عِتِیًّا) بر خدای از جهت سرکشی و جرات یعنی اول از هر امتی آنرا که کافر تر بوده و نافرمان تر جدا کنیم (ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ) پس ما در رتبه یکه ما داناتریم (بِالَّذِیْنَ هُمْ) بآنکه ایشان (اَوْلٰی) سزاوار ترند (بِهَا) بآتش دوزخ (صِلِیًّا) از جهت انداختن یعنی ما میدانیم که کیست سزای آنکه نخست او را در آتش افگنند (وَاِنْ مِّنْکُمْ) و نیست از شما از آدمیان هیچ کس (اِلَّا وَارِدُهَا) مگر رسنده و گذرنده بر دوزخ اما چون مومنان بر گذرند آتش مرده و افسرده گردد چه در حدیث آمده که بعضی بهشتیان از یکدیگر سوال کنند که نه حق تعالی ما را وعده کرده بود که وان منکم الا واردها پس چه حال بود که ما آتش را ندیدیم فرشتگان گویند که قدر رد تموها و هی خامدة یعنی بر رهگذر یکه شما گذر کردید بر دوزخ اما آتش او بسبب نور ایمان شما فرو مرده بود پیر رومی قدس سره فرموده * بیت *

* مومن فسون بداند بر آتشی نخواند * * سوزش در و نماند گردد چو نور روشن *

(کَانَ) هست در و بر دوزخ (عَلٰی رَبِّکَ) بر پروردگار تو (حَتْمًا) جزمی و قطعی (مَّقْضِیًّا) کاری حکم کرده شده بران یعنی وعده است که البته واقع خواهد بود و در ان خلاف نیست و جمعی بر انند که ورود بمعنی دخول است چه جابر بن عبد الله انصاری رض از حضرت رسول عم روایت کرد که ورود دخول است یعنی همه را در دوزخ حاضر خواهند کرد و هیچ بری و فاجری نباشد الا که بدوزخ در آیند اما آتش بر مومنان سرد و سلامت باشد چنانچه بر ابراهیم عم و مویدا این قول است آنگه حق سبحانه می فرماید که (ثُمَّ نُنَجِّی) پس نجات دهیم (الَّذِیْنَ اتَّقَوْا) آنانرا که پرهیز کردند از شرک یعنی بیرون آریم از دوزخ (وَّنَذَرُ الظّٰلِمِیْنَ) و بگذاریم

هنگام انذا (فیها) و در آتش (جثیا ۵) بزانو در آمدگان (واذا تتلی) و چون خوانده شود (علیهم) بر مشرکان (ایاتنا) آیتهای ما (بینات) هویدا و روشن معنی آن یا دلائل قدرت یا اعجاز محمد (قال الذین کفروا) گویند آنانکه نگرویدند از صنادید قریش (للذین امنوا) مر آنانرا که گرویده اند از فقرا یعنی تو انگران در ویشان را گویند (ای الفریقین) کدام از این دو گروه مومن یا کافر (خیر) بهتراند (مقاما) از جهت مکان و موضع یعنی ما در منازل بهتر است و هم احیاب صحبت در و آماده و شعار انه گوشه است معین و نه توشه مهیا و بحقیقت مراد از خیریت مقام حسن حال و سعت معیشت است ملخص کلام آنکه مشرکان مومنان را که می گفتند از ما دو گروه کدام خوش حال تر اند (واحسن ندیا ۵) و نیکو تر از جهت مجالس یعنی آرا استه تر چه در مجمع ما هم صنادید و اشراف عرب اند و در مجالس شما موالی و ضعفا پس حق صحبانه برای اشتمال و صباات ایشان را در هم شکسته فرمود که (وکم اهلکنا) و چندین هلاک کرده ایم (قبلهم) پیش از مشرکان عرب (من قرن) از هر گروهی که مجتمع بودند در زمان واحد و بحسب واقع بودند (هم) ایشان از کفار عرب (احسن اثاثا) نیکو تر از جهت اسعه بیست که آرایش منازل بدان باشد (وریا ۵) و نیکو تر از ایشان در چیزات و منظره آن مال هلاکت از ایشان دفع کرد و نه آن جمال عذاب از ایشان باز داشت * بیت *

* بر مال و جمال خویشتن تکیه مکن * * کان را بشبی ببرند و این را بتبی *

(قل) بگو ای محمد مر ایشان را که بمال و جمال مغتر و مستظهر مشوید زیرا که (من کان فی الضلالة) هر که هست در گمراهی و دوری از راه حق (فلیمدد) پس باید که مدد کند خدا است در صورت امر یعنی مدد می کند (له الرحمن) مر او را خدای و باز می گشته عمر او را (مدا ۵) باز کشیده یعنی او را مهلت می دهد و نعمت پی در پی بدو میرسد (حتی اذا رأوا) تا وقتیکه ببینند (ما یوعدون) آنچیزیم کرده شده ندمان (اما العذاب) یا عذابی در دنیا بقتل و اسر (واما الساعة ط) و یا روز قیامت بمشاهده انواع خزی و نکال (فسیعلمون) پس زود باشد که بدانند (من هو شر) آن را که بدتر است ازان دو گروه (مکانا) از جهت مکان چه جای مومنان درجات جنان باشد و مأوای ایشان درکات نیران (واضعف) و بدانند آن را که ضعیف تر است (جندا ۵) از جهت سپاه یعنی دوستان و مددگاران چه اهل ایمان را از خدای و ملائکه و انبیاء هم یاری و مددگاری و مدد و مشرکان را مطلقا یار و هوادار نباشد و ما للظالمین من انصار (ویزید الله) و می افزاید خدای در دنیا (الذین اهتدوا) آنانرا که راه یافته اند بکتاب او (هدی ط) راه نمودنی یعنی گردیده اند بآنچه از قرآن نازل شده و توفیق تمامی با یشان داده تصدیق هر چه دیگر منزل می شود زیاده می کند (والباقیات

الصَّالِحَاتِ) و عملهای شایسته باقی از صلوات خمسه یا کلمات اربع سبحان الله و الحمد لله و لا آله الا الله و الله اکبر و یا قرآن مراد است اینرا (خَيْرٌ بهتر است (عِنْدَ رَبِّكَ) نزد پروردگار تو (ثَوَابًا) از جهت ماداش (وَخَيْرٌ مَّرَدًّا ۞) و بهتر است از جهت بازگشت یعنی اگر کافر اندر دنیا جاه و مال است و در آخرت وبال و نکال خواهد بود اما مومن در دنیا هم هدایت دارد و هم حمایت و در آخرت ثواب خواهد داشت و هم حسن المآب

* بیت *

* بدنیا سرفراز و نامدارند * * بعقبی کامگار و کامگارند *

آورده اند که خباب بن الارث راوض بر عاص بن وایل تیمی دینی بود روزی او را بادای آن تقاضا کرد او گفت دام تو باز ندهم تا به محمد کافر شوی خباب رض گفت لا والله که کافر شوم بدان حضرت هم نه زنده و نه مرده و نه روزی که برانگیخته شوم عاص گفت آنروز که مبعوث شوی بیا و دام خود از من بستان که اگر آنچه میگوئی حق است من آنجا افضل از تو خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر حق سبحانه آیت فرستاد که (أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ) آیا دیدی آنرا که کفر ورزید (بِآيَاتِنَا) بآیتهای ما یعنی قرآن یا دلایل وحدت (وَقَالَ) و گفت یعنی عاص که بخدای که فردای قیامت (لَأُوتَيَنَّ) هر آینه داده شوم یعنی بمن دهند در آنروز (مَالًا وَوَلَدًا ۞) مال و فرزندرا (أَطَّلَعَ الْغَيْبَ) آیا مطلع شده بر غیب و لوح محفوظ را مطالعه کرده و این سخن از انجا می گوید (أَمِ اتَّخَذَ) آیا فرا گرفته است (عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا ۞) نزد یک خدای عهدی و پیمانی بدین صورت (كَلَّا ۖ) نه چنان است که او می گوید (سَنَكْتُبُ) زود باشد که بنویسیم یعنی نگاهداریم (مَا يَقُولُ) آنچه می گوید تا بدان او را جزا دهیم یا حفظه را امر کنیم تا بنویسند (وَنَمُدُّ لَهُ) و باز کشیم برای او (مِنَ الْعَذَابِ) از عذاب (مَدًّا ۞) باز کشیدنی یعنی دراز کنیم و بیوسته گردانیم عذاب او را بدین وجه که عذابی بر بالای عذابی بدو رسانیم (وَنَرِثُهُ) و میراث گیریم یعنی باز ستانیم بمرگ او (مَا يَقُولُ) آنچه می گوید که فردا بمن خواهند داد یعنی مال و فرزند (وَيَأْتِينَا) و بیاید بما وقت مرگ یار و زر بی خبر (فَرْدًا ۞) تنها نه مال رفیق و نه فرزندان قرین او (وَاتَّخَذُوا) و فرا گرفتند مشرکان قریش (مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (آلِهَةً) خدایان باطل چون اصنام و ملایکه (لِّيَكُونُوا) تا باشند این معبودان (لَهُمْ عِزًّا ۞) مر ایشانرا سبب عزت و ارجمندی یعنی بشفاعت ایشان متعزز گردند نزد یک خدای تعالی (كَلَّا ۚ) نه چنان است که عزیز گردند (سَيَكْفُرُونَ) زود باشد که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه ایشان و منقرض باشند (بِعِبَادَتِهِمْ) به پرستش ایشان یا کافران چون باهوال قیامت دانا گردند منکر شوند پرستش بتان را (وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ) و باشند

بر معبودان خود (ضِدًّا ۵) و دشمن یا آلههٔ ایشان دشمن ایشان گردند (اَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی و ندانستی
(اَنَّا اَرْسَلْنَا الشَّیٰطِیْنَ) آنان را که ما فرستادیم دیوان را (عَلَی الْکٰفِرِیْنَ) بر کافران یعنی بر ایشان
مسلط ساختیم یا قرین و رفیق ایشان گردانیدیم (تَؤُزُّهُمْ) می جنبانند ایشان را (اَزًّا ۱) جنبانیدنی
یعنی تحریص می کنند ایشان را بر ارتکاب معاصی و از جای برمی انگیزند و وسواس (فَلَا تَعْجَلْ
عَلَیْهِمْ ۱) پس شتاب مکن بر ایشان یعنی به عذاب ایشان تعجیل منمای (اِنَّمَا نَعُدُّ) جز این نیست که
می شماریم (لَهُمْ) برای ایشان ایام آجال ایشان را (عَدًّا ۱ ف) شمردنی که در آن غلط نیست چون آن ایام
منقضی گردد بدیشان فرود آید آنچه مقرر شده (یَوْمَ) یاد کن آن روز را که ما (نَحْشُرُ الْمُتَّقِیْنَ) فراهم آریم
پرهیزکاران را و جمع کنیم (اِلَی الرَّحْمٰنِ) بسوی بهشت خدای بخشاینده (وَفْدًا ۱) در حالتیکه سواران
باشند بر ناقههای مراکب بهشت یعنی ایشان را سوار کرده به بهشت برند چنانچه وافدان را بدرگاه ملوک می برند
امام تفسیری فرموده که بعضی بر نجایب عبادات و طاعات باشند و قومی بر مراکب همم و نیات آنان که
بر مراکب طاعات باشند بهشت جویانند ایشان را بروضهٔ جنان برند و آنان که بر نجایب همت باشند
خدای طلبانند ایشان را بقرب رحمن خوانند جنان جوی دیگر است و رحمان جوی دیگر در کشف الاسرار
آورده که مهتر دینوری قدس سره در حال نزع بود و روشنی پیش وی ایستاده دعای می کرد که خدایا
بر و رحمت کن و بهشت او را کرامت کن مهتر دینوری بانگ برو زد که ای غافل صد سال است که بهشت را
باشرف و عزت و حور و قصور بر من جلوه می دهند من گوشهٔ چشم هست بر و نیفگندهام اکنون بدرگاه قرب
میروم رحمت خود آورده و برای من بهشت و رحمت می خواهی

* بیت *

* باغ فردوس از برای دیدنش باید مرا * بی جمالش روضهٔ جنت چکار آید مرا *

(وَنَسُوْقُ الْمُجْرِمِیْنَ) و برانیم کافران را (اِلٰی جَهَنَّمَ وِرْدًا ۵) بسوی دوزخ چنانچه بهایم و اندرشکان
یا پیادگان یا تهماندگان (لَا یَمْلِکُوْنَ الشَّفَاعَةَ) نتوانند و نیابند نه شفعی و نه مجرم و نه خواست هیچ شفیعی
(اِلَّا مَنِ اتَّخَذَ) مگر کسیکه فراگرفته باشد (عِنْدَ الرَّحْمٰنِ) نزدیک خدای تعالی (عَهْدًا ۱۶) پیمانی برای
شفاعت و آن پیمان توحید است و عمل صالح یا کسی که تواند کسی را شفاعت کردن مگر از خدای (صوری
باشد) (وَقَالُوْا) و گفتند کفار بنو ملیح و یهود و نصاری از روی جهل که (اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ) فراگرفت خدای
(وَلَدًا ۴) فرزندی یعنی ملایکه و عیسی و عزیر ع بگو ای محمد مر ایشان را (لَقَدْ جِئْتُمْ) بدرستیکه آوردید
(شَیْئًا اِدًّا ۱) چیزی زشت یعنی سخن ناخوش و بی ادبانه (تَکَادُ السَّمٰوٰتُ) نزدیک شد که آسمان ها (یَتَفَطَّرْنَ)

شگافته شوند (مِنْهُ) از عظمت آن صخن (وَتَنْشَقُّ الْاَرْضُ) و بازشگافته زمین (وَتَخِرُّ الْجِبَالُ) و بیفتند کوهها (هَدًّا ۵) بشکستنی یعنی پاره پاره گردد (اَنْ دَعَوْا) از آنکه خوانند (لِلرَّحْمٰنِ وَلَدًا ۵) مرخدایرا فرزندی یعنی بد و اضافه کردند (وَمَا یَنْبَغِیْ) و نسزد و لایق نباشد (لِلرَّحْمٰنِ) مرخدایرا (اَنْ یَّتَّخِذَ) آنکه فراگیرد (وَلَدًا ۵) فرزندی چه اتخاذ ولد مقتضی محدثیت است زیرا که ولد از جنس والد باید و حق تعالی از محدثیت منزه است یا بغنای ذاتی محتاج نیست به معاونت اولاد و انس والفت با ایشان و استظهار و تزیین بدیشان (اِنْ کُلُّ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) نیست هرکه در آسمانها و زمین است (اِلَّا اٰتِی الرَّحْمٰنِ) مگر آینده در قیامت بسوی رحمن (عَبْدًا ۵) در حالتیکه بنده باشد (لَقَدْ اَحْصٰهُمْ) بدرستیکه همه را دانسته است و بدین شان احاطه کرده بجنبشی که از حوزهٔ علم و قدرت او بیرون نیستند (وَعَدَّهُمْ) و شمرده است اشخاص و افعال ایشان را (عَدًّا ۵) شمردنی (وَکُلُّهُمْ) و هر ایشان (اٰتِیْهِ) آینده گانند بوی (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ) روز رستخیز (فَرْدًا ۵) تنها بی اسلاح انصار (اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) بدرستیکه آنانکه بگرویدند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای بسندیده (سَیَجْعَلُ) زود باشد که پدید کند (لَهُمُ الرَّحْمٰنُ) برای ایشان خدای (وُدًّا ۵) دوستی در دلهای خلق یعنی محبت ایشان در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن در حدیث آمده که چون حق سبحانه بنده را دوست دارد جبرئیل عم را گوید من فلانرا دوست میدارم تو هم او را دوست دار جبرئیل عم او را دوست گیرد و منادی کند میان اهل آسمان که حق تعالی فلان را دوست میدارد شما هم دوست دارید پس آسمانیان او را دوست دارند آنگاه محبت او را وضع کند در زمین تا زمینیان او را نیز دوست گیرند (فَاِنَّمَا یَسَّرْنٰهُ) پس جزین نیست که آسان گردانیده ایم قرآنرا با آنکه منزل ساخته ایم (بِلِسَانِکَ) بزبان تو یعنی بلغت عرب یا خواندن آن بر زبان تو آسان کرده ایم (لِتُبَشِّرَ) تا مژده دهی (بِهِ الْمُتَّقِیْنَ) بدو پرهیزکارانرا که از شرک اجتناب نموده اند (وَتُنْذِرَ بِهٖ) و بیم کنی بآن (قَوْمًا لُّدًّا ۵) گروهی ستیزکاران سخت خصومت را (وَکَمْ اَهْلَکْنَا) و چند هلاک کردیم (قَبْلَهُمْ) پیش از قوم تو (مِّنْ قَرْنٍ ط) از امم زمانی در هر قرنی و قومی از شکنان را هلاکت رسانیدیم (هَلْ تُحِسُّ) هیچ می یابی (مِنْهُمْ) از ایشان (مِّنْ اَحَدٍ) یکی را (اَوْ تَسْمَعُ) یا می شنوی (لَهُمْ) مر ایشان را (رِکْزًا ۵) آوازی پوشیده یعنی چون عذاب ما بر ایشان فرود آمد متاصل شدند نه از ایشان شخصی باقی ماند که کسی بیند و نه آوازی بر جای که کسی شنود بلکه موکل قهر الهی بهیچ کدام در نساخته و همه را بدست فنا در دام خمول و نسیان انداخته * مصرع * کان لم یخفقوا و لم یکونوا *

* گو اثر از سر دران تاج بخش * * کو نشان از خسروان تاج دار *
* سوخت دیهیم شهان کام جوی * * خاک شد تخت ملوک کامگار *

سورة طٰہٰ مکیة وهي مائة بسم الله الرحمن الرحيم * وخمس وثلثون آية

ع ۹ (طٰہٰ) در هیچ یک از حروف مقطعه که مبادی سور است این مقدار اختلاف نیست که در طٰہٰ بعضی این را حروف مقطعه دانند و گویند اسم قرآن است یا اعظم سوره یا اسمی از اسمای الهی یا مفتاح اسم ظاهر و بادی و جمعی بر انند که اسمی است از اسمای حضرت رسالت پناه ﷺ چنانچه مزمل و مدثر پس منادی باشد حرف ندا از و محذوف یا اشارت است بدو اسم آن حضرت ﷺ که طالب است و بادی یعنی طالب شفاعت و بادی بشریعت یا طاهرا از ذنوب و بادی بمعرفت علام الغیوب یا طهارت دل او است از غیر حق و هدایت او بقرب حق در حقایق سلمی آورده که طاء اشارت است بآنکه طلی کرده شده نقوش اکوان از صفحهٔ سر محمدی ﷺ و ها رمزی است از آنکه هدایت یافت بقرب مکون سرمدی و بقولی بعضی این دو حرف مقسم بها اند و هریک اشارت است به چیزی در بیان گوید که قسم بطول یعنی بخشش و هدایت الهی است یا بطینت پاک و همت عالی حضرت رسالت پناه ﷺ و در تیسیر از امام جعفر صادق رض نقل می کند که طٰہٰ سوگند بطهارت اهل بیت رسول ﷺ قوله تعالی ویطهرکم تطهیرا و بقول بطوی و هاویه که اشارت است بجنت و نار و در زاد المعبر آورده که طاء دنیا است که دیدن و حرم محترم قسم یاد می کند یا طا طالب غازیان است و ها هرب کافران یا طا طرب اهل جنان است و ها هوان ارباب نیران قومی بر انند که این لفظ از حروف مقطعه نیست بلکه موضوع است بازار یار جال بلغت حدا حبشه یا سریانیه کما قیل * مصرع * ان اصفاها طافی خلا لفکم * و دیگری گفته * مصرع * هبتغت بطا فی الفتال غلام یجب * و بدین قول منادی حضرت رسول ﷺ باشد و در بعضی تفاسیر آمده که طابه حساب ابجد نه است و ها پنج مجموع چهارده باشد و غالب آن است که ماه را مرتبهٔ بدریت در چهارده هم حاصل است پس در ضمن این خطاب مندرج است که ای ماه شب چهارده و منادی حضرت رسالت پناهی است ﷺ و بدریت اشارت بکمال مرتبهٔ جامعیت آن حضرت است ﷺ کما لا یخفی علی العرفاء * نظم *

* ماه چون کامل شود انور بود * * زانکه او مرآت نور خور بود *
* گاه ماه بدری رگه شاه بدر * * صدر تو مشروح و کارت شرح صدر *

* در شب تاریکی کفر و ضلال * * از مهبت روشن شد انوار جلال *

دگویند طاها در اصل طاها بود همزه را حذف کرده اند طاء امر است از وطأ یطأ و کنایت است از ارض کنایت غیر مذکور و در بدایت حال که حضرت پیغمبر صلعم به تهجد بر خاستی و بر یک پا بایستادی و بدین سبب پشت پای مبارکش ورم کردی این سوره نازل شد و امر فرمود که طاها یعنی بر قدمین خود زمین را یعنی هرد و پای برزمین نه و گویند روزی ابو جهل و اضراب او حضرت رسول صلعم را گفتند تو بترک دین ما خود را برنج انداخته یا طعنه میزدند که قرآن بر محمد فرو نیامده مگر برای آنکه او را در رنج و تعب اندازد آیت آمد که طه ای مرد که هیچ کس چون تو قدم در میدان مردی ننهاده (مَا أَنْزَلْنَا نه فرستادیم ما (عَلَيْكَ الْقُرْآنَ) بر تو قرآن را (لِتَشْقَىٰ ﷺ) تا در رنج افتی و شب خواب نکنی و بواسطهٔ قیام در نماز الم ورم بپای مبارکت رسد (إِلَّا تَذْكِرَةً) لیکن فرستادیم او را بر تو بجهت پند دادن (لِمَنْ يَخْشَىٰ ﷺ) مر آن کس را که بترسد تخصیص خشی با آنکه تذکیر عام است جهت انتفاع او است بآن (تَنْزِيلًا) فرو فرستاده شد فرو فرستادنی (مِمَّنْ خَلَقَ الْأَرْضَ) از آن کس که بیافرید زمین را (وَالسَّمٰوٰتِ الْعُلَىٰ ﷺ) و آسمانهای بلند را (الرَّحْمٰنُ) او است بسیار بخشایش (عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ ﷺ) بر عرش مستولی شد امر او اضافت استیلا بعرش با آنکه حق سبحانه بر همه موجودات مستولی است جهت آن تواند بود که اعظم مخلوقات است در اوایل امام ماتریدی فرموده که عرش بمعنی ملک آید و حق تعالی بر ملک خود مستولی و غالب است در فتوحات آورده که شیخ ماقدس سره فرمود در این آیت بر عرش وقف میکردم گفت استوی له ما فی السموات ای ثبت له ما فی السموات شیخ الاسلام قدس سره فرموده که استوای خداوند بر عرش در قرآن است و مراد بدین ایمان است ما و یاں بنجوم که تاویل بدین باب طغیان است بظاهر قبول کنم و باطن تسلیم ورزم که این اعتقاد مومنان است امیدانم که نه محتاج مکان است نه عرش بردارنده او است که او بقدرت بردارنده و نگهدارنده عرش

نظم

* فی مکان رو نیافت سویش فی زمان * * فی بیان دار و خبر زو فی عیان *

* این همه مخلوق حکم داور است * * خالق عالم ز عالم برتر است *

(لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ) مر او را است آنچه در آسمانها است از مبدعات علویه (وَمَا فِي الْأَرْضِ) و آنچه در زمینها است از مخترعات سفلیه (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان هر دو باشد از اصناف ملایکه و طبقات ناری و هوائی (وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ ﷺ) و آنچه در زیر طبقهٔ تراب است از زمین ثری طبقه زیرتر است از طبقات

ارض و آن موضعی است که صخرهٔ سما بر بالای او است و در تفسیر وهب بن منبه مذکور است که هفت طبقهٔ زمین بر دوش فرشته است و قدمین فرشته بر صخره است و صخره بر شاخ گاوی است از فردوس و قوایم گاو بر پشت ماهی است از حوض کوثر و ماهی ثابت است بر بحر و بحر بر جهنم و جهنم بر متن ریح و ریح بر حجابی از ظلمت و آن حجاب بر ثری و علم اهل آسمان و زمین تا ثری پیش نرسد و ما تحت الثری جز حق تعالی نداند (وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ) و اگر آشکارا کنی سخن را (فَإِنَّهُ) پس بدرستیکه او (يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى ۞) میداند پوشیده را و آنچه پوشیده تر است از پوشیده گوید سر آن است که بنده می کند و میداند و می پوشد و اخفی آنکه نمی داند که دیگر چه خواهد کرد یا سر آن است که با کسی گوید و اخفی آنکه در دل خود نهان دارد (اللَّهُ) اوست خداوند حق (لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ط) نیست معبودی سزای پرستش مگر او (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ) مر او راست نامهای نیکو یا صفتهای پسندیده (وَهَلْ أَتَاكَ) و آیا آمده است تو را (حَدِيثُ مُوسَىٰ) خبر موسی بن عمران و قصهٔ او دانسته پس در صبر بر مکاره و اقتدا کن (إِذْ رَأَىٰ) یاد کن چون دید موسی ع (نَارًا) آتشی را در اخبار آمده است که چون موسی ع از شعیب ع دستوری طلبید که به مصر رود و مادر و برادر خود را به بیند شعیب عم او را اجازت داد و اهل او را با او روان کرد شبی که هوا سرد بود و مظلم و برف می بارید ایشان راه گم کرده به نزدیک وادی ایمن رسیدند و صفورا دختر شعیب ع راه طایفهٔ او بود در وضع حمل پدید آمده با آتش محتاج شد موسی ع هم چند آنچه سعی فرمود از سنگ و آهن آتش بیرون نیامد ناگاه از دور آتشی دید (فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا) پس گفت مر اهل و عیال و خدم خود را که درنگ کنید در همین موضع (إِنِّي آنَسْتُ نَارًا) بدرستیکه من دیدم آتشی (لَعَلِّي آتِيكُمْ) شاید که بیارم برای شما (مِنْهَا بِقَبَسٍ) از آن آتش شعله در سر چوب باقی گرفته یا جمرهٔ خرد از آن یعنی فتیله یا چوبی روشن کنم یا اخگری بیارم (أَوْ أَجِدُ) یا شاید که بیابم (عَلَى النَّارِ) بر سر آن آتش (هُدًى ۞) راهنمائی که مرا براه شارع رساند پس خاندان خود را بگذاشت و تنها بجانب آتش روان شد (فَلَمَّا أَتَاهَا) پس آن هنگام که بیامد بآن آتش آتشی دید سفید در درختی سبز که عناب یا عوسج بود برافروخته و در حوالی آن آتش هیچ کس نی نخیه شده و از درخت آتش و سبزی درخت متعجب بود که ناگاه (نُودِيَ يَا مُوسَىٰ) ندا کردند که ای موسی (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ) بدرستیکه منم پروردگار تو تکرار ضمیر برای تأکید و تحقیق است یعنی شک مکن و متیقن شو باآنکه من آفریدگار توام (فَاخْلَعْ) پس بیرون کن و بیفکن از پای خود (فَعْلَيْكَ ج) نعلین خود را

وگفته اند آن نعلین بحس بوده از پوست حمار غیر مدبوغ و اصح آن است که نعلین از جلد بقر بوده و طاهر اما حق سبحانه بخلع آن فرموده تا قدم موسی عم تراب ارض مقدسه را مس کند و برکت آن بپای وی رسد ومحققان گویند این تعلیم طریق تواضع و ادب است که بر بساط ملوک با نعلین توان رفت و لهذا طایفهٔ از سلف چون بشر حافی قدس سره و غیر او پای برهنه سیر می فرموده اند * نظم *

* گنجی که زمین و آسمان طالب او است * * چون در نگری برهنه پایان دارند *

وگفته اند نعلین بیفکن دل خود را از فکر اهل و ولد فارغ دار امام قشیری رح فرموده که فکر دنیا و آخرت را از دل بیرون افکن یعنی در عالم تفرید قدم بردو کون نه (اِنَّکَ) بدرستیکه تو (بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًی ۞) بوادی پاکیزه مبارک ستوده که طوی نام او است (وَاَنَا اخْتَرْتُکَ) و من برگزیده ام ترا برای نبوت (فَاسْتَمِعْ) پس گوش فرا دار (لِمَا یُوْحٰی ۞) مر آنچیزی را که وحی کرده می شود بتو و آن وحی کدام است (اِنَّنِیْ اَنَا اللّٰهُ) بدرستیکه منم خدای تعالی (لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنَا) نیست خدای بحز من (فَاعْبُدْنِیْ ۞) پس مرا بپرستش کن و این وحی مقصود بوده بر تقریر توحید که منتهای علم است و امر بعبادت کمال عمل است پس از احکام اقسام عبادت نماز را تخصیص نموده فرمود که (وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ) و بپای دار نماز را (لِذِکْرِیْ ۞) برای آنکه مرا یاد کنی و ران تا من ترا بثنا یاد کنم (اِنَّ السَّاعَةَ) بدرستیکه ساعت رستخیز (اٰتِیَةٌ) آینده است (اَکَادُ اُخْفِیْهَا) می خواهم که پنهان دارم وقت آنرا چه تخویف بعذابی که وقت آن معلوم نیست اتم و اشد باشد و اگر اخفا را بمعنی صاحب خفی دارند معنی آن است که نزدیک است که ظاهر گردانم آنرا (لِتُجْزٰی) متعلق است بآتیه یعنی قیامت بی شک آینده است تا پاداش داده شود (کُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی را (بِمَا تَسْعٰی ۞) بآنچه می شتابد از عملها و می کند (فَلَا یَصُدَّنَّکَ) پس باید که ترا باز ندارد (عَنْهَا) از ایمان بقیامت (مَنْ لَّا یُؤْمِنُ) آن کس که نمی گردد (بِهَا) بوقوع آن (وَاتَّبَعَ) و پیروی کرده است (هَوٰىهُ) آرزوی نفس خود را پس بصدد و این کس از راه مرو (فَتَرْدٰی ۞) که هلاک شوی خطاب با موسی عم است مراد امت او بنده امام علم الهدی فقیه ابو اللیث رحمهما الله برانند که از انجا که و انا اخترتک تا اینجا مخاطب حضرت پیغمبر عم ماست و بدین تقدیر مراد امت باشند والا قصه چون موسی عم نعلین بیرون کرده در وادی مقدس قرار گرفت خطاب رسید که (وَمَا تِلْکَ) و آن چه چیز است (بِیَمِیْنِکَ یَا مُوْسٰی ۞) بدست راست تو ای موسی حق سبحانه بجهت استیناس موسی و رفع هیبت با وی سخن گفت و پرسید که چه داری در دست استفهام متضمن تنبیه است یعنی حاضر باش تا عجائب بینی (قَالَ) گفت موسی عم

(هِيَ عَصَايَ ۞) این عصای من است و آن عصا از چوب مورد بهشت بود طول او ده گز و سر او دو شاخ و در زیر آن سنانی نشانده و نامش عابق بود و یا تبعه از آدم عم میراث بشعیب عم رسیده بود و از او بموسی رسید التصه جواب داد و جهت تعداد نعم ربانی بران افزود و گفت (أَتَوَكَّؤُا) تکیه می کنم (عَلَيْهَا) بران عصا چون مانده می شوم در راه یا وقتی که بر سر رمه میباشم گرمی چرند (وَأَهُشُّ) و فرو می ریزم برگ از درخت (بِهَا) بدان عصا (عَلَىٰ غَنَمِي) بر گوسفندان خود (وَلِيَ فِيهَا) و مرا در ان عصا (مَآرِبُ أُخْرَىٰ ۞) کارهای دیگر هست آورده اند که در راه با موسی عم سخن گفتی و از سباع و هوام او را نگاه داشتی و با دشمن وی حرب کردی و چون در خواب بودی رمه را محافظت کردی و بر سرما هی که رسیدی تنها او حمال و شعبتین او دلو بندی و چون بر زمین زدی درختی سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب موسی عم بودی بر وی پدید آمدی و در شبهای تیره چون شمع و چراغ نور دادی و چون موسی عم اجمالا گفت که مرا با او کارها است (قَالَ) گفت خدای تعالی (أَلْقِهَا يَا مُوسَىٰ ۞) بیفگن او را ای موسی حضرت موسی عم گمان برد که او را نیز همچو نعلین دور باید افگند (فَأَلْقَاهَا) پس بیفگند او را از تنهای خود فی الحال آوازی عظیم بگوش وی رسید باز نگریست (فَإِذَا هِيَ) پس آنجا آن عصا (حَيَّةٌ) ماری بود (تَسْعَىٰ ۞) می شتافت بر جانب آورده اند که اول ماری زرد شد بهری عصا بعد ازان بزرگ شد برابر شتر بختی و دراز گشت و بر چهار قامت مطبری کوتاه رفتن آغاز کرد و میان کتفهای دهن او هفتاد یا چهل ذراع بود و دهان او مانند انهای بزرگ بود و چشمش چون برق سپید رخشید سنگهای عظیم را دیدی یک لقمه کردی و درختهای بزرگ از بیخ برکندی و بخوردی و چون موسی عم او را دید ترسان شد روی بگریز نهاد (قَالَ خُذْهَا) گفت خدای که بگیر مرا (وَلَا تَخَفْ ۖ) و مترس از وی (سَنُعِيدُهَا) زود باز کردانیم و ببریم او را (سِيرَتَهَا الْأُولَىٰ ۞) بهیئت نخستین که داشت همان عصا سازیم چون خطاب الهی بموسی عم رسید روی باز داکرده روان شده دست خود در دهان او کرد و لحیتین او را بگرفت همان عصا شد و دو شعبه در دست وی آمد دل موسی عم آرام گرفت دیگر باره ندا آمد که (وَاضْمُمْ يَدَكَ) و ضم کن و ببر دست خود را (إِلَىٰ جَنَاحِكَ) بسوی پهلوی خود و زیر بغل (تَخْرُجْ) تا بیرون آید (بَيْضَاءَ) سفید روشن (مِنْ غَيْرِ سُوءٍ) بی عیبی و علتی یعنی سفیدی برص نباشد بلکه سفید رخشنده و باشعاع بود مانند برق (آيَةً أُخْرَىٰ ۞) فراگیر آیتی و علامتی دیگر بر نبوت خود (لِنُرِيَكَ) این چنین کردیم تا بنمایم ترا (مِنْ آيَاتِنَا الْكُبْرَى ۞) بعضی از نشانهای بزرگ ما (اذْهَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ) برو بدین دو معجزه بسوی فرعون دعوت کن او را بپرستش من (إِنَّهُ طَغَىٰ ۞) بدرستیکه او از حد در گذشته

دو عوی ربوبیت می کند چون حضرت موسی عم مامور شد بدعوت فرعون باخود اندیشید که من تنها با فرعون
و لشکر او چگونه مقاومت کنم پس از خدای تعالی تقویت طلبیده آغاز دعا کرد و از روی نیاز (قَالَ) گفت
(رَبِّ اشْرَحْ لِي) ای پروردگار من گشاده گردان برای من (صَدْرِي لا) سینهٔ مرا تا دروی بگنجد آنچه بمن
وحی می کنی یا مرا متحمل و بردبار ساز تا از هر سخنی دل تنگ نشوم (وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي لا) و آسان کن
برای من کار مرا که تبلیغ رسالت است (وَاحْلُلْ) و بگشای (عُقْدَةً) گره را (مِّن لِّسَانِي ٥) از زبان
من (يَفْقَهُوا قَوْلِي ص) تا فهم کنند سخن مرا آورده اند که روزی فرعون موسی عم را در حال طفولیت بر کنار
داشت موسی عم دست بریش مرصع او دراز کرد و قدری از ان بگرفت و بر کند فرعون خشمگین شد
او حکم کرد و آسیه خاتون عذر خواهی آغاز نموده فرمود که این کودک جوهر و رخشان دید و بدان متوجه شد اگر
جمرهٔ آتش بیند دست بدان خواهد رسانید پس طشتی پر آتش و ظرفی پر از یاقوت پیش موسی عم
آوردند جبرئیل عم دست وی را گرفته بسوی جمرات آتش برد جمرهٔ برداشته در دهن نهاد زبانش
بسوخت و گرهی بران بماند سخنش نیک مفهوم نمی شد اینجا درخواست کرد تا آن عقده منحل شود و دیگر گفت
(وَاجْعَل لِّي) و گردان برای من یعنی مقرر کن (وَزِيرًا) یاری دهنده یا باربردارنده (مِّنْ أَهْلِي لا) از
کسان من (هَارُونَ أَخِي لا) هارون برادر من (اشْدُدْ بِهِ) محکم کن بوی (أَزْرِي لا) پشت مرا (وَأَشْرِكْهُ)
و انباز کن او را (فِي أَمْرِي لا) در کار من یعنی شریک ساز او را در نبوت با من (كَيْ نُسَبِّحَكَ) تا ترا
بپاکی یاد کنیم یا برای تو نماز گزاریم (كَثِيرًا لا) بسیار (وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا ط) و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و دعای بسیار
(إِنَّكَ كُنتَ) بدرستیکه تو هستی (بِنَا بَصِيرًا ٥) باحوال ما بینا یا تو دانائی بآنچه صلاح ما در ان است (قَالَ
قَدْ أُوتِيتَ) گفت خدای که تحقیق داده شدی (سُؤْلَكَ يَا مُوسَىٰ ٥) سؤال و مطلوب خود را ای موسی
یعنی هرچه خواستی بتو دادم (وَلَقَدْ مَنَنَّا) و بدرستیکه منت نهاده ایم (عَلَيْكَ) بر تو و نعمت داده ایم ترا
(مَرَّةً أُخْرَىٰ لا) و روقتی دیگر (إِذْ أَوْحَيْنَا) چون وحی کردیم (إِلَىٰ أُمِّكَ) بمادر تو (مَا يُوحَىٰ لا)
آنچه توان دانست مگر بوحی یعنی او را الهام دادیم در وقتیکه ترا زاده بود و سگان فرعون در طلب
پسران بودند که بکشند و او در کار تو درماند ما مهم ساختیم او را یا بر زبان ملکی نه بروجه نبوت و پیغام کردیم
(أَنِ اقْذِفِيهِ) آنکه بیفگن موسی عم را (فِي التَّابُوتِ) در صندوق بعد از آنکه پنبه در وی نهاده باشی و سر آن
را بقیر محکم ساخته (فَاقْذِفِيهِ) پس بیفگن آن تابوت را (فِي الْيَمِّ) در دریای نیل (فَلْيُلْقِهِ الْيَمُّ) پس باید
که بیفگند دریا صورتش امراست و معنیش خبر یعنی دریا او را می افگند (بِالسَّاحِلِ) بکناره (يَأْخُذْهُ) تا زاگیرد

او را دران (عَدُوٌّ لِّي) دشمن یکدیگر را است (وَعَدُوٌّ لَّهُ ط) و دشمنی که مر او را است یعنی فرعون تکرار عدو بجهت مبالغهٔ عداوت او است آورده اند که مادر موسی عم بامر الهی موسی عم را در صندوق نهاده بدریای نیل افکند وجوی ازان دریا بخانهٔ فرعون میرفت صندوق از انجا بباغ فرعون در آمد و او باز نخود آسیه بر کنار جوی بود چون صندوق پیش ایشان رسید بگرفتند و سر باز کرده کودکی ماه روی و سیاه چشم بیرون آمد * بیت *

* ماه زیبا است ولی روی تو زیباتر ازو است * * چشم نرگس چه کنم چشم تو رعناتر ازو است *

قتاده رح فرموده که در چشمهای موسی عم ملاحتی بود که هر که او را دیدی دوست داشتی آسیه و فرعون که چشم او را دیدند محبت او در دل ایشان پدید آمد چنانچه حق سبحانه می فرماید (وَأَلْقَيْتُ عَلَيْكَ) و افگندم بر تو (مَحَبَّةً) دوستی که این (صَنِعَ عَلَى عَيْنِي ج) از من یعنی تحم محبت ترا در دلها بکاشتم تا بر تو مهربانی ورزند (وَلِتُصْنَعَ) و تا پرورده شوی (عَلَى عَيْنِي ج) بر دیدن من یعنی بعلم و ارادت من و نیز است که فرعون و آسیه هر دو او را بفرزندی برداشتند و بتربیت مهد و تعیین دایه اشتغال نمودند هر چند دایه آوردند موسی عم شیر از ایشان نگرفتی مادر موسی عم دختر خود مریم را گفته بود که بر کنار نیل دو چشم بر صندوق بدار که کجا میرود چون صندوق بباغ فرعون در آمد مریم نیز خود را در ان باغ انداخت و صورت حال مشاهده کرد که برادرش شیر کسی نمی گیرد و خود را پیش آسیه افگند (إِذْ تَمْشِي) یاد کن چون می رفت (أُخْتُكَ) خواهر تو (فَتَقُولُ) پس گفت (هَلْ أَدُلُّكُمْ) آیا دلالت کنم شما را ای حاضران (عَلَى مَن يَكْفُلُهُ ط) بر کسی که تکفل این طفل کند و او را شیر دهد آیه گفت اگر این چنین کنی با تو احسان نمایم مریم بیرون آمد و فی الحال مادر را بیاورد و موسی عم را در کنار وی نهادند (فَرَجَعْنَاكَ) پس باز گردانیدیم ترا (إِلَى أُمِّكَ) بسوی مادر تو و بوعده وفا کردیم (كَيْ تَقَرَّ) تا شاد گردد که روشن شود (عَيْنُهَا) چشم مادر بلقای تو (وَلَا تَحْزَنَ ط) و تا اندوهناک نگردد بفراق تو (وَقَتَلْتَ نَفْسًا) و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی را که بنی اسرئیل بتو استغاثه کرد از دو فرعونیان دانستند و قصد قتل تو کردند (فَنَجَّيْنَاكَ) پس برهانیدیم ترا (مِنَ الْغَمِّ) از کشتن و امر کردیم که بمدین هجرت کنی (وَفَتَنَّاكَ) و بیازمودیم ترا (فُتُونًا ط) آزمودنی یعنی ترا در بوتهٔ بلا انداختیم و پاک و خالص بیرون آوردی قصهٔ ولادت حضرت موسی عم و قتل قبطی و هجرت بمدین در سورهٔ قصص مشروح می آید (فَلَبِثْتَ) پس درنگ کردی (سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) سالها در میان اهل مدین آن هژده یا بیست و شصت سال است (ثُمَّ جِئْتَ) پس آمدی بدین وادی (عَلَى قَدَرٍ يَا مُوسَى ۞) بر اندازه که مقدار کرده ایم ای موسی و اینجا با تو سخن گفتیم (وَاصْطَنَعْتُكَ) و ترا برگزیدم و خاص

ساختم (لِنَفْسِي ج) برای محبت خود یعنی ترا دوست گرفتیم (اِذْهَبْ اَنْتَ) برو تو (وَاَخُوكَ) و برادر تو (بِاٰيَاتِي) به معجزهای من (وَلَا تَنِيَا) و سستی نکنید (فِي ذِكْرِي ج) در رسانیدن ذکر من بتوحید و عبادت (اِذْهَبَا) بروید هر دو (اِلٰى فِرْعَوْنَ) بسوی فرعون (اِنَّهُ طَغٰى ج) بدرستیکه او در عصیان از حد در گذشته است (فَقُولَا لَهُ) پس سخن گویید با او (قَوْلًا لَّيِّنًا) سخن گفتنی نرم یعنی مدارا نمائید با او و او را بدعوت کنید در صورت مشورت مثل اینکه ای فلان ترسی مباد اگر رشتی نمائید بر شما غضب کند یا آنکه حق تربیت او در خوش سخنی مرعی داشته و گفته اند که او را به کنیت خوانید چون ابو العباس و بقول ابو الولید و ابو مره نیز گفته اند و بر هر تقدیر صنف نکنید (لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ) شاید که او پند گیرد بکلام شما (اَوْ يَخْشٰى ●) یا بترسد از عذاب خدا و تذکره بهره تحقیق است و خشیه حصه متوهم پس موسی عم از این محل متوجه مصر شد و با اهل خود نرفت در تیه سیر آورده که کسان موسی عم شب انتظار بردند و نیامد روز نیز از وی خبر نیافتند در آن صحرا متحیر ماندند قضارا جمعی از اهل مدین آنجا رسیدند و صفورا را بشناخته پیش پدرش بردند بعد از عزت شدن فرعون خبر موسی عم بدیشان رسید القصه چون موسی عم به مصر توجه نمود وحی آمد بهارون عم که باستقبال برادر براه مدین روان شو پس در اثنای طریق ملاقات فرمودند و موسی عم شرح احوال بتمامی باز گفت وی را از آنکه با تفاق پیش فرعون می باید رفت و او را بحق دعوت نمودن خرد اد هارون عم گفت ای برادر شوکت و هیبت فرعون آنچه تو دیده زیاده شده و بادنی سببی حکم بقطع و قتل و صلب می کند موسی عم اندیشناک شد و هر دو برادر با تفاق (قَالَا رَبَّنَا) ای پروردگار ما (اِنَّنَا نَخَافُ) بدرستیکه ما می ترسیم (اَنْ يَّفْرُطَ عَلَيْنَا) از آنکه فرعون پیشی گیرد بر ما یعنی تعجیل کند بعقوبت ما و نگذارد که معجزه بدو نمائیم (اَوْ اَنْ يَّطْغٰى ●) یا آنکه زیاده کند طغیان خود را و نسبت بحضرت مقدس تو سخنهای بی ادبانه گوید (قَالَ) گفت خدای که ای موسی و هارون عم (لَا تَخَافَا) مترسید از افراط و طغیان او (اِنَّنِي مَعَكُمَا) بدرستیکه من با شمایم بحفظ و نصرت (اَسْمَعُ) می شنوم دعای شما یا آنچه او گوید نسبت من (وَاَرٰى ●) و می بینم آنچه کند با شما یعنی شما خاطر جمع دارید که من شنوا و بینایم نگذارم که ضرری بشما رسانند (فَاْتِيَاهُ) پس بروید بدو (فَقُولَا) پس بگوئید (اِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ) ما هر دو فرستاده پروردگار توایم (فَاَرْسِلْ مَعَنَا) پس بفرست با ما (بَنِي اِسْرَائِيلَ) فرزندان یعقوب را تا بارض مقدسه باز رویم که مسکن آبای ما بوده (وَلَا تُعَذِّبْهُمْ ط) و عذاب مکن ایشان را به تکلیف اعمال شاقه و کرفتن مقاطعه و قتل اولاد (قَدْ جِئْنَاكَ بِاٰيَةٍ) بدرستیکه آورده ایم نشانی یعنی معجزه (مِّنْ رَّبِّكَ ط) از نزد آفریدگار تو

(وَالسَّلَامُ) و سلام ملایکه یعنی خزنهٔ بهشت (عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ ۝) بر آن کس که بیروی ایمان کند و راه راست رود یا سلامت بهرد و سرا مراو را است (إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا) بدرستیکه وحی کرده اند با ما یعنی پروردگار ما حکم فرموده (أَنَّ الْعَذَابَ) بآنکه عذاب دنیا و آخرت (عَلَىٰ مَنْ كَذَّبَ) بر آن کس است که تکذیب کند آن را که آورده ایم (وَتَوَلَّىٰ ۝) و پشت بر آن کند و از ان اعراض نماید پس موسی و هارون عم بحکم الهی بدرگاه فرعون آمدند و بعد از مدتی که ملاقات او میسر شد گفتند ما رسولان پروردگار یم و ترا بعبادت او می خوانیم و آن کاماتی که حق تعالی ملقین کرده بود او را کردند (قَالَ) گفت فرعون (فَمَن رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ ۝) پس کیست پروردگار شما ای موسی که مرا به پرستش او دعوت می کنید نکته در آنکه موسی عم را بنداء تخصیص کرد بآنکه خطاب باهرون برادر بود آن است که دانسته بود که پر زبان موسی عم عقدهٔ هست و سخن او نیک مفهوم نمی شود خواست که او را نزد حضار مجلس انفعال ندهد از اینحال عقده خبر داشت پس موسی عم بزبان فصیح (قَالَ) گفت (رَبُّنَا الَّذِي) پروردگار ما آن کس است که از محض رحمت (أَعْطَىٰ) داده است (كُلَّ شَيْءٍ) هر چیزی را از انواع مخلوقات (خَلْقَهُ) صورت او و شکل او لایق و موافق حال او یا داد هریک را از خلائق آنچه قوام و استقلال او در وجود معاش بدان است (ثُمَّ هَدَىٰ ۝) پس راه نمود او را بدان یعنی شناسا گردانید بکیفیت انتفاع از ان باهر حیوانی را زوج داد نظیر او در خلق و صورت و راه ازدواج و استراج بدر نمود گفته اند خلقه مفعول اول است و تقدیر کلام این که داد آفریدگار خود را هر چیزیکه بدان محتاج اند و چون مقصود بیان معطی به است آنرا تقدیم کرد و فرعون که این سخن بشنید بترسید که مبادا قوم او بعبادت چنین خدای میل کنند سخن را بجای دیگر کشانید و جهت تعجیز موسی عم (قَالَ) گفت فرعون (فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ ۝) پس چیست حال امم قرنهای گذشته چون قرن قوم نوح و عاد و ثمود عم که این خدا یرا نپرستیدند این زمان در سعادت و دولت اند یا در شقاوت و نکبت (قَالَ) گفت موسی عم (عِلْمُهَا) علم حال و مآل آن گروه (عِندَ رَبِّي) نزد یک آفریدگار من است (فِي كِتَابٍ ج) در لوح محفوظ نوشته شده (لَّا يَضِلُّ) خطا نمی کند و فرو نمی گذارد (رَبِّي) پروردگار من هیچ چیزرا (وَلَا يَنسَى ۝) و فراموش نمی کند بلکه دانش او بر همه محیط است و من بنده ام مثل شما نمی دانم مگر آنچه مرا از ان خبر دهند گفته اند مراد فرعون استفسار حال قیامت بود گفت چیست حال گذشتگان که بر انگیخته نمی شوند موسی عم جواب داد که آن را جز خدای من کسی نمیداند و باز بسر همان سخن اول رفت که صفت حق سبحانه می کرد گفت پروردگار من (الَّذِي جَعَلَ) آن است که گردانید

(لَكُمُ الْأَرْضَ) برای شما زمین را (مَهْدًا) فرشی گسترده که بر آن می نشینید و ساکن می شوید (وَسَلَكَ لَكُمْ) و روشن کرد برای شما (فِيهَا) در زمین (سُبُلًا) راهها تا بران راه از زمینی بزمینی میروید و به مصالح خود قیام می نمائید (وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ) و فرو فرستاد از آسمان (مَاءً) آبی که باران است (فَأَخْرَجْنَا بِهِ) پس بیرون آوردیم بسبب آن آب انواع نباتات از غیبت به تکلم التفات است بر کمال قدرت و حکمت یعنی هر گز کسی را جز ما اخراج میسر نیست ما بیرون آریم بآب باران (أَزْوَاجًا) اصناف گوناگون (مِنْ نَبَاتٍ شَتَّى ۝) از رستنیهای پراگنده که لون و طعم و رائحهٔ هریک مخالف آن دیگر است باوجود اتحاد آب و زمین (كُلُوا) پس گفتیم بخورید از انچه بیرون آوردهایم هرچه خوردن را شاید از ثمار و حبوب (وَارْعَوْا) و بچرانید (أَنْعَامَكُمْ ط) چهارپایان خود را در چراگاهها تا بخورند گیاهها که خوردن شما را شاید (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه درین مذکور شد (لَآيَاتٍ) هر آینه دلالتهاست بر قدرت ربانی و وحدت او (لِّأُولِي النُّهَىٰ ۝) مر خداوندان خود را که معقول ایشان ناهی باشد از اتباع باطل و ارتکاب قبائح (مِنْهَا) از زمین (خَلَقْنَاكُمْ) آفریدهایم شما را یعنی اصل خلقت پدر شما و اول مواد ابدان شما خاک زمین است در تبیان فرموده که حق تعالی فرشته می فرستد تا از خاک موضعی که مدفن کسی خواهد بود قدری خاک برمیدارد و بر نطفه که مادهٔ وجود او است میریزد و آن کس از تراب و نطفه مخلوق می شود و در همان خاک مدفون می گردد چنانچه حق سبحانه می فرماید شما را از زمین آفریدهایم (وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ) و در ان زمین باز بریم بعد از مرگ شما را (وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ) و از ان زمین بیرون آریم شما را (تَارَةً أُخْرَىٰ ۝) بار دیگر بجهت حساب و جزا حکیم فردوسی راست گوید

* نظم *

* بخاکت در آرد خداوند پاک * * دگر ره برون آرد از زیر خاک *
* بران خاک کائی بخاک اندرون * * بدان گونه از خاک آئی برون *
* اگر پاک در خاک گیری مقام * * بر آئی ازان پاک و پاکیزه نام *

پس فرعون عجبتی و معجزهٔ طلبید و حضرت موسی عم عصا بینگند اژدها شد و باز بگرفت همان عصا شد و ید بیضا بوی نمود و از آیات تسعهٔ معجزه بعد از معجزه میدید و نمی گردید چنانچه حق تعالی فرمود (وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ) و بدرستیکه ما بنمودیم فرعون را (آيَاتِنَا كُلَّهَا) همه معجزهای ما که بموسی داده بودیم (فَكَذَّبَ) پس بدروغ نسبت داد موسی عم را (وَأَبَىٰ) و سر باز زد از آنکه ایمان آورد و فرمان برداری کند و از روی عناد (قَالَ) گفت فرعون (أَجِئْتَنَا) آیا آمدهٔ بسوی ما (لِتُخْرِجَنَا) تا بیرون کنی ما را (مِنْ أَرْضِنَا) از زمین ما که مصر است

( بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ ) بجادوی خود ای موسی یعنی واثقیم که توساحری ومی خواهی که سحر ما را از مصر بیرون کنی و بنی اسرائیل را امکان سازی و بادت ہی کنی بر ایشان (فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ) پس ہر آینه بیاریم بری تو جادوی ( مِثْلِهِ ) مانند جادوی تو و بآن با تو معارضه کنیم تا مردمان بدانند که تو پیغمبر نیستی جادوگری (فَاجْعَلْ) پس مقرر کن ( بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ ) میان ما و میان خود (مَوْعِدًا) وعدهٔ بجهت معارضه چنان وعدهٔ که بهیچ وجه (لَا نُخْلِفُهُ) خلاف نکنیم آن را (نَحْنُ وَلَا أَنْتَ) نه ما و نه تو چون وعده رسد حاضر شویم (مَكَانًا سُوًى) در جای که مساوی باشد قوم ما و تو بآن یا مکانی مستوی یعنی ہموار که در و بستی و بلندی نباشد تا ہمه مردم نظاره توانند کرد (قَالَ) گفت موسی ع (مَوْعِدُكُمْ) زمان وعدهٔ شما (يَوْمُ الزِّينَةِ) روز آرایش قبطیان است و آن روز عیدی بوده مر اہل مصر را که ہر آراسته و موضعی حاضر شدندی و تماشا کردندی یا روز نوروز بوده یا عاشورا (وَأَنْ يُحْشَرَ النَّاسُ) و آنکه جمع کرده شوند مردمان (ضُحًى) در چاشتگاه که روشن تر است از باقی روز یعنی موعد ما روز اجتماع آومهان است بوقت چاشت حضرت موسی ع آن روز را تعیین کرد تا ظهور حق و زهوق باطل علی رؤس الاشہاد سہمت وقوع پذیرد و خبر آن باطراف و اکناف عالم برسد (فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ) پس برگشت فرعون از مجلس و بخاست و رآمد و جهت جمع کردن سحره رای ساخت و کسان فرستاد (فَجَمَعَ كَيْدَهُ) پس جمع کرد آن چیزرا که بآن کید کنند یعنی سحره و آلات سحر (ثُمَّ أَتَىٰ) پس آمد بموعدگاه با سحران (قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ) گفت موسی مر جادوانرا چون ملاقات نمود با ایشان که ای قوم (وَيْلَكُمْ) وای بر شما (لَا تَفْتَرُوا) افترا مکنید و مبندید (عَلَى اللَّهِ كَذِبًا) بر خدای تعالی دروغی که آیت او را سحر گوئید و خواہید که بآن معارضه کنید یا دروغ بر خدای تعالی مبندید بشرکت دیگری با او (فَيُسْحِتَكُمْ) پس ستاصل گرداند و از بیخ بر کند شما را (بِعَذَابٍ) بعذابی که نازل گرداند بشما (وَقَدْ خَابَ) و بدرستیکه بی بہره و ناامید گرداند (مَنِ افْتَرَىٰ) ہر که افترا کرد بر خدای (فَتَنَازَعُوا) پس گفت و شنود کردند جادوان (أَمْرَهُمْ) در کار خود (بَيْنَهُمْ) میان یکدیگر بعد از استماع کلام موسی ع گفتند این سخن بسخن ساحران نماند (وَأَسَرُّوا النَّجْوَىٰ) و پنہان داشتند راز گفتن را از ملازمان فرعون و برین قرار دادند که او اگر بر ما غالب شود متابعت او باید کرد آورده اند که فرعون از غرقه بدید که ایشان با یکدیگر سخن می گویند مشورت می کنند پرسید که این سحران چه می گویند ایشان از ترس فرعون (قَالُوا) گفتند (إِنْ هَٰذَانِ) بدرستیکه این ہر دو (لَسَاحِرَانِ) جادوانند (يُرِيدَانِ) می خواہند (أَنْ يُخْرِجَاكُمْ) آنکه بیرون کنند شما را (مِنْ أَرْضِكُمْ) از زمین شما (بِسِحْرِهِمَا) بجادوی خود و مملکت مصر را در تصرف

آرند (وَيَذْهَبَا) و ببرند (بِطَرِيقَتِكُمُ الْمُثْلَى ۞) مذهب شما را که افضل مذاهب است و دین و مذهب خود را اظهار گردانند یا ببرند اشراف و اکابر شما را یعنی روی دل ایشان را از شما برگردانند و بسوی خود متوجه سازند عبارات و لفظ هذان اختلاف است گویند اسم ان است و بلغت خثعم تثنیه در هر حال اعرابش بالف میباشد و این حرف موافق ایشان واقع شده یا ان بمعنی نعم باشد و هذان مبتدا چنانچه ان وصاحباها و بعضی گفته اند اسم ضمیر شان محذوف است و هذان لساحران خبر او و حفص ان بتخفیف می خواند او را نافیه میداند و لام را بمعنی الا یعنی ما هذان الا ساحران الخ چون فرعون از سحره شنود که موسی و هارون عم ساحرانند و داعیهٔ اخراج قبطیان دارند از مصر فرعون برآشفت و گفت (فَأَجْمِعُوا كَيْدَكُمْ) پس چون حال چنین است جمع کنید ادوات کید خود یعنی آلات سحر را (ثُمَّ ائْتُوا صَفًّا ۚ) [illegible] باید صف کشید و بسوی میدان تا هیبت شما در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید (وَقَدْ أَفْلَحَ الْيَوْمَ) و بدرستیکه فوز یافت و بمطلوب خود رسید امروز (مَنِ اسْتَعْلَى ۞) هر که برسر آمد در سحر پس عاد و ان هفتاد هزار یاسی و سه هزار صف برکشیدند و موسی و هارون عم در برابر ایشان بایستادند سحرهٔ فرعون بقولی سی صد هزار خروار حبل و عصا با میان تهی کرده و پر زیبق ساخته بمیدان آوردند و بطریق ادب (قَالُوا يَا مُوسَى) گفتند ای موسی (إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ) یا آنکه تو می افکنی عصای خود را (وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ) یا آنکه ما باشیم (أَوَّلَ مَنْ أَلْقَى ۞) نخست کسیکه بیفگند موسی عم از روی مقابلهٔ ادب با ادب یا از وجهی اعتباری آن دیگر حالی از ان (قَالَ بَلْ أَلْقُوا ۚ) گفت موسی عم بلکه شما بیفگنید ایشان حاد و تیهای خود بیفگندند و بسبب حرارت هوا زیبق در اضطراب آمد (فَإِذَا حِبَالُهُمْ وَعِصِيُّهُمْ) پس آنجا رسنها و عصاهای ایشان (يُخَيَّلُ إِلَيْهِ) نموده شد بموسی عم (مِنْ سِحْرِهِمْ) از جادوئی که ایشان کردند (أَنَّهَا تَسْعَى ۞) بدرستیکه آن میرود و می شتابد (فَأَوْجَسَ) پس دریافت (فِي نَفْسِهِ) در دل خود (خِيفَةً مُوسَى ۞) خوف را موسی عم از ان کراهت کنان میان سحر و معجزه فرق نکنند یا آنکه متفرق گردد پیش از القای عصا و چون این وهم بر موسی عم طاری شد (قُلْنَا) گفتیم ما (لَا تَخَفْ) مترس از انچه تراورد وهم انداخته که امر تو از غایت وضوح بر عام و خاص ملتبس نخواهد گشت (إِنَّكَ أَنْتَ الْأَعْلَى ۞) بدرستیکه تو برتری از ایشان و غالب بر ایشان (وَأَلْقِ) و بیفگن (مَا فِي يَمِينِكَ) آنچه در دست راست تو است تحقیر عصائی کند یعنی از بسیاری عصاهای رسن ایشان باک ندارد آن چوب که در دست تو است بیفگن (تَلْقَفْ) تا فرو برد (مَا صَنَعُوا ۖ) آنچه ساخته اند (إِنَّمَا صَنَعُوا) بدرستیکه آنچه ساخته اند (كَيْدُ سَاحِرٍ ۞) فریب جادوئی است

(وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُ) درست نگاری نیابد ساحر و فیروز نشود (حَيْثُ أَتَى ۝) هر جا که باشد و بهر جا که رود حضرت موسی ع عصا بینداخت فی الحال از دهای عظیم شد و همه خود ساخته او و ات جادوان را فرو برد و مردم از ترس او روی بگریز نهادند و چندین هزار آدمی از ازدحام بمردند موسی ع او را بگرفت همان عصا جادوان دانستند که آن سحر نیست زیرا که سحر سحر دیگر را باطل نکند بلکه قدرت خدای تعالی و معجزهٔ موسی ع است (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ) پس در افکنده شدند یعنی نادانسته این معنی ایشان را در روی افکند (سُجَّدًا) در حالتیکه سجده کنان بودند مر خدای را از روی صدق (قَالُوا) گفتند (آمَنَّا بِرَبِّ هَارُونَ وَمُوسَى) گرویدیم بپروردگار هارون و موسی ع تقدیم هارون بهر رعایت فواصل و ملاحظهٔ رؤس آیات است چون که این صورت مشاهده کرد (قَالَ آمَنتُمْ لَهُ) گفت آیا ایمان آوردید او را بی رخصت من بر سبیل اخبار خواند یعنی شما گرویدید و تصدیق کردید مر موسی را ع (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ط) پیش از آنکه دستوری دهم مر شما را و فرمایم که بدو بگروید (إِنَّهُ) بدرستیکه موسی ع (لَكَبِيرُكُمُ) هر آینه بزرگ شما است (الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ج) آنکه بیاموخت شما را جادوئی یعنی استاد و معلم و مهتر جادوان است شما با هم ساخته اید خواهید که ملک مرا برانداز ید (فَلَأُقَطِّعَنَّ) پس هر آینه ببرم (أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) دستها و پایهای شما را (مِنْ خِلَافٍ) مخالف یکدیگر یعنی یکی را از راست و دیگری از چپ (وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ) و هر آینه بر دار کنم شما را (فِي جُذُوعِ النَّخْلِ ق) بتنهای درخت خرما که دراز ترین درختها است تا هر کس شما را ببیند و عبرت گیرد (وَلَتَعْلَمُنَّ أَيُّنَا) تا بدانید که کدام از ما یعنی من یا خدای موسی که بدو گرویده اید (أَشَدُّ عَذَابًا) صخت تر است از روی عذاب (وَأَبْقَى ۝) و پاینده تر از جهت عقاب ساحران چون از جام جذبهٔ حقانی مست شده بودند و از انوار تو اتر ملاحظات ربانی که بر دل ایشان تافته بود از دست شده

* نظم *

* خورده یک جرعه از کف ساقی * * هر چه فانی است کرده در باقی *

* دامن از نقد غیر افشانده * * لیس فی الدار غیره دیار *

لاجرم در جواب فرعون (قَالُوا لَن نُّؤْثِرَكَ) گفتند ما ترا ابدا نه گزینیم و اختیار نه کنیم (عَلَى مَا جَاءَنَا) بر آن چیزیکه آمد ما را (مِنَ الْبَيِّنَاتِ) از معجزات و اضحات و گویند در عین سجده بهشت و نعیم آن بدیشان نمودند بودند پس گفتند ما نعمت ترا نمی گزینیم بر آنچه دیدیم از نشانهای روشن و سوگند می خوریم (وَالَّذِي فَطَرَنَا) بخدائی که ما را آفرید (فَاقْضِ) پس بکن (مَا أَنتَ قَاضٍ ط) هر چه هستی کنندهٔ آن یعنی هر چه خواهی ما بکن که ما پروای آن نداریم (إِنَّمَا تَقْضِي) جز این نیست که بحکم کنی (هَٰذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۝) در این

زندگانی دنیا یعنی حکم تو در این جهان که ما هستیم بیش ما ری نیست هر چه می خواهی می کنی در آخرت که بهتر و پاینده تر است تو معزول و منحذول از حکم خواهی بود و به مهم خود مشغول

* بیت *

* امروز بکن هر چه خواهی بکنی * فردا بتو نیز هر چه خواهند کند *

(اِنَّا اٰمَنَّا) بدرستیکه ما گرویدیم (بِرَبِّنَا) به پروردگار ما (لِیَغْفِرَ لَنَا خَطٰیٰنَا) تا بیامرزد ما را گناهان ما را از کفر و معاصی (وَمَا اَکْرَهْتَنَا) و بیامرزد آنچه اکراه کردی ما را (عَلَیْهِ) بر آن چیز (مِنَ السِّحْرِ ۵) از سحر آموختن آمده اند که فرعون مردم را بر آموختن سحر اکراه میکرد یا خواندن او ایشانرا اکراه بود چه مجرد حکم سلطان اکراه است و ایشان از خدای مغفرت آن اکراه طلبیدند زیرا که در جمیع ادیان باکراه مواخذه بوده است و این مواخذه از است حضرت رسالت پناه هم برداشته شده (وَاللّٰهُ خَیْرٌ) و خدای بهتر است از روی پاداش (وَّاَبْقٰی ۵) و پاینده تر از جهت ثواب که تو ما را بر کفر مزدهید هی که انقطاع بدان راه دارد و خدای ما ایشان اجری عطا می کند که گردد زوال گرد آن نگردد (اِنَّهٗ مَنْ یَّاْتِ) بدرستیکه هر که آید (رَبَّهٗ) بنزدیک پروردگار خود (مُجْرِمًا) مشرک یعنی بر کفر بمیرد (فَاِنَّ لَهٗ جَهَنَّمَ ط) پس بدرستیکه مر او را است دوزخ (لَا یَمُوْتُ فِیْهَا) نمیرد در آن تا از عذاب برهد (وَلَا یَحْیٰی ۵) و نه زنده باشد بزندگانی که خوش گذارند (وَمَنْ یَّاْتِهٖ) و هر که بیاید بوی (مُؤْمِنًا) در حالتیکه مومن باشد (قَدْ عَمِلَ الصّٰلِحٰتِ) به تحقیق کرده باشد کارهای شایسته (فَاُولٰٓئِکَ) پس آن گروه مومنان و نیکوکاران (لَهُمُ الدَّرَجٰتُ الْعُلٰی ۵) مر ایشانرا است درجهای بلند که آن درجها (جَنّٰتُ عَدْنٍ) بوستانهای اقامت است (تَجْرِیْ) میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ) از زیر اشجار یا منازل آن جویها (خٰلِدِیْنَ) در حالتیکه آن گروه جاویدان باشند (فِیْهَا ط) در آن بوستان (وَذٰلِکَ) و این ثواب (جَزٰٓؤُا مَنْ تَزَکّٰی ۵) پاداش آن کس که پاک باشد از اوناس کفر و اجاس عصیان یا متطهر بود باطاعات و اعمال خیر تا اینجا کلام موسی است و چون قصهٔ ایشان بشرحی لایق و سورهٔ اعراف گذشته بود اینجا بطریق ایجاز دو سه کلمه آورده بر مضمون آیات واقصار نموده شد (وَلَقَدْ اَوْحَیْنَآ) و هر آینه ما وحی کردیم (اِلٰی مُوْسٰٓی) بموسی ع یعنی و قتیکه فرعون از دولت بیرون شد و در تعذیب بنی اسرائیل افزود ما گفتیم موسی ع را (اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ) آنگاه بشب ببرندگان مرا از مصر چون بکنار دریا رسند و لشکر فرعون از عقب بیاید باک مدار (فَاضْرِبْ لَهُمْ) پس فراگیر برای ایشان (طَرِیْقًا) راهی خوش این عیسی فرمود که بزن عصا تا سازیم برای ایشان راهی (فِی الْبَحْرِ) در دریا (یَبَسًا) خشک که آب دلائی نبود در آن (لَّا تَخٰفُ) نترسی (دَرَکًا) از دریافتن

تو در دنیا دون دی رنجت فی الحال زنده گشت و گوشت بر و پیدا شد با آواز در آمد گویند زنده نشد لیکن بهمان وضع گریخته بودند بانگی کرد که چهار دانگ از قوم بنی اسرائیل دیرا سجده کردند و حق تعالی موسی ع را خبر داد که قوم تو بعد از خروج تو گوساله پرست شدند (فَرَجَعَ مُوسٰی) پس موسی ع باز گشت از مناجات خود بعد از آنکه چهل روز گذشت و الواح فرا گرفت (اِلٰی قَوْمِهٖ) بسوی قوم خود (غَضْبَانَ) خشمناک بر ایشان (اَسِفًا ج) اندوهناک از عمل ایشان و چون بمیان قوم رسید بانگ و خروش از ایشان شنید که گرد اگرد گوساله دف میزدند و رقص می کردند عتاب آغاز کرد و از روی ملامت (قَالَ یٰا قَوْمِ) گفت ای گروه من (اَلَمْ یَعِدْکُمْ) آیا وعده نداده بود شما را (رَبُّکُمْ) آفریدگار شما (وَعْدًا حَسَنًا ۚ) وعدهٔ راست و نیکو که توریت بشما داده و من با اشراف قوم شما بطلب آن رفته بودم (اَفَطَالَ) آیا دراز شد (عَلَیْکُمُ الْعَهْدُ) بر شما زمان مفارقت من و من چهل روز وعده کرده بودم و بهمان وعده باز آمدم (اَمْ اَرَدْتُمْ) آیا خواستید (اَنْ یَحِلَّ عَلَیْکُمْ) آنکه فرود آید بشما (غَضَبٌ مِنْ رَبِّکُمْ) خشمی از خدای شما بعبادت عجل (فَاَخْلَفْتُمْ) پس خلاف کردید (مَوْعِدِیْ ۝) مرا در آنچه وعده کرده بودید بر ثبات بر ایمان و قیام بر ادای امر من (قَالُوْا) گفتند گوساله پرستان (مَا اَخْلَفْنَا مَوْعِدَکَ) خلاف نکردیم ما وعدهٔ ترا (بِمَلْکِنَا) بقوت و با اختیار خود (وَلٰکِنَّا حُمِّلْنَا) ولیکن برداشته بودیم و خصّ حملنا خواند مجهول از باب تفعیل یعنی تحمیل کرده شدیم مرا و آن است که مرا تکلیف کردند تا برداشتیم (اَوْزَارًا) بارها (مِّنْ زِیْنَةِ الْقَوْمِ) از زیورهای قبطیان که عاریت گرفته بودیم از ایشان (فَقَذَفْنٰهَا) پس بیفکندیم آن را در آتش بحکم هارون ع (فَکَذٰلِکَ) پس همچنانکه ما افکندیم بود (اَلْقَی السَّامِرِیُّ ۝) سامری نیز آنچه با او بود در آتش افکند (فَاَخْرَجَ لَهُمْ) پس بیرون آورد سامری برای ایشان (عِجْلًا) گوسالهٔ (جَسَدًا لَّهٗ خُوَارٌ ج) کالبدی از زر که مر او را بانگ گوساله بود (فَقَالُوْا) پس گفتند سامری و تابعان او (هٰذَا اِلٰهُکُمْ) این گوساله خدای شما است (وَاِلٰهُ مُوْسٰی) و خدای موسی (فَنَسِیَ ۝) پس فراموش کرد موسی خدا را و بطلب او بکوه طور رفت این قول عبدهٔ عجل است گویند فنسی قول حق سبحانه است یعنی ترک کرد سامری آنچه بروی بود از ثبات بر ایمان (اَفَلَا یَرَوْنَ) آیا نمی بینند و نمی دانند گوساله پرستان (اَلَّا یَرْجِعُ) آنکه باز نمی گرداند گوساله (اِلَیْهِمْ) بسوی ایشان (قَوْلًا ۙ) سخن را یعنی او را هر چند می خوانند جواب نمی دهد (وَّلَا یَمْلِکُ لَهُمْ) و نمی تواند بر ایشان (ضَرًّا) زیانی (وَّلَا نَفْعًا ۝) و سودی یعنی قدرت ندارد بر رسانیدن زیان و سود بسی و چنین چیز را که داعی خود را جواب ندهد

ع ۱۳

و برا انتماع و اضرار ایشان قادر نبود و چگونه تواند پرستید (وَلَقَدْ قَالَ) و بدرستیکه گفت (لَهُمْ هَارُونُ مِنْ قَبْلُ) مر ایشان را هارون عم پیش از آمدن موسی عم از روی مواعظ که (یَا قَوْمِ) ای گروه من (إِنَّمَا فُتِنْتُمْ) جز این نیست که مبتلا شده اید (بِهِ ع) بگوساله یعنی به پرستیدن او (وَإِنَّ رَبَّكُمُ الرَّحْمَٰنُ) و بدرستیکه آفریدگار شما خدای بسیار بخشایش است (فَاتَّبِعُونِي) پس پیروی کنید مرا در عبادت او (وَأَطِيعُوا) و گردن نهید (أَمْرِي ۞) فرمان مرا و بر دین ثابت باشید (قَالُوا لَنْ نَبْرَحَ) گفتند ما پیوسته باشیم (عَلَيْهِ) بر پرستش گوساله (عَاكِفِينَ) مجاوران و مقیمان (حَتَّىٰ يَرْجِعَ) تا وقتیکه باز گردد (إِلَيْنَا مُوسَىٰ ۞) بسوی ما موسی عم تا ببینیم که او پرستش می کند یا نی و آنچه سامری گفت که این خدای موسی است راست گفت یا نی پس چون موسی عم باز آمد با قوم عتاب نمود چنانچه گذشت آنگه روی به برادر آورد و از غایت غضب موی پیشانی او بدستی و محاسن بدستی دیگر گرفته موی خود بر کشید و از روی عتاب (قَالَ يَا هَارُونُ) گفت ای هارون (مَا مَنَعَكَ) چه چیز باز داشت ترا (إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا ۞) چون دیدی تو که ایشان گمراه شدند (أَلَّا تَتَّبِعَنِ ط) از آنکه متابعت من کنی و غضب برای خدای حمایت دین بجا آوری از بی من و در آئی و خود را بمن رسانی (أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي ۞) آیا سرکشیدی از امر من (قَالَ) گفت هارون عم از روی استعطاف (يَا بْنَ أُمَّ) ای پسر مادر من اگرچه برادر و مادری و پدری بود اما از کرامت و کرده برای رقت دل موسی و بملایمت گفت (لَا تَأْخُذْ) فرا مگیر (بِلِحْيَتِي) محاسن مرا (وَلَا بِرَأْسِي ع) و نه موی سر مرا (إِنِّي خَشِيتُ) بدرستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان یا الشمارا بگذارم و از پی تو آیم (أَنْ تَقُولَ) آنرا که تو گوئی (فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ) تو بدائی انداختی میان بنی اسرائیل (وَلَمْ تَرْقُبْ) و نه نگاه داشتی (قَوْلِي ۞) سخن مرا که گفته بودم و اصلح امری و حضرت موسی عم بوقت رفتن بطور هارون عم را گفته بود و اخلفنی فی قومی و اصلح و اصلاح نگاه داشت جماعت است و مدارا با ایشان موسی عم این عذر و اعتذار دشت و روی بسامری آورد (قَالَ فَمَا خَطْبُكَ يَا سَامِرِيُّ ۞) گفت چیست این کار عظیم تو ای سامری یعنی این چیست که کردی (قَالَ بَصُرْتُ) گفت سامری که بینا شدم (بِمَا لَمْ يَبْصُرُوا) بآنچیز که بینا نبودند بنی اسرائیل (بِهِ) بآنچیز یعنی جبرئیل عم را دیدم و بشناختم (فَقَبَضْتُ) پس فرا گرفتم (قَبْضَةً) مشتی خاک (مِنْ أَثَرِ الرَّسُولِ) از نشان سم اسپ رسول یعنی جبرئیل عم مراد آن است که خاک زیر سم اسپ وی گرفتم و با خود داشتم چون گوساله را از قالب بیرون آوردم (فَنَبَذْتُهَا) پس در افکندم آنرا درون گوساله تا زنده شد و بآواز آمد (وَكَذَٰلِكَ) و هم چنین

که گفتم (هَوَایَ) بیاراست (لِي) برای من ود و نظر من نیکو آورد و این کار را (نَفْسِي) نفس من در لباب مذکور است که موسی عم قصد قتل سامری کرد و از حق سبحانه وحی آمد که او را بکش که مفت سخاوت بر وفا غالب است و چون از هنری او خلق را منفعت بوده لطف حیات از و باز توان داشت مرد اما ینفع الناس فیمکث فی الارض این جا ظاهر می شود

* نظم *

* بهر نهالی که برگ دارد و بر * * باد ز آب حیات تازه تر *

* و آنچه بی میوه باشد و سایه * * به که گردد بنور را مایه *

(قَالَ) گفت موسی عم مر سامری را که چون مرا از قتل تو منع کردند (فَاذْهَبْ) پس بیرون رو از میان ما (فَإِنَّ لَکَ) پس بدرستیکه هست ترا از عقوبت (فِي الْحَيٰوةِ) در زندگی (أَنْ تَقُولَ) آنکه گوئی هیچکرا که نزدیک تو آید (لَا مِسَاسَ) مس مکن مرا دور شو چه مقرر شده بود که هر که نزدیک شود بوی او را و آنکس را بر و تب گیرد پس مردمان از وی متنفر شدند و او تنها چون وحشیان در صحراها می گشت و هر کرا از دور میدید مبالغه می کرد که نزدیک من میاید در بعضی تفاسیر هست که جمعی از او ارشادی دین زمان پیرامان حال دارند القصه موسی عم سامری را محکم کرد برفتن و لا سپاس گفتن و فرمود که این عقوبت دنیا است (وَإِنَّ لَکَ) و بدرستیکه مر ترا است عذاب (مَوْعِدًا) وعده در آخرت که بهیچ وجه (لَنْ تُخْلَفَهُ ج) خلاف نکنند باتو دران بلکه بوفا رسانند (وَانْظُرْ) و نگاه کن (إِلَىٰ إِلٰهِکَ الَّذِي) بآن معبودی که تو (ظَلْتَ عَلَيْهِ) تو بودی پیوسته بپرستش او (عَاكِفًا) مقیم (لَنُحَرِّقَنَّهُ) هر آینه بسوزانیم او را بآتش و این سببی است که گوید آن گاو را که گوشت و پوست بود باب دان او را براه سازیم دای بران قول است که او را جسد بود زرین بی حیات (ثُمَّ لَنَنْسِفَنَّهُ) پس پراگنده سازیم خاکستر یا برادهٔ او را (فِي الْيَمِّ) در دریا (نَسْفًا) پراگنده ساختنی تا بدانند که چیزیکه او را توان سوخت و ببرد و توان تاخت مفت الوهیت بر و اطلاق کردن عین جهالت و محض ضلالت است (إِنَّمَا إِلٰهُكُمُ) جز این نیست که معبود شما که مستحق عبادت است (اللّٰهُ الَّذِي) آن خدای است (لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ) نیست معبودی فی الحقیقت بجز او (وَسِعَ) فرا رسیده است (كُلَّ شَيْءٍ) هر چیز را (عِلْمًا) از روی دانش یعنی خدای بحق آنست که علم او محیط باشد بهر آشیانه قالب گوساله اگرچه زنده نیز ماشد مثل است در عبادت ناتوانی پس موسی عم بفرمود تا آن گوساله را بسوزانیدند و خاکسترش در دریا ریختند * مصرع * با دشمن موسوی چرا زند سامری * (كَذٰلِكَ) همچنانکه قصهٔ موسی بر تو خواندیم (نَقُصُّ عَلَيْكَ) می خوانیم بر تو

ای محمد (مِنْ اَنْبَاءِ) از خبرها (مَا قَدْ سَبَقَ ۚ) آنچه بتحقیق گذشت یعنی از اموال امم گذشتن ماضیه بتو خبر میدهم تا معجزهٔ نبوت تو بود و تذکیر مستبصران امت تو (وَقَدْ اٰتَيْنٰكَ) و بدرستیکه داده ایم ترا (مِنْ لَّدُنَّا) از نزدیک ما (ذِكْرًا ۚ) یاد کردن که موجب شرف باشد یعنی نبوت یا کتابی مشتمل بر قاصیص و اخبار (مَنْ اَعْرَضَ) هر که روی بگرداند (عَنْهُ) از این ذکر که نبوت است یا از آن (فَاِنَّهٗ) پس بدرستیکه آن معرض (يَحْمِلُ) بردارد (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) روز رستخیز (وِزْرًا ۙ) باری بد که گناه است (خٰلِدِيْنَ فِيْهِ ۚ) در حالتیکه جاوید باشند در آن روز یعنی در جزای آن جمع خالدین در توحید اعراض همان است بر معنی و لفظ (وَسَآءَ لَهُمْ) و بدست مر ایشان را (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حِمْلًا ۙ) روز رستخیز بار ایشان که کفر و تکذیب است (يَوْمَ يُنْفَخُ) روزی که دمیده شود (فِي الصُّوْرِ) در صور یعنی اسرافیل عم در صور دمد (وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِيْنَ) و حشر کنیم گنهکاران را یعنی آنها که شرک آورده اند (يَوْمَئِذٍ زُرْقًا ۚ) در آن روز دیدهٔ کبود چشمان و در خبراست که زرقهٔ عین و سواد وجه علامت دوزخیان خواهد بود گفته اند حشر کنیم ایشانرا نابینایان یا کوران چه غالبا چشم عمی کبود می شود و از غایت تشنگی برزقه میل می کند و چون حشر کنیم ایشان را (يَتَخَافَتُوْنَ بَيْنَهُمْ) پنهان و آهسته می گویند با یکدیگر (اِنْ لَّبِثْتُمْ) درنگ نکردید در گور (اِلَّا عَشْرًا ۝) مگر ده شبان روز یا در دنیا این مقدار پیش نبودند یعنی بسبب درازی مدت آخرت کوتاه نمود مدت دنیارا (نَحْنُ) ما که خداوندیم (اَعْلَمُ بِمَا يَقُوْلُوْنَ) دانا تریم بآنچه ایشان می گویند (اِذْ يَقُوْلُ) چون گوید (اَمْثَلُهُمْ طَرِيْقَةً) تمام ترین ایشان از روی عقل (اِنْ لَّبِثْتُمْ) درنگ نکردید در قبر یا در دنیا (اِلَّا يَوْمًا ۝) مگر روزی یعنی مدت لبث شما در دنیا در قبر مقدار یک شبانروز پیش نبوده گفته اند که هول قیامت بر ایشان فراموش گردانند زمان بودن ایشان در دنیا و قبر بالنسبت درازی آن روز عمر دنیارا کوتاه شمرند خصوصا عمر کیکه همه لهو و ضلالت صرف شده باشد * مصرع * عمر یکه بخواری گذرد کوته به * آورده اند که مشرکان قریش یا یکی از ثقیف از حضرت رسول الله عم پرسیدند که حال کوهها با وجود صلابت و عظمت در قیامت چگونه خواهد بود آیت آمد که (وَيَسْـَٔلُوْنَكَ) و می پرسند ترا (عَنِ الْجِبَالِ) از کوهها یعنی از حال مآل آن (فَقُلْ) پس بگوی بی تاخیر در جواب ایشان که البته (يَنْسِفُهَا) پراگند و سازد آنرا (رَبِّيْ) پروردگار من (نَسْفًا ۙ) پراگندنی صاحب اعراب آورده که بر کلمه آن را از بیخ پس اجزای آن را پاره پاره گرداند چون ریگ پس باد و باران را بفرستد تا آن را متفرق نماید در بیان گفته که کوهها را از اماکن ایشان بردارد و دور دریا اندازد (فَيَذَرُهَا) پس بگذارد و

۱۴ ع

قرارگاه ایشان یعنی زمین را (قَاعًا) خالی (صَفْصَفًا ۵) هموار (لَا تَرَى فِيهَا) نه بینی در ان (عِوَجًا) پستی
وعمارة (وَّلَا اَمْتًا ۵) ونه بلندی وپستی (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ) پیروی کنند همه مردمان
آواز خواننده را یعنی اسرافیل که ایشان را بخواند بحشرگاه (لَا عِوَجَ لَهُ ج) هیچ میل وکجی نکنند مراورا
یعنی هیچ مدعوی نتواند که عدول کند از خواندن بلکه همه انقیاد نمایند مومنان بسرعت وکافران بدرنگ
وگفته اند آتشی بیاید ومشرکان را ببرد تا محشر (وَخَشَعَتِ الْاَصْوَاتُ) وپست شود آوازها (لِلرَّحْمٰنِ)
برای سخن گفتن خدای یا از عظمت ومهابت وی (فَلَا تَسْمَعُ) پس نشنوی تو در ان روز (اِلَّا هَمْسًا ۵)
مگر آوازی نرم یعنی صوت اقدام ایشان در رفتن بمحشر (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لَّا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ) سود
ندارد وخواست کسی را (اِلَّا مَنْ اَذِنَ) مگر آن را که دستوری دهد (لَهُ الرَّحْمٰنُ) مرشفاعت
او را خدای (وَرَضِيَ لَهُ) وبه پسندد برای وی (قَوْلًا ۵) سخن شفیع را (يَعْلَمُ) میداند خدای (مَا بَيْنَ
اَيْدِيهِمْ) آنچه پیش آدمیان است از امور آخرت (وَمَا خَلْفَهُمْ) وآنچه از پی ایشان است از کار
دنیا (وَلَا يُحِيطُونَ) واحاطه نمی توانند کرد جمیع عالمیان (به) بذات خدای (عِلْمًا ج) از جهت دانش
یعنی ذات الهی معلوم نگردد زیرا که مقتضای آن عدم احاطهٔ علم است بدو وحقیقت علم احاطه است به معلوم
وکشف او برسبیل تمییز از غیر او پس احاطه نمودن علم جزوی را که ذات او مقتضی عدم احاطه
است بدو ممتنع باشد بزوال ذاتیات وقلب حقائق وذاتیت وعدم احاطه بدو نه از قصور نسبت
عاصیه ونقصان آن است بلکه از کمال ذات متعالی وبی نهایی او است

* نظم *

* کجا دریابد او را عقل چالاک * * که بیرون است از سر حد ادراک *
* تا شناسیکن احاد مذاتش * * که آگه نیست کس از کنه ذاتش *

(وَعَنَتِ الْوُجُوهُ) وخوار فروتر شوند اصحاب رویها یعنی روز حشر همه مردمان ذلیل وخاشع باشند (لِلْحَيِّ
الْقَيُّومِ ط) مرخدای زنده وپاینده را هم چون اسیران در دست امیران وگویند مرا دشمنان ومجرمانند
(وَقَدْ خَابَ) وبدرستیکه بی بهره ماند ونومیدی کشید (مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا ط) هرکه برداشت ظلم را یعنی بار
شرک برگردن موقف حشر آورد (وَمَنْ يَعْمَلْ) وهرکه کند (مِنَ الصَّالِحَاتِ) بعضی از کارهای ستوده
(وَهُوَ مُؤْمِنٌ) حال آنکه مومن باشد چه در صحت طاعات وقبول خیرات ایمان شرط است لاجرم هر مومنی که
عمل نیکو کند (فَلَا يَخَافُ) پس نترسد در ان روز (ظُلْمًا) از ستم وبیداد که زیادتی سیاست است
(وَلَا هَضْمًا ۵) ونه از کمی وشکست که نقصان حسنات است یعنی نه از حسنات مومن چیزی کم کنند

و بر سیاست وی افزاید (وَكَذٰلِكَ) و همچنانکه منزل ساختیم این آیات متضمنه مواعید را (أَنْزَلْنَاهُ) فرو فرستادیم کتاب را (قُرْآنًا عَرَبِيًّا) قرآنی بلغت تازی (وَصَرَّفْنَا) و مکرر کردانیدیم (فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ) در و از آیات وعید چون ذکر طوفان و رجفه و صیحه و خسف و مسخ (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ) شاید که بپرهیزند مشرکان و بترسند از آنکه مثل آنها بر ایشان فرو نیاید (أَوْ يُحْدِثُ) تجدید کند قرآن (لَهُمْ ذِكْرًا ۞) مر ایشانرا بندی چون استماع وی کنند (فَتَعَالَى اللّٰهُ) پس برتر است خدای از صفات مخلوقات یا بزرگتر از الحاد ملحدان یا پاکتر از قول مشرکان (الْمَلِكُ) پادشاه نافذ الامر (الْحَقُّ ۚ) ثابت در ذات و صفات خود یا منزه او را بر اوصاف کمال و هو الکبیر المتعال آورده اند که چون جبرئیل علم بوحی نازل شده آیتی بحضرت رسالت پناهی صلعم خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن بخوف آنکه مبادا چیزی فوت شود یا فراموش کند با جبرئیل صلعم قراءت می فرمود آیت آمد که (وَلَا تَعْجَلْ) و شتاب منمای (بِالْقُرْآنِ) بقراءت قرآن (مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ) پیش از آنکه ادا کرده شود (إِلَيْكَ وَحْيُهُ ۚ) بتو وحی آن یا در دی فرموده که سوال انزال قرآن کن پیش از آنکه وحی بیاید و گفته اند مجمل قرآن را مر سان بخلق تا وقتیکه بیان آن بتو فرو آید و در زاد المسیر از قول امام عمر بن بصری راح آورده که مردی زن خود را طلاق بد و او پیش حضرت رسالت پناهی صلعم آمده قصاص طلبید آنحضرت خواست که بقصاص حکم کند این آیت فرو آمد و حضرت در ان حکم متوقف شد تا آیت الرجال قوامون علی النساء نازل شد پس معنی آیت این است که حکم کن بقرآن مگر بعد از انزال آن (وَقُلْ رَبِّ) و بگوای پروردگار من (زِدْنِي عِلْمًا ۞) بیفزای مرا دانش باحکام شرع یا بقرآن و معانی آن یا زیاده کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی می کنی یا بده مرا علمی بعد از علمی در لطایف قشیری مذکور است که حضرت موسی صلعم زیادتی علم طلبید او را بالهام خضر صلعم گردند دلی طالب پیغمبر ما را صلعم دعای زیادتی علم یاموخت و حواله بخبر خود نکرد تا معلوم شود که آنکه در مکتب ادب ادنی و لی ناقص تا دلی حریص و قل رب زدنی علما خوانده باشد بر آینه در درس گاه و عالمگ عالم تمکن تعلم نکند فعلیت عالم الاولین و الاخرین بگوش هوش مستبعد ان حقایق اشیا تواند رسانید * نظم *

* علم های انبیا و اولیا * * در دلش رخشنده چون شمس الضحی *
* عالمی کاموزگارش حق بود * * عالم او بس کامل و مطلق بود *

(وَلَقَدْ عَهِدْنَا) و بدرستیکه ما وصی فرستادیم (إِلَىٰ آدَمَ) بسوی آدم صفی (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین زمان و فرمودیم او را که گرد شجرهٔ منهیه نگردد و از ان نخورد (فَنَسِيَ) پس فراموش کرد آن امر را ع ۱۵

( وَلَمْ نَجِدْ لَهُ ) و نیافتیم مر او را ( عَزْمًا ۞ ) عزیمتی بر گناه یعنی بخطا نه بعمد صورتی از وی سهو و نسیان
یا نبود او را صبری بران منهی عنه ( وَاِذْ قُلْنَا ) و یاد کن چون گفتیم ( لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا ) مر ملایکه را که سجده کنید
( لِاٰدَمَ ) مر آدم را سجدهٔ تحیت و کرامت ( فَسَجَدُوْٓا ) پس سجده کردند همه ( اِلَّآ اِبْلِيْسَ ط ) مگر دیو و دور ماند
از رحمت ( اَبٰى ۞ ) سر باز زد از سجده ( فَقُلْنَا ) پس گفتیم ما ( يٰٓاٰدَمُ اِنَّ هٰذَا ) ای آدم بدرستیکه این دیو
( عَدُوٌّ لَّكَ ) دشمن است مر ترا ( وَلِزَوْجِكَ ) و مر حفت ترا که حوا است عم ( فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا ) پس باید که
بیرون نکند شما را یعنی سبب بیرون شدن شما نشود ( مِنَ الْجَنَّةِ ) از بهشت ( فَتَشْقٰى ۞ ) پس تو در رنج
افتی یعنی چون از بهشت بیرون روی بکد یمین و عرق جبین اصباب معاش مهیا باید کرد ( اِنَّ لَكَ ) بدرستیکه
ترا هست در بهشت ( اَلَّا تَجُوْعَ فِيْهَا ) آنکه گرسنه نمی شوی در و که هر نعمتها آماده است ( وَلَا تَعْرٰى ج )
و برهنه نمی گردی که از ملبوسات آنچه باید هست ( وَاَنَّكَ لَا تَظْمَؤُا ) و بدرستیکه تو تشنه نمی شوی ( فِيْهَا )
در و که عیون و انهار دایم ( وَلَا تَضْحٰى ۞ ) و در آفتاب نمی باشی که ظل بهشت همیشه ظلیل است
و در بیرون بهشت این صورتها نیست مر بهشت را ( فَوَسْوَسَ اِلَيْهِ الشَّيْطٰنُ ) پس وسوسه کرد بسوی آدم شیطان
پس از آنکه به بهشت در آمد و حوا را دید از مرگ بترسانید و حوا با آدم عم باز گفت و آدم عم از مرگ
ترسان شده با ابلیس که صورت بیری بدیشان نموده بود رجوع کرد و بطریق تضرع از وی علاج مرگ
بطلبید ( قَالَ يٰٓاٰدَمُ ) گفت ای آدم علاج این مرض خوردن میوهٔ شجرهٔ الخلد است ( هَلْ اَدُلُّكَ ) آیا
دلالت کنم ترا ( عَلٰى شَجَرَةِ الْخُلْدِ ) بر درخت جاویدی که هر که از ان بخورد هرگز نمیرد ( وَمُلْكٍ لَّا يَبْلٰى ۞ )
و راه نایم ترا ملکی که کهنه نشود یعنی زوال مدان نرسد آدم عم گفت آری دلالت کن مرا بآن ابلیس
روی نمون شد آدم و حوا عم را بشجرهٔ منهیه ( فَاَكَلَا مِنْهَا ) پس بخوردند از ان درخت ( فَبَدَتْ لَهُمَا ) پس
آشکار شد مر ایشانرا ( سَوْاٰتُهُمَا ) عورات ایشان یعنی لباس بهشت از ایشان بریخت و برهنه شدند
( وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ ) و در ایستادند و می چسپانیدند ( عَلَيْهِمَا ) بر عورات خود ( مِنْ وَّرَقِ الْجَنَّةِ ق ) از
برگ درخت بهشت ( وَعَصٰٓى اٰدَمُ ) و خلاف کرد آدم عم ( رَبَّهٗ ) امر پروردگار خود را در خوردن میوهٔ درخت
( فَغَوٰى ۞ ) پس بی بهره ماند از مطلوب خود که عمر جاودانی بود باید از ان بتوبه و استغفار قیام نمود
و حضرت رسالت پناهی عم را شفاعت آورد ( ثُمَّ اجْتَبٰهُ رَبُّهٗ ) پس برگزید وی را خدای او ( فَتَابَ
عَلَيْهِ ) پس قبول کرد توبه او را ( وَهَدٰى ۞ ) و راه نمود او را به ثبات بر توبه ( قَالَ اهْبِطَا ) گفت خدای
مر آدم و حوا را عم که فرود روید ( مِنْهَا جَمِيْعًا ) از بهشت هر یکی ( بَعْضُكُمْ ) برخی از اولاد شما ( لِبَعْضٍ عَدُوٌّ ج )

مر برخی را دشمن بود چنانچه حالا واقع است از تخاصم و تحارب و اگر مخاطب آدم و ابلیس اند عداوت ذریت هردو باهم ظاهر است (فَاِمَّا یَاْتِیَنَّکُمْ) پس اگر بیاید بشما وقتیکه در زمین باشید (مِنِّیْ) از نزدیک من (هُدًی ۵) راه نماینده آنچه سبب هدایت بود یعنی کتاب و رسول (فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَایَ) پس هر که پیروی کند آن هدایت مرا (فَلَا یَضِلُّ) پس گمراه نشود در دنیا (وَلَا یَشْقٰی) و برنج نیفتد در آخرت یعنی بعقوبت وعذاب مبتلا نشود (وَمَنْ اَعْرَضَ) و هر که روی برتابد (عَنْ ذِکْرِیْ) از هدی که سبب یاد کردن من است یا اعراض کند از کتاب من (فَاِنَّ لَهٗ) پس بتحقیق مر او راست (مَعِیْشَةً ضَنْکًا) زیستنی تنگ و سخت در دنیا یعنی در کسب حرام افتد یا بعمل بد مبتلا گردد یا قناعت از و بستانند و بدام حرص در ماند و گفته اند معیشت تنگ عذاب قبر است یا زقوم و زخ (وَنَحْشُرُهٗ) و حشر کنیم آن معرض را (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ اَعْمٰی ۵) در روز قیامت نابینا که هیچ چیز نه بیند مگر جهنم و اصناف عقوبتهای آن (قَالَ رَبِّ) گوید ای پروردگار من (لِمَ حَشَرْتَنِیْ اَعْمٰی) چرا حشر کردی مرا نابینا یعنی بچه سبب مرا نابینا محشور کردی دو را یرا و فعل ماضی اشارت است بتحقیق وقوع این قضیه (وَقَدْ کُنْتُ) و حال آنکه بدرستیکه بودم من (بَصِیْرًا ۵) بینا وقتیکه سراز قبر بر آوردم (قَالَ) گوید حق سبحانه و تعالی (کَذٰلِکَ) کار هم چنین است که دانستی (اَتَتْکَ اٰیَاتُنَا) آمد بتو آیتهای کتاب ما یا دلایل قدرت و علامات وحدت ما (فَنَسِیْتَهَا ج) پس تو چشم بر هم نهادی از ان و ترک کردی آن را (وَکَذٰلِکَ) و هم چون ترک کردن تو آن را در دنیا (اَلْیَوْمَ تُنْسٰی) امروز ترک کرده شدی و بمانده در عذاب (کَذٰلِکَ) هم چنانکه روی گردانندهٔ از کتاب ما را جزا دادیم (نَجْزِیْ) پاداش میدهیم (مَنْ اَسْرَفَ) آنرا که از حد گذشته یعنی شرک آورد (وَلَمْ یُؤْمِنْ بِاٰیَاتِ رَبِّهٖ ط) و نگرود بآیتهای پروردگار خود بلکه تکذیب نمود (وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ) و هر آینه عذاب آن سرای (اَشَدُّ) سخت تر است از تنگ عیشی این سرای (وَاَبْقٰی ۵) و پاینده تر بجهت آنکه انقطاع ندارد (اَفَلَمْ یَهْدِ لَهُمْ) آیا راه ننمود مر مشرکان قریش را و طریق اعتبار بر ایشان روشن نساخت آنکه (کَمْ اَهْلَکْنَا) چند هلاک کردیم ما (قَبْلَهُمْ) پیش از ایشان (مِّنَ الْقُرُوْنِ) از اصحاب قرنهای گذشته چون قوم عاد و ثمود و نمرود (یَمْشُوْنَ) میبردند بوقت تجارت (فِیْ مَسٰکِنِهِمْ ط) در سکنهای ایشان چون احقاف و دیار حجر و علامت هلاک و عذاب می بینند (اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در آن هلاک (لَاٰیٰتٍ) هر آینه نشانها است برای اعتبار یا دلیلها بر عذاب اهل انکار (لِّاُولِی النُّهٰی ۵) مر خداوندان عقول ناهیه را یعنی عقلهای که نهی کنند ارباب خود را از قبائح افعال (وَلَوْلَا کَلِمَةٌ) و اگر نه کلمه ایست (سَبَقَتْ) پیش رفته و پیشی گرفته (مِنْ رَّبِّکَ)

از پروردگار تو که عذاب منکران را با آخرت افگند یا از نسل ایشان مومنان بیرون آرد (لَکَانَ) هر آینه بودی عذاب ایشان (لِزَامًا) لازم مر ایشانرا که بهیچ وجه مفارقت نکردی تا وقتیکه بسزا صل نه ساختی (وَاَجَلٌ مُّسَمًّی ط) و وقتیکه نام برده شده عطف است بر کلمه یعنی اگر وعدهٔ تاخیر عذاب و حکم اجل مسمی نبودی هر کافران نازل شدی آنچه به عاد و ثمود نازل شد (فَاصْبِرْ) پس شکیبا باش ای محمد (عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ) بر آنچه می گویند اهل شرک از تکذیب تو و طعن بر قرآن تا وقتیکه حکم الهی در رسد و این آیت صبر بآیت السیف منسوخ است (وَسَبِّحْ) و نماز بگذار (بِحَمْدِ رَبِّکَ) نماز مقترن بحمد پروردگار تو یعنی نماز با مداد بگذار بوقتیکه حمد گوئی خدایرا بر توفیق و هدایت (قَبْلَ طُلُوْعِ الشَّمْسِ) پیش از طلوع آفتاب (وَقَبْلَ غُرُوْبِهَا ج) و پیش از غروب فتن شمس یعنی نماز دیگر (وَمِنْ اٰنَآءِ الَّیْلِ) و در بعضی از ساعت های شب (فَسَبِّحْ) پس نماز گزار یعنی مغرب و عشا (وَاَطْرَافَ النَّهَارِ) و در طرفهای روز یعنی نماز ظهر چه وقت او نزدیک زوال است و آن طرف آخر نصف اول است از نهار و طرف اول نصف آخر روز و جمع بلفظ اطراف جهت امن است از التباس بوقت دیگر یا باعتبار نصفین پس در بوقت ادا کن نماز را (لَعَلَّکَ تَرْضٰی ۞) شاید و البته چنین است که خشنود گردانیده شوی و نفس بر بنای فاعل می خواند یعنی خوشنود شوی و خوشنودی در اصح اقوال بکرامتی باشد که خدای تعالی او را عطا دهد و آن شفاعت امت است و لنکه و السوف یعطیک ربک فترضی تقویت این قول می کند * نظم *

* امت همه چو فرزند و تو ئی جان همه * * ایشان همه آن تو و تو آن همه *

* خوشنودی تو جست خداوند بحشر * * خوشنود نه گر به غفران همه *

ابو رافع رض نقل می کند که مهمانی به نزد یک پیغمبر ع آمد و در خانه چیزی که بدان صلاح مهمان باشد حاضر نبود مرا نزد یکی از یهود فرستاد و گفت او را بگو که محمد رسول الله ع میگوید مهمانی بمنزل ما نزول فرموده و نمی یابم در خانه آنچه بدان شرایط مهمان داری نمایم این مقدار آرد بما فروش و معامله کن تا هلال رجب چون وقت برسد بها نرخ دهیم چون من پیغام به یهودی رسانیدم جواب داد که نمی فروشم و معامله نمی کنم مگر آنکه چیزی در گرو من به نهد من مراجعت نمودم و بحضرت ع صورت حال باز گفتم فرمود که والله انی لامین فی السماء و امین فی الارض اگر با من معامله کردی هر آینه حق او را ادا کردمی پس زره خود بمن داد تا نزد یهود گرو نهادم و این آیت جهت تسلیهٔ دل مبارک حضرت ع نازل شد (وَلَا تَمُدَّنَّ عَیْنَیْکَ) و باز مکش نظر چشمهای خود را یعنی بنگر (اِلٰی مَا مَتَّعْنَا) بسوی آن چیزی که

برخوردار گردانیدیم (به) بدان چیزها (أَزْوَاجًا مِّنْهُمْ) صنفها را از کفره چون وثنی و کتابی و او ما ایشانرا (زَهْرَةَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ۙ) زینت زندگانی دنیا که مال و منال است (لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ ۚ) تا بیازمائیم ایشانرا در آن یا آنرا فتنه و بلای ایشان سازیم یا عذاب کنیم روز قیامت ایشانرا بسبب آن (وَرِزْقُ رَبِّكَ) روزی دادن پروردگار تو نرا روز بروز یا آنچه روزی داده ترا در نبوت و هدایت (خَيْرٌ) بهتر است از مالهای فانی بی اعتبار ایشان (وَأَبْقٰى ۝) و پاینده تر در کشف الاسرار آورده است که زهره در لغت شکوفه است حق تعالی دنیا را شکوفه خواند زیرا که تری و تازگی او دو هفته روزی بیش نباشد باندک فرصتی پژمرده گردد و نیست شود * نظم *

* مال جهان بباغ تنعم شکوفه است * کاو دل بجلوه دل بر نباید ز اهل حال *
* یک هفته تازه رو که فرو ریزد از درخت * بر خاک ره شود چو خس و خاک پایمال *
* اهل کمال در دل خود جا چرا دهند * آنرا که دمبدم زبی است آفت و زوال *

(وَأْمُرْ أَهْلَكَ) و امر کن کسان خود را (بِالصَّلٰوةِ) بنماز (وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا ۖ) و صبر کن بران یعنی مداومت نمای (لَا نَسْـَٔلُكَ) نمی خواهیم ترا (رِزْقًا ۝) روزی دادن یعنی نمی گوئیم که خود کسان خود را روزی ده (نَّحْنُ نَرْزُقُكَ ۗ) ما روزی میدهیم ترا و ایشانرا پس برای نماز و تهیهٔ اسباب نیاز فارغ بال باش (وَالْعَاقِبَةُ) و سرانجام کار و بسنده (لِلتَّقْوٰى ۝) مر خداوندان تقوی راست در تبیان از ابن سلام رض نقل می کند که چون سخنی بعضی از املای آن حضرت ﷺ سالت بناء عم رضیدی ایشانرا نماز فرمودی و این آیت برایشان خواندی (وَقَالُوا) و گفتند مشرکان که (لَوْلَا يَأْتِينَا بِآيَةٍ) چرا نمی آرد برای ما آیتی (مِّن رَّبِّهِ ۚ) از پروردگار خود یعنی چرا از آنچه ما می طلبیم معجزهٔ ظاهر نمی گرداند (أَوَلَمْ تَأْتِهِم) آیا نیامد بدیشان (بَيِّنَةُ مَا فِي الصُّحُفِ الْأُولٰى ۝) خبر آنچه در کتابهای پیشین است از عذاب متفرعه بر تکذیب انبیاء عم و هلاک قومی که بعد از ظهور معجزات اقتراح آیات کرده اند یا نیامد بدیشان یعنی نشنوند از اهل کتاب بیان آنچه در توریت و انجیل است که از صفت محمد ﷺ و بشارت قدوم او و حقیقت آن است که چون ایشان طلب معجزه کردند حق تعالی الزام کرد ایشانرا باعظم معجزات که قرآن است و فرمود آیا نیامده است بدیشان بیانی روشن مشتمل بر نقاوه و زبده آنچه در کتب سماویه بوده و آورنده آن امی است که آن صحف را ندیده و نخوانده و از کسی تعلیم نگرفته و هم فصحای عرب از ایشان بمثل اقصر سوره از ان عاجزاند با وجود چنین معجزهٔ واضح آیتی دیگر طلبیدن عین عناد و انکار است (وَلَوْ أَنَّا أَهْلَكْنَاهُم) و اگر ما هلاک کردمی

کفار کردوا (بِعَذَابٍ) بعذابی از نزدیک مانند کشتن ایشان (مِنْ قَبْلُهُ) پیش از بعثت محمد ﷺ یا قبل از نزول قرآن (لَقَالُوا رَبَّنَا) هر آینه گفتندی ای پروردگار ما (لَوْلَا أَرْسَلْتَ) چرا نفرستادی (إِلَيْنَا رَسُولًا) بسوی ما فرستاده تا ما را باطاعت تو خواندی (فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ) پس پیروی می کردیم آیتهای ترا که بادی می فرستادی (مِنْ قَبْلِ أَنْ نَذِلَّ) پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و سبی (وَنَخْزَى ۞) و رسوا گردیم در قیامت بدخول دوزخ پس ما قطع حجت ایشانرا پیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان نگرویدند (قُلْ كُلٌّ) بگو هریکی از ما و شما (مُتَرَبِّصٌ) منتظر است مال حال دیگری را یعنی شما نکبت ما را چشم میدارید ما بعقوبت شما (فَتَرَبَّصُوا ۚ) پس انتظار برید و مترصد باشید (فَسَتَعْلَمُونَ) پس زود باشید که بدانید یعنی در قیامت معلوم گردد که بر حقیقت (مَنْ أَصْحَابُ الصِّرَاطِ السَّوِيِّ) کیانند خداوندان راه راست (وَمَنِ اهْتَدَى ۞) و کیست راه یافته یعنی مراد حضرت پیغمبر است هم کو هم را یافته و هم را نماینده است

* بیت *

* راه دان و راه بین و راه بر * * در حقیقت نیست جز خیر البشر *

سورة الانبياء مكية وهي بسم الله الرحمن الرحيم ۞ مائة واثنتا عشرة آية

(اقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ) نزدیک آمد مر مردمانرا وقت محاسبهٔ اعمال ایشان یعنی روز قیامت و گفته اند مراد از ناس کفار مکه یعنی نزدیک شد وقت مؤاخذه و پاداش ایشان که قتل و گرفتاری روز بدر است (وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ) و ایشان در بی خبری اند از حساب و مواخذه (مُعْرِضُونَ ۞) اعراض کنندگانند از تفکر در آن یا معرضند از طریق توبه و انابت (مَا يَأْتِيهِمْ) نیاید بدیشان (مِنْ ذِكْرٍ) هیچ پندی (مِنْ رَبِّهِمْ) از آنِ پروردگار ایشان (مُحْدَثٍ) نو فرستاده و تحفه منزل شده (إِلَّا اسْتَمَعُوهُ) مگر شنوده آنرا از پیغمبر ﷺ (وَهُمْ يَلْعَبُونَ ۞) و حال آنکه ایشان بازی کنندگان و استهزا نمایند بآن چون می شنوند آن ذکر را (لَاهِيَةً قُلُوبُهُمْ ۗ) و رها نکرده دلهای ایشان مشغول بچیزی دیگر یعنی غافلند از تامل در معنی قرآن و تفکر در حقائق آن سلمی از ابو عثمان حیری نقل می کند که قلب لاهی دلی است مشغول باحوال و بیاد غافل از احوال صفتی (وَأَسَرُّوا النَّجْوَى ۖ) و پوشیده میدارند کافران راز گفتن خود را (الَّذِينَ ظَلَمُوا ۖ) آنانکه ستم کردند بر خود بشرک و معصیت (هَلْ هَٰذَا) آیا هست این که شما را دعوت می کند یعنی محمد ﷺ (إِلَّا بَشَرٌ) مگر آدمی (مِثْلُكُمْ ۖ) مانند شما در اکل و شرب و نکاح و نوم پس ادراک رسالت نشاید در رسول باید که فرشته باشد (أَفَتَأْتُونَ السِّحْرَ) آیا می آورید شما بجادوی یعنی قبول می کنید سحر او را و اعتماد کفار آنرا بود که هرچه حضرت رسالت پناهی ﷺ

الجزو الرابع عشر ۱۷ ع ۱

از کلام الهی بر ایشان می خواند سحر است پس چنان پنداشتند که محمد راست گفت و گفتند بعضی مر بعضی را اگر شما بدانید که هر چه می خواند سحر است (وَأَنتُمْ تُبْصِرُونَ ۞) و شما می بینید که او آدمی است مثل شما و فرشته نیست پس چه فکر می کنید که مهم او و هم شکند حق صلی پیغمبر خود را از این مشاورت خدا و فرمود که در جواب ایشان گوی (قُلْ) بگو ای محمد و خلص قال می خواند یعنی پیغمبر و جواب کافران گفت که (رَبِّي) ای پروردگار من (يَعْلَمُ الْقَوْلَ) میداند گفتن هر گوینده را (فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) در آسمان و زمین اگر بخبر گوید و اگر بسر (وَهُوَ السَّمِيعُ) و اوست شنوا گفتار را (الْعَلِيمُ ۞) و داناست بسر او و ضمیر ایشان (بَلْ قَالُوا) اضراب است از آنچه گفتند قرآن سحر است بلکه گفتند (أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ) سخنان است چون خواب پریشان یعنی پراگنده از هر جای و آن چنان نیز نیست (بَلِ افْتَرَاهُ) بلکه بربسته است از خود و افترا کرده بر خدا و آن چنان نیز نیست (بَلْ هُوَ شَاعِرٌ) بلکه او شاعر است کلام شعری می گوید و دروغ و خیال سجع می انگیزد معنی چند که هیچ حقیقتی ندارد و حاصل آنکه ایشان در کار حضرت هم مضطرب و متحیر گشته گاهی او را ساحر و قتی شاعر و زمانی مفتری و نوبتی پریشان سخن می خواند و می گفتند که اگر چنین که ما می گوئیم نیست (فَلْيَأْتِنَا بِآيَةٍ) پس باید که بیاورد برای ما معجزه درست (كَمَا أُرْسِلَ الْأَوَّلُونَ ۞) هم چنان معجزه که فرستاده شده بودند بآن پیغمبران پیشین چون ناقه و عصا و ید بیضا و احیای موتی حق تعالی فرمود که (مَا آمَنَتْ) نگرویده بودند بآیات ظاهره بعد از اقتراح (قَبْلَهُمْ) پیش از کیان (مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا ۚ) هیچ اهل شهری که هلاک کردیم ایشان را یعنی امم گذشته آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آن ایمان نیاوردند و بانکار و تکذیب هلاک شدند (أَفَهُمْ) آیا ایشان (يُؤْمِنُونَ ۞) ایمان آورند اگر آن آیتها بایشان دهیم یعنی ایمان نیارند بواسطهٔ آنکه سخت دل تر و جاحدتر و تراند از مشرکان گذشته (وَمَا أَرْسَلْنَا) و نفرستادیم (قَبْلَكَ) پیش از تو پیغمبری (إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي) مگر مردانی که وحی فرستاده شده است و خلص نون می خواند یعنی وحی فرستادیم (إِلَيْهِمْ) بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری ملک نبوده همه بشر بودند نه میان ایشان و امم بسبب جنسیت افاده و اتحاد و جودگیرد (فَاسْأَلُوا) پس بپرسید ای مردم سخن را که انبیا بشر بودند یا ملک (أَهْلَ الذِّكْرِ) از اهل کتاب که با خبار انبیاء دانا اند (إِن كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۞) اگر هستید که نمی دانید که رسول باید که بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر را چگونه خورد و خواب بود (وَمَا جَعَلْنَاهُمْ) و نساختیم پیغمبران را (جَسَدًا) خداوندان جسدی که آن (لَّا يَأْكُلُونَ الطَّعَامَ) نخورند خورد نی (وَمَا كَانُوا) و نبودند (خَالِدِينَ ۞) باقی دنیا که نمیرند (ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ) پس راست گردانیدیم

وعدهٔ ایشان را یعنی وعده که با ایشان کرده بودیم از غالبیت موحدان و مغلوبیت مشرکان (فَأَنجَيْنَاهُمْ) پس نجات دادیم انبیاء را (وَمَن نَّشَاءُ) و هر که خواستیم از مومنان یا کسانیکه در ابقای ایشان حکمتی بود (وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ ۝) و هلاک کردیم گزاف کاران و کزاف گویان را (لَقَدْ أَنزَلْنَا) هر آینه فرستادیم (إِلَيْكُمْ) بسوی شما ای گروه قریش (كِتَابًا فِيهِ) کتابی که در و است (ذِكْرُكُمْ ط) شرف نامه و ذکر آوازهٔ شما یا پند و موعظهٔ شما (أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝) آیا در نمی یابید یا تعقل نمی کنید تا شمار ایمان دارد که بدان بگروید این آیت اهل قرآن را تشریفی تمام و تکریمی مالا کلام است و خبر اشراف امتی حمله قرآن موید و موکد این اجلال و اکرام است

* مثنوی *

* اهل قرآند اهل الله و بس * * اند ایشان کی رسد هر بوالهوس *

* اهل باشد جنس و جنس این کلام * * نیست جز مرغی که بر پرد ز دام *

* هر که اندر دام نفس است و هوا * * اهل شیطان است نی اهل خدا *

آورده اند که در ولایت شام دیهی بود که آن را حضور یا حضور را گفتندی حضرت عزت تعالی پیغمبری بدیشان فرستاد و از روی حقیر و خوار بداشتند و عناد به کشتند غضب ربانی بختصر را بر ایشان گماشت تا شمشیر در ایشان نهاد و ندا از آسمان بیامد که یا انصار الانبیاء یعنی ای قصاص پیغمبران بیائید که وقت شما رسید آمدند ایشان نادم شدند و ندامت در آن وقت نفع نکرد به تمامی هلاک گشتند کما قال الله تعالی (وَكَمْ قَصَمْنَا) و چند در هم شکستیم (مِن قَرْيَةٍ كَانَتْ) از اهل دیهی که بود (ظَالِمَةً) ستمکار یعنی هلاک کردیم و صفت ساختیم اهل شهری و دیهی را که بسبب شرک بودند بیداد گر و ستمکار (وَأَنشَأْنَا) و پدید کردیم (بَعْدَهَا) پس از هلاک اهل آن موضع (قَوْمًا آخَرِينَ ۝) گروهی از دیگران بجای ایشان تهدید می کند کفار عرب را که آن قادری که عاجز نبود از هلاک پیشینیان تو انا است بر اهلاک پس آمدگان (فَلَمَّا أَحَسُّوا) پس آنهنگام که اهل آن دیه یعنی از حضوریان دریافتند (بَأْسَنَا) عذاب ما را مشاهده کردند بحس که لشکر بختصر گرد ایشان در گرفتند (إِذَا هُم) ناگاه آنجا ایشان (مِّنْهَا) از آن دیه (يَرْكُضُونَ ط) هزیمت می کردند و بشتاب میرفتند چهار پایان خود را پس ملایکه بطریق استهزا گفتند (لَا تَرْكُضُوا) مروید و پای مجنبانید از عذاب خدای گریزید (وَارْجِعُوا) و بازگردید (إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ) بسوی آنچیزی که منعم شدید در آن چیز (وَمَسَاكِنِكُمْ) و باز آئید بمسکنهای خود (لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ ۝) شاید که شما را پرسیده شوید از قتل پیغمبر خود چون اهل حضور مقدمات عذاب را دیدند خلاصی را وجهی نیافتند (قَالُوا) گفتند

ع ٢

(یَا وَیْلَنَا) ای وای بر ما (اِنَّا کُنَّا) بدرستیکه بودیم ما (ظَالِمِیْنَ ۞) ستمگاران بر نفس خود که پیغمبر را بقتل رسانیدیم (فَمَا زَالَتْ) پس همیشه بود (تِلْکَ دَعْوٰیهُمْ) این خواندن ایشان یعنی کلمهٔ یا ویلنا می گفتند (حَتّٰی جَعَلْنٰاهُمْ) تا وقتیکه گردانیدیم ایشان را (حَصِیْدًا) گیاهی درو ده یعنی چنانچه گیاه را بداس درو ند ایشان را بشمشیر درو یدند و ساختیم ایشان را (خٰامِدِیْنَ ۞) مردگان و افسردگان (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَآءَ وَالْاَرْضَ) و نیافریدیم آسمان و زمین را (وَمَا بَیْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (لٰاعِبِیْنَ ۞) درحالتیکه بازی کننده بودیم یعنی اینها را ببازی نیافریدیم بلکه برای تبصرهٔ اهل بینش و تذکرهٔ ارباب دانش مشحون گردانیدیم بانواع بدائع غرائب و صنائع و عجائب * بیت *

* بنگر بچشم فکر که از هر شش تا بفرش * * در هیچ ذره نیست که سری عجیب نیست *

(لَوْ اَرَدْنَآ) اگر می خواستیم ما (اَنْ نَّتَّخِذَ) آنکه فرا گیریم (لَهْوًا) چیزی که بآن بازی کنند و برویت آن مستانس شوند چون زن و فرزند (لَّاتَّخَذْنٰهُ) هر آینه فرا می گرفتیم (مِنْ لَّدُنَّا) از جهت قدرت خود یا از نزدیک خود یعنی بروجهی که لائق حضرت ما بود می فرا می گرفتیم (اِنْ کُنَّا فٰعِلِیْنَ ۞) اگر می بودیم کنندهٔ این کار (بَلْ) اضراب است از اتخاذ لهو و تنزیه است از صاحبه و ولد یعنی هرگز لهو و لعب فرا نگیریم بلکه (نَقْذِفُ بِالْحَقِّ) بیفگنیم حق را (عَلَی الْبَاطِلِ) یعنی لهو و لعب یا اسلام را بر کفر مسلط کنیم (فَیَدْمَغُهٗ) پس فرو شکند او را (فَاِذَا هُوَ) پس آنجا او یعنی لهو یا کفر (زَاهِقٌ ط) محو شده باشد و زائل گشته (وَلَکُمُ الْوَیْلُ) و مر شما راست بل کلمهٔ حسرت و ندامت است یا شما را است شدت عذاب (مِمَّا تَصِفُوْنَ ۞) از آنچه وصف می کنید خدای را بوصفی که نشاید از فرا گرفتن زن و فرزند (وَلَهٗ) و مر او را است (مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ) هر که در آسمانهاست از روحانیات (وَالْاَرْضِ ط) و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی همه اهل آسمان و زمین مخلوق و مملوک اویند (وَمَنْ عِنْدَهٗ) و کسانیکه نزدیک وی اند یعنی ملائکه افراد ایشان از اهل آسمان جهت تعظیم است یعنی فرشتگان که مقربان درگاه الوهیت اند و شما ایشان را می پرستید (لَا یَسْتَکْبِرُوْنَ) سرکشی نمی کنند (عَنْ عِبَادَتِهٖ) از پرستش او (وَلَا یَسْتَحْسِرُوْنَ ۞ ج) و هیچ مانده نمی شوند و از عبادت انقطاع نمی ورزند (یُسَبِّحُوْنَ) تنزیه می کنند حق را یا نماز میگذارند یا ستایش می نمایند (الَّیْلَ وَالنَّهَارَ) شب و روز یعنی پیوسته بتعظیم امر حق میگذارند (لَا یَفْتُرُوْنَ ۞) سست و ضعیف نمی شوند (اَمِ اتَّخَذُوْٓا اٰلِهَةً) آیا فرا گرفتند کافران خدایان باطل را (مِّنَ الْاَرْضِ) از زمین یعنی خدایان که از اجزای زمین مصنوع اند چون زر و نقره و چوب و سنگ یعنی آیا خدایانی فرا گرفته اند که از قدرت

(هُمْ يُنْشِرُونَ ۝) ایشان زنده کنند مردگان را انجمیل مشرکان می کند یعنی شماتان را آلهه می گوئید دانا لوازم الوهیت اقتدار است بر ممکنات وميدانید که ایشانرا اقتدار نیست وباوجود این عجز از عبادت ایشان دست باز نمیدارید (لَوْ كَانَ) اگر باشد (فِيهِمَا) در آسمان وزمین (آلِهَةٌ) خدایان که تدبیر امر آنها کنند (إِلَّا اللَّهُ) بجز خدای (لَفَسَدَتَا ج) هر آینه تباه شدی آسمان وزمین وکارها درهم شکند چه اگر آلهه در رای موافق باشند چندین قدرت بیک مقدور واحد گرد و اگر در کاری مخالفت نمایند در تعویق افتاد و نفاذ خلل بماند پس مدبر عالم بکی باید و جز حضرت الله تعالی نشاید * نظم *

* دو دو جهان قاد و یکتا توئی * * جمله ضعیفند و توانا توئی *

* چون قدمت بانگ برابلق زند * * جز تو کرا یارد که انا الحق زند *

(فَسُبْحَانَ اللَّهِ) پس تنزیه کن تنزیه کردنی خدایرا (رَبِّ الْعَرْشِ) که آفریدگار عرش است (عَمَّا يَصِفُونَ ۝) از آنچه وصف می کنند او را از اتخاذ صاحبه و ولد (لَا يُسْئَلُ) پرسیده نشود خدای (عَمَّا يَفْعَلُ) از آنچه می کند بحکمت عظمت وقهر الوهیت یا بسبب آنچه هرچه کند عین حکمت وصواب است (وَهُمْ يُسْئَلُونَ ۝) وایشان یعنی همه بندگان پرسیده شوند از آنچه می کنند جهت آنکه مملوک اند ومملوک را نا چار است که حساب افعال خود با مالک راست کند (أَمِ اتَّخَذُوا) آیا فرا گرفتند (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای (آلِهَةً ط) خدایان دیگر و بودند با تخاذ آن (قُلْ هَاتُوا) بگو بیارید (بُرْهَانَكُمْ ج) دلیل اتخاذ آلهه دون خدای عقلا و نقلا (هٰذَا) اینک (ذِكْرُ مَنْ مَعِيَ ۝) یاد کرد کسانی که با منند از امت من یعنی قرآن (وَذِكْرُ مَنْ قَبْلِي ط) و یاد کرد آنانکه پیش از من بودند یعنی توریت وانجیل و سر کتب سماوی در آنجا نگریدید و از آنها کربد اما دانا اند بر سید که در هیچ کتب منزل نیست الامر بتوحید و نهی از شرک (بَلْ أَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر کفار یعنی هم ایشان (لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ ۝) نمیدانند حق را میان وی و باطل تمییز نمی تواند کرد (فَهُمْ مُعْرِضُونَ ۝) پس ایشان اعراض کنندگانند از ایمان بخدای متابعت رسول او (وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ) و نفرستادیم پیش از تو (مِنْ رَسُولٍ) هیچ فرستاده (إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ) مگر وحی کردیم بوی (أَنَّهُ) نص نوحی می خواند یعنی ما وحی کردیم بدو (لَا إِلٰهَ) آنکه نیست خدا بحق (إِلَّا أَنَا) مگر من (فَاعْبُدُونِ ۝) پس مرا پرستید (وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمٰنُ) و گفتند فرا گرفت خدای تعالی بسبب پیش (وَلَدًا) فرزندان ملایکه (سُبْحَانَهُ ط) پاک است او و منزه از این (بَلْ عِبَادٌ) بلکه ایشان یعنی ملایکه بندگانند (مُكْرَمُونَ ۝) گرامی داشتگان و نواختگان (لَا يَسْبِقُونَهُ) پیشی نگیرند بر خدای تعالی (بِالْقَوْلِ ۝) بسخن گفتن یعنی

بی دستوری وی سخن نگویند مراد از این سخن قطع طمع کافران است از شفاعت ملایکه یعنی ایشان بی اذن خدای تعالی شفاعت نتوانند کرد (وَهُمْ بِاَمْرِهٖ) وایشان بفرمان خدای (یَعْمَلُوْنَ ۝) کار می کنند (یَعْلَمُ) میداند خدای (مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ) آنچه پیش از این کرده اند (وَمَا خَلْفَهُمْ) وآنچه پس از ین کنند (وَلَا یَشْفَعُوْنَ ۙ) و درخواست نمی کنند (اِلَّا لِمَنِ ارْتَضٰی) مگر مر کسی را که خدای بپسندد شفاعت او را یا کسی را که یگانگی حق اقرار کند ابن عباس رض فرمود که شفاعت نکند مگر کسی را که گوید لا الٰه الا اللہ محمد رسول اللہ یعنی در دنیا کلمهٔ طیب گفته بدل تصدیق داشته شفاعت بر ایشان واجب باشد (وَهُمْ) و فرشتگان (مِّنْ خَشْیَتِهٖ) از ترس عذاب و عقوبت الهی (مُشْفِقُوْنَ ۝) لرزان یا از مهابت و عظمت او ترسانند (وَمَنْ یَّقُلْ مِنْهُمْ) و هر که گوید از ملایکه یا دیگر مخلوقات (اِنِّیْۤ اِلٰهٌ) بدرستیکه من خدایم (مِّنْ دُوْنِهٖ) بجز وی (فَذٰلِكَ) پس آن کایل (نَجْزِیْهِ) پاداش دهیم او را (جَهَنَّمَ ؕ) در دوزخ (كَذٰلِكَ) همچنین که مدعی و بیهوده را امید هیم (نَجْزِی الظّٰلِمِیْنَ ۝) پاداش خواهیم داد هر گناهگار را به پرستش ایشان (اَوَلَمْ یَرَ الَّذِیْنَ كَفَرُوْۤا) آیا ندیدند یعنی ندانستند آنانکه نگرویدند (اَنَّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) آنکه آسمانها و زمین ها (كَانَتَا رَتْقًا) بودند بسته یعنی مجتمع مراد آن است که در حقیقت منضمه بودند (فَفَتَقْنٰهُمَا ؕ) پس باز شادیم ایشان را از یکدیگر به توابع و تمییز یا آسمانها یکی بود او را بر تحریکات مختلفه چندین فلک ساختیم دیگ زمین را نیز باختلاف کیفیات و احوال طبقات چندین انواع کردانیدیم یا ارض و سما یکدیگر ملتحم بودند یعنی بهم چسبنده میان ایشان فرجه نبود هوا را میان در آوردیم و ایشان را از هم جدا ساختیم و در زاد المسیر آورده که از زمین شش طبقه اخراج کردیم تا هفت طبقه شد و از آسمان شش مرتبه بیرون آوردیم تا هفت طبقه گشتند و گفته اند آسمان بسته بود از وی باران نمی آمد و زمین بسته بود و از وی گیاه نمی رست ما آن را باران و این را گیاه گشاده گردانیدیم (وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَآءِ) و گردانیدیم ما از آب (كُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ ؕ) هر چیزی که زنده است یعنی همه حیوانات را از آب مخلوق ساختیم چه اعظم مواد ایشان آب است و احتیاج ایشان بآب انتفاع ازان بهیچ کس ظاهر است یا از نطفه آفریدیم یا آب را سبب حیات هر زنده ساختیم و کل برای غلبه است اینجا بجهت عموم (اَفَلَا یُؤْمِنُوْنَ ۝) آیا نمی گروند مشرکان باوجود این آیات واضحه و علامات لایحه (وَجَعَلْنَا فِی الْاَرْضِ) خلق کردیم در زمین (رَوَاسِیَ) کوههای بلند (اَنْ تَمِیْدَ بِهِمْ) تا نجنبد زمین و نگردانند آدمیان را بآن (وَجَعَلْنَا فِیْهَا) و ساختیم و پیدا کردیم در زمین یا در میان کوهها (فِجَاجًا سُبُلًا)

ع

راه ها ی ستاره (لَعَلَّهُمْ یَهْتَدُونَ) تا باشد که ایشان راه یابند در سفرها و بمنازل منصود خود رسند (وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ) و گردانیدیم آسمان را (سَقْفًا مَحْفُوظًا ۚ) سقفی نگاهداشته از افتادن یا از انحال تا وقتی معلوم یا از استراق سمع یا محفوظ در هوا بی علاقه و ستون (وَهُمْ) و کافران (عَنْ آیَاتِهَا) از نشانهای ما در آسمان که دلالت آن بوجود صانع و وحدت و کمال قدرت او در غایت ظهور است (مُعْرِضُونَ ۞) اعراض کنندگانند یعنی کافران هرچند نشانی بایسته ضد کنند گانند (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن کسی که بقدرت کامله (خَلَقَ اللَّیْلَ وَالنَّهَارَ) بیافرید شب تیره را تا در و آرام یابند و روز روشن تا در و بجهت معیشت تصرف نمایند (وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ) و بیافرید آفتاب و ماه را (كُلٌّ) هریک از ایشان (فِي فَلَكٍ یَسْبَحُونَ ۞) در چرخی شناسی کنند یعنی بر سطح فلک می شتابند چون شناوران بر سطح آب در کشف الاسرار آورده که نزد اهل اشارت شب و روز نشان قبض و بسط عارفان است گاه یکی را بقبض گیرد تا سلطان جلال و مهابت او بر آورد و گاه یکی را بر بساط بسط نشاند تا میزبان جمال او را از خوان نوال نوالهٔ اقبال دهد و آفتاب نشانهٔ صاحب توحید است بر نعت تمکین و رحضرت شهود آرامستانه نزاید و نه گاه لوکشف الغطاء ما از دادت یقینا قمر نشانهٔ اهل تلوین است گاه در گاهش بود و گاه در فزایش زمانی بظهور و نور برق وحدت در محاق نیستی افتد و ساعتی ببروز رموز جامعیت بمرتبهٔ بدریت رسد گویا در کلام حقائق انجام حضرت شاه قاسم انوار قدس سره اشارتی باین معنی هست * فرد *

* ز بیم سوز ابجرانت ز سو بار یکتر گردم * * چو روز وصل یاد آرم شوم در حال زان فربه *

و حضرت پیر رومی روح الله روحه می فرماید که * نظم *

* چون روی برمابی ز من گردم هلالی ممتحن * * در روی سوی من کنی چون بدر بی نقصان شوم *

* تو آفتابی من چو سه گردنو گردم روز و شب * * گه در محاق افتم ز تو گه شمع نو را فشان شوم *

آورده اند که معاندان بارگاه رسالت شاه عالم از روی غوایت و ضلالت می گفتند نحن نتربص به ریب المنون انتظار ان میبریم که گردباد حوادث بر آید و یاران محمد را متفرق ساخته او را و دوستان او را نابود گرداند حق سبحانه تسلیهٔ آن حضرت را می فرماید که (مَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ) و ما ندادیم هیچ آدمی را (مِنْ قَبْلِكَ الْخُلْدَ ۖ) پیش از تو پایندگی در دنیا (أَفَائِنْ مِتَّ) آیا اگر تو بمیری (فَهُمُ الْخَالِدُونَ ۞) پس ایشان یعنی منتظران مرگ تو پایندگان خواهند بود دوام مرگ رهائی خواهند یافت نی (كُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی در دنیا (ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ۗ) چشندهٔ مرگ است هر کدم از دروازهٔ عدم بفضای صحرای وجود نهاد بضرورت

شربت فناخواهد نوشید ولباس ممات وفوات خواهد پوشید * بیت *

* هرکه آمد بجهان اهل فناخواهد بود * * آنکه پاینده و باقی است خدا خواهد بود *

(وَنَبْلُوكُمْ) وما از قابلیم شما را (بِالشَّرِّ) بدی یعنی ببلاها و مصیبتها (وَالْخَيْرِ) و بنیکوئی یعنی بعطاها و نعمتها (فِتْنَةً ط) آزمودنی مصدر است از غیر لفظه بمعنی ممتحن آنکه باشما معامله آزمایندگان می کنیم در سختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبهٔ هریک در صبر و جزع و شکر و کفران بر عالمیان ظاهر گردد (وَإِلَيْنَا) و بسوی ما (تُرْجَعُونَ ۞) باز گردیده خواهید شد و بحسب اعمال جزا خواهید یافت آورده اند که روزی حضرت پیغمبر ع جمعی از صنادید عرب بگذشت او جهل ازان میان طرح بی ادبی افگنده بخندید و گفت این نبی شما عیب مناف است آیت آمد که (وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا) وچون ترا بینند آنانکه کفر ورزیدند (إِن يَتَّخِذُونَكَ) آنکه فرا نگیرند ترا (إِلَّا هُزُوًا ط) مگر مهزو به یعنی کسی که باو استهزا کنند مراد آن است که ایشان باستهزا ترا پیغمبر خوانند و بایکدیگر گویند (أَهَٰذَا الَّذِي) آیا این آنکس است که یوصف (يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ ج) یاد می کند خدایان شما را بدی و مذمت (وَهُمْ) وحال آن است که کافران (بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ) بذکر خدای رحمن (هُمْ كَافِرُونَ ۞) ایشان ناگرویدگانند پس مستحق استهزا و لایق سخریه ایشانند (خُلِقَ الْإِنسَانُ) آفریده شده است انسان (مِنْ عَجَلٍ ط) از شتاب غایت مبالغه یعنی از فرط استعجال و قلت تانی در امور گویا که مخلوق از شتاب است و از جمله شتاب کاری او آنکه استعجال عذاب الهی مینمود چون نضر بن حارث تعجیل عقوبت می کرد حق تعالی فرمود که (سَأُورِيكُمْ) زود باشد که بنمایم شما را (آيَاتِي) نشانهای عقوبت خود در دنیا که واقعه در بدر بود و در آخرت عذاب دوزخ (فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ ۞) پس شتاب مکنید مرا نخواستن آن و گفته اند مراد از انسان آدم ع است عجل او آنکه چون روح بسر و چشم او در آمد نگاه کرد آفتاب دید که بغروب نزدیک است گفت یارب تعجیل کن در اتمام خلق من پیش آنکه آفتاب غائب گردد (وَيَقُولُونَ) و می گویند کافران (مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ) کی باشد این وعدهٔ عذاب یا وعدهٔ قیامت با ما گوئید (إِن كُنتُمْ) اگر هستید شما (صَادِقِينَ ۞) راست گویان مخاطب حضرت پیغمبر ع و صحابهٔ او و جواب حق سبحانه یا بذان گفتار ایشان فرمود (لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا) اگر بدانند آنانکه کافر شدند (حِينَ لَا يَكُفُّونَ) هنگامی را که باز ندارند یعنی باز نتوانند داشت (عَن وُجُوهِهِمُ النَّارَ) از رویهای خود آتش دوزخ را (وَلَا عَن ظُهُورِهِمْ) و نه از پشتهای خود زیرا که آتش احاطه کرده باشد ابدان ایشانرا (وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ۞) و نه باشند ایشان که یاری داده شوند

یعنی باری کہ عذاب از ایشان باز دارد و نیابند جواب شرط محذوف است تقدیرش چنین است کہ اگر کافران بدانند چنین عذابی را التعجیل نکنند بوقوع آن یا دانند صدق پیغمبر و بطلان قول خود را (بَلْ تَأْتِيهِمْ) بلکہ بیاید بدیشان ساعت قیامت (بَغْتَةً) ناگہان (فَتَبْهَتُهُمْ) پس مبہوت و متحیر گرداند ایشانرا (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ) پس نتوانند (رَدَّهَا) باز داشتن احوال آن از خود (وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ ۝) و نہ باشند ایشان کہ مہلت داده شوند برای توبہ یا معذرت یا آنکہ منظور نگہ دارند یعنی نہ در ایشان زند در دنیا و نہ در روز اولی ایشان نگرند (وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ) و بدرستیکہ افسوس کرده اند (بِرُسُلٍ مِّن قَبْلِكَ) بر رسولان پیش از تو حق سبحانہ تسلی دل آن حضرت از حال انبیای متقدم گذشتہ و استہزای صاحبان با ایشان خبر میدہد و تہدید مستہزیان جناب رسالت مآب را می گوید ایشان استہزا می کردند (فَحَاقَ) پس عذاب احاطہ کرد (بِالَّذِينَ سَخِرُوا) با آنانکہ سخریہ کردند (مِنْهُم) از پیغمبران یعنی قومیکہ با انبیاء تمسخر نمودند بدیشان رسید عذاب (مَّا كَانُوا بِهِ) جزای آنچہ بودند کہ بآن (يَسْتَهْزِئُونَ ۝) استہزا می کردند پس یکسانی خبر کہ مانو آن سلوک می کنند همان صورت واقع خواہد شد (قُلْ) بگو ای محمد باستہزیان (مَن يَكْلَؤُكُم) کیست کہ نگاہ میدارد شما را (بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) بشب و روز (مِنَ الرَّحْمَٰنِ) از عذاب خدای و انتقام او اگر خواہد بشب (بَلْ هُمْ) بلکہ ایشان (عَن ذِكْرِ رَبِّهِم) از یاد پروردگار خود یا از قرآن یا از مواعظ آن (مُّعْرِضُونَ ۝) روی گردانند گانند کہ ہرگز خاطر ایشان خطور نکند پس از عقوبت الہی کجا ترسند و نگاہ دارنده را چرا شناسند (أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ) آیا مر ایشان را خدایانند کہ از راه توانائی (تَمْنَعُهُم) باز دارند از ایشان (مِّن دُونِنَا) بجز ما خدایی را کہ باشد از نزدیک ما گفتہ اند در بین آیت تقدیم و تاخری ہست تقدیرش آنکہ ام لہم آلہۃ من دوننا تمنعہم پس بیان صفت آلہۂ ایشان می کند و می فرماید (لَا يَسْتَطِيعُونَ) نمی توانند کہ یاری کنند ایشان آلہہ اند (نَصْرَ أَنفُسِهِمْ) یاری دادن مر نفسہای خود را یعنی اگر کسی با ایشان کینہ ای خواہد از کسر و قلع و تاہ یث و امثال آن از خود دفع نتوانند کرد پس چگونہ عبده خود را نگاہ توانند داشت (وَلَا هُم) و نیستند اصنام یاری کنندگان ایشان کہ عبده دیگری (مِّنَّا) از عذاب ما (يُصْحَبُونَ ۝) نگاہ داشتہ و زنہار داده شوند (بَلْ مَتَّعْنَا) بلکہ ما برخورداری داده ایم (هَٰؤُلَاءِ) آن گروہ کہان را بسعت عیش و ایمنی و سلامتی (وَآبَاءَهُمْ) و پدران ایشان را (حَتَّىٰ طَالَ) تا دراز شد (عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ) بر ایشان مدت زندگانی بدان مغرور شدہ پنداشتند کہ ہمیشہ چنین خواہد بود و ندانستند کہ دم بدم بنای عیش در ہم خواہد شکست و اس عمر منہدم خواہد شد

ع ٣

بیت

* مغرور مشو که دمیدم دست اجل * * بر هم زند این بنا که افراشته اند *

(اَفَلَا یَرَوْنَ) آیا نمی بینند کافران (اَنَّا نَاْتِی الْاَرْضَ) آن را که می آید فرمان ما بر زمین ایشان (نَنْقُصُهَا مِنْ اَطْرَافِهَا) کوتاه می کنیم آن زمین را از اطراف آن یعنی می گشائیم آن را بر مسلمانان که تا هر روز قلعه می گیرند و منزلی بحوزهٔ تصرف در می آرند (اَفَهُمُ الْغَالِبُوْنَ ۞) آیا ایشانند غلبه کنندگان یا پیغمبر و مومنان (قُلْ اِنَّمَا اُنْذِرُکُمْ) بگو جز این نیست که من هم کم شما را (بِالْوَحْیِ ۞) بآنچه وحی کرده می شود بمن یعنی نه از قبل خود سخن میگویم و شما از بیم دادن من متاثر نمی شوید (وَلَا یَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ) و نمی شنوند کران خواندن را (اِذَا مَا یُنْذَرُوْنَ ۞) چون هم گروه شوند کافران را در وعدم انتفاع بدانچه می شنوند تشبیه می کند بکران که چیزی مسموع ایشان نمی شود (وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ) و اگر برسد بکفره (نَفْحَةٌ) اندک چیزی (مِّنْ عَذَابِ رَبِّکَ) از عذاب پروردگار تو یعنی از آنچه ایشان را آن بیم میکنی خوار و فروتن شوند و از غایت اضطراب و حیرت (لَیَقُوْلُنَّ) هر آینه گویند (یَا وَیْلَنَا) ای وای بر ما (اِنَّا کُنَّا ظَالِمِیْنَ ۞) بدرستیکه بودیم ما بر نفس خود ستم کنندگان بشرک و تکذیب (وَنَضَعُ الْمَوَازِیْنَ الْقِسْطَ) و وضع کنیم ترازوهای ذوات العدل را (لِیَوْمِ الْقِیٰمَةِ) برای جزای روز رستخیز را صاحب لباب و بعضی از مفسران بر آنند که میزان عبارت است از عدل یعنی وضع موازین تمثیل است از برای محاسبه و محافظت حساب و مکافات اعمال براستی و جمهور برانند که مراد میزانی است که او را عمودی و دو کفه باشد چون ترازوی که بدان می سنجند و در تنزیل آورده که ایراد میزان بلفظ جمع جهت تعظیم شان او است چنانچه با ایها الرسل گاه با نسبت حضرت پیغمبر عم یا آنکه اعمال هر یک از مکلفان را بدان می سنجند پس برای هر یک یک میزانی خواهد بود و جمعیت او باضافت یا جمع است و بعضی برانند که علی حده هر کس را میزانی خواهد بود یعنی از یک و بدکه عمل او بدان بسنجند (فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ) پس ستم دیده نشود نفسی (شَیْئًا ط) چیزی را از حق خود یعنی نیک و بد هیچ عمل نا سنجیده نگذارند (وَاِنْ کَانَ) و اگر باشد عمل (مِثْقَالَ حَبَّةٍ) هم سنگ دانه (مِّنْ خَرْدَلٍ) از سپندان که اصغر حبوب است (اَتَیْنَا بِهَا ط) بیاریم آنرا نزد ترازو حاضر گردانیم (وَکَفٰی بِنَا حٰسِبِیْنَ ۞) و بسنده ایم ما شمارکننده مر اعمال بندگان را چه کمال علم و جمال عدل ما را است (وَلَقَدْ اٰتَیْنَا) و بدرستیکه دادیم ما (مُوْسٰی وَهٰرُوْنَ الْفُرْقَانَ) موسی و هارون را کتابی روشن جدا کننده میان حق و باطل یا نصرت براعادی یا شگافتن دریا (وَضِیَاءً) و دادیم ایشان را روشنی یعنی کتابی روشن که متابعان آن بدان از ظلمات حیرت و جهالت باز رهند (وَّذِکْرًا لِّلْمُتَّقِیْنَ ۙ) و پندی مر پرهیزکاران را (الَّذِیْنَ یَخْشَوْنَ) آنانکه بترسند

(رَبَّهُمْ) از عذاب آفریدگار خود (بِالْغَيْبِ) بپوشیدگی یعنی خدای را دیده از وی میترسند و عذاب را مشاهده نکرده از ان بیم دارند یا ترس کارند بپنهانی چنانچه اظهار خوف می کنند یا آشکارا و در موضعی از موضع از ابن عباس رض نقل می کند که هر که ایمان دارد بوحدانیت خدای تعالی دیگر و دیدن بهشت و دوزخ و بعث و حساب و میزان بدرستیکه ترسیده است از خدای بغیب (وَهُمْ) و ایشان یعنی پرهیزگاران (مِنَ السَّاعَةِ) از اهوال قیامت (مُشْفِقُونَ ۝) ترسندگانند (وَهٰذَا) و این قرآن (ذِكْرٌ مُبَارَكٌ) هستی است بسیار خیر و بامنفعت که بر محمد عم (أَنْزَلْنَاهُ ط) فرو فرستادیم او را و از خود برنسانیدیم (أَفَأَنْتُمْ) آیا شما (لَهُ مُنْكِرُونَ ۝) مر قرآن را انکار کنندگانید (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و هر آینه ما دادیم (إِبْرٰهِيمَ رُشْدَهُ) مر ابراهیم را راه یافتن او بوجوه صلاح (مِنْ قَبْلُ) پیش از موسی و هارون عم یا قبل از محمد عم یا پیش از نبوت او را توفیق شناخت دادیم (وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ ۝) و بودیم ما باستحقاق او مر عطا را او انا پس فراخور استحقاق او را نوازش فرمودیم (إِذْ قَالَ) یاد کن چون گفت (لِأَبِيهِ) مر پدر خود آزر را (وَقَوْمِهِ) و مر گروه خود را یعنی اهل بابل را (مَا هٰذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا) چیست این شکلها و صورتها که پیوسته شما ان یعنی بر پرستش آن (عَاكِفُونَ ۝) مجاور اید و آن هفتاد و دو صورت بود و در تفسیر گوید نود بت بود و بزرگترین را از زر خته بودند و دو گوهر شاهوار در جای چشمهای او ترکیب کرده و در تبیان آورده که صورتها بود بر هیئات سباع و طیور و بهایم و انسان و بقولی بعضی تماثیل بر صورتها کواکب بوده و بر هر قدر ابراهیم خلیل الله علی نبینا علیه السلام فرموده که این چه صورتهاست که می پرستید (قَالُوا وَجَدْنَا) گفتند ما یافتیم (آبَاءَنَا) پدران خود را (لَهَا عَابِدِينَ ۝) مر آنها را پرستندگان مانیز تقلید ایشان کردیم (قَالَ) گفت ابراهیم عم (لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ) بتحقیق شما (وَآبَاؤُكُمْ) و پدران شما (فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝) در گمراهی روشن و خطای اشکارا (قَالُوا) گفتند نمرودیان از روی تعجب (أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ) آیا آوردی ما این سخن را براستی و جد (أَمْ أَنْتَ) آیا تو (مِنَ اللَّاعِبِينَ ۝) از بازی کنندگان که بر سبیل ملاعبه و مطایبه سخن می گوئی استبعاد کردند از تضایل خود و تجهیل آبای خود (قَالَ) گفت ابراهیم عم (بَلْ) نیستم بازی کننده بلکه (رَبُّكُمْ) آفریدگار شما (رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ) آفریدگار آسمان و زمین است (الَّذِي فَطَرَهُنَّ ۝) آنکه او آفرید آسمان و زمین یا تماثیل شما را (وَأَنَا عَلٰى ذٰلِكُمْ) و من بر آنچه پروردگار من و شما است (مِنَ الشَّاهِدِينَ ۝) از گواهانم یعنی از روی تحقیق ادای شهادت می نمایم آورده اند که نمرودیان روزی عید داشتند که در ان روز بصحرا رفتندی و تا آخر روز تماشا کردندی و در بازگشتن

بر بتخانه در آمده بتان را بیارا سته بر مزین نهاده و درهم پر سنش بجای آورده بخانهای خود باز گشتندی چون ابراهیم عم با جمعی از ایشان در باب تأثیل نا ظره فرموده گفتند فردا عید ماست بیرون آی تا به بینی که دین و آئین ما چه زیبا است ابراهیم عم بلا و نعم ایشان را نگفت و روز دیگر که میرفتند خواستند که او را ببهانهٔ بیماری پیش آذر و فقال انی سقیم ایشان دست از و باز داشته برفتند ابراهیم عم پنهان از ایشان فرمود که (وَتَاللّٰهِ) و بخدای سوگند که من (لَاَكِيْدَنَّ) هر آینه تدبیر کنم و جهد نا کم تا بشکنم (اَصْنَامَكُمْ) بتان شما را (بَعْدَ اَنْ تُوَلُّوْا) بعد از آنکه روی بگردانید از ایشان یعنی بروید بعیدگاه و باشید (مُدْبِرِيْنَ ۞) پشت برایشان کنندگان یعنی وقتیکه بتانرا بگذارید و به تماشاگاه خود روید یکی از ان جمع این سخن را بشنید و با کس نگفت اما چون قوم برفتند حضرت خلیل جلیل تبری برداشته به بتخانه در آمد (فَجَعَلَهُمْ) پس گردانید بتانرا بخرد تبر (جُذٰذًا) پاره پاره (اِلَّا كَبِيْرًا لَّهُمْ) مگر بزرگی که از ان اصنام بود بت بزرگتر را نشکست بلکه تبر را بر گردن او نهاده بیرون آمد (لَعَلَّهُمْ اِلَيْهِ) شاید که قوم نمرود بآن بت بزرگ تر (يَرْجِعُوْنَ ۞) باز گردند یعنی بدو رجوع کرده از و بپرسند که شکنندهٔ بتان کیست چه از شان معبود آن است که در حال مشکلات رجوع بدو کنند و غرض ابراهیم عم از ین عمل تکین قوم بود و گفته اند ضمیر الیه راجع بابراهیم عم است یعنی وی بتان را بشکست تا شاید که رجوع بدو کنند و او عجز بتان را بحجت قاطع بر ایشان ثابت کند القصه چون نمرودیان آخر روز به بتخانه در آمدند از وقوع آن صورت متحیر شده (قَالُوْا مَنْ فَعَلَ) گفتند که کرده است (هٰذَا) این فعل (بِاٰلِهَتِنَا) با خدایان ما و ایشان را در هم شکسته است (اِنَّهٗ) بدرستیکه او (لَمِنَ الظّٰلِمِيْنَ ۞) هر آینه از ستمکاران است بر آلهه چه ایشانرا تعظیم میباید کرد و اهانت کرده با ظالمان است بر نفس خود که بدین عمل خود را در ورطهٔ هلاک افگنده است نمرود و قوم او در تفحص افتاده خواستند که بت شکن را بدست آرند آن کس که کلمات تاهد لاکیدن اصنامکم از ابراهیم عم شنیده بود با دیگری گفت و زبان بزبان فی الحال با مرای نمرود رسید (قَالُوْا سَمِعْنَا) گفتند بانمرود که از قومی شنیدیم که ایشان می گویند (فَتًى) از جوانی که بدی (يَذْكُرُهُمْ) یاد می کرد بتانرا (يُقَالُ لَهٗ اِبْرٰهِيْمُ ط) می گویند مر او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است (قَالُوْا) گفتند نمرود و امرای او (فَاْتُوْا بِهٖ) پس بیارید او را (عَلٰٓى اَعْيُنِ النَّاسِ) بر چشم های مردمان یعنی چنان کنید که مردم او را به بینند (لَعَلَّهُمْ يَشْهَدُوْنَ ۞) شاید که گواهی دهند که این است که بتان را نکوهش می کند پس ابراهیم عم را کرفته پیش نمرود حاضر کردند (قَالُوْٓا ءَاَنْتَ) گفتند ایا تو (فَعَلْتَ هٰذَا) کرده این را که می بینم از شکستن و قطع (بِاٰلِهَتِنَا يٰٓاِبْرٰهِيْمُ ط)

بخدایان ما ای ابراهیم (قَالَ) گفت من نکرده ام (بَلْ فَعَلَهُ ط) بلکه کرده است این را (کَبِیرُهُمْ هٰذَا) این بزرگ ایشان از روی خشم بر ایشان که باوجود من چرا ایشان را پرستند (فَسْئَلُوهُمْ) پس بپرسید شما از ایشان که که شکسته است شما را (اِنْ کَانُوا یَنْطِقُونَ ۝) اگر هستند که سخن گویند (فَرَجَعُوا اِلٰی اَنْفُسِهِمْ) پس باز گشتند باعقول خود و بایکدیگر (فَقَالُوا) پس گفتند بعضی با بعضی (اِنَّکُمْ اَنْتُمُ الظّٰلِمُونَ لا) بدرستیکه شما ستم گارانید به پرستش چیزی که نشنود و نه گوید (ثُمَّ نُکِسُوا) پس نگونسار کرده شدند (عَلٰی رُءُوسِهِمْ ج) بر سرهای خود یعنی سر در پیش افگندند از خجالت و حیرت گفتند (لَقَدْ عَلِمْتَ) بدرستیکه تو دانسته که (مَا هٰؤُلَاءِ یَنْطِقُونَ ۝) این بتان سخن نگویند چرا امر می کنی که از ایشان بپرسید و چون اعتراف نمودند بعجز آلهه خود (قَالَ) گفت ابراهیم ع (اَفَتَعْبُدُونَ) آیا پرستش می کنید (مِنْ دُونِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (مَا لَا یَنْفَعُکُمْ شَیْئًا) آنرا که سود نرسانند شما چیزی که اگر او را پرستید (وَلَا یَضُرُّکُمْ ط) و زیان نه کند شما را اگر ترک پرستش او کنید (اُفٍّ لَّکُمْ) زشتی و ناخوشی باد شما را (وَلِمَا تَعْبُدُونَ) و مر آن چیزرا که می پرستید (مِنْ دُونِ اللّٰهِ ط) بجز خدای تعالی (اَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝) آیا دانش نمی یابید قباحت عمل خود را چون قوم نمرود این سخن شنیدند از مخاصمه بضاعه و قتال کرده (قَالُوا حَرِّقُوهُ) گفتند بسوزید او را که عقوبت آتش باهول است (وَانْصُرُوا اٰلِهَتَکُمْ) و یاری کنید خدایان خود را باستمام سوختن او (اِنْ کُنْتُمْ) اگر هستید شما (فٰعِلِینَ ۝) کنندگان نصرت یعنی یاری دهندگان مر بتانرا پس نمرود حکم کرد تا حظیره در پیش کوهی بنا کردند و اطراف دیوار آن شصت گز قریب بگاه هیزم جمع کرده آنرا بر ساختند و دغن فراوان بر هیزم ریخته آتش در آن زدند و ابراهیم ع را غل بر گردن و بند بر پا و دست نهاده از بالای منجنیق بآتش افگندند جبرئیل ع از هوا بوی رسید و گفت هان لک من حاجة هیچ حاجتی داری جواب داد که اما لیک فلا حاجة لی و لکنی لا اسئل غیرک بحاجتی ندارم و لیکن نمی توانم سوال کرد مگر از تو جبرئیل ع گفت بهر که داری بخواه فرمود که او میداند حاجت بخواستن نیست چون توکل خلیل بر خدای جلیل و انقطاع او از ماسوی درست بود (قُلْنَا یَا نَارُ) گفتیم ما که ای آتش (کُونِی) باش (بَرْدًا وَّسَلٰمًا عَلٰٓی اِبْرٰهِیمَ لا) خاموش و سلامت بر ابراهیم ع ابن عباس رض فرمود که اگر نگفتی سرد باسلامت شومکن بودی که ابراهیم ع از سرما بمیردی (وَاَرَادُوا) و خواستند نمرودیان (بِهٖ کَیْدًا) با ابراهیم ع بکری در سوختن او (فَجَعَلْنٰهُمُ الْاَخْسَرِینَ ج) پس ما گردانیدیم ایشانرا زیان کارتر بسعی ایشان برهانی قاطع شد بر حقیت قول ابراهیم ع و بطلان فعل ایشان آورده اند که چون ابراهیم ع میان آتش فرود آمد فی الحال غل و بند او

بسوخت و برحوالی او گل و نرگس بدمید و چشمهٔ آب شیرین پدید آمد و هفت روز در حظیرهٔ آتش بماند نمرود از بالای صرح دید که ابراهیم ع در بوستانی نی خوش و گلستانی نهایت دلکش نشسته با ملک الظل سخن می گوید و برگرد او گرد ایشان آتش شعله می زند نمرود آواز داد که ای ابراهیم خدای تو که قدرت او دو سه مرتبه است که می بینم بزرگ خدای است و من برای او قربان کنم ابراهیم ع فرمود که خدای من آن قربان از تو قبول نمی کند مادامیکه بر کیش خود باشی و در اخبار آمد که نمرود چهار هزار گاو قربان کرد و ترک ایذای ابراهیم ع گرفت در کشف الاسرار آورده که نزد محققان خطاب یا نار کونی یا آتش است که در کانون دل خلیل بود یعنی شعلهٔ شوق محبت * بیت *

* آتش دارد دل من آتش دارد * * وآن آتش دل دل مرا خوش دارد *

خلیل الله نزدیک آتش نمرودی رسیده خواست که سوز شهود عشق آه زند و آتش نمرود در اتباه سازد ندا رسید که ای آتش شهودی سرد شو بر آتش نمرودی و باسلامت باش بر ابراهیم ع چه ما حکم کردیم که در ان آتش سه معجزه خلیل بوستانی ظاهر کنیم اگر تو سلطنت خود بر نار نمرودی برانی تا برد شود بوستانی پیدا و معجزهٔ هویدا گردد و اگر بر ابراهیم سلامت نباشی از شعلهٔ نار الله الموقدة بیاموز قاعدهٔ دعوت برافتد و از نیجا معلوم می شود که آتش عشق بر همه چیز غالب شود و هیچ چیز بر او غالب نشود * بیت *

* عشق آن شعله است کو چون برفروخت * * هر چه جز معشوق باقی جمله سوخت *

(وَنَجَّيْنَاهُ) و نجات دادیم ابراهیم ع را از عراق که منزل نمرود و قوم او بود (وَلُوطًا) و برادرزاده اش لوط بن هاران را و رسانیدیم ایشان را (إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا) بآن زمین که برکت کردیم و افزونی دادیم (فِيهَا لِلْعَالَمِينَ ۞) در ان مر جهانیانرا یعنی ولایت شام و برکت تمام و بعثت انبیا بوده در ان ولایت و بسیاری نعمت و ارزانی رحمت آورده اند که ابراهیم ع با فلسطین نزول فرموده و لوط ع بموتفکات و میان این دو موضع مسافت یک شبانروز بود (وَوَهَبْنَا لَهُ) و بخشیدیم مر ابراهیم ع را از ساره که دختر عم او بود پسری (إِسْحَاقَ ط) نام او اسحاق (وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً ط) و دادیم او را یعقوب ع زیادتی بر سوال او یعنی از پسری طلبیده بود ما او را پسری بخشیدیم و نبیره (وَكُلًّا جَعَلْنَا) و هر چهار را گردانیدیم یعنی ابراهیم و لوط و اسحاق و یعقوب ع (صَالِحِينَ ۞) نیکان و شایستگان (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً) و ساختیم ایشان را پیشوایان که خلق را (يَهْدُونَ) براه نمایند بما (بِأَمْرِنَا) بفرمان ما (وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ) و وحی کردیم بدیشان (فِعْلَ الْخَيْرَاتِ) کردن نیکوئیها یعنی اعمال صالحه که خلق را

بدان ترغیب نمایند (وَاِقَامَ الصَّلٰوةِ) و بپای داشتن نماز (وَاِیْتَآءَ الزَّكٰوةِ ج) و دادن زکوة تخصیص نماز و زکوة از خیرات جهت تفضیل است (وَكَانُوْا لَنَا) و بودند ما را (عٰبِدِیْنَ ۝) پرستندگان باخلاص (وَلُوْطًا اٰتَیْنٰهُ) و دادیم لوط را (حُكْمًا) حکمت یا نبوت یا فصل بین الخصوم (وَّعِلْمًا) و دانشی که پیغمبر انرا باید از قواعد شرع و ملت (وَّنَجَّیْنٰهُ) و برهانیدیم او را (مِنَ الْقَرْیَةِ الَّتِیْ) از ان دیهی که (كَانَتْ تَّعْمَلُ الْخَبَآئِثَ ط) بود آن دیه که می کردند یعنی اهل آن می کردند عملهای ناپاک و آن دیه سدوم بود از مؤتفکات که اهل آن باواطات اشتغال می نمودند و راه می زدند ما ایشانرا هلاک کردیم (اِنَّهُمْ كَانُوْا) بدرستیکه بودند ایشان (قَوْمَ سَوْءٍ) گروه بد (فٰسِقِیْنَ ۝) بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان (وَاَدْخَلْنٰهُ) و درآوردیم لوط عم را (فِیْ رَحْمَتِنَا ط) در بخشایش خود یعنی در اهل رحمت و اخل گردانیدیم یا در بهشت که محل رحمت است (اِنَّهٗ) بدرستیکه لوط عم (مِنَ الصّٰلِحِیْنَ ۝) از ستودگان و شایستگان است وقصهٔ لوط عم قبل ازین بتفصیل گذشته (وَنُوْحًا) و یاد کن نوح را عم (اِذْ نَادٰی) چون ندا کرد پروردگار خود را (مِنْ قَبْلُ) پیش از لوط و ابراهیم عم یعنی دعا فرمود بهلاک قوم خود (فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ) پس اجابت کردیم مر دعای او را (فَنَجَّیْنٰهُ) پس نجات دادیم او را (وَاَهْلَهٗ) و اهل بیت او و از فرزندان و زنان ایشان (مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِیْمِ ج) از غمی بزرگ یعنی محنت طوفان (وَنَصَرْنٰهُ) و یاری دادیم او را (مِنَ الْقَوْمِ) بر قوم او یعنی غالب ساختیم بر منکران (الَّذِیْنَ كَذَّبُوْا) آنانکه تکذیب کردند (بِاٰیٰتِنَا) آیتهای ما را (اِنَّهُمْ) بدرستیکه قوم نوح عم (كَانُوْا) بودند (قَوْمَ سَوْءٍ) گروهی بد یعنی کافر بودند حکم سرمدی بدیها است (فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِیْنَ ۝) پس غرق گردانیدیم همه ایشانرا (وَدَاوٗدَ وَسُلَیْمٰنَ) و یاد کن قصهٔ داود و پسر او سلیمان را عم (اِذْ یَحْكُمٰنِ) چون حکم کردند (فِی الْحَرْثِ) در کشت آورده اند که چون داود عم در محکمه بنشستی سلیمان بر در محکمه بودی و هر که بیرون آمدی از مهم وی و حکم بدرا ستمگار کردی روزی دو کس بمحکمه آمدند یکی دهقان و او را ایلیا گفتندی دیگری گوسفند دار و او را ایوحنا خواندندی ایلیا گفت یا خلیفة الله همسایهٔ من بوحنا شب رمه خود را می چراند بکشت زار من درآمده تمام خورده و قولی آن است که بوستان وی رفته بودند و خوشهای انگور را خورده و تلف کرده داود عم از بوحنا پرسید جواب داد که آری چنین واقع شده داود عم حکم کرد که گوسفندان خود را بایلیا داده و در شریعت داود عم حکم برین منوال بود چون از محکمه بیرون آمدند و مضمون قصه مر سلیمان را اعلام شد به محکمه درآمد و در سن سیزده سالگی بوده پادشاه فرمود که اگر حکم

ع ۶

جزا این بود ی اصلح داود فق نمود ی داؤد هم گفت چه نوع توان کرد سلیمان هم جواب داد که گوسفندان را تسلیم ایلیا باید کرد تا از دنبع گیرد بشیر و روغن و پشم و میوی و باغ یا زرع را با یوحنا باید داد تا غم خورد و بدان مرتبه رساند که اول بوده چون خوشهای انگور دمیده آید یا کشت برسد تسلیم ایشا کند و گوسفندان را خود بگیرد تا هیچ کدام بی بهره نماند داؤد هم بدین منوال حکم فرمود حق سبحانه تجرد ادمربیغمبر خود را که قصهٔ داؤد و سلیمان علی نبینا علیهم السلام برین قوم خواند و قتیکه حکم کردو زرع یا باغ (اِذْ نَفَشَتْ فِیهِ) چون شب رفته بود دران کشت زار یا بوستان (غَنَمُ الْقَوْمِ ج) گوسفند کردمی (وَکُنَّا) وبودیم ما (لِحُکْمِهِمْ) مرحکم حاکم را بر تخاکسین (شَاهِدِینَ ج) دانندهٔ یعنی دانستیم که داؤد و سلیمان هم بر ایلیا و یوحنا چه حکم فرمودند (فَفَهَّمْنَاهَا سُلَیْمَانَ ج) پس تسلیم دادیم حکومت مرسلیمان را و بدو آموختیم و بفهم او رسانیدیم تاحکم کرد که گوسفندان بصاحب باغ دهند تا از و نفع گیرد و بدان تلافی روزگار خود کند و باغ را بصاحب گوسفندان تاغم خوارگی نماید و بمرتبهٔ اول باز رساند تا دیگر بار از زمه غافل نگردد و حقیقت آن است که دران زمان حکم چنان بوده که از داؤد هم صادر گشته خدای وحی کرده بسلیمان هم بنصی که ناسخ آن حکم شده و داؤد هم بعد از اطلاع بر منسوخیت حکم سابق بنص ناسخ حکم فرمود (وَکُلًّا اٰتَیْنَا) و هریک از پدر و پسر را دادیم (حُکْمًا) حکم کردنی یا پیغمبری (وَعِلْمًا نَ) و دانش باموردین (وَسَخَّرْنَا) و رام ساختیم (مَعَ دَاوٗدَ الْجِبَالَ یُسَبِّحْنَ) با داؤد هم کوهها را تسبیح می کردند خدای را باتفاق او و در تنبیان آورده که بر آن منوال که ذکر از داؤد هم می شنوند از کوهها نیز شنوده می شد و این معجزهٔ آن حضرت هم بود (وَالطَّیْرَ) و مسخر گردانیدیم مر داؤد هم و امر غان تا در تقدم پس بادی موافقت نمودند (وَکُنَّا فٰعِلِینَ ۞) و هستیم ما کننده مرامثال اینها را و در قدرت ما بدیع نیست اگرچه نزد شما عجیبی است صاحب انوار فرموده که بعضی تسبیح را بمعنی سباحت داشته یعنی بر جاداؤد هم رقمی کوهها بادی روان شدی در فواید آورده که سر جبال باداؤد هم در قرآن مذکور نیست پس ضرورت نباشد حمل تسبیح بر سیر جمعی بر انکه تسبیح طیر و جبال بلسان الحال بوده و بران تقدیر چون حمل اشیای بیجان بر زبان تسبیح الهی ناطقند پس وجه اختصاص بداؤد هم چه تواند بود و مومن موقن باید که اعتقاد کند براین وجه که کوهها و مرغان به موافقت داؤد هم بر وجهی تسبیح می گفتند که همه سامعان را ترکیب حروف و کلمات آن مفهوم می شد و این معنی از قدرت الهی غریب نیست

* نظم *

* هر کجا قدرتش علم افراخت * * از غرایب هرآنچه خواست بساخت *

* قدرتی را کرنیست نقصانش * * کار ها جمله هست آسانش *

(وَعَلَّمْنَاهُ) و بیاموختیم مر داود را (صَنْعَةَ لَبُوسٍ) ساختن زره (لَكُمْ ج) برای شما (لِتُحْصِنَكُمْ) تا نگاه دارد شما را (مِنْ بَأْسِكُمْ ج) از کار زار و شما یعنی از قتل و جراحت در کار زار (فَهَلْ أَنْتُمْ) پس آیا هستید شما (شَاكِرُونَ ۞) مر پاس گزینندگان بر این نعمت امر است در صورت استفهام یعنی شکر گویید خدایرا بر چنین لباس (وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ) و مسخر گردانیدیم برای سلیمان باد را (عَاصِفَةً) سخت و تند و وزیدن وی آن بود که تخت سلیمان را برداشتی و بردی یک ماهه راه بردی (تَجْرِي بِأَمْرِهِ) بود که میرفت بفرمان سلیمان ع یعنی بمشیت او (إِلَى الْأَرْضِ) بسوی زمین (الَّتِي بَارَكْنَا) بدان زمینی که برکت کردیم (فِيهَا ط) در آن زمین یعنی بولایت شام در تلخیص آورده که در شام شهری بود نام مر دیوان برای سلیمان ع ساخته بودند صباح از آنجا بیرون آمدی دگر دگر عالم طواف نموده باز نماز شام باد و بر ایدانجا آوردی و در مختار التلخیص آورده که بامداد از مر بیرون آمدی قیلولة در اصطخر فارس کردی شبانگاه ببابل رفتی و روز دیگر از بابل بیرون آمده چاشت در اصطخر بودی شبانگاه شام تند مر باز آمدی (وَكُنَّا) و هستیم ما (بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ ۞) بهر چیزها دانا (وَمِنَ الشَّيَاطِينِ) و مسخر کردیم مر سلیمان را از دیوان (مَنْ يَغُوصُونَ) کسانیکه غواصی کنند در دریاها (لَهُ) برای او بجهت استخراج لئالی (وَيَعْمَلُونَ) و بکنند (عَمَلًا دُونَ ذَٰلِكَ ج) عملی دیگر جز غواصی مثل بناء و سایر صناعات غریبه (وَكُنَّا لَهُمْ) و بودیم ما مر دیوانرا (حَافِظِينَ ۞) نگاه دارندگان تا از فرمان سلیمان ع بیرون نروند (وَأَيُّوبَ) و یاد کن ایوب را (إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ) آنگاه که ندا کرد پروردگار خود را (أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ) که بمن رسیده است رنج و بلا (وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ ۞) و تو مهربان‌ترین مهربانانی ایوب بن زارخ بن روم بن عیص بن اسحاق بن ابراهیم ع است حق سبحانه او را مال بسیار داده بود و طلعت نبوت بوشانیده بولایت بثنیه فرستاده باوض شام شصت سال بطاعت گذرانیدی و مراسم خیرات کما ینبغی بتقدیم رسانیدی ابلیس لعین بر وی حسد برده از حق تعالی مناجات کرد که الهی بنده تو در عافیت دست عیش است و مال بسیار و فرزند بسیار گوارد او را اگر او را بانتزاع اموال و اولاد مبتلا سازی ز و دار راه تو گردد و طریق کفران نعمت پیش آرد حق تعالی فرمود که نه چنین است که تو می گوئی او ما را است بنده پسندیده اگر هزار بار دگر ورا ابتلا شر بگذاریم بر خلاف اعتقاد تمام عیار خواهد بود * بیت *

* چنان دلعشق یکرویم که گر تیغم رود بر سر * * بروز امتحان باشم چو شمع استاده پابرجا *

در بسیاری از تفاسیر آورده اند که ابلیس لعین از حق همچنان درخواست که مرا بر مال و فرزند و جسد او مسلط

گردان تا حقیقت حال وی ظاهر گردد و حق تعالی ابلیس را بر ظاهر وی تسلط داد و او دیوان را بر گماشت تا با هلاک آن اشتغال نمودند و حقائق فرمود که برین سخن بر کتاب و سنت دلیلی نیست بلکه در اخبار یهود است که کعب و وهب نقل کرده اند حقیقت آن است که حق تعالی اقسام محن بر وی گماشت پس افواج بلا متواتر شد و امواج دریای عنا متراکم گشت القصه شرانش بصاعقه هلاک شدند و گوسفندان بسبب سیل در گرداب فنا افتادند و زراعت بریح عاصف متلاشی شد و هفت پسر و سه دختر در زیر دیوار آمدند و مردند و قروح بر جسد مبارکش ظاهر شد و متعفن گشت و دیدان در آن پیدا گشتند یعنی کرمان و مومنان مرده شده وی را از هر دیه و منزل که میرفت بیرون می کردند زن او رحیمه دختر افرائیم بن یوسف یا میشا بن یوسف در خدمت او بماند و مدت هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت بدین محنت مبتلا بود و هژده یا سیزده سال نیز گفته اند حق تعالی برای تسلیهٔ دل مبارک حضرت رسالت پناه صلعم و تعلیم ثبات برشکیبائی حالات او را ذکر کرد و فرمود که یاد کن قصهٔ ایوب صلعم را (اِذْ نَادٰی رَبَّهٗ) یاد کن ای محمد چون بخواند پروردگار خود را (اَنِّیْ مَسَّنِیَ الضُّرُّ) آنگه بمارسید رنج و سختی (وَاَنْتَ اَرْحَمُ الرّٰاحِمِیْنَ صلح) و تو بخشنده ترین بخشندگانی مذکران می گویند که حق تعالی درباره ایوب صلعم فرموده که انا وجدناه صابرا نعم العبد و نکته انی مسنی الضر منافی آنست چه شکایت از رنج نشان بی صبری است و جواب برین وجه تقریر می کنند که از شماتت شیطان او را رنج عظیم رسید چنانکه آمده بود که مرا مسجد کن تا ترا ازین بلا بیرون آرم ایوب صلعم باتعالی از ضرر وی شکایت کرد نه از رنج خویش در عشرات حمیدی آورده که جمعی از آنها که بوی ایمان آورده بودند گفتند اگر در وی خیری بودی بدین بلا مبتلا نگشتی این شماتت دل مبارک او را مجروح ساخت و این سخن بزبان راندن چنان ضعیف شد که بفرض نماز و عرض نیاز قیام نمی توانست نمود که برین سخن تکلم نمودی یا سپاه گران آهنگ دل و زبان وی کردند و این دو عضو محل تحمید و توحید بود از قوات ایشان ترسید و این کلمه گفت یا زنش از غایت بیچارگی گیسوی خود را بفروخت و برای وی قوتی خرید و ایوب صلعم برین حال مطلع شده او را از انی مسنی الضر برسید در حقائق سلمی از امام جعفر صادق رض نقل می کند که چهل روز رحمی بوی ننمود این شکایت بجهت آن کرد و گفته اند از ان گرمان که بدن وی می خوردند یکی بر روی زمین افتاده بر خاک گرم می طپید ایوب صلعم او را برداشته باز بجای او نهاد چون این کار ناخوشیار واقع شد چنان نگزید که طاقت نیاورد و این کلام بزبانش جاری شد گویند بر سحری بی واسطهٔ ملکی بالشری از بارگاه کبریا این خطاب مستطاب با ایوب مکروب صلعم رسید که ای بیمار ما

چگونه ایوب عم مذوق و مشوق این پرسش گوید بلا را ایجان می کشید و بآن بیماری خوش بود * بیت *

* گر بر سر بیمار خود آئی بعیادت * * صد سال بامید تو بیمار توان بود *

در سحر آن روز که مرهم راحت میرسید به تحفهٔ این خطاب سرفراز نشد فریاد کرد که انی مسنی الضر محققان برانند که شکایت بالا بود نه از بلا و دور بحر الحقائق آورده که بشریت ایوب عم از غیرت جانی می نالید اما روحانیتش ناظر جمال بود و کمال عنایت دلها میدید لاجرم زبان بشریتش مسنی الضر گفت و لسان روحانیتش بندای وانت ارحم الراحمین مترنم شد در لطایف قشیری مذکور است که این سخن نه بروجه اعتراض است برحکم قضا و قدر بلکه از روی ضعف و عجز بشریت است چه منقول است که جبرئیل عم بوی آمد و گفت چرا خاموش نشستهٔ گفت چکنم مگر صبر. جبرئیل عم فرمود که بلا ما در خزانهٔ حق بسیار است تو طاقت نداری از حق تعالی عافیت خواه ایوب عم این سخن گفت (فَاسْتَجَبْنَا لَهُ) پس اجابت کردیم دعای او را (فَكَشَفْنَا) پس ببردیم ما (مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ) آنچه وی را بود از رنج او یعنی او را شفا دادیم و شرح آن در سورهٔ صاد خواهد آمد (وَآتَيْنَاهُ) و عطا کردیم او را (أَهْلَهُ) فرزندان وی که بعینه ایشان را زنده گردانیدیم (وَمِثْلَهُمْ مَعَهُمْ) و مانند ایشان با ایشان یعنی هفت پسر و هفت دختر دیگر بیکدیگر ابن عباس رض فرموده که اولاد و اموال و مواشی وی را مضاعف بوی داد و ابری سرخ پاسفید فرستاد تا ملخ زرین بروی ببارید و در احقاف آورده که سه شبان روز در حوالی سرای او بارید (رَحْمَةً مِنْ عِنْدِنَا) این کار با نسبت ایوب عم کردیم برای ایصال رحمت و انعامی از نزدیک ما بدو (وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ ۝) و پندی برای پرستندگان تا صبر کنند چنانچه او کرد و جزا یابند چنانچه او یافت * نظم *

* هر که او در راه حق صابر بود * * بر مراد خویشتن قادر بود *

* صبر باید تا شود یک سو حرج * * زانکه گفت الصبر مفتاح الفرج *

(وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ) و یاد کن اسمعیل و ادریس عم را (وَذَا الْكِفْلِ ط) و خداوند نصیب را که الیاس است یا یوشع یا زکریا عم و وجه تسمیه آنکه از خدای بهره مند بود و گفته اند که کفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او در برابر انبیای زمان او بود و کفل بمعنی ضمانت نیز هست در مختار آورده که الیسع از الیاس عم متکفل شد که بامر دین قیام نماید و بعد از ذهاب وی بدین جهت ذوالکفل لقب یافت و امام محیی السنه در صاحب نبیان آورده اند که یکی از انبیای بنی اسرائیل وحی آمد که من می خواهم که روح ترا قبض کنم تو ملک خود را بر بنی اسرائیل عرض کن که هر که پابند آن شود آن را چنان کند که شب

نماز گزارد و فتور نورزد و روزه دارد افطار نکند و میان مردم حکم فرماید و خشم نگیرد تو بادشاهی خود
بدو تسلیم کن بعد از آنکه آن پیغمبر این سخن بر نبی اسرائیل ظاهر کرد جوانی از میان قوم برخاست و گفت
انا الکفیل لک بهذا پیغمبر عم یک بدو تسلیم کرد و او بوعده وفا نمود و خلعت پیغمبری یافت و حق تعالی
او را ذوالکفل خواند (کُلٌّ) همه این پیغمبران که اسمعیل و ادریس و ذوالکفل عم اند (مِنَ الصّابِرِینَ ۝)
از صبر کنندگان بودند بر شدت تکلیف یا بر شدایذ زمان اسمعیل عم برا قامت کعبه که وادی غیر ذی زرع بود
صبر فرمود و ادریس عم روزگاری دراز بر بلای قوم صبر کرد و بدو ایمان نیاوردند و ذوالکفل شکیبائی نمود
بر آنچه متکفل آن شده بود (وَاَدْخَلْنٰهُمْ) و درآوردیم ایشان را (فِی رَحْمَتِنَا) در بخشش ما که نبوت
است بانعمت آخرت (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (مِنَ الصّٰلِحِینَ ۝) از ستوده گان و فرمان برندگانند
(وَذَا النُّوْنِ) و یاد کن صاحب ماهی یعنی یونس عم را (اِذْ ذَّهَبَ) چون برفت (مُغَاضِبًا) خشمناک
بر قوم خود که دعوت وی قبول نکردند و چنید قدس سره فرموده که بر نفس خود خشم گرفت در رفتن چرا مر الهی
بر فتن او صادر نشده بود و گفته اند که ایشان را وعده عذاب داده بود چون سه روز دیر شد عذاب در رسید
می آمد پنداشت که او را دروغ گوی خواهند دانست از میان امت بیرون رفت (فَظَنَّ) پس گمان
برد یعنی از وی فعلی صادر شد که گمان می برد (اَنْ لَّنْ نَّقْدِرَ) آنکه تنگ نخواهیم ساخت (عَلَیْهِ)
پروی راه رفتن را پس ما او را به بحر درآوردیم و در شکم ماهی بزندان کردیم (فَنَادٰی) پس ندا کرد
(فِی الظُّلُمٰتِ) در تاریکیها یعنی در ظلمت بحر و بطن ماهی و تاریکی شب بخواند (اَنْ لَّآ اِلٰهَ اِلَّآ اَنْتَ) یا آنکه
گفت هیچ معبود نیست مگر تو (سُبْحَانَکَ) پاکی تو از آنکه در چیزی عاجز شوی (اِنِّیْ کُنْتُ) بدرستیکه هستم
من در این (مِنَ الظّٰلِمِینَ ۝) از ستمکاران بر نفس خود که به مهاجرت صبادرت کردم و را او را
از حضرت سید عالم عم نقل می کند که هیچ مکروبی خدایرا بدین دعا نخواند الا که اجابت کند مرا و را (فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ)
پس ما اجابت کردیم مر دعای یونس عم را (وَنَجَّیْنٰهُ) و برهانیدیم او را (مِنَ الْغَمِّ ط) از غم دریا و التقام
حوت یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از شکم خود بیرون افکند بر ساحل دریا (وَکَذٰلِکَ) و همچنانکه
او را از غم نجات دادیم (نُنْجِی الْمُؤْمِنِینَ ۝) می رهانیم و نجات میدهیم گرویدگان را و قصهٔ ماهی و دریا
در سورهٔ صافات به تفصیل می آید (وَزَکَرِیَّا) و یاد کن زکریا بن آذر را (اِذْ نَادٰی رَبَّهٗ) چون بخواند
پروردگار خود را و گفت (رَبِّ لَا تَذَرْنِیْ) ای آفریدگار من مگذار مرا (فَرْدًا) تنها یعنی بی فرزندی که از من
میراث بود (وَاَنْتَ خَیْرُ الْوٰرِثِینَ ۝) و تو بهترین وارثانی پس اگر مرا وارث ندهی باک ندارم

( فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَوَهَبْنَا لَهُ يَحْيٰى ) پس قبول کردیم ما مر دعای او را و بخشیدیم مر او را یحیی پسری که بدو زنده شد معالم دین ( وَأَصْلَحْنَا لَهُ ) و بصلاح آوردیم برای او ( زَوْجَهُ ) زن او را بشایستگی عمران را برای ولادت بعد از عقر او و گفته اند او را خوشخوی گردانیدیم برای زکریا عم یا بعد از آنکه سنوء الخلق بود ( اِنَّهُمْ ) بدرستیکه این پیغمبران که مذکور شدند ( كَانُوا يُسَارِعُونَ ) بودند که می شتافتند ( فِي الْخَيْرَاتِ ) در نیکوئیها ( وَيَدْعُونَنَا ) و می خواندند ما را ( رَغَبًا ) از روی رغبت بثواب ( وَرَهَبًا ط ) و از جهت ترس از عذاب ( وَكَانُوا لَنَا ) و بودند ما را ( خَاشِعِينَ ۝ ) فروتنان و فرمان پذیران یا نیازمندان محققان گویند که نیاز برای او باید و نازبد شاید درست که در الاسرار آورده که هر که نیاز برد تو نگرش سازد و هر که نازبد و کند عزیزش گرداند

بیان نیاز و کانوا لنا خاشعین نشان نازمن مثلی و رب العرش معبودی

* بیت *

* گدای میکده ام لیک وقت مستی بین * * که ناز بر فلک و حکم بر ستاره کنم *

( وَالَّتِي أَحْصَنَتْ ) و یاد کن آن زنی را که نگاه داشت ( فَرْجَهَا ) فرج خود را از حلال و حرام مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه داشت و دست هیچ کس بر دامن عفت وی نرسید ( فَنَفَخْنَا ) پس دمیدیم یعنی جبرئیل عم را فرمودیم تا دمید ( فِيهَا ) در پیراهن او یا در دهن او ( مِنْ رُوحِنَا ) از روحی که آن بامر ما است محصل سخن آنکه جاری گردانیدیم در وی روح مسیح عم را ( وَجَعَلْنَاهَا ) و گردانیدیم قصهٔ وی را ( وَابْنَهَا ) و خبر پسر وی عیسی عم را ( آيَةً ) حجتی و علامتی ( لِّلْعَالَمِينَ ۝ ) مر عالمیان را یعنی چون تامل کنند بر ایشان روشن شود که ظهور پسری بی پدر از بتول عذرا بمجرد نفخه دلالت بر قدرت صانع حکیم قدیم جل ذکره دارد ( اِنَّ هٰذِهٖ اُمَّتُكُمْ ) بدرستیکه ملت توحید و دین اسلام که واجب است شما را استقامت بران ( اُمَّةً وَاحِدَةً ) ملتی است یگانه یعنی اختلافی نیست در ان بلکه همه انبیاء عم بران بودند و در اصل توحید همه متفق اند ( وَاَنَا رَبُّكُمْ ) و من آفریدگار شما ام ( فَاعْبُدُونِ ۝ ) پس مرا پرستید نه غیر مرا ( وَتَقَطَّعُوا ) و ببریدند امم ما نبیه ( اَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ ط ) کار دین خود را در میان خود یعنی فرقه فرقه شدند چون یهود و نصاری و هر یک تکفیر دیگری می کردند ( كُلٌّ ) جملهٔ این فرقها ( اِلَيْنَا رَاجِعُونَ ۝ ) بسوی ما باز گردند گانند و ما ایشانرا فراخور اعمال ایشان پاداش خواهیم داد ( فَمَنْ يَّعْمَلْ ) پس هر که کند ( مِنَ الصّٰلِحٰتِ ) از عملهای بسندیده ( وَهُوَ مُؤْمِنٌ ) و حال آنکه او گرویده باشد بخدای و رسول ( فَلَا كُفْرَانَ ) پس ناسپاسی نیست ( لِسَعْيِهٖ ) مر شتافتن او را بعمل یعنی ضایع نسازیم کرد او را ( وَاِنَّا لَهُ ) و ما مر سعی او را ( كَاتِبُونَ ۝ ) نویسندایم یعنی اثبات کننده در صحیفهٔ اعمال او مراد آنرا

ع ۸

است که کار او بهیچ وجه ضایع نخواهد بود * بیت *

* مزد کار نیکوان ضایع نباشد نزد حق * * لا یضیع اجر من احسن عملا *

(وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ) وممتنع است از اهل دیهی که ما (أَهْلَكْنَاهَا) هلاک کردیم ایشانرا (أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ) آنکه ایشان باز نگردند بدنیا یعنی حرام است بر هلاک شدگان که بدنیا رجوع کنند بجهت تلافی اعمال و تدارک احوال و بعضی لا را اصلی دانند نه زائد و گویند معنی آیت اینست که ممتنع است بر ایشان و نشاید که رجوع نمایند بر محشر برای حساب بلکه بیایند و محاسب شوند و قول اول اشهر است که ایشانرا رجوع بدان عالم نباشد و در قبور معذب باشند (حَتَّى إِذَا فُتِحَتْ) تا وقتیکه گشاده شود (يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ) سد یاجوج و ماجوج تا قیام قیامت که فتح سد یاجوج و ماجوج علامت آن است (وَهُمْ) و یاجوج و ماجوج (مِنْ كُلِّ حَدَبٍ) از هر بلندی (يَنْسِلُونَ) می شتابند و میدوند تا بهر عالم را فرو گیرند و آب های تمام دریاها را بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند صاحب معتمد در فی المعتقد در ذکر علامات قیامت آورده که بعد از هلاک شدن دجال و اتباع او بر دست عیسی ع هم خروج یاجوج و ماجوج باشد و گشاده شدن سد ایشان و تحصن عیسی ع با مومنان بکوه طور و در بعضی احادیث وارد شده که بروند تا جبل الخمر که کوه بیت المقدس است و گویند اهل زمین را کشتیم بیائید تا بکشیم هر چه در آسمان است تا تیر ما بطرف آسمان افکنند خون آلوده فرو آید و کار بر عیسی ع و اصحاب او دشوار شود و دعا کنند و حق تعالی بیک دفعه همه را هلاک کند (وَاقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقُّ) و نزدیک رسیده وعده راست که وقوع قیامت است (فَإِذَا هِيَ) پس آنجا قصه آن است که باشد در آن (شَاخِصَةٌ) خیره و باز مانده از هول رستخیز (أَبْصَارُ الَّذِينَ كَفَرُوا) دیدهای آنانکه نگرویدند و ایشان می گویند یا ویلنا ای وای بر ما (قَدْ كُنَّا) بدرستیکه که بودیم ما در دنیا (فِي غَفْلَةٍ) در بی خبری (مِنْ هَذَا) از این روز و از این حال (بَلْ كُنَّا) بلکه بودیم ما (ظَالِمِينَ) ستمکاران بر نفس خود که سخن پیغمبران نشنیدیم و در مکابره و عناد افزودیم (إِنَّكُمْ) بدرستیکه شما ای مشرکان (وَمَا تَعْبُدُونَ) و آنچه می پرستید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای از بتان و دیوان (حَصَبُ جَهَنَّمَ) آتش انگیزه دوزخید (أَنْتُمْ لَهَا) شما بتان بدوزخ (وَارِدُونَ) گذرندگان و در آیندگانید در بتان گفته که حکمت در ایراد بتان بدوزخ زیادت تعذیب بت پرستان است چه بدانها آتش افروخته تر گردد و احتراق ایشان بیفزاید و دیگر تسفیه ایشان است چه آنها را پرستیدند که علما یا ایشان در آتش اند (لَوْ كَانَ هَؤُلَاءِ) اگر بودندی آن بتان (آلِهَةً) خدایان چنانچه گمان می برند (مَا وَرَدُوهَا) در نیامدندی بدوزخ چه خدای چنان

باشد نه معذب (وَكُلٌّ) : هر تنان : ت بر عتان (فِيهَا) در دوزخ (خَالِدُونَ ۞) جاوید مانند گانند که ایشانرا از آن هیچ روی خلاصی نیست (لَهُمْ) مر ایشان را است (فِيهَا) در دوزخ (زَفِيرٌ) نالهٔ زار (وَهُمْ فِيهَا) و ایشان در ان آتش (لَا يَسْمَعُونَ ۞) نمی شنوند سخنی که بدان شاد شوند آورده اند که چون آیت انکم و ما تعبدون من دون الله نازل شد آتش غضب در مشرکان عرب افتاد و ابن الزبعری ایشان را چون پریشان دید گفت غم مخورید و اضطراب مکنید تا من با محمد مباحثه کنم بس گفت ای محمد قد خصمتک و رب الکعبة تو می گوئی که هر که ما دون الله پرستد هر در دوزخ خواهند بود حال آن است که عزیر و عیسی و ملایکه هم معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند هرگاه این معبودان حصب جهنم باشند گوتان مانیز باشند آیت آمد که إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ) بدرستی که آنانکه پیشی گرفته اند برای ایشان (مِنَّا الْحُسْنَىٰ) از ما سابقهٔ نیکوئی که سعادت است و توفیق طاعت بایشان بجنت و آن عزیر و عیسی و ملایکه اند هم (أُولَٰئِكَ) آن گروه که بسابقهٔ عنایت مخصوص اند (عَنْهَا مُبْعَدُونَ ۞) از دوزخ دور شده گانند صاحب بحر فرموده است که سبق عنایت در بدایت موجب ظهور ولایت است در نهایت

* بیت *

* هر تخم که در ازل بکشتند نهان * * در مزرعهٔ ابد بروید بعیان *

(لَا يَسْمَعُونَ) نمی شنوند آن دور شدگان از دوزخ (حَسِيسَهَا ج) آواز را بجهت آنکه ایشان در اعلی علیین اند و دوزخ در اسفل السافلین (وَهُمْ فِيمَا اشْتَهَتْ) و ایشان در آنچه آرزو برند (أَنْفُسُهُمْ) دلهای ایشان (خَالِدُونَ ج) جاوید باشند یعنی مشتهیات خود را دایم مییابند (لَا يَحْزُنُهُمُ الْفَزَعُ الْأَكْبَرُ) اندوهگین نمی گرداند ایشانرا فزع اکبر یعنی قول ملائکه که گویند لا بشری چه ایشان آن کلمه نخواهند شنید تا وقتیکه گویند وامتازوا الیوم و ایشان ملول نخواهند شد چه بجانب دست راست متوجه بهشت خواهند بود و گفته اند فزع اکبر وقتی باشد که موت را بصورت کبشی املح برمیانه ی بدارند و بکشند و این ندا برآید که یا اهل النار لکم خلود و لا موت و یا اهل الجنة لکم خلود و لا موت دوزخیان فزع کنند و بهشتیان بافرح گذرانند (وَتَتَلَقَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ط) و پیش آیند ایشانرا فرشتگان وقت بیرون آمدن از قبور و گویند (هَٰذَا يَوْمُكُمُ الَّذِي) این آنروزی است که در دنیا (كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ۞) بودید که بدین وعده داده می شدید یعنی این است روز ثواب و کرامت شما عابد انرا گویند این روز جزای شما است عارفان را خطاب رسد که این روز تماشای شما است * نظم *

* نیک مردان را نعیم اند رنعیم * * عشق بازان را لقا اند رلقا *

* حصهٔ آنها وصال حور عین * * بهرهٔ این ها جمال کبریا *

(یَوْمَ نَطْوِی السَّمَاءَ) یاد کن روزی را که طی کنیم و درهم پیچیم آسمان را (کَطَیِّ السِّجِلِّ) همچون
پیچیدن طومار (لِلْکُتُبِ ط) برای کتابت و صحف بجمع می خوانند یعنی همچون طی کردن سجل را بر نوشتها
و سجل نام کاتب حضرت رسالت پناه ؑ بوده و گویند ملکی است که چون کرام الکاتبین نامهای اعمال
بوی سپارند او درهم پیچد (کَمَا بَدَاْنَا) همچنانکه آغاز کردیم (اَوَّلَ خَلْقٍ) نخست بار آفریدن را بی ماده
و مدتی (نُعِیْدُهٗ ط) باز گردانیم آن را که آفریده ایم اعاده مثل ابدا باشد در ایجاد از عدم و هردو نزد قدرت
ما آسان است (وَعْدًا) وعده دادیم باعاده وعده دادنی (عَلَیْنَا) بر ماست وفاکردن بدان (اِنَّا کُنَّا فَاعِلِیْنَ ۝)
بدرستیکه ما کنندگانیم بی شبهه یعنی چنانچه اول بوجود آوردیم برای معرفت دیگرباره موجود خواهیم ساخت
برای مکافات (وَلَقَدْ کَتَبْنَا) و بدرستیکه نوشتیم ما (فِی الزَّبُوْرِ) در کتاب داود ؑ (مِنْ بَعْدِ الذِّکْرِ)
از پس توریت یعنی بعد از آنکه در توریت نوشته بودیم در زبور نیز ثبت کردیم (اَنَّ الْاَرْضَ)
آنکه زمین بهشت (یَرِثُهَا) میراث گیرند آن را (عِبَادِیَ الصّٰلِحُوْنَ ۝) بندگان شایسته من یعنی امت
محمد ؑ و گفته اند عامه مومنان (اِنَّ فِیْ هٰذَا) بدرستیکه درین که یاد کردیم از اخبار و مواعظ و مواعید (لَبَلٰغًا)
هر آینه کفایت است (لِّقَوْمٍ عٰبِدِیْنَ ۝) مر گروه پرستندگان را مراد امت حضرت رسالت پناه اند ؑ
که خبر و موعظ قرآن ایشان را بسنده است در رسیدن بمطلوب (وَمَا اَرْسَلْنٰکَ) و نفرستادیم ترا
ای محمد (اِلَّا رَحْمَةً) مگر بخشایشی (لِّلْعٰلَمِیْنَ ۝) مر عالمیان را حضرت رسول ؑ رحمت است مر مومنان را
که بدو راه یافتند انما انا رحمة مهداة و رحمت است مر کافران را که بسبب وی از عذاب استیصال ایمن
بودند ما کان الله لیعذبهم وانت فیهم و در کشف الاسرار آورده که از رحمت وی بود که امت را
در هیچ مقام فراموش نکرد اگر در مکهٔ معظمه بودی و اگر در مدینهٔ طاهره و اگر در مسجد حرام و اگر در حجرهٔ طاهره
هم چنین در زروهٔ عرش و مقام قاب قوسین یاد فرمود که السلام علینا و علی عباد الله الصالحین فردا در مقام
محمود بساط شفاعت گسترده گوید امتی امتی

* نظم *

* عاصیان بر گنه در دامن آخر زمان * دست در دامان تو دارند و جان در آستین *
* ناامید از حضرت با نصرتت نتوان شدن * چون توئی در هر دو عالم رحمة للعالمین *

(قُلْ) بگو ای محمد مر کافران را (اِنَّمَا یُوْحٰٓی اِلَیَّ) جز این نیست که وحی فرو فرستاده می شود بسوی من
(اَنَّمَآ اِلٰهُکُمْ) آنکه جز این نیست که خدای شما (اِلٰهٌ وَّاحِدٌ ج) خدای یگانه است و یکتا (فَهَلْ اَنْتُمْ) پس آیا
هستید شما (مُّسْلِمُوْنَ ۝) گردن نهادگان مقتضی وحی را (فَاِنْ تَوَلَّوْا) پس اگر برگردند از توحید (فَقُلْ اٰذَنْتُکُمْ)

پس نگو آگاه کردم شمارا (عَلٰی سَوَاءٍ ط) برسویه یعنی من و شما در علم بآنچه اعلام کرده ام برابریم در موضع آورده که اعلام کردم شمارا از آنچه بمن وحی کرده اند و بر شما روشن شد و مومن و کافر در علم بدین مساوی شدند (وَاِنْ اَدْرِیْ) و نمیدانم من (اَقَرِیْبٌ) آیا نزدیک است (اَمْ بَعِیْدٌ) یا دور است (مَا تُوْعَدُوْنَ ۝) آنچه وعده داده شده اید بران از شر یا غلبهٔ مسلمانان (اِنَّهٗ) بدرستیکه خدای (یَعْلَمُ الْجَهْرَ) میداند آشکارا (مِنَ الْقَوْلِ) از سخن کافران در طعن اسلام (وَیَعْلَمُ مَا تَکْتُمُوْنَ ۝) و میداند آنچه می پوشید از حسد بر پیغمبر و حقد بر مسلمانان (وَاِنْ اَدْرِیْ) و نمیدانم (لَعَلَّهٗ فِتْنَةٌ) شاید که تاخر آن موعود یا دیر رسیدن مکافات اعمال شما بشما آزمایشی باشد (لَّکُمْ) مرشمارا یعنی بطریق استدراج در تاخیر می اندازد (وَمَتَاعٌ) وشاید که برخوداری بود شمارا (اِلٰی حِیْنٍ ۝) تا هنگامی که اجل منقدر برسد (قَالَ رَبِّ احْکُمْ) بگوای آفریدگار من حکم کن و فیصل قال می خواند یعنی گفت پیغمبر ما که ای پروردگار من حکم فرمای میان من و اهل مکه (بِالْحَقِّ) براستی (وَرَبُّنَا الرَّحْمٰنُ) و پروردگار ما بسیار رحمت است بر آفریدگان خود (اَلْمُسْتَعَانُ) یاری خواسته شده یعنی باری از و خواهند (عَلٰی مَا تَصِفُوْنَ ۝) بر آنچه شما صفت می کنید و می گوئید عذاب موعود اگر حق است چرا ما فرو نمی آید یا روایت اسلام از آیت کلام دمدم نگو نسار خواهد شد یعنی شما سخنان نامرزا می گوئید و ما از خدای بر و آن یاری می خواهیم و امیدواری صورت از حضرت او داریم * بیت *

* مرا دخویش زو رگاه بادشاهی خواه * * که هیچ کس نشود نا امید از ان درگاه *

سورة الحج مکیة وهي بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ ثمان و سبعون آیة ع ۸

(یٰاَیُّهَا النَّاسُ) ای مردمان خطاب باعامهٔ مکلفان است که می گوید (اتَّقُوْا رَبَّکُمْ ج) بترسید از عذاب پروردگار خود (اِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ) بدرستیکه جنبانیدن قیامت مرزمین را (شَیْءٌ عَظِیْمٌ ۝) چیزی بزرگ است و بر هول اضافت تحریک ساعت مجازاست و ایمن زلزله از علامت قیامت باشد و قبل از طلوع شمس از مغرب وقوع یابد و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخهٔ اولی زمین متزلزل شود و مذاز آسمان برسد که یا ایها الناس انی امرالله فزع عظیم در خلائق پدید آید * بیت *

* در طبقات زمین افگند بیم * * زلزلة الساعة شیء عظیم *

(یَوْمَ تَرَوْنَهَا) در روزی که به بینند آن زلزله را (تَذْهَلُ) غافل شود و فراموش کند از هیبت آن روز (کُلُّ مُرْضِعَةٍ) هر شیر دهنده (عَمَّا اَرْضَعَتْ) از آن فرزند که وی را شیر میدهد با وجود مهربانی مرغه بر رضیع (وَتَضَعُ) و بنهد (کُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ) هر زنی که خداوند حمل بود یعنی بیفگند هر زنی بار دار (حَمْلَهَا) فرزندان

خود را (وَتَرَى النَّاسَ) و به بینی مردمان را از غایت دهشت در آن روز (سُكَارَىٰ) مستان یعنی همتانی که عقل و تمییز از وزایل شده (وَمَا هُم بِسُكَارَىٰ) و نباشند ایشان مستان بحقیقت زیرا که زوال عقل از خوف و حیرت سکر نباشد و اگرچه در رأی العین مانند سکر نماید پس ایشان بر تحقیق مست نباشند (وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ۝) و لیکن عذاب خدای تعالی سخت است از هول آن مدهوش نمانند (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَن يُجَادِلُ) کس هست که جدال کند (فِي اللَّهِ) در کتاب خدای چون نضر بن حارث که می گوید ان هذا الا اساطیر الاولین یا بحث کند در قدرت حق تعالی چون ابی بن خلف که انکار می نماید حشر را (بِغَيْرِ عِلْمٍ) بی دانشی و معرفتی و بی برهانی و حجتی (وَيَتَّبِعُ) و پیروی کند در مجادله یاد در همه احوال خود (كُلَّ شَيْطَانٍ مَّرِيدٍ ۝) هر شیطانی سرکش گمراه که در ازل (كُتِبَ عَلَيْهِ) نوشته شده است بر آن دیو در لوح محفوظ (أَنَّهُ مَن تَوَلَّاهُ) آنکه هر کس که او را دوست دارد و متابعت کند (فَأَنَّهُ) پس بدرستیکه آن دیو (يُضِلُّهُ) گمراه گرداند تابع خود را (وَيَهْدِيهِ) و راه نماید او را (إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ ۝) بسوی عذاب آتش سوزان یعنی دوست خود را بر ان کار دارد که مکافات آن دوزخ بود در اختتام فرموده که ضمیر علیه راجع بمجادل است یعنی حکم کرده خدای بر آن جدال کننده که هر که پیروی آن دیو بدوزخ رسد (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان خطاب با کفار است منکران حشر را می گوید (إِن كُنتُمْ) اگر هستید شما (فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ) در شک از برانگیختن خلق و می گوئید اعاده ممکن و مقدور نیست آخر نظر کنید در اول حال خود (فَإِنَّا) پس بدرستیکه ما (خَلَقْنَاكُم) آفریدیم پدر شما را (مِّن تُرَابٍ) از خاک و شما فرع اوئید (ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ) پس از آب منی (ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ) پس از مقدار خون بسته (ثُمَّ مِن مُّضْغَةٍ) پس از قطعه گوشت بمقدار آنکه بجائید (مُّخَلَّقَةٍ) تمام خلقت که در هیچ عیبی و نقصی نبود (وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ) و ناتمام که در بعضی از اجزای وی نقصانی باشد یا مصوره و غیر مصوره در وسیط آورده که این معنی درست است که یکی بیفتد بعضی از او مصور و یکی تمام صورت یافته مشخص کلام آن است که شما را منتقل ساختیم از عالمی بحالی (لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ) تا بیان کنیم برای شما ابتدای آفرینش شما تا استدلال کنید از مبدأ بر معاد و تامل نمائید که هر چه قابل تغییر و تکون است بار دیگر قبول آن می تواند کرد (وَنُقِرُّ) و قرار میدهیم (فِي الْأَرْحَامِ) در رحمها (مَا نَشَاءُ) آنچه خواهیم که قرار دهیم یعنی سقط نشود در رحم بماند (إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) تا وقتی نام برده که زمان وضع است (ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا) پس بیرون آریم شما را از بطون امهات طفلی که از غایت ضعف با مور خود قیام نتوانید نمود (ثُمَّ لِتَبْلُغُوا) پس تربیت کنیم شما را تا برسید (أَشُدَّكُمْ ۚ) بکمال قوت و جمال فهم و خود که میان

سی وچهل سالگی است (وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ) واز شما کس باشد که متوفی گردد نزدیک باوغ باشد یا قبل ازان (وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ) وبعضی ازشما بوکر دکرده شود (إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ) بفرد ترین زندگانی که سن خرافت است (لِكَيْلَا يَعْلَمَ) تا نداند (مِن بَعْدِ عِلْمٍ) پس از دانستن (شَيْئًا) چیزی را یعنی بحالت کودکی بازگردد و هرچه دانسته باشد فراموش کند وعود ادنی از نهایت به بدایت اشارتی است بآنکه قدرت کامله محیط ندارد واز اعاده چنانچه از ابداء داشته پس دیگر بار بجهت استدلال بر بعث می فرماید که (وَتَرَى الْأَرْضَ) ومی بینی ای آدمی زمین را (هَامِدَةً) خشک و بی رونق چون مرده (فَإِذَا أَنزَلْنَا) پس چون فرو فرستیم ما از ابر برای زمین (عَلَيْهَا الْمَاءَ) بر آن زمین آب باران را (اهْتَزَّتْ) جنبش کند آن زمین گیاه (وَرَبَتْ) و بیفزاید و بروید (وَأَنبَتَتْ) و برویاند (مِن كُلِّ زَوْجٍ) از هر صنفی از نباتات (بَهِيجٍ) تازه وتر و نیکو و بهجت افزای پس قادری که زمین مرده را بآبی زنده می سازد توانا است بر آنکه اجزای موتی را جمع ساخته بهمان حال که بوده اند باز برد

* نظم *

* آنکه بی دانه نهال افراخت * * دانه را هم شجر تواند ساخت *

* کرده نابود را بقدرت بود * * چه عجب گر دهد ببرده وجود *

(ذَٰلِكَ) آنچه گفته شد از آفرینش انسان در اطوار مختلفه وتحویل ایشان باحوال متنوعه واحیای زمین بعد از موت (بِأَنَّ اللَّهَ) بسبب آن است که خدای تعالی (هُوَ الْحَقُّ) او ثابت است در ذات خود ومستحق صفات کمال است (وَأَنَّهُ) و بجهت آن است که او (يُحْيِي الْمَوْتَىٰ) زنده می گرداند مردگانرا واگر نه نطفهٔ مرده و زمین خشک شده را زنده و تازه ساختی (وَأَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) برای آن است که او بر هر چیزی قادر و توانا است چه قدرت از صفات ذاتیه است نسبت او با جمیع مقدورات متساوی پس چون مشاهدهٔ قدرت براحیای بعضی اموات دلالت کرد لازم آمد اقتدار او براحیای همه اموات (وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ) وبراین دلایل برای آن است تا بدانند که قیامت آینده است (لَّا رَيْبَ) هیچ شکی نیست (فِيهَا) در آمدن او (وَأَنَّ اللَّهَ) و بدانند آن نیز که خدای تعالی (يَبْعَثُ) برمی انگیزد (مَن فِي الْقُبُورِ) کسان را که در گورها اند بمقتضای وعدهٔ خود تا ایشان را حساب کند و جزا دهد (وَمِنَ النَّاسِ) واز مردمان (مَن يُجَادِلُ) کسی هست که از روی تحیر مجادله کند (فِي اللَّهِ) در کلام خدای تعالی یا قدرت او تکرار برای تأکید است یعنی قبل ازین به همین الفاظ گذشت یا مراد از مجادل اول رؤسای کفار چون نضر بن الحارث و اضراب ایشان و مراد ثانی تابعان و مقلدان که هریک از ایشان

نیز طرح جدال می افگند (بِغَيْرِ عِلْمٍ) بی دانشی که باو داده باشند (وَّلَا هُدًى) و بی دلیلی که راه بنماید بمقصد (وَّلَا كِتَابٍ مُّنِيْرٍ) و بی کتابی روشن که بدان صواب از خطا تمیز کرد یعنی مجادله می کند بی سندی از استدلال یا وحی بلکه در صدد جدال است بر محض تقلید و تقلید محض (ثَانِيَ عِطْفِهٖ) در حالتیکه پیچنده دامن خود است و این کنایت باشد از تکبر چه متکبر دامن از هر چیزی در می چیند پس این مقلد متحیر جدال می کند (لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ط) تا گمراه گرداند مردم را از راه خدای یعنی از فرمان برداری او (لَهٗ فِي الدُّنْيَا) مر او راست در دنیا (خِزْيٌ) رسوائی بقتل چنانچه در بدر بود (وَّنُذِيْقُهٗ) و بچشانیم او را (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) روز رستخیز (عَذَابَ الْحَرِيْقِ ۝) عذاب آتش سوزنده و گویم (ذٰلِكَ) این خزی و عذاب (بِمَا قَدَّمَتْ يَدٰكَ) بسبب آنچیزی است که از پیش فرستاد دستهای تو یعنی آنچه کسب کرده از کفر و معصیت (وَاَنَّ اللّٰهَ) و بسبب آن است که خدای تعالی (لَيْسَ بِظَلَّامٍ) نیست ستم کننده (لِّلْعَبِيْدِ ۝) مر بندگان خود را آیرا د صیغهٔ مبالغه جهت کثرت عبید است آورده اند که جمعی از اعراب بمدینه آمده شرف اسلام دریافتند پس هر گاه از ایشان مرضی عارض شد و زنش پسری بزاد و اسب او کرهٔ خوب آورد و مواشی او نتاج نیکو داد گفت اسلام نیکو دینی است و مرا بسبب قبول او نیکیها پیش آمد دل او باسلام آرمیده شد و اگر قضیه برعکس آمد از دین برگشته گفت اسلام بر من میمون نیست آیت نازل شد که (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يَّعْبُدُ اللّٰهَ) کس هست که پرستد خدای را (عَلٰى حَرْفٍ ج) بر انحراف و اضطراب یا بر طرف یعنی بر کنارهٔ ایستاده و در کار خود غیر متمکن و مادر دی فرموده که در نعمت دون محنت (فَاِنْ اَصَابَهٗ) پس اگر برسد او را (خَيْرٌ) نیکوئی چون صحت و غنا (اِطْمَاَنَّ بِهٖ ج) آرام گیرد بدین و ثابت شود بران بسبب آنچیز (وَاِنْ اَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ) و اگر برسد او را آزمایشی چون مرض و فقر (اِنْقَلَبَ) برگردد (عَلٰى وَجْهِهٖ ق) بر روی خود یعنی از جهتی که آمده باز بدان عود کند مراد آن است که مرتد گردد دست از دین اسلام باز دارد و قولی آن است که یکی از یهود ایمان آورد و نابینا شد و بلا پیش دنی آمد با حضرت رسالت پناه صلعم گفت من دین اسلام را شوم گرفتم مرا اقاله کن حضرت فرمود کان الاسلام لا یقال یهودی مرتد شد و این آیت فرود آمد که هر که از دین برگشت (خَسِرَ الدُّنْيَا) زیان کرد در دنیا که بمراد نرسید (وَالْاٰخِرَةَ ط) و زیان دارد در آخرت که عملهای او نابود شد (ذٰلِكَ) زیان هر دو سرای (هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ ۝) آن است زیان هویدا چه بر هیچ عقلا ظاهر است که زیان از ان عظیم تر نیست

* نظم *

* نه مال و نه اعمال نه دنیا و نه دین * * نه لاف صدق نه انوار یقین *

* در هر دو جهان سنگدل و خوار و حزین * * البته زیانی بود بدتر ازین *

(یَدْعُوْا) می خواند و می پرستد مرتد یا مشرک (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (مَا لَا یَضُرُّهٗ) آنچیزی را که ضرر بدو نرساند اگر نه پرستد او را (وَمَا لَا یَنْفَعُهٗ ط) و سود ندهد ویرا اگر پرستش کند (ذٰلِکَ) آن پرستش (هُوَ الضَّلٰلُ الْبَعِیْدُ ۝) آن است گمراهی دور از مقصد (یَدْعُوْا) می پرستد (لَمَنْ ضُرُّهٗ) آنرا که ضرر پرستیدن او کرقتل دنیا و عذاب آخرت است (اَقْرَبُ) نزدیک تر است (مِنْ نَّفْعِهٖ ط) از سود او که توقع شفاعت است و توسل بحضرت عزت (لَبِئْسَ الْمَوْلٰی) هرآینه بدیاری است بت (وَلَبِئْسَ الْعَشِیْرُ ۝) و بد مصاحبی است و آمیزگاری (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (یُدْخِلُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) درمی آرد آنانرا که تصدیق خدای و رسول خدای کردند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کارهای شایسته بجا آوردند (جَنّٰتٍ تَجْرِیْ) در بوستانهائیکه میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ط) از زیر اشجار آن جویها و غایت نزهت باغ و بوستان آب روان است (اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ) بدرستیکه خدای تعالی می کند (مَا یُرِیْدُ ۝) آنچه می خواهد از مکافات موحد و مشرک آورده اند که گروهی از غطفان در قبول اسلام توقفی نموده گفتند شاید که مهم محمد پیش نرود و دستی که میان ما و یهود است منقطع گشته مدد ایشان نرسد حق تعالی آیت فرستاد که (مَنْ کَانَ یَظُنُّ) هر که باشد که گمان برد (اَنْ لَّنْ یَّنْصُرَهُ اللّٰهُ) آنکه نصرت ندهد هرگز خدای تعالی پیغمبر خود را (فِی الدُّنْیَا) در دنیا باعلای کلمه و اظهار حجت و غلبه براعادی (وَالْاٰخِرَةِ) و در آخرت بعلو درجه و شفاعت قرب و کرامت (فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ) پس باید که فروگذارد و رسنی (اِلَی السَّمَآءِ) بسقف خانه یعنی رسنی از سقف بیاویزد و در خود بندد (ثُمَّ لْیَقْطَعْ) پس ببرد آن رسن را تا بزمین افتد و بمیرد یا رسن در گردن افگند و مختنق شود و گفته اند رسنی از آسمان بیابیاورد و دست دران زده قطع مسافت کند تا بفلک رسد و دفع نصرت از پیغمبر عم جهد تمام نماید (فَلْیَنْظُرْ) پس درنگرد و بنظر تامل که باوجود این کاغتها (هَلْ یُذْهِبَنَّ) آیا می برد (کَیْدُهٗ) فعل حیله آمیز او (مَا یَغِیْظُ ۝) آنچه او را بخشم آورده است از کار پیغمبر عم و مظنهٔ آن که شاید او منصور نشود (وَکَذٰلِکَ) و همچنانکه بیان کردیم این کار او و دوشن گردانیدیم (اَنْزَلْنٰهُ) فرو فرستادیم قرآن را (اٰیٰتٍ بَیِّنٰتٍ لا) آیتهای روشن در احکام و اخبار تا برشما هویدا گردد (وَاَنَّ اللّٰهَ) و برای آنکه خدای تعالی (یَهْدِیْ) راه نماید بدان آیتها یا برهدایت ثابت دارد (مَنْ یُّرِیْدُ ۝) هر که خواهد (اِنَّ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) بتحقیق آنانکه گرویدند (وَالَّذِیْنَ

هادوا) و آنانکه یهودی شدند (وَالصَّابِئِينَ) و ستاره پرستان (وَالنَّصَارَىٰ) و ترسایان (وَالْمَجُوسَ) و گبران (وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا) و آنانکه شرک آورده اند یعنی عبدهٔ اصنام (إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ) بدرستیکه خدای تعالی جدا کند (بَيْنَهُمْ) میان ایشان (يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط) روز رستخیز بحکم محکم و قضای مبرم نامحق از مبطل متمیز گردد (إِنَّ اللَّهَ) تحقیق که خدای تعالی (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝) بر هر چیز ناگواه است و از حال هر آگاه (أَلَمْ تَرَ) آیا نمی بینی یعنی نمی دانی (أَنَّ اللَّهَ) آن را که خدای تعالی (يَسْجُدُ لَهُ) سجده می کند مراورا (مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ) هر که در آسمانها است ملایکه سجدهٔ طوع و باقی سجدهٔ تسخیر (وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) و هر که در زمین ها است از مومنان سجدهٔ طاعت و دیگران سجود خضوع و ذلت (وَالشَّمْسُ) و آفتاب بطلوع و غروب (وَالْقَمَرُ) و ماه بشروق و افول (وَالنُّجُومُ) و ستارگان بر فتن و آمدن (وَالْجِبَالُ) و کوهها بحریان یا بنبع و پرورش معادن (وَالشَّجَرُ) و درختها بسایه (وَالدَّوَابُّ) و چهارپایان بترکیب (وَكَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ ط) و بسیاری از مردمان سجده کننده اورا سجدهٔ طاعت (وَكَثِيرٌ) و بسیاری از ایشان که ابا کرده اند از سجود (حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ ط) حکم شده است بر ایشان بعذاب در اصناف آورده که در حقیقت وضع جبهه بر زمین سجود نیست چه اگر کسی از روی اعتبار پیش کسی پیشانی بر زمین نهد آنرا از عداد سجود نمی شمرند بلکه سجده نشان خضوع دل و نهایت تواضع و تضرع و غایت تعظیم و تکریم است و هر ذرات عالم مر خدایرا خاضع و خاشع اند بدلالت حال که افصح است از دلالت مقال * بیت *

* و رنگر تا بینی از عین شهود * * جمله ذرات جهان را در سجود *

این سجدهٔ ششم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و در فتوحات این را سجدهٔ مشاهده و اعتبار گفته و فرمود که از هر آشیا غیر آدمیان را تبعیض نکرد پس بندها باید که مبادرت نمایند بسجده تا از کثیر اول باشد که اهل سجده و اقتراند نه از کثیر ثانی که مستحق عذاب و عقابند (وَمَنْ يُهِنِ اللَّهُ) و هر که خوار گرداند خدای تعالی بشقاوت یا اضلال یا خذلان یا دخول در دوزخ (فَمَا لَهُ) پس نیست مراورا (مِنْ مُكْرِمٍ) هیچ گرامی کننده و نوازنده و عزیز کننده بسعادت یا بهدایت یا توفیق یا وصول به بهشت (إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ۝) بدرستیکه بکند خدای تعالی آنچه خواهد از اهانت و اکرام آورده اند که اهل کتاب بازمرهٔ اصحاب رض در مقام مخاصمت آمده گفتند پیغمبر ما مقدم و دین ما قدیم است و ما بحقیقت سزاوار تریم از شما مومنان جواب دادند که ما پیغمبر خود و پیغمبر شما را تصدیق می کنیم و بکتاب خود و بکتاب شما ایمان داریم با آنکه پیغمبر و کتاب ما را می شناسید از روی حسد بدان نمی گروید پس حق در طرف ما باشد

نه در جانب شما وق مجانه آیت فرستاد که (هٰذَانِ خَصْمَانِ) این دو گروه دشمنان (اخْتَصَمُوْا) جنگ کردند و جدال نمودند (فِيْ رَبِّهِمْ ۚ) در دین پروردگار خود از ابوذر غفاری رض منقول است که سوگند می خورم بخدای که این آیت درشان شش کس است که در روز بدر سبقت کردند بمبارزت از جانب کفار عتبه و شیبه و ولید لعنهم الله و از طرف مومنان حمزه و علی و عبیده رض و در تبیان از مرتضی علی رض نقل کرده که نزلت هذه الایة فی مبارزتنا الکفار یوم بدر و در وسیط آورده که فرق خصمه مذکوره یعنی یهود و صابیان و نصاری و مجوسی و مشرکان یک گروه خصمند و مومنان علی حده گروهی خصم و این دو خصم پیوسته در ذات و صفات خدای تعالی جنگ می کنند (فَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا) پس آنانکه نگرویدند یعنی کافران (قُطِّعَتْ لَهُمْ) ببرند برای ایشان بمقدار جثهٔ ایشان (ثِيَابٌ مِّنْ نَّارٍ) جامها از آتش که جسد ایشان را فرا گیرد چون احاطهٔ جامه بتن (يُصَبُّ) ریخته می شود (مِنْ فَوْقِ رُءُوْسِهِمُ) از زبر سرهای ایشان یعنی بریزند بر سر ایشان (الْحَمِيْمُ ۚ) آبی گرم که از غایت حرارت (يُصْهَرُ بِهٖ) گداخته شود بآن (مَا فِيْ بُطُوْنِهِمْ) آنچه در شکم های ایشان باشد از امعاء و احشا (وَالْجُلُوْدُ ۖ) و بگداز د پوستهای ایشان یعنی اثر آن حرارت بظاهر و باطن ایشان برسد (وَلَهُمْ) و مر ضد بانرا (مَقَامِعُ) گرزها باشد در دست زبانیه (مِنْ حَدِيْدٍ ۝) از آهن (كُلَّمَا أَرَادُوْا) هرگاه که کفار خواهند (أَنْ يَّخْرُجُوْا مِنْهَا) آنکه بیرون آیند از آتش (مِنْ غَمٍّ) از جهت غمی که ایشان را دریافته باشد (أُعِيْدُوْا) باز گردانیده شوند بدان گرزها (فِيْهَا) در دوزخ یعنی چون بکنارهٔ دوزخ رسیده بخروج نزدیک شوند زبانیه گرز بر سر ایشان فرو کوبند و باز می گردانند بدرکات و می گویند (وَذُوْقُوْا) و بچشید (عَذَابَ الْحَرِيْقِ ۝) عذاب آتش سوزنده (إِنَّ اللّٰهَ) بتحقیق که خدای تعالی (يُدْخِلُ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) در آرد آنان را که گرویدند بخدای و رسول (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای شایسته (جَنّٰتٍ تَجْرِيْ) در بوستانها که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهٰرُ) از زیر مساکن و قصور آن جویها (يُحَلَّوْنَ) آراسته گردانند دیرایند ایشان را (فِيْهَا) در بهشت (مِنْ أَسَاوِرَ) بدستوانها (مِنْ ذَهَبٍ) از زر (وَّلُؤْلُؤًا ۖ) و بیارایند مروارید (وَلِبَاسُهُمْ فِيْهَا) و جامهای که پوشند ایشان در بهشت (حَرِيْرٌ ۝) ابریشم خالص است و در حدیث آمده که هر که حریر پوشد در دنیا نپوشد آن را در آخرت مراد مردان امت اند که لبس حریر بر ایشان حرام است (وَهُدُوْا) و راه نمودند شدند مومنان (إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ ۚ) بسوی پاکیزه از قول یعنی بسخنی پاک و راه نمایند ایشان را در آخرت و آنچنان باشد که چون نظر ایشان بر بهشت افتد گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا

ع ۱۰

و چون به بهشت در آیند بر زبان رانند که الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند و گویند الحمد لله الذی صدقنا وعده یا قول پاکیزه و در بهشت آن بود که لغو و فحش و باطل نگویند و نشنوند که لا یسمعون فیها لغوا و لا تأثیما و اکثر مفسران بر انند که ایشان راه یافته اند بقول طیب و دین پاک گفتند کلمهٔ شهادت است یا قرآن یا استغفار سلمی رح آورده که قول طیب ذکر الله است یا نصیحت سامانان و گفته اند ارشاد مریدان است یا دعای مومنان یا امر معروف و نهی منکر در لطایف قشیری مذکور است که قول طیب آن است که صادر شود از دل خالص و سر صافی و مقترن بود برضای حق تعالی و در کشف الاسرار فرموده که کلام پاکیزه آن است که از دعوی پاک باشد و از عجب دور و بنیاز نزدیک سهل تستری فرموده که درین کار نظر کردم هیچ راه بحق نزدیک تر از نیاز ندیدم و هیچ حجاب صعب تر از دعوی نیافتم

* نظم * * ایمن آباد است این راه نیاز * * ترک ناز شش گیر و با این ره بساز *

* رو بترک دعوی و دعوت بگوی * * راه حق از گبر و از تحوت مجوی *

(وَهُدُوا) و راه یافته شدند اهل ایمان (اِلَی صِرَاطِ الْحَمِیْدِ) براه خداوند ستوده که آن دین اسلام است (اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) بتحقیق آنانکه نگرویدند بخدا و رسول (وَیَصُدُّوْنَ) و باز میدارند (عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ) از راه خدای تعالی یعنی مردم را از طاعت منع می کنند (وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) و از طواف مسجد حرام بقول اکثر مراد روز حدیبیه است که پیغمبر ع و اصحاب او را از طواف خانه و مسجد باز داشتند (الَّذِیْ جَعَلْنَاهُ) آن مسجدی که ختیم او را (لِلنَّاسِ) برای همه مردمان مخصوص نیست به بعضی دون بعضی (سَوَاءً) یکسان است (نِ الْعَاکِفُ فِیْهِ) مقیم در و (وَالْبَادِ) آینده یعنی غریب و شهری در قضای مناسک حج و ادای لوازم تعظیم خانه ساوی اند یا در قبله یا در ایمن بودن در و در بین قول مراد از مسجد نفس او باشد و این مذهب امام شافعی است رح و بقول امام اعظم و امام احمد حنبل رح مراد از مسجد همه حرم است و در مسکنی که نزول در منازل آن مسافر و مجاور یکسان اند یعنی حاج و معتمر و مقیم در موسم بهر منزل که خواهند نزول نمایند اما مکان بیوت را اخراج نکنند و از عمر فاروق رض منقول است که موسم منادی فرمود که درهای سرای که در نبندند تا آیندگان هر جا خواهند فرود آیند (وَمَنْ یُّرِدْ فِیْهِ) و هر که خواهد در حرم (بِاِلْحَادٍ) میل کردن از حق یعنی هر که در حرم اراده کند گرویدن از راه راست (بِظُلْمٍ) بستمکاری (نُذِقْهُ) بچشانیم او را (مِنْ عَذَابٍ اَلِیْمٍ) از عذابی دردناک و الحاد در حرم بقول استحلال حرام است و گفته اند البته آنچه منهی عنه است حتی دشنام دادن خادم در تیسیر گوید احتکار طعام و اکثر علما بر انند

کو ارادهٔ گناه در حرم موجب استحقاق عذاب است و هر که قصد گناهی کند در غیر حرم اگر بفعل آرد سیئه بر و نویسند و اگر نه الا در حرم که اگر اندیشه گناهی کند بی آنکه بفعل آرد آنرا حسنه بر وی می نویسند ابن مسعود رض فرمود که اگر کسی در عدن قصد قتل کسی کند بمکه یعنی اندیشه نماید که کسی را در مکه بکشد از عذاب الیم خواهد چشید امام علم الهدی رح فرموده که چون که محترم مخصوص است بتضاعف حسنات چنانست در و باچندین نماز دیگر او را برابر است پس جزای معاصی نیز کلی تر است در و از سایر مواضع چنان الذین کفروا که در اول آیت گفت محذوف است تقدیر شش آنکه آنکسان که هلاک شدند یا زیانکار گشتند (وَاِذْ بَوَّاْنَا) و یاد کن چون معین و مبین گردانیدیم (لِاِبْرٰهِيْمَ) برای ابراهیم خلیل الله عم (مَكَانَ الْبَيْتِ) جای خانه کعبه را در وقت ساختن تا مکه ابری فرستادیم تا سایه کرد بآن مقدار زمین که خانه بود یا بادی انگیختیم تا بدان اندازه زمین را برگرفت و او خانه بنا کرد و وحی فرستادیم بوی (اَنْ لَّا تُشْرِكْ) آنکه شرک میاور و با نماز گمیر (بِيْ شَيْئًا) بمن چیزرا که من از شریک منزه و مقدسم (وَّطَهِّرْ بَيْتِيَ) و پاک دار خانهٔ مرا از بتان و چیزهای ناشایسته (لِلطَّآئِفِيْنَ) برای طواف کنندگان گرداگرد وی از آفاقیان (وَالْقَآئِمِيْنَ) و برای ایستادگان یعنی مقیمان بلده و گفته اند برای پیادستادگان در نماز (وَالرُّكَّعِ السُّجُوْدِ ۝) و رکوع و سجود کنندگان یعنی خانهٔ کعبه را از قذر او و انجاسش پاک ساز تا ویرا طواف کنند و در نماز گزارند این قول بلسان اهل علم است اما بزبان ارباب اشارت می فرماید که دل خود را که دار الملک کبریای من است از هر چیز پاک کن و غیر برادر او مده که او بیمانهٔ شراب محبت ماست القلوب اوانی الله فی الارض فاحب الاوانی الی الله اصفاها وحی آمد بداؤد عم که برای من خانه پاک ساز که نظر عظمت من بوی فرود آید داؤد عم گفت وای بیت یمک یعنی کدام خانه است که عظمت و جلال ترا شاید فرمود که آن دل بندهٔ مومن است داؤد عم گفت او را چگونه پاک گردانم گفت آتش عشق در وی زن تا هر چه غیر ماست همه را بسوزد

* بیت * * خوش آن آتش که اندر دل فروزد * * بجز حق هر چه پیش آید بسوزد *

چون ابراهیم عم خانهٔ کعبه را تمام کرد وحی آمد که مردمانرا بزیارت خانه آوازده ابراهیم عم فرمود که آواز من بکجا رسد فرمان رسید که ازتو ندا کردن و از من رسانیدن پس خلایق عم بر مقام یا بر کوه ابو قبیس بر آمد و ندا کرد که ای مومنان خدای تعالی صحن خانهٔ خود بر شما نوشت و شما را بدان می خواند اجابت کنید حق سبحانه آواز او را بذرات و ذریات او رسانید و هر را صدای دعوت او شنوانید و هر که در علم الله بود که حج گذارد بجواب لبیک اللهم لبیک مبادرت فرمود و قصهٔ تا زین ابراهیم عم این است که حق تعالی فرموده (وَاَذِّنْ) و ندا

ع ۱۱

ذرده ای ابراهیم عم (فِی النَّاسِ) در میان مردمان و بخوان ایشان را (بِالْحَجِّ) بحج خانه خدای و در عین المعانی گفته که این امر متوجه حضرت پیغمبر ص است می فرماید که نجرده مردمانرا از وجوب حج (یَأْتُوكَ) تا بیایند بتو مردمان (رِجَالًا) پیادگان (وَّعَلٰی كُلِّ ضَامِرٍ) و سواران بر هر شتری لاغر شده نزار گشته که بجد تمام (یَأْتِیْنَ) می آیند آن شتران (مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِیْقٍ ۙ) از هر راهی دور یعنی تو دعوت کن که سوار و پیاده به حج خواهند آمد (لِّیَشْهَدُوْا) تا حاضر شوند (مَنَافِعَ لَهُمْ) نزدیک منفعتها که مر ایشان راست یعنی بمنافع دینی و دنیوی برسند (وَیَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ) و یاد کنند نام خدا یرا یعنی لبیک گویند (فِیْۤ اَیَّامٍ مَّعْلُوْمٰتٍ) دو روزهای دانسته شده که ایام عشر است از ذی الحجه و قول فقها آن است که نام خدا برند در ایام نحر و ذبح (عَلٰی مَا رَزَقَهُمْ) بر ذبح آنچه روزی داده است ایشانرا (مِّنْۢ بَهِیْمَةِ الْاَنْعَامِ ۚ) از ستر زبان انعام یعنی شتر و گاو و گوسفند مراد قربانی است که بنام خدای کشند کفار بنام بتان قربانی می کردند و از گوشت قربانی نمی خوردند حق تعالی فرمود مومنانرا که بنام خدای قربان کنند (فَكُلُوْا مِنْهَا) پس بخورید گوشت آن این امر اباحت است و در قربانی تطوع وارد شده چه اگر قربان در کفارتی باشد یا حر نقصانی صاحب قربانرا خوردن آن جایز نبود (وَاَطْعِمُوا الْبَآئِسَ الْفَقِیْرَ ۝) و بخورانید از ان قربانی درمانده محنت کشیده و محتاج تنگدست را (ثُمَّ لْیَقْضُوْا) پس تا بگذارند عطف است بر یذکروا یعنی بحج می آیند تا خدای عز و جل را یاد کنند و قضا نمایند ایشان (تَفَثَهُمْ) حاجتهای خود را یا بجای آرند مناسک حج را یا ازالت کردن سنج و لوث را از خود بگرفتن موی لب و چیدن ناخن و نتف ابط و مانند آن (وَلْیُوْفُوْا نُذُوْرَهُمْ) و تا وفا کنند بندهای خود از یکدیگر (وَلْیَطَّوَّفُوْا) و تا طواف کنند طواف زیارت که رکن است یا طواف وداع (بِالْبَیْتِ الْعَتِیْقِ ۝) بخانهٔ آزاد از تملک مردمان یا از تسلط جباران یا خانهٔ قدیم که معبد اول او است مراد خانه کعبه است (ذٰلِكَ) آنچه گفته شد از اعمال و احکام حج دین خدای است (وَمَنْ یُّعَظِّمْ) و هر که بزرگ دارد (حُرُمٰتِ اللّٰهِ) احکام خدای تعالی را که هتک حرمت او را نهیست (فَهُوَ) پس آن بزرگ داشتن (خَیْرٌ لَّهٗ) بهتر است مر او را (عِنْدَ رَبِّهٖ ؕ) نزدیک پروردگار او از جهت پاداش (وَاُحِلَّتْ) و حلال کرده شد (لَكُمُ الْاَنْعَامُ) برای شما چهارپایان (اِلَّا مَا یُتْلٰی عَلَیْكُمْ) مگر آنکه خوانده شده است بر شما تحریم آنکه مردار است و گوشت خوک و جز آن (فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ) پس یک سو روید از پلیدی (مِنَ الْاَوْثَانِ) از بتان که عین رجس اند (وَاجْتَنِبُوْا قَوْلَ الزُّوْرِ) و اجتناب کنید از سخن دروغ که اتخاذ شرکای است یا گواهی دروغ یا قولی که بزبان آید و دل با او موافق نبود (حُنَفَآءَ لِلّٰهِ) در حالتی که مخلص باشید مر خدا یرا و مائل بدین او که اسلام است

(غَيْرَ مُشْرِكِيْنَ بِهٖ ط) نه شرک آرندگان بوی (وَمَنْ يُّشْرِكْ بِاللّٰهِ) و هر که شرک آرد بخدای تعالی (فَكَاَنَّمَا خَرَّ) پس همچنان است که گویا در افتاد (مِنَ السَّمَآءِ) از آسمان بردی زمین و هلاک شد (فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ) پس در میرباند او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزای او را متفرق و متمزق می سازند (اَوْ تَهْوِيْ بِهِ الرِّيْحُ) یا بزیر افکند او را باد از موضع مرتفع (فِيْ مَكَانٍ سَحِيْقٍ ۝) در جای دور از فریادرس و دستگیر این کلمات از تشبیهات مرکبه است یعنی هر که از اوج ایمان بحضیض کفر افتد هوای نفس او را پریشان و پایمال سازند یا دیو وسوسهٔ شیطانی او را در وادی ضلالت افگند و نابود سازد و متخصص کام هلاکت مشرکان است (ذٰلِكَ ق) آن است کار که فرمودند اجتناب از اوثان و پرهیز از دروغ (وَمَنْ يُّعَظِّمْ) و هر که تعظیم کند (شَعَآئِرَ اللّٰهِ) نشانهای خدای تعالی که مناسک حج است یا هدایا و تعظیم هدایا آن است که فربه باشد و بی عیب و گران بها (فَاِنَّهَا) پس بدرستیکه بزرگداشت آن (مِنْ تَقْوَى الْقُلُوْبِ ۝) از تقوای دلها است یعنی از افعال خداوندان تقوای قلوب و تقوای دلها ترسگاری بود از موجبات غضب حضرت الهی (لَكُمْ فِيْهَا) مر شما را در انعام (مَنَافِعُ) سودها است از شیر و پشم و سواری و بار کردن و روزاد (اِلٰٓى اَجَلٍ مُّسَمًّى) تا وقتیکه نام برده که زمان نحر است (ثُمَّ مَحِلُّهَا) پس جای ذبح یا وجوب نحر آن منتهی شود (اِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيْقِ ۝) بخانهٔ آزاد از غرقه شدن بوقت طوفان یا خانهٔ بزرگوار (وَلِكُلِّ اُمَّةٍ) و مر هر گروهی را از اهل ادیان که پیش از شما بودند (جَعَلْنَا مَنْسَكًا) دادیم قربانی یعنی فرمودیم قربان (لِّيَذْكُرُوا اسْمَ اللّٰهِ) تا یاد کنند نام خدای را (عَلٰى مَا رَزَقَهُمْ) بر ذبح آنچه داد مرایشانرا (مِّنْ بَهِيْمَةِ الْاَنْعَامِ ط) از بهیمه چهارپایان یعنی هر امتی را مقرر کرده بودیم که قربانی کنند بنام (فَاِلٰهُكُمْ) پس خدای شما و خدای ایشان (اِلٰهٌ وَّاحِدٌ) یک خدای است (فَلَهٗٓ اَسْلِمُوْا ط) پس مر او را گردن نهید و قربان بر او شرک آمیخته مسازید (وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِيْنَ لا) و بشارت ده ای محمد فرستادن را به بزرگی آن سرایا ترسگاران را برحمت بی منتها و سلامی روح فرموده مژده مشتاقان را بسعادت لقا که هیچ مژده ازین فرح افزاتر نیست پس در صفت مخبتین می گوید (الَّذِيْنَ اِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ) آنانکه چون یاد کرده شود خدای تعالی نزد یک ایشان (وَجِلَتْ قُلُوْبُهُمْ) بترسد دلهای ایشان از هیبت اشراق اشعهٔ جلال ربانی و طلوع انوار عظمت جاودانی خواهند که خود را پروانه وار بر شعلهٔ شمع جمال بسوزند و دیدهٔ همت از نظر بغیر دوخته مقدس حضرت قدیم بردوزند

* بیت *

* دیده از غیر تماشای تو بر دوخته باد * * ز آتش عشق تو جان و دل ما سوخته باد *

۱۲ ع

پس بانجاح مطلوب مژده دایشان را (وَالصَّابِرِينَ) و دیگر صبر کنندگان را (عَلَىٰ مَا أَصَابَهُمْ) بآنچه بایشان رسید در سیر از تکالیف و محن (وَالْمُقِيمِي الصَّلَوٰةِ) و بپای دارندگان نماز را یعنی ادا کنندگان در اوقات آن (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) و از آنچه عطا داده ایم ایشان را (يُنفِقُونَ) انفاق می کنند در وجوه خیر و صرف می نمایند بمصارف پسندیده (وَالْبُدْنَ) و شتران و گاوان که برای هدی رانده اید (جَعَلْنَاهَا لَكُمْ) ساختیم آنها یعنی گشتن آنها مر شمارا (مِن شَعَائِرِ اللَّهِ) از نشانهای دین خدای تعالی (لَكُمْ) مر شمارا (فِيهَا خَيْرٌ) در آنها نیکوئی است از منافع دینیه و دنیویه (فَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ) پس یاد کنید نام خدای تعالی را (عَلَيْهَا) بر گشتن آن (صَوَافَّ) در حالتیکه بر پای ایستاده باشند شتر را ایستاده نحر کردن سنت است و بعضی بوقت نحر گویند الله اکبر لا اله الا الله والله اکبر اللهم منک و الیک (فَإِذَا وَجَبَتْ) پس چون بیفتد بر زمین (جُنُوبُهَا) پهلوهای مذبوحان و روح از ایشان بیرون رود (فَكُلُوا مِنْهَا) پس بخورید از گوشتهای ایشان و این خوردن سنت است (وَأَطْعِمُوا الْقَانِعَ) و بخورانید درویش قناعت کننده ناخواهنده را (وَالْمُعْتَرَّ) و سوال کننده و خواهنده را در زاد المسیر آورده که قانع فقیر مکه است و معتر درویش آفاقی (كَذَٰلِكَ) همچنانکه بیان کرده ایم کیفیت نحر ایشان را (سَخَّرْنَاهَا لَكُمْ) رام گردانیدیم مر ایشانرا باوجود قوت و عظم جثه (لَكُمْ) برای شما تا میگیرید و می بندید و می کشید (لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ) شاید که شما سپاس داری کنید مر خدای را بر نعمتهای او آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانیهای خود را بر دیوار کعبهٔ معظمه می مالیدند و آن را سبب تقرب می پنداشتند و در زمان اسلام مومنان نیز همان قاعدهٔ سابقه داعیهٔ آلودگی دیوار محترم کعبهٔ معظمه را داشتند حق سبحانه ازان نهی کرده فرمود (لَن يَنَالَ اللَّهَ) نمی رسد بخدای تعالی (لُحُومُهَا) گوشتهای قربانی که صدقه میدهید (وَلَا دِمَاؤُهَا) و نه خونهای ایشان که بوقت قربانی میریزند (وَلَٰكِن يَنَالُهُ) ولیکن میرسد بمحل قبول وی (التَّقْوَىٰ مِنكُمْ) آنچه مصاعب است باداء پرهیزگاری از شما که آن تعظیم امر خداوند است و تقرب جوید بقربان پسندیده (كَذَٰلِكَ) همچنانکه یاد کرده شده (سَخَّرَهَا لَكُمْ) رام کرد برای شما انام را (لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ) تا تکبیر گوئید وقت ذبح مرخدای را یا به بزرگی یاد کنید خدای را (عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ) بر آنچه راه نمود شما را بطریق نحر ضحایا کیفیت تقرب بدان (وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ) و بشارت ده نیکوکاران را به بهشت یا به قبول طاعات (إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ) بدرستیکه خدای تعالی باز دارد غائلهٔ مشرکان و فتنهٔ ایشان را (عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا) از آنانکه گردیده اند بتصدیق نصرت دهد ایشانرا بر اعادی (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ) بدرستیکه خدای تعالی

دوست نمی دارد (كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ ۝) هر خیانت کننده را که در امانت دین خائن است ناسپاس بر نعمت او که بمحض انعام انعام بدیشان میدهد و مشرکان بنام بتان قربان می کنند در اسباب نزول آورده که کفار مکه بدست و زبان در آزار مومنان می کوشیدند و از هر جهت یکی از صحابه رض خسته و دست بر بسته بحضرت نبوت صلعم آمد و شکایت می نمودند حضرت پیغمبر صلعم می فرمود که صبر کنید که من به قتال ایشان هنوز مامور نیستم چون بمجرت بمدینه واقع شد این قتال در رسید و اول آیتی که در این باب نازل شد این بود (أُذِنَ) دستوری داده شد کارزار کردن (لِلَّذِينَ يُقَاتَلُونَ) مر آنان را که خواهند کارزار کنند با کافران (بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا ؕ) بسبب آنکه ستم رسیده شده اند و جفای دشمنان بسیار کشیده و نص به فتح تامی خواند یعنی آنان را که کافران با ایشان مقاتله می کنند دستوری دادیم که قتال کنند (وَإِنَّ اللَّهَ) و بدرستیکه خدای تعالی (عَلَىٰ نَصْرِهِمْ) بر یاری دادن مظلومان که اصحاب پیغمبر اند (لَقَدِيرٌ ۙ) هر آینه توانا است (الَّذِينَ أُخْرِجُوا) آنانکه بیرون کرده شده اند (مِن دِيَارِهِم) از سراهای خود که در مکه داشتند (بِغَيْرِ حَقٍّ) بناحق یعنی موجب اخراج نبودند بحقیقت و چیزی از ایشان صادر نشده بود که موجب بیرون کردن بودی (إِلَّا أَن يَقُولُوا) مگر آنکه می گفتند (رَبُّنَا اللَّهُ ؕ) پروردگار ما خدای است و بیگانگی حضرت او اقرار می کردند (وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ) و اگر نه دفع کردن خدای بودی بمردمان (بَعْضَهُم بِبَعْضٍ) بعضی را از ایشان به بعضی یعنی بغلبهٔ مومنان بر کافران (لَّهُدِّمَتْ) هر آینه ویران کرده شدی باستیلای کافران بر اهل ملل (صَوَامِعُ) صومعهای راهبان (وَبِيَعٌ) و کلیسهای ترسایان (وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ) و کنشتهای جهودان و مسجدهای مسلمانان که همواره (يُذْكَرُ فِيهَا) یاد کرده می شود در آن مساجد و گفته آید در جمیع بقاع مذکوره (اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا ؕ) نام خدای تعالی بسیار (وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ) و بر استی که یاری دهد خدای تعالی (مَن يَنصُرُهُ ؕ) کسی را که دین او را یاری میدهد (إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ) بتحقیق که خدای تعالی توانا است بر نصرت مومنان (عَزِيزٌ ۝) غالب است بر همه کس و همه چیز هر که او بغلبه دهد خدای در این آیت وعده داد مظلومان صحابه رض را به نصرت و بدان وفا کرد که اموال و دیار قیاصره و اکاسره بدیشان ارزانی فرموده پس دیگر باره در صفت مأذونان بقتال میگوید (الَّذِينَ) آنانند که بر صفت شامند (إِن مَّكَّنَّاهُمْ) اگر جای دهیم ایشان را (فِي الْأَرْضِ) در زمین و دست گاه و اختیار یابند (وَأَقَامُوا الصَّلَوٰةَ) بپای دارند نماز را بجهت تعظیم من (وَآتَوُا الزَّكَوٰةَ) و بدهند زکوة مال را بجهت مساعدت بندگان من (وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ) و بفرمایند به نیکوئی یعنی آنچه شرعا و عرفا

آنرا حسن گویند (وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ) و باز دارند از زشتی یعنی آنچه اهل علم و فضل آنرا قبیح شمرند (وَلِلّٰهِ) و مر خدایرا است (عَاقِبَةُ الْأُمُورِ ۝) نهایت کارها یعنی سرانجام همه امور آن باشد که او خواهد * رباعی *

* این دولت و مال دنیای هوسی خواهد * * وآن گلشن و باغ و حوض و حوری خواهد *
* از حق هر کس حال نکوئی خواهد * * آن است سرانجام که او می خواهد *

(وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ) و اگر تکذیب کنند ترا مشرکان قریش اندوه مخور که تکذیب قوم تو مخصوص نیست (فَقَدْ كَذَّبَتْ) پس مدرستیکه تکذیب کرده اند (قَبْلَهُمْ) پیش از صنادید مکه (قَوْمُ نُوحٍ) گروه نوح مر نوح را (وَعَادٌ) و گروه عاد مر هود را (وَثَمُودُ) و گروه ثمود مر صالح را (وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ) و گروه ابراهیم مر او را (وَقَوْمُ لُوطٍ) و گروه لوط او را (وَأَصْحَابُ مَدْيَنَ ج) و اهل مدین شعیب را (وَكُذِّبَ مُوسَىٰ) و تکذیب کرده شد موسی ع یعنی قبطیان او را تکذیب کردند نه قوم او که بنی اسرائیل بودند (فَأَمْلَيْتُ) پس مهلت دادم (لِلْكَافِرِينَ) مر ناگرویدگانرا تا وقتیکه آجال مقدره در آمده (ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ ج) پس بگرفتیم ایشانرا بعذاب طوفان و ریح صرصر و صیحه و لشکر بعوض و خسف و حجاره و عذاب یوم الظله و غرق شدن (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (نَكِيرِ ۝) ناپسندیدن من ایشان را یعنی انکار کردم بر کار ایشان و نعمت را بدل ساختیم بمحنت و زندگی را بهلاک و عمارت را بخرابی (فَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ) پس چندان دیه و شهرها که ما (أَهْلَكْنَاهَا) هلاک کردیم آن را باهلاک اهل آن (وَهِيَ) و حال آنکه دیه (ظَالِمَةٌ) ستمکار بودند یعنی اهل آن مشرک و ظالم بودند (فَهِيَ) پس آن دیه (خَاوِيَةٌ) افتاده است (عَلَىٰ عُرُوشِهَا) بر سقفهای خود یعنی اول سقفها آن بنا بیفتاده پس دیوارها بران فرو آمده (وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ) و چند چاه و ست باز داشته که اهل آن آب هلاک شده اند و کس نیست که آب آن بر دارد و نعمت حاصل کند (وَقَصْرٍ مَشِيدٍ ۝) و چند کوشک بلند گچ کاری کرده که آنرا از ساکنانش خالی کردیم در اکثر تفاسیر معتبره هست که این چاه و بایان کوهی بوده بحضرموت و قصر مشید بر قلهٔ آن کوه و در اصل آورده که بانی آن قصر پسر عاد ثانی بوده که او را شدید گویند و اصح آن است که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح ع با چهار هزار کس از مومنان مدیار یمن آمد و در بعضی از منازل آن ولایت موت بر وی عاشر شد و آنرا حضرموت نام نهادند و اصحاب او بلاس بن سوید یا حاپس بن جلاس را بر خود امیر ساختند و وزارت او بکاریب بن سواده دادند و بر سر این چاه که بیر معطله اشارت بدان است قرار گرفتند و قصر مشید ساختند و اولاد ایشان بعد از مدتی بت پرستی آغاز نهاده از دین آباء و اجداد برگشتند و بخواری و زاری

حنظله بن صفوان را که پیغمبری بدیشان آمده بود به کشتند و خدای ایشان را هلاک کرد و چاه ایشان معطل و خشک ایشان خالی مانده و در تصرف آورده که پادشاهی کافر بر و زیر مسلمان غضب کرده می خواست که او را بکشد وزیر بگریخت با چهار هزار کس از اهل ایمان و در پایان کوه حضرموت که هوای خوش داشت منزل ساخت هر چند که چاه بکندند آب تلخ بیرون می آمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسید موضع چاه نشان کرد و چون بکندند آبی بنهایت صفا و لطافت و نهایت رقت و عذوبت بیرون آمد * بیت *

* در مزه چون شربت شیرین خیات * * وز خوشی همشیرهٔ آب حیات *

ایشان آن چاه را آباده ساخته از پایان تا بالای آن بخشتهای زر و نقره برآوردند و بپرستش پروردگار مشغول شدند بعد از مدت متمادی شیطان بصورت عجوزهٔ صالحه برآمده زنان را دلالت کرد بدان که بوقت غیبت شوهران بسحق اشتغال کنند و دیگر باره بشکل پیری زاهد بر ایشان ظاهر شده مردان را بوقت دوری از زواج از ایشان مانعان بهایم فرمود و چون این عمل هر دو قبیح در میان ایشان پدید آمد حق تعالی حنظله یا صفوان را به پیغمبری بدایشان فرستاد و بدگر بار آب ایشان غایب شد و بعد وعدهٔ ایمان پیغمبر دعا فرمود آب باز آمد و هم فرمان نبردند حق تعالی فرمود که بعد از هفت سال و هفت ماه و هفت روز و هفت ساعت عذاب بدیشان می فرستم ایشان قصر مشید را بنا کردند بخشتهای زر و نقره و یاقوت و جواهر مرصع ساختند بعد از انقضای زمان مهلت رجوع بدان قصر کرده در آن فرو شدند جبرئیل عم فرو آمده ایشان را با کوشک بر زیرزمین فرو برد چاه ایشان در ماند است دود و سیاه متن از انجا بر می آید و در ان نواحی آوازها هلاک شدگان می شنوند (اَفَلَمْ یَسِیْرُوْا) آیا نرفتند تا نمی روند قوم تو و سیر نمی کنند (فِی الْاَرْضِ) در زمین یمن و شام تا آیات عذاب و مصارع منکران مشاهده کنند و عبرت گیرند (فَتَکُوْنَ لَهُمْ) پس باشد ایشان را (قُلُوْبٌ یَّعْقِلُوْنَ) دلها که تعقل کنند (بِهَا) بآن چیزی را که هست اعتبار یا مودی باعتبار باشد (اَوْ اٰذَانٌ یَّسْمَعُوْنَ) یا باشد ایشانرا گوشها که بشنوند (بِهَا ج) بدان خبرهای امم ماضیه و وقایع ایشان را (فَاِنَّهَا) پس قصه این است که (لَا تَعْمَی الْاَبْصَارُ) نابینا نمی شود دیدهای حس یعنی در مشاعر ایشان خلل نیست هم چنین می بیند (وَلٰکِنْ تَعْمَی) ولیکن نابینا می شود از مشاهدهٔ اعتبار (الْقُلُوْبُ الَّتِیْ) آن دلها که هست (فِی الصُّدُوْرِ ۝) در سینها یعنی چشم دل ایشان پوشیده است از مشاهدهٔ احوال گذشتگان لاجرم بدان عبرت نمی گیرند * نظم *

* چشم دل بگشا بدین دنیا منگر * * هر طرف آیات قدرت آشکار *

* چشم سر جز پوست خود چیزی ندید * * چشم سر در معجزہ چیزی رسید *

(وَيَسْتَعْجِلُونَكَ) وشتاب می خواهند از تو کافران مکہ چون نضر من حارث و اضراب او یعنے تعجیل می نمایند (بِالْعَذَابِ) بنزول عذاب موعود (وَلَنْ يُّخْلِفَ اللّٰهُ) و خلاف نخواهد کرد خدای تعالی (وَعْدَهٗ ط) وعدهٔ خود را کہ در نزول عذاب ایشان فرمود (وَاِنَّ يَوْمًا) و در ستیکہ روزی از روزهای شما (عِنْدَ رَبِّكَ) نزدیک پروردگار تو (كَاَلْفِ سَنَةٍ) مانند هزار سال است (مِّمَّا تَعُدُّوْنَ ۝) از آنچہ می شمرید یعنے نزدیک خدای تعالی یکروز دو هزار سال برابر است زیرا کہ حکم زمان بر وجاری نیست پس وجود و عدم و قلت و کثرت آن نزدیک او یکسان است هرگاه خواهد عذاب فرستد و بر استعجال زمان عقوبت هیچ اثری مترتب نگردد

* فرد * * تا در نرسد وعدهٔ هرکار کہ هست * * هر چند کنی جهد بجای نرسد *

(وَكَاَيِّنْ مِّنْ قَرْيَةٍ) و چندین از دیه ها یعنے اهالی آن کہ من بمحض رحمت رحمانیت (اَمْلَيْتُ لَهَا) مهلت دادم اهل آن را بتاخیر عذاب (وَهِيَ ظَالِمَةٌ) و حال آنکہ اهل آن قریه یعنے در و مردم ستمگار و کافر بودند و مهلت بجهت آن بود کہ توبہ کنند و بحق باز گردند (ثُمَّ اَخَذْتُهَا ج) پس بگرفتم ایشان را چون توبہ نکردند بعذاب سخت در دنیا (وَاِلَيَّ الْمَصِيْرُ ۝) و بسوی من است باز گشت در آخرت و آنجا نیز بجز اخواهند رسید (قُلْ يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ) بگو ای آدمیان (اِنَّمَآ اَنَا لَكُمْ) جز این نیست کہ من مر شما را (نَذِيْرٌ) بیم کننده ام (مُّبِيْنٌ ج) هویدا یا آشکارا کننده آنچہ بدان بیم می کنم (فَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) پس آنانکہ گروید بآنچہ گرویدن بدان واجب است (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند کارهای نیکو (لَهُمْ مَّغْفِرَةٌ) مر ایشان را است آمرزش گناهان گذشتہ (وَّرِزْقٌ كَرِيْمٌ ۝) و روزی نیکو در حال یعنے رزقی بی رنج و منت یا بهشت و در آخرت (وَالَّذِيْنَ سَعَوْا فِيْٓ اٰيٰتِنَا مُعٰجِزِيْنَ) و آنانکہ بشتافتند در ابطال آیت های ما یعنے قرآن در حالتی کہ پیشی گیرندگانند بر ما بگمان خود یعنے خواهند کہ از ما در گذرند و پیشی گیرند و عذاب ما از ایشان فوت شود (اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ الْجَحِيْمِ ۝) آن گروه اهل زمان دوزخ جحیمند و ایم در آتش افروخته باشند در بعضی از تفاسیر قصهٔ القای شیطان در امنیت پیغمبر علیہ السلام بر وجهی آورده اند کہ مرضی اهل تحقیق نیست و ما از تاویلات علم الهدی و تبصره و دیگر کتب معتبره چون معتمد فی المعتقد و روضة الاحباب مدت انوار جمال مولانا الی یوم الحساب آنرا این جا ایراد کردیم بطریقیکہ مستحسن اهل سنت است آورده اند کہ چون سورهٔ والنجم نازل شد سید عالم علیہ السلام آنرا در مسجد الحرام در مجمع قریش می خواند و در میان آیتها توقف می فرمود تا مردم ثانی نمود و یاد گیرند پس بطریق مذکور و بعد از تلاوت آیت افرایتم اللات والعزی

ع ۱۴

وسنات الثالثة الاخری متوقف شد و شیطان در ان میان مجال یافته بگوش مشرکان رسانید که تلک الغرانیق العلی و ان شفاعتهن لترتجی حاصل معنی آنکه ایشان بزرگان قوم یا مرغان بلند پرواز اند و امید شفاعت ایشان می توان داشت کفار باستماع این کلمات خوش دل شده پنداشتند که حضرت رسالت پناه عم خواند و بتان ایشان را ستایش کرد لاجرم در آخر سوره که آنحضرت عم با مومنان سجده کردند اکثر اهل شرک اتفاق نمودند جبرئیل عم فرود آمده صورت حال بعرض آن حضرت عم رسانید و دل مبارک پیغمبر عم ازان بسیار اندوهناک شد و حضرت باری تعالی و تقدس جهت تسلیهٔ خاطر سید عالم عم آیت فرستاد که (وَمَا اَرْسَلْنَا) و نفرستادیم ما (مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رَّسُوْلٍ) پیش از فرستادن تو هیچ رسولی (وَلَا نَبِیٍّ) و نه هیچ نبی و فرق میان رسول و نبی آن است که رسول صاحب شریعت است و نبی تابع او است دران شرع چون حضرت لوط عم که بشریعت ابراهیم عم دعوت می کرد و همچون یوشع و موسی و شمعون و عیسی عم یار رسول داعی است شریعت خاص و نبی عام است و شاید مراد او دیگر برا که مقرر شرع سابق باشد پس نبی عام تر است از رسول و گفته اند رسول آن است که جمع کند معجزه را با کتابی که منزل باشد بر و نبی که غیر رسول بود آن است که کتابی بر و نازل نباشد و گویند رسول آن بود که فرشته بوحی بدو فرود آید و نبی آنکه آوازی می شنود یا ملهم گردد یا خواب بیند و بر هر تقدیر می فرماید که هیچ رسول و نبی نه فرستادیم (اِلَّآ اِذَا تَمَنّٰٓی اَلْقَی الشَّیْطَانُ) مگر چون تلاوت کرد بینگند شیطان (فِیْ اُمْنِیَّتِهٖ ج) در نزدیک تلاوت او آنچه خواست بحیثیتیکه بر مردم مشتبه شد که آن سخن پیغمبر خواند چنانچه بوقت تلاوت پیغمبر ما هم شیطانی که او را ابیض گویند به همنجار آواز حضرت هم این کلمات بخواند

* شعر *

* تلک الغرانیق العلی * * وان شفاعتهن لترتجی *

در حالتی که حضرت هم سورهٔ النجم می خواند و باینجا رسیده بود که وسنات الثالثة الاخری و جمعی گمان برده اند که این کلمات گو تلاوت پیغمبر عم است (فَیَنْسَخُ اللّٰهُ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ) پس باطل و زائل گرداند خدای تعالی آنچه در افگنده باشد شیطان از کلمات کفر (ثُمَّ یُحْکِمُ اللّٰهُ اٰیٰتِهٖ ط) پس ثابت کند خدای آیتهای خود را که پیغمبر می خواند (وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ) و خدای تعالی داناست باحوال مردمان (حَکِیْمٌ ۝) حکم کننده بحق بر ایشان (لِیَجْعَلَ مَا یُلْقِی الشَّیْطَانُ فِتْنَةً) القا کرد شیطان بوقت تلاوت انبیاء عم تا گرداند خدای تعالی آن چیز را که القا می کند شیطان آزمایشی و ابتلائی (لِّلَّذِیْنَ فِیْ قُلُوْبِهِمْ ط مَّرَضٌ) مر آنانرا

که در دلهای ایشان مرض کفر است یعنی منافقان (وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ ط) و سخت است دلهای ایشان و تاریک مراد آن است که منافق و مشرک از القای شیطان در شک و حیرت افتند (وَإِنَّ الظَّالِمِينَ) و بدرستیکه ستمگاران یعنی این دو گروه وضع مظهر در موضع مضمر حکم است بر ایشان بظلم یعنی فرقهٔ کفره و اهل نفاق (لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۞) هر آینه در خلافی دور و دراز و در ستیزه و عناد بی پایانند (وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) و دیگر القا برای آن است که تا بدانند آنانکه داده شده اند علم و العلم قرآن (أَنَّهُ الْحَقُّ) آنانکه قرآن حق است (مِنْ رَبِّكَ) نازل از پروردگار تو و شیطان را مجال تصرف در ان نیست (فَيُؤْمِنُوا بِهِ) پس ایمان آرند بقرآن (فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ ط) پس نرم شود برای قرآن دلهای ایشان و احکام آنرا قبول کند (وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا) و بتحقیق خدای تعالی راه نماینده است آنانرا که گرویده اند (إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۞) بسوی راه راست یعنی هر چه بر مومنان مشکل گردد حق تعالی ایشانرا راه نماید بنظر صحیح و فکر سلیم تا زود بمقصود رسند (وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا) و همیشه باشند آنانکه نگرویده اند (فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ) در شک از قرآن یا از رسول یا از القای شیطان چه گفتند چه شد محمد را که از معاشش بنان ما پشیمان شد پس ایشان همواره در شک اند (حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ) تا وقتیکه بیاید بدیشان قیامت یا مرگ که قیامت صغری است یا بیاید بدیشان اشراط ساعت (بَغْتَةً) ناگهان (أَوْ يَأْتِيَهُمْ) یا بیاید بدیشان (عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ ۞) عذاب روزی که نسازد ایشان برا فتد چون روز بدر و گفته اند روز عقیم روز قیامت است که بعد از وی روزی نخواهد بود (الْمُلْكُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ ط) بادشاهی و فرمانروائی آن روز مر خدای راست بی مدعی و منازعی یعنی امروز ملوک و سلاطین را دعوی سلطنت و مملکت داری هست و در آن روز کمر تکبر از میان متکبران بگشایند و تاج تجبر از سر خسروان بربایند و دعویها منقطع و گمانها مرتفع گردد و ملک الملک رخت تصورات و تخیلات ملوک را در قعر دریای عدم افگند و رسوم تفکرات و توهمات سلاطین را بالصدمهٔ الملک یومئذ درهم شکند همه را جز اظهار عبودیت و اقرار بعجز و بیچارگی چاره نباشد * بیت *

* آن سر که صیت افسرش از چرخ بر گذشت * * روزی در آستانهٔ از خاک در شود *

و چون ملک ملک حقیقی ظاهر گردد (يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ ط) حکم کند بی شرکت کسی میان بندگان از مومن و کافر (فَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) پس آنانکه گرویدند و عملهای نیکو کردند (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۞) در بوستانهای ناز و نعمت بی رنج و محنت باشند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه نگرویدند (وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا) و تکذیب کردند مر آیتهای ما را (فَأُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ۞) پس آن گروه مر ایشانرا است عذاب

خوار کننده و رسوا سازند (وَالَّذِيْنَ هَاجَرُوْا) و آنانکه هجرت کردند و از دیار خود بیرون شدند (فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ) در راه خدای یعنی در طاعت و اطاعت خدای تعالی از برای رضای او (ثُمَّ قُتِلُوْا) پس کشته شدند در جهاد با دشمنان دین (اَوْ مَاتُوْا) یا بمردند بشربت شهادت چشیده (لَيَرْزُقَنَّهُمُ اللّٰهُ) هر آینه روزی دهد ایشانرا خدای تعالی (رِزْقًا حَسَنًا ط) روزی نیکو که نعیم بهشت است نه تعبی رسد در تحصیل آن و نه علتی بود در تناول آن و نه دغدغهٔ انقطاع باشد در ان آورده اند که بعضی از صحابه رض گفتند یارسول الله عم ما باجمعی برادران دینی بجهاد میرویم و ایشان شهید می شوند و بعطیات الهی مشرف می گردند و اگر ما بمیریم و شهید نگردیم حال ما چون شود این آیت نازل شد که چون همه در نیت جهاد متفق بودید همه را رزق حسن خواهیم داد (وَاِنَّ اللّٰهَ لَهُوَ خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ ۝) و بدرستیکه خدای تعالی هر آینه او است بهترین روزی دهندگان بی حساب میدهد (لَيُدْخِلَنَّهُمْ مُّدْخَلًا يَّرْضَوْنَهٗ ط) تا در آرد ایشانرا در بهشت عنبر سرشت زرین خشت در آورد نی که پسندند آنرا یعنی ملایکه را با استقبال ایشان فرستند و بتعظیم تمام ایشانرا در بهشت در آورند و ایشان را بدهند مالا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر (وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَلِيْمٌ) و بدرستیکه خدای تعالی باحوال ایشان دانا است باحوال و اعادی ایشان (حَلِيْمٌ ۝) بردبار است در عقوبت اعدا تعجیل نفرماید و در تبیان آورده که قومی از مشرکان در اواخر ماه محرم خواستند که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام از قتال در ماه محرم اجتناب نمودند گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران راضی نشدند و مسلمانان با ایشان کارزار کرده مظفر و منصور شدند این آیت ازان خبر میدهد (ذٰلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ) این است حکم الله که گفته شد در باب مومن و کافر و هر که عقوبت کند یعنی با مشرکان مقاتله نماید (بِمِثْلِ مَا عُوْقِبَ بِهٖ) بمانند آنکه با و عقوبت کرده شده یعنی قتال کردند جزا را برای ازدواج عقوبت می گوید یعنی جزا دهد ظالم را بمثل آنچه ظلم کرده (ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ) پس ستم کرده شود بر و یعنی معاودت کند و بعقوبت معاقب ثانی کرده مجازی منتقم است (لَيَنْصُرَنَّهُ اللّٰهُ ط) هر آینه نصرت دهد خدای تعالی او را (اِنَّ اللّٰهَ) بتحقیق خدای تعالی (لَعَفُوٌّ) هر آینه عفو کننده است (غَفُوْرٌ ۝) آمرزنده مر منتقم را تعریض است باینکه عفو از انتقام بهتر است و لمن صبر و غفران ذلک لمن عزم الامور صاحب موضح می فرماید که حکم آیت در بیان جراحات است یعنی کسی را مجروح ساختند و او بر ابر جارح خود را مجروح گردانید دیگر باره بازای آنچه بر مجروح اول اعادهٔ جرح کردند حق سبحانه او را یاری می کند (ذٰلِكَ) آن نصرت مظلوم را (بِاَنَّ اللّٰهَ) بسبب آن است که خدای تعالی قادر است بر آنکه چیزی را بچیزی غالب گرداند و از جمله آنکه (يُوْلِجُ الَّيْلَ

فِي النَّهَارِ) درمی آرد شب را در روز و مدت او را می افزاید یا ظلمت شب را بجای روشنائی روز می نهد (وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ) و درمی آرد روز را در شب و مدتهای او را زیاده می سازد یا ضوء نهار را بجای ظلمت لیل می آرد (وَأَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ) و سبب آن است که خدای تعالی شنوا است قول معاقب را (بَصِيرٌ) بینا است باحوال منتقم (ذَٰلِكَ) آن وصف که حق را بکمال قدرت کرده شد (بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ) بسبب آن است که خدای تعالی او است ثابت در نفس خود و واجب در ذات قدیم (وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ) و بدرستیکه آنچه شما می پرستید و خلق می خوانید یعنی آنچه می خوانند و می پرستند کافران بجز خدای او است باطل و معدوم و در حد ذات خود در احتیاف آورده که او است موجود بذات خود و دیگران اگرچه موجود اند وجود ایشان بدو است پس بنفس خود باطل باشد چه باطل آن است که موجود نبود چون دعاوی باطله و بدین سبب حضرت سید عالم ص فرمود که اصدق بیت قالته العرب قول لبید (مصرع) * الا کل شیء ما خلا الله باطل * در مثنوی معنوی فرموده

* این دوئی اوصاف دید احول است * * ورنه اول آخر آخر اول است *

* کل شیء ما خلا الله باطل * * ان فضل الله غیم باطل *

* ملک ملک اوست او خود مالک است * * غیر ذاتش کل شیء هالک است *

(وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ) و بسبب آن است که خدای او است برتر از همه آشیا و بزرگتر از شریک و همتا (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً) آیا ندیدی و ندانستی استفهام تقریر است یعنی دانسته آرا که خدای فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی را (فَتُصْبِحُ الْأَرْضُ) پس گشت زمین ایراد ماضی بلفظ مضارع افاده اثبات بقای اثر سطر می کند مدتی متمادی یعنی پیوسته است زمین بسبب آن آب (مُخْضَرَّةً) سبز گشته گیاه بعد از پژمردگی و خشکی (إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ) بدرستیکه خدای تعالی لطف کننده است بابندگان بر و بایندن گیاه تا ایشانرا از ان روزی دهد دانا است بحال رزق و مرزوق (لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ) مراو را است آنچه در آسمانها است و آنچه در زمینها است و خالق و مالک همه او است (وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ) و بدرستیکه خدای هر آینه او است بی نیاز در ذات خود از همه آشیا ستوده و سنایندها سزاوار پرستش و ستایش بصفات و احوال خود (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُم) آیا ندیدی و ندانستی آنکه خدای تعالی رام کرد برای شما (مَّا فِي الْأَرْضِ) آنچه در زمین است از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه منتفع شوند بآن انسان (وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ)

ع ۱۷

و مسخر گردانید مر شما را کشتی که میرود در دریا بفرمان او (وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ) و نگاه دارد خدای آسمانها (أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ ط) از آنکه بیفتد بر زمین مگر بخواست او یعنی هرگاه که حق تعالی افتادن او خواهد بیفتد (إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ ۝) به تحقیق که خدای تعالی بر مردمان مهربان و بخشاینده است که ابواب منافع بر ایشان گشوده و انواع مضار از ایشان دفع کرد (وَهُوَ الَّذِي أَحْيَاكُمْ ثُمَّ) او است آن کسیکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید مرده (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ) پس بمیراند شما را چون اجل در رسد (ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ط) پس زنده گرداند شما را در قیامت (إِنَّ الْإِنْسَانَ لَكَفُورٌ ۝) بدرستیکه آدمی هر آینه ناسپاس است که با وجود چندین نعم پرستش منعم فرومی گذارد (لِكُلِّ أُمَّةٍ) مر هر گروهی را از اهل ملل (جَعَلْنَا مَنْسَكًا) معین ساختیم دینی و شریعتی که مامرند (هُمْ نَاسِكُوهُ) ایشان پذیرنده آن دینند (فَلَا يُنَازِعُنَّكَ) پس باید که نزاع نکنند با تو ارباب ادیان باطله (فِي الْأَمْرِ) در کار دین چه امر دین تو از ان ظاهرتر است که تصور نزاع در ان توان کرد * مصرع * در نور آفتاب چه جای تامل است * (وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ ط) و بخوان مردمان را بتوحید و عبادت آفریدگار خود (إِنَّكَ لَعَلَى هُدًى مُّسْتَقِيمٍ ۝) بدرستیکه تو هر آینه براه راستی (وَإِنْ جَادَلُوكَ) و اگر خصومت ورزند با تو و جدال کنند و حال آنکه حق ظاهر شده و حجت لازم گشته (فَقُلِ) پس بگو (اللَّهُ) خدا (أَعْلَمُ) داناتر است (بِمَا تَعْمَلُونَ ۝) بآنچه می کنید از عناد و جدال و بزودی شما را جزا خواهد داد (اللَّهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط) خدای تعالی حکم کند میان شما در روز قیامت (فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ ۝) در آن چیزکه بودید شما در آن اختلاف می کردید از امر دین حکم چنان باشد که مومن را بدرجات ثواب برآرد و مشرک را در درکات عقاب افگند و در زاد المسیر فرموده که این آیت بآیت السیف منسوخ است (أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاءِ) آیا ندانستی یعنی دانسته آن را که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانهاست از عجایب علویات (وَالْأَرْضِ ط) و آنچه در زمین است از غرایب سفلیات و هیچ چیز بر و پوشیده نیست (إِنَّ ذَٰلِكَ فِي كِتَابٍ ط) بدرستیکه هر چیز در آسمان و زمین بود نوشته شده در کتاب لوح محفوظ است و آن نزدیک او است (إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۝) بدرستیکه علم هر آشیا مر خدای تعالی آسان است چه تعلق علم او بهر معلومات یکسان است (وَيَعْبُدُونَ مِن دُونِ اللَّهِ) و می پرستند کفار بجز خدای تعالی (مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا) آنچه فرو نفرستاده است خدای تعالی بپرستش او حجتی و برهانی (وَمَا لَيْسَ لَهُم بِهِ عِلْمٌ ط) و عبادت می کنند چیزیرا که نیست مر ایشانرا بآنچه مر دانشی یعنی استدلالی ندارند بر پرستش ایشان بلکه از محض جهالت و تقلید می پرستند (وَمَا لِلظَّالِمِينَ

مِنْ نَّصِيْرٍ ۝) و نیست مر مشرکان را هیچ یاری که دفع عذاب کند از ایشان (وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيَاتُنَا بَيِّنٰتٍ) و چون خوانده شود بر کافران آیت های ما یعنی قرآن در حالتیکه آن آیتها روشنند و هویدا بی لبس و تناقض و اختلاف و اختلال (تَعْرِفُ فِيْ وُجُوْهِ الَّذِيْنَ كَفَرُوا الْمُنْكَرَ ط) می شناسی در رویهای آنانکه نگرویده اند انکار را از غایت منکری و عداوت بحق یعنی قرآن بر کافران خوانی اثر کراهیت و نفرت و زردی ایشان بر بینی از فرط عناد و لجاج که باحق دارند (يَكَادُوْنَ يَسْطُوْنَ) نزدیک بود که بگیرند بقهر و مجادله نمایند یا بکشایند و ستها (بِالَّذِيْنَ يَتْلُوْنَ عَلَيْهِمْ اٰيَاتِنَا ط) بآنانکه می خوانند بر ایشان آیتهای ما را (قُلْ اَفَاُنَبِّئُكُمْ بِشَرٍّ مِّنْ ذٰلِكُمْ ط) بگو آیا خبر کنم شما را بدتر از آنکه می خواهند ایشان بخوانندگان قرآن (اَلنَّارُ ط وَعَدَهَا اللّٰهُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ط) آتش دوزخ است که سخت تر دگرده تر است از خشم و سطوت شما بر ایشان وعده داده است بآن آتش خدای آنانرا که نگرویده اند و وعده بدان وجه است که ایشان را در ان جای دهد (وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ ۝) و بد موضع بازگشت است آتش (يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ) ای آدمیان زده شده است مثلی برای عبادت کنندگان بتان و اصنام را و بیان کرده شده در سوره عنکبوت بدین وجه که مثل الذین اتخذوا من دون الله اولیاء کمثل العنکبوت اتخذت بیتا (فَاسْتَمِعُوْا لَهٗ ط) پس بشنوید آن مثل را بگوش هوش و در ان تامل کنید (اِنَّ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بدرستیکه آنها را که می خوانید از بتان و آن صد و شصت بت بود بر حوالی خانهٔ کعبه نهاده الله تعالی فرمود که این همه بتان که می پرستید بجز خدای که منم (لَنْ يَّخْلُقُوْا ذُبَابًا) نیافرینند گان مگسی را باوجود مغرجه (وَلَوِ اجْتَمَعُوْا لَهٗ ط) و اگرچه اجتماع کنند و اتفاق نمایند برای آفریدن او (وَاِنْ يَّسْلُبْهُمُ الذُّبَابُ شَيْـًٔا) و اگر برباید مگس از ایشان چیزی را از طیب و عسل که بدان آلوده اند (لَّا يَسْتَنْقِذُوْهُ مِنْهُ ط) نمی توانند بازنمایند یعنی بازنمی توانند ستد آن چیز را از مگس زهی بت پرستان این بود که بتان را بعسل و بوی خوش می اندودند و ربای متخانه بر ایشان می بستند و مگسان از روزن بتخانه در آمده آنها را می خوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل بدان بتان نبود شادی میکردند که آلهه ما آنها را خورده اند حق سبحانه از عجز و ضعف بتان خبر داد که نه بر آفریدن مگس قادرند و نه بر دفع آن از خود (ضَعُفَ الطَّالِبُ وَالْمَطْلُوْبُ ۝) ضعیف شده است جوینده یعنی بت که نتواند ستد آنچه مگس از ربوده و سست شده مطلوب یعنی مگس که نتواند آنچه ربوده از او استرداد کند یا سست و عاجز اند پرستنده و پرستیده یعنی مشرک و صنم

* نظم *

* عاجز آنکه عاجزان را بنده اند * چون تندکاری زهم شرمنده اند *

ع ۱۶

* عجز و امکان لازم یکدیگرند * * پس همه خلقان زهم عاجز ترند *
* قوت از حق است، قوت حق او است * * زانکه او منزاست خلقش هست پوست *

آورده اند که مالک بن ضیف، کعب بن اشرف با جمعی دیگر از یهود گفتند که خدای تعالی عالم را بشش روز آفریده و مانده شد حاشا بر دان شان خاک باد پس روز شنبه برای استراحت بر پشت تکیه کرد حق سبحانه آیت فرستاد (مَا قَدَرُوا اللّٰهَ حَقَّ قَدْرِهٖ ط) نشناختند یهود خدا را همزای شناختن او یا تعظیم نه نمودند او را حق تعظیم او کو رنج و تعب را بدو نسبت دادند قولی آن است که آیت در شان مشرکان است می فرماید که ایشان خدای تعالی را چنانچه باید ندانستند که بدو شرک آوردند و جمادات را الله نام نهادند محققان برانند که چنانچه اهل شرک بحق المعرفت او را نشناختند اهل علم نیز بالحقیقت بمعرفت او راه نبردند زیرا که دور باش و لایحیطون به علما کسی را در حوالی بارگاه کبریا نمی گذارد و بنهیب هویت خود هیچ رهنمارا بر در راه نمی دهد شیخ ابوبکر واسطی قدس سره فرموده که لایعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او نداند و سر معرفت او جز او بی نبرد میان او و میان ماسوی او هیچ نوع نسبتی نیست تا در طریق معرفتش شروع توانند کرد و معرفت بی مناسبت آن از قبیل محالات است و مالطین و رب العالمین

* مصرع * چه نسبت خاک را با عالم پاک *

(اِنَّ اللّٰهَ لَقَوِیٌّ عَزِیْزٌ ۝) بدرستیکه خدای تعالی بر آینه توانا است بر خلق آشیای غالب است بر همه چیزها (اَللّٰهُ یَصْطَفِیْ) خدای تعالی برمی گزیند (مِنَ الْمَلٰٓئِکَةِ رُسُلًا وَّمِنَ النَّاسِ ط) از فرشتگان فرستادگان را که واسطه باشند میان وی و پیغمبران وی برسانیدن وحی ایشان مثل جبرئیل عم و از آدمیان نیز می گوید پیغمبرانرا تا خلق را دعوت بحق کنند (اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ بَصِیْرٌ ۝) بتحقیق خدای تعالی شنوا است مقالهٔ پیغمبران را در وقت دعوت و تبلیغ بینا است بحال امت او در رد و قبول دعوت (یَعْلَمُ مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ) میداند آنچه در پیش آدمیان است یعنی عملها که کرده اند (وَمَا خَلْفَهُمْ ط) و آنچه از پس ایشان است یعنی عملها که خواهند کرد (وَاِلَی اللّٰهِ تُرْجَعُ الْاُمُوْرُ ۝) و بسوی خدای تعالی باز گردانیده می شود کارها (یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ارْکَعُوْا) ای سائنکه گرویده اید رکوع کنید (وَاسْجُدُوْا) و سجود نمائید در نماز در اول اسلام در نماز همین قیام و قعود بود بدین آیت رکوع و سجود داخل شد و گویند معنی آیت این است که نماز گزارید تعبیر کرده از صلوة بر رکوع و سجود که دو رکن اعظم است ازان و لهذا امام اعظم و مالک رح درین آیت سجده نمی گویند چه ذکر رکوع و سجود بهم ایهامی کند با آنکه مراد نماز است و امام شافعی، امام احمد رح سجده می گویند ظاهر امر

بسجده است و در حدیثی نیز آمده است که فضلت سورت الحج بسجدتین من لم یسجدهما فلا یقرأهما
این سجده مختلف فیه است و بر مذهب امام شافعی رح سجده هفتم باشد از سجدات قرآن حضرت شیخ
قدس سره این را سجده انفلاح گفته و فعل خیر را که بعد از این مذکور می گردد همان می کند بر سبیل ترتب بسجود
( وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ ) و بپرستید آفریدگار خود را ( وَافْعَلُوا الْخَيْرَ ) و بکنید نکوئی یعنی عملی که پسندیده باشد
در شرع ( لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ۞ ) شاید که شما رستگار شوید تا بمطلوب و مقصود برسید ( وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ
حَقَّ جِهَادِهِ ط ) و غزا کنید در راه خدای تعالی برای او چنانکه سزاوار جهاد او باشد یعنی بدل صافی و نیت
خالص و جهاد دو است یکی با دشمنان ظاهر چون اهل شرک دینی و دیگر با اعادی باطن چون نفس و هوا
چنانچه حضرت رسالت پناه عم بعد از رجوع از غزوه تبوک فرمود که رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر

* نظم * ای شهان گشتیم ما خصم برون * ماند خصمی زو بتر در اندرون *
* کشتن این کار هر فرد و هوش نیست * شیر باطن سخرهٔ هر گوش نیست *

و ازین است که امام قشیری فرموده که حق جهاد آن است یک چشم زدن از مجاهدهٔ نفس باز نیستند
زیرا که از دو یمن توان بود دو اعدی عدو ک نفسک التی بین جنبیک اشارت بدین است ( هُوَ اجْتَبَاكُمْ )
او که خداوند است برگزید شما را برای نصرت دین خود ( وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ ط )
و نساخت و مقرر نکرد بر شما در دین هیچ تنگی یعنی بر شما تنگ فرا نگرفت در احکام دین و تکلیف مالا یطاق
نفرمود و بوقت ضرورت رخصتها داد چون قصر و جمع و تیمم و افطار در مرض و سفر پس پیروی کنید
( مِلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ط ) کیش پدر خود ابراهیم عم را چون اکثر عرب از ذریت ابراهیم عم بودند
تغلیب کرد ایشان را بر هم امت یا آنکه او پدر پیغمبر ما است و آن حضرت عم پدر امت و پدر را حکم
پدر دارد ( هُوَ ) خدای ( سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ ) نام نهاد شما را مسلمان پیش از قرآن در کتب
منزله ( وَفِي هَٰذَا ) و در قرآن نیز یا ابراهیم عم تسمیه کرد شما را و مسلمان خواند شما را در زمان خود و درین
زمان نیز شما را باسلام یاد فرمود چنانچه در قرآن مذکور است و من ذریتنا امة مسلمة لک پس ملازم
دین او باشید ( لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ ) تا باشد پیغمبر یعنی محمد عم روز قیامت گواه برای شما بقبول
دعوت و متابعت ملت خاتم عم ( وَتَكُونُوا ) و تا باشید شما ( شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ط ) گواهان بمردمان
بر رسیدن انبیا دعوت حق را بدیشان ( فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ) پس بگذارید نماز را بجهت تعظیم امر خدای
( وَآتُوا الزَّكَاةَ ) و بدهید زکوة را از برای شفقت بر خلق خدای ( وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ ط ) و چنگ در زنید

بفضل خدای تعالی یعنی در مجامع امور خود بر و اعتماد کنید و یاری از و طلبید یا بکتاب و سنت متمسک شوید سلمی قدس سره فرموده که اعتصام بحبل الله امر عوام است و بالله کار خواص اما اعتصام بحبل الله وقوف است بر خدای و اوامر و نواهی و اعتصام بالله خلوت دل است از ماسوای حضرت الهی (هُوَ مَوْلٰىكُمْ ج) او است یار بندگان و متولی کار هر درماندگان (فَنِعْمَ الْمَوْلٰى) پس نیکو یاری است او (وَنِعْمَ النَّصِيرُ ۝) و نیکو مددگاری یاری عیب پوشنده و بمددگاری گناهان بخشنده یاری از و جوی که از یاری در نماند و مددگاری از و طلب که از ان عاجز نشود

* نظم *

* از یاری خلق بگذر ای مرد خدا * * یاری ز کسی طلب که از دی وفا *

* کار تو تواند که بسازد هر عمر * * دست تو تواند که بگیرد هر جا *

سورة المؤمنون مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي مائة وثمان عشر آية

(قَدْ اَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ ۝) بدرستیکه رستگار شدند و بمقصود خود رسیدند گروندگان (الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ۝) آنانکه ایشان در نماز خود ترس گزارند چشم بر سجده گاه نهاده و بدل بدرگاه مناجات حاضر شده آورده اند که حضرت رسالت پناه علیه السلام بوقت ادای نماز جانب آسمان نظر می فرمود چون این آیت نازل شد نظر بموضع سجده گماشت و در لباب فرمود که در حالت قیام دیده بر سجده گاه باید نهاد نگر بمکه معظمه که در خانه کرم باید نگریست و گفته اند که خشوع آن است که مصلی نداند که بردست راست و چپ او کیست و اسطی قدس سره فرمود که خشوع ادای نماز است لله و فی الله ملاحظهٔ اغراض و اعواض و در بحر الحقائق مذکور است که خشوع در ظاهر آن است که سر بر پیش افگند و دیده را از التفات بچپ و راست منع کند و دست راست بر چپ نهد و قرأت او از روی حضور بود و در باطن آنکه خواطر و هواجس را منع کند و بر مراقب حق ماشد و در بحر مشهود مستغرق گشته از شعلهٔ آثار ظهور انوار جلال و جمال نگداز د محققی فرموده است که در نماز اول از خود بیزار باید شد پس طالب وصول بقرب یار باید گشت * نظم *

* یار بیزار است از تو تا توئی * * اول از خود خویش را بیزار کن *

* گر ز تو یک ذره باقی مانده است * * خرقه و تسبیح را زنار کن *

* خویش بترک هر دو عالم گیر و رو * * ذرهٔ مندیش چون عطار کن *

(وَالَّذِينَ هُمْ) و ایشان آنانند که (عَنِ اللَّغْوِ) از سخن لغو یعنی باطل و کردار ناشایست (مُعْرِضُونَ ۝) اعراض کنندگانند و امام قشیری رح فرموده که هر چه برای خدای نیست خشوع است و آنچه ترا از خدا باز دارد

باطل و سهو است و آنچه بیهوده در او در ان خطی باشد لهو است و آنچه از خدا نبود لغو است و حقیقت آن است که لغو چیزی را گویند که از اقوال و افعال که هیچ کار نیاید (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (لِلزَّكٰوةِ فَاعِلُونَ ۝) مر زکوة واجب را از مال خود ادا کنند گانند و گفته اند که زکوة فرض را یا صدقات تطوع را (وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ ۝) و آنانکه ایشان مر فرجهای خود را از حرام نگاهدارند گانند (إِلَّا عَلٰى أَزْوَاجِهِمْ) مگر از زنان خود (أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) یا از آنکه مالک شده اند ایشانرا و هتهای ایشان یعنی کنیزکان که ملک یمینند (فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ ۝) پس بدرستیکه نگاه دارندگان فروج ملامت کرده شده نیستند بر ایشان اینها که بشرط آنکه در حیض و نفاس و روزه فرض و احرام نباشد و در غیر مأتی و در غیر این دو صنف وجز نشاید (فَمَنِ ابْتَغٰى وَرَاءَ ذٰلِكَ) پس هر که جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزکان خود را (فَأُولٰئِكَ هُمُ الْعَادُونَ ۝) پس آن گروه جویندگان ایشان در گذرندگان اند از حلال بحرام یا کامل اند در ستمکاری و آنانکه استمنا بید کنند هم از ین گروهند (وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ) و آنانکه ایشان مر امانتهای خود را یعنی آنچه ایشانرا بران امین ساخته باشند از امانات و ودائع خلق یا آنچه امانت حق است چون نماز و روزه و غسل جنابت (وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ ۝) و مر عهدها را که با حق و خلق بسته اند رعایت کنندگانند یعنی نگاهداشت آن قیام می نمایند (وَالَّذِينَ هُمْ عَلٰى صَلَوٰتِهِمْ) و آنانکه ایشان بر نمازهای خویش (يُحَافِظُونَ ۝) محافظت می کنند یعنی بران اقامت نموده بشرائط و آداب آن در اوقات آن ادا می فرمایند ذکر صلوة در مبدا و منتهای این اوصاف برای آن است که فلاح مومنان است و اشارت بتعظیم شان نماز (أُولٰئِكَ) آن گروه مومنان که جمع این شش صفت اند (هُمُ الْوَارِثُونَ ۝) ایشانند وارثان یعنی سزاوار آنکه اسم وراثت بر ایشان اطلاق توان کرد (الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ ط) آنانکه از روی استحقاق میراث برند فردوس را که بلندترین درجات بهشت است و گویند منازل کفار را از بهشت میراث گیرند چه بر یک از مومنان و کافرانرا در بهشت و دوزخ منزلی است منازل مومنان از دوزخ اضافت بمنزل کنار کنند و منزلهای ایشان در بهشت بر منزلهای مومنان افزایند در زاد المسیر آورده که بهشت بمنظر کفار در آرند و مقامهای ایشانرا که اگر ایمان آوردندی آنجا بودندی بر ایشان نمایند تا حسرت ایشان زیاده نماید و حسرت بر حسرت زیاده شود * بیت *

* نظر از دور در جانان بدان ماند که کافر را * بهشت از دور بر مانند گان سوزگر باشد *

(هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ۝) ایشان که وارثان فردوس اند در بهشت جاوید ماندگانند (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ) و بدرستیکه ما آفریده ایم آدمیان را (مِنْ سُلٰلَةٍ) از خلاصه و نفاوت بیرون کشیده شده (مِّنْ طِينٍ ۝)

از گل یا بیافریدیم آدمیان را از سنی که بیرون آمد از گل که آدم عم است (ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً) پس گردانیدیم نسل او را یعنی آفریدیم از نطفه و بر تقصیر ثانی ساختیم جوهر بیرون آمده را نطفهٔ جای گرفته (فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ۝) در قرارگاهی استوار یعنی رحم و چهل روز او را سفید نگاه داشتیم (ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً) پس گردانیدیم نطفهٔ سفید را پارهٔ خون سرخ بسته چهل روز دیگر (فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً) پس ساختیم آن خون را مضغهٔ یعنی مقداری گوشت که بیکبار بخایند گوشتی بی استخوان چهل روز دیگر (فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا) پس ساختیم آن گوشت را استخوان یا آنکه محکم گردانیدیم آن را بعد از سه و اربعین (فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ط) پس پوشانیدیم استخوان را گوشتی یعنی رویانیدیم گوشت بعد از رحم عروق و اعصاب و اوتار و عضلات برو (ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ) پس بیافریدیم او را (خَلْقًا آخَرَ ط) آفرینشی دیگر و روان در بطن ام یعنی روح در رحم دمیدیم تا زنده شد بعد از آنکه مرده بود یا بعد از خروج او را دندان و موی دادیم و راه پستان بر گشادیم و از مقام رضاع بطعام رسانیده و بغذاهای گوناگون تربیت فرمودیم و چون قدم در حد بلوغ نهاد قلم تکلیف بر جاری کردیم و بمراتب شباب و کهولت و شیخوخت رسانیدیم (فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ط) پس بزرگ است خدا که نیکو نگارنده تر نگارندگان است ای عزیز حق سبحانه و تعالی عرش کرسی و لوح و قلم و ملایکه و نجوم و سموات و ارضین بیافرید و ذات مقدس را بدان نوع نگاشت بعد از آفریدن انسان فرمود تفرموده و این دلیل بر تکریم و تفضیل انسان است ۞ بیت ۞

۞ بر ورق روی تو لطف خدای ۞ ۞ آیت حسن است که تحریر کرد ۞

۞ و فی المثنوی المعنوی ۞

۞ ای رخ چون زهره ات شمس الضحی ۞ ۞ ای کرامی رنگ تو گلگون ترا ۞
۞ تاج کرمنا است بر فرق سرت ۞ ۞ طوق فضلنا است آویزیرت ۞
۞ هیچ کرمنا شنید این آسمان ۞ ۞ کین شنید این آدمی پر غمان ۞
۞ احسن التقویم در والتین نخوان ۞ ۞ کز کرامی گوهر است از بحر جان ۞
۞ گر بگویم قیمت آن مستطاب ۞ ۞ من بسوزم هم بسوزد مستمع ۞

بعضی از اهل معان گویند که چون در این آیت احوال بنی آدم و ترقی از مقامی بمقامی بیان فرمود و دانست که او را زبانی باید ای مراصم حمد و ثنای که مستحق بارگاه قدم باشد نخواهد بود در ستایش ذات مقدس از جانب نیابت نمود و گفت فتبارک الله احسن الخالقین (ثُمَّ إِنَّكُم بَعْدَ ذَٰلِكَ لَمَيِّتُونَ ط) پس

شما بعد از انکه ذکر کردیم از آفرینش شما پس آنه مرد گانید یعنی مال حال شما بمرگ خواهد رسید و غرضا از دست ساقی اجل نخواهد چشید (ثُمَّ اِنَّكُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) پس در حقیقت شما روز رستخیز (تُبْعَثُوْنَ ۝) بر انگیخته می شوید برای محاسبه و مجازات (وَلَقَدْ خَلَقْنَا فَوْقَكُمْ) و بدرستیکه آفریدیم زبر سرشما (سَبْعَ طَرَآئِقَ ۚ) هفت آسمان طبقه بالای طبقه تا هر طبقه از ان راهی از راههای فرشتگان (وَمَا كُنَّا عَنِ الْخَلْقِ غٰفِلِيْنَ ۝) و نیستیم ما از ین مخلوق که آسمان است بیخبر که او را رها بگذاریم بلکه او را تا وقت معلوم از خلل نگاه داریم یا از جمع آفریدها غافل نیستیم بر خیر دشمن و نفع و ضرر و کفر و شرک ایشان مطلعیم (وَاَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَآءِ مَآءً بِقَدَرٍ) و فرو فرستادیم از آسمان آبی بقدر و اندازه که صلاح بندگان در ان دانستیم (فَاَسْكَنّٰهُ فِى الْاَرْضِ ۚ) پس ساکن گردانیدیم آن آب را در زمین و در تبیان از ابن عباس رض نقل می کند که خدای تعالی پنج جوی آب از چشمهای بهشت بر بال جبرئیل عم نهاده از آسمان فرو فرستاد سیحون که نهر هند است و جیحون که نهر بلخ است و فرات و دجله که نهرین عراقند و نیل که نهر مصر است و انهار کرد و بعضی بجبال داده و بقدر مصلحت جهت منافع خلق جاری می گرداند و اینست که می فرماید که آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم (وَاِنَّا عَلٰى ذَهَابٍ بِهٖ لَقٰدِرُوْنَ ۝) و بدرستیکه ما بر بردن آن آب و زائل ساختن توانائیم چنانچه بر انزال آن قادر بودیم و گفته اند بعد از خروج یاجوج و ماجوج جبرئیل عم فرود آید و قرآن و تجر الاسود و مقام ابراهیم عم و تابوت سکینه و انهار خمس را با آسمان برد و بعد از ان بر روی زمین هیچ خیر و برکت نماند (فَاَنْشَاْنَا لَكُمْ بِهٖ جَنّٰتٍ) پس بیافریدیم برای شما بسبب آن آب بوستانها (مِّنْ نَّخِيْلٍ وَّاَعْنَابٍ ۙ) از خرمابنان و از تاک و تخصیص این دو درخت جهت اختصاص اهل مدینه بخرما و اهل طایف بانگور است و قول دعنب در زمین حجاز از همه دیار عرب بیشتر می باشد (لَكُمْ فِيْهَا فَوَاكِهُ كَثِيْرَةٌ) مر شما را در ین بوستانها میوه ها بسیار است غیر تمر و عنب (وَمِنْهَا تَاْكُلُوْنَ ۙ) و از ان بوستانها یعنی از ثمار و زروع آن می خورید و مالا بد معیشت از ان حاصل می کنید (وَشَجَرَةً تَخْرُجُ مِنْ طُوْرِ سَيْنَآءَ) و دیگر بیافریدیم برای شما درختیکه بیرون می آید از کوه سینا زیتون که جبل موسی عم است میان مصر و ایله و گویند اول درختیکه بعد از طوفان بر ست این درخت بود یعنی درخت زیتون (تَنْۢبُتُ بِالدُّهْنِ) میروید بار و غن (وَصِبْغٍ لِّلْاٰكِلِيْنَ ۝) و نانخورش مر خورندگان را یعنی درخت زیتون می روید چیزیکه جامع است دهنیت و صبغیت را هم بدان روغن چراغ توان افروخت و هم از ان نانخورش توان ساخت (وَاِنَّ لَكُمْ فِى الْاَنْعَامِ لَعِبْرَةً ۚ) و بدرستیکه مر شما را است در چهارپایان

یعنی ابل و بقر و غنم چیزیکه بدان اعتبار کنید و بقدرت الهی استدلال نمایید (نُسْقِيكُمْ) می آشامانیم شمارا (مِّمَّا فِي بُطُونِهَا) از انچه در شکم ایشان است یعنی شیر خالص (وَلَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ كَثِيرَةٌ) و مر شمارا است در ایشان سودهای بسیار که بر بعضی سوار می شوید و بعضی را بار می کشید و از بعضی نتایج می ستانید و از پشم و موی ایشان بهره می گیرید (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۝) و از ایشان می خورید یعنی از گوشت ایشان تناول می نمایید یا از ایشان بسبب ایشان روزی می خورید (عَلَيْهَا وَعَلَى الْفُلْكِ تُحْمَلُونَ ۝) و بر آنها یعنی بر شتران از ایشان در خشکی و بر کشتیها بر تری برداشته می شوید یعنی شتر و کشتی شمارا برمیدارند و از موضعی بموضعی می برند (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ) و بر آینه ما فرستادیم پیش از تو نوح ع را بسوی گروه وی (فَقَالَ) پس گفت نوح ع از وی دعوت (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ) ای گروه من خدایرا پرستش کنید (مَا لَكُم مِّنْ إِلَٰهٍ غَيْرُهُ ۖ) نیست شمارا معبودی که مستحق عبادت باشد جز وی (أَفَلَا تَتَّقُونَ ۝) آیا نمی ترسید از عذاب وی یعنی بترسید و عبادت غیر او میل نکنید (فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا) پس گفتند گروه بزرگان آنانکه نگرویدند (مِن قَوْمِهِ) از گروه وی مردرویشان و عوام خلق را یعنی چون اکابر قوم اصاغر را بدین و دعوت نوح ع مایل دیدند ایشانرا تنبیه نموده گفتند (مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) نیست این مگر بشری مانند شما (يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ ۚ) می خواهد که افزونی جوید بر شما و مهتر گردد و شمارا تابع و محکوم خود سازد (وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً ۖ) و اگر خواستی خدای تعالی که رسول به بنی آدم فرستد هر آینه فرستادی فرشتگان را تا مرسل از مرسل الیه متمیز بودی (مَّا سَمِعْنَا بِهَٰذَا) ما نشنودیم این را که آدمی رسول خدای تواند بود بزمانمان (فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ ۝) در میان پدران ما که نخست بوده اند این سخن را از فرط عناد می گفتند چه در میان ادریس ع و میان ایشان مدتی مدید نگذشته بود شنیده بودند که از اولاد آدم ع پیغمبری بود (إِنْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ بِهِ جِنَّةٌ) نیست او الا مردی که در دیوانگی هست که اگر جنون نداشتی دانستی که بشر قابلیت رسالت ندارد (فَتَرَبَّصُوا بِهِ حَتَّىٰ حِينٍ ۝) پس انتظار برید و بر وی چشم دارید تا هنگامی از زمان یعنی صبر کنید که اندک وقتی را بسر رود و او بازر هیم و یا از جنون بهوش آید و ترک گفتن این سخنان نموده پی کار خویش گیرد (قَالَ رَبِّ انصُرْنِي بِمَا كَذَّبُونِ ۝) گفت نوح ع بعد از انکه نا امید شد از ایمان ایشان بطریق مناجات فرمود که ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من بکش از ایشان بسبب آنکه مرا تکذیب کردند (فَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِ) پس ما وحی کردیم بنوح (أَنِ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا)

آنکه بسازی کشتی را به نگاهداشت ما یعنی ترا محافظت نمائیم که خطا نکنی (وَوَحْيِنَا) و بامر ما و تعلیم ما یعنی بگوئیم که چگونه کشتی بسازی (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُنَا) پس چون بیاید فرمان ما بلعوا رشدن برکشتی یا نازل شود عذاب ما (وَفَارَ التَّنُّورُ) و بجوشد تنور یعنی بوقتیکه زن تو نان پزد و از میان آتش آب برآید (فَاسْلُكْ فِيهَا) پس در آر تو در کشتی (مِنْ كُلٍّ زَوْجَيْنِ) از هر دو صنف از حیوانات که جفت یکدیگرند (اثْنَيْنِ) دو تا یعنی نر و ماده و در تفسیر گوید که بکشتی در نیاورد مگر آنهارا که می زایند یا بیضه می نهند (وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ) و دیگر در آور در کشتی کسان خود را از اهل بیت و مومنان را الا آنانکه پیشی گرفته است بر و قول ازلی یعنی هلاک او نوشته شده در لوح محفوظ (مِنْهُمْ) از ایشان که قوم تو اند یعنی یکی پسر تو کنعان نام و یک زن تو ایله نام که کافر بودند (وَلَا تُخَاطِبْنِي) و خطاب مکن با من یعنی دعا نفرمای (فِي الَّذِينَ ظَلَمُوا) در شان آنانکه ظلم کردند بر خود و ایمان قبول نکردند و ترا ایذا و تمسخر نمودند بآنکه دعا کنی بنجات ایشان از عذاب غرق شدن (إِنَّهُمْ مُغْرَقُونَ) بدرستیکه ایشان همه غرق شدگانند بی شک (فَإِذَا اسْتَوَيْتَ أَنْتَ وَمَنْ مَعَكَ عَلَى الْفُلْكِ) پس چون بوقت ظهور عذاب برآیی تو و هر کس که با تو است از مومنان بر کشتی و راست بنشینی (فَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي نَجَّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) پس بگو همه ستایش مر خدای را آنکه نجات داد ما را از گروه ستمکاران یعنی مشرکان (وَقُلْ رَبِّ أَنْزِلْنِي) و بگوی در وقت نشستن بر کشتی ای پروردگار من فرود آور مرا (مُنْزَلًا مُبَارَكًا) بر منزلی با برکت که سبب سلامت و نجات مومنان است و حفص منزلا بضم میم و فتح زا می خواند و مصدر میمی میداند یعنی فرود آور ما را فرود آوردنی (وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ) و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارک و قولی آن است که امر بدین دعا در وقت خروج از کشتی بوده و اشهر آن است که در وقت دخول و خروج کشتی این دعا فرموده سلمی از ابن عطا قدس سره همانقال می کند که منازل مبارک آن منزلی است که در و از هوا جس نفسانی و وسوس شیطانی ایمن باشند و آثار قرب از محال قدس بدان نازل باشد

* نظم *

* و هر کجا بر تو انوار جمال بیشتر * برکت آن منزل از همه منازل افزون تر *

* در منزلی که جانان روزی رسیده باشد * با ذره های عاشق داریم مرحبای *

(إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ) بدرستیکه در قصه نوح قوم و بآنچه با قوم او کرده شد هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را (وَإِنْ كُنَّا لَمُبْتَلِينَ) و بدرستیکه ما بودیم آزماینده مر آن قوم را و ابتلا دهنده بیلای بزرگ

یا امتحان کننده همه بندگان را بدین آیات تا حال مصدقان و مکذبان ظاهر گردد (ثُمَّ اَنْشَاْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ) پس
بیافریدیم از پس قوم نوح عاد (قَرْنًا اٰخَرِیْنَ ۝) گروهی دیگر یعنی قوم عاد و گویند ثمود (فَاَرْسَلْنَا فِیْهِمْ رَسُوْلًا
مِّنْهُمْ) پس فرستادیم ما در میان ایشان پیغمبری از ایشان که هود بود یا صالح عم وگفتیم مر آن قوم را
بزبان رسول ایشان (اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ) آنکه بپرستید خدای تعالی را (مَا لَكُمْ مِّنْ اِلٰهٍ غَیْرُهٗ ط) نیست
شما را هیچ معبودی که استحقاق پرستش داشته باشد گردی (اَفَلَا تَتَّقُوْنَ ۝) آیا هیچ نمی کنید از عذاب
او یعنی بپرهیزید از عقوبت غیر او اشتغال مکنید (وَقَالَ الْمَلَاُ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِیْنَ كَفَرُوْا) وگفتند گروهی ع ۳
بزرگان از قوم آن رسول آنانکه نگرویدند (وَكَذَّبُوْا بِلِقَآءِ الْاٰخِرَةِ) و دروغ شمردند دیدن روز قیامت را
یعنی بعث و حشر ایمان نیاوردند (وَاَتْرَفْنٰهُمْ) و نعمت داده بودیم ایشان را (فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا)
در زندگانی دنیا بکثرت اولاد و اموال یعنی گفتند بعضی کافران ناز پرورده که در فراخی عیش و ناز و تنعم گذرانیده
بودند بعضی را که (مَا هٰذَاۤ) نیست این رسول که بحق دعوت می کند (اِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ لا) مگر آدمی مانند شما
در حالات و احوال بشریت (یَاْكُلُ مِمَّا تَاْكُلُوْنَ مِنْهُ) می خورد از آنچه شما می خورید از آن (وَیَشْرَبُ مِمَّا
تَشْرَبُوْنَ ۝) و می آشامد از آنچه شما می آشامید یعنی بنده محتاج است مانند شما اگر نبی بودی باید که
متصف بصفات ملایکه بودی نخوردی و نیاشامیدی (وَلَئِنْ اَطَعْتُمْ بَشَرًا مِّثْلَكُمْ) و اگر فرمان برید شما
در اوامر و نواهی آدمی را که مانند شماست (اِنَّكُمْ اِذًا لَّخٰسِرُوْنَ ۝) بدرستیکه آنگه شما در آینه زیان زدگان
باشید که خود را مامور و متبوع مثل خود می سازید (اَیَعِدُكُمْ اَنَّكُمْ اِذَا مِتُّمْ وَكُنْتُمْ تُرَابًا وَّعِظَامًا) آیا وعده
میدهد شما را این پیغمبر که بدرستی شما چون بمیرید و گشتید خاک و استخوان بوسیده (اَنَّكُمْ مُّخْرَجُوْنَ ۝)
بدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید از گور یا زندگان (هَیْهَاتَ هَیْهَاتَ لِمَا تُوْعَدُوْنَ لا) چه دور است
دور است آنچه وعده داده می شوید از بعث و جزا یعنی هرگز نباشد خاک مردگان شدن (اِنْ هِیَ اِلَّا
حَیٰوتُنَا الدُّنْیَا) نیست زندگانی مگر زندگانی در دنیا (نَمُوْتُ وَنَحْیٰی) می میریم و زنده می شویم یعنی از مایکی
میرد دیگری میزاید (وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوْثِیْنَ ۝) و نیستیم ما برانگیختگان و زنده شوندگان بعد از مرگ (اِنْ هُوَ اِلَّا
رَجُلُ نِ افْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ كَذِبًا) نیست هود یا صالح عم مگر مردیکه سر می بندد بر خدای تعالی دروغی و میگوید
مرا فرستاده بشما و شمار ابعد از مرگ زنده خواهند کرد (وَمَا نَحْنُ لَهٗ بِمُؤْمِنِیْنَ ۝) و نیستیم ما او را
گرویدگان در آنچه خبر میدهد (قَالَ رَبِّ انْصُرْنِیْ بِمَا كَذَّبُوْنِ ۝) گفت پیغمبر بعد از استماع این قول و یاس
از ایمان قوم که ای پروردگار من مرا یاری کن بنا لیت دادن ایشان را مغلوب گردان بعذاب بسبب

آنچه مرا تکذیب کردند (قَالَ عَمَّا قَلِيلٍ) گفت خدای از زمان قلیل یعنی اندک وقتی دیگر (لَيُصْبِحُنَّ نَادِمِينَ ۚ) گردند کافران و گذران پشیمان از تکذیب خود (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّيْحَةُ) پس گرفت ایشانرا صیحه یعنی جبرئیل عم فریادی عظیم کرد که دلهای ایشان بشکافت و بمردند و جمعی از مفسران گویند که این قوم را شنود گفته اند دلیل ایشان این است که عذاب صیحه مر ثمود را بود و آنانکه می گویند قوم عاد بوده می گویند در سورهٔ اعراف و هود و شعرا بعد از قصهٔ نوح عم قصهٔ عاد آورده شده این جانیز همان ترتیب مراد عاد است و بر این قول مر عذابی را که سبب استیصال باشد صیحه توان گفت و بر هر تقدیر بگرفت ایشان را صیحه (بِالْحَقِّ) بحکم قضا یا بوعدهٔ صادق یا باستحقاق ایشان مر عذاب را (فَجَعَلْنَاهُمْ غُثَاءً ۚ) پس گردانیدیم ایشانرا چون غثاء که آب آورده یعنی هلاک کردیم و نابود ساختیم چون خس و خاشاک که سیل باطراف افگند و سیاه و کهنه گردد (فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝) پس دوری باد از رحمت حق مر گروه ستمگارانرا (ثُمَّ أَنشَأْنَا مِن بَعْدِهِمْ) پس پیدا کردیم از پس ایشان (قُرُونًا آخَرِينَ ۚ) قرنهای دیگر را یعنی بیافریدیم اهل قرون را چون قوم شعیب و لوط عم (مَا تَسْبِقُ مِنْ أُمَّةٍ أَجَلَهَا) پیشی نتوانست گرفت از هیچ گروهی بر وقتیکه جهت عذاب ایشان مقرر کرده بودیم (وَمَا يَسْتَأْخِرُونَ ۝) و نه باز پس ماند از ان (ثُمَّ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا) پس فرستادیم فرستادگان خود را (تَتْرَا ۖ) پیاپی یکی در عقب دیگری (كُلَّمَا جَاءَ أُمَّةً رَّسُولُهَا كَذَّبُوهُ) هرگاه که آمد گروهی پیغمبر آن گروه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت و بعث و حشر دروغ نداشتند و به تقلید پدران و لزوم عادات ناپسندیده از و دلت تصدیق محمد ص نمانند (فَأَتْبَعْنَا بَعْضَهُم بَعْضًا) پس از پی در آوردیم بعضی از ایشان بعضی را در هلاک کردن یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم و آخرین را چون اولین معاقب ساختیم (وَجَعَلْنَاهُمْ) و گردانیدیم ایشان را (أَحَادِيثَ ۚ) سخنان یعنی ایشانرا عبرت خلایق گردانیدیم که دایم عذاب ایشانرا یاد کنند و بدان مثل زنند خلاصه سخن آنکه از ایشان غیر حکایتی باقی نماند که مردم آنرا افسانه وار می گویند و اگر سخن و ذکر نیکو از ایشان بماندی به بودی

* شعر *

* تفنى وتبقى عنك احدوثة * فاجهد بان تحسن احدوثتك *

در ترجمه این بیت گویند

* نظم *

* پس از تو این یمین چون فسانه خواهد ماند * دران بکوش که نیکو بماند افسانه *

* سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز * مرده آن است که نامش به نکوئی نبرند *

(فَبُعْدًا لِّلْقَوْمِ لَا يُؤْمِنُونَ ۞) پس دوری باد از رحمت حق مر گروهی را که نمی گروند بآیهای ما و تصدیق ایشان نمی کنند (ثُمَّ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ) پس فرستادیم موسی عم را (وَأَخَاهُ هَارُونَ بِآيَاتِنَا ۚ) برادر او هارون را به معجزات و پیغامهای ما (وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ۙ) و حجتی روشن و آشکار یعنی عصا تخصیص کرد او را بجهت آنکه اول معجزات موسی عم آن بود و چند معجزهٔ دیگر چون فرو بردن جادو و بیهوش گاشتن و دیا و ید بیضا و روان شدن آب از سنگ تعلق بوی داشت پس ما موسی و برادر او را عم به معجزات نه گانه فرستادیم (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَائِهِ) بسوی فرعون و قوم او و ایشان بپیغام ما بر سیدند (فَاسْتَكْبَرُوا) پس سرکش شدند گروه قبطیه از ایمان و متابعت پیغمبران (وَكَانُوا قَوْمًا عَالِينَ ۝) و بودند گروهی سرکش و زبردست بر مردمان بقهر و غلبه (فَقَالُوا أَنُؤْمِنُ لِبَشَرَيْنِ مِثْلِنَا) پس گفتند آیا ایمان آوریم یعنی نیاوریم و تصدیق نکنیم مردو آدمی را که مانند ما اند در صفتهای بشریت (وَقَوْمُهُمَا لَنَا عَابِدُونَ ۝) و حال آنکه گروه ایشان یعنی بنی اسرائیل ما را پرستندگانند یعنی در فرمان اند چون بندگان مر خواجگان را و در بعضی از تفاسیر آورده که بنی اسرائیل فرعون را می پرستیدند و میگویند (فَكَذَّبُوهُمَا) پس تکذیب کردند فرعون و قوم او موسی و هارون عم را (فَكَانُوا مِنَ الْمُهْلَكِينَ ۝) پس گشتند بسبب آن تکذیب از هلاک شدگان یعنی غرق شدند در بحر قلزم (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستیکه دادیم ما (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی را توریت بعد از هلاک فرعون و قوم او (لَعَلَّهُمْ) شاید که بنی اسرائیل بسبب آن (يَهْتَدُونَ ۝) راه یابند باحکام شریعت (وَجَعَلْنَا ابْنَ مَرْيَمَ وَأُمَّهُ آيَةً) و ساختیم ما قصهٔ پسر مریم یعنی عیسی و مادر او را حجتی بر قدرت ما بهریکی را آیتی ساختیم بر استدلال * پسر را آنکه در مهد سخن گفت و مادر را باین که بی مباشرت بشری چنان پسری بزاد (وَآوَيْنَاهُمَا) و جای دادیم ما مادر و پسر را او قتیکه از یهود فرار گرفتند و باز آوردیم (إِلَىٰ رَبْوَةٍ) بصوی ربوه یعنی بلندی از زمین بیت المقدس یا دمشق یا رمله یا فلسطین یا مصر * و ربوه موضعی بود (ذَاتِ قَرَارٍ وَمَعِينٍ ۝) خداوند قرار یعنی مستقری که در و آرام گیرند و خداوند آبی ظاهر جاری در کشاف از ابو هریره نقل می کند که ملازم گیرید این واقعهٔ فلسطین را که آن ربوه است که خدای در قرآن یاد کرده است آورده اند که مریم با پسر و بنصر عم خود یوسف بن ماشان دوازده سال در این موضع بسر بردند و طعام عیسی عم از بهای ریسمان بود که مادرش میریسید و میفروخت (يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ) خطاب با عیسی است عم بر سبیل تعظیم می فرماید (كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ) بخورید از طعامهای پاکیزه و حلال (وَاعْمَلُوا صَالِحًا) و بکنید کارهای نیکو ده در قوت القلوب

ع ۱۴

آورده که اکل طیب را بر عمل صالح مقدم داشت زیرا که او نتیجهٔ آن است حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که لقمه تخم عمل است و عمل بر هر چند تخم پاکیزه تر بر شش بهتر در مناهج آورده که هر غذای که شرع آنرا حلال داشته است حکم عدالت و استقامت شرع کمیزان وحدت است در و سرایت کرده پس هر که آنرا تناول کند اکثر اعمال او که از حکم شرع باآن غذا همراه است در نفس و هر اعضا پدید آید و چنین در اوای عبادت نرم و منقاد شنود شم تلین جلود هم و قلوبهم الی ذکر الله اشارت بدین است و هر چه شرع آنرا حرام کرده یا واجب حلیت آن مشتبه پوشیده است حکم انحراف و مخالفت شرع باآن غذا و اگر همه یک لقمه باشد همراه بود و چنین حکم انحراف آن غذا به نفس و اعضا سرایت کند و آثار طغیان و عصیان در ارکان مناهی مباشرت اخلاق رذیله ظهور رسد و در حدیث آمده که ان الله طیب لا یقبل الا طیبا صاحب روضة الانوار فرموده

* نظم *

* دست دل از زمزم و کوثر بشوی * * وآب ز سرچشمهٔ تقوی بجوی *
* لقمه که در اصل نباشد حلال * * زو نفقد مرد مگر و رضال *
* قطرهٔ باران تو چون صاف نیست * * گوهر و ریای تو شفاف نیست *

و گفته اند یا ایها الرسل خطاب با جمیع انبیاء نه در یک دفعه چه ایشان در ازمنهٔ مختلفه بوده اند بلکه بدان معنی که هر یک از ایشان در زمان خود مخاطب بدین خطاب بوده اند پس همه در تحت این خطاب داخل باشند و بعضی بر انند که خطاب با حضرت پیغمبر است عم او را بنام همه پیغمبران خواند زیرا که سید همه است و ذات معالی او جامع فضائل و کمالات که با همه بوده

* مصرع * و قد جمع الرحمن فیک المفاخر * مصرع * آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری * و رسوخ فرموده که خطاب بآن حضرت می فرماید که ای امت عالی همت خود را بگو که حلال خورید و عمل صالح کنید (انّی) بدرستی که من خداوندم (بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِیمٌ ۞) بآنچه شما می کنید دانام (وَاِنَّ هٰذِهٖ اُمَّتُکُمْ) و بدرستیکه این است ملت شمای رسل کرام (اُمَّةً وَاحِدَةً) ملتی یگانه در عقاید و اصول شرائع یا جماعت شمای امت محمد هم جماعتی متحدند و متفق بر ایمان و توحید (وَاَنَا رَبُّکُمْ) و من آفریدگار شما ام (فَاتَّقُونِ ۞) پس بترسید از من در مخالفت کلمهٔ توحید (فَتَقَطَّعُوٓا اَمْرَهُمْ بَیْنَهُمْ زُبُرًا) پس پریدند و خندا هل کتاب کار دین خود را در میان یکدیگر پاره پاره یعنی گروه گروه شدند و اختلاف کردند (کُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَیْهِمْ فَرِحُونَ ۞) هر گروهی از ایشان بآنچه نزد یک است از دین شما دان و نازان و اعتماد کرده که حق این است

(فَذَرْهُمْ فِي غَمْرَتِهِمْ) پس بگذار ای محمد عم کافران مکاره را در گرداب غفلت و ضلالت ایشان (حَتَّىٰ حِينٍ ۝) تا هنگامیکه سرشته شوند یا بمیرند (أَيَحْسَبُونَ أَنَّمَا نُمِدُّهُم بِهِ) آیا می پندارند مشرکان که آنچه عطا میدهیم ایشان را و مدد می کنیم بآن چیز (مِن مَّالٍ وَبَنِينَ ۝) از مال و زینت دنیا و فرزندان بسیار (نُسَارِعُ لَهُمْ فِي الْخَيْرَاتِ) می شتابیم برای ایشان بآنچیز در هیچکونی نا بچیز گمان می برند که امداد ایشانرا بمال و فرزند مسارعت است از برای ایشان در نیکوئی و اعمال ایشان را استحقاق آن هست که ما بپاداش آن بایشان نیکوئی کنیم (بَل) نه چنین است که می پندارند بلکه (لَّا يَشْعُرُونَ ۝) نمیدانند که این امداد استدراج است نه مسارعت در خیرات (إِنَّ الَّذِينَ هُم مِّنْ خَشْيَةِ رَبِّهِم مُّشْفِقُونَ ۝) بدرستی آنانکه ایشان از عذاب آفریدگار خود ترسانند عذاب را خشیه گفت جهت آنکه عذاب بسبب این است (وَالَّذِينَ هُم بِآيَاتِ رَبِّهِمْ) و آنانکه ایشان بآیتهای پروردگار خود که قرآن است یا دلایل قدرت (يُؤْمِنُونَ ۝) می گروند (وَالَّذِينَ هُم بِرَبِّهِمْ لَا يُشْرِكُونَ ۝) و آنانکه ایشان بخداوند خود شرک نمی آرند نه شرک جلی و نه شرک خفی (وَالَّذِينَ يُؤْتُونَ مَا آتَوا) و آنانکه میدهند آنچه میدهند از صدقات و زکوة و توسل می نمایند بحضرت حق بانواع خیرات و مبرات (وَقُلُوبُهُمْ وَجِلَةٌ) و دلهای ایشان ترسان است که ناگاه خیرات ایشان مردود گردد و سعی ایشان ضایع شود (أَنَّهُمْ إِلَىٰ رَبِّهِمْ رَاجِعُونَ ۝) آنکه ایشان بسوی پروردگار خود بازگردندگانند (أُولَٰئِكَ يُسَارِعُونَ) آن گروه که باین صفتها موصوف اند می شتابند (فِي الْخَيْرَاتِ) در طاعتها یا در نیل خیرات دنیویه که بر اعمال صالحه متفرع است کما قال الله تعالی فاتیهم الله ثواب الدنیا (وَهُمْ لَهَا) و ایشان بسوی خیرات (سَابِقُونَ ۝) پیشی گیرندگانند یا بالقصد بر همه مومنان بوفور طاعت یا بحصول ثواب یا بدخول بهشت (وَلَا نُكَلِّفُ نَفْسًا) و تکلیف نمی کنیم هیچ تنی را (إِلَّا وُسْعَهَا) مگر بمقدار توانائیش او یعنی بمقدار طاقت (وَلَدَيْنَا كِتَابٌ) و نزدیک ما کتابی است یعنی لوح محفوظ که (يَنطِقُ بِالْحَقِّ) همه سخن گوید براستی یعنی مخالف واقع در و نوشته نیست یا نزد ما است نامهٔ اعمال هر کس که گواهی دهد بر کردار هر کس (وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ۝) و ایشان که عاملان مسلم دیده نخواهند شد باقرار نی عقاب و نقصانی ثواب (بَلْ قُلُوبُهُمْ) بلکه دلهای کفره (فِي غَمْرَةٍ) در غفلت و جرت است (مِّنْ هَٰذَا) از این سخن که گفته شد یا از کتاب حفظه یا از قرآن (وَلَهُمْ أَعْمَالٌ) و مر ایشان را است عملهای ناپاک و خطاهای بی باک (مِّن دُونِ ذَٰلِكَ ج) بجز این خطای عظیم که بر انند یعنی شرک و انکار بعث و غیر آن مراد آن است که غیر از شرک گناهان دیگر هست که (هُمْ لَهَا) ایشان مر آن را (عَامِلُونَ ۝) کنندگانند بحسب حکم قضاء لازم القضائه و ایشان در ان غفلت

وعصیت باشد (حَتّٰٓى اِذَآ اَخَذْنَا) تا وقتیکه بگیریم (مُتْرَفِيهِمْ) سلمان ایشان را (بِالْعَذَابِ) بعذاب
جوع باقل (اِذَا هُمْ يَجْـَٔرُونَ ۝) ناگاه ایشان فریاد درگیرند و استغاثه کنند و ما گوئیم (لَا تَجْـَٔرُوا الْيَوْمَ ۖ)
فریاد مکنید امروز و ضع فریاد رسی مکنید (اِنَّكُمْ مِنَّا) بدرستیکه شما از جهت ما (لَا تُنْصَرُونَ ۝) یاری کرده
نخواهید شد یا از عذاب ما ممنوع نخواهید گشت (قَدْ كَانَتْ اٰيَاتِي) بدرستیکه هست آیتهای من یعنی قرآن
که هر وقت (تُتْلٰى عَلَيْكُمْ) خوانده میشود بر شما (فَكُنْتُمْ) پس هستید شما از شنیدن آن (عَلٰٓى اَعْقَابِكُمْ)
بر پاشنهای خود (تَنْكِصُونَ ۝) باز میگردید یعنی بقهقری رجوع میکنید و کلام من نمی شنوید (مُسْتَكْبِرِينَ ۝)
و در حالتیکه طلب رفعت دارید بر مردمان و تعظیم می نمائید (بِهٖ) بحرم که دمی گوئید ما اهل حرمیم یا مستکبرید
بتکذیب قرآن (سَامِرًا) حدیث کنندگان در شب (تَهْجُرُونَ ۝) هذیان می گوئید یا میگذارید قرآن را یا
پیغمبر را یا خانه را که در حوالی او افسانه می گوئید و بد و میسازید و طواف نمی کنید (اَفَلَمْ يَدَّبَّرُوا الْقَوْلَ) آیا
تفکر نمی کنید در قرآن تا باعجاز لفظ و وضوح معنی بدانید که کلام حق است (اَمْ جَآءَهُمْ) آیا آمد بایشان از
کتاب و رسول (مَا لَمْ يَاْتِ) آنچه نیامده بود (اٰبَآءَهُمُ الْاَوَّلِينَ ۝) بپدران پیشین ایشان تا عذر گویند
که ما از کتاب و پیغمبر خبر نداریم یعنی همچنانچه نوح و ابراهیم علیهما السلام را بپدران ایشان فرستادیم همچنین محمد علیه السلام
را نیز برای ایشان برانگیختیم تا خبر دهند قال الله تعالی لتنذر قوما ما انذر اباءهم (اَمْ لَمْ يَعْرِفُوا) آیا نشناختند
ایشان (رَسُولَهُمْ) پیغمبر خود را بامانت و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و نیک خوئی و کمال علم با وجود
عدم تعلم (فَهُمْ لَهٗ) پس ایشان مر او را (مُنْكِرُونَ ۝) منکران و ناشناسندگان باشند یعنی نه آن است
که نمی شناسند حضرت پیغمبر علیه السلام را تا انکار کنند و گویند بیگانه است بحقیقت حال او نمیدانیم (اَمْ يَقُولُونَ)
آیا می گویند (بِهٖ جِنَّةٌ ۚ) با دیوانگی است که از سخن او حساب ندارند (بَلْ) نه چنین است که ایشان
می گویند (جَآءَهُمْ) آمد محمد بایشان (بِالْحَقِّ) بدین درست یعنی اسلام یا سخن راست که قرآن است
(وَاَكْثَرُهُمْ) و بیشتر کافران (لِلْحَقِّ كٰرِهُونَ ۝) مر حق را نخواهند که مخالف طبع و آرزوی ایشان است
قیدا کثر برای آن است که بعضی از کفار از ننگ و توبیخ مردم نمی گردیدند نه از کراهت حق (وَلَوِ اتَّبَعَ
الْحَقُّ) و اگر پیروی کردی حق سبحانه و تعالی (اَهْوَآءَهُمْ) آرزوهای کافران را در وجود آلهه شتی یعنی
اگر بفرض خدایان واقع بودندی (لَفَسَدَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْاَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ ۚ) هر آینه تباه و ناچیز شدندی
آسمان و زمین و هر که در آسمان و زمین است از ملایکه و انس و جن و جز آن چنانچه در آیت کریمه
لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا گذشت و گفته اند مراد از حق دین اسلام است اگر متابعت آرزوی

کافران گردی یعنی بشرک منقلب شدی حق سبحانه قیامت ظاهر کردی و آسمان و زمین و اهالی آن تباه و هلاک شدندی (بَلْ اَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ) بلکه آوردیم بدیشان کتابی که وعظ و پند ایشان است یا دیدهٔ عزت و صفت شرف ایشان دران است (فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ) پس ایشان از موعظهٔ خود یا از آنچه سبب بزرگی ایشان در دنیا و آخرت است (مُعْرِضُونَ ۝) روی گردانند گانند (اَمْ تَسْئَلُهُمْ) آیا آنکه تو می خواهی از ایشان بر ادای رسالت (خَرْجًا) مزدی یا بسبب طمع در مال ایشان ترا متهم دارند بر رسالت (فَخَرَاجُ رَبِّكَ) پس مزد پروردگار تو کر روزی دنیا و ثواب عقبی است (خَيْرٌ ۝) بهتر است ترا از مزد ایشان (وَهُوَ) و او یعنی خدای تعالی (خَيْرُ الرّٰزِقِيْنَ ۝) بهترین روزی رسان است (وَاِنَّكَ لَتَدْعُوْهُمْ) و بدرستیکه تو می خوانی ایشانرا بسوی (اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ۝) براهی راست دین اسلام است (وَاِنَّ الَّذِيْنَ لَا يُؤْمِنُوْنَ) و بدرستی آنانکه نمی گروند (بِالْاٰخِرَةِ) بسرای دیگر یعنی بقیامت و متعلقان آن (عَنِ الصِّرَاطِ) از ان راه راست (لَنَاكِبُوْنَ ۝) گردنده گانند و میل کنندگان بریاباان گمراهی (وَلَوْ رَحِمْنٰهُمْ) واگر بخشائیم برایشان (وَكَشَفْنَا) و برداریم (مَا بِهِمْ) آنچه بدیشان واقع است (مِّنْ ضُرٍّ) از سختی یعنی قحط و تنگی که بر ایشان غلبه کرده (لَّلَجُّوْا) هر آینه ستیزندگی کنند (فِيْ طُغْيَانِهِمْ) در سرکشی خود (يَعْمَهُوْنَ ۝) سرگشته میزنند و تردد می نمایند یعنی اگر بلا از ایشان دفع کنیم همچنان از روی ستیز و عناد بر کفر و تکذیب خود ثابت خواهند بود

* بیت *

* ستیزندگی کار دیو و دداست * * ستیزنده را دشمنی باخداست *

آورده اند که چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بخوردن مرده و مردار مبتلا شدند ابو سفیان بمدینه آمده بحضرت پیغمبر عرض کفت نه تو گمان می بری که رحمت عالمیانی و اهل مکه برحمت دعای تو در مانده اند پدر را بشمشیر بکشتی و فرزند را با آتش گرسنگی بسوختی حق تعالی آیت فرستاد که (وَلَقَدْ اَخَذْنٰهُمْ) و بدرستیکه ما گرفتیم اهل مکه را (بِالْعَذَابِ) بعذاب قتل در روز بدر (فَمَا اسْتَكَانُوْا) پس فروتنی نکردند (لِرَبِّهِمْ) مر پروردگار خود را (وَمَا يَتَضَرَّعُوْنَ ۝) و تضرع و زاری ننمودند باکه همچنان بر سرکشی و نافرمانی بایستادند (حَتّٰى اِذَا فَتَحْنَا) تا چون بگشادیم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (بَابًا) دری (ذَا عَذَابٍ شَدِيْدٍ) غرا و ندعذاب سخت که آن جوع است و شدت او از قتل و اسر بیشتر است (اِذَا هُمْ) آنجا ایشان (فِيْهِ) دران عذاب (مُبْلِسُوْنَ ۝) نا امیدان و اندوه گینان و فرو ماندگان و سرگردانند

ع ۵ تا عاقبت کفر ایشان را تو طلب عاطفت و مرحمت می نمایند (وَهُوَ الَّذِيْ اَنْشَاَ) و او است که بیافرید

و پید اکرد (لَكُمُ السَّمْعَ) برای شما گوش را تا می شنوید بدان شنودنیها (وَالْأَبْصَارَ) و دیدها را تا می بینید بآن دیدنیها (وَالْأَفْئِدَةَ ط) و دلها را تا بفکر می کنید بآن و استدلال می نمایید از مسموعات و مبصرات بر قدرت فاطر مبدعات و شما (قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۝) اندکی را شکر می گزارید چه عمده در شکر گزاری آن است که استعمال کنید این آلات ادراک را در آنچه مؤدی بشناخت خالق آن باشد (وَهُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ) و او است آنکه بیافرید شما را و منتشر ساخت (فِي الْأَرْضِ) در زمین (وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝) و بسوی او جمع کرده خواهید شد روز قیامت بعد از تفرق اجزاء و اعضا (وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ) و او است آنکه زنده می گرداند و می میراند (وَلَهُ اخْتِلَافُ الَّيْلِ وَالنَّهَارِ ط) و مر او راست یعنی بامر او است مخالفت شب و روز در از دیاد و انتقاص یا تعاقب ایشان مر یکدیگر را (أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝) آیا تعقل نمی کنید که قدرت ماهر کاینات را از عدم بوجود آورده و بعث نیز از ان جمله است چه هر دو را بعد از مردن زنده خواهیم ساخت پس چرا انکار آن می کنید کفار مکه تعقل آن نکردند (بَلْ قَالُوا) بلکه گفتند بی تدبر و تفکر (مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ ۝) مانند آنکه گفته بودند پیشینیان از کفار (قَالُوا) گفتند (أَئِذَا مِتْنَا) آیا چون بمیریم و ران (وَكُنَّا تُرَابًا) و باشیم خاک (وَعِظَامًا) و استخوانی خالی کهنه (أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۝) آیا ما برانگیخته شدگانیم استفهام بر هر دو امکار است و تکرار از برای تأکید است یعنی چون خاک شویم حشر و بعث چگونه بما راه یابد (لَقَدْ وُعِدْنَا) هر آینه وعده داده شدیم (نَحْنُ وَآبَاؤُنَا) ما و پدران ما (هَٰذَا) این سخن را (مِن قَبْلُ) پیش از آمدن محمد ﷺ یعنی ما و پدران ما را بوعدهٔ حشر و نشر تخویف کرده اند و این وعده راست نشد (إِنْ هَٰذَا) نیست این قول (إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝) مگر افسانهٔ پیشینیان و اکاذیب ایشان که در صحائف نوشته اند و گذاشته (قُل) بگو ای محمد مر این منکران را که بگوئید (لِّمَنِ الْأَرْضُ) مر کراست زمین (وَمَن فِيهَا) و آنکه در وی است از مخلوقات یعنی مالک و خالق زمین کیست جواب دهید مرا (إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝) اگر هستید که میدانید (سَيَقُولُونَ) زود باشد که بگویند در جواب تو که زمین و آنچه در او است (لِلَّهِ ط) مر خدای را است مشرکان مکه معترف بودند بر آنکه آفریدگار زمین و اهل وی الله است پس چون مر اجنین جواب دهند (قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝) بگو آیا پند نمی گیرید و درنمی یابید که کسی که او لا قادر باشد بر آفریدن اهل زمین ثانیا بر از ایجاد و اعادهٔ ایشان عاجز نخواهد بود (قُلْ) بگو ای محمد دیگر بار (مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ) کیست آفریدگار آسمانهای هفتگانه باعظمت و رفعت و شکل عجیب و هیئت غریب آن (وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝) و کیست پروردگار

عرش بزرگ که اعظم مخلوقات است (سَيَقُولُونَ) زود باشد که گویند آسمانهای رفیع و عرش عظیم (لِلّٰهِ ط) مر خدای راست و رب هم او است (قُلْ اَفَلَا تَتَّقُونَ ۝) بگو آیا پرهیز نمی کنید از شرک به نسبت چنین خالقی و هم از مخلوقات او او را شریک می سازید (قُلْ مَنْ بِيَدِهٖ) بگو کیست آنکه بدست او ست یعنی بقبضهٔ اقتدار او است (مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) باوشاهی هر چیزی در موضع گوید مضرت و منفعت اشیای باطن این آن (وَهُوَ يُجِيرُ) و او زینهار دهد و نصرت یاور رسد و نگاه دارد و ایمن گرداند از عذاب خود هر که خواهد (وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ) زینهار داده نشود یعنی کسی نتواند که کسی را از عذاب او ایمن گرداند و در پناه آورد و بزینهار گیرد جواب گویند (اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۝) اگر دانستید که بدانید (سَيَقُولُونَ) زود باشد که گویند این صفات که تو گفتی (لِلّٰهِ) مر خدایرا است که مالک ملکوت و مجیر بندگان است (قُلْ فَاَنّٰى تُسْحَرُونَ ۝) بگو پس از کجا فریب یافته می شوید و چگونه از راه حق بری گردید با وجود ظهور و توحید و تظاهر دلایل بر وحدت ملک مجید طریق حق را گذاشته کجا میروید

نظم

ای که پای نفس و هوا میروی ✻ راه نه این است خطا میروی
راه روان زان ره دیگر روند ✻ پس تو بدین راه چرا میروی
منزل مقصود دران جانب است ✻ پس تو ازین سوی کجا میروی

(بَلْ اَتَيْنٰهُمْ بِالْحَقِّ) بلکه آوردیم بدیشان راستی را از توحید و وعدهٔ حشر و نشر (وَاِنَّهُمْ لَكٰذِبُونَ ۝) و بدرستیکه ایشان دروغ گویانند در آنکه تکذیب این قول می کنند یا در نسبت اتخاذ ولد و شریک بباری تعالی (مَا اتَّخَذَ اللّٰهُ مِنْ وَّلَدٍ) فرا نگرفت خدای تعالی هیچ فرزند (وَّمَا كَانَ مَعَهٗ) و نیست با او (مِنْ اِلٰهٍ) هیچ خدای که در الوهیت شریک او بود چه اگر او را شریک باشد در خدائی و خدا باید که آفریننده بود پس هر آینه شریک او مخلوقی چند باشد (اِذًا) آن هنگام (لَّذَهَبَ كُلُّ اِلٰهٍ بِمَا خَلَقَ) ببرد هر خدای آنرا که آفریده بود و دران مستقل و مستبد باشد پس مخلوق را علامتی باید که بدان متمیز باشد مخلوق این خدای از مخلوق آن خدای دیگر و مشاهده میرود که میان جمیع مخلوقات تمیز نیست پس ثابت شد که با او هیچ خدای نیست و عبده لا شریک له و دیگر آنکه اگر با او خدای بودی چنانچه گفته شد مخلوق خود را جدا کردی و ملک او از ملک این ممتاز شدی هر آینه طرح نزاع و حرب میان ایشان پدید آمدی چنانچه از حال ملوک دنیا معلوم است (وَلَعَلَا) و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی (بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ ط) بر خی از آلهه بر بر خی و باجماع و استقرا معلوم شد که این تخالف و تنازع واقع نیست پس او را شریک نبود (سُبْحٰنَ اللّٰهِ)

پاک است خدای تعالی بی همتا (عَمَّا يَصِفُونَ ط) از آنچه صفت می کنند او را بدان یعنی اتخاذ فرزند و انباز (عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) او است دانای پوشیده و آشکارا (فَتَعَالَى) پس برتر گتر و برتر است (عَمَّا يُشْرِكُونَ ۞) از آنچه شریک می گیرند برای او پس برای دلخوشی حضرت رسالت پناه عم از انزال عذاب بر مشرکان خبر میدهد و می فرماید که (قُلْ) بگو ای محمد بطریق دعا (رَبِّ إِمَّا تُرِيَنِّي) ای پروردگار من اگر نمائی مرا و بی شبهه می نمائی (مَا يُوعَدُونَ) آنچه وعده داده شده اند کافران از عذاب دنیا و آخرت (رَبِّ فَلَا تَجْعَلْنِي) ای پروردگار من پس مدار مرا (فِي الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۞) در گروه ستمگاران یعنی در عذاب قرین ایشان مساز این سخن بجهت تواضع و کسر نفس است یا تنبیه بر آنکه شومی ظلم می تواند بود که بی گناه نیز برسد و مراد از ظلم اینجا شرک است (وَإِنَّا) و بدرستیکه ما اوندیم (عَلَى أَنْ نُرِيَكَ) بر آنکه بنمائیم تو (مَا نَعِدُهُمْ) آنچه وعده دادیم ایشانرا از عقوبت (لَقَادِرُونَ ۞) هر آینه توانائیم اما تأخیریکه دران بهره و سبب آن است که بعضی از ایشان یا اعقاب ایشان ایمان خواهند آورد (ادْفَعْ بِالَّتِي) دفع کن بخصلتیکه بهرحال (هِيَ أَحْسَنُ) آن بیکوتر است (السَّيِّئَةَ ط) بدیرا حضرت عزت حبیب خود را از مکارم اخلاق باتم و اکمل و اشرف و اجمل آن می فرماید و می گوید دفع کن بآنچه بیکوتر است بدیرا یعنی بعفو و رحمت از سر گناه مجرمان در گذر برو جهی که دشمنی در دین نبود یا دور کن جهل نفسهارا از ایشان بحلم خود یا باز دار مردم را از معاصی بامر فرمودن بطاعت یا دفع کن شرک مشرک را بکلمهٔ توحید یا محو ساز منکر را بامر صریح امام قشیری روح فرموده که دفع کن جفای ابو فیا را بمروت نفس را بشارت قلب بظلمت خلائق را بنور حقائق یا حظوظ خود را بحقوق خدای تعالی یا علی کن بیه حوادث را بقدم سلوک در طریق معرفت قدم

* نظم *

* چو طی گشت بیه حوادث از آنجا * بملک قدم ران بیک همه محما *
* دران قلزم نور شو نور طرزن * فروشوی از خویشتن ظلمت ظلما *
* یکی خوان بکی دان یکی جو دیکی گو * سوی الله و الله زور و باطل *

(نَحْنُ أَعْلَمُ) ما دانا تریم (بِمَا يَصِفُونَ) بآنچه صفت می کنند تر ا از شعر و سحر یا بآنچه از صفت ما می گویند از اتخاذ اولاد و شرکاء (وَقُلْ رَبِّ) و بگو ای پروردگار من (أَعُوذُ بِكَ) پناه میگیرم بتو (مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ ط) از وسوسهای دیوان که داعی بضلالت و معصیت اند یا از دراندختن ایشان همدمان را بغرب و غرور در مهالک و مهاوی (وَأَعُوذُ بِكَ رَبِّ) و پناه می آرم بتو ای پروردگار من

(اَنْ یَّحْضُرُوْنِ ۞) از آنکه حاضر شوند نزدیک من بوقت صلوة یا زمان تلاوت یا از آنکه گردمن گردند در همه احوال یا از آنکه مرا رنج رسانند (حَتّٰٓی اِذَا جَآءَ) متعلق است بما یصفون یعنی کفار پیوسته ترا و مرا بدی وصف می کنند تا وقتیکه بیاید (اَحَدَهُمُ الْمَوْتُ) یکی از ایشان را مرگ و بگمراهی خود دانا گردد و مرگ و معاینه بیند و آثار عذاب مشاهده کند (قَالَ) گوید از روی حسرت (رَبِّ ارْجِعُوْنِ ۞) ای آفریدگار من باز گردان مرا بدیا صیغهٔ جمع برای تعظیم مخاطب است امام نحلیی یا جمعی از مفسران برانند که خطاب بملک الموت و اعوان او است که اول بکار رب است استغاثه می نماید از خدای و بکلمهٔ ارجعون رجوع می نماید بملایکه که باز گردانید مرا (لَعَلِّیْٓ اَعْمَلُ) شاید که من بکنم (صَالِحًا) عملی شایسته (فِیْمَا تَرَکْتُ) در آن چیزیکه بگذاشته ام که ایمان است یعنی ایمان آرم و در آن عمل صالح کنم (کَلَّا ط) ردع است از طلب رجعت یعنی حاش که او را باز گردانند (اِنَّهَا) بدرستیکه آن درخواست (کَلِمَةٌ) سخنی است که بر اسطه غلبهٔ حسرت برو (هُوَ قَآئِلُهَا ط) او گوینده آن است (وَمِنْ وَّرَآئِهِمْ) و از پیش مشرکان (بَرْزَخٌ) مانع است میان رجعت و ایشان یعنی قبر که در و خواهند بود (اِلٰی یَوْمِ یُبْعَثُوْنَ ۞) تا روزیکه برانگیخته شوند از آن (فَاِذَا نُفِخَ) پس چون دمیده شود (فِی الصُّوْرِ) در صور یعنی نفخهٔ ثانیه یا ثالثه که نفخهٔ احیا است و قیامت قایم گردد (فَلَآ اَنْسَابَ بَیْنَهُمْ) پس نسبها نباشد میان ایشان (یَوْمَئِذٍ) در آن روز یعنی علاقه نسب منقطع گردد و هیچ ذی رحمی و اقربی خود را رحم نباشد یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه یا نسبی که امروز بدان مناغرت می کنند فردا سبب نفع نشود و چه در آن روز نسب صحیح باید نه نسبت صریح آن اکرمکم عند الله اتقاکم (وَلَا یَتَسَآءَلُوْنَ ۞) و نه پرسند یکدیگر را از نسب یا کسی را نپرسد جهت مشغولی بحال خود و این قبل از محاسبه باشد و بعد از آن حال یکدیگر می پرسند کما قال الله تعالی و اقبل بعضهم علی بعض یتساءلون (فَمَنْ ثَقُلَتْ) پس هر که گران آید (مَوَازِیْنُهٗ) ترازوهای او باعمال صالح چون مومنان (فَاُولٰٓئِکَ) پس آنگروه (هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۞) ایشانند رستگاران از درکات و رسیدگان بدرجات (وَمَنْ خَفَّتْ مَوَازِیْنُهٗ) و هر که سبک باشد میزانهای او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان (فَاُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا) پس آن گروه آنند که زیان کردند (اَنْفُسَهُمْ) در نفسهای خود یعنی سرمایهٔ عمر بباد عقوبت بردادند و استعدادات حصول کمال را بطلب آرزوهای نفس و متابعت شهوات ضایع ساختند و ایشان (فِیْ جَهَنَّمَ خٰلِدُوْنَ ۞) در دوزخ جاوید بمانند گانند (تَلْفَحُ) می سوزد (وُجُوْهَهُمُ النَّارُ) روهای ایشان را آتش (وَهُمْ فِیْهَا) و ایشان در آتش (کٰلِحُوْنَ ۞) ترش رویان یا از شدت احتراق زشت

دو یا نند و ابو سعید خدری رض از حضرت رسالت پناه ﷺ در تفسیر این آیت روایت می کند که
میان سا ذ دوزخی کافر انرا آتش دوزخ پس بر جهد یعنی بالا رود لب زبرین او تا میان سرش بر صد و فرو
افتد لب زیرین او تا برسد بنافش و رسوخ آرد و که مسافت میان شفتین او چهل ذراع بود پس حق تعالی
گوید ایشان را (اَلَمْ تَكُنْ اٰيَاتِيْ) آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا (تُتْلٰى عَلَيْكُمْ) خوانده می شد
بر شما (فَكُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُوْنَ ۝) پس بودید که بدان تکذیب می کردید تا مستحق این عقوبت شدید
(قَالُوْا رَبَّنَا) گویند ای پروردگار ما (غَلَبَتْ عَلَيْنَا) غالب شد بر ما (شِقْوَتُنَا) بدبختی ما یعنی شقاوتیکه بر ما نوشته
تو دی در لوح محفوظ و بدان حکم کرده یا غالب شد گناهان ما که موجب شقاوت است بر ما (وَكُنَّا قَوْمًا) و بودیم ما گروهی
(ضَالِّيْنَ ۝) گمراهان از طریق حق (رَبَّنَا اَخْرِجْنَا) ای آفریدگار ما بیرون آر ما را (مِنْهَا) از آتش
دوزخ تا تدارک حال و تلافی کار خود کنیم (فَاِنْ عُدْنَا) پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب (فَاِنَّا ظٰلِمُوْنَ ۝)
پس بدرستیکه ما ستمکاران باشیم بر نفس خود آخر سخنی که دوزخیان گویند این باشد (قَالَ اخْسَـُٔوْا) گوید
خدای خاموش باشید (فِيْهَا) در دوزخ (وَلَا تُكَلِّمُوْنِ ۝) و سخن نگوئید با من در خروج یا دفع عذاب کز شما
بیرون نمیبریم یا از شما عذاب برنمی داریم (اِنَّهٗ كَانَ فَرِيْقٌ) بدرستیکه بودند گروهی (مِّنْ عِبَادِيْ)
از بندگان من یعنی درویشان صحابه چون عمار و بلال و خباب و امثال ایشان رض که بیوسته (يَقُوْلُوْنَ رَبَّنَا)
می گفتند ای پروردگار ما (اٰمَنَّا) گرویدیم تو (فَاغْفِرْ لَنَا) پس بیامرز ما را (وَارْحَمْنَا) و به بخش بر ما (وَاَنْتَ
خَيْرُ الرّٰحِمِيْنَ ۝) و تو بهترین بخشندگانی (فَاتَّخَذْتُمُوْهُمْ) پس فرا گرفتید شما آن درویشان را (سِخْرِيًّا)
مهزو به یعنی سخری که بدا و سخریه کنند و افسوس دارند مراد آن است که با ایشان استهزا می کردید (حَتّٰى
اَنْسَوْكُمْ) تا وقتیکه فراموش گردانیدند ایشان یعنی فرط اشتغال شما بسخریه ایشان را فراموش ساخت
بر شما (ذِكْرِيْ) یاد کردن من (وَكُنْتُمْ مِّنْهُمْ) و بودید شما که از ایشان (تَضْحَكُوْنَ ۝) می خندید از روی
تکبر و نظم خود در تحقیر و تذلیل ایشان (اِنِّيْ) بدرستیکه من (جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ) جزا میدهم ایشان را
امروز (بِمَا صَبَرُوْٓا) بآنچه صبر کردند بر ایذا و آزار و سخریهٔ شما (اَنَّهُمْ هُمُ الْفَآئِزُوْنَ ۝) بدرستیکه ایشان
اند رسیدگان بمراد خود یعنی جزای صبر ایشان فوز است بمطلوب (قَالَ) گوید خدای یا فرشته با مرا و مر کافران
را کز شما (كَمْ لَبِثْتُمْ) چند درنگ کردید (فِي الْاَرْضِ) در زمین کافران از روی غفلت و طول امل می گفتند
ما همیشه خواهیم بود در دنیای نابود و فانی تخواهیم شد پس بطریق عتاب از ایشان پرسند چند درنگ نمودید
(عَدَدَ سِنِيْنَ ۝) شمار سالها یعنی چند سال بودید در دنیا زنده بر روی زمین و مرده در قبر (قَالُوْا) گویند

(لَبِثْنَا يَوْمًا) درنگ کردیم روزی (أَوْ بَعْضَ يَوْمٍ) یا پاره از روز که شمردند مدت لبث خود را بنسبت با خلود در دوزخ یا از هول آتش فراموش کرده باشند گویند مدت بودن ما در دنیا مقدار روزی یا بعضی از روز بوده و ما بیش از این نمیدانیم (فَسْئَلِ الْعَادِّينَ ۞) پس بپرس ای پرستنده زمان لبث ما را از شمارندگان یعنی از ملایکه که حفظ و اعمار و انفاس ما بودند (قَالَ) گوید خدای (إِنْ لَبِثْتُمْ) درنگ نکردید در دنیا (إِلَّا قَلِيلًا) مگر اندکی باضافت بایام آخرت (لَوْ أَنَّكُمْ) اگر در ستیکه شما (كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ۞) هستید که بدانید که تمام دنیا در جنب آخرت اندک است (أَفَحَسِبْتُمْ) آیا می پندارید شما از فرط غفلات (أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ) آنکه ما شما را آفریدیم (عَبَثًا) بیازی بالذرای بازی (وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا) و گمان برید آنکه شما بسوی ما (لَا تُرْجَعُونَ ۞) باز گردیده نشوید برای مجازات اعمال یعنی شما را برای عبادت آفریدیم و مکافات شما را مقرر کرده ایم در لطائف قشیری مذکور است که عبث مشغولی باشد بچیزی که از حق باز دارد و خدای تعالی ما را برای آن نیافریده و بدان امر نکرده شیخ ابوبکر واسطی قدس سره روزی این آیت می خواند فرمود که نی نی خلق را بعبث نیافریده بلکه خواست که هستی وی آشکارا شود و از مصنوعات وی بصفات کمالیهٔ وی راه برند و گفته اند شما را بیازی نیافریده ام بلکه برای ظهور نور محمدی ع آفریده ام چه در ازل مقرر شده بود که آن گوهر تابان از صدف جنس انس بیرون آید پس او اصل است و شما همه فرع وی آید * نظم *

* هفت دانه و چار که پرداختند * * خاص پی مرکب او ساختند *

* او است شه و آدمیان جمله خیل * * اصل وی و جمله عالم طفیل *

در بحر الحقائق آورده که شما را از برای آن آفریده ام تا بمن سود کنید نه بجهت آنکه من بر شما سود کنم و گویند ملایکه را آفرید تا مظهر قدرت باشند و آدمیان را خلق کرد تا مخزن جواهر محبت باشند و در بعضی کتب سماوی هست که ای فرزند آدم همه آشیا را از برای شما آفریده ام و شما را برای سود سر کنت کنزا مخفیا آنجا ظهوری تمام دارد کما قال والیه المولوی قدس سره * مثنوی *

* ای ظهور تو بکلی نور نور * * گنج مخفی از تو آمد در ظهور *

* گنج مخفی بود زیر خاک گرد * * خاک را تابان ترا ز افلاک کرد *

* گنج مخفی بد ز پری جوش کرد * * خاک را سلطان اطلس پوش کرد *

* خویش را ناشناخت مسکین آدمی * * از فزونی آمد و شد در کمی *

* خویشتن را آدمی ارزان فروخت * * بود اطلس خویش را ابرق بدوخت *

* ای غلامت عقل و تدبیرات هوش * تو چرای خویش را ارزان فروش *

(فَتَعَالَى اللّٰهُ) پس بزرگ است خدای تعالی و بزرگ تر از آنکه بعبث بیافریند (الْمَلِكُ الْحَقُّ ج) بادشاه بسزا (لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ج) نیست هیچ معبودی مستحق عبادت مگر او (رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ *) آفریدگار عرش بزرگ یا عرشی که کریم است خیرات و برکات از و نازل می شود (وَمَنْ يَّدْعُ) و هر که می خواند یعنی به پرستد (مَعَ اللّٰهِ) با خدای بحق (اِلٰهًا اٰخَرَ ج) خدای دیگر که (لَا بُرْهَانَ) هیچ حجتی نیست (لَهٗ) مر پرستنده را (بِهٖ) به پرستش آن او را (فَاِنَّمَا حِسَابُهٗ) پس جز این نیست که حساب عمل آن کس و مکافات کردار او (عِنْدَ رَبِّهٖ ط) نزدیک پروردگار او است و به قدر استحقاق او را پاداش خواهد داد (اِنَّهٗ لَا يُفْلِحُ الْكٰفِرُوْنَ *) بدرستیکه فلاح نیابند و رستگار نشوند ناگرویدگان (وَقُلْ رَّبِّ اغْفِرْ) و بگو ای محمد آفریدگار من بیامرز مرا و امت مرا (وَارْحَمْ) و به بخشای بر من و بر ایشان برحمت واسعهٔ خود (وَاَنْتَ خَيْرُ الرّٰحِمِيْنَ *) و تو بهترین رحم کنندگانی و در خبر آمد که اول سوره قد افلح و آخر آن گنجی است از گنجهای عرش الهی

سورة النور مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ * وهي اربع وستون آية ع ۷

(سُوْرَةٌ) این سوره است از عالم قدس (اَنْزَلْنٰهَا) فرو فرستاده ایم آنرا بوساطت جبرئیل ع (وَفَرَضْنٰهَا) و فرض کردیم بر شما احکام یکه در و است (وَاَنْزَلْنَا فِيْهَا) و فرو فرستاده ایم در و (اٰيٰتٍ بَيِّنٰتٍ) آیتهای روشن از حد و د و احکام (لَّعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ *) شاید که شما پند پذیرید و از محارم بپرهیزید و از جملهٔ حکم ها این است (اَلزَّانِيَةُ وَالزَّانِيْ) زن و مرد زناکننده چون غیر محصن باشند (فَاجْلِدُوْا) پس بزنید ای ایمه احکام (كُلَّ وَاحِدٍ) هریکی را (مِّنْهُمَا) از ان هر دو (مِائَةَ جَلْدَةٍ ع) صد تازیانه این حکم خاص است بآنکه محصن نباشد چه محصن رجم است و در شرح طحاوی آمده که شرائط احصان حریت است و بلوغ و عقل و اسلام و تزوج به نکاح صحیح مع لدخول و امام شافعی رح شرط نمی کند و غیر محصن را که آزاد باشد باد جود و جلد یکسال جلاوطنی فرماید و امام مالک و احمد رض در نفی بکر با امام شافعی رح متفقند چه حدیثی در ین باب وارد شده که مائة جلدة و تغریب عام صاحب کشاف فرموده که تغریب عام نزد امام اعظم رض به همین آیت منسوخ است (وَلَا تَاْخُذْكُمْ) و فرا نگیرد شما را (بِهِمَا) باین دو زناکننده (رَاْفَةٌ) مهربانی (فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ) در فرمان برداری خدای تعالی یعنی می چشانید بر ایشان و تعطیل حد نمائید و در ضرب مسامحت ننمائید (اِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُوْنَ) اگر همی گرویده اید (بِاللّٰهِ وَالْيَوْمِ الْاٰخِرِ ج) بخدای تعالی و بروز قیامت چه

ایمان بخدای اقتضای جد و جهد می کند در اقامت حد و داد (وَلْيَشْهَدْ) و باید که حاضر شوند (عَذَابَهُمَا) در وقت عذاب آن هر دو تن یعنی در زمان اقامت حد بر ایشان (طَائِفَةٌ مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞) گروهی از مومنان تا شهر ایشان حاصل شود و آن تفضیح مانع گردد از معاودت بمثل آن عمل بقول امام مالک و امام شافعی رح از چهار کس که بعد شهود زنا اند کمتر نباشند و بقول ابو حنیفه سه کس کافی است و تاده نیز گفته اند در اسباب نزول از ابن عمر رض مروی است که امام مهذول می گوید که یکی از صواحب روایات بود در بیوت مواجر نشستی تقبل می کرد که هر کرا او را بخواهد موئنت آن کس را به تمام کفایت کند مومنی خواست که بدین طمع خام نان خود را پخته سازد قصد نکاح وی کرد حضرت عزت جهت آنکه مسلمانی بدنام نشود این آیت فرستاد که (اَلزَّانِي) مرد زناکننده (لَا يَنْكِحُ) نکاح نکند (اِلَّا زَانِيَةً) مگر زن زناکننده را (اَوْ مُشْرِكَةً ج) یا مشرک آرنده را چه غالب آن است که مائل بزنا از اهل صفت محتجب خواهد بود (وَالزَّانِيَةُ) و زن باید کار (لَا يَنْكِحُهَا) در نکاح نیارد او را (اِلَّا زَانٍ) مگر مرد پلید کار (اَوْ مُشْرِكٌ ج) یا مشرک آرنده چه جنسیت علت ضم است و مشاکلت سبب الفت * بیت *

* هر کس مناسب گهر خود گرفت یار * * بابان بباغ رفت و زغن سوی خار زار *

در بابان آورده که بنایا از یهود یا مشرکان مدینه در بیوت مواجر نشسته هریک بر در خانهٔ خود رایتی نصب کردندی مردم را بخود دعوت کرده اجرت گرفتندی ضعفهٔ مهاجرین که مسکنی و عشیرهٔ نداشتندی و از تنگ دستی پریشان حال می گذرانیدند داعیه کردند که ایشانرا بنکاح در آورده و گرایهٔ نفس از ایشان گرفته بر عادت اهل جاهلیت معاش گذرانند حق تعالی منع کرد و فرمود (وَحُرِّمَ) و حرام کرده شد (ذٰلِكَ) تزوج مزوانی (عَلَى الْمُؤْمِنِينَ ۞) بر گرویدگان قولی آن است که این حکم در اول اسلام بود و بآیت وانکحوا الایامی منسوخ شده (وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ) و آنانکه رمی کنند مرزنان محصنه را بزنا و مرد محصن نیز درین حکم داخل است و اینجا احصان بحریت است و بلوغ و عقل و اسلام و عفت از زنا آنکه مردی یا زنی را که بجمیع این پنج صفت موصوف باشد بزنا دشنام دهند (ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا) پس نیایند نزدیک حکام (بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ) بچهار گواه عدل یعنی چهار مرد آزاد بالغ مسلمان نیارند بر اثبات آنچه رمی کردند بدان (فَاجْلِدُوهُمْ) پس بزنید ایشان را (ثَمَانِينَ جَلْدَةً) هشتاد تازیانه و در قذفی که بغیر زنا باشد یا قذف بر زنا که غیر محصن را بود تعزیر است نه حد و حد قذف از حد زنا و شرب اخف است زیرا که حد زنا بالقرآن ثابت است بخلاف حد قذف و ثبوت حد شرب بالقول صحابه است رض و سبب حد قذف محتمل است مرصدق را

(وَلَا تَقْبَلُوْا لَهُمْ) وقبول مکنید از ایشان که قذف کردند گواه یاد رندو تازیانه خورند (شَهَادَةً) گواهی
در هیچ حکمی (اَبَدًا ج) همیشه یعنی تا آخر عمر و گفته اند تا بوقت توبه (وَاُولٰئِکَ) و آن گروه قاذفان (هُمُ
الْفٰسِقُوْنَ ط) ایشان فاسقانند یعنی بفسق ایشان حکم کرده شده است (اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا) مگر آنانکه توبه
کرده اند (مِنْ بَعْدِ ذٰلِکَ) از پس این قذف و دیگر قذف نکنند (وَاَصْلَحُوْا ط) و بصلاح آرند نیت خود را
در ترک قذف سائر ان که اسم فسق از ایشان برخیزد اما رد شهادت بمذهب امام ابوحنیفه رض
موبد باشد و نزد امام شافعی و امام احمد رض رد شهادت و تفسیق هر دو باطل می شود (فَاِنَّ اللّٰهَ) پس
بدرستیکه خدای تعالی (غَفُوْرٌ) آمرزنده گناه بندگان است (رَّحِیْمٌ ۵) مهربان برگروه توبه کنندگان آورده اند
که بعد از نزول این آیت عاصم بن عدی رض گفت یا رسول الله شاید که مردی از ما بیگانه را با زن خود بیند
اگر بطلب گواه مشغول می گردد تا جمع شدن شهود آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته است و اگر بی گواه
سخن می گوید هشتاد تازیانه میزنند و اسم فسق در رد شهادت بر سر این حال چگونه باشد حضرت رسالت پناه
صلعم فرمود که ای عاصم خدای تعالی چنین حکم فرستاد عاصم از مجلس بیرون آمد ابن عم او عویمر مدور سیده
گفت ای عاصم شریک بن سحماء را بر شکم زن خود دیدم عاصم گفت وا ویلا مبتلا شدم بد آنچه پرسیدم
پس بازگشته صورت حال بعرض سید عالم صلعم رسانید حضرت صلعم خولد را طلبید و از او پرسید او انکار
کرد و آیت لعان نازل شد که (وَالَّذِیْنَ یَرْمُوْنَ) و آنانکه رمی کنند بزنا (اَزْوَاجَهُمْ) زنان خود را (وَلَمْ یَکُنْ
لَّهُمْ شُهَدَآءُ) و نباشد ایشانرا گواهان (اِلَّآ اَنْفُسُهُمْ) مگر نفسهای ایشان (فَشَهَادَةُ اَحَدِهِمْ) پس واجب
است گواهی دادن یکی از ایشان (اَرْبَعُ شَهٰدٰتٍ بِاللّٰهِ لا) چهار گواهی بخدا مضمون آنکه (اِنَّهٗ) بدرستیکه او
یعنی شوهر (لَمِنَ الصّٰدِقِیْنَ ۵) از راست گویان است در نسبت زنا بدان زن و هر گواهی موکد بسوگند
بجای یکی از شهود است (وَالْخَامِسَةُ) و گواهی پنجم (اَنَّ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلَیْهِ) آنکه لعنت خدای بر او (اِنْ کَانَ)
اگر باشد (مِنَ الْکٰذِبِیْنَ) از دروغ گویان در ان رمی لعان مرد بدین گونه است که چهار نوبت گوید گواهی
میدهم بخدای که من راست گویم در آنچه رمی کردم مرا بین زن را بدان و نوبت پنجم نگوید لعنت خدای بر من
اگر دروغ گویم در آنچه رمی کردم مرا بین زن را بدان و هر نوبت اشارت بدان زن کند و حکم این لعان آن
است که حد قذف از مرد ساقط شود و میان مرد و زن تفریق کنند فرقت طلاق بقول امام ابوحنیفه رح و فرقت
فسخ بقول امام شافعی رح و عدد نابد زن ثابت گردد و اگر نکول کند از لعان بقول امام شافعی و بمذهب
امام ابوحنیفه رح او را حبس کنند (وَیَدْرَؤُا) و دفع کند و باز دارد (عَنْهَا الْعَذَابَ) از ان زن حبس را

یاعد (اَنْ تَشْهَدَ) آنکه گواهی دهد آن زن (اَرْبَعَ شَهَادٰتٍ بِاللّٰهِ) به چهار گواهی بخدای و مضمون آنکه (اِنَّهٗ)
بدرستیکه شوهر (لَمِنَ الْكٰذِبِيْنَ ۵) از دروغ گویان است در آنچه رمی کرد مرا بآن (وَالْخَامِسَةَ) وگواهی
پنجم (اِنَّ غَضَبَ اللّٰهِ عَلَيْهَا) آنکه خشم خدای بر ان زن باد (اِنْ كَانَ مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۵) اگر باشد مرد
از راست گویان و در رمی لعان زن آن است که چهار نوبت بگوید گواهی میدهم بخدای که این مرد از
دروغ گویان است در آنچه مرا بدان رمی کرد و نوبت پنجم بگوید خشم خدای بر من اگر راست گوی باشد
این مرد در رمی و هر یک از اشارت بمراد کند و در موضع آورده که حضرت رسالت پناه صلعم بعد از نماز دیگر عویمر
و خولد را طلبید و بدین نوع که مذکور شد مرد و زن هر دو گواهی دادند و نزدیک ذکر لعنت و غضب پیغمبر صلعم
آمدن گفت و قوم در ان اتفاق کردند و جمعی از مفسران بجای عویمر هلال بن امیه را ذکر کرده اند (وَلَوْلَا
فَضْلُ اللّٰهِ) و اگر نه فضل خدای تعالی بودی (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَرَحْمَتُهٗ) و بخشایش او (وَاَنَّ اللّٰهَ) و آنکه
خدای تعالی (تَوَّابٌ) قبول کننده توبه است (حَكِيْمٌ ۵) حکم کننده در حدود و احکام هر آینه شما را فضیحت
کردی در دروغ گوی را بعذاب عظیم مبتلا ساختی گویند اگر نه فضل و رحمت تو دی بتاخیر عقوبت شما
هلاک می شدید اگر نه فضل خدا فرمودی اقامت زواجر و نهی از فواحش هر آینه نسل منقطع شدی و مردم
یکدیگر را هلاک کردندی یا اگر نه خدای بخشیدی بر شما بقبول توبه در بادیهٔ ناامیدی سرگردان می شدید

* نظم *

پس شما را بمد توفیق توبه بسر منزل رجا رسانید

* گر تو به مدد نگار گمگار نبودی * * او را بسر حد کرم راه نمودی *

* ور توبه نبودی کرد رفیض گشودی * * زنگ غم از آینهٔ عاصی کی زدودی *

بعد ازین آیتها در باب قصهٔ برات افک است زنهٔ عایشه صدیقه رض و آن حکایت در روایت است
و رعایت ادب اقتضای آن می کند که بساط خطاب در ایراد جزئیات آن مطوی باشد و کلی آن بر سبیل
اجمال آن است که سال پنجم از هجرت که غزوه مریسیع اتفاق افتاد صدیقه رض در ان سفر همراه بود
و در بعض منازل بضرورتی از هودج بیرون آمده عقدی از جزع ظفار گم کرده و بطلب آن از منزل گاه
دور شده زمانی مکث افتاد در ان زمان خادمان هودج را بی تفحص ساکن آن بار کردند و رفتند و عایشه رض
باز آمد و منزل خالی دید دانست توقف فرمود تا صفوان بن معطل که بامر حضرت رسول صلعم از عقب لشکر
آمدی برسید و صدیقه رض بر شتر او سوار شده بمدینه رفت و ابن ابی او را بر شتر صفوان
دیده سخنی که لایق حرم محترم سید عالم صلعم بود در زبان خباثت نشان راند چون بمدینه رسیدند

این خبر بمرض حضرت عالم عم رسید و عایشه رض بیمار شده و ازین معنی خبر نداشت اما ازان حضرت عدم التفاتی در می یافت اجازت طلبیده بخانهٔ پدر آمد و آنجا بر صورت حال اطلاع یافته مرخص روی بازدیاد نهاد و شب و روز بگریه و زاری اشتغال می نمود

* بیت *

* چشم من گریه بر سر آب است روز و شب * جانم ز نالهٔ دردتاب است روز و شب *

و حضرت رسول عم به تفحص حال حضرت عایشه رض توجه فرموده از امهات مومنان و اکابر صحابه رض تفتیش می نمود و هر یک باظهارت ذیل او اقامت شهادت می کردند روزی آن حضرت عم بخانهٔ صدیقه رض درآمد و عایشه رض را گریان و نالان دید حضرت عم فرمود که ای عایشه اگر گناه کرده ای بخدای بازگرد و آمرزش طلب عایشه رض از ابوین درخواست کرد که جواب آنحضرت عم گویند ایشان در صدد آن نیامدند و صدیقه رض از غایت دهشت فرمود که دشمنان خبری دراگنده اند و من هر چه می گویم کسی باور نکند پس من همان میگویم که پدر یوسف گفت فصبر جمیل والله المستعان

* بیت *

* صبری کنیم تا کرم او چه می کند * با این دل شکسته غم او چه می کند *

ع ۸ همقارن این حال اثر وحی بر آن حضرت عم ظاهر شد آیات براءت نازل گشت (اِنَّ الَّذِیْنَ جَآءُوْا بِالْاِفْکِ) بدرستی آنانکه آورده اند دروغ بزرگ را و ورثان عایشه رض (عُصْبَةٌ مِّنْکُمْ ط) گروهی اند از شما و آن پنج تن بودند عبدالله بن ابی که پیشوای منافقان است و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه پسر خالهٔ ابوبکر صدیق رض و حمیت بنت جحش خواهر ام المومنین زینب رض (لَا تَحْسَبُوْهُ) مپندارید آن دروغ گورا (شَرًّا لَّکُمْ ط) بدی از برای شما مخاطب حضرت رسالت پناه عم و عایشه رض و صفوان که نسبت بادکرده بودند می فرماید که آن دروغ را به نسبت خود بد مپندارید (بَلْ هُوَ) بلکه آن (خَیْرٌ لَّکُمْ ط) بهتر است مرشما را جهت آنکه ثواب عظیم یافتید و در براءت شما آیتها نازل شد و کرامت و تعظیم شان شما بر همه کس ظاهر گشت و وعید کلی در بارهٔ دروغ گویان و بهتان گویان وقوع یافت (لِکُلِّ امْرِیٍٔ مِّنْهُمْ) مر هر کسی را از ایشان که متکلمانند بر افک (مَّا اکْتَسَبَ) جزای آن جزاست که کسب کرده (مِنَ الْاِثْمِ ج) از گناه بقدر آنکه خوض کرده چه بعضی خندیده بودند و بعضی سخنان فاحش گفته و بعضی خاموش شده و منع نکرده (وَالَّذِیْ تَوَلّٰی) و آن کس که فراگرفت (کِبْرَهٗ) معظم آن سخن و شنیع تر آن را (مِنْهُمْ) از ان جماعت مراد ابن ابی است لعنت الله علیه (لَهٗ عَذَابٌ) مراورا است عذابی (عَظِیْمٌ ۝) بزرگ در آخرت یا در دنیا بآنکه حد قذف خورد و مطرود و مخذول گشت

وگویند حسان بود که بآخر عمرش نابینا شد یا سطیح که دهتهای او شل گشت (لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ) چرا نه آنگاه شنودید این سخن را (ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ) گمان بردی مردان و زنان گرویدگان (بِأَنْفُسِهِمْ) بهمدیگر خویش (خَيْرًا) نیکوئی چنانچه بنفسهای خود گمان برند هر دو را از خطاب بغیبت و از مضمر بمظهر مبالغه است در توبیخ و اشعار باآنکه ایمان مقتضای گمان نیکی است باهل ایمان یعنی باستی که مومنان بعد از استماع این دروغ گمان نیک بردندی بعایشه رض و صفوان (وَقَالُوا) و گفتند چنانچه مردی متیقن که بر حالی مطلع باشد گوید (هَٰذَا) این سخن (إِفْكٌ مُبِينٌ ۝) دروغی روشن است وحق سبحانه از زواج پیغمبر انزاه گاه میدارد از مثل این حالها به تعظیم و تکریم بر ایشان (لَوْلَا جَاءُوا) چرا نیاوردند (عَلَيْهِ) بر این سخن (بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ ج) چهار گواه که گواهی دهند بر آنچه ایشان قذف می کنند بران (فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ) پس اکنون که نیاوردند گواهان چهارگانه (فَأُولَٰئِكَ) پس آن گروه (عِنْدَ اللَّهِ) نزدیک خدای تعالی یعنی در حکم او (هُمُ الْكَاذِبُونَ ۝) ایشانند دروغ گویان در ظاهر و باطن چرا گر گواه آوردندی در ظاهر حکم کاذب نبودی اما در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت بر ازواج انبیاءم مستبعد است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند (وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ) و اگر نه افزونی کرم خدای بودی (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَرَحْمَتُهُ) و مهربانی او (فِي الدُّنْيَا) در دنیا بتوفیق توبه کردن (وَالْآخِرَةِ) و در آخرت بعفو و مغفرت (لَمَسَّكُمْ) هر آینه بر سیدی شما را (فِيمَا أَفَضْتُمْ فِيهِ) در ان چیزیکه خوض کردید در ان از دروغ بر صدیقه رض (عَذَابٌ عَظِيمٌ ۝) عذابی بزرگ که حد قذف است و ملامت مردم در جنب آن حقیر بودی و شمار آن عذاب رسیدی (إِذْ تَلَقَّوْنَهُ) آنگاه که فرا می گرفتید این سخن را (بِأَلْسِنَتِكُمْ) بزبانهای خود که بعضی از بعضی می بر سیدی (وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ) و می گفتید بدهنهای خود (مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ) آن چیزی را که بدان عالم نداشتید یعنی سخن از روی جهل می گفتید (وَتَحْسَبُونَهُ) و می پندارید آن چیز را که گفتید (هَيِّنًا) سهل و آسان که هیچ طعن بران متفرع نیست و نباشد (وَهُوَ) و حال آنکه آن سخن (عِنْدَ اللَّهِ) نزدیک خدای تعالی (عَظِيمٌ ۝) بزرگ است و عقوبت بسیار بران مترتب چه الحاق عار است باهل بیت نبوت و تکذیب قرآن و استخفاف منصب رسالت در اخفاف مذکور است که ام ایوب زوجهٔ ابو ایوب انصاری رض با او گفت که شنیدهٔ سخنی را که مردم در باب عایشه رض می گویند ابو ایوب فرمود که شنودهام و آن دروغ است چه تو بهر نسبت خود این فعل روا میداری ام ایوب گفت لا والله ابو ایوب گفت که والله که عایشه رض بهتر از تو است پس بر نسبت زن

پیغمبر عم این عمل کی روا دارد و این بهتان عظیم است حق تعالی فرمود که (وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ) و چرا نه چون شنودید این سخن را (قُلْتُمْ) می گفتید یعنی چون این سخن استماع کردید چرا نه گفتید چون ابو ایوب گفت رض (مَا يَكُونُ لَنَا) نمی سزد ما را و نمی رسد (أَنْ نَتَكَلَّمَ) آنکه سخن گوئیم (بِهٰذَا ق) باین کلام (سُبْحَانَكَ هٰذَا) پاک است خدای از آنکه در حرم محترم پیغمبر او قدح توان کرد (بُهْتَانٌ عَظِيمٌ ۞) این کلام افترای بزرگ است بر بافتهٔ منافقان (يَعِظُكُمُ اللّٰهُ) پند می دهد شما را خدای (أَنْ تَعُودُوا) آز آنکه باز گردید (لِمِثْلِهِ أَبَدًا) بمثل این سخن هرگز یعنی مادام که زنده باشید (إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ۚ) اگر هستید گرویدگان چرا ایمان مانع است از طعن در بارهٔ مسلمانان خصوصا امهات مومنان (وَيُبَيِّنُ اللّٰهُ) و بیان می کند و روشن می گرداند خدای تعالی (لَكُمُ الْآيَاتِ ط) برای شما آیتها که دلالت دارند بر محاسن آداب تا بند گیرید و از طریقهٔ آداب انحراف نورزید (وَاللّٰهُ عَلِيمٌ) و خدای تعالی دانا است بطهارت ذیل عایشه رض (حَكِيمٌ ۞) حکم کننده بطهارت ذمهٔ او از عیب و عار

* بیت *

* تا گریبان دامنش پاک است از لوث خطا * * و ز مذمت عیب چو آلوده از سر تا بپا *

و چه زیبا گفته است

* بیت *

* کرا رسد که کند عیب دامن پاکت * * که هیچ قطره که بر برگ گل چکد پاکی *

(إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ) بدرستی آنانکه دوست میدارند (أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ) آنکه فاش گردد زشت نامی یعنی نسبت فاحشه (فِي الَّذِينَ آمَنُوا) در شان آنانکه ایمان آورده اند و خواهند که مردم آنرا در زبان گیرند (لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۙ) مر ایشان را است عذابی دردناک (فِي الدُّنْيَا) در دنیا بحد قذف و بدنامی (وَالْآخِرَةِ ط) و در آن سرای بآتش (وَاللّٰهُ يَعْلَمُ) و خدای تعالی میداند شر آنچه خوض کرده اید در آن (وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ ۞) و شما آن را نمی دانید (وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ) و اگر نه فضل خدای تعالی بودی بهر دباری (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَرَحْمَتُهُ) و بخشایش او به مهربانی و پروردگاری (وَأَنَّ اللّٰهَ رَءُوفٌ) و آنکه خدای تعالی مهربان است برأفت زمت و مقذوف را ظاهر گردانید (رَحِيمٌ ۞) بخشاینده است بتوبه جنایت قاذف در گذراند هر آینه عقوبت کار شما فرو آمدی (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن کسانی که گرویده اید (لَا تَتَّبِعُوا) پیروی مکنید (خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ ط) گامهای ابلیس یعنی راههای او را به معصیت یا وسواسهای او را در قذف عایشه رض (وَمَنْ يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ) و هر که پیروی رود و آثار او را متابعت کند (فَإِنَّهُ يَأْمُرُ) پس بدرستیکه می فرماید دیو آن کس را (بِالْفَحْشَاءِ)

بکاری که زشت باشد در عرف و عقل (وَالْمُنْكَرِ) و بهر که ناپسندیده است در حکم شرع (وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ) و اگر نه کرم الهی بودی (عَلَيْكُمْ) بر شما بتوفیق توبه یا تعیین حد و دیگر کفارت گناه است (وَرَحْمَتُهُ) و بحث پیش او بتطهیر شما (مَا زَكٰى مِنْكُمْ) پاک نگشتی از شما (مِّنْ اَحَدٍ) هیچ یکی (اَبَدًا ۙ) تا آخر دهر از دنس این عیب جوئی و مگوئی (وَلٰكِنَّ اللّٰهَ يُزَكِّيْ) ولیکن خدای پاک می سازد بقبول توبه (مَنْ يَّشَآءُ ۭ) هر که خواهد (وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ) و خدای تعالی شنواست بمقالات مردمان (عَلِيْمٌ ۝) دانا بنیت های ایشان گویند که صدیق رض سوگند خورده بود که بر پسرخالهٔ خود یعنی مسطح که یکی از متکلمان بافک او بود نفقه نکند و مطلقا با او نیکوئی ننماید حق تعالی آیت فرستاد که (وَلَا يَاْتَلِ) و باید که سوگند نخورند (اُولُوا الْفَضْلِ) خداوندان فضل در دین (مِنْكُمْ) از شما (وَالسَّعَةِ) و خداوند دستگاه و توانائی و فراخی در مال مراد ابوبکر صدیق رض حق سبحانه فرمود که چنان باید که چنین مردم سوگند نخورند (اَنْ يُّؤْتُوْٓا) بر آنکه ندهند نفقه (اُولِي الْقُرْبٰى) خویشاوندان را (وَالْمَسٰكِيْنَ) و درویشان و محتاجان را (وَالْمُهٰجِرِيْنَ فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ۡ) و مهاجران را در راه خدای تعالی و مسطح هم خویش است و هم مسکین و هم مهاجر (وَلْيَعْفُوْا) و باید که عفو کنند جریمه را که از ایشان صادر شده (وَلْيَصْفَحُوْا ۭ) و روی بگردانند از انتقام و اغماز فرمایند (اَلَا تُحِبُّوْنَ) آیا دوست نمی دارید (اَنْ يَّغْفِرَ اللّٰهُ لَكُمْ ۭ) آنرا که بیامرزد خدای تعالی شما را پس شما نیز از گناه دیگران درگذرید (وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ) و خداوند تعالی آمرزنده است با کمال قدرت بر انتقام (رَّحِيْمٌ ۝) مهربان بر اصحاب جرائم و آثام شما نیز متخلق باخلاق وی شوید علما از این آیت استدلال بر فضل حضرت صدیق رض کرده اند صاحب احقاف فرموده و بهتج ان الفضل المطلق لله و تحکیم ثنائی قدس سره درین باب فرموده

نظم

* بود چندان کرامت و فضایش * * که اولوا الفضل خواند ذوالفضایش *
* صورت و سیرتش همه جان بود * * زان ز چشم عوام پنهان بود *
* روز و شب سال و ماه در همه کار * * ثانی اثنین اذ هما فی الغار *

(اِنَّ الَّذِيْنَ) بدرستی آنانکه (يَرْمُوْنَ الْمُحْصَنٰتِ) رمی می کنند زنان محصنه را (الْغٰفِلٰتِ) بی خبران از آنچه قذف می کنند ایشان را بدان (الْمُؤْمِنٰتِ) گرویدگان بخدا و رسول مراد ازواج پیغمبر اند عم و در وسیط گوید خاصة عایشه رض مراد است و گفته اند در شان مهاجر آن است و بعضی عام میدارند و بهر تقدیر آنها که قذف چنین جماعتی می کنند (لُعِنُوْا) لعنت کرده شده اند (فِي الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ ۠) در دنیا

و در آخرت دور افتادند از نام نیکو و در آخرت از رحمت یعنی در ین عالم ملعون و مردود اند و در ان سرای مبغوض و مطرود (وَلَهُمْ عَذَابٌ) و مر ایشان را است عذابی (عَظِيمٌ ۞) بزرگ به جهت گناه بزرگ و آن عذاب ایشان را بود (يَوْمَ تَشْهَدُ) در روزیکه گواهی دهند (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (أَلْسِنَتُهُمْ) زبانهای ایشان پاکف و دهنان یعنی بزبان خود اعتراف کنند (وَأَيْدِيهِمْ) و گواهی دهند دستهای ایشان (وَأَرْجُلُهُمْ) و پایهای ایشان (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞) بآنچه بودند که کسب می کردند از جرائم و مأثم (يَوْمَئِذٍ) آنروز (يُوَفِّيهِمُ اللَّهُ) تمام بدهد خدای ایشان را (دِينَهُمُ الْحَقَّ) جزای که سزاوار است بر ایشان (وَيَعْلَمُونَ) و بدانند در آنروز (أَنَّ اللَّهَ) آنکه خدای تعالی (هُوَ الْحَقُّ الْمُبِينُ ۞) او است ثابت بذات خود و پیدا بالوهیت و قدرت و توانا بر عقاب و ثواب (الْخَبِيثَاتُ) سخنان ناشایست و ناپاک (لِلْخَبِيثِينَ) مر ناپاکانرا یعنی از ایشان ظاهر گردد و بدان متکلم شوند (وَالْخَبِيثُونَ لِلْخَبِيثَاتِ ۚ) و پایدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طبایع ایشان بدان مائل است از خبث خباثت (وَالطَّيِّبَاتُ) و کلمات پاکیزه (لِلطَّيِّبِينَ) مر مردمان پاک را است یعنی از ایشان سزایست کند (وَالطَّيِّبُونَ لِلطَّيِّبَاتِ ۚ) و پاکیزگان نیز در خور سخنان پاک و اکل انند یتر شیح بمافیه * مصرع * از کوزه همان برون تراود که در و است *

دگفته اند زنان ناپاک برای مردان ناپاک اند و مردان ناپاک راغب اند بر ایشان و زنان پاک برای مردان پاک اند و مردان پاک مائل اند بر ایشان ملخص سخن آنکه در حرم محترم حضرت رسالت پناه علم که پاکیزه ترین موجودات است محرمی پاکیزه چون حضرت عایشه صدیقه رض سزد چه جنسیت سبب الفت و صحبت است و الیه اشار فی المثنوی المعنوی * مثنوی *

* زره آره کاند رین ارض و سما است * جنس خود را همچو کاه و کهرباست *
* ناریان مر ناریانرا جاذبند * نوریان مر نوریانرا طالبند *
* اهل باطل باطلانرا می کشند * اهل حق از اهل حق هم سر خوشند *
* طیبات آمد ز بهر طیبین * لطیبات الطیبون است یقین *

ذکر فضل حضرت عایشه صدیقه رض در رساله مرآت الصفا بر سبیل استقصا مسمت ذکر یافته لاجرم این جا بر ترجمه آیات اقتصار نمود (أُولَٰئِكَ) آنگروه یعنی حضرت رسالت پناه علم و عایشه رض و صفوان رض (مُبَرَّءُونَ) تبرا کرده شدگان یعنی منزه و مبرا اند (مِمَّا يَقُولُونَ ۖ) از آنچه میگویند ارباب افک و بهتان منصب رسالت ازان عالی تر است که ذیل عصمت زوجهٔ طاهره او بلوث چنین شبهتی

آلوده گردد و خلوت مردی پاکیزه و از اولیای صحابه او را نیز بدین تهمت متهم توان داشت (لَهُمْ) مر ایشانرا است (مَّغْفِرَةٌ) آمرزش از خدای تعالی (وَّرِزْقٌ كَرِيمٌ ۝) و روزی بیکو یعنی بی رنج و بسیار و پاینده مر ایشانرا در نعیم بهشت است (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول او (لَا تَدْخُلُوا) در میائید مروید (بُيُوتًا) بخانها (غَيْرَ بُيُوتِكُمْ) جز خانهای خود که در آن ساکنید یعنی به هیچ خانهٔ بیگانه در میائید (حَتَّىٰ تَسْتَأْنِسُوا) تا وقتیکه خبر گیرید و دستوری طلبید (وَتُسَلِّمُوا) و سلام کنید (عَلَىٰ أَهْلِهَا) بر اهل آن خانه در روایت آمده که گوئید السلام علیکم ادخلها تعالی آورده که زنی انصاریه بجناب نبوت مآب عم آمده بموقف عرض رسانید که ما در خانهای خود بر صفتی میباشیم که نمی خواهیم که هیچ کس ما را بر آن حال بیند و ناگاه یکی از کسان ما در خانه در می آید و ما را بوجهی که شاید می بیند حق سبحانه این آیت فرستاد و حکم شد که بخانه کسان بی دستوری در میائید (ذٰلِكُمْ) آن استعلام و استیذان (خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است مر شما را از آنکه بی اجازت در آیید و گفته اند که در عیال خود در می آید باید که بکلمه یا باواز پای تنحنحی اعلام کند تا اهل خانه بستر عورات و دفع مکروهات اقدام نمایند این حکم کردیم (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝) شاید که شما پند گیرید (فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا) پس اگر نیابید در آن خانه (أَحَدًا) هیچ یکی را (فَلَا تَدْخُلُوهَا) پس در میائید در خانهای غیر (حَتَّىٰ يُؤْذَنَ لَكُمْ ج) تا وقتیکه دستوری دهند یعنی کسی پیدا شود و شما را اجازت دهد ۞ دخول در خانهٔ خالی بی اذن کسی محل تهمت سرقه است (وَإِن قِيلَ لَكُمُ ارْجِعُوا) و اگر گوید بعد از استیذان که باز گردید (فَارْجِعُوا) پس باز گردید بی توقف و الحاح مکنید و بر در خانه ننشینید که در آن مضرت صاحب بیت است (هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ ط) آن باز گشتن پاکتر و پسندیده تر مر شما راست (وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خدای تعالی بآنچه شما می کنید از استیذان و ابرام (عَلِيمٌ ۝) دانا است و بران مکافات خواهد داد و بعد از نزول این آیت ابو بکر صدیق رض بعرض رسانید که یا رسول الله در راه شام و عراق اهل تجارت را اتفاق می افتد که در خان و رباط بسا اقامت می گمارند چون کسی در آن مقام مقیم نیست که از کسی دستوری طلبد این آیت فرود آمد که (لَّيْسَ عَلَيْكُمْ) نیست بر شما (جُنَاحٌ) گناهی (أَن تَدْخُلُوا) از آنکه در آیید بی دستوری (بُيُوتًا غَيْرَ مَسْكُونَةٍ) در خانهای که مسکون نیست یعنی کسی در و اقامت نمی کند بلکه می آیند و میروند چون کاروان سرای و رباط (فِيهَا) در آن خانهای غیر مسکون (مَتَاعٌ لَّكُمْ ط) بر خوردار ی و نفع است مر شما را که از سرما و گرما بدان پناه می گیرید در خوت و انعام شما در آن محفوظ می ماند (وَاللّٰهُ يَعْلَمُ) و خدای میداند (مَا تُبْدُونَ) آنچه آشکارا

می کنید از ایشان (وَمَا تَكْتُمُونَ ۞) و آنچه می پوشید از زینت در خانها بنامحرم (قُلْ) بگو ای محمد (لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا) مر مردان گرویده را که فراگیرند و بپوشند (مِنْ أَبْصَارِهِمْ) از دیدهای خود از دیدن نامحرم که نظر بسبب فتنه است و در زینة المملوک آورده که تیزرو ترین پیکی شیطان را در وجود انسان چشم است زیرا که حواس دیگر در مساکن خود ساکنند و تا چیزی بدیشان نمی رسد باستدراک آن مشغول نمی توانند شد اما دیده حاسه است که از دور و نزدیک ابتلا و آثام را صید می کند * نظم *

* این همه آفت که بتن میرسد * * از نظر توبه شکن میرسد *

* دیده فرو پوش چو دد و صدف * * تا نشوی تیر بلا را هدف *

در نفحات از شبلی قدس سره نقل می کند که بگو تا بپوشند دیدهٔ سر را از محارم و دیدهٔ دل را از ماسوی الله (وَيَحْفَظُوا) و نگاه دارند (فُرُوجَهُمْ ط) فرجهای خود را از حرام یا پوشند عورات خود را از سره تا تحت رکبه (ذٰلِكَ) آن پوشیدن چشم و محافظت فرج (أَزْكَىٰ) پاکیزه تر است و سودمند تر (لَهُمْ ط) مر ایشان را در دنیا و آخرت (إِنَّ اللّٰهَ خَبِيرٌ) بدرستیکه خدای تعالی دانا است (بِمَا يَصْنَعُونَ ۞) بآنچه می کنند از نظر بحلال و حرام و استعمال جوارح در طاعات و آثام (وَقُلْ لِّلْمُؤْمِنَاتِ) و بگو مر زنان گرویده را که از روی عفت (يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ) بپوشند دیدهای خود را و ننگرند بمردان نامحرم (وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ) و نگاه دارند فرجهای خود را از زنا (وَلَا يُبْدِينَ) و ظاهر نسازند (زِينَتَهُنَّ) آرایش خود را از پیرایها جامها و رنگها و جز آن (إِلَّا مَا ظَهَرَ) مگر آنچه ظاهر شود (مِنْهَا) از آن بوقت ساختن کارها چون خاتم و اطراف ثیاب و کحل در عین و خضاب در کف و گفته اند مراد از زینت مواضع آن است پس مستثنی دون ما شد و کذیرین (وَلْيَضْرِبْنَ) و باید که فروگذارند (بِخُمُرِهِنَّ) مقنعهای خود را (عَلَىٰ جُيُوبِهِنَّ) بر گریبانهای خویش یعنی گردن خود را بمقنعه بپوشند تا موی و بناگوش و گردن و سینهای ایشان پوشیده ماند (وَلَا يُبْدِينَ) و آشکارا نکنند (زِينَتَهُنَّ) مواضع زینت خود را چون سر و ساعد و سینه و ساق که موضع تاج و دستوانه و گردن بند و خلخال است (إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ) مگر برای شوهران خویش که تزئین برای ایشان است (أَوْ آبَائِهِنَّ) یا پدران خویش و پدر پدر و هکذا (أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) یا پدران شوهران خویش که ایشان در حکم پدرانند مر زن را (أَوْ أَبْنَائِهِنَّ) یا پسران خویش و پسران پسر و هر چند که باشند درین داخل اند (أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ) یا پسران شوهران خود چه ایشان در حکم پسرانند مر زنان را (أَوْ إِخْوَانِهِنَّ) یا برادران خویش (أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ) یا پسران برادران خود که حکم برادران دارند (أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ) یا پسران

خواهران خود واین باجماعی اند که نکاح زن با ایشان روانیست و در محارم رضاعی نیز همین حکم ثابت است و ذکر اعمام و اخوال نکرد زیرا که ایشان در حکم اخوانند و در انوار فرموده که احوط آن است که مواضع زینت بعم و خال ظاهر نکنند که شاید ایشان نزدیک پسران خود تعریف کنند موجب فتنه گردد (اَوْ نِسَآئِهِنَّ) یا برای زنان اهل دین خویش یعنی مواضع زینت به مومنان نمایند در بیان آورده که یهود و نصرانیه و مجوسیه و وثنیه حکم مردان بیگانه دارند و مسلمه را اظهار زینت خفیه برای ایشان روا نیست زیرا که حکم دین میان اهل اسلام و کفر رسم آشنائی برانداخته و عفائف را نیز از ملاقات فواسق اجتناب میباید نمود و بعضی برانند که مراد همه زنانند و از ایشان پرهیز نباید کرد (اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُهُنَّ) یا آنچه مالک شده است آنرا دستهای ایشان یعنی نپرهیزند زنان از آنان که مملوک همین باشند از کنیزکان خواه مومنه و خواه کافره و با آنکه ایشان در نفساد اخلاق اند این جا ذکر کرد تا معلوم شود که از امه غیر مسلمه احتراز لازم نیست و گویند مراد همه بندگان زن اند از اما و عبید و قولی آن است که اگر غلام عفیف باشد نظر او بزن شاید و الا فلا و در احتمالات آورده که این المعیب رخ فرموده است که مغرور نگردند شمار الفاظ او مالکت ایمانهن که آن در باب اماست نه عبید چه غالب آن است که نساء بیع ما ملکت نه عبید و عبد زن حکم مرد اجنبی دارد و جائز نیست که نظر او بسوی مولات و نه بموضعی از موضع زینت وی (اَوِ التَّابِعِيْنَ) یا پی روندگان (غَيْرِ اُولِي الْاِرْبَةِ) جز خداوندان حاجت بزنان (مِنَ الرِّجَالِ) از مردان شما یعنی آنها که بطلب خوردنی بخانها می آیند و بزنان هیچ حاجتی ندارند یعنی دغدغهٔ شهوت نیست ایشان را چون پیرسال خورده و عنین یا ابلهان نیکها مطلقا از مباشرت بهره ندارند و هست ایشان جز مقصود بطعام نیست و اکثر ایمهٔ حنفی برانند که خصی و مجبوب و عنین در حرمت نظر حکم اجانب دارند چه ایشان را آلت زوی مباشرت هست غایتش آنکه توانائی بر آن نیست (اَوِ الطِّفْلِ الَّذِيْنَ) یا طفلان آنانکه (لَمْ يَظْهَرُوْا) مطلع نیستند (عَلٰى عَوْرٰتِ النِّسَآءِ) بر عورات زنان یعنی تمییز ندارند و از حال مباشرت با ایشان بی خبرند یا آنکه قادر نیستند بر اتیان زنان یعنی بالغ نشده و بحد شهوت نرسیده اند (وَلَا يَضْرِبْنَ بِاَرْجُلِهِنَّ) و نزنند زنان پایهای خلخال دار خود را هنگام بیرون رفتن (لِيُعْلَمَ) تا دانسته شود (مَا يُخْفِيْنَ) آنچه پنهان میدارند (مِنْ زِيْنَتِهِنَّ) از پیرایهٔ خود که خلخال است یعنی باید که او از خلخال خود خاموش مردم نرسانند که تا موجب میل مردم بدیشان شود (وَتُوْبُوْا اِلَى اللّٰهِ) بازگردید بخدای تعالی (جَمِيْعًا) همه شما (اَيُّهَ الْمُؤْمِنُوْنَ) ای گروه مومنان (لَعَلَّكُمْ) شاید که شما (تُفْلِحُوْنَ ۝) رستگار شوید بتوبه همه را بتوبه فرمود چه هیچ یک از آدمی خطا

دجریه خالی نیست قشیری قدس سره فرمود که محتاج ترکه می بتوبه آن است که خود را محتاج بتوبه نداند در کشف الاسرار آورده که هر را از مطیع و عاصی توبه فرموده تا عاصی خجل زده نشود چه اگر فرمودی که ای گناهگاران شما توبه بکنید موجب وسوائی ایشان شدی چون در دنیا ایشان را رسوا نمی خواهد امید است که در عقبی نیز رسوا نه کند

* نظم *

* چو رسوا نه کردی بچندین خطا * * درین عالمم پیش شاه و گدا *

* در آن عالمم هم بر خاص و عام * * بیامرز و رسوا مکن والسلام *

وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ) و به نکاح در آرید زنان بی شوهران را (مِنْكُمْ) از شما یعنی مردان که زن ندارد که خدا سازد و زنی را که بی شوهر است بعقد کسی در آرید (وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ) و دیگر نکاح کنید نیکان و شایستگان را از بندگان خود (وَإِمَائِكُمْ ط) و کنیزکان خود تخصیص صالحان جهت اهتمام است بشان ایشان و آنکه بسبب تزویج و تزوج در پردهٔ عفت باشند (إِنْ يَكُونُوا) اگر باشند آیا ما و صلحا از عباد ما (فُقَرَاءَ) درویشان و تنگ دستان (يُغْنِهِمُ اللَّهُ) غنی گرداند ایشان را خدای تعالی (مِنْ فَضْلِهِ ط) از فضل خود به قناعت یا باجتماع در روزی در یک منزل کما قال عم طعام الواحد یکفی الاثنین (وَاللَّهُ وَاسِعٌ) و خدای فراخ بخشایش است سعت مشیت او دهد (عَلِيمٌ ج) دانا است باستحقاق فقرا بط بسبب روزی او کند (وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ) و باید که باز ایستند از حرام و عفت ورزند آنانکه (لَا يَجِدُونَ) نمی یابند (نِكَاحًا) اسباب نکاح از مهر و نفقه (حَتَّىٰ يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ) تا وقتیکه تونگر گرداند خدای تعالی ایشانرا (مِنْ فَضْلِهِ ط) از افزونی کرم خود یا بسبب آنچه دادن که خدا توانند شد (وَالَّذِينَ) آنانکه (يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ) طلب می کنند مکاتبه را (مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) از آنچه که مالک است آنرا بهمینهای شما یعنی انها از بندگان شما که مکاتبه جویند (فَكَاتِبُوهُمْ) پس مکاتب سازید ایشانرا امر استحباب است و مکاتبه آن باشد که خواجه بندهٔ خود را گوید که ترا مکاتب گردانیدیم بدین مقدار مال ادا کن و آزاد شو آورده اند که صبیح غلام حویطب بن عبد العزی از و مکاتبت طلبید او ابا آورد این آیت نازل شد و حق تعالی فرمود که اگر غلام و کنیزک شما مکاتبت طلبند ایشانرا مکاتب سازید (إِنْ عَلِمْتُمْ) اگر دانسته اید (فِيهِمْ خَيْرًا ج) در ایشان نیکی و صلاحیت و امانت یا قوت اکتساب و قدرت بر ادای مال یا آنکه نجم کتابت را از مردم سوال نه کند چه آن بس کرده است که بنده بگدائی مال کتابت باز ندهد بندهٔ از آن سلمان فارسی رض مکاتبت طلبید سلمان فرموده که مالی داری گفت نی گفت ترا قوت کسبی است

گفت نی سلمان گفت پس می خواهی مرا از اوساخ و ادناس مردم بحث نی من هرگز ترا مکاتب نسازم (وَاٰتُوهُمْ) و بدهید بندگان مکاتب را (مِّنْ مَّالِ اللّٰهِ) بعضی از مال خدای تعالی (الَّذِیْٓ اٰتٰىكُمْ ط) آنچه بشما داده خویطب مرصیصح را بصد دینار مکاتب ساخته بود و بعد استماع این آیت بیست دینار بدو بخشید امام شافعی و امام احمد رض می گویند آتوهم خطاب است باموالی و واجب است از مال کتابت جزی مکاتب بخشیدن امام احمد رح ربع مال مقرر می کند و شافعی رح بقولی تفویض برای خواجه می فرماید و ابو حنیفه و مالک رح ایتان واجب نمی دانند و می فرمایند که خطاب و اتوهم راجع بجماعهٔ مسلمانان است که اعانت کنند مکاتب را و زکوة بدو بدهند تا مال کتابت ادا کند و گردن خود را از طوق بندگی مخلوق بیرون آرد و بدین سبب این خبر را ملک رقبه میگویند و از عقد عقوبت بدو می توان گذشت * نظم *

* بشنو از من نکتهٔ ای زنده دل * * وز پس مرگم به نیکی یاد کن *
* گر به لطف آزاده را بنده ساز * * گه باحسان بندهٔ آزاد کن *

آورده اند که عبد الله بن ابی سلول که پیشوای منافقان بود کنیزک جمیله داشت ایشان را بر زنا اکراه می کرد و بر سبیل مقاطعه چیزی می گرفت در کنیزک معاذه و مسکه نام از انها یا کبد یگر گفتند که اگر این کار را کما می کنیم خجالت خود بسیار کردیم و اکر شاهت وقت آنست که ترک کنیم پس بجناب حضرت نبوت ماب صلعم آمده صورت حال بعرض رسانیدند آیت آمد که (وَلَا تُكْرِهُوْا) و اکراه مکنید (فَتَيٰتِكُمْ) کنیزکان خود را (عَلَى الْبِغَآءِ) بر زنا و پلید کاری (اِنْ اَرَدْنَ) اگر خواستند (تَحَصُّنًا) باز ایستادن بر پرهیزگاری و اگر نخواهند ذکر اراده تحصن بمقتضای حال است و الا اکراه بهر حال ممنوع پس حق سبحانه می گوید شما اکراه می کنید (لِّتَبْتَغُوْا) تا فراگیرید (عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ط) مال زندگانی دنیا را از کسب ایشان و فروختن اولاد ایشان و در تبیان آورده که زانی بود که صد شتر برای فرزندیکه از منی بهادا شت مدادی (وَمَنْ يُّكْرِهْهُّنَّ) و هر که اکراه کند کنیزکان را بر زنا (فَاِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای (مِنْۢ بَعْدِ اِكْرَاهِهِنَّ) از پس اکراه کردن خواجگان مر ایشانرا (غَفُوْرٌ) آمرزنده گناه ایشان است یعنی کنیزکان مکره را (رَّحِيْمٌ ۝) مهربان بر ایشان و وزر و وبال آن نیست مکره و گردن اکراه کنندگان (وَلَقَدْ اَنْزَلْنَآ) و بتحقیق فرستادیم ما (اِلَيْكُمْ) بسوی شما (اٰيٰتٍ مُّبَيِّنٰتٍ) آیتهای روشن و توضیح یافته و مفصل یکمر یا می خواند یعنی روشن کنندهٔ حلال و حرام و حدود و احکام (وَّمَثَلًا) و فرستادیم مثلی (مِّنَ الَّذِيْنَ خَلَوْا) از امثال آنانکه گذشته اند (مِنْ قَبْلِكُمْ) پیش از شما یعنی قصهٔ عجیبه مانند قصهٔ

ایشان و آن قصهٔ عایشه رض است که مانندگی دارد بقصهٔ مریم علیها السلام و وقوع تهمت و بقصهٔ یوسف علیه السلام در براءت ذمه (وَمَوْعِظَةً) و فرستادیم پندی درین آیتها (لِّلْمُتَّقِينَ ۝) برای پرهیزگاران تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشان است بمواعظ و نصایح قرآن (اَللّٰهُ نُوْرُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) خدای تعالی نور آسمانها و زمینهاست نور نامی است از نام های حق سبحانه امام زاهد رح فرموده که خدای را نور توان گفت ولی بمعاوسی روشن نشاید گفت چه روشنی ضد تاریکی است و خدای آفریدگار این هر دو ضد است و باید دانست که نور متعارف کیفیت است که باصره او را دریابد و بواعظهٔ او ثانیاً بصرات را ادراک کند چون کیفیتی که قائض گردد مثلاً از منیر اعظم باجرام کثیفه که محاذی او باشد و بدین معنی اطلاق نور برحق تعالی روا نیست و چون خود را بدین نام خوانده از تقدیر مضافی چاره نباشد و ازین است که صاحب کشاف می گوید که ذو نور السموات و الارض او است خداوند نور آسمانها و زمینها یا نور اهالی آن هر چه از اجزای عالم هستی در مناظر بلندی و مغار پستی نوری و اورد ذاتی یا عرضی جماد عطیهٔ فیض اوست ۝ بیت ۝

۞ ور ظلمت عدم همه بودیم بی خبر ۞ ۞ نور وجود سرشت تو از تو یافتیم ۞

تا تجوز مصدر را بمعنی فاعل باید گرفت چون زید عدل پس مضمون کلام این بود که منور السموات و الارض روشن کنندهٔ سماست بدانکه معتبرین و نورد هندهٔ زمین بانبیای مرسلین عم یار و شنی بخش آئینه دلهای ساکنان ارض و سما نوار معرفت و توحید در تسیر آورده که آرایندهٔ آسمان و زمین ست و آنکه امام یعقوب چرخی قدس سره در شرح اسماء الله معنی نور برین وجه آورده که جهان آرای و دلکشای موجدات این قول است آنکه امام نسفی رح در بیان آرایش ارض و سما گوید بیاراست سما را بصوامع قدس که اماکن طاعات ملایکه کرام است و زمین را بمساجد انس که مواضع عبادات اهل اسلام است بیاراست سما را بشمس و قمر و ستارگان و زمین را بانبیاء علماء و مومنان یا سما را بتسبیح ملایکه و تقدیس متعبدان و زمین را بتلبیه حاجیان و تکبیر غازیان یا سما را بدعوت صعود و زمین را بکعبهٔ و افراد مرور و گفته اند مدبر السموات و الارض امور اهالی آسمان و زمین بوحی که شاید و باید ساخته تدبیر اوست مدبر امور او کار کنند و تدبیر او مهم سازند نور القوم و نور البلد می گویند کما قال الشاعر ۞ نور القبایل کعب بن محارم ۞ و برین تقدیر او است که کار هر آسمانیان و زمینیان سازد و مجموعه را بعطیهٔ کل عرب بالدهم فرحون نوازد ۝ بیت ۝

۞ از نهان خانهٔ احسان تو هر جا هر کس ۞ ۞ کل عرب فرحونند زهی لطف عمیم ۞

در تبیان آورده که مدلول السموات و الارض چه هر دلیلی از دلایل قدرت و بدایع حکمت که در دوائر

سپهر برین و مرکز زمین واقع است دلالتی واضح دارد بر وجود و قدرت و علم و حکمت او فعلی کل شیٔ له آیة تدل علی انه واحد * مصرع * وجود جملهٔ اشیا دلیل قدرت او است * و از ابن عباس رض منقول است که هادی اهل السموات والارض رهنمای اهل آسمان و زمین است که به هدایت او بهستی خود راه برند و باوش و اوصاف او دین و دنیا بشناسند در لطایف حیضمی از خواجه ابو سهل انصاری روح الله روحه نقل می کند که سرور اهل السموات والارض چه تاریکی موجب ملال و غم و ظلمت سبب خوف و وحشت است و چون کسی از محنت تاریکی براحت و روشنائی رسد فرح و بهجت و نشاط مسرت او بیفزاید آنجا نیز آثار انوار تجلیات جمال الهی سبب سرور و ابتهاج نامتناهی است * بیت *

* چو تو پنهان شوی از من همه تاریکی و کفرم * * چو تو پیدا شوی بر من مسلمانم بجان تو *

بعضی از علما گویند نور آن است که روشن گرداند چیزها را تا بصره ادراک کند و بدان راه یابد پس چون حق تعالی بیان کرده است از برای ما آنچه در معاش و معاد بکار آید و ما بدان بدو راه برده ایم پس او را نور توان گفت صاحب اکتفاف رح آورده که در زمان ظلمت هیچ حس ساکن را از متحرک نشناسد و علوا از سفلی تمییز نکند و قبیح از هیچ باز نداند چون رایت نور ظهور نمود خیال ظلام روی بانهزام آورند وجودات و کیفیات ظاهر گردد و صفو از کدر و عرض از جوهر متمیز شود و در یابد که انسانیه داند که استفادهٔ این دانش و تمییز نور کرده اما در ادراک نور متحیر باشد چه داند که عالم از نور مملو است و او مخفی ظاهر بدلالت و باطن بالذات پس حق سبحانه که مابدو دولت ادراک یافته ایم و بمرتبهٔ تمییز اشیا رسیده سزاوار آن باشد که او را نور گویند و نزد محققین نور حقیقی هستی حق است که همه موجودات بدو ظاهر اند و او از همه مخفی و از حضرت ولایت ربوبیت رح در شرح رباعیات فرموده که هرچه ادراک کنی اول هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک این ادراک غافل باشی و از غایت ظهور مخفی ماند چنانچه ادراک الوان و اشکال بواسطهٔ ضیائی است که محیط است بآنها و شرط است در رویت و باوجود این بیننده در ادراک آنها از ادراک ضیا غافل می شود و بتنبیه ضیا معلوم می گردد که ورای آنها امری دیگر مدرک بوده که ضیا است هم چنین نور هستی حقیقی که محیط است بضیاء الوان و اشکال و بیننده و به جمیع موجودات ذهنی و خارجی قیوم همه است و او را ادراک شی بی ادراک او محال است اگرچه از ادراک او غافل باشی و آن غفلت بواسطهٔ دوام ظهور او است و اگر این نور نیز چون ضیا غایب شدی ظاهر گشتی که در وقت ادراک امر دیگر که نور وجود حق سبحانه است نیز مدرک بوده

* نظم *

* هستی که بذات خود هویداست چو نور * * ذرات کونات ازو یافت ظهور *
* هر چیز که از فروغ او افتد دور * * در ظلمت نیستی بماند مستور *

و در رسالهٔ حق الیقین آورده که هستی خدای تعالی پیدا تر از همه است زیرا که او بخود پیدا است و پیدای سایر هستیها بود است الله نور السموات والارض همه آشیا بی هستی او علم محض است و مبدأ ادراک همه هستی او است هم از جانب مدرک و هم از جانب مدرک و هرچه ادراک کنی نخست هستی مدرک شود و اگرچه از ادراک این ادراک غافل شوی و از شدت ظهور مخفی نماید * نظم *

* همه عالم نور او است پیدا * * کجا دگر دد از عالم هویدا *
* زهی نادان که او خورشید تابان * * بنور شمع جوید در بیابان *

(مَثَلُ نُورِهٖ) صفت نوریکه منسوب بدو است (کَمِشْکٰوةٍ) مانند روزنه است در دیواریکه نهایت او بخارج نباشد از چون طاقی (فِیْهَا مِصْبَاحٌ ط) در ان طاق چراغی آفروخته و نیک روشن و گویند مشکوة انبوبه است از آهن که در وسط قندیل باشد و بدین قول مصباح فتیلهٔ مشعله باشد در انبوبه (اَلْمِصْبَاحُ) آن چراغ آفروخته (فِیْ زُجَاجَةٍ ط) در قندیلی از آبگینه (اَلزُّجَاجَةُ) آن آبگینه بنهایت صفا و لطافت (کَاَنَّهَا کَوْکَبٌ) گویا ستاره ایست (دُرِّیٌّ) درخشنده چون زهره و مشتری و آن آبگینه یعنی چراغی که در وست (یُّوْقَدُ) آفروخته شده است در ابتدا (مِنْ شَجَرَةٍ مُّبٰرَکَةٍ) از روغن درخت با برکت بسیار (زَیْتُوْنَةٍ) که آن زیتون است در زمین مقدس رسته و بطنا د پیغمبر هم دعای برکت بر و خوانده اند از ان جمله ابراهیم خلیل الله علی نبینا و علیه السلام (لَّا شَرْقِیَّةٍ) نه در جانب شرق است از معموره چون گمنگ دژ و یارچین و خطا (وَّلَا غَرْبِیَّةٍ لا) و نه در طرف غرب از ان چون طنجه و طرسوس و ولایت قیروان بلکه منبت او اراضی و جبال ولایت شام است یا آنکه نه پیوسته در آفتاب است تا متحرق گردد و نه دائم در سایه تا میوهٔ او خام بماند بلکه هم از غایت تاب آفتاب بهره مند است و هم از حمایت و قایت سایه محفوظ حسن بصری رح فرموده که اصل این شجره از بهشت است بدنیا آورده اند پس از اشجار این عالم نیست که وصف شرقی و غربی بر و اطلاق توان کرد (یَکَادُ زَیْتُهَا) نزدیک است که روغن آن درخت (یُضِیْٓءُ) روشنی دهد بر نفس خود (وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ) و اگرچه نرسیده باشد بوی (نَارٌ ط) آتشی یعنی درخشندگی و براقی بمثابهٔ است که بی آتش روشنائی بخشد (نُّوْرٌ عَلٰی نُوْرٍ ط) روشنی افزوده بر روشنی یعنی صفائی زیت یار شده بانور چراغ و لطافت زجاجه بران افزوده در مشکوة که ضابط اشعه و جامع انوار است (یَهْدِیْ

اللّٰهُ ) راه می نماید خدای تعالی ( لِنُورِهٖ ) بنور معرفت خود ( مَنْ یَّشَاءُ ط ) هر کرا می خواهد ( وَیَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ ) و می زند خدای تعالی مثلها را یعنی معقولات را در صورت محسوسات بیان می کند ( لِلنَّاسِ ط ) برای مردم تا زود دریابند و مقصود سخن ایشان بوید اگردد ( وَاللّٰهُ بِکُلِّ شَیْءٍ ع ) و خدای بهمه چیز تا از دقائق معقولات و محسوسات و حقائق جلیات و خفیات ( عَلِیْمٌ ع ) دانا است علما را در باب این تمثیل سخن بسیار است علامة العلما امام فخر الدین رازی رح در اسرار التنزیل فرموده که مراد نور ایمان است که حق تعالی تشبیه کرده سینهٔ مومن را به مشکوة و دل او را در سینهٔ به قندیل زجاجه در مشکوة و ایمان را بچراغی افروخته در قندیل . قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمهٔ اخلاص را بشجرهٔ مبارک که از تاب آفتاب و خوف ضلال و زوال رجا بهرهٔ دارد و نزدیک است که فیض کلمه بی آنکه بر زبان مومن گذرد عالم را منور کند چون اقرار بآن بر زبان جاری شد و تصدیق جنان بآن یار گشت نمود از نور علی نور یا ظهور رسید و هم از کلمات امام است طیب الله رسه که نور ایمان را بچراغ تشبیه کرد بجهت آنکه در هر خانه که چراغ بود روز و بیرا من آن نگردد و همچنین در هر دل که ایمان باشد شیطان را بدو راه نبود یا آنکه بچراغ داخل خانه روشن بود و از روزنهای خانه پرتوی بخارج افتد و آنرا نیز روشنی بخشد به همین منوال نور ایمان دل را روشن گرداند و از انجا شعاع معرفت بر روزنهای حواس افتاده انوار طاعات بر اعضا و جوارح پدید آید سیاهم فی وجوههم * مصرع * سیمای هر کس از دل او می دهد خبر * و تشبیه فرموده دل مومن را بآبگینه تا آنرا بسنگ ظلم و جفا نشکند که آبگینهٔ شکستهٔ هرگز بهم نرود و زخمی که دل شکستهٔ را زند مرهمی نه پذیرد

* بیت *

* چون آبگینه این دل مجروح نازکم * * هر چند بیشتر شکنی تیز تر شود *

و گفته اند آن نور نور معرفت اسرار الهی است یعنی چراغ معرفت در زجاجهٔ دل عارف و مشکوة سینهٔ او افروخته است از برکت زیت تقدیس شجرهٔ وجود مبارک محمدی صم که نه شرقی است و نه غربی بلکه مکی است و مکه ناف عالم و از فراگرفتن عارف آن اسرار را از تعلیم سید ابرار نور علی نور معلوم توان کرد و قولی آن است که آن نور قرآن است و قلب مومن زجاجه و زبان او مشکوة و قرآن مصباح و شجره وحی حق تعالی نه مخلوق است و نه مخلوق نه دیک است که هنوز قرآن ناخوانده دلائل و صحیح او بر همگنان واضح شود پس چون قرائت بدان گشت نور علی نور شود و در روح الارواح آورده که آن نور محمدی است صم مشکوة آدم باشد و زجاجه نوح و زیتونه ابراهیم که نه بیهودیت مایل است نه بود و غرب را

النور

قبله ساخته اند و نه به نصرانیت چه نصاری روی بشرق آورده اند و مصباح حضرت پیغمبر عم یا مشکوة ابراهیم است و زجاجه اسماعیل و مصباح حضرت رسالت پناه عم و شجره شجرهٔ نبوت که نه کذب است و نه هزل یا مشکوة سینهٔ شروح آنحضرت عم و زجاجه دل صافی مظهر او است و مصباح علم کامل او شجره خلق شامل او که نه در جانب غلو و افراط است و نه در طرف تقصیر و تفریط بلکه بطریق اعتدال که خیر الامور اوسطها واقع شده و صراط سوی عبارت از آن است و در عین المعانی فرموده که

* بیت *

در محبت حبیب با نور غایت خلیل نور علی نور است

* پدر نور و پسر نوری است مشهور * * ازین جا فهم کن نور علی نور *

بواقی کلمات متعلقه بآیت النور در جواهر التفسیر بوسطی لائق مذکور است و مسطور و الی الله تصیر الامور (فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ) تسبیح گویند خدای تعالی را در خانهای که دستوری داد خدای را مرکرد (أَنْ تُرْفَعَ) آنکه برداشته شود قدر او به تعظیم یعنی آن را رفیع القدر و بزرگ مرتبه داشتند یا بردارند در ان آواز تا برداشته شود بحق سبحانه حاجتها در ان بیوت (وَيُذْكَرَ فِيهَا) و یاد کرده شود در ان خانها (اسْمُهُ) نام او مراد از بیوت مساجد است که اشرف اماکن دار فع ساکن از جمیع بقاع آن است که در آنجا بذکر نماز اشتغال باید نمود و از سخن دنیا کلام ما لا یعنی محترز باید بود یا بیوت انبیاء عم یا بیوت ائمه یا شجرات طاهره و بعضی رفع را حمل کنند بر ساختن و افراشتن بنا چنانچه فرمود و اذ یرفع ابراهیم القواعد من البیت و گویند بیوت عبارت از جمیع دار خانه است که بامر الهی مقصدی عمارت آن پیغمبران بودند کعبهٔ معظمه که بسعی خلیل و مدد اسماعیل عم تمام شده و بیت مقدس که رفیع قواعد و ایام خلافت داؤد عم و اتمام آن بدست سلیمان عم اتفاق افتاده و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت آن بهر دو باشارت حضرت مصطفی عم بوده (يُسَبِّحُ لَهُ) تسبیح گفته شود یا نماز گزارند مر خدای را (فِيهَا) دران بیوت (بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ) بامداد و شبانگاه (رِجَالٌ) مسجان و مصلیان مردانند که از غایت استغراق در مقام شهود (لَا تُلْهِيهِمْ) مشغول نمی سازد و باز نمی دارد ایشان را (تِجَارَةٌ) بازرگانی یعنی خریدن متاعی که از ان توقع سودی باشد (وَلَا بَيْعٌ) و نه فروختن آنها یعنی داد و ستد و خرید و فروخت ایشان را مانع نبود (عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ) از یاد کردن خدای تعالی (وَإِقَامِ الصَّلَاةِ) و بپای داشتن نماز (وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ) و از دادن زکوة محققان سر اند که چون بیع و شرا که اعظم اشغال دنیوی است ایشان را از ذکر مانع نبود باقی اشتغال بطریق اولی صاحب کشف الاسرار آورده که ظاهر ایشان باخلق

است و باطن ایشان در شهود و اسما و صفات حق و به حقیقت این روش خواجگان ماوراء النهر است آورده اند که ملک حسین گرد که والی هرات بود از حضرت خواجه قطب الاقطاب خواجه بهاء الدین نقشبند قدس سره پرسید که در طریقهٔ شما ذکر جهر و خلوت و سماع می باشد فرمودند که نمی باشد پس گفت بنای طریقهٔ شما بر چیست فرمودند که خلوت در انجمن ظاهر بالخلق و باطن بالحق

* بیت *

* از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش * * این چنین زی یار و وش کم می بود اندر جهان *

آنچه حق تعالی می فرماید لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله اشارت باین مقام است و حضرت حقایق پناهی قدس سره در بیان این طریقهٔ انیقه فرموده اند

* رباعی *

* سررشتهٔ دولت ای برادر بکف آر * * وین عمر گرامی به خسارت مگذار *

* دائم همه جا با همه کس در همه حال * * میدار نهفته چشم دل جانب یار *

(یَخَافُونَ) می ترسند این مردمان با وجود چنین توجه و استغراق (یَوْمًا تَتَقَلَّبُ) از روزیکه بگردد (فِیهِ الْقُلُوبُ) دران روز دلها یعنی از هول متحیر گردد و صفت آرامش باضطراب متغیر شود (وَالْأَبْصَارُ) دیگر دیدها و از هر طرف بنگرد تا به بیند که نامهٔ اعمال وی از کجا بدو می آید (لِیَجْزِیَهُمُ اللَّهُ) متعلق باخت یخافون یعنی می ترسند تا جزا دهد خدای ایشان را بسبب آن ترس (أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا) نیکو ترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت موعود (وَیَزِیدَهُمْ) و زیاده کند در پاداش (مِنْ فَضْلِهِ ط) از فضل خود یعنی ورای جزای موعود ایشان را عطا کرامت فرماید که هرگز در خاطر ایشان خطور نکرده باشد (وَاللَّهُ یَرْزُقُ) و خدای تعالی روزی می دهد در دنیا (مَنْ یَشَاءُ) هرکرا می خواهد (بِغَیْرِ حِسَابٍ ۝) بی حساب یعنی بران روزی حساب نکند یا زیاده ازان دهد و عقبی که بیحد شمار در آید (وَالَّذِینَ کَفَرُوا) و آنانکه پوشیدند حق را و نگرویدند بدان (أَعْمَالُهُمْ) عملهای ایشان که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و عتق رقبه و اطعام فقرا و امثال آن (کَسَرَابٍ) مانند سرابی است (بِقِیعَةٍ) بزمینی هموار سراب آن است که شعاع آفتاب در نیم روز بر زمین مستوی افتد لمعان آن رخشنده و نظر آید چون آبی موّاج (یَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ) پندارد آنرا تشنه (مَاءً ط) آبی صافی و روی بوی آورد (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ) تا چون برسد بموضعی که در توهم آب کرده (لَمْ یَجِدْهُ شَیْئًا) نیابد آن مظنون و متصور خود را چیزی (وَوَجَدَ اللَّهَ) و یابد عقاب خدای تعالی را (عِنْدَهُ) نزدیک کردار خویش مانند ای حساب کنندهٔ خود یابد (فَوَفَّاهُ) پس تمام بدهد خدای او را (حِسَابَهُ ط) جزای کردار او بوجهی که حساب اقتضا کرده باشد

(وَاللّٰهُ) وخدای تعالی (سَرِیعُ الْحِسَابِ ط) زود حساب است حساب یکی او را از حساب دیگری بازندارد تمثیل کردار اعمال کفار را بسراب و ایشان را بتشنهٔ جگر سوخته پس همچنانکه تشنه از سراب نا امید شده باشد تشنگی زیاده می شود کافر نیز از اعمال خود چون نیابد حسرت و خیبت افزون می گردد (اَوْ کَظُلُمَاتٍ) یا کردار ایشان باشد چون تاریکی های متراکمه (فِیْ بَحْرٍ لُّجِّیٍّ) در دریای عمیق که دم بدم (یَّغْشٰهُ مَوْجٌ) می پوشد آن دریا را موجی (مِّنْ فَوْقِهٖ مَوْجٌ) از بالای آن موجی دیگر (مِّنْ فَوْقِهٖ) از زبر موج ثانی (سَحَابٌ ط) ابری که انوار نجوم را بپوشد (ظُلُمَاتٌ) این تاریکها است (بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ ط) بعضی بالای بعضی متراکم شده یعنی ظلمت بحر و ظلمت موج اول و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر (اِذَآ اَخْرَجَ) چون بیرون آرد کسی (یَدَهٗ) دست خود را که اقرب اعضای مرئیه است بچشم (لَمْ یَکَدْ یَرٰىهَا ط) نزدیک نیست که بیند آنرا یعنی تاکید شدت ظلمات است یعنی دست را نبیند و نزدیک نیست که بیند (وَمَنْ لَّمْ یَجْعَلِ اللّٰهُ) و هر که را خدا مقدر و مقدر نکرد خدای تعالی (لَهٗ نُوْرًا) مر او را روشنی در وقت قسمت ازلی (فَمَا لَهٗ) پس نیست مر او را (مِنْ نُّوْرٍ ۝) هیچ نوری این تمثیل دیگر است مر عملهای کفار را * ظلمات عملهای تیره او است * و بحر لجی دل او * و موج آنچه دل او را می پوشد از جهل و شرک * و سحاب مهر خدا لان بر دل کردار و گفتارش ظلمت است و مدغل و مخرجش ظلمت و رجوع او در قیامت هم ظلمت بر عکس مومن که او را نور علی نور است این را باشد ظلمات بعضها فوق بعض

* نظم *

* مومنان از تیرگی دور آمدند * لاجرم نور علی نور آمدند *

* کافری تاریک دل را کیفرت است * * حال و کارش ظلمت اندر ظلمت است *

(اَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی و ندانستی (اَنَّ اللّٰهَ یُسَبِّحُ لَهٗ) آنکه خدای تعالی تسبیح می گوید مر او را و پاکی یاد می کند بمقال یا بدلالت حال (مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) هر که در آسمانها و زمینها است (وَالطَّیْرُ صَآفّٰتٍ ط) و مرغان نیز تسبیح گویند او را در حالتیکه بال گشاده باشند در هوا و صف کشیده و تخصیص طیر بآن است که او میان زمین و آسمان است یا دلائل صنع در و ظاهر تر است چه اجرام ثقیله را که اصلا مائل مرکزاند اعطای قوت میل محیط و قدرت و قوت در هوا و الهام بسط اجنحه بوقت صف کشیدن با آنکه در جناح صفت قبض نیز هست برهانی است قاطع بر کمال قدرت صانع (کُلٌّ) هریک از اهل آسمان و زمین یا مرغان یا مجموع (قَدْ عَلِمَ) بدرستیکه دانسته است (صَلَاتَهٗ) دعای خود را (وَتَسْبِیْحَهٗ ط) و تنزیه خود را یا دعا

ع ۱۲

و تسبیح خدا بر آنها خدا داند نماز هر را (وَاللّٰهُ عَلِيمٌ) و خدای تعالی دانا است (بِمَا يَفْعَلُونَ ۝) بآنچه می کنند همه از طاعت و عبادت (وَلِلّٰهِ) و مر خدا یرا است (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ج) بادشاهی آسمانها و زمینها خالق و قاطر آنها همه اوست (وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ ۝) و بسوی خدا است بازگشت همه (اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ) آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی (يُزْجِي سَحَابًا) میراند ابر را و بر می انگیزاند قطعه قطعه (ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهٗ) پس تالیف می کند در میان او یعنی انضمام میدهد بعضی را ببعضی (ثُمَّ يَجْعَلُهٗ رُكَامًا) پس می گرداند او را در هم رخنه و بر هم بسته (فَتَرَى الْوَدْقَ) پس می بینی تو باران را که (يَخْرُجُ مِنْ خِلٰلِهٖ ج) بیرون می آید از میان آن (وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَآءِ) و فرو می فرستد از ابر یا از آسمان (مِنْ جِبَالٍ فِيهَا) از کوههائی که در و است یعنی از قطعهای ابر بزرگ که مشابه کوهها اند در عظمت (مِنْ بَرَدٍ) از تگرگی که کائن است در آن ابر مفعول محذوف است تقدیرش چنین که می فرستد از تگرگی که در ابر است تگرگ را و گفته اند این جا سما آسمان است نه ابر و در آسمان کوهاست از تگرگ چنانچه در زمین کوههاست از سنگ حق تعالی از ان تگرگ نازل می گرداند (فَيُصِيبُ بِهٖ) پس میرساند آن تگرگ را بکشت و زرع و باغ (مَنْ يَّشَآءُ) هر کرا می خواهد (وَيَصْرِفُهٗ) و باز میدارد آنرا از میوه و محصول (عَنْ مَّنْ يَّشَآءُ ط) از هر که می خواهد (يَكَادُ سَنَا بَرْقِهٖ) نزدیک است که روشنی آن برق (يَذْهَبُ بِالْاَبْصَارِ ط) ببرد دیدها را و برباید از فرط روشنی و این قوی ترین دلیل است بر کمال قدرت که شعلهٔ آتش از میان ابر آید ابر بیرون می آرد (يُقَلِّبُ اللّٰهُ) می گرداند خدای (الَّيْلَ وَالنَّهَارَ ط) شب و روز را بر فتن و آمدن از پی یکدیگر یا بنقصان یکی و زیادتی دیگری یا متغیر می سازد احوال ایشان را بحرارت و برودت یا بنور و ظلمت (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکه در آنچه مذکور شد (لَعِبْرَةً) هر آینه دلالتی و اعتباری است (لِّاُولِي الْاَبْصَارِ ۝) مر خداوندان بصر و بصیرت را (وَاللّٰهُ خَلَقَ) و خدای تعالی بیافرید (كُلَّ دَآبَّةٍ) هر جنبنده که در زمین است (مِّنْ مَّآءٍ ج) از آب که جزو و مادهٔ او است یا از آبی مخصوص یعنی نطفه و این بر سیاق تغلیب بوده چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند در تبیان از ابن عباس رض نقل می کند که حق سبحانه جوهری آفرید و نظر هیبت در و افگند بگداخت و آب گشت بعضی از ان را تقلیب فرمود بآتش و از ان جن بیافرید پس برخی را تقلیب بباد داد و از ان ملائکه مخلوق ساخت پس تقلیب نمود بقیه را بر اب خاک و از ان آدمی و سایر حیوانات را خلق کرد و اصل همه آب است (فَمِنْهُمْ) پس از ین جنبندگان (مَّنْ يَّمْشِيْ) کسی است که میرود (عَلٰى بَطْنِهٖ ج) بر شکم خود چون مار و ماهی و سائر هوام (وَمِنْهُمْ

مَّن يَمْشِي ) واز ایشان کسی هست که میرود (عَلَىٰ رِجْلَيْنِ ج) بر دو پای چون آدمی و مرغ (وَمِنْهُم مَّن يَمْشِي) واز ایشان هست که مشی می کنند (عَلَىٰ أَرْبَعٍ ط) بر چهار پای چون وحشی و نعم و سبع و تقدیم کرد آن را که در قدرت ابلغ است و آن ماشی باشد بی آله مشی پس آنکه بدو پای رود و دیگر آنکه چهار قایمه دارد و از حیوانات آنکه زیادهٔ از چهار پای دارد و اعتماد او بر قوایم اربع بیش نیست (يَخْلُقُ اللَّهُ) می آفریند خدای تعالی (مَا يَشَاءُ ط) هر چه می خواهد از آنچه ذکر کرد و از آنچه یاد نفرمود باختلاف صور و اعضا و هیات و حرکات و قوی و افعال باوجود اتحاد عنصر * وصاحب حدیقه فرموده * نظم *

* او است قادر بهر چه خواهد و خواست * * هر چه خواهد کند که حکم او راست *

* نقشبندی بر دن گلها او است * * نقش دان در دن دلها او است *

(إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝) بر آفریدن هر چیزی تواناست پس هر چه خواهد بیافریند (لَقَدْ أَنزَلْنَا) بتحقیق که فرو فرستادیم (آيَاتٍ مُّبَيِّنَاتٍ ط) آیتهای روشن کرده و هویدا (وَاللَّهُ يَهْدِي) و خدای راه نماید (مَن يَشَاءُ) هر که را خواهد بسبب تفکر در آن آیات (إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ ۝) براهی راست و درست که طریق بهشت است آورده اند که میان بشر منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت بیا تا محاکمه را بحکم محمد بریم منافق گفت مرافعه بکعب بن اشرف عرض می کنیم حق سبحانه آیت فرستاد که (وَيَقُولُونَ) و می گویند منافقان که ما (آمَنَّا بِاللَّهِ) گرویده ایم بخدای تعالی (وَبِالرَّسُولِ) و به فرستادهٔ او (وَأَطَعْنَا) و فرمان برداری کردیم هر دو را (ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ) پس می گردند (فَرِيقٌ مِّنْهُم) گروهی از ایشان و استماع می نمایند از قبول حکم (مِّن بَعْدِ ذَٰلِكَ ط) از پس اقرار بایمان و اطاعت (وَمَا أُولَٰئِكَ) و نیستند آن گروه (بِالْمُؤْمِنِينَ ۝) گرویدگان مخلص یا ثابت بر ایمان و گویند میان مرتضی علی رض و مغیره بن وایل مخاصمه بود در آب و زمینی چنانچه علی مرتضی رض خواست که او را نزد رسول عم برد میسر نشد مغیره گفت او برای تو حکم خواهد کرد که عم زادهٔ اوئی زیرا که آن ملعون دانست که حق بجانب مرتضی علی رض است و محمد عم حکم بجانب حق خواهد فرمود حق تعالی آیت فرستاد که اقرار بایمان و فرمان برداری می کنند و از حکم خدای و رسول سر می پیچند و روی می تابند (وَإِذَا دُعُوا) و چون خوانده شوند (إِلَى اللَّهِ) بکتاب خدای (وَرَسُولِهِ) و بحکم رسول او (لِيَحْكُمَ) تا حکم کند پیغمبر عم میان ایشان (بَيْنَهُمْ) میان ایشان (إِذَا فَرِيقٌ) ناگاه گروهی (مِّنْهُم) از ایشان که بشر است بامغیره (مُّعْرِضُونَ ۝) اعراض کنند گانند از محکمهٔ علیهٔ نبویه عم (وَإِن يَكُن) و اگر باشد (لَّهُمُ الْحَقُّ) مر ایشان را حکم یعنی برای ایشان بود (يَأْتُوا إِلَيْهِ) بیایند بسوی

پیغمبر (مُذْعِنِينَ ط) فرمان برندگان و انقیاد کنندگان یعنی اگر دانند که برای ایشان حکم واقع خواهد شد فرمان برنده اند و اگر معلوم کنند که حکم برایشان خواهد بود سرباز زنده اند (أَفِي قُلُوبِهِمْ) آیا در دلهای ایشان (مَرَضٌ) بیماری است یعنی کفر و میل بظلم (أَمِ ارْتَابُوا) یا در شک افتادند در باب پیغمبر عم و از و تهمتی مشاهده کرده اند که بر و اعتماد در است نمانده (أَمْ يَخَافُونَ) آیا می ترسند (أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ) آنکه حیف کند خدای تعالی در نزول حکمی و جور نماید (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (وَرَسُولُهُ ط) و میل کند رسول او در حکومت (بَلْ) نه چنین است که پیغمبر عم محل تهمت باشد یا خدا و رسول او حیف کند بلکه (أُولَئِكَ) آن گروه (هُمُ الظَّالِمُونَ ۞) ایشانند ستمگاران بر خصوم یا بر نفسهای خود با بابا یا بر امتناع از حکم خدا و رسول عم (إِنَّمَا كَانَ) جز این نیست که هست (قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ) گفتار گرویدگان (إِذَا دُعُوا) چون خوانده شوند (إِلَى اللَّهِ) بکتاب خدای تعالی (وَرَسُولِهِ) و بسوی پیغمبر او (لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ) تا حکم کند میان ایشان بوقت مخاصمت (أَنْ يَقُولُوا) آنکه گویند (سَمِعْنَا) شنیدیم قول ترا (وَأَطَعْنَا ط) و فرمان بردار یم امر ترا * مصرع * بهرچه حکم کنی در میان ما حکمی (وَأُولَئِكَ) و آن گروه که چنین گویند (هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۞) ایشانند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسیدگان بدرجات رضای سبحانی (وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ) و هر که فرمان برد خدای تعالی را در فرائض (وَرَسُولَهُ) و فرستادهٔ او را در سنن یا در هرچه فرماید (وَيَخْشَ اللَّهَ) و بترسد از عذاب خدای بر گناهان گذشته (وَيَتَّقْهِ) و بپرهیزد از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه (هُمُ الْفَائِزُونَ ۞) ایشانند فوز یافتگان بنعیم مقیم و رستگاران آورده که یکی از ملوک التماس آینی کرد که عمل بدان کافی باشد و محتاج آیت دیگر نشود و علمای زمان بدین آیت اتفاق کردند که حصول فوز و فلاح و فوز جز بفرمان برداری و خشیه و تقوی متصور نیست * بیت *

* اینک ره اگر مقصد اقصی طلبی * * واینک عمل از رضای مولی طلبی *

(وَأَقْسَمُوا) و سوگند خوردند منافقان (بِاللَّهِ) بخدای تعالی (جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ) سخت ترین سوگند از خود گو در طریق فرمان برداری چنانند که گویی شبهه (لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ) اگر فرمائی ایشانرا بیرون آمدن از دیار و اموال خود (لَيَخْرُجُنَّ ط) هر آینه بیرون آیند ایشان و لحظه توقف ننمایند (قُلْ لَا تُقْسِمُوا ج) بگو سوگند یاد مکنید و قسم بدروغ مخورید (طَاعَةٌ) مطلوب از شما فرمان برداری است (مَعْرُوفَةٌ ط) شناخته شده باخلاص و صدق نیست نه سوگندی دروغ بر طاعت نفاقی (إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ) بدرستیکه خدای تعالی داناست (بِمَا تَعْمَلُونَ ۞) بآنچه شما می کنید از نفاق و جز آن (قُلْ) بگو ای محمد (أَطِيعُوا اللَّهَ) فرمان برید خدای تعالی را

مخلوص نیست ( وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ج ) و اطاعت کنید رسول خدای را بالصفای طویت ( فَإِنْ تَوَلَّوْا ) پس اگر روی بگردانید ای مردمان ( فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ ) پس جز این نیست که بر پیغمبر است آنچه بر وحمل کرده اند از تبلیغ احکام ( وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ ط ) و بر شما است آنچه بار کرده شده اید از انقیاد و امتثال ( وَإِنْ تُطِيعُوهُ ) و اگر فرمان برید رسول را در حکم او ( تَهْتَدُوا ط ) راه یابید براستی ( وَمَا عَلَى الرَّسُولِ ) و نیست بر فرستاده به جمعی ( إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۝ ) مگر رسانیدن آشکارا و دعوت واضح و پیغمبر من آنچه بر وی بوده بجای آورده و آنچه کار و بار باشما است مانده ( وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا ) وعده کرد خدای تعالی آنان را که گرویده اند ( مِنْكُمْ ) از شما ( وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) و بکردند کارهای شایسته مراد بقول اشهر فقهای مهاجرانند که بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جای گرفتند و قریش با اکثر از قبایل عرب که در مکه و یثرب بودند بر محاربهٔ ایشان اتفاق نموده شب و روز پیغامهای تهدید آمیز و سخنان فتنه انگیز همی فرستادند مهاجران اکثر اوقات سلاح باخود داشتندی و روزگاری بهول و هراس می گذرانیدندی روزی بایکدیگر گفتند آیا زمانی برمادر آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم و بفراغت خاطر بر بساط سلامت و عافیت نشینیم این آیت نازل گشت و حق تعالی وعده داد و سوگند خورد که ( لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ ) هر آینه ایشان را خلیفه گرداند ( فِي الْأَرْضِ ) در زمین کفار از عرب و عجم ( كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ ) همچنانکه خلیفه گردانیده شدند و حفص استخلف فعل معلوم خواند یعنی همچنانکه خلیفه گردانید خدای آنان را که بوده اند ( مِنْ قَبْلِهِمْ ط ) پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل که زمین مصر و شام بدیشان داد تا تصرف کردند در آن چنانکه ملوک در ممالک خود می کنند و اندک فرصتی را نیز بوعدهٔ مومنان وفا فرموده جزائر عرب و دیار کسری و بلاد روم بدیشان ارزانی داشت و امید است که جمیع اطراف و اکناف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بجوزهٔ تسخیر ملازمان شرع نبوی و متابعان احکام ملت مصطفوی عم درآید * نظم *

* دمبدم صیت کمال دولت خدام او * عرصهٔ روی زمین را سر بسر خواهد گرفت *

* شاهباز همتش چون برکشاید بال قدر * از ثریا تا ثری در زیر پر خواهد گرفت *

این آیت دلیل اعجاز قرآن است و حجت صحت نبوت و برهان خلافت خلفای راشدین * دیگر فرمود ( وَلَيُمَكِّنَنَّ ) و هر آینه باقوت متمکن و ثابت سازد ( لَهُمْ دِينَهُمُ ) برای ایشان دین ایشان را ( الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ ) آن دینکه پسندیده است مرایشان را یعنی دین اسلام مراد آن است که او را بر همه ادیان غالب گرداند ( وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ ) و هر آینه بدل دهد ایشان را ( مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ ) از پس ترس

ایشان از اعادی (اَصْنَاط) ایمنی از ایشان (یَعْبُدُوْنَنِیْ) بپرستند مرا در زمان خلافت (لَا یُشْرِکُوْنَ) شریک نسازند (بِیْ شَیْئًا ط) با من چیزی را یعنی اعتیاد و جاه ایشان را از عبادت و توحید باز ندارد (وَمَنْ کَفَرَ) و هر که کفران ورزد درین نعمت (بَعْدَ ذٰلِکَ) بعد از راست شدن وعده (فَاُولٰئِکَ) پس آن گروه کافر نعمتها (هُمُ الْفٰسِقُوْنَ ۝) ایشانند کاملان در فسق ثعلبی رح آورده که قبیلهٔ ذوالنورین اول جمعی بودند که کفران این نعمت ورزیدند (وَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ) و بپای دارید نماز مفروض را (وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ) و بدهید زکوة واجب را (وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ) و فرمان برید رسول را بهر چه فرماید (لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ ۝) شاید که شما رحمت کرده شوید (لَا تَحْسَبَنَّ) مپندار ای محمد (الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) آنانرا که نگرویدند (مُعْجِزِیْنَ) عاجز کنندگان مرخدایرا از عذاب کردن (فِی الْاَرْضِ ج) در زمین یا پیشی گیرندگان بردی یعنی توانند که بر حق سبحانه پیشی گیرند و عذاب او را از خود فوت کنند (وَمَاْوٰىهُمُ النَّارُ ط) و بازگشت ایشان آتش دوزخ است (وَلَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ۝) و بد بازگشتی است آتش دوزخ در اسباب نزول آورده که حضرت رسول عم غلامی انصاری را که مدلج بن همرنام داشت بوقت نیم روز بطلب فاروق رض فرستاد و مدلج بی اجازت درآمد و فاروق رض خفته بود و جامه از بالای بعضی اعضای او دور شده بود و قولی آن است که بیدار بود و باز دوخ خود ملاعبه می فرمود و از درآمدن غلام کراهیتی تمام بدل وی راه یافت برزبان مبارکش جاری شد که چه بودی که حق سبحانه نهی فرمودی که آباء و ابناء و خدم و حشم ما در مثال این ساعات بی دستوری در خانهٔ ما در نیایند تا بر سر امور مخفیه مطلع نشوند بعد از آنکه بخدمت پیغمبر عم آمد این آیت نازل شد بود که (یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای گروه گرویدگان (لِیَسْتَاْذِنْکُمُ الَّذِیْنَ) باید که دستوری طلبند از شما آنانکه (مَلَکَتْ اَیْمَانُکُمْ) مالک ایشان است دستهای شما یعنی بندگان ذکور یا هم ایشان از غلام و کنیزک (وَالَّذِیْنَ لَمْ یَبْلُغُوا الْحُلُمَ) و آنان نیز از کودکان که نرسیده اند بلوغ (مِنْکُمْ) از قوم شما یعنی بندگان و کودکان نارسیده باید که طلب اذن کنند از شما برای درآمدن بخانهای شما (ثَلٰثَ مَرّٰتٍ ط) سه نوبت در شبان روز (مِنْ قَبْلِ صَلٰوةِ الْفَجْرِ) یکبار پیش از نماز بامداد که آدمی از خواب برمی خیزد و جامهٔ خلوت مبدل می کرده می خواهد که لباس صحبت پوشد (وَحِیْنَ تَضَعُوْنَ) و یکبار وقتی که نهید (ثِیَابَکُمْ) جامهای خود را (مِّنَ الظَّهِیْرَةِ) بیان همین است یعنی آن وقت نیم روز است (وَمِنْ بَعْدِ صَلٰوةِ الْعِشَاءِ ط) و یکبار پس از نماز خفتن که وقت تجرد است از لباس و درآمدن بمضاجع (ثَلٰثُ عَوْرٰتٍ لَّکُمْ ط) نگاهدارید این سه وقت عورت که مرشما را است (لَیْسَ عَلَیْکُمْ) نیست بر شما

(وَلَا عَلَيْهِمْ) و نه بر بندگان و کودکان نابالغ (جُنَاحٌ) گناهی و بزه در ترک استیذان (بَعْدَهُنَّ ط) بعد
از این سه وقت (طَوَّافُونَ) بندگان طواف کنندگان اند یعنی در آیندگان (عَلَيْكُمْ) بر شما برای خدمت
پس همواره نتوانند که دستوری طلبند (بَعْضُكُمْ) در می آیند بعضی از شما (عَلَى بَعْضٍ ط) بر بعضی یعنی
مما لیک بر موالی (كَذٰلِكَ) مانند این روشن کردن (يُبَيِّنُ اللّٰهُ) روشن می نماید و بیان می کند خدای تعالی
(لَكُمُ الْاٰيٰتِ ط) برای شما دلائل حق و احکام شرع (وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ) و خدای دانا است بمصالح عباد (حَكِيْمٌ ۝)
محکم کننده برعایت مراسم آداب نزد بعضی علماء حکم این آیت منسوخ است و بقول جمعی محکم این جبیر را
پرسیدند که بعضی مردم در نسخ این آیت سخن می گویند جواب داد که بخدای که منسوخ نیست اما مردم
درین تهاون می ورزند (وَاِذَا بَلَغَ الْاَطْفَالُ) و چون برسند طفلان (مِنْكُمُ الْحُلُمَ) از شما بخواب دیدن
یعنی محتلم شوند مراد آن است که بالغ گردند و احتلام روشن ترین دلیلی است بر وقوع بلوغ (فَلْيَسْتَاْذِنُوْا)
پس باید که طلب دستوری کنند در همه اوقات (كَمَا اسْتَاْذَنَ الَّذِيْنَ) هم چنانکه دستوری می طلبند آنانکه
بالغ شوند (مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان یعنی ایشان حکم سایر مردمان دارند در استیذان (كَذٰلِكَ)
همچنانکه بیان کرد این حکم را (يُبَيِّنُ اللّٰهُ) بیان می کرد خدای تعالی (لَكُمْ اٰيٰتِهٖ ط) برای شما آیتهای خود را
(وَاللّٰهُ عَلِيْمٌ) و خدای تعالی دانا تر است باحوال شما (حَكِيْمٌ ۝) محکم کننده بحکمت در تعیین اوضاع شریعت
و مکرار این دو اسم در آخر این دو آیت جهت متعلق مبالغه و تاکید است (وَالْقَوَاعِدُ) و نشستگان
از خانها و باز ماندگان (مِنَ النِّسَاءِ) از زنان (الّٰتِيْ لَا يَرْجُوْنَ) آنانکه امید ندارند (نِكَاحًا) نکاح خود را
یعنی طمع نمی کنند که کسی ایشانرا نکاح کند جهت پیری و عجز (فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ) پس نیست برایشان
(جُنَاحٌ) گناهی و وبالی (اَنْ يَّضَعْنَ) از آنکه بنهند (ثِيَابَهُنَّ) جامهای ظاهر را چون چادر و سراند از که بالای
مقنعه می پوشند (غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِيْنَةٍ ط) در حالتیکه ظاهر کنندگان نباشند مواضع زینت را یعنی غرض از
وضع چادر اظهار سر و گردن و گوش و موی و امثال آن نباشد (وَاَنْ يَّسْتَعْفِفْنَ) و آنکه طلب عفت
کنند و بپوشند خود را (خَيْرٌ لَّهُنَّ ط) بهتر است مرایشان را و دورتر از تهمت (وَاللّٰهُ سَمِيْعٌ) و خدای تعالی
شنوا است مقالات ایشانرا یا مر ان (عَلِيْمٌ ۝) دانا بمقصود و مقالات از ایشان اما مر و اعدی را
فرموده که تندرستان صحابه را مریض یا عمی مواکله نکردندی یا این جماعت از همکاسگی ارباب صحت
محترز بودندی از بیم آنکه مبادا که طبایع سایر را از ایشان نفرت آید یا آنکه بعضی از صحابه چون بسفر رفتندی
کلیدهای خانه و انبار بدست ارباب عاهات باز دادندی تا بوقت حاجت از طعام ایشان تناول کنند و اینها

درویشان بتوهم عدم رضای ایشان پرهیز می کردند یا اگر کسی ایشان را بیاید که در خانه پدر یا مادر یا اقارب قریه وی ترتیب کرده بودند دعوت نمودی اجابت نمی کردند حق سبحانه آیت فرستاد که (لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ) نیست بر نابینا (حَرَجٌ) بزه و تنگی (وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ) و نه بر لنگ (حَرَجٌ) و بیماری و زمانه (وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ) و نه بر بیماری گناهی (حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰ أَنفُسِكُمْ) و نه بر نفسهای شما وزری (أَن تَأْكُلُوا) آنکه بخورید شما اهل ابتلا (مِن بُيُوتِكُمْ) از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز درین داخل است بحکم این حدیث که انت و مالک لابیک و خیر صحیح آن است که باکمتر چیزیکه خورد مرد از کسب او است و ان ولده من کسبه (أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ) یا خانهای پدران خود (أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ) یا خانهای مادران خود (أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ) یا خانهای برادران خود (أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ) یا خانهای خواهران خود (أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ) یا خانهای برادران پدران خود (أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ) یا خانهای خواهران پدران خود (أَوْ بُيُوتِ أَخْوَالِكُمْ) یا خانهای برادران مادران خود (أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ) یا خانهای خواهران مادران خود (أَوْ مَا مَلَكْتُم مَّفَاتِحَهُ) یا خانهای که مالک شده بدشما خزائن آن را از نقود و اطعمه و امتعه این خطاب باوکلا و خازنان است و گویند مراد خانهٔ بندگان است و جز خانهٔ اولاد و عبید رضای صاحب بیت در اکل طعام شرط است (أَوْ صَدِيقِكُمْ ط) یا خانهای دوستان خود در ان نیز رضای دوست باید و حقیقت آن است که اگر دوست حقیقی بود انبساط او ازین صورت بیقرار باید فتح موصلی رح بدر خانهٔ دوستی آمد و او حاضر نبود کیسهٔ او از جاریه طلبید و دو درم برداشت و باقی بکنیزک باز داد چون خواجه بخانه رسید صورت واقعه از جاریه شنید بشکرانهٔ آن انبساط کنیزک آزاد کرد و بنواخت و رنگارستان آورده که * نظم *

* شبی گفتم جهان فرسودهٔ را * که بوی آسودگی در کنج رباطی *
* زلذتها چه خوشتر در جهان گفت * سیان دوستداران انبساطی *

و در عوارف المعارف آورده که چون کسی یار خود را گوید که اعطنی من مالک و او در جواب گوید کم تریدنی دوستی را نمی شاید یعنی باید که هرچه دارد در میان آرد و از استکثار چند و چون بگذرد چه دوست جانی بهتر است از مال فانی و درین باب گفته اند ای دوست برو بهرچه داری یاری بخر و بهیچ مفروش و بعد از من قال * نظم *

* یاران بجان مضائقه باهم نمی کنند * آخر کسی بمال جدائی چرا کند *
* بسیار جد و جهد بباید که تا کسی * خود را بآدمی منشی آشنا کند *
* شرط است جهد یافتن یار آشنا * گر بهر او بعهد محبت وفا کند *

و بر قول اول که سبب نزول آیت متنفر صحابه رض بود از مواکله اهل عاهل علی را بمعنی فی باید گرفت یعنی نیست در مواکله با هریک از ینها حرجی آورده اند که در شان بنی لیث بن عمر و از کنانه که تنها طعام خوردن را حرام دانستندی و از صبح تا شام خوان نهاده انتظار مهمان کردندی و چون شبی از شب بگذشتی و مهمان نرسیدی انگاه چزی خوردندی یا در باره جمعی از انصار که مشقت بر نفس خود نهاده جز با مهمان طعام نخوردندی و یا در بیان حال جمعی که از اجتماع بر طعام پرهیز نمودندی این آیت آمد که (لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ) نیست بر شما گناهی (اَنْ تَاْكُلُوْا) آنکه بخورید طعام را (جَمِيْعًا) باهم مجتمع شده (اَوْ اَشْتَاتًا ط) یا پراگنده (فَاِذَا دَخَلْتُمْ) پس چون در آیید (بُيُوْتًا) بخانها که مذکور شده یا بخانهای خود یا بیوت خالیه یا مساجد (فَسَلِّمُوْا عَلٰٓى اَنْفُسِكُمْ) پس سلام کنید بر هم دیگر از خود که المومن کنفس واحده و در خانها بر اهل خود و در مساجد نیز سلام کنید و گفته اند اگر مسجد یا خانه خالی بود گوید السلام علینا من ربنا و علی عباد الله الصالحین و بر هر تقدیر سلام باید کرد (تَحِيَّةً) سلام کردنی (مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ) ثابت و مشروع از نزد یک خدای تعالی (مُّبٰرَكَةً) بسیار خیر و با برکت (طَيِّبَةً ط) پاک که نفس مستمع بدان خوش شود (كَذٰلِكَ) همچنانکه بیان سلام فرموده (يُبَيِّنُ اللّٰهُ) بیان می کند خدای تعالی (لَكُمُ الْاٰيٰتِ) برای شما آیتهای حکمت خود را (لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝) شاید که تعقل کنید در ان و حق و ثواب را دریابید (اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ) جز این نیست که گرویدگان کامل (الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ) آنانند که گرویده اند بخدای تعالی (وَرَسُوْلِهٖ) و برسول او از صمیم دل (وَاِذَا كَانُوْا) و چون باشند (مَعَهٗ) با رسول وی (عَلٰٓى اَمْرٍ جَامِعٍ) بر کاری جمع آرنده یعنی مهمی که بشرع ایشان را مجتمع باید شد چون جمعات و اعیاد حرب و مشاورات و نماز استسقا (لَّمْ يَذْهَبُوْا) نروند از نزدیک وی (حَتّٰى يَسْتَاْذِنُوْهُ ط) تا وقتیکه دستوری طلبند از و او دستوری دهد از ارزانی فرماید (اِنَّ الَّذِيْنَ يَسْتَاْذِنُوْنَكَ) بدرستیکه آنانکه دستوری طلبند از تو (اُولٰٓئِكَ الَّذِيْنَ) آن گروه آنانند که از صدق (يُؤْمِنُوْنَ) می گروند (بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ ج) بخدای تعالی و رسول او و تصدیق می نمایند تعریض جمعی منافقان است که در غزوهٔ تبوک به تخلف از جهاد دستوری می جستند و درباره ایشان نازل شد که انما یستاذنک الذین لا یومنون بالله الایه (فَاِذَا اسْتَاْذَنُوْكَ) پس چون طلب اذن کنند این مومنان مخلص از تو (لِبَعْضِ شَاْنِهِمْ) برای اصلاح و اتمام بعضی از کارهای خود (فَاْذَنْ) پس دستوری ده (لِّمَنْ شِئْتَ) هر که خواهی (مِنْهُمْ) از ایشان که عذر واضح دارند (وَاسْتَغْفِرْ) و باو جواب طلب آمرزش کن (لَهُمُ اللّٰهَ ط) برای ایشان از خدای تعالی چه تقدیم

ع ۱۵

امور دنیا بر مهم آنین اگرچه بنده را شد خالی از خلل نیست و گویا که بخروج از جماعت آثم اند پس برای ایشان است استغفار کن (اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ) بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است تقصیرات بندگان را (رَّحِیْمٌ ۝) مهربان است بر تخفیف تکالیف از ایشان (لَا تَجْعَلُوْا) ندارید و مدانید (دُعَآءَ الرَّسُوْلِ) خواندن رسول مر شما را (بَیْنَكُمْ) میان خود (كَدُعَآءِ بَعْضِكُمْ) همچون خواندن بعضی از شما (بَعْضًا ط) بعضی را بر بعضی قیاس مکنید خواندن رسول را بر خواندن یکدیگر که اعراض توانید کرد یا در جواب مسامحه توانید نمود چه باید در امر او واجب است و لازم و مراجعت بغیر از ان او حرام و نار و ایاد عای او را بر شما یا برای شما چون دعای یکدیگر مدانید که آن دعا بیشک مستجاب است و مقبول حضرت رب الارباب یاد کردن شما او را و خواندن مر رسول را باید که چون منادات یکدیگر نباشد که به مجرد نام خوانید بلکه باید که از روی تعظیم باشد چنانچه یا رسول الله یا نبی الله بر حضرت عزت جل جلاله همه انبیا را ابتدای علامت خطاب کرده و حبیب خود را ابتدای کرامت خطاب می فرماید

* بیت *

* یا آدم است یا پدر انبیا خطاب * * یا ایها النبی خطاب محمد است *

آورده اند که چون آن حضرت عم خطبه خواندی منافقان به تنگ آمده یکدیگر را پناه شدندی و از مسجد بیرون رفتندی آیت آمد که (قَدْ یَعْلَمُ اللّٰهُ الَّذِیْنَ) بدرستیکه میداند خدای تعالی آنانرا که از روی کراهیت (یَتَسَلَّلُوْنَ) بیرون میروند اندک اندک (مِنْكُمْ) از میان شما (لِوَاذًا ج) در حالت پناه جستن بیکدیگر و پوشیدن هم را (فَلْیَحْذَرِ الَّذِیْنَ) پس باید که بترسند آنانکه (یُخَالِفُوْنَ) مخالفت می کنند و اعراض می نمایند (عَنْ اَمْرِهٖ) از فرمان خدا و رسول او (اَنْ تُصِیْبَهُمْ) از آنکه برسد بدیشان (فِتْنَةٌ) آزمایشی از حق که گمراهی است یا محنتی در نفس و مال و ولد یا تسلط سلطان جابر یا مهر غفلت بر دل یا در توبه جنید قدس سره فرمود که قسوت دل است و متاثر نشدن او از معرفت الهی (اَوْ یُصِیْبَهُمْ) یا برسد ایشانرا عذابی (عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝) عذابی دردناک در آخرت (اَلَآ اِنَّ لِلّٰهِ) بدانید بدرستیکه مر خدای تعالی را است (مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) آنچه در آسمانها است و آنچه در زمینها است یعنی همه ملک او بندگان و مالک همه او است زیرا که خالق همه او است (قَدْ یَعْلَمُ) بدرستیکه میداند (مَآ اَنْتُمْ عَلَیْهِ ط) آنچه شما بر انید ای مکلفان از موافقت و مخالفت و نفاق و اخلاص و طاعت و معصیت (وَیَوْمَ یُرْجَعُوْنَ) و میداند روزی را که باز گردانیده شوند منافقان (اِلَیْهِ) بسوی جزای او (فَیُنَبِّئُهُمْ) پس خبر دهد ایشانرا (بِمَا عَمِلُوْا) آنچه کرده اند از عملهای بد و پیران مکافات کند (وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ) و خدای تعالی بهمه چیز (عَلِیْمٌ ۝)

دانا است و هیچ چیز بر و مخفی نماند

* بیت *

* آن کس که بیافرید بیند او نهان * و چون نشناسد نهان و پیدا به جهان *

سورة الفرقان مكية بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۞ وهي سبع وسبعون آية

ع ۱۶

(تَبَارَكَ) صاحب کشف اسرار از معانی که مفسران این لفظ تبارک را گفته اند سه معنی اختیار فرموده اول آنکه برکت از و است و این اشارت بکارسازی و بنده نوازی حق است دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سروری و نشان عزت ازلی و ابدی او است سیوم آنکه دایم و ثابت است و این عبارت از دوام ذات او است لم یزل و لا یزال (الَّذِي) آنکه (نَزَّلَ الْفُرْقَانَ) فرو فرستاده قرآنرا که جدا کننده است میان حق و باطل و حلال و حرام (عَلَىٰ عَبْدِهِ) بر بنده خود یعنی محمد ﷺ (لِيَكُونَ) تا باشد بنده او (لِلْعَالَمِينَ) مر آدمیانرا و پریانرا (نَذِيرًا) بیم کننده از عذاب الهی یا باشد قرآن اهل هر قرنی را در هر زمان ترساننده از موجبات سخط ربانی (الَّذِي لَهُ) آنکس که مر او راست (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ) بادشاهی آسمانها و زمینها چه وی منفرد است بآفریدن آنها پس او را رسد تصرف در ان (وَلَمْ يَتَّخِذْ) و فراگرفت خدای (وَلَدًا) فرزندی چنانچه زعم یهود و نصاری است (وَلَمْ يَكُنْ لَهُ) و نیست مر او را (شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ) انبازی در بادشاهی چنانچه ثنویه و ثنیه گویند یعنی او را است بادشاهی بی فرزندی که قایم مقام او تواند بود یا شریکی که با او مقاومت تواند کرد (وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ) و بیافرید هر چیزها را از مواد مخصوصه بهیئات مختلفه و اشکال متنوعه (فَقَدَّرَهُ) پس اندازه کرد آنچیزرا (تَقْدِيرًا ۞) اندازه کردنی یعنی آثار و امور یات خلق برای خصایص و افعالی که از و می خواست یا تدبیر کرد بقضای او را تا وقتی معلوم (وَاتَّخَذُوا) و فراگرفتند کفار (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای آفریدگار (آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ) خدایان که بیافرینند (شَيْئًا) چیزرا و قادر نباشند بر خلق هیچ چیز (وَهُمْ يُخْلَقُونَ ۞) و حال آن است که ایشان آفریده شده اند و هر مخلوقی محتاج است در وجود بخالقی و محتاج خدائی را نشاید پس بتانی که عبده ایشان را می تراشند و بهر وجه که می خواهند تصویر میکنند بگونه صورتی پرستش باشند (وَلَا يَمْلِكُونَ) و باوجود مخلوقیت نمی توانند و استطاعت ندارند (لِأَنْفُسِهِمْ) برای نفسهای خود (ضَرًّا) باز داشتن ضرری (وَلَا نَفْعًا) و نه بجلب نفعی یعنی سودی نخواهی توانند رسانید و نه زیانی از خود باز می توانند داشت و حال آنکه خدای ضار و نافع باید (وَلَا يَمْلِكُونَ) و نمی توانند آلهه باطل و قادر نیستند (مَوْتًا) بر میرانیدن کسی (وَلَا حَيٰوةً) و نه بر زنده گردانیدن کسی او را بانقضای حیات او (وَلَا نُشُورًا ۞) و نه بر بعث و حشر او را بعد از فنا خدای تعالی محیی و ممیت و باعث

باید (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و گفتند آنانکه کافر شدند (إِنْ هَٰذَا) نیست این قرآن که محمد بما آورده (إِلَّا إِفْكٌ
نِ افْتَرَاهُ) مگر دروغی که خود بر بافته است آن را (وَأَعَانَهُ) و یاری داده اند او را (عَلَيْهِ) بر سخن آن
دروغ (قَوْمٌ آخَرُونَ ۝) گروهی دیگر چون جبر و یسار یا غلام رومی یعنی ایشان اخبار سابقه بر و
می خواندند و بعبارت عربی بر ما القا می کنند (فَقَدْ جَاءُوا) پس بدرستیکه آمده اند این قوم (ظُلْمًا وَزُورًا ۝)
بستم و دروغ یعنی یاری دهندگان وی و برین تقدیر این بقیه کلام کفار باشد و اصح آن است که این سخن
حضرت خداوند است می فرماید که کفار در ین که می گویند قرآن دروغ است و بمدد قومی بر بافته می شود
آمده شرک و ستم و بهتان (وَقَالُوا) و دیگر گفتند کلام وی (أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ) افسانهای پیشینیان
است که در کتاب ها نوشته اند (اكْتَتَبَهَا) می نویسند آنرا چه خود نمی تواند نوشت (فَهِيَ) پس آن نوشتها
(تُمْلَىٰ عَلَيْهِ) املا کرده می شود بر (بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝) بامداد و شبانگاه یعنی هر دو طرف روز یا شب و روز
آنها را بر می خواند تا یاد می گیرد چه خود نمی تواند خواند و چون حفظ کرده بما می خواند و می گوید این وحی است
(قُلْ) بگوای محمد در رد سخن ایشان که (أَنْزَلَهُ الَّذِي) فرستاده است قرآن را آنکس که بی شبهه
(يَعْلَمُ السِّرَّ) میداند پوشیده را (فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) در آسمانها و زمین بران دلیل که این کلام
مشتمل است بر اخبار از مغیبات و علم غیب خاصهٔ حق تعالی است و دیگر آنکه هر نصحای شما از ایشان
بمثل آن عاجز اند و چنین کلام جز از نزد ملک علام نشاید (إِنَّهُ) بدرستیکه او (كَانَ غَفُورًا) هست آمرزنده
کرده کرم بر جرایم بندگان می پوشد (رَحِيمًا ۝) مهربان که در عقوبت عاصیان تعجیل نمی کند (وَقَالُوا)
و گفتند صنادید قریش چون ابو جهل و عتبه و امیه و عاص و امثال ایشان (مَالِ هَٰذَا الرَّسُولِ) چیست
این پیغمبر را بر سبیل تهکم گفتند چه بوده است آن کس را که دعوی رسالت می کند که مثل مردم دیگر
(يَأْكُلُ الطَّعَامَ) می خورد خوردنی را (وَيَمْشِي) و میرود برای طلب معیشت چون دیگران (فِي الْأَسْوَاقِ ط)
در بازارها اگر دعوی وی درست است باید که حال او مخالف حال دیگران باشد ایشان بسبب وقوف
در مرتبهٔ محسوسات از حال آن حضرت عم غافل شده پنداشتند که تمییز رسل از غیر ایشان باموری
جسمانی باشد و ندانستند که نبوت منافی بشریت نیست بلکه مقتضی آن است تا مناسب و تجانس
که سبب افاده و استفاده است بحصول پیوندد * بیت *

* جنس باید تا در آمیزد بجنس * * انس کی گیرند با جن جنس انس *

الغصه مشرکان گفتند بایستی که او ملک بودی اگر ملک نیست (لَوْلَا أُنْزِلَ) چرا نفرستادند (إِلَيْهِ مَلَكٌ)

سوی او فرشته ( فَيَكُونَ مَعَهُ ) پس باشد با او ( نَذِيرًا ) بیم کننده و یاری دهنده در انذار ( أَوْ يُلْقَىٰ إِلَيْهِ ) یا آنکه افکنده شود به او ( كَنزٌ ) گنجی از آسمان تا بدان مستظهر گشته از تردد در تحصیل معاش مستغنی شود ( أَوْ تَكُونُ لَهُ ) یا باشد مر او را ( جَنَّةٌ يَأْكُلُ مِنْهَا ) بوستانی که خورد از میوه و محصول آن و بدان معاش وی گذرد ( وَقَالَ الظَّالِمُونَ ) و گفتند ظالمان وضع مظهر در موضع مضمر حکم نظام ایشان است یعنی ستمگاران در دین سخن کسوسانرا گفتند ( إِن تَتَّبِعُونَ ) پیروی نمی کنید شما ( إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا ) مگر مردی جادو کرده شده را یعنی سحر او را سحر کردند و عقلش پوشیده شده باشد و در تفسیر ماوردی مسحور را بمعنی ساحر میداند یعنی متابعت جادوئی می کنید که شمارا سخن می فرماید ( انظُرْ ) درنگر ای محمد بدیدهٔ بصیرت تا به بینی که معاندان ( كَيْفَ ضَرَبُوا ) چگونه زدند ( لَكَ الْأَمْثَالَ ) برای تو مثلها را یعنی گفتند سخنهای ناخوش و تشبیه کردند ترا به مسحور و بوصف مفتری و مهی علیه بستودند ( فَضَلُّوا ) پس گمراه شدند از طریقی که موصل است بمعرفت انبیاء و تمییز ایشان از ماسوی ( فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا ) پس توانائی ندارند و نمی یابند راهی به صحت و برهان بر آنچه می گویند ( تَبَارَكَ الَّذِي ) بزرگوار است آن کسی که به محض فضل ( إِن شَاءَ جَعَلَ ) اگر خواهد بسازد و به بخشد ( لَكَ ) ترا در دنیا ( خَيْرًا مِّن ذَٰلِكَ ) بهتر از آن گنجی و بوستانی که ایشان می گویند و آنچه باشد ( جَنَّاتٍ تَجْرِي ) بوستانها که میرود ( مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ) از زیر درختان آن جوی ها ( وَيَجْعَل لَّكَ ) و بدهد ترا در ان بوستانها ( قُصُورًا ) کوشکهای عالی و سکنهای رفیع در اسباب نزول مذکور است که چون تونگران قریش حضرت رسالت پناه ص را به فقر و فاقه مرزنش کردند رضوان که آرایندهٔ روضات جنان است با این آیت نازل شد و درجی از نور پیش آن حضرت ص نهاده فرمود که پروردگار تو می گوید مفاتیح خزاین دنیا در تحت قبضهٔ تصرف تو میدهیم بی آنکه از کرامت و نعمتی که نام زد تو کرده ایم در آخرت مقدار پر پشه کم گردد حضرت ص فرمود که ای رضوان مرا در اینها حاجت نیست فقر را دوست تر دارم و می خواهم که بندهٔ شکور و صبور باشم رضوان گفت اصبت اصاب الله بک نشانهٔ عاوست آن حضرت ص نه اهین است که باوجود تنگدستی و احتیاج گوشهٔ چشم التفات به خزاین روی زمین نیفگنند آن را ملاحظه باید نمود که در شب معراج مطلقا نظری بماسوی الله نکشوده و بهیچ چیز از بدایع ملکوت و عجایب عرصهٔ جبروت التفات ننموده تا عبارت از ان این آیت آمد که ما زاغ البصر و ما طغی

* بیت *

* ز رنگ آمیزی ریحان آن باغ * نهاده چشم خود در مهر ماز اغ *

* نظر چون بر گرفت از نقش کونین * * قدم زد در حریم قاب قوسین *

(بَلْ) از فقر و احتیاج تو مانع کفار است از ایمان بتو بلکه (كَذَّبُوا بِالسَّاعَةِ) تکذیب می کنند قیامت را و داعیهٔ ایشان بانکار نبوت تکذیب ساعت است (وَأَعْتَدْنَا) و آماده کردیم ما (لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ) برای کسیکه تکذیب ساعت کند (سَعِيرًا ۞) آتش آفروخته و گویند سعیر نامی است از نامهای دوزخ (إِذَا رَأَتْهُمْ) چون ببیند ایشان را یعنی منکران قیامت آتش دوزخ (مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ) از جای دور که صد سال راه تواند بود میان ایشان (سَمِعُوا لَهَا) شنوند مر آتش را (تَغَيُّظًا) آواز جوشیدنی از خشم (وَزَفِيرًا ۞) و بانگی چنانچه از وردن خشمناکان آید یعنی غریدن بعضی برآنند که این دیدن و غریدن زبانیه را بود و صاحب انوار فرموده که چون نزدیک ما حیات مشروط به بنیه نیست ممکن است که حق سبحانه و تعالی آتش زندگی خلق کند که ببیند و خشم گیرد و بنعره (وَإِذَا أُلْقُوا) چون درانداخته شوند مشرکان (مِنْهَا) از دوزخ (مَكَانًا ضَيِّقًا) در جای تنگ که موجب زیادتی کرب باشد و در تنگ آورده که جهنم بر کافران چنان تنگ باشد که آهن بن نیزه بر نیزه و ایشان را در چنین مکانی تنگ افگنند (مُقَرَّنِينَ) مقترن کرده دستهای ایشان بر گردن ایشان بر نجیر یا هریک را با قرین او از جن یا شیاطین آتش بهم دیگر بازبسته (دَعَوْا) بخوانند بر خود (هُنَالِكَ) در آن مقام (ثُبُورًا ۞) هلاکت یعنی نفرین کنند بر خود بهلاک یا گویند یا ثبورا و این کلمه کسی گوید که آرزومند هلاک خود باشد درزاد المسیر و بعضی دیگر از تفاسیر مذکور است که اول کسی را که از اهل دوزخ جامه پوشانند ابلیس باشد حلهٔ از آتش دود در پوشند و آن را بر پیشانی نهند و از بلی در می کشد و ذریت او از عقب او فریاد یا ثبورا بر کشیده می روند حق سبحانه فرماید که (لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ) مخوانید امروز (ثُبُورًا وَاحِدًا) یک ثبور (وَادْعُوا) بخوانید (ثُبُورًا كَثِيرًا ۞) ثبور بسیار یعنی یکبار نفرین مکنید بر خود و نفرین بسیار کنید زیرا که شمار انواع عذاب خواهد بود و هر نوعی را بواسطهٔ شدت ثبور واقع خواهد شد (قُلْ) بگوای محمد آنانرا که بفقر سرزنش همی کنند (أَذَٰلِكَ) آیا گنج و بوستان دنیا (خَيْرٌ) بهتر است (أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي) یا آن بهشت جاوید که (وُعِدَ الْمُتَّقُونَ) وعده داده شده اند پرهیزگاران را بدخول در آن (كَانَتْ) هست و در علم خدای تعالی (لَهُمْ) مر متقیان را آن بهشت (جَزَاءً) پاداش اعمال ایشان (وَمَصِيرًا ۞) و بازگشتی که رجوع دادن شوند در آخرت (لَهُمْ فِيهَا) مر ایشان راست در بهشت (مَا يَشَاءُونَ) آنچه خواهند از نعیم بهشت نزد خود استحقاق ایشان چه وعدهای مومنان را یا آرزوی ایشان از مرتبه کمال نصیبی نخواهد بود

یکه مرا دیگر مناسب حال خود جویند یابند (خَالِدِينَ ط) در حالتیکه جاوید باشند در بهشت (كَانَ) هست دخول
وخلود ایشان در جنت (عَلَىٰ رَبِّكَ) بر پروردگار تو (وَعْدًا) وعده (مَّسْئُولًا ۝) خواسته شده سزاوار
آنکه از خدای درخواهند یا مومنان درخواسته اند در دنیا آنرا وعده تا یا ملایکه برای ایشان درخواست می کنند
که رب اوادخلهم جنات عدن التی وعدتهم (وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ) و یاد کن روزی را که حشر کنیم و حفص بیامی خواند
یعنی حشر کند مشرکانرا (وَمَا يَعْبُدُونَ) و آنرا نیز که می پرستند (مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی اعم
از همه و آنرا از ذوی العقول و غیر آن و گفته اند مراد اصنامند که خدای ایشان را بسخن آرد و مخاطب
سازد (فَيَقُولُ) پس گوید (ءَأَنتُمْ) آیا شما (أَضْلَلْتُمْ) گمراه کردید (عِبَادِي هَٰؤُلَاءِ) بندگان مرا این
گروه یعنی مشرکان (أَمْ هُمْ) یا ایشان (ضَلُّوا السَّبِيلَ ط) گم کردند راه اضلال در نظر صحیح و اعراض
از قول مرشد فصیح (قَالُوا) گویند بتان (سُبْحَانَكَ) پاکی ترا و ما ترا پاکی یاد می کنیم و منزه میدانیم از شریک
و شبیه (مَا كَانَ يَنبَغِي لَنَا) نیست ما را و نسزد و روا نباشد (أَن نَّتَّخِذَ) آنکه فراگیریم کسی که ما را پرستد
(مِن دُونِكَ) بجز تو یعنی ترا نپرستند تا تخصیص سخن آنکه آنها که عبادت ترا دعوت بدارند و ما را پرستند
نرسد ما را که بگیریم ما ایشان را (مِنْ أَوْلِيَاءَ) از دوستان (وَلَٰكِن مَّتَّعْتَهُمْ) و لیکن تو ایشان را برخوردار
گردانیدی (وَآبَاءَهُمْ) و پدران ایشان را باموال و اولاد و عمر دراز و صحت بدن و سایر نعمتها (حَتَّىٰ
نَسُوا الذِّكْرَ ج) تا فراموش کردند آنچه انبیاء عم ایشانرا بدان دعوت می فرمودند (وَكَانُوا) و بودند بحکم ازلی تو
(قَوْمًا بُورًا ۝) گروهی هلاک شده یا تباه گشته پس حضرت عزت نبت پرستان را مخاطب ساخته گوید
(فَقَدْ كَذَّبُوكُم) پس بدرستیکه تکذیب کردند خدایان شما شما را (بِمَا تَقُولُونَ لا) بآنچه می گوئید که شریک
خدا اند و ایشان مرا از شرک منزه داشتند (فَمَا تَسْتَطِيعُونَ) پس نمی توانند معبودان شما (صَرْفًا)
بگردانیدن عذاب از شما (وَلَا نَصْرًا ج) و نه یاری کردن شما را بنجات و حفص بیامی خواند یعنی شما که مشرکانید
نتوانید عذاب مرا از خود دفع کردن و یکدیگر را یاری دادن و از عقوبت برهانیدن (وَمَن يَظْلِم) و هر که
ستم کند یعنی شریک آورد (مِّنكُمْ) از شما ای مکلفان (نُذِقْهُ) بچشانیم او را (عَذَابًا كَبِيرًا ۝) عذابی بزرگ
که آتش دوزخ است و خلود دوران (وَمَا أَرْسَلْنَا) و نفرستادیم (قَبْلَكَ) پیش از تو (مِنَ الْمُرْسَلِينَ)
کسی از پیغمبران (إِلَّا إِنَّهُمْ) مگر بدرستیکه ایشان (لَيَأْكُلُونَ الطَّعَامَ) هر آینه بخورند طعام (وَيَمْشُونَ)
و روند (فِي الْأَسْوَاقِ ط) در بازارها بر جهت کفایت مهمات خود (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم (بَعْضَكُمْ) بعضی
از شما را (لِبَعْضٍ) برای بعضی دیگر (فِتْنَةً ط) آزمایشی هم چو آزمایش فقرا بغنیا و پیغمبران بامم ایشان

یا مرض الصحیح و اعمی به البصیر خلاصهٔ سخن آنکه دنیا دار ابتلا و امتحان است پس از مخالفت احوال مردمان دردچاره نباشد و باید ان می آزمایم ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردند آورده اند که ابو جهل و ولید و امثال ایشان هرگاه که بلال و عمار و صهیب و سایر ذوی ایشان صحابه رض را میدیدند یکدیگر می گفتند آیا اسلام آریم تا با ایشان هم چو ایشان بی پیش باشیم حق تعالی این آیت فرستاد و در ویشان را مخاطب ساخته می فرماید که من آزمایم شریف را بوضیع و ضیع را بشریف (أَتَصْبِرُونَ) آیا صبر میکنید بر ابتلا یا جزع می نمائید (وَكَانَ رَبُّكَ) و هست پروردگار تو (بَصِيرًا ۞) بینا بصبر کننده و جزع نماینده (وَقَالَ الَّذِينَ) و گفته آنکه (لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا) امید ندارند دیدار ما یعنی منکر حشر و بعث اند نمیترسند از دیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند که می گفتند (لَوْلَا أُنْزِلَ) چرا فرو فرستاده نمی شود (عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ) بر ما فرشتگان برسالت یا باخبار از صدق محمد ع (وَنَرَىٰ رَبَّنَا ۗ) یا چرا نمی بینیم باشکار ا پروردگار ما تا ما را سخن گوید و بتصدیق اتباع محمد فرماید (لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا) بخدای که بزرگی کردند (فِي أَنْفُسِهِمْ) در نفسهای خود یعنی عظیم در زیدند و جرأت نمودند درین تکلم (وَعَتَوْا) و در گذشتند از اندازه (عُتُوًّا كَبِيرًا ۞) در گذشتنی بزرگ که بعد از مشاهدهٔ معجزات اقتراح رویت ملایکه و لقای خدای کردند و ایشان اندوه ناک شوند (يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ) روزیکه ببینند فرشتگان را آن روز مرگ باشد یا روز حشر (لَا بُشْرَىٰ) هیچ مژدهٔ نیست (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لِّلْمُجْرِمِينَ) مر کافران را اهل مکه چون ملایکه را میبینند لقای ملایکه و دیدار خدای تعالی حق سبحانه تجرد او که ملایکه را بیافریند و وعید ایشان را بشری شنوند (وَيَقُولُونَ) و گویند ملایکه مر ایشان را که لقای خدای بر شما (حِجْرًا مَّحْجُورًا ۞) حرام و باز داشته شده است و گویند این قول کفار است چون ملایکه بر ایشان ظاهر شوند بدین کلمه بنا چون بخدای از لقای ایشان در زاد المسیر آورده که چون کفار در شهر حرام سه روز دیدند از ترسیدند می گفتند ای شهر المحجور اما از شهر ایمن شدند این جا نیز خیال بستند که مگر بدین کلمه از شدت مرگ یا هول قیامت خلاصی خواهند یافت (وَقَدِمْنَا) و قصد کنیم (إِلَىٰ مَا عَمِلُوا) سوی آنچه کردند کافران (مِنْ عَمَلٍ) از کرداری که در صورت نیکو نماید چون صلهٔ رحم و مهمانداری و اطعام گرسنگان و اطعام یتیمان و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن (فَجَعَلْنَاهُ) پس گردانیدیم آن عمل را (هَبَاءً مَّنثُورًا ۞) مانند ذرهای پراگنده در هوا یا غبار متقرقیا خاکستر بباد برداده یعنی ضبط سازیم عملهای ایشان را از بهر آنکه شرط در قبول این اعمال ایمان است و ایشان را نبوده (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ) مجاوران بهشت (يَوْمَئِذٍ) آن روز یعنی قیامت (خَيْرٌ مُّسْتَقَرًّا) بهتر اند از روی قرارگاه یعنی ساکن ایشان

ع ۱ ۱۹ الجزء التاسع عشر

در آخرت به از منازل کافران است که در دنیا داشتند (وَاَحْسَنُ مَقِيلًا ۝) و بیکوتر است از جهت مکان و استراحت مراد از قیلوله استراحت است زیرا که در بهشت خواب نباشد (وَيَوْمَ) و یاد کن روزی را که در آن (تَشَقَّقُ السَّمَاءُ) بشگافد آسمانها (بِالْغَمَامِ) بسبب ابر سفید که بالای هفت طبقهٔ آسمان است و غلظ او برابر همه سموات و او گران تر است از همه آسمانها و حق سبحانه امروز او را بقدرت نگاه داشته روز قیامت او را بر آسمانها افگند و بهر آسمانی که رسد آن آسمان شکافته گردد (وَنُزِّلَ الْمَلٰٓئِكَةُ) و فرو فرستاده شوند فرشتگان از انجا بر زمین (تَنْزِيلًا ۝) فرو فرستادنی تا روی زمین بفرشته مملو گردد در موضح آورده که ملایکه هفت صف بگرد عالم در آیند و گویند یا معشر جن آمدید یعنی آسمان بشگافد از غمام و فرود شود تا غمام فرود آید و این آن غمام است که حق سبحانه فرموده فی ظلل من الغمام و در عین المعانی آورده که این غمامی است که ظل بنی اسرائیل بود در تیه (اَلْمُلْكُ) بادشاهی (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (اَلْحَقُّ) ثابت است (لِلرَّحْمٰنِ ط) مر خدای بخشاینده را چه مدعیان زبان دعوی از مالکیت در بسته باشند (وَكَانَ) و باشد آن روز (يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِيْنَ) روزی بر کافران (عَسِيْرًا ۝) دشوار از شدت احوال (وَيَوْمَ) و یاد کن روزی را که از فرط حسرت (يَعَضُّ الظَّالِمُ) می خاید ظالم (عَلٰى يَدَيْهِ) بر دستهای خود یعنی بدندان می گزد دستها را چنانچه متحیران می کنند مراد جنس ظالم است و گفته اند عقبة بن ابی معیط چون از سفر باز آمد مردمان را ضیافت می کرد و بسبب جوار سید ابرار عم را طلبیده بود آن حضرت عم فرمود که تا کلمهٔ شهادت نگوئی از طعام تو نخورم عقبه کلمه بر زبان راند و این سخن با بی بن خلف رسید که با عقبه دوستی داشت نزد وی آمد و گفت مگر از دین خود برگشتهٔ که سخن محمد می شنوی و کلمه میگوئی گفت نی اما عار داشتم که مهمان من طعام ناخورده بیرون رود و ابی گفت از تو راضی نشوم تا آب دهن بروی او نیندازی عقبه علیه اللعنة بفرمود بیفکند بروی عم آنحضرت عم در دار الندوه در مسجده بود و آب دهن ناپاک خود را بروی مبارک دل آرای کرد و در ترجمهٔ اسباب نزول آورده که آب دهن پلید او دو شعلهٔ آتش جانسوز گشت و بدان حضرت عم نرسیده بروی باز گردید و بهر دو گرانه روی او بسوخت و تازنده بود آن داغها می نمود القصه حضرت عم فرمود که ای عقبه ترا بیرون مکه نمی بینم مگر که سر ترا بشمشیر بردارم در غزوهٔ بدر امر حضرت رسالت پناهی عم بقتل او صادر شد و بدست مرتضی علی کرم الله وجهه بکشته گشت و این آیت درشان او فرود آمد مضمونش آنکه آن ظالم روز قیامت * مصرع * بسیار نخاید مرا نگشت ندامت * صاحب اکشاف فرموده که چهار هزار بار

بخاید اطراف اصابع را تا بمرفق و حق سبحانه تعالی دیگر باره دست و پیرا بروی باندود دیگر باره بخاید و خبر ندارد و (یَقُوْلُ) می گوید (یٰلَیْتَنِی اتَّخَذْتُ) کاشکی فرامی گرفتم (مَعَ الرَّسُوْلِ سَبِیْلًا ۝) با پیغمبر راهی که وی فرا گرفته که راه نجات آنست (یٰوَیْلَتٰی) ای وای بر من (لَیْتَنِیْ لَمْ اَتَّخِذْ) کاشکی فرا نمی گرفتم (فُلَانًا) فلان کس را یعنی ابی را (خَلِیْلًا ۝) بدوستی و او را نمی شناختم (لَقَدْ اَضَلَّنِیْ) بدرستیکه گمراه کرد مرا و باز داشت (عَنِ الذِّکْرِ) از یاد کردن خدای تعالی یعنی کلمهٔ شهادت یا موعظهٔ پیغمبر ما (بَعْدَ اِذْ جَآءَنِیْ ط) بعد از آنکه آمده بود بمن (وَکَانَ الشَّیْطٰنُ) و هست دیو و رانده از رحمت حق یعنی او است گمراه کننده که شیطان الانس است (لِلْاِنْسَانِ) مر آدمی را (خَذُوْلًا ۝) فرو گذارنده یا ابلیس علیه اللعنة که وسوسه می کند آدمیانرا بمخالفت خدا و رسول و چون در دام هلاک افتادند فرو گذارد و ننگاهش نمیرساند بلکه از و تبری کند (وَقَالَ الرَّسُوْلُ) و گفت رسول یعنی محمد ﷺ در دنیا یا گوید در آخرت (یٰرَبِّ) ای آفریدگار من (اِنَّ قَوْمِی اتَّخَذُوْا) بدرستیکه قوم من فراگرفتند و ختند (هٰذَا الْقُرْاٰنَ) این قرآن را (مَهْجُوْرًا ۝) منهوب بهذیان یا فرو گذاشته که بدو ایمان نمی آرند و از استماع او اعراض می کنند (وَکَذٰلِکَ) و همچنانکه این کافره را دشمن تو گردانیدیم (جَعَلْنَا لِکُلِّ نَبِیٍّ) گردانیدیم و مقرر ساختیم مر هر پیغمبری را (عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِیْنَ ط) دشمنی از کافران چون نمرود مر ابراهیم را و فرعون مر موسی را و ایشان صبر کردند و تو نیز صبر فرمای (وَکَفٰی بِرَبِّکَ) و بسنده است پروردگار تو (هَادِیًا) راه نماینده تو بطریق شکیبائی (وَّنَصِیْرًا ۝) و یاری دهنده بر دشمنان (وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و گفتند آنانکه کافر شدند از یهود و نصاری یا مشرکان عرب (لَوْلَا نُزِّلَ) چرا فرو فرستاده نمی شود (عَلَیْهِ الْقُرْاٰنُ) بر محمد قرآن (جُمْلَةً وَّاحِدَةً ۝) جمله یگانه یعنی بیکبار چنانچه توریت و انجیل (کَذٰلِکَ ۝) همچنین فرو فرستادیم پراگنده (لِنُثَبِّتَ بِهٖ) تا ثابت گردانیم و قوت دهیم بایصال وحی در هر وقتی (فُؤَادَکَ) دل ترا بتفریق وحی دل ترا بر حفظ آریم و ممکن سازیم (وَرَتَّلْنٰهُ ۝) و برخواندیم قرآنرا بعضی از پی بعضی (تَرْتِیْلًا ۝) خواندنی به مهلت و تانی بی انقطاع بعید این اعتراض مشرکان هیچ حاصلی نداشته چه اعجاز قرآن تا نکه پراگنده یا مجموع نازل شود مختلف نمی شود و در تفریق فوائد هست که سهولت حفظ چه موسی و داود و عیسی که کتاب ایشان بیکبار فرود آمده بود خواننده و نویسنده بودند آن حضرت ﷺ امی بود اگر کتاب او بیکبار نازل شدی حفظ آن مشکل بودی و دیگر نزول آن بحسب وقایع موجب مزید بصیرت می شد و سبب زیادتی خوض در معنی آن و دیگر آنکه هر نجمی که فرو می آمد تحدی می نمود باعجاز قرآن و عجز ایشان ظاهر می گشت و دیگر نزول جبرئیل علیه

آنا فانا موجب تسلی خاطر آن حضرت عم می شد و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ است و آن تعلق باوقات مختلفه دارد و هر آینه ناسخ متاخر از منسوخ باید و اجتماع هر دو در آنی واحد نشاید * و دیگر آنکه قرآن مشتمل است بر اسولة و اجوبة و جواب در عقب سوال باید (وَلَا یَاْتُوْنَکَ بِمَثَلٍ) و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی یعنی در بیان قدح ثبوت و طعن کتاب تو سخن نمی گویند (اِلَّا جِئْنٰکَ بِالْحَقِّ) مگر می آریم برای تو جواب راست و درست که ببرهانی قاطع قول ایشان رد کند (وَاَحْسَنَ تَفْسِیْرًا ط) و می آریم آن چیز را که نیکوتر است از روی بیان (اَلَّذِیْنَ یُحْشَرُوْنَ) مشرکان آنانند که حشر کرده شوند (عَلٰی وُجُوْهِهِمْ) بر رویهای خود یعنی روی برزمین نهاده میروند (اِلٰی جَهَنَّمَ لا) بسوی دوزخ (اُولٰئِکَ) آن گروه (شَرٌّ مَّکَانًا) بدترند از روی مکان یعنی مکان ایشان بدتر است از منازل مومنان که در دنیا داشتند و ایشان طعن میزدند که ای الفریقین خیر مقاما و احسن ندیا (وَّاَضَلُّ سَبِیْلًا *) و کج تر و ناصواب تر اند از جهت راه رو و ایشان منتهی بآتش دوزخ است (وَلَقَدْ اٰتَیْنَا) و هر آینه ما دادیم (مُوْسَی الْکِتٰبَ) موسی را عم توریت بعد از غرق شدن فرعون (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم پیش از ان (مَعَهٗ) با او (اَخَاهُ هٰرُوْنَ) برادر او هارون را (وَزِیْرًا ج) یار و مددگار و در دعوت و اعلای کلمه (فَقُلْنَا اذْهَبَا) پس گفتیم برویدبرود (اِلَی الْقَوْمِ) بسوی گروه قبطیان یعنی فرعون و اهل او (الَّذِیْنَ کَذَّبُوْا) آنانکه تکذیب کردند (بِاٰیٰتِنَا ط) آیتهای ما را ایشان بحکم ما رفتند و آن قوم را بحق دعوت کردند و ایشان با او استکبار نمودند (فَدَمَّرْنٰهُمْ) پس هلاک کردیم ایشانرا و نیست گردانیدیم (تَدْمِیْرًا ط) هلاک کردنی و نیست گردانیدنی با غراق و دریای قلزم (وَقَوْمَ نُوْحٍ) و گروه نوح عم (لَّمَّا کَذَّبُوا الرُّسُلَ) آن هنگام که تکذیب پیغمبران کردند یعنی نوح و آنکه پیش از وی بودند چون شیث و ادریس عم یا همین تکذیب نوح کردند و تکذیب یک پیغمبر تکذیب هر پیغمبر ان است یا مطلقا بعثت و رسل را انکار نمودند (اَغْرَقْنٰهُمْ) غرقه ساختیم ایشانرا بطوفان عذاب (وَجَعَلْنٰهُمْ) و گردانیدیم قصهٔ ایشانرا (لِلنَّاسِ) برای مردمان (اٰیَةً ط) نشانهٔ تا ازان عبرت گیرند (وَاَعْتَدْنَا) و آماده کردیم (لِلظّٰلِمِیْنَ) برای ستمکاران (عَذَابًا اَلِیْمًا *) عذابی دردناک (وَعَادًا) و هلاک کردانیدیم قوم عاد را به تکذیب هود عم (وَّثَمُوْدَا) و گروه ثمود را بتکذیب صالح عم (وَّاَصْحٰبَ الرَّسِّ) و اصحاب الرس را و رس نام چاهی است به تهامه یا آذربایجان یا بانطاکیه که صاحب یاسین یعنی حبیب نجار را در وی شهید یا چشمه و نخلستانی بوده از ان بنی احمد یا همان اخدود است که در سورة البروج مذکور خواهد شد و گویند قریه بود برزمین فلج از ولایت یمن و اصحاب رس جمعی

ع ۲

از بقایای نمرود بودند پیغمبری بدیشان مبعوث شد او را بکشتند و در بعضی تفاسیر هست که بعد از قتل گوشت او را بخوردند و عذاب بدیشان رسید یا جمعی بت پرستان بودند که شعیب هم بدیشان آمد و تکذیب وی نمودند روزی برحوالی چاهی که داشتند مجتمع شده بایذای شعیب هم مشغول بودند که ناگاه آنچاه در هم افتاد و همه ایشان با منازل و مواشی بزمین فرو رفتند یا قومی بودند که شجرهٔ صنوبر داشتند و آنرا اشجاره درخت نام نهاده می پرستیدند پیغمبری از نسل یهودا بن یعقوب هم بدیشان مبعوث شد او را تکذیب نموده بکشتند و در چاه افگندند ابری سیاه برای ایشان سایه افگند و از ضاحیه بیرون آمده همه بسوخت یا اهل بیر مطله بودند چنانچه قصهٔ ایشان بگذشت و اصح آن است که اصحاب حنظلة بن صفوان اند هم و چون تکذیب نبی خود کردند حق سبحانه ایشان را مبتلا کرد بمرغ و راز گردن کوه اجنحهٔ او بهر الوان ملون بود و بجهت طول عنق او را عنقا گفتندی و بر سر کوهی که او را ازمخ یافتح گفتندی مقام داشت یمامه ی و کوکان و مواشی خرد ایشان را در ربودی و فرو بردی و بدین جهت او را اعقب لقب کرده بودند یعنی فرو برنده و ناپدید کننده روزی دختری نزدیک رسید بباوغ از میان ایشان بربود و ایشان شکایت پیش پیغمبر هم آوردند و شرط کردند که اگر شر او مخفی گردد ایمان آرند پیغمبر هم دعا فرمود که خدایا این مرغ را بگیر و فضل او بریده گردان دعای پیغمبر بعز اجابت رسیده آن مرغ غایب شد و دیگر از و اثر و خبر پدید نیامد و جز نام از و نشانی نماند و در چیزهای نایاب بدو مثل زدند کما قیل

بیت

* منصوخ شد مروت و معدوم شد وفا * وز هر دو نام ماند چو عنقا و کیمیا *

و صاحب لمعات از بی نشانی عشق بدین وجه نشان میدهد

بیت

* عشقم که در دو کون سکانم پدید نیست * عنقای مغربم که نشانم پدید نیست *

الغصه این قوم بعد از غیبت عنقا در تمرد و عناد افزودند و حنظله هم را شهید کردند خدای تعالی فرمود که اصحاب رس را اهلاک کردیم (وَقُرُونًا) و اهل قرنها را که بودند (بَيْنَ ذٰلِكَ) میان این قبایل عاد و ثمود و اهل رس (كَثِيرًا) قرنهای بسیار که جز خدای تعالی کس ایشانرا نداند (وَكُلًّا) و هر یک از ایشان را امثال ایشان (ضَرَبْنَا لَهُ الْأَمْثَالَ) زدیم از برای ایشان مثلها یعنی بیان کردیم قصهای پیشینیان بایشان و امتان ایشان و پیم کردیم ایشان را و حجت گرفتیم بر ایشان بفرستادن پیغمبران چون نشنیدند و بر انکار اصرار کردند عذاب فرستادیم (وَكُلًّا) و همه را (تَبَّرْنَا تَتْبِيرًا) نیست کردیم

بیست کردنی (وَلَقَدْ اَتَوْا) و هر آینه آمدند یعنی بگذشتند قریش (عَلَی الْقَرْیَةِ الَّتِیْ اُمْطِرَتْ) بران دیهی که باران انبوه شد بر و (مَطَرَ السَّوْءِ ط) باران بد یعنی سنگ باران مراد ازین دیه سدوم است که شهر بزرگ بود از موتفکات و حضرت لوط هم در انجا نشستی و بعد از انقلاب آن حق سبحانه و تعالی و تقدس سنگ باران انبوه بر اهل آن و کفار قریش بران دیار بگذشتند (اَفَلَمْ یَکُوْنُوْا) آیا نبودند که در مرور خود (یَرَوْنَهَا ج) دیدندی آن را بدیدهای خود و از آثار آن خطاب عبرت گرفتندی (بَلْ کَانُوْا) نه آن است که ندیدند بلکه هستند که از روی کفر (لَا یَرْجُوْنَ) امید نمیدارند (نُشُوْرًا ۞) برانگیختن را یعنی بحشر ایمان ندارند (وَاِذَا رَاَوْکَ) و چون می بینند ترا (اِنْ یَّتَّخِذُوْنَکَ) فرانمی گیرند ترا (اِلَّا هُزُوًا ط) مگر مهزو به یعنی سخریه باو استهزا کنند و اندرو تهکم می گویند (اَهٰذَا الَّذِیْ) آیا این همان است که او را (بَعَثَ اللّٰهُ رَسُوْلًا ۞) برانگیخت خدای و گرستاد پیغمبر (اِنْ کَادَ) بدرستیکه نزدیک بود که او (لَیُضِلُّنَا) بسخن و فریب و بسیاری جهد در دعوت و اظهار دلایل بر دعای خود (لَیُضِلُّنَاۤ) هر آینه گمراه کند و باز دارد ما را (عَنْ اٰلِهَتِنَا) از پرستش خدایان ما (لَوْلَاۤ اَنْ صَبَرْنَا) اگر نه آن بودی که ما صبر کردیم (عَلَیْهَا ط) بر عبادت آنها حضرت عزت جل جلاله در جواب آنها فرمود که (وَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ) زود باشد که بدانند (حِیْنَ یَرَوْنَ الْعَذَابَ) آن هنگام که ببینند عذاب را که از اهل ایمان و ایشان (مَنْ اَضَلُّ سَبِیْلًا ۞) کیست گمراه تر ضلال سبیل محمول بر ضلال اهل آن است آورده اند که مشرکان سنگی یا کلوخی یا چوبی را می پرستیدند چون سنگی نیکوتر یا کلوخ و چوبی زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشتی و بپرستش آن پرداختندی حق سبحانه فرمود (اَرَاَیْتَ) آیا دیدی (مَنِ اتَّخَذَ) کسی را که فراگرفت (اِلٰهَهٗ هَوٰىهُ ط) هوای خود را خدای خود یعنی آرزوی خود را می پرستند تقدیم مفعول ثانی بجهت کثرت اهتمام است بدان صاحب تاویلات فرموده که هر که بغیر خدای چیزی دوست دارد و بدو باز ماند و او را پرستد و حقیقت هوای خود را می پرستد زیرا که هوای او را بر محبت غیر خدا میدارد و سید حسینی قدس سره در طرب المجالس آورده که چون آدم صفی را باحوا عم عقد بستند ابلیس دینا نیز بیکدیگر پیوستند و همچنانکه از امتزاج آنان با یکدیگر آدمی وجود گرفت از وصلت ایشان باهم هوا متولد شد و در معدهٔ طبیعت از جوشش اختلاط اربع تربیت یافته جملهٔ اوصاف ذمیمه که بازار دنیا را رواج و رونق از ایشان است از هوا بود و می یابند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب و ادیان مختلفه همه از تاثیر او ظهور می یابد

* بیت *

* غباری که خیزد میان ره او است * چه گویم که هر یو هدفی راه او است *

قوت غالبه او تعدی است که نگذاشته الهواء اول الرعد فی الارض در تشان او وارد شده و زبان قرآن در بیان او چنین فرموده که ارایت من اتخذ آلهته هوه کوئی که اصل هوا است آلهه باطله هر فرع او بند و از منهجا است مخالفت هوا که سبب وصول بجنت اعلی است

* بیت *

* سر ز هوا تافتن از سروری است * * ترک هوا قوت پیغمبری است *

(افانت تکون) آیا می باشی تو (علیه) بران کس که هوا و خدای خود ساخته (وکیلا ۞) نگاهبانی کار او را مانع کفر او (ام تحسب) بلکه گمان میبری (ان اکثرهم) آنکه بسیاری از مشرکان (یسمعون) می شنوند بگوش و هوش (او یعقلون ۞) با تعقل می کنند بدلایل مرد لایل توحید را بتقلید اکثر عاقلان معاندان و آنها که ایمان خواهند آورد خارجند (ان هم) نیستند ایشان (الا کالانعام) مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع بسماع کلام و عدم تدبر در دلایل قدرت ملک علام (بل هم) بلکه ایشان (اضل سبیلا ۞) گمراه تراند از انعام چه ایشان انقیاد متعهد خود می کنند و اینها از عبادت پروردگار خود ابا می نمایند و دیگر چهارپایان طالب آن چیزاند که ایشانرا سود دارد و بجنب از آنچه ضرر رساند و مشرکان از ثواب که اعظم منافع است می گریزند و در سیئات که موجب اشد مضار است می آویزند (الم تر) آیا نمی بینی و نظر نمی کنی (الی ربک) بصنع پروردگار خود که از محض قدرت (کیف مد الظل ج) چگونه بگشید و بسط کرد سایه را از ظهور صبح تا برآمدن آفتاب و زمان آن ظل خوشترین ازمنه است چه ظلمت خالص بسبب نفرت طبع و انقباض نور بصر است و شعاع شمس مسخن هوا و مفرق نور باصره و دران هنگام برد و منتفی است و لهذا یکی از نعیم بهشتی ظل ممدود است (ولو شاء) و اگر خواستی خدای تعالی (لجعله) هر آینه گردانیدی آن سایه را (ساکنا ج) ثابت و آرام یافته بریک منوال (ثم جعلنا الشمس علیه) پس گردانیدیم آفتاب را بر شناختن سایه (دلیلا ۞) راه نمایه سایه جز بآفتاب شناخته نشود (ثم قبضناه) پس گرفتیم سایه را (الینا) بسوی خود (قبضا یسیرا ۞) فراگرفتن آن یعنی اندک اندک شعاع شمس را بحسب ارتفاع او بجای سایه آوردیم و او را فراگرفتیم چه اگر یکبار مقبوض شدی مهمات مردمان که بسایه باز بسته است معطل ماندی و بعضی مراد از ظل زمین است یعنی ظلمت شب و ضمیر قبضناه راجع بدلیل و معنی آن است که خدای در شب بسط سایه زمین کرد و عالم را تاریک ساخت و آن را دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخته دلیل شناخت او گردانید که تبیین الاشیاء باضدادها ارقات روز را انیز دایم نساخت بلکه آن را دلیل که شمس است قبض کرد با فول تا باز شب درآمد و این دو زمان را بجهت آمد و شد

ع ۳

وآرایش خلق معین گردانیده و در عین المعانی آورده که مد ظل اشارت بزمان فترت است که مردم در ظلمت حیرت بودند و شمس اشارت بنور اسلام به طلوع جمال عید انام عم که از افق اکرام طالع گشت و اگر آن سایه دایم بودی خلق در تاریکی غفلت مانده بروشنی آگاه نرسیدندی * بیت *

* گر نه خورشید جمال یار گشتی رهنمون * * از شب تاریک غفلت کس نبردی ره برون *

صاحب کشف الاسرار گوید این آیت از روی ظاهر معجزه نبوی است عم و بفهم اهل تحقیق اشارت است بقرب و کرامت ولی الیان معجزه آن است که حضرت رسالت پناه عم در سفری بوقت قیلوله زیر درخت فرود آمد یاران بسیار بودند و سایهٔ درخت اندک بود حق سبحانه بقدرت کامله سایهٔ آن درخت را امتداد گردانید چنانچه همه لشکر اهل اسلام در ان سایه بیاسودند و این آیت نازل شد و نشانهٔ خصوصیت و قربت آن است که فرمود الم تر الی ربک موسی را عم بوقت طلب ارنی و اغلن ترانی بدل نهاد و این حضرت عم را بی طلب فرموده کنی مرا می بینی و من نمی نگری دیگر چه خواهی * بیت *

* فرق است میان آنکه یارش در بر * * با آنکه دو چشم انتظارش بر در *

از حقایق سلمی چنان مفهوم می شود که مد ظل بسط ظلال نوال عصمت است بر حضرت رسالت پناه عم و آفتاب معرفت که از مطلع دل منورش طالع شده دلیل آن فیض اشارت بر صقوط رسوم و وسایط در لمعات مذکور است که چون آفتاب محبت از مشرق غیب بتافت محبوب سراپردهٔ سایه خود را به صحرای ظهور رسید انگاه محب را گفت * مصرع * آخر نظری بسوی ما می کنی * الم تر الی ربک کیف مد الظل و در امتداد او مرا نه بینی * مصرع * در خانه یکدگر خدای ما نه هیچ * قل کل یعمل علی شاکلته و اعتبار نکنی که اگر حرکت شخص نباشد سایه متحرک نشود و لوشاء لجعلها ساکنا و اگر آفتاب احدیت ما از مطلع عزت تابد از سایه اثر نماند چه هر سایه که همسایه آفتاب شود آفتابش حکم ثم قبضناه الینا قبضا یسیرا در برگیرد * بیت *

* روی صحرا چو همه پر تو خورشید گرفت * * تو ندانی نفسی سایه بآن صحرا شد *

و قایق حقایق این آیت بسیار است مطالعهٔ بعضی از آن حواله بجواهر التفسیر است و من الله المعونة و الیه و التیسیر (وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ) و او آن کس است که ساخت (لَكُمُ اللَّيْلَ) برای شما شب را (لِبَاسًا) پوششی تا در ان آرام می گیرید (وَالنَّوْمَ سُبَاتًا) و خواب را راحتی تا بدان آسایش می یابید (وَجَعَلَ النَّهَارَ) و گردانید روز را (نُشُورًا ۞) برای برخاستن و در طلب معیشت پراگنده شدن و گفته اند

نوم مشابه موت است و نشور بر انگیخته شدن باشد از خواب مماثل بعث اموات است بعد از مرگ و دو حکم لقمان عم است که کنایتام فوتظ کند تک تموت و تنشر (وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ) و او آنکس است که فرستاد بادها را (بُشْرًا) بشارت دهندگان (بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ج) پیش از نزول رحمت او که باران است یعنی وزیدن ایشان غالبا دلالت می کند بر وقوع مطر و آوان آن (وَأَنْزَلْنَا) و فرستادیم (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان یا از ابر (مَاءً طَهُورًا ۝) آبی پاک و پاک کننده (لِنُحْيِيَ بِهِ) تا زنده کنیم بآن آب (بَلْدَةً مَيْتًا) شهری مرده را یعنی موضعی که در و خشک خالی بود یا مکانی را که در زمستان خشک و افسرده گشته (وَنُسْقِيَهُ) و بیاشامانیم آب را (مِمَّا خَلَقْنَا) از آنچه آفریده ایم (أَنْعَامًا) چهارپایان را (وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا ۝) و مردمان فراوانرا از اهمال بوادی چرا و ارباب قری و مدائن را نهار و بنابیع هست که بدان از آشامیدن آب باران مستغنی اند (وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ) و بدرستیکه مقرر گردانیدیم باران را (بَيْنَهُمْ) میان مردمان در بلدان مختلفه و اوقات متغایره بصفات متفاوت بعضی بزرگ قطره و برخی ریزه یا تکرار کردیم صنف امر و باران را در قرآن (لِيَذَّكَّرُوا) تا یاد کنند قدرت حق را و تفکر کنند در ان نعمت و شکر او بجای آرند (فَأَبَىٰ أَكْثَرُ النَّاسِ) پس سر باز زدند بیشتر مردمان و قبول نکردند (إِلَّا كُفُورًا ۝) مگر ناسپاسی و کفران نعمت را (وَلَوْ شِئْنَا) و اگر می خواستیم (لَبَعَثْنَا) هر آینه برمی انگیختیم (فِي كُلِّ قَرْيَةٍ) در هر دیهی و مجتمعی (نَذِيرًا ۝) پیغمبری بیم کننده تا مایه جهت تعظیم شان و علو مکان تو نبوت را بر تو ختم کردیم و ترا بکافهٔ مسلمان و مردمان تا روز قیامت مبعوث ساختیم (فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ) پس فرمان مبر کافران را که تراهد بین اباد عوت می کنند (وَجَاهِدْهُمْ بِهِ) و جهاد کن با ایشان بقرآن یا باسلام یا بشمشیر یا بترک طاعت ایشان (جِهَادًا كَبِيرًا ۝) جهاد کردنی بزرگ یعنی صعب و بسیار (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن کسی که بحکمت شامله (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ) بهم گذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق هم ساخته بی آنکه بهم آمیزند (هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ) این یک آب شیرین تشنگی زداینده (وَهَٰذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ ج) و این دیگر آبی شور بر تلخی زننده یعنی بحر روم و فارس (وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا) و ساخت میان این دو دریا (بَرْزَخًا) حاجزی و مانعی از قدرت خود (وَحِجْرًا مَحْجُورًا ۝) و حدی مقرری یا گردانیدیم حرام و نارو اکه یکی بر دیگری غلبه کند در لباب گوید عذب فرات جوهای بزرگ است چون نیل و سیحون و جیحون و دجله * و ملح اجاج سایر دریاها و برزخ میان این ها بیابانها و شهرها که واقع شده است محققان برانند که بحر بن خوف و رجا است که در دل مومن هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد که لو وزن خوف المومن و رجاءه لاعتدلا و برزخ حمایت الهی و عنایت نامتناهی (وَهُوَ الَّذِي

خَلَقَ) و او است آنکسی که بیافرید (مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا) از آب آدم را ع یعنی آبی که طینت او و ابدان تخمیر کرد و آن جزوی است از مادهٔ او یا خلق کرد آدمی را از آب منی (فَجَعَلَهُ) پس گردانید او را (نَسَبًا وَّصِهْرًا ط) خداوند نژاد و پیوند یعنی ایشانرا دو قسم گردانید نسب و نسبت نسب بدیشان بود و اناث که مصاهرت بایشان وجود گیرد و گویند نسب آن است که نکاح او را و ابنود صهر آنکه مناکحه باو حلال بود (وَكَانَ رَبُّكَ) و هست آفریدگار تو (قَدِيرًا ۝) توانا بر آفریدن بنات و بنین (وَيَعْبُدُونَ) و می پرستند مشرکان (مِنْ دُونِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (مَا لَا يَنْفَعُهُمْ) آنچه ایشانرا نفع نرساند چون پرستش او کنند (وَلَا يَضُرُّهُمْ ط) و زیان نکند چون او را نپرستند مراد بتانند یا هر معبودی که باشد غیر خدای (وَكَانَ الْكَافِرُ) و هست ناگرونده (عَلٰى رَبِّهٖ) بر نافرمانی پروردگار خود (ظَهِيرًا ۝) هم پشت شیطان و معاون او (وَمَا أَرْسَلْنَاكَ) و نفرستادیم ترا بکافهٔ خلق (إِلَّا مُبَشِّرًا) مگر مژده دهندهٔ مومنان بمثوبت الهی (وَّنَذِيرًا ۝) و بیم کنندهٔ کافران بعقوبت نامتناهی (قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ) بگو نمی خواهم شما را (عَلَيْهِ) بر تبلیغ رسالت (مِنْ أَجْرٍ) هیچ مزدی (إِلَّا مَنْ شَاءَ) مگر ایمان کسی که خواهد (أَنْ يَّتَّخِذَ) آنکه فرا گیرد (إِلٰى رَبِّهٖ) بعبودی و رضا و قرب پروردگار خود (سَبِيلًا ۝) راهی یعنی مژد من ایمان و طاعت مومنان است زیرا که مرا بران عند الله اجری مقرر نیست و ثابت گشته که هر پیغمبری را بر عباد و صلحای امت او ثواب خواهد بود (وَتَوَكَّلْ) و توکل کن بر اعتنای اجرت خود (عَلَى الْحَيِّ الَّذِيْ) بران زنده که هرگز (لَا يَمُوْتُ) نمیرد که متوکل بر زندگان دیگر بموت ایشان ضایع و بی بهره ماند (وَسَبِّحْ بِحَمْدِهٖ ط) و بپاکی یاد کن خدایرا از صفات نقصان و رعالمی که ثناگوینده باشی بر او باوصاف کمال (وَكَفٰى بِهٖ) و بسنده است خدای (بِذُنُوْبِ عِبَادِهٖ) بگناهان پوشیده و آشکارای بندگان خود (خَبِيرًا) دانا و مطلع بران (نِ الَّذِيْ) خداوندیکه بتوانائی بی حجره (خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ) بیافرید آسمانها و زمینها را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است از ارکان و موالید (فِيْ سِتَّةِ أَيَّامٍ) در مقدار شش شبانروز از ایام دنیا (ثُمَّ اسْتَوٰى) پس مستولی شد امر او (عَلَى الْعَرْشِ) بر عرش مجید که بزرگترین مخلوقات است (الرَّحْمٰنُ) او ست بزرگ بخشایش (فَسْئَلْ بِهٖ) پس بپرس از ذات و صفات او (خَبِيرًا ۝) دانای را یا سوال کن از خلق و استوای کسی را که دانا بود بآن (وَإِذَا قِيْلَ) و چون گفته شود (لَهُمُ اسْجُدُوْا) مر مشرکانرا که سجده کنید (لِلرَّحْمٰنِ) مر خدای بخشنده را (قَالُوْا وَمَا الرَّحْمٰنُ) گویند کیست رحمن یعنی اسمی است که سمای او را نمی شناسیم چه کافران اسم رحمن را خدای اطلاق نمی کردند پس چون بسجده مامور گشتند گفتند ما رحمن را نمی شناسیم و نمیدانیم

(أَنَسْجُدُ) آیا سجده کنیم یعنی نکنیم (لِمَا تَأْمُرُنَا) مر آنچیزی را که می فرمائی ما را بسجده او (وَزَادَهُمْ) وزیاده می کند ذکر رحمن یا امر بسجده او کافران را (نُفُورًا ۞) رمیدن از ایمان و دور شدن از راه حق این سجده هفتم است بقول امام اعظم و بقول شافعی رح هشتم و رقوعات آورده که این سجده سجده نفور و انکار است و فرمود که چون مومن دو تلاوت این آیت سجده کند مسامحه کرد از اهل انکار و نفور پس این سجده را سجده امتیاز نیز تو ان گفت (تَبَارَكَ الَّذِي) بزرگ است آن خدای که بقدرت کامله (جَعَلَ فِي السَّمَاءِ) پیافرید در آسمان (بُرُوجًا) بر جهای دوازده گانه یا قصرها که حقیقت آن جز او ندانند (وَجَعَلَ فِيهَا) و پیافرید در آسمان یا بروج (سِرَاجًا) چراغی را که آفتاب است (وَقَمَرًا مُنِيرًا ۞) و ماهی روشن یا دوستی بخشنده را (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن کسی که بحکمت تمام (جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) گردانید شب و روز را (خِلْفَةً) خدا و ند اختلاف یعنی مخالف یکدیگر در صفات و احوال یا خلف از یکدیگر در ذهاب و مجی و این گردانیدن دلیل است (لِمَنْ أَرَادَ) مر آنکس را که خواهد (أَنْ يَذَّكَّرَ) آنکه یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد لیل و نهار (أَوْ أَرَادَ شُكُورًا ۞) یا خواهد سپاس او را و شکرگزاری بر نعمتهای حضرت باری که تعاقب شب و روز از آنجمله است (وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ) و بندگان یا پرستندگان خدای بزرگ رحمت اضافت برای تخصیص و تفضیل است در فصول آورده که چنانچه اسم رحمن خاص است بحق سبحانه این عباد نیز خواص بارگاه قرب او یند و این بندگان (الَّذِينَ يَمْشُونَ) آنانند که میروند (عَلَى الْأَرْضِ) بر روی زمین (هَوْنًا) از روی تواضع یا سکینه و وقار یا میروند بر روباران و نیکوکاران (وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ) و چون خطاب کند مر ایشان را نادانان و سخن بی ادبانه افگنند (قَالُوا) گویند ایشان در جواب (سَلَامًا ۞) قولی با سلامت یعنی سخنی گویند که در ان سالم باشند از اثم مراد ترک تعرض سفهاء است و اعراض از مجادله و مکالمه ایشان کما قال المحقق الرومی قدس سره * نظم *

* اگر گویند زرافی و سالوس * * بگو هستم دو صد چندان و بیرو *

* وگر از خشم دشنامی دهندت * * دعا کن خوشدل و خندان و میرو *

چون از مجادله ایشان با خلق در صحبت خبر داد از معامله ایشان با حق در خلوت بدین آیت و گفت میدهد (وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ) و آنانند که شب را بروز می آرند (لِرَبِّهِمْ) برای پروردگار خود (سُجَّدًا) سجده کنندگان در وقتی (وَقِيَامًا ۞) و پای ایستادگان در وقت دیگر مراد سجده و قیام نماز است (وَالَّذِينَ) و ایشان آنانند که با وجود اجتهاد در طاعت و اتصاف بخشوع روز و خضوع شب (يَقُولُونَ)

می گویند از روی ترسگاری که (رَبَّنَا اصْرِفْ) ای پروردگار ما بگردان (عَنَّا) از ما (عَذَابَ جَهَنَّمَ ط) عذاب دوزخ را (اِنَّ عَذَابَهَا) بدرستیکه عذاب دوزخ (كَانَ غَرَامًا ۝) هست دایم ولازم یعنی جاوید است (اِنَّهَا) بتحقیق که دوزخ (سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا) بدآرام گاهی است (وَمُقَامًا ۝) وبدجای بودنی است (وَالَّذِيْنَ اِذَا اَنْفَقُوْا) و ایشان آنانند که چون نفقه کردند (لَمْ يُسْرِفُوْا) اسراف نکردند واز حد بیرون نبردند یعنی در معاصی ومحرمات صرف نکردند (وَلَمْ يَقْتُرُوْا) وتنگ نرا نگرفتند و بخل نورزیدند یعنی حق الله از مستحق بازنداشتند (كَانَ) وبود انفاق ایشان را (بَيْنَ ذٰلِكَ) میان اسراف و تقتیر (قَوَامًا ۝) راست ایستادنی یعنی طریقهٔ اعتدال مرعی داشتند واز طرفین که مذموم است احتراز نمودند * بیت *

* وسط را کن همرگز از کف رها * * که خیرالامور است اوساطها *

آورده اند که بعضی از مشرکان بجناب رسالت پناه عم آمده گفتند که ای محمد ما مشرک آورده ایم وخون ناحق بسیار کرده ایم وزنا وفجور از ما صدور یافته اگر این خدای تو کار ما را به پرستش او می خوانی از سر گناهان درمی گذرد ما می توانیم که ایمان آریم آیت آمد که (وَالَّذِيْنَ لَا يَدْعُوْنَ) وعباد الرحمن آنانند که نخوانند ونپرستند (مَعَ اللّٰهِ) باخدای بحق (اِلٰهًا اٰخَرَ) خدای دیگر را (وَلَا يَقْتُلُوْنَ النَّفْسَ الَّتِيْ) ونکشند آن نفس را که (حَرَّمَ اللّٰهُ) حرام کرده است خدای تعالی قتل آن نفس را یعنی نفس مومن و معاهد (اِلَّا بِالْحَقِّ) مگر بحق یعنی موجبات قتل که آن ردت است وزنا وقتل ناحق وسعی در زمین به فساد (وَلَا يَزْنُوْنَ ج) وزنا نکنند چه امهات معاصی این سه کبیره اند در صحیحین از ابن مسعود مروی آورده اند که از رسول خدا عم پرسیدم که کدام گناه بزرگ تر است فرمود که آنکه شریک گوئی خدا پرا وحال آنکه او ترا بیافریده گفتم پس دیگر کدام گناه گفت که فرزند خود را بکشی از ترس آنکه با تو طعام بخورد گفتم پس دیگر کدام گفت آنکه زنا کنی بازن همسایهٔ خویش پس تصدیق قول پیغمبر عم این آیت آمده که بندگان پسندیده شرک نیاورند وقتل ناحق وزنا نکنند (وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ) وهرکه بکند آنچه مذکور شد از گناهان (يَلْقَ اَثَامًا ۝) به بیند جزای بزه کاری خود گفته اند آثام وادی است در دوزخ که زناکار را در آن عقوبت خواهند کرد یا چیزی است که سیلان می کند از اجسام دوزخیان مثل خون وریم یا آثام وغی دو چاه اند در دوزخ برای عذاب جمعی مقرر (يُضٰعَفْ) دوتو کرده شود (لَهُ الْعَذَابُ) مرکنندهٔ این کارها را عذاب (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) روز رستخیز (وَيَخْلُدْ) وجاوید باشد (فِيْهِ) در عذاب (مُهَانًا ج) در حالتیکه خوار و بی اعتبار باشد (اِلَّا مَنْ تَابَ) مگر آن کس که توبه کند از شرک (وَاٰمَنَ) وبگرود بخدا و رسول

( وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا ) و بکند کردنی شایسته یعنی بازگشتن اسلام عمل نماید ( فَأُولَٰئِكَ ) پس آن گروه ( يُبَدِّلُ اللَّهُ ) بدل می کند خدای تعالی ( سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ ) گناهان ایشان به نیکوئی یعنی سوابق معاصی را بتوبه محو کند و لواحق طاعات بجای آن ثبت نماید یا بدل کند نه بمکه معصیت را ادنی نقص بلکه طاعت یا توفیق دهد او را باضداد و اعمال ماسلف یاد و یا بدل کند کفر او را بایمان و در آخرت بدل سازد سیئهٔ او را بحسنه ( وَكَانَ اللَّهُ ) و هست خدای تعالی ( غَفُورًا ) آمرزندهٔ گناهان بتوبه ( رَحِيمًا ) مهربان بر ایشان بر اثبات توبه در دل ایشان ( وَمَنْ تَابَ ) و هر که توبه کند از معاصی مراد غیر از شرک و قتل و زنا است یعنی هر که از معاصی دیگر نیز غیر اینها توبه کند و دست باز دارد و ( وَعَمِلَ صَالِحًا ) و بکند عمل شوده یعنی تلافی مافات نماید ( فَإِنَّهُ يَتُوبُ ) پس بدرستیکه او باز می گردد ( إِلَى اللَّهِ ) بسوی خدای تعالی ( مَتَابًا ) باز گشتنی یا رجوع می کند بحق رجوع پسندیده ( وَالَّذِينَ ) و بندگان حق آنانند که ( لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ ) حاضر نشوند بعید مشرکان و یهود و نصاری یا بازیگاه ایشان یا بمجالس غنا یا بصحبت مستهزان یا گواهی دروغ ندهند ( وَإِذَا مَرُّوا ) و چون بگذرند ( بِاللَّغْوِ ) بچیزی ناپسندیده ( مَرُّوا كِرَامًا ) بگذرند بردباران و پرهیزگاران یا نهی کنندگان ازان ( وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا ) و بندگان حق آنانند که چون پند داده شوند ( بِآيَاتِ رَبِّهِمْ ) آیتهای پروردگار ایشان یعنی مواعظ قرآن ( لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا ) بروی در نیفتادند بران یعنی نه ایستادند نزدیک استماع آن ( صُمًّا ) گران کر نشنوند اسرار آنرا ( وَعُمْيَانًا ) و کوران که نه بینند انوار آنرا بلکه بگوش هوش شنوند و بدیدهٔ بصیرت جلوات جمال آنرا بجویند حاصل آنکه از آیات الهی تغافل نورزیدند ( وَالَّذِينَ يَقُولُونَ ) و آنانند که می گویند ( رَبَّنَا هَبْ لَنَا ) ای پروردگار ما به بخش ما را ( مِنْ أَزْوَاجِنَا ) از زنان ما ( وَذُرِّيَّاتِنَا ) و فرزندان ما ( قُرَّةَ أَعْيُنٍ ) سبب روشنی دیدها بود مراد از اهالی و اولاد صالحه اند چون مومن اهل و اولاد خود را صالح و پاک معتقد بیند دل او شاد و چشم او روشن شود ( وَاجْعَلْنَا ) و گردان ما را ( لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ) برای پرهیزگاران پیشوا یعنی ما را چندان پرهیزگاری ده که شایستهٔ امامت متقیان باشیم ( أُولَٰئِكَ ) آن گروه که مذکور شدند ( يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ ) پاداش داده شوند بغرفهٔ بهشت یعنی موضعی بلند در آن و گفته اند غرفه اسمی است از آسمای بهشت و در فصول عبد الوهاب روح آورده که کوشکهاست بر چهار طایفه نهاده از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و این چنین منازل بدیشان دهند ( بِمَا صَبَرُوا ) باآنچه صبر کردند بر شدت در دنیا و اقذای کفار و ترک ساندلات یا بر فقر و احتیاج یا بر ادای فرایض ( وَيُلَقَّوْنَ ) و بدیشان رسانند یعنی یابند و خص بتشدید خوانند بصیغهٔ مجهول یعنی داده شوند ( فِيهَا )

وربهشت تحیة وسلاما (زندگانی باقی وسلامتی از آفات یا دعای زندگی وسلامت شنوند یا ملایکه بر ایشان تحیت وسلام گویند یا تحیت از ملایکه یابند وسلام از خدای تعالی شنوند (خالدین فیها ط) در حالتیکه جاوید باشند در بهشت یا مخلد باشند در تحیت وسلام (حسنت مستقرا) نیکو قرارگاهی است بهشت (ومقاما ۞) وجای بودنی (قل) بگوای محمد کیانرا کی (ما یعبؤ بکم ربی) چه وزن نهد خدای بشما یعنی چقدر باشد شمارا نزد یک خدای تعالی (لولا دعاؤکم ج) اگر نه خواندن وپرستیدن شما باشد مراو را چه شرف انسان بشناختن وعبادت است (فقد کذبتم) پس بدرستیکه شما تکذیب کردید مرا و تقصیر نمودید در عبادت حق (فسوف یکون لزاما ۞) پس زود باشد که تکذیب شما ملازم شما باشد که ترک نکنید یا باشد عقوبت تکذیب شما تا وقتیکه شمارا مدوزخ رساند وآنجا نیز ملازم شما بود گویند لزام قتال روز بدر است والله تعالی اعلم

سورة الشعراء مكية وهي بسم الله الرحمن الرحيم مائتان وسبع وعشرون آية

(طسم ۞) در عالم از قتاده رح نقل می کند که حروف مقطعه اسامی قرآنند ولهذا در اعراب بعد ازین حروف ذکر قرآن می آید وگویند اسمی است از اسمای الهی یا حرفی اشارت است باسمی چنانچه طسم بطاهر وسا تر مجید وگفته اند مشیر است بطوبی وسدرة المنتهی ومحمد صم ودریحر الحقائق آورده که طا اشارت است بطیران مرغان هوای وحدت که طایر اند بالله ۞ وسین عبارت از سیر روندگان طریق معرفت که سایر ند الی الله ۞ وميم اياثی می کند بمشی سالکان صبیان هویت که میروند الی الله یا اشارت است بطلاب مبتدیان وسیر ومتوسطان ومشاهدة منتهیان صاحب کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه قسم یاد می کند بطهارت ازلی وثنای جرأت ابدی ومجد جلال سرمدی جواب قسم این است (تلک) این سوره (ایت الکتاب المبین ۞) آیتهای کتاب هویداست یعنی قرآن کروشن است احکام حلال وحرام او ومبین بمعنی پیدا کننده نیز هست یعنی قرآن روشن است حق وباطل را ظاهر می گرداند ومقدمات هدایت ونتایج ضلالت را آشکارا می سازد وچون قریش چنین کتابی را تکذیب کرده ایمان نیاوردند وحضرت رسالت پناه صم بر ایمان ایشان بغایت حریص بود این صورت بخاطر مبارک آن حضرت صم شاق آمد حق سبحانه جهت تسلی دل وی آیت فرستاد که (لعلک) مگر تو (باخع نفسک) هلاک کننده وکشنده نفس خود را (الا یکونوا) باآنکه نمی شوند ایشان (مؤمنین ط) گرویدگان بقرآن (ان نشا) اگر خواهیم ما (ننزل علیهم) فرو فرستیم بر ایشان (من السماء) از آسمان (ایة) نشانه از آیات قیامت یا بایه از بلاهای قاهره وقاصره (فظلت اعناقهم) پس گردد گردنهای ایشان یعنی گردن کشان وبزرگان

از ایشان (لَهَا) مران آیت را (خَاضِعِينَ ۞) فرو تنان و انقیاد کنندگان (وَمَا يَأْتِيهِمْ) و نمی آید بدیشان (مِّن ذِكْرٍ) هیچ موعظهٔ (مِّنَ الرَّحْمَٰنِ) از خدای بخشاینده (مُحْدَثٍ) نو فرستاده بوحی یعنی هیچ سورهٔ از قرآن فرو نیاید بعد از دیگری (إِلَّا كَانُوا) مگر آنکه باشند (عَنْهُ مُعْرِضِينَ ۞) از آن روی گردانندگان (فَقَدْ كَذَّبُوا) پس بدرستیکه تکذیب کردند مر قرآن را و بر تکذیب خود مصر اند (فَسَيَأْتِيهِمْ) پس زود باشد که بیاید بدیشان نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر (أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ) خبرهای آنچه بودند که بدان (يَسْتَهْزِئُونَ ۞) استهزای می کردند و باور نمیداشتند و بعد از اتیان آن اخبار پشیمانی نفع ندهد

* بیت *

* امروز بدان مصلحت خویش که فردا * دانی و پشیمان شوی و سود ندارد *

(أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا نمی نگرند مکذبان و باور نمی کنند (إِلَى الْأَرْضِ) بسوی زمین که بمحض قدرت (كَمْ أَنبَتْنَا) چند بر و یانیدیم (فِيهَا) در و بعد از مردگی و افسردگی او (مِن كُلِّ زَوْجٍ) از هر صنفی گیاه (كَرِيمٍ ۞) نیکو و پسندیده و بسیار نفع (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه درین رویانیدن (لَآيَةً) هر آینه دلالتی است بر کمال قدرت و حکمت رویاننده (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم) و نیستند بسیاری از ایشان در علم ازلی (مُّؤْمِنِينَ ۞) گرویدگان باوجود مشاهدهٔ چنین علامتها (وَإِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه پروردگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) او است غالب و توانا بانزال بلا بر کافران (الرَّحِيمُ ۞) مهربان بمسلمانان بسط باطعا برای مومنان (وَإِذْ نَادَىٰ) و یاد کن آنرا که ندا کرد (رَبُّكَ مُوسَىٰ) پروردگار تو موسی را (أَنِ ائْتِ) آنکه بیا (الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۞) بگروه ستمکاران (قَوْمَ فِرْعَوْنَ ط) یعنی بگروه فرعون که بر خود ستم کردند بشرک و بر نبی اسرائیل بخروج و بگو ایشانرا (أَلَا يَتَّقُونَ ۞) آیا نمی ترسند یعنی باید که بترسند از عذاب الهی و دست از کفر بدارند و نبی اسرائیل را که بگذارند (قَالَ رَبِّ) گفت موسی ای پروردگار من (إِنِّي أَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم (أَن يُكَذِّبُونِ ۞) از آنکه تکذیب کنند مرا و رسالت مرا باور ندارند (وَيَضِيقُ صَدْرِي) و تنگ شود دل من از انفعال تکذیب (وَلَا يَنطَلِقُ لِسَانِي) و نگشاید زبان من و عقدهٔ که دارد زیاده گردد و این سخن قبل از زوال حبسه بود و پیش از دعا در ازالهٔ آن (فَأَرْسِلْ) پس بفرست جبرئیل را (إِلَىٰ هَارُونَ ۞) بسوی برادرم هارون برادر من و او را شریک من گردان در رسالت تا با عانت او نزد فرعونیان روم (وَلَهُمْ عَلَيَّ ذَنبٌ) و مر ایشان را است بر من دعوی گناهی که کردم مرا دقتل قبطی است و بزعم ایشان گناه می گوید (فَأَخَافُ) پس می ترسم (أَن يَقْتُلُونِ ۞) از آنکه مرا بکشند بعوض قبطی پیش از ادای رسالت (قَالَ) گفت خدای تعالی (كَلَّا ۞) باز ایست از ین گمان که ایشان بر تو دست

آیاید (فَاذْهَبَا) پس بروید تو و برادر تو (بِآيَاتِنَا) بنشانهای ما یعنی معجزاتیکه دلیل قدرت ما و صحت نبوت تو باشد (إِنَّا مَعَكُم) ما دست بیکه ما با شمائیم (مُّسْتَمِعُونَ ۞) شنونده آن چیزها که میان شما و قوم میان شما و ایشان هرچه گویند و کنند بر ما پوشیده نیست (فَأْتِيَا) پس بیائید (فِرْعَوْنَ) بفرعون (فَقُولَا) پس بگوئید (أَنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞) ما فرستاده پروردگار عالمیانیم (أَنْ أَرْسِلْ) و سخن این است که بفرست (مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ ط) با ما بنی اسرائیل را یعنی دست از ایشان بدار و تا با ما بزمین شام روند که مسکن آبای ایشان بوده پس موسی ع بحکم ملک علام با برادر بدرگاه فرعون آمد و بعد از یک سال ملاقات فرعون میسر شد و چون فرعون او را بدید بشناخت و بر سبیل استهزا (قَالَ) گفت فرعون ای موسی (أَلَمْ نُرَبِّكَ) آیا نه تربیت کردیم (فِينَا) در میان خویش (وَلِيدًا) در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت (وَلَبِثْتَ) و درنگ کردی (فِينَا) در میان ما (مِن عُمُرِكَ سِنِينَ ط) سالها از عمر خود یعنی بیست سال از عمر با ما گذرانیدی (وَفَعَلْتَ) و کردی (فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ) آن کردنی که کردی یعنی قبطی را که خباز من بود بکشتی (وَأَنتَ مِنَ الْكَافِرِينَ ۞) و تو از ناسپاسانی مر نعمت مرا که قتل یکی از خواص من کردی (قَالَ فَعَلْتُهَا) گفت موسی ع که کردم من آن کار را (إِذًا) آن هنگام (وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ ط) و من بودم از غافلان یعنی آگاه نبودم که بمشت زدن من آن کس کشته گردد (فَفَرَرْتُ مِنكُمْ) پس بگریختم از شما (لَمَّا خِفْتُكُمْ) آن هنگامی که بترسیدم که مرا بکشید و بمدین رفتم (فَوَهَبَ لِي) پس ببخشید مرا (رَبِّي) پروردگار من بوقت رجوع از مدین (حُكْمًا) علم و فهم یا نبوت (وَجَعَلَنِي) و گردانید مرا (مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞) از فرستادگان خود یعنی داخل کرده در زمرهٔ پیغمبران که بلحق فرستاده (وَتِلْكَ نِعْمَةٌ) و آن نعمتی که تو (تَمُنُّهَا عَلَيَّ) منت می نهی بآن بر من (أَنْ عَبَّدتَّ) آنکه بنده گرفتی تو (بَنِي إِسْرَائِيلَ ط) فرزندان یعقوب ع را و مرا به فرزندی برداشتی و گفته اند اینجا همزهٔ انکار مقدر است تقدیر کلام آنکه آیا نعمتی که بدان بر من منت می نهی آن است که بنی اسرائیل را به بندگی گرفتی یعنی اگر تو ایشانرا تعبد نمی کردی مادر من مرا در دریا نمی انگندی و قوم من مرا تربیت می کردند و بتو محتاج نمی شدم و چون فرعون شنیده بود که موسی ع گفته که ما رسول رب العالمین اسلوب سخن را بگردانید و از روی استهزا (قَالَ فِرْعَوْنُ) گفت فرعون (وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ ۞) و کیست و چیست پروردگار عالمیان و چه چیز است سوال از ماهیت کرد (قَالَ) گفت موسی ع در جواب او (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) او است آفریدگار آسمان و زمین (وَمَا بَيْنَهُمَا ط) و آنچه میان ایشان است (إِن كُنتُم) اگر هستید شما (مُّوقِنِينَ ۞) یقین گمانان

در تحقیق صفات حق موسی ع اعراض فرمود از جواب آن ملعین و تعریف کرد حق را بظاهرترین دلائل حکمت و آثار قدرت او (قَالَ) گفت فرعون (لِمَنْ حَوْلَهُ) مر آنانرا که گرداگرد او بودند از اشراف قبط و ایشان پانصد تن بودند زیور بالسته در کمرهای زرین نشسته (أَلَا تَسْتَمِعُونَ ۝) آیا نمی شنوید جواب این مرد کوهن از حقیقت پروردگار او می پرسم و او از افعال او خبر می دهد (قَالَ) گفت موسی ع دیگر باره (رَبُّكُمْ) خدای من آفریدگار شما است (وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ۝) و پروردگار پدران پیشین شما است عدول کرد از اظهر آیات باقرب آیات بناظر او ضح آن برسنان (قَالَ) گفت فرعون مر قوم خود را (إِنَّ رَسُولَكُمُ) بدرستیکه فرستاده شما (لَمَجْنُونٌ ۝) آن کسی که فرستاده شده است شما هر آینه دیوانه است که جواب مطابق سوال نمی دهد (قَالَ) گفت موسی ع (رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) پروردگار عالم که آفریدگار مشرق و مغرب است (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان مشارق و مغارب باشد (إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ ۝) اگر هستید شما که فهم کنید و دریابید که جواب سوال شما جز برین وجه نمی تواند بود زیرا که هیچ کس را از حقیقت حق سبحانه آگاهی ممکن نیست چه هرچه در عقل و فهم و وهم گنجد و حواس و قیاس آنرا دریابد ذات خداوند حق سبحانه از آن منزه و مقدس است چه این همه محدثاند و محدث جز از ادراک محدث توان کرد

* نظم *

* آنکه او از حدث برآرد دم * * چه شناسد که چیست سر قدم *

* علم را سوی حضرتش ره نیست * * عقلش نیز از کمالش آگهی نیست *

(قَالَ) گفت فرعون بعد از آنکه از مناظره درماند (لَئِنِ اتَّخَذْتَ) اگر فرا گیری ای موسی (إِلَهًا) معبودی (غَيْرِي) بغیر من (لَأَجْعَلَنَّكَ) هر آینه گردانم ترا (مِنَ الْمَسْجُونِينَ ۝) از زندانیان آورده اند که سخن فرعون از قتل بدتر بود زیرا که زندانیان را می فرمود که تا در حفرهٔ عمیق می انداختند که در آنجا هیچ نمی دیدند و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند الا مردهٔ چون موسی ع این ذکر سخن شنید (قَالَ أَوَلَوْ جِئْتُكَ) گفت آیا اگر کنی با من و اگر بیارم ترا (بِشَيْءٍ مُبِينٍ ۝) بچیزی روشن یعنی بیارم معجزهٔ هویدا (قَالَ فَأْتِ بِهِ) گفت فرعون بیار آن چیز را (إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝) اگر هستی تو از راست گویان در دعوی خود (فَأَلْقَى عَصَاهُ) پس بیفکند موسی ع عصای خود را (فَإِذَا هِيَ) پس آنجا عصا بعد از افکندن (ثُعْبَانٌ مُبِينٌ ۝) اژدهای بود آشکارا یعنی ثعبانیت او ظاهر بود و فرعون از مشاهدهٔ او بترسید و مردمان که حاضر بودند بهزیمت گریختند چنانچه در وقت فرار بیست و پنج هزار کس کشته گشتند (وَنَزَعَ) و بیرون آورد (يَدَهُ) دست خود را

از گریبان بعد از آنکه دست گندم گون بفرعون نمود و بگریبان در آورد (فَإِذَا هِيَ) پس آنجا دست او (بَيْضَاءُ لِلنَّاظِرِينَ ۝) سفید و درخشنده بود مانند برق مژه کنندگان را گفته اند که شعاع دست مبارکش بمشابه نور آفتاب و بیضا را خیره ساخی (قَالَ) گفت فرعون (لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ) مر اشراف قوم را که گرد او بودند (إِنَّ هَٰذَا) بدرستیکه این مرد (لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ ۝) جادوئی است و اما فرعون بتر سید که کسان وی بموسی ایمان آرند صیاه انگیخت گفت این جادوئی است که در فن سحر مهارتی تمام دارد و (يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ) می خواهد که بیرون کند شما را (مِنْ أَرْضِكُمْ) از زمین شما یعنی دیار مصر (بِسِحْرِهِ ۝) بجادوی خود (فَمَاذَا تَأْمُرُونَ ۝) پس چه فرمائید شما مرا در کار او و معجزه موسی عم او را از اوج دعوی ربوبیت بحضیض شاوت باقوم او افگند تا از رتبهٔ انا ربکم الاعلی منزل نموده از پرستندگان خود در کار موسی هم مدد طلبید (قَالُوا أَرْجِهْ) گفتند حبس کن او را (وَأَخَاهُ) و برادر او را یا در تاخیر توقف افگن و بلقیس ایشان بشتاب کمن پیش از ظهور کذب ایشان تا مردم در گمان نیفتند (وَابْعَثْ) و بر انگیز و بفرست (فِي الْمَدَائِنِ) در شهرهای مملکت خود (حَاشِرِينَ ۝) جمع کنندگان یعنی ایلچیان روانه کن بهر شهری (يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ) تا بیارند هر جا که هست جادوئی است (عَلِيمٍ ۝) دانای بسر آمده در فن صحر فرعون گمان خود بطلب جادوان فرستاد (فَجُمِعَ السَّحَرَةُ) پس جمع کرده شدند جادوان (لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ۝) برای هنگام روز معلوم وانتهٔ شده و وعده داده که یوم الزینة بود (وَقِيلَ) و گفته شده یعنی فرعون گفت (لِلنَّاسِ) مر مردمان را یعنی اهل مصر را (هَلْ أَنْتُمْ) آیا هستید شما (مُجْتَمِعُونَ ۝) فراهم آیندگان یعنی فراهم آید و جمع شوید (لَعَلَّنَا) شاید که ما هم باتفاق (نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ) پیروی کنیم جادوان را یعنی متابعت نمائیم در دفع موسی و مدد ایشان باشیم یا پیروی دین ایشان کنیم (إِنْ كَانُوا) اگر باشند (هُمُ الْغَالِبِينَ ۝) ایشان غلبه کنندگان بر موسی و هارون عم (فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ) پس آن هنگام که آمدند جادوان بنزدیک فرعون و ایشان را دلنوازی بسیار کرد ایشان گستاخ شده (قَالُوا لِفِرْعَوْنَ) گفتند مر فرعون را (أَئِنَّ لَنَا) آیا باشد ما را (لَأَجْرًا) مزدی از نزدیک تو (إِنْ كُنَّا) اگر باشیم (نَحْنُ الْغَالِبِينَ ۝) ما غلبه کنندگان بسحر بر خصمان تو (قَالَ نَعَمْ) گفت فرعون آری مزد باشد شما را (وَإِنَّكُمْ إِذًا) و بدرستیکه باشید شما آن وقت (لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۝) از جملهٔ نزدیک شدگان من یعنی اول کسی که بمن در آید و آخر کسیکه بیرون رود شما باشید ایشان بدین وعده مستظهر گشته جادوهای خود را بمیدان معین آوردند و بوقت معلوم در برابر موسی عم صف برکشیده گفتند ای موسی اول تو افگنی جادوی خود را یا ما می افگنیم

(قَالَ لَهُمْ مُوسَى) گفت موسی مرایشان را (أَلْقُوا) بیفگنید (مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ ۞) آنچ شما افگنده گانید مرآن را (فَأَلْقَوْا) پس بیفگندند (حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ) رسنها و عصاهای مجوف پر سیماب عادت خود را که پفتاد هزار عصا و پفتاد هزار رسن بود (وَقَالُوا) و گفتند بعد از آنکه عصاو رسنها بحرارت آفتاب در حرکت آمده و از دور مان غریو برخاست (بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ) به بزرگی و قوت و غالبیت فرعون (إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ ۞) بدرستیکه ما غالب کنندگانیم بر موسی و هارون (فَأَلْقَى مُوسَى عَصَاهُ) پس بیفگند موسی ع بامر الهی عصای خود را فی الحال اژدها گشت (فَإِذَا هِيَ) پس آنجا که عصا اژدها شد (تَلْقَفُ) فرو می بود (مَا يَأْفِكُونَ ۞) آنچه تزویر کرده بودند بصورت مار بحق می نمودند (فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ) پس بر روی افگنده شدند ساحران (سَاجِدِينَ ۞) سجده کنندگان چه دانستند که انقلاب عصا بثعبان نه از قبیل سحر است و از روی صدق (قَالُوا آمَنَّا) گفتند گرویدیم ما (بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۞) بپروردگار عالمیان پس توضیح کردند (رَبِّ مُوسَى وَهَارُونَ ۞) آفریدگار موسی و هارون ع مارفع توهم ربوبیت فرعون کنند و چون فرعون از ایمان ساحران خبر یافت ایشان را طلبید (قَالَ آمَنْتُمْ لَهُ) گفت فرعون آیا تصدیق کردید و خص آمنتم بالطریق خبری خواند یعنی گرویدید مر موسی را (قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ ۚ) پیش از آنکه دستوری دهم من شما را و ایمان آوردن بوی (إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ) بدرستیکه او مهتر شماست (الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ ۚ) آنکه جادوخت شما را سحر یعنی جادوی و بایکدیگر اتفاق کردید در هلاک من و فساد ملک من (فَلَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۚ) پس زود باشد که بدانید که چه عقوبت خواهم کرد شما را بگرویدن خدای موسی پس بیان عقوبت کرد که (لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ) هرآینه ببرم دستها و پایهای شما را (مِنْ خِلَافٍ) بخلاف یکدیگر یعنی هریک از طرفی یا قطع ایدی و ارجل شما کنم از جهت خلافی که با من کردید (وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ أَجْمَعِينَ ۞) و هرآینه بردارم شما را همه بمیرید و همه مخالفان عبرت گیرند (قَالُوا) گفتند جادوان ایمان آورده که (لَا ضَيْرَ ۖ) هیچ رنجی و ضرری نیست بر ما از تهدید تو و ما از مرگ نمی ترسیم (إِنَّا إِلَى رَبِّنَا) بدرستیکه ما بثواب پروردگار خود (مُنْقَلِبُونَ ۞) باز گردندگانیم (إِنَّا نَطْمَعُ) بدرستیکه ما طمع می داریم (أَنْ يَغْفِرَ) آنکه بپوشد (لَنَا رَبُّنَا) برای ما پروردگار ما عفو کند (خَطَايَانَا) گناهان ما را (أَنْ كُنَّا) برای آنکه بودیم از اهل این محفل (أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ ۞) اول گروه بدگان خدای آورده اند که فرعون بفرمود تا دست راست و پای چپ آن مومنان را ببریدند و ایشانرا از دارهای بلند در آویختند و حضرت موسی ع برای ایشان میگریست حضرت عزت ع جا بها برداشته منازل قرب و مقامات انس ایشانرا بانظر وی در آورد و تا تسلی یافت

مثنوی
جادوان گان دست و پذرا باختند ۰ در قضای قرب مولی تاختند ۰
گو برفت از دست و پا بر جای آن ۰ دست از حق بالهای جاودان ۰
تا بد ان پرها به پرواز آمدند ۰ در هوای عشق شهباز آمدند ۰

پس موسی عم بعد ازین صورت چند سالی دیگر در میان قوم خود بسر می کرد و معجزات می نمود و روز بروز عناد و فساد ایشان زیادت می شد تا هلاک ایشان نزدیک رسید و حکم الهی صادر شد که موسی عم با قوم خود از مصر بیرون رود کما قال سبحانه و تعالی (وَاَوْحَيْنَا) و وحی کردیم (اِلٰی مُوْسٰی) بسوی موسی (اَنْ اَسْرِ بِعِبَادِیْ) آنکه ببر بشب بندگان مرا یعنی بنی اسرائیل را که نجات شما و هلاک کفره در ان است (اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُوْنَ ۰) بدرستیکه شما از پی در آمد شوید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند شما از بحر بگذرانیم و ایشان را غرق سازیم در مختار آورده که موسی عم بنی اسرائیل را فرمود تا پیرایها و زیورها از قبطیان بهانه آنکه عید ما نزدیک شده و می خواهیم که اهل خود را بدان بیارائیم عاریت گرفتند و وعده فرمود که فلان شب مهیا شده بوقت طلوع فجر در فلان موضع جمع شوند ایشان این صورت به قدیم رسانیدند چون وقت رحیل شد راه دروازه برایشان مشتبه گشت و معلوم کردند که بوصف صدیق عم دعا کرده بود که تابوت وی با خود بیرون ببرند از مصر بیرون نتوانند رفت و از ان قوم کسی را دفن یوسف عم اطلاع نبوده موسی عم برخود دید امیزد که هرکه مرا بر صندوق یوسف عم مطلع گرداند هر مرادی که خواهد بدهم انانم قوم عجوزهٔ سه گفت بشرط آنکه زن موسی عم باشد در بهشت او را خبر داد که آن صندوق در قعر دریای نیل است پس باستخراج آن اشتغال نموده و قتیکه قبر بوسط السماء رسید مهم ساخته روی براه نهادند و آخر روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه می پنداشتند که بنی اسرائیل منتهز اسباب عید در خانهای خود اقامت نموده اند روز دوم خواستند که از عقب ایشان روند در خانهٔ هر قبطی یکی از اعزهٔ ایشان بمرد و به تعزیت او مشغول شدند و درین روز فرعون به جمع شدن لشکر امر کرد (فَاَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِی الْمَدَائِنِ) پس بفرستاد فرعون در شهرستانهائیکه به پای تخت نزدیک بود (حَاشِرِيْنَ ۰) جمع کنندگان لشکر را و گفت (اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ) بدرستیکه گروه بنی اسرائیل (لَشِرْذِمَةٌ قَلِيْلُوْنَ لَا) گروهی اند کم اند و حال آنکه عدد مردان کاری بنی اسرائیل که در سن از بیست در گذشته و بشصت نرسیده بود و ششصد و هفتاد هزار بوده و عدد مجموع قوم از زنان و صبیان و کهولی و شبان هزار هزار و دو بست هزار و کسری اما فرعون ایشانرا نسبت با لشکر خود اندک شمرد و گفت

ع

ایشان گروه بسیار اند ک اند (وَإِنَّهُمْ لَنَا) و ایشان ما را (لَغَائِظُونَ ۞) بخشم آورندگانند چه از ما گریخته اند
یا پیرایهای قوم ما را برده (وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ ۞) و ما همه یعنی لشکر ما سلاح دار ایم و دانا بهر اسم حرب
تعریض است با آنکه قوم موسی عم نه سلاح تمام دارند و نه بعلم حرب دانا اند (فَأَخْرَجْنَاهُمْ) پس بیرون
آوردیم فرعونیان را یعنی داعیه خروج در دل ایشان انداختیم تا بیرون آمدند (مِنْ جَنَّاتٍ) از بوستانها
(وَعُيُونٍ لا) و از چشمهای جاری (وَكُنُوزٍ) و از گنجهای جاری زر و نقره (وَمَقَامٍ كَرِيمٍ لا) و از منزلهای
نیکو (كَذَلِكَ ط) همچنین کردیم با ایشان (وَأَوْرَثْنَاهَا) و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و منزل
ایشان (بَنِي إِسْرَائِيلَ ج) فرزندان یعقوب عم را چه قولی هست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان
به مصر آمده بر اموال قبط را به تحت تصرف در آوردند و اصح آن است که در زمان دولت داود
و سلیمان عم بر ملک مصر استیلا یافته متصرف جهات قبطیان شدند القصه فرعون شش صد هزار سوار
بر مقدمهٔ لشکر روان کرد و شش صد هزار بر میمنه تعیین نمود و شش صد هزار بر میسره نام زد نمود و شش صد
هزار در ساقهٔ لشکر مقرر کرد و خود با خلق بسیار در قلب لشکر قرار گرفت * نظم *

* یکی لشکر سراپا غرق جوشن * * شده در موج چون دریای آهن *
* چو چشم دلبران پرکین و خون ریز * * به قصد خون مردم تیغها تیز *

(فَأَتْبَعُوهُمْ) پس از پی در آمدند ایشان (مُشْرِقِينَ ۞) قصد کنندگان بجهت مشرق که لشکر
بنی اسرائیل بدان صوب رفته بودند یا داخل شدگان در وقت شروق آفتاب یعنی به هنگام طلوع آفتاب
به بنی اسرائیل رسیدند و در ان زمان لشکر موسی عم بکنار دریای قلزم رسیده تدبیر مرور و عبور
می کردند که ناگاه اثر فرعونیان پدید آمد (فَلَمَّا تَرَاءَى الْجَمْعَانِ) پس آن هنگام که دیدند هر دو گروه یک
دیگر را (قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى) گفتند یاران موسی عم (إِنَّا لَمُدْرَكُونَ ۞) هر آینه که دریافته شدگانیم یعنی
لشکر فرعونیان ما را در خواهند یافت و بدست ایشان گرفتار خواهیم شد (قَالَ كَلَّا ط) گفت موسی عم حاشا
که ایشان ما را دریابند (إِنَّ مَعِيَ رَبِّي) بدرستیکه با من است پروردگار من بیاری و مددگاری
(سَيَهْدِينِ ۞) زود باشد که راه نماید مرا در این حیرت و طریق نجات پدید آرد محققان گفته اند که موسی عم
در کلام خود معیت را مقدم داشته که ان معی ربی و رسول ما عم در قول خود که ان الله معنا معیت را تاخیر
فرمود تا بر ضمایر عرفا روشن گردد که کلام از خود بحق نگریست و این مرتبهٔ مرید است و حبیب از حق بخود
نگریست و این مرتبهٔ مراد است مرید را هر چه گوید آن کند و مراد هر چه گوید چنان کند * بیت *

* این یکی را زوی آن دوزوی دوست * * وآن دگر را زوی او خود روی اوست *

آورده اند که چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل رسیدند حق سبحانه شعابی از بخار میان دریا پدید آورد چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون قوم خود را گفت فرود آئید تا آفتاب ارتفاع یافته بخار از میان برخیزد و ما بر ایشان رویم که راه مخلص بر ایشان بسته است دریا از پیش و لشکر ما از عقب ایشان کجا توانند گریخت * مصرع * کجا روی که زهر سو گریزگاه نداری * اما بنی اسرائیل اضطراب بمرتبه رسانیدند که موسی علیه السلام بنالید و وحی در رسید که ما دریا را بحکم تو کردیم او را بگو نیت بخوان و بر و بحکم کن چنانچه حق سبحانه فرمود که (فَأَوْحَيْنَا) پس ما وحی کردیم (إِلَىٰ مُوسَىٰ) بسوی موسی علیه السلام (أَنِ اضْرِبْ) آنکه بزن (بِعَصَاكَ الْبَحْرَ ط) عصای خود دریای قلزم را موسی علیه السلام بر لب دریا آمد و عصا بر وی زد و گفت یا ابا خالد ما را راه نمود (فَانْفَلَقَ) پس بشگافت دریا دوازده راه پدید آمد (فَكَانَ) پس بود (كُلُّ فِرْقٍ) هر پاره جدا شده از هم (كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ ج) همچون کوهی بزرگ و فی الحال بادی برتگ دریا و زبد و حمل او خشک شد و هر سبطی از راهی بدریا در آمدند (وَأَزْلَفْنَا) و جمع کردیم (ثَمَّ الْآخَرِينَ ج) آنجا دیگران را که قوم فرعون بودند یعنی هر را بر لب دریای قلزم گرد آوردیم بر حوالی فرعون و چون فرعون بکنار دریا رسید و آن حال مشاهده کرد خواست که سفهای قوم را فریب دهد گفت ای قوم چون می بینید که دریا از هیبت من شگافته شده اما ن بطریق مشاورت با او گفت تو خود میدانی که این صورت بدعای موسی علیه السلام واقع شده زینهار بدریا درنیائی که هلاک شوی فرعون خواست که عنان برتابد جبرئیل علیه السلام برمادیانی نشسته خود را پیش دریا در افگند و فرعون بر اسب یغوری تند سوار بود یغوری بوی مادیان شنید و عنان تمالک از دست فرعون بیرون برده روی دریا نهاد و لشکریان هر فوجی از راهی بدریا در آمدند و میکائیل علیه السلام بر عقب آن لشکر می آمد و ایشانرا میراند تا تمام لشکر بدریا در آمدند و حکم الهی در رسید که ای دریا بحال خود باز رو و یکبار آبها بهم باز پیوست و مجموع فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل بسلامت عبور کرده بر کنار دریا قرار گرفتند کما قال الله تعالی (وَأَنْجَيْنَا مُوسَىٰ) و نجات دادیم موسی را (وَمَنْ مَعَهُ) و هر که با او بود (أَجْمَعِينَ ج) هر ایشانرا (ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ط) پس غرق گردانیدیم دیگران را (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در نجات موسی علیه السلام و قوم او و هلاک فرعون و لشکر او (لَآيَةً ط) هر آینه علامتی است روشن و دلالتی هویدا بر قدرت الهی (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم) و نبودند بیشتر قوم فرعون (مُّؤْمِنِينَ ۝) گرویدگان چه از تمام قبط جز حزبیل که مومن آل فرعون بود دیگر کسی ایمان نیاورد و با حضرت موسی علیه السلام از مصر بیرون آمده بود (وَإِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه

آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) او است غالب و کسی را قدرت غلبه بر و نیست (الرَّحِيمُ ۵) مهربان است
عقوبت نمی کند مگر بعد از الزام حجت (وَاتْلُ) و بخوان (عَلَيْهِمْ) بر مشرکان عرب (نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ ۵)
خبر ابراهیم را که ایشان بدو نسبت می کنند و بفرزندی او مفتخر و مستظهراند (إِذْ قَالَ) یاد کن آنرا که گفت
ابراهیم ع (لِأَبِيهِ) مر پدر خود آزر را (وَقَوْمِهِ) و گروه خود را یعنی اهل بابل و از ایشان پرسید
(مَا تَعْبُدُونَ ۵) چیست آنچه می پرستید (قَالُوا نَعْبُدُ) گفتند می پرستیم (أَصْنَامًا) بتانرا (فَنَظَلُّ) پس
همیشه می باشیم (لَهَا) مر آنرا (عَاكِفِينَ ۵) مجاور و ملازم بر عبادت مر تمثالهاست که ساخته بودند از انواع
فلزات بر صور مختلفه و بر عبادت او مداومت می کردند (قَالَ) گفت ابراهیم ع که بتان شما (هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ)
آیا می شنوند خواندن شما را (إِذْ تَدْعُونَ ۵) چون بخوانید ایشانرا و خوانده را اجابت می کند (أَوْ يَنْفَعُونَكُمْ)
یا سود میرسانند شما را که پرستش ایشانرا می کنید و روزی میدهند (أَوْ يَضُرُّونَ ۵) یا زیان میرسانند
بشما اگر اعراض کنید از عبادت ایشان و ایشانرا نکوهش نمایید قوم ابراهیم ع نتوانستند که او را
بر نهج جواب دهند بس بهانهٔ تقلید پیش آوردند (قَالُوا) گفتند در جواب از ایشان آنچه گفتی و دریافتیم
(بَلْ وَجَدْنَا) بلکه دریافته ایم (آبَاءَنَا) پدران خود را که ایشان (كَذَٰلِكَ يَفْعَلُونَ ۵) همچنین می کردند
یعنی اینانرا پرستش می نمودند و بر ان مقیم بودند (قَالَ) گفت ابراهیم ع (أَفَرَأَيْتُمْ) آیا دیدید و دانستید
یعنی بدانید که بهرحال (مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ ۵) آنچه هستید که می پرستید آنرا (أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ ۵)
شما و پدران دیرینهٔ شما نیز پرستیده اند (فَإِنَّهُمْ) پس بدرستیکه معبودان شما (عَدُوٌّ لِي) دشمنانند
مرا یعنی شما که پرستندگان ایشانید تصویر کردم امر را در نفس خود بر سبیل تعریض ایشان چه آن
در نصیحت او تصریح انفع است و دشمنی شان مر عبدهٔ خود را ظاهر است چه خردی که از عبادت ایشان
رمه از هیچ دشمنی متصور نیست یا معنی آن است که من دشمنم مر ایشانرا چه هرکرا دشمن دارند او نیز
دشمن دارد پس دشمنی خود را در لباس دشمنی ایشان ظاهر کرد یعنی من مخالف و معادی ایشانم
(إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِينَ ۵) مگر دوست من پروردگار عالمیان است (الَّذِي خَلَقَنِي) آنکه بیافرید مرا و ازعدم
بوجود آورد (فَهُوَ يَهْدِينِ ۵) پس او راه می نماید مرا براستی در قول و فعل یا بیافرید مرا برای اقامت
حق و راه می نماید بدعوت خلق (وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي) و آنکه او می خوراند مرا غذای که قوام اجزای
بدن من بآن است (وَيَسْقِينِ ۵) و می آشامد مرا شرابی که موجب تسکین عطش و سبب تربیت
اعضای من است در عین المعانی آورده که مراد از طعام الفت است و از شراب زلفت صاحب بحر

فرموده که طعام عبودیت آست که دلها بآن زنده بود و شراب ظهور تجلی بصفت و بوینت که ارواح بآن تازه گردد و در کشف اسرار از ذوالنون مصری قدس سره نقل می کند که این طعام طعام معرفت است و این شراب شراب محبت و این بیت خوانده اند * بیت *

* شراب المحبت خیر الشراب * و کل شراب سواه السراب *

و از فحوای این کلمات محققان بشریه از اسرار و کنام حقایق نظام ایست عند و لی یطعمنی و یسقینی و یعقینی بلی میتوان ترقی

* نظم * * ترا نوالد و مادم زخوان یطعمنی * * ترا پیاله مدام از شراب یسقینی *

* مرا تو قبلهٔ دینی از ان سبب گفتم * * بمرد مان که لکم دینکم ولی دینی *

(وَإِذَا مَرِضْتُ) و چون بیمار شوم (فَهُوَ يَشْفِينِ) پس او مرا شفا دهد از امام جعفر صادق رض منقول است که چون بیمار شوم بگناه شفا دهد مرا بتوبه سلمی قدس سره فرمود که مرض برؤیت اغیار است و شفا بمشاهدهٔ انوار واحد قهار و در بحر آورده که بیماری به تعلقات کونین است و شفا بانقطع تعلق و آن وابسته بجذبهٔ عنایت است که چون دو رسد تک را از هم منقطع ساخته یکی بیوندد یعنی بشریت تجرد از مرض تعلق باز رهاند * بیت *

* چه گویمت که خوش آمدی سبحان صفت * * بیک نفس همه کار مرا دراکردی *

(وَالَّذِي يُمِيتُنِي) و آن کسی که بمیراند مرا در دنیا بوقت انقضای اجل (ثُمَّ يُحْيِينِ) پس زنده گرداند مرا در آخرت برای محاسبه و مجازات امام ثعلبی گفته که بمیراند بعدل و زنده گرداند بفضل و گفته اند امانت به معصیت است و احیا بطاعت یا امانت بجهل است و احیا بعلم یا امانت بحمق است و احیا بعقل یا امانت به طمع است و احیا بقناعت یا امانت بنابر پرهیزگاری است و احیای بورع یا امانت بفراق است و احیا بتلاق و حقایق سلمی آورده است که بمیراند مرا از نفس من و زنده گرداند مرا بخود و نیز و بعضی محققان امانت و احیا بخوف و رجا است یا بغفلت و ذکر یا باستتار و تجلی و صاحب بحر فرموده که بمیراند مرا از اوصاف بشریه و زنده سازد با خلاق روحانیه و یا بمیراند از سمات رعونت و زنده گرداند به صفات ربانیت و حقیقت آن است که بمیراند مرا از انانیت من و زنده سازد بهویت خود که حیات حقیقی عبارت است از ان * بیت *

* نجویم عمر فانی را تو ای عمر عزیز من * * نخواهم جان پر غم را تو گی جانم بجان تو *

(وَالَّذِي أَطْمَعُ) و آن کس که طمع میدارم (أَنْ يَغْفِرَ لِي) آنکه بیامرزد مرا (خَطِيئَتِي) گناهان مرا

(یَوْمَ الدِّیْنِ ۞) روز جزا اسناد گناه بخود با وجود عصمت نبوت بجهت کسر نفس است و تعلیم امت مرامت را و در تلخیص آورده که مراد خطایای امت محمد است عم که حضرت خلیل از ملک جلیل استدعای غفران آن نموده (رَبِّ هَبْ لِیْ) ای پروردگار من به بخش مرا و عطا کن (حُکْمًا) حکمی در علم تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق گردم (وَاَلْحِقْنِیْ) و در رسان مرا بسبب توفیق کمال در علم و عمل (بِالصّٰلِحِیْنَ ۞) بشایستگان راه و برگزیدگان درگاه (وَاجْعَلْ لِّیْ) و بگردان برای من (لِسَانَ صِدْقٍ) زبان راست یعنی ثنای نیکو (فِی الْاٰخِرِیْنَ ۞) در میان پس آمدگان یعنی جاری کن ثنای نیک نامی و آوازهٔ من بر زبان کسی که از پس من آید و این دعا بعز اجابت رسیده چه جمیع امم از مجوس و یهود و نصاری و اهل اسلام ثنای حضرت خلیل الرحمن می گویند و گفته اند مراد از لسان صدق صادق است و معنی آیت اینکه ظاهر کن برای تجدد اصل دین من راست گوئی در آخرین امتان و مراد حضرت رسالت پناه باشد عم (وَاجْعَلْنِیْ) و بگردان مرا (مِنْ وَّرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِیْمِ ۞) از وارثان بهشت پر نعمت یعنی مرا از آنها دار که در منازل بهشت نزول می کنند (وَاغْفِرْ لِاَبِیْ) و بیامرز مر پدر مرا یعنی ایمان روزی کن تا او را آمرزیده شود (اِنَّهٗ کَانَ مِنَ الضَّآلِّیْنَ ۞) بدرستیکه او هست از گمراهان (وَلَا تُخْزِنِیْ) و رسوا مساز مرا (یَوْمَ یُبْعَثُوْنَ ۞) روزی که برانگیخته شوند مردمان از قبرهای خود این دعا نیز تعلیم امتان است و الا انبیا را عم خواری و رسوائی نباشد (یَوْمَ لَا یَنْفَعُ مَالٌ) روزی که سود نکند و بکار نیاید خواسته (وَّلَا بَنُوْنَ ۙ) و نه پسران جمع اعدی را (اِلَّا مَنْ اَتَی اللّٰهَ) مگر کسی را که بیاید بخدای تعالی (بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ ۞) بدلی خالص از کفر و معصیت چه از مال خود را در راه حق انفاق کرده باشد و فرزندان را براه حق ارشاد نموده و هر آینه آن مال و فرزند او را نفع رسانند و گفته اند سلامت قلب اخلاص است در شهادت لا اله الا الله محمد رسول الله قولی آن است که دل سلیم خالی باشد از حب دنیا * و گویند از حسد و خیانت در تبیر گویند از بعضی اهل بیت و ازواج و اصحاب پیغمبر عم و امام تشیری رح فرموده که قلب سلیم آن است که خالی باشد از غیر خدا تعالی رح فرموده که در دنیا آفات دنیا کنجد و نه مطامع عقبی یا خالی باشد از بدعت و مطمئن بسنت و از سید طایفه قدس سره منقول است که سلیم مار گزیدهٔ بود و مار گزیده پیوسته قلق و اضطراب دارد و پس زبان معنی بیان می کند که دل سلیم دلی است که مدام در مقام جزع و تضرع و زاری است از خوف قطیعت یا از شوق وصلت

نظم

* ز شوق وصل می نالم که تا دمتم دهد روزی * * ز بیم هجر می گریم که ناگه در رکم باشد *

* تمام از گریهٔ خونین وسوز دل گواهند من * ندانم تو کی حال عشق بازان این چنین باشد *

(وَاُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ) و روزی که نزدیک گردانیده شود بهشت (لِلْمُتَّقِيْنَ ۙ) برای پرهیزگاران تا از موقف آنرا ببینند و به مشاهدهٔ منازل خود مسرور شوند (وَبُرِّزَتِ الْجَحِيْمُ) وظاهر کرده شود دوزخ (لِلْغَاوِيْنَ ۙ) برای گمراهان تا در آن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم ایشان بیفزاید (وَقِيْلَ لَهُمْ) و گویند مر ایشانرا یعنی فرشتگان بحکم حق سبحانه از ایشان پرسند که (اَيْنَ مَا كُنْتُمْ) کجاند آنچه بودید که پیوسته (تَعْبُدُوْنَ ۙ) می پرستید آنرا (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ ط) بجز خدای تعالی یعنی کجاند خدایان شما که بدیشان امیدوار بودید (هَلْ يَنْصُرُوْنَكُمْ) هیچ یاری می دهند شما را بدفع عذاب از شما (اَوْ يَنْتَصِرُوْنَ ۝) یا نگاه می دارند خود را از حلول عقوبت بر ایشان (فَكُبْكِبُوْا) پس بروی درافگنده شوند (فِيْهَا) در دوزخ (هُمْ) بتان (وَالْغَاوُوْنَ ۝) و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان (وَجُنُوْدُ اِبْلِيْسَ) و بدو افگنده شوند لشکرهای ابلیس یعنی متابعان وی از جن و انس (اَجْمَعُوْنَ ۝) همه ایشان (قَالُوْا) گویند کافران (وَهُمْ فِيْهَا) و حال آنکه ایشان در دوزخ (يَخْتَصِمُوْنَ ۚ) آشتی می کنند با یکدیگر یعنی عبده و اصنام مخاصمه می کنند و بت پرستان با بتان می گویند (تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا) بخدای که ما بودیم (لَفِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ ۝) در گمراهی هویدا و پیدا (اِذْ نُسَوِّيْكُمْ) آن وقت که برابر می کردیم شما را در استحقاق عبادت (بِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ط) به پروردگار عالمیان (وَمَا اَضَلَّنَا) و گمراه نکردند ما را در ضلالت نداشتند (اِلَّا الْمُجْرِمُوْنَ ۝) مگر بدان و بدکاران و مهتران ما با از دیوان (فَمَا لَنَا) پس نیست ما را اکنون (مِنْ شَافِعِيْنَ ۙ) هیچ کس از شفاعت کنندگان چنانچه مومنان را است (وَلَا صَدِيْقٍ حَمِيْمٍ ۚ) و نه دوستی مهربان باشفقت در قوت القلوب آورده که حمیم در اصل حمیم بوده ها را بجا بدل کردند جهت قرب مخرج و حمیم ماخوذ است از اهتمام یعنی یاری که در آن روز یاری و اهتمام کند در رهم کافران و شرط دوستی بجای آرد و نخواهد بود الا نادر یوسف بعضهم لبعض حد والا الصدیقین آنگه کافران از روی تحسر گویند (فَلَوْ اَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُوْنَ) پس کاشکی بودی ما را بازگشتی بدنیا پس مانی بودیم (مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ۝) از باورداشتگان و گرویدگان (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکه در خبر ابراهیم علیه السلام و احتجاج او با قوم (لَاٰيَةً ط) هر آینه علامتی است که عقلا بدان عبرت گیرند (وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ) و نبودند بیشتر قوم ابراهیم علیه السلام (مُّؤْمِنِيْنَ ۝) گرویدگان چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورد (وَاِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيْزُ) او است غلبه کننده بر مشرکان که سطوت او مردود نگردد (الرَّحِيْمُ ۝) بخشاینده که توبهٔ بندگان را رد نکند و بی احتجاج بر ایشان عذاب نفرستد (كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوْحٍ نِ

الْمُرْسَلِيْنَ ۚ) تکذیب کردند گروه نوح فرستادگان را نوح ع ۹
(اِذْ قَالَ لَهُمْ) یاد کن چون گفت مرایشانرا (اَخُوْهُمْ نُوْحٌ) برادر ایشان نوح عم مرا و اخوت نسبی
است (اَلَا تَتَّقُوْنَ ۚ) آیا نمی ترسید از خدای که ترک عبادت او می کنید (اِنِّيْ لَكُمْ) بدرستیکه من مر شمارا
(رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ) فرستاده ام بامانت (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از خدای و بت مپرستید (وَاَطِيْعُوْنِ ۞)
و فرمان برید مرا در قبول ایمان (وَمَا اَسْئَلُكُمْ) و نمی خواهم شما را (عَلَيْهِ) بر ادای رسالت (مِنْ اَجْرٍ ۚ)
هیچ مزدی (اِنْ اَجْرِيَ) نیست مزد رسالت من (اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۚ) مگر بر پروردگار عالمیان
(فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از عقوبت خدای تعالی (وَاَطِيْعُوْنِ ۞) و فرمان برداری من کنید تکرار امر
به تقوی و اطاعت بجهت تاکید است چه قوم نوح عم بغایت سخت دل و پی آزرم بودند (قَالُوْا) گفتند
در جواب نوح عم (اَنُؤْمِنُ لَكَ) آیا ایمان آریم و تصدیق کنیم ترا (وَاتَّبَعَكَ الْاَرْذَلُوْنَ ۞) و حال آنکه
پیروی تو کردند سفلگان و بی قدران ایشان بظاهر ترا تابع اند و بباطن مخالف (قَالَ) گفت نوح عم
(وَمَا عِلْمِيْ) و نیست علم من و سنده (بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۚ) بآنچه هستند که می کنند یعنی حکم من بر ظاهر است
چه ایشان بظاهر همان مومنان می کنند اما نمی دانم که از روی اخلاص است یا بطریق نفاق (اِنْ حِسَابُهُمْ)
نیست حساب باطنهای ایشان (اِلَّا عَلٰى رَبِّيْ) مگر بر پروردگار من که مطلع است بدان (لَوْ تَشْعُرُوْنَ ۚ)
اگر دانید که عالم الغیب او است پس دانید که من راست می گویم پس قوم گفتند که این را از دل را
از مجالس خود بران تا بیائیم و صحبت تو بشنویم نوح عم گفت (وَمَا اَنَا) و نیستم من (بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِيْنَ ۚ)
رانندهٔ مومنان (اِنْ اَنَا) نیستم من (اِلَّا نَذِيْرٌ) مگر بیم کنندهٔ (مُّبِيْنٌ ۞) آشکارا یعنی مبعوث شده ام
بدعوت مکلفان خواه اغنیا خواه فقرا (قَالُوْا) گفتند کافران (لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ يٰنُوْحُ) اگر نه باز ایستی ای
نوح از آنچه می گوئی یعنی از دعوت انذار (لَتَكُوْنَنَّ) هر آینه باشی (مِنَ الْمَرْجُوْمِيْنَ ۞) از سنگسار شدگان
بسنگ یاران دگان (قَالَ) گفت نوح عم بعد از استماع این سخن و ناامیدی از ایمان قوم (رَبِّ) ای
پروردگار من (اِنَّ قَوْمِيْ) بدرستیکه گروه من (كَذَّبُوْنِ ۞) تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند
(فَافْتَحْ) پس حکم کن (بَيْنِيْ وَبَيْنَهُمْ) میان من و ایشان (فَتْحًا) حکم کردنی (وَّنَجِّنِيْ) و باز رهان مرا
از قصد ایشان (وَمَنْ مَّعِيَ) و هر که با من است (مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ ۞) از گرویدگان (فَاَنْجَيْنٰهُ) پس
نجات دادیم او را (وَمَنْ مَّعَهٗ) و هر که با او بود (فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُوْنِ ۚ) در کشتی پر از آدمی
و حیوانات و اسباب و ماکولات (ثُمَّ اَغْرَقْنَا) پس غرق ساختیم (بَعْدُ الْبَاقِيْنَ ۞) بعد از رهانیدن او دیگرانرا

از قوم او (اِنَّ فِي ذٰلِكَ) بدرستیکه در صبر او بر ایذای قوم (لَاٰيَةً ط) هر آینه علامتی است بر آنکه صبر موجب ظفر است

* بیت * * کار تو از صبر نکو تر شود * * هر که شکیبا است مظفر شود *

(وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ) و نبودند بیشتر قوم نوح ام (مُّؤْمِنِيْنَ ۝) گرویدگان بخدا و پیغمبر او بلکه از است او هفتاد و نه تن ایمان آورده باوی در کشتی بودند (وَاِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه خداوند تو (لَهُوَ الْعَزِيْزُ) او است توانا بر عقوبت کافران (الرَّحِيْمُ ۝) مهربان بتاخیر عذاب از ایشان یا بر توفیق پیغمبران در علم و بردباری و احتجاج بر ایشان (كَذَّبَتْ) و دروغ داشتند (عَادُ نِ الْمُرْسَلِيْنَ ۝) قوم عاد فرستادگان را که هر یک پیغمبر را منکر شود همه منکر شده باشد (اِذْ قَالَ لَهُمْ) یاد کن آنگه گفت مر ایشانرا (اَخُوْهُمْ هُوْدٌ) برادر نسبی ایشان هود ع (اَلَا تَتَّقُوْنَ ج) آیا پرهیز نمی کنید از شرک و از عقاب الهی خایف نمی شوید (اِنِّيْ لَكُمْ) بدرستیکه من شما را (رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ لا) فرستاده امینم در ادای رسالت (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از خدای تعالی و ترک مخالفت او کنید (وَاَطِيْعُوْنِ ج) و فرمان برید مرا در آنچه شما را بدان دعوت می کنم (وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ) نمی طلبم از شما بر دعوت رسالت (مِنْ اَجْرٍ ط) هیچ مزدی از مال و متاع دنیا (اِنْ اَجْرِيَ) نیست پاداش من (اِلَّا عَلٰى رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ط) مگر بر پروردگار عالمیان (اَتَبْنُوْنَ) آیا بنا می کنید (بِكُلِّ رِيْعٍ) بهر موضع بلند (اٰيَةً) علامتی برای تماشای آینده و رونده (تَعْبَثُوْنَ) بازی کنید بآن یعنی بیهوده می سازید و در آن ساکن نمی شوید که گویا عبث است و گویند بر هر راه خانها می ساختند و در آنجا نشسته هر که بر ایشان بگذشتی یا او بازی کردندی یا مراد کوتر خانها است (وَتَتَّخِذُوْنَ) و فرا می گیرید (مَصَانِعَ) حوضهای آب یا کوشکهای محکم یا ابنیهٔ رفیعه (لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُوْنَ) گویا که جاوید خواهید بود در آن (وَاِذَا بَطَشْتُمْ) و چون سخت می گیرید و حمله میزنید (بَطَشْتُمْ) می گیرید بسختی (جَبَّارِيْنَ) در حالتیکه سرکشان متکبرانید یعنی بی شفقت و نامهربانی یا چون انتقام می کشید انتقام ستمگاران می کشید (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از خدای و از سطوت جباری که لایق شما است بگذرید (وَاَطِيْعُوْنِ) و در آنچه می فرمایم فرمان برید مرا که سود شما در این است (وَاتَّقُوا الَّذِيْ اَمَدَّكُمْ) و بترسید از خدای تعالی که مدد گاری کرد شما را (بِمَا تَعْلَمُوْنَ) بآنچه شما می شناسید از انواع نعمتها (اَمَدَّكُمْ بِاَنْعَامٍ) امداد کرد شما را بچهارپایان (وَّبَنِيْنَ لا) و بپسران تا در هر حال یار و مددگار شما باشند (وَجَنّٰتٍ) و بوستانها از انگبین میوها می خورید (وَّعُيُوْنٍ ج) و بر شتهای آب که مهم صفیا و نشو و نمای زرع بآن تمام رسد (اِنِّيْ اَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم

(عَلَيْكُمْ) بر شما اگر بر شرک ثابت باشید (عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ط) عذاب روزی بزرگ که روز بهوب صرصر است یا روز قیامت (قَالُوا) گفتند عادیان در جواب هود ع (سَوَاءٌ عَلَيْنَا) یکسان است بر ما (أَوَعَظْتَ) پند دهی ما را (أَمْ لَمْ تَكُنْ) یا نباشی (مِنَ الْوَاعِظِينَ ۝) از پند دهندگان یعنی ما طریقهٔ تو را از دست نمی دهیم (إِنْ هَٰذَا) نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی به تجرد و عمارت بناهای مرتفع (إِلَّا خُلُقُ الْأَوَّلِينَ ۙ) مگر عادت پیشینان از ما (وَمَا نَحْنُ) و نیستیم ما (بِمُعَذَّبِينَ ۝) عذاب کرده شدگان باین عادتها (فَكَذَّبُوهُ) پس تکذیب کردند رسالت هود را ع (فَأَهْلَكْنَاهُمْ ۗ) پس هلاک کردیم ما ایشان را بباد صرصر (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در هلاک قوم عاد (لَآيَةً ط) هر آینه نشانه است دلالت کننده بر آنکه عاقبت اهل تکذیب به نبوت بد شد (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ) و نبودند بیشتر قوم عاد (مُؤْمِنِينَ ۝) گروندگان چه اندک از ایشان قبیله با هود در حظیرهٔ او ماندند و باقی در معرض سخط (وَإِنَّ رَبَّكَ) و بتحقیق که پروردگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) او است غالب که از تعذیب کفار باک ندارد (الرَّحِيمُ ۝) مهربان است که مومنان را از مهلکهٔ عقوبت بیرون آرد (كَذَّبَتْ) بدروغ نسبت دادند (ثَمُودُ الْمُرْسَلِينَ ۝) قبیلهٔ ثمود فرستادگان خدا را یعنی صالح را و انبیای سابق را ع (إِذْ قَالَ لَهُمْ) یاد کن چون گفت مر ایشان را (أَخُوهُمْ) برادر ایشان از حیثیت قرابت (صَالِحٌ) صالح بن عبید ع (أَلَا تَتَّقُونَ ۝) آیا نمی ترسید از عذاب خدای که بدو شرک می آرید (إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ۙ) بدرستیکه من برای شما فرستاده امینم بر وحی و رسالت (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید و حذر کنید از عذاب خدای تعالی (وَأَطِيعُونِ ۝) و فرمان برید مرا در امر و نهی (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ) و نمی طلبم شما را بر نصیحتی که می کنم (مِنْ أَجْرٍ ط) هیچ جزائی که بمن دهید و منفعتی بدان عاید شود (إِنْ أَجْرِيَ) نیست مکافات من (إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۙ) مگر بر خداوند عالمیان (أَتُتْرَكُونَ) آیا گذاشته خواهید شد شما یعنی نخواهند گذاشت شما را (فِيمَا هَاهُنَا) در آنچه هستید اینجا یعنی در دنیا از مساکن و منازل (آمِنِينَ ۙ) ایمن از آفات و سالم از فوات (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانها (وَعُيُونٍ ط) و چشمها را چه قوم ثمود را چشمه و نهر نبود (وَزُرُوعٍ) و کشتها (وَنَخْلٍ) و خرمستانها که (طَلْعُهَا) شکوفهٔ درختان وی (هَضِيمٌ ۝) نازک و نرم و لطیف است (تَنْحِتُونَ) می تراشید مذبرای مساکن خود (مِنَ الْجِبَالِ) از کوهها (بُيُوتًا) خانها (فَارِهِينَ ۝) در حالتی که ماهرید در تراشیدن سنگها (فَاتَّقُوا اللَّهَ ط) پس بترسید از خدای تعالی و اهل دو رود را از پیش گیرید (وَأَطِيعُونِ ۝) و فرمان برید مرا در احکام (وَلَا تُطِيعُوا) و اطاعت نکنید (أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ ۝) فرمان کافران را که اسراف کردند بر نفس خود

بود زیدن کفر (الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ) آنانکه مباهی می کنند در زمین بحر (وَلَا يُصْلِحُونَ ۝) و بصلاح نمی آیند کار خود را مراد نتوان داد که قصد هلاک صالح عم کردند و قصهٔ ایشان در سورهٔ نمل مذکور خواهد شد انشاء الله تعالی (قَالُوا) گفتند قوم ثمود در جواب صالح عم (إِنَّمَا أَنْتَ) جز این نیست که تو (مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۝) از سحر کرده شدگانی یعنی ترا بسیار جادوئی کرده اند تا عقل تو مغلوب شده (مَا أَنْتَ) نیستی تو (إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا ط) مگر آدمی مانند ما بصورت بشریه قوم صالح عم نظر کردند و از حقیقت حال وی محجوب شده اند که ایشان را در ای صورت چیزی دیگر است * نظم *

* چند صورت بینی ای صورت پرست * جان بی معنی است گز صورت برست *

* در گذر از صورت و معنی نگر * زانکه مقصود از صدف باشد گهر *

و چون قوم ثمود وابستهٔ صورت بودند صالح را هم بصورت خود دیدند همانا چون گفته تو مثل بالشری دعوی رسالت چرا میکنی و چون ترک نمی گیری و در دین دعوی مصری (فَأْتِ بِآيَةٍ) پس بیار نشانه از خوارق عادات (إِنْ كُنْتَ) اگر هستی تو (مِنَ الصَّادِقِينَ ۝) از راست گویان در دعوت خود صالح عم فرمود که شما چه می طلبید ایشان اقتراح کردند که از بن سنگ معین ناقه باین هیأت بیرون آرد چون مدعای ایشان حاصل شد (قَالَ هَٰذِهِ نَاقَةٌ) صالح عم گفت این است ناقهٔ که شما طلبیدید (لَهَا شِرْبٌ) مراورا نصیبی است از آب (وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ) و شما را نصیبی از آبش خورد روزی دانسته شده یعنی یک روز از آن او است و روزی از آن شما و نوبت وی مزاحم وی مشوید (وَلَا تَمَسُّوهَا) و مس مکنید وی را (بِسُوءٍ) بهدی یعنی قصد زدن و کشتن وی نکنید و اگر چنان کنید (فَيَأْخُذَكُمْ) پس بگیرد شما را (عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝) عذاب روزی بزرگ بزرگی روز از جهت بزرگی عذاب است در و (فَعَقَرُوهَا) پس پی کردند ناقه را (فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ) پس گشتند پشیمان نزدیک نزول بلا (فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ ط) پس فرا گرفت ایشان را عذاب موعود یعنی صیحه (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در آنچه نازل شد بر ثمود (لَآيَةً ط) هر آینه دلالتی است بر آنکه کفر بعد از ظهور آیات مقترحه موجب نزول عذاب است (وَمَا كَانَ) و نبودند (أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ ۝) بیشتر قوم ثمود گرویدگان آورده اند که همه از قبایل ثمود چهار صد کس ایمان آوردند بس (وَإِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) هر آینه او است غالب که مغلوب نشود (الرَّحِيمُ ۝) مهربان که بی استحقاق عذاب نکند (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ) تکذیب کردند قوم لوط عم یعنی اهل مؤتفکات (بِنِ الْمُرْسَلِينَ ۝) پیغمبران را چون ابراهیم و لوط عم

ع ۱۲ (اِذْ قَالَ لَهُمْ) یاد کن چون گفت مر ایشانرا (اَخُوْهُمْ لُوْطٌ) برادر ایشان لوط م ایجا مراد آخوت شفقت است (اَلَا تَتَّقُوْنَ) آیا نمی ترسید و از ارتکاب معاصی از خدای تعالی (اِنِّیْ لَكُمْ) بتحقیق من برای شما (رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ) رسولی ام راست در نصیحت یعنی نیک خواه شما ام (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از خدای تعالی و ترک نصیحت من (وَاَطِیْعُوْنِ ج) و فرمان برید مرا در قبول موعظه (وَمَا اَسْئَلُكُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ ج) و نمی خواهم شما را به پندی که می دهم هیچ مزدی تا بر شما گران آید (اِنْ اَجْرِیَ) نیست ثواب من (اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ط) مگر بر تربیت کننده عالمیان (اَتَاْتُوْنَ الذُّكْرَانَ) آیا می آئید بمردان (مِنَ الْعٰلَمِیْنَ) از ماعدای خود مراد غیر ماند یعنی میل می کنید بمباشرت ایشان (وَتَذَرُوْنَ) و می گذارید و دست باز میدارید (مَا خَلَقَ) آنرا که آفریده است (لَكُمْ رَبُّكُمْ) برای شما پروردگار شما (مِنْ اَزْوَاجِكُمْ ط) از زنان شما (بَلْ اَنْتُمْ) بلکه شما (قَوْمٌ عَادُوْنَ ۝) گروهی از حد در گذشتگانید که با وجود ازواج بمباشرت رجال میل دارید (قَالُوْا) گفتند قوم لوط م در جواب وی (لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهِ یٰلُوْطُ) اگر باز نه ایستی ای لوط از تقبیح عمل ما و نهی ما ازان (لَتَكُوْنَنَّ) هر آینه باشی (مِنَ الْمُخْرَجِیْنَ ۝) از بیرون کرده شدگان از میان ما و اهل ما تفکه بدترین حالتی مردم را از دیار خود بیرون کردنی (قَالَ اِنِّیْ) گفت لوط م بتحقیق من (لِعَمَلِكُمْ) مر عمل شما را (مِنَ الْقَالِیْنَ ط) از دشمنان بغایت دشمنم پس وی از قوم مگر دانید و آغاز مناجات کرد و گفت (رَبِّ نَجِّنِیْ) ای پروردگار من باز رهان مرا (وَاَهْلِیْ) و کسان مرا (مِمَّا یَعْمَلُوْنَ ۝) از شامت آنچه می کنند (فَنَجَّیْنٰهُ) پس نجات دادیم او را (وَاَهْلَهٗ) و اهل بیت او را (اَجْمَعِیْنَ ۙ) همه ایشان اهل لوط و زن و دو دختر و دو داماد وی بودند مگر زنی یافتند (اِلَّا عَجُوْزًا) مگر پیرزن لوط م که داخل بود (فِی الْغٰبِرِیْنَ ج) در باقی ماندگان در عذاب آورده اند که آن زن با لوط م بیرون نیامد گفت راضی ام که بمن رسد آنچه بقوم رسد (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِیْنَ ج) پس هلاک کردیم دیگران را (وَاَمْطَرْنَا عَلَیْهِمْ) و بارانیدیم بر ایشان (مَّطَرًا ج) بارانی که سنگ بود یا کبریت و آتش (فَسَآءَ) پس بد است (مَطَرُ الْمُنْذَرِیْنَ ۝) باران بیم کرده شدگان که ایمان نیاورده اند (اِنَّ فِیْ ذٰلِكَ) در ست تیکه در عذاب اهل مو تفکه (لَاٰیَةً ط) هر آینه نشانه است بر عقوبت نافرمانان (وَمَا كَانَ اَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِیْنَ ۝) و نبودند اکثر آن قوم گرویدگان بمزدی دختر و لوط م بقول اصح دو داماد وی بقول بعضی بحضرت لوط م نگرویده بودند (وَاِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِیْزُ ع ۱۳ الرَّحِیْمُ ۝) هر آینه او است عزیز که هرگز عاجز نشود (الرَّحِیْمُ ۝) مهربان که قبل از متنبه و ارث عذاب نکند (كَذَّبَ

بدروغ داشتند (أَصْحَابُ لْئَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ ۚ) یاران ایکه پیغمبران را و ایکه بیشهٔ بود بقرب مدین و دران بیشه اشجار و اثمار بسیار بود دیباطی آورده که اصحاب ایکه قوم جدام بودند و چهار دیه داشتند شعیب و بداو عز و فالس حق صحبانه شعیب عم را بدیشان فرستاد چنانچه باهل مدین فرستاده بود (إِذْ قَالَ) یاد کن چون گفت (لَهُمْ شُعَيْبٌ) مر ایشانرا شعیب عم که ای قوم (أَلَا تَتَّقُونَ ۚ) آیا نمی ترسید از عذاب الهی که بدو شرک می آرید (إِنِّي لَكُمْ) بدرستیکه من شمارا (رَسُولٌ) فرستاده ام (أَمِينٌ ۙ) بامانت که جز صلاح حال شما نمی خواهم (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس پرهیزید از کفر و تکذیب و بترسید از عذاب خدای تعالی (وَأَطِيعُونِ ۚ) و فرمان برید مرا در ترک منهی (وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ) و نمی خواهم شمارا بر تبلیغ وحی (مِنْ أَجْرٍ ۖ) هیچ پاداشی (إِنْ أَجْرِيَ) نیست جزای من (إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝) مگر بر آفریندهٔ عالمیان (أَوْفُوا الْكَيْلَ) و تمام بپیمایید پیمانه را (وَلَا تَكُونُوا) و مباشید (مِنَ الْمُخْسِرِينَ ۚ) از کاهندگان و زیان رسانندگان بحقوق مردمان (وَزِنُوا) و بسنجید (بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ۚ) بمیزان راست (وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ) و کم نکنید مردمانرا (أَشْيَاءَهُمْ) چیزها از حقوق ایشان (وَلَا تَعْثَوْا) و غایت تباهی مجوئید (فِي الْأَرْضِ) در زمین بکه بقتل و غارت و قطع طریق (مُفْسِدِينَ ۚ) در حالتیکه قصد فساد دارید (وَاتَّقُوا الَّذِي) و حذر کنید از عقوبت آن کسیکه (خَلَقَكُمْ) بیافرید شمارا (وَالْجِبِلَّةَ الْأَوَّلِينَ ۝) و گروه پیشینیانرا (قَالُوا) گفتند او را بکه (إِنَّمَا أَنْتَ) جز این نیست که تو (مِنَ الْمُسَحَّرِينَ ۙ) از جادو کرده شدگانی یعنی از انها که ایشان را مرة بعد مرة جادو کرده اند تا حدیکه اثر عقل از ایشان محو شده یا از آدمیانی که ایشان را مسحر کرده باشند یعنی میان تهی اند و محتاج بطعام و شراب (وَمَا أَنْتَ) و نیستی تو (إِلَّا بَشَرٌ) مگر آدمی (مِثْلُنَا) مانند ما در صفات بشریه پس چیزرا تفضیل می کنی و دعوی رسالت از کجا آورده (وَإِنْ نَظُنُّكَ) و بدرستیکه گمان میکنیم ما ترا (لَمِنَ الْكَاذِبِينَ ۙ) از دروغ گویان در دعوی خود (فَأَسْقِطْ) پس فرود آر یعنی خدای خود را بگو تا بیفگند (عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ) بر ما پاره ابرا از آسمان که در وعذابی باشد (إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ۝) اگر هستی تو از راست گویان که بر ما عذاب فرود خواهد آمد (قَالَ) گفت شعیب عم (رَبِّي أَعْلَمُ) پروردگار من داناتر است (بِمَا تَعْمَلُونَ ۝) بآنچه شما می کنید از عبادت اصنام و احتکار طعام و کم فروشی و سایر معاصی و عذابی که مکافات آن اعمال باشد شما خواهد رسانید و اگر امهال باشد امهال نخواهد بود

نظم

* مهلت ده روزهٔ ظالم مبین * * فتنه بین دم بدم در کمین *

* اول حالش همه عیش است و ناز * * آخر کارش همه سوز و گداز *

آورده اند که چون قوم شعیب ع م در انکار و استکبار از حد تجاوز کردند حق سبحانه هفت شبان روز حرارتی سخت بر ایشان گماشت بمثابه که آب چاه و چشمهٔ ایشان بجوش آمد و نفسهای ایشان فرو گرفت بدرون خانها در آمد حرارت زیاده شد روی بصحرا نهادند و هریک بپای دیواری افتاده از گرمابخته میشدند که ناگاه ابر سیاه در هوا پدید آمد و نسیمی خنک از وی وزیدن گرفت اصحاب ایکه خوشدل شده یکدیگر را آواز زدند که بیائید تا در زیر سایبان ابر آسایشی کنیم همین که همه ایشان در زیر ابر مجتمع شدند آتشی از وی بیرون آمد و همه را بسوخت چنانچه حق سبحانه فرمود که (فَكَذَّبُوهُ) پس تکذیب کردند شعیب را ع م (فَأَخَذَهُمْ) پس گرفت ایشان را (عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ ط) عذاب یوم ظله و ظله در لغت عرب سایبان است چه ابر سیاه بشکل سایبان بر بالای سر ایشان بوده و گفته اند که چون حرارت ایشان بغایت رسید حق سبحانه کوهی را فرمود تا از جای خود برخاست و چون سایبانی در هوا بایستاد و در زیر آن آبهای خنک پدید آمد ایشان پناه بزیر آن کوه آوردند و برایشان فرود آمد و همه را هلاک کرد (إِنَّهُ كَانَ) بدرستیکه عذاب روز ظله بود (عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۞) عذاب روز بزرگ (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بتحقیق که در این عذاب که از ابر آمد از آتش سوزان بیرون آمد (لَآيَةً ط) هر آینه نشانه است بر کمال قدرت منتقم حقیقی (وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ ۞) و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مومنان مراد همه ایشان است چه مردی نیست که از اهل ایکه کسی بشعیب ع م گرویده باشد بخلاف اصحاب مدین که جمعی از ایشان ایمان آورده اند (وَإِنَّ رَبَّكَ) و بدرستیکه آفریدگار تو (لَهُوَ الْعَزِيزُ) او دست غالب کننده انبیاء را بر اعدای ایشان (الرَّحِيمُ ۞) مهربان بانبیاء و متابعان ایشان و این آخر قصص هفت پیغمبر است که بر سبیل اختصار برای تسلی دل مبارک محمد مختار ع م در این سوره مذکور شد و تهدید مکذبان قریش نیز هست تا معلوم کنند که بر اثر تکذیب پیغمبری گروهی معذب گشته اند و ایشان را نیز بر تکذیب پیغمبر خود ایی خواهد رسید (وَإِنَّهُ) و بدرستیکه قرآن (لَتَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞) فرو فرستاده پروردگار عالمیان است (نَزَلَ) فرو فرستاده خدای (بِهِ) بقرآن (الرُّوحُ الْأَمِينُ ۙ) جبرئیل ع م را (عَلَىٰ قَلْبِكَ) بر دل تو یعنی جبرئیل ع م تلقین کرد او تو فراگرفتی از وی و در دل خود نگاه داشتی خصص به تخفیف نزل و رفع حاء و نون از روح الامین خواند یعنی فرود آمد جبرئیل با قرآن بر دل تو و تو از وی اخذ کردی پس دل تو وعاء آن باشد و این بمثابهٔ آن است که گویا بر دل تو فرود آورده (لِتَكُونَ) تا باشی تو (مِنَ الْمُنْذِرِينَ ۙ) از بیم کنندگان مر خلق را (بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ۞) بزبان عربی

ع ۱۴

هود و منذران باعمان عرب شعیب و هود و صالح و اسمعیل علیهم السلام بوده اند (وَإِنَّهُ) و بدرستیکه ذکر قرآن
یانعت حضرت پیغمبر ما (لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ ۝) در کتب پیشینیان بوده و در بعضی تفاصیر آورده اند
که مشرکان عرب در بعضی از امور خود که مشکل بودی رجوع باحبار بنی اسرائیل کردندی و سخنی که ایشان
ازان گفتندی قبول کرده حجت سید انبیاء حق سبحانه فرمود که (أَوَلَمْ يَكُن لَّهُمْ) آیا نیست مر مشرکان
قریش را (آيَةً) نشانه بر صحت قرآن یا به نبوت محمد ما (أَن يَعْلَمَهُ) آنکه میداند قرآن را بصفت او
یا پیغمبر را بنعت او (عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ ط) دانایان بنی اسرائیل که بر کتب سلف گذشته اند و شهادت
مردم دانا برحزی موجب یقین و تحقیق آن است که (وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ) و اگر ما می فرستادیم قرآن را (عَلَىٰ بَعْضِ
الْأَعْجَمِينَ لا) بر برخی از انها که غیر عربند از امم بلغت عرب (فَقَرَأَهُ) پس بخواندی آن عجمی قرآنرا (عَلَيْهِم)
بر ایشان بلغت ایشان و این دلیل زیادتی اعجاز قرآن بودی که عجمی کلام عربی را اگر در غایت فصاحت
و نهایت بلاغت باشد بخواند (مَا كَانُوا بِهِ) نبودندی ایشان بآن قرآن منزل (مُؤْمِنِينَ ط) ایمان آورندگان
چگفتندی که عرب را از متابعت عجم عار است یا اگر قرآنرا اعجمی بلغت غیر عربی منزل می ساختیم کافران
عرب بدان نمی گرویدند که ما فهم نمی کنیم و معنی آن در نمی یابیم (كَذَٰلِكَ) هم چنین (سَلَكْنَاهُ) در می آریم انکار
و عناد را (فِي قُلُوبِ الْمُجْرِمِينَ ط) در دلهای مشرکان مکه (لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ) نمی گروند بقرآن (حَتَّىٰ
يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ لا) تا وقتیکه ببینند عذابی دردناک را در دنیا چنانچه امم گذشته دیدند یا در قیامت
(فَيَأْتِيَهُم) پس بیاید آن عذاب بر ایشان (بَغْتَةً) ناگاه (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ لا) و ایشان ندانند وقت
آمدن آن (فَيَقُولُوا) پس گویند (هَلْ نَحْنُ مُنظَرُونَ ۝) آیا هستیم ما درنگ داده شدگان یعنی آیا ما را
مهلت دهند تا بگرویم و تصدیق کنیم (أَفَبِعَذَابِنَا) ایا بعذاب ما (يَسْتَعْجِلُونَ ۝) شتاب می کنند و می گویند
استهزاء چنانچه در وقایع بعد از حال آنکار در وقت رویت عذاب مهلت می طلبند (أَفَرَأَيْتَ) ایا دیدی
و دانستی که ما (إِن مَّتَّعْنَاهُمْ) اگر برخورداری دهیم ایشانرا (سِنِينَ لا) سالها و زندگانی بخشیم (ثُمَّ جَاءَهُم)
پس بیاید بدیشان (مَا كَانُوا يُوعَدُونَ ۝) آنچه بودند که وعده داده شدند از عذاب (مَا أَغْنَىٰ عَنْهُم) دفع
نکند از ایشان عذاب یا درد را (مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ ۝) آنچه بودند که بدان برخورداری یافته بودند یعنی تمتع
دنیا و نعیم آن دافع عذاب و مانع عتاب نخواهد بود در ایشان آورده که میمون بن مهران آرزومند لقای
شیخ حسن بصری رح بوده روزی او را در طواف خانهٔ کعبه دریافت و گفت مرا پندی ده شیخ این آیت بر
خواند ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت لقد وعظت ابلغت پندی دادی و سخن را تمام کردی * نظم *

* جهان بی وفائی است مرام فریب * * که از دل (باید ترا دوشکیب *
* نگر تا بجانش نکاری اسیر * * نیفتی بی مالش اندر زحیر *
* که آندم که مرگ اندر آید براه * * نه مالت کند دستگیری نه جاه *

(وَمَا أَهْلَكْنَا) و هلاک نکردیم (مِنْ قَرْيَةٍ) اهل هیچ دیهی را (إِلَّا لَهَا) مگر مرانها را (مُنْذِرُونَ ۞) بیم کنندگان بودند (ذِكْرَىٰ ۞) از برای پند دادن یعنی اول پیغمبران فرستادیم ایشانرا بحق دعوت می کردند و از عذاب ترسانیدند و چون تصدیق نمودند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند (وَمَا كُنَّا) و نیستیم ما (ظَالِمِينَ ۞) ستمگاران که قبل از انذار هلاک کنیم و در موضع آورده که قریش می گفتند دیوی که وکی نام دارد نزد محمد می آید و قرآن بدو می خواند حق سبحانه نفی سخن ایشان کرده فرمود که (وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ ۞) و فرو نیاوردند بقرآن دیوان (وَمَا يَنْبَغِي) و نشاید و روا نبود (لَهُمْ) مرایشانرا فرود آوردن قرآن (وَمَا يَسْتَطِيعُونَ ط) و نتوانند و قادر نباشند بر آنکه شهب و ملایکه ایشان را از رفتن آسمان مانع اند (إِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (عَنِ السَّمْعِ) از شنیدن کلام ملایکه (لَمَعْزُولُونَ ۞) دور شدگانند یا کنار دور داشتگان (فَلَا تَدْعُ) پس مخوان مخاطب آن حضرت هم است مراد غیر او هریک از امتانرا می گوید مخوان و مپرست (مَعَ اللَّهِ) با خدای تعالی بحق (إِلَٰهًا آخَرَ) خدای دیگر (فَتَكُونَ) پس باشی تو (مِنَ الْمُعَذَّبِينَ ۞) از عذاب کرده شدگان (وَأَنْذِرْ) و بیم کن خطاب خاص است بآنحضرت هم می فرماید که بترسان از عذاب خدای (عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۞) خویشان نزدیک تر خود را آن حضرت هم بعد از نزول این آیت بکوه صفا بر آمده یک یک ایشان را ندا کرد و چون جمع شدند فرمود اگر گویم شما را که در زیر این کوه جمعی سوارانند مرا تصدیق می کنید گفتند آری فرمود که من بیم کننده ام شما را از عذاب صعبت که در پیش است قوم از استماع این سخن متغیر گشته متفرق شدند و ابولهب بایذای وی بر خاست (وَاخْفِضْ) و فرا گیر (جَنَاحَكَ) بال خود را یعنی مهربانی و رزو اکرام کن (لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞) مر آنرا که پیروی تو کرده است از گرویدگان (فَإِنْ عَصَوْكَ) پس اگر نافرمانی کنند عشیرهٔ تو و متابعت تو ننمایند (فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ) پس بگو بدرستیکه من بیزارم (مِمَّا تَعْمَلُونَ ۞) از آنچه شما می کنید و مراد ازین مواخذه نخواهند کرد (وَتَوَكَّلْ) و توکل کن در کفایت مهمات خود (عَلَى الْعَزِيزِ) بر خدای غالب که قادر است بر قهر اعدا (الرَّحِيمِ ۞) مهربان که توانا است بر نصرت اولیا (الَّذِي يَرَاكَ) آنکه می بیند ترا (حِينَ تَقُومُ ۞) آن هنگام که بر می خیزی بنماز تهجد و تنها می گزاری (وَتَقَلُّبَكَ) و می بیند گشتن ترا یعنی تصرف فرمودن (فِي السَّاجِدِينَ ۞)

در میان نماز گزارندگان بقیام و رکوع و سجود و قعود و قتیکه امامت ایشان می کنی (اِنَّهُ) بدرستیکه خدای (هُوَ السَّمِیعُ) او است شنوا بقول تو (الْعَلِیمُ ۵) و دانا بنیت تو (هَلْ اُنَبِّئُکُمْ) آیا خبر کنم شما را که همواره (عَلٰی مَنْ) بر کسیکه از مردمان (تَنَزَّلُ الشَّیَاطِینُ ط) فرود آیند دیوان قبل از بین ذکر فرمود که روا نباشد نزول شیاطین بر محمد ﷺ بجهت عدم تناسب و تجانس و این جا بیان می فرماید که (تَنَزَّلُ) فرود می آیند (عَلٰی کُلِّ اَفَّاکٍ) بر هر دروغ گوی (اَثِیمٍ ۵) بزهکاری مثل کاهنان که ایشان (یُلْقُونَ السَّمْعَ) فرا میدارند گوش را بسخن شیاطین و فرا می گیرند از ایشان اخبار دروغ و دیگر دروغها که بآن اضافت می کنند (وَاَکْثَرُهُمْ کَاذِبُونَ ۵) و بیشتر ایشان دروغ گویانند در انوار فرموده که بعضی اکثر را بکل تفسیر کرده اند یعنی همه ایشان بصفت کذب موصوفند (وَالشُّعَرَاءُ) و شعران مشرک چون ابن زبعری و هبیره و مسامع و امیة بن ابی الصلت (یَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ ۵) پیروی ایشان می کنند سفیهای عرب یعنی رواة ایشان در تفسیر علم الهدی نوح نقال کرده که دو شاعر در باب حضرت رسالت پناه علیه و علی آله الصلوة و السلام شعرها گفتند و مشرکان یاد گرفته می خواندند این آیت در شان ایشان نازل شد (اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ) آیا نمی بینی که ایشان (فِی کُلِّ وَادٍ) در هر وادی از فنون کلام (یَهِیمُونَ ۵) سرگردان می شوند چون تشبیب و هزل و مطایبه و طعن در انساب و مدح ناسزا و هجو نالایق و افراط در مدح و ذم و امثال آن (وَاَنَّهُمْ) و آنکه ایشان (یَقُولُونَ) می گویند (مَا لَا یَفْعَلُونَ ۵) آنچه نمی کنند یعنی تصدیق نا کرده بر خود گواهی میدهند و پیغامهای نا داده بکسی و رسالت نظم می کنند و اگر کسی تفحص اشعار اهل جاهلیت کند بر بسیاری ازین مقوله مطلع شود و در تفسیر کواشی آورده که بعد از نزول این آیت حسان بن ثابت و جمعی از شعرای صحابه رض بجناب نبوت پناه صلعم آمده بموقف عرض رسانیدند که حق سبحانه میداند که ما شاعریم و ابن رواحه گفت می ترسم که بر من وصف بسیریم حضرت رسالت پناه علیه فرمود که مومن جهاد می کند بشمشیر خود و بزبان خود و شعر یکه مشاهد رشان کفار می گویند بر ایشان سخت تر است از تیغ و نیز در این آیت نازل شد که (اِلَّا الَّذِینَ اٰمَنُوا) شعرای متبوع سفیهان در هر بوادی سرگردانند مگر آنها که ایمان آورده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و عملهای شایسته کردند یعنی پیغمبر را علیه السلام ستایش نمودند و به هجو و مذمت کفار مشغول گشتند (وَذَکَرُوا اللّٰهَ) و یاد کردند خدای تعالی را در اشعار خود (کَثِیرًا ۵) بسیار یعنی اکثر اشعار شعرای اسلامیه در تمجید و توحید است و تخریص بطاعت و تنبیه از غفلت (وَانْتَصَرُوا) و انتقام کشیدند از مشرکان (مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا ط) پس از انکه ستم دیده شدند و بودند به هجو یعنی هجو ایشان را بر ایشان رد

گرند و حضرت پیغمبر عم حسان را گفت اهج المشرکین فان جبرئیل معک حضرت حقایق پناهی قدس سره در دیباچهٔ دیوان اول آورده که هر چند قاری حکیم جل ذکره در آیت کریمه والشعراء یتبعهم الغاوون شعرا را که صباغان بحر شعرند جمع ساخته و گفته لام استغراق در گردن ایشان انداخته گاه در عرقاب بی حد و غایت خوایت می اندازد و گاه تشنه آب در وادی حیرت و ضلالت سرگردان می سازد اما بسیاری از ایشان بواسطهٔ صلاح عمل و صدق ایمان در زمرهٔ امان الا الذین امنوا و عملوا الصالحات تشنه اند و بواسطهٔ بادبان اذکروا الله کثیرا بساحل خلاص و ناجیهٔ نجات پیوسته اند یکی از افاضل گفته است * بیت *

* تشنه عمانی را که غاوی خواند در قرآن خدای * هست از ایشان هم بتصریح آن ظاهر استثنای شان *

(وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا) زود باشد که بدانند آنانکه ستم کرده اند بکفر و افترای و نسبت پیغمبر عم بشعر بعد از موت (أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ۝) بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آن است که منقلب ایشان آتش خواهد بود والله تعالی اعلم بالصواب

سورة النمل مكية ۝ بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي اربع وتسعون آية ۱۵ ع

(طٰسٓ قف) در لباب القلوب میراخفش نقل می کند که حرف مقطعه برای ابتدای کلام است و انتهای کلام پس دلالت ایشان بر افتتاح و اختتام سخن باشد چنانچه ایخاطر ختم سورهٔ شعرا و فتح سورهٔ نمل است باطاشورت است بطهارت قدس الهی و سین بسنای عزنامتناهی یا طالب رندگان راه و سلامت قلوب ایشان از ماسوی الله (تِلْكَ) این سوره (آيَاتُ الْقُرْآنِ) آیتهای قرآن است (وَكِتَابٍ مُبِينٍ لا) و آیتهای کتاب روشن کننده مر اعلام حلال و حرام را عطف کتاب بر قرآن عطف احد الوصفین است بر دیگر قرآن بجهت آن گفت که می خواهد و کتاب باعتبار آنکه می نویسند (هُدًى) این کتاب راه نماینده است (وَبُشْرَى) و مژده دهنده (لِلْمُؤْمِنِينَ لا) مر گرویدگان را (الَّذِينَ) آنانکه (يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ) بپای میدارند نماز را بحدود و ارکان آن (وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ) و میدهند زکوة اموال خود را بمستحقان (وَهُمْ بِالْآخِرَةِ) و حال آنکه ایشان بسرای دیگر (هُمْ يُوقِنُونَ ۝) ایشان بی گمانند بکمر ضمیر اشارت باختصاص ایشان است در تصدیق آخرت (إِنَّ الَّذِينَ) بدرستیکه آنانکه (لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ) نمی گروند بسرای عقبی (زَيَّنَّا لَهُمْ) آراسته ایم برای ایشان (أَعْمَالَهُمْ) عملهای زشت ایشان را یعنی مشتهای طبع و محبوب نفس ایشان گردانیده ایم صاحب فوائد آورده که در ایشان امانی و شهوات ترکیب کرده ایم تا کاران زشت را خوب می بینند و این حکم ختم و طبع

قرار (فَهُمْ يَعْمَهُونَ ۝) پس ایشان سرگردان می شوند در ضلالت خود (أُولٰئِكَ) آن گروه (الَّذِينَ لَهُمْ) آنانند که مر ایشانرا است (سُوءُ الْعَذَابِ) بدی عذاب در دنیا چون قتل و اسر و زبون (وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ) و ایشان در سرای دیگر (هُمُ الْأَخْسَرُونَ ۝) ایشان زیان کارترانند بسبب فوت مثوبت و استحقاق عقوبت (وَإِنَّكَ) و بدرستیکه تو (لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ) تلقین کرده می شوی قرآنرا یعنی فرا می گیری بتلقین جبرئیل عم که می آید بتو (مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ) از نزد یک خداوند راست کار (عَلِيمٍ ۝) دانا (إِذْ قَالَ) یاد کن چون گفت (مُوسَىٰ لِأَهْلِهِ) موسی بن عمران مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود و زنش را مخاض بدید آمده و سرما در یافته (إِنِّي آنَسْتُ) بدرستیکه من دیده ام (نَارًا) آتشی افروخته (سَآتِيكُمْ) زود باشد که بیارم (مِنْهَا بِخَبَرٍ) از آن آتش چیزی یعنی از کسی که بر آن آتش باشد خبر راه بپرسم (أَوْ آتِيكُمْ) یا بیارم برای شما (بِشِهَابٍ قَبَسٍ) شعلهٔ آتش فراگرفته (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ ۝) شاید که شما گرم شوید بآن آتش (فَلَمَّا جَاءَهَا) پس آن هنگام که آمد موسی عم بنزدیک آن آتش نوری دید بی احراق افروخته از درخت سبز و گویند آتشی بود محرق چون سایر آتشها و بهر تقدیر چون موسی عم آنجا رسید (نُودِيَ) ندا کرده شد (أَنْ بُورِكَ) بآنکه برکت داده شده باد (مَنْ فِي النَّارِ) هر که در مکان آتش است یعنی در بقعهٔ مبارکه یا هر که در طلب آتش است یعنی موسی عم (وَمَنْ حَوْلَهَا ط) و هر که گرد آتش است یعنی ملایکه (وَسُبْحَانَ اللّٰهِ) و بگو پاک است خدای تعالی (رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝) پروردگار عالمیان از شبیه آورده اند که چون موسی عم این ندا شنید گفت ندا کننده کیست باز ندا آمد که (يَا مُوسَىٰ إِنَّهُ) ای موسی بدرستیکه منم (أَنَا اللّٰهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ۝) منم خدای غالب حکم کننده بصواب (وَأَلْقِ عَصَاكَ ط) و بیفکن عصای خود را موسی عم عصا بیفکند فی الحال ماری شد و آغاز رفتن کرد (فَلَمَّا رَآهَا) پس چون دید موسی عم عصا را که (تَهْتَزُّ) حرکت می کند باضطراب و بهر طرفی میرود (كَأَنَّهَا جَانٌّ) گویا که ماری است باریک تیز رو در اول حال چون ماران خرد می بود و در آخر ژدهائی شد و در تفسیر امام ابو اللیث رح آورده که در وادی مقدس جان بود و نزد فرعون نمان شده بهر وجه چون موسی عم آن صورت را مشاهده نمود (وَلّٰى مُدْبِرًا) روی بگردانید و حالتیکه گریزان بود از خوف آن (وَلَمْ يُعَقِّبْ ط) و باز نگشت بار دیگر ندا رسید (يَا مُوسَىٰ لَا تَخَفْ) ای موسی مترس از غیر من (إِنِّي لَا يَخَافُ) بدرستیکه منم که نترسند (لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ۝) نزدیک من فرستاده شدگان یعنی ایشانرا نزد من بدی عاقبت نیست تا ازان بترسند و باید ترسید مجرمکاران را

(اِلَّا مَنْ ظَلَمَ) مگر کسیکه ستم کند (ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا) پس بدل کند بجای آن نیکوئی (بَعْدَ سُوْءٍ) بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه (فَاِنِّیْ غَفُوْرٌ) پس بدرستیکه من آمرزنده ام تائبانرا (رَّحِیْمٌ ۝) مهربانم ایشان را (وَاَدْخِلْ یَدَكَ) و در آر دست خود را (فِیْ جَیْبِكَ) در گریبان پیراهن خود حضرت موسی عم آستین نداشت پس حکم شد که دست در گریبان کن (تَخْرُجْ) تا بیرون آید (بَیْضَاءَ) سفید و درخشنده و نورانی (مِنْ غَیْرِ سُوْءٍ) ای عاری یعنی سفیدی او از علت برص مبرا باشد پس موسی عم دست در گریبان برد و درخشان و نورانی بیرون آورد و دید که این دو آیت ظاهر کن (فِیْ تِسْعِ اٰیَاتٍ) در جمله نه آیت که معجزات تو است و بر و برسالت (اِلٰی فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهٖ ط) بسوی فرعون و گروه او (اِنَّهُمْ كَانُوْا) بدرستیکه ایشان هستند (قَوْمًا فٰسِقِیْنَ ۝) گروهی بیرون رفتگان از دائرهٔ فرمان (فَلَمَّا جَآءَتْهُمْ) پس چون بیامد بفرعون و قوم او (اٰیَاتُنَا) دلایل قدرت ما و براهین رسالت موسی عم (مُبْصِرَةً) روشن و هویدا (قَالُوْا) گفتند فرعونیان (هٰذَا سِحْرٌ مُّبِیْنٌ ۝) این جادوی روشن است یعنی هر کس داند که این سحر است (وَجَحَدُوْا بِهَا) و منکر شدند معجزات را (وَاسْتَیْقَنَتْهَا) و لی گمان بودند بان (اَنْفُسُهُمْ) دلهای ایشان یعنی بیقین میدانستند که آن آیتها از نزد یک خداوند است و سحر نیست و انکار می کردند (ظُلْمًا) از روی ستمکاری (وَّعُلُوًّا) و بزرگی و سرکشی (فَانْظُرْ كَیْفَ كَانَ) پس به بین که چگونه بود (عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِیْنَ ۝) آخر کار تباه کاران که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبی بآتش خواهند سوخت * بیت *

* هر حالت مفسدان ناخوش است * سرانجام اهل فساد آتش است *

ع ۱۶ (وَلَقَدْ اٰتَیْنَا) و بدرستیکه ما دادیم (دَاوٗدَ) داود بن ایشا (وَسُلَیْمٰنَ) و سلیمان پسر او را (عِلْمًا) دانشی از احکام شرایع ما و روی گفته که علم کیمیا (وَقَالَا) و گفتند بعد از اعطای علم (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِیْ) ستایش و ثنا مر خدایرا که بسبب دانش (فَضَّلَنَا) افزونی داد ما را (عَلٰی كَثِیْرٍ مِّنْ عِبَادِهِ) بر بسیاری از بندگان خود که (الْمُؤْمِنِیْنَ ۝) گرویده اند (وَوَرِثَ) و میراث گرفت (سُلَیْمٰنُ دَاوٗدَ) سلیمان از داود عم نبوت یا علم را و گفته اند ملک را یا آنکه قایم مقام او باشد و ان پسران دیگر گویند داود عم را نوزده پسر بودند بریک داعیهٔ ملک داشتند حق سبحانه نامهٔ مهر کرده از آسمان فرستاد و در و چند مسئله یاد کرد و فرمود که هر که از اولاد تو این مسائل را جواب دهد بعد از تو وارث ملک باشد حضرت داود عم فرزندان را جمع کرد و احبار و اشراف را حاضر گردانید و مسئلها را بر فرزندان عرض کرد که بگوئید که نزدیک ترین چیز بکدام است * و زودترین اشیای چیست * و آنکه انس بدو بیشتر است کدام است * و آنکه

وحشت افزاید چیست * وکدام امد دو قایم و دو مختلف و دود دشمن * وکدام کار است که آخر آن ستوده است * وکدام امر است که عاقبت او نکوهیده است ادلاد داؤد عم از جواب آن عاجز آمدند سلیمان عم فرمود که اگر اجازت باشد من جواب دهم داؤد عم دستوری داد سلیمان عم گفت اقرب اشیای بآدمی موت است * وابعد اشیای آنچه می گذرد از دنیا * وآنکه انس بدو بیشتر است جسد انسان است بارواح * واوحش اشیای بدن خالی از روح * اما قایمان ارض و سماند * ومختلفان لیل و نهار * متباغضان موت وحیات * کاری که آخرش محمود است حلم در وقت خشم * وکاری که عاقبتش مذموم است حدت در وقت غضب * وچون جواب مسائل موافق کتاب منزل بود اکابر بنی اسرائیل همه بافضل وکمال سلیمان عم معترف شدند داؤد عم ملک بدو تسلیم کرد و دیگر روز وفات کرد و سلیمان عم برتخت نشست (وَقَالَ) وگفت سلیمان عم (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (عُلِّمْنَا) آموخته شدیم ما (مَنْطِقَ الطَّيْرِ) گفتار مرغان را هر جماعتی از طیور را آوازی است که بنی نوع انسان ازان فهم معانی واغراض می کنند وآنچه سلیمان را عم آموختند آن بود که فهم کنند مرغان از یکدیگر آورده اند که روزی سلیمان عم بابلبلی دید برشاخی نشسته سر در دم می جنبانید دعدائی می کرد اصحاب خود را گفت میدانید که این بابل چه می گوید گفتند الله ورسوله اعلم سلیمان عم فرمود که می گوید که من امروز نیم خرما خورده ام خاک بر سر دنیا * وفاخته آواز کرد فرمود که می گوید کاشکی این خلایق مخلوق نشدندی دهم از سلیمان عم منقول است که ورشان می گوید یعنی کبوترخانگی بنا کنید برای مردن وبنا کنید برای خراب شدن * وطاوس می گوید که هرچه کنی عاقبت آن نابودی * وهدهد می گوید هرکه رحم نکند خدا برو رحم نکند * وخطاف می گوید نیکی از پیش فرستید تا نزدیک خدای یابید * وحمامه می گوید سبحان ربی الاعلی ملاء سمائه وارضه * وقطامی گوید که هرکه خاموشی کند بسلامت ماند * وطوطی می گوید که وای بر کسیکه مطلوب ومقصود دنیا باشد * وباز می گوید سبحان ربی العظیم وبحمده * وهدهد می گوید استغفار کنید ای گناهکاران * وعقاب می گوید کل شیء هالک الا وجهه * وهزار داستان می گوید سبحان الخلاق العلیم * وغراب نفرین می کند بر عشار و در وسیط باسناد خود نقل می کند از ابن عمر رض که از حضرت رسالت پناه عم پرسیدند که خروس در فریاد خود چه می گوید فرمود که می گوید اذکروا الله یاغافلون وهم در وسیط از ابن عباس رض نقل می کند که چکاوک در صفیر خود می گوید بارخدایا لعنت کن بر دشمن محمد عم وآله وصحبه رض * وسار می گوید بارخدایا از تو قوت وروزی می خواهیم یارزاق * وداج می گوید الرحمن علی العرش استوی القصه انس زبان مرغان معجزهٔ سلیمان عم

است از آن سبب فرمود که منطق الطیر بما در آموختند (وَأُوتِينَا) و داده شدیم یعنی ما را عطا کرده اند (مِن كُلِّ شَيْءٍ ط) از هر چیزی که بدان محتاج بودیم (إِنَّ هَٰذَا) بدرستیکه این عطا (لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ ۝) افزونیست آشکارا که بر هیچ کس مخفی نیست آورده اند که سلیمان را هم تختی بود که هیچ کس را از سلاطین نبوده و در موضح آورده که بر همین تخت او دویست هزار کرسی بود برای اکابر انس و بر بسار آن دویست هزار دیگر برای اشراف جن و بر جانب راست سلیمان سی و پنج منبر نهادندی و احبار آدمیان بر آن نشستندی و بر چپ او همین مقدار منبرها بودی و احبار جنیان بر آن قرار گرفتندی و مرغان بر زبر سر وی پر در پر بافتندی و احبار سخن حق گفتندی و جن و انس بر کرسیها استماع کردندی و سلیمان عم بر بالای تخت بودی (وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ) و جمع کرده شد برای سلیمان عم (جُنُودُهُ) لشکرهای او (مِنَ الْجِنِّ) از دیوان (وَالْإِنسِ) و از آدمیان (وَالطَّيْرِ) و مرغان (فَهُمْ) پس ایشان (يُوزَعُونَ ۝) راندہ شدندی بوقت سیر او یا باز داشته بودندی تا درهم پیوندند امام راغب در تفسیر خود آورده که با وجود کثرت عدد مهمان و پریشان نبودندی بلکه ضبط و ربط ایشان بمرتبه بود که هیچ کس از لشکریان از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانستی رفت و در کشاف و اکثر تفاسیر هست که لشکرگاه او صد فرسخ در صد فرسخ بود بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و مثل آن از برای انس و مانند آن از برای طیر و آن مقدار از برای وحش و به جهت دی بساطی ساخته بودند که یک فرسخ در یک فرسخ از ابریشم و تخت او در میان بساطها نهادندی و اکابر و اشراف بر کرسیها که بر حوالی تخت بود نشستندی و باد آن بساط را برداشتی بروزی یک ماه راه بردی روزی که از ولایت شام بطرف یمن توجه نموده میرفتند (حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا) تا وقتیکه بیامدند (عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ) بر وادی نمل یعنی از زیر آن وادی که در جنوبی طائف است درآمدندی (قَالَتْ نَمْلَةٌ) گفت مورچه لنگ که آن را سندره یا طاخیه یا ملاخیه یا عرمی نام بوده و دو بال داشت در کشف تعلبی آورده که برابر خروسی بوده و در بزرگی و در زادالمسیر برابر بخچه گفته و در اصناف برابر گرگ و او مهتر مورچگان آن وادی بود چون لشکر سلیمان عم دید بر بالای آمد و گفت (يَا أَيُّهَا النَّمْلُ) ای مورچگان (ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ ج) در آئید در مسکنهای خود (لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ) تا درهم نشکنند شما را سلیمان عم (وَجُنُودُهُ لا) و لشکرهای او مراد از نهی لشکر از حطم نهی مورچگان است از توقف بجیثیتی که عرضهٔ تلف شوند (وَهُمْ) و لشکریان سلیمان عم (لَا يَشْعُرُونَ ۝) ندانند که شما را پایمال می سازند آورده اند که باد این سخن را از سه میل راه بسمع

سلیمان عم را شاید (فَتَبَسَّمَ) پس تبسم کرد (ضَاحِكًا) در حالتیکه متعجب بود (مِّن قَوْلِهَا) از گفتار آن مورچه و گویند شادمان و خرم بود باد را که مقالهٔ مورچه بآن آورده اند که سلیمان عم او را ظالم و گفت ای مورچه ندانستی که لشکر من منهزم نگردند گفت دانستم اما من مهتر قوم مرا از نصیحت ایشان چاره نیست گفت لشکر من بر هوا بودند چگونه قوم ترا پایمال کردندی جواب داد که غرض من آن نبود که بر زمین شکسته شوند مراد من آن بود که مبادا نظر بد بدو کنند و کبکهٔ تو کنند و بنظارهٔ لشکر تو مشغول شده از ذکر خدای باز مانند و در میدان غفلت پایمال خذلان گردند یا ممالک تو ببینند و آرزوی دنیا در دل ایشان پدید آید و دنیا مبغوضهٔ حق است در کشف الاسرار آورده که سلیمان عم از وی پرسید که لشکر تو چند است گفت چهار هزار سرهنگ دارم زیر دست هر سرهنگی چهل هزار نقیب است و زیر دست هر نقیبی چهل هزار مورچه گفت چرا لشکر خود را بیرون نیاری جواب داد که یا نبی الله مارا روی زمین میباید اختیار نکردیم و بزیر زمین جای گرفتیم تا بحز خدای حال ما کسی نداند آنگه گفت ای با خبر خدای از عطاها که الله تعالی ترا داده یکی بگوی گفت باد را مرکب ساخته که خود با شهر و رو اصحاب شهر گفت دانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا دادم از مملکت دنیا چون باد است در آید و بنماید و در این معنی گفته اند

نظم

* نه بر باد رفتی صنخر گاه و شام * سریر سلیمان علیه السلام *
* بآخر ندیدی که بر باد رفت * خنک آنکه با دانش داد رفت *

سلیمان عم بعد از استماع این کلام روی بمناجات ملک علام در آورده (وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي) و گفت ای پروردگار من مرا الهام ده (أَنْ أَشْكُرَ) آنکه شکر گویم (نِعْمَتَكَ الَّتِي) آن نعمت که آنرا بمحض کرم (أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) انعام کردی بر من (وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ) و بر مادر و پدر من چه نفع آن نعم را جمع بوالدین بود (وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا) و بآنکه بکنم کردار شایسته که بفضل خود (تَرْضَاهُ) بپسندی آنرا (وَأَدْخِلْنِي) و در آر مرا (بِرَحْمَتِكَ) بر بخشایش خود (فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ ۞) در میان بندگان صالح خود بر بهشت در بحر الحقائق تشبیه کند دادی نفس را بهوای نفس حریص بر دنیا و نامهٔ سفر دراز را بنفس لوامه و سلیمان را بقالب و ساکن را بجواهر خرقه و از تامل در این سخن باقی قصه بر تو لگ صخندان که زبان مرغان هوای عشق می شناسند ظاهر است

بیت

* چون ندیدی دمی سلیمان را * تو چه دانی زبان مرغان را *

آورده اند که در همین سفر بوادی بی آب رسیدند و وقت نماز در آمد سلیمان عم خواست که وضو سازد

و آب نبوده و ولیکن لشکر آب به هدهد می او را طلب کردند نیافتند و گفتند انه سلیمان هم بر تخت بود ناگاه فرجه و مظلهٔ طیور پدید آمد و آفتاب بر وی افتاد نگاه کرد موضع هدهد خالی یافت بانتفحص در آمد (وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ) و باز جست مرغان و اهدهد در میان ایشان نبود (فَقَالَ) پس گفت (مَالِيَ) چیست مرا که در خیل طیر (لَا أَرَى الْهُدْهُدَ) نمی بینم هدهد را یا چشم من بر وی نیفتاد (أَمْ كَانَ) آیا هست (مِنَ الْغَائِبِينَ ۞) از غایب شدگان این مجمع (لَأُعَذِّبَنَّهُ) هر آینه عذاب کنم او را به جهت تادیب و مصلحت (عَذَابًا شَدِيدًا) عذابی سخت که پرهای او بر کنم و او را در آفتاب افگنم یا در میان او و جفت او جدائی حکم کنم یا باضداد او در قفص محبوس سازم یا از خدمت خودش برانم (أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ) یا بکشیم او را برای عبرت دیگر مرغان (أَوْ لَيَأْتِيَنِّي) یا باید بمن (بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ۞) بحجتی روشن که سبب غیبت او چه بوده (فَمَكَثَ) پس درنگ کرد هدهد (غَيْرَ بَعِيدٍ) نه زمانی دیر و دور باز آمد سلیمان را او معاینه آغاز کرد (فَقَالَ) پس گفت هدهد (أَحَطْتُ) مشاهده کردم و رسیدم (بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ) بآنچیزی که مشاهده نکرده و بدان نرسیده (وَجِئْتُكَ) و آمدم تو را (مِن سَبَإٍ) از شهر سبا که ملوک گویند (بِنَبَإٍ) بخبری (يَقِينٍ ۞) بی شک یعنی از سبا خبری تو آورده ام و خبر آن است که در هوا بهدهدی رسیدم که از آن ولایت بود با من عظمت پادشاه خود و خوبی هوای آن دیار تقریر کرد هوس مشاهدهٔ آن نموده رفتم و دیدم سلیمان هم پرسید که پادشاه ایشان کیست و دین او چیست هدهد گفت (إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً) بدرستیکه من یافتم زنی بلقیس نام که از روی اقتدار (تَمْلِكُهُمْ) پادشاهی می کند اهل سبا را (وَأُوتِيَتْ) و داده شده است آن زن (مِن كُلِّ شَيْءٍ) از هر چیزیکه پادشاه نرا بکار آید (وَلَهَا) و مر آن زنرا (عَرْشٌ عَظِيمٌ ۞) تختی بزرگ است بنسبت با او یا بتختهای سلاطین دیگر آورده اند که سی گز در سی گز یا هشتاد در هشتاد عرض و سمک آن تخت بود از زر و نقره ساخته مکالل بجواهر (وَجَدتُّهَا) و یافتم آن زن را (وَقَوْمَهَا) و گروه او را که از رعیت همان (يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ) سجده می کنند مر آفتاب را و می پرستند (مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی (وَزَيَّنَ) و بیاراسته است (لَهُمُ الشَّيْطَانُ) مر ایشان را شیطان (أَعْمَالَهُمْ) کردارهای ایشان از عبادت شمس و سایر اعمال قبیحه (فَصَدَّهُمْ) پس باز داشته است دیو سرکش ایشانرا (عَنِ السَّبِيلِ) از راه راست (فَهُمْ) پس ایشان (لَا يَهْتَدُونَ ۙ) راه نمی یابند بطریق حق و شیطان ایشان را از راه راست باز میدارد (أَلَّا يَسْجُدُوا) آیا سجده نکنند (لِلَّهِ) مر خدای تعالی را (الَّذِي) آن خدای که توانائی (يُخْرِجُ الْخَبْءَ) بیرون می آرد پوشیده را (فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) در آسمانها و زمینها یعنی قطرات

امطار از آسمان ظاهر می‌گرداند و نبات را از زمین اخراج می‌کند (وَيَعْلَمُ) و میداند (مَا تُخْفُونَ ۝) آنچه پنهان دارند آفریدگان در دلهای خود (وَمَا تُعْلِنُونَ ۝) و آنچه آشکارا سازند بر زبانهای خویش وتخصیص ذکر دو فعل بخطاب خواند یعنی آنچه نهان و آشکارا کنید (اَللّٰهُ) خدای تعالی سخن (لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ) نیست معبود بحق الا او (رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ ۝) آفریدگار عرش عظیم است آن عرش که محیط بکرسی است و کرسی احاطه کرده مر آسمانها و زمینها را پس عظمت عرش بالقیاس نسبت با عظمت این عرش چه تواند بود * مصرع * چه نسبت است صحرا را با آفتاب درخشان * این سجدهٔ هشتم است بقول امام اعظم و نهم بقول امام شافعی رح در فتوحات آورده که این را سجدهٔ سرخسی می‌گویند و موضع سجود مختلف فیه است بعضی بعد قرأت و مایعلنون سجده می‌کنند و برخی پس از تلاوت رب العرش العظیم آورده اند که چون هدهد سخن خویش باتمام رسانید (قَالَ) گفت سلیمان عم (سَنَنْظُرُ) زود باشد که در نگریم و تامل کنیم که درین سخن (اَصَدَقْتَ) آیا راست گفتی (اَمْ كُنْتَ) یا دروی (مِنَ الْكَاذِبِينَ ۝) از دروغ گویان پس سلیمان عم نامه نوشت و گفت (اِذْهَبْ بِكِتَابِي هٰذَا) ببر این نوشتهٔ مرا (فَاَلْقِهْ اِلَيْهِمْ) پس بینداز (ثُمَّ تَوَلَّ) پس روی بگردان (عَنْهُمْ) از ایشان و یک گوشه رو و تفحص کن (فَانْظُرْ) پس ببین که ایشان در ان (مَاذَا يَرْجِعُونَ ۝) بچه چیز باز می‌گردند یعنی در جواب مکتوب چه نوع با یکدیگر رجوع می‌کنند و سخن را بچه قرار میدهند او باب قصص بر انند که بالقیس دختر شراحیل یا شراحیل بن ملک بود و چهل سال پدر شراحیل در ملک یمن پادشاهی کرده بود و او را باجن وصلت افتاد و فارعه جنیه را خواست و در عین المعانی گفته که بالقمه بنت شیصبان را بخواست و بالقیس از وی تولد شد و بعد از پدر ملک را فرو گرفت و خویشان مادری او از جن مددکاری کردند و برای او تختی بزرگ بساختند و او با قوم خود آفتاب پرستیدی چون هدهد خبر داد با سلیمان عم رسانید وی نامه نوشت و مهر کرده بهدهد داد تا بدیشان برد هدهد نامه را و منتظر گرفته بیامد و در جمعی که بالقیس بر تخت بود در ارکان دولت حاضر بودند بر زبر تخت بپرید و از گنبد در میان در دی میگریست نامه را بر تخت افگند و قول اشهر آن است که بالقیس در خلوت گاه خود بر پشت تکیه داشت و در ها فرو بسته بودند هدهد از روزنه در آمد و نامه بر سینهٔ وی افگند بالقیس بر جست و نامه را برداشته مطالعه فرمود پس فرمان داد تا اعیان حضرت او حاضر شدند و نامه از دست بیرون آورد و صورت ایشان شد (قَالَتْ) گفت بالقیس (يَا اَيُّهَا الْمَلَاُ) ای گروه اعیان (اِنِّي اُلْقِيَ اِلَيَّ) بدرستیکه افگنده شده است بسوی من (كِتَابٌ كَرِيمٌ ۝) نوشتهٔ بزرگ نامه را بزرگ گفت

باعتبار فرستنده او که پیغمبر بزرگوار بوده یا بسبب آنکه آورنده او مرغی بوده و این امر غرائب ایشان است یا بجهت آنکه مهر داشت امام فشیری فرموده که بزرگ بدان واسطه بود که در وطمع ملک نبود بلکه دعوت کننده بملک الملک بود گفته اند که چون مضمون نامه نام خدای تعالی بوده پس آن نامه بزرگترین همه نامها باشد * نظم *

* ای نام تو بهترین سرآغاز * * بی نام تو نامه کی کنم باز *
* آرایش نامها است نامت * * آسایش سنبها کلامت *

القصه بلقیس گفت نامه بمن آورده اند و ارکان دولت پرسیدند که از که آورده اند فرمود که (اِنَّهٗ مِنْ سُلَیْمٰنَ) بدرستیکه این کتاب از نزد یک سلیمان است هم (وَاِنَّهٗ) و بدرستیکه مضمون او این است که (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ اَلَّا تَعْلُوْا عَلَیَّ) بزرگی مکنید و گردن مکشید (وَاْتُوْنِیْ) و بیائید بمن (مُسْلِمِیْنَ ۝) گردن نهادگان و فرمان برندگان چون قوم بر مضمون نامه مطلع شدند و دیدند که با وجود جودت و وجازت کلام دلالت بر معانی بسیار دارد حال پریشان شدند و مضطرب و حیران گشتند

ع ۱۷ (وَقَالَتْ) گفت بلقیس (یٰٓاَیُّهَا الْمَلَاُ) ای گروه اشراف و ایشان سی صد و سیزده بزرگ بودند از ارکان مملکت که هریکی بر ده هزار کس حکم می کردند بلقیس ایشان را جمع کرده فرمود که (اَفْتُوْنِیْ) فتوی دهید مرا (فِیْٓ اَمْرِیْ) در کار من و آنچه صلاح وصواب من باشد بامن بگوئید (مَا كُنْتُ) نیستم من (قَاطِعَةً اَمْرًا) برنده و فیصل دهنده کاری را (حَتّٰى تَشْهَدُوْنِ ۝) تا شما نزدیک من حاضر گردید یعنی بی حضور و مشورت شما کاری نمی کنم (قَالُوْا) گفتند آن گروه (نَحْنُ اُولُوْا قُوَّةٍ) ما خداوندان قوتیم (وَاُولُوْا بَاْسٍ شَدِیْدٍ) و خداوندان کارزار سخت یعنی هم قوت داریم و هم حدت شکر و هم شجاعت (وَالْاَمْرُ اِلَیْكِ) و کار مفوض بتو است و رای رای تو (فَانْظُرِیْ) پس بین و در نگر که (مَاذَا تَاْمُرِیْنَ ۝) تا چه فرمائی از مقاتله و مصالحه * نظم *

* اگر جنگ خواهی نبرد آوریم * * دل دشمنان را بدرد آوریم *
* وگر صلح جوئی ترا بنده ایم * * بتسلیم حکمت سر افکنده ایم *

چون بلقیس از ایشان دریافت که میل مقاتله دارند نه پسندید و گفت ما را مصلحت نیست که حرب کنیم چه کار حرب دو روی دارد و اگر ایشان غالب آیند دیار و اموال ما در عرصهٔ تلف می شود کما قال الله (قَالَتْ) گفت بلقیس (اِنَّ الْمُلُوْكَ) بدرستیکه پادشاهان (اِذَا دَخَلُوْا قَرْیَةً) چون در آیند بدهی

یا شهری که بقهر بگیرند (اَفْسَدُوْهَا) تباه سازند آن را یعنی خراب کنند (وَجَعَلُوْا) و گردانند (اَعِزَّةَ اَهْلِهَا) عزیزان اهل آن دیه را (اَذِلَّةً ج) خوار و بی مقدار یعنی غارت کنند و اسیر سازند (وَکَذٰلِکَ یَفْعَلُوْنَ ۞) و همچنین می کنند تاکید قول اول است (وَاِنِّیْ مُرْسِلَةٌ) و بدرستیکه من فرستنده ام (اِلَیْهِمْ) بقصوی سلیمان و قوم او (بِهَدِیَّةٍ) بهدیه که مقدمه صلح است (فَنٰظِرَةٌ) پس نگرنده ام که از آنجا (بِمَ یَرْجِعُ الْمُرْسَلُوْنَ ۞) بچه چیز باز می گردند فرستادگان من که اگر هدیه مرا قبول کند ملک است والا پیغمبر و رسالت آورده که پانصد غلام و الباس کنیزکان پوشند و پانصد جاریه را بزیور غلامان بیاراست و هزار خشت زرین و تاجی از زر نگاران بدر و یاقوت و مقداری مشک و عنبر و حقه درودری ناسفته و مهره جزع کبح حقه فرستاد و منذر بن عمرو ابا یکی دیگر از اکابر قوم برفتن مقرر فرمود و گفت ای منذر بنگر احتیاط کن اگر بچشم غضب در تو نگرد به بینی که او پادشاه است و اگر تازه روئی و خوشخوئی با تو صحبت کند بدانکه پیغمبر است و دلیلی دیگر بر نبوت او آن است که میان غلامان و کنیزکان تمییز کند و گوهر ناسفته را سوراخ سازد و مهره کبح حقه را رشته سر شد ایشان بدایا برداشته متوجه شدند و به کیفیت حال عرض کردند سلیمان عم بقرمود تا دیوان خشتهای زر و نقره ساختند و میدانی را هفت فرسخ طول او بود بدانها فرشها انداختند و در روز رسیدن منذر مراکب بحری و بری بر جوانب میدان بداشتند و هریک از آدمیان و پریان و دیوان و سباع و وحوش و هوام جداگانه صف بر صف بدند و مرغان بر روی هوا پرده پر بافتند

بیت

* باصد هزار دیده فلک در هزار قرن * مجلس بدان تکلف و خوبی ندیده بود *

منذر بکنار میدان رسید و آن فرش و آساس و آرایش دیده از بدایای خویش شرمنده شد و چون پیش تخت سلیمان عم رسید آنحضرت عم باروی تازه تبسم کرد و بیرا پرسش نمود و فرمود که حقه را بیار که دران دری ناسفته و مهره کبح حقه است پس ارضه را فرمود تا رعذار را سوراخ کرد و رشته را فرمود تا رشته در دهن گرفته بر سوراخ آن مهره بگذشت و رشته در وکشید و آب طلبیده غلامان و جواری را فرمود تا از غبار راه روی شستند مردان آب برداشته فی الحال روی شستن آغاز کردند و زنان آب از دست بدست دیگر ریختند و بدین نگه از یکدیگر ممتاز گردانیدند و هدیه ایشان رد کرد چنانچه حق سبحانه فرمود (فَلَمَّا جَآءَ سُلَیْمٰنَ) پس آن هنگام که آمد رسول بلقیس بسلیمان عم و هدیه آورد (قَالَ اَتُمِدُّوْنَنِ بِمَالٍ) گفت آیا مدد می دهید مرا بخواسته و حال آنکه مال من از هر کس بیشتر است (فَمَآ اٰتٰنِیَ اللّٰهُ) پس آنچه عطا کرده خدای از ملک و نبوت و علم مرا (خَیْرٌ مِّمَّآ اٰتٰىکُمْ ج) بهتر است از آنچه

ت داده از متاع دنیا (بَلْ اَنْتُمْ) بلکه شما (بِهَدِیَّتِکُمْ تَفْرَحُوْنَ ۞) بهدیهٔ خود شاد می شوید و می نازید زیرا که

* بیت *

جز حیات دنیا مطمع نظر همت شما نیست

* آنکه پرواز کند جانب علوی چو همای * * دنیا اندر نظر همت او مردار است *

(اِرْجِعْ) ای رسول باز گرد (اِلَیْهِمْ) بسوی بلقیس و قوم او و بگو که بیائید و اگر نیائید (فَلَنَاْتِیَنَّهُمْ بِجُنُوْدٍ) پس بر آنیه بیاریم مدیشان لشکرهای که از غایت کثرت و قوت (لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا) طاقت مقاومت نباشد ایشان را بآن لشکرها (وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ) و هر آینه بیرون کنیم ایشان را (مِنْهَا) از بلدهٔ سبا (اَذِلَّةً) در حالتیکه بی عزت و بی حرمت باشند (وَهُمْ صَاغِرُوْنَ ۞) و ایشان خوار شدگان شوند و سلیمان منذر باز گشت و تمام احوال باز نمود بلقیس تهیهٔ راه کرد و تخت خود را در خانهٔ مضبوط خت و نگهبانان بران گماشت و در خانه را قفل کرد و کلید برداشت و بالشکر متوجه پایهٔ سریر سلیمان عم شد دیوان خبر یافته اندیشه نمودند که چون سلیمان عم او را بیند با کمال حسن و جمال و عقل البته باز دواج او میل کند و او سلیمان را عم بر سر ایرجن اطلاع دهد و کار بر ما تنگ آید صلاح آن است که طعنه زنیم بر جمال و کمال او تا عیب او در دل سلیمان عم نشسته بد و توجه نکند پس بعضی از اشراف جن پیش تخت آمده بموقف عرض رسانید که عقل بلقیس قصوری تمام دارد و کلام او از منهج صواب منحرف می گردد و پای او مانند سم حمار است انگشت ندارد و سلیمان عم در اندیشهٔ افتاد و دل خواست که عقل او را آزمایش کند (قَالَ یٰاَیُّهَا الْمَلَاُ) گفت سلیمان عم ای گروه بزرگان (اَیُّکُمْ) کدام از شما (یَاْتِیْنِیْ بِعَرْشِهَا) می آرد تخت بلقیس را (قَبْلَ اَنْ یَّاْتُوْنِیْ مُسْلِمِیْنَ ۞) پیش از آنکه بیایند بمن مسلمانان چه هرگاه که مسلمانان آمدند گرفتن تخت او روا نیست مگر برضای او و غرض او آن بود که او را تسخیر دهد و از و بپرسد که این سریر تو است یا نی و بجواب او بر عقل او وقوف یابد (قَالَ عِفْرِیْتٌ) گفت دیو بلند ناخوش (مِّنَ الْجِنِّ) از قوم جن نام او ذکوان یا صخرا (اَنَا اٰتِیْکَ بِهٖ) من بیارم بتو آنرا (قَبْلَ اَنْ تَقُوْمَ) پیش از آنکه برخیزی (مِنْ مَّقَامِکَ ط) از جای خود یعنی از مجلس حکومت و سلیمان عم تا نصف النهار در مجلس حکومت نشستی (وَاِنِّیْ عَلَیْهِ) و بدرستیکه من بر حمل آن تخت (لَقَوِیٌّ اَمِیْنٌ ۞) هر آینه توانا نام و امینم بر جواهر او یعنی در ان خیانت نکنم و یا مانند تو رشتم سلیمان عم گفت زود تر ازین خواهم (قَالَ الَّذِیْ عِنْدَهٗ) گفت آن کسیکه نزدیک او بود (عِلْمٌ) دانشی (مِّنَ الْکِتٰبِ) از کتب منزله یعنی کتب الهی خوانده بود و اسم اعظم دانست آن کس خضر بود و هم یاضه که ابوالقبیله است و در تیه سر آورده

که بنو ضبیه این ادعا دارند که من عمده علم الکتاب پدر ما است و گفته اند حضرت سلیمان عم بوده یا مردی مستجاب الدعوات که او را امینجا گفتندی یا ذوالنون یا اسطوع یا ملکی که موید سلیمان عم بوده یا ملکی که دفتر مقادیر بدست او است یا جبرئیل عم و بران تقدیر که یکی از ملایکه باشد مراد از کتاب لوح محفوظ است و اشهر آن است که آصف برخیا که وزیر سلیمان عم بود گفت (اَنَا اٰتِیْکَ بِهٖ) من بیارم تخت بلقیس را بتو (قَبْلَ اَنْ یَّرْتَدَّ) پیش از آنکه باز گردد (اِلَیْکَ) بسوی تو (طَرْفُکَ ط) چشم تو یعنی چون در چیزی نگری تا چشم از ان برداری من تخت را حاضر گردانم سلیمان عم او را دستوری داد سجده کرد و رفت و گفت یا حی یا قیوم که بعبری ایها اشر ایها باشد و بقول بعضی گفت یا ذا الجلال و الاکرام و بهر تقدیر چون دعا کرد تخت بلقیس در موضع خود بزمین فرو رفت و بیک طرفة العین پیش تخت سلیمان عم از زمین بر آمد و روسیط فرموده که حق سبحانه آنجا او را اعدام کرد و نزد سلیمان عم باز ایجاد فرمود (فَلَمَّا رَاٰهُ) پس آن هنگام که سلیمان عم دید آن تخت را (مُسْتَقِرًّا عِنْدَهٗ) قرار گرفته نزد او (قَالَ هٰذَا) گفت سلیمان عم که این کرامت (مِنْ فَضْلِ رَبِّیْ ق) از فضل پروردگار من است (لِیَبْلُوَنِیْٓ) تا بیازماید مرا در مثل این امور (ءَاَشْکُرُ) آیا شکر می گذارم (اَمْ اَکْفُرُ ط) یا ناسپاسی پیش میارم (وَمَنْ شَکَرَ) و هر که سپاس داری کند نعمت خدای را (فَاِنَّمَا یَشْکُرُ) پس جز این نیست که سپاس میدارد (لِنَفْسِهٖ ج) از برای نفس خود چه شکر موجب دوام نعمت و سبب مزید آن است (وَمَنْ کَفَرَ) و هر که کفران ورزد (فَاِنَّ رَبِّیْ) پس بدرستیکه پروردگار من (غَنِیٌّ) بی نیاز است از شکر گذاری و ناسپاسی مردمان (کَرِیْمٌ ۝) کرم کننده است با نعام بر مستحقان (قَالَ نَکِّرُوْا لَهَا) گفت سلیمان عم که بگردانید برای بلقیس (عَرْشَهَا) تخت او را یعنی هیأت و شکل او را تغییر دهید برو جهی که اعلام ایاسلفش آرید و مقدم را موخر زنید یا جواهرش را تبدیل کنید اخضر را بجای احمر و ابیض در موضع اصفر وضع کنند (نَنْظُرُ) تا بنگریم ما که بعد از سوال از و (اَتَهْتَدِیْٓ) آیا راه می یابد و می شناسد تخت خود را (اَمْ تَکُوْنُ) یا باشد (مِنَ الَّذِیْنَ لَا یَهْتَدُوْنَ ۝) از آنکه راه نمی یابند به چیزها و نمی شناسند (فَلَمَّا جَآءَتْ) پس آن هنگام که آمد بلقیس نزد سلیمان عم و تخت او پیش تخت سلیمان عم نهاده بود (قِیْلَ) گفته شد او را (اَهٰکَذَا) آیا این چنین است (عَرْشُکِ ط) تخت تو (قَالَتْ) گفت بلقیس (کَاَنَّهٗ هُوَ ج) گویا که این آن است جزم نگفت که هو هو از جهت آن که احتمال داشت که تخمی باشد مثل تخت او و این از کمال عقل بود پس گفت (وَاُوْتِیْنَا الْعِلْمَ) و داده اند ما را علم بر کمال قدرت الهی و صحت نبوت سلیمان عم

(مِنْ قَبْلِهَا) پیش از معجزه (وَكُنَّا مُسْلِمِينَ ۝) و ما تسلیم ماگردن نهادگان حکم ویرا (وَصَدَّهَا) و باز داشت خدای بلقیس را بمدد توفیق (مَا كَانَتْ تَعْبُدُ) از آن چیزی که بود که می پرستید آنرا (مِنْ دُونِ اللَّهِ ط) بجز خدای تعالی یعنی آفتاب را (إِنَّهَا كَانَتْ) بدرستیکه بلقیس بود (مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ ۝) از گروه ناگرویدگان آورده اند که سلیمان عم جهت امتحان پای وی عوده بود که قصری بنا کرده بودند و زمین آنرا از آبگینهٔ صافی ساخته و در زیر آن آب در آورده و ماهیان در آنجا انگنده چنانچه صحن آن خانه همه آب می نمود پس سر بر سلیمان عم در میان قصر نهادند و بلقیس را طلبیدند چون بدر کوشک رسیده (قِيلَ لَهَا) گفتند مراورا (ادْخُلِي الصَّرْحَ ج) در آی در دولت این قصر (فَلَمَّا رَأَتْهُ) پس چون بدید بلقیس زمین قصر را (حَسِبَتْهُ لُجَّةً) پنداشت آنرا آب بسیار (وَكَشَفَتْ) و برکشید و امن جامه خود را (عَنْ سَاقَيْهَا ط) از هر دو ساق خود تا پای در آب نهد سلیمان عم دید که پای او پای آدمیان می نماید (قَالَ) گفت سلیمان عم ای بلقیس جامه برمکش (إِنَّهُ) بدرستیکه آنچه تو آب می پنداری (صَرْحٌ مُمَرَّدٌ) عرصهٔ است ساده و هموار (مِنْ قَوَارِيرَ ط) از آبگینه (قَالَتْ رَبِّ إِنِّي) گفت بلقیس ای آفریدگار من بدرستیکه من (ظَلَمْتُ نَفْسِي) ستم کردم من بر نفس خود به پرستش آفتاب (وَأَسْلَمْتُ) و اسلام آوردم (مَعَ سُلَيْمَانَ) با سلیمان عم یعنی بر دست او تسلیم شدم (لِلَّهِ) مر امر خدا یرا (رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝) پروردگار عالمیان و در ترنج سلیمان عم دی را و مال کار او صحن بسیار گفته اند و در جواهر التفسیر تفصیل آنها مذکور است صاحب تاویلات فرموده که چه مانند است به بلقوت تفکره و صبا بمدینهٔ جمعه و سلیمان بدل و بلقیس بنفس و من عنده علم الکتاب بانعال فعال و عرش بلقیس بطبیعت بدنیه و تطبیق حکایت مفوض بافهم دراست است

* بیت * * آنکس که ز شهر آشنائی است * * داند که متاع ما کجائی است *

(وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و هر آینه بتحقیق فرستادیم ما (إِلَى ثَمُودَ) بسوی قبیلهٔ ثمود (أَخَاهُمْ صَالِحًا) برادر ایشان صالح را عم (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ) تا آنکه پرستید خدایرا (فَإِذَا هُمْ) پس آن هنگام که ایشان (فَرِيقَانِ) دو گروه شدند مومن و کافر (يَخْتَصِمُونَ ۝) بجنگ و خصومت در آمدند با یکدیگر و محاصرهٔ ایشان در سورهٔ اعراف ز قم ذکر یافته چون کافران بوقت خصومت ملزم شدند گفته که یارای صالح عم آنچه ما را وعید می کردی از عقوبات (قَالَ يَا قَوْمِ) گفت صالح عم ای گروه من (لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ) چرا شتاب می کنید بنزول عذاب (قَبْلَ الْحَسَنَةِ ج) پیش از توبه یعنی تاخیر می کنید در آن آورده اند که ثمودیان می گفتند که چون عذاب بینیم آنگاه توبه کنیم صالح عم فرمود (لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ) چرا استغفار نمی کنید و بایمان و توبه از خدای تعالی

ع ۱۸

آمرزش نمی طلبید (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝) شاید کہ شما رحم کردہ شوید و عذاب فرو نیاید (قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ) گفتند فال بد گرفتیم بتو (وَبِمَنْ مَعَكَ ط) و بهر کہ با تست از مومنان کہ تا تو آغاز دعوت کردہ شد امد و محن بسن هدوی آوردہ و جدائی درمیان ما افتادہ (قَالَ طَائِرُكُمْ) گفت صالح ع مر کہ فال شما از خیر و شر (عِنْدَ اللّٰهِ) نزدیک خداست یعنی سبب محنت شما مکتوب است نزدیک خدای بحکم ازلی و بہ جهت متبدل نگردد * بیت *

* قلم بر نیک و بد خلق در ازل رفت است * * نگفت و گوی خلایق دگر نخواهد شد *

(بَلْ أَنْتُمْ) بلکہ شما (قَوْمٌ تُفْتَنُونَ ۝) گروهی آزمودہ شدہ اید یعنی شما را می آزمایند بتعاقب دولت و نکبت و سختی و آسانی (وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ) و بودند در شهری کہ صالح ع می بود از زمین حجر (تِسْعَةُ رَهْطٍ) نہ تن از اشراف قوم و اشرار ایشان از آن جمله قدار بن سالف و مصدع بن دهر و گویند نام او مهراج بود مباشر عقر ناقہ بودند (يُفْسِدُونَ) تباهی کردند بکفر و معاصی (فِي الْأَرْضِ) در زمین حجر (وَلَا يُصْلِحُونَ ۝) و بصلاح نمی آوردند کار خود را یعنی افسادی داشتند خالی از اصلاح حون بعد از عقر ناقہ وعید عذاب شنیدند (قَالُوا) گفتند بایکدیگر (تَقَاسَمُوا بِاللّٰهِ) و حال آنکہ سوگند خورده بودند بخدای یعنی بعد از سوگند گفتند (لَنُبَيِّتَنَّهُ) بهر آینہ شبخون میزنیم بر صالح (وَأَهْلَهُ) و بر کسان وی و می کشیم وی را (ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ) پس می گوئیم ولی خون او را یعنی اگر از ما پرسند کہ صالح را کہ کشت گوئیم (مَا شَهِدْنَا) حاضر نبودیم ما (مَهْلِكَ أَهْلِهِ) محل هلاک کردن کسان او را و خص بکسر لام خواند یعنی ما در موضع هلاک ایشان نبودیم پس از هلاک ایشان چه خبر داریم (وَإِنَّا لَصَادِقُونَ ۝) و بدرستیکہ ما راست گویانیم (وَمَكَرُوا مَكْرًا) و مکر کردند ایشان مکر کردنی بدین مواضعہ کہ صالح ع را بکشیم و ولی دم او را گوئیم کہ ما نکرده ایم و خبر نداریم (وَمَكَرْنَا مَكْرًا) و مکر کردیم ما مکر کردنی یعنی ما جزای مکر ایشان بدیشان رسانیدیم بآنکہ مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝) و ایشان آگاه نبودند شعور ندانستند آورده اند کہ صالح ع مسجدی داشت در غار وشبها آنجا نماز گزاردی ایشان نهتن گفتند وعده عذاب ما بعد از سه روز دیگر است بیش از آن کار صالح تمام بکنیم پس اول شب در ان غار در آمده در کمین نشستند تا چون صالح ع در آید بکشندش ناگاه سنگی بر ایشان فرو آمد و هر یک را در زیر گرفت و دهنه غار را بپوشید و ایشان در آنجا هلاک شدند و باقی کفار بصیحه جبرئیل ع همرهند (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس بنگر کہ چگونہ بود (عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ) سرانجام مکر ایشان (أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ) و بنگر کہ ما هلاک کردیم این نهتن را و غار (وَقَوْمَهُمْ) و باقی قوم ایشان را (أَجْمَعِينَ ۝) همه بصیحه (فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ) پس آن است نمانهای ایشان در زمین حجر بنگرید آنرا (خَاوِيَةً) در حالتیکہ خالی و خراب است

(بِمَا ظَلَمُوا ط) بسبب آنکه ستم کردند یعنے شرک آوردند (اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در آنچه باثمود کردیم (لَاٰیَةً) هرآینه عبرت است (لِّقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ ۝) مرکروهی راکه دانند وبدان متعظ شوند (وَاَنْجَیْنَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) وبرهانیدیم آن راکه گرویدند بصالح ع (وَکَانُوْا یَتَّقُوْنَ ۝) وبودند که پرهیز می کردند از کفر ومعاصی وبدان سبب نجات یافتند (وَلُوْطًا) ویاد کن لوط بن هارون را (اِذْ قَالَ) چون گفت (لِقَوْمِهٖ) مرقوم خود را (اَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ) آیا می آئید بعمل زشت یعنے لواطت (وَاَنْتُمْ) وحال آنکه شما (تُبْصِرُوْنَ ۝) میدانید زشتی آن را یا می بینید از یکدیگر مباشرت آن را یعنے بطریق اعلان می کنید وآن افحش است (اَئِنَّکُمْ) آیا شما (لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ) می آئید بمردان (شَهْوَةً) از روی شهوت (مِّنْ دُوْنِ النِّسَآءِ ط) بجز زنان که به جهت شهوت مخلوقند (بَلْ اَنْتُمْ) بلکه شما (قَوْمٌ تَجْهَلُوْنَ ۝) گروهی مرومید که نمی دانید عاقبت فعل خود را (فَمَا کَانَ) پس نبود (جَوَابَ قَوْمِهٖ) جواب قوم لوط عم (اِلَّآ اَنْ قَالُوْٓا) مگر آنکه گفتند بایکدیگر (اَخْرِجُوْٓا اٰلَ لُوْطٍ) بیرون کنید کسان لوط را یا لوط عم (مِّنْ قَرْیَتِکُمْ ج) از دیه خود که سدوم است (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (اُنَاسٌ یَّتَطَهَّرُوْنَ ۝) مردمانند که پاکیزگی می کنند یعنے خود را پاک میدانند ومارا پلید می خوانند (فَاَنْجَیْنٰهُ) پس نجات دادیم لوط عم را (وَاَهْلَهٗ) وکسان او را یعنے دختران او را (اِلَّا امْرَاَتَهٗ) لیکن زن او را (قَدَّرْنٰهَا) قضا کردیم بودن آنرا (مِنَ الْغٰبِرِیْنَ ۝) از باقی ماندگان در عذاب (وَاَمْطَرْنَا) وبارانیدیم (عَلَیْهِمْ) برایشان بعد از زیر و زبر شدن موتفکات (مَّطَرًا ج) بارانی از سنگ (فَسَآءَ) پس بد بارانی است (مَطَرُ الْمُنْذَرِیْنَ ۝) باران بیم کرده شدگان که تصدیق بیم نکردند

(قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ) بگفتیم لوط عم را که بگو سپاس وستایش مرخدایرا است برهلاک کافره (وَسَلٰمٌ عَلٰی عِبَادِهِ) وسلام بربندگان او (الَّذِیْنَ اصْطَفٰی ط) آنانکه برگزیده است ایشان را بعصمت ونگاه داشته از فواحش ونجات داد از عذوبات وقول اصح آن است که مامور محمد حضرت پیغمبر ما است عم که چون حق سبحانه در این سوره قصهای که دال است بر کمال قدرت چون قصهٔ موسی عم بر اختصاص رسل بآیات کبری وچون قصهٔ سلیمان عم ومشتمل است بر هلاک اعدا ونصرت اولیا وچون قصهٔ صالح ولوط عم بوی فرستاده ووقوف بران نعمتی بزرگ است پس ویرا بحمد الهی امر کرد وسلام بربندگان برگزیده که انبیا اند عم یا صحابهٔ کبار آن حضرت عم یا اهل قرآن یا عامهٔ مومنان وگفته اند اهل اسلام آنانند که دل ایشان سالم است از لوث علایق وسر ایشان خالی از کبر خلایق امروز سلامی بواسطه شنوند وفردا سلامی بی واسطه خواهند شنید سلام قولا من رب رحیم

* نظم *

* هر بنده که او گشت مشرف بسلامت * * البته شود خاص بتشریف سلامت *

* لطفی کن و بنواز دلم را بسلامی * * زیرا که سلامت همه لطف است و کرامت *

(اَللّٰهُ) آیا خدای بحق (خَيْرٌ) بهتر است (اَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۝) یا مشرکان عاجز که انباز می گیرند بهتر اند (اَمَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) یا آن کس که بیافرید بقدرت خود آسمان و زمین را که اصول عالم کون و فساد اند (وَاَنْزَلَ لَكُمْ) و فرو فرستاد برای شما (مِّنَ السَّمَآءِ) از آسمان یا ابر (مَآءً ج) آبی (فَاَنْۢبَتْنَا) پس برویانیدیم (بِهٖ) بدان آب عدول از غیبت بتکلم برای تاکید اختصاص فعل است بذات او یعنی ما توانیم و بس که برویانیم بآب باران (حَدَآئِقَ) بوستانهای با دیوار (ذَاتَ بَهْجَةٍ ۝) خداوند خوبی و خرمی یعنی آراسته و زیبا (مَا كَانَ لَكُمْ) نیست و نرسد شما را (اَنْ تُنْۢبِتُوْا) آنکه برویانید (شَجَرَهَا ط) درختان آن بوستانها را (ءَاِلٰهٌ) آیا هست یعنی نیست معبودی (مَّعَ اللّٰهِ ط) با خدای بحق که یاری دهد او را در بین افعال زیرا که او منفرد است بخلق و تکوین (بَلْ هُمْ) بلکه مشرکان (قَوْمٌ يَّعْدِلُوْنَ ۝) گروهی اند که میان می کنند از راه توحید یا شرک می آرند با خدای او را عدیل اثبات می کنند (اَمَّنْ جَعَلَ الْاَرْضَ) آیا عدیل ایشان بهتر است یا کسی که گردانید زمین را (قَرَارًا) قرارگاه آدمیان و دواب (وَّجَعَلَ خِلٰلَهَآ اَنْهٰرًا) و بیافرید در خلال آن زمین جویهای آب (وَّجَعَلَ لَهَا) و بیافرید برای استحکام زمین (رَوَاسِيَ) کوههای بلند که در آن معاون متکون گردد و از حضیض او چشمها متر شح شود (وَجَعَلَ بَيْنَ الْبَحْرَيْنِ) و گردانید میان دو دریا عذب و ملح یا دو خلیج فارس و روم (حَاجِزًا ط) مانعی که با یکدیگر مختلط نشوند (ءَاِلٰهٌ) آیا هست خدای یعنی نیست (مَّعَ اللّٰهِ ط) با خدای که در آفرینش آن شریک او باشد (بَلْ اَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتری از اهل شرک (لَا يَعْلَمُوْنَ ط) نمی دانند تفرد حق را در خلق آن پس لاجرم بشریک او قایلند و آیا مشرک بماتوانان ایشان بهتر است (اَمَّنْ يُّجِيْبُ الْمُضْطَرَّ) یا کسی که اجابت کند فرومانده را (اِذَا دَعَاهُ) چون بخواند او را مضطر و مضطر کسی را گویند که او را هیچ حیله و وسیله نماند مگر حق سبحانه و گفته اند که مضطر کسی است که دل از جان برداشته باشد چون غریق البحر یا گم شده در بیابان بی پایان یا بیمار ناامید از صحت مشیخ داؤد دیبانی قدس سره بعیادت بیماری رفته بود گفت ای شیخ دعا کن برای شفای من شیخ گفت تو دعا کن که مضطری و اجابت بدعای مضطر وابسته است زیرا که نیاز او بیشتر باشد و حق سبحانه نیاز بی چارگان را دوست دارد

* نظم *

* آن نیاز مرهمی بود است و درد * * کانچنان طفلی سخن آغاز کرد *

* هر کجا دردی دوا آنجا بود * * هر کجا فقری نوا آنجا بود *

* پیش حق یک ناله از روی نیاز * * به که عمری در سجود و در نماز *

پس چون نیاز مند بیچاره دعا کند حق تعالی اجابت فرماید (وَيَكْشِفُ السُّوْءَ) و برداود بدی را یعنی دفع کند از و آنچه او را بد آید (وَيَجْعَلُكُمْ) و آیابت بهتر است بآن خدای که گرداند شما را (خُلَفَاءَ الْأَرْضِ ط) خایفگان در زمین یعنی شما را جای نشین پیشینیان سازد و زمین را از پس ایشان به تصرف شما در آرد (ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ ط) آیا خدای دیگر هست با خدای که درین کار ها اعانت او کند یعنی نیست و نشاید (قَلِيْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ ط) اندکی پند می پذیرید یا خدایرا اندک یاد می کنید و گفته اند مرا د بقلت عدم است یعنی یاد نمی کنید مر خدایرا او پرستش بتان می کنید آیا ایشان بهتر اند (اَمَّنْ يَّهْدِيْكُمْ) یا کسیکه راه نماید شما را (فِيْ ظُلُمٰتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ) در تاریکی های بیابان و دریا (وَمَنْ يُّرْسِلُ الرِّيٰحَ) و کسیکه می فرستد بادها را (بُشْرًا) مژده دهندگان (بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهٖ ط) پیش از رحمت او که باران است (ءَاِلٰهٌ مَّعَ اللّٰهِ ط) آیا باشد خدای دیگر با خدای بحق یعنی نتواند بود (تَعٰلَى اللّٰهُ) بزرگ است خدای و برتر (عَمَّا يُشْرِكُوْنَ ۝) از آنچه انبازمی گیرند کافران چه قادر حاق مقدس باشد از شارکت عاجز مخلوق و آیا چنان شریک بهتر است (اَمَّنْ يَّبْدَؤُا الْخَلْقَ) یا آنکه بیافریند خلق را و از عدم بوجود آورد (ثُمَّ يُعِيْدُهٗ) پس باز آرد او را بعد از آنکه بعدم رفته باشد یعنی برانگیزاند در قیامت (وَمَنْ يَّرْزُقُكُمْ) و آنکه روزی میدهد شما را (مِّنَ السَّمَآءِ) از آسمان باران (وَالْأَرْضِ ط) و از زمین بنبات یا باسباب سماوی و ارضی بشما روزی نخشد (ءَاِلٰهٌ) آیا هست خدای شریک (مَّعَ اللّٰهِ ط) با خدای که این کار ها کند (قُلْ هَاتُوْا) بگو بیارید (بُرْهَانَكُمْ) حجت خود را بر آنکه کسی غیر الله را بر ابنای قدرت داد و (اِنْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما (صٰدِقِيْنَ ۝) راست گویان در آنکه الهی دیگر است چه کمال قدرت از لوازم الوهیت است و آن غیر حق را ثابت نیست (قُلْ) بگو ای محمد (لَّا يَعْلَمُ) نه داند (مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ) هر که در آسمان و زمین است (الْغَيْبَ) ناآمده و پوشیده را (اِلَّا اللّٰهُ ط) لیکن خدای میداند پس چنانچه قدرت کاملهٔ مخصوص او است علم شامل نیز مد و اختصاص دارد (وَمَا يَشْعُرُوْنَ اَيَّانَ يُبْعَثُوْنَ ۝) و ایشان نمی دانند کی مبعوث خواهند شد (بَلِ ادّٰرَكَ) مل بمعنی بل است و در لباب گوید که بمعنی ام و بهر تقدیر استفهام بمعنی نفی باشد یعنی درهم نرسید و کامل نشد (عِلْمُهُمْ) دانش ایشان (فِي الْاٰخِرَةِ ج) در وقوع آخرت یعنی ندانستند آخرت را کما ینبغی (بَلْ هُمْ) بلکه ایشان (فِيْ شَكٍّ مِّنْهَا) در گمانند از امور آخرت

ع

بَلْ هُمْ) بلکه ایشان (مِنْهَا عَمُونَ ۝) از امر آخرت نابینا اند یعنی چشم دل ایشان از مشاهدهٔ دلائل بعث وحشر پوشیده است (وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) وگفتند آن فرقه کافر شده بسبب نابینائی دیدهٔ بصیرت (أَإِذَا كُنَّا) آیا چون گردیم ما (تُرَابًا) خاک (وَآبَاؤُنَا) و پدران ما نیز خاک شدند (أَإِنَّا لَمُخْرَجُونَ ۝) آیا ما بیرون آورده شدگانیم از گور رها یابد رآمدگان از مضیق فنا و درآمدگان بسعت حیات (لَقَدْ وُعِدْنَا) بدرستیکه وعده داده شده ایم (هَٰذَا) این حشر و نشر را (نَحْنُ وَآبَاؤُنَا) ما و پدران ما (مِنْ قَبْلُ) پیش از وعدهٔ محمد صلعم یعنی همه انبیاء این وعده داده اند و بتحقیق نه انجامید (إِنْ هَٰذَا) نیست این وعده (إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝) مگر افسانهٔ پیشینیان یعنی مانند افسانهاکه مجرد سخن است بی حقیقت (قُلْ سِيرُوا) بگو ای محمد بروید (فِي الْأَرْضِ) در زمین اهل تکذیب چون دیار حجر و احقاف و مؤتفکات (فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس بنگرید که چگونه بود (عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ ۝) سرانجام گنهکاران (وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ) و اندوهناک مشو ای محمد بر تکذیب و اعراض مشرکان (وَلَا تَكُنْ) و مباش (فِي ضَيْقٍ) در تنگ دلی (مِمَّا يَمْكُرُونَ ۝) از آنچه ایشان مکر کنند که تو در پناه عصمت منی و کفیل نگاهداشت تو منم

* نظم *

* غم مخور ز آنرو که غم خواهت منم * * از همه بد نگهداشت منم *

* از تو گر اغیار بر دارند روی * * این جهان و آن جهان یارت منم *

(وَيَقُولُونَ) و می گویند کافران (مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ) کجاست وکی خواهد بود این عذاب موعود (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید شما راست گویان مخاطب پیغمبر صلعم و اصحاب رض اند که پیوسته کفار را تحذیر می نمودند (قُلْ عَسَىٰ أَنْ يَكُونَ) بگو شاید آنکه باشد بحکم الهی (رَدِفَ لَكُمْ) پیوندد شما و از پی در آید شما را (بَعْضُ الَّذِي) برخی از آنچه (تَسْتَعْجِلُونَ ۝) شتاب می کنید نزول و حلول آن را و آن عذاب روز بدر بود یا قحط و غلا (وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو فَضْلٍ) و بتحقیق که آفریدگار تو خداوند فضل و رحمت است (عَلَى النَّاسِ) بر مردمان که تعجیل نمی کند در عقوبت ایشان بر معاصی (وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر از ایشان (لَا يَشْكُرُونَ ۝) سپاس داری نمی کنند و حق نیست تأخیر عذاب را نمی شناسند (وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَعْلَمُ) و بدرستیکه آفریدگار تو هر آینه میداند (مَا تُكِنُّ) آنچه پوشند (صُدُورُهُمْ) دلهای کفار از حقد و حسد بر تو (وَمَا يُعْلِنُونَ ۝) و آنچه آشکارا می کنند از تکذیب و عداوت تو (وَمَا مِنْ غَائِبَةٍ) و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل (فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) در آسمان و در زمین (إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ۝) مگر نوشته است در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ (إِنَّ هَٰذَا الْقُرْآنَ) بدرستیکه این قرآن (يَقُصُّ عَلَىٰ

بَنِي إِسْرَائِيلَ ) می خواند بر بنی اسرائیل یعنی بیان می کند برای ایشان (أَكْثَرَ الَّذِي) بیشتر آن چیزی
که از جهالت (هُمْ فِيهِ) ایشان در آن چیز (يَخْتَلِفُونَ ۞) اختلاف می کنند بخلاف یکدیگر سخن می گویند
چون تشبیه یهود و تنزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی صفات بهشت و دوزخ و قصه عزیر و عیسی
علیهما السلام (وَإِنَّهُ) و بدرستیکه قرآن (لَهُدًى) هر آینه راه نمودنی است (وَرَحْمَةٌ) و بخشایشی (لِلْمُؤْمِنِينَ ۞)
مر گرویدگان را چه ایشان منتفع اند بدان (إِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه خداوند تو (يَقْضِي بَيْنَهُمْ) داوری کند
میان اهل اختلاف از بنی اسرائیل (بِحُكْمِهِ ۚ) بحکم راست و درست خود (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او است
غالب که حکم او رد نتوان کرد (الْعَلِيمُ ۚ) او است دانا بحقیقت آنچه حکم می کند (فَتَوَكَّلْ) پس توکل کن
(عَلَى اللَّهِ ۖ) بر خدای تعالی و از دشمنی عاندان باک مدار (إِنَّكَ) بدرستیکه تو (عَلَى الْحَقِّ الْمُبِينِ ۞)
بر راستی روشنی یعنی راه تو راست است و کار تو درست (إِنَّكَ) تحقیق که تو (لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ)
سخن نمی توانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان کژ فهم سخن تو نمی تواند کرد (وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ)
و نمی توانی شنوانید کران را آواز خواندن (إِذَا وَلَّوْا) چون برگردند (مُدْبِرِينَ ۞) پشت کردگان یعنی
ایشان را گوش دل کران است و از استماع قرآن اعراض می کنند و روی می گردانند پس مشابه کران
باشند در ناشنیدن خصوصا کری که برگردد و پشت بر داعی خود کند و آن محال استماع او مشکل تر است
و در مزاولت رشد نمی بیند که فهم کند (وَمَا أَنْتَ) و نیستی تو (بِهَادِي الْعُمْيِ) راه نماینده کوران (عَنْ
ضَلَالَتِهِمْ ۖ) از گمراهی ایشان چه هدایت حاصل نمی شود الا بصر بصیرت و ایشان ندارند (إِنْ تُسْمِعُ)
نشوانی تو (إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ) مگر کسی را که بگرود (بِآيَاتِنَا) بسخنان ما یعنی فهم کلام تو نمی کنند مگر گرویدگان
(فَهُمْ مُسْلِمُونَ ۚ) پس ایشان گردن نهادگان فرمانند و مخلصان و متخصصان عالم ایقان اند * نظم *

* گوش جان را نهاده بر فرمان * * دیده دل گشاده بر عرفان *
* زنده از نفحهای گلشن قدس * * معتکف در فضای عالم انس *
* برده اند از مضایق لاشی * * به مقام الله ثم ذرهم بلی *

(وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ) و چون واقع شود قول یعنی واجب گردد عذاب و سخط رب الارباب (عَلَيْهِمْ) بر
آدمیان و قتیکه دست از امر معروف و نهی منکر باز دارند (أَخْرَجْنَا) بیرون آریم (لَهُمْ) برای ایشان
(دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ) جنبنده از زمین (تُكَلِّمُهُمْ ۖ) سخن گوید با ایشان (أَنَّ النَّاسَ) آنکه مردمان (كَانُوا)
مستند که (بِآيَاتِنَا) به سخن های ما از وحده و وعید و حشر و نشر را بآیات قدرت و دلایل حکمت ما

(لَا یُوقِنُونَ ۝) یقین نمی آرند یعنی در آن متیقنین نیستند باید دانست که خروج دابة الارض نشانه
است از علامات قیامت صاحب معتمد آورده که چون زوال دنیا نزدیک رسد حق سبحانه دابه از زمین
بیرون آورد چنانچه ناقه صالح هم را از سنگ بیرون آورد و آن دابه گویا باشد و در حدیث آمده که
خروج دابه و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشد هر کدام که پیش بود آن دیگر در عقبش ظاهر گردد
و از کتب بعضی از ایمه چنان معلوم می شود که از شرایط ساعت اول آیات سماوی طلوع شمس
بود از مغرب و اول آیات ارضی خروج دابه و او جانوری است طول او شصت گز بود و چهار قایمه دارد
و او را زغب یعنی موهای زرد و باریک باشد چنانچه بچه هر مرغی را باشد و دو بال دارد و در تیزروی هیچ طالب
از و فوت نشود و هیچ طالب او را در نیابد روی او چون روی مردم اما در غایت روشنی و درخشندگی بود
و در تفسیر از ابن زبیر رض نقل می کند که سر او شبیه سرگاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون
چشم خوک بود و گوش او چون گوش فیل و شاخ او مانند شاخ گاو کوهی و لون او مثل لون پلنگ و گردنش چون
گردن شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و قوایمش چون قوایم شتر و دمش
چون دم خوک بیرون آید از کوه صفا یا از میان مخلاه مرده یا از کوه اجیاد یا دگی از او و به تهامه یا از بحر سدوم
و در حدیث آمده که از عظم مساجد یعنی از مسجد الحرام بیرون آید و در کتاب علامات الساعة آورده که
از رکن خانهٔ کعبه بدر آید مردم می نگرند و او مانند آفتاب سیر می کند و بلند می شود بعد از سه روز ثلث
او بیرون آید و بعضی برانند که چون سر و گردن او از زمین بیرون نیاید و قول اشهر آن است که تمام او بیرون
از زمین آید و عصای موسی و خاتم سلیمان علیهما السلام با وی بود و روی مومنان بعصای موسی مسح کند سفید گردد
و خاتم سلیمان علیهما السلام بر میان دو چشم کافران مالد روی ایشان سیاه شود و کسی نماند در دنیا مگر سفید روی
و سیاه روی و مردم یکدیگر را بنام و لقب نخوانند بلکه سفید روی را گویند ای بهشتی و سیاه روی را گویند
ای دوزخی و از بین است که بعضی معنی آیت برین وجه گفتند که چون واقع شود قول ما به تمییز مومنان از کافران
بیرون آریم دابة الارض را والله اعلم (وَیَوْمَ نَحْشُرُ) و یاد کن روزی را که حشر کنیم (مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ)
از هر امتی (فَوْجًا) گروهی که رؤسای و اشراف باشند (مِمَّنْ یُکَذِّبُ) از آنها که تکذیب می کنند (بِاٰیَاتِنَا)
کلام ما یا دلایل قدرت ما (فَهُمْ یُوزَعُونَ ۝) پس ایشان باز داشته می شوند تا از اول و اسافل قوم
بدیشان رسند (حَتّٰی اِذَا جَاءُوْا) تا چون بیایند بمحشرگاه (قَالَ کَذَّبْتُمْ بِاٰیَاتِیْ) گوید خدای آیا دروغ
داشتید آیتهای مرا در اول حال (وَلَمْ تُحِیطُوْا) و احاطه نکردید (بِهَا) بدان آیتها (عِلْمًا) از جهت

ع ۲

دانش یعنی دران تامل نکردید و نکنید آن نرسیدید (اَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝) یا آن چه چیز بود که شما بودید که می کردید یعنی چه کار کردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید (وَوَقَعَ الْقَوْلُ) و واقع شود قول یعنی فرود آید عذاب (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (بِمَا ظَلَمُوْا) بسبب آنچه ستم کردند یعنی تکذیب نمودند (فَهُمْ لَا يَنْطِقُوْنَ ۝) پس ایشان سخن نگویند بعذر خواهی جهت مشغول بعذاب نامتناهی (اَلَمْ يَرَوْا) آیا ندیدند و ندانستند منکران حشر (اَنَّا جَعَلْنَا الَّيْلَ) آنکه ما گردانیدیم شب را تیره (لِيَسْكُنُوْا فِيْهِ) تا آرام گیرند در و بخواب و استراحت (وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ط) و ساختیم روز را روشن تا در طلب معیشت باشند (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکه در بین تعاقب نور و ظلمت بر وحدانیت خدا (لَاٰيٰتٍ) هر آینه نشانها است بر بعث و نشور (لِّقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۝) مر گروهی را که تصدیق می کنند یعنی آنکه قادر است بر ابدال روز و شب از یکدیگر هر آینه قدرت دارد بر ابدال موت بحیات در مواد ابدان موتی و بخواب و بیداری نیز که در روز و شب واقع است استدلال می توان کرد بر مردگی و زندگی (وَيَوْمَ يُنْفَخُ) و یاد کن روزی را که دمیده شود (فِي الصُّوْرِ) در صور (فَفَزِعَ) پس بترسد از هول و هیبت آن (مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ) هر که در آسمانها است (وَمَنْ فِي الْاَرْضِ) و هر که در زمینها است ابراد فزع بصیغهٔ ماضی جهت تحقق وقوع است یعنی البته بوقت نفخ صور ترسناک شوند و خواهند شد اهل آسمان و زمین (اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ ط) مگر آن کس که خواهد ای تعالی یعنی خزنهٔ بهشت و دوزخ باشد آیا اسرافیل که نافخ است یا چهار ملک مقرب که جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل عم یا موسی عم که او را در طور صعقه بود در تفسیر گوید که آن ادریس است عم (وَكُلٌّ) و هر مردمان (اَتَوْهُ دَاخِرِيْنَ ۝) آیند گانند بموقف و محشر اتوه خواند بصیغهٔ جمع ماضی و بمعنی مستقبل داند یعنی هر یابند بعرصه گاه خواهشگران (وَتَرَى الْجِبَالَ) و بینی تو کوهها را در ان روز (تَحْسَبُهَا) پندازی آن را (جَامِدَةً) بر جای ایستاده (وَّهِيَ تَمُرُّ) و حال آنکه آن جبال میروند و می گذرند (مَرَّ السَّحَابِ ط) رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمی شود زیرا که اجرام کبار چون بر سمتی واحد حرکت کنند حرکت ایشان نیک ظاهر نیست چنانچه در سیر سحاب مشاهده می رود و محققی فرموده که اولیا نیز در میان خلق بر حد رسوم واقف اند و خلق از حرکات بوطن ایشان که نیک و بد عالمی را طی کنند خبر ندارند

* نظم *

* تو مبین آن پای خار ابر زمین * * زانکه بر دل میرود عاشق یقین

* از ره و منزل زکوتاه و دراز * * دل چه داند که هست او دل نواز *

* آن دراز گوشتا وصاف تست * * رفتن ارواح دیگر رفتن است *
* دست نی و پای نی و تا قدم * * آن چنانکه تاخت جان تا از عدم *

(صُنْعَ اللّٰهِ) بکار و خدای تعالی کردنی (الَّذِیْ اَتْقَنَ) آن خدای که استوار کرد (کُلَّ شَیْءٍ ط) آفریدن هر چیزرا و پیدا است بر وجهی که شاید (اِنَّهٗ خَبِیْرٌ) بدرستیکه او داناست (بِمَا تَفْعَلُوْنَ ۝) بآنچه شما می کنید (مَنْ جَآءَ) هر که بیاید (بِالْحَسَنَةِ) به نیکوئی (فَلَهٗ خَیْرٌ مِّنْهَا ج) پس او را جزای است بهتر از آن زیرا که فانی و باقی بستاند و نیکی را بهفتصد عوض یابد و اگر حسنه را کلمهٔ شهادت داده پس مراورا خیرها حاصل است از آن کلمه (وَهُمْ) و ایشان کنندگان (مِّنْ فَزَعٍ) از ترس و هول (یَّوْمَئِذٍ) آن روز یعنی قیامت (اٰمِنُوْنَ ۝) ایمنند (وَمَنْ جَآءَ بِالسَّیِّئَةِ) و هر که بیاید بدی که آن شرک است (فَکُبَّتْ) پس نگون سار کرده شود (وُجُوْهُهُمْ) رویهای ایشان (فِی النَّارِ ط) در آتش یعنی ایشان را نگونسار در دوزخ افگنند (هَلْ تُجْزَوْنَ) و گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا ندادند شما را (اِلَّا مَا کُنْتُمْ) مگر آنچه بودید که در دنیا (تَعْمَلُوْنَ ۝) می کردید (اِنَّمَآ اُمِرْتُ) جز این نیست که فرموده شده ام (اَنْ اَعْبُدَ) بآنکه پرستش کنم (رَبَّ هٰذِهِ الْبَلْدَةِ) خداوند این شهر را که مکه است (الَّذِیْ حَرَّمَهَا) آن خداوند که بجهت حرمت حرام کرد این بلده را تا خارهای او را نمی برند و شکارش او را نمی درند و صید او نمی رمانند (وَلَهٗ) و مر خداوند این بلده را است (کُلُّ شَیْءٍ) هر چیزرا یعنی هر مخلوق و مملوکی و می اند (وَّاُمِرْتُ) و مامور شده ام (اَنْ اَکُوْنَ) آنکه باشم (مِنَ الْمُسْلِمِیْنَ لا) از ایستادگان بر ملت اسلام (وَاَنْ اَتْلُوَا الْقُرْاٰنَ ج) و بآنکه تلاوت کنم قرآن را و بر قرآءت او مواظبت نمایم تا حقائق آن بر من منکشف گردد (فَمَنِ اهْتَدٰی) پس هر که راه یابد بسبب متابعت من در دین او امر (فَاِنَّمَا یَهْتَدِیْ) پس جز این نیست که راه می یابد (لِنَفْسِهٖ ج) برای نفس خود یعنی منافع آن بوی باز می گردد (وَمَنْ ضَلَّ) و هر که گمراه شود بجهت مخالفت در این امور (فَقُلْ) پس بگو ای محمد (اِنَّمَآ) جز این نیست که (اَنَا مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ ۝) من از بیم کنندگانیم و بر من جز بلاغ نیست و وبال ضلال دیگری بر من نمی رسد (وَقُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ) و بگو ثنا و ستایش مر خدایرا بر نعمت نبوت یا بر آنچه ترا عطا کرده از علم نافع و عمل صالح (سَیُرِیْکُمْ) زود باشد که بنماید خدای شما را (اٰیٰتِهٖ) نشانهای قدرت خود را از خروج دابة الارض و غیر آن یا آیات قاهره در دنیا که واقع بدر است و در آخرت که عذاب ابدی است (فَتَعْرِفُوْنَهَا ط) پس شناسید آن آیتها را و لیکن آن آیت ها را شناختن در آن محل شما را نفع نکند (وَمَا رَبُّکَ) و نیست آفریدگار تو (بِغَافِلٍ) بی خبر (عَمَّا تَعْمَلُوْنَ ۝) از آنچه می کنند مشرکان و خفص

بخطاب خواند یعنی از آنچه شما می کنید پس تأخیر عذاب ایشان یا شما بر حکمتی است که خدا و راهم او داند و بس

* بیت * * هر چه آورد ی و بردی پیش و بس * * حکمت آنرا اند اند جز نویس *

سورة القصص مكية ۞ بسم الله الرحمن الرحيم ۞ وهي ثمان وثمانون آية

ع طسم ۞ امام یافعی قدس سره فرموده که حق سبحانه این حروف را سبب محافظت قرآن گردانیده از تطرق سهات زیاده و نقصان و سرشار الیه در آیت و انا له لحافظون این حروف است امام قشیری رح آورده که طاء شرف است بطهارت نفوس عابدان از عبادت اغیار و طهارت قلوب عارفان از تعظیم غیر جبار و طهارت ارواح محبان از محبت ماسوی و طهارت اسرار موحدان از شهود غیر خدا سلمی رح می گوید سین رمزی است از اسرار الهی بعاصیان بنجات و با مطیعان بدرجات و با محبان بدوام مناجات در بحر الحقایق گفته که میم ایائی است بمنت خالق بر کافهٔ خلایق در قیام کفایات مهمات بقدر حاجات و مرامات و گفته اند حروف ثلثه قسم است بطور سینا و سکندریه و مکه جوابش اینکه (تلك) این سوره یا این آیات (اٰيٰتُ الْكِتٰبِ الْمُبِيْنِ ۞) آیت های کتاب روشن است یا روشن کنندهٔ طریق احسن (نَتْلُوْا) می خوانیم یعنی می خواند بفرمان ما جبرئیل ع (عَلَيْكَ) بر تو (مِنْ نَّبَاِ مُوْسٰى وَفِرْعَوْنَ) بعضی از خبر موسی و فرعون (بِالْحَقِّ) براستی (لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۞) برای گروهی که تصدیق می کنند (اِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا) بدرستیکه فرعون برتری جست و تکبر و تجبر کرد (فِي الْاَرْضِ) در زمین مصر (وَجَعَلَ) و گردانید (اَهْلَهَا) اهل مصر را از قبطیان و سبطیان (شِيَعًا) گروه گروه و هر گروهی را بکاری نام زد کرد (يَّسْتَضْعِفُ) بود که زبون گرفت و مقهور ساخت (طَآئِفَةً مِّنْهُمْ) گروهی را از ایشان یعنی بنی اسرائیل (يُذَبِّحُ اَبْنَآءَهُمْ) می کشت پسران ایشان را که کاهنان گفته بودند که پسری در بنی اسرائیل بزاید که مملکت تو بسبب وی زوال رسد در کشاف آورده که نود هزار پسران بنی اسرائیل کشتند (وَيَسْتَحْيٖ) و زنده می گذاشت (نِسَآءَهُمْ ط) زنان ایشان را از برای خدمت خواتین قبط (اِنَّهٗ كَانَ) بدرستیکه بود فرعون (مِنَ الْمُفْسِدِيْنَ ۞) از تباه کاران که جرات می نمود در قتل اولاد پیغمبران و آزاد آنرا به بندگی می گرفت (وَنُرِيْدُ) و می خواستیم ما (اَنْ نَّمُنَّ) آنکه منت نهیم (عَلَى الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا) بر آنکه زبون گرفته شده بودند و بیچاره گشته (فِي الْاَرْضِ) در زمین مصر و نواحی آن یعنی بنی اسرائیل یا آنکه بر ما نیم ایشان را از بلاد شدت فرعون (وَنَجْعَلَهُمْ) و سازیم ایشانرا (اَئِمَّةً) پیشوایان در امر دین و خواندگان بخیر و صلاح (وَّنَجْعَلَهُمُ الْوٰرِثِيْنَ ۞) و گردانیم ایشان را وارثان اموال و اسباب و املاک فرعونیان (وَنُمَكِّنَ لَهُمْ)

و تمکن و جای دهیم مرایشان را (فِي الْأَرْضِ) در زمین مصر و شام (وَنُرِيَ) و بنمائیم (فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ) فرعون و وزیر او هامان را (وَجُنُودَهُمَا) و لشکرهای ایشانرا (مِنْهُم) از بنی اسرائیل (مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ) آنچه بودند که حذر می کردند از آن چون زوال ملک و هلاک ایشان بدست و شمنان و دیدند این صورت را در وقتیکه در دریا علامت غرق شدن مشاهده کردند بنی اسرائیل تفرج کنان بر ساحل دریا بنظر در آوردند و دانسته که بسبب ظلم و تعدی معاقب و مقهور شدند و مظلومان و بیچارگان بمراد دل رسیده غالب و صفرا فراز گشتند و سر یوم المظلوم علی الظالم اشد من یوم الظالم علی المظلوم آشکارا شد * نظم *

* ای ستمگار بر اندیش از آن روز سیاه * * که ترا اشوی می ظلم افگند از جاه *
* آنکه اکنون بحقارت نگری جانب وی * * بشماتت کند آنروز بسوی تو نگاه *

آورده اند که فرعون قوابل مصر را موکل ساخت بر حوامل بنی اسرائیل و جمعی دیگر از انیز برایشان موکل گردانید که هر حامله که پسر زاید فی الحال بکشند قابلهٔ که بر مادر موسی ع موکل بود در حین وضع حمل حاضر شد موسی ع را فراگرفت و در روی وی نگریسته و الجمال وی گشت و محبت وی بران مولود عظیم در دلش پدید آمد و گفت ای زن غم مخور که من سر ترا فاش نکنم و موکلان را گویم که آن بچه دختری بود مرده او را در خاک کردیم اما شرط آن است که فرزند ترا هیچ کس از اقربا و همسایگان نه بیند مادر موسی ع سه ماه پنهان داشت و قولی آن است که بعد از ولادت جمعی از موکلان خود را دران خانه افگندند و خواهر موسی ع او را برداشته در تنوری که برای نان پختن گرم کرده بودند افگند و آن گروه بچه نادیده از ان خانه بیرون رفتند و مادر ش بر تنور آمده دید که آتش گل در بحان شده و موسی ع بآن بازی می کند القصه او را پنهان پرورش می دادند و پیوسته ترسان و هراسان می بود بجهت آنکه فرعونیان زیادت از پیش در تفحص و تجسس مشغول بودند درین وقت الهام الهی بوی رسید چنانچه می فرماید (وَأَوْحَيْنَا) وحی کردیم یعنی الهام دادیم و علم الهدی قدس سره فرموده ش یدر رسولی فرستاده باشد از ملایکه و غیر آن (إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ) بسوی مادر موسی ع که از اولاد لاوی بن یعقوب بود ع نام او نوخابذ بنون در اول اسم و از تیسیر و عین المعانی یوخابذ بیای مثناه تحت در اول و بر هر تقدیر الهام دادیم او را (أَنْ أَرْضِعِيهِ) آنکه شیر ده و بپرور او را (فَإِذَا خِفْتِ) پس چون بترسی (عَلَيْهِ) بر او فهم کنی که مردم دانستند و قصد او خواهند کرد (فَأَلْقِيهِ) پس بیفکن او را (فِي الْيَمِّ) در بحر مراد آب نیل است یعنی بعد از انکه او را در صندوقی نهاده باشی بیفکن او را در آب نیل (وَلَا تَخَافِي) و مترس که

او ضایع نخواهد شد (وَلَا تَحْزَنِي ج) واندوه مبر در فراق او (إِنَّا رَادُّوهُ) بدرستیکه ما بازگردانندهٔ او ایم (إِلَيْكِ) بسوی تو اندکی زمانی را بروجهی که دلخواه تو باشد (وَجَاعِلُوهُ) وگردانندهٔ ایم او را (مِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞)

از فرستادگان یعنی او را شرف نبوت ارزانی خواهیم داشت وچون مادر موسی عم دریافت که فرعونیان در تجسس و تفحص ابنای بنی اسرائیل مبالغه دارند نجاری را که آشنای عمران بود فرمود صندوقی پنج شبر در پنج شبر بتراشد و آن نجار غریبال این دیدرا بود و این عم فرعون چون صندوق تمام کرد و مادر موسی عم تسلیم نمود در خاطرش گذشت که کودکی دارد دومی خواهد که در صندوق کرده از موکلان بگذراند نزد گماشتهٔ فرعون آمد و خواست که صورت حال بازنماید زبانش بسته شد نخانهٔ خود باز آمد و خواست که نزد فرعون رود و نامی کند چشمش نابینا شد دانست که آن مولودی که کاهنان نشان داده اند این است فی الحال نادیده بدو ایمان آورد و مومن آل فرعون او است و مادر موسی عم صندوق را بالتقیر اندوده موسی عم را در وی خوابانید و سر صندوق هم بالتقیر محکم ساخته در رود دینیال افگند و فرعون را دختری بود بعلت برص مبتلا شده امل گماشت گفته بودند که فلان روز در رود دینیال انسانی خروسال یافته شود این علت بآب دهن او زایل گردد در آن روز معین فرعون و زن و دختر و محرمان وی بکنارهٔ رود دینیال آمدند و انتظار انسان موعود می بردند که ناگاه آن صندوق بر روی آب نمودار شد فرعون ملازمان را امر کرد که آن را بگیرند و بیارند (فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ) پس موسی را افراگرفتند کسان فرعون (لِيَكُونَ) تا گردد یا باشد (لَهُمْ) مر فرعونیان را (عَدُوًّا) دشمن مردمانی را که بسبب وی غرق شوند (وَحَزَنًا ط) واندوه بزرگ مر زنان را که ایشانرا ببرده گیرند یعنی عاقبت حدوحزن گردد ایشانرا (إِنَّ فِرْعَوْنَ) بدرستیکه فرعون (وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا) وتامان وسپاه ایشان بود (كَانُوا خَاطِئِينَ ۞) بودند خطاکاران در همه چیز آورده اند که چون صندوق بتابوت کشاندند موسی عم را دیدند محبت او در دل حاضران و ناظران پدید آمد و فرعون دختر خود را گفت که این مولود چگونه از قتل جسته مبادا که آن مولود که می گویند این باشد زن فرعون گفت من از منجمان شنوده ام که در فلان شب از آنچه بر فرعون می ترسیدیم خاطر جمع شده است دست ازین طفل بگذار و بدار تا دختر خود را بوی علاج کنیم پس قدری از آب دهن وی بر موضع برص آن دختر مالید فی الحال زایل گشت * مصرع * آمد طبیب و درد بکلی علاج یافت * (فَالَتِ امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ) وگفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط نبوت و در عین الجمانی آورده که او عمهٔ موسی عم بود و بهر تقدیر با فرعون گفت (قُرَّتُ عَيْنٍ لِّي) این کودک روشنی چشم است مرا (وَلَكَ ط) و مرترا که بسبب او عزیز ما شفا یافت

(لَا تَقْتُلُوهُ) مکشید او را لفظ جمع برای تعظیم است (عَسَىٰ أَن يَنفَعَنَا) شاید کسود رساند مرا که امارات محسن و علامات برکت جبین او مبین است و لایح (أَوْ نَتَّخِذَهُ) یا فرا گیریم او را (وَلَدًا) بفرزندی که او اهلیت آن دارد فرعون او را بآیه بخشید و آیه بتربیت او شنول گشت (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) و حال آنکه ایشان نمیدانند یعنی فرعون و قوم او نمی دانستند که هلاک ایشان در دست او است (وَأَصْبَحَ) و گشت (فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ) دل مادر موسی ع (فَارِغًا) خالی از صبر و عقل یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون افتاد بی صبر و دل قرار شد (إِن كَادَتْ) بود نزدیک شد که از اضطراب (لَتُبْدِي بِهِ) آشکارا کند قصه موسی را ع و این گوید فرزند من است مکشید و قولی آن است که چون شنید که او را بفرزندی برگرفتند از اندوه دل او فارغ شد و نزدیک بود که از فرط شادی ظاهر کند که این پسر من است (لَوْلَا أَن رَّبَطْنَا عَلَىٰ قَلْبِهَا) اگر نه آن بودی که ما بند نهادیم بر دل او یعنی بر بستیم و محکم کردیم دل او را بصبر انابت و این لطف کردیم (لِتَكُونَ) تا باشد که آن زن (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) از باور دارندگان مروعدهٔ ما را بر آینه ظاهر کردی سر پسر خود را (وَقَالَتْ) و گفت مادر موسی ع (لِأُخْتِهِ) مر خواهر او مریم را و امر آن است که نام او کلثوم و شوهر او را غالب بن برث گفتندی مادر موسی ع او را گفت (قُصِّيهِ) بر پی برادر خود برو و از و خبر گیر کلثوم بدر بارگاه فرعون آمد (فَبَصُرَتْ بِهِ) پس دید برادر خود را (عَن جُنُبٍ) از دور و کنار آیسه (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ) و ایشان ندانستند که آن خواهر وی است (وَحَرَّمْنَا) و حرام کردیم ما (عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ) بر موسی ع شیر دایگانرا (مِن قَبْلُ) پیش از آمدن خواهر او آورده اند که هشت شبانه روز موسی ع شیر کسی نگرفت تا آیسه و قوم او بیچاره شدند اما موسی ع انگشت سبحه خود را می مکید و شیر پاک بیرون آمده می خورد چون کلثوم دانست که آیسه برای دایه مضطرب است (فَقَالَتْ) پس گفت خواهر موسی ع (هَلْ أَدُلُّكُمْ) آیا دلالت کنم شما را (عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ) بر اهل خانه که از وی شفقت دارند و پذیرند این کودک را (لَكُمْ) برای شما (وَهُمْ) و آن اهل بیت (لَهُ نَاصِحُونَ) مر او را نیکو خواهان باشند و در ارضاع و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند که چون نامان این کلمه شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند که این از کدام خانواده است کلثوم دریافت گفت من بدین معنی گفتم که هم لابک ناصحون یعنی نیکو خواه فرعونند نه از ان کودک پس او را دلداری داده گفتند برو آن سر را که گفتی بیار کلثوم رفت و مادر را بیاورد و دوران حال موسی ع در کنار فرعون بود و هر چند دایه می آورند موسی ع بر سید است موسی ع روی از دمی تافت و شیر او نمی سند و چون او را بر گناه مادر نهادند و بوی مادر بمشام او

رسید بوی متوجه شد و بستانش فراگرفت * بیت *

* بوی خوشش تو هر که ز باد صبا شنید * * از یار آشنا سخن آشنا شنید *

فرعون گفت تو کیستی که رضیع بوستان تو میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه ترین و شیرین من بنهایت لطیف و شیرین است هیچ طفلی نزد من نیاید تا الا که شیر من قبول کند فرعون بفرمود تا اجرت او مقرر کردند و موسی ع را بدو سپرد و گفت بخانهٔ خود برو و در هفته یک روز پیش ما می آر مادر موسی ع او را برگرفت دمان و خوش دل روی بخانهٔ خود نهاد کردهٔ الهی راست شد چنانچه فرمود (فَرَدَدْنَاهُ) پس باز گردانیدیم موسی را (إِلَىٰ أُمِّهِ) بسوی مادر او (كَيْ تَقَرَّ) تا روشن شود (عَيْنُهَا) چشم او بقرزند (وَلَا تَحْزَنَ) واندوهناک نشود بفراق او (وَلِتَعْلَمَ) و تا بداند بعلم مشاهده (أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ) آنکه وعدهٔ خدای (حَقٌّ) درست است (وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر قبطیان (لَا يَعْلَمُونَ ۝) بودند که نمی دانستند (وَلَمَّا بَلَغَ) و آن هنگام که رسید موسی ع (أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ) بنهایت قوت خود و کمال جوانی که آن سی سالگی است یا چهل سالگی و راست شد و بکمال رسید عقل او و دران سن مرا و اینجا چهل سالگی است یعنی چون بدین سن رسید (آتَيْنَاهُ) دادیم او را (حُكْمًا) نبوت (وَعِلْمًا) و دانش در دین (وَكَذَٰلِكَ) و مانند این که بموسی و مادر او کردیم از لطف و کرم (نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝) پاداش میدهیم نیکوکاران را ذکر ایتای نبوت در اثنای این قصه بیان صدق هر دو وعده است که چنانچه او را بمادر رسانیدیم نبوت هم دادیم (وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ) و در آمد موسی ع بشهر مصر یا بشهر منف که از ولایت مصر بود یا بلدهٔ حابین که بر در فرسخی مصر یا بعین الشمس از نواحی مصر و در تفسیر نقاش گفته باسکندریه و قول اشهر آن است که بمصر در آمد (عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ) بر هنگام غفلتی که واقع بود (مِنْ أَهْلِهَا) از اهل مصر یعنی میان شام و خفتن که در آن وقت هر کس بهم خود مشغول بودند و گفته اند وقت قیلوله در آمد (فَوَجَدَ) پس یافت (فِيهَا) در آن شهر (رَجُلَيْنِ) در مرد که ایشان (يَقْتَتِلَانِ ۝) خصومت میکردند (هَٰذَا) این یکی (مِنْ شِيعَتِهِ) از پی روان موسی یعنی از بنی اسرائیل نام او سامری و گفته اند ماشیخا (وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ) و این یکی از دشمنان او بود یعنی از قبط نام او قلون یا فیلقون و او خواننر فرعون بود بنی اسرائیل را اکثر بیگار کشیدن می کرد چون موسی ع آنجا رسید (فَاسْتَغَاثَهُ) پس فریاد خواست بموسی ع (الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ) آن کسی که از گروه او بود (عَلَى الَّذِي) بر آنکس که او (مِنْ عَدُوِّهِ) از دشمنان او بود یعنی باری طلبید سبطی از موسی ع بر دفع قبطی موسی ع قبطی را گفت

ع
ربع

که دست از زدن بدارد قبطی سخن موسی عم را رد کرد (فَوَكَزَهُ مُوسَى) پس مشتی زد او را موسی (فَقَضَى عَلَيْهِ) کار او بکشت او را و گفت اند حکم کرد خدای بر و بمرگ پس بمرد موسی عم بعد از کشتن او (قَالَ) گفت موسی (هٰذَا) این کار (مِنْ عَمَلِ الشَّيْطٰنِ ط) از عمل کسی است که شیطان او را فرا کند بر عمل امثال من (إِنَّهُ) بدرستیکه شیطان (عَدُوٌّ) دشمنی است (مُضِلٌّ) گمراه کننده (مُّبِينٌ ۝) هویدا دشمنی او و چون پیغمبران از نافرمانی خدای تعالی بقصد معصوم و زلت ایشان نباشد الا از طریق سهو و این نسبت بر بنت ایشان ذنبی باشد پس حضرت موسی عم بطریق مناجات فرمود (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار من (إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي) بدرستیکه من ستم کردم بر نفس خود بر قتل قبطی پیش از امر بدان (فَاغْفِرْ لِي) پس بیامرز مرا (فَغَفَرَ لَهُ ط) پس بیامرزید خدای او را استغفار وی (إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ۝) بدرستیکه خدای آمرزنده است مر بندگان را مهربان است بر ایشان (قَالَ رَبِّ) گفت موسی عم ای آفریدگار من بسوگندی خورم (بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) بآنچه انعام کردهٔ بمن بمغفرت و غیران که توبه می کنم (فَلَنْ أَكُونَ) پس باشم هرگز (ظَهِيرًا) هم پشت و یار (لِّلْمُجْرِمِينَ ۝) مر گناهکاران را یعنی یاری کس نکنم که سوء دی باشد مجرمی و جنایتی چون معاونت قبطی که سوء دی شد بقتل قبطی (فَأَصْبَحَ) پس بامداد کرد موسی عم (فِي الْمَدِينَةِ) در آن شهر (خَائِفًا) ترسان و هراسان (يَتَرَقَّبُ) انتظار می برد و ترصد می کرد که دم بدم کسی او را طلبد و قصاص کند پس ناگاه (فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ) پس ناگاه آنکس که طلب یاری می کرد از او (بِالْأَمْسِ) دی روز (يَسْتَصْرِخُهُ ط) باز فریاد می کرد و یاری می طلبید بر قبطی دیگر (قَالَ لَهُ مُوسَى) گفت موسی عم مر آن بنی اسرائیل را (إِنَّكَ) بدرستیکه تو (لَغَوِيٌّ) مردی گمراهی (مُّبِينٌ ۝) پیدا است گمراهی تو یعنی دی روز سبب قتل کسی شدی (فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ) پس آن هنگام که خواست موسی عم (أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي) آنکه بگیرد آن کس را که (هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا ج) او دشمن است مر موسی عم را و بنی اسرائیل و از شر او رفع کند قبطی گمان برد که بر سر او میرود تا او را برند (قَالَ يَا مُوسَى) گفت ای موسی (أَتُرِيدُ) آیا می خواهی (أَنْ تَقْتُلَنِي) بآنکه بکشی مرا (كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا) چنانکه بکشتی نفسی را (بِالْأَمْسِ ۝) دی روز (إِنْ تُرِيدُ) نمی خواهی (إِلَّا أَنْ تَكُونَ) مگر آنکه باشی (جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ) گردن کشی نامهربانی بی عاقبتی خونریزی بقتل قبطی در زمین مصر باشکند و پیغمبر این ماکن چنانچه اسامی او بذکور شد (وَمَا تُرِيدُ) و نمی خواهی تو (أَنْ تَكُونَ) آنکه باشی (مِنَ الْمُصْلِحِينَ ۝) از اصلاح کنندگان میان مردم قبطی این سخن شنید و دانست که فاتون خبر قتل را موسی عم کشته بفرعون رسانیدند و او

بارگان دولت مشاورت کردند بر قتل موسی قرار گرفت و خبریل که مومن آل فرعون بود از ان حال آگاه شده متوجه موسی عم شد (وَجَاءَ رَجُلٌ) و آمد مردی یعنی خبریل (مِنْ اَقْصَا الْمَدِيْنَةِ) از دورترجای از شهر یعنی از بارگاه فرعون که بر یک کنار شهر بود (يَسْعٰى) شتاب می کرد تا بموسی عم رسید (قَالَ يَا مُوْسٰى) گفت ای موسی (اِنَّ الْمَلَاَ) بدرستیکه اشراف قوم (يَاْتَمِرُوْنَ بِكَ) مشاورت می کنند و تدبیر می انگیزند بتو (لِيَقْتُلُوْكَ) تا بکشند ترا بعوض مقتول (فَاخْرُجْ) پس بیرون رو از این شهر (اِنِّيْ) بدرستیکه من (لَكَ) مرترا (مِنَ النّٰصِحِيْنَ ۞) از نصیحت کنندگان و نیک خواهانم (فَخَرَجَ) پس بیرون رفت و بهمان دم بی زاد و راحله و رفیق (مِنْهَا) از ان شهر (خَآئِفًا) در حالتیکه ترسان بود بر نفس خود (يَّتَرَقَّبُ) انتظار می برد که کسی از پی او در آید (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار من (نَجِّنِيْ) نجات ده مرا باز رهان (مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ۞) از گروه ستمکاران یعنی فرعون و کسان او در موضح آورده که جبرئیل عم آمد و گفت ای موسی متوجه بشهر مدین شو و او ابر سر راه آورد و موسی عم قدم در ان صوب نهاد (وَلَمَّا تَوَجَّهَ) و آن هنگام که متوجه شد (تِلْقَآءَ مَدْيَنَ) بسوی مدین و آن شهری بود مسمی باسم بانی او که مدین بن ابراهیم عم است و از مصر تا آنجا هشت روزه راه است و در حین توجه (قَالَ) گفت (عَسٰى رَبِّيْ) شاید که آفریدگار من (اَنْ يَّهْدِيَنِيْ) آنکه راه نماید مرا (سَوَآءَ السَّبِيْلِ ۞) راه راست و درست تا بمدین پس موسی عم هشت شبانروزی رفت و جز گیاه خوردنی نداشت سلمی رح فرمود که روی ناحیه مدین داشت اما دلش متوجه بحضرت ذوالمنن بود و سالک بدای مدین را همراهی شوق لقای می پیمود

* بیت *

* عمرت تا یار من شدروی در راه عدم کرد * * خوش است آداز نگی آنرا که همراهی چنین باشد *

(وَلَمَّا وَرَدَ) و آن هنگام که برسید (مَآءَ مَدْيَنَ) بآب مدین و آن چاهی بود بر کنار شهر (وَجَدَ عَلَيْهِ) یافت بر سر آن آب (اُمَّةً مِّنَ النَّاسِ) گروهی از مردمان که آنجا جمع شده (يَسْقُوْنَ) آب میدادند مواشی خود را (وَوَجَدَ) و یافت (مِنْ دُوْنِهِمُ امْرَاَتَيْنِ) از فرود ایشان یعنی در مکان اسفل از ایشان دو زن را (تَذُوْدٰنِ ۚ) که می راندند گوسپندان خود را تا بار مه دیگر محتاط نشوند از آنکه شدت ذاتی انها باشد فرا پیش رفت و بطریق تلطف (قَالَ) گفت موسی عم (مَا خَطْبُكُمَا) چیست حال شما و کار شما که گوسفندان را از آب خوردن و اختلاط کردن با دیگر گوسفندان باز میدارید (قَالَتَا) گفتند (لَا نَسْقِيْ) ما آب نمی دهیم گوسفندان خود را (حَتّٰى يُصْدِرَ الرِّعَآءُ) تا وقتیکه باز گردانند شبانان

و مهای خود را از آب و فضلهٔ گل از مواشی ایشان پاک ساختیم خود دهیم زیرا که ما دگاری نداریم (وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ) و پدر ما پیر کهن سال بزرگ حال است نمی تواند که بیاید و ما را دو پاکفته اند که ایشان دختران برادر زادهٔ شعیب عم بودند که او و ایشرین گفتند و اشهر آن است که دختران شعیب عم بودند که بزرگ تر صفورا نام داشت و خورد تر صفیرا یا صفوره چون موسی عم بر حال ایشان اطلاع یافت نزدیک شبانان آمده گفت این عجوز گانرا چرا انتظار می دهید اول اغنام ایشان را سیراب کنید تا زود دتر خانهای خود روند ایشان از روی تکبر و افسوس گفتند ما ایشانرا آب نمی دهیم اگر تو می توانی بیا آب بده موسی عم فرا پیش آمد و انها را انظر در میان دو آبدوی دوی افتاده بنر سیده سوبیک طرف رفته بانظاره بایستادند موسی عم بیامد و دلوی که ده تن می کشیدند او تنها با آنکه شست شبانرو ز طعام نخورده بکشید و گوسپندان ایشانرا سیراب کرد گفته اند که بر سر چاه دیگر رفت و سنگی که چهل تن برگرفتندی از سر چاه تنها برداشت و بدلوی که چهل نفر بر کشیدندی تنها آب کشید (فَسَقَىٰ) پس آب داد (لَهُمَا) برای ایشان مواشی ایشانرا و ایشان برفتند (ثُمَّ تَوَلَّىٰ) پس باز گشت موسی عم (إِلَى الظِّلِّ) بسوی سایهٔ دیواری یا درختی (فَقَالَ رَبِّ) پس گفت موسی عم ای پروردگار من (إِنِّي) بدرستیکه من (لِمَا أَنزَلْتَ) برای آنچیز که بفرستی (إِلَيَّ) بسوی من (مِنْ خَيْرٍ) از نیکوئی یعنی خوردنی کم و بیش هرچه باشد (فَقِيرٌ) محتاجم با من برای آنچه فرستادی بمن از نیکوئیها که عدد کمال دین باشد

فقیر شدم در دنیا و سعت عیش و تونگری کز نزد فرعون داشتم بگذاشتم * بیت *

* با فقر بسازم که مرا فقر خوش است * گر هیچ ندارم چو تو دارم همه هست *

اما چون دختران شعیب عم در ین روز زود تر بخانه باز آمدند و پدر از حیب زودی معاودت پرسید قصه را بتمامی عرض کردند دختر خود را فرمود تا برود و او را بیارد (فَجَاءَتْهُ) پس آمد بسوی عم (إِحْدَاهُمَا) یکی از این دو زن و آن صفورا بود (تَمْشِي) میرفت (عَلَى اسْتِحْيَاءٍ) بر طریق شرم زده چنانچه ابکار روند (قَالَتْ إِنَّ أَبِي) گفت آن زن بدرستیکه پدر من (يَدْعُوكَ) می خواند ترا (لِيَجْزِيَكَ) تا پاداش دهد ترا (أَجْرَ مَا سَقَيْتَ لَنَا) مزد آنکه آب دادی اغنام مرا برای ما موسی عم بجهت زیارت شعیب عم و تقریب آشنائی بادی اجابت فرمود نه برای طمع مزد و در راه که می رفتند باد می آمد جامهٔ صفورا از بعضی اجزای او برداشته می شد موسی عم فرمود که تو در عقب من آی و مرا سخن دلالت براه کن (فَلَمَّا جَاءَهُ) پس آن هنگام که بیامد موسی نزدیک شعیب عم (وَقَصَّ عَلَيْهِ الْقَصَصَ) و خواند بر او باز

گفت قصهٔ خود را و شعیب عم دانست که او از اهل بیت نبوت است (قَالَ لَا تَخَفْ ۞) گفت مترس (نَجَوْتَ) رهائی یافتی (مِنَ الْقَوْمِ الظّٰلِمِيْنَ ۞) از گروه ستمکاران یعنی فرعون و قوم او چه ایشانرا بدین ولایت دست نیست پس فرمود تا طعامی حاضر کردند و موسی عم از خوردن طعام امتناع نمود و فرمود که ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم یعنی مزدی اغنام برای خدای تعالی کرده ام نه برای اجرت شعیب عم گفت این طعام نه مزد کار تو است بلکه عادت ما آن است که هر که بمنزل ما رسد او را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالیا تو همانی و ما حضری را رسیده مروت اقتضای آن می کند که در نکنی * مصرع * که میهمان سخن میزبان قبول کند، موسی عم از ان طعام تناول فرمود و در اثنای این حال (قَالَتْ إِحْدٰىهُمَا) گفت یکی از ان دو زن و آن صفورا بود (يٰٓاَبَتِ اسْتَاْجِرْهُ ۞) ای پدر من بمزدگیر موسی را برای شبانی (إِنَّ خَيْرَ مَنِ اسْتَاْجَرْتَ) بدرستیکه بهترین کسیکه بمزدگیری (الْقَوِيُّ الْاَمِيْنُ ۞) مزد دور توانا و امین است تعریض است بآنکه موسی عم را قوت و امانت هست آورده اند که پدر از وی پرسید که تو امانت و قوت او را از کجا معلوم کردی صفورا قصه کشیدن دلو صورت مرافقت و امر کردن بآنکه از عقب او رود باز گفت شعیب عم بران حال اطلاع یافته (قَالَ) گفت شعیب عم (إِنِّيْٓ اُرِيْدُ) بدرستیکه من می خواهم (اَنْ اُنْكِحَكَ) آنکه بزنی تو دهم (إِحْدَى ابْنَتَيَّ هَاتَيْنِ) یکی از ین دو دختر هر کدام را که خواهی (عَلٰٓى اَنْ تَاْجُرَنِيْ) بر آنکه اجاره دهی نفس خود را بمن یا مزد دوری کنی مرا (ثَمٰنِيَ حِجَجٍ ۚ) هشت سال در عین المعانی آورده که در شرایع متقدمه مهر دختران امر پدران بود و ایشان می گرفتند و در شریعت ما منسوخ شده بدین حکم که والتوا النساء صدقاتهن نحله و آنکه اجر منافع مهر تواند بود ممنوع است نزد امام اعظم رح بخلاف ش فعی رح و گفته اند که معنی آیت این است که مزد آنکه تزویج می کنم دختر خود را بتو صداق دختر من آن است که هشت سال شبانی من کنی (فَاِنْ اَتْمَمْتَ) پس اگر تمام کنی آن هشت سال را (عَشْرًا) ده سال (فَمِنْ عِنْدِكَ ۚ) پس آن نزدیک تو است یعنی بطریق تفضل کاری کرده باشی و شرط کرم بجای آورده (وَمَآ اُرِيْدُ) و نمی خواهم (اَنْ اَشُقَّ عَلَيْكَ ۞) آنکه رنج نهم بر تن تو بالزام اتمام ده سال یا مناقشه بر مراعات اوقات و استیفای اعمال یعنی ترا کاری می فرمایم بر وجهی که آسان باشد و در رنج نیفتی (سَتَجِدُنِيْٓ) زود باشد که یابی مرا (اِنْ شَآءَ اللّٰهُ) اگر خواهد خدای تعالی (مِنَ الصّٰلِحِيْنَ ۞) از ستوده کاران و شایستگان در حسن معامله و وفای عهد و التزام آداب صحبت (قَالَ ذٰلِكَ) گفت موسی عم که این عهد (بَيْنِيْ وَبَيْنَكَ ط) میان من و میان تو قایم است که هیچ کدام خلاف نکنیم (اَيَّمَا

الْاَجَلَيْنِ) هرکدام ازین دو مدت که هشت سال و ده سال است (قَضَيْتُ) بگزارم و بپایان رسانم (فَلَا عُدْوَانَ عَلَيَّ ط) پس تعدی و افزونی جستن نیست بر من یعنی اهل مرا از من باز نباید داشت (وَاللّٰهُ عَلٰى مَا نَقُوْلُ) و خدای تعالی بر آنچه می گویم و شرط می کنم (وَكِيْلٌ ۝) گواه است بر آنچه گفت و شنید میرود کار ساز ما است یعنی کار خود را بوی می سپاریم تا بتوفیق او از وعده عهد بیرون آئیم * بیت *

* گر لطف تو یاری ننماید ز نخست * * هم عهد شکست است و هم پیمان است *

(فَلَمَّا قَضٰى) پس آن هنگام که بگذارد (مُوْسَى الْاَجَلَ) موسی مدت خود را و در اخبار است که اقصی الاجلین بانجام رسانید یعنی ده سال شبانی کرد و ده سال دیگر مصاهب شعیب عم بود و در چهل سالگی ع
باز ت شعیب عم متوجه مصر گشت پس چون قدم در راه نهاد (وَسَارَ بِاَهْلِهٖ) و بمردمان خود را در شب
حمر: و تاریک که راه گم کرده بود زنش را وضع حمل نزدیک رسیده بود و اغمام از برق و باد دور مه
منتشر شده و از منتهی آتش نمی جست (اٰنَسَ) بدید (مِنْ جَانِبِ الطُّوْرِ) از طرف کوه طور (نَارًا ج)
آتشی (قَالَ لِاَهْلِهِ) گفت موسی عم مر کسان خود را (امْكُثُوْا) که درنگ کنید در همین مکان (اِنِّيْٓ
اٰنَسْتُ) بدرستیکه من دیدم (نَارًا) آتشی را (لَّعَلِّيْٓ اٰتِيْكُمْ) شاید که بیارم برای شما (مِّنْهَا بِخَبَرٍ)
ازان آتش خبری یعنی از نزدیکان که بر سر آتش اند خبری که راه از کدام طرف است (اَوْ جَذْوَةٍ
مِّنَ النَّارِ) یا پارهٔ از آتش بیارم (لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُوْنَ ۝) شاید که شما خود را گرم سازید بدان (فَلَمَّآ اَتٰىهَا)
پس چون آمد بدان آتشی (نُوْدِيَ) ندا کرده شد یعنی موسی را ندا کردند (مِنْ شَاطِئِ الْوَادِ الْاَيْمَنِ)
از کنارهٔ رود که بدست راست موسی عم بود آن ندا رسید (فِي الْبُقْعَةِ الْمُبٰرَكَةِ) در جایگاهی برکت
داده شده (مِنَ الشَّجَرَةِ) از درخت نمر یا عوسج یا عناب (اَنْ يّٰمُوْسٰٓى) آنکه ای موسی (اِنِّيْٓ اَنَا اللّٰهُ)
بدرستیکه منم خدای تعالی (رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ۝) پروردگار عالمیان موسی عم در درخت نگاه کرد آتشی
سفید نی دود دید و بدل فرو نگریست شعلهٔ آتش شرق لقای محبوب مشاهده نمود از شهود این و آتش
نزدیک بود که شمع وجودش تمام سوخته گردد * بیت *

* هست در من آتشی روشن نمیدانم که چیست * * این قدر دانم همچون شمع میگدازم از عشق *

دیگر موسی از ندای آن با موسی سوختهٔ عشق و گداختهٔ شوق شده در پیش درخت بایستاد، آن
ندا دو مضمون داشت یکی آنکه ای موسی انی انا اللہ رب العالمین و دیگر (وَاَنْ اَلْقِ عَصَاكَ ط)
آنکه بیفگن عصای خود را موسی عم عصا بیندا خت ماری شده (فَلَمَّا رَاٰهَا) پس آن هنگام که دید

عصا را که (تَهْتَزُّ) بسرعت حرکت می کند (کَأَنَّهَا جَانٌّ) گویا که ماری است جهنده که در سرعت او را نیز مار گویند (وَلَّى) برگشت (مُدْبِرًا) هزیمت کنان از خوف (وَلَمْ يُعَقِّبْ ط) و باز نگشت بوادی بلکه روی بجانب اهل خود نهاد و روان شد ندا رسید که (يَا مُوسَى أَقْبِلْ) ای موسی پیش آی (وَلَا تَخَفْ ج) و مترس از این مار (إِنَّكَ) بدرستیکه تو (مِنَ الْآمِنِينَ ۝) از آسیب یافتگانی (اُسْلُكْ يَدَكَ) در آر دست خود را (فِي جَيْبِكَ) در گریبان جامهٔ خود (تَخْرُجْ بَيْضَاءَ) تابیرون آید سفید و درخشنده (مِنْ غَيْرِ سُوءٍ ج) از بی عیبی یعنی سفیدی از مکروه و منفر نباشد چون بیاض برص (وَاضْمُمْ إِلَيْكَ) و جمع کن بسوی خویش (جَنَاحَكَ) بال خود را یعنی بر سینه دست خود را (مِنَ الرَّهْبِ) از برای ترس تا ساکن یابی یا دست راست زیر بغل چپ در آر چنانکه مردم ترسناک کند (فَذَانِكَ) پس این دو چیز یعنی عصا و ید بیضا (بُرْهَانَانِ) دو حجت و علامتند (مِنْ رَبِّكَ) از پروردگار تو برسالت تو و برو بدین دو معجزه (إِلَى فِرْعَوْنَ) بسوی فرعون (وَمَلَائِهِ ط) و گروه او (إِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (كَانُوا) هستند (قَوْمًا) گروهی (فَاسِقِينَ ۝) بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان (قَالَ رَبِّ) گفت موسی عرض ای آفریدگار من (إِنِّي قَتَلْتُ) بدرستیکه من کشته ام (مِنْهُمْ نَفْسًا) از قبطیان یکی را (فَأَخَافُ) پس می ترسم (أَنْ يَقْتُلُونِ ۝) آنکه بکشند مرا بقصاص او (وَأَخِي هَارُونُ) و برادر من هارون هم (هُوَ أَفْصَحُ) او فصیح تر است (مِنِّي) از من (لِسَانًا) از جهت زبان آوری و سخن گزاری (فَأَرْسِلْهُ) پس بفرست او را (مَعِيَ) با من (رِدْءًا) یار و مددگار (يُصَدِّقُنِي ج) تا مرا تصدیق کند در تقریر حجتها و ترجیح شبهتها یا تعبیر کند از من کلام مرا (إِنِّي أَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم (أَنْ يُكَذِّبُونِ ۝) آنکه مرا تکذیب کنند فرعونیان و زبان من در وقت مناظره مرا یاری نکند (قَالَ) گفت خدای تعالی (سَنَشُدُّ عَضُدَكَ) زود باشد که سخت کنیم بازوی تو یعنی بنیرو ایم نیروی تو (بِأَخِيكَ) بواسطهٔ برادر تو (وَنَجْعَلُ لَكُمَا) و بدهیم مر شما را (سُلْطَانًا) غلبه و تسلطی بر اعادی (فَلَا يَصِلُونَ) پس نرسند ایشان (إِلَيْكُمَا ۝) بسوی شما یعنی بر شما استیلا نیابند و دست تغلب ایشان بشما نرسد و بر شما مرد و (بِآيَاتِنَا ۝) بحجتهای ما یعنی بدلائل قدرت ما یا آنکه بسبب آیات ما (أَنْتُمَا) شما هردو (وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ ۝) و هر که پیروی کند شما را غلبه کنندگانند منصور شوندگان زیرا که رایات آیات ما عالی است و امداد و اعانت ما مر انبیا هم را استوا تر و متوالی و الله الغالب و المتعالی (فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا) پس آن هنگام که آورد موسی عم بدیشان بآیاتها یعنی معجزهای ما را (بَيِّنَاتٍ) روشن و هویدا و ظاهر (قَالُوا) گفتند فرعونیان (مَا هَذَا) نیست این (إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى) مگر

جادوی بر بافته و ساخته او که دیگری مثل او نکرده و مانند او ندیده ایم (وَمَا سَمِعْنَا) ونشنوده (بِهٰذَا) مثل این سحر یعنی که مثل این بوده باشد (فِي اٰبَائِنَا الْاَوَّلِيْنَ ۝) در روزگار پدران نخستین ما این سخن بجهت آن میگویند که در روزگار ایشان و آبای ایشان سحران بسیار بودند (وَقَالَ مُوْسٰى) وگفت موسی ایشان را (رَبِّيْ اَعْلَمُ) پروردگار من داناتر است (بِمَنْ جَاءَ بِالْهُدٰى) بآن کسی که آمد براه نمودن از انبیاء مرسلین (مِنْ عِنْدِهٖ) از نزدیک او یعنی مرا فرستاده و میداند که من محقم و شما مبطلید (وَمَنْ تَكُوْنُ لَهٗ) و دانا است بر کسی که باشد مراورا (عَاقِبَةُ الدَّارِ) سرانجام پسندیده در سرای دنیا یعنی ختم بر ایمان یا در آخرت یعنی نجات از نیران و دخول در جنان (اِنَّهٗ) بتحقیق کار آن است که (لَا يُفْلِحُ الظّٰلِمُوْنَ ۝) فیروزی نشوند ستمکاران بر حسن عاقبت (وَقَالَ فِرْعَوْنُ) وگفت فرعون (يٰٓاَيُّهَا الْمَلَاُ) ای گروه بزرگان (مَا عَلِمْتُ) ندانسته ام من (لَكُمْ) مر شما را (مِّنْ اِلٰهٍ) هیچ خدای که او را پرستید و تعظیم کنید (غَيْرِيْ ۚ) جز من و موسی هم میگوید خدای دیگر هست که آفریدگار آسمانهاست (فَاَوْقِدْ لِيْ) پس برافروز آتشی برای من (يٰهَامٰنُ عَلَى الطِّيْنِ) ای هامان بر گل تا پخته شود و در بنای او استحکامی بود آورده اند که اول کسی که بپختن خشت امر فرمود فرعون بود که وزیر خود را گفت خشت پخته ساز (فَاجْعَلْ لِّيْ) پس بنا کن برای من (صَرْحًا) کوشکی بلند که مرا و راتیان باشد چون نردبان تا بر سطح آن روم (لَّعَلِّيْٓ اَطَّلِعُ) شاید که اطلاعی یابم (اِلٰٓى اِلٰهِ مُوْسٰى ۙ) بسوی خدای موسی یعنی بر و مطلع شوم تو به بینم چنانکه هست که موسی می گوید (وَاِنِّيْ) و بدرستیکه من (لَاَظُنُّهٗ) گمان می برم موسی را (مِنَ الْكٰذِبِيْنَ ۝) از دروغ گویان فرعون تصور کرده بود حق سبحانه تعالی را جسم و جسمانی است و بر آسمان مکان دارد و ترقی به سوی او ممکن است و بدین معنی دانا نشده بود

نظم

* با مکان آفرین مکان چه کند * آسمان گر بآسمان چه کند *
* نه مکان را ره بر و نه زمان * نه بیان زو خبر دهد نه عیان *

صاحب کشاف آورده که هامان بنجاه هزار استاد جمع کرد و برای مزدوران بطبخ آجر و پختن گچ و آهک و تراشیدن چوب و رفع بنا امر فرمود و بنای بر آورد رفیع و محکم که هیچ کس بیش ازان بدان طریق صعودی نساخته بود

بیت

* چنان بلند بنائی که عقل تو انست * نکند فکر کند ن بگوشهٔ باش *

و روزاد المتصور فرموده که چون بنا بانجام رسید فرعون ببالای آن برآمد و در خیال چنین بود که بلنا ک

نزدیک رسیده باشد چون در نگریست آسمان را از بالای طرح چنان دید که از روی زمین سپید منفعل گشته بامر مودتا تیری بطرف آسمان انداختند و آن تیر فرعون خون آلوده باز گردید فرعون گفت بکشتم خدای موسی را حق تعالی جبرئیل عم را فرستاد تا پر خود را بران سرخ زد و سه پاره ساخت یک قطعه بلشکرگاه فرعون فرود آمد و هزار هزار قبطی کشته شد و قطعهٔ دیگر بدریا افتاد و دیگری بجانب مغرب رفت و هیچکس از استادان و مزدوران زنده نماندند فرعون باوجود این حال متنبه نگشت و غرور او روی باز نهاد (وَاسْتَكْبَرَ) و گردن کشی کرد (هُوَ وَجُنُودُهُ) فرعون و لشکرهای او (فِي الْأَرْضِ) در زمین مصر (بِغَيْرِ الْحَقِّ) بی استحقاق و سزاواری (وَظَنُّوا) و گمان بردند (أَنَّهُمْ) آنکه ایشان (إِلَيْنَا) بسوی مکافات ما (لَا يُرْجَعُونَ ۞) باز گردیده نخواهند شد بعث و نشر (فَأَخَذْنَاهُ) پس بگرفتیم او را (وَجُنُودَهُ) و سپاه او را (فَنَبَذْنَاهُمْ) پس در افکندیم ایشان را (فِي الْيَمِّ ج) در دریای طبریه تا غرق شدند (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس در نگر ای محمد که چگونه بود (عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ ج) سرانجام ستمگاران یعنی مشرکان و قوم خود را از مثل این وقایع بترسان (وَجَعَلْنَاهُمْ) و گردانیدیم ایشان را (أَئِمَّةً) پیشرایان ضلالت تا باضلال خود مردمان را (يَدْعُونَ) می خوانند (إِلَى النَّارِ ج) بسوی آتش یعنی بعملهای که موجب دخول در آتش باشد چون کفر و معصیت (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ) و روز قیامت (لَا يُنْصَرُونَ ۞) یاری داده نخواهند شد یعنی هیچ یاری عذاب از ایشان باز نخواهد داشت (وَأَتْبَعْنَاهُمْ) و از پی در آوردیم ایشان را یعنی بدیشان پیوند دادیم (فِي هٰذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً ج) در این سرای لعنت را تا هر که مومنان را ایشان لعنت می کنند (وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ) و روز رستخیز (هُمْ) ایشان (مِنَ الْمَقْبُوحِينَ ۞) از زشت رویان یار امدگان اند (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستیکه دادیم ما (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی عم را توریت (مِنْ بَعْدِ) پس از آنکه (مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى) هلاک کردیم امهای قرنهای نخستین را چون قوم نوح و هود و صالح و لوط عم (بَصَائِرَ) و حالتیکه آن کتاب حکمها و آیتهای روشن بود یا نور ها که دیدهٔ بصیرت بکشاید (لِلنَّاسِ) مر بنی اسرائیل را (وَهُدًى) و راه نماینده باحکام شرع (وَرَحْمَةً) و بخشایشی برای متابعان و عاملان بآن (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان (يَتَذَكَّرُونَ ۞) پند پذیرند (وَمَا كُنْتَ) و نبودی تو ای محمد (بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ) بطرف وادی غربی از ناحیهٔ طور و طور در جهت غرب بوده از مقام موسی عم یعنی تو بر کوه طور حاضر نبودی (إِذْ قَضَيْنَا) چون گزاردیم (إِلَى مُوسَى الْأَمْرَ) بسوی موسی وحی او (وَمَا كُنْتَ) و نبودی تو ای محمد (مِنَ الشَّاهِدِينَ ۞) از گواهان برامر رسالت او بسوی فرعونیان

ع ۷

(وَلٰكِنَّا) و لیکن ما وحی کردیم آن قصه را تو برای آنکه ما (أَنْشَأْنَا) ساختیم پس از موسی عم (قُرُونًا) قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی (فَتَطَاوَلَ) پس دراز شد (عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ) بر ایشان زندگانیها یعنی مدتهای مدید بر اهل این قرنها گذشت و خبرها از صواب صواب منحرف شد و علوم و وحی باندراس نهاد پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم تا عقلا دانند که اخبار مثل این اخبار جز بوحی آفریدگار تو اند بود (وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا) و نبودی تو مقیم (فِي أَهْلِ مَدْيَنَ) در میان اهل مدین که بیوسته بر جهت تعلیم (تَتْلُو) بخوانی (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (آيَاتِنَا) آیتهای ما را در قصهٔ موسی و شعیب عم چنانکه شاگردان بر استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه تعلیم گیری (وَلٰكِنَّا) و لیکن ما (كُنَّا مُرْسِلِينَ) هستیم فرستندهٔ تو و خبر کنندهٔ ترا از این قصها (وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ) و نبودی تو حاضر بطرف طور سینا (إِذْ نَادَيْنَا) چون ندا کردیم موسی عم را و توریت بدو دادیم و در زادالمسیر از ابو هریره روض نقل می کند که ندا کرد امت محمد عم را و بنواخت و در کشف الاسرار فرموده که موسی عم گفت الهی در توریت می خوانم صفت و سیرت امتی که بخصال حمیده و صفات ستوده موصوف اند ایشان امت کدام پیغمبر خواهند بود خطاب رسید که ایشان امت محمد عم اند حبیب من عم موسی عم آواز دهد که ایشان را بیابند حق سبحانه فرمود که اکنون وقت ظهور ایشان نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان بشنوانم پس خطاب کرد که یا امت محمد عم همه از اصلاب پدران لبیک اللهم جواب دادند چون موسی عم را آواز ایشان بشنوانید نخواست که بی تحفه باز گردد حق تعالی فرمود که عطا دادم شما را پیش از آنکه از من نخواهید و یا مرزیدم پیش از آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت عالی همت که باد جود اختصاص ایشان بحضرت رسالت پناه عم و قرآن بدین وجه مژده یافته اند

* بیت *

* حق لطف گرود داد ما هر چه بهتر است * و ین بهتر از همه است که او نیز از ان ماست *

و چون این چنین تشریفی مر امت را بواسطهٔ حضرت رسالت منقبت عم است لاجرم باو می گوید که تو در کوه طور حاضر نبودی و قضیهٔ امت ترا خواندهٔ ام (وَلٰكِنْ رَحْمَةً) و لیکن ترا خبر دادم از جهت بخشش که واقع است بر تو (مِنْ رَبِّكَ) از آفریدگار تو و ترا از این قصها در آموختم (لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ) تا بیم کنی گروهی را که نیامده است بر ایشان هیچ بیم کننده پیش از تو یعنی در ایام فترت که مابین عیسی و آن حضرت بود عم و اگرنه اسماعیل عم را بعرب فرستاده بود مدتی بسیار گذشته بود در میان آن حضرت عم را فرستاد (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝) شاید که ایشان پند پذیرند (وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ)

و اگرنه آن بودی که بدشان رسیدی (مُصِيبَةٌ) عقوبتی رسنده (بِمَا قَدَّمَتْ) بسبب آنچه پیش فرستاده است (أَيْدِيهِمْ) دستهای ایشان یعنی عملها که ایشان از شرک و ظلم و معصیت کردند (فَيَقُولُوا) پس گفتندی بوقت حلول عذاب (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (لَوْلَا أَرْسَلْتَ) چرا نفرستادی (إِلَيْنَا) بسوی ما (رَسُولًا) فرستاده که پیغام تو ما آوردی (فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ) پس ما متابعت کردمی آیتهای ترا و تصدیق رسول تو نمودمی (وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۝) و بودمی از گروندگان بتو و رسول تو جواب لولای اول محذوف است یعنی اگرنه آن است که بوقت نزول عذاب حجت آوردندی که پیغمبر بما نیامد و ما را بحق دعوت نکرد هرآینه عذاب بر ایشان می فرستادیم آورده اند که رهط قریش در باب پیغمبر عم از یهود سوال کردند و ایشان به نبوت وی اقرار نمودند و نعمت و صفت وی از توریت خواندند مشرکان اهل توریت نیز نموده گفتند اگر پیغمبر است چرا آن معجزها که موسی عم داشت وی ندارد آیت آمد (فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ) پس آن هنگام که آمد بدیشان یعنی بکفار عرب فرستاده راست گوئی یعنی محمد عم با پیغامی درست یعنی قرآن (مِنْ عِنْدِنَا) از نزدیک ما (قَالُوا) گفتند کافران (لَوْلَا أُوتِيَ) چرا داده نشد محمد را (مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَىٰ ط) مانند آنچه داده اند بموسی عم از معجزات یعنی چرا محمد عم را نیز عصا و ید بیضا ندادند (أَوَلَمْ يَكْفُرُوا) آیا کافر نشدند یعنی کافر شدند ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط (بِمَا أُوتِيَ مُوسَىٰ مِنْ قَبْلُ ۝) بآنچه دادند موسی عم را پیش ازین یعنی از آیات تسعه (قَالُوا) گفتند قبطیان (سِحْرَانِ) دو خداوند سحر یعنی موسی و هارون عم (تَظَاهَرَا) هم پشت اند در اظهار خوارق عادات یا گفتند مشرکان عرب که دو سحر معاون یکدیگر بودند یعنی توریت و قرآن (وَقَالُوا) و گفتند قبطیان یا مشرکان مکه (إِنَّا بِكُلٍّ) بدرستیکه ما بهریک ازین دو سحر یا بهمه پیغمبران و کتب ایشان (كَافِرُونَ ۝) ناگروندگانیم (قُلْ فَأْتُوا) بگو پس بیارید (بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) کتابی از نزدیک خدای تعالی که باشد (هُوَ أَهْدَىٰ) آن کتاب راه نماینده تر (مِنْهُمَا) از ین دو کتاب که بر من و موسی نازل شده تا من (أَتَّبِعْهُ) پیروی کنم آنرا (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید شما راست گویان که توریت و قرآن سحر است (فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا) پس اگر اجابت نکنند (لَكَ) مرترا و کتاب نیارند (فَاعْلَمْ أَنَّمَا) پس بدانکه جز این نیست که ایشان (يَتَّبِعُونَ) پیروی می کنند (أَهْوَاءَهُمْ ط) آرزوهای خود را بیدانشی و حمیتی (وَمَنْ أَضَلُّ) و کیست گمراه تر (مِمَّنِ اتَّبَعَ) از آن کسی که پیروی کند (هَوَاهُ) هوای خود را (بِغَيْرِ هُدًى) بغیر راه نمونی و بصیرتی (مِنَ اللَّهِ ط) از نزدیک خدای تعالی (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تع (لَا يَهْدِي) راه نمی نماید و بمنزل نمی رساند (الْقَوْمَ

الظّالمین ۞ گروهی ستمکاران را که متابع نفس و هوای خود اند (ولقد وصّلنا) و بدرستیکه پیوند دادیم و در هم پیوستیم (لهم القول) برای ایشان سخن را یعنی از پی در آوردیم دعوت و ابر حجت و مواعظت را بمواعید و قصص را بامثال و نصایح و اعتبر نمایا قرآنرا پیوسته فرستادیم آیتی بعد از آیتی و سورتی بعد از سورتی (لعلّهم یتذکّرون ۞) شاید که ایشان پند پذیر گردند و در و تامل کرده بد و بگروند (الّذین آتیناهم الکتاب) آنانرا که داده ایم کتاب یعنی توریت (من قبله) پیش از قرآن (هم به) ایشان بقرآن (یؤمنون ۞) می گروند بقول جمعی مراد مومنان اند از یهود چون ابن سلام و اصحاب او رض و اشهر آن است که کتاب انجیل باشد و مراد و جهال ترسا از اهل حبشه و شام باشد که در مکه ملازمت حضرت رسالت پناه عم آمده ایمان آوردند و این سورة مکی است و ایمان ابن سلام و اصحاب او در مدینه بوده مگر گویند که این آیت مدنی است (وإذا یتلی) و چون خوانده شود قرآن (علیهم) بر ایشان (قالوا آمنّا به) گویند ایمان آوردیم بوی و دانسته ایم که کلام خدای است (انّه الحقّ) بدرستیکه او راست و درست است و فرود آمده (من ربّنا) از نزد یک آفریدگار ما (إنّا کنّا) بدرستیکه ما بودیم من قبله پیش از نزول وی (مسلمین ۞) گردن نهادگان و مخلصان جهت آنکه در کتب متقدمه ذکر آن یافته بودیم و حقیقت آنرا شناخته (أولئک) آن گروه از اهل کتابین (یؤتون أجرهم) مزد داده شوند (مرّتین) دو بار (بما صبروا) بسبب آنکه صبر کردند و ثابت بودند بر ایمان توریت یا انجیل یا ایمان بقرآن (ویدرءون) و دفع می کنند (بالحسنة) بسخن نیکو (السّیّئة) قول قبیح را در موضع آورده که بعد از ایمان ترسایان ابو جهل و اصحاب او ایشانرا دشنام می دادند و ایشان در جواب می فرمودند که خدای شما توفیق دهاد و راه نماید یا منافقان مدینه و یهود طعن می کردند بر ابن سلام و اصحاب او ایشان نیز جواب بنرمی می دادند حق سبحانه صفت ایشان کرد که دفع می کنند بنیکوئی سخن قول آن صنفها را (وممّا رزقناهم) و از انچه روزی داده ایم ایشانرا (ینفقون ۞) نفقه می کنند در راه ما (وإذا سمعوا اللّغو) و چون بشنوند سخن بیهوده را یعنی شتم و تعریض منافقان و کفار (أعرضوا عنه) اعراض می نمایند از ان و خاموش می شوند از تعریض مدان (وقالوا) و گفتند مر لغو گویندگان را (لنا أعمالنا) ما راست کردارهای ما از علم و صفح (ولکم أعمالکم ط) و مر شما راست اعمال شما از صفاهت و لغو یا مر ما راست دین ما و شما راست دین شما (سلام علیکم) سلامت است شما را از ما یعنی لغو شما را مقابله بلغو نمی کنیم و گفته اند سلام توادع و متارکه است نه تحیت یعنی ترک شما کردیم (لا نبتغی الجاهلین ۞) نمی خواهیم صحبت جاهلان را و تحقیق

باخلاق شما نمی کنیم چه مصاحبت با شرار موجب بدنامی و دنیا و بد فرجامی عقبی است * بیت *

* از بدان بگریز و با نیکان نشین * * یار بد زهری بود دانگبین *

آورده اند که آن حضرت ع سر ایمان عم خود ابو طالب بنهایت حریص بود بوقت وفات بر بالین وی آمد و گفت ای عم مرا به کلمهٔ لا اله الا الله یاری ده تا حجت آرم بدان نزدیک خدای از برای تو ابو طالب گفت ای برادرزادهٔ من می دانم که تو راست گوئی اگر سرزنش پیروان قریش نبودی که ابو طالب از مرگ ترسیده کلمه گفت من بگفتن این کلمه تراث دمی ساختم آیت آمد که (اِنَّکَ) بدرستیکه تو ای محمد (لَا تَهْدِیْ) قادر نیستی که راه نمائی بایمان (مَنْ اَحْبَبْتَ) آنرا که دوست میداری بهدایت او (وَلٰکِنَّ اللّٰهَ) ولیکن خدای تعالی (یَهْدِیْ مَنْ یَّشَاءُ ج) راه می نماید هر کرا می خواهد (وَهُوَ اَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِیْنَ ۝) و او داناتر است براه یافتگان یعنی آنانکه مستعد هدایت اند یا آنها که حکم ازلی به هدایت ایشان نازل گشته چه اصل در هدایت حکم ازلی است و هدایت امر بزلی * بیت *

* هدایت هر کرا داد از هدایت * * با و همراه باشد تا نهایت *

آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل به جناب نبوت مآب ع آمده گفت ای محمد ما میدانیم که قول تو حق است و سخن تو راست و آنچه می گوئی عجب دولت ماست در حیات و وسیلهٔ سعادت ما بعد از وفات اما متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است می ترسم که اگر پیروی تو کنم عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را لقمهٔ اندر طاقت مقاومت ایشان نباشد این آیت نازل شد که (وَقَالُوْا) و گفتند بعضی از کفار (اِنْ نَّتَّبِعِ الْهُدٰی مَعَکَ نُتَخَطَّفْ) اگر پیروی کنیم طریق رشد در اباتو یعنی ایمان آریم بتو ربوده شویم (مِنْ اَرْضِنَا ط) از زمین ما یعنی عرب ما را از زمین دیار بربایند و بدر کنند (اَوَلَمْ نُمَکِّنْ) آیا جای نداده ایم (لَّهُمْ) مر ایشان را (حَرَمًا اٰمِنًا) حرمی ما ایمن که کسی بر ایشان دست ندارد (یُّجْبٰی) کشیده می شود (اِلَیْهِ) بسوی این حرم (ثَمَرٰتُ کُلِّ شَیْءٍ) میوهای هر چیزی یعنی منافع از هر نوعی و غرایب از هر ناحیتی بدانجا آرند و روزی دادیم ایشان را در زمین وادی غیر ذی زرع (رِّزْقًا) روزی دادنی (مِّنْ لَّدُنَّا) از نزدیک ما بی منت غیری پس چون با وجود بت پرستی ایشانرا ایمن و مطمئن و مرفه میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از تخوف و تخطف در امان نداریم (وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر ایشان (لَا یَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند این نکته را و در نمی یابند (وَکَمْ اَهْلَکْنَا) و بسا هلاک کردیم (مِنْ قَرْیَةٍ) از اهل دیهی که بنافرمانی (بَطِرَتْ) کافر شدند (مَعِیْشَتَهَا ج) در زندگانی خود یعنی بوقت نعمت طاغی و باغی

شده چنانچه اهل مکه و ما آن طاغیان را هلاک کردیم (فَتِلْكَ) پس آن است (مَسَاكِنُهُمْ) سکنای ایشان خالی و خراب (لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ) نه نشستند دران از پس هلاک ایشان (إِلَّا قَلِيلًا ط) مگر اندکی از راه گذریان که روزی یا بعضی از روزی آنجا باشند و بروند و باز خالی بگذارند * بیت *

* در خانهٔ دنیا چه نشینی برخیز * * کاین خانه بدان خوش است کآید و روند *

(وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ ۝) و هستیم ما وارث آن ساکن بعد از اهالی آن یعنی ما نیم باقی بعد از فنای همه (وَمَا كَانَ رَبُّكَ) و نیست پروردگار تو (مُهْلِكَ الْقُرَى) هلاک کنندهٔ اهالی دیهای (حَتَّى يَبْعَثَ) تا وقتیکه برانگیزد (فِي أُمِّهَا) در معظم آن دیار و اهل آن بلاد یعنی اهل سواد اعظم زیرک تر و با فهم تر باشند از اهل دیگر قری لاجرم آنجا برانگیزد (رَسُولًا) فرستادهٔ بحکم الهی (يَتْلُوا عَلَيْهِمْ) بخواند بر ایشان (آيَاتِنَا ج) آیتهای ما را برای الزام حجت و قطع معذرت (وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى) و نیستیم ما هلاک کننده یعنی خراب سازنده دیها بعقوبت (إِلَّا وَأَهْلُهَا) مگر اهالی آن (ظَالِمُونَ ۝) ستمگاران باشند بتکذیب رسل و انکار حق (وَمَا أُوتِيتُمْ) و آنچه داده شده اید شما (مِنْ شَيْءٍ) از چیزی که اسباب دنیوی باشد (فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) پس آن برخورداری است در زندگانی این جهان (وَزِينَتُهَا ج) و آرایش این سرای که در مدت حیات بی اعتبار بدان مباهات و افتخار کنید (وَمَا عِنْدَ اللَّهِ) و آنچه نزدیک خدای است از ثواب آن جهانی و نعمت های جاودانی (خَيْرٌ) بهتر است فی نفس الامر چه لذت آن خالص است از کدورات و مشقت و محنت (وَأَبْقَى ط) و پاینده تر (أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۝) آیا در نمی یابید و اندیشه نمی کنید که باقی را بفانی و مرغوب را بمعیوب مبدل می کنید * بیت *

* حیف باشد لعل و زر را دون زچنگ * * پس گرفتن در برابر خاک و سنگ *

در خبر است که علی و حمزه رض با ابوجهل مبارزه بسیار کردند در باب دین و گفته اند عمار بن یاسر با ولید بن مغیره مجادله نموده این آیت نازل شد (أَفَمَنْ وَعَدْنَاهُ) آیا کسی که او را وعده کردیم بجنت در آخرت و بنصرت در دنیا (وَعْدًا حَسَنًا) وعدهٔ نیکو که دران خلاف متصور نیست (فَهُوَ لَاقِيهِ) پس او دریابندهٔ آن موعود است بی شبهه یعنی علی و حمزه یا عمار رض چنین کس باشد (كَمَنْ مَتَّعْنَاهُ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) مانند کسی که برخورداری دادیم او را از متاع زندگانی دنیا که نعمتش آمیخته محنت است و دولتش مودی بنکبت و مالش در معرض زوال و جاهش در معرض انتقال (ثُمَّ هُوَ) پس آنکس (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز رستخیز (مِنَ الْمُحْضَرِينَ ۝) از حاضر کرده شدگان باشد از برای عذاب یا حساب مراد ازین کس

ع ۹

ابو جهل است یاد کنید ای پیغمبر (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) و یاد کن روزی را که خدای بخواند کافران را (فَيَقُولُ) پس گوید (أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ) کجا اند شریکان من آنانکه (كُنتُمْ تَزْعُمُونَ ۞) بودید شما که گمان می بردید که شریک منند (قَالَ الَّذِينَ حَقَّ) گویند آنانکه واجب شد (عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) بر ایشان سخن خدای یعنی آیات وعید باکفر لاملان جهنم ایشان رؤسای اهل ضلالت باشند یا دیوان که گویند (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ) این گروه یعنی ضعفا و اتباع آنانند که ما (أَغْوَيْنَا ج) گمراه کردیم ایشانرا دشرک خواندیم اجابت کردند (أَغْوَيْنَاهُمْ) گمراه کردیم ایشانرا (كَمَا غَوَيْنَا ج) همچنانکه خود گمراه بودیم (تَبَرَّأْنَا) اکنون بیزاریم ما (إِلَيْكَ) بسوی تو از ایشان و از آنچه ایشان اختیار کرده اند از کفر (مَا كَانُوا) نبودند ایشان که فی الواقع (إِيَّانَا يَعْبُدُونَ ۞) ما را پرستند بلکه ایشان پرستش هوای نفس خود می کردند (وَقِيلَ ادْعُوا) و گویند کافران را که بخوانید (شُرَكَاءَكُمْ) انبازان خود را یعنی آنانرا که شریک نامی ساختند از بتان تا عذاب از شما دفع کنند (فَدَعَوْهُمْ) پس بخوانند ایشان را بامید نصرت (فَلَمْ يَسْتَجِيبُوا) پس اجابت نکنند (لَهُمْ) مر ایشان را بحیث مجرد از اجابت و نصرت (وَرَأَوُا الْعَذَابَ ج) و ببینند عذاب را تابعان و متبوعان (لَوْ أَنَّهُمْ) تمنا برند که کاشکی ایشان (كَانُوا يَهْتَدُونَ ۞) بودندی که راه یافتندی بحیلة که عذاب از خود دفع کردندی یا راه یافته بودندی بحق تا از عذاب ایمن شدندی (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) و یاد آر روزی را که ندا کند حق سبحانه اهل تکذیب را (فَيَقُولُ) پس گوید (مَاذَا أَجَبْتُمُ الْمُرْسَلِينَ ۞) چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را بحق دعوت کردند (فَعَمِيَتْ) پس پوشیده شود (عَلَيْهِمُ الْأَنبَاءُ) بر ایشان خبرها یعنی آنچه پیغمبران گفته باشند یا فراموش کنند حجتها را (يَوْمَئِذٍ) در آن روز ندانند که چه گویند (فَهُمْ لَا يَتَسَاءَلُونَ ۞) پس ایشان نپرسند از یکدیگر که چه جواب گوئیم بحیث آنکه سایل و مسئول همه درمانده باشند از غایت دهشت و حیرت پروای پرسش نه کنند (فَأَمَّا مَن تَابَ) پس اما آن کس که توبه کند از شرک (وَآمَنَ) و بگرود بخدا و رسول (وَعَمِلَ صَالِحًا) و به کند عمل شایسته (فَعَسَىٰ أَن يَكُونَ) پس شاید باشد که باشد (مِنَ الْمُفْلِحِينَ ۞) از رستگاران در رستگاران نه از ستمگاران و در وقت سؤال از جواب فرو نماند و رستگاری باجابت حضرت رسالت پناهم بازبسته است

* بیت *

* مزن بی رضای محمد نفس * * که در رستگاری همین است و بس *

آورده اند که منادی عرب طعنه میزدند که ندای چرا محمد را برای نبوت اختیار کند بایستی که چنین منصب

عالمی به بزرگ تراهان که وظایف و صیدی بولا ایزل هذا القرآن علی رجال من القریتین عظیم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که (وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ ط) و پروردگار تو می آفریند آنچه می خواهد بی موجبی و مانعی و اختیار می کند و هر می گزیند از برای تبلیغ رسالت هر که خواهد (مَا كَانَ) نیست و نباشد (لَهُمُ الْخِيَرَةُ ط) مر کافران را چون ولید بن مغیره و سایر طاغیان اختیاری در ان یعنی ایشان را رسد و نه سزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار و قبضهٔ اقتدار و اقتدار مختار است هر که خواهد برگزیند و هر که خواهد رد کند (سُبْحَانَ اللّٰهِ) پاکی مر خدای را است از آنکه کسی را بر بالای او اختیاری بود (وَتَعَالَى) و برتر است خدای (عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝) از آنچه شرک می آورند بت پرستان و مشرک می گیرند (وَرَبُّكَ) و آفریدگار تو (يَعْلَمُ) میداند (مَا تُكِنُّ) آنچه می پوشد (صُدُورُهُمْ) سینهای ایشان یعنی آنچه بنهان میدارند از عداوت پیغمبر و کینهٔ مومنان (وَمَا يُعْلِنُونَ ۝) و می داند آنچه آشکارا می سازند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن (وَهُوَ اللّٰهُ) و او است خدای مستحق پرستش (لَا إِلٰهَ) هیچ معبودی سزا نیست (إِلَّا هُوَ ج) مگر او (لَهُ الْحَمْدُ) مر او را است ستایش (فِي الْأُولٰى وَالْآخِرَةِ ط) در این سرا و در ان سرا چه مولی نعم دنیوی و آخروی او است (وَلَهُ الْحُكْمُ) و مر او را است فرمانروایی و کارگزاری (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝) و بدو باز گردیده خواهید شد در روز نشور (قُلْ) بگوای محمد (أَرَأَيْتُمْ) آیا چون می بینید (إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ) اگر گرداند خدای تعالی (عَلَيْكُمُ اللَّيْلَ سَرْمَدًا) بر شما شب را پاینده (إِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ) تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را تحت الارض بدارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد (مَنْ إِلٰهٌ) کیست خدای (غَيْرُ اللّٰهِ) بجز خدای محق که از روی قدرت (يَأْتِيكُمْ بِضِيَاءٍ ط) بیارد برای شما روشنی یعنی روز روشن گردان بطلب معایش اشتغال کنید (أَفَلَا تَسْمَعُونَ ۝) آیا نمی شنید موعظه را بگوش تدبر و اعتبار (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) بگوای محمد چه بینید (إِنْ جَعَلَ اللّٰهُ) اگر سازد خدای (عَلَيْكُمُ النَّهَارَ) بر شما روز را (سَرْمَدًا) باقی و پاینده (إِلٰى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ) تا روز قیامت یا آنکه آفتاب را بوسط السماء دارد یا بر حوالی افق غایر حرکت دهد (مَنْ إِلٰهٌ غَيْرُ اللّٰهِ) کیست خدای بجز الله که از راه رحمت (يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ) بیارد برای شما شبی را که آرام گیرید (فِيهِ ط) در او از متاعب و اشتغال و اعمال روز استراحت کنید (أَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝) آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیدهٔ تفکر و استبصار (وَمِنْ رَحْمَتِهِ) و از بخشایش خود (جَعَلَ) بیافرید (لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ) برای شما شب و روز را (لِتَسْكُنُوا فِيهِ) تا آرام گیرید در شب (وَلِتَبْتَغُوا) و تا بجوئید در روز (مِنْ فَضْلِهِ) از روزی خدای تعالی که بفضل خود مقرر کرده (وَلَعَلَّكُمْ) و شاید

کو شما اندران (تَشْكُرُونَ ۞) سپاس داری کنید خدای را بر نعمت شب و روز * نظم *

* چرخ را داد ور شب بار روزی دهد * * شب برد روز آورد روزی دهد *
* خاوت شب بهر آن تا جان و بش * * راز دل گوید بر جانان خویش *
* روزها از بهر خونهای عوام * * تا بدیشان کار تن گیرد نظام *

(وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) و یاد کن روزی را که ندا کند خدای تعالی مرمت پرستان را تکرار این ندا تفریع بعد از تفریع است (فَيَقُولُ) پس گوید (أَيْنَ) کجاند (شُرَكَائِيَ الَّذِينَ) انباز ان من آنانکه (كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ ۞) بود بد که گمان می بردید که شریک من اند دروغ می گفتید (وَنَزَعْنَا) و بیرون آریم ما (مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ) از هر گروهی راستی (شَهِيدًا) گواهی بر گفتار و کردار ایشان یعنی پیغمبر ایشانرا بگواهی آریم (فَقُلْنَا هَاتُوا) پس بگوئیم مارا ستانرا که بیارید (بُرْهَانَكُمْ) حجتی که دارید بر شرک و تکذیب (فَعَلِمُوا) پس بداند آن هنگام (أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ) آنکه راستی یا عبادت یا حجت یا توحید مر خدای را است (وَضَلَّ عَنْهُمْ) و گم گردد از ایشان (مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۞) آنچه بودند که می بافتند از سخنان باطل یا امید شفاعت که بر بتان میداشتند

ع ۱۰ (إِنَّ قَارُونَ) بدرستیکه قارون (كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَى) بود از قوم موسی عم تعلبی گوید ابن عم موسی بود و گویند خواهرزادهٔ موسی عم بوده و اصح آن است که پسر عم موسی عم بود چه پدر قارون یصهر بن قاهث است و پدر موسی عم عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب عم بوده و قارون را از غایت خوب صورتی و زیباطلعت منور خواندندی و در قراءت توریت اقرای بنی اسرائیل بوده و یکی از سبعین مختار او است و در زمان فقر و احتیاج مردی متواضع و متخلق بود و همین که توانگری روی بوی نهاد حالش منقلب گشت (فَبَغَى) پس ستم کرد و افزونی جست (عَلَيْهِمْ ص) بر قوم موسی عم و خواست که همه بر تحت حکم او باشند (وَآتَيْنَاهُ) و عطا کردیم ما او را (مِنَ الْكُنُوزِ) از گنج یعنی مالهای جمع کرده (مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ) آنچه کلیدهای آن یعنی بر داشتن آن (لَتَنُوءُ) هر آینه گرانی می کرد (بِالْعُصْبَةِ) بگروهی از مردمان (أُولِي الْقُوَّةِ) خداوندان توانائی عصبه جماعتی باشد از ده تا چهل و امام فرا گفته که این جا مرا د چهل تنند که کلیدهای گنوز دی می کشیدند و در کشاف مذکور است که شصت اشتر مفاتیح خزاین او می کشیدند هر خزینه را مفتاحی بوده و هیچ مفتاحی از اصبعی زیاده نبوده و از پوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشد و امام ثعلبی گفته که مراد از مفاتیح ادعیه مال است و آن چهار صد هزار و چهل هزار انبان پر از زر و نقره بوده (إِذْ قَالَ لَهُ) یاد کن چون گفتند مر قارون را (قَوْمُهُ) گروه او یعنی مومنان از ایشان بطریق نصیحت

گفتند ای قارون (لَا تَفْرَحْ) شادی مکن بمال دنیا (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (لَا یُحِبُّ الْفَرِحِیْنَ ۝) دوست نمی دارد فرح کنندگانرا بدنیا که دنیا مبغوضه حق است

* نظم *

* دنیای دنی چیست سرای ستمی * افگنده هزار گشته در هر قدمی *
* گر دست دهد گدای شادی نکند * ور دولت شود نیز نپرزد بدمی *

(وَابْتَغِ) و طلب کن بتمسک کلام ناصحان است که قارون را گفتند بجوی بدست آر (فِیْمَا اٰتٰىكَ اللّٰهُ) در آنچه عطا داده است ترا خدای (الدَّارَ الْاٰخِرَةَ) سرای دیگررا یعنی صرف کن اموال خود در راه خدای و وسیله ساز آن را در حصول ثواب آن جهانی

* بیت *

* بدنیا تو انی که عقبی خری * بخرجان من ورنه حسرت بری *

(وَلَا تَنْسَ) و فراموش مکن (نَصِیْبَكَ) بهرهٔ خود را (مِنَ الدُّنْیَا) از مال دنیا یعنی نصیب تو در دولت آخرت از این جهان کفنی خواهد بود و پس از انحال بر اندیشی و بمال و منال غره مشو

* نظم *

* گر مهلت تو شام تا یمن خواهد بود * ور ز سر حد روم تا ختن خواهد بود *
* آخر ز کنین جهان کنی عزم سفر * همراه تو چند گز کفن خواهد بود *

و گفته اند فراموش مکن بهرهٔ خود را یعنی آن مقدار از مال که ترا کفایت کند باشد بسنده کن (وَاَحْسِنْ) و نیکوی نمای بندگان خدای (كَمَا اَحْسَنَ اللّٰهُ) همچنانکه نیکوئی کرده است خدای تعالی و نعمت فرستاد (اِلَیْكَ) بسوی تو (وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِی الْاَرْضِ ط) و مجوی تباه کاری و بیداد گری و تکبر در زمین (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (لَا یُحِبُّ الْمُفْسِدِیْنَ ۝) دوست نمی دارد مفسدان را که بدنیا تفاخر و تعظم کنند (قَالَ) گفت قارون در جواب ایشان (اِنَّمَا اُوْتِیْتُهٗ) جز من نیست که داده شده ام این مال را یعنی بمن داده اند (عَلٰی عِلْمٍ عِنْدِیْ ط) بر دانشیکه نزدیک من است یعنی علم تورات چه من اعلم بنی اسرائیل بدان یا علم تجارت و دهقنت و بر مکاسب یاد دانا بوده بگنجهای یوسف صدیق ع. آنرا برداشته و گفته اند مراد علم کیمیا است که موسی ع بخواهر خود آموخته بود و او قارون را تعلیم داده (اَوَلَمْ یَعْلَمْ) آیا ندانست قارون یعنی دانسته بود در تورات خوانده و از مورخان شنیده (اَنَّ اللّٰهَ) آنکه خدای تعالی (قَدْ اَهْلَكَ) بدرستیکه هلاک کرده است (مِنْ قَبْلِهٖ) پیش از قارون (مِنَ الْقُرُوْنِ) از اهل روزگارها (مَنْ هُوَ) کسی را که او (اَشَدُّ مِنْهُ) سخت تر بوده از قارون (قُوَّةً) از روی توانائی (وَّاَكْثَرُ جَمْعًا ط) و بیشتر از روی جمع مال مانحص سخن آنکه چرا قارون بشدت و بطشت و کثرت مال مغرور گردد با وجود آنکه میداند که

از وی قوی تر و غنی تر دانسته ایم بس از روی تعدی می فرماید (وَلَا يُسْئَلُ) و پرسیده نخواهد شد (عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ ۞) از گناهان خود گناهکاران یعنی مشرکان چه ایشانرا بسیای ایشان خواهند شناخت یعرف المجرمون بسیماهم یا ایشانرا سوال استعلام نخواهد شد چه حق تعالی مطلع است بران یا سوال معاتبه باشد زیرا که بی حساب در دوزخ خواهند رفت (فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ) پس بیرون آمد قارون روز شنبه بر قوم خود (فِي زِينَتِهِ ط) بآرایش خود بر اشتر سفید که زین زرین داشت نشسته و جامهٔ ارغوانی پوشیده چهار هزار کس بهمین صفت با وی سوار شده و در کشاف گوید که نود هزار تن که بهر جامهٔ مصمتر داشتند با وی سوار گشتند و مردم پیش از ان رنگ مصمتر ندیده بودند و بعضی آورده که هزار بار یه با وی بودند هر سوار با ستران سفید و زین زرین و جامهای ارغوانی و موزهای سفید چون قارون بدین وبدبه میان قوم در آمد (قَالَ الَّذِينَ) گفتند آنانکه (يُرِيدُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا) می خواستند زندگانی دنیا و بدان راغب بودند از قوم او و قیل که بدین زینت بر ایشان در آمد (يٰلَيْتَ لَنَا) ای کاشکی بودی ما را از مال (مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ لا) مانند آنچه داده شده است قارون را (إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ ۞) بدرستیکه قارون خداوند حظ بزرگ است از دنیا (وَقَالَ الَّذِينَ) و گفتند آنانکه (أُوتُوا الْعِلْمَ) داده بودند ایشانرا علم باحوال آخرت یا دانا بودند بسرکت قناعت و عزت توکل چون یوشع ع و اصحاب او (وَيْلَكُمْ) وای بر شما ای طالبان دنیا (ثَوَابُ اللّٰهِ) پاداش خدای در آخرت (خَيْرٌ) بهتر است از مالهای دنیا (لِّمَنْ آمَنَ) مر کسی را که بگرود بخدای و پیغمبر او ع (وَعَمِلَ صَالِحًا) و بکند کردار حسنه (وَلَا يُلَقّٰىهَا) و تلقین نخواهند کرد این کلمه که عالم گفتند یعنی در دل و زبان نخواهند داشت (إِلَّا الصّٰبِرُونَ ۞) مگر صبر کنندگانرا که بر طاعت یا از معصیت شکیبا باشند و گفته اند که توفیق نیابند مباشرت اعمال صالحه مگر صابرانرا * نظم *

* اهل صبر از جمله عالم برترند * * صابران از اوج گردون بگذرند *

* هر که کارد تخم صبر اندر جهان * * بدرود محصول عیش جاودان *

آورده اند که قارون را بر موسی و هارون ع حسدی و حقدی تمام بود چنانچه روزی بموسی ع گفت تو رسالت بردی و تدریج به هارون ع رسید من ای مشیبی چند صبر کنم القصه دایم در پی ایذای موسی ع بود تا وقتیکه حکم زکوة نازل شد و یا آنکه عشر یا ربع مال می بایست داد موسی ع بفرمان الهی بادی صلح کرد که از هزار دینار یکدینار زکوة دهد قارون حساب کرد مبلغی عظیم بر آمد بخاست و خست بر وغلبه کرد جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هر چه موسی ع گفت فرمان برید این زمان می خواهد که مالهای شما

بستاند گفتند تو مهتر مائی چه می فرمائی گفت می خواهم که او را در میان قوم رسوا کنم تا دیگران سخن وی نشنوند پس زنی فاجره را که در تیسبر آورده که نام او سبزا بوده طلبیدند و باسیان زر بوی داد متعرض گردد که فردا به محضر خاص و عام اقرار کند که موسی با وی زنا کرده روز دیگر که موسی ع م در ثنای او امر و نواهی می فرمود که هر که دزدی کند دستش ببرم و هر که زنا کند اگر غیر محصن است تازیانه بزنیم و محصن را سنگسار کنیم قارون برخاست و گفت که اگرچه تو باشی موسی گفت آری اگرچه من باشم قارون گفت بنی اسرائیل گمان می برند که تو با فلانه زن زنا کرده موسی ع م گفت معاذ الله او را حاضر کنید پس سبزا به محفل درآمد و موسی ع م گفت ای زن ترا سوگند میدهم بخدای که دریا شگافته و توریت فرو فرستاده که راست بگو زن را هیبت الهی دریافته گفت یا کلیم الله قارون دو کیسه زر برشوت بمن داده تا دروغ بر تو افترا کنم و من با وجود گنهکاری تا بدکاری های خود پگونه پسندم که بر تو تهمت نهم و اینک آن دو همیان بمهر قارون با من است بنی اسرائیل مهر قارون را بدیدند و مکروی بر مهر روشن شده موسی ع م روبخاک نهاده از قارون شکایت کرد و خطاب رسید که زمین را در فرمان تو کردیم بفرمای هر چه می خواهی موسی ع م گفت ای قوم من بانصاف قارون مبعوث شدم چنانچه به ذعون بودم هر که با قارون است گو بر جای خود قرار گیرد و هر که با من است گو بکنار ه روند و کافهٔ بنی اسرائیل از ان محفل کناره گرفتند الا دوتن که با قارون ماندند و موسی ع م بزمین خطاب کرد که بگیر ایشان را زمین پایهای ایشان را تا کعبین فرو برد و ایشان آغاز تضرع کرده امان طلبیدند بجای نرسید و موسی ع م می گفت خذ بهم القصه تا زانو و میان و گردن هر زمین فرو رفتند و زاری و استغاثهٔ ایشان در دل موسی اثر نکرد تا زمین ایشان را به تمام فرو برد و ایشان زاری می کردند فایده نداد و در اکثر تفاسیر است که حضرت عزت با موسی ع م خطاب کرد که هفتاد بار قارون و یاران او فریاد کردند بفریاد ایشان نرسیدی و رحم نکردی بعزت و جلال من که اگر یک نوبت مرا بخواندندی اجابت می کردم القصه بعد از خسف قارون سخنهای بنی اسرائیل با یکدیگر گفتند که موسی ع م دعا کرد تا قارون بزمین فرو رود و کنوز و امتعهٔ او را تصرف نماید چون موسی ع م شنید دوخواست از حق سبحانه تا سرای و گنج نهای او نیز بزمین فرو برد چنانچه حق سبحانه می فرماید (فَخَسَفْنَا بِهِ) پس فرمود یم قارون (وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ) و سرای او را بزمین صاحب لباب فرموده که بروز قارون ملعون صد هزار رقاست خود با مال و خانه بزمین فرو می روند و در نفخ صور بارض سفلی خواهند رسید

* بیت *

* گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز * خوانده باشی که هم از غیرت درویشان است *

(فَمَا كَانَ لَهُ) پس نبود مر قارون را (مِنْ فِئَةٍ) هیچ گروهی از یاران که در آن وقت (يَنْصُرُونَهُ) یاری کردندی او را (مِنْ دُونِ اللّٰهِ ج) بجز خدای (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ۝) و نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توان است باز داشتن (وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا) و بامداد کردند آنانکه آرزو می بردند (مَكَانَهُ) منزل و جاه او را (بِالْأَمْسِ) دی روز یعنی آرزو برندگان گفتند بعد از خسف دی روگردانیدگان بصلاح (يَقُولُونَ) می گفتند هریک با دیگری (وَيْكَأَنَّ اللّٰهَ) ویکان بمعنی ویلک است و اعلام مضمر است یعنی وای بر تو بدانکه خدای تعالی (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده می گرداند روزی را (لِمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد (مِنْ عِبَادِهِ) بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت (وَيَقْدِرُ ج) و تنگ می سازد بر هر که می خواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت (لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللّٰهُ) اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی (عَلَيْنَا) بر ما و ندادی ما آنچه تمنای ما بود از دنیا (لَخَسَفَ بِنَا ط) هر آینه بزمین فرو برده بودند ما را و خص قعل عام خواهد یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی (وَيْكَأَنَّهُ) وی کلمه تندیم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل می کند که مجموع ویکان بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی نمی دانی و نمی بینی آنکه (لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ۝) رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافرنعمتان یا تکذیب کنندگان (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است (نَجْعَلُهَا) ساخته ایم آن را (لِلَّذِينَ) برای آنانکه ایشان (لَا يُرِيدُونَ) نمی خواهند (عُلُوًّا) بزرگی و تکبر (فِي الْأَرْضِ) در زمین بامال آن (وَلَا فَسَادًا ط) و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست (وَالْعَاقِبَةُ) و سرانجام نیکو (لِلْمُتَّقِينَ ۝) مر پرهیزگاران را است صاحب بحر فرموده که سرای اضمار جماعتی را است از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از اوساخ صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک باز گذارند ملکیت و مالکیت ما هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بران زبان اعتراض نبود * مصرع * هر چه خواهی بکن که ملک ترا است * (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی توحید بانی یا طاعتی با اخلاص (فَلَهُ) پس مر او را است (خَيْرٌ) نیکوئی (مِنْهَا ج) از ان خصلت یا طاعت یا معرفت یا هر که بیارد یکی در دنیا او را باشد بهتر از ان در آخرت (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب (فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ) پس جزا داده نشوند آنانکه (عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ) کردند بدها را (إِلَّا مَا كَانُوا ع ۱۱

یَعْمَلُونَ ۞ ) مگر مثل آن چیزی که بتو وند که در دنیا عمل می کردند ظاهر آیت دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از ان خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران است تکرار اسناد سیئه بدیشان و فایدهٔ اینصورت اندجار و پاداشت عنلا از ارتکاب سیئات

* بیت * * هرچه در عقل و شرع بد باشد * * نکند هر که باخرد باشد *

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد و مولد و مباش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام بدین آیت فرود آمد ( اِنَّ الَّذِیْ فَرَضَ ) بدرستیکه آنکه فرض کرده است ( عَلَیْکَ الْقُرْاٰنَ ) بر تو تبلیغ قرآن یا عمل بدان ( لَرَآدُّکَ ) هر آینه باز گردانیده است ترا ( اِلٰی مَعَادٍ ط ) بجای باز گشت یعنی مکه گویند این وعده فتح مکه بود و نیز بعضی اهل معاد جنت است و در تاویلات کاشی آورده است که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقیق به جمیع صفات و بر سالک بصیر اینجا سر مبدأ و الیه یعود روشن می گردد

* نظم *

* چون از و مد این و آن را ابتدا * * هم بد و باید که باشد انتها *

* نور هائی را که کرد از حق طلوع * * جمله را هم سوی او باشد رجوع *

( قُلْ ) بگو ای محمد ( رَّبِّیْٓ ) پروردگار من ( اَعْلَمُ ) دانا تر است ( مَنْ جَآءَ بِالْهُدٰی ) بکسی که آورد و راه راست را یا توحید یا قرآن و آن منم ( وَمَنْ هُوَ ) و آن کسی که او ( فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۞ ) در گمراهی هویدا است چون منکران مرا ( وَمَا کُنْتَ تَرْجُوْٓا ) و نبودی تو که امید داشته باشی ( اَنْ یُّلْقٰٓی اِلَیْکَ الْکِتٰبُ ) آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس مانفرستادیم بتو کتاب ( اِلَّا رَحْمَةً ) مگر بر جهت بخشایشی ( مِّنْ رَّبِّکَ ) از نزدیک پروردگار تو ( فَلَا تَکُوْنَنَّ ظَهِیْرًا ) پس مباش هم پشت و یار ( لِّلْکٰفِرِیْنَ ۞ ) مر ناگرویدگان را یعنی مدار امکن با ایشان و ملتمس ایشان اجابت مفرمای ( وَلَا یَصُدُّنَّکَ ) و باید که کافران باز ندارند ترا ( عَنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ ) از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان ( بَعْدَ اِذْ اُنْزِلَتْ اِلَیْکَ ) بعد از آنکه فرود آمده است بتو ( وَادْعُ ) و بخوان خلق را ( اِلٰی رَبِّکَ ) بسوی عبادت پروردگار خود ( وَلَا تَکُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ۞ ) و مباش از شرک آورندگان ( وَلَا تَدْعُ ) و مخوان ( مَعَ اللّٰهِ ) با خدای تعالی بحق ( اِلٰهًا اٰخَرَ ط ) خدای دیگر زیرا که ( لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ق ) نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب در این آیات حضرت پیغمبر است صلعم و مراد امت اند و فایدهٔ خطاب بآن حضرت هم قطع طمع مشرکان است از موافقت وی با ایشان ( کُلُّ شَیْءٍ ) هر چیزی ( هَالِکٌ ) فانی است ( اِلَّا وَجْهَهٗ ط ) مگر ذات حق سبحانه تعالی

(فَمَا كَانَ لَهُ) پس نبود مر قارون را (مِنْ فِئَةٍ) هیچ گروهی از یاران که در آن وقت (يَنْصُرُونَهُ) یاری کردندی او را (مِنْ دُونِ اللّٰهِ ج) بجز خدای (وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ ۝) و نبود از منع کنندگان عذاب از خود یعنی نه کسی از وی عذاب باز داشت و نه خود توان است باز داشتن (وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا) و بامداد کردند آنانکه آرزو می بردند (مَكَانَهُ) منزل و جاه او را (بِالْأَمْسِ) دی روز یعنی آرزو برندگان گفتند بعد از خسف دی روگردانیدگان بصلاح (يَقُولُونَ) می گفتند همدیگر را (وَيْكَأَنَّ اللّٰهَ) و یکان بمعنی ویلک است و اعلم مضمر است یعنی وای بر تو بدانکه خدای تعالی (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده می گرداند روزی را (لِمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد (مِنْ عِبَادِهِ) بندگان خود نه بکرامتی که مقتضی بسط بود بلکه بمحض ارادت (وَيَقْدِرُ ج) و تنگ می سازد بر هر که می خواهد نه بمذلتی که تقاضای قبض کند بلکه بمقتضای مشیت (لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللّٰهُ) اگر نه آن بودی که خدای تعالی منت نهادی (عَلَيْنَا) بر ما و ندادی ما آنچه تمنای ما بود از دنیا (لَخَسَفَ بِنَا ط) هر آینه بزمین فرو برده بودند ما را و خسف فعل مطاوع خواند یعنی خدای ما را بزمین فرو بردی (وَيْكَأَنَّهُ) وی کلمه تندیم است و کان برای تشبیه و در لباب از طبری نقل می کند که مجموع و یکان بمعنی الم تعلم و الم تر است یعنی نمی دانی و نمی بینی آنکه (لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ ۝) رستگاری نمی یابند از عذاب ناگرویدگان یا کافرنعمتان یا تکذیب کنندگان (تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ) آن سرای دیگر که شنیده و دانسته مراد بهشت است (نَجْعَلُهَا) ساخته ایم آن را (لِلَّذِينَ) برای آنانکه ایشان (لَا يُرِيدُونَ) نمی خواهند (عُلُوًّا) بزرگی و تکبر (فِي الْأَرْضِ) در زمین یا اهل آن (وَلَا فَسَادًا ط) و نه تباه کاری و ستم بر مردمان چنانچه قارون خواست (وَالْعَاقِبَةُ) و سرانجام نیکو (لِلْمُتَّقِينَ ۝) مر پرهیزگاران را است صاحب بحر فرموده که سرای را ضمیر جماعتی را است از ارواح مقدسه یعنی پاک شده از ادناس صفات نفسانیه که در زمین بشریه طالب علو نباشند چون نفوس فراعنه و جبابره و فساد نخواهند یعنی نظر را از غیر حضرت برداشته التفات بهیچ کس و هیچ چیز ننمایند عالم ملک و ملکوت را بتصرف مالک الملک باز گذارند که ملکیت ما هر تصرفی که در کون و مکان خواهد کند و ایشان را بران زبان اعتراض نبود * مصرع * هر چه خواهی بکن که ملک ترا است * (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ) هر که بیارد خصلتی نیکو یا معرفتی توحید بانی یا طاعتی با اخلاص (فَلَهُ) پس مر او را است (خَيْرٌ) نیکوئی (مِنْهَا ج) از ان خصلت یا طاعت یا معرفت یابد هر که بیارد یکی در دنیا او را باشد بهتر از ان در آخرت (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ) و هر که بیارد بدی چون شرک و تکذیب (فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ) پس جزا داده نشوند آنانکه (عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ) کردند بدها را (إِلَّا مَا كَانُوا ع ۱۱

یَعْمَلُوْنَ ۝ ) مگر مثل آن چیزی که بتو وند که در دنیا عمل می کردند ظاهر آیت دلیل است بر آنکه ثواب حسنه بهتر از ان خواهد بود و پاداش سیئه مثل آن باشد و وضع مظهر در موضع مضمر جهت تقبیح حال بدکاران است تکرار اسناد سیئه بدیشان و فایدهٔ اینصورت ازمجازو پاداشت عملا ازاد تکاب سیئات

* بیت * * هرچه در عقل و شرع بد باشد * * نکند هر که باخرد باشد *

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم در زمان هجرت بجحفه رسید شوق حرم کعبه و آرزوی مولد و وطن مبارکش ظاهر گشت جبرئیل علیه السلام بدین آیت فرود آمد ( اِنَّ الَّذِیْ فَرَضَ ) بدرستیکه آنکه فرض کرده است ( عَلَیْکَ الْقُرْاٰنَ ) بر تو بتابیغ قرآن یا عمل بدان ( لَرَآدُّکَ ) هر آینه باز گردانیده است ترا ( اِلٰی مَعَادٍ ط ) بجای باز گشت یعنی مکه گویند این وعده فتح مکه بود و نیز بعضی اهل جنت است و در تاویلات کاشی آورده است که معاد فنا فی الله است در احدیت ذات و بقا بالله در مقام تحقیق بر جمیع مقامات و بر سالک بصیر اینجا سر مبدأ و المعاد روشن می گردد

* نظم *

* چون از و مد این و آن را ابتدا * * هم بد و باید که باشد انتها *

* نور جانی را که کرد از حق طلوع * * جمله را هم سوی او باشد رجوع *

( قُلْ ) بگو ای محمد ( رَّبِّیْ ) پروردگار من ( اَعْلَمُ ) دانا تر است ( مَنْ جَآءَ بِالْهُدٰی ) بکسی که آورد و راه راست را یا توحید یا قرآن و آن منم ( وَمَنْ هُوَ ) و آن کسی که او ( فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝ ) در گمراهی هویدا است چون منکران مرین ( وَمَا کُنْتَ تَرْجُوْٓا ) و نبودی تو که امید داشته باشی ( اَنْ یُّلْقٰٓی اِلَیْکَ الْکِتٰبُ ) آنکه فرستاده شود بتو قرآن پس مانفرستادیم بتو کتاب ( اِلَّا رَحْمَةً ) مگر بر جهت بخشایشی ( مِّنْ رَّبِّکَ ) از نزدیک پروردگار تو ( فَلَا تَکُوْنَنَّ ظَهِیْرًا ) پس مباش هم پشت و یار ( لِّلْکٰفِرِیْنَ ۝ ) مر ناگرویدگان را یعنی مدار اکمن با ایشان و ملتمس ایشان اجابت مقترحای ( وَلَا یَصُدُّنَّکَ ) و باید که کافران باز ندارند ترا ( عَنْ اٰیٰتِ اللّٰهِ ) از خواندن آیتهای خدای تعالی و عمل کردن بدان ( بَعْدَ اِذْ اُنْزِلَتْ اِلَیْکَ ) بعد از آنکه فرود آمده است بتو ( وَادْعُ ) و بخوان خلق را ( اِلٰی رَبِّکَ ) بسوی عبادت پروردگار خود ( وَلَا تَکُوْنَنَّ مِنَ الْمُشْرِکِیْنَ ۝ ) و مباش از شرک آورندگان ( وَلَا تَدْعُ ) و مخوان ( مَعَ اللّٰهِ ) با خدای تعالی بحق ( اِلٰهًا اٰخَرَ ط ) خدای دیگر زیرا که ( لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ ق ) نیست هیچ خدای سزاوار خواندن مگر او مخاطب درین آیات حضرت پیغمبر است صلعم و مراد است امت و فایدهٔ خطاب بآن حضرت صلعم قطع طمع مشرکان است از موافقت دین ایشان ( کُلُّ شَیْءٍ ) هر چیزی ( هَالِکٌ ) فانی است ( اِلَّا وَجْهَهٗ ط ) مگر ذات حق سبحانه باهمه

عما بها باطل است مگر آنکه بآن وجه الله باشد (لَهُ الْحُكْمُ) مر او را است حکم (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۝) و بسوی او باز گشت خواهید شد برای مکافات نزد بعضی محققان آن است که چون موجود حقیقی نیست الا الحق سبحانه پس از روی حقیقت ماسوای او فانی باشد صاحب کشف الاسرار در تفسیر این آیت از کلمات حضرت شیخ الاسلام قدس سره نقل می کند * بیت *

* که نه از تست بود نه از تو بکس * * هر انرا تو بود بس همه تو بود بس *

الا کل شیء ما خلا الله باطل وکل نعیم لامحالة زایل علایق منقطع وخوایق مرتفع رسوم باطل است واصحاب مضمحل حدود وتلاشی وخلایق فانی وحق یکتا و بخود باقی در شرح عوارف مذکور است که نه گفت هلاک نامعلوم شود که وجود هم آشیا در وجود او امروز نا لک است وحوالهٔ شاهدهٔ این حال بفردا در حق محجوبان است یوم یرونه بعید او نریه قریبا * مصرع * با وجود تو زین راست نباید که منم *

سورة العنکبوت مکیة (بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي تسع وستون آية

(الٓمٓ ۝) حروف مقطعه جهت تعجیز خلق است تا دانند که کسی را به حقایق این کتاب راه نیست وعقل هیچ کامل را از کنه معرفت این کلام آگاهی نی * مصرع * خرد عاجز و فهم در وی گم است * ودر حروف اول این سوره گفته اند الف اشارت است باسم الله ولام باطیف ومیم بمجید می فرماید که الله منم زود باطاعت من آرد لطیف منم اخلاص در عبادت من فرو گذارد ومجید منم بزرگی دیگران مسلم دارد (أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا) آیا پندا شتند مردمان آنکه فرو گذا شته شوند (أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا) آنکه گویند ایمان آوردیم یعنی می پندارند که بمجرد قول ایمان از ایشان باز داشته شود (وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ ۝) وحال آنکه ایشان آزموده نشوند باوامر ونواهی یا مبتلا نگردند در نفس ومال یا امتحان نکنند ایشان را به هجرت وجهاد واشال آن در این آیت در شان جمعی از مسلمانان است که در مکه بودند وایشان را هجرت از دیار وادار قرار دشوار می آمد ومهاجران از مدینه بدیشان پیغام میدادند که اسلام شما وام که در جوار کفار باشید تمام نیست بعضی بر نیت هجرت بیرون آمدند ومشرکان آگاه شده ایشانرا از راه برگردانیدند حق سبحانه بهوت تسلیهٔ ایشان آیت فرستاد که تصور نمی باید کرد که بی کشاکش بلا دعوی ولا درست بود * بیت *

* عاشقانرا در دل بسیار می باید کشید * * جور یار و قصهٔ اغیار می باید کشید *

واصح آن است که مهیع مولای عمر بن الخطاب رض روز دوز خم تیر عمار خضر می شهید شد و بر لفظ مبارک حضرت رسالت پناه صلعم گذشت که پیش رو شهیدان اهل توحید او خواهد بود و ما در وی پدر

ع ۱۲

از ثوبت مجمع جزع و نزع بسیار می نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که بعجز و قول ایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نرود (وَلَقَدْ فَتَنَّا) و بدرستیکه ما امتحان کردیم و در فتنه انداختیم (الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) آنانکه پیش از ین مومنان بودند یعنی این صورت در همه امم واقع بوده و تقدد دعوی هریک را بمحک بلا آزموده اند (فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ) پس ظاهر می گرداند خدای تعالی (الَّذِينَ صَدَقُوا) آنانکه راست گفته اند در دعوی ایمان (وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ ۝) و متمیز می سازد دروغ گویان را در دین یا می نماید این هر دو گروه را بنجاتی یا جزا امید بدایشانرا بآنچه می داند از صدق و کذب ایشان * نظم *

* در محبت هر که او دعوی کند * * صدق هر یک را ازان امتحان بروی کند *

* گر بود صادق کشد بار جفا * * ور بود کاذب گریزد از بلا *

(أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ) بلکه می پندارند آنانکه (يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ) می کنند بدیها چون کفر و معاصی (أَنْ يَسْبِقُونَا) آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بر سادی ایشان (سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ۝) بدحکمی است آنکه می کنند در فتوحات مذکور است که آیا می پندارند گناهکاران که بسیئات خود بر مغفرت و شمول رحمت من سبقت گیرند این حکم ناپسندیده است زیرا که رحمت من سبقت گرفته است بر ذنوب ایشان که موجب غضب باشد * بیت *

* گر گناه تو از عدد بیش است * * سبقت رحمتی ازان بیش است *

(مَنْ كَانَ يَرْجُوا) هر که باشد که امید دارد (لِقَاءَ اللَّهِ) لقای خدای تعالی را و در بهشت یا وصول بثواب الهی و گفته اند هر که ترسد از روز رستخیز و عرض او بر خدای گو آماده باشد (فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ) پس بدرستیکه مدتی که خدای مقرر کرده برای لقا بآخرت (لَآتٍ ط) هر آینده است (وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝) و او است شنوا مر گفتار بندگان را دانا بضمایر و اسرار ایشان (وَمَنْ جَاهَدَ) و هر که جهاد کند با کفار یا با هوای نفس خود را (فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ) پس جز این نیست که جهاد کند (لِنَفْسِهِ ط) برای خود چه ثواب آن عاید بدو است (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (لَغَنِيٌّ) هر آینه بی نیاز است (عَنِ الْعَالَمِينَ ط) از طاعات و مجاهدات عالمیان و تکالیف عباد بعبادات جهت صلاح احوال ایشان است (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کارهای نیکو (لَنُكَفِّرَنَّ) هر آینه محو می کنیم (عَنْهُمْ) از ایشان (سَيِّئَاتِهِمْ) بدی های ایشان (وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ) و هر آینه پاداش دهیم ایشان را (أَحْسَنَ الَّذِي) نیکوتر عملی را آنکه (كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝) بودند که می کردند یعنی توحید را که بهترین عمل ایشان است جزا دهیم و باقی

اعمال را باآنکه در فضیلت مساوی آن نیست برهمان قیاس پاداش دهیم ایشان را بهتر و بیشتر
از عمل ایشان یکی را داده و زیاده تا هفصد زیرا که ایشان محتاجند و من بی نیاز * مصرع * رشیم باشد
کز غنی چیزی رسد محتاج را * آورده اند که چون سعد بن ابی وقاص رض بدولت اسلام سرفراز گشت
مادرش حمنه بنت ابی سفیان سوگند خورد که هرگز از آفتاب بسایه نروم و از هرچه مرا بدان مایهٔ زندگانی
بدو رسد و یابد تناول نکنم تا تو از دین محمد که اختیار کرده بیزار نشوی سعد صورت حال بعرض حضرت رسالت
پناه صلعم رسانید و این آیت نازل شد که (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ) و امر کردیم آدمی را (بِوَالِدَيْهِ) به پدر و مادر راد
(حُسْنًا) بیکوئی یعنی فعلی که محض خوبی باشد (وَإِنْ جَاهَدَاكَ) و اگر کوشش نمایند والدین و جنگ و جدال
کنند با تو (لِتُشْرِكَ بِي) تا شریک آوری بمن و انباز گیری (مَا لَيْسَ) آن چیزی را که نیست (لَكَ بِهِ)
مرترا بالوهیت او (عِلْمٌ) دانشی تعبیر کرد از نفی الوهیت به نهی و علم بآن یعنی مادر و پدران را تکلیف
کنند باآنکه انباز گیری برای من چیزی را که الوهیت آن ندانی و فی الواقعه الوهیت ثابت نیست جزمرا
(فَلَا تُطِعْهُمَا) پس فرمان ایشان مبر که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست (إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ)
بسوی مجازات من است بازگشت شما از مومن و مشرک و از بار و عاق (فَأُنَبِّئُكُمْ) پس بیاگاهانیم شما
را از وقت جزا دادن (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۞) بآنچه هستید که می کنید (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه ایمان آوردند
بعد از کفر (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کارهای شایسته بعد از فساد (لَنُدْخِلَنَّهُمْ) هرآینه داخل گردانیم
ایشان را (فِي الصَّالِحِينَ ۞) در زمرهٔ ستودگان یا در آوریم در مدخل ایشان که بهشت است
(وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يَقُولُ) کس هست که می گوید (آمَنَّا بِاللَّهِ) گرویدیم بخدای مرا
منافقانند یا قومی ضعیف الایمان که می گفتند ایمان داریم (فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ) پس چون ایذا کرده شود
در راه خدای سبب دین او یعنی چون کفره او را اذاب کنند (جَعَلَ) گرداند یعنی وارد و شمارد (فِتْنَةَ
النَّاسِ) رنج و عذاب مردمان را (كَعَذَابِ اللَّهِ ط) مانند عذاب های خدای تعالی یعنی ترک ایمان کند از خوف
عذاب خلق چنانچه ترک کفر می باید کرد از خوف عذاب خدای (وَلَئِنْ جَاءَ) و اگر بیاید (نَصْرٌ مِنْ رَبِّكَ) یاری از
نزدیک پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی (لَيَقُولُنَّ) هرآینه گویند (إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ ط) بدرستیکه ما هستیم با شما
در دین و ملت پس ما را در غنیمت شریک سازید (أَوَلَيْسَ اللَّهُ) آیا نیست خدای تعالی (بِأَعْلَمَ)
داناتر از همه دانایان (بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ ۞) بآنچه در دلهای آدمیان است از معنای اخلاص و کدورت
نفاق (وَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) و هرآینه میداند خدای آنان را که گرویده اند بدل (وَلَيَعْلَمَنَّ

الْمُنٰفِقِيْنَ ۝) و هر آینه میداند منافقان را که نگرویده اند ایشان را در دنیا تمیز خواهد ساخت بابتلا و امتحان و در بلا چه بمحنت و بلیت جوهر مردان شناخته شود چنانکه بآتش عیار زر و نقره معلوم گردد. * نظم *

* بشکل و صورت انسان نه مرد زیبا نیست * توان بصبر و تحمل شناخت جوهر مرد *
* اگر نه باک بود از بلا نخواهد جست * * وگر نه راصل بود باک صبر خواهد کرد *

در لباب آورده که ابو سفیان و امیه بن خلف امیر المومنین عمر بن خطاب و خباب را رض گفتند که از دین محمد روی بتابید و طریقهٔ قدیم بدو ان فره گذارید و اگر در قیامت بر دین آبا گناهی باشد ما آن را بر داریم و شما را در زیر بار آن گناه نگذاریم آیت آمد (وَقَالَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) و گفتند آنانکه نگرویدند (لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) مر آنان را که تصدیق کردند (اتَّبِعُوْا سَبِيْلَنَا) پیروی کنید راه ما را یعنی متابع کیش پدران باشید (وَلْنَحْمِلْ) و باید که بر داریم (خَطٰيٰكُمْ ط) گناهان شما را است در تاویل جزا یعنی اگر متابعت ما کنید ما خطای شما بر داریم (وَمَا هُمْ) و حال آنکه نیستند کافران (بِحٰمِلِيْنَ) بردارندگان (مِنْ خَطٰيٰهُمْ) از گناهان مومنان (مِّنْ شَيْءٍ ط) هیچ چیز (اِنَّهُمْ لَكٰذِبُوْنَ ۝) بدرستیکه ایشان هر آینه دروغ گویانند در سخن خود که می گویند که بار خطای مومنان بر داریم و ایشان برخی آن اند که بسیار قادر نخواهند بود بر جهت گرانی بار گناه خود و بار گناه آنان نیز که سبب ایشان گمراه شدند و متابعت ایشان نمودند که قال سبحانه و تعالی (وَلَيَحْمِلُنَّ اَثْقَالَهُمْ) و هر آینه برخواهند داشت در قیامت بارهای گران گناهان خود را (اَثْقَالًا) بارهای گران دیگران را (مَّعَ اَثْقَالِهِمْ ط) با بارهای گران خود یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند اضافهٔ آثام و جرایم ایشان خواهند ساخت بی آنکه چیزی از گناه گمراهان کم گردد (وَلَيُسْـَٔلُنَّ) و هر آینه سوال کرده خواهند شد تابعان و متبوعان (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) در روز رستخیز (عَمَّا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ ۝) از آنچه هستند که بر می بافتند از اباطیل و حیل که سبب اضلال خلق می شود (وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا) و بدرستیکه فرستادیم ما (نُوْحًا اِلٰى قَوْمِهٖ) نوح را بسوی قوم او (فَلَبِثَ) پس درنگ کرد (فِيْهِمْ) در میان ایشان بر جهت دعوت ایشان بطریق حق (اَلْفَ سَنَةٍ) هزار سال (اِلَّا خَمْسِيْنَ عَامًا ط) مگر پنجاه سال روایت اشهر آن است که نوح عم چهل سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال خلق را بخدای دعوت کرد بعد از طوفان شصت سال بزیست و در احقاف از وهب نقل می کند که عمر نوح عم هزار و چهار صد سال بود صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد سال مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال دعوت کرد و بعد از طوفان سیصد و پنجاه سال بزیست بلکت السموت بوقت قبض روح پرسید که ای ذرا ترین

۱۳ ع

پیغمبران از جهت عمر دنیا را چون یافتی فرمود که یافتم مانند خانه که دو در داشته باشد از یکی در آیند و از دیگری بیرون روند

* بیت *

* گر عمر تو عمر نوح و لقمان باشد * * آخر بروی چنانکه فرمان باشد *

* دربودن دنیا و بیرون رفتن از او * * یکروز و هزار سال یکسان باشد *

ایراد قصهٔ نوح علیه السلام جهت تسلی خاطر سید انام علیه السلام و تنبیه بر کشیدن ایذا و آزار قوم و تهدید نمودن بذکر طوفان یعنی نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال جفای قوم کشید و همچنان دعوت می فرمود کسی نمی گروید (فَاَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ) پس بگرفت قوم او را عذاب طوفان (وَهُمْ ظَالِمُونَ) و ایشان همه کاران بودند به کفر (فَاَنْجَیْنٰهُ) پس نجات دادیم نوح علیه السلام را (وَاَصْحٰبَ السَّفِینَةِ) و یاران کشتی را یعنی هر که با وی بود از مومنان و هر چه در کشتی بود از انواع جانوران (وَجَعَلْنٰهَا) و گردانیدیم کشتی یا واقعهٔ قوم نوح علیه السلام را (اٰیَةً) و دلالتی یا عبرتی (لِّلْعٰلَمِینَ) از برای عالمیان تا بدان استدلال کنند یابند گیرند (وَاِبْرٰهِیمَ) و یاد کن ابراهیم علیه السلام را (اِذْ قَالَ) چون گفت (لِقَوْمِهِ) مر قوم خود را از اهل بابل که (اعْبُدُوا اللّٰهَ) بپرستید خدا را (وَاتَّقُوهُ) و بترسید از عذاب او (ذٰلِكُمْ) این عبادت و ترس (خَیْرٌ لَّكُمْ) بهتر است شما را از دین و آیینیکه دارید (اِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ) اگر هستید که دانید خیر را از شر و نفع را از ضر (اِنَّمَا تَعْبُدُونَ) جز این نیست که پرستش می کنید (مِنْ دُونِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (اَوْثَانًا) بتان را (وَتَخْلُقُونَ) و برمی بافتید (اِفْكًا) دروغی که آن را خدای نام می کنید (اِنَّ الَّذِینَ تَعْبُدُونَ) بدرستیکه آنانرا که پرستش می کنید (مِنْ دُونِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (لَا یَمْلِكُونَ) نمی توانند و قدرت ندارند که (رِزْقًا) روزی دهند (لَكُمْ) مر شما را (رِزْقًا) روزی و ادنی (فَابْتَغُوا) پس بجویید (عِنْدَ اللّٰهِ الرِّزْقَ) از نزد یک خدای تعالی روزی را که او توانا است بر ایصال آن بمرزوقان (وَاعْبُدُوهُ) و بپرستید او را به یگانگی (وَاشْكُرُوا) و شکر گویید (لَهُ) او را که شکر قید نعمت حاضر و صید نعمت آینده است (اِلَیْهِ تُرْجَعُونَ) بسوی او بازگردیده خواهید شد تا اینجا سخن ابراهیم بود علیه السلام مر قوم خود را که حق سبحانه تهدید می کند قریش را می فرماید (وَاِنْ تُكَذِّبُوا) و اگر تکذیب کنید ای اهل مکه پیغمبر ما را (فَقَدْ كَذَّبَ) پس بدرستیکه تکذیب کرده اند پیغمبران خود را (اُمَمٌ) جماعتها (مِّنْ قَبْلِكُمْ) پیش از شما چون قوم نوح و هود و صالح علیهم السلام و از تکذیب ایشان پیغمبر ما را ضرری نرسیده باکه مضرت ایشان بدیشان لاحق شده که مستحق عقوبت دنیا و آخرت شده اند پس از تکذیب شما پیغمبر ما چه زیان (وَمَا عَلَى

الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ۞ ) نیست بر فرستاده مگر پیغام رسانیدن آشکارا او پیغام رسانید و بیم و امید شما را دعوت کرد از عقوبت آخرت بترسانید و شما بعث و نشر را منکر شدید (أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ ) آیا نمی بینند و مخصص به غیبت می خواند یعنی آیا نمی بینند منکران بعث که چگونه (يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ) آشکارا می گرداند خدای تعالی آفریدگان را و از نیست هست می کند (ثُمَّ يُعِيدُهُ ط) پس ایشان را بعد از موت باز گرداند بحیات (إِنَّ ذَٰلِكَ ) بدرستیکه ابداء و اعاده (عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ ۞ ) بر خدای تعالی آسان است (قُلْ ) بگو ای محمد مر این منکران را که از راه تفکر و استدلال (سِيرُوا ) بروید (فِي الْأَرْضِ ) در زمین (فَانْظُرُوا كَيْفَ ) پس بنگرید که چگونه (بَدَأَ الْخَلْقَ ) پیدا فریده است خدای خلق را با اختلاف اشکال و افعال و احوال ( ثُمَّ اللَّهُ ) پس خدای تعالی (يُنْشِئُ ) ظاهر گرداند (النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ ج ) آفریدن دیگر را مخصص سخن آن است که چون بدید و بدانست که خلق همه در ابتدا الله است صحت لازم شود بر شما در اعادت و بضرورت دانید آنکه مبدای خلایق است می تواند که معید ایشان باشد (إِنَّ اللَّهَ ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ ) بر هر چیز از ابداء و اعاده (قَدِيرٌ ۞ ) توانا است بجهت آنکه قدرت صفت ذاتی او است و ذات او نسبت بهر ممکنات یکسان است چون بر نشای اولی قادر است بر آینه از نشای اخری عاجز نخواهد بود (يُعَذِّبُ ) عذاب کند (مَنْ يَشَاءُ ) هر که خواهد عذاب او (وَيَرْحَمُ مَنْ يَشَاءُ ) و ببخشد بر هر که خواهد بخشش او (وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ ۞ ) و بسوی حکم او باز گردیده خواهید شد در روز جزا و گفته اند که عذاب کند بخذلان و کفران و بخشاید بتوفیق ایمان در کشف الاسرار آورده که عذابش از راه عدل است و رحمتش از روی فضل هر که خواهد بادی عدل کند و از پیش براند هر که را خواهد بوی فضل کند و بلطف خویش بخواند

* نظم *

* اگر رانی ز راه عدل رانی * * وگر خوانی ز روی فضل خوانی *
* مرا با راندن و خواندن چه کار است * * اگر خوانی و گر رانی تو دانی *

در زاد المسیر آورده که عذاب برشت خوئی است و رحمت بحسن خلق و نزد بعضی عذاب و رحمت بمیل دنیا است و ترک آن یا بحرص و قناعت یا متابعت بدعت و ملازمت سنت یا به تفرقهٔ خاطر و جمعیت دل امام قشیری رح فرموده که عذاب بآنست که بنده را با او گذارد و رحمت آنکه خود متولی کار او شود * مصرع * تا تو نباشی یار ما رونق نگیرد کار ما * (وَمَا أَنْتُمْ ) و نیستید شما ای مردمان (بِمُعْجِزِينَ ) عاجز کنندگان مر پروردگار خود را از عذاب خود (فِي الْأَرْضِ ) در زمین یعنی اگر خواهید که از حکم او بگریزید

و در زمین متواری شوید توانید شد (وَلَا فِي السَّمَاءِ ۚ) و نه در آسمان یعنی اگر در آسمان باشید هم عاجز کنندگان نیستید و گفته اند مراد آن است که نه هر که در آسمان است قادر بود بر عاجز کردن خدای (وَمَا لَكُمْ) و نیست شما را از عذاب خدای (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی (مِنْ وَلِيٍّ) هیچ دوستیکه نگاهدارد ۱۴
ع
شما را از آن (وَلَا نَصِيرٍ ۝) و نه یاری که بصد دفع آن در آید (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ) و آنانکه نگروند بآیتهای خدای تعالی یعنی بکتاب او یا بدلایل حکمت و وحدانیت او (وَلِقَائِهِ) و لقای او یعنی بمعرای آخرت و بعث (أُولَٰئِكَ يَئِسُوا) آن گروه ناامید شدند (مِنْ رَحْمَتِي) از بخشایش من در دنیا یا ناامید خواهند شد در قیامت و تعبیر ماضی بر جهت تحقق وقوع است (وَأُولَٰئِكَ) و آن گروه (لَهُمْ) مر ایشان را است (عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝) عذاب دردناک یعنی دایم بسبب کفر ایشان پس بعد ازین معترضات باز ذکر قصهٔ ابراهیم عم می کند و می فرماید (فَمَا كَانَ) پس نبود (جَوَابَ قَوْمِهِ) جواب قوم ابراهیم عم بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از سخنان (إِلَّا أَنْ قَالُوا) مگر آنکه گفتند بعضی از ایشان با بعضی که (اقْتُلُوهُ) بکشید او را (أَوْ حَرِّقُوهُ) یا بسوزانید او را و اتفاق نمودند بر سوختن او و او را در آتش انداختند (فَأَنْجَاهُ اللَّهُ) پس برهانید او را خدای تعالی (مِنَ النَّارِ ۝) از ضرر آتش و آن را بر او سرد و با سلامت گردانید (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در این رهانیدن (لَآيَاتٍ) هر آینه نشانهای قدرت او است ار خمود آتش و ترک احراق و سوختن گل و ریحان از آن (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ ۝) برای گروهی که می گروند تا ایشان بتفحص ازان و تامل در ان نفع می گیرند (وَقَالَ) و گفت ابراهیم عم (إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ) جز این نیست که فرا گرفتید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی (أَوْثَانًا) بتان انجای (مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ) برای دوستی میان شما یعنی تا شما بت پرستان بیکدیگر پیوندید و بر عبادت ایشان اجتماع نمائید (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۚ) در زندگانی دنیا یعنی تا در دنیا باشید آن دوستی باقی است (ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) پس روز قیامت (يَكْفُرُ) کافر شود و بیزاری کند و منکر گردد (بَعْضُكُمْ) بعضی از شما که متبوعانند (بِبَعْضٍ) بر بعضی را که متابعانند (وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ) و لعنت کند بر خی از شما یعنی پیروان و ارزال (بَعْضًا ۚ) بر خی را که پیشروان و اشرافند (وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ) و باز گشت شما همه دوزخ است (وَمَا لَكُمْ) و نیست شما را در آنروز (مِنْ نَاصِرِينَ ۝) هیچ یاران و مددگاران که خلاصی یابید بمدد ایشان از آتش دوزخ و چون حضرت ابراهیم عم بسلامت ازان آتش بیرون آمد (فَآمَنَ) پس بگروید و تصدیق کرد (لَهُ لُوطٌ ۝) مر او را لوط عم که خواهرزاده و بقولی برادرزادهٔ او بود (وَقَالَ) و گفت ابراهیم عم مر او را و مر سارا را که دختر عم وی بود و بوی

ایمان آورده بود (اِنّی مُهاجِرٌ) بدرستیکه من هجرت کننده ام ازین قوم (اِلی رَبّی ط) بآنجا که امر پروردگار من است (اِنَّهُ هُوَ الْعَزِیْزُ) بدرستیکه او غالب است مر امغلوب دشمنان نواز (الْحَکِیْمُ ۵) دانا است در حکمت کار من بپردازد پس لوط و ساره و باوی اتفاق نموده از کوهی که سواد کوفه است به بحران رفتند و از بحران بولایت شام در آمده ابراهیم ع بفلسطین نزول فرمود و لوط ع بسدوم بموتفکه رفت صاحب کشاف آورده که ابراهیم ع در آن وقت هفتاد و پنج سال بود و در همین سال خدای تعالی اسماعیل را بوی داد از هاجره که کنیزک ساره خاتون بوده و چون سن مبارک آن حضرت ع بصد و دوازده یا صد و بیست رسیده حق سبحانه از ساره ویرا فرزندی بخشید چنانچه فرمود (وَوَهَبْنَا لَهُ) و بخشیدیم ما او را در سن پیری (اِسْحَاقَ وَیَعْقُوْبَ ط) فرزندی اسحاق نام و نبیره یعقوب نام (وَجَعَلْنَا) و نهادیم (فِیْ ذُرِّیَّتِهِ النُّبُوَّةَ) در فرزندان او نبوت را یعنی در بنی اسرائیل و بنی اسماعیل (وَالْکِتٰبَ) و کتابها را یعنی توریت و انجیل و زبور و فرقان (وَاٰتَیْنٰهُ اَجْرَهُ) و دادیم ما او را مزد هجرت او (فِی الدُّنْیَا ج) در دین سرای بآنکه فرزند دادیم او را در کبر سن از عجوزه عقیم یا ذریت طیبه ارزانی داشتیم و پیغمبری و کتب بدیشان عطا کردیم با او را مقبول خلق و محبوب دلها ساختیم تا هر اهل ملل نسبت خود بوی درست می کنند یا حکم کردیم بصلوة بروی تا آخر دهر او را دعا می گویند مزد او در دنیا لقای ضیافت او است یعنی هم چنانکه در حال حیوة در مهمان خانه وی بساط دعوت انداخته بود حالا نیز هست و از خاص و عام از ان مایده پر فائده بهره مند اند (وَاِنَّهُ) و بدرستیکه او (فِی الْاٰخِرَةِ) در ان سرای آخرت (لَمِنَ الصّٰلِحِیْنَ ۵) از جمله شایستگان و برگزیدگان است (وَلُوْطًا) و یاد کن لوط را ع (اِذْ قَالَ) چون گفت (لِقَوْمِهٖ) مر گروه خود را از اهل موتفکات (اِنَّکُمْ) آیا شما (لَتَاْتُوْنَ الْفَاحِشَةَ ط) می آیید ان کار زشت و خصلت اکم می خواند یعنی بدرستیکه شما فاحشه می آئید یعنی می کنید کاریکه بغایت زشت است و بسبب قباحت آن (مَا سَبَقَکُمْ) پیش نگرفت بر شما (بِهَا) بآن فاحشه (مِنْ اَحَدٍ) هیچ یکی (مِّنَ الْعٰلَمِیْنَ ۵) از عالمیان جهت آنکه طباع سلیمه از ین عمل مستنفر است و نفوس پاکیزه این کار را کاره (اَئِنَّکُمْ لَتَاْتُوْنَ الرِّجَالَ) آیا شما می آئید بمردان بطریق مباشرت (وَتَقْطَعُوْنَ السَّبِیْلَ) و میزنید راه بر رهگذریان یعنی مال ایشان میگیرید و ایشان را می کشید یا غیر اینها را بدین عمل اکراه می کنید و بدین سبب مردمان آمد و شد را می گروهاند و راه بسته شده (وَتَاْتُوْنَ) و می آئید (فِیْ نَادِیْکُمُ الْمُنْکَرَ ط) در مجلس های خود بفعلهای زشت یعنی کارها می کنید که نزد عقلا و عرفا نیکو نیست چون دشنام دادن و مزاح بفحش کردن و صفیر زدن و سنگ ریزه

یا سنت بر یکدیگر افگندن و مهرها از کمان کرده بهر دو گذرانیدن انداختن و شهر خمر و ضرب او تار و مزامیر و سخریه باستادن و امثال آن (فَمَا كَانَ) پس نبود (جَوَابَ قَوْمِهِ) جواب قوم وی مر سخن وی را (إِلَّا أَنْ قَالُوا) مگر آنکه گفتند (ائْتِنَا بِعَذَابِ اللَّهِ) بیار عذاب خدای را بر ما (إِنْ كُنْتَ) اگر هستی تو (مِنَ الصَّادِقِينَ ۞) از راست گویان در آنکه این فعلها قبیح است و بسبب آن عذاب بر شما نازل خواهد شد یعنی ما ترک این عملها نخواهیم کرد تو اگر راست گوئی که خدای هست و تو پیغمبری پس او را بگو تا عذاب فرستد چون لوط عم از ایشان ناامید شد (قَالَ) گفت از روی مناجات (رَبِّ انْصُرْنِي) خدایا یاری ده مرا بانزال عذاب (عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ ۞) بر گروه تباه کاران (وَلَمَّا جَاءَتْ) و آن هنگام که آمدند (رُسُلُنَا) فرستادگان ما یعنی ملایکه (إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى) بسوی ابراهیم عم جهت بشارت فرزند (قَالُوا) گفتند (إِنَّا مُهْلِكُو) بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم (أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ) اهل این دیه سدوم را که تکذیب خواهر زاده تو می کنند (إِنَّ أَهْلَهَا) بدرستیکه اهل آن دیه (كَانُوا ظَالِمِينَ ۞) هستند ستمگاران بکفر و انواع منکرات (قَالَ) گفت ابراهیم عم (إِنَّ فِيهَا لُوطًا) بدرستیکه در آن دیه لوط عم است و او از ظالمان نیست (قَالُوا) گفتند ملایکه (نَحْنُ أَعْلَمُ) ما دانا تریم (بِمَنْ فِيهَا) بهر کس که در و است از مومن و کافر ما از حال لوط عم غافل نیستیم (لَنُنَجِّيَنَّهُ) هر آینه او را رهائی خواهیم داد (وَأَهْلَهُ) و کسان او را (إِلَّا امْرَأَتَهُ) مگر زن او را که او (كَانَتْ) باشد (مِنَ الْغَابِرِينَ ۞) از باقی ماندگان در عذاب یا در دیه یعنی خواهیم گفت تا لوط عم از میان قوم بیرون رود با اهل خود و بهر کسان وی بیرون رود مگر زن او که در میان قوم بماند با ایشان و هلاک شود (وَلَمَّا أَنْ جَاءَتْ) و آن هنگام که آمدند (رُسُلُنَا لُوطًا) فرستادگان ما بسوی لوط (سِيءَ بِهِمْ) اندوهناک شد بدیشان (وَضَاقَ بِهِمْ) و تنگ شد بسبب ایشان (ذَرْعًا) از جهت دل یعنی تنگ دل گشت که مبادا از قوم او بدیشان رنجی رسد جهت آنکه ایشان متعرض غریبانی شدند فرشتگان اثر ملال بر جبین لوط عم مشاهده کرده او را تسلی دادند (وَقَالُوا) و گفتند (لَا تَخَفْ) مترس (وَلَا تَحْزَنْ) و اندوهدار (إِنَّا مُنَجُّوكَ) بدرستیکه ما رهانندگانیم تو را (وَأَهْلَكَ) و کسان ترا (إِلَّا امْرَأَتَكَ) مگر زن ترا که او (كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ ۞) باشد از باز ماندگان و هلاک شدگان (إِنَّا مُنْزِلُونَ) بدرستیکه ما فرود آرندگانیم (عَلَى أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ) بر اهل این دیه (رِجْزًا) عذابی (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان یعنی سنگ باران (بِمَا كَانُوا) بسبب آنکه بودند که پیوسته (يَفْسُقُونَ ۞) فسق می کردند پس بحکم خدای لوط عم با اهل خود خارجی یافته و کفار مونث که هلاک شدند و شهر خراب شد و ایشان عبرت عالمیان گشتند چنانکه می فرماید

ع ۱۵

(وَلَقَدْ تَرَكْنَا) و بدرستیکه ما گذاشتیم (مِنْهَا) از ان قریه (آيَةً بَيِّنَةً) نشانهٔ روشن (لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝) برای گروهی که تعقل می کنند و اعتبار گیرند و آن نشانهٔ آثار ویار خراب ایشان است یا حجارهٔ مسجیل که دران زمین یافته می شود یا آبهای سیاه که هنوز هست (وَإِلَىٰ مَدْيَنَ) و فرستادیم بسوی اهل یمن (أَخَاهُمْ شُعَيْبًا) برادر ایشان شعیب را عم (فَقَالَ) پس گفت (يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ) ای گروه من بپرستید خدایرا (وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ) و امید بدارید ثواب روز بازپسین را یعنی عملها کنید که بدان امید ثواب توان داشت یا بترسید از شدت روز قیامت (وَلَا تَعْثَوْا) و غایت تباهی مجوئید (فِي الْأَرْضِ) در زمین مدین به نقص کیل و وزن (مُفْسِدِينَ ۝) در حالتیکه قاصد فساد باشید (فَكَذَّبُوهُ) پس دروغ داشتند شعیب عم را و از افساد ممنوع نشدند (فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ) پس بگرفت ایشانرا زلزلهٔ سخت یا صیحهٔ جبرئیل عم که دلهاشان در تنزلزل افتاد (فَأَصْبَحُوا) پس بامداد کردند (فِي دَارِهِمْ) در سراهای خویش (جَاثِمِينَ ۝) بزانو در آمدگان و مردگان (وَعَادًا وَثَمُودَ) و قوم عاد و ثمود و خص ثمود خواند بلاتوبین و یاد کن قوم عاد و ثمود و هلاک ایشانرا (وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم) و بدرستیکه روشن شده است هلاکت ایشان مرشمارا (مِّن مَّسَاكِنِهِمْ ۖ) از مسکنها و منزلهای ایشان بحجاز و یمن که بران می گذرید و آثار عذاب معاینه می بینید (وَزَيَّنَ لَهُمُ) و بیاراست برای ایشان (الشَّيْطَانُ) دیو سرکش یعنی ابلیس (أَعْمَالَهُمْ) کردارهای ایشان از کفر و تکذیب (فَصَدَّهُمْ) پس باز داشت ایشان را (عَنِ السَّبِيلِ) از راه راست که انبیاء عم ایشان را بدان می خواندند (وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ ۝) و بودند بینایان یعنی متمکن بودند از نظر و فکر و ملاحظه بدیدهٔ بصیرت امادان اشتغال نکردند یا زیرک و باریک بین بودند بگمان خود و سخن پیغمبران نامعقول پنداشتند (وَقَارُونَ) و یاد کن قارون را (وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ) و فرعون و وزیر او هامان را (وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَىٰ) و بدرستیکه آمد بدیشان موسی عم (بِالْبَيِّنَاتِ) به حجتهای روشن و معجزهای هویدا (فَاسْتَكْبَرُوا) پس سرکشی کردند (فِي الْأَرْضِ) در زمین مصر و تعظیم ورزیدند (وَمَا كَانُوا) و نبودند (سَابِقِينَ ۝) پیشی گیرندگان بر حکم خدای بلکه حکم خدای در ایشان رسید (فَكُلًّا) پس هریک از ایشان که یاد کرده شد (أَخَذْنَا) فراگرفتیم و عقوبت کردیم (بِذَنبِهِ ۖ) بگناه او (فَمِنْهُم) پس بعضی از ایشان (مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ) کسی بود که فرستادیم بر ایشان (حَاصِبًا ۚ) باد سخت که دران سنگ ریزه بود یعنی قوم لوط عم (وَمِنْهُم) و بعضی از ایشان (مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ ۚ) کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه یعنی قوم ثمود و اهل مدین (وَمِنْهُم) و بعضی از ایشان

(مَنْ خَسَفْنَا) کسی بود که فرو بردیم (بِهِ الْأَرْضَ ﷺ) او را ابرزمین چون قارون (وَمِنْهُمْ) واز ایشان (مَنْ أَغْرَقْنَا ط) کسی بود که غرق ساختیم ایشان را در آب چون قوم نوح و فرعون (وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيَظْلِمَهُمْ) و نبود خدای تعالی که ستم کند بر ایشان بے بی جرم ایشان را عقوبت کند (وَلٰكِنْ كَانُوا) ولیکن بودند که ایشان به جهل یا عناد (أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ ۝) بر نفس های خود ستم می کردند و خود را به کفر و معصیت هدف تیر عذاب می ساختند

نظم

ای که حکم شرع را دم می کنی ۞ راه باطل میروی بد می کنی
چون تو بد کردی بدی یابی جزا ۞ پس بدی با جمله با خود می کنی

(مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا) مثل آنانکه فرا گرفتند (مِنْ دُونِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (أَوْلِيَاءَ) دوستان یعنی خدایان (كَمَثَلِ الْعَنْكَبُوتِ ۝) مانند عنکبوت است که برای خود (اتَّخَذَتْ بَيْتًا ط) فراگیرد خانهٔ (وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ) و بدرستیکه سست ترین خانها (لَبَيْتُ الْعَنْكَبُوتِ ۝) هر آینه خانهٔ عنکبوت است که نه سقف دارد و نه دیوار و نه گرما باز دارد و نه سرما (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝) اگر باشند کافران که دانند چیزی را هر آینه بدانند که این مثلی برای دین ایشان است چنانچه خانهٔ عنکبوت سست و بی بنیاد است و هیچ چیز را نشاید دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است و از ان هیچ نکشاید صاحب بحر الحقایق فرمود که عنکبوت هرچند برخود می تند زندانی برای نفس خود می سازد و قید بردست و پای خود می نهد پس خانهٔ او محبس او است آنها نیز که بدون خدای اولیا می گیرند یعنی به پرستش هوا و محبت دنیا و متابعت شیطان میل کنند بسلاسل و اغلال و وزر و وبال مقید گشته روی خلاصی ندارند و عاقبت در مهالک نیران و در کهٔ بعد حرمان افتاده معاقب و معذب گردند و بعضی هوای نفس را در بی اعتباری بتار عنکبوت تشبیه کرده اند کما قیل

بیت

از هوا بگذر که بس بی اعتبار افتاده است ۞ رشتهٔ دام هوا چون تار بیت عنکبوت

(إِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ) بدرستیکه خدای تعالی می داند (مَا يَدْعُونَ) آنچه می خوانند یعنی می پرستند (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای (مِنْ شَيْءٍ ط) از هر چیزی چون بت و ملک و آدمی و کواکب (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او است غالب در ملک خود شریک ندارد (الْحَكِيمُ ۝) محکم کار است بر حکمت عقوبت مشرکان را تاخیر می کند

ع ۱۶

(وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ) این مثلها (نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ ط) می آریم و بیان می کنیم از برای مردمان (وَمَا يَعْقِلُهَا) و در نمی یابند ثمره و فایدهٔ آن را (إِلَّا الْعَالِمُونَ ۝) مگر دانایان که تدبیر می کنند و در حقایق چیزها (خَلَقَ اللّٰهُ) بیافرید خدای تعالی (السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ) آسمانها و زمینها را (بِالْحَقِّ ط) برای اظهار حق نه برای باطل

و بازی (اِنَّ فِي ذٰلِكَ) بدرستیکه درین آفریدن (لَاٰيَةً) هر آینه نشانه است روشن یا در ضرب المثل عبرت است (لِّلْمُؤْمِنِينَ ۝) مرگرویدگان را ((اُتْلُ) بخوان (مَا اُوْحِيَ اِلَيْكَ) آنچه وحی کرده می شود بتو (مِنَ الْكِتَابِ) از قرآن (وَاَقِمِ الصَّلٰوةَ ط) و بپای دار نماز را (اِنَّ الصَّلٰوةَ تَنْهٰى) بدرستیکه باز میدارد نماز (عَنِ الْفَحْشَاءِ) از کارهای که نزد عقلا زشت بود (وَالْمُنْكَرِ ط) و از عملی که بحکم شرع منهی باشد یعنی سبب باز ایستادن می باشد از معاصی چه مداومت بر موجب دوام ذکر است و دوام ذکر موجب کمال خشیت است و بخاصیت بنده را از گناه باز میدارد و آورده اند که جوانی از انصاری ملازمت جماعت نموده با حضرت رسالت پناه ﷺ نماز می گزارد و هیچ نوع از منکرات نبود که مرتکب آن نمی شد چون حکایت حال او بعرض حضرت رسالت پناه ﷺ رسانیدند فرمود که ان الصلوٰة ستنهی زود باشد که نماز او را باز دارد از ان و اندک زمانی را توفیق توبه یافت و از زنا و محاربه رض گشت و در وسیط باسناد خود از انس بن مالک رض نقل می کند که حضرت رسالت پناه ﷺ فرمود که هر که باز ندارد نماز او را از فحشا و منکر زیاده نشود او را بدان نماز از حضرت حق سبحانه الا دوری صاحب ما و یلات آورده که هر یکی را از تن و نفس و دل و سر و روح و خفی نمازی است باز دارنده * نماز تن ناهی است از معاصی و ملاهی * و نماز نفس مانع است از رزایل و علایق و اخلاق رذیه و سیئات مظلمه * و نماز دل باز دارد و ظهور فضول و وفور غفلت را * و صلوٰة سر منع نماید التفات بماسوای حضرت را * و صلوٰة روح نهی کند از استقرار بلا حظهٔ اغیار * و صلوٰة خفی بگذارند سالک را از شهود انیت و ظهور انانیت یعنی بر و ظاهر گردد که از روی حقیقت

* بیت *

* جز یکی نیست نقد این عالم * * باز بین و بما لمش مفروش *

(وَلَذِكْرُ اللّٰهِ اَكْبَرُ ط) و هر آینه ذکر خدای بزرگتر است از ذکر هر چیزی زیرا که ذکر او طاعت است و ذکر غیر او طاعت نیست یا بزرگتر است از انکه کسی قدر او بشناسد یا بزرگتر است از ان است که ذکر دیگر با او معارضه کند و بقول بعضی مراد از ذکر نماز است معنی این باشد که نماز بزرگتر است از سایر طاعات یا از ان بزرگتر است که بر صاحب خود موجب عقوبت فحشا و منکر باقی گذارد و محققان گفته اند که ذکر خدا بنده را بزرگتر است از ذکر بنده مر خدای را چه ذکر بنده آمیخته است با اغراض و ذکر خدای صافی است از کدورت علل و اغراض یا ذکر بنده حالی است فنا بدو شتابد و ذکر خدای باقی است زوال بدو راه نیابد ذوالنون مصری قدس سره فرمود که ذکر او بزرگتر است از ان جهت که تو او را یاد نکنی مگر

بعد از ان کرا ترا یاد کند سلمی رح فرموده که ذکر او در ازل شمارا بهر است از ذکر شما در یوقت او را در نفحات از حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر روح الله روحه نقل می فرماید که ذکر خدا و ند بزرگتر است نه چنانکه تو او را یاد کنی او ترا یاد کند ذکر او بزرگ تر است ذکر تو پید ابود نا کجا بود * بیت *

* تو یاد کنی خدای را در خور خود * * او یاد کند ترا ولی در خور خویش *

(وَاللّٰهُ يَعْلَمُ) وخدای دانا تر است (مَا تَصْنَعُوْنَ ۝) آنچه می کنید از نماز و غیر آن و جزای شما مناسب عمل خواهد بود (وَلَا تُجَادِلُوْا) و پیکار مکنید و جدال منمائید (اَهْلَ الْكِتَابِ) با اهل کتاب یعنی با کسانیکه در عهد شما اند یا جزیه قبول کرده اند (اِلَّا بِالَّتِيْ هِيَ اَحْسَنُ ۝) مگر بخصلتی که آن نیکو تر است یعنی خشونت ایشان را بخوش خوئی مقابله کنید و غضب ایشانرا بحلم (اِلَّا الَّذِيْنَ ظَلَمُوْا مِنْهُمْ) مگر آنکه ستم کردند از ایشان یعنی عهد بشکستند یا جزیه باز گرفتند و گفته اند که ظالمان از اهل کتاب آنها اند که اثبات فرزندی می کنند مر خدای را سبحانه (وَقُوْلُوْا) و بگوئید با ایشان که بصدق تمام (اٰمَنَّا) ایمان آورده ایم (بِالَّذِيْ اُنْزِلَ) بآن چیزی که فرو فرستاده شده است (اِلَيْنَا) بسوی ما یعنی قرآن (وَاُنْزِلَ اِلَيْكُمْ) و آنچه فرو فرستاده اند بشما یعنی توریت و انجیل و زبور (وَاِلٰهُنَا) وخدای ما (وَاِلٰهُكُمْ) وخدای شما (وَاحِدٌ) یکی است (وَنَحْنُ لَهٗ) و ما مر او را (مُسْلِمُوْنَ ۝) گردن نهادگان و مخلصان و موحد انیم و شما اتخاذ ارباب می کنید از احبار و رهبان (وَكَذٰلِكَ) و همچنانکه فرو فرستادیم بر انبیای عم کتب خود را (اَنْزَلْنَا) فرو فرستادیم (اِلَيْكَ الْكِتَابَ) بسوی تو قرآن را کتابی موافق با کتب سابقه در وصول دین (فَالَّذِيْنَ اٰتَيْنٰهُمُ الْكِتَابَ ۘ) پس آنانکه دادیم ایشانرا علم کتب متقدمه چون ابن سلام و اصحاب او رض (يُؤْمِنُوْنَ بِهٖ ۚ) میگروند بقرآن بامراد آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت پناه عم باو قرآن گرویده اند چون قیس بن ساعده و بحیرا و نسطور و ورقه و اضراب ایشان (وَمِنْ هٰٓؤُلَآءِ) و از این گروه عرب (مَنْ يُّؤْمِنُ بِهٖ ۚ) کسی هست که میگرود بقرآن یا به محمد عم (وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَا) و منکر نشوند آیتهای کتاب ما را (اِلَّا الْكٰفِرُوْنَ ۝) مگر ناگرویدگان از یهود چون کعب بن اشرف و مانند ان عرب چون ابو جهل و مانند وی (وَمَا كُنْتَ تَتْلُوْا) و نبودی تو که بخوانی (مِنْ قَبْلِهٖ) پیش از قرآن (مِنْ كِتٰبٍ) هیچ کتابی از کتب منزله (وَّلَا تَخُطُّهٗ) و نمی نویسی کتاب را (بِيَمِيْنِكَ) بدست راست خود تاکید است در نفی کتابت یعنی هرگز نخوانده و مطلقا خطا ننوشته تا گرچه خواننده و نویسنده می بودی (اِذًا لَّارْتَابَ الْمُبْطِلُوْنَ ۝) آن هنگام در شک افتادندی بیاه کاران کج رو ان یعنی مشرکان عرب گفتندی که چون امی می نویسد و می خواند پس او قرآن را

از کتب پیشینیان التقاط کرده برما می خواند و می نویسد یا جهود و ان در شک افتاده ای که ما در کتب خوانده ایم که پیغمبر آخر الزمان قاری و کاتب نباشد و این کس قاری و کاتب است و در تیسیر آورده که خط و قرآت فضیلت بوده است مر غیر پیغمبر را و حکم آن فضل معجزهٔ آن حضرت بوده عم و چون معجزه ظاهر شد و در امیت او شک و شبهه نماند حق سبحانه در آخر عمر این فضیلت نیز بوی ارزانی داشته تا معجزهٔ دیگر باشد و ابن ابی شیبه در تصنیف خود از طریق خوان بن عبد الله نقل می کند که مامات رسول الله حتی کتب و قرأ و این صورت منافی قرآن نیست زیرا که وی آیت نفی کتابت را و تلاوت را مقرر ساخته بزمان قبل از نزول قرآن و مذهب آنانکه وی را امی میدانند از اول عمر تا آخر بصواب اقرب است * نظم *

* بقلم گر نرسید انگشتش * * بود لوح و قلم اندر مشتش *
* از سواد خط اگر دیده بدست * * بکمالش نرسد هیچ شکست *
* بود او نور و خط تیرهٔ ظلم * * نشود نور و ظلم جمع بهم *

(بَلْ هُوَ) بلکه قرآن (اٰيَاتٌ بَيِّنَاتٌ) آیتهای روشن است (فِيْ صُدُوْرِ الَّذِيْنَ) در سینهٔ آنانکه (اُوْتُوا الْعِلْمَ ط) داده شده اند علم را یعنی مومنان اهل کتاب یا صحابهٔ کرام که آنرا یاد می کردند تا هیچ کس تحریف نتواند کرد و خواندن قرآن از ظهر القلب خاصهٔ امت مرحومه است چه کتب متقدمه را از اوراق می خواندند قولی آن است که هو راجع بحضرت رسالت پناه عم است یعنی محمد و کارهای او و علم او با آنکه او امی است اینها روشن است مر آنانرا که دانا اند بکتب الهی و واقف بصفات و سمات حضرت رسالت پناهی عم (وَمَا يَجْحَدُ بِاٰيٰتِنَا) و منکر نشوند مر آیتهای ما را که محمد عم و قرآن است (اِلَّا الظّٰلِمُوْنَ ۝) مگر کاملان در ظلم که کابره می کنند باوجود وضوح دلایل اعجاز (وَقَالُوْا) و گفتند کافران (لَوْلَا اُنْزِلَ) چرا فرو فرستاده نمی شود (عَلَيْهِ) بر محمد (اٰيَاتٌ) نشانها (مِّنْ رَّبِّهٖ ط) از پیش پروردگار او یعنی معجزهٔ چون ناقهٔ صالح و عصای موسی و مائدهٔ عیسی عم (قُلْ اِنَّمَا الْاٰيٰتُ) بگو جز این نیست که آیتها و معجزها (عِنْدَ اللّٰهِ ط) نزد یک خدا است هرگاه بهر که خواهد فرو فرستد و اظهار آن بقبضهٔ اقتدار و اختیار من نیست (وَاِنَّمَا اَنَا نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ۝) و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی تخویف می کنم بلغتی که شما دریابید (اَوَلَمْ يَكْفِهِمْ) آیا بسنده نیست ایشان را حجتی هویدا و معجزهٔ واضح (اَنَّا اَنْزَلْنَا) آنکه فرو فرستادیم (عَلَيْكَ الْكِتٰبَ) بر تو قرآن را و پیوسته (يُتْلٰى عَلَيْهِمْ ط) خوانده می شود بر ایشان بزبان ایشان و ایشان افصح مردمند و اسرار بلاغت و اطوار فصاحت بر ایشان مخفی نیست و تو نخوانده کردی و کوتاه ترین سوره دو بر ابر قرآن از ایشان

طاعت ده و ایشان لشکری شدند و مال و جانرا در می بازند و بمعارضهٔ آن نمی پردازند معجزهٔ روشن تر
ازین کجا باشد و گفته اند جمعی به حضرت رسالت پناه عم آمدند و بعضی از سخنان یهود نوشته با خود آورده
و دعا آنکه می خواهیم که عالم خود را با آن افزون سازیم حضرت فرمود که همین گمراهی بس قومی را که از آنچه
نبی ایشان بدیشان آورده رغبت کنند بچیزی که غیر نبی ایشان آورده و این آیت نازل شد یعنی آیا
این کفایت نیست ایشان را از آن که بر ایشان می خواند (اِنَّ فِي ذٰلِكَ) بدرستیکه درین کتاب
(لَرَحْمَةً) هر آینه بخشش است و بخشایش و نعمتی بزرگ مر کسی را که متابعت او کند (وَذِكْرٰى) و پندی
و نصیحتی است (لِقَوْمٍ يُّؤْمِنُوْنَ ۝) مر گروهی را که تصدیق کنند (قُلْ كَفٰى بِاللّٰهِ) بگو بسنده است خدای
(بَيْنِيْ وَبَيْنَكُمْ) میان من و شما (شَهِيْدًا ۚ) گواه بر سخن من چه مرا تصدیق می کند بمعجزات (يَعْلَمُ)
میداند خدای تعالی (مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ۭ) آنچه در آسمانها و زمین است پس حال من و شما چون
مخفی نخواهد بود (وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) و آنانکه گروند (بِالْبَاطِلِ) بناحق چون یهود و نصاری (بِاٰيٰتِ) بآیات آورده اند
بمعبودان باطل (وَكَفَرُوْا بِاللّٰهِ ۙ) و کافر شدند بخدای تعالی بحق (اُولٰۗىِٕكَ) آن گروه (هُمُ الْخٰسِرُوْنَ ۝)
ایشانند زیانکاران که بدل کردند کفر را بایمان (وَيَسْتَعْجِلُوْنَكَ) و شتاب می کنند کافران ترا (بِالْعَذَابِ ۭ)
بنزول عذاب چون نضر بن حارث و امثال او (وَلَوْلَا اَجَلٌ مُّسَمًّى) و اگر نه مدتی بود وی نام برده و معین
برای عذاب هر قومی (لَّجَاۗءَهُمُ الْعَذَابُ ۭ) هر آینه بیامدی بمستعجلان عذاب موعود (وَلَيَاْتِيَنَّهُمْ) و بی شک
خواهد آمد آن عذاب بدیشان (بَغْتَةً) ناگهان در دنیا بوقت مرگ یا در آخرت (وَّهُمْ لَا يَشْعُرُوْنَ ۝)
و ایشان ندانند آمدن آن را (يَسْتَعْجِلُوْنَكَ بِالْعَذَابِ ۭ) طلب تعجیل می کنند ترا بنزول عذاب
(وَاِنَّ جَهَنَّمَ) و حال آنکه دوزخ (لَمُحِيْطَةٌۢ بِالْكٰفِرِيْنَ ۝) فرو گرفته است و احاطه کرده بناگروندگان یعنی
موجبات جهنم چون کفر و معاصی محیط است بدیشان و یا فاعل بمعنی مستقبل بود یعنی احاطه خواهد کرد بدیشان
(يَوْمَ يَغْشٰىهُمُ الْعَذَابُ ۭ) یاد کن روزی را که فرا گیرد ایشان را عذاب (مِنْ فَوْقِهِمْ) از زبرسرهای
ایشان (وَمِنْ تَحْتِ اَرْجُلِهِمْ) و از زیرپاهای ایشان (وَيَقُوْلُ) و گوید خدای یا فرشته بفرمان وی
یا مردی مر دوزخیان را که (ذُوْقُوْا) بچشید (مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) جزای آن چیزی که بودید که می کردید در دنیا و

* بیت *

عمل بود و عقبی دار جزا است هر چه آنجا کاشته اید این جا درو کنید

* تو تخمی بدشمان که چون بدروی * * بمحصول خود دشخوم مشوی *

آورده اند که جمعی از مسلمان در مکه اقامت گزیده از جهت قلت زاد و کمی استعداد یا بسبب محبت

ع

اوطان یا صحبت اخوان هجرت نمی کردند و بترس و هراس پرستش خدای می نمودند حق سبحانه آیت فرستاد که (یَا عِبَادِیَ) ای بندگان من (الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) آنانکه گرویده اند از اهل شرک بیک سو روید و صحبت موسنان طلبید و اگر در بلدی آشکارا عبادت نمی توانید کرد (اِنَّ اَرْضِیْ وَاسِعَةٌ) بدرستیکه زمین من گشاده است هجرت کنید از موضع خوف بمنزل امن (فَاِیَّایَ فَاعْبُدُوْنَ ۝) پس مرا پرستش نمائید خالصا و ازین جا گفته اند

* بیت *

* سفر کن چو جائی تو ناخوش بود * کزین جای رفتن بدان تنگ نیست *

* اگر تنگ گردد ترا جای گاه * خدای جهان را جهان تنگ نیست *

و اگر از دوستی اهل و ولد پابسته شده اید روزی مفارقت ضروری خواهد بود که (کُلُّ نَفْسٍ ذَآئِقَةُ الْمَوْتِ ط) هر نفسی چشنده مرگ است و بمرگ از هر جا و از هر کس خواهد برید (ثُمَّ اِلَیْنَا) پس بسوی ما (تُرْجَعُوْنَ ۝) باز گردیده خواهند شد و حفص بخطاب می خواند یعنی شما باز گردیده خواهید شد بجزای ما پس بدار شرک اقامت نباید کرد و روی بکعبهٔ امان یعنی آسمان حضرت پیغمبر آخرالزمان ﷺ باید آورد (وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) و آنانکه ایمان آورده اند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای شایسته یعنی ادای فرایض نمودند (لَنُبَوِّئَنَّهُمْ) هر آینه فرود آریم ایشان را (مِّنَ الْجَنَّةِ) از بهشت (غُرَفًا) بمنزلهای مانند و غرفهای اند جمند (تَجْرِیْ مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ) میرود از زیر آن غرفها جویها (خٰلِدِیْنَ) در حالتیکه جاویدان باشند (فِیْهَا ط) در آن غرفهای اند جمند (نِعْمَ اَجْرُ الْعٰمِلِیْنَ ۝) بیکو مزدی است مر عمل کنندگان خیر و بهشت (الَّذِیْنَ صَبَرُوْا) آنانکه شکیبائی ورزیدند بر آزار مشرکان و هجرت اوطان (وَعَلٰی رَبِّهِمْ) و بپروردگار خود نه بغیر او (یَتَوَکَّلُوْنَ ۝) توکل می کنند و کار خود بدو می سپارند موسنان مکه این آیت تا شنیدند عزیمت هجرت بمدینه نمودند دغدغهٔ دیگر دست داد که بلادیکه ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه توان رفت آیت آمد که (وَکَاَیِّنْ مِّنْ دَآبَّةٍ) و بسا از جنندگان که بر پیرو جه (لَّا تَحْمِلُ رِزْقَهَا ط) روزی خود را بر نمیدارند یعنی طاقت و قوت برداشتن ندارند یا ذخیره نمی کنند ذخیره کنندگان از جانوران آدمی است و موش و مور و گفته اند عنقا ذخیره می نهد و فراموش کند و رستاف از بعضی سلف نقل می کند که بلبلی را دیدم که خوردنی در زیر بال خود پنهان می کرد القصه جانوران بسیار اند از وحوش و طیور و سباع و بهائم و حیوانات آبی که ذخیره ننهند و حامل رزق خود نشوند (اَللّٰهُ یَرْزُقُهَا) خدای تعالی روزی دهد ایشانرا (وَاِیَّاکُمْ ز) و شما را نیز پس از عدم اسباب معیشت و بلاد غربت اندیشه می کنید

* بیت *

* هست ز فیض کرم ذو الجلال * * مشرب ارزاق بر آب زلال *
* شاه و گدا روزی او می خورند * * مور و ملخ قسمت از و می برند *

(وَهُوَ السَّمِيعُ) و او است شنوا مر قول شما را که روزی از کی خوریم (الْعَلِيمُ ۝) و انا بآنکه شما را روزی از کجا دهد (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) و اگر بپرسی تو مر اهل مکه را که (مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ) که بیافرید آسمانها و زمینها را (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) و مسخر کرد آفتاب و ماه را (لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ ط) هر آینه گویند خدای تعالی چون این همه مسلّم و معقول قرار گرفته که واجب است انتهای ممکنات یکی که واجب الوجود باشد و چون ایشان مقر اند که خالق ارض و سما او است (فَأَنّٰى يُؤْفَكُونَ ۝) پس کجا و کی دانسته می شوند از توحید یعنی چرا روی از راه حق برمی تابند و بسلوک سبیل باطل می شتابند (اَللّٰهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ) خدای تعالی می گستراند و فراخ می کرداند روزی را (لِمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد (مِنْ عِبَادِهٖ) از بندگان خود (وَيَقْدِرُ لَهٗ ط) و تنگ می سازد مر آن را که می خواهد ضمیر عاید است بغیر مذکور چه تقسیم دال است بران و گفته اند موسع له و مضیق علیه یکی است یعنی بر هر بنده که خواهد گاهی فراخ گرداند و گاهی تنگ سازد (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (بِكُلِّ) شَيْءٍ عَلِيمٌ ۝) بهر چیز از قبض و بسط داناست و مصلحت بندگان بر و مخفی نیست (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) و اگر بپرسی از مشرکان عرب (مَنْ نَزَّلَ) که فرو فرستاد (مِنَ السَّمَاءِ) از ابر یا از آسمان (مَاءً) آبی (فَأَحْيَا) پس زنده گردانید و تازه ساخت (بِهِ الْأَرْضَ) بآن آب زمین را (مِنْ بَعْدِ مَوْتِهَا) پس از مردگی و افسردگی آن (لَيَقُولُنَّ اللّٰهُ ط) هر آینه می گویند خدای تعالی یعنی معترفند بآنکه موجد ممکنات او است و باوجود این بعضی مخلوقات او را در عبادت او شریک می سازند (قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ ط) بگو ای محمد شکر و سپاس مر خدا یرا که از ین ضلالت نگاهداشته مرا و متابعان مرا (بَلْ أَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر ایشان یعنی کافران (لَا يَعْقِلُونَ ۝) و نمی یابند و سخن مناقض می گویند اقرار دارند بخالقیت او و مخلوق را شریک او میدانند (وَمَا هٰذِهِ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا) و نیست این زندگانی و بنا (اِلَّا لَهْوٌ) مگر مشغولی و بیکاری (وَلَعِبٌ ط) و بازی یعنی در سرعت انقضا و زوال بازی کودکان می ماند که یکبا جمع می آیند و ساعتی بدان مبتهج گردند و اندک زمانی مایل و مانده و شده متفرق شوند و چه زیبا گفته اند * بیت *

* بازیچه است طفل فریب این متاع دهر * * تا عقل مرد مان که بدین مبتلا شوند *

(وَاِنَّ الدَّارَ الْاٰخِرَةَ) و مدرستیکه سرای دیگر (لَهِيَ الْحَيَوَانُ ط) او سرای حیوة ابدی یعنی زندگانی جاوید و خواهد بود (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝) اگر باشند مردمان که بدانند و اختیار نکنند دنیای فانی را بر سرای

ع ۲

جاودانی (فَاِذَا رَكِبُوا) پس چون نشینند کافران (فِي الْفُلْكِ) در کشتی و بسبب موج در گرداب اضطراب افتند (دَعَوُا اللّٰهَ) بخوانند خدای را (مُخْلِصِينَ) در حالتیکه خالص کنندگان باشند (لَهُ الدِّينَ ط) برای خدای دین خود را یعنی اظهار باشند در صورت آنها که مخلصانند چه یاد نکنند مگر خدای را در وقت آن شدت پناه بوی برند (فَلَمَّا نَجّٰىهُمْ) پس آن هنگام که نجات دهد خدای ایشان را از بحر و بیرون آورد بسلامت (اِلَى الْبَرِّ) بسوی دشت (اِذَا هُمْ) ناگاه ایشان (يُشْرِكُونَ ۝) شرک آرند یعنی باز گردند بعبادت خویش (لِيَكْفُرُوا) تا کافر شوند (بِمَا اٰتَيْنٰهُمْ ج) بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات (وَلِيَتَمَتَّعُوا) و تا برخوردار شوند باجتماع بر عبادت اصنام یا برخورند از زندگانی این جهان (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝) پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را بوقت عقوبت (اَوَلَمْ يَرَوْا) آیا ندیدند اهل مکه ندانستند (اَنَّا جَعَلْنَا) آنکه ما گردانیدیم شهر ایشان را (حَرَمًا اٰمِنًا) حرمی یا ایمنی یعنی اهل آن ایمنند از قتل و غارت (وَيُتَخَطَّفُ النَّاسُ) و حال آنکه ربوده می شود مردمان (مِنْ حَوْلِهِمْ ط) از گرد اگرد بلد ایشان یعنی مردمانرا می کشند و اسیر می کنند در حوالی مکه و کسی متعرض ایشان نمی شود (اَفَبِالْبَاطِلِ) آیا پس بباطل که بتان و شیاطین (يُؤْمِنُونَ ۝) میگروند (وَبِنِعْمَةِ اللّٰهِ) و بنعمت خدای تعالی یعنی بچنین نعمتی ظاهر که ممکن است در حرم و ایمنی از خوف (يَكْفُرُونَ ۝) کافر می شوند و دلیل کفران نعمت ایشان شرک است (وَمَنْ اَظْلَمُ) و کیست ستمکارتر (مِمَّنِ افْتَرٰى) از کسیکه ببندد و بسازد (عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا) بر خدای دروغی و گمان برد که او را شریک هست (اَوْ كَذَّبَ بِالْحَقِّ) یا تکذیب کند قرآن را یا رسول را (لَمَّا جَاءَهُ ط) آن هنگام که بیاید بوی (اَلَيْسَ) آیا نیست یعنی هست (فِي جَهَنَّمَ) در دوزخ (مَثْوًى) جایگاه اقامت (لِلْكٰفِرِينَ ۝) مر تاگرویدگانرا (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا) و آنانکه کوشش نمایند (فِينَا) در کار ما و اقامت دین ما (لَنَهْدِيَنَّهُمْ) هر آینه راه نمائیم ایشانرا (سُبُلَنَا ط) راههای خود (وَاِنَّ اللّٰهَ) و بدرستیکه خدای تعالی (لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ ۝) با نیکوکاران است یعنی با مجاهدان به نصرت و اعانت و ایراد مجاهده کرد بطریق اطلاق تا متناول باشد جهاد ظاهر و باطن را پس آنانکه جهاد گنند در راه ما بدشمنان دین و با نفس و هوا بنمائیم ایشانرا راه وصول بدولت لقا سهل عبد الله تستری قدس سره فرموده که هر که کوشش کند در اقامت حسنات بنمائیم او را سبیل جنت و امام قشیری روح فرموده که آنانکه بیارایند ظاهر خود را بمجاهدات آرایش دهیم باطن ایشانرا بمشاهدات شیخ ابو بکر واسطی روح الله روحه می فرماید هر که جهدی کند برای ما راه دهیم او را بسوی خود در بحر الهتایان آورده که هر که کوشش کند در طلب ما بنمائیم او را راه در یافت

ما آلا من طلبني وجدني هر که ما را جوید ما را البته یابد در ترجمهٔ بعضی از کلمات زبور آورده اند * شعر *

* انا المعبود فاطلبني تجدني * * انا المقصود فاطلبني تجدني *

* بیت * * اگر درجست وجوئی من شتابی * * مراد خود بیابی تا زیابی *

سورة الروم مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ) وهي ستون آية

ع ۳ (الٓمّٓ) ابو الجوزا و ابن عباس رض گفتند که حروف مقطعه آیت رمانیه اند هر حرفی اشارت است بصفتیکه حق را بدان ثنا گویند چنانچه الف ازین کلمات کنایت است از الوهیت و لام از لطف و میم از ملک و گفته اند الف اشارت است باسم الله و لام بنام جبرئیل عم و میم باسم محمد ص یعنی الله بواسطهٔ جبرئیل عم وحی فرستاد به محمد ص (غُلِبَتِ الرُّوْمُ ۙ) مغلوب شدند رومیان و فارسیان بر ایشان غلبه کردند (فِيْٓ اَدْنَى الْاَرْضِ) در نزدیک ترین زمینیکه عرب و اباشد نسبت بزمین روم و آن اردن و فلسطین بود و باشکر یاسیان از رعات و بصری و آن چنان بود که خسرو پرویز شهریار و فرخانرا که دو امیر وی بودند با شکریکران فرستاد تا بعضی از ولایت روم بگرفتند و مردم روم منهزم گشتند و در سال نهم بقول احسن از مبعث پیغمبر عم این خبر بمکه رسید کافران شادمان شده از روی شماتت با اهل ایمان گفتند که شما و ترسایان اهل کتابید و ما و فارسیان امیانیم پس از غلبهٔ فارس بر روم تفاءل می کنیم که ما بر شما غالب خواهیم گشت حق سبحانه آیت فرستاد و بیان کرد که (وَهُمْ) و رومیان (مِنْۢ بَعْدِ غَلَبِهِمْ) از پس مغلوب شدن ایشان (سَيَغْلِبُوْنَ ۙ) زود باشد که غالب شوند (فِيْ بِضْعِ سِنِيْنَ ط) در اندک سالی که میان سه و نه باشد صدیق رض بعد از نزول این آیت مشرکان را گفت چشم شما روشن مباد بخدای که اهل روم بر مردم فارس غالب خواهند شد در بضع سنین ابی بن خلف گفت نه چنین است و ما با تو گرو می بندیم پس برده شتر جوان و مدت سه سال شرط کردند و حضرت صدیق رض صورت حال بعرض حضرت رسالت پناه عم رسانید آن حضرت عم فرمود که بضع میان ثلثه و تسعه است و برو و در مدت و مال بیفزای ابو بکر صدیق رض باز گشته تا نه سال بر صد شتر مراضه کردند و ضمان از یکدیگر بستدند و در روز بدر که مسلمانان بر قریش غالب گشتند خبر غلبه رومیان بر فارسیان رسید گویند این خبر روز حدیبیه محقق شد و حضرت صدیق رض صد شتر از ابی بقبول اول و از ضمان وی بقبول ثانی بستد چه ابی در حرب احد کشته شده بود و حضرت عم فرمود که تصدق به یعنی صد قبده و الغصه این آیت اخبار است امور کاینه در استقبال و آن از جملهٔ اقسام اعجاز قرآن است (لِلّٰهِ الْاَمْرُ) مر خدای

تعالی راست حکم و فرمان (مِنْ قَبْلُ) پیش از غلبهٔ فارس بر روم (وَمِنْ بَعْدُ ط) و از پس غالب شدن روم بفارس یعنی در هر وقت قضای او نافذ است و هر کار در قبضهٔ اقتدار او است درکشف الاسرار گفته که قبل ازل است و بعد ابد یعنی امر ازلی و ابدی او را است که نخواهد ازلی و ابدی است (وَيَوْمَئِذٍ) و آنروز که رومیان بر فارسیان غلبه کنند (يَفْرَحُ الْمُؤْمِنُونَ لا) شادمان خواهند شد مومنان (بِنَصْرِ اللّٰهِ ط) بیاری کردن خدای تعالی مر اهل کتاب را بر قومیکه کتاب ندارند چه درین صورت انقلاب تفاءل است و ظهور صدق اخبار مومنان و بردن گرو و از و یاد یقین صحابه رض پس البته مومنان شاد و خرم خواهند بود و گفته اند فرح بآن است که بعضی از اعدای دین بر بعضی غلبه کردند و جمعی را نابود ساختند و آن چنان بود که شهریار و فرخان بر بعضی بلاد روم غالب گشتند و بر و یغمای ارباب غرض بهر و بر او مستهتر گشت و خواست که یکی را بر دست دیگری هلاک کند و هر دو بر صورت حال واقف شده کیفیت بقیصر روم عرضه داشت کردند و دین ترسائی اختیار نمودند و سپهدار لشکر روم شدند و فارسیان را مغلوب ساختند بعضی از بلاد ایشان بگرفتند (يَنْصُرُ) یاری میدهد خدای تعالی (مَنْ يَّشَاءُ ط) هر کرا می خواهد (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او غالب است انتقام کشد از جمعی (الرَّحِيمُ لا) مهربان است غلبه دهد جمعی را بر جمعی (وَعْدَ اللّٰهِ ط) وعده کرد خدای تعالی غلبهٔ روم یا فرح مومنان وعده کردنی (لَا يُخْلِفُ اللّٰهُ وَعْدَهٗ) خلاف نمی کند خدای وعدهٔ خود چه دروغ بردی ممتنع است بلکه راست می سازد (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ) و لیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ ۝) نمیدانند صحت وعدهٔ او را (يَعْلَمُونَ) میدانند (ظَاهِرًا) چیزهای آشکارا (مِّنَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ج) از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع و جاه و دولت او را یا اسباب معایش و تجارات و در تبصر و وسیط می گوید که مراد از دنیا بنا نهادن و زراعت کردن و اجرای انهار و قنوات است که اکثر اهل دنیا قواعد آن را میدانند (وَهُمْ) و ایشان (عَنِ الْاٰخِرَةِ) از امور آخرت که غایت مقصود آن است (هُمْ غٰفِلُونَ ۝) ایشان غافلان و بی خبرانند تکریر ضمیر جهت تاکید است (اَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا) آیا تفکر نمی کنند (فِيْ اَنْفُسِهِمْ ط) در نفسهای خویش که مرایای ممکنات است یعنی هر چه در آفاق هست نمودار آن در انفس می توان یافت باجرا در کار نفس خود تفکر نمی نمایند تا از ابدائی خود باعاده استدلال کنند (مَا خَلَقَ اللّٰهُ) نیافرید خدای (السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) آسمانها و زمینها را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان آسمان و زمین است (اِلَّا بِالْحَقِّ) مگر برای حق یعنی بر حکمت ملخص سخن آنکه آفریدن ارض و مابینهما نه برای بازی است بلکه آفریدن بر جهت استدلال بر توحید باری است (وَاَجَلٍ مُّسَمًّى ط) و برای وقتی نام برده که چون آن زمان

برسد نهایت بر سد مر او را روز قیامت است (وَإِنَّ كَثِيرًا) و بدرستیکه بسیاری (مِّنَ النَّاسِ)
از مردمان یعنے کفره (بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ) بدیدار پروردگار خود یعنے روز رستخیز کر وقت. اینا است (لَكَافِرُونَ ۝)
هر آینه ناگرویدگان و منکران اند (أَوَلَمْ يَسِيرُوا) آیا سیر نمی کنند (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنے بمصارع نمود
و عاد بوقت تجارت (فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس به بینند که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ) عاقبت آنانکه بودند
(مِن قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان از امم گذشته (كَانُوا) بودند آن گروه (أَشَدَّ مِنْهُمْ) سخت تر از اهل مکه
(قُوَّةً) از روی توانائی چون عادیان و ثمودیان و امثال ایشان (وَأَثَارُوا الْأَرْضَ) و بگردانیدند زمین را
یعنے شکافتند جهت زراعت حبوب و غرس اشجار و استخراج معادن و استنباط آب (وَعَمَرُوهَا)
و عمارت کردند مر آنها را (أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا) و بیشتر از آنچه عمارت کردند کیان کر اهل و اولاد خرد ی نزدیک
اند یا آنکه عمر داشتند در دنیا بیشتر از اعمار قریش (وَجَاءَتْهُمْ) و آمدند بدیشان (رُسُلُهُم) پیغمبران
ایشان (بِالْبَيِّنَاتِ ط) با آیتهای روشن یا معجزهای هویدا و ایشان بآن نگرویدند حق سبحانه و تعالی از دیار
روزگار ایشان بر آورد (فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ) پس نیست خدای تعالی کر ظالم کند بدیشان یعنے بی ارسال
رسل و بی کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند (وَلَٰكِن كَانُوا) ولیکن بودند کر بموجبات عقوبات (أَنفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ ۝) بر نفسهای خود ستم می کردند (ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ) پس هست سرانجام آنانکه (أَسَاءُوا)
بد کردند یعنے کافر شدند (السُّوأَىٰ) نتیجهٔ بدتر کر عقوبت و عذاب است و گفته اند سوء اسم جهنم است
چنانچه حسنی اسم بهشت است یعنے دوزخ عاقبت مشرکان است (أَن كَذَّبُوا) بسبب آنکه تکذیب
کردند (بِآيَاتِ اللَّهِ) بآیتهای خدای تعالی یعنے باور نداشتند قرآن را یا عبرت نگرفتند بدلایل قدرت (وَكَانُوا بِهَا)
و بودند کر بدان آیتها (يَسْتَهْزِئُونَ ۝) استهزا می کردند (اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ) خدای تعالی می آفریند خلق را
از نطفه (ثُمَّ يُعِيدُهُ) پس دیگرباره زنده می گرداند و بر می انگیزد بعد از مرگ (ثُمَّ إِلَيْهِ) پس بسوی جزا
و حکم او (تُرْجَعُونَ ۝) باز گردانیده می شوند و خص بخطاب می خواند یعنے باز گردانیده خواهید شد (وَيَوْمَ تَقُومُ
السَّاعَةُ) و در روزی کر قایم شود قیامت (يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ ۝) خاموش شوند مشرکان یعنے ناامید و منقطع
شوند از صحبت (وَلَمْ يَكُن لَّهُم) و نباشد مر ایشانرا (مِّن شُرَكَائِهِمْ) از انبازان ایشان یعنے از خدایانی کر
شرکاء نام نهاده بودند چون ملایکه و اصنام (شُفَعَاؤُا) درخواست کنندگان یعنے ایشان در دنیا می گفتند کر آلهه ما
شفیع ما خواهند بود در آن روز از شفاعت ایشان ناامید و محروم مانند (وَكَانُوا) و بودند بدان امید
(بِشُرَكَائِهِمْ) بدان انبازان (كَافِرِينَ ۝) ناگرویدگان یعنے چون از مطلوب خود ناامید گردند از ایشان بیزار

ع

شوند (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و در روزی که قایم گردد ساعت رستخیز (يَوْمَئِذٍ) آن هنگام (يَتَفَرَّقُونَ ۞) جدا گشته گردند مردمان و از هم جدا شوند گروهی روی ما علی علیین آورند و جمعی با سفل سافلین افتند یکی بدرجهٔ وصلت دیگری در دارکهٔ فرقت آن بر سریر عزت و این در حضیض محنت آن را انواع ثواب این را اصناف عذاب جمعی از دولت تلاق نازان و برخی در آتش فراق گدازان * بیت *

* یکی خندان بصد عشرت یکی نالان بصد حسرت * یکی در راحت وصلت یکی در شدت هجران *

(فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا) پس اما آنانکه گرویده باشند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و عملهای پسندیده کرده باشند (فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ۞) پس ایشان در مرغزاری مشتمل بر انوار و انهار شادمان گردانیده باشند چنان شادمانی که اثر آن بر صفحات وجنات ایشان ظاهر باشد یا کرم و منعم باشند یا ایشان را بجلی و جلال پدید آرند در اضعاف گفته که متوج سازندشان و در عین المعانی آورده که آواز خوش شنوانند ایشان را و هیچ لذت برابر سماع آن نباشد و در خبر است که ابکار بهشت تغنی کنند بصوتی که خلایق مثل آن نشنیده باشند و آن افضل نعیم بهشت است از ابو درداء رض پرسیدند که مغنیات بهشت چه چیز تغنی کنند فرموده که بآیات تسبیح از یحیی بن معاذ رازی قدس سره پرسیدند که آواز کدام دوست تر داری فرمود مرا میر انس فی مقاصیر قدس بالحان تحمید فی ریاض تمجید صاحب کشف الاسرار آورده که فرداد وستان خدا در روضات بهشت در میان ریاحین انس بشادی و طرب سماع کنند که مقعد صدق عندملیک مقتدر فرمان آید بداؤد علیه السلام که بدان نغمهٔ دل پذیر صوت شوق انگیز که تراداده ایم زبور بخوان ای موسی تو توریت تلاوت کن و ای عیسی بقراءت انجیل مشغول شو ای درخت طوبی آواز دل آرای تسبیح ما یکشای ای اسرافیل تو قرآن آغاز کن امام ثعلبی از او زاعی نقل می کند که هیچ کس خوش آوازتر از اسرافیل هم نیست چون او تغنی کند همه فرشتگان از او راد و اذکار خود باز مانند حاصل سخن آنکه شریف ترین لذتی بعد از مشاهدهٔ انوار تجلی در بهشت سماع خواهد بود و از اینجا گفته است آنعزیز در شرح مثنوی که سماع سنای است که درماندگان بیابان تیرگی افزای دینار از عشرت آباد بهشت نورانی یاد میدهد * نظم *

* مومنان گویند کآواز بهشت * * نغز گردانید هر آواز زشت *
* ما همه اجزای آدم بوده ایم * * در بهشت آن لحنها بشنوده ایم *
* گرچه بر ما ریخت آب و گل شکی * * یاد ما آید از آنها اندکی *
* پس نی و چنگ و رباب و سازها * * چرکمی ماند بآن آوازها *

* عاشقان کین نغمها را آبشخورند * * جرعه بگذارند و سوی گل روند *

(وَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) واما آنانکه نگرویده باشند (وَكَذَّبُوْا بِاٰيَاتِنَا) وتکذیب کردند آیت های ما یعنی قرآن یا دلایل قدرت را (وَلِقَاءِ الْاٰخِرَةِ) ولقای سرای دیگر یعنی حشر و نشر (فَاُولٰئِكَ) پس آن گروه (فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُوْنَ ۝) در عذاب حاضر شدگان اند (فَسُبْحَانَ اللّٰهِ) مصدر است بمعنی امر یعنی تسبیح گویید مر خدای را و بپاکی یاد کنید یا نماز گزارید (حِيْنَ تُمْسُوْنَ) هنگامی که شبانگاه در آید مراد نماز شام و خفتن است (وَحِيْنَ تُصْبِحُوْنَ ۝) و در هنگامی که بامداد در آید مراد نماز صبح است (وَلَهُ الْحَمْدُ) و مر او را است ستایش (فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) در آسمانها و زمینها یعنی هر که در آسمان و زمین است حمد او گوید (وَعَشِيًّا) و دیگر نماز گزارید در طرف آخر روز یعنی نماز عصر (وَّحِيْنَ تُظْهِرُوْنَ ۝) و هنگامی که در میان آید بوقت ظهر یعنی نماز پیشین صاحب لباب فرموده که تسبیح رفع صوت است پس اتصال بصلوات جهر به خالی از نسبتی نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد تخصیص ذکرش بنماز اخفائیه مناسب نماید (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ) بیرون می آرد خدای تعالی زنده را از مرده چون نخله از نوات و سنبله از حبه و مرغ از بیضه و انسان از نطفه یا مصلح از مفسد و مومن از کافر و عالم از جاهل (وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ) و بیرون می آرد مرده را از زنده بعکس آنها که مذکور شد (وَيُحْيِي الْاَرْضَ) و زنده می گرداند زمین را بگیاه (بَعْدَ مَوْتِهَا ط) پس از مردگی و افسردگی آن (وَكَذٰلِكَ) و مانند این اخراج (تُخْرَجُوْنَ ۝) بیرون آورده خواهید شد از قبور (وَمِنْ اٰيَاتِهٖ) و از نشانهای قدرت خدای (اَنْ خَلَقَكُمْ) آن است که بیافرید اصل شما یعنی آدم ع را (مِّنْ تُرَابٍ) از خاک (ثُمَّ اِذَآ اَنْتُمْ) پس اکنون شما (بَشَرٌ) مردمانید که (تَنْتَشِرُوْنَ ۝) پراگنده می شوید در زمین برای تصرف در اسباب معیشت (وَمِنْ اٰيَاتِهٖ) و از علامات توانائی او (اَنْ خَلَقَ لَكُمْ) آنکه بیافرید برای شما (مِّنْ اَنْفُسِكُمْ) از نفس شما یعنی از جنس شما (اَزْوَاجًا) زنان (لِّتَسْكُنُوْٓا اِلَيْهَا) تا میل کنید بسبب جنسیت بدیشان و آرام گیرید بدیشان چه جنسیت سبب ملایمت است و مخالفت واسطهٔ منافرت

* نظم *

* بجنس خود کند هر جنس آهنگ * * ندارد هیچ کس از جنس خود ننگ *

* بجنس خویش دارد میل هر جنس * * فرشته باز شد انس با انس *

(وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ) ساخت یعنی پدید آورد میان شما و ازواج شما (مَّوَدَّةً) دوستی (وَّرَحْمَةً ط) و مهربانی در موضح آورده که مودت بهجرد تزویج و رحمت بسبب زادن فرزند یا مودت برخورداری و رحمت

برنمیزالان (اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در آفرینش ازواج مشاکل ومشابه مردان در بشریت (لَاٰیَاتٍ) هر آینه دلالتهاست (لِّقَوْمٍ یَّتَفَکَّرُوْنَ ۞) مر گروهی را که تفکر کنند و برحکمت این صورت مطلع شوند (وَمِنْ اٰیَاتِهٖ) واز دلالتهای قدرت او (خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدن آسمانها و زمینهاست (وَاخْتِلَافُ اَلْسِنَتِکُمْ) ومخالفت زبانهای شما در سخن گفتن چه باآوازهای پست و بلند و بفصاحت و لکنت باختلاف لغتهای شما از عربی و ترکی و فارسی و هندی و امثال آن در لباب آورده که اصول تمام زبانهای مختلفه هفتاد و دو است نوزده در اولاد سام و هفده در اولاد حام نام وهی وشش در بنی یافث (وَاَلْوَانِکُمْ ط) و دیگر اختلاف رنگهای شما در سرخی و سفیدی و صیاهی و زردی و یا در تخطیطات اعضا و هیئات و اشکال آن که مطلقا هیچ آدمی و هیچ چیز مشابه دیگر آدمی نیست حتی توامین که باوجود توافق مواد و اسباب ایشان البته در بعضی از چیزها مخالف خواهند بود (اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در مخالفت السنه و الوان آدمیان یا آنکه از یک پدر و مادر زاده اند (لَاٰیَاتٍ) هر آینه نشانهای قدرت وحکمت است (لِّلْعٰلِمِیْنَ ۞) مر عالمیان را یعنی بر هیچ عاقل از ملک و انس و جن پوشیده نیست که درین اختلاف حکمت کلی مندرج است چه اگر بین وجنبودی امتیاز بین الاشخاص مشکل بودی و بسیار مهمات معطل ماندی و مخصوص بکسر لام خواند یعنی این دلالت مر دانایان را است که در آن نظر کنند و بکنه آن رسند (وَمِنْ اٰیَاتِهٖ) و از علامات قدرت کاملهٔ او است (مَنَامُکُمْ) خواب کردن شما (بِالَّیْلِ وَالنَّهَارِ) یا بشب و روز جهت استراحت قوای نفسانی و قوت قوای طبیعی (وَابْتِغَاؤُکُمْ) و جستن شما روزی را (مِّنْ فَضْلِهٖ ط) از بخشش او یعنی طلب معاش بروز و شب و گفته اند منام مخصوص بشب است و ابتغا بروز در آیت تقدیم و تاخیر است بحسب معنی (اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در خواب شب و طلب معیشت روز (لَاٰیَاتٍ) هر آینه دلالتها و عبرتها است (لِّقَوْمٍ یَّسْمَعُوْنَ ۞) برای گروهی که بشنوند بگوش هوش (وَمِنْ اٰیَاتِهٖ) و از نشانهای حکمت او (یُرِیْکُمُ الْبَرْقَ) آن است که می نماید بشما برق را (خَوْفًا) برای ترسانیدن مسافران را از صاعقه (وَّطَمَعًا) و در طمعها افگندن مقیم برای باران (وَّیُنَزِّلُ) و فرو می فرستد (مِنَ السَّمَآءِ) از جهت آسمان یا از ابر (مَآءً) آبی را (فَیُحْیِیْ) پس زنده گرداند (بِهِ الْاَرْضَ) بدان آب زمین را اما از و گیاه تر و تازه میروید (بَعْدَ مَوْتِهَا ط) از پس افسردگی و پژمردگی آن (اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در برق و باران (لَاٰیَاتٍ) هر آینه علامتها است بر قدرت الهی (لِّقَوْمٍ یَّعْقِلُوْنَ ۞) مر گروهی را که تعقل کنند در تکوین کاینات حق تا بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صنع در هر حادثه (وَمِنْ اٰیَاتِهٖ) و از نشانهای توانائی او (اَنْ تَقُوْمَ السَّمَآءُ)

آن است که می ایستد آسمان بی ستون (وَالْأَرْضُ) و زمین بروی آب (بِأَمْرِهِ ط) بفرمان او یعنی نگاه داشت او سرایشان را (ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ) پس چون بخواند شما را اسرافیل علیه السلام بنفخهٔ اخیر (دَعْوَةً ط) خواندنی بدین نوع که یا ایتها العظام الموتی اخرجوا ای مردگان بیرون آئید (مِنَ الْأَرْضِ) از زمین (إِذَا أَنْتُمْ) آنگاه شما (تَخْرُجُونَ ۝) بیرون آئید از قبرهای خود و خروج خلق از قبور نیز یکی از آیات او است (وَلَهُ) و مراد او است (مَنْ فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ط) هر که در آسمانها و زمینها است و هر مخلوق و مملوک و مربوب وی اند (كُلٌّ لَّهُ) هر مراد او را (قَانِتُونَ ۝) فرمان بردار اند در موت و حیات و بعث و نشور و درین احوال از حکم او تمرد نمی تواند ورزید (وَهُوَ) و او است (الَّذِي يَبْدَؤُا الْخَلْقَ) آنکه اول بار بیافرید خلق را و آنکه بمیراند (ثُمَّ يُعِيدُهُ) پس باز زنده گرداند او را (وَهُوَ) و باز آوردن (أَهْوَنُ) آسان تر است (عَلَيْهِ ط) بر خدای همچنانکه نخست آفریدن با اعادهٔ باعتقاد شما آسان تر است از ابداء پس چون ابداء را اقرار دارید اعادهٔ را چرا منکرید و ابداء و اعادهٔ نزد قدرت او یکسان است

* نظم *

* چون قدرت او منزه از نقصان است * * آوردن خلق و بردنش یکسان است *

* نسبت بمن و تو هر دو دشوار بود * * در قدرت پر کمال او آسان است *

(وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلٰى) و مراد او است صفت برتر و بزرگ تر چون قدرت کامله و حکمت شامله و وحدت ذات و عظمت صفات (فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ج) در آسمانها و زمینها (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او است غالبی که عاجز نشود از ابداء ممکن و اعادهٔ او (الْحَكِيمُ ۝) دانا بصواب که افعال او بر مقتضای حکمت او باشد (ضَرَبَ لَكُمْ) بیان می کند خدای از برای شما (مَّثَلًا مِّنْ أَنْفُسِكُمْ ط) مثلی فراگرفته از احوال نفسهای شما (هَلْ لَّكُمْ) آیا هست شما را ای آزادان (مِّنْ مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ) از مماليک شما که ملک یمین اند (مِّنْ شُرَكَاءَ) هیچ انبازان (فِيمَا رَزَقْنَاكُمْ) در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب (فَأَنْتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ) پس شما و ایشان در آنچیز یکسان باشید یعنی چنانچه شما تصرف می کنید در مال و ملک خود ایشان نیز توانند (تَخَافُونَهُمْ) می ترسید از ایشان که در تصرف مستقل شوند (كَخِيفَتِكُمْ) مثل ترسیدن شما آزادان (أَنْفُسَكُمْ ط) از نفسهای شما یعنی از شریکان آزاد و ملخص سخن آن است که آیا ای خواجگان شما بندگان خود را در مال و ملک خود شریک می سازید تا در تصرف دران و تسلط دران مساوی باشید از استبداد و استقلال ایشان ترسان شوید در عین المعانی و از بعضی تفاسیر هست که چون حضرت رسالت پناه صلعم این آیت برصنادید قریش خواند گفتند کذلک الله لا یکون ذلک ابدا حاشا که هرگز

ع ۶

این نتواند بود آن حضرت عام فرمود که شما بندگان را در ملک خود شریک نمی دهید پس چگونه آفریدگان را که بندگان خدایند در ملک او شریک می سازید

* نظم *

* خلق چون بندگان سر در پیش * * مانده در بند حکم خالق خویش *
* جمله هم بنده اند و هم بندی * * نرسد بنده را خداوندی *

(كَذٰلِكَ) مانند این تفصیل (نُفَصِّلُ الْاٰيٰتِ) تفصیل می کنیم و مبین می سازیم دلایل وحدت را (لِقَوْمٍ يَّعْقِلُوْنَ ۝) مر گروهی را که عقل خود را در تدبیر امثال بکار برند اما جاهلان و ستمگاران از حقیقت این سخنان بی خبرانند (بَلِ اتَّبَعَ الَّذِيْنَ ظَلَمُوْٓا) بلکه پیروی می کنند آنانکه ستم کردند بر خود بشرک (اَهْوَآءَهُمْ) آرزوهای نفس خود را (بِغَيْرِ عِلْمٍ ۚ) بی دانشی (فَمَنْ يَّهْدِيْ) پس کیست که راه نماید (مَنْ اَضَلَّ اللّٰهُ ۘ) آنرا که فرو گذاشت خدای و بسبب خذلان گمراه شد (وَمَا لَهُمْ) و نیست مشرکان گمراه را (مِّنْ نّٰصِرِيْنَ ۝) هیچ یاری و هواداری که از عذاب دوزخ شان خلاصی دهند (فَاَقِمْ وَجْهَكَ) پس راست دار ای محمد روی خود را (لِلدِّيْنِ) برای عبادت خدای تعالی یا خالص گردان عمل خویش را (حَنِيْفًا ۭ) در حالتیکه مایل باشی از همه دین ها بدین اسلام و امت خود را بگوی که بدین وجه اقامت کنند و بهروی کنند همه (فِطْرَتَ اللّٰهِ) دین خدای تعالی را (الَّتِيْ) آن فطرتی را که بحکمت (فَطَرَ النَّاسَ) بنا فرید مردمانرا (عَلَيْهَا ۭ) بر آن و گویند مراد فطرت شناختن صانع است و آن در روز الست همه آدمیانرا حاصل شد پس می فرماید که ملازم آن همه باشید که بران مفطور شده اید (لَا تَبْدِيْلَ) نهی است در صورت نفی یعنی تبدیل مدهید (لِخَلْقِ اللّٰهِ) مر خلق خدا را یعنی دینی را که خدای تعالی خلق را بدان آفرید و میثاق از ایشان فرا گرفت (ذٰلِكَ الدِّيْنُ الْقَيِّمُ ۙ) آن است کیش راست و دین مستقیم (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند استقامت دین را بسبب اعوجاج طبع و عدم تدبر (مُنِيْبِيْنَ) حال است از ضمیر اقم یعنی ای محمد روی بدین آر با امت خود در حالتیکه بازگردانندگانید (اِلَيْهِ) بسوی حق از غیر او شیخ ابو سعید فراء قدس سره فرموده که انابت رجوع است از حق بحق و منیب آنرا گویند که او را جز حق سبحانه مرجعی نباشد

* بیت *

* تو مرجعی همه را من رجوع با که کنم * * گرم تو دور نه پذیری کجا روم چکنم *

(وَاتَّقُوْهُ) و بترسید از او (وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ) و بپای دارید نماز را (وَلَا تَكُوْنُوْا) و مباشید (مِنَ الْمُشْرِكِيْنَ ۝) از مشرکان آرندگان بشرک نماز متعدا خطاب با امت است و در تفسیر از شیخ محمد بن اسلم طوسی قدس

صره نقل می کنند که حدیثی بمن رسیده که هرچه از من روایت کند عرض کنید بر کتاب خدای اگر موافق بود
از من باشد پس من این حدیث را که من ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواهم که بآیتی از قرآن موافقت
پیدا کنم سی سال تامل کردم تا این آیت یافتم که اقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین (مِنَ الَّذِينَ
فَرَّقُوا) و مباشید از آنانکه جدا کردند و پراگنده ساختند (دِينَهُمْ) دین خود را (وَكَانُوا شِيَعًا ط) و گشتند گروه
گروه مراد مشرکانند که اسلام را گذاشتند یکی بت پرستیدند و یکی ملک و یکی ستاره یا یهود و نصاری که
هریک چندین فرقه شدند یا خوارج و روافض که ابوابا مه را رض دران باب خبر مرفوع است یا اهل بدعت
(كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ) هرگروهی بآنچه نزدیک ایشان است از دین (فَرِحُونَ ۞) شاد مانند و گمان
ایشان آنکه حق با ایشان است

نظم

* هر کسی را در خور مقدار خویش * هست نوعی خوشدلی در کار خویش *
* می کند اثبات خویش و نفی غیر * * جز امام موقنه چه پیر و دیر *

(وَإِذَا مَسَّ النَّاسَ) و چون برسد آدمیانرا یعنی مشرکانرا (ضُرٌّ) سختی یا بیماری یا فقر و گفته اند عام است
مر همه آدمیانرا که چون بشدتی در مانند (دَعَوْا) بخوانند بزاری (رَبَّهُمْ) پروردگار خود را (مُنِيبِينَ إِلَيْهِ)
باز گشتگان بسوی حق (ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ) پس چون بچشاند یعنی دهد ایشانرا خدای (مِنْهُ) از نزدیک خود
(رَحْمَةً) آسانی یا صحت یا توانگری و ازان شدت باز رهند (إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ) ناگاه گروهی از ایشان
(بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لا) بپروردگار خود شرک آورند یعنی دو مقابلهٔ نجات از بلا چنین عمل کنند (لِيَكْفُرُوا)
تا کافر شوند (بِمَا آتَيْنَاهُمْ ط) بآنچه عطا کردیم ایشان را (فَتَمَتَّعُوا ق) امر تهدید است یعنی ای کافران برخورید
دو سه روز از نعمتهای دنیوی (فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ ۞) پس زود باشد که بدانید سرانجام کار خود را که عقوبت
آخری باشد (أَمْ أَنْزَلْنَا) آیا فرستادیم ما (عَلَيْهِمْ) بر کافران (سُلْطَانًا) کتابی و حجتی یا رسولی و سلطان
یا فرشته که با او برهانی باشد (فَهُوَ) پس آن رسول یا ملک (يَتَكَلَّمُ) سخن گوید بآن کتاب متکلم کند یعنی دلالت
داشته باشد (بِمَا كَانُوا بِهِ يُشْرِكُونَ ۞) بآنچیزی که هستند که بآن شرک می آرند یعنی دلیل بود بر اشراک
ایشان (وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ) و چون بچشانیم مشرکان را (رَحْمَةً) نعمتی از صحت و سعت و مانند آن
(فَرِحُوا) شادمان شوند (بِهَا ط) بآن نعمت (وَإِنْ تُصِبْهُمْ) و اگر برسد بایشان (سَيِّئَةٌ) رنجی از مرض
و قحط و امثال آن (بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ) بآنچه از پیش فرستاده دستهای ایشان یعنی چون بلا برسد
شامت کردارهای بد کرده اند (إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ ۞) آنگاه ایشان ناامید می شوند و جزع می کنند یعنی نه شکر

نمی گذارند در نعمت و نه ضرر دارند بر محنت (اَوَلَمْ یَرَوْا) آیا ندانسته اند (اَنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (یَبْسُطُ الرِّزْقَ) کشاده می گرداند روزی را (لِمَنْ یَّشَاءُ) برای هر که می خواهد (وَیَقْدِرُ ط) و تنگ میسازد بر هر که می خواهد (اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در بسط و قبض (لَاٰیٰتٍ) هر آینه دلایل عبرت است (لِّقَوْمٍ یُّؤْمِنُوْنَ ۝) برای گروهی که تصدیق کنند حکم الهی را در قبض و بسط و شکر گویند در سرور و صبر کنند در ضرر که بنای کار مومن و اساس ایمان برین دو صفت است (فَاٰتِ) پس بده ای محمد (ذَا الْقُرْبٰی) خداوند قرابت را از بنی هاشم (حَقَّهٗ) حق او از غنیمت و فی گفته اند صورت خطاب با حضرت رسالت پناه است صلعم و بهر اهل ایمان درین داخل می فرماید که بدهید حق خویشان را یعنی صلهٔ رحم کنید با احسان و انعام و توقیر و اکرام امام اعظم رح بروجوب نفقهٔ ذوی الارحام برین آیت استدلال می کند (وَالْمِسْکِیْنَ) و بدهید حق محتاج و بیچاره را (وَابْنَ السَّبِیْلِ ط) و راه گذریان را آنچه مقرر شده یعنی و طایف زکوٰة (ذٰلِکَ) این ایتای مذکور (خَیْرٌ) بهتر است از امساک (لِّلَّذِیْنَ یُرِیْدُوْنَ) برای کسانی که می خواهند (وَجْهَ اللّٰهِ ز) لقای خدای تعالی و ایا رضای او می جویند یا مراد ایشان وجه تقرب است بحق سبحانه نه جهت دیگر از اعواض و اغراض (وَاُولٰٓئِکَ) و آن گروه منفقان (هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝) ایشانند رستگاران و فیروزی یافتگان (وَمَآ اٰتَیْتُمْ) و آنچه میدهید (مِّنْ رِّبًا) از هدیه و عطیه بتوقع مکافات (لِّیَرْبُوَا) تا بیفزاید مال شما (فِیْٓ اَمْوَالِ النَّاسِ) در مالهای مردمان یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از ثمن آن توقع می کنید تا مال شما افزون گردد (فَلَا یَرْبُوْا) پس زیاده نمی شود آن مال (عِنْدَ اللّٰهِ ج) نزدیک خدای تعالی و برکت ازان می رود یا آنچه میدهید بزیادت حرام در معاملات یعنی سود و رشوت زیادتی در مال سود خوارگان پدید آید چنان نمی شود و برکت دران نمی ماند (وَمَآ اٰتَیْتُمْ مِّنْ زَکٰوةٍ) و آنچه میدهید از زکوٰة مقرر و صدقه که در آن دادن (تُرِیْدُوْنَ وَجْهَ اللّٰهِ) می خواهید ثواب خدای تعالی (فَاُولٰٓئِکَ) پس آن گروه که زکوٰة و صدقه لوجه الله دهند نه برای مکافات (هُمُ الْمُضْعِفُوْنَ ۝) ایشانند خداوندان افزون یابندگان افزونی که یکی را ده یا زیاده یابند (اَللّٰهُ) خدای بحق (الَّذِیْ خَلَقَکُمْ) آن کسی است که بیافرید شما را و شما نبودید (ثُمَّ رَزَقَکُمْ) پس روزی داد و میدهد شما را دام که زنده اید (ثُمَّ یُمِیْتُکُمْ) پس بمیراند شما را بوقت انقضای آجال شما (ثُمَّ یُحْیِیْکُمْ ط) پس زنده گرداند شما را و برانگیزاند در قیامت (هَلْ مِنْ شُرَکَآئِکُمْ) آیا هست از انبازان شما یعنی آیا از بتانی که بزعم شما شریکان خدا اند هست (مَّنْ یَّفْعَلُ) کسی که بکند (مِنْ ذٰلِکُمْ) ازین خلق و رزق و امانت را و ایجاد (مِّنْ شَیْءٍ ط) هیچ چیزی تا بدان سبب او را پرستش توان کرد و چون هیچ کدام

ع ۷

ازین کارها از ایشان نیاید پس ایشانرا شریک گرفتن نشاید (سُبْحَانَهُ) پاک است خدای تعالی (وَتَعَالَىٰ) و برتر است (عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝) از آنچه شرک می آرند پس (ظَهَرَ الْفَسَادُ) آشکار شد تباهی (فِي الْبَرِّ) در بیابان بخشک سالی و مردن دواب وطواعین (وَالْبَحْرِ) و در دریا بطوفان وجوشش و غرق شدن کشتیها (بِمَا كَسَبَتْ) بسبب آنچه کردند (أَيْدِي النَّاسِ) دستهای آدمیان یعنی بشومی معاصی ایشان اغلب علما برانند که مراد از فساد نا آمدن باران است چه وقتی که باران نبارد در بیابان نبات نروید و در دریاها لؤلؤ و جواهر نرویند و صاحب کشاف آورده که چون باران منقطع گردد جانوران آبی نابینا شوند و گفته اند فساد بر آن بود که قابیل هابیل را کشت و فساد بحر آنکه چندی کشتیها را غصب کردند بعضی مراد اثر فساد است یعنی نتیجهٔ آن ظاهر شد در بیابان با هلاک اهل قری و در دریا باغراق قوم نوح و آل فرعون و بر هر تقدیر حضرت ملک مدبر فساد را سبب آن دنیوی از آدمیان کرد (لِيُذِيقَهُم) تا بچشاند ایشان را (بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا) بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام آن در آخرت خواهد بود (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان بچشیدن این بعضی (يَرْجِعُونَ ۝) باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت بطاعت و نزد محققان مراد از بر نفس است و از بحر قلب و شیخ ابو بکر واسطی رح فرمود که هر که بحر دل او بشرک مراقبه فاسد گردد ظاهر شود فساد در بر نفس و امام قشیری رح آورده است که فساد بر نفس بارتکاب محظورات است و فساد بحر دل باغماق ذمیمه بوقوف بر رسوم و عادات در حقایق سلمی قدس سره مذکور است که بر لسان علما ظاهر است و بحر زبان اهل تحقیق و فساد لسان علما باویلات فاسده باشد و فساد لسان عرفا بدعاوی باطله * نظم *

* ماه نادیده نشانها میدهد * * راست تیها را بران کج می نهد *
* از برای رشتری دو صف ماه * * صد نشان نادیده گو ده بهر چاه *

(قُلْ سِيرُوا) بگو مشرکان را که بروید (فِي الْأَرْضِ) در زمین امم خالیه (فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس بنگرید چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ) سرانجام آنانکه (مِن قَبْلُ ط) پیش از ایشان بودند (كَانَ أَكْثَرُهُم) بودند بیشتر ایشان که هلاک شدند (مُّشْرِكِينَ ۝) شرک آرندگان (فَأَقِمْ) پس راست کن (وَجْهَكَ) روی خود را (لِلدِّينِ الْقَيِّمِ) برای کیش راست یا روی آر بجهت دین درست (مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ) پیش از آنکه بیاید (يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهُ) روزی که نیست باز گردیدن مر او را (مِنَ اللَّهِ) از نزدیک خدای تعالی یعنی آنرا باز نگرداند و البته بباشد یا روزی بیاید از خدای تعالی که کس نتواند که باز گرداند (يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ ۝) روزی که جدا شوند مردمان از یکدیگر بر طریق راه فریق فی الجنة و فریق فی السعیر (مَن كَفَرَ) هر که کافر

شود (فَعَلَيْهِ) پس بر و است (كُفْرُهُ ج) جزای کفر او که آتش جاویه است (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا) و هر که به کند کارهای ستوده (فَلِأَنْفُسِهِمْ) پس کرده باشد برای نفسهای خود (يَمْهَدُونَ ۞) یکسر نه جایگاه راست می کنند در بهشت و تفرق بندگان روز قیامت واقع است (لِيَجْزِيَ) تا جزا دهد خدای (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانرا که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند کارهای شایسته (مِنْ فَضْلِهِ ط) از بخشش خود و ذکر جزای کافران نکرد بجهت آنکه مقصود بالذات مومنانند (إِنَّهُ) بدرستیکه خدای (لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ ۞) دوست ندارد ناگرویدگان را تا با مومنان جمع کند بلکه ایشانرا جداساخته بدوزخ فرستد (وَمِنْ آيَاتِهِ) و از نشانهای قدرت خدای (أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ) آن است که می فرستد بادها را یعنی شمال و صبا و جنوب (مُبَشِّرَاتٍ) مژده دهندگان باران تا بفریاد شما رسد (وَلِيُذِيقَكُمْ) و تا بچشاند شما را از ان (مِنْ رَحْمَتِهِ) ناز رحمتی که تابع باران است یعنی خصب و فراهیت (وَلِتَجْرِيَ الْفُلْكُ) و برای آن است تا بسبب باد ابرو دکشتیها در دریا (بِأَمْرِهِ) بفرمان خدای (وَلِتَبْتَغُوا) و تا بجوئید در تجارت دریا (مِنْ فَضْلِهِ) روزی را که خدای به محض تفضل می دهد (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۞) و شاید که شما شکر گوئید بر این نعمتها (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و هر آینه ما فرستادیم (مِنْ قَبْلِكَ) پیش از تو ای محمد (رُسُلًا) فرستادگان از آدمیان (إِلَى قَوْمِهِمْ) بدعوی کرده ایشان (فَجَاءُوهُمْ) پس آمدند رسولان ما بقوم خود (بِالْبَيِّنَاتِ) به معجزهای روشن یا احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان بدانها گرویدند و برخی کافر شدند (فَانْتَقَمْنَا) پس ما انتقام کشیدیم (مِنَ الَّذِينَ أَجْرَمُوا ط) از آنانکه کافر شدند و ایشان را هلاک کردیم و یاری کردیم آنان را که گرویده بودند (وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا) و هست سزاوار بر ما (نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ ۞) یاری دادن مومنان چرا ایشان مستحق نصرت اند (اللَّهُ) خدای برحق (الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ) آن است که می فرستد بادها را (فَتُثِيرُ سَحَابًا) پس می انگیزانند بادها ابر را و بهوا برآرد (فَيَبْسُطُهُ) پس خدا بگستراند آن را یعنی متصل سازد بهم گاهی که خواهد (فِي السَّمَاءِ) در جهت آسمان (كَيْفَ يَشَاءُ) چنانچه خواهد درونده یا ایستاده (وَيَجْعَلُهُ) و گرداند آن را گاهی (كِسَفًا) پاره پاره هر قطعه در هر طرفی (فَتَرَى الْوَدْقَ) پس تو می بینی باران را که بحکم الهی (يَخْرُجُ) بیرون می آید (مِنْ خِلَالِهِ ج) از میان ابر هم در وقتیکه مرتکم و متصل است و هم در وقتیکه منقطع و متفرق است (فَإِذَا أَصَابَ بِهِ) پس چون برساند خدای تعالی باران را (مَنْ يَشَاءُ) در ارض و بلاد هر که خواهد (مِنْ عِبَادِهِ) از بندگان خود (إِذَا هُمْ) ناگاه ایشان (يَسْتَبْشِرُونَ ۞) شادمان و خوشدل می شوند (وَإِنْ كَانُوا) و بدرستیکه بودند (مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ) پیش از انکه فرو فرستاده

شود بر ایشان باران (مِّن قَبْلِهِ) پیش از ظهور سحاب (لَمُبْلِسِينَ ۞) نا امید از باران (فَانظُرْ) پس در نگر (إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ) بسوی نشانهٔ رحمت خدای تعالی یعنی باثر مطر نگر تا به بینی که (كَيْفَ) چگونه خدای بآن اثر (يُحْيِي الْأَرْضَ) زنده کرد اند زمین را با شجار و انهار و زروع و نباتات (بَعْدَ مَوْتِهَا ط) پس از مردگی و افسردگی زمین خلق بر جمع می خواند یعنی تا به بینی آثار رحمت الهی و بخشایش نامتناهی که زمین مرده را زندگی بخشد (إِنَّ ذَٰلِكَ) بدرستیکه آنکه قادر است بر احیای زمین بعد از موت آن (لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ ج) هر آینه زنده کرد انندهٔ مردگان است چه احیای ارض احداث مثل آن است که در وی بوده از قوی نباتی و احیای موتی ایجاد آن است که در مواد ایشان بوده از قوی و غیره (وَهُوَ) و خدای تعالی (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞) بر هر چیز توانا است چه قدرت او نسبت باهر کونات یکسان است و در اختلاف آورده که اثر رحمت در ظاهر باران است که زندگی کل بدان است و در باطن ذکر او است که حیات دل بدو است و در بحر الحقایق فرموده که آثار رحمت نشانهٔ حبّ است که زمین دل بدان زندگی می یابد و نزد بعضی خود اثر رحمت دل باشد که منظر نظر حق است و در مثنوی حکایتی مناسب این مبحث ایراد فرموده این است

مثنوي

* صوفی در باغ از بهر سُداد * * صوفیانه روی بر زانو نهاد *
* پس فرو رفت او بخود اندر ذهول * * شد ملول از صورت خوابش فضول *
* گر چه خسپی آخر اندر زر نگر * * این درختان بین و آثار خضر *
* امر حق بشنو که گفت است انظروا * * سوی این آثار رحمت آر رو *
* گفت آثارش دل است ای بوالهوس * * آن برون آثار آثار است و بس *
* باغها و میوها اندر دل است * * عکس لطف او برین آب و گل است *

(وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا) و اگر بفرستیم ما (رِيحًا) بادی که مودی باشد بهلاک چون دبور که ریح عذاب است و بمزروعات ایشان وزد (فَرَأَوْهُ) پس به بینند کشت را (مُصْفَرًّا) زرد شده بعد از سبزی بهلاک رسیده چنانچه از و نفع نتوان گرفت (لَّظَلُّوا) هر آینه باشند (مِن بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ ۞) پس از زردی زرع کافر شوند بنعمت های گذشته بایستی که التجا بحق کردندی و از رحمت او نا امید نشدندی و ای محمد از کافران این طمع مدار که فهم کنند سخنان را و قول تو قبول نمایند (فَإِنَّكَ) پس بدرستیکه تو (لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ) سخن نمی توانی شنوانید مردگان را و کفار حکم ایشان دارند زیرا که دل ایشان مرده است (وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ) و نمی توانی شنوانید کران را (الدُّعَاءَ) خواندن (إِذَا وَلَّوْا) چون برگردند از خوانده (مُدْبِرِينَ ۞)

گرینده گان از متکلم قید توفیه و ادبا را برای تاکید حکم است و استحالهٔ اسماع یعنی اصم متبل اگرچه نمی شنود اما بسبب حرکات لب و دهان و اشارت سر و دست چیزی درمی یابد اما کری که پشت بمتکلم دارد ازان مقدار دریافت نیز محروم است (وَمَا أَنْتَ) و نیستی تو (بِهَادِ الْعُمْيِ) راه نماینده کوردلان (عَنْ ضَلَالَتِهِمْ ط) از گمراهی ایشان یعنی قادر نیستی و آنکه توفیق ایمان دهی مشرکان را (إِنْ تُسْمِعُ) نمی شنوانی مواعظ و نصایح قرآن را (إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ) مگر آن را که گرویده است (بِآيَاتِنَا) بآیات کتاب ما چه ایمان ایشان را بر آن میدارد که لفظ قرآن را از می گیرند و در معنی آن تدبر می نمایند (فَهُمْ مُسْلِمُونَ ۝) پس ایشان گردن نهادگانند مر اوامر و نواهی را (اَللّٰهُ) خداوند مطلق و معبود بحق (الَّذِي خَلَقَكُمْ) آن است که بیافرید شما را (مِنْ ضَعْفٍ) از چیزی هست یعنی نطفه (ثُمَّ جَعَلَ) پس داد شما را (مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ) از پس سستی طفولیت (قُوَّةً) توانائی یعنی جوانی (ثُمَّ جَعَلَ) پس داد (مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ) از پس قوت شباب (ضَعْفًا وَشَيْبَةً ط) سستی و پیری (يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ ج) می آفریند آنچه می خواهد از ضعف و قوت و جوانی و پیری (وَهُوَ الْعَلِيمُ) و او داناست باحوال بندگان (الْقَدِيرُ ۝) توانا است بر تغییر صفات ایشان (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و روزی که قایم شود قیامت و آن ساعت آخر باشد از ساعت دنیا (يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ لا) سوگند خورند کافران مضمون آنکه (مَا لَبِثُوا) درنگ نکردند در دنیا یا در قبور (غَيْرَ سَاعَةٍ ط) جز ساعتی و همر مومنان دانند که ایشان دروغ می گویند (كَذٰلِكَ) مثل این برگشتن از راستی در آخرت (كَانُوا) هستند در دنیا که انکار حشر و نشر (يُؤْفَكُونَ ۝) برگردانیده می شوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است در این سرای و در آن سرای (وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) و بعد از سوگند ایشان برعدم لبث در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشان را دانشی (وَالْإِيمَانَ) و ایمان یعنی مومنان و علماء از ملایکه و انس گویند چرا دروغ می گوئید (لَقَدْ لَبِثْتُمْ) بدرستیکه درنگ کردید در دنیا و مکث شما مذکور و مسطور است (فِي كِتَابِ اللّٰهِ) در لوح محفوظ یا در قرآن آنجا که گفت و من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون یا در علم الهی یا در قضای او یا در آنچه بر شما نوشته اند کرامان مکث شما باشد و شما بدان مقدار در دنیا یا در قبور بوده اید (اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ ز) تا روز برانگیختن (فَهٰذَا يَوْمُ الْبَعْثِ) پس این است روز برانگیختن که انکار می کردید (وَلٰكِنَّكُمْ كُنْتُمْ) ولیکن بودید شما که از فرط جهل و عدم تفکر (لَا تَعْلَمُونَ ۝) نمی دانستید که بعث حق است پس کافران آغاز اعتذار کرده برای تدارک مافات طلب رجوع کنند بدنیا و اجازت نیابند (فَيَوْمَئِذٍ) پس آن روز (لَا يَنْفَعُ) سود نکند (الَّذِينَ ظَلَمُوا) آنان را که ستم کردند بر خود بکفر (مَعْذِرَتُهُمْ) عذرخواهی

ع ۸

ایشان (وَلَاهُمْ) و نه ایشان (يُسْتَعْتَبُونَ ۞) خوانده شوند بچیزی که از ایشان عذاب ایشان کند یعنی ایشان را گویند که استرضای خدای کنید زیرا که خدای از ایشان راضی نشود (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا) و هر آینه بیان کردیم (لِلنَّاسِ) برای مردمان (فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ) در این قرآن (مِنْ كُلِّ مَثَلٍ ط) از هر مثلی که ایشانرا بکار آید در بیان توحید و حشر و صدق رسل ع (وَلَئِنْ جِئْتَهُمْ بِاٰيَةٍ) و اگر بیاری تو ای محمد بایشان یعنی بمنکران و معاندان معجزه که می طلبید (لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) هر آینه گویند آنانکه کافر شده اند از فرط عناد و غایت تمرد و فساد (اِنْ اَنْتُمْ) نیستید شما یعنی پیغمبر و مومنان (اِلَّا مُبْطِلُونَ ۞) مگر متاه کاران و دروغ گویان و بر بافتگان (كَذٰلِكَ) همچنین (يَطْبَعُ اللّٰهُ) مهر می نهد خدای تعالی (عَلٰى قُلُوبِ الَّذِينَ) بر دلهای آنانکه (لَا يَعْلَمُونَ ۞) نمی دانند و در طلب دانش نیستند (فَاصْبِرْ) پس شکیبائی کن ای محمد بر آزار ایشان (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ) بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی بنصرت تو و اعلای کلمه و غالب شدن دین تو (حَقٌّ) راست است و خدای بدان وفا خواهد کرد (وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ) و تراب بکند سبک ندارند آنانکه (لَا يُوقِنُونَ ۞) بی گمان نمی شنوند در امر معاد یا تراب دان نیارند که تعجیل کنی در دعای عذاب بر ایشان که آن بوقتی مقرر باز بسته است و چون آن وقت در آید حکم الهی بظهور رسد

* بیت *

* نکهدارید وقت کار ما را * * که هر کاری بوقتی باز بست است *

## سورة لقمان مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۞) وهي اربع وثلثون آية

ع (الٓمٓ ۞) حروف مقطعه مبادی سور و مفاتیح کنوز غیب اند و در الف لام میم گفته اند الف اشارت است بانا و لام بلی و میم بمنی یعنی انا الله و لی جمیع الصفات و منی الغفران و الاحسان (تِلْكَ اٰيَاتُ الْكِتَابِ) این سوره آیتهای قرآنی است (الْحَكِيمِ ۙ) خداوند حکمت یا متضمن حکمت یا محکم که در آن تناقض نیست یا حاکم که بحلال و حرام حکم کند (هُدًى) راه نماینده است (وَرَحْمَةً) و بخششی از خدای تعالی (لِلْمُحْسِنِينَ ۙ) مر نیکوکارانرا (الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلٰوةَ) آنانکه بپای می دارند نمازهای مفروضه را (وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ) و میدهند زکوة واجب را (وَهُمْ) و ایشان (بِالْاٰخِرَةِ) بسرای دیگر (هُمْ يُوقِنُونَ ط) ایشان بیگمانند یعنی بعث و جزا را تصدیق می کنند (اُولٰٓئِكَ) آن گروه که بدین صفات موصوف اند (عَلٰى هُدًى) بر راه راستند (مِنْ رَبِّهِمْ) از آفریدگار خود (وَاُولٰٓئِكَ) و آن گروه (هُمُ الْمُفْلِحُونَ ۞) ایشانند رستگاران و پیروزی یافتگان آورده اند که نضر بن حارث به تجارت بجانب فارس رفته بود و قصهٔ رستم و اسفندیار خریده در مجامع قریش بنوعی بسمامع ایشان می رسانید که همه شیفته می شدند و لاف

میزد که اگر محمد از قصه عاد و ثمود و عظمت مملکت سلیمان و داود خبر میدهد من از وسعت مملکت و وفور ابهت ملوک عجم سخن می گویم حق سبحانه این آیت فرستاد (وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يَشْتَرِي) کسی هست که می خرد (لَهْوَ الْحَدِيثِ) سخن بازی و گفته اند سخن فریب دهنده و مشغول کننده یعنی اختیار کند افسانهٔ بی اعتبار را (لِيُضِلَّ) تا گمراه کند مردمانرا (عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ) از راه خدای تعالی یعنی از دین او باز دارد و گفته اند که آن استماع قراءت قرآن است (بِغَيْرِ عِلْمٍ) بی دانشی و برهانی (وَيَتَّخِذَهَا) و فرامی گیرد آیات خدا را (هُزُوًا) قوس و مسخریه (أُولَٰئِكَ) آن گروه (لَهُمْ عَذَابٌ) مر ایشان را است عذابی (مُهِينٌ) خوار کننده که عجبی و قتال است در دنیا و عذاب و خزی در آخرت و گفته اند آیت درشان آنهاست که جاریات مغنیه خریدندی و مردمان را باستماع اصوات و الحان ایشان از شنودن سخن حق باز داشتندی (وَإِذَا تُتْلَىٰ) و چون خوانده شود (عَلَيْهِ) بر آن کس که لهو حدیث را خریده و برگزیده (آيَاتُنَا) آیتهای کلام ما (وَلَّىٰ مُسْتَكْبِرًا) روبگرداند در حالتی که گردن کش و متکبر بود یعنی التفات بآن نکند (كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا) گویا که هرگز نشنیده (كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ) گویا که در هر دو گوش او (وَقْرًا) گرانی است (فَبَشِّرْهُ) پس اعلام کن او را و بجای بشارت بیم ده (بِعَذَابٍ أَلِيمٍ) بعذابی دردناک (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدرستیکه آنانکه گرویده اند بخدا و رسول (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کارهای نیکو یعنی شایسته (لَهُمْ جَنَّاتِ نَعِيمٍ) مر ایشانرا است بهشتها بانعمت و نازیا نعمتهای بهشت (خَالِدِينَ فِيهَا) و جاودانیکه جاوید باشند دران (وَعْدَ اللَّهِ) وعده کرده است خدای تعالی وعده کردنی (حَقًّا) درست و راست (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او خداوند غالب است که هیچ کس او را از وفا بوعده و وعده مانع نشود (الْحَكِيمُ) راست کار که هرچه کند بطریق حکمت بود

* بیت *

* مذر وعدهٔ او است نقض و خلاف * * نه در کار او هیچ لاف و گزاف *

(خَلَقَ السَّمَاوَاتِ) بیافرید آسمانها (بِغَيْرِ عَمَدٍ) بی ستون (تَرَوْنَهَا) می بینید شما آنرا برداشته (وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ) و بنهاد در زمین یعنی پدید کرد در (رَوَاسِيَ) کوههای بلند پایدار (أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ) تا شما را حرکت ندهد و مضطرب نسازد چه زمین بر روی آب متحرک بود چون کشتی و بجبال راصیات آرام یافت و در موضح از ضحاک نقل می کند که حق سبحانه نوزده کوه را میخ زمین کرد و تا بر جای بایستاد و ازان جمله کوه قاف است و ابو قبیس و جودی و لبنان و سینین و طور سینا و بشیر و غیر آن (وَبَثَّ فِيهَا) و پراگنده کرد در زمین (مِنْ كُلِّ دَابَّةٍ) از هر جنبندهٔ (وَأَنْزَلْنَا) و فرو فرستاده ایم ما التفات به تکلم بجهت اختصاص

فعل است بلفاعل یعنی بتغیر ما نصرف تدو ما فرستادیم (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان یا ابر (مَاءً) آبی که باران است (فَأَنْبَتْنَا) پس بر و یانیدیم (فِيهَا) در زمین بآن آب (مِنْ كُلِّ زَوْجٍ) از هر صنف گیاهی (كَرِيمٍ) نیکو و بسیار منفعت (هَٰذَا) این که مذکور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوان و نبات (خَلْقُ اللَّهِ) آفریدهٔ خدای اند (فَأَرُونِي) پس بنمایید بمن که در عالم (مَاذَا خَلَقَ) چه چیز بیافریدند (الَّذِينَ مِن دُونِهِ) آنانکه بدون او دیندمرا دبتانند که کفار ایشان را شریک حق گفتند حق سبحانه می فرماید که این ها هیچ مخلوق نمیتوانند آنچه بتان شما آفریده اند کدام است (بَلِ الظَّالِمُونَ) بلکه مشرکان (فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) در گمراهی آشکارا اند که عاجز را با قادر و مخلوق را با خالق در پرستش شریک می دهند

* نظم *

* هر که هست آفریده ایزد است * * بنده در بند آفریننده است *
* پس کجا بندهٔ کر در بند است * * لائق شرکت خداوند است *

آورده اند که قصهٔ لقمان حکیم و وصایای او نزد یهود شهرتی عظیم داشت و عرب در هر مهمی که رجوع بدیشان کردندی از حکمتهای لقمان برای ایشان مثل زدندی حق سبحانه از حال وی خبر داد و فرمود (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و بدرستیکه ما دادیم (لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ) لقمان بن باعور را حکمت که قولی صایب و فعلی کامل است یا شناخت توحید و نفی شرک و در احناف گفته که اقامت ادلهٔ عقلیه در تقریر توحید و ایمان برسل و نفی شرک و اضافت دلائل سمعیه بآن عبارت از نبوت لقمان اختلاف است شعبی و عکرمه رح برانند که او پیغمبر بوده و مراد از حکمت درین آیت نبوت است و او خواهرزادهٔ ایوب ع بوده یا پسرخالهٔ او و در تفسیر گوید پسر باعور بن ناجور بن تارخ و تارخ برادر ابراهیم ع بوده است امام ابو اللیث رح فرموده که کنیت او ابو الانعم است و در عین المعانی آورده که در سال دهم از سلطنت داود ع متولد شد و تا عهد یونس ع عمر یافت و بعضی گویند که هزار سال بزیست و اکثر علما برانند که او پیغمبر نبوده بلکه حکیم بوده و گویند غلام حبشی بوده و شبانی می کرد یا خیاطی یا نجاری و گویند حبشی بوده و میان بنی اسرائیل قضایا پرسیدی و بقول امام سجاوندی از بندگان توبه بوده مردی اسود اللون و غلیظ الشفتین بوده روزی بوقت قیلوله جمعی از فرشتگان بخانه وی در آمدند و بر و سلام کردند جواب داد و ایشانرا نمی دید گفتند ای لقمان ما فرشتگان پروردگار تو ایم ترا خلیفه زمین می سازیم تا حکم کنی میان مردمان براستی لقمان جواب داد اگر حکم عزم است از آفریدگار من سر بر کار سمعا و طاعة قبول می کنم و امید میدارم که مرا توفیق دهد و یاری کند و اگر مرا مخیر ساخته اند عافیت اختیار کنم و متعرض فتنه نمی شوم ملایکه را ازین

ع ۱۰

سخن شگفت آمد حق سبحانه قول او را پسندید و حکمت بوی افاضه کرد بمثابهٔ که ده هزار کلمه از و منقول است که هر کلمه بعالمی می ارزد و روزی یکی از عظمای بنی اسرائیل بر و بگذشت و جمعی نرمودی نشسته و ایستاده استماع سوال کلمه حکمت می کردند آن بزرگ فرمود که ای لقمان تو آن بندهٔ سیاهی نیستی که شبانی و مه قان می کردی گفت آری فرمود که چه چیز ترا بدین پایه رسانید جواب داد که سه چیز سخن راست گفتن و امانت نگاه داشتن و ترک ما لا یعنی کردن و در تفسیر امام ثعلبی روح از حکم لقمان آورده روزی خواجهٔ وی او را با غلامان دیگر بباغ فرستاد تا میوه بیارند غلامان دیگر میوها را در راه بخوردند و حوالهٔ خوردن آن بلقمان کردند خواجه بروی خشم گرفت لقمان گفت ایشان میوه خوردند و دروغ بر من بستند خواجه گفت حقیقت این سخن بچه چیز معلوم توان کرد گفت بآنکه مارا آب گرم بخورانی و در صحرا پارهٔ بدوانی تا قی کنم از درون هر که میوه بیرون می آید او خاین است و بامر معنوی قدس سره در مثنوی این حکایت آورده و شش بیت که مشتمل بر نکته است ازان این جا ثبت افتاد

* نظم *

* گفت ساقی خواجه از آب حمیم * * مر غلامان را دهد آن زیم *
* بعد ازان میراندشان در دشتها * * میدوند آن نفر تحت و علا *
* در قی افتادند ایشان از عنا * * آب می آورد از ایشان میوها *
* چون که لقمان را در آمد قی ز ناف * * پس بر آمد از درونش آب صاف *
* حکمت لقمان چو این پایه نمود * * تا چه باشد حکمت رب ودود *
* هر چه پنهان باشدت پیدا شود * * هر که از خاین بود رسوا شود *

در لباب آورده که روزی داؤد ع از لقمان پرسید که کیف اصبحت جواب داد که اصبحت فی غرمدی مرا دفضهٔ فضل و عدل است داؤد در بن سخن تفکر نموده نعره زد و بیهوش شد و بعضی از حکم لقمان و کلمات تامات او در بن محل از جواهر التفسیر توان یافت الغصه حق سبحانه تعالی فرموده که ما لقمانرا حکمت دادیم و گفتیم او را (اَنِ اشْكُرْ لِلّٰهِ ط) آنکه شکر گوئی مر خدای تعالی را بر نعمت حکمت (وَمَنْ يَّشْكُرْ) و هر که شکر گوید (فَاِنَّمَا يَشْكُرُ) پس جز این نیست که شکر می گوید (لِنَفْسِهٖ ج) برای نفس خود چه نفع شکر که دوام نعمت و استحقاق مزید است بدو می رسد (وَمَنْ كَفَرَ) و هر که ناسپاسی کند (فَاِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای تعالی (غَنِيٌّ) بی نیاز است از شکر کسی (حَمِيْدٌ ۝) سزاوار حمد است و اگر چه کسی او را حمد نگوید یا نخواهد است که همه کاینات بلسان قال و حال شاکر حضرت و بند (وَاِذْ قَالَ لُقْمٰنُ) و یاد کن چون گفت

لقمان (لِابْنِهٖ) مر پسر خود را نام و گفته اند نام او ماثان یا سارا ان یا اشکم یا مشکم بوده (وَهُوَ يَعِظُهٗ) و لقمان پند میداد او را و می گفت (يٰبُنَيَّ) ای پسرک من تصغیر شفقت و مرحمت است (لَا تُشْرِكْ بِاللّٰهِ ط) شرک میار بخدای (اِنَّ الشِّرْكَ) بدرستیکه شرک آوردن بخدای (لَظُلْمٌ عَظِيْمٌ ۝) هر آینه ستم بزرگ است چه تسویه می کند مخلوق را با خالق (وَوَصَّيْنَا الْاِنْسَانَ) و وصیت کردیم آدمی را و فرمودیم (بِوَالِدَيْهِ ج) بپیکوئی پدر و مادر را و از موجبات بیکوئی یکی آن است که (حَمَلَتْهُ) بردوشت فرزند را (اُمُّهٗ) مادر او چندوقت و سست می شد در حمل او (وَهْنًا) سست شدنی و دوان (عَلٰى وَهْنٍ) بر سست شدنی یعنی ضعفی بالای ضعفی (وَفِصَالُهٗ) و باز کردن او از شیر (فِيْ عَامَيْنِ) دو گذشتن دو سال و درین مدت او را شیر داده و دیگر او را وصیت کردیم یعنی آدمی را (اَنِ اشْكُرْ لِيْ) باآنکه شکرگوئی مرا (وَلِوَالِدَيْكَ ط) و مر پدر و مادر خود را (اِلَيَّ الْمَصِيْرُ ۝) بسوی حکم من است بازگشت آدمیان و پرشکر و شرک ایشانرا جزا خواهم داد (وَاِنْ جَاهَدٰكَ) و اگر کوشش کنند پدر و مادر تو (عَلٰى اَنْ تُشْرِكَ بِيْ) باآنکه شرک آوری بمن و شریک گیری (مَا لَيْسَ لَكَ) آن چیزیرا که نیست ترا (بِهٖ عِلْمٌ) باستحقاق شرکت او دانشی (فَلَا تُطِعْهُمَا) پس فرمان مبر ایشانرا (وَصَاحِبْهُمَا) و مصاحبت کن با ایشان (فِي الدُّنْيَا) در زندگانی دنیا (مَعْرُوْفًا) مصاحبتی بیکو چنانچه پسندیده شرع باشد و مقتضای کرم بود (وَاتَّبِعْ) و پیروی کن در دین (سَبِيْلَ مَنْ اَنَابَ) راه کسی را که بازگشته است (اِلَيَّ ج) بمن بتوحید و اخلاص که آن محمد است ﷺ یا صدیق اکبر رض (ثُمَّ اِلَيَّ) پس بسوی مجازات من است (مَرْجِعُكُمْ) بازگشت شما (فَاُنَبِّئُكُمْ) پس آگاهی خواهم داد شمارا (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) بآنچه هستید که می کنید از خیر و شر نزول این آیت در شان سعد وقاص است رض چنانچه در سورهٔ عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای قصهٔ لقمان بمناسبت نهی است از شرک آورده اند که مادر سعد سه روز آب و نان نخورد و نامبرده را بچه بشگافند و آب در ان ریختند و سعد می گفت که فرضا اگر او را هفتاد روح باشد و یک یک از و قبض کنند یعنی هفتاد بار بمیرد من از دین اسلام برنمی گردم پس دیگر باره از وصیت لقمان خبر می دهد که گفت فرزند خود را (يٰبُنَيَّ) ای پسرک من (اِنَّهَا) بدرستیکه آن فعلی که آدمی را باشد یعنی کرداری از خیر و شر (اِنْ تَكُ) اگر باشد در خردی (مِثْقَالَ حَبَّةٍ) هم سنگ دانهٔ (مِّنْ خَرْدَلٍ) از سپندانه که اصغر حبوب است (فَتَكُنْ) پس باشد آن (فِيْ صَخْرَةٍ) در زیر سنگ سبز که صاگوند و آن در زیر هفتم زمین است (اَوْ فِي السَّمٰوٰتِ) یا آن عمل در آسمانها باشد یا وجود رفعت و وسعت آن یا در بالای سموات

(أَوْفِي الْأَرْضِ) یا در زمین در مکانی پنهان (يَأْتِ بِهَا اللَّهُ ط) بیاورد خدای تعالی آن را و حاضر گرداند و بر آن حساب کند (إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ) بدرستیکه خدای تعالی باریک دان است و علم او بهر خفی احاطه کند (خَبِيرٌ ۝) و آگاه است بمکان هر چیزی (يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلٰوةَ) ای پسرک من بپای دار نماز را تا نقص تو کمال یابد (وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ) و بفرمای بنیکوئی (وَانْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ) و باز دار از منکر تا دیگران از تو کامل شوند معروف آن است که موافق شرع و سنت باشد و منکر آنکه مخالف عقل و نقل بود (وَاصْبِرْ) و شکیبائی کن (عَلٰى مَا أَصَابَكَ ط) بآن چیزی که بتو رسد از شدائد خصوصا در اوامر و نواهی (إِنَّ ذٰلِكَ) بدرستیکه آنچه فرموده شد (مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ۝) از واجبات امور است یعنی آنچه خدای قطع کرده است قطع ایجابی است (وَلَا تُصَعِّرْ) و بیک سو مبر (خَدَّكَ لِلنَّاسِ) روی خود را یعنی بوجه تکبر روی از مردم متاب بلکه اقبال کن بر ایشان از روی تواضع (وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ) و مرو در زمین (مَرَحًا ط) برای بازی و افسوس و خودکامی یعنی مخرام مانند جاهلان و دنیا پرستان (إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ) بدرستیکه خدای تعالی دوست نمی دارد (كُلَّ مُخْتَالٍ) هر خراسندهٔ را که چون متکبران رود (فَخُورٍ ۝) نازکننده که باسباب متنعم بر مردمان تطاول نماید (وَاقْصِدْ) و میانه رو باش (فِي مَشْيِكَ) در رفتن خود یعنی میان سرعت و بطی میرو که زود رفتن علامت خفت و سبکساری است و دیر رفتن نشانهٔ تجبر و بزرگواری است بلکه میان او باش و بطریق تواضع قدم نه (وَاغْضُضْ) و فرو آر و کم کن (مِنْ صَوْتِكَ ط) از آواز خود یعنی فریاد کشنده و نعره زننده و در راز زبان و صخت گوی مباش (إِنَّ أَنْكَرَ الْأَصْوَاتِ) بدرستیکه زشت ترین آوازها (لَصَوْتُ الْحَمِيرِ ۝) آواز خران است یعنی در ارتفاع صوت فضیلتی نیست و صوت خران با وجود رفعت او مکروه طبایع و موجب وحشت استماع است در عین المعانی آورده که مشرکان عرب بر رفع اصوات تفاخر می کردند بدین آیت رد کرد بر ایشان فخر ایشان را و حضرت رسالت پناه علم آواز نرم را دوست داشتی و صوت جهر را کاره بودی و در انجیل مذکور است که بفرمای بندگان مرا که چون با من مناجات می کنند آوازهای خود را بخوانند که من می شنوم و آنچه در دل ایشان است میدانم و در جواب کسی که گوید وجه تخصیص انکریت بصوت حمار با آنکه آواز بعضی حیوانات که انکر از صوت او است چه تواند بود آن گفته اند که آواز او نزد عرب مثل است در کراهیت سفیان ثوری رح فرمود که فریاد هر حیوانی تسبیح او است الا حمار که صیحه او از ردیت شیطان است و در حدیث آمده که اذا سمعتم نهیق الحمار تعوذوا بالله من الشیطان الرجیم فانه رأی شیطانا و در کتاب فیه ما فیه از حضرت مولوی قدس سره وجه انکریت صوت حمار چنین نقل

کرده اند که در غالب آواز او برای طلب گاه وجواست یا بجهت اجرای شهوت یا جنگ یا در از گوش دیگر و صدای که از غایه صفات بهیمی و سبعی زایدزشت ترین صداها باشد و از بنجا معلوم می شود که ندانی که از صاحب اخلاق ربانی و ملکی آید خوب ترین نداها خواهد بود

* بیت *

* نغمهای عاشقان بس دلکش است * * استماع نغمه ایشان خوش است *

ع ۱۱ (اَلَمْ تَرَوْا) آیا نمی بینید ای مردمان (اَنَّ اللّٰهَ) آن را که خدای تعالی (سَخَّرَ لَكُمْ) رام ساخت برای نفع شما (مَا فِي السَّمٰوٰتِ) آنچه در آسمان هاست از آفتاب و ماه و ستاره تا از روشنی ایشان بهره مند شوید و ستارگان تا بدیشان راه برید (وَمَا فِي الْاَرْضِ) و آنچه در زمین است از کوه و بیابان و دریاها و حیوانات و نباتات و معادن تا از ان انتفاع گیرید (وَاَسْبَغَ عَلَيْكُمْ) و تمام کرد بر شما (نِعَمَهٗ ظَاهِرَةً) نعمتی آشکارا (وَبَاطِنَةً ط) و پوشیده یعنی آنچه می شناسید و آنچه نمی شناسید با نعمت محسوسه و معقوله و خفیه نعمی می خواند به جمع و در نعمت ظاهر و باطن علماء در این آیت سخن بسیار است صاحب تفسیر آورده که در کتاب بحر العلوم نعمت را سه صد تفسیر کرده و آنچه مشهور است نعمت ظاهر حضرت رسالت پناه است علم و باطنه امداد ملایکه و تولی نعمت ظاهر و باطن حسن خلق و نیکوی خلق است اقرار و تصدیق بانطق و عقل باوجود نعمت و شهود منعم باتسویه اعضاء و معرفت ملک اعلا بحفظ قرآن و فهم آن بانهار و لیل بالصلوة و صوم یا ذکر لسان و فکر جنان یا صحت ابدان و صحت ادیان بالبصر و البصیرت یا جلب منافع و دفع مضار یا نمائی اموال و دنائی احوال یا نبوت و ولایت شیخ جمال الدین سیاحی قدس سره فرموده که فخر الاولیا یونس سجاوندی گفته نعمت ظاهر انصاف گدایان و دادن است بروز و نعمت باطن انصاف گدای دادن است بشب و باقی وجوه علماء و عرفا در جواهر التفسیر مثبت است و مذکور و الله الموفق و الی الله ترجع الامور

* بیت *

* کوششی کن ره سوی آن بحر و بر * * کاندران یابی صدف با پر گهر *

(وَمِنَ النَّاسِ) و از مردمان (مَنْ يُّجَادِلُ) کسی هست که جدال می کند و خصومت می ورزد (فِي اللّٰهِ) در کتاب خدای تعالی یعنی نضر بن حارث که می گفت افسانه پیشینیان است و در عین المعانی آورده که یهودی از حضرت رسالت پناه علم پرسید که خدای تو از چه چیز است فی الحال او را صاعقه گرفت و این آیت فرود آمد که کسی بود که مجادله کند در ذات حق (بِغَيْرِ عِلْمٍ) بی دانستی (وَّلَا هُدًى) و بی بیانی از نزد یک خدای (وَّلَا كِتٰبٍ مُّنِيْرٍ ۝) و بی کتابی روشن یا که بمحض تقلید چنانچه فرمود که (وَاِذَا قِيْلَ لَهُمْ)

و چون گویند مرایشان را که بصدق (اتَّبِعُوْا) پیروی کنید (مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ) آن چیزی را که فرستاده است خدای یعنی قرآن و بدان بگروید (قَالُوْا) گویند (بَلْ نَتَّبِعُ) نمی گرویم و متابعت نمی کنیم آن را بلکه پیروی می کنیم (مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ) آن چیزیرا که یافتیم بر آن (اٰبَآءَنَا ط) پدران خود را یعنی سلوک بر طریق آبا می کنیم (اَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ) آیا اگر چه شیطان که بوسادس و هواجس (يَدْعُوْهُمْ) بخواند ایشانرا (اِلٰى عَذَابِ السَّعِيْرِ ۝) بسوی عذاب دوزخ ایشان همچنان پیروی کنند او را و از تقلید او نگذرند

(وَمَنْ يُّسْلِمْ وَجْهَهٗ) و هر که خالص سازد دین یا عمل خود را یا خالص توجه کند (اِلَى اللّٰهِ) بسوی خدا بتعالی (وَهُوَ مُحْسِنٌ) و حال آنکه از نیکوکار باشد یعنی موحد (فَقَدِ اسْتَمْسَكَ) پس هر آینه بتحقیق دست زده باشد (بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقٰى ط) بدست آویزی محکم که کلمهٔ شهادت است یا اسلام یا قرآن و گفته اند الحب فی الله و البغض فی الله و اشباه رعایت طریقهٔ سنت و جماعت است (وَاِلَى اللّٰهِ) و بسوی حضرت خداوند است (عَاقِبَةُ الْاُمُوْرِ ۝) باز گشت هر کارها یعنی اهل امور را که خلایق اند باز گشت ایشان بوی خواهد بود (وَمَنْ كَفَرَ) و هر که نگروید و چنگ در عروهٔ وثقی نزند (فَلَا يَحْزُنْكَ) پس باید که اندوهگین نسازد ترا (كُفْرُهٗ ط) ناگرویدن او (اِلَيْنَا) بسوی ما است (مَرْجِعُهُمْ) باز گشت ایشان (فَنُنَبِّئُهُمْ) پس بیناگاهانیم ایشان را (بِمَا عَمِلُوْا ط) بآنچه کرده اند و تنبیه بعقوبت خواهد بود (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلِيْمٌ) دانا تر است (بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۝) بآنچه در سینهای شما است از بخر و شر (نُمَتِّعُهُمْ) برخورداری دهیم ایشان را به نعمت و حرور (قَلِيْلًا) زمانی اندک که زود انقطاع یابد (ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ) پس بیاریم ایشانرا بر بیچارگی یعنی ناچار بیاید (اِلٰى عَذَابٍ غَلِيْظٍ ۝) بسوی عذابی صخت و گران که هرگز سبک نشود و یکدرجه رقت نیابد (وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ) و اگر بپرسی مر کافران را (مَّنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) که بیافرید آسمانها و زمین را (لَيَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط) هر آینه گویند معبود بحق و آفریندهٔ مطلق چه دلایل مانعه از اسناد آفرینش بغیر او بسیار و روشن است (قُلِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ ط) بگو ای محمد مر خدای را عزوجل که اعتراف می کنند بآنچه موجب بطلان اعتقاد ایشان است (بَلْ اَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر ایشان (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند که باین اقرار ملزم می شوند (لِلّٰهِ) مر خدای را است (مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) آنچه در آسمانها و زمینها است یعنی هر مخلوق وی اند پس در آسمان و زمین جز وی مستحق نبود (اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنِيُّ) بدرستیکه خدای تعالی او است بی نیاز بذات خود پیش از خلق اشیا (الْحَمِيْدُ ۝) ستوده صفات خود قبل از خلق احیا یا غنی است از ستایش ستایش کنندگان و ستوده است بی ستایش ایشان * بیت *

* ای غنی در ذات خود از ماسوای خویشتن * * خود تو می گوئی خود حمد و ثنای خویشتن *

در اواخر سورهٔ الکهف گذشت که جهودان اعتراض کردند بر قرآن که چای می گوید در قرآن که شما را بحکمت چیزی بسیار دادیم و جای می گوید که وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و این آیت آمد که قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی الایه در این سوره نیز برای تاکید این خبر می فرماید که (وَلَوْ اَنَّ) و اگر بودی (مَا فِی الْاَرْضِ) آنچه در زمین است (مِنْ شَجَرَةٍ) از درختان (اَقْلَامٌ) قلم ها (وَّالْبَحْرُ) و دریای محیط با سعت خود مدد شدی (یَمُدُّهٗ) مدد دادی بحر محیط را (مِنْ بَعْدِهٖ) پس از فنای آب او (سَبْعَةُ اَبْحُرٍ) هفت دریای دیگر مانند او و بدان قلم ها و بدان آبها مدد او شده کتابت کردندی (مَّا نَفِدَتْ) بعمر نرسیدی و بپایان نیامدی (کَلِمٰتُ اللّٰهِ ط) علم الهی و عجایب صنع بادشاهی یا اسامی آنچه آفریده در دنیا و خواهد آفرید در عقبی یا حکم و فرمان او نعمتی که در دارین بر بندگان اضافه می کند جهت آنکه قلم و مداد متناهی است و آنچه مذکور شد نامتناهی است (اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ) بدرستیکه خدای تعالی غالب است در حکم و فرمان بی نهایت (حَکِیْمٌ ۝) دانا است که هیچ چیز از علم و حکمت او خارج نیست (مَا خَلْقُکُمْ) نیست آفریدن شما ای اهل مکه (وَلَا بَعْثُکُمْ) و نه برانگیختن شما بعد از مرگ (اِلَّا کَنَفْسٍ وَّاحِدَةٍ ط) مگر مانند آفریدن و برانگیختن یکتن چه حق سبحانه در خلق اشیا بآلات و ادوات و اعانت مددگاران محتاج نیست بلکه الکلمه کن صد هزار عالم ایجاد کند و بر بعث اموات بترتیب مقدمات احتیاج ندارد بلکه اسرافیل را فرماید که بگو برخیزید از گورها بیک دعوت او همه خلایق از گورها بیرون آیند (اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ) بدرستیکه خدای شنوا است همه مسموعات را (بَصِیْرٌ ۝) بینا است همه مبصرات و او هرآینه بقدرت چنین کس عجز را راه نیست

* بیت *

* قدرت بی عجز نداری بکس * * قدرت بی عجز تو داری و بس *

(اَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی و ندانستی (اَنَّ اللّٰهَ) آنکه خدای تعالی (یُوْلِجُ الَّیْلَ) در می آرد ظلمت شب را (فِی النَّهَارِ) در روشنی روز این وقتی بود که شب در آید (وَیُوْلِجُ النَّهَارَ) و داخل می گرداند روشنائی روز را (فِی الَّیْلِ) در تاریکی شب زمانی که روز پدید آید یا مقادیر ایشان کم و زیاده می کند (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ط) و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلق اند (کُلٌّ یَّجْرِیْ) هریک ازین نیرین میرود در فلک خود (اِلٰٓی اَجَلٍ مُّسَمًّی) تا روز نام برده که روز قیامت است و جریان ایشان دران روز منقطع گردد (وَاَنَّ اللّٰهَ) و بدرستیکه خدای تعالی (بِمَا تَعْمَلُوْنَ) بآنچه شما می کنید (خَبِیْرٌ ۝) دانا است و کنه امور را می شناسد (ذٰلِکَ) آن سعت علم و شمول قدرت (بِاَنَّ اللّٰهَ) بسبب آن است که

خدای تعالی (هُوَ الْحَقُّ) او است ثابت در ذات خود و واجب بوجود و خویش (وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ) و آنچه شما می خوانید و خلق بپرستید می خواند یعنی آنچه مشرکان می خوانند و می پرستند (مِن دُونِهِ) بجز خدای (الْبَاطِلُ ۙ) بیهوده و ناحق است (وَأَنَّ اللَّهَ) و دیگر سبب آن است که خدای تعالی (هُوَ الْعَلِيُّ) او است برتر یعنی غالب بر هر (الْكَبِيرُ ۝) بزرگ است که از و بزرگتری نیست (أَلَمْ تَرَ) آیا ندیدی ۱۳ ع
و ندانستی (أَنَّ الْفُلْكَ) آنکه کشتی (تَجْرِي فِي الْبَحْرِ) میرود در دریا (بِنِعْمَتِ اللَّهِ) بنعمت و احسان او که او را بر روی آب نگاه میدارد و باد را برای رفتن او می فرستد (لِيُرِيَكُم) تا بنماید شما را (مِّنْ آيَاتِهِ ۚ) بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی و دیگر چیزی از عجایب بحر (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در امر کشتی و دریا (لَآيَاتٍ) هر آینه نشانهاست در شمول قدرت کمال حکمت و وفور نعمت (لِّكُلِّ صَبَّارٍ) مر هر صبر کننده را بر بلای او (شَكُورٍ ۝) شکر گوینده بر نعمای او (وَإِذَا غَشِيَهُم مَّوْجٌ) و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را و از زیر ایشان در آید موج دریا و بزرگی (كَالظُّلَلِ) مانند سایبانها یا مثل کوهها و یا ابرها (دَعَوُا اللَّهَ) می خوانند خدای را (مُخْلِصِينَ) در حالتیکه پاک کنند گانند (لَهُ الدِّينَ ۝) برای خدای دین خود را چه خوف شدید آفت هول او تقلید را که منازع فطرات اند زائل گردانیده باشد و ایشان را بمنام فطرت اصلی باز برده (فَلَمَّا نَجَّاهُمْ) پس آن هنگام که برساند ایشان را و برند بسلامت (إِلَى الْبَرِّ) بسوی بیابان (فَمِنْهُم) پس بعضی از ایشان (مُّقْتَصِدٌ ۚ) عادل اند یعنی راست اند بر طریق توحید و بعضی مایانند از راه حق یعنی مومنان از اهل کشتی ثابت اند بر دعا و نیاز خود و مشرکان جاحد و منکر اند (وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا) و انکار نکند شناسای قدرت ما را (إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ) مگر هر غدر کننده و عهد شکننده (كَفُورٍ ۝) ناسپاس منعم پروردگار را (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ندا عام است یعنی ای همه مردمان از اهل کشتی که ثابت بر دعا و نیاز خود و غیر اهل کشتی (اتَّقُوا رَبَّكُمْ) بترسید از عقوبت پروردگار خود یا بپرهیزید از ناشایستها (وَاخْشَوْا) و بترسید (يَوْمًا لَّا يَجْزِي) از روزی که دفع نکند عذاب را و باز ندارد (وَالِدٌ عَن وَلَدِهِ) پدر از پسر خویش (وَلَا مَوْلُودٌ) و نه فرزندی که (هُوَ جَازٍ) او باز دارنده باشد (عَن وَالِدِهِ) از پدر خود (شَيْئًا) چیزی را از عذاب و گفته اند که این خبر مخصوص است بکفار چه اولاد و آبای مومن بعضی مر بعضی را شفاعت کنند (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ) بدرستیکه وعده خدای تعالی بثواب و عقاب (حَقٌّ) راست است و در آن خلاف نیست و نخواهد بود (فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ) پس باید که فریب ندهد شما را (الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) زندگانی دنیا یعنی بمتاعهای دلفریب و زینتهای آن فریفته نشوید (وَلَا يَغُرَّنَّكُم) و باید که مغرور نسازد شما را (بِاللَّهِ) بعفو و کرم خدای تعالی یا مهلت دادن او

(الْغَرُورُ ۝) شیطان فریبنده یعنی شما را باامل دور و دراز راه برده بر معاصی دلیر گردانده گوید * مصرع * که امروز گه کنید و فردا توبه * شما زینهار مغرور نشوید که عذر فردا را عمر فردا می باید کسی پذیرفتار آن نیست * نظم * * کار امروز بفردا نگذاری زنهار * * روز چون یافتهٔ کار کن و خوار مباش *

* ساقیا عشرت امروز بفردا مفگن * * باز دیوان قضا خط امانی بمن آر *

آورده اند که حارث یا وارث بن عمرو محاربی بجناب نبوت مآب آمده گفت ای محمد ساعت یعنی قیامت کی ظهور خواهد شد و من تخمی کاشته ام اضافت عبرات غمام و رکدام ایام خواهد بود و زن من حامله است تصویر حال او ازاشکال ذکور و اناث بر چه وجه است و میدانم که عمر من دی روز چه بوده و فردا بچه شغل اشتغال خواهم داشت و مولد خود را میدانم که کجاست و مدفن در کدام بقعه اتفاق خواهد افتاد حق سبحانه این آیت فرستاد که بگو این پنج علم در خزانهٔ مشیت آفریدگار من است و کاید اطلاع بدان بدست هیچ آدمی نداده اند (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عِنْدَهٗ) نزدیک او است بحق (عِلْمُ السَّاعَةِ ط) دانستن قیام قیامت (وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ ط) و فرومی فرستد باران را در زمان و مکان که مقدر و مقرر کرده (وَيَعْلَمُ) و میداند (مَا فِي الْاَرْحَامِ ط) آنچه در رحمها است از مرد و زن و تام و ناقص (وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ) و نمی داند هیچ نفسی بیک کار یا بکار که (مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا ط) چه چیز کسب کند فردا از خیر و شر (وَمَا تَدْرِيْ نَفْسٌ) و نمیداند هیچ نفسیکه او (بِاَيِّ اَرْضٍ) بکدام زمین (تَمُوْتُ ط) بمیرد و در کدام وقت (اِنَّ اللّٰهَ عَلِيْمٌ) بدرستیکه خدای تعالی دانا است بنهانها چون خواهد آشکارا کند (خَبِيْرٌ ۝) آگاه از غیبها چون خواهد بپرده گرم پوشد

سورة السجدة مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي ثلثون آية

ع ١٣ (الٓمّٓ ۝) مرتضی علی کرم الله وجه فرموده که هر کتاب خدای را خلاصه بود و خلاصهٔ قرآن حروف مقطعه است و در الم گفته اند الف از اقصای حلق آید و آن اول مخارج است و لام از طرف لسان گفته شود و آن اوسط مخارج است و میم را از شفت گویند و آن آخر مخارج است و این سخن اشارت است بآنکه بنده باید که در مبادی و اواسط و اواخر اقوال و افعال خود بذکر حق سبحانه مانوس باشد (تَنْزِيْلُ الْكِتٰبِ) فرو فرستادن کتاب یعنی قرآن (لَا رَيْبَ فِيْهِ) هیچ شک نیست در وی یعنی منزل است بی شبهه (مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝) از پروردگار عالمیان آیا تصدیق می کنند اهل مکه که این از نزدیک خدای است (اَمْ يَقُوْلُوْنَ افْتَرٰىهُ ج) یا می گویند برساخته است محمد آن را از پیش خود (بَلْ) نه چنین است که می گویند بلکه (هُوَ الْحَقُّ) قرآن سخن درست و راست است فرو آمده (مِنْ رَّبِّكَ) از پروردگار تو (لِتُنْذِرَ)

تا بیم کنی از عذاب الهی (قَوْمًا مَّآ اَتٰىهُمْ) قومی را که در میان تو اند دیده است بدیشان (مِّنْ نَّذِيْرٍ) هیچ بیم کننده (مِّنْ قَبْلِكَ) پیش از تو مراد زمان فترت است و اسمعیل عم نذیر بوده اهل زمان خود را و تو نذیر بر قوم خود (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان به بیم کردن تو (يَهْتَدُوْنَ ۝) راه یابند اگر من خواهم (اَللّٰهُ) خداوند بحق (الَّذِيْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) آن است که بیافرید آسمانها و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان آسمان و زمین است (فِيْ سِتَّةِ اَيَّامٍ) در مقدار شش روز از ایام دنیا (ثُمَّ اسْتَوٰى) پس مستولی شد حکم او (عَلَى الْعَرْشِ ط) بر عرش که اعظم مخلوقات است. پس بدو بگروید و از راه او مگذرید در دنیا و عقبی (مَا لَكُمْ) نیست مر شما را (مِّنْ دُوْنِهٖ) بجز او (مِنْ وَّلِيٍّ) هیچ دوستی که یاری کند (وَّلَا شَفِيْعٍ ط) و نه هیچ درخواست کننده که مددگاری نماید (اَفَلَا تَذَكَّرُوْنَ ۝) آیا پند پذیر نمی شوید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی (يُدَبِّرُ الْاَمْرَ) می سازد کار دنیا یعنی حکم می کند بدان و می فرستد ملکی را که موکل است بران (مِنَ السَّمَآءِ) از آسمان (اِلَى الْاَرْضِ) بسوی زمین پس ملکی می آید و آن کار بجای می آرد (ثُمَّ يَعْرُجُ) پس عروج می کند (اِلَيْهِ) بسوی آسمان (فِيْ يَوْمٍ كَانَ) در روزی که هست (مِقْدَارُهٗٓ) اندازهٔ او (اَلْفَ سَنَةٍ) هزار سال (مِّمَّا تَعُدُّوْنَ ۝) از آنچه شمار می کنید یعنی فرشته فرو می آید از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رود و آید جز بهزار سال میسر نشود زیرا که از آسمان تا زمین پانصد سال راه است پس مقدار نزول و عروج هزار سال بود (ذٰلِكَ) آن خداوند که تدبیر امر می کند (عٰلِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) دانای پوشیده و پیدا است یعنی دانای امور دنیا و آخرت است یا عالم است بآنچه بود و باشد و خواهد بود (الْعَزِيْزُ) غالب است در تقدیر (الرَّحِيْمُ ۝) مهربان است بر بندگان در تدبیر (الَّذِيْٓ اَحْسَنَ) او آن کسی است که نیکو کرد (كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهٗ) هر چیز را که آفرید یعنی بیاراست بر وجهی نیکو بمقتضای حکمت

* نظم *

* کردنی آنچه در جهان شاید * * کردهٔ آن چنانکه می باید *
* از تو در نیک گرفت کار همه * * که تو نیکی آفریدگار همه *
* نقش زیبا بلوح خاک از تست * * دل دانا و جان پاک از تست *

(وَبَدَاَ) و آغاز کرد (خَلْقَ الْاِنْسَانِ) آفریدن آدم را عم (مِنْ طِيْنٍ ۝) از گل (ثُمَّ جَعَلَ) پس بیافرید (نَسْلَهٗ) فرزندان او را (مِنْ سُلٰلَةٍ) از خلاصه بیرون آورده از صلب (مِّنْ مَّآءٍ مَّهِيْنٍ ۝) از آبی ضعیف خوار یعنی نطفه (ثُمَّ سَوّٰىهُ) پس راست کرد قالب آدم را (وَنَفَخَ فِيْهِ) و بدمید در او (مِنْ رُّوْحِهٖ) از روح خویش این اضافت تکریم و تشریف است نه اظهار آنکه او نخلوقی شریفست (وَجَعَلَ لَكُمُ) و بساخت

برای شما (السَّمْعَ) گوش تا بشنوید (وَالْاَبْصَارَ) و دیدها تا به بینید (وَالْاَفْئِدَةَ) و دلها تا دریابید (قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُوْنَ ۝) اندک سپاس داری می کنید بر چنین نعمتها (وَقَالُوْا) و گفتند منکران بعث چون ابی بن خلف و امثال او (ءَاِذَا ضَلَلْنَا) آیا چون گم شویم (فِي الْاَرْضِ) در زمین یعنی خاک شویم و آمیخته گردیم چنانکه خاک اعضای ما از خاک زمین متمیز نباشد (ءَاِنَّا) آیا ما (لَفِيْ خَلْقٍ جَدِيْدٍ) باز آفرینش تو خواهیم بود و این استفهام بر سبیل انکار است یعنی چون خاک شویم آفرینش تو با ما تعلق نخواهد گرفت (بَلْ هُمْ) نه چنان است که می گویند بلکه (بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ) ایشان بلقای پروردگار خود (كٰفِرُوْنَ ۝) ناگرویدگانند یعنی بآخرت که سرای لقا است ایمان ندارند (قُلْ) بگوای محمد منکران بعث را که زود (يَتَوَفّٰىكُمْ) فراگیرد روح شمارا (مَلَكُ الْمَوْتِ) فرشتهٔ مرگ که عزرائیل است عم (الَّذِيْ وُكِّلَ بِكُمْ) آن کسی که موکل کرده و برگماشته شده است بقبض ارواح شما (ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ) پس بسوی آفریدگار خود (تُرْجَعُوْنَ ۝) باز گردیده شوید بجهت حساب و جزا در رستاخیز آورده که عزرائیل عم ارواح را بخواند و جواب دهند پس اعوان خود را بقبض آن فرمان کند امام ابو العالیث رح در تفسیر خود فرموده که ملک الموت را روئی است از آتش که بدان روی با کافران ظاهر گردد و روح ایشان قبض کند * و روئی دارد از ظلمت که بدان روح منافقان فراگیرد * و روئی دارد مانند روی آدمیان که بدان روح مومنان توفیه کند * و روئی است از نور که بدان روح انبیا و صدیقان قبض نماید و اعوان ملایکهٔ رحمت و عذاب اند و عجب نیست از آدمی که با وجود چنین حریفی در کمی جگونه لاف آرامش میزند * فرد *

* آسودگی مجوی که از صحبت اجل * * کس را ندادهٔ اند برات مسلمی *

ع ۱۴ (وَلَوْ تَرٰى) و اگر به بینی ای بیننده (اِذِ الْمُجْرِمُوْنَ) چون مشرکان در روز حشر (نَاكِسُوْا رُءُوْسِهِمْ) افگنندگان باشند سرهای خود را یعنی از غایت خجالت و ندامت سر در پیش افگنند (عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزد یک پروردگار خود در موقف عرض هر آینه به بینی کارهای بس هول و دران زمان گویند (رَبَّنَا) ای آفریدگار ما (اَبْصَرْنَا) دیدیم آنچه وعده کرده بودی (وَسَمِعْنَا) و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبران عم پس باهول روز رستخیز دیدیم و آواز صور شنیدیم (فَارْجِعْنَا) پس باز گردان ما را بدنیا (نَعْمَلْ صَالِحًا) تا بکنیم کارهای شایسته (اِنَّا مُوْقِنُوْنَ ۝) بدرستیکه ما الی گمانیم بسرای عقبی زیرا که مشاهده کردیم و ما را شبههٔ نماند آنگه حق سبحانه فرماید (وَلَوْ شِئْنَا) و اگر می خواستیم (لَاٰتَيْنَا) هر آینه می دادیم در دنیا (كُلَّ نَفْسٍ) هر نفسی را (هُدٰىهَا) آنچه را دیافتی بآن بدوی ایمان و عمل صالح (وَلٰكِنْ حَقَّ الْقَوْلُ) و لیکن ثابت شده است

این حکم (مِنِّي) از من که (لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ) هر آینه پر سازم دوزخ را (مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ) از کفار دیو و آدمی (أَجْمَعِينَ) هر ایشان (فَذُوقُوا) پس بچشید شما عذاب را (بِمَا نَسِيتُمْ) بسبب آنکه فراموش کردید یعنی فروگذاشتید (لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا) دیدن آن روز را یعنی ایمان نیاوردید بلقای این روز را (إِنَّا نَسِينَاكُمْ) بدرستیکه ما نیز ترک کردیم شما را و بگذاشتیم در عذاب (وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ) و بچشید عذاب جاودانی را (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) بآنچه بودید که عمل می کردید (إِنَّمَا يُؤْمِنُ) جز این نیست که میگروند (بِآيَاتِنَا) بآیتهای کلام ما (الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا) آنانکه چون پند داده شوند (بِهَا) بآن آیتها (خَرُّوا) بر روی در افتند (سُجَّدًا) سجده کنندگان (وَسَبَّحُوا) و تنزیه کنند پروردگار خود را از انچه لایق عظمت و کبریای او نباشد تسبیحی مقترن (بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) بستایش پروردگار ایشان یعنی تنزیه کنند از صفات نالایق و بستایند بصفتهای موافق یا در سجود و گویند سبحان الله و بحمده (وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ) و ایشان سرکشی نمی کنند از ایمان و طاعت و سجود و این سجده نهم است بقول امام اعظم رح و دهم بقول امام شافعی رضی الله تعالی عنه و حضرت شیخ قدس سره این را سجدهٔ تذکر گفته و تاکید باید که متذکر گردد آن چیز را که از ان غافل شده و تصدیق کند دلالت وجود واحد را که آن دلالتها در همه اشیا موجود است * بیت *

* ففي كل شيء له آية * تدل على انه واحد *

* بیت * * همه ذرات از سر تا پای * * بوحدانیتش داده گواهی *

* همه اجزای کون از صغر تا پوست * * چو وا بینی دلیل وحدت اوست *

آورده اند که منازل بعضی انصار از مسجد عید ابر ارعم دور بود چون نماز شام را با خواجهٔ کاینات علیه افضل الصلوة با جماعت ادا کردندی همچنان تا بوقت عشا در مسجد توقف نموده نماز گزاردندی و بمنزلهای خود نرفتندی تا دولت ادای نماز صبح به جماعت آنحضرت هم دریابند حق سبحانه و تعالی ایشان این آیت فرستاد که (تَتَجَافَىٰ جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ) دور می شود پهلوهای ایشان از خوابگاهها (يَدْعُونَ رَبَّهُمْ) می خوانند پروردگار خود را (خَوْفًا) از بیم خشم او (وَطَمَعًا) و باید خوشنودی او ابو الدرداء رض گفته که آیت در شان جمعی است که نماز عشا و صبح را بجماعت گزارند و گفته اند در شان متهجدان و شب خیزان است که چون پرده شب فروگذارند و همه یاران سر ببالین غفلت نهند ایشان پهلو از بستر گرم و فراش نرم تهی کرده بر قدم نیاز بپای ایستند و در شب دراز راز با حضرت بی نیاز گویند از سهیل یمنی یعنی اویس قرنی منقول است که در شبی می گفت که هذه ليلة الركوع و بیک رکوع تا صبح بسر

می برد و در شب دیگر می فرمود نه لیلة السجود و بیک سجده بصبح میرسانید گفتند ای او یس چون طاقت طاعت داری شب بدین دراز یک حال میگذاری گفت کجاست شب دراز کاشکی از ازل وا بدیک شب بودی نا بیک سجده با آخر بردمی و دران سجده نالها زار و گریهای بیشمار کردمی * بیت *

* بنیم شب که همه مست خواب خوش باشند * من و خیال تو و نالهای درد آلود *

(وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) و از آنچه عطا کردیم ایشانرا (يُنفِقُونَ ج) انفاق می کنند در وجوه خیر یعنی بشب بدرگاه ما داد گدائی در روز در راه ما داد گدایان میدهند (فَلَا تَعْلَمُ) پس نمی داند (نَفْسٌ) هیچ نفسی نه ملک مقرب و نه نبی مرسل (مَّا أُخْفِيَ) آنچه پنهان داشته شده است (لَهُم) از برای ایشان یعنی برای پهلو تهی کنندگان از مضاجع (مِّن قُرَّةِ أَعْيُنٍ ج) از روشنی چشمها یعنی چیزی که بدان چشمها روشن گردد در حدیث قدسی آمده که اعددت لعبادی الصالحین مالا عین رأت ولا اذن سمعت ولا خطر علی قلب بشر محققان برانند که انسب آن است که از ان نعمت مخفی سخن نگویند چه فما تعلم نفس ولا خطر علی قلب بشر آیت وحدیث دو گواهند بران که دعوی دریافت آن لایق نیست مگر اهل مشاهده را و ایشان جزا داده شوند (جَزَاءً) جزا دادنی (بِمَا كَانُوا) بسبب آنچه بودند که با خلاص نیت و صدق طویت (يَعْمَلُونَ ۝) عمل می کردند بزرگی گفته که چون عمل بنهانی کردند جزا نیز پنهانی است تا چنانچه کسی بر طاعت ایشان مطلع نشد کسی نیز به مکافات ایشان بی نبرد * نظم *

* روزیکه روم همره جانان به چمن * نی لاله و گل بینم و نی سرو و سمن *

* رازی که میان من و او گفته شود * من دانم و او داند و او داند و من *

آورده که ولید بن عقبه با شیر بیشهٔ مردمی در مقام مناظرت آمده گفت ای علی سنان من از سنان تو صخت تر است و زبان من از زبان تو تیزتر علی رض فرموده که خاموش باش ای فاسق ترا با من چه نسبت مساوات و چه یارای مجادلات حق سبحانه وتعالی تصدیق امیرالمؤمنین علی کرم الله وجهه را آیت فرستاد (أَفَمَن كَانَ) آیا کس هست (مُؤْمِنًا) گرونده بخدای و رسول یعنی علی باشد (كَمَن كَانَ فَاسِقًا) مانند کسی که هست بیرون رفته از دایرهٔ فرمان چون ولید (لَا يَسْتَوُونَ ۝) برابر نیستند در شرف و رتبت یا در جزا و مثوبت (أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا) اما آنانکه گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و عمل صالح کرده اند (فَلَهُمْ) پس مر ایشان راست (جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُ) بوستانها که ماوای حقیقی است و گفته اند جنة الماوی بهشت است بر اسمین عرش خدای بمومنان دهد آن را (نُزُلًا) در حالتیکه پیش کش باشد یعنی حاضری که

برای مهمانان آرند و نعم کاینه پس از دخول بهشت بدیشان ارزانی دارد (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝) بسبب آنچه بودند که عمل می کردند عملی که مستحق این کرامت گشتند (وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا) و اما آنانکه بیرون رفتند از دایرهٔ فرمان (فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ ط) پس بازگشت ایشان آتش دوزخ است یعنی بجای جنات المأوی که مومنان راباشد ایشان را در آتش مأوی دهند (كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا) هرگاه خواهند که بیرون آیند از آتش دوزخ (أُعِيدُوا) بازگردانیده شوند (فِيهَا) در آتش آورده آیند که در وقت جوشش دوزخ قاسنان را بالا افگنند تا بنزدیک درهای دوزخ رسند و توقع بیرون آمدن کنند خزنهٔ گرزهای آتشین ایشان را میرانند و بقعر دوزخ می افگنند (وَقِيلَ لَهُمْ) و گویند مر ایشان را جهت اهانت که (ذُوقُوا) بچشید شما (عَذَابَ النَّارِ) عذاب آتش (الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ ۝) آن عذابی که بود که بآن تکذیب می کردید و باور نمیداشتید (وَلَنُذِيقَنَّهُمْ) و هر آینه بچشانیم اهل مکه را (مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى) از عذاب نزدیک تر و خرد تر در دنیا که قتل و اسر است یا قحط (دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ) فروتر از عذاب بزرگتر که خلود در آتش است (لَعَلَّهُمْ) شاید که ایشان یعنی جمعی که باقی مانند از ایشان (يَرْجِعُونَ ۝) باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند و موضح آورده که عذاب خرد تر جمع عظام است و بزرگتر کسب آثام و نزد جمعی ادنی عذاب قبر است و اکبر عذاب دوزخ ابو سلیمان دارانی قدس سره گوید ادنی خذلان است و اکبر حیران در لباب از تفسیر نقاش کرده که ادنی غلای اسعار است و اکبر خروج مهدی شمشیر آبدار و گفته اند خواری دنیا و نگونساری عقبی یعنی افتادن و رگناه و دور افتادن از درجات قرب الله * بیت *

* دور ماندن از وصال او عذاب اکبر است * * آتش سوزان فراق از بهر عذابی مدتر است *

(وَمَنْ أَظْلَمُ) و کیست ستمکار تر (مِمَّنْ ذُكِّرَ) از کسی که پند داده شود (بِآيَاتِ رَبِّهِ) بآیات های پروردگار او یعنی قرآن (ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا ط) پس روی بگرداند از آن و تفکر نکند در آن (إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ ۝) بدرستیکه ما از مشرکان انتقام کشندگانیم بهلاک و عذاب (وَلَقَدْ آتَيْنَا) و تحقیق دادیم (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی را کتاب توریت چنانچه دادیم تر آن را (فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ) پس مباش در شک (مِنْ لِقَائِهِ) از دیدار موسی ع در وسیط آورده که حق سبحانه وعده داده بود حضرت رسالت پناه را ع که پیش از آنکه از دنیا رحلت کنی موسی ع را خواهی دید این جا تاکید همان وعده را می گوید که شک مکن در لقای وی و در وقتیکه آن حضرت ع را در معراج بردند موسی ع را در آسمان ششم دیدند بوقت عروج و هم بوقت نزول (وَجَعَلْنَاهُ) و گردانیدیم کتاب منزل موسی ع

(هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ) راه نماینده مر بنی اسرائیل را (وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ) و گردانیدیم از بنی اسرائیل (أَئِمَّةً يَهْدُونَ) پیشوایان که خلق را راه نمودند یا حکام توریت (بِأَمْرِنَا) بفرمان ما (لَمَّا صَبَرُوا ط) آن هنگام که صبر کردند بر ایمان یا بر ترک طاعات یا از مناهی (وَكَانُوا بِآيَاتِنَا) و بودند که بآیتهای ما یعنی علاماتی که بموسی هم داده بودیم (يُوقِنُونَ ۝) یقینان بودند (إِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه آفریدگار تو (هُوَ يَفْصِلُ) او حکم کند (بَيْنَهُمْ) میان مردمان (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز رستخیز (فِيمَا كَانُوا فِيهِ) در آن چیز که بودند در آن (يَخْتَلِفُونَ ۝) اختلاف می کردند از امر دین پس حکم الهی جدا کند حق را از مبطل و هریکی را مناسب حال او جزا دهد (أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ) آیا راه ننمود و بیان نکرد برای ایشان که از عقوبتها که بگذشتگان رسیده (كَمْ أَهْلَكْنَا) چند هلاک کردیم (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان (مِنَ الْقُرُونِ) از امتهای قرنها چون قوم عاد و ثمود (يَمْشُونَ) میروند اینها یعنی اهل مکه (فِي مَسَاكِنِهِمْ ط) در مسکنهای ایشان و بران می گذرند در سفرهای خود (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه درین اهلاک ماقرون ماضیه را (لَآيَاتٍ ط) هرآینه عبرتها است مر اهل آینده را (أَفَلَا يَسْمَعُونَ ۝) آیا پس نمی شنوند یعنی بگوش فهم استماع نمی کنند (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا نمی بینند و نمی دانند (أَنَّا نَسُوقُ الْمَاءَ) آنرا که ما آب می رانیم یعنی باران و سیلاب می فرستیم (إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ) بر زمین خالی از گیاه و گفته اند اسم موضعی است در ولایت یمن که آب جویها بدان نمی رسد حق سبحانه فرمود که ما آب را بدان زمین خشک سرشتیم (فَنُخْرِجُ بِهِ) پس بیرون می آوریم بآن آب (زَرْعًا) کشت زاری و گفته اند مراد غلات و اشجار است (تَأْكُلُ مِنْهُ) می خورند از ان زرع (أَنْعَامُهُمْ) چهارپایان ایشان کاه و برگ درخت (وَأَنْفُسُهُمْ ط) و می خورند ایشان دانه و میوه (أَفَلَا يُبْصِرُونَ ۝) آیا پس نمی بینند از این قدرت را تا استدلال کنند بر کمال قدرت حق و دانند که آنکه قادر است بر انبات زرع از زمین خشک قدرت دارد بر احیای مردم بعد از موت (وَيَقُولُونَ) و می گویند کفار مکه (مَتَىٰ هَٰذَا الْفَتْحُ) کی باشد این فتح که مومنان گویند ان الله سیفتح لنا علی المشرکین یعنی کافران از روی استهزا با اصحاب رض گفتند که این فتح که وعده داده اند کی خواهد بود و ذو القرنین ما (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید راست گویان در وعدهٔ خود (قُلْ) بگو ای محمد (يَوْمَ الْفَتْحِ) در روز فتح بدر یا فتح مکه (لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا) سود نخواهد داشت آنرا که نگرویدند (إِيمَانُهُمْ) گرویدن ایشان مر ایشان را مقبول آن روز فتح اند که در حال قتل ایمان ایشان را فایده ندارد زیرا که ایمان یاس بود (وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ ۝) و نیستند ایشان که مهلت داده شوند در آخرت و عذاب ایشان در توقف افتد (فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ) پس روی

بگرد ان بطریق امانت از ایشان تا مدت معلوم یعنی تا نزول آیت السیف (وَانْتَظِرْ) و منتظر باش نصرت الهی را (اِنَّهُمْ مُّنْتَظِرُوْنَ ۝) بدرستیکه ایشان نیز منتظر اند آن را که غلبه کند بر تو حق سبحانه ترا غالب گرداند نه ایشان را الحق یعلو و لا یعلی

* نظم *

* منتظر باش ز الطاف الهی کم شود * * غم دین تو هر روز بر افزون تر *
* حرب را سامان تنگی کن که بود هر روزی * * کار اصحاب تو از روز دگر خوشتر *

سورة الاحزاب مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ وهي ثلث وسبعون آية

در اسباب نزول مذکور است که ابو سفیان و عکرمه و ابو الاعور بعد از واقعهٔ احد از مکه بمدینه آمده در مرکز نفاق یعنی در رواق ابن ابی نزول کردند روزی دیگر با جمعی منافقان حاضر شده از حضرت رسالت پناه صلعم امان طلبیده استدعا نمودند که ما را با لات و منات باز گذارد و بگو که بتان را روز قیامت مقام شفاعت هست تا ما نیز ترا بگذاریم تا خدمت خدای خود کنی این سخن بر آن حضرت عم شاق آمده روی مبارک درهم کشید و ابن ابی و ابن قشیر و حلب بن قیس گفتند یا رسول الله سخن اشراف عرب را رد مکن که صلاح کلی در ضمن آن است حضرت عمر فاروق رض را حمیت اسلام و صلابت دین در یافته قصد قتل کفره فرموده و حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که ای عمر من ایشان را بجان امان داده ایم و نقض عهد روا نیست این آیت آمد که (يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر (اتَّقِ اللّٰهَ) دایم و ثابت باش بر تقوی یا بترس از خدای تعالی و در نقض عهد (وَلَا تُطِعِ الْكٰفِرِيْنَ) و فرمان مبر کافران مکه را چون ابو سفیان و عکرمه (وَالْمُنٰفِقِيْنَ ط) و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر (اِنَّ اللّٰهَ كَانَ) بدرستیکه خدای تعالی هست (عَلِيْمًا) و از مقالهٔ ایشان (حَكِيْمًا) حکم کننده بوفای عهد (وَّاتَّبِعْ) و پیروی کن (مَا يُوْحٰٓى اِلَيْكَ) آن چیزرا که وحی کرده می شود بتو (مِنْ رَّبِّكَ ط) از پروردگار تو چون نهی از اطاعت ایشان (اِنَّ اللّٰهَ كَانَ) بدرستیکه خدای تعالی هست (بِمَا تَعْمَلُوْنَ) بآنچه شما می کنید (خَبِيْرًا) دانا (وَّتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط) و توکل کن بر خدای تعالی یعنی کار خود بدو سپار (وَكَفٰى بِاللّٰهِ) و بسنده است خدای تعالی (وَكِيْلًا ۝) کارساز و مهم گذار و نگاهبان کفایت کنندهٔ مهمات

* بیت *

* چون ز ره لطف عنایت کند * * جمله مهمات کفایت کند *

آورده اند که ابی معتمر بن حمال بن اوس مردی لبیب و ادیب بود بارها گفتی که مرا در دل است که بیکی از ان فهم کنم زیاده از انکه محمد فهم می کند و عرب او را ذو الفهمین لقب کرده بودند و وقتیکه از بدر گریخته

بگذ صبر فت یکی از نعلین در دست دیگی در پا ابو سفیان بدو رسیده خبر قوم بر سیده گفت بعضی مقتول اند و برخی منهزم ابو سفیان گفت نعلین تو چه حال دارد یکی در پاست و دیگری در دست ابو معمر در نگریست و بران حال اطلاع یافته گفت ما ظننت ان رجلی حق سبحانه او را دروغ گوی ساخت و معلوم شد که او را در دل نیست و درین باب آیت آمد که (مَا جَعَلَ اللّٰهُ) نیافرید خدای تعالی (لِرَجُلٍ) مردی را (مِّن قَلْبَيْنِ) از دو دل (فِي جَوْفِهِ ج) در درون او زیرا که قالب مدن روح حیوانی و منبع قوتهاست پس یکی بیش نباید زیرا که روح حیوانی یکی است و رزاد المصیر آورده که منافقان می گفتند آن حضرت هم دو دل دارد یکی با ما و یکی با اصحاب خود رض حق سبحانه فرمود که دروغ می گویند حق تعالی هیچ کس را دو دل نداده (وَمَا جَعَلَ) و نگردانید خدای (أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي) زنان شما را آن زنان (تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ) که ظهار می کنید از ایشان (أُمَّهَاتِكُمْ ج) مادران شما یعنی زنی را که می گویند انت علی کظهر امی و مادر شما نشاخته زیرا که اجتماع زوجیت و امومیت در یکی مقتضی محذور بیت و دیگر مستدعی خادمیت است در یک زن از قبیل محالات است که تواند بود (وَمَا جَعَلَ) و نگردانید خدای (أَدْعِيَاءَكُمْ) پسر خواندگان شما را (أَبْنَاءَكُمْ ط) پسران حقیقی شما چه نبوت امر اصلی و دعوت صوری عارضی است پس با یکدیگر مجتمع نشوند و نزد عرب ظهار طلاق بوده پسر خوانده چون فرزند اصلی و صلبی میراث می برد حق سبحانه فرمود که چنانکه دو دل در یک درون جمع نمی شود زوجیت و امومیت در یک زن و فرزندی و پسر خواندگی در یک تن جمع نشود (ذٰلِكُمْ) این که مظاهره و اعتقاد پسر خواندگی را این می خوانید (قَوْلُكُم بِأَفْوَاهِكُمْ) سخنی است که بزبانهای خود می گویند حقیقتی ندارد (وَاللّٰهُ) و خدای تعالی (يَقُولُ الْحَقَّ) می گوید سخن راست که مطابق واقع است (وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ۝) و او راه می نماید بطریق حق این آیت از برای زید بن حارث رض نازل شد که مردم او را زید بن محمد گفتندی و حال آنکه او مملوک حضرت خدیجه بود رض و حضرت خدیجه او را بحضرت عم بخشید و حضرت رسالت پناه صلعم او را آزاد کرد و چون فرزندانش پدرش میدادند و مردم او را پسر آن حضرت می گفتند حق سبحانه فرمود که (ادْعُوهُمْ) بخوانید فرزندان را و نسبت دهید (لِآبَائِهِمْ) بپدران ایشان (هُوَ) این خواندن (أَقْسَطُ) راست تر است (عِندَ اللّٰهِ ج) نزدیک خدای تعالی در صحیح بخاری از ابن عمر رض منقول است که ما نمی گفتیم الا زید بن محمد تا این آیت آمد او را زید بن حارث گفتیم (فَإِن لَّمْ تَعْلَمُوا) پس اگر ندانید (آبَاءَهُمْ) پدران ایشان را که نسبت دهید بآنها (فَإِخْوَانُكُمْ) پس ایشان برادران شما اند (فِي الدِّينِ) در دین اسلام پس بگوئید یا اخی

(وَمَوَالِيكُمْ ط) و دوستان شما اند در خطاب کوئید یا مولای (وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ) و نیست بر شما (جُنَاحٌ) گناهی (فِيمَا أَخْطَأْتُمْ) در ان چیز که خطا کردید (بدلا) بدان چون گفتن زید بن محمد (وَلٰكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ) و لیکن گناه هست در آن چیز که قصد کند (قُلُوبُكُمْ ط) دلهای شما و کسی را نسبت دهید بغیر پدر او (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای تعالی (غَفُورًا) آمرزنده آنرا که خطا کند (رَحِيمًا ۵) مهربان بر صاحب عمد چون توبه کند (اَلنَّبِيُّ أَوْلٰى) پیغمبر سزاوار تر است (بِالْمُؤْمِنِينَ) بگرویدگان (مِنْ أَنْفُسِهِمْ) از نفسهای ایشان در هر کار ما چه هر چه فرماید عین صلاح بندگان و محض فلاح ایشان است به خلاف نفس ایشان که امر او بمنصب شقاوت و موجب غوایت است پس باید که آن حضرت عم دوستر باشد بنده از نفس او و در حدیث آمد که نگرود هیچ یک از شما مومن نباشد تا نباشم من دوست ترین از پدر و مادر و فرزند و نفس او و هر مردمان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم بغزوهٔ تبوک عزیمت فرمود هر مسلمان را بخروج امر فرمود بعضی گفتند از پدر و مادر و صنوری طلبیم آیت آمد که اولی تر است بمومنان از نفسهای ایشان پس باید که فرمان او را از همه فرمانها لازم تر شمارند و شنوند و در عین المعانی آورده که محبت با او سزاوار تر است از محبت با خویش و دیگران

* نظم *

* استان را در دو عالم او است دوست * * دوستی با دیگران بر بوی او است *

* دوستی با اصل باید کرد بس * * فرع را هر چند دارد دوست کس *

* اصل داری فرع هرگز گو مباش * * تن بمان و جان بگیر ای خواجه باش *

(وَأَزْوَاجُهُ) و زنان او (أُمَّهَاتُهُمْ ط) مادران مومنانند یعنی از جهت تحریم و از روی تعظیم چه رویت ایشان روا نبوده و نیست وراثت نداشته اند در مصحف ابی و قرآت ابن مسعود چنین بود که و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم مراد شفقت تمام و رحمت لاکلام است چون در صدر اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث می گرفتند حق سبحانه نسخ حکم آن را می فرماید که (وَأُولُوا الْأَرْحَامِ) و خویشاوندان (بَعْضُهُمْ أَوْلٰى بِبَعْضٍ) بر خی از ایشان سزاوار ترند به بر خی از توارث (فِي كِتَابِ اللّٰهِ) در لوح محفوظ یا در آنچه فرستاده از قرآن یعنی آیت مواریث و حکم کرده که اولوا الارحام احق اند بمیراث (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) از گرویدگان یعنی انصار (وَالْمُهَاجِرِينَ) و از مهاجران که پیغمبر عم ایشان را با یکدیگر برادری داد (إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا) مگر آنکه بکنید در زندگانی خود (إِلٰى أَوْلِيَائِكُمْ) با دوستان خود (مَعْرُوفًا ۵) نیکوئی یا وصیت کنید برای هر که دوست میدارید (كَانَ ذٰلِكَ) هست آنکه ذکر کرده شد از اولویت پیغمبر و توارث ذوی الارحام (فِي الْكِتَابِ) در لوح محفوظ

یاد در قرآن (مَسْطُورًا ۞) نوشته شده و ثابت گشته (وَإِذْ أَخَذْنَا) و یاد کن آنرا که فرا گرفتیم (مِنَ النَّبِيِّينَ)
از پیغمبران (مِيثَاقَهُمْ) پیمان ایشانرا بر آنکه خدای را پرستند و بعبادت خدای دعوت فرمایند و یک دیگر را
تصدیق کنند و امت را نصیحت کنند یا هر یک بشارت دهند به پیغمبری که بعد از وی خواهند بود و این میثاق
از پیغمبران در روز الست گرفتیم (وَمِنْكَ) و گرفتیم از تو نیز که محمدی (وَمِن نُّوحٍ وَإِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ
وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ۖ) و ازین همه پیغمبران مذکور را اخذ نمودیم تخصیص ذکر این پیغمبران برای
آن است که اولوالعزم بوده اند و تقدیم پیغمبر ما بر ایشان جهت تعظیم است (وَأَخَذْنَا مِنْهُم) و گرفتیم از
از پیغمبران همه (مِّيثَاقًا غَلِيظًا ۞) پیمانی محکم موکد بسوگند (لِّيَسْأَلَ الصَّادِقِينَ) تا سوال کند خدای
راست گویانرا یعنی پیغمبران را (عَن صِدْقِهِمْ ۚ) از راستی ایشان در صحتی که با قوم گفتند یا تصدیق
قوم مر ایشان را (وَأَعَدَّ) آماده کرده است خدای (لِلْكَافِرِينَ) مر ناگرویدگان را بر رسل (عَذَابًا أَلِيمًا ۞)
عذابی دردناک (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن کسانی که ایمان آورده اید (اذْكُرُوا) یاد کنید (نِعْمَةَ اللَّهِ ۱۷
عَلَيْكُمْ) نعمت خدای تعالی که انعام فرمود بر شما (إِذْ جَاءَتْكُمْ) چون آمدند شما (جُنُودٌ) لشکرها چون ع
قریش و غطفان و کنانه و یهود قریب ده هزار کس (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) پس فرستادیم بر ایشان (رِيحًا)
بادی مراد باد صبا است (وَجُنُودًا لَّمْ تَرَوْهَا) و لشکرها که شما ندیدید یعنی ملایکه (وَكَانَ اللَّهُ) و هست
خدای (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه شما می کنید (بَصِيرًا ۚ) بیناد این آیت بیان غزوهٔ احزاب است و آن قصه
اجمالا چنان بود که بعد از جلای بنی نضیر چنانکه بیان یهود از ایشان خطاب باجمعی از یهود به مکه رفتند و با ابوسفیان و اتباع او
بر مقاتله با حضرت عم عهد بستند و از قریش و اعراب عرب بیش از ده هزار کس جمع کرده عازم مدینه
شدند آن خبر بحضرت رسالت پناه عم رسید با سه هزار کس از مدینه نهضت فرمود و معسکر همایون
در پیش جبل سلع مقرر شده نزول فرمودند و مشاورت با صحاب نموده در باب محاربه با اعادی که بعدد
بسیار و بسلاح آراسته بودند مسلمان رض از وضع خنادق که در بلاد عجم می باشد بموقف عرض
رسانیدند و رای آن حضرت عم آنرا اشرف قبول ارزانی فرمود و زمین بر صحابه رض قسمت کرد و بحفر خندق
اشارت فرمود و صحابه رض بدان کار مشغول شدند حضرت ع خود نیز مباشر شدن خاک و بالا آوردن
از مغاک می شد یارانرا وعدهٔ ظفر میداد و کلمات انهم ان العیش الا عیش الآخره فاغفر للانصار و المهاجره بزبان
معجز نشان میراند و در اثنای این حال سنگی در غایت صلابت پدید آمد که تبر و میتین بر دگار نمی کرد
آن حضرت عم را خبر دادند بر سر سنگ آمده میتین بدست مبارک گرفت و بسم الله گویان بر آن

سنگ زد آتش بشکست و نوری مانند برق از آن بجست و در آن روشنی نظر انور حضرت عم بر قصر یمنی شام افتاد و گفت الله اکبر مفاتیح شام بمن دادند و نوبت دوم که ضربت بران سخره زد ثلث دیگر شکسته شد و نوری دیگر ظاهر گشت که قصر یمن بنظر آن حضرت عم در آمد و گفت الله اکبر مفاتیح یمن در دست من نهادند سیوم بار تمام سنگ و رهم شکست و نوری که از آن رخشان شد کوشکهای حیری بر آن حضرت عم عیان شد و گفت الله اکبر مفاتیح ممالک فارس بقبضهٔ اقتدار من رسید منافقان گفتند این مرد خانق را بازی میدهد چه امروز از ترس دشمن خندق می کند و بفتح فارس و روم و شام و یمن وعده میدهد بعد شش روز که مهم خندق بسمت اتمام یافت لشکر اعادی رسیدند مالک بن عوف و اعتبه بن حصین با بنی اسد و غطفان و فزاره و یهود از زیر وادی که شرقی مدینه است در آمدند و ابو سفیان با جیش قریش و کنانه از پایان وادی که طرف غربی است ظاهر شدند و یهود قریظه که با حضرت عم عهد بسته بودند بانحوای یحیی بن اخطب عهد شکسته دگار کفار قریش گشتند و از هیبت آن لشکر و کثرت عدد ایشان ضعفای اهل اسلام را دل از جای برفت چنانچه حق سبحانه فرمود که (اِذْ جَاءُوكُمْ) یاد کنید آنرا که آمدند بشما لشکرها (مِّن فَوْقِكُمْ) از زبر شما یعنی از اعلای وادی (وَمِنْ اَسْفَلَ مِنْكُمْ) و از زیر شما یعنی از اسفل وادی (وَاِذْ زَاغَتِ الْاَبْصَارُ) و چون بگشت دیدها در احداق و خیره شد از خوف (وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ) و برسید دلها بحنجرها از ترس جوشش از شدت روح مستفرغ می گردد و قلب بار تفاع او تا حنجره میرسید (وَتَظُنُّونَ) و گمان برید (بِاللّٰهِ الظُّنُونَا) بخدای انواع گمانها مخلصان را منظر آنکه حق سبحانه دین خود را غالب گرداند و مومنان را نصرت دهد و منافقانرا گمان آنکه لشکر اسلام تاب حرب احزاب نیاورده متلاشی گردند (هُنَالِكَ ابْتُلِيَ الْمُؤْمِنُونَ) آنجا آزموده شدند مومنان و ثابت قدمان از اهل تزلزل ممتاز گشتند (وَزُلْزِلُوا) و جنبانیده شدند (زِلْزَالًا شَدِيدًا) جنبانیدنی سخت یعنی از جای می رفتند بمثابه که بدولان عزم این سفر را فسخ می نمودند و ناشکیبایان ادراق اضرار مالایطاق تکرار می فرمودند

* بیت *

* آرام ز دل بشد و دل از جای * * هوش از سر رفت و قوت از پای *

(وَاِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ) و یاد کن آنرا که گفتند منافقان چون ابن ابی تشیر (وَالَّذِينَ) و آنانکه (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) در دلهای ایشان بیماری است یعنی ضعف اعتقاد (مَّا وَعَدَنَا اللّٰهُ وَرَسُولُهُ) وعده ندادند ما را خدای تعالی و رسول او در فتح شام و یمن و فارس (اِلَّا غُرُورًا) مگر وعده بفریب یعنی سخنی که مردم را بآن بازی

ذهند (وَاِذْ قَالَتْ) وآن را نیز یاد کن که گفتند (طَّائِفَةٌ مِّنْهُمْ) گروهی از منافقان چون اوس ابن قیظی
وابو عرابه وابن اوی (یَا اَهْلَ یَثْرِبَ) ای اهل یثرب وآن زمینی است که مدینه طیبهٔ طاهره در ناحیتی ازو
واقع شده ونهی است که مدینه را یثرب گویند انقصه این منافقان مردم مدینه را گفتند (لَا مُقَامَ لَكُمْ) جای
بودن نیست شما را در لشکرگاه محمد با توقف در اینجا هیچ وجه ندارد (فَارْجِعُوا) پس باز گردید
بمنزلهای خود که در مدینه دارید یا آنکه اقامت بر دین اسلام وجهی ندارد ورجوع کنید بدین پدران واد را
بدست دشمنان باز دهید (وَيَسْتَأْذِنُ) ودستوری رجوع می طلبند (فَرِيقٌ مِّنْهُمُ النَّبِيَّ) گروهی از ایشان
پیغمبر را یعنی بنوحارثه وبنوسلمه (يَقُولُونَ) می گویند (اِنَّ بُيُوتَنَا) بدرستیکه خانهای ما در مدینه (عَوْرَةٌ) خالی
است واستحکامی ندارد ودیوار را اجازت ده تا برویم وآنرا استحکام داریم تا دشمن بر آن شبیخون نکند
(وَمَا هِيَ بِعَوْرَةٍ) وحال آنکه خانهای ایشان خالی وباطل نیست بلکه استحکام تمام دارد (اِنْ يُّرِيدُونَ)
نمی خواهند بدین رفتن (اِلَّا فِرَارًا) مگر گریختن از جنگ (وَلَوْ دُخِلَتْ) واگر درآمده شوند بمدینه یعنی لشکر
کفار درآیند (عَلَيْهِمْ) بر منافقان وهجوم کنند (مِّنْ اَقْطَارِهَا) از جوانب آن یعنی یکبارگی بمدینه درآیند
وگرداگرد ایشان فروگیرند (ثُمَّ سُئِلُوا الْفِتْنَةَ) پس طلب کنند فتنه را یعنی ایشان را دعوت کنند بشرک
یا بمقاتلهٔ مسلمانان (لَاٰتَوْهَا) هرآینه بدهند فتنه را یعنی اجابت کنند سخن ایشان را (وَمَا تَلَبَّثُوا) ودرنگ
نکنند (بِهَا) باجابت فتنه (اِلَّا يَسِيرًا) مگر اندکی بلکه زود مشرک شوند یا محاربه کنند با اهل اسلام (وَلَقَدْ
كَانُوا) وبدرستیکه بودند بنی حارثه وبنی سلمه که از روی انابت (عَاهَدُوا اللّٰهَ) عهد کردند باخدای تعالی
(مِنْ قَبْلُ) پیش ازین یعنی در روز احد عهد کرده بودند که هرگز (لَا يُوَلُّونَ الْاَدْبَارَ) پشتها برگردانند
ودرکارزارها (وَكَانَ عَهْدُ اللّٰهِ) وهست عهد خدای تعالی (مَسْئُولًا) پرسیده شده یعنی سوال خواهند کرد ازان
وبر نقض آن وفا بدان جزا خواهند داد (قُلْ) بگو ای محمد که هیچ رو (لَّنْ يَّنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ) سود ندارد
شما را گریختن (اِنْ فَرَرْتُمْ) اگر بگریزید (مِّنَ الْمَوْتِ) از مرگ (اَوِ الْقَتْلِ) یا از کشتن حواله است
هر شخصی را از موت یا قتل در وقت معین که حکم قضا بدان نافذ گردد (وَاِذًا) وآن هنگام که بگریزید یعنی
مثلا اگر فرار نفع کند ومهم شما در تاخیر افتد (لَّا تُمَتَّعُونَ) برخوردار نخواهید شد (اِلَّا قَلِيلًا) مگر زمانی اندک

* بیت *

چه آخر شربت فانو شیدنی است وخرقهٔ قوات پوشیدنی

* کمی نهد قدم اندر سرای کون وفساد * * کرباز روی براه عدم نمی آرد *

(قُلْ) بگو ای محمد (مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ) کیست آنکه نگاه دارد شما را (مِّنَ اللّٰهِ) از عذاب خدای تعالی

(اِنْ اَرَادَ بِكُمْ سُوْٓءًا) اگر خواهد خدای شما را بدی و بدمنشی (اَوْ اَرَادَ بِكُمْ رَحْمَةً ط) یا خواهد بشما نعمتی و نصرتی آن کیست که منع کند آنرا (وَلَا يَجِدُوْنَ لَهُمْ) و نمی یابند مردمان برای خویش (مِّنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای (وَلِيًّا) دوستیکه نفع رساند (وَّلَا نَصِيْرًا ۝) و نه یاری که ضرر باز دارد و دور زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت پناه علیه افضل الصلوات واکمل التحیات بمدینه رفت برادر اعیان خود را دید اسباب طرب آماده ساخته و نبیذ و نقل پیش خود نهاده گفت ای برادر تو اینجا در طرب گذرانی و حضرت پیغمبر عم در میان تیغ و شمشیر جولان می کند در حال برادرش جواب داد که تو بیا و بنشین که ترا و اصحاب ترا بالا فروگرفته است و محمد هرگز ازین ورطه بسلامت بیرون نیاید آن مرد باز گشت و گفت بروم آنحضرت عم را از مقالات تو خبر کنم چون نزدیک حضرت عم رسید جبرئیل عم بروی پیشی گرفته این آیت آورده بود که (قَدْ يَعْلَمُ اللّٰهُ) بدرستیکه میداند خدای تعالی (الْمُعَوِّقِيْنَ) باز دارندگان از نصرت رسول را (مِنْكُمْ) از گروه شما (وَالْقَآئِلِيْنَ لِاِخْوَانِهِمْ) و گویندگان مر برادران خود را که (هَلُمَّ اِلَيْنَا ج) بیائید بسوی ما و گفته اند منافقان سلمانرا تحریف می کردند یا ابا سفیان یا یهود منافقان را می گفتند خود را در معرض تلف میفگنید و از یاری محمد بگریزید منافقان صحن یهود را بقبول مناقی شده از جنگ پهلو تهی میکردند چنانچه می فرماید (وَلَا يَاْتُوْنَ الْبَاْسَ اِلَّا قَلِيْلًا ۝) و نمی آیند منافقان بکارزار مگر آمدن اندک یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه (اَشِحَّةً) در حالتیکه بخیلانند بمعاونت یا نفقه (عَلَيْكُمْ ج) بر شما نمی خواهند که ظفر و غنیمت مرشما را باشد (فَاِذَا جَآءَ الْخَوْفُ) پس چون بیاید ترس بشمن (رَاَيْتَهُمْ) بینی ایشانرا که از غایت بد دلی (يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ) می نگرند بسوی تو (تَدُوْرُ اَعْيُنُهُمْ) می گردد چشم های ایشان در حدقه ایشان بچپ و راست (كَالَّذِيْ يُغْشٰى عَلَيْهِ) مانند کسیکه پوشیده باشد بروی یعنی غشی آورده باشد و بیهوش شده (مِنَ الْمَوْتِ ج) از سکرات موت (فَاِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ) پس چون برود خوف (سَلَقُوْكُمْ) بر نجانند شما را و سخنان سخت گویند (بِاَلْسِنَةٍ حِدَادٍ) بزبانهای تیز یعنی تیز زبانی کنند (اَشِحَّةً) در حالتیکه بخیل اند (عَلَى الْخَيْرِ ط) بر غنیمت یعنی بوقت قسمت غنایم مجادله و مناقشه کنند (اُولٰٓئِكَ) آن گروه (لَمْ يُؤْمِنُوْا) نگرویده اند (فَاَحْبَطَ اللّٰهُ) پس باطل گردانیده است خدای تعالی (اَعْمَالَهُمْ ط) کردارهای ایشان یعنی جهادی که بریا و غرض کرده اند یا ظاهر کرده ای لطلان عمل ایشانرا (وَكَانَ ذٰلِكَ) و هست آن اظهار (عَلَى اللّٰهِ) بر خدای تعالی (يَسِيْرًا ۝) آسان (يَحْسَبُوْنَ الْاَحْزَابَ) آن گروه پندارند احزاب را یعنی لشکرهای کفار را که ایشان (لَمْ يَذْهَبُوْا ج) باز نگشته اند یعنی

ترس و بد دلی منافقان بمثابهٔ است که با وجود آنکه مشرکان بهزیمت رفته باشند هنوز می پندارند که گرد آگرد مدینه فروگرفته اند و بجنگ ایستاده (وَاِنْ يَّاْتِ الْاَحْزَابُ) و اگر بیایند این لشکر نوبتی دیگر (يَوَدُّوْا) دوست میدارند منافقان (لَوْ اَنَّهُمْ) تمنا می کنند آنکه ایشان (بَادُوْنَ) صحرانشین باشند (فِي الْاَعْرَابِ) در میان عرب بادیه نشین یعنی از بد دلی می خواهند که در مدینه نباشند بلکه در بادیه ساکن شوند (يَسْاَلُوْنَ) می پرسند آیندهٔ و رونده را (عَنْ اَنْبَائِكُمْ) از خبرهای شما و دشمنان و آنچه گذشته باشد میان شما و ایشان (وَلَوْ كَانُوْا) و اگر باشند (فِيْكُمْ) در میان شما یعنی در مدینه و مقاتله با اعادت دهد (مَّا قَاتَلُوْا) کار زار نکنند (اِلَّا قَلِيْلًا ۝) مگر اندکی (لَقَدْ كَانَ) بدرستیکه هست (لَكُمْ) مر شما را ای مر سندگان و بد دلان (فِيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ) در کار پیغمبر خدای (اُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) اقتدای بسندیده یعنی متابعت او کنید چنانچه او در حرب ثبات دارد و بر شدایدها صبر می کند شما نیز چنان کنید یا در ذات او برای اقتدا خصلتی نیکو هست (لِّمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللّٰهَ) مر آن کسی را که هست که امید دارد ثواب خدای را یا لقای او را (وَالْيَوْمَ الْاٰخِرَ) و نعیم روز بازپسین را (وَذَكَرَ اللّٰهَ) و مر آن کسی که یاد کند خدای را (كَثِيْرًا ۝) بسیاری بدل و زبان و در موضح آورده که سید عالم علیه افضل الصلوات والتحیات خبر داده بود صحابه را رض از آمدن اعراب و فرموده که باجتماع ایشان کار بر شما سخت گردد و عاقبت شما را نصرت بود و برا ایشان (وَلَمَّا رَاَ الْمُؤْمِنُوْنَ الْاَحْزَابَ ۙ) و چون دیدند مومنان احزاب را (قَالُوْا) گفتند (هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللّٰهُ) این است آنچه وعده کرده بود ما را خدای که امر حسنتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم (وَرَسُوْلُهٗ ط) و آنچه فرموده بود رسول او صیبتلا الامر باجتماع الاحزاب علیکم (وَصَدَقَ اللّٰهُ وَرَسُوْلُهٗ) و راست گفت خدا و رسول او (وَمَا زَادَهُمْ) و نیفزود دیدن احزاب مر مومنان را (اِلَّا اِيْمَانًا وَّتَسْلِيْمًا ۝) مگر باور داشتن مواعید الهی و گردنهادن او امر حضرت رسالت پناهی را که سعادت دو سرای درین تسلیم مندرج است * بیت *

* هر که دارد چون قلم سر بر خط احکام او * * می نویسد بخت طغرای ظفر بر نام او *

آورده اند که جمعی از صحابه رض نذر کرده بودند چون حمزه و مصعب و عثمان و طلحه و انس و غیرایشان رض که چون در حرب گاه ملازم حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم ورزیده کمر مقاتله بربندند و تا شربت شهادت نچشند آرام نگیرند حق تعالی در وصف ایشان فرماید (مِنَ الْمُؤْمِنِيْنَ) از گرویدگان (رِجَالٌ صَدَقُوْا) مردانی که راست کردند (مَا عَاهَدُوا اللّٰهَ) آن چیز را که عهد کرده بودند با خدای تعالی (عَلَيْهِ ۚ) بر آن چیز که ثبات است بر قتال و مقاتله برای رضای ملک متعال (فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضٰى) پس از ایشان

۱۸ ع

کسی هست که بگذارد یعنی وفا کرد (فَمِنْهُمْ) نذر خود را کار زار نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس رض (وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ ۖ) و از ایشان کسی هست که انتظار می برد چون عثمان و طلحه (وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) و تغییر نداد عهد خود را تغییر دادنی و سخن خویش را بدل نساخته (لِيَجْزِيَ اللَّهُ) تا جزا دهد خدای تعالی (الصَّادِقِينَ) راست گویان یعنی وفا کنندگان را (بِصِدْقِهِمْ) براستی ایشان یعنی بوفای ایشان (وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ) و تا عذاب کند منافقان را (إِنْ شَاءَ) اگر خواهد که بر نفاق بمیرند (أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ ۚ) یا باز گردد بتوفیق توبه بر ایشان یعنی ایشان را توبه دهد (إِنَّ اللَّهَ كَانَ) بدرستیکه خدای هست (غَفُورًا) آمرزنده آنرا که توبه کند (رَحِيمًا ۝) مهربان بر کسیکه بر توبه بمیرد در اخبار آمده است که احزاب بیست روز بیاب ست و هفت روز بر ظاهر مدینه توقف کردند و روزها بر کنار خندق آمدندی و از جانبین جنگ نیروسنگ شدی و شبها عزم شبیخون کردندی حضرت رسالت پناه صلعم سواد شده با جمعی از صحابه رض بدفع آن اشتغال نمودی روزی عمرو بن عبد که شجاع عرب بود او را با هزار مرد مقابله کردندی با چهار تن دیگر از دلیران لشکر کفار خندق را گذاشته پیش آمده مبارز طلبیدند عمرو بدست مرتضی علی کرم الله وجهه کشته شد و نوفل را مسلمانان سنگسار می کردند مرتضی علی کرم الله وجهه از میان بدو نیم کرد دل کافران شکسته شد و حضرت رسول صلعم روز دوشنبه و سه شنبه و چهارشنبه در مسجد فتح دعای بر احزاب کرد و روز چهارشنبه میان نماز پیشین و نماز دیگر اثر فتح ظاهر شد و حق سبحانه باد صبا را بمدد کاری فرستاد * بیت *

* باد صبا بدست میان نصرت ترا * * دیدی چراغ را که کند باد یاوری *

صبا زلزله در آن لشکر افگند و آتشهای ایشان را کشتن گرفت و ملایکه فرود آمده طنابهای خیمه ایشان را می بریدند و می میخها می کندند ایشان درمانده روی بهزیمت نهادند و بی دغدغهٔ قتال بمفاتیح یمن و اقبال ابواب فتح و نصرت گشاده گشت * بیت *

* بی درد سر بریزه و آمد شد شمشیر * * آن فتح که مفتاح امان بود بر آمد *

(وَرَدَّ اللَّهُ) و باز گردانید خدای تعالی از مدینه (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانرا که بگریدند بدیوی یعنی احزاب (بِغَيْظِهِمْ) باخشم ایشان یعنی خشمناک برفتند (لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا ۚ) نیافتند غنیمتی و نصرتی (وَكَفَى اللَّهُ) و کفایت کرد خدای (الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ ۚ) مومنان را جنگ کردن بسبب باد صبا و ملایکه (وَكَانَ اللَّهُ قَوِيًّا) و هست خدای تعالی توانا بر احداث هر چه خواهد (عَزِيزًا ۝) غالب بر هر اشیا بعد از فرار کفار حکم شد که بجرب بنی قریظه روند که عهد شکسته مددکاری احزاب نموده بودند لشکر اسلام ایشان را پانزده شبانه روز محاصره

کردند و کار بر ایشان تنگ شد بر حکم سعد بن معاذ رض که امیر لشکر بود فرود آمدند و سعد حکم فرمود که مردان ایشان را بکشند و زنان و کودکان ایشان را برده گیرند و اموال ایشان بر مومنان قسمت کنند حضرت رسالت پناه عم فرمود که حکمی کردی که خدای تعالی از بالای هفت آسمان همان حکم کرده بود حق سبحانه ازین واقعه خبر میدهد (وَأَنزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُم) و فرود آورد خدای تعالی آنانرا که یاری داده اند احزاب را و هم پشت ایشان گشتند (مِّنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل توریت یعنی یهود قریظه را (مِن صَيَاصِيهِمْ) از قلعهای ایشان (وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) و افگندند در دلهای ایشان ترس از پیغمبر و لشکر او (فَرِيقًا تَقْتُلُونَ) گروهی را می کشید تا نهصد تن از ایشان یا هفصد تن بکشتید (وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا) و برده و اسیر می گیرید گروهی را یعنی زنان و فرزندان ایشان را (وَأَوْرَثَكُمْ) و میراث داد شمارا (أَرْضَهُمْ) زمین ایشان یعنی مزارع و حدایق (وَدِيَارَهُمْ) و سراهای ایشان یعنی حصون و قلاع (وَأَمْوَالَهُمْ) و مالهای ایشان از نقود و امتعه و مواشی (وَأَرْضًا لَّمْ تَطَئُوهَا) و دادشما زمینی را که نرفته اید در آن یا ملک آن نبوده اید مراد خیبر است یا هر روم یا ممالک فارس گفته اند هر زمینی که بجوزهٔ اهل اسلام در آید تا قیامت درین خبر داخل است (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای تعالی (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا) بر همه چیزی توانا پس قادر باشد بر فتح ملاد و تسخیر آن بما از مان سید عباد

بیت

* لشکر عزم ترا فتح و ظفر همراه است * لاجرم هر نفس اقلیم دگر می گیرد *

ارباب سیر برانند که در سال تاسع از هجرت سید عالم عم ازواج طاهرات هجرت نمود و سوگند خورد که یکماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن بود که ازوی نفقه و کسوت زیاده از مقدوری طلب بیدند چون بر دیانی و دق مصری و امثال آن دیگر ها طبع می کردند که در تصرف آن حضرت عم نبود و اصحاب دیگر که در کتب سیر مذکور است و بهر تقدیر ملول گشته از ایشان اعتزال فرمود و بعزلهٔ که در مسجد خرابهٔ وی بود تشریف فرمود و بعد از بیست و نه روز که ماه بدان حد تمام شده بود جبرئیل عم آیت تخییر فرود آورده که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر (قُل لِّأَزْوَاجِكَ) بگو مر زنان خود را (إِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ) اگر هستید شما که می خواهید (الْحَيَاةَ الدُّنْيَا) زندگانی دنیا را یعنی تنعم دران (وَزِينَتَهَا) و آرایش آن را چون ثیاب فاخره و پیرایها به تکلف (فَتَعَالَيْنَ) پس بیائید که (أُمَتِّعْكُنَّ) بدهم شمارا متعهٔ طلاق (وَأُسَرِّحْكُنَّ) و رها کنیم شمارا (سَرَاحًا جَمِيلًا) رها کردن نیکو بر عجلت نه از روی کراهت (وَإِن كُنتُنَّ تُرِدْنَ اللَّهَ) و اگر هستید که می خواهید ثواب خدای تعالی (وَرَسُولَهُ) و خشنودی رسول او را (وَالدَّارَ

ع ۱۹

الْاٰخِرَةَ) ونعیم سرای دیگر (فَاِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای تعالی (اَعَدَّ) آمده کرده است (لِلْمُحْسِنٰتِ) مر زنان نیکوکار را (مِنْكُنَّ) از شما یعنی آنها که اختیار رشق نانی کنند (اَجْرًا عَظِيْمًا ۝) مزدی بزرگ که زخارف دنیا که در جنب آن محقر و مختصر باشد آورده اند که اول کسی که از ازواج طاهرات که خدا و رسول را اختیار فرمود عائشهٔ صدیقه رض بود (يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ) ای زنان پیغمبر (مَنْ يَّاْتِ مِنْكُنَّ) هر که بیاید از شما (بِفَاحِشَةٍ) بکاری ناپسندیده (مُّبَيِّنَةٍ) پیدا کرده و روشن شده و حفص یکسر یا می خواند یعنی فاحشهٔ ظاهر و پیدا که نافرمانی رسول عم است (يُّضٰعَفْ لَهَا الْعَذَابُ) دو توکرده شود مر او را عذاب (ضِعْفَيْنِ ط) دو برابر آنکه زنان دیگران را باشد چه گناه از ایشان زشت تر است (وَكَانَ ذٰلِكَ) و هست این تضعیف عذاب (عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرًا ۝) بر خدای تعالی آسان * (وَمَنْ يَّقْنُتْ) و هر که مداومت می کند بر طاعت (مِنْكُنَّ) از شما که ازواج پیغمبرید و فرمان برید (لِلّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ) مر خدای و رسول او را (وَتَعْمَلْ صَالِحًا) و بکند عمل شایسته (نُّؤْتِهَآ اَجْرَهَا) بدهیم مر او را اجر او را (مَرَّتَيْنِ لا) دو باره یک بار برای طاعت خدای تعالی و یک بار برای طلب خوشنودی پیغمبر عم (وَاَعْتَدْنَا) و آماده ساختیم (لَهَا) برای آن زن (رِزْقًا كَرِيْمًا ۝) روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او (يٰنِسَآءَ النَّبِيِّ) ای زنان پیغمبر (لَسْتُنَّ) نیستید شما (كَاَحَدٍ مِّنَ النِّسَآءِ) مانند یکی از زنان امت چه شما را افضال بسیار است بر سایر زنان (اِنِ اتَّقَيْتُنَّ) اگر می ترسید از خدای و فرمان او می برید (فَلَا تَخْضَعْنَ) پس نرمی و فروتنی مکنید (بِالْقَوْلِ) در سخن گفتن چون با کسی سخن گوئید (فَيَطْمَعَ الَّذِيْ) پس طمع کند در شما آن کسی که (فِيْ قَلْبِهٖ) در دل او (مَرَضٌ) بیماری است یعنی نفاق یا دوستی فجور (وَقُلْنَ) و بگوئید (قَوْلًا مَّعْرُوْفًا ۝) سخن نیکو پسندیده و دور از ریبت (وَقَرْنَ) و آرام گیرید (فِيْ بُيُوْتِكُنَّ) در خانهای خویش (وَلَا تَبَرَّجْنَ) و اظهار پیرایها مکنید (تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُوْلٰى) چون اظهار زنان در جاهلیت ایام نخستین که آن را جاهلیت جهلا گویند و آن زمان ادریس عم بود تا وقت نوح عم و اصح آن است که جاهلیت اولی در زمان ابراهیم عم بود و که زنان لباسها بر دارید بافته پوشید خود را بمردان عرض کردندی و جاهلیت اخری میان عیسی و محمد است عم و بعضی گفته اند که مخرامید در زمین چون خرامیدن جاهلیت اولی (وَاَقِمْنَ الصَّلٰوةَ) و بپای دارید نماز را که اصل طاعات بدنیه است (وَاٰتِيْنَ الزَّكٰوةَ) و بدهید زکوة را که اشرف عبادات مالیه است (وَاَطِعْنَ اللّٰهَ) و فرمان برید خدای تعالی را در فرایض (وَرَسُوْلَهٗ ط) و پیغمبر او را در سنن (اِنَّمَا يُرِيْدُ اللّٰهُ) جز من نیست که می خواهد خدای تعالی

(لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ) تا ببرد از شما گناه را (أَهْلَ الْبَيْتِ) ای زنان پیغمبر ع (وَيُطَهِّرَكُمْ) و پاک گرداند شما را از معاصی (تَطْهِيرًا ۞) پاک گرداندنی صاحب کشاف آورده که این آیت دلیل است بر آنکه ازواج نبی اهل بیت وی اند و در وسیط از عکرمه نقل می کند که مراد از اهل بیت ازواج وی اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر مذکر در یطهرکم بجهت تغلیب است چه پیغمبر ع در میان ایشان بوده و در زاد المسیر قولی آورده که عام است مر ازواج و اولاد او را و احناف از امام ابو منصور ماتریدی حسین نقل می کند و صاحب عین المعانی فرموده که ظاهر تفسیر دلالت بر آن دارد که اهل بیت ازواج باشند اما از عایشه و ام سلمه و ابو سعید خدری و انس بن مالک رض نقل کرده اند که اهل بیت فاطمه و علی و حسن و حسین رض و در اسباب نزول آورده که ام سلمه فرموده که پیغمبر ع در خانهٔ من بر کلیمی که بر فراش وی افگنده بود یم نشسته بود فاطمه رض در آمده و جهت حضرت ع سبوسات با گوشت پخته آورده بود حضرت فرمود که ای فاطمه علی و فرزندان ترا بخوان تا درین خوان با ما همکاسه شوند چون طعام خورد مصطفی ع فضله آن گلیم بر ایشان پوشید و گفت خدایا اینها اهل بیت من اند رجس را از ایشان ببر و ایشان را پاکیزه گردان این آیت نازل شد و من سر خود در زیر گلیم کردم و گفتم یا رسول الله من نه از اهل بیت توام فرمود که انک علی خیر از ین جهت است که آل عبا بر ین پنج تن اطلاق میکنند * شعر *

* آل عبا رسول الله و ابنته * * و المرتضی ثم سبطاه اذ اجمعوا *

در تفسیر و بعضی دیگر از تفاسیر از انس بن مالک رض نقل می کند که چون وقت نماز بر در خانه فاطمه رض بگذشتی و گفتی الصلوة انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (وَاذْكُرْنَ) و یاد کنید ای زنان پیغمبر (مَا يُتْلَىٰ) آنچه خوانده می شود (فِي بُيُوتِكُنَّ) در خانهای شما (مِنْ آيَاتِ اللَّهِ) از آیات کلام الله (وَالْحِكْمَةِ ط) و از سخنان پیغمبر که محض حکمت است و این آیت حث می کند بر حفظ قرآن و حدیث (إِنَّ اللَّهَ كَانَ) بدرستیکه خدای تعالی هست (لَطِيفًا) نیکوکار بشما (خَبِيرًا ۞) دانا باقوال و افعال شما و بعد از نزول این آیت در بارهٔ ازواج طاهرات جمعی از زنان مسلمانان گفتند باری مرای ما هیچ نازل نشد حق سبحانه و تعالی این آیت ارشاد کرد (إِنَّ الْمُسْلِمِينَ) بدرستیکه مردانی که منقاد بحکم خدا اند (وَالْمُسْلِمَاتِ) و زنان فرمان برنده (وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) و باور دارندگان از رجال و نساء (وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ) و ثبات کنندگان بفرمان برداری از مردان و زنان (وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ) و راست گویان در قول و فعل از ذکور و اناث (وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ) و صبر

کنندگان بر طاعتها از هر دو فریق (وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ) و تواضع کنندگان از مردان و زنان (وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ) و صدقه کنندگان از هر دو طایفه (وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ) و روزه داران برای خدای تعالی فرضا و نفلا از رجال و نساء (وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ) و مردان و زنان نگاه دارنده فرجهای خود را از حرام (وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا) و مردان ذکر گوینده خدای را بسیار (وَالذَّاكِرَاتِ) و زنان یاد کنندگان مر او را (أَعَدَّ اللَّهُ) آماده کرده است خدای (لَهُمْ) مر ایشان را از کور و اناث (مَغْفِرَةً) آمرزش گناهان (وَأَجْرًا عَظِيمًا ۝) و مزدی بزرگ زیاده بر طاعت ایشان آورده اند که حضرت رسالت پناه عم زینب بنت جحش را عرض به جهت زید بن حارث خواستگاری فرمود و زینب بگمان آنکه برای خود می خواهد این خطبه را قبول نمود و چون دانست که برای زید بود ابا کرد چه جمال زیبا داشت و دختر عم پیغمبر هم بود گفت من چرا زن آزاد کرده شوم و برادرش عبد الله نیز در این ابا با خواهر اتفاق داشت حق سبحانه آیت فرستاد که (وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ) و نباشد مر هیچ مردی گرویده را یعنی عبد الله بن جحش را (وَلَا مُؤْمِنَةٍ) و نه هیچ زن ایمان آورده یعنی زینب (إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ) چون حکم کرد خدا و رسول او (أَمْرًا) کاری را یعنی بنکاح زینب بزید (أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ) آنکه باشد مر ایشان را اختیاری یعنی برگزینند (مِنْ أَمْرِهِمْ ط) از کار خود چیزی بلکه واجب بود بر ایشان که اختیار خود را تابع اختیار خدا و رسول سازند (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) و هر که عاصی شود و مخالفت کند خدای تعالی و رسول او و ابا از حکم کتاب و سنت بگذرد (فَقَدْ ضَلَّ) پس بدرستیکه گمراه شود (ضَلَالًا مُبِينًا ۝) گمراهی هویدا چه اگر خلاف از روی اعتقاد کند کفر است بعد از نزول این آیت زینب و برادر راضی شدند و آن عقد وجود گرفت و حق تعالی پیغمبر عم را اعلام کرد که در علم قدیم مقرر شده است که زینب داخل ازواج طاهره تو باشد پس میان زید و زینب ناسازگاری پدید آمد بمرتبه که زید چندین نوبت عزم طلاق زینب کرد و حضرت هم مانع می شد کما قال (وَإِذْ تَقُولُ) و یاد کن آنرا که گفتی (لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ) مر آن کس را که انعام کرده است خدای تعالی باسلام (عَلَيْهِ) بر و باسلام و توفیق خدمت و متابعت تو (وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ) و تو انعام کرده بر و بپرورد ان و آزاد کردن و فرزند خواندن یعنی زید را که مستغرق دریای نعمت خدا و رسول است که (أَمْسِكْ عَلَيْكَ) نگاهدار برای خود (زَوْجَكَ) زن خود را یعنی زینب (وَاتَّقِ اللَّهَ) و بترس از خدای تعالی در کار او و از روی ضرر طلاقش مده (وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ) و پنهان می کردی در نفس خود (مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ) آنچه خدا پیدا کننده آن است یعنی آنرا که زینب داخل ازواج طیبات تو

خواهد بود (وَتَخْشَى النَّاسَ ج) و بترسیدی از سرزنش مردم که گویند زن پسرخوانده را بخواست (وَاللّٰهُ اَحَقُّ اَنْ تَخْشٰهُ ط) و خدای تعالی سزاوارتر است که از وی ترسی و آنچه باید ترسید و مقرر است که حضرت رسالت پناه عم ترسناک ترین خلق بود زیرا که خوف و خشیه بسبب علم است انما یخشی الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله و اخشکم از همه عالمیان اخشی بود * نظم *

* خوف و خشیت نتیجهٔ علم است * * هر کرا علم بیش خشیت بیش *

* هر کرا خوف شد رفیق رهش * * باشد از جمله ره روان در پیش *

آورده اند که زید مر زینب را طلاق داد و بعد از انقضای مدت عدت حضرت رسالت پناهی علیه افضل الصلوات و التحیات کس او را فرستاد تا خواست گاری کند برای حضرت عم قصد بعرض زینب رسید از غایت شادی سجده شکر بجا آورد گویند دو رکعت نماز گزارد و گفت خدایا و رسول تو مرا خواست گاری کرده اگر من شایسته او بم مرا بدو ده فی الحال دعای او مستجاب شد آیت آمد که (فَلَمَّا قَضٰى زَيْدٌ) پس آن هنگام که بپرسید زید (مِنْهَا) از زینب (وَطَرًا) بحاجتی که داشت و در موضح آورده که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود از و یافت یعنی طلاقش داد و عدت بسر آمد (زَوَّجْنَاكَهَا) ما او را بتو دادیم (لِكَيْ لَا يَكُوْنَ) تا نباشد بعد از تو (عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ حَرَجٌ) بر مومنان تنگی یا اثمی و وبالی (فِيْ اَزْوَاجِ اَدْعِيَائِهِمْ) در خواستن زنان پسرخواندهای خود را (اِذَا قَضَوْا مِنْهُنَّ وَطَرًا ط) چون برسند بمراد خود از ایشان یعنی طلاق دهند و عدت بگذرد (وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ) و هست کاری که خدای تعالی خواهد (مَفْعُوْلًا ۝) بودنی بی شبهه چنانچه مهم زینب رض هید عالم عم بعد از نزول آیت بخانه زینب رفت بی دستوری وی زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و بی گواه حضرت عم فرمود که الله المزوج و جبرئیل الشاهد و زینب بر سایر زنان فخر می کرد که الله تعالی مرا تزویج کرد پیغمبر عم و متولی تزویج شما اولیای شما بوده اند (مَا كَانَ) نیست (عَلَى النَّبِيِّ) بر پیغمبر (مِنْ حَرَجٍ) هیچ و زری و وبالی (فِيْمَا فَرَضَ اللّٰهُ لَهٗ ط) در آنچه تقدیر کرده است خدای برای او این صورت مخصوص او نیست بلکه (سُنَّةَ اللّٰهِ) عنت نهاد خدای حقی (فِي الَّذِيْنَ خَلَوْا) در ان سنتی که گذشتند (مِنْ قَبْلُ ط) پیش از محمد عم مر انبیای دیگر اند که خدای نفی حرج کرد از ایشان در آنچه مباح کرد اینرا برایشان (وَكَانَ اَمْرُ اللّٰهِ) و هست کار خدای (قَدَرًا مَّقْدُوْرًا ۝) اندازه مقدر کرده شده که تخلف از ان محال است (الَّذِيْنَ يُبَلِّغُوْنَ) آن کسانی که میرسانند (رِسٰلٰتِ اللّٰهِ) پیغام های خدا ایرا بامتان خود (وَيَخْشَوْنَهٗ) و می ترسند از و (وَلَا يَخْشَوْنَ اَحَدًا) و نمی ترسند

از هیچ کس (اِلَّا اللّٰہَ ط) مگر از خدای تعالی (وَکَفٰی بِاللّٰہِ) و بسنده است خدای تعالی (حَسِیْبًا ۝) کافی ترصدگان یا شمارکنندهٔ بندگان و چون شما در دست اوست باید که ترس نیز از و باشد بعد از واقعهٔ زینب رض زبان طعن بی ادبان دراز شد که این مرد مانرا می گوید که زن پسران بر شما حرام است و خود می خواهد و زید را پسر خوانده بود در حکم شرع مثل پسر اصلی می داند حق سبحانه آیت فرستاد که (مَا کَانَ مُحَمَّدٌ) نیست محمد (اَبَآ اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِکُمْ) پدر هیچ یکی از مردان شما اگر چه پدر طیب و طاهر و قاسم و ابراهیم رض بوده اما ایشان بحد رجال نرسیدند پس او را فی الحقیقت پسر صلبی نیست که میان وی و آن پسر حرمت مصاهرت باشد (وَلٰکِنْ رَّسُوْلَ اللّٰہِ) و لیکن او فرستادهٔ خدا است (وَخَاتَمَ النَّبِیّٖنَ ط) و مهر پیغمبران یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و پیغمبری بر و ختم کرده اند و خاتم بمعنی آخر نیز هست یعنی اوست آخر انبیا بنور ظهور چنانچه اول ایشان بود بنظهور و نور (وَکَانَ اللّٰہُ) و هست خدای تعالی (بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمًا ۝) بهر چیزی دانا پس میداند که کیست صزاوار آنکه نبوت بر وختم شود و ذوعیون الجوهر آورده که صحت هر کتابی بمهر اوست حق سبحانه پیغمبر را مهر گفت تا بدانند که تصحیح دعوی نبوت الهی جز بمتابعت حضرت رسالت پناهی ع نتوان کرد ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و شرف بزرگواری کتاب بمهر اوست و شرف جملهٔ انبیا نیز بدان حضرم و شاهد هر کتاب مهر اوست پس شاید در محکمهٔ قیامت او خواهد بود چنانچه و جئنا بک علی هؤلاء شهیدا چون کتاب را مهر کرده اند کتابت در باقی باشد چون نبوت آن حضرت صلعم باختتام یافت در نبوت بدو بسته گشت دیگر چون از مهر انبیا بمهر نبوت مخصوص بود بخاتمیت ایشان نیز اختصاص یافت و فی المثنوی المعنوی * نظم *

* بهر او خاتم شد است او کز نخست * * مثل او نی بود و نی خواهد بود *

* چونکه در صنعت بر د استاد دست * * تو بگوئی ختم صنعت بر وی است *

ع ۲ (یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای کسانیکه گرویده اند (اذْکُرُوا اللّٰہَ) یاد کنید خدای را (ذِکْرًا کَثِیْرًا ۝) یاد کردنی بسیار یعنی در غالب اوقات بانواع ذکر از تهلیل و تحمید و تمجید و تکبیر (وَّسَبِّحُوْهُ) و تسبیح گویید او را نماز گزارید برای او (بُکْرَةً وَّاَصِیْلًا ۝) بامداد و شبانگاه چه نماز شام و صبح اشق است از روی ادا سلمی قدس سره فرمود که مراد از ذکر کثیر ذکر دل است چه دوام ذکر بدل بود بزبان ممکن نیست و لطایف قشیری رح آورده که امر بذکر کثیر اشارت است بمحبت حق یعنی او را دوست دارید چه راست است که من احب شیئا اکثر ذکره نشان دوستی ذکر فراوان است دوستی نگذارد که زبان

از ذکر دوست بادل از فکر او خالی مباش * بیت *

* در هیچ مکانیم ز فکرت خالی * * در هیچ زمانیم ز ذکرت غافل *

(هُوَ الَّذِي يُصَلِّي) او است خداوند که درود میفرستد یعنی رحمت می کند (عَلَيْكُمْ) بر شما (وَمَلَائِكَتُهُ) و فرشتگان او درود میفرستند یعنی آمرزش می طلبند گناهان شما را و این درود خدا و ملایکه بر شما (لِيُخْرِجَكُمْ) برای آن است تا بیرون آرد شما را (مِّنَ الظُّلُمَاتِ) از تاریکیهای کفر (إِلَى النُّورِ) بروشنی ایمان مراد از اخراج ادامت و استقامت است بر خروج چه در وقت درود خدای و ملایکه بر ایشان در ظلمات نبودند و گفته اند اخراج از ظلمت معصیت بوده بنور طاعت یا از شک بیقین یا از تیرگی تدبیر بشر بنور یقین و در بحر الحقایق فرموده که از ظلمات بشریت بنور روحانیت (وَكَانَ) و هست خدای تعالی (بِالْمُؤْمِنِينَ) بگرویدگان (رَحِيمًا) مهربان که خود بر ایشان رحمت می کند و ملایکه را بآمرزش ایشان می فرماید (تَحِيَّتُهُمْ) تحیت مومنان از خدای تعالی (يَوْمَ يَلْقَوْنَهُ سَلَامٌ) روزی که ببینند او را اعلامی است که مخبر باشد بسلامت از هر آفتی و مخافتی و گفته اند ضمیر عاید است بملک الموت کنایه بغیر مذکور یعنی روزیکه ببینند عزرائیل را بر ایشان سلام گوید (وَأَعَدَّ) و آماده کرده است خدای تعالی (لَهُمْ) برای مومنان با وجود تحیت بر ایشان (أَجْرًا كَرِيمًا) مزدی بزرگوار که بهشت است و نعیم آن (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر ندای کرامت است (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ) بدرستیکه فرستادیم ترا (شَاهِدًا) گواه بتصدیق و تکذیب امت تو (وَمُبَشِّرًا) و مژده دهنده برحمت تا (وَنَذِيرًا) و بیم کننده از عقوبت ما (وَدَاعِيًا) و خواننده (إِلَى اللَّهِ) بر پرستش خدای تعالی و اقرار بوحدانیت او (بِإِذْنِهِ) بفرمان او یا بتوفیق و تیسیر او (وَسِرَاجًا مُّنِيرًا) و چراغی روشن یا خداوند چراغ روشن که قرآن است یعنی تالی آن را در آیات باهرات آورده اند که حق سبحانه پیغمبر را چراغ خواند زیرا که ضوء چراغ ظلمت را محو کند و نور وجود آنحضرت عم نیز ظلمت کفر را از عرصهٔ جهان نابود ساخت * بیت *

* چراغی روشن از نور خدائی * * جهان را داده از ظلمت رهائی *

دیگر هر چه در خانه گم می شود بنور چراغ باز توان یافت و حقایق که از مردم پوشیده و پنهان بود بنور این چراغ بر مقتبسان انوار معرفت روشن گشت * نظم *

* از و جان را بدانش آشنائی است * * وز و چشم جهان را روشنائی است *

* در گنجیج معانی بر گشاده * * وز ان صاحب دلان را مایه داده *

دیگر چراغ اهل خانه را هیچ امن و آمان و راحت است نه در دار السطوة مهجت و عقوبت است

آن حضرت عم نیز و دستان را و تحیات سلامت و کرامت و سنگران را و امو جب حسرت و ندامت است و سنیرا تاکید است یعنی تو چراغی نه چون چراغهای دیگر چه آن چراغها گاهی مرده شوند و گاهی آفروخته و تو از اول و آخر روشنی و چراغها بادی مقهور شوند و هیچ کس نوتر امغلوب تواند ساخت بریدون یطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره * و دیگر چراغها را بشب روشن سازند نه بروز تو شب ظلمت دنیا نبود دعوت روشن ساخته و روز قیامت نیز از شعل شفاعت روشن خواهی ساخت * نظم *

* شد بدنیا رخش چراغ افروز * * شب ما گشت ز التماش روز *

* باز فردا چراغ افروزد * * کز ان جرم عاصیان سوزد *

در کشف الاسرار فرموده که حق سبحانه آفتاب را چراغ خواند و جمله ماحر اجاد ها جاو پیغمبر ما را عم سراج گفت آن چراغ آسمان است و این چراغ زمین و زمان آن چراغ دنیا است و این چراغ دین آن چراغ منازل فلک است و این چراغ محافل ملک آن چراغ آب و گل است و این چراغ جان و دل بطلوع آن چراغ از خواب بیدار شوند و بظهور این چراغ از خواب عدم برخواسته بعرصه گاه وجود آیند * بیت *

* از ظلمات عدم راه که بردی بیرون * * گر نشدی نور تو شمع روان هر *

و اشارت به همین معنی فرموده است * بیت *

* ز اقلیم عدم می آمدی و پیش رو آدم * * چراغی بود بر دهلیز هم از نور نجم تابنده *

(وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ) و مژده ده مومنان را (بِأَنَّ لَهُمْ) بانکه مر ایشان راست (مِنَ اللّٰهِ) از خدای تعالی (فَضْلًا كَبِيرًا ۝) بخششی بزرگ زیاده از مزد کار ایشان یعنی دولت لقا که بزرگتر عطاء شریفتر جزا است (وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ) و فرمان مبر ناکروید گان و منافقان را یعنی بر بی فرمان ایشان ثابت مباش (وَدَعْ) و بگذار و دست بدار (أَذَاهُمْ) مکافات رنج ایشان که بتو رسد یعنی در صدد انتقام مباش که من شر ایشان را کفایت کنم (وَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ ط) و توکل بر خدای تعالی کن در دفع ایشان (وَكَفَىٰ بِاللّٰهِ) و بسنده است خدای تعالی (وَكِيلًا ۝) کار ساز و مهم بردار یا مکافات بیان یا ضمان بروعدهٔ نصرت و غالبیت ترا (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانی که گرویده اید (إِذَا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِنَاتِ) چون بخواهید زنان گرویده را (ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ) پس طلاق دهید ایشان را (مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ) پیش از انکه مس کنید امام شافعی رح می گوید که مس کنایت از مباشرت است و نزد اما اعظم رح خلوت صحیحه حکم مس دارد پس چون طلاق دهید زنان را قبل از دخول یا پیش از خلوت صحیحه (فَمَا لَكُمْ)

پس نیست مر شما را (عَلَيْهِنَّ) بر ایشان مطالبات (مِنْ عِدَّةٍ) هیچ عدتی (تَعْتَدُّونَهَا ج) که شمارید ایام آنرا (فَمَتِّعُوهُنَّ) پس برخوردار سازید ایشان را بچیزیکه مهر فرض کرده اید مر آن مطلقه را نصف مهر لازم است و متعه مندوب است نزد امام اعظم رح و نزد بعضی واجب و اگر مهر مسمی ندارد متعه واجب است بر قدر حال یسار (وَسَرِّحُوهُنَّ) و یا بگذارید ایشان را (سَرَاحًا جَمِيلًا ۝) بگذاشتنی نیکو یعنی از منازل خود بیرون کنید چون عدت نیست شما را بر ایشان و ضرر بر ایشان مرسانید (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر (إِنَّا أَحْلَلْنَا لَكَ) بدرستیکه ما حلال کردیم برای تو (أَزْوَاجَكَ) زنان ترا (اللَّاتِي آتَيْتَ) آنهاکه دادی تو (أُجُورَهُنَّ) مهرهای ایشان را تقیید احلال باعطای مهر جهت ایثار طریق فضل است نه برای توقف حل بر ان (وَمَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ) و حلال ساخته ایم بر تو یعنی آنچه مالک شده است دست تو یعنی مملوکات ترا (مِمَّا أَفَاءَ اللَّهُ) از آنچه باز گردانیده است خدای (عَلَيْكَ) بر تو از غنایم مشرکان چون صفیه و ریحانه و امثال ایشان (وَبَنَاتِ عَمِّكَ) و دختران عم ترا (وَبَنَاتِ عَمَّاتِكَ) و دختران عمهای تو از اولاد عبد المطلب (وَبَنَاتِ خَالِكَ) و دختران خال تو (وَبَنَاتِ خَالَاتِكَ) و دختران خالهای تو از اولاد عبد مناف بن زهره (اللَّاتِي هَاجَرْنَ) آن زنان مذکورات که هجرت کردند (مَعَكَ ف) با تو محتمل است که قید احلال مذکورات بهجرت و رحق آن حضرت عم باشد خاصة و قول اصحابی رض که مراد رسول عم خطبه کرد و بدین آیت بر و حرام شد مر زیرا که هجرت نکرده بود دم موید این قول است (وَامْرَأَةً مُؤْمِنَةً) و زنی مومنه (إِنْ وَهَبَتْ) اگر ببخشد (نَفْسَهَا لِلنَّبِيِّ) نفس خود مر پیغمبر را (إِنْ أَرَادَ النَّبِيُّ) اگر خواهد پیغمبر (أَنْ يَسْتَنْكِحَهَا ق) آنکه در نکاح در آرد او را (خَالِصَةً) خالص کرده شده احلال او خالص کردنی (لَكَ) مر ترا (مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ ط) بجز مومنان یعنی از مخصوصات آن حضرت عم است که زنی را بمجرد هبه بی مهر و نکاح تواند کرد امام اعظم رح فرموده که بلفظ هبه نکاح منعقد می شود اما مهر مثل لازم است و در اتفاق این صورت اختلاف کرده اند و اشهر آن است که هبه واقع شده از زینب بنت خزیمه که او را ام المساکین گویند یا خوله بنت حکیم یا میمونه بنت الحارث یا ام شریک بنت جابر در تبیان کبیر گفته که ام سه نام از بنی اسد و اگر واهبه زینب بوده باشد هبه او واقع است در رمضان سال سوم از هجرت و هشت ماه در حرم محترم آن حضرت عم بوده و در ربیع الاخر سال چهارم وفات یافته امانزد اهل سیر هبه ازام شریک واقع شده و دولت عقد در نیافته (قَدْ عَلِمْنَا) بدرستیکه ما دانسته ایم (مَا فَرَضْنَا) آنچه فرض کرده ایم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان یعنی بر امت از شرایط عقد (فِي أَزْوَاجِهِمْ) در نکاح زنان ایشان

یعنی مهر و نفقه و وجوب قسم و ترویج چهار حره (وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ) و در داشتن مماوکات ایشان یعنی توسعه امر در ان و ما حلال کردیم زنان را بر تو بجز دهبی مهر (لِكَيْلَا يَكُونَ) تا نباشد (عَلَيْكَ حَرَجٌ ط) بر تو تنگی (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای تعالی (غَفُورًا) آمرزنده مر چیزیرا که تحرز از و دشوار است (رَّحِيمًا ۝) مهربان بتوسع جائی که مظنهٔ حرج باشد (تُرْجِي) باز پس داری (مَنْ تَشَاءُ) هر کرا خواهی (مِنْهُنَّ) از ازواج خویش (وَتُئْوِي) و جای دهی (إِلَيْكَ) بسوی خود یعنی با خود داری (مَنْ تَشَاءُ ط) هر کرا خواهی از ایشان در وصیط آورده که وجوب قسم مدین آیت از حضرت عم ساقط شده و در زاد المعاد گوید که میان هر ازواج غیر از سوده رض که نوبت خود را بعایشه رض بخشیده بود آن حضرت صم رعایت فرمودی قسم را تا آخر عمر صاحب کشاف فرموده که ارجا کرد پنج تن را یعنی سوده و صفیه و جویریه و ام حبیبه و میمونه رض و رعایت قسم می کرد میان از ایشان هرگاه که می خواست و بروجهی که می خواست و چهار تن را با خود گرفت عایشه و حفصه و ام سلمه و زینب رض (وَمَنِ ابْتَغَيْتَ) و هر کرا خواهی باز طلبی و دلجوئی کنی (مِمَّنْ عَزَلْتَ) از انها که باز کرانه رفته از ایشان وارجا کرده (فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكَ ط) پس هیچ گناهی و تنگی نیست بر تو (ذٰلِكَ) آنکه این معزولات را باز طلبی و دور شد گانرا نزدیک خود خوانی (أَدْنٰى أَنْ تَقَرَّ) نزدیک تر است بآنکه روشن شود (أَعْيُنُهُنَّ) چشمهای ایشان (وَلَا يَحْزَنَّ) و اندوهناک نشوند (وَيَرْضَيْنَ) و خوشنود باشند (بِمَا آتَيْتَهُنَّ كُلُّهُنَّ ط) بآنکه دهی ایشانرا همه یعنی چون دانستند که آنچه تو می کنی از ارجا و ایوا و تقریب تبعید و بفرمان خدای است ملول نمی شوند و کدورت نمی نمایند (وَاللّٰهُ يَعْلَمُ) و خدای تعالی میداند (مَا فِي قُلُوبِكُمْ ط) آنچه در دلهای شماست از رغبت و کراهت (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای تعالی (عَلِيمًا) و ایضا بر بندگان (حَلِيمًا ۝) بردبار که تعجیل نکند بعقوبت مجرمان (لَا يَحِلُّ) حلال نیست (لَكَ النِّسَاءُ) مر ترا از زنان (مِنْ بَعْدُ) از پس این نه زن که در عقد تو اند چه تسعه در حق آن حضرت عم چون اربعه است در حق امت (وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ) و حلال نیست آنکه بدل کنی (بِهِنَّ) بدیشان (مِنْ أَزْوَاجٍ) از زنان دیگر یعنی یکی از ایشان طلاق دهی و بجای وی دیگری را نکاح کنی (وَلَوْ أَعْجَبَكَ) و اگرچه بشگفت آرد ترا (حُسْنُهُنَّ) خوبی ایشان (إِلَّا) استثنا است از نسا یعنی حلال نیست بر تو زنان پس از این نه تن که داری مگر (مَا مَلَكَتْ يَمِينُكَ ط) آنچه ملک آن شود دست تو یعنی بتصرف تو در آید و ملک الیمین تو گردد (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیز (رَّقِيبًا ۝) مهربان و نگهبان و کسیکه از سر رقیبی حق آگاه گردد او را از مراقبه چاره نیست مراقبه حق را دانا و بینا

دانستن است و در نهان و آشکارا باد ب و حرمت زیستن * بیت *

* چو دانستی که حق دانا و بینا است * * نهان و آشکارا خویش کن راست *

آورده اند که چون حضرت عم زینب را بحکم ربانی قبول فرمود و امر ترتیب نمود و مردم را طلبید و دعوت مستوفی داد چون طعام خورده شد سخن مشغول گشتند و زینب رض در گوشهٔ خانه روی بدیوار نشسته بود و حضرت پیغمبر ع می خواست که مردم بروند آخر خود از مجلس برخاست و برفت و اکثر صحابه رض برفتند و سه کس ماندند همچنان سخن می گفتند حضرت عم بدر خانه آمد و شرم میداشت که ایشانرا عذر خواهد بعد از انتظار بسیار خلوت شد انس رض گفت که حضرت عم بخانهٔ زینب در آمد و من هم خواستم که در آیم پرده بر در حجره فرو گذاشت و آیت حجاب نازل شد که (یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای آن کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول (لَا تَدْخُلُوْا) در میائید (بُیُوْتَ النَّبِیِّ) در خانهای پیغمبر (اِلَّا اَنْ یُّؤْذَنَ لَکُمْ) مگر آنکه دستوری داده شوید یعنی شمارا بخوانند (اِلٰی طَعَامٍ) بخوردن طعام آن هنگام در آئید (غَیْرَ نٰظِرِیْنَ) در حالتیکه غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید (اِنٰهُ) رسیدن طعام را همی بودند که وقت را نگاه میداشتند چون در مطبخ اثر دود ظاهر می شد می آمدند و می نشستند حکم شد که دیگر چنین مکنید (وَلٰکِنْ اِذَا دُعِیْتُمْ) و لیکن چون خوانده شوید (فَادْخُلُوْا) پس در آئید (فَاِذَا طَعِمْتُمْ) پس چون طعام خوردید (فَانْتَشِرُوْا) پس براگنده شوید و رفت کنید (وَلَا مُسْتَاْنِسِیْنَ) و منشینید آرام گرفتگان (لِحَدِیْثٍ ط) برای سخن یکدیگر (اِنَّ ذٰلِکُمْ) بدرستیکه درنگ شما بعد از فراغ طعام و احتباس بکلام (کَانَ یُؤْذِی النَّبِیَّ) هست که میرنجاند پیغمبر را (فَیَسْتَحْیٖ مِنْکُمْ) پس شرم میدارد از شما که گوید بیرون روید (وَاللّٰهُ لَا یَسْتَحْیٖ) و خدای تعالی شرم نمی دارد (مِنَ الْحَقِّ ط) از گفتن راست (وَاِذَا سَاَلْتُمُوْهُنَّ) و چون خواهید از زنان پیغمبر را (مَتَاعًا) رختی از متعهٔ خانه که بدان نفع گیرید (فَسْئَلُوْهُنَّ) پس بخواهید از ایشان (مِنْ وَّرَآءِ حِجَابٍ ط) از پس پرده (ذٰلِکُمْ) آن سوال از ورای حجاب (اَطْهَرُ) پاکیزه تر است و پاکدارنده تر (لِقُلُوْبِکُمْ) مردلهای شمارا (وَقُلُوْبِهِنَّ ط) و دلهای ایشانرا از خواطر شیطانیه و هواجس نفسانیه و راسباب نزول آیت حجاب روایات دیگر هست (وَمَا کَانَ) و نرسد و نشاید (لَکُمْ) مرشمارا (اَنْ تُؤْذُوْا) آنکه برنجانید (رَسُوْلَ اللّٰهِ) فرستادهٔ خدای تعالی را و بکنید آنچه ویرا کار باشد (وَلَا اَنْ تَنْکِحُوْا) و نشاید شمارا آنکه نکاح کنید (اَزْوَاجَهٗ) زنان او را که مدخول بها باشند (مِنْ بَعْدِهٖ) از پس وفات او یا بعد از آنکه طلاق داده باشد چه ازواج او مادران شمایند و مادر پرفرزند حرام است پس نخواهید ایشانرا

ع ۳

(اَبَدًا ط) هرگز (اِنَّ ذٰلِکُمْ) بدرستیکه ایذای آن حضرت هم در نکاح ازواج او (کَانَ عِنْدَ اللّٰهِ) هست نزد یک خدا یتعالی (عَظِیْمًا ۝) گناه بزرگ زیرا که حرمت آنحضرت هم لازم است در حیات او و بعد از وفات او بلکه تعظیم و حرمت آنحضرت هم در حیات و ممات در ادای حقوق تعظیم یکسان است چه خلافت ظاهری در حین حیات و لباس شفاعت کبری پس از وفات بر بالای اعتلای آنحضرت هم دوخته اند * بیت *

* قبای سلطنت هر دو کون نشریف است * * که جز بقامت اقبال او نیاید راست *

آورده اند که یکی از صحابه رض گفته بود که اگر حضرت پیغمبر را وفات دررسد من عایشه رض را بخواهم و دیگر یاران در خاطر گذشته و بزبان نیاورده آیت آمد که (اِنْ تُبْدُوْا) اگر آشکارا کنید (شَیْئًا) چیزی یعنی نکاح بعضی امهات مومنان را و بزبان می گوئید (اَوْ تُخْفُوْهُ) یا پنهان دارید آنرا در دل و بزبان نیارید (فَاِنَّ اللّٰهَ کَانَ) پس بدرستیکه خدای هست (بِکُلِّ شَیْءٍ) بهر چیز از سر و علانیه (عَلِیْمًا ۝) دانا و بدان شما را جزا خواهد داد و در خبر است که بعد از نزول آیت حجاب حکم شد تا هر زنان پرده نشین شدند و بر ادران و برادران خویشان گفتند یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشین شوند ما را نیز از پس حجاب با ایشان گفت و شنید باید کرد یا نی آیت آمد که (لَا جُنَاحَ) هیچ گناهی نیست (عَلَیْهِنَّ) بر زنان (فِیْ اٰبَآئِهِنَّ) در نمودن زینت خود به پدران خویش (وَلَآ اَبْنَآئِهِنَّ) و نه پسران خویش (وَلَآ اِخْوَانِهِنَّ) و نه برادران خویش (وَلَآ اَبْنَآءِ اِخْوَانِهِنَّ) و نه پسران برادران خویش (وَلَآ اَبْنَآءِ اَخَوَاتِهِنَّ) و نه پسران خواهران خویش (وَلَا نِسَآئِهِنَّ) و نه بر زنان ایشان یعنی مومنات (وَلَا مَا مَلَکَتْ اَیْمَانُهُنَّ ج) و نه آنچه مالک است دستهای ایشان غلامان و کنیزکان و اصح آن است که کنیزکان و شرح ازین مبحث در سورهٔ نور گذشت پس حد و دل کرد از غیبت بخطاب بجهت تشدید و تهویل دامر فرمود کرای زنان در پس پرده حجاب قرار گیرید (وَاتَّقِیْنَ اللّٰهَ ط) و بترسید از خدای تعالی و پرده حیا از پیش بر مدارید (اِنَّ اللّٰهَ کَانَ) بدرستیکه خدای هست (عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ) بر هر چیز از افعال و اقوال شما (شَهِیْدًا ۝) گواه و از هر چه در خاطر و باطن گذرد آگاه

* نظم *

* دیده بپوشید ز نامحرمان * * در نشوید از ره وهم و گمان *

* در پس زانوی حیا و وقار * * خوش بنشینید بصبر و قرار *

ای عزیز از فحوای آیتهای گذشته التزام شرایط تعظیم و وظایف تکریم حضرت عالم مفهوم می شود و ارادف فرمودن آنها را بآیتی که مشعر است بکمال عنایت در بارهٔ آن حضرت هم فرمود (اِنَّ اللّٰهَ وَمَلٰٓئِکَتَهٗ)

درست‌یکه خدای و فرشتگان او (یُصَلُّونَ) درود می فرستند (عَلَى النَّبِيِّ) بر پیغمبر ما (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) ای کسانی که بخدا و رسول گرویده اید (صَلُّوا عَلَیْهِ) صلوة گوئید بر او (وَسَلِّمُوا) و سلام گوئید بروی (تَسْلِیمًا) سلام گفتنی یا انقیاد کنید امر او را انقیاد کردنی و صلوة از حق سبحانه رحمت است و از غیر او طلب رحمت نزد جمعی معنی اللهم صل علی محمد این است که بارخدایا تعظیم کن محمد ص را در دنیا باعلای دین و اظهار دعوت و اعظام ذکر و ابقای شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در امت و تضعیف ثواب و اظهار فضل او بر اولین و آخرین و تقدیم او بر کافه انبیا و مرسلین ص و ملائکه و الناس اجمعین و جمهور علما برانند که امر بصلوات بر آن حضرت ص در این آیت محمول است بر وجوب اما اختلاف در مقدار آن واجب است امام مالک رح گوید که در هر عمر یکبار واجب است و زیاده بر ان مندوب و مستحب و در بعضی مواضع استحباب اکد است یعنی در و بعد از تشهد اول بمذهب امام شافعی رح و در تشهد آخر واجب است و بمذهب امام ابوحنیفه رح و برخی از علمای شافعیه هفت است دایمه را رض در وقت گفتن و شنیدن نام آن حضرت ص اختلاف است بعضی برانند که هر نوبت درود گفتن واجب بود و جمعی گویند در یک مجلس یک نوبت یا سه واجب است و بس و فتوی بر آن است که نام آن حضرت ص در مجلسی هر چند تکرار یابد یک نوبت درود واجب است و باقی سنت و در کیفیت صلوة احادیث متنوعه وارد شده و امام نووی رح فرموده که افضل آن است که جمع نماید میان طرق احادیث مذکوره که اکثر آن بصحت پیوسته و الفاظ وارده را بتمام یاد نماید بدین وجه که اللهم صل علی محمد وعبدک و رسولک النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما صلیت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و بارک علی محمد النبی الامی و علی آل محمد و ازواجه و ذریته کما بارکت علی ابراهیم و علی آل ابراهیم فی العالمین انک حمید مجید و سلم تسلیما کثیرا و قضایای صلوات و اوقات آن و شرایط و آدابیکه در ان رعایت باید کرد در الابطاع تحفة الصلوات است

* نظم *

* یا سید الانام درود جناب تو * * در روزبان ما است مدح و ثنای تو *

* نزدیک تو چه تحفه فرستیم ما زدود * * درد است ما همین صلوات است والسلام *

(اِنَّ الَّذِینَ) بدرستیکه آنانکه (یُؤْذُونَ اللّٰهَ) میرنجانند خدای را یعنی ارتکاب می کنند آنچه نزدیک خدای تعالی مکروه است از نسبت شریک و زن و فرزند بوی و گفتن کلمات کفر (وَرَسُولَهُ) و میرنجانند پیغمبر او را قولا کبحدیث عرض عرمی گویند و فعلا کالم بردی و دندان مبارک ش میرسانند (لَعَنَهُمُ اللّٰهُ)

دور گرداینده خدای تعالی ایشان را از رحمت خود (فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ) در سرای دنیا و عقبی (وَأَعَدَّ) و آماده کرده (لَهُمْ) برای ایشان در آخرت (عَذَابًا مُّهِينًا ۝) عذابی خوار کننده (وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ) و آنانکه میرنجانند مردان مومن را چون دشنام دهی (وَالْمُؤْمِنَاتِ) و زنان گرویده را چون غایبه صدیقه رض (بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا) بجز آنکه کسب کرده اند یعنی بی خیانتی که مستحق ایذا باشند (فَقَدِ احْتَمَلُوا) پس هر آینه برمیدارند این موذیان (بُهْتَانًا) دروغ بزرگ (وَإِثْمًا مُّبِينًا ۝) و گناهی هویدا یعنی سزاوار عقوبت بهتان و مستحق بگناه ظاهر می شوند و گفته اند این آیت در شان منافقان فرود آمد که بکلمات نالایق مرتضی علی کرم الله وجهه را میرنجانیدند و دو اسباب نزول آورده که روزی حضرت عمر فاروق رض کنیزکی آراسته را دید که میان مذکاری داشت ملامت کرد بلکه ادب نموده منزجر ساخت کنیز ک شکایت بخواجهٔ خود برده آن بی ادب صحنان ناملایم شنیع به مشافهه با فاروق رض گفت و این آیت دوباره او نازل شد و گویند در شان زانیان است که شبها بر سر راهها نشستندی و دست تعدی بدامن کنیزان و ساینده ندی و تعدی می فرمایند که در آن وقت هر ایرا علامت آن بود که سر پوشیده در راه رفتندی و جوانی سربرهنه بودندی چون آن مذکاران از سر پوشیدگان تحاشی می نمودند لاجرم آیت مذکر (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر (قُل لِّأَزْوَاجِكَ) بگو مر زنان خود را (وَبَنَاتِكَ) و دختران خود را (وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ) و زنان مومنان را که بوقت بیرون رفتن از خانه (يُدْنِينَ) نزدیک گردانند و فرو گذارند (عَلَيْهِنَّ) بر رویها و بدنهای خویش (مِن جَلَابِيبِهِنَّ ط) چادرهای خود را یعنی وجوه و ابدان خود را بدان بپوشند (ذَٰلِكَ) این پوشیدن صرودی و بدن (أَدْنَىٰ) نزدیک تر است (أَن يُعْرَفْنَ) بآنکه ایشان را شناسند بصلاح و عفت یا متمیز شوند بآزادی (فَلَا يُؤْذَيْنَ ط) پس ایذا کرده نشوند یعنی آن زانیان تعرض نکنند ایشان را (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای تعالی (غَفُورًا) آمرزنده گناهان گذشته را چون توبه کنند (رَّحِيمًا ۝) مهربان که مصلحت بندگان با ایشان بیان می کند (لَّئِن لَّمْ يَنتَهِ الْمُنَافِقُونَ) اگر باز نایستند منافقان از نفاق خود (وَالَّذِينَ) و اگر یک طرف نشوند آنانکه (فِي قُلُوبِهِم مَّرَضٌ) در دلهای ایشان بیماری است یعنی زانیان از قصد زنا و میل بفواحش (وَالْمُرْجِفُونَ) و اگر ترک نکنند خبران اراجیف یعنی آنها که خبرهای بد می افگنند (فِي الْمَدِينَةِ) در مدینه از لشکرهای اسلام و معائب مومنان (لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ) هر آینه برگماریم ترا بر ایشان و مسلط سازیم و امر کنیم بقتال ایشان (ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ) پس همسایگی نکنند با تو (فِيهَا) در مدینه (إِلَّا قَلِيلًا ۝) مگر زمانی اندک یعنی زود از شهر بیرون روند (مَّلْعُونِينَ ۝)

ع

راندگان و در ماندگان (اَیْنَمَا ثُقِفُوْا) هر کجا که یافته شوند (اُخِذُوْا) گرفته شوند یعنی باید که بگیرند ایشان را (وَقُتِّلُوْا) و کشته شوند یعنی بکشند ایشان را (تَقْتِیْلًا ۝) کشتنی بجواری (سُنَّةَ اللّٰهِ) سنت نهاده است خدای سنتی (فِی الَّذِیْنَ خَلَوْا) در آنانکه گذشتند (مِنْ قَبْلُ ج) پیش ازین یعنی مقرر کرده در امم ماضیه که انبیاء خود را بقتال منافقان حکم کنند (وَلَنْ تَجِدَ) و نیابی تو (لِسُنَّةِ اللّٰهِ) مر سنت خدایرا (تَبْدِیْلًا ۝) بدل کردنی و نه بگردانیدنی (یَسْئَلُکَ النَّاسُ) می پرسند ترا مردمان یعنی کفار بامتحان و استهزا (عَنِ السَّاعَةِ ط) از ساعت رستخیز (قُلْ) بگو ای محمد (اِنَّمَا عِلْمُهَا) جز این نیست که دانستن وقت قیامت (عِنْدَ اللّٰهِ ط) نزدیک خدای است و هیچ ملکی مقرب و پیغمبر مرسل را بدان اطلاع نداده اند (وَمَا یُدْرِیْکَ) و چه چیز دانا کرد ترا بدانستن آن یعنی مطلق نمی دانی (لَعَلَّ السَّاعَةَ) شاید آمدن قیامت (تَکُوْنُ قَرِیْبًا ۝) باشد نزدیک (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (لَعَنَ الْکٰفِرِیْنَ) براند ناکردگان را یعنی منکران بعث و حشر را و دور ساخت از رحمت خود (وَاَعَدَّ) و آماده کرد (لَهُمْ) برای ایشان (سَعِیْرًا ۝) عذاب آتشی افروخته (خٰلِدِیْنَ فِیْهَا) در حالتیکه جاودان باشند در آن (اَبَدًا ج) تاکید است یعنی همیشه در آتش معذب مانند (لَا یَجِدُوْنَ) نیابند (وَلِیًّا) دوستیکه ایشان را بیرون آرد از دوزخ (وَّلَا نَصِیْرًا ۝) و نه یاری دهنده گاری که عذاب از ایشان باز دارد (یَوْمَ تُقَلَّبُ) یاد کن روزی را که گردانیده شود (وُجُوْهُهُمْ) رویهای ایشان (فِی النَّارِ) در آتش از جهتی بجهتی یعنی گاهی ایشان را بر پشت خوابانند گاهی بر روی افگنند (یَقُوْلُوْنَ) ایشان می گویند (یٰلَیْتَنَا) کاشکی ما (اَطَعْنَا اللّٰهَ) فرمان می بردیم خدای را (وَاَطَعْنَا الرَّسُوْلَا ۝) و فرمان برداری می کردیم پیغمبر را (وَقَالُوْا) و گویند اتباع و ارازل قوم (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (اِنَّا اَطَعْنَا) بدرستیکه ما فرمان بردیم (سَادَتَنَا) مهتران قبایل خود را (وَکُبَرَآءَنَا) و بزرگان و پیشوایان را (فَاَضَلُّوْنَا السَّبِیْلَا ۝) پس گمراه کردند ما را یعنی ما را از راه ببردند بافسانه و افسوس فریب دادند (رَبَّنَا) ای پروردگار ما حکم کن میان ما (اٰتِهِمْ) بده ایشانرا (ضِعْفَیْنِ) دو برابر (مِنَ الْعَذَابِ) از عذابی که بما داده ای زیرا که هم ضال بوده اند و هم مضل (وَالْعَنْهُمْ) و بران ایشان را (لَعْنًا کَبِیْرًا ۝) راندنی بزرگ که باز نخواندن نباشد ۞ مقرر است که هر که از حق بگذرد بباطل گراید و هر که از راه بیفتد بگمراهی افتد ۞ بیت ۞

۞ هر که از قهر تو راند که تواند خواندن ۞ ۞ وانکه از لطف ترا خواند که تواند راندن ۞

ع (یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای کسانی که گرویده اید (لَا تَکُوْنُوْا) مباشید (کَالَّذِیْنَ) مانند آنانکه (اٰذَوْا مُوْسٰی) برنجانیدند موسی علم را یعنی پیغمبر من محمد را مرنجانید چنانچه بنی اسرائیل موسی را علم برنجانیدند و او را بزنا

نسبت کردند و شهرۀ ازان در قصۀ قارون گذشت (فَبَرَّاَهُ اللّٰهُ) پس پاک گردانید او را خدای تعالی (مِمَّا قَالُوْا ط) از انچه گفتند زنی را کرشوت داده بودند تا در حق وی افترا کند به پاکی وی اعتراف نمود یا وقتیکه با هارون عم بکوه طور رفتند و هارون عم آنجا وفات یافت و گفتند تو بروی حسد بردی و کشتی حق سبحانه ملایکه را فرمود تا او را از قبر بیرون آوردند و میان قوم بنهادند معلوم شد که غیر مقتول است یا خدای تعالی او را زنده گردانید تا به برأت ذمۀ خود اقرار کرد یا می گفتند که او عیبی دارد که غسل تنها می کند روزی جامه بر سنگ نهاده بود و در آب فرو آمده آن سنگ با جامه روان شده میان قوم در آمد موسی عم برهنه از پی او دویده بنی اسرائیل را معلوم شد که او را هیچ عیبی نیست (وَكَانَ) و بود موسی عم (عِنْدَ اللّٰهِ) نزدیک خدای تعالی (وَجِيْهًا ۝) باجاه قربت یا مقبول یا مستجاب الدعوات (يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا اتَّقُوا اللّٰهَ) ای گروه گروندگان بترسید از خدای تعالی و از ارتکاب منکرات و بپرهیزید از ایذای رسول او (وَقُوْلُوْا) و بگوئید (قَوْلًا سَدِيْدًا ۝) صحیحی راست و درست و استوار و درباره مومنان مراد نهی است از ضد آن یعنی دروغ مگوئید و ناراستی در سخن مکنید چون حدیث افک عایشه و قصۀ زینب رض گفته اند قول سدید کلمۀ لا اله الا الله است یا سخنیکه بآن رضای خدای تعالی طلبند و قول جامع درین باب آن است که قول سدید سخنیکه صدق باشد نه کذب و صواب باشد نه خطا و جد باشد نه هزل و خالص بود نه آمیخته پس چنین سخن گوئید (يُّصْلِحْ) تا بصلاح آرد خدای (لَكُمْ) برای شما (اَعْمَالَكُمْ) کردارهای شما یعنی آنرا صلاحیت قبول دهد و بران ثواب مترتب سازد (وَيَغْفِرْ لَكُمْ) و بیامرزد برای شما (ذُنُوْبَكُمْ ط) گناهان شما (وَمَنْ يُّطِعِ اللّٰهَ) و هر که فرمان برد خدایرا (وَرَسُوْلَهٗ) و پیغمبر او را و انچه فرماید (فَقَدْ فَازَ) پس بدرستیکه برهد از شر و برهد بخیر و برمراد خود فیروزی یابد (فَوْزًا عَظِيْمًا ۝) فیروزی بزرگ و آن لقا است یا بهشت (اِنَّا عَرَضْنَا الْاَمَانَةَ) بدرستیکه ما عرض کردیم امانت را که طاعت است یا عهد و شرع و در موضح فرموده که نماز است و روزه و زکوة و جهاد و حج و امانت مردم یا نگاه داشتن زبان از فضول و گوید غسل جنابت است بزبر تقدیر عرضه کردن آن را (عَلَى السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) بر آسمانها و زمین (وَالْجِبَالِ) و بر کوه با شرط ثواب و عقاب و تکلیف فهم در ایشان آفریده بود (فَاَبَيْنَ) پس سر باز زدند (اَنْ يَّحْمِلْنَهَا) از آنکه بردارند امانت را (وَاَشْفَقْنَ مِنْهَا) و بترسیدند از ان و گفتند ما مکلف فرمائیم برای آنچه ما را آفریده نه محتاج ثوابیم و نه توانا بر کشیدن عذاب یا بر اهل آسمان که ملایکه اند و بر کنان زمین و جبال که حیوانات بری و بحری اند عرضه کردند و ابا کردند و سر باز زدند از راه مخالفت نه از روی منحالفت

(وَحَمَلَهَا الْاِنْسَانُ ط) و برداشت آنرا آدمی ضعیف و ناتوان (اِنَّهٗ کَانَ) بدرستیکه هست انسان (ظَلُوْمًا) بسیار ستمکار بر نفس خود که اماتی که احرام عظام از حمل آن پهلو تهی کردند و او با عجز خود قبول کرد (جَهُوْلًا) نادان بعاقبت آن یعنی بعقوبت خیانت اگر واقع شود و عرض امانت کرد (لِّیُعَذِّبَ اللّٰهُ) تا عذاب کند خدای تعالی (الْمُنٰفِقِیْنَ وَالْمُنٰفِقٰتِ) مردان و زنان منافق را بتضییع امانت (وَالْمُشْرِکِیْنَ وَالْمُشْرِکٰتِ) و عذاب کند مردان و زنان مشرک را بخیانت در امانت (وَیَتُوْبَ اللّٰهُ) و باز گردد خدای برحمت (عَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْمُؤْمِنٰتِ) بر مردان و زنان مومن بجهت حفظ امانت (وَکَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (غَفُوْرًا) آمرزنده تابان (رَّحِیْمًا) مهربان بر ایشان علماء عرفا در این آیت سخن بسیار است و از انجمله شیخ ایراد کرده می شود جمعی معنی آیت را بران فرود آورده اند که عظمت شان امانت بمرتبه است که اگر عرض کنند بر این احرام عظام و ایشانرا شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق آن است که حق سبحانه این احرام را ادراک و شعور داد و بر ایشان عرض تخییر و ایشان ابا کردند از هیبت عجز نه از روی معصیت انسان قبول کرد از راه هست نه از روی قوت

* بیت *

* آسمان بار امانت نتوانست کشید * قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند *

امام قشیری رح آورده که امانت بر آنها عرض نمود و بر انسان فرض فرمود آنجا عرض بود سر باز زدند و اینجا فرض بود در معرض حمل آمدند شیخ جنید قدس سره فرموده است که نظر آدم علیه السلام بر عرض حق بود نه بر امانت لذت عرض نقل امانت را فراموش گردانید لاجرم لطف و بانی بزبان عنایت فرمود که برداشتن از تو نگاهداشتن از من چون تو بطوع بار ما را برداشتی من هم از میان همه ترا برداشتم که وحملناهم فی البر و البحر

* بیت *

* راه او رابد و توان پیمود * بار او رابد و توان برداشت *

صاحب انوار آورده که می شاید که مراد بامانت عقل و تکلیف باشد چون سماوات و ارض و جبال را استعداد حمل آن نبود انسان بقابلیت خود قبول کرد زیرا که ظلوم است بواسطهٔ ابتلای قوت غضبی و جهول بجهت غلبهٔ قوت شهوی و فایدهٔ عقل آن است که قوتین را از تعدی نگاهداشته بر طریقهٔ اعتدال ثابت دارد و مقصود از تکلیف تعدیل قوتین است که نتیجهٔ صفتین هیبتی و بهیمی اند پس ظلومی و جهولی علت حمل باشد و گفته اند از شان انسان است ظلم و جهل چنانچه گوئی الماء طهور یعنی از شان او است طهارت همچنین این دو صفت از شان آدمیان است اما چون حامل امانت شد بعضی ترک ظلم و جهل

گرفتند وجمعی بران ماندند یا خود این دو صفت نوع انسان را باعتبار اغلب افراد ثابت است در اصناف آورده که ظلوم و جهول است نزد خلق نه نزد حق و در تفسیر خواجه محمد پارسا رح مذکور است که حق سبحانه امانت را بر اهل آسمان و زمین و جبال عرض کرد ایا نمودند از حمل آن به جهت عدم استعداد و چون انسان را مستعد احتمال آن بود بی مضایقه و مبالغه قبول نمود و او ظلوم است بر نفس خود که افنای کند ذات خود را در هویت مطلقه و جهول است که غیر حق را نمی شناسد و بقول لا الٰه الا الله نفی ماسوی می کند در فتوحات فرموده که امانت اتصاف است باسمای حسنی که بر همه موجودات عرضه کرده اند و انسان قبول کرد و او ظلوم بود اگر برنداشتی و جهول است یعنی عالم زیرا که نهایت علم بالله اعتراف است به جهل و عجز از معرفت حق * مصرع * العجز عن درک الادراک ادراک * وحضرت میر قاسم انوار قدس سره در بعضی از رسایل خود امانت را بر خلافت ربانی فرود آورده و گفته که ظلم و جهل ضد علم و عدل است اما بمعنی اذا جاء زشتی شده انعکس ضده این جا جلوه داده * ظلوم و جهول صیغهٔ مبالغه است و هرگاه که این دو صفت از حد متجاوز کردند هر آینه بضد خود مبدل خواهند گشت و در روح الارواح می گوید که ظلوما و جهولا این جا مدح است نه ذم آدم علیه السلام بر همت برداشت که فوق الطاقت بود گفتند ظلم کردی بر نفس خود انسانی که بار گران است گفت از غیر حق جاهل بودم آوازهٔ ظلومی و جهولی او در دو عالم افتاد و عالمیان از سر این غافل و در لوامع آورده که آن بوالعجبی که عشق را در عالم بشریت است در ممالک ملکیت نیست که ایشان سایه پرورد لطف و عصمتند و مردم سایه پرورد محبی و در قدری و قیمتی نیست عشق را طایفه در خورند که صفت اتجعل فیها من یفسد فیها سرمایهٔ بازار ایشان و سمت انه کان ظلوما جهولا پیرایهٔ روزگار ایشان است * بیت *

* عاشقانرا در دو بدنامی خوش است * * عاشقانرا سوز و ناکامی خوش است *

آفتاب امانت که از برج عرض الوهیت بتافت آسمان گفت مرا وصف رفعت ثابت است * زمین فریاد برکشید که مرا نعمت بسطت واقع است * صدا از کوه برآمد که مرا ثبات قدم حاصل است ماحمل این بار نداریم نشاید که آفت بما بازخورد و این صفتها از ما بستاند * آدم خاکی گفت که مرا چیست که از من نستانند مردانه پیش آمد و باری که هیاکل افلاک نکشید بر دوش نیاز گرفته نعرهٔ هل من مزید زدن آغاز کرد فرمان شد ای خاکی دلیر این همه قوت از کجا آوردی زبان حال او می گفت که بارگران بمدد یار مهربان می تواند کشید * بیت * * آن بار که از بردن او عرش ابا کرد * * با قوت توکل آن بار توان بود *

النصه خلعت حمل امانت جزبر قامت باستقامت انسان که منشور انی جاعل فی الارض خلیفه بر نام نامی او نوشته اند راست نیاید و چون کاری بین عظمت و مهمی بدین اهمیت نام زد او راجهت دفع چشم زخم دران شیاطین که دشمنان دینند آویزند سپندانه آنکان ظلوماجهولا بر آتش غیرت افگنند * مصرع * تا کور شود هر آنکه نتواند دید

سورة السبا مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي اربع وخمسون آية

ع (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ) همه سپاس و ستایش مر خدایرا است (اَلَّذِيْ لَهٗ) آنخدائی که مراو راست (مَا فِي السَّمٰوٰتِ) آنچه در آسمانها است از و سایط جلایل نعم (وَمَا فِي الْاَرْضِ) و آنچه در زمینها است از رواسط و قلایل جود و کرم (وَلَهُ الْحَمْدُ) و مراو راست ستایش (فِي الْاٰخِرَةِ ط) در ان سرای نه از روی تکلیف بلکه از راه سرور چنانچه گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و الحمد لله الذی صدقنا وعده و الحمد لله الذی اخلنا دار المقام و گفته اند مجموع اهل آخرت مراو را حمد گویند دوستان او را بافضال ستایند و دشمنان بعدل ستایش نمایند (وَهُوَ الْحَكِيْمُ) و او است کاردان (اَلْخَبِيْرُ ۝) و اما باحوال بندگان از آشکارا و نهان (يَعْلَمُ) میداند (مَا يَلِجُ) آنچه فرو رود (فِي الْاَرْضِ) در زمین چون آب باران (وَمَا يَخْرُجُ) و آنچه بیرون آید (مِنْهَا) از زمین چون نبات یا دانا است بآنچه در زیر زمین باشد چون کنوز و دفاین و اموات و آنچه بر روی زمین باشد چون حیوان و عیون و فلزات (وَمَا يَنْزِلُ) و میداند آنچه فرود می آید (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان چون ملایکه و کتب و مقادیر و ارزاق و امطار (وَمَا يَعْرُجُ) و آنچه بالا میرود (فِيْهَا ط) در آسمان چون فرشتگان و نامهای اعمال بندگان و دعوات و کلمات طیبه و ارواح طاهره در عرائب التفسیر آورده که آنکه فرو می آید یعنی جبرئیل ع م و آنکه بالا میرود یعنی حضرت رسالت پناه ع م در شب معراج صاحب کشف الاسرار فرموده که برعام تقدیم او پوشیده نیست آنچه فرو می آید بر دلهای اولیا از واردات و کشوفات و آنچه بالا میرود از انفاس انفاس اولیا و اصفیا در همه اوقات با آنچه فرو می آید الطاف کرم است از بارگاه قدم متوجه دلها گشته هرجا که بوی آشنائی می آید همانجا منزل می کنند ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها و آنچه بالا میرود نالهٔ تایبان است و آه مذنبان که چون سحرگاه از خلوت خانهٔ سینهٔ ایشان روی بدرگاه رحمت پناه آرد فی الحال رقم قبول بروی کشند که انین المذنبین احب الی من زجل المسبحین * بیت *

* غلغل تسبیح شیخ ارچند مقبول است لیک * * آه درد آلود رندان را قبول دیگر است *

(وَهُوَ الرَّحِيْمُ) و او است مهربان در انام نعمت (اَلْغَفُوْرُ ۝) بوشنده گناهان بپردهٔ رحمت (وَقَالَ الَّذِيْنَ

کَفَرُوا) و گفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار یا استهزا که (لَا تَاْتِیْنَا السَّاعَةُ ط) نمی آید ما قیامت (قُلْ) جوابی محمد (بَلٰی) نه آن است که شما می گوئید آری (وَرَبِّیْ) بحق پروردگار من و در لباب گفته که ابو سفیان بالات و عزی سوگند خورد که بعث و نشور نیست حق سبحانه فرمود که ای محمد تو هم سوگند خور که بحق آفریدگار من که بر روی (لَتَاْتِیَنَّکُمْ ق) هر آینه بیاید بشما قیامت (عٰلِمِ الْغَیْبِ ج) صفت پروردگار است یعنی داننده پوشیده ها است (لَا یَعْزُبُ) دور نشود (عَنْهُ) از علم او یا پوشیده نگردد از او (مِثْقَالُ ذَرَّةٍ) هم سنگ مورچه خرد یا بوزن ذره از ذرات هوا (فِی السَّمٰوٰتِ) در آسمانها (وَلَا فِی الْاَرْضِ) و نه در زمین (وَلَا اَصْغَرُ) و نیست خردتر (مِنْ ذٰلِکَ) از مثقال ذره (وَلَا اَکْبَرُ) و نه بزرگ تر از ان (اِلَّا فِیْ کِتٰبٍ) مگر آنکه مکتوب است در کتاب (مُّبِیْنٍ ق) روشن یعنی در لوح محفوظ و مجموع اینها را در لوح ثبت کرده (لِیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) تا پاداش دهد آنانرا که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ط) و کرده اند عملهای شایسته (اُولٰٓئِکَ) آن گروه مومنان و نیکوکاران (لَهُمْ) مر ایشان را است (مَّغْفِرَةٌ) آمرزش خطیات (وَّرِزْقٌ کَرِیْمٌ ۝) و روزی بزرگوار یعنی بی طلب و تعب (وَالَّذِیْنَ سَعَوْا) و آنانکه بشتابند (فِیْ اٰیٰتِنَا) در آیت های کلام ما یعنی در ابطال آن سعی نمودند (مُعٰجِزِیْنَ) عناد کنندگان یا کوشندگان در تغییر مردم از ان یا بزعم خود پیشی گیرندگان بر ما تا عذاب ما از ایشان فوت شود (اُولٰٓئِکَ) آن گروه (لَهُمْ) مر ایشان را است (عَذَابٌ) عذابی (مِّنْ رِّجْزٍ اَلِیْمٌ ۝) از سخت تر عذابی الیم تر و رساننده (وَیَرَی الَّذِیْنَ) و دیگر اثبات اشیا در لوح محفوظ برای آن است که تا بداند آنانکه (اُوْتُوا الْعِلْمَ) داده شدند علم را مراد اصحاب پیغمبر هم اند یا مومنان اهل کتاب و بر هر تقدیر مراد آن است که اهل علم دانند (الَّذِیْٓ اُنْزِلَ) آن چیزی که فرو فرستاده شده است (اِلَیْکَ) بسوی تو (مِنْ رَّبِّکَ) از آفریدگار تو یعنی قرآن (هُوَ الْحَقَّ ق) او راست و درست است (وَیَهْدِیْٓ) و او یعنی آن منزل راه نماید (اِلٰی صِرَاطِ الْعَزِیْزِ) براه خدای غالب (الْحَمِیْدِ ۝) ستوده بر نعم غایت الحمد (وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و گفتند آنانکه گرویده اند یعنی از منکران بعث بعضی مر بعضی را گفتند (هَلْ نَدُلُّکُمْ) آیا دلالت کنیم شما را (عَلٰی رَجُلٍ یُّنَبِّئُکُمْ) بمردی که خبر میدهد شما را یعنی محمد ﷺ که می گوید (اِذَا مُزِّقْتُمْ) چون پاره کرده شوید یعنی متفرق سازند هر اجزای شما را (کُلَّ مُمَزَّقٍ ق) همه پاره شدنی یعنی اجساد شما ریزه ریزه کرده در خاک (اِنَّکُمْ) بدرستیکه شما (لَفِیْ خَلْقٍ جَدِیْدٍ ۝) هر آینه در آفرینش نو خواهید بود یعنی زنده خواهید گشت کافران با یکدیگر گفتند که مردی چنین خبر میدهد (اَفْتَرٰی عَلَی اللّٰهِ) آیا می بندد بر خدای (کَذِبًا) دروغی را استعمدا (اَمْ بِهٖ جِنَّةٌ ط) آیا به دیوانی است که

می گوید چیزی که نمی داند (بَلِ الَّذِیْنَ) نه چنین است که می گویند بل آنانکه (لَا یُؤْمِنُوْنَ) نمی کردند (بِالْاٰخِرَةِ) بدان سرای (فِی الْعَذَابِ) در عذاب اند بدان جهان (وَالضَّلٰلِ الْبَعِیْدِ ۝) در گمراهی دور از صواب بدین جهان وصف ضلال به بعید از قبیل اسناد مجازی است چه بعد از صفت ضلال است (اَفَلَمْ یَرَوْا) آیا نمی بینند و نمی کردند کافران (اِلٰی مَا بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ) بسوی آنچه در پیش ایشان است (وَمَا خَلْفَهُمْ) و آنچه از پس ایشان است (مِّنَ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ ط) از آسمان و زمین یعنی فروگرفته است پس و پیش ایشان را و ایشان محبوس و محصور اند میان آسمان و زمین (اِنْ نَّشَاْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْاَرْضَ) اگر خواهیم فرو بریم ایشان را بزمین (اَوْ نُسْقِطْ) یا فرو افگنیم (عَلَیْهِمْ) بر ایشان (کِسَفًا مِّنَ السَّمَآءِ ط) قطعه از آسمان به جهت تکذیب ایشان مر آیت های ما را (اِنَّ فِیْ ذٰلِکَ) بدرستیکه در نظر بآسمان و زمین یا در تامل باقتدار خسف و اسقاط (لَاٰیَةً) هر آینه دلالتی است و عبرتی (لِّکُلِّ عَبْدٍ مُّنِیْبٍ ۝) مر بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان تفکر و تدبر می نمایند در دلایل قدرت و مخایل حکمت (وَلَقَدْ اٰتَیْنَا ع ۷ دَاوٗدَ) و هر آینه ما دادیم داود را (مِنَّا) از نزدیک ما (فَضْلًا ط) زیادتی بر سایر مردمان که نبوت منسوب بوده یا زبور و یا بادشاهی یا حسن خلق با رعیت یا توفیق عدل و حکم یا بخشایش بر مجرم و ضعفا یا علامت مناجات یا علم با آنکه جز بارگاه او ملجا و پناهی نیست و در عین المعانی آورده که مراد صوت حسن است چه هرگاه که داود دعم بزبور خواندن مشغول گشتی سباع و وحوش از منازل خود بیرون آمده استماع آواز دلنواز او کردندی و طیور از نغمات جان فزایش مضطرب گشته خود را از هوا بر زمین افگندندی * نظم *

* ز صوت دلکشش جان تازه گشتی * * روان را ذوق بی اندازه گشتی *
* سپهر چنگ پشت ارغنون ساز * * ازان بر حال تر نشنوده آواز *

و بعضی گفته اند که فضل آن است که بعد ازین می گوید (یٰجِبَالُ اَوِّبِیْ) گفتیم ما که ای کوهها باز گردانید آوازهای خود را (مَعَهٗ) با داود دعم در وقت تسبیح او یعنی موافقت کنید با وی یا سیر کنید با وی هر کجا که رود و هرگاه که خواهد و این معجزه داود دعم بود که هرگاه خواستی کوه با وی روان شدی (وَالطَّیْرَ ط) و مسخر کردیم وی را مرغان را در وقت ذکر با وی موافقت نمودندی آورده اند که چون داود دعم تسبیح گفتی کوهها بصدای وی را مدد دادندی و مرغان بر زبر سر وی صف کشیده بالحان دلاویز او را مساعدت نمودندی و بسیار بس از سماع آن نغمات قالب از ارواح تهی کردندی * بیت *

* چو گرد د مطرب من نغمه پرداز * * ز شوقش مرغ روح آید بپرواز *

روزی فرشته بزیارت داود علیه السلام آمد و گفت تو پیغمبر خدا و خلیفهٔ اولی او لی آن است که طعام تو از کسب تو باشد و داود علیه السلام از خدا پیشهٔ طلبید امر شد که زره گری کند و آن را بروی آسان گردانید چنانچه می فرماید (وَاَلَنَّا لَهُ الْحَدِیْدَ) و نرم گردانیدیم مر او را آهن بی آتش و مطرقه چنانکه در دست او چون موم نرم بودی و در وی هر تصرفی که خواستی کردی و فرمان دادیم (اَنِ اعْمَلْ) باآنکه بساز (سَابِغَاتٍ) زرههای فراخ دامن کشاده (وَقَدِّرْ) و اندازه نگهدار (فِی السَّرْدِ) در بافتن آن یعنی حلقهای مسادی درهم افکن تا وضع آن متناسب افتد و بسیر آورده که هر روز زرهی تمام کردی و بیش هزار درهم فروختی چهار هزار تصدق کردی و دو هزار نفقهٔ عیال ساختی و در لباب گفته که چون وفات یافت شش هزار زره در خانهٔ او بود (وَاعْمَلُوْا) و دیگر گفتیم ای داود با آل خود عمل کنید (صَالِحًا) عملی شایسته یعنی خالص از اغراض (اِنِّیْ) بدرستیکه من (بِمَا تَعْمَلُوْنَ) بآنچه شما می کنید (بَصِیْرٌ) بینا ام و لایق آن پاداش خواهیم داد (وَلِسُلَیْمَانَ الرِّیْحَ) و مسخر کرده شد مر سلیمان را عم باد (غُدُوُّهَا شَهْرٌ) رفتن او بامداد یک ماهه راه (وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ) و شبانگاه نیز مسیرت شهری صباح از تدمر بیرون آمدی و قیلوله در اصطخر شیراز کردی و شب را بکابل رفتی و آنجا بیتوته نمودی (وَاَسَلْنَا) و جاری گردیم (لَهُ) برای او (عَیْنَ الْقِطْرِ) چشمهٔ مس گداخته را تا از معدن بیرون آمدی چون آب روان و آن در موضعی بود از یمن بقرب صنعا و در مدت سه روز سلیمان گردی و از ان مس آنچه می خواستند می ساختند (وَمِنَ الْجِنِّ) و رام کرده شد مر او را از دیوان (مَنْ یَّعْمَلُ بَیْنَ یَدَیْهِ) کسی که کار کردی پیش او (بِاِذْنِ رَبِّهِ) بفرمان پروردگار او و مقرر کردیم که (وَمَنْ یَّزِغْ مِنْهُمْ) و هر که بگردد و بایل شود از دیوان و سرکشی کند (عَنْ اَمْرِنَا) از فرمان ما و از اطاعت سلیمان عم (نُذِقْهُ) بچشانیم او را (مِنْ عَذَابِ السَّعِیْرِ) از عذاب آتش افروخته در عقبی و گویند در دنیا بلکه که تازیانه از آتش در دست داشته مقرر شد که موکل باشد بر دیوان هرگاه که از فرمان سلیمان عم دیوی بیرون رود آن تازیانهٔ آتش بر وی زند و او را بسوزد (یَعْمَلُوْنَ) می کردند (لَهُ) برای سلیمان عم (مَا یَشَآءُ) آنچه می خواست (مِنْ مَّحَارِیْبَ) از غرفهای خوش و منظرهای دلکش در وسیط آورده که محراب منزلی را گویند که بدو رود و بدو باید رفت و گفته اند محاریب اینجا موضع حرب است چون قلعهای بلند و حصارهای ارجمند و دیوان برای سلیمان عم در ولایت یمن حصنهای عجیب ساخته بودند چون مروارید بینوان قاتوم و عمدان و هند و حنیده و امثال آن (وَتَمَاثِیْلَ) و می ساختند تمثالها و صورتهای ملایکه و انبیا عم بر وضعی که در ضمان عبادت بران بوده اند

نامردمان آزار شاید نمود بر مومنان بلکه پرستش نمایند و در آن زمان اتخاذ تصاویر مباح بوده و در عین لمعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت آدمیان می ساختند وحق سبحانه بوقت محاربه باعداء روح در ایشان نمی دمید تا در قتال قوی و صلب باشند و گفته اند تماثیل دو شیر خته بودند در زیر تخت او و هیأت او و کرگس انگبخته بر بالای تخت چون سلیمان عم خواستی که بر تخت برآید آن دو شیر بازوهای خود را برافراختندی تا پای بران نهاده بالا رفتی و چون بر تخت نشستی کرگسان به بالهای خود بر اساسیه کرسی (وَجِفَانٍ) و می کردند از برای سلیمان عم کاسهای جوبین و غیر آن (کَالْجَوَابِ) مانند حوضهای بزرگ (وَقُدُورٍ رّٰسِيٰتٍ ط) و دیگهای بلند بر سر پای نهاده مانند کوههاو او را در روز هزار طباخ بوده که دیگ و دیگها طعام پختندی. هنوز در بعضی از ولایت شام دیگهاچنان از سنگ تراشیده موجود است (اِعْمَلُوٓا) گفتیم عملی خیر کنید (اٰلَ دَاوٗدَ) ای آل داود (شُكْرًا ط) برای سپاس داری چنین نعمتها ثابت شناسی قدس سره فرمود که آل داود هم ساعت لیل و نهار را قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قایم بودی شکر الهی و عبادت بادشاهی (وَقَلِيْلٌ) اند کی (مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُوْرُ ۝) از بندگان من سپاس دارند و شکور آن را گویند که بدل و زبان و جوارح اکثر اوقات مراسم شکرگزاری آداکند باو جود چنین استغراقی در شکر خود را از ادای شکر عاجز شناسد چه توفیق شکر نعمتی است مستدعی شکر دیگر و ازاینجا گفته اند الشکر من بری عجزه من الشکر

* مثنوی *

* هر شکر حق نداند هیچ کس * * جرت آمد حاصل دانا و بس *
* آن بزرگی گفت با حق در نهان * * کای پدید آرندهٔ هر دو جهان *
* ای منزه از زن و فرزند و جفت * * کی توانم شکر نعمتهات گفت *
* پیک حضرت داد ش از ایزد پیام * * گفتش از تو این بود شکر مدام *
* چون در این ره این قدر بشناختی * * شکر نعمتهای ما پرداختی *

آورده اند که بنای بیت المقدس را داود عم آغاز کرده بود و سلیمان عم در اتمام آن صعبهای بلیغ بجای آورد و هنوز یک لبه کار مانده بود که مقتضای اجل بسلیمان عم درآمده طلب و دیعت روح کرد سلیمان عم بسکان خود را وصیت کرد که مرگ مرا پنهان کنید و مرا بندازمرگ بر عصای من تکیه دهید تا جن از کار خود باز نمانند و سهم سبحه بانجام رسد پس چون سلیمان عم درگذشت او را بشستند و بر تابوت گزاردند و او را بر عصا تکیه دادند دیوان از دور او را زنده می پنداشتند و همان کار که نام زد ایشان بود قیام می نمودند

تا بعد از یک سال اسفل عصای او را دابة الارض بخورد و او بر زمین افتاد همگنان را موت او معلوم شد
فی الحال دیوان فرار نموده در شعاب جبال و اجوف بوادی گریختند کما قال الله تعالی (فَلَمَّا قَضَيْنَا)
پس آن هنگام که قضا کردیم (عَلَيْهِ الْمَوْتَ) بر سلیمان عم مرگ را و او را مرده بر عصا تکیه داده
(مَا دَلَّهُمْ) دلالت نکرد مر دیوان را (عَلَىٰ مَوْتِهِ) بر مرگ سلیمان عم (إِلَّا دَابَّةُ الْأَرْضِ) مگر چوب خوارهٔ
که از زمین برآمده (تَأْكُلُ) می خورد (مِنسَأَتَهُ ج) عصای او را (فَلَمَّا خَرَّ) پس آن هنگام که بیفتاد
سلیمان عم (تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ) دانستند دیوان (أَن لَّوْ كَانُوا) آنکه اگر بودندی که البته (يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ)
دانستندی غیب را گمان بعض آن بود که غیب میدانند و بر مردم چنین ظاهر می کردند حق سبحانه می فرماید که
اگر ایشان دانا بودندی نغیبت (مَا لَبِثُوا) در رنج نکردندی یک سال (فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ ۞) در عذاب
خوار کننده یعنی سکالیدن شاق که ایشان را در عمل عمارت بود (لَقَدْ كَانَ) بدرستیکه بود (لِسَبَإٍ) مر اولاد
سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را (فِي مَسْكَنِهِمْ) در مسکنهای ایشان و حفص بصیغهٔ مفرد خواند
یعنی در مسکن ایشان (آيَةٌ ط) علامتی و دلالتی بر وجود صانع و قدرت کاملهٔ او در مختار آورده که فرزندان
سبا را در حوالی مآرب از ولایت یمن منزلی بود در میان دو کوه از اعلی تا اسفل آن منزل هجده فرسخ
و مشرب ایشان در اعلای وادی بود از چشمهٔ در پایان کوه و کاه بودی که فاضل آب از ویت شهر
بآب ایشان ضم شدی و خرابی کردی از بقیض کرد الی ولایت ایشان بود درخواست کردند تا سدی دست
در دامنهٔ دو کوه تا آبهای اصلی و زاید آنجا جمع شدی و سه ثقبه بران سد ترتیب کردند تا اول ثقبهٔ اعلی بکشایند
و آب بمزروعات خود برند و چون کمتر شود دوم سفلی و بآخر سفلی و ایشان بر یمین و یسار منازل خود
باغهای اشجار مثمر درختان میوه دار کما قال الله تعالی (جَنَّتَانِ) و آیتی که در مساکن ایشان ما گفته شد
آن بوستان بود (عَن يَمِينٍ وَشِمَالٍ ط) از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغ بسیار
بود اما از تقارب اشجار همه بمثابهٔ یک باغ می نمود (كُلُوا) گفت پیغمبر مر ایشان را که بخورید
(مِن رِّزْقِ رَبِّكُمْ) از روزی پروردگار خود و کثرت میوه ایشان بمثابه بود که اگر کسی زنبیلی بر سر
نهادی و بر یمین و یسار درختان گذشتی آن زنبیل پر میوه شدی بی حرکت دست پس پیغمبر عم گفت که ازین
نعمتها بخورید (وَاشْكُرُوا لَهُ ط) و شکر کنید مر خدایرا (بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ) این شهری که خدای شمارا در آن یا از آن
روزی میدهد شهری پاکیزه است و هوای تندرست و آبی شیرین و خاک پاک * بیت *

* شهری چو بهشت از نکوئی * * چون باغ ارم بتازه روئی *

در آنجا پشه و گیاهان و گزاد م نبودی و نسبش در جامهایشان نبودی و هر غریبی که آنجا رسیدی همه شها که در جامه وی بودی بمردی (وَرَبٌّ غَفُورٌ) و پروردگار روزی دهنده و از شما شکر جوینده و امرزنده است مر کسی را که توبه کند از شرک (فَاَعْرَضُوا) پس ایشان روی بگردانیدند از پیغمبر خود و شکرگزاری نه نمودند و در خبر است که سیزده پیغمبر هم بدیشان آمدند را تکذیب کردند پیغمبر آخرین در زمان پادشاهی ذی الادغار بن جیشان بعد از رفع حضرت ادریس هم بدیشان آمد و او را بسیار برنجانیدند حق سبحانه موشهای دشتی در زیر بند آب ایشان پدید آورده بفرمود تا بند را سوراخ کردند و نیم شب بود که همه در خواب بودند بند شکسته شد و سیل در آمده منازل و حدایق ایشان معمور گشت و بسیاری مردم و چهارپایان هلاک شدند چنانچه فرمود چون اعراض کردند (فَاَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) پس فرستادیم بر ایشان (سَيْلَ الْعَرِمِ) سیل صعب و گفته اند عرم بند آب است یا نام وادی که آب از آید یا اسم موش دشتی که بند را سوراخ کرد (وَبَدَّلْنَاهُمْ) و بدل دادیم ایشانرا (بِجَنَّتَيْهِمْ) باغهای ایشان (جَنَّتَيْنِ) و باغ (ذَوَاتَيْ اُكُلٍ خَمْطٍ) خداوند میوهٔ تلخ (وَّاَثْلٍ) و شوره گزو چنین موضعی را جنت گفتن بطریق مشاکله است (وَشَيْءٍ) چیزی (مِّنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ) از کنار اندک یعنی در ان شوره زار اندک میوه کناد دادیم تا یاد کنند از ان میوهای فوت شده (ذٰلِكَ) این عذاب (جَزَيْنَاهُمْ) پاداش دادیم ما ایشانرا (بِمَا كَفَرُوا) بسبب آنکه کفران نعمت ورزیده بر مثال کافر شدند (وَهَلْ نُجَازِيْ) و آیا عقاب کرده شود (اِلَّا الْكَفُوْرَ) مگر ناسپاسی و خصوص نجازی خواند فعال متکاثر معلوم و کفور را منصوب سازد یعنی آیا پاداش میدهیم مگر ناسپاسی جزای عام است هر مومن و کافر را و مجازات خاصهٔ کفار را است آورده اند که بقایای سبا نزد پیغمبر هم آمده گفتند شناختیم پیغمبر و پروردگار خود را پس ازین اگر نعمتی بما و زانی فرماید ناسپاسی نکنیم و عبادتی بجای آوریم که هیچ قوم نکرده باشند حق سبحانه دیگر باره در های نعمت بر ایشان گشوده فرمود که (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم (بَيْنَهُمْ) میان سبا (وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِيْ) و میان آن دیهها که بکرم خود (بَارَكْنَا) برکت دادیم (فِيْهَا) در ان از ولایت شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا (قُرًى ظَاهِرَةً) دیههای معمور آشکارا متصل بکدیگر در عین المعانی گوید از مارب که منزل اهل سبا بود تا شام چهار هزار و هفصد و پنج آمد (وَقَدَّرْنَا) و تقدیر کردیم (فِيْهَا السَّيْرَ) در ان دیهها رفتن مردم را بمقادیر مراحل بیان کردیم و گفتیم (سِيْرُوْا) بروید (فِيْهَا) در ان دیهها (لَيَالِيَ وَاَيَّامًا) شبها و روزها (اٰمِنِيْنَ) امان یافتگان از دشمنان و سباع بجهت کثرت خلق یا از جوع و عطش بسبب آبادانی

مواضع بقیهٔ سبا آغاز تجارت کرده از یمن به شام میرفتند چاشت در دیهی بودند و شام در دیهی و نونگرانرا بدرویشان حسد آمد که میان ما و ایشان هیچ فرقی نیست پیاده و مفلس این راه همچنان میروند که سواره و نونگر (فَقَالُوا) پس گفتند اغنیای ایشان (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (بَاعِدْ) دوری افگن (بَيْنَ أَسْفَارِنَا) میان منازل سفرهای ما یعنی بیابانها پدید کن از منزلی تا منزلی تا مردم بی زاد و راحله سفر نکنند و نتوانند کرد (وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ) و ستم کردند بدین دعا به نفس خود در ما آن دیهها را خراب کردیم (فَجَعَلْنَاهُمْ) پس بگردانیدیم اهل عبارا (أَحَادِيثَ) مسخرگان یعنی ایشان به تعجب باز گویند که از آبادانی بخرابی میان کردند (وَمَزَّقْنَاهُمْ) و پراگنده ساختیم ایشان را (كُلَّ مُمَزَّقٍ) همه پراگنده ساختنی تا یکی از ایشان در مارب نماند قبیلهٔ غسان از ایشان بشام رفت و فضاعه بمکه و اسد بحرین و ازد بیثرب و جزام بتهامه و ازد بعمان و این کار ضرب المثل شد بحدی که تفرقوا ایدی سبا (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در آنچه ذکر کردیم (لَآيَاتٍ) هر آینه عبرتها است (لِكُلِّ صَبَّارٍ) مر هر صبر کننده را بر محنتها (شَكُورٍ) سپاس گوینده بر نعمتها در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فارغ بالی می گذرانیدند بسبب ناسپاسی بعافیت و ناشکری بر نعمت رسید بر ایشان آنچه رسید

* بیت *

* روزگار عافیت شکرت نکردم لاجرم * دستی که در آغوش بود اکنون بدندان می گزم *

(وَلَقَدْ صَدَّقَ) و بدرستیکه راست یافت (عَلَيْهِمْ) بر اهل سبا و امیح آن است که بر همه کافران (إِبْلِيسُ ظَنَّهُ) ابلیس گمان خود را یعنی گمان برده بود شیطان که من بر بنی آدم بسبب شهوت و غضب که در نهاد ایشان نهاده اند دست یابم و ایشان را گمراه کنم گمان او در بارهٔ اهل غوایت راست شد (فَاتَّبَعُوهُ) پس پیروی او کردند در شرک و معصیت (إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) مگر گروهی از مومنان که مستثنی اند (وَمَا كَانَ) و نبود (لَهُ عَلَيْهِمْ) مر ابلیس را بر آنانکه گمان او در شان ایشان محقق شد (مِنْ سُلْطَانٍ) تسلطی و احتیالی (إِلَّا لِنَعْلَمَ) مگر برای آنکه جدا کنیم (مَنْ يُؤْمِنُ) کسی را که می گردد (بِالْآخِرَةِ) بدان سرای (مِمَّنْ هُوَ) از کسیکه (مِنْهَا فِي شَكٍّ) از آخرت در گمان است تا بدانند اولیای ما اهل ایمان و ارباب گمانرا (وَرَبُّكَ) و پروردگار تو (عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیزها (حَفِيظٌ) نگاهبان است

ع ۸

(قُلِ) بگوای محمد مر مشرکان مکه را (ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ) بخوانید آنانرا که گمان برده اید ایشانرا خدایان (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی یعنی ملایکه که می پرستید بخوانید تا از ایشان در جلب منافع و دفع مکاره هیچ مدد می یابید یعنی ایشانرا بی عون آفریدگار اختیاری و اقتداری نیست یا مر گمراهانرا بگوی که بخوانید

آلهه خود را هیچ اجابت کنند شما را و چگونه اجابت کنند شما را اگر مطلعنا (لَا یَمْلِکُوْنَ) مالک نمی شوند
ایشان (مِثْقَالَ ذَرَّةٍ) هم سنگ مورچهٔ از خرد و شر (فِی السَّمٰوٰتِ) در آسمانها (وَلَا فِی الْاَرْضِ)
و نه در زمین (وَمَا لَهُمْ) و نیست مر بتان یا دوستگان را (فِیْهِمَا) در آسمان و زمین (مِنْ شِرْكٍ) هیچ شرکتی
نه در آفریدن و نه در تصرف کردن (وَمَا لَهٗ) و نیست مر خدا را (مِنْهُمْ) از اصنام ملایکه در تدبیر و تدبیر
(مِّنْ ظَهِیْرٍ ۝) هیچ یاری و مددگاری (وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ) و سود نکند شفاعت کس (عِنْدَهٗ) نزد یک
خدای تعالی یعنی گمان شفاعت که ملایکه یا اصنام دارید محقق نخواهد شد زیرا که درخواست کردن نفع نکند
(اِلَّا لِمَنْ اَذِنَ لَهٗ ط) مگر کسیکه دستوری دهد خدای مر او را برای شفاعت کردن یا از وی باشد درخواست
کردن و روز قیامت منتظر باشند و هم شافع هم مشفوع له او در ترس و فزع گذرانند تا از حضرت
عزت چه فرمان رسد و این انتظار می برند (حَتّٰۤی اِذَا فُزِّعَ) تا چون بردارند فزع را (عَنْ قُلُوْبِهِمْ) از دلهای
ایشان و دستوری شفاعت دهند (قَالُوْا) گویند بعضی از ایشان بعضی را که (مَاذَا قَالَ) چه چیز گفت
(رَبُّكُمْ) پروردگار شما در باب شفاعت (قَالُوا الْحَقَّ ط) گویند سخن راست و درست گفت و فرمودند
که مومنان را شفاعت کنند نه کافران را (وَهُوَ الْعَلِیُّ الْكَبِیْرُ ۝) و خدای برتر است و بزرگوارتر از آنکه
پیغمبر و فرشته بی اذن او شفاعت توانند کرد (قُلْ مَنْ یَّرْزُقُكُمْ) بگو ای محمد که روزی دهد شما را
(مِّنَ السَّمٰوٰتِ) از آسمانها باران (وَالْاَرْضِ ط) و از زمین نبات (قُلِ اللّٰهُ) و هم خود بگوی روزی
دهد شما را خدای تعالی چه آن سوال را بجز این جوابی نیست و اگر کافران بخوف الزام بزبان نگویند و بدل مقر آنند
(وَاِنَّا) و دیگر بگو با ایشان که ما مومنان که روزی دهنده را یکی گوئیم و یکی را پرستش کنیم که بر هر صفت
یکی است (اَوْ اِیَّاكُمْ) یا شما مشرکان که جماد را مرتبت امکانیت فرو تر از وجوب است باواجب الوجود
شریک می زنید (لَعَلٰی هُدًی) بر راه راستیم (اَوْ فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝) یا در گمراهی آشکارا (قُلْ لَّا تُسْـَٔلُوْنَ)
بگو پرسیده نخواهید شد شما (عَمَّاۤ اَجْرَمْنَا) از آنکه می کنیم ما از بدی (وَلَا نُسْـَٔلُ) و ما پرسیده نخواهیم شد (عَمَّا
تَعْمَلُوْنَ ۝) از آنچه شما می کنید بلکه هر کس را از عمل او سوال پروردگار ما خواهند کرد و مناسب آن جزا
خواهند داد (قُلْ یَجْمَعُ) بگو جمع کند (بَیْنَنَا) میان ما (رَبُّنَا) پروردگار ما روز قیامت (ثُمَّ یَفْتَحُ) پس حکم کند
(بَیْنَنَا بِالْحَقِّ ط) میان ما براستی و محق را بر ستمان و صاحب حق را بر مبطل را بزندان و بال
(وَهُوَ الْفَتَّاحُ) و او است حکم کننده در قضاهای شگفت (الْعَلِیْمُ ط) دانا به چگونگی حکم (قُلْ اَرُوْنِیَ الَّذِیْنَ)
بگو بنمائید من آنها را که (اَلْحَقْتُمْ) بر ستاید (بِهٖ) بخدای (شُرَكَآءَ) انباز ان یعنی بنمائید تا بکدام صفت خدا را

شریک حق می سازید در عبادت (کَلَّا ط) این انباری) درست نیست (بَلْ هُوَ اللّٰهُ الْعَزِیْزُ) بلکه او است خداوند غالب بر هر کس که دم شرکت با او تواند زد (الْحَکِیْمُ ۞) دانا باحکام صواب وموصوف بحکمت بالغه پس کدام کس را با او رتبت شرکت تواند داد * نظم *

* وحده لا شریک له صفتش * * و هو الفرد اضل معرفتش *
* شرک را سوی وحدتش ره نیست * * عقل از کنه ذاتش آگه نیست *
* هست در راه کبریای جلال * * شرک نالایق و شریک محال *

(وَمَا اَرْسَلْنٰکَ) و نفرستادیم ترا ای محمد (اِلَّا کَآفَّةً) مگر فرستادن عامه و شامل (لِّلنَّاسِ) مر هر مردمانرا از احمر و اسود و از جن و انس یا نفرستادیم مگر به عامهٔ خلق و این از خصایص افضلیت آنحضرت است ع که بمبعوث بود باهر افراد آدمیان و جنیان و غیر آن و هیچ کس از انبیاء ع بتمام جن و انس مبعوث نشده * نظم *

* ترا دادند منشور سعادت * * وزان پس نوع انسان آفریدند *
* پیمبر جمله در خیل تو کردند * * پس آنگاهی سلیمان آفریدند *

و گفته اند های کافه برای مبالغه است چون علامت و نسابت یعنی نفرستادیم ترا مگر باز دارندهٔ مردمانرا از شرک (بَشِیْرًا) مژده دهنده بفضل کسیکه بتوحید اقرار کند (وَّنَذِیْرًا) و بیم کنندهٔ بعدل آنرا که بشرک اصرار نماید (وَّلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ) و لیکن بیشتر مردمان (لَا یَعْلَمُوْنَ ۞) نمی دانند فضایل و کمالات ترا و جهال مرکب ایشانرا بر مخالفت تو میدارد (وَیَقُوْلُوْنَ) و می گویند از فرط جهالت (مَتٰی) کی باشد (هٰذَا الْوَعْدُ) این وعدهٔ عذاب یا قیام قیامت (اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۞) اگر هستید شما راست گویان یعنی رسول و مومنان (قُلْ لَّکُمْ) بگو مر شمارا (مِّیْعَادُ یَوْمٍ) وعدهٔ روزی است که چون بر شد (لَّا تَسْتَاْخِرُوْنَ) باز پس نمانید (عَنْهُ) از ان روز (سَاعَةً) مقدار اندک زمانی (وَّلَا تَسْتَقْدِمُوْنَ ۞) و پیشی نگیرید بران آورده اند که کفار مکه اهل کتاب را از احوال پیغمبر ع پرسیدند ایشان گفتند ما در کتب خود نعت او خوانده ایم و او پیغمبر بحق است ابوجهل و امثال او گفتند ما به کتب شما نیز ایمان نداریم و این آیت نازل شد که (وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و گفتند آنانکه کفر ورزیدند مر اهل کتاب را که ما (لَنْ نُّؤْمِنَ) ایمان نداریم (بِهٰذَا الْقُرْاٰنِ) باین قرآن که بر محمد فرو می آید (وَلَا بِالَّذِیْ) و نه بدان کتاب نیز که فرو آمده است (بَیْنَ یَدَیْهِ ط) پیش از و (وَلَوْ تَرٰی) و اگر ببینی (اِذِ الظّٰلِمُوْنَ) چون ستمکاران یعنی مشرکانرا (مَوْقُوْفُوْنَ) باز داشتگان باشند (عِنْدَ رَبِّهِمْ ۚ) نزد پروردگار خود یعنی در موقف محاسبه هر آینه به بینی

ع ۹

امری صعب وکاری پرخوف (یَرْجِعُ بَعْضُهُمْ) بازمی گردانند برخی از ایشان (اِلٰی بَعْضٍ نِ الْقَوْلَ ج) بسوی برخی دیگر از ایشان سخن را یعنی محاوره می کنند و سخن بر همدیگر می گردانند (یَقُوْلُ الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا) می گویند آنانکه زبون گرفتگان بودند یعنی تابعان و پس روان (لِلَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا) مرآنانرا که از قول حق سرکشی می کردند یعنی پیشوایان و بزرگان (لَوْلَا اَنْتُمْ) اگر نبودید شما یعنی اضلال و اغوای شما نمی بود (لَکُنَّا مُؤْمِنِیْنَ ۞) هرآینه می بودیم ما گرویدگان اما شما ما را گمراه کردید و از ایمان بازداشتید (قَالَ الَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا) گویند آنانکه گردن کشی کرده بودند (لِلَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا) مرآنانرا که در دنیا زبون و بیچاره گرفته بودند (اَنَحْنُ صَدَدْنٰکُمْ) آیا ما بازداشتیم شما را (عَنِ الْهُدٰی) از قبول ایمان و هدایت (بَعْدَ اِذْ جَآءَکُمْ) پس از آنکه آمد بشما (بَلْ کُنْتُمْ) بلکه بودید شما به نفس خود (مُّجْرِمِیْنَ ۞) گناهکاران و مشرک آرندگان (وَقَالَ الَّذِیْنَ اسْتُضْعِفُوْا) و گویند آنانکه ضعیف و بیچاره بودند (لِلَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا) مرآنانرا که از قول حق سرکشیدند (بَلْ) نه چنین است که ما بخود کافر شدیم بلکه (مَکْرُ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ) مکر و فریب شما در شب و روز بازداشت ما بود از ایمان (اِذْ تَاْمُرُوْنَنَآ) چون می فرمودید ما را (اَنْ نَّکْفُرَ بِاللّٰهِ) بآنکه کافر شویم بخدای (وَنَجْعَلَ لَهٗ) و فرا گیریم مر او را (اَنْدَادًا ط) همتایان (وَاَسَرُّوا النَّدَامَةَ) و هر دو گروه بعد از گفت و شنید پشیمان شوند و عمان خود را پنهان دارند یا پشیمانی را از یکدیگر پنهان دارند تا بسرزنش در نمانند و بعضی اسرار را بمعنی اظهار دانند و این لغت از اضداد است یعنی ظاهر گردانند پشیمانی را (لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ ط) آن هنگام که به بینند عذاب را (وَجَعَلْنَا الْاَغْلٰلَ) و بکنیم ما غلهای آتشین را (فِیْٓ اَعْنَاقِ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا ط) در گردن آنانکه کفر ورزیدند از تابعان و متبوعان ایراد ماضی بلفظ ماضی بجهت تحقیق وقوع است و وضع مظهر بجای مضمر اشعاری بموجب اغلال ایشان است (هَلْ یُجْزَوْنَ) آیا جزا داده شوند مردمان یعنی نشوند (اِلَّا مَا کَانُوْا یَعْمَلُوْنَ ۞) مگر بآنچه باشند که عمل کنند پس تسلیه حضرت رسالت پناه عم می فرماید (وَمَآ اَرْسَلْنَا) نفرستادیم ما (فِیْ قَرْیَةٍ) در هیچ دیهی و شهری (مِّنْ نَّذِیْرٍ) هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری (اِلَّا قَالَ) مگر آنکه گفتند (مُتْرَفُوْهَآ) متنعمان و متکبران آن دیه مرآن پیغمبران را (اِنَّا) بدرستیکه ما (بِمَآ اُرْسِلْتُمْ بِهٖ) بآنچه فرستاده شده آید بآن یعنی بزعم خود (کٰفِرُوْنَ ۞) ناگرویدگان و منکرانیم (وَقَالُوْا نَحْنُ) و دیگر گفتند (اَکْثَرُ اَمْوَالًا وَّاَوْلَادًا) بیشتریم از جهت اموال و اولاد یعنی مال و فرزندان ما بیش از شماست پس ما بدعوی رسالت سزاوارتریم از شما (وَمَا نَحْنُ) و نیستیم ما (بِمُعَذَّبِیْنَ ۞) عذاب کرده شدگان یعنی خدای ما را عذب

خواهد کرد زیرا که ما را به نعمت گرامی کرده پس به محنت خوار نخواهد ساخت (قُلْ إِنَّ رَبِّي) بگو بدرستیکه پروردگار من (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده می گرداند روزی را (لِمَن يَشَاءُ) برای هر که می خواهد از اهل شرک ومعصیت به مشیت خود نه برای کرامت او (وَيَقْدِرُ) وتنگ می سازد بر هر که می خواهد بحسب حکمت خود نه از روی مذلت (وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ ۝) نمی دانند وگمان می برند که کثرت اموال واولاد برای شرف وکرامت است وشاید که از روی استدراج بود (وَمَا أَمْوَالُكُمْ) ونیست مالهاکه بشما دادیم (وَلَا أَوْلَادُكُمْ) ونه فرزندان که بشما ارزانی داشته ایم (بِالَّتِي تُقَرِّبُكُمْ) بآن خصلتی که نزدیک گرداند شما را (عِندَنَا) نزدیک ما (زُلْفَىٰ) نزدیک گرداندنی چه تقرب باعمال صالحه باشد وشما را آن نیست پس اموال واولاد کسی را بحق نزدیک نمی گرداند (إِلَّا مَنْ آمَنَ) مگر کسی را که بگرود (وَعَمِلَ صَالِحًا) وبکند عملی که صلاحیت قبول داشته باشد یعنی اموال خود را انفاقه کند در راه حق واولاد خود را علم دین بیاموزد ودر صلاح تربیت نماید (فَأُولَٰئِكَ) پس آنگروه (لَهُمْ) مرایشانراست (جَزَاءُ الضِّعْفِ) پاداش دوتو یعنی زیاده برزیاده یکی را داده وبیشتر تا هفصد (بِمَا عَمِلُوا) بسبب آنچه کردند از نیکیها (وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ) وایشان در غرفهای بهشت (آمِنُونَ ۝) ایمنند از هر کاره آفات وشدایدومخافات (وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ) وآنانکه می شتابند وکوشش می نمایند (فِي آيَاتِنَا) در آیهای ما یعنی قرآن وبران زبان طعن می گشایند (مُعَاجِزِينَ) درحالتیکه گمان برند که ما را عاجز توانند ساخت از انزال آن یا مردم را از ایمان آوردن بدان (أُولَٰئِكَ) آنگروه (فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ۝) در عذاب دوزخ حاضر آورده شدگانند (قُلْ) بگو ای محمد (إِنَّ رَبِّي) بدرستیکه آفریدگار من (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده می سازد روزی را (لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ) برای هر که می خواهد از بندگان خود از کافر وعاصی بر وفق مشیت خود (وَيَقْدِرُ لَهُ) وتنگ می سازد برای هر که می خواهد بر وجه حکمت خود (وَمَا أَنفَقْتُم) وآنچه انفاقه می کنید (مِّن شَيْءٍ) از چیزی که شما راست در راه خدای (فَهُوَ) پس خدای (يُخْلِفُهُ) عوض میدهد آنرا در دنیا یا ذخیره می نهد برای شما در آخرت ودر حدیث آمده است که هر بامداد دو فرشته از آسمان نزول می نمایند یکی می گوید اللهم اعط کل منفق خلفا خدایا هر انفاقه کننده را عوض ده ودیگری دعا می کند اللهم اعط کل ممسک تلفا خدایا مال هر ممسک را عرضهٔ تلف ساز

* بیت *

* بده در راه حق تا موجب عزو شرف گردد * * منه بر دوی هم کاندک زمانی آن تلف گردد *

(وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ۝) وخدای تعالی بهترین روزی دهندگان است یعنی غیر او که چیزی بکسی میدهد

ع ۱۰

واسطه است در ایصال رزق و رزاق حقیقی او است (۱) ﴿وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا﴾ و یاد کن روزی را که جمع کنیم همه بتولیح را از ﴿ثُمَّ يَقُولُ﴾ پس گوئیم و حذف در هر دو لفظ یا می خواند یعنی خدای تعالی همه را حشر کند پس گوید ﴿لِلْمَلَائِكَةِ﴾ مر فرشتگان را که ﴿أَهَٰؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ﴾ آیا این گروهند که شما را ﴿كَانُوا يَعْبُدُونَ﴾ بودند که می پرستیدند و این سوال جهت توبیخ مشرکان و قطع طمع ایشان است از شفاعت ملایک ﴿قَالُوا﴾ گویند فرشتگان ﴿سُبْحَانَكَ﴾ پاکی ترا است از انکه غیر ترا پرستند ﴿أَنْتَ وَلِيُّنَا﴾ تو ئی خداوند ما و معبود ما و خود را در بندگی تو منحصر میدانیم بلکه معبودیت خود را روا نداریم یا تو ئی دوست ما ﴿مِن دُونِهِم﴾ بجز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ دوستی نیست و حاشا که ما بپرستش ایشان راضی شده باشیم ﴿بَل كَانُوا﴾ بلکه بودند که از جهل و غوایت ﴿يَعْبُدُونَ الْجِنَّ﴾ می پرستیدند دیوان را یعنی فرمان ایشان می بردند در پرستش آلهه باطله یا متمثل می شدند بصورتها متنوعه و در خیال ایشان می افگندند که اینها ملایکه اند ﴿أَكْثَرُهُم﴾ بیشتر مردمان ﴿بِهِم﴾ بدیوان ﴿مُّؤْمِنُونَ﴾ گرویدگانند یعنی متابعت ایشان می کنند ﴿فَالْيَوْمَ﴾ پس امروز که همه حکمها مر خدای راست ﴿لَا يَمْلِكُ﴾ مالک نمی شود ﴿بَعْضُكُمْ﴾ بعضی از شما ﴿لِبَعْضٍ﴾ برای بعضی ﴿نَفْعًا﴾ سودی را ﴿وَلَا ضَرًّا﴾ و نه زیانی را یعنی معبودی باطل را برای عابد خود قوت رسانیدن سود و دفع کردن زیان نیست ﴿وَنَقُولُ﴾ و گوئیم ﴿لِلَّذِينَ ظَلَمُوا﴾ مر آنان را که ستم کردند بر نفس خود بوضع عبادت در غیر موضع آن ﴿ذُوقُوا﴾ بچشید ﴿عَذَابَ النَّارِ الَّتِي﴾ عذاب آن آتش که ﴿كُنتُم بِهَا﴾ بودید که مدام ﴿تُكَذِّبُونَ﴾ تکذیب می کردید و دروغ می پنداشتید ﴿وَإِذَا تُتْلَىٰ﴾ و چون خوانده شود ﴿عَلَيْهِمْ﴾ بر کافران ﴿آيَاتُنَا﴾ آیتهای ما یعنی قرآن ﴿بَيِّنَاتٍ﴾ آیتهای روشن ﴿قَالُوا﴾ گویند ﴿مَا هَٰذَا إِلَّا رَجُلٌ﴾ نیست این کس که می خواند کلام یعنی محمد مگر مردی که ﴿يُرِيدُ أَن يَصُدَّكُمْ﴾ می خواهد آنکه باز دارد شما را ﴿عَمَّا كَانَ﴾ از آن چیزی که بودند که پیوسته ﴿يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ﴾ می پرستیدند پدران شما آنرا یعنی مدعای او این است که شما را از بت پرستی منع کند و بدین و آئینی که احداث کرده در آرد و تابع خود سازد ﴿وَقَالُوا﴾ و گفتند ﴿مَا هَٰذَا﴾ نیست این کلام که می خواند یعنی قرآن ﴿إِلَّا إِفْكٌ﴾ دروغی بگرد ﴿مُّفْتَرًى﴾ بر بافته و بخدای اضافت کرده ﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ و گفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه ﴿لِلْحَقِّ﴾ مر پیغام راست را ﴿لَمَّا جَاءَهُمْ﴾ آن هنگام که آمد بایشان یعنی قرآن ﴿إِنْ هَٰذَا﴾ نیست این ﴿إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ مگر سحری آشکارا ایشان این سخن از کبر میگویند ﴿وَمَا آتَيْنَاهُم﴾ و حال آنکه ندادیم ایشانرا ﴿مِّن كُتُبٍ﴾ از کتابها ﴿يَدْرُسُونَهَا﴾ بخوانند آنها را از آنجا

دلیل آرند بر بطلان قرآن (وَمَا أَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ) و نفرستادیم بسوی ایشان (قَبْلَكَ) پیش از تو یعنی در زمان فترت (مِنْ نَذِيرٍ ۝) هیچ بیم کننده یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند و بر تکذیب آن بیم نماید (وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) و تکذیب کردند مر انبیاء را امم آنانکه پیش از ایشان بودند (وَمَا بَلَغُوا) و حال آنکه نرسیدند اهل مکه (مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ) بده یک آنچه ما داده ایم امم پیشین را از فرط قوت و طول عمر و کثرت اموال یا نداده بودیم پیشینیان را عشر آنچه اهل زمان تراداده ایم از صحیح و براهین و دلالات و اصحاب و ایات (فَكَذَّبُوا رُسُلِي ۖ) پس تکذیب کردند پیشینیان پیغمبران مرا (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (نَكِيرِ ۝) انکار من بر ایشان یعنی ناپسندیدن من ایشان را و عذاب کردن پس باید که قوم تو نیز بترسند از مثل این حالات (قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ) بگو ای محمد جز بن نیست که پند میدهم شما را و ارث دعوی کنم (بِوَاحِدَةٍ ۚ) یک چیز (أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ) آن چیز آن است که برخیزید از مجلس پیغمبر هم برای خدای و پراگنده شوید (مَثْنَىٰ وَفُرَادَىٰ) دو دو تا یا یکه یگر مشاورت کنید و یک یک تا انزاز وحام خاطر شما شوش نشود (ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا ۚ) پس تفکر کنید در امر محمد از صدق حال او و تا این غایت الطوار او را یاد آرید تا بدانید که البته (مَا بِصَاحِبِكُمْ) نیست این یار شما (مِنْ جِنَّةٍ ۚ) هیچ دیوانگی که او را بر دعوی رسالت باعث باشد بلکه می شناسید کمال عقل او را و آن کافی است بر صدق قول او (إِنْ هُوَ) نیست او (إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ) مگر بیم کننده مر شما را (بَيْنَ يَدَيْ) پیش از وقوع (عَذَابٍ شَدِيدٍ ۝) عذابی سخت که عذاب آخرت است (قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ) بگو آنچه می طلبم شما را (مِنْ أَجْرٍ) از مزدی بر ادای رسالت (فَهُوَ لَكُمْ ۚ) پس آن مر شما را است یعنی هر مزدی که بر ادای رسالت می خواستم بر شما بخشیدم مراد نفی سوال است یعنی هیچ اجری نمی خواهم (إِنْ أَجْرِيَ) نیست مزد دعوت من (إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۚ) مگر بر خدای تعالی (وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) و او بر هر چیز (شَهِيدٌ ۝) گواه است (قُلْ إِنَّ رَبِّي) بگو بدستیکه پروردگار من (يَقْذِفُ بِالْحَقِّ ۚ) می افکند حق را یعنی وحی را القا می کند بهر که می خواهد یا صنعتی راست و درست را مستقر می سازد و آفاق مراد افشای دین الاسلام و اظهار احکام آن است (عَلَّامُ الْغُيُوبِ ۝) او است دانای پوشیده ها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست (قُلْ جَاءَ الْحَقُّ) بگو ای محمد آمد صنعتی درست و راست یعنی قرآن با اسلام بانبعث پیغمبر (وَمَا يُبْدِئُ الْبَاطِلُ) و نمی آفریند باطل یعنی ابلیس یا بت چیزی را (وَمَا يُعِيدُ) و باز نمی گرداند آنرا یعنی قادر نیست بر خلق و بعث (قُلْ إِنْ ضَلَلْتُ) بگو اگر بگزیدم از راه حق چنانکه گمان برده بمن (فَإِنَّمَا أَضِلُّ) پس جز این نیست که

ع ۱۱

می لنزم (عَلَىٰ نَفْسِي ج) بر نفس خود یعنے وبال آن عاید بمن است (وَإِنِ اهْتَدَيْتُ) واگر براه راست
رو م (فَبِمَا يُوحِي) پس سبب آن است کہ وحی می فرستد (إِلَيَّ) بسوی من (رَبِّي ط) پروردگار
من بر توفیق ہدایت وابستہ بعنایت اواست (إِنَّهُ) بدرستیکہ خدای تعالی (سَمِيعٌ) شنوا است
دعای بندگان را (قَرِيبٌ ۝) نزدیک است بامید نیازمندان (وَلَوْ تَرَىٰ) واگر ببینی کافرانرا (إِذْ فَزِعُوا)
چون ترسان شوند نزدیک مرگ یا بوقت بعث یا در روز بدر ببینی امری عجیب یا ہول (فَلَا فَوْتَ)
پس نباشد ہیچ فوتی یعنے بگریختن و پناہ جستن بردن عذاب از ایشان فوت نشود (وَأُخِذُوا) وگرفتہ شوند
(مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ ۝) از جای نزدیک یعنے از روی زمین بزیر زمین یا از موقف بدوزخ یا از صحرای بدر
بجاہ دور بعضی تفاسیر آمدہ کہ این آیت درشان سفیان وقوم او است کہ در آخر الزمان خروج کند
و لشکری از شام بجہت تخریب کعبۂ معظمہ زادہا اللہ شرفا تعیین نماید و آن جمع را بادیہ بزمین فرو روند
پس معنی اخذ و امن مکان قریب بدین تفسیر آن است کہ از تحت اقدام خود ماخوذ گردند و از تمام
آن لشکر دو کس نجات یابند یکی بشارت بہ مکہ برد دیگر کہ او را ناجیہ جہنی گویند روی بتفاگشتہ خبر
خسف قوم بسفیان رساند (وَقَالُوا) و گویند مشرکان مکہ یا لشکر سفیانی بوقت مرگ یا زمان خسف
(آمَنَّا بِهِ ج) ایمان آوردہ ایم بخدای تعالی یا بہ پیغمبر یا بحشر ما را باز گردانید بدنیا (وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ)
و از کجا باشد ایشان را باز گشتن و خلص غیر معہود می خواند و آن بمعنی تناول است یعنے از کجا بود ایشانرا
فراگرفتن ایمان (مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ ۝) از موضعی دور کہ آن عالم آخرت است و محل تکلیف ایمان دنیا
است و نزدیک باس آخرت مشہود شدہ پس ایمان سود نکند (وَقَدْ كَفَرُوا بِهِ) وحال آنکہ نگرویدند
بخدا و رسول و بعث را (مِن قَبْلُ ج) پیش ازین کہ در جز تکلیف بودند (وَيَقْذِفُونَ) و می افگندند (بِالْغَيْبِ)
بپوشیدگی صفتہا ن ما لا یعنے بگمان خود سخن می گفتند و بر قرآن و رسول طعن می کردند (مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ ۝)
از جای دور یعنے دور تر بودند از انچہ می گفتند و نمی دانستند کہ چہ می گویند (وَحِيلَ) و جدا کردہ شد (بَيْنَهُمْ)
میان ایشان (وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ) و میان آنچہ آرزو می بردند از انچہ گفتند از قبول ایمان و رجعت بدنیا
(كَمَا فُعِلَ) ہمچنانکہ کردہ شد ہمین عمل (بِأَشْيَاعِهِم) باشباہ ایشان از کافران گذشتہ (مِن قَبْلُ ط)
پیش از ین یعنے ایمان باس از ایشان نیز قبول نکردند (إِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستیکہ ایشان بودند
(فِي شَكٍّ مُّرِيبٍ ۝) در گمان تہمت افگنندہ و مضطرب سازندہ

سورۃ فاطر مکیۃ (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) وهي خمس واربعون آية

ع ۱۲

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ) ستایشی که شاید و ثنای که سزاوار بود مر خدای تعالی را که سزاوار شاد ستایش است (فَاطِرِ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) نو زنده و پدید آرندهٔ آسمانها و زمینها است (وَجَاعِلِ الْمَلٰٓئِكَةِ) و گرداننده فرشتگان (رُسُلًا) رسولان یعنی فرستد ایشان را بامانت بانبیاء عم و گویند رسالات الهی به پیغمبران عم رسانند بوحی و باولیا الهام و بمومنان برویائی صادقه پس صفت فرشتگان می کند (اُولِيْٓ اَجْنِحَةٍ) خداوندان بالها (مَّثْنٰى) دو دو برای طیران (وَثُلٰثَ) و سه سه (وَرُبٰعَ ط) و چهار چهار برای آرایش مراد خصوصیت این اعداد نیست و نفی زیادت چه در خبر است که جبرئیل عم ششصد بال دارد (يَزِيْدُ) زیاده می کند (فِي الْخَلْقِ) در آفرینش خود (مَا يَشَآءُ ط) آنچه می خواهد یعنی در اجنحهٔ ملایکه می افزاید تا از چهار زیاده می شود و اصح آن ست که مراد از خلق آدمیان اند و زیادت ایشان باعتبار باشد چون فصاحت و علم و کرم و یا جسامت چون حسن صورت و ملاحت و همین گفته اند مراد خط پیکو است بامحبت در دلها خلق امام قشیری رح فرمود که علو همت است یا رضا بتقدیر شرق بمرتبهٔ قرب و در حقایق علمی آورده که تواضع در اشراف و سخاوت در اغنیا و عفت در فقرا و صدق در مومنان و شوق در محبان (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بر هر چیز از رسالت ملک و زیادت در خلق (قَدِيْرٌ ۝) توانا است (مَا يَفْتَحِ اللّٰهُ) آنچه بگشاید خدای تعالی (لِلنَّاسِ) برای مردمان و فرستد بدیشان (مِنْ رَّحْمَةٍ) از بخشایش خویش چون نعمت و عافیت و صحت و علم و توبه (فَلَا مُمْسِكَ) پس باز گیرنده نیست (لَهَا ج) مر آنرا (وَمَا يُمْسِكْ لا) و آنچه باز گیرد از مردمان از آثار بخشش خود (فَلَا مُرْسِلَ لَهٗ) پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا (مِنْ بَعْدِهٖ ط) از پس باز گرفتن آن (وَهُوَ الْعَزِيْزُ) و او غالب است در باز گرفتن (الْحَكِيْمُ ۝) صواب کار در فرستادن صاحب کشف الاسرار گوید که ارباب فهم برانند که این آیت اشارت بفتوح مومنان و اهل عرفان است * و فتوح آنرا گویند که از غیب ناجسته و ناخواسته آید و آن دو قسم است یکی مواهب صوریه چون رزق ناکتساب و دیگر مطالب معنویه و آن علم لدنی است ناآموخته یا شریعت موافق ناشنیده یا بدل آشنا شیخ الاسلام قدس سره فرمود که آه ازین علم ناآموخته گاهی دوان غرقم دگاه از آن سوخته * نظم *

* دست لطفش نسخهٔ علم و حکم * * بی قلم در صفحهٔ دل زد رقم *

* علم ایمان دل نه از مکتب بود * * بلکه از تلقین خاص رب بود *

(يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ اذْكُرُوْا) ای آدمیان یاد کنید (نِعْمَتَ اللّٰهِ) نعمتهای رب العالمین را که انعام فرموده است (عَلَيْكُمْ ط) بر شما از ارسال رسل و ادرار ارزاق (هَلْ مِنْ خَالِقٍ) آیا هست هیچ آفریننده

(غَيْرُ اللّٰهِ يَرْزُقُكُمْ) بجز خدای تعالی که روزی دهد شما را (مِّنَ السَّمَاءِ) از آسمان باران (وَالْأَرْضِ ط) و از زمین بگیاه (لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ) هیچ معبودی بسزا نیست مگر او (فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ ۝) پس کجا گردانیده می شوید از راه توحید (وَإِن يُكَذِّبُوكَ) و اگر بدروغ دارند ترا ای محمد (فَقَدْ كُذِّبَتْ) پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند (رُسُلٌ) فرستادگان (مِّن قَبْلِكَ ط) پیش از تو و ایشان صبر کردند تو هم اقتدا بایشان کن و شکیبائی (وَإِلَى اللّٰهِ) و بسوی خدای تعالی (تُرْجَعُ الْأُمُورُ ۝) باز گردانیده شود همه کارها و ترا بر صبر و ایشانرا بتکذیب جزا دهد (يَا أَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ) بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی در حشر و جزا (حَقٌّ) راست است و در و خلاف نباشد (فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ) پس باید که بازی ندهد شما را و نفریبد (الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا ۝) زندگانی دنیا تا از آخرت فراموش کنید (وَلَا يَغُرَّنَّكُم) و باید که فریفته نکند شما را (بِاللّٰهِ) بکرم خدای (الْغَرُورُ ۝) شیطان فریبنده یعنی باوجود اصرار بر معصیت آرزوی مغفرت در دلهای شما افگند و اگرچه این ممکن است اما به مشابهت تأویل زهراست بامید دفع طبیعت مر آنرا یا مقاومت بآن بزرگان فرموده اند که یکی از مکاید ابلیس تسویف است در توبه یعنی توبهٔ بنده را در تأخیر می افگند و گوید فرصت باقی است عشرت نقد را از دست مده * بیت *

* امشب همه شب یار می وش با باش * * چون روز شود توبه کن و زاهد باش *

غافل باید که باین فریب از راه نرود و از مکنهٔ الفرصت تمر مراصحاب غافل نگردد و الله تعالی همه را توفیق دهد * مصرع * توبه را فردا فگندن عمر را کردن هبا * (إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ) بدرستیکه شیطان مر شما را دشمنی است بعداوت قدیمی میرانی (فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا ط) پس فرا گیرید شما هم او را دشمن و از وی نفور نموده در مجامع احوال بد و اعتماد و تمایید از بزرگی پرسیدند که چگونه شیطان را دشمن گیریم گفت از پی آرزو او مرو و تابع هوای نفس خود مشو و هر چه کنید باید که موافق شرع و مخالف طبع باشد (إِنَّمَا يَدْعُوا) جز این نیست که می خواند شیطان با تباع هوا و میل بدنیا (حِزْبَهُ) گروه خود یعنی پیروان و فرمان برداران خود را (لِيَكُونُوا) تا باشند در آخرت با او (مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ ط) از یاران آتش یعنی ملازمان دوزخ (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه کافر شدند و دعوت شیطان را اجابت کردند (لَهُمْ) مر ایشانرا است (عَذَابٌ شَدِيدٌ ۝) عذابی سخت در آخرت (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویده اند و با شیطان مخالفت ورزیدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند عملهای صالح و خالص و پاکیزه (لَهُم مَّغْفِرَةٌ) مر ایشان راست آمرزش از پروردگار ایشان (وَأَجْرٌ كَبِيرٌ ۝) و مزدی بزرگ یعنی ثواب وافر ع ۱۳

دربهشت (أَفَمَن زُيِّنَ) آیا کسیکه آراسته شد (لَهُ) برای او (سُوءُ عَمَلِهِ) زشتی عمل او را (فَرَآهُ) پس دید آن عمل زشت را (حَسَنًا ط) نیکو چون کسی که تمییز می کند حسن را از قبیح و هریک را بیند بلکه مقتی که واقع باشد در موضع آورده که مراد ابوجهل است یا عاص بن وایل و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب است ما دیدی گوید که مراد یهود و نصاری اند و سوء عمل عناد و مکابره ایشان است یا سید عالم هم یا خوارج و روافض و سوء عمل ایشان تاویلات باطله (فَإِنَّ اللَّهَ) پس بدرستیکه خدای تعالی (يُضِلُّ) می گذارد و گمراه می گرداند (مَن يَشَاءُ) هرکه را می خواهد (وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ ج) و راه می نماید و توفیق دهد هرکرا می خواهد (فَلَا تَذْهَبْ نَفْسُكَ) پس باید که نرود نفس تو یعنی مایل هلاک نشود (عَلَيْهِمْ) بر گمراهی ایشان (حَسَرَاتٍ ط) برای حسرتهای تو الی که می خوردی و تاسفهای گوناگون که داری در فعلهای ناخوش ایشان یعنی تحسر کردن هریک از ان مقتضی حسرت است مخور بر ایشان و جان بر سر کار ایشان مکن (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَلِيمٌ) دانا است (بِمَا يَصْنَعُونَ ۝) بآنچه می کنند و بر ایشان جزا خواهد داد (وَاللَّهُ) و خدای بحق (الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ) آن است که فرستاد بادها را یعنی باد شمال و دبور و جنوب (فَتُثِيرُ) پس برانگیزند ایشان (سَحَابًا) ابر را ایرا ماضی بلفظ مضارع جهت استحضار این صورت مثلث بر حکمت است (فَسُقْنَاهُ) پس براندیم آن ابر را عدول بتکلم جهت اختصاص فعل است یعنی ما توانیم و پس که برانیم (إِلَىٰ بَلَدٍ مَّيِّتٍ) بسوی زمینی مرده افتاده یعنی باعیای آن (فَأَحْيَيْنَا بِهِ) پس زنده کردیم بآبی که از ابر نازل شده بود (الْأَرْضَ) زمین را (بَعْدَ مَوْتِهَا) پس از مردگی و افسردگی او (كَذَٰلِكَ النُّشُورُ) هم چنین است زنده کردن یعنی احیای اموات و برانگیختن اموات در صفحه معتقد و بر یکسان است (مَن كَانَ) هرکه باشد که برای خود (يُرِيدُ الْعِزَّةَ) می خواهد از همدیگر طلب عزت از پرستش خدای کن (فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا ط) پس مر خدای تعالی راست هر عزتها و بعزة او رسول و مومنان متعزز اند که وله العزة و لرسوله و للمومنین عزت در ملازمت او است نه مذلت در مخالفت او

* بیت *

* عزیزی که از درگهش سر بتافت * * بهر در که شد هیچ عزت نیافت *

(إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ) بسوی رضای او یا بدرگاه قبول او یا بالا میرود سخنان پاک یا صحایفی که آنها در و مکتوب است میل صعود می کند (وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ ط) و عمل شایسته بر میدارد و آنرا بمحل قبول میرساند چه مجرد قول بی عمل صالح که اخلاص است نافع نیست یا کلم طیب دعا است و عمل صالح صدقه

مساکین چه زور غالب اجابت دعوات بمقدمات است یا کلمهٔ دعای ایمان است وعمل صالح مابین جماعتیان یا کلمهٔ تکبیر غزات است وعمل شمشیر زدن یا کلمهٔ است تخفیف است وعمل ندم و درین هر صور بردارندهٔ کلم عمل است وبعضی ضمیر فاعل در یرفعه عاید بکلم طیب دانند که قول لا الٰه الا الله است وگویند توحید بردارد عمل را چه قبول اعمال بر توحید است ویک وجه درکشاف آن است که خدای بردارد عمل صالح را یعنی قدر مرتبه وی را رفیع گرداند مراد عمل موحد مخلص است که هیچ چیز بقیمت آن نیست وکاری را که ریا بآن آمیخته باشد از هیچ چیز خوار تر و بی مقدار تر است * نظم *

* گرت هیچ اخلاص در بوم نیست * از ین در کسی چون تو محروم نیست *
* زر قلب آلوده بی قیمت است * زری را که خالص بود حرمت است *

(وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ) وآنانکه پنهان می کنند و می سازند مکرهای بد امر مکرهای قریش است نسبت بحضرت رسالت پناه صلعم آنچه در دار الندوه اندیشیدند دربارهٔ آنحضرت صلعم از حبس و قتل و اخراج چنانچه در سورهٔ انفال گذشت (لَهُمْ) مرایشانرا یعنی ماکرانرا است (عَذَابٌ شَدِيدٌ) عذابی سخت در آخرت (وَمَكْرُ أُولٰئِكَ) ومکر آن گروه (هُوَ يَبُورُ) اوکاسد شود و از پیش نرود (وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ) وخدای تعالی پیدا فرید شمارا یعنی پدر شمارا (مِّن تُرَابٍ) از خاک (ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ) پس از نیافرید شمارا از نطفه (ثُمَّ جَعَلَكُمْ) پس گردانید شمارا (أَزْوَاجًا) جفتهای مردان و زنان کرمادجت کنید (وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنثَىٰ) وباز نگیرد یعنی از فرزند هیچ زنی (وَلَا تَضَعُ) ونه نهد آنچه در شکم او است یعنی نزاید (إِلَّا بِعِلْمِهِ) مگر بدانش خدای تعالی یعنی حمل و وضع و مدت و زمان هریک معلوم است نزد او (وَمَا يُعَمَّرُ) وزندگانی داده نشود (مِن مُّعَمَّرٍ) هیچ درازی عمر (وَلَا يُنقَصُ) وکم کرده نشود (مِن عُمُرِهِ) از عمر معمری دیگر که همر معمر اول بر سد مراد آن است که نیست زیادت عمر و نقصان او (إِلَّا فِي كِتَابٍ) مگر در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر زندگانی مقرر و مقدر شده (إِنَّ ذٰلِكَ) بدرستیکه آنند بر طول و قصر عمر (عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ) بر خدای آسان است (وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ) ومساوی نیست دو دریا (هٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ) آن آب شیرین گوارندهٔ عمر (شَرَابُهُ) آشامیدن او (وَهٰذَا) وآن دیگر (مِلْحٌ أُجَاجٌ) آب شور تلخ گرداننده (وَمِن كُلٍّ) واز هریک ازین دو دریا (تَأْكُلُونَ) می خورید (لَحْمًا طَرِيًّا) گوشتی تازه یعنی ماهی (وَتَسْتَخْرِجُونَ) وبیرون می آرید از دریای شور (حِلْيَةً) پیرایه از لؤلؤ و مرجان (تَلْبَسُونَهَا) می پوشید یعنی می پوشند زنان شما بعضی برانند که

این ضرب المثال مومن و کافر است که مساوات میان ایشان صورت نبندد چه یکی از حلاوت ایمان
عین عذب فرات است و دیگری از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان

* بیت *

* آن آبجیات آمد و این نقش سراب است * * این عین خطا باشد و آن محض صواب است *

(وَتَرَى الْفُلْكَ) و می بینی کشتیها را (فِيهِ) در هریک از ان دو دریا (مَوَاخِرَ) شگافندگان آب
دوندگان بران (لِتَبْتَغُوا) تا طلب کنید (مِنْ فَضْلِهِ) از بخشش خدای یعنی ربح در تجارت (وَلَعَلَّكُمْ)
وشاید که شما (تَشْكُرُونَ ۝) حق این نعمت گزارید خدای را بر چنان نعمتی (يُولِجُ اللَّيْلَ) درمی آورد شب را (فِي النَّهَارِ)
در روز یعنی مقداری از شب در روز می افزاید تا زمانی که آن روز زیاده می گردد از زمان شب و آن
در تزاید و بهمی و صیفی است (وَيُولِجُ النَّهَارَ) و داخل می گرداند روز را (فِي اللَّيْلِ ط) در شب یعنی
از ساعات روز بر ساعات شب می افزاید تا ساعات شب زاید بود از ساعات روز و آن در تزاید
خریفی و شتوی است (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ج) و رام کرد آفتاب و ماهتاب را یعنی مسخر فرمان خود
ساخت (كُلٌّ يَجْرِي) هریک از این دو نیرین میرود (لِأَجَلٍ مُسَمًّى ط) برای وقتی نام برده شده یعنی
تا زمان معلوم که در خود تمام کنند یا تا روز قیامت که از سیر خود باز مانند (ذٰلِكُمُ اللّٰهُ) آن خدای که خالق
و فاعل این اشیاست (رَبُّكُمْ) آفریدگار و پروردگار شما است (لَهُ الْمُلْكُ ط) مر او راست بادشاهی
(وَالَّذِينَ تَدْعُونَ) و آنان را که می خوانید و می پرستید (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای (مَا يَمْلِكُونَ) مالک
نمی شوند (مِنْ قِطْمِيرٍ ۝) از پوست خشک خرما پس مالک علی الاطلاق و معبود باستحقاق او است
(إِنْ تَدْعُوهُمْ) اگر بخوانید آنرا که معبودان باطل شما اند یعنی دعا کنید برای جر نفعی یا دفع ضری (لَا يَسْمَعُوا)
نمی شنوند (دُعَاءَكُمْ ج) خواندن شما را زیرا که جماد اند و جماد را شنوائی نباشد (وَلَوْ سَمِعُوا) و اگر بر سبیل
فرض بشنوند (مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ ط) اجابت نکنند مر شما را و حاجت شما روا نکنند زیرا که قادر نیستند
بر ایصال منافع و دفع مکاره (وَيَوْمَ الْقِيٰمَةِ) و روز رستخیز (يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ ط) کافر شوند بشرک
آوردن شما یعنی معترف گردند به بطلان آن شرک که شما آوردید یا منکر شوند پرستش شما را و گویند
ما کنتم ایانا تعبدون (وَلَا يُنَبِّئُكَ) و خبر نکند ترا از حقیقت کار با هیچ خبر کننده (مِثْلُ خَبِيرٍ ۝) مانند دانا
بحقیقت امور که آن خداوند است سبحانه وتعالی صاحب لباب آورد که اضافت مثل بخبیر جایز نیست
پس آن مثلی است در کلام عرب شایع گشته و استعمال کنند در اخبار خبیری که سخن او فی نفسه
الامر معتمد علیه موثق به باشد (يٰٓاَيُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (اَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ) شما محتاجید (اِلَى اللّٰهِ ج)

نجد ای یعنی بردی . آمرزش وخوشنودی او (وَاللّٰهُ) وخدای تعالی (هُوَ الْغَنِيُّ) او بی نیاز است بغنای مطلق خود منعم برجمیع موجودات (الْحَمِيدُ ط) ستوده شده بر نعمت عام وفضل شامل و بباید دانست که ماهیات ممکنه در وجود محتاج بفاعل و انتم الفقراء الیت بآن است که حق سبحانه بحسب کمال ذاتی خود از وجود عالم و عالمیان مستغنی است . الله هو الغنی عبارت ازان است وچون ظهور کمال آسمانی موقوف است بر وجود اعیان ممکنات پس در ایجاد آن نعمتی است کبری که مستحق حمد است و لهذا کلمهٔ الحمید بدان ایمائی می کند ازین رباعی بدین معنی می توان برد * رباعي *

* تا حق نگردد بجمله اوصاف عیان * * واجب باشد که ممکن آید بمیان *

* ورنه بکمال ذاتی از عالمیان * * فرد است غنی چنانکه خود گوید بیان *

(اِنْ يَّشَاْ) اگر خواهد (يُذْهِبْكُمْ) ببرد شما را از روی زمین یعنی هلاک کند (وَيَاْتِ بِخَلْقٍ جَدِيْدٍ ۝) و بیارد آفریدگان نو یعنی قومی که از شما فرمان بردار تر باشند یا گروهی بیارد که کس ندیده و نشنیده باشد (وَمَا ذٰلِكَ) و نیست بردن شما و آوردن دیگران (عَلَى اللّٰهِ) بر خدای (بِعَزِيْزٍ ۝) دشوار (وَلَا تَزِرُ) و برندارند (وَازِرَةٌ) نفسی گناه کننده (وِّزْرَ اُخْرٰى ط) بار گناه نفس دیگری را (وَاِنْ تَدْعُ) و اگر بخواند (مُثْقَلَةٌ) نفسی گران بار از گناه دیگری را (اِلٰى حِمْلِهَا) بر داشتن بعضی از گناهان وی (لَا يُحْمَلْ) برداشته نشود (مِنْهُ شَيْءٌ) از گناه او چیزی یعنی هیچ چیز از گناه وی برندارند (وَلَوْ كَانَ) و اگرچه باشد (ذَا قُرْبٰى ط) خداوند خویشی یعنی هرچند گناهکاری خویشان و کسان خود را بخواند و درخواست کند که چیزی از خطیات او بردارند هیچ کس اجابت او نکند زیرا که هر یکی درماندهٔ باشند (اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِيْنَ) جز این نیست که تو ای محمدی بیم کنی آنان را که (يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ) می ترسند از پروردگار خود (بِالْغَيْبِ) بپوشیدگی یعنی در خلوتها اثر خشیت بر ایشان ظاهر است نه در صحبتها یا عذاب او از ایشان بوشیده است و می ترسند از ان نادیده آن را (وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ ط) و بپای داشته اند نماز را تخصیص ترسندگان و نمازگزارندگان بانذار بجهت آن است که ایشان بدان منتفع اند (وَمَنْ تَزَكّٰى) و هر که پاکیزه بود از معاصی (فَاِنَّمَا يَتَزَكّٰى) پس جز نیست که پاکیزه بود (لِنَفْسِهٖ ط) برای نفس خود زیرا که نفع پاکیزگی بدو عاید است (وَاِلَى اللّٰهِ الْمَصِيْرُ ۝) و بسوی خدا است بازگشت همه پس پاکیزگان را بر تزکیهٔ ایشان جزا خواهد داد (وَمَا يَسْتَوِي الْاَعْمٰى) و برابر نیست نابینا یعنی کافر یا جاهل یا گمراه (وَالْبَصِيْرُ ۝) و بینا یعنی مومن یا عالم یا راه یافته (وَلَا الظُّلُمٰتُ) و مساوی نیست تاریکی یعنی باطل یا معصیت (وَلَا النُّوْرُ ۝) و نه روشنای یعنی حق

یا طاعت (وَلَا الظِّلُّ) و مساوی نیست سایه یعنی ثواب یا بهشت یا راحت (وَلَا الْحَرُورُ ج) و نه حرارت یعنی عذاب یا دوزخ یا زحمت (وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ) و برابر نیستند زندگان (وَلَا الْأَمْوَاتُ ط) و نه مردگان یعنی مومنان را سعادات نیست با کافران (إِنَّ اللَّهَ يُسْمِعُ) بدرستیکه خدای می شنواند و تفهیم میکناند (مَنْ يَشَاءُ ط) هر کرا می خواهد بتوفیق و هدایت (وَمَا أَنْتَ) و نیستی تو (بِمُسْمِعٍ) شنواننده سخن (مَنْ فِي الْقُبُورِ ط) برآنکه در گورها است ذکر من فی القبور تشبیح تمثیل کفار است باموات (إِنْ أَنْتَ) نیستی تو ای محمد (إِلَّا نَذِيرٌ ۝) مگر پیغمبر بیم کننده بر تو تعیین ابلاغ و انذار است و بس * مصرع * نیست بر پیغمبران الا البلاغ * (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ) بدرستیکه فرستادیم ترا (بِالْحَقِّ) بدین حق که اسلام است (بَشِيرًا) مژده دهنده بمثوبت (وَنَذِيرًا ط) و بیم کننده از عقوبت (وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ) و نبود از امم سابقه و سالفه هیچ گروهی (إِلَّا خَلَا) مگر آنکه گذشت (فِيهَا) در میان ایشان (نَذِيرٌ ۝) پیغمبری بیم کننده یا دانای آگاهی دهنده (وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ) و اگر تکذیب کنند ترا اعقاب قریش عجب مدار (فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ) پس بدرستیکه تکذیب کردند آنانکه (مِنْ قَبْلِهِمْ ج) پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را (جَاءَتْهُمْ) آمدند بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران فرستاده بدیشان (بِالْبَيِّنَاتِ) بمعجزهای روشن یا معجزهای هویدا (وَبِالزُّبُرِ) و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم علی نبینا علیهم السلام (وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ۝) و بکتاب روشن کننده یعنی مبین احکام حلال و حرام چون توریت و انجیل (ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا) پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا اگر نگرید (فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ ۝) پس چگونه بود انکار من بر ایشان بعقاب و عذاب (أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ) آیا نمی بینی آنکه خدای تعالی (أَنْزَلَ) فرو فرستاد (مِنَ السَّمَاءِ مَاءً ج) از آسمان یا از ابر آبی (فَأَخْرَجْنَا بِهِ) پس بیرون آوردیم بدان آب (ثَمَرَاتٍ) از هر میوه (مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا ط) در حالتیکه مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگون است اجناس یا اصناف آن گویند مراد اشکال و هیئات آن است (وَمِنَ الْجِبَالِ) و از آنچه آفریدیم از کوهها (جُدَدٌ) راههای مختلف الالوان است و در تفسیر مندسی آورده که جدد خطوط متلونه (بِيضٌ) سفیدها (وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا) و سرخیها گوناگون است رنگهای آن در شدت و ضعف یعنی بعضی بغایت سرخ بعضی نه چندان (وَغَرَابِيبُ سُودٌ ۝) و سیاهیها بغایت سیاه (وَمِنَ النَّاسِ) و از آدمیان (وَالدَّوَابِّ) و جنبندگان (وَالْأَنْعَامِ) و چهارپایان (مُخْتَلِفٌ) است آنچه بود گوناگون (أَلْوَانُهُ) رنگهای او (كَذَلِكَ ط) مانند اختلاف الوان اثمار و جبال و بر کرد اند قدرت

خدای را آفریدن اشیاء عالم نبود بنحویکه هر چیزی از حالی بحالی دیگر نه از خدای تعالی بترسد (اِنَّمَا یَخْشَی اللّٰهَ)
جز این نیست که می ترسد از خدای تعالی (مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمٰٓؤُا ط) از جمله بندگان او دانایان چه شرط خشیت
دانش بخشی منه است و علم بصفات و افعال او پس هر که را دانش او بیشتر ترس او فزون تر
و حضرت پیغمبر هم از اینجا فرموده اند انی اعلمکم و اخشاکم بالله (اِنَّ اللّٰهَ عَزِیْزٌ) بدرستیکه خدای تعالی
غالب است و را انتقام رسیدن از کسیکه نترسد از و (غَفُوْرٌ ۝) آمرزنده است مر ترسکاران را (اِنَّ الَّذِیْنَ
یَتْلُوْنَ) بدرستی که آنانکه می خوانند یا متابعت می کنند (کِتٰبَ اللّٰهِ) کتاب خدای تعالی را که قرآن است
(وَاَقَامُوا الصَّلٰوةَ) و بپای داشتند نماز را با آداب و شرایط آن (وَاَنْفَقُوْا) و نفقه کردند در راه ما
(مِمَّا رَزَقْنٰهُمْ) از آنچه روزی داده ایم ایشان را (سِرًّا) پنهان از خوف آنکه بریا آمیخته نگردد (وَّعَلَانِیَةً)
و آشکارا بطمع آنکه سبب رغبت دیگران گردد بتصدق یا مهر مسنونه بود و علانیه در مفروضه (یَرْجُوْنَ)
آنانکه امید دارند بدین عملها (تِجَارَةً لَّنْ تَبُوْرَ ۝) بازرگانی که کاسد نبود و زیان بدو نرسد بلکه در روز
بازار قیامت متاع اعمال ایشان رواجی تمام یابد بر این عملها که کرده اند (لِیُوَفِّیَهُمْ) تا تمام گرداند خدای تعالی
یعنی بتمامی بدیشان رساند (اُجُوْرَهُمْ) مزدهای کردار ایشان (وَیَزِیْدَهُمْ) و زیادت گرداند حسنات
ایشان را (مِّنْ فَضْلِهٖ ط) از بخشش خود یعنی بیندازد بر مزد ایشان و ایشان را رتبت شفاعت دهد
و در لباب آورده که شفاعت ایشان را قبول کند درباره جمعیکه واجب شده باشد ایشان را آتش
دوزخ (اِنَّهٗ) بدرستیکه خدای تعالی (غَفُوْرٌ شَكُوْرٌ ۝) آمرزنده است مر گناهکاران را مزدده نده مر طاعتکاران
را (وَالَّذِیْٓ اَوْحَیْنَآ) و آنچه وحی کرده ایم ما (اِلَیْكَ) بسوی تو (مِنَ الْكِتٰبِ) از قرآن (هُوَ الْحَقُّ)
او راست و درست است (مُصَدِّقًا) موافق (لِّمَا بَیْنَ یَدَیْهِ ط) مر آن چیزها که پیش ازان بوده
از کتب یعنی مطابق عقاید و اصول احکام آنها است (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (بِعِبَادِهٖ)
بر بندگان خود (لَخَبِیْرٌ) هر آینه داناست ضمایر ایشان را سمیع اند (بَصِیْرٌ ۝) بینا است خواهر ایشان را
می بیند و احوال آنها که تصدیق قرآن و تکذیب آن کند بر و پوشیده نیست انگه فرمود (ثُمَّ اَوْرَثْنَا)
ما کتابهای منتقدمه را بامم سابقه فرستادیم پس میراث دادیم (الْكِتٰبَ) قرآن را یعنی تاخیر کردیم
آنرا تا عطا دهیم (الَّذِیْنَ اصْطَفَیْنَا) آنانرا که برگزیده ایم (مِنْ عِبَادِنَا ط) از بندگان ما یعنی امت حضرت
رسالت پناه ع م عطا را میراث خواند چه میراث مالی باشد که بی تعب و طلب بدست آید و چنین عطیه قرآن
بی جست و جوی مومنان بمحض عنایت ربانی بدیشان رسید یا بحیثیکه بیگانه را او را میراث دهی نیست

وبشنان نیز از قرآن بی بهره اند یا در همه ام میراث تفاوت هست چون ثمن و نصف و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و کسی باشد که تمام بر دارد از نخاییر بهرهای اهل قرآن متفاوت است هر کسی بقدر استحقاق و اندازهٔ استعداد خود از حقایق قرآن بهره مند شود * مصرع * ز بین بزم یکی چرعه طلب گرد و یکی جام * (فَمِنْهُمْ) پس بعضی از بندگان (ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ ج) ستمکار اند بر نفس خود به تقصیر در عمل کردن به قرآن (وَمِنْهُمْ مُّقْتَصِدٌ ج) و بعضی از ایشان میانه رو اند که عمل کنند بدان در اغلب اوقات (وَمِنْهُمْ) و جمعی دیگر از ایشان (سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ ط) پیشی گیرنده اند به نیکوئیها که پیوسته عمل نمایند باحکام قرآن (بِاِذْنِ اللّٰهِ ط) بدستوری خدای و بتوفیق و فرمان او (ذٰلِكَ) این توریث و اصطفا (هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ۝) او است بخشایش بزرگ حضرت غفار و فیاض رزاق نمی کند از حضرت رسول ع کنا از آنحضرت ع شنود ام درین آیت فرمود که سابق ما بر همه پیشی گرفته است و مقتصد ما نجات یافته و ظالم ما آمرزیده شده و در تفسیر ثعلبی آورده که حضرت پیغمبر ع این سه طایفه را تفسیر فرمود و گفت سابق آنها اند که بی حساب بهشت روند و مقتصد آنکه حساب ایشان سبک گذرد و ظالم آنانکه مدتی در موقف حساب بمانند و حق سبحانه برحمت واسعهٔ خود تلافی حال ایشان کند و انور دین درین فرمود که سابق ما اهل جهاد اند و مقتصد ما اهل حضر که بجهاد نروند اما بجماعت حاضر شوند و ظالم ما اهل بادیه اند که نه کمر جهاد بندند و نه دولت جماعت دریابند امام ابو اللیث رح فرمود که سابق آن است که قبل از هجرت ایمان آورده و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل فتح مکه گرویده و ظالم آنکه بعد از فتح مکه بدایرهٔ اسلام در آمده اصحاب تفسیر و تذکیر و ارباب تحقیق و تدقیق درین سه طایفه سخن بسیار گفته اند برای تبرک کلمه چند ایراد میرود ترتیبی که در قرآن مذکور است یعنی از ظالم و اختتام سابق سهل بن عبد الله تستری قدس سره فرمود که آنان اند که ما نمانند و متعلم و طالم گفته اند طالب دنیا، مایل عقبی و متوجه مولی یا صاحب کبیره و مرتکب صغیره و مرا از جرم یا مصر بر ذنوب و تایب عاید و تایب ثابت بر توبه از اول تا آخر یا آنکه معاش او بر معاد غالب کند و آنکه متعلق بهر دو باشد و آنکه معاد او بر معاش می گزیند یا بر ستده بر عادت و عابد بخوف و طمع و عبادت گذرنده بعد و فی الله یا طرح کننده نزدیک بلا و صبور در بلا و لذت یابنده از بلا یا اکل حرام و مایل به شبهت و خورندهٔ حلال یا مشغول از ذکر و مشغول بذکر و متوجه بمذکور یا محروم و تایب و تشفی یا غافل و طالب دواعد یا آنکه سیئات او بر حسنات بچربد و آنکه هر دو برابر باشند و آنکه حسنات او بر سیئات راجح بود یا آنکه ظاهر او به از باطن باشد و آنکه هر دو علانیهٔ او مساوی باشد و آنکه نهان او به از آشکارا بود

یا آنکه انصاف ساعد دهد و یا آنکه هم ستاند و هم بدهد و آنکه ده و نستاند یا آنکه زیادت از قوت طلبد و آنکه همین جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا طالب قوت نکند امام قشیری قدس سره فرمود که این سه گروه اهل صفا و جود و ایثار اند یا طالبان نجات و درجات و صنا جاد و در حقایق سخن آورده که ناظر از خود و نحو د و نگرنده از خود بآخرت و ناظر از حق بحق صاحب فتوحات روح الله روحه می گوید که ظالم آن است که پیوسته در خواب غفلت باشد و مقتصد آنکه گاهی بیدار گردد و سابق آنکه همیشه بیدار گردد در لطایف گفته که ظالم آنکه از نعمت بمنعم نگردد و مقتصد آنکه از منعم به نعمت نگردد و سابق آنکه از منعم بمنعم نگردد و یعنی باشاهد منعم دو ساز د و از منعم پرداز د

* فرد *

* نسیم هردو جهان می کند بر ما عرض * * دل از میانه نمانداز دالا دوست *

حق سبحانه هیچ امتی از امم سالفه این نوافت نکرد و این شریف ارزانی نداشت رقم اعطفابر صفحه حال همه کشید و ابتدا بالظالم کرد تا شرم زده نگردند و برحمت بی غایت امیدوار باشند

* بیت *

* نیاید از من آلود طاعتی خالص * * ولی برحمت وفضلت امیدواری هست *

و گفته اند که تقدیم ظالم از روی فضل است و تاخیرش از راه عدل و حق سبحانه فضل را از عدل دوست تر دارد و تاخیر سابق جهت آن است تا بثواب کر دخول جنان است اقرب باشد یا به جهت آنکه اعتماد بر عمل خود نکند و بطاعت معجب نگردد که عجب آتشی است که چون افروخته شود هزار خرمن عبادت بدو سوخته گردد

* نظم *

* ای بسر عجب آتشی عجب است * * گرم سازتنور بولهب است *

* هر کجا شعله از و افروخت * * هرچه از عالم و زهد بود بسوخت *

(جَنّاتُ عَدْنٍ) بوستانهای اقامت (یَدْخُلُونَها) و در آیند این سه گروه در آن (یُحَلَّوْنَ) بیرایه بسته شوند (فِیها) در ان بهشتها (مِنْ اَساوِرَ) از دستوانها که باشد (مِنْ ذَهَبٍ) از زر خالص (وَلُؤْلُؤًا) و از مروارید صافی درعین المعانی آورده که دستوانهٔ زر و مروارید حلیهٔ ملوک عرب بوده و بدیشان اختصاص داشته چنانچه تاج بهادشاهان عجم (وَلِباسُهُمْ) و پوشش این گروه (فِیها حَرِیرٌ) در بهشت دیبا باشد نه چون دیبای دنیا یعنی رشته و بافته کس نبود (وَقالُوا) و گویند این جمع چون از خفرهٔ دوزخ برهند و بروضهٔ بهشت برسند (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ) هر ستایش و ثنا مر خدای را است (الَّذِی اَذْهَبَ) آن خدای که ببرد (عَنَّا الْحَزَنَ ط) از ما اندوه دوزخ را یا خوف که از رد طاعت داشتیم بقبول آن از ما مندفع گردانید و گفته اند

حزن (هموم دنیاست چون بیم موت یا وسوسهٔ ابلیس یا ضرر جوع و عطش یا خوف سلطان یا وحشت تاسد و تباغض (اِنَّ رَبَّنَا) بدرستیکه پروردگار ما (لَغَفُورٌ) هرآینه آمرزنده گناهکاران است (شَكُورٌ) جزا دهندهٔ سپاسداران است (الَّذِي أَحَلَّنَا) آن خداوندی که فرود آورد ما را (دَارَ الْمُقَامَةِ) برای اقامت که جنت است و از وی انتقال بموضعی دیگر نخواهد بود (مِن فَضْلِهِ) از بخشش و کرم خود نی بعمل ما (لَا يَمَسُّنَا) نمی رسد ما را (فِيهَا) در سرای اقامت (نَصَبٌ) رنجی جهت طلب معیشت و سایر مشقتها که در دنیا بود (وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا) و نمی رسد ما را در این جا (لُغُوبٌ) ماندگی و ملال چه کلفتی و محنتی نیست در وی بلکه همه عیش و حضور و فرح و سرور است (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه نگرویدند بخدا و رسول او (لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ) مر ایشان را است آتش دوزخ (لَا يُقْضَى) حکم کرده نشود (عَلَيْهِمْ) بر ایشان بمرگ وقتیکه در دوزخ باشند (فَيَمُوتُوا) پس تا بمیرند و از عذاب باز رهند (وَلَا يُخَفَّفُ) و تخفیف کرده نمی شود (عَنْهُم) از ایشان (مِّنْ عَذَابِهَا) چیزی از عذاب دوزخ بلکه همگاه که آتش فرونشیند زیاده کند احراق و التهاب او را (كَذَٰلِكَ) مانند این پاداش (نَجْزِي) جزا میدهیم (كُلَّ كَفُورٍ) هر ناسپاسی را و کفر و کفران بنهایت رسیده باشد (وَهُمْ) و ایشان یعنی کافران (يَصْطَرِخُونَ) فریاد می خواهند (فِيهَا) در دوزخ و می گویند (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (أَخْرِجْنَا) بیرون آر ما را و بدنیا فرست (نَعْمَلْ صَالِحًا) تا بکنیم عمل پسندیده (غَيْرَ الَّذِي) بر آنکه (كُنَّا نَعْمَلُ) بودیم که عمل می کردیم تا اکنون عذاب را معاینه دیدیم و دانستیم که کردار ما در دنیا باطل بوده حق سبحانه فرماید (أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ) آیا زندگانی ندادیم و عمر درازی نداشتیم شما را (مَا يَتَذَكَّرُ) آن مقدار که پند گیرد (فِيهِ) در آن عمر (مَن تَذَكَّرَ) هر که خواهد پند گیرد و مراد عمری است که مکلف در وی ممکن باشد از تفکر و تذکر گفته اند آن مابین بیست و شصت است و در زاد المسیر آورده که هفتاد است تا آخر زمان نذیر باشد زیرا که بعد از ان زمان هرم است منصور و صخر آنگه شمار العمر داویم برای آنکه متعظ و متنبه گردید (وَجَاءَكُمُ النَّذِيرُ) و آمد بشما پیغمبری که شما را پند میداد یا کتاب یا عقل یا مرگ خویشان و همسایگان که کفی بالموت واعظا و اکثر علما بر انند که مراد از نذیر شیب است که زمان شیب فرونشانده شعلهٔ حیات است و موسم پیری زنگ فزاینده آینه ذات

* مثنوی * * نوبت پیری چو زند کوس درد * * دل شود از خوش دلی و عیش فرد *
* در تن و اندام چو آید شکست * * لرزه کند پای ز سستی چو دست *
* موی سفید از اجل آرد پیام * * پشت خم از مرگ دهد سلام *

* دولت اگر دولت همه بندی است * * موی مدوزید آیت تو میدی است *

در موضح آورده که چون دوزخیان استغاثه کنند و بفریاد آیند و گویند که خدایا ما را باز بدنیا فرست تا عمل خیر کنیم بمقدار زمان دنیا از اول ابداع تا آخر انقطاع فریاد کنند حق سبحانه فرماید که زندگانی دادم شما اگویند بلی زندگانی یافتیم و نذیر را دیدیم خدای تعالی فرماید (فَذُوقُوا) پس بچشید عذاب دوزخ را (فَمَا لِلظَّالِمِينَ) پس نیست مر ستمکاران را یعنی مشرکان را (مِن نَّصِيرٍ ۝) هیچ یاری که عذاب از ایشان بردارد (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) دانندهٔ پوشیده است که در آسمان و زمین باشد پس احوال کنار بر و مخفی نخواهد بود (إِنَّهُ عَلِيمٌ) بدرستیکه او دانا است (بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝) بآن چیزی که مضمر است در سینها (هُوَ الَّذِي جَعَلَكُمْ) او است آن کسی که گردانید شما را (خَلَائِفَ) خلیفها (فِي الْأَرْضِ ط) در زمین یعنی شما را بجای پیشینیان متمکن ساخت و مقالید تصرف در زمین بقبضهٔ اقتدار شما باز گذاشت و این نعمتی بزرگ است (فَمَن كَفَرَ) پس هر که ناسپاسی کند مر این نعمت را یا کافر شود بمنعم (فَعَلَيْهِ) پس بر و است (كُفْرُهُ ط) جزای کفر او (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ) و نیفزاید مر کافران را (كُفْرُهُمْ) ناکردیدن ایشان (عِندَ رَبِّهِمْ) نزدیک پروردگار ایشان (إِلَّا مَقْتًا ج) مگر دشمنی سخت یعنی نتیجهٔ کفر ایشان نیست مگر بغض ربانی که سبب غضب جاودانی همان تواند بود (وَلَا يَزِيدُ الْكَافِرِينَ) و افزون نکند ناکردیدگان را (كُفْرُهُمْ) کفر و شرک ایشان (إِلَّا خَسَارًا ۝) مگر زیان در آخرت (قُلْ) بگو ای محمد (أَرَأَيْتُمْ) آیا دیدید (شُرَكَاءَكُمُ) انبازان خود را (الَّذِينَ تَدْعُونَ) آنانکه می خوانید ایشان را و می پرستید (مِن دُونِ اللَّهِ ط) بجز خدای تعالی (أَرُونِي) بنمایید و خبر کنید مرا که این شرکا (مَاذَا خَلَقُوا) چه چیز آفریدند (مِنَ الْأَرْضِ) از زمین و آنچه بری و روی است (أَمْ لَهُمْ) آیا هست ایشان را (شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ ج) انبازی در آفریدن آسمانها (أَمْ آتَيْنَاهُمْ) آیا دادیم ایشان را (كِتَابًا) کتابی ناطق بآنکه شریک گرفته ایم (فَهُمْ) پس ایشان (عَلَىٰ بَيِّنَتِهِ) بر حجتهای روشن باشند (مِّنْهُ ج) از آن کتاب و حفص بینه خواند (بَلْ) نه چنین است بلکه (إِن يَعِدُ الظَّالِمُونَ) وعده نمی دهند مشرکان (بَعْضُهُم) برخی از ایشان کبرؤس و اشراف (بَعْضًا) برخی دیگر را که ارازل و اتباعند بشفاعت بتان (إِلَّا غُرُورًا ۝) مگر از روی فریب و مکر (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) نگاه میدارد آسمانها و زمین را (أَن تَزُولَا ج) برای آنکه زایل نشوند از امکن خود چه ممکن را در حال بقا ناچار است از نگاهدارنده آورده اند که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی علیهما السلام را بفرزندی حق سبحانه نسبت کردند آسمان و زمین

ع ۱۱

نزدیک بآن رسید گرشکافته گردد حق تعالی فرمود که من بقدرت نگاه میدارم ایشان را تا از وال نیایند یعنی از جای خود نروند (وَلَئِنْ زَالَتَا) واگر زایل شوند (إِنْ أَمْسَكَهُمَا) نیست نگاهدارندهٔ ایشانرا (مِنْ أَحَدٍ) از هیچ کس (مِّنْ بَعْدِهِ ط) بعد از زوال. بجائی نیاورند (إِنَّهُ كَانَ) بدرستیکه خدای هست (حَلِيمًا) بردبار که بعقوبت یهود و نصاری تعجیل نمی کند (غَفُورًا ۝) آمرزندهٔ کسی را که از این قول رجوع کرده بوحدانیت وی گراید و داند که لم یلد و لم یولد صفت او است

* نظم *

* خداوندی که معبود است و واحد * نگوید کس که مولود است و والد *

* کسی کو را نباشد کفو و مانند * بدو نسبت نشاید کرد فرزند *

روئسای قریش شنیده بودند که اهل کتاب تکذیب رسولان خود کردند بایکدیگر می گفتند که لعن الله الیهود و النصاری چه دو طایفه اند مکذب پیغمبر خود اند بخدای که اگر پیغمبری بیاید ما از ایشان راه یافته تر بود می و بتصدیق او شتابنده تر حق تعالی خبر داد که (وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ) و سوگند خوردند بخدای تعالی (جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ) سخت ترین سوگندان خود که (لَئِنْ جَاءَهُمْ) اگر آید بدیشان (نَذِيرٌ) پیغمبری بیم کننده (لَّيَكُونُنَّ) هر آینه باشند (أَهْدَى) راه یافته تر (مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ ج) از یکی از امتان گذشته چون یهود و نصاری و غیر ایشان (فَلَمَّا جَاءَهُمْ) پس آن هنگام که آمد بدیشان (نَذِيرٌ) بیم کننده یعنی حضرت محمد مصطفی ﷺ (مَا زَادَهُمْ) زیاده نکرد آمدن وی ایشان را (إِلَّا نُفُورًا ۙ) مگر رمیدن از حق و دور شدن (نِ اسْتِكْبَارًا) و نفرت و ایشان را مگر گردن کشی از فرمان الهی (فِي الْأَرْضِ) در زمین (وَمَكْرَ السَّيِّئِ ط) و آنکه مکر کردند مکری بد یعنی حیلهٔ اندیشیدند در هلاک کردن آن نذیر (وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ ط) باز نگردد مکر بد مگر باهل وی یعنی مکر هر مکری احاطه کند و اطراف و جوانب وی فرو گیرد و هر که در باب قصد کسی اندیشیده باشد درباره خود مشاهده نماید و این باین را در این باب قطعه است این دو بیت انیسجانب افتاد

قطعه *

* در باب من زروی حسد یکدو ناشناس * دمها زدند و کورهٔ تزویر تافتند *

* زا عمال نفسهم همه نیکی بمن رسید * وایشان جزای فعل بدخویش یافتند *

(فَهَلْ يَنظُرُونَ) پس آیا انتظاری می برند کذبان و مکاران یعنی انتظار نمی برند و چشم نمی دارند (إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ ج) مگر سنت الهی را در پیشینیان که عذاب اهل تکذیب و عقوبت ارباب مکر است (فَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ) پس نیابی هرگز سنت خدای تعالی را (تَبْدِيلًا ج) تغییری یعنی عذاب را ایمان بدل نتوانی کرد (وَلَن تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ) و نیابی هرگز سنت خدای را (تَحْوِيلًا ۝) گردانیدنی یعنی از کذبان

و ماکران دیگری حوالهٔ توان ساخت (أَوَلَمْ يَسِيرُوا) آیا سیر نمی کنند اهل مکه (فِي الْأَرْضِ) در زمین (فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) تا ببینند در راه شام و یمن که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) عاقبت آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قوم عاد و ثمود (وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ) و بودند ایشان سخت تر از ایشان (قُوَّةً ط) از روی توانائی و با وجود آن از عذاب زنهار نیافتند و آثار هلاک هر قوم در دیار ایشان باقی است (وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ) و نیست خدای تعالی که عاجز گرداند او را (مِنْ شَيْءٍ) هیچ چیزی (فِي السَّمٰوٰتِ) در آسمانها (وَلَا فِي الْأَرْضِ ط) و نه در زمین پس هر که خواهد کند و کسی بر حکم او پیشی نگیرد (إِنَّهُ كَانَ) بدرستیکه او هست (عَلِيمًا) دانا باحوال هر آشیا (قَدِيرًا ۝) توانا بتصرف در آنها (وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ) و اگر مواخذه کردی خدای تعالی (النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا) مردمان را بجزای آنچه کسب می کنند از شرک و معصیت (مَا تَرَكَ) نگذاشتی (عَلَىٰ ظَهْرِهَا) بر پشت زمین (مِنْ دَابَّةٍ) هیچ جنبندهٔ از آدمیان یا جن و انس و گفته اند مراد هر حیوانات اند که بشامت معاصی بنی آدم هلاک می شوند چنانچه در زمان حضرت نوح علیه السلام کفر مشرکان هر جانوران هلاک شدند مگر آنچه در کشتی بودند پس درین وقت نیز اگر ایشان را بگناه خویشان بگیرید هر نابود شوند (وَلٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ) ولیکن مازپس میدارد ایشان را (إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى ج) تا وقت نام برده که زمان هلاک ایشان است (فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ) پس چون بیاید وقت هلاک ایشان (فَإِنَّ اللَّهَ) پس بدرستیکه خدای (كَانَ بِعِبَادِهِ) هست به بندگان خود (بَصِيرًا ۝) بینا و میداند که مستحق هلاک کیست و لایق خلاص و نجات کدام است و هریک را فراخور حال او پاداش دهد

* نظم *

* آنرا بلوامع رضا بنوازد * وین را بنوایر غضب بگدازد *

* کس را بالقضای قدرتش کار نیست * آن است صلاح خلق کومی سازد *

سورة یس مکیة وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝) ثلث وثمانون آیة

ع ۱۷ (یٰسٓ ۝) در نیابیع آورده که هر حرفی از حروف مقطعه را سری است از اسرار خزانهٔ غیب که حضرت عزت سر خویش خود را عم بران اطلاع داده بعد ازان جبرئیل هم بران نازل شده و جز خدا و رسول کسی بران وقوف ندارد و بعضی از علما در پس گفته اند که اسم قرآن است و در صفایق سامی آورده که نامی است از نامهای الهی و گویند اعظم سورت است و حدیث ان الله قرأ طه و یس قبل ان خلق السموات والارض بالف عام تائید این قول می کند و در تفسیر ماوردی آورده که از هفت نام حضرت پیغمبر هم در قرآن مذکور شده یکی یس است و آنکه اهل بیت را آل یس می گویند تائید این سخن می کند

* مصرع * اله درکم یا آل یاسین یا امام تشبیری تمس حمزه فرموده که یا اشارت است بیوم میثاق و یاسین عبارت است از مرا و یا احباب از اهل اشواق در بحر الحقایق آورده که قسم است بیمن نبوت حبیب عم و سر مظهر او بعضی برانند که معنی او یا انسان است باغت طی او در اصل یا انسین بوده بجهت کثرت خواب شطری از او اختصار نموده اند چنانچه در ایسن الله من الله گویند و بحقیقت آن است که در کلام عرب از کلمه حرفی تغییر کند چنانچه در نقد قلت لها قفی قفالت لی قاف یعنی وقفت پس می شاید که حرف سین اشارت بکلمه باشد و این بقولی که گذشت انسان است و مخاطب بانسانیت حضرت مصطفی عم باشد که صفت کمال انسانیت مر آن حضرت عم را ثابت است و می شاید که این کلمه سید باشد یعنی یا سید البشر و حدیث انا سید ولد آدم تفسیر این حروف بود و دیگر باید دانست که از میان حروف سین و اسویت اعتدالیه هست که میان زبر و پیشات او توافق و تساوی هست و هیچ حرفی دیگر آن حال ندارد و لاجرم مخصوص بحضرت ختمیه است عم که عدالت حقیقی خواه در طریق توحید و خواه در احکام شرع بدو اختصاص دارد

* نظم *

* ترا است مرتبهٔ اعتدال در همه حال * که در خصایص توحید اعتدالی زهره *
* ممکن است ترا در مقام جمع الجمع * بدین فضیلت مخصوص افضلی زهره *

و از فحوای کلمات سابقه و لاحق و یاسین قلب القرآن یس استشمام میتوان نمود * فرد *

خدایت لشکری داده ز قرآن * پس اکنون قلب آن لشکر ز یاسین *

در جوامع الاصول از صحیح ترمذی بروایت انس بن مالک رض نقل میکنند که حضرت رسالت پناه عم فرمود که لکل شئ قلب و قلب القرآن یس و هر کس که یس بخواند بانویسد ثواب دوازده بار قرائت قرآن یابد * و این سوره را اهتمام گویند که تمام میگرداند هر خواننده خود نیکوئی هر دو سرای * و واقعه گویند که دفع کند از هر بدی * و قائیه نیز نامند که روا کند حاجت های او را آورده اند که کفار مکه گفتند که ای محمد تو فرستاده خدای نیستی حق سبحانه فرمود که یس ای حبیب ( وَالْقُرْاٰنِ الْحَكِيْمِ ۙ ) و بحق قرآن محکم یا محکم کننده بحق یا خداوند حکمت ( اِنَّكَ ) مدرستیکه تو بیشک و بی شبه ( لَمِنَ الْمُرْسَلِيْنَ ۙ ) از فرستادگان بسوی خلق ازان فرستادگان که بودند ( عَلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ؕ ) بر راه راست که توحید است یا تو فرستاده شده بطریقهٔ استقامت که راهی است موصل بمقصود ( تَنْزِيْلَ الْعَزِيْزِ ) قرآن فرو فرستادهٔ خدای غالب است و مفعول بفعلی مضمر لام خواند یعنی فرستاد قرآن را فرستادنی خداوند قوی و ملک خود ( الرَّحِيْمِ ۙ )

مهربان بر خلق وتو از فرستاده شدگانی (لِتُنْذِرَ) تا بیم کنی و بترسانی از عذاب ربانی (قَوْمًا) گروهی را که (مَا أُنْذِرَ) بیم کرده نشدند (آبَاؤُهُمْ) پدران نزدیک ایشان بسبب دوری و دیری از زمان فترت یا بیم کنی ایشان را بآنچه بیم کرده شدند پدران دور ایشان در زمان اسماعیل ع م (فَهُمْ غَافِلُونَ ۞) پس ایشان بی خبرانند (لَقَدْ حَقَّ الْقَوْلُ) بدرستیکه درست شد قول بعذاب (عَلَىٰ أَكْثَرِهِمْ) بر بیشتر کافران یعنی کافران جهنم من الجنة والناس اجمعین (فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۞) پس ایشان نمیگروند مراد آنانند که خدای بر سیدانست در ازل که ایشان بر کفر میرند و بر شرک کشته شوند چون ابو جهل و امثال او (إِنَّا جَعَلْنَا) بدرستیکه ما کرده ایم (فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا) در گردنهای ایشان غلها (فَهِيَ) پس آن غلها بیوسته شده (إِلَى الْأَذْقَانِ) بزنخهای ایشان و نمیگذارند که سرها بجنبانند (فَهُمْ مُقْمَحُونَ ۞) پس ایشان سرد رهوا مانندگان اند و چشم بر هم نهادگان تمثیلیست مشرکان است بر جمعی که غلها در گردن داشته باشند آورده اند که ابو جهل سوگند خورد که اگر پیغمبر را در نماز بیند سرا و را بشکند روزی دید که آنحضرت ع م نماز می گزارد و سنگی برداشت و نزدوی آمد چون دست بالا برد تا سنگ بروی زند دست وی در گردن او چسبید و سنگ در دست وی بچسبید و در گردنش ماند و این آیت آمد که ما ایشانرا باز داشتیم چنانچه مغلولان از کار باز داشته شوند و گویند قوم بنی مخزوم دست او را بجهد بسیار از گردن او بدا کردند و مخزومی دیگر گفت من بروم و بدین سنگ محمد را بکشم چون نزدیک آن حضرت ع م آمد نابینا شد و این آیت آمد که (وَجَعَلْنَا) و گردانیدیم ما (مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ) در پیش روی ایشان (سَدًّا) دیواری و حجابی (وَمِنْ خَلْفِهِمْ) و از پس ایشان (سَدًّا) پرده و مانعی (فَأَغْشَيْنَاهُمْ) پس پوشانیدیم چشم های ایشان را (فَهُمْ لَا يُبْصِرُونَ ۞) پس ایشان نمی بینند محققان گفتند که سد پیش طول امل است و سد عقب غفلت از جنایات گذشته و هر کرا دو سد چنین احاطه کرده شد هر آینه چشم او پوشیده باشد از نظر در دلایل قدرت و نه بیند راه فلاح و هدایت را (وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ) و یکسان است بر ایشان (أَأَنْذَرْتَهُمْ) که بیم کنی ایشان را (أَمْ لَمْ تُنْذِرْهُمْ) یا بیم نکنی ایشانرا (لَا يُؤْمِنُونَ ۞) نمی گروند ایشان که علم قدیم و تقدیر ازلی حکیم بر آنست و موت ایشان بر کفر حکم کرده (إِنَّمَا تُنْذِرُ) عزیز نیست که بیناگانی آنکه فایده بران مترتب باشد (مَنِ اتَّبَعَ الذِّكْرَ) کسی را که پیروی قرآن کند و مواعظ او بسمع قبول بشنود (وَخَشِيَ الرَّحْمَٰنَ) و بترسد از خدای (بِالْغَيْبِ ط) پوشیدگی یعنی پنهان از وترسد نه در نظر خلقان یا از حق ترسد از آنچه غایب است از و یعنی امور آخروی

(فَبَشِّرْهُ) پس مژده ده آن ترسنده را (بِمَغْفِرَةٍ) بآمرزش گناهان گذشته (وَأَجْرٍ كَرِيمٍ ۝) ومزدی نیکو
و زمان آینده یعنی بهشت در اسباب نزول آمده که بنوسلمه گفتند یا رسول الله خانهای ما از مسجد دور
است اگر نزدیک مسجد خانه گیریم چگونه باشد آیت آمد که (إِنَّا نَحْنُ) بدرستیکه ما (نُحْيِي الْمَوْتَىٰ)
زنده گردانیم مردگان را به بعث یا دلهای مرده را به هدایت (وَنَكْتُبُ) و بنویسیم (مَا قَدَّمُوا) آنچه
از پیش فرستاده اند از اعمال صالحه و طالحه (وَآثَارَهُمْ ۚ) و بنویسیم پایها یعنی نشانهای اقدام ایشان را
که به مسجدی روند مراد آن است که خطوات ایشان بکفر خطیات ایشان خواهد بود و بهر قدمی رقمی
از عنایت بر صفحه اعمال ایشان رسیده خواهد شد (وَكُلَّ شَيْءٍ) و هر چیزی را (أَحْصَيْنَاهُ) نگاه داشته ایم
یا بیان کرده ایم (فِي إِمَامٍ مُبِينٍ ۝) در دفتری که پیشوای روشن است یعنی لوح محفوظ بعد از نزول
این آیت حضرت رسالت پناه عم فرمود که ای بنوسلمه در منازل خود باشید که ثواب آثار قدم
شما در لوح محفوظ می نویسند در صحیحین مذکور است که بزرگترین مردمان در مزد اهل صلوة کسی است که
دورتر باشد راه آمدن وی به مسجد بعضی گفته اند آثار اعم است از انکه حسنه باشد چون علمی که بمردم آموزند
یا وقفی که بر مواضع خیر کنند یا صدقه جاریه چون پل و رباط یا مسجد یا سیئه چون اشاعت باطله و تاسیس ظلم
و بنای مسجد ضرار فرماید تا هر یکرا جزای لایق بدهیم و بوقت مکافات مناسب هر اثری جزا خواهم داد * نظم *

* از مکافات عمل غافل مشو * * گندم از گندم بروید جو ز جو *
* این چنین گفت است پیر معنوی * * کاری بر آری آنچه کاری مر وری *

(وَاضْرِبْ لَهُمْ) و بیان کن برای اهل مکه (مَثَلًا أَصْحَابَ الْقَرْيَةِ ۖ) مثل دیه اهل انطاکیه (إِذْ جَاءَهَا
الْمُرْسَلُونَ ۚ) وقتیکه آمدند بدان دیه فرستادگان آورده اند که حضرت عیسی عم قبل از رفع
بآسمان باشمعون الصفا که خلیفهٔ وی بود بعد از رفع وی دو حواری را که یحیی و توما نام گفته اند یا نام دس
و مارقوس و تعلیبی گفته که صادق و صدوق بانطاکیه فرستاد تا خلق را بخدای دعوت کنند ایشان بنزدیک
شهر رسیده پیری دیدند که گوسفند می چراند بر و سلام کردند پیر پرسید که شما چه کسانید گفتند رسولان
حضرت عیسی عم ایم خلق را از بادیهٔ ضلالت بسر منزل هدایت می خوانیم گفت برصدق دعوی
خود هیچ برهانی دارید گفتند آری بیماران را شفا دهیم و ابرص و اکمه را باذن صحت باز آریم پیر گفت
ما را است که فرزند من بیمار است و اطبا از علاج او عاجز اند اگر شما در او دعا کنید من بخدای
شما بگروم ایشان بر سر بالین وی آمدند دعا کردند او صحت کامل یافت * بیت *

* قدم نهادی بر سر دیده جا کردی * * یک نفس دل بیمار را دوا کردی *

پیرایمان آورد و او را صاحب نجار است گاه را صاحب یس گویند و بشصد سال قبل از زمان پیغمبر ما مبعوث گردید و یکی از سبّاق اسلام است القصه چون این دو رسول در انطاکیه فاش شد و بسیار بیمار از برکت ایشان صحت یافت ملک شهر که در عالم التنزیل نام او انطخیش رومی بوده است حق پرستید از حال ایشان خبر یافت و بر مضمون دعوت ایشان که منع بت پرستی و اقرار بوحدانیت الهی بوده مطلع شد ایشان را بزندان کرد و شمعون از پی ایشان در آمده با خواص ملک آشنائی آغاز نهاد و به سبب دانش و حکمت مقرب بادشاه شد و حق سبحانه از این قصه خبر داد (اِذْ اَرْسَلْنَا) یاد کن چون فرستادیم (اِلَیْهِمُ اثْنَیْنِ) بسوی مردم انطاکیه دو پیغمبر یعنی عیسی و شمعون فرستادند بامر ما (فَکَذَّبُوْهُمَا) پس تکذیب کردند اهل آن دیه ایشان را و بزندان کردند (فَعَزَّزْنَا) پس ما غالب گردانیدیم ایشان را و منصور به تشدید می خوانید یعنی قوت دادیم (بِثَالِثٍ) بسوم فرستاده که بقول اصح شمعون الصفا است و گفته اند شمعان یا معلوم یا یونس (فَقَالُوْا) پس گفتند آن فرستادگان اهل انطاکیه (اِنَّا اِلَیْکُمْ مُرْسَلُوْنَ ۝) بدرستیکه ما بسوی شما فرستاده شدگانیم از نزد عیسی عم یا از پیش خلیفه وی (قَالُوْا) گفتند مردم آن شهر که (مَا اَنْتُمْ) نیستید شما (اِلَّا بَشَرٌ) مگر آدمی (مِّثْلُنَا) مانند ما و در اکثر صفات بشریه پس چه وجه شما را بر سالت اختصاص داده اند (وَمَا اَنْزَلَ الرَّحْمٰنُ) و نه فرستاده است خدای تعالی (مِنْ شَیْءٍ) از هیچ چیز از وحی و رسالت (اِنْ اَنْتُمْ) نیستید شما (اِلَّا تَکْذِبُوْنَ ۝) مگر که دروغ گوئید در دعوی رسالت (قَالُوْا رَبُّنَا) گفتند پیغمبران که پروردگار ما (یَعْلَمُ) میداند (اِنَّا) بدرستیکه ما (اِلَیْکُمْ لَمُرْسَلُوْنَ ۝) بسوی شما فرستادگانیم (وَمَا عَلَیْنَا) و نیست بر ما (اِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ ۝) گذاردن رسانیدن آشکارا و ما کار خود کردیم و پیغام رسانیدیم اگر شما قبول دعوت نکنید عذاب بشما فرود آید (قَالُوْا اِنَّا تَطَیَّرْنَا بِکُمْ ۚ) گفتند ما فال بد گرفتیم بآمدن شما که تا بدین بلده آمده باران نباریده و همه مزروعات ما خشک شده (لَئِنْ لَّمْ تَنْتَهُوْا) اگر باز نایستید از دعوی خود (لَنَرْجُمَنَّکُمْ) هر آینه شما را بسنگ بکشیم (وَلَیَمَسَّنَّکُمْ) و هر آینه برسد شما را (مِّنَّا) از ما (عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝) عذابی دردناک (قَالُوْا طَائِرُکُمْ) گفتند پیغمبران که فال بد شما (مَّعَکُمْ ط) با شماست یعنی سبب شامت عناید فاسده و اعمال باطلهٔ شما است (اَئِنْ ذُکِّرْتُمْ ط) آیا اگر داده می شوید فال بد می گیرید و بقتل تهدید می کنید (بَلْ اَنْتُمْ) بلکه شما (قَوْمٌ مُّسْرِفُوْنَ ۝) گروهی گزاف کاران و از حد در گذشته اید آورده اند که شمعون با ملک

بر بتخانه در آمدی و خدای تعالی را سجده کردی و مردم پندا شتند که او پرستش بت می کند ملک بر وی اعتماد تمام کرد بی مشاورت او به هیچ مهم اقدام ننمودی روزی شمعون بر سید که ای مالک شنیده ام که دو کس غریب را ببندان گرده حبس ابشان چیست ملک گفت که ایشان دعوی می کنند که غیر بتان شما خدای دیگر هست شمعون از روی تعجب فرمود گو که تا ایشان را حاضر گردانند که گفتار ایشان عجیب است ملک فرمود تا ایشان را آوردند چون شمعون را دیدند خوش دل و دلیر شدند شمعون پرسید که شما کرا می پرستید گفتند آنرا که آفریدگار آسمان و زمین است شمعون گفت خدای شما چه می سازد گفتند نابینا را بینامی کند شمعون از ملک التماس کرد تا نابینای چند حاضر کردند فرمود که خدای خود را بگوئید تا این نابینایان دیده ور شوند ایشان دعا کردند فی الحال بینا شدند شمعون گفت ای مالک ما نیز از خدایان خود درخواهیم تا همین کار کند ملک آهسته گفت ای شمعون تو نمیدانی که ایشان نمی بینند و نمی شنوند و بر هیچ چیز قدرت ندارند شمعون دیگر بار گفت ای جوانان خدای شما دیگر چه تواند کرد گفتند مرده را زنده می گرداند شمعون گفت اگر خدای شما این کار بکند ما هر سه بوی گرویم یعنی دخترملک را که مدتی از مرگ وی گذشته بود یا مرده هفت روزه را بدعا زنده کردند ملک با قوم فی الحال ایمان آوردند و برخی دیگر قصد مومنان و پیغمبران کردند و حبیب نجار را خبر شد که کفار در مقام ایذای اهل ایمانند از منزل خود متوجه آن صوب شد چنانچه حق سبحانه فرمود که (وَجَاءَ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ) و آمد از پایان مدینه یعنی دور ترجائی از ان شهر (رَجُلٌ) مردی (يَسْعَىٰ) که می شتافت بجهت اعلام رسالت تا برسید (قَالَ يَا قَوْمِ) گفت ای گروه من (اتَّبِعُوا الْمُرْسَلِينَ ۝) پیروی کنید فرستادگان را (اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ) پیروی کنید کسانی را که نمی خواهند از شما (أَجْرًا) مزدی بر تبلیغ رسالت (وَهُمْ مُهْتَدُونَ ۝) و ایشان راه یافتگانند بخیر دنیا و عقبی (وَمَا لِيَ) و چیست مرا که از روی صدق (لَا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي) نمی پرستم آنکسی را که بیافرید مرا و از عدم بوجود آورد (وَإِلَيْهِ) و بسوی حکم و جزای او (تُرْجَعُونَ ۝) باز گردانیده خواهید شد روز قیامت ۞ اضافت فطرت بخود اظهار شکر است ۞ و اضافت بعث باکثران مبالغه در تهدید روز جزا (ءَأَتَّخِذُ) آیا فرا میگیرم (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای (آلِهَةً) خدایان دیگر یعنی بتان (إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَٰنُ) اگر خواهد خدای مرا (بِضُرٍّ) گزندی یعنی اگر خواهد که ضرری بمن رساند (لَا تُغْنِ عَنِّي) کفایت نمی کند از من (شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا) درخواست بتان چیزی را از ان ضرر یعنی ایشان بلا از من دفع نکنند

( وَلَا يُنْقِذُونِ ۝ ) و نرهانند مرا و خلاص نکنند پس اگر من آن را که توانائی ندارد بر نفع و ضرر بپرستیم و عبادت کنیم آنگه قادر است بر سانیدن نفع و رهانیدن از ضرر دست بداریم ( إِنِّي إِذًا ) بدرستیکه من آن هنگام باشم ( لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝ ) در گمراهی آشکار او هویدا چون قوم این سخن از وی شنیدند قصد قتل وی کردند و او روی به پیغمبر آورده گفت ( إِنِّي آمَنْتُ ) بدرستیکه من بگرویدم ( بِرَبِّكُمْ ) به پروردگار شما ( فَاسْمَعُونِ ۝ ) پس بشنوید ایمان مرا تا فردای قیامت بر من گواهی دهید و گفته اند این خطاب با قوم کرد و ایشان او را سنگ میزدند تا کشته شد و قبر او در بازار انطاکیه است و قولی آن است که او را کشتند و خدای تعالی او را زنده گردانید و به بهشت برد امام حسن بصری رض بران است که چون قصد قتل وی کردند حق سبحانه او را با آسمان برد از روی کرامت ( قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ ۝ ) گفتند در آی چون در بهشت در آمد ( قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ ۝ ) گفت کاشکی قوم من دانا شدندی ( بِمَا غَفَرَ لِي ) بآنکه بیامرزید مرا ( رَبِّي ) پروردگار من ( وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ ۝ ) و گردانید مرا از نوازشکان باکرام قولی آن است که پیغمبران و ملک و مومنان کشته شدند و قولی آن است که بسلامت بمیرون رفتند و همین بخار کشته شد یا آسمان رفت ( وَمَا أَنْزَلْنَا ) و نفرستادیم ما ( عَلَى قَوْمِهِ ) بر قوم حبیب ( مِنْ بَعْدِهِ ) از پس قتل او ( مِنْ جُنْدٍ ) هیچ لشکری ( مِنَ السَّمَاءِ ) از آسمان ( وَمَا كُنَّا ) و نبودیم ما ( مُنْزِلِينَ ۝ ) فرو فرستنده لشکر برای هلاک قومی یعنی کفار ازان خوارتر و بی مقدارتر اند که اهلاک ایشان را لشکری باید و انزال لشکر ما یکه بروز بدر و حنین برای تعظیم پیغمبر ما بود ع م نه آنکه لشکر کفار در حساب بوده اند ( إِنْ كَانَتْ ) نبود عقوبت اهل انطاکیه ( إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً ) مگر یک فریادی که جبرئیل ع مر او را در شهر ایشان گرفته صیحه زد ( فَإِذَا هُمْ ) پس آنجا ایشان ( خَامِدُونَ ۝ ) فرو مردگان بودند یعنی بیک نعرهٔ جبرئیل ع هم فرو مردند چون آتش یکبار منطفی شود ( يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ ج ) ای دریغا بر بندگان کافر ( مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ ) نیامد بدیشان هیچ پیغمبری ( إِلَّا كَانُوا بِهِ ) مگر بودند که ( يَسْتَهْزِءُونَ ۝ ) استهزا می کردند ( أَلَمْ يَرَوْا ) آیا ندیدند و ندانستند که ما ( كَمْ أَهْلَكْنَا ) چند هلاک کردیم ( قَبْلَهُمْ ) پیش از ایشان ( مِنَ الْقُرُونِ ) از اهل روزگارها ( أَنَّهُمْ إِلَيْهِمْ ) مشاهده نکردند آنکه هلاک شدگان بدنیوی ایشان ( لَا يَرْجِعُونَ ۝ ) باز نمی گردند یعنی بدنیا مراد ندارند ( وَإِنْ كُلٌّ ) و نیست هیچ ایشان ( لَمَّا جَمِيعٌ ) آن هنگام که بهم جمع شوند ( لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ ۝ ) نزدیک ما حاضر شدگان روز قیامت برای پاداش یعنی آنگه هلاک کردیم از پیشینیان با این مخالفان و پس ماند هیچ در عرصه گاه

حشر بحضرت ما حاضر خواهند شد و مناصب کردار و گفتار خود جزا و سزا خواهند یافت یعنی بعذاب الیم و عقاب عظیم گرفتار خواهند شد در محابس حرمان و مضایق خذلان محبوس آیند و مهجور و سرمد خواهند شد * بیت *

* و زنعمت جنان همه محروم جاودان * * محزون و مستمند همه محبوس و مبتلا *

(وَاٰيَةٌ) و نشانه از نشانهای قدرت ما (لَّهُمُ الْاَرْضُ الْمَيْتَةُ ۚ) مر کافران را زمین مرده است یعنی خشک و بی گیاه که مابه سبب باران (اَحْيَيْنٰهَا) زنده گردانیم آن را (وَاَخْرَجْنَا مِنْهَا) و بیرون آوردیم از و (حَبًّا) دانه که در روزی مرادجوب غذا بیاست (فَمِنْهُ يَاْكُلُوْنَ ۝) پس از ان دانه میخورند (وَجَعَلْنَا فِيْهَا) و آفریده ایم و روزمین (جَنّٰتٍ) بوستانها (مِّنْ نَّخِيْلٍ) از انواع خرمابنان (وَّاَعْنَابٍ) و اصناف تاکبنان (وَفَجَّرْنَا) و روان کردیم (فِيْهَا مِنَ الْعُيُوْنِ ۙ) در زمین از چشمها (لِيَاْكُلُوْا) تا بخورند (مِنْ ثَمَرِهٖ ۙ) از میوه آنچه مذکور شد (وَمَا عَمِلَتْهُ اَيْدِيْهِمْ ۭ) و آنچه کرده است دستهای ایشان مثل دوشاب و غیره و خصص عملته می خواند و ما را نافیه میداند یعنی می خورند از میوه ای که دستهای شما آن عمل نکرده است بلکه به محض قدرت آفریده شد (اَفَلَا يَشْكُرُوْنَ ۝) آیا شکر نمی کنند بازای این نعمت ها و منعم را پرستش نمی نمایند صاحب بحر المحتایق فرموده که معنی آیت بزبان اهل اشارت آن است که زمین دل را زنده گردیم بباران عنایت و بیرون آوردیم از ان حب طاعت تا ارواح از ان غذای یابند و ساختیم بوستانها از نخیل اذکار و اعناب اشواق و عیون حکمت در وی روان کردیم تا از اثمار مکاشفات و مشاهدات تمتع میگیرند و از نتایج اعمالی که کرده اند از صدقات و خیرات بهره گردند آیا سپاس داری نمیکنند یعنی سپاس باید کرد بر این نعمت ظاهره و باطنه تا موجب مزید آن شود کما لئن شکرتم لازیدنکم * نظم *

* گر شکر کنی زیاده گردد نعمت * * وز دل ببرد غدغه ٔ بیش و کمت *

* پس زود بصدر منزل مقصود درهی * * از منهج شکر گر نلغزد قدمت *

(سُبْحٰنَ الَّذِيْ خَلَقَ الْاَزْوَاجَ كُلَّهَا) پاک است آنکسی که بقدرت کامله بیافرید همه صنفها و نوعها را (مِمَّا تُنْۢبِتُ الْاَرْضُ) از آنچه میرویاند زمین چون نبات و اشجار (وَمِنْ اَنْفُسِهِمْ) و از نفسهای ایشان یعنی از بشر چون ذکر و انثی (وَمِمَّا لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) و از آنچه نمی دانند از اقسام خلایق (وَاٰيَةٌ لَّهُمُ الَّيْلُ ۚ) و علامتی دیگر ایشان را بر قدرت ما شب است که از روی حکمت (نَسْلَخُ) در میکشیم و دور میکنیم (مِنْهُ النَّهَارَ) از ان روشنائی روز را (فَاِذَا هُمْ) پس ناگاه ایشان (مُّظْلِمُوْنَ ۝) در آیند گاه بتاریکی (وَالشَّمْسُ تَجْرِيْ) و آیتی دیگر آفتاب است که می رود (لِمُسْتَقَرٍّ لَّهَا ۭ) بقرارگاهی که او را

است و در صحیح مسلم و ازداست که مستقر آفتاب تحت العرش باشد و گویند مراد از مستقر حد معین است که دور را بدو منتهی شود (ذٰلِکَ) آن رفتن او به مستقر (تَقْدِیرُ الْعَزِیزِ الْعَلِیمِ ط) تقدیر خداوندی است غالب بقدرت خود بر همه و دانا بهر معلومی (وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ) و ماه را مقرر کردیم یعنی سیر او را (مَنَازِلَ) در منزل های بیست و هشت گانه از بروج اثنی عشر که هر برجی در منزل و ثلثی باشد و هر روز قریب منزلی قطع میکند و در منازل اجتماع نور او می افزاید و در منازل استنبالیه میکاهد و میل باخفا و تقوس پیدا میکند (حَتّٰی عَادَ) تا آن وقتیکه گردد و آخر منازل از باریکی و زردی و کجی (کَالْعُرْجُونِ الْقَدِیمِ ۞) مانند چوب شاخ یک ساله که از خرما بنان خشک شده باشد و کج گشته بشکل هلالی (لَا الشَّمْسُ) نه آفتاب (یَنْبَغِی لَهَا) شاید مر او را (اَنْ تُدْرِکَ الْقَمَرَ) آنکه دریابد قمر را در سکان اوج یکی بر فلک اول است و یکی بر سپهر چهارم باشاید که آفتاب دریابد قمر را در سرعت سیر اوج قمر تمام بروج را در سه و دهی قطع میکند و آفتاب در سالی پس اگر آفتاب بسرعت چون ماه باشد فصول اربع سنه از وضع خود بیفتند و خلل در تکون نبات و تعیش حیوانات رسد (وَلَا الَّیْلُ سَابِقُ النَّهَارِ ط) و نه شب پیشی گیرنده است بروز یعنی که غلبه کند روشنی او بر او هر اوقات شب گذارد بلکه متعاقب او است گفته اند مراد بشب در روز آیتین ایشانند یعنی ماه و آفتاب مراد آن است که چون شمس از روی سرعت قمر را درنمی یابد قمر نیز از جهت ضیا بر آفتاب سبقت نمی گیرد (وَکُلٌّ) و هر کواکب از نیرین و جز آن (فِی فَلَکٍ یَّسْبَحُونَ ۞) در افلاک نکشاده میروند چنانچه ماهی در آب (وَاٰیَةٌ لَّهُمْ) و نشانه دیگر مر ایشانرا (اَنَّا حَمَلْنَا) آنکه برداشتیم (ذُرِّیَّتَهُمْ) پدران ایشان را یعنی نشانیدیم (فِی الْفُلْکِ الْمَشْحُونِ ۙ) در کشتی پر از مردم و سایر حیوانات یعنی در کشتی نوح ع و گفته اند مراد از ذریت اولاد مذکر در اصلاب پدران ایشان بودند یا مراد مطلق کشتی است و ذریت اولاد است که بتجارت میفرستند یا کودکان و زنان که چون به سفر می برند یعنی چون فرزندان خود ایشان را قوت بر سفر نیست بر خشکی رفتن برای آنها کشتی مقرر کردیم (وَخَلَقْنَا لَهُمْ) و بیافریدیم برای مردمان (مِّنْ مِّثْلِهٖ) از مانند (مَا یَرْکَبُونَ ۞) آنچه سواری میکنند بران چون زورق و نادو امثال آن و گفته اند مراد شترانند که کشتی بیابانند (وَاِنْ نَّشَاْ) و اگر خواهیم (نُغْرِقْهُمْ) غرق سازیم کشتی را (فَلَا صَرِیخَ لَهُمْ) پس هیچ فریادرسی نیست مر ایشانرا که از غرق شدن نگاه دارد (وَلَا هُمْ یُنْقَذُونَ ۙ) و نه ایشان را نگرداند شونده از مرگ (اِلَّا رَحْمَةً) مگر آنکه برحمت (مِّنَّا) بخشیدنی از نزد یک ما (وَمَتَاعًا) و

برخورداری دهیم ایشانرا برخورداری (اِلٰی حِیْنٍ ۝) تا زمانی که اجل ایشان برسد (وَاِذَا قِیْلَ) وچون گفته شود (لَهُمُ اتَّقُوْا) مرکافرانرا که بترسید (مَا بَیْنَ اَیْدِیْکُمْ) از عذابی که پیش از شما بامم گذشته رسید (وَمَا خَلْفَکُمْ) واز عذابی که در عقب شماست یعنی در آخرت ومراد آنکه ایمان آرید (لَعَلَّکُمْ تُرْحَمُوْنَ ۝) شاید که بر شما بخشند ایشان اعراض نموده در مکابره وعناد افزایند (وَمَا تَاْتِیْهِمْ) ونیاید بدیشان (مِّنْ اٰیَةٍ) هیچ آیتی (مِّنْ اٰیٰتِ رَبِّهِمْ) از آیت های پروردگار ایشان یعنی قرآن یا از دلایل وحدت (اِلَّا کَانُوْا) مگر آنکه باشند (عَنْهَا مُعْرِضِیْنَ ۝) ازان روی گردانندگان (وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ) وچون گفته شود مرایشانرا که بدرویشان ومحتاجان (اَنْفِقُوْا) نفقه کنید (مِمَّا رَزَقَکُمُ اللّٰهُ ط) از آنچه روزی داده است خدای تعالی شمارا (قَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) گویند آنانکه نگرویدند بصانع یعنی مطلقاً عرب (لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا اَنُطْعِمُ) مرآنان راکه گرویده اند یعنی کافران ازروی تهکم بامومنان گویند آیا طعام دهیم یعنی ندهیم (مَنْ لَّوْ یَشَآءُ اللّٰهُ) آنرا که اگر خواستی خدای تعالی (اَطْعَمَهٗ) طعام دادی او را یعنی خدای تعالی بزعم شما قادر است برا طعام خلق بایستی که ایشان را طعام دادی چون او طعام نداد ما نیز ندهیم گفتند کافران مومنان را (اِنْ اَنْتُمْ) نیستید شما ای مومنان (اِلَّا فِیْ ضَلٰلٍ مُّبِیْنٍ ۝) مگر در گمراهی هویدا که ما را بمخالفت مشیت امر می فرمایید واین سخن از ایشان خطا بود برای آنکه خدای تعالی بعضی مردم را توانگر ساخته بعضی را فقیر وبحکمت ابتلاء حکم فرموده که اغنیا از مال خدا که مقرر کرده است محتاجان را بهره مند گردانند پس مشیت را بهانه ساختن وامرالهی را که باتفاق فرموده ورگذاشتن محض خطا وعین جفا است * نظم *

* درویش را خدا بتونگر حواله کرد * * تا کار او بساز و فارغ کند دلش *

* از روی نان گرفته و نعمت بدو * * فردا بوند داست واندوه حاصلش *

(وَیَقُوْلُوْنَ) ومی گویند کافران (مَتٰی) کجاست (هٰذَا الْوَعْدُ) آن موعود شما یعنی قیام قیامت وبهنگام رستخیز (اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝) اگر هستید راست گویان (مَا یَنْظُرُوْنَ) انتظار نمی برند ایشان (اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً تَاْخُذُهُمْ) مگر یک فریاد که بگیرد ایشانرا یعنی نفخهٔ صاعقه که بعد از نفخهٔ فزع است دریابد ایشانرا (وَهُمْ یَخِصِّمُوْنَ ۝) وحال آنکه ایشان در اثنای وداد وستد ومعامله بحال وخصومت مشغول باشند ومهم دنیاوی سازند که یک بار اسرافیل هم صور در دمد وهمه خلق برجای بمیرند الا ماشاء الله (فَلَا یَسْتَطِیْعُوْنَ) پس نمی توانند (تَوْصِیَةً) وصیت کردن باحاضران خود (وَّلَا اِلٰٓی اَهْلِهِمْ) ونه بسوی اهل ایشان که غایب باشند (یَرْجِعُوْنَ ۝) باز گردند یعنی مجال از بار از بخانه رفتن نداشته باشند (وَنُفِخَ فِی

يس
الصُّوْرِ) و بعد از چهل سال مردمند از قصور دیگر بار ه (فَاِذَا هُمْ) پس ناگاه ایشان (مِّنَ الْاَجْدَاثِ)
از گور ها بیرون آمده (اِلٰى رَبِّهِمْ) بصوی پروردگار خویش (يَنْسِلُوْنَ ۝) می شتابند و دیرین چهل سال
کفار را عذاب نباشد چون برانگیخته شوند (قَالُوْا يٰوَيْلَنَا) گویند ای وای ما (مَنْ بَعَثَنَا) که ما را انگیخت
ما را (مِنْ مَّرْقَدِنَا ۝) از گور های ما ملایکه جواب دهند (هٰذَا) این است (مَا وَعَدَ الرَّحْمٰنُ) آنچه وعده داده
بود خدای از بعث و نشور و شما می گفتید متی هذا الوعد (وَصَدَقَ الْمُرْسَلُوْنَ ۝) و راست گفتند پیغمبران
در باب بعث و جزا آنچه گفتند و شما باور نکردید (اِنْ كَانَتْ) نبود این واقعه (اِلَّا صَيْحَةً وَّاحِدَةً) مگر
یک نعره که آن نفخهٔ اخیر است یعنی به مجرد یک نفخه زنده شوند (فَاِذَا هُمْ) پس آنگاه ایشان (جَمِيْعٌ
لَّدَيْنَا مُحْضَرُوْنَ ۝) همه ایشان نزدیک ما حاضر شده گاشته (فَالْيَوْمَ) پس امروز که روز جزاست (لَا تُظْلَمُ
نَفْسٌ) ستم کرده نشود هیچ نفسی (شَيْئًا) چیزی از جزای کردار خود نه از ثواب ایشان بکاهند و نه زیادت
کنند عقوبت ایشان از آنچه مستحق در مانند (وَلَا تُجْزَوْنَ) و پاداش داده نشوید ای اهل محشر
(اِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) مگر آن چیز را که بوده که میکردید از خیر و شر (اِنَّ اَصْحٰبَ الْجَنَّةِ) بدرستی
اصحاب بهشت (الْيَوْمَ) آن روز (فِيْ شُغُلٍ) در کاری باشند (فٰكِهُوْنَ ۝) شادان و نازان و میوه
خوران و لذت گیرندگان و آن کار اقتضاء ابکار است یا سماع یا زیادت یکدیگر یا مهمانی خدای بودن
یا مشغول باشند ایشان به تنعم و فارغ باشند از تامل در مهم دوزخیان و انواع تعذیبات ایشان
یا خدای تعالی مشغول گرداند ایشان را به چیزی که فراموش کنند آن کسانیکه که ایشان در دوزخ باشند
چه یاد کردن ایشان موجب تنغص عیش است در بحر الحقایق گوید که مراد از اصحاب جنت طالبان بهشت
که مقصد ایشان نعیم جنان بوده حق سبحانه ایشانرا بتنعم مشغول گرداند و این حال اگرچه نسبت
با دوزخیان از جلایل نعم است اما نسبت با طالبان حق بغایت فرودی نماید و ازاینجاست که اکثر اهل
الجنت البله پی می توان برد و گویند این آیت نزد شبلی قدس سره خواندند شهقه زد و بیهوش شد و چون
باخود آمد گفت بیچارگان اگر دانند که بجز از که مشغول مانده اند فی الحال در ورطهٔ هلاکت می افتند
در کشف الاسرار شیخ الاسلام انصاری رح نقاش میکند که مشغولی به نعمت بهشت ازان خاصهٔ مومنان
است اما مقربان حضرت از مطالعهٔ شهود و ملاحظهٔ نور وجود یک لحظه به نعیم بهشت نپردازند * نظم *

* روزی که مراد وصل تو در چنگ آید * * از حال بهشتیان مرا ننگ آید *
* وربی تو بصحرای بهشتم خوانند * * صحرای بهشت بر دلم تنگ آید *

(هُمْ) ایشان یعنی اصحاب جنت (وَأَزْوَاجُهُمْ) و زنان ایشان از اهل دنیا باحوران عینا (فِي ظِلَالٍ) در سایهای قصور یعنی در موضعی از حرارت آفتاب دور (عَلَى الْأَرَائِكِ) برتختهای آراسته (مُتَّكِئُونَ ۞) تکیه زدگان باشند و اتکا بر تخت دلیل تنعم است (لَهُمْ فِيهَا) مر ایشانرا است در بهشت (فَاكِهَةٌ) یعنی میوها از انواع ثمره (وَلَهُمْ) و مر ایشان راست (مَا يَدَّعُونَ ۞) آنچه خواهند و آرزو برند و اختلاف از ابن عباس رض نقل میکند که هر چه بهشتی اندیشه از طعم و اشتهی کند آنگه بر مان آورد در پیش خود حاضر بیند و مر ایشانرا باشد (سَلَامٌ) یعنی تحیتی (قَوْلًا) خطابی بی واسطه (مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ ۞) از پروردگار مهربان در معالم از جابر بن عبد الله رض نقل میکند که پیغمبر ما فرمود که اهل بهشت در نعیم خود مستغرق باشند که ناگاه نوری بر ایشان ساطع گردد و چون سر بالا کنند حضرت عزت گوید سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین یا اهل الجنة

* بیت *

* سلام دوست شنیدن سعادت است و سلامت * بوصل یار رسیدن فضیلت است و کرامت *

(وَامْتَازُوا الْيَوْمَ) و جدا شوید امروز (أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ ۞) ای مشرکان از موحدان و ای منافقان از مخلصان که شما را بندگان و دشمنان میدانند و ایشان را بدوستان و مهمانان می خوانند (أَلَمْ أَعْهَدْ) آیا عهد نکردم (إِلَيْكُمْ) باشما و نفرمودم شما را (يَا بَنِي آدَمَ) ای فرزندان آدم (أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ ۞) آنکه نه پرستید شیطان را یعنی بنافرمودهٔ شیطان (إِنَّهُ لَكُمْ) بدرستیکه او مر شما را (عَدُوٌّ مُبِينٌ ۞) دشمنی است آشکار او عداوت او با پدر شما بر همه کس ظاهر است (وَأَنِ اعْبُدُونِي) و نه عهد کردم که مرا پرستید که دوست نیکخواه شمایم (هَذَا) این پرستش من (صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۞) راهی راست است بهشت (وَلَقَدْ) و هر آینه بدرستیکه (أَضَلَّ) گمراه کرد شیطان (مِنْكُمْ) از شما ای آدمیان (جِبِلًّا كَثِيرًا ط) خلق بسیار را پیش از شما (أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ ۞) آیا نبودید شما که تعقل کنید و خود را از دست و دام او باز دارید و در فریب او نیفتید (هَذِهِ جَهَنَّمُ) این دوزخی است (الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ ۞) آن دوزخی که در دنیا بوعید کرده می شدید بدان (اصْلَوْهَا الْيَوْمَ) در آیید بدو امروز (بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ ۞) بسبب آنکه بودید که می پوشیدید حق را و تصدیق انبیا نمیکردید (الْيَوْمَ نَخْتِمُ) امروز مهر نهیم (عَلَى أَفْوَاهِهِمْ) بر دهن های ایشان چون انکار میکنند که مشرک نبوده ایم و تکذیب رسل نکرده ایم و شیطان را نپرستیده ایم (وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ) و سخن گویند با ما دستهای ایشان (وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ) و گواهی دهند پایهای ایشان (بِمَا كَانُوا) بآنچه بودند که در دنیا (يَكْسِبُونَ ۞) کسب میکردند در کفر

الاصرار فرموده کرچنانچه جوارح اهل ایمان افعال بد ایشان گواهی می دهند اعضای اولیا بهر طاعت ایشان شهادت کنند چنانچه در آثار وارد است که حق سبحانه بنده مومن را خطاب کند که چه آورده ای بارم که عبادات و طاعات و خیرات خود برشمارد حق سبحانه اعضای دیرا به سخن آرد تا بهریک اعمال خود را باز گویند همچنان گواهی دهند بر تسبیحات کبار و فاجر سوءات مستطعات (وَلَوْنَشَاءُ) و اگر خواهیم دور دنیا (لَطَمَسْنَا) هر آینه نابینا کنیم یعنی رقم محو کشیم (عَلَى أَعْيُنِهِمْ) بر چشمهای ایشان (فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ) پس پیشی گیرند راهی را که دو سه سو ک آن متعاند (فَأَنَّى يُبْصِرُونَ ۞) پس چگونه بینند آن را (وَلَوْنَشَاءُ لَمَسَخْنَاهُمْ) و اگر خواهیم هر آینه مسخ کنیم ایشان را و صورتهای ایشان متغیر سازیم بقرده و خنازیر و حجاره (عَلَى مَكَانَتِهِمْ) بر جاهای ایشان تا هر آنگاه که مرده شوند (فَمَا اسْتَطَاعُوا) پس نتوانند و قادر نباشند (مُضِيًّا) بر رفتن از پیش (وَلَا يَرْجِعُونَ ۞) و باز نگردند و نتوانند باز گشتن از عقب تا بصورت اول باز روند (وَمَنْ نُعَمِّرْهُ نُنَكِّسْهُ فِي الْخَلْقِ ط) و هر که را زندگانی دراز دادیم او را برگردانیم در آفرینش یعنی تبدیل قوت بضعف و از یاد و جسم بنقصان و دانائی بنادانی (أَفَلَا يَعْقِلُونَ ۞) آیا پس در نمی یابند که هر که بر تصویر و تکییس خلق قادر است بر طمس و مسخ نیز قادر خواهد بود

* بیت *

* نزد قدرت کار با دشوار نیست * * کار او را حاجتی سر کار نیست *

آورده اند که کفار مکه میگفتند که محمد شاعر است حق سبحانه رد قول ایشان می فرماید (وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ) و نیاموختیم ما محمد را شعر (وَمَا يَنْبَغِي لَهُ ط) و نشاید او را شعر گفتن چه اگر شعر گفتی شبه بدل قوم در آمدی که قدرت او بر نظم قرآن و افصاح آن از قوت فطاحی است که در شاعری دارد پس حق سبحانه وی را شعر نیاموخت تا آن شبه طاری نشود و هرگاه که آن حضرت عم ببیتی بر سبیل تمثیل ادا فرمودی بر زبان مبارک او بر وجهی که از صحت وزن انحراف داشتی جاری شدی چنانچه یک نوبت فرمود که * کفی الاسلام و الشیب للمرء ناهیا * ابو بکر صدیق رض گفت یا رسول الله قائل گفته است که * کفی الشیب و الاسلام للمرء ناهیا * حضرت همان نوع که اول خوانده بود دو نوبت تکرار فرمود ابو بکر رض فرمود که اشهد انک رسول الله و ما علمناک الشعر و ما ینبغی لک و از کلمات حضرت آنچه موزون وارد شده مانند انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب بی تکلف و قصد بوده (إِنْ هُوَ) نیست آنچه باو آموختیم (إِلَّا ذِكْرٌ) مگر پندی وارث وی (وَقُرْآنٌ مُبِينٌ ۞) و کتابی روشن در معانی و ضمایق یار روشن کننده احکام و حدود که فرستاده ایم

(لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا) تا بیم کند و منتفع گردد قرآن یا محمد هم هر کرا باشد زنده دل یعنی عاقل و باهم بی غافل و جاهل بمثابهٔ مرده است یا آنرا که مومن است فی علم الله بحیوة ابدی و بقای سرمدی بایمان است و تخصیص انذار بمومن جهت انتفاع اوست بآن (وَيَحِقَّ الْقَوْلُ) و واجب می شود (کلمهٔ عذاب) (عَلَى الْكَافِرِينَ ۝) بر ناگرویدگان که قرآنرا قبول نمیکنند (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا نمی بینند و نمی دانند ایشان که (أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ) بدرستیکه آفریدیم ما برای ایشان (مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا) از آنچه کردیم و ساختیم بی واسطه و شرکت و وکالت یعنی منفرد و بی یاور و فرمانش آن میان مردمان مثلی است که هر کاری تنها کند گوید کردم آن مهم بدست خود ساختهٔ ام یعنی دیگری مرا در ساختن آن یاری نداده اینجا نیز می فرماید که ما آفریدیم برای ایشان بخودی خود بی مشارکت غیری (أَنْعَامًا) چهارپایان چون شتر و گاو و گوسپند (فَهُمْ لَهَا) پس ایشان مر آن را (مَالِكُونَ ۝) ضبط کنندگانند و متصرف در آرندگان (وَذَلَّلْنَاهَا) و نرم کردیم و رام گردانیدیم انعام را (لَهُمْ) برای ایشان (فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ) پس بعضی ازان مرکوب ایشان است که بران سواری می کنند چون شتر (وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ ۝) و از آنها بعضی آن است که می خورند چون گوسفند (وَلَهُمْ فِيهَا) و مر ایشان را است در آن چهارپایان (مَنَافِعُ) سودها است از پشم و موی و پوست (وَمَشَارِبُ ط) و آشامیدنیها از شیر و دیگر سودها (أَفَلَا يَشْكُرُونَ ۝) آیا پس شکر نمی گویند نعمت خدایرا که انعام آفرید و رام گردانید و منافع بزرگ از ممر ایشان بدیشان رسانید (وَاتَّخَذُوا) و فرا گرفتند مشرکان (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای تعالی سزای پرستش (آلِهَةً) خدایان (لَعَلَّهُمْ) تا شاید که ایشان (يُنْصَرُونَ ۝) یاری کرده شوند بمدد ایشان و حال آنکه آن بتان (لَا يَسْتَطِيعُونَ) نمی توانند (نَصْرَهُمْ لا) یاری دادن ایشانرا زیرا که جماد اند و ایشانرا شعور و قدرت نیست (وَهُمْ) و بت پرستان (لَهُمْ) برای بتان (جُنْدٌ مُحْضَرُونَ ۝) سپاهی اند حاضر کرده شده امروز که نگاهبان ایشانند یا فردا لشکر ایشان اند باایشان حاضر شوند در دوزخ (فَلَا يَحْزُنْكَ) پس باید که ترا اندوهناک نگرداند (قَوْلُهُمْ ط) سخن ایشان که نسبت باحق سبحانه می کنند از اتخاذ اولاد و شرکاء یا طعن در بارهٔ رسالت تو می کنند و نسبت بشعر و سحر (إِنَّا نَعْلَمُ) بدرستیکه ما میدانیم (مَا يُسِرُّونَ) آنچه بنهان میدارند از حقد و بغض (وَمَا يُعْلِنُونَ ۝) و آنچه آشکارا می کنند از کلمات کفر و جزا خواهیم داد ایشان را بدان

* بیت *

* تو آشکار و نهان هر چه کردی و گفتی * * جزا دهد تو دانای آشکار و نهان *

آورده اند که عاص بن وایل یا ابو جهل و اشهر آن است که ابی بن خلف قدری استخوان کهنه سائیده

در دست مالیده و به مجلس حضرت پیغمبر صلعم آمد و بعضی از صنادید قریش حاضر بودند گفت کیست آنکه این اجزای متفرق یا اعضای متمزق را جمع ساخته دیگر باره زنده گرداند حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که آفریدگار این را بقیامت بر انگیزاند و تا نمیرزنده گرداند و مدوزخ برد و این آیت نازل شد که (أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ) آیا ندیدند انسان مر دابل بن خلف (أَنَّا خَلَقْنَاهُ) بدرستیکه آفریدیم ما او را (مِنْ نُطْفَةٍ) از آب منی و آنرا علقه ساخته مرتبه مرتبه ترقی داده تا در بطن ام جنین شده بیرون آمده و از طفولیت ببزرگی رسیده و سخن گوی و دلیر گشته (فَإِذَا هُوَ) پس ناگاه او (خَصِيمٌ مُبِينٌ) جدال کننده است هویدا بسقام جدال آمده (وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا) و بزد برای ما مثلی یعنی امری عجب آورد و استخوان ساییده و در دست مالیده خاک ساخته بر باد داده (وَنَسِيَ خَلْقَهُ) و فراموش کرده آفریدن ما را و او (قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ) گفت کیست که زنده می گرداند استخوانها را (وَهِيَ رَمِيمٌ) و حال آنکه او بوسیده و ریزیده گشته بی گوشت و پوست و عروق و اعصاب (قُلْ) بگو ای محمد (يُحْيِيهَا الَّذِي) زنده گرداند آنرا کسی که بقدرت کامله (أَنْشَأَهَا) بیافرید او را (أَوَّلَ مَرَّةٍ) نخست بار و از عدم بوجود آورد (وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ) و او بهر آفریده (عَلِيمٌ) داناست تفاصیل مخلوقات و امیداند اجزای اشخاص را در حال تفرق و تبدد می شناسد و بر جمع و انضمام آن قادر است (الَّذِي جَعَلَ) آن خدای که آفرید و پیدا کرد (لَكُمْ) برای شما (مِنَ الشَّجَرِ الْأَخْضَرِ) از درخت سبز (نَارًا) آتش (فَإِذَا أَنْتُمْ) پس ناگاه شما (مِنْهُ) از آن درخت (تُوقِدُونَ) می افروزید آتش را و در اغلب مواضع از بادیه عرب او درخت است مرخ و عفار که خی از مرخ برشاخی از عفار می مالند آتش بیرون آید حق سبحانه فرمود که آنکه قادر است بر احداث آتش از درخت سبز که در مائیت متضاد با جوهر نار است بهر آینه قادر است بر اعادهٔ طراوت چیزی که تر و تازه بوده باشد و خشک شده (أَوَلَيْسَ) آیا نیست (الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) آن کسی که بیافرید آسمانها و زمینها را با بزرگی اجرام ایشان (بِقَادِرٍ) توانا است (عَلَى أَنْ يَخْلُقَ) بر آنکه بیافریند (مِثْلَهُمْ) مانند ایشان را با جسام صغیره و اجرام حقیره (بَلَى) آری هست قادر بر آن (وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ) و او آفریننده بسیار خلق است و دانا بکار احوال مخلوقات (إِنَّمَا أَمْرُهُ) جز بن نیست کار شان او (إِذَا أَرَادَ) چون خواهد (شَيْئًا) آفریدن چیزی را (أَنْ يَقُولَ لَهُ) آن است که گوید مر او را بحکم من (كُنْ) بباش (فَيَكُونُ) پس باشد نزد بعضی تمثیل است مر تاثیر قدرت را در مراد قدرت بامر الله و بعضی گویند تاثیر مر امر الله با مر مطاع مر مطیعی را در حصول

امور بدلی امتناع و نزاع و در تفسیر گفته که مراد ازین سخن سرعت نفاذ امر است در تکوین آنچه اراده فرماید بی تأخر و تعجبی که ممکن باشد نه تکلم و بعضی گویند این کلمه علامتی است که چون ملایکه بشنوند دانند که چیزی حادث خواهد بود

* بیت *

* حرفی است کاف و نون ز لطف امر صنع او * از قاف تا بقاف بدین حرف گشته دال *

(فَسُبْحَانَ الَّذِي) پس پاکی و بی عیبی آن کسی را است که بی شبهه (بِيَدِهِ) بدست اقتدار او است (مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ) بادشاهی هر چیز (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۞) و بسوی او باز گردید خواهید شد برای مکافات اعمال وعدهٔ دوستان است و وعید دشمنان که ایشان را شدید العقاب است و آنان را طوبی لهم و حسن مآب

سورة الصافات مكية وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞) مائة وثمان وثمانون آية

(وَالصَّافَّاتِ) وبحق فرشتگان صف کشیده در مقام عبودیت (صَفًّا ۞) صف کشیدنی (فَالزَّاجِرَاتِ) پس رانندگان یعنی شیاطین را از اصغای سمع (زَجْرًا ۞) راندنی (فَالتَّالِيَاتِ) پس خواندگان (ذِكْرًا ۞) وحی خدای را بر انبیا حق سبحانه سوگند یاد میکند بملایکه که در صف ایستاده میان هوا تا بهبط فرمان رسد قیام نمایند یا بنمازیان که صف های جهاد بر کشند یا بموسنان که در صف جماعت بایستند یا بعلماء که در صف افاده بصفت افاضه قایم و مستقر باشند یا بمرغانی که در جو هوا صف زنند اگر مراد ملایکه اند پس زاجرات هم ایشان باشند که سحاب را می رانند و تالیات اند که پیوسته به تسبیح و تمجید و تحمید الهی اشتغال دارند و اگر جمیع غزاتند زاجرات ایشان راندن اسبان باشند یا طرد دشمنان تالیات ایشان ادای تکبیر و تهلیل و اگر موسنانند بانوار قدست زاجرند یا زاجراتند نفوس خود را از معاصی و در اثنای نماز تالی قرآنند و اگر اهل علمند زجر میکنند از کفر و فسق بدلایل و حجت و تالیانند که بر خلق می خوانند احکام شریعت و اگر مرفانند بگفتن ذکر خدا و بدانواع آفات را از خود میرانند صاحب تاویلات گفتند که سوگند می خورد به نفوس عارفان طریق توحید که بر موافقت مشاهده صف بر کشیده دامن شیطانی و نوازع شهوات نفسانی را زجر می نمایند و بانواع ذکر لسانی یا قلبی یا سری یا روحی بحسب احوال خود اشتغال فرمایند در بحر المحققایق آورده که صافات ارواح اند و زاجرات الهامات ربانی که زاجر اند عوام را از مناهی و خواص را از ریا و رعونات و اخص را از التفات بکونین و تالیات نفوس ذاکره که بکم من اتعب شیئاً اکثر ذکره تعوذ بیاد حق سبحانه گویند

* رباعی *

* ای یار تو ام مونس جان و همه حال * بی ذکر تو آرام دلم هست محال *
* جز فکر ثنای تو ندارم شب و روز * جز نامهٔ حمد تو نخوانم مه و سال *

آورده اند که کفار مکه بر صبیان تعجب میگفتند که محمد هر خدایانرا بایک خدای آورده است چون چنین تواند بود که باین خدایان که ما داریم کار ما راست نمی آید بیک خدای چون میدهد شود الله تعالی در ین آیت قسم یاد کرد که (اِنَّ اِلٰهَكُمْ) بدرستیکه خدای شما در ذات و صفات و عبادت خود (لَوَاحِدٌ ط) هر آینه یکی است و یگانه و یکتا (رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدگار آسمانها است و زمینها (وَمَا بَيْنَهُمَا) و پروردگار آنچه میان ایشان است و از همه اشیاء (وَرَبُّ الْمَشَارِقِ ۝) و آفریننده مشرق های کواکب چه هر کوکبی را مشرقی است که از انجا طلوع کند یا مراد مشارق آفتاب است که هر روز از ایام سنه از مشرقی دیگر ظهور می نماید و مغارب او نیز مختلف است که هر روز به مغربی دیگر مختفی شود و بذکر مشارق اکتفا کرد از ایراد مغارب اکتفا باحد الضدین که سر ایل تنیکم الحر مراد حر و برد است (اِنَّا زَيَّنَّا السَّمَآءَ الدُّنْيَا) بدرستیکه ما بیاراستیم آسمان نزدیکتر را یعنی آنچه بکرهٔ زمین اقرب است (بِزِيْنَةِ نِ الْكَوَاكِبِ) بآرایش ستارگان را و حفص باضافت خواند یعنی بیاراستیم آسمان دنیا را بآرایش کواکب در کشاف آورده که مراد اشکال مختلفهٔ ایشان است چون شکل جوزا و هیأت زباد بنات النعش و غیر آن از اشکال جهان و هئت گانه و منازل بیست و هشت گانه قمر که بر نقص منطقه و شمال و جنوب است (حِفْظًا) و نگاه داشتیم آسمانرا نگاه داشتنی (مِّنْ كُلِّ شَيْطَانٍ) از برآمدن هر دیوی (مَّارِدٍ ط) سرکشی و نافرمان (لَّا يَسَّمَّعُوْنَ) نمی شنوند یعنی طاقت شنودن و گوش فرانهادن ندارند (اِلَى الْمَلَاِ الْاَعْلٰى) بسوی صفحان گروه بلند مرتبه یعنی اشراف ملایکه که مطلع اند بر بعضی از اسرار لوح محفوظ و بایکدیگر میگویند (وَيُقْذَفُوْنَ) و انداخته می شوند یعنی بر ایشان می افگنند شهب را یا رانده می شوند (مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ۝) از هر طرفی که قصد صعود بر آسمان میکنند (دُحُوْرًا) راندنی باخواری (وَّلَهُمْ) مر دیوان راست (عَذَابٌ وَّاصِبٌ ۝) عذابی سخت و در آخرت یا پیوسته در دنیا و ایشان را قوت استماع کلام ملایکه نیست (اِلَّا مَنْ خَطِفَ الْخَطْفَةَ) مگر کسی که در ربایدیک ربودن یعنی بدزدی سخنی از فرشته (فَاَتْبَعَهٗ) پس از پی در آید او را (شِهَابٌ ثَاقِبٌ ۝) کوکبی روشن یا آتشی سوزنده مرجوم رانده ای سزد یا بسوزد ایشان بر جم منزجر شده باز قصد فلک کنند آورده اند که رکانت بن زید و ابو الاشدین کنانه منکران حشر و بعث بودند هوا را دعوی لطش و قوت میکردند میان قریش از ری کلف و تصانیف علم مباحثات می افراختند

حق سبحانه و تعالی ایشان آیت فرستاد و گفت (فَاسْتَفْتِهِمْ) پس بپرس از این مشرکان که از آفریدگان (أَهُمْ أَشَدُّ) آیا ایشان سخت ترند (خَلْقًا) از روی آفرینش (أَمْ مَنْ خَلَقْنَا ط) آیا آنکه آفریده ایم ما از آسمان و زمین و کواکب و مشارق و شهب (إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ) بدرستیکه ما آفریده ایم پدران ایشان را (مِنْ طِينٍ لَازِبٍ ج) از گل چسبیده پس مادهٔ اصلی ایشان گل است و آن حاصل شود از انضمام اجزای مائی با جزای ارضی مراد از این کلام اثبات معاد است و رد استحالهٔ ایشان مر آن را چه اگر استحاله به جهت عدم قابلیت مادهٔ است مادهٔ باقی است قابل انضمام و اگر بسبب عدم قدرت فاعل است کسی که بر خلق این اشیا که مذکور شد قادر باشد هر آینه بر ضم این اجزا و اعادهٔ حیات و ران قادر خواهد بود چون قدرت صفت ذاتی است هرگز متغیر نشود و نسبت باهر مقدورات یکسان بود پس هرگاه که خواست قدرت از افق ارادت طلوع نماید ذرات مقدورات در هوای ابداع و فضای اختراع بجاوه در آیند * مصرع * کانیک زعدم سوی وجود آمده ایم * در معالم آورده که گمان پیغمبر ما چنان بود که هرگه قرآن بشنود بدان بگرود و مشرکان که شنیدند و نگرویدند بدان استهزا کردند و پیغمبر ما از ان حال متعجب شد آیت آمد که (بَلْ) برای قطع کلام اول است و در زاد المسیر به معنی دع گفته یعنی بگذار کلام کفار را و دست از ان مدار (عَجِبْتَ) شگفت داشتی تو بر ما گردیدن ایشان بقرآن (وَيَسْخَرُونَ لَا) و ایشان سخریه میکنند بآن یا تعجب داری که با وجود قدرت الهی چرا انکار بعث میکنند و ایشان افسوس میدارند از تعجب تو (وَإِذَا ذُكِّرُوا) و اب ایشان آن است که چون پند داده شوند به چیزی (لَا يَذْكُرُونَ ۝) یاد نکنند آن را و بدان پند نپذیرند (وَإِذَا رَأَوْا) و چون بنگرند (آيَةً) معجزهٔ که دلیل صدق مقال تو است چون انشقاق قمر (يَسْتَسْخِرُونَ) از یکدیگر را بسخن سخریه می خوانند (وَقَالُوا) و گویند (إِنْ هَٰذَا) نیست این که ما دیده ایم (إِلَّا سِحْرٌ مُبِينٌ ۝) مگر جادوی روشن و هویدا (أَئِذَا مِتْنَا) آیا چون بمیریم ما (وَكُنَّا تُرَابًا) و باشیم ما خاک (وَعِظَامًا) و استخوان بی گوشت و پوست (أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ۝) آیا ما برانگیختگان باشیم (أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ط) و یا پدران نخستین ما (قُلْ) بگوای محمد (نَعَمْ) آری برانگیخته شوید پدران (وَأَنْتُمْ دَاخِرُونَ ۝) و حال آنکه شما خوار و بی مقدار باشید هرگاه که قیامت در آید (فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ) پس جز این نیست که قیامت یک راندن تو و یعنی نفخه که در دمند (فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ ۝) پس هنگام ایشان زنده شده و از قبرها بیرون آمده می نگرند (وَقَالُوا) و میگویند (يَا وَيْلَنَا) ای ای برما (هَٰذَا يَوْمُ الدِّينِ ۝) این است روز پاداش ما که وعده

ع ۴

میداوند گویند ملایکه را آری (هٰذَا یَوْمُ الْفَصْلِ) این است روز حکم یا روز جدا کردن نیکان از بدان (الَّذِی کُنْتُمْ بِهٖ) آن روز که بودید شما بآن (تُکَذِّبُوْنَ ۝) تکذیب میکردید و باور نمی داشتید پس از حضرت حق تعالی فرمان در رسد بملایکه را (اُحْشُرُوا الَّذِیْنَ) جمع کنید و بهم در آورید آنان را که (ظَلَمُوْا) ستم کردند برخود بشرک (وَاَزْوَاجَهُمْ) و اشباه ایشان را یعنی بت پرست را با بت پرست و ستاره پرست را با ستاره پرست و علی هذا یاقرینان ایشانرا از دیوان یا زنان ایشانرا که کافره بوده اند و گویند که مراد از ظلم ستمگاران اند برخاستن بخود و برخود و بگناه و حشر آن است که ایشانرا به محشر برند و بمثال ایشان چنانچه زانی با زانی و خمار با خمار یا اعوان ایشان از ملازمان و مددگاران ایشان بظلم در قوت القلوب آورده که یکی از عبد الله بن مبارک پرسید که من خیاطم و اعیانرا برای ظلم جامه میدوزم امگاه از آن اعوان ایشان نباشم عبد الله بن مبارک فرمود که نی تو از اعوان نیستی بلکه از ظالمانی اعوان ظالم آنها اند که سوزن

* نظم *

در رشته بتو می فروشند

* یا رو ظالم مباش تا نشوی * روز حشر از شمارهٔ ایشان *

* گر تظلم پسند میداری * باشی از جملگی یکی ایشان *

واضح آن است که این ظلم مشرکانند بدلیل آنکه می فرماید حشر کنید ایشان را (وَمَا کَانُوْا یَعْبُدُوْنَ ۝) و آن چیزی را که بودند که پرستش می کردند (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی از اصنام و غیرها یا ابلیس و لشکر او را این آیت عام است که اختصاص یافته بآیت ان الذین سبقت الخ (فَاهْدُوْهُمْ) پس بنمایید ظلم را و معبودان ایشانرا یا دلالت کنید ایشانرا (اِلٰی صِرَاطِ الْجَحِیْمِ ۝) براه دوزخ (وَقِفُوْهُمْ) و چون روی ایشان بدوزخ آورند گفته شود باز دارید ایشانرا بر موقف یا بر پل صراط (اِنَّهُمْ مَسْئُوْلُوْنَ ۝) بدرستیکه ایشان پرسیده شدگان خواهند بود یعنی ایشانرا از عقاید و اعمال ایشان خواهند پرسید بجهت زیادت توبیخ و تقریع و دیگر ایشان را گویند (مَا لَکُمْ لَا تَنَاصَرُوْنَ ۝) چیست مر شمارا که یاری نمیدهید یکدیگر را و از حبس موقف خلاص نمی کنید ایشان جواب نمیدهند حق سبحانه بملایکه گوید که ایشان یکدیگر را نصرت ندهند (بَلْ هُمُ الْیَوْمَ) بلکه ایشان امروز (مُسْتَسْلِمُوْنَ ۝) گردن نهادگانند از روی عجز و منقاد شدگان اند (وَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ) و در موقف روی آرند بعضی از ایشان (عَلٰی بَعْضٍ) بر برخی دیگر یعنی رؤسای قوم و ضعفهٔ ایشان (یَتَسَآءَلُوْنَ ۝) از یکدیگر می پرسند که این چه حال است که ما را پیش آمده یا حرز نمیکنند یکدیگر را (قَالُوْا) گویند اتباع مر رؤسای قوم را که (اِنَّکُمْ) بدرستیکه

شما (كُنتُمْ تَأْتُونَنَا) بودید کردر می آمدید بما (عَنِ الْيَمِينِ ط) ازروی نصیحت و نیک خواهی و یمن بزعم شما یا ازقوت وقهر یا از طریق سوگند یعنی قسم یاد میکردید که این دین حق است که ما شما را بدان می خوانیم (قَالُوا) گویند رؤساء درجواب ایشان که نه چنین است (بَل لَّمْ تَكُونُوا) بلکه نبودید شما (مُؤْمِنِينَ ج) گرویدگان یعنی شما براه راست نبودید که ما شما را گمراه کرده باشیم (وَمَا كَانَ) ونبود (لَنَا) ما را (عَلَيْكُم مِّن سُلْطَانٍ ج) بر شما هیچ حجتی و قدرتی که با کراه احبار شما را بضلالت دعوت نموده ایم (بَلْ كُنتُمْ) بلکه بودید شما بنفس خود (قَوْمًا طَاغِينَ ۝) گروهی از اندازه گذشتگان (فَحَقَّ عَلَيْنَا) پس واجب شد بر ما امر (قَوْلُ رَبِّنَا ص) سخن پروردگار ما که کلمة العذاب است (إِنَّا لَذَائِقُونَ) بدرستیکه ما چشندگانیم عذاب را و درین روز (فَأَغْوَيْنَاكُمْ) پس ما شما را دعوت کردیم بسوی گمراهی بجهت آنکه (إِنَّا كُنَّا غَاوِينَ ۝) بدرستیکه ما بودیم گمراهان خواستیم که شما نیز مثل ما باشید و در مثل است که خر من سوخته هم خر من سوخته می طلبد * بیت *

* من مستم و خواهم که شما نیز مست شوی * * تا همچو منی سوخته از دست شوی *

حق سبحانه فرمود که (فَإِنَّهُمْ) پس بدرستیکه گمراهان و متبوعان (يَوْمَئِذٍ) آنروز (فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۝) در رسیدن عذاب انباز ان باشند چنانچه در غوایت شریک بوده اند (إِنَّا كَذَٰلِكَ) بدرستیکه ما همچنین (نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ ۝) می کنیم با بدکاران (إِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستیکه ایشان هستند (إِذَا قِيلَ لَهُمْ) زمانی که چون گفته میشد گویندگان مر ایشان را که بگوئید (لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ) یعنی کلمهٔ توحید بر زبان رانید (يَسْتَكْبِرُونَ ۝) سرکشی می نمایند از گفتار آن یا تکبر می ورزیدند بر دعوی خود (وَيَقُولُونَ) و میگویند ایشان (أَئِنَّا لَتَارِكُوا آلِهَتِنَا) آیا ما هر آینه ترک کنندگانیم عبادت خدایان خود را (لِشَاعِرٍ مَّجْنُونٍ ط) برای شاعری پوشیده عقل یعنی بسخن او ترک عبادت اصنام نکنیم گفتار کفار که حضرت رسالت پناه را عم بشاعر مجنون نسبت میکردند حق سبحانه میفرماید که (بَلْ جَاءَ) نه چنین است که ایشان میگویند بلکه آمد محمد بدیشان (بِالْحَقِّ) براستی و درستی (وَصَدَّقَ الْمُرْسَلِينَ) و تصدیق کرد پیغمبران را که پیش از و بودند (إِنَّكُمْ) بدرستیکه شما کافران (لَذَائِقُوا الْعَذَابِ الْأَلِيمِ ۝) هر آینه چشندگانید عذابی گوناگون دردناک را و در دوزخ بسبب شرک و تکذیب (وَمَا تُجْزَوْنَ) و پاداش داده نخواهید شد (إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ۝) مگر جزای آن چیزی را که میکنید (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ) لیکن بندگان خدای تعالی (الْمُخْلَصِينَ ۝) که پاک شدگان از الواث شرک و شک و آن چیزی که میکنند جزای آن مضاعف خواهند یافت (أُولَٰئِكَ) آنگروه یعنی بندگان مخلص (لَهُمْ) مر ایشان راست (رِزْقٌ مَّعْلُومٌ لا) روزی دانسته شده

یعنی ظاهر نه پوشیده یا معلوم است خصایص او از دوام و بقاء و لذت محض (فَوَاكِهُ ج) آن رزق میوه‌ای است از هر گونه تر و خشک (وَهُمْ مُكْرَمُونَ لا) و ایشان نواخته کنند (فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ لا) بر بهشت‌های با نعمت و ناز (عَلَىٰ سُرُرٍ) بر تخت‌های آراسته (مُتَقَابِلِينَ ۝) روی در روی یکدیگر نابیداد هم شاد و خرم باشند (يُطَافُ) گردانیده می‌شود (عَلَيْهِمْ) بر ایشان یعنی ساقیان بهشت بر سر ایشان میگردانند (بِكَأْسٍ) بجامی پر (مِنْ مَعِينٍ لا) از خمر ظاهر شده بر چشمه‌ها یا جاری از چشمه‌ها (بَيْضَاءَ) خمری سفید که بیاض او از شیر بیشتر باشد (لَذَّةٍ) بالذت و خوش خوار (لِلشَّارِبِينَ ج) مر آشامندگان را (لَا فِيهَا) نیست در آن شراب (غَوْلٌ) آفتی و علتی که بر خمر دنیا مترتب است چون فساد عقل و ذهاب عقل و صداع و جز آن (وَلَا هُمْ عَنْهَا) و نه از بهشتیان که از این شراب (يُنْزَفُونَ ۝) مست شوند و خرد و فهم از ایشان زایل شود (وَعِنْدَهُمْ) و نزدیک ایشان یعنی در منازل ایشان (قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) کنیزکان فرو داشته چشم باشند یعنی دیگر شوهران ننگرند (عِينٌ ۝) فراخ چشمان (كَأَنَّهُنَّ) گویا ایشان (بَيْضٌ مَكْنُونٌ ۝) بیضهای پوشیده اند تشبیه میکند حوران را در ملاحت و پاکی و خوشرنگی به بیضه نعامه چه مقرر است که شتر مرغ بیضه خود را بهر خویش بپوشد تا غبار بر آن ننشیند و بیضه ایشان سفید باشد مخالط باندک صفرتی و احسن الوان ابدان نزد عرب آن بود (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ) پس روی آورند برخی بهشتیان (عَلَىٰ بَعْضٍ) بر بعضی دیگر (يَتَسَاءَلُونَ ۝) میپرسند از احوال دنیا و ماجرای ایشان با دوست و دشمن (قَالَ قَائِلٌ) گوید گوینده (مِنْهُمْ) از اهل بهشت مر یاران خود را که (إِنِّي) بدرستیکه من وقتیکه در دنیا بودم (كَانَ لِي) بود مرا (قَرِينٌ لا) یاری همنشین که منکر بعث بود متأمل گوید که ایشان دو برادر بودند در صورت الگاف ذکر ایشان هست یهودا مومن است و او گوید با بهشتیان که مرا برادری بود قطروس نام که در دنیا سرزنش کنان (يَقُولُ) میگفت (أَئِنَّكَ) آیا تو (لَمِنَ الْمُصَدِّقِينَ ۝) از باورداران گانی حشر را (أَإِذَا مِتْنَا) آیا چون بمیریم (وَكُنَّا تُرَابًا) و گردیم خاک (وَعِظَامًا) و استخوانهای کهنه (أَإِنَّا لَمَدِينُونَ ۝) آیا پاداش داوگان باشیم یعنی ما را زنده کنند و پاداش دهند (قَالَ) گوید یهودا مر اهل بهشت را که (هَلْ أَنْتُمْ مُطَّلِعُونَ ۝) آیا شما دیده ور اید یعنی می بینید اهل دوزخ را مراد آن است که ببینید دوزخیان را تا عال برادر مرا معلوم کنید که در کدام درک است و بچه نوع عذابی مبتلا شده بهشتیان گویند تو او را نیکو می شناسی تو فرو نگر بدوزخ (فَاطَّلَعَ) پس فرو نگرد یهودا (فَرَآهُ) پس ببیند قطروس را (فِي سَوَاءِ الْجَحِيمِ لا) در میان دوزخ (قَالَ تَاللَّهِ إِنْ كِدْتَ) گوید یهودا با او که ای

قطرس بخدای که بتحقیق نزدیک بودی تو که از راه ضلال (لَتُرْدِينِ) هر آینه هلاک گردانی مرا بوسوسه واز راه بهری (وَلَوْلَا نِعْمَةُ رَبِّي) واگر نه بخشش پروردگار من بودی که مرا بحق راه نمود واز فتنهٔ تو نگاه داشت (لَكُنْتُ) هر آینه بودمی (مِنَ الْمُحْضَرِينَ ۞) از حاضر گشتگان باتو در دوزخ پس بهود ابا فرشتگان گوید چنانچه برادر واز شنود (أَفَمَا نَحْنُ بِمَيِّتِينَ لا) آیا مانیست تیم مردگان در بهشت یعنی که ما جاوید خواهیم بود و نخواهیم مرد (إِلَّا مَوْتَتَنَا الْأُولَى) مگر مردن نخستین در دنیا (وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ ۞) و نیست تیم ما از عذاب گرده شدگان فرشتگان گویند بلی هرگز نمیرید و معذب نمی شوید گوید بهود (إِنَّ هَٰذَا) بدرستیکه این نعمت خلود وایمنی از عذاب (لَهُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۞) هر آینه او رستگاری بزرگ است (لِمِثْلِ هَٰذَا) از برای مثل این نعمتها (فَلْيَعْمَلِ الْعَامِلُونَ ۞) پس باید که عمل کنند عمل کنندگان نه برای مال و جاه دنیا که بر شرف زوال است و در صدد انتقال

* نظم *

* گر بهار عشق با رنگاری باری * * در کار کنی برای یاری باری *
* در روی بخاک راه خواهی مالید * * بر خاک ره طرفه سواری باری *

آنگه حق سبحانه و تعالی میگوید (أَذَٰلِكَ) آیا آنچه مذکور شد از نعم بهشتیان (خَيْرٌ) بهتر است (نُزُلًا) از روی نزول و پیشکش و احضر (أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ ۞) یا درخت زقوم و آن درختی است در ولایت تهامه که برگهای خود دارد و میوهٔ او بغایت منتن و تلخ بود و حق سبحانه و تعالی درختی را که میوهٔ آن نزل دوزخیان باشد باکراه بدیشان خوراند بدین اسم مسمی کرد و فرمود که (إِنَّا جَعَلْنَاهَا) بدرستیکه ما گردانیدیم درخت زقوم را (فِتْنَةً) محنت و عذاب (لِلظَّالِمِينَ) مر ستمکاران را در آخرت یا ابتلا و امتحان مر ایشان را در دنیا چه ایشان بعد از آنکه شنوند که زقوم درختی است در دوزخ گفتند این چگونه تواند بود و حال آنکه آتش آهن را میگداز و نرم می سازد و ندانستند که آنکه قادر است بر خلق عجایبات آتشی چون سندروس توانا است بر آفریدن شجر در آتش و حفظ آن از احراق در عالم آورده که ابن الزبعری صنادید قریش را گفت محمد ما می ترساند ما را بزقوم و بالغت بربره و قربلیه مسکه و خرما را گویند ابو جهل بر خاست و اکابر عرب را بخانه آورد و کنیزک خود را گفت زقمنا یعنی زقوم ده ما را کنیزکی زبد و خرما آورد ابو جهل گفت بخورید که این زقومی است که محمد ما را بدان وعید می کند حق سبحانه آیت فرستاد که زقوم آن نیست که ایشان گمان می برند (إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ لا) بدرستیکه آن درختی است که بهرون می آید در قعر دوزخ و شاخهای آن بلند شده بسایر درکات میرسد (طَلْعُهَا) خوشهٔ آن درخت

(كَأَنَّهُ) گویا کرا و (رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ ۞) سرهای دیوان است یعنی در زشتی و هولناکی و گویند شیاطین مارهای قبیح پر هول است و گویند سنگهای سیاه بوده در حوالی که کرا آنرا رؤس الشیاطین می گفتند (فَإِنَّهُمْ) پس بر تحقیق که دوزخیان (لَآكِلُونَ مِنْهَا) هر آینه می خورند از ان درخت زقوم (فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ ۞) پس پر کنندهٔ اند از ان شکمها از غایت جوع یا بخورانند ایشانرا باکراه (ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ) پس بدرستیکه مردوزخیانرا (عَلَيْهَا) بر خوردن آن (لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ ۞) آمیختنی است از آب گرم چنان آبی که امعاء اپاره پاره کند یعنی چون زقوم را بخورند آب گرم بر بالای آن بدیشان دهند تا از زقوم آمیخته گردد (ثُمَّ إِنَّ مَرْجِعَهُمْ لَإِلَى الْجَحِيمِ ۞) پس بدرستیکه بازگشت ایشان بعد از اکل زقوم و شرب حمیم هر آینه بسوی دوزخ است و آنجا پیش کس و ناحضر بود (إِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (أَلْفَوْا آبَاءَهُمْ) یافتند پدران خود را (ضَالِّينَ ۞) گمراهان (فَهُمْ عَلَى آثَارِهِمْ) پس ایشان بر نهجهای ایشان (يُهْرَعُونَ ۞) می شتابند یعنی تقلید ایشان میکنند (وَلَقَدْ ضَلَّ) و بدرستیکه گمراه شدند (قَبْلَهُمْ) پیش از قوم تو (أَكْثَرُ الْأَوَّلِينَ ۞) بیشتر پیشینیان چون قوم نوح و عاد و ثمود (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا) و بر تحقیق فرستادیم (فِيهِمْ) در میان ایشان (مُنْذِرِينَ ۞) بیم کنندگان یعنی پیغمبران که ایشانرا از عذاب بترسانند و ایشان قبول نکردند (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس در نگر که چگونه بود (عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ ۞) آخر کار بیم کرده شدگان یعنی عذاب و عقوبت بدیشان فرود آمد (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۞) مگر بندگان خدای پاک کرده شدگان که باخدا در منقطع گشتند از غرق (وَلَقَدْ نَادَانَا نُوحٌ) و بر تحقیق که بخواند ما را نوح ع ۶
و بلاک قوم در خواست و ما اجابت کردیم (فَلَنِعْمَ الْمُجِيبُونَ ۞) پس نیک اجابت کنندگانیم ما که غرق
دیم کفار قوم او را بطوفان (وَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ) و نجات دادیم او را و اهل ان او را (مِنَ الْكَرْبِ
الْعَظِيمِ ۞) از اندوه بزرگ که غرق است یا آزار قوم (وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُ) و گردانیدیم فرزندان سه گانهٔ
او را (هُمُ الْبَاقِينَ ۞) ایشان را باقیان از جهت نسل تا قیامت چه در جرا است که از اهل او هر
سه عام و یافث و زنان ایشان کس دیگر نماند و تمام انام از نسل ایشانند سام پدر عرب و فارس
و روم است و یافث پدر ترک و خزر و صقلاب و عام پدر حبش و زنگ و بربر (وَتَرَكْنَا) و باقی گذاشتیم
(عَلَيْهِ) بر نوح ثنای نیکو (فِي الْآخِرِينَ ۞) در میان پسینیان یعنی امت محمد مصطفی ﷺ را آنرا گذاشتیم
که ایشانرا امتان آخرین می گویند (سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ) سلام بر نوح ﷺ (فِي الْعَالَمِينَ ۞) در میان عالمیان
قولی آن است که این ابتدای کلام است و خدای تعالی سلام می گوید بر نوح و می فرماید (إِنَّا كَذَلِكَ)

بدرستیکه ما همچنین گرنوح را جزا دادیم (نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۞) پاداش میدهیم نیکوکاران را (إِنَّهُ) بدرستیکه نوح عم (مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۞) از بندگان گرویدگان ما است (ثُمَّ) پس از دعای نوح عم (أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ ۞) غرق گردانیدیم دیگران را یعنی کافران قوم او را (وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ) و بدرستیکه از پیروان نوح عم (لَإِبْرَاهِيمَ ۞) هر آینه ابراهیم است یعنی در اصول شرع و طریق توحید پیرو او بود در اینباب از فراخ نقل می کند که در شیعته ضمیر عاید است بحضرت رسالت پناه عم کنایت بغیر مذکور است و ابراهیم عم اگرچه بصورت سابق بوده امابه معنی متابع او است زیرا که همچون پیروان بافضال وی معترف گشته و دین او را ستوده و برای او دعا کرده که ربنا وابعث فیهم رسولا الایه * نظم *

* پیش از تو آمدند بسی انبیا بتو * * گر آخر آمدی همه را پیشوا توئی *

* خوان خلیل هست همه خوان نو * * برخوان او طفیل تمک انبیا توئی *

(إِذْ جَاءَ رَبَّهُ) یاد کن آن واقعه چون که آمد ابراهیم عم پروردگار خود را (بِقَلْبٍ سَلِيمٍ ۞) بدلی پاک از اعتقادات باطل یا خالی از محبت دنیا یا فارغ از محبت اغیار یعنی روی نهاده بدرگاه عزت با دلی از تعلقات کونین رسته و از حظ نفس و آرزوی طبع و اپرداخته (إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ) یاد کن چون گفت ابراهیم مر پدر خود را از روگردانیدن خود را (مَاذَا تَعْبُدُونَ ۞) این چه چیز است که می پرستید (أَئِفْكًا) آیا از روی دروغ (آلِهَةً) خدایان (دُونَ اللَّهِ) جز خدای (تُرِيدُونَ ۞) می خواهید (فَمَا ظَنُّكُمْ) پس چیست گمان شما (بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ۞) به پروردگار عالمیان که شما را عذاب نکند بر آنکه پرستش او کرا استحقاق عبادت دارد ترک نموده اید و غیر او را می پرستید قوم سخن ابراهیم عم را این جواب دادند که فردا عید ما است و بصحرا بیرون خواهیم شد امروز طعامها می پزیم و بر حوالی بتان میگذاریم تا چون از صحرا باز گردیم به بتخانه در آمده بر سم تبرک آن طعامها را قسمت کنیم تو بیا و مجمع ما را تماشا کن و از آنجا بابه بتخانه آی تا زیب و زینت اصنام و هیئات و اشکال ایشان را مشاهده کنی و میدانیم که بعد از تفرج ایشان زبان ملامت در خواهی بست و ما را در پرستش ایشان معذور خواهی داشت * بیت *

* گوئی که چرا عاشقی رنجوری * * تو روی بتم ندیده معذوری *

ابراهیم علی نبینا علیه السلام جواب نداد و روی دیگر به دو با در دیاران وی گفتند ای ابراهیم بیا تا برویم (فَنَظَرَ) پس در نگریست (نَظْرَةً) نگریستنی (فِي النُّجُومِ ۞) در ستارگان و مواقع اتصالات و انصرافات ایشان مشاهده کرد یا در گمانی که علم نجوم در وجود نگریست و چون نجوم را علم نجوم می ورزیدند

هم از علم ایشان بایشان سخن فرمود ( فَقَالَ ) پس گفت ابراهیم عم ( إِنِّي سَقِيمٌ ۝ ) بدرستیکه من بیمارم یعنی استدلال می کنیم که مرا طاعون دوخواهد یافت وآن گروه از طاعون گریزان بدر بردند ( فَتَوَلَّوْا عَنْهُ مُدْبِرِينَ ۝ ) پس برگشتند ازوی روی گردندگان از خوف آنکه چون طاعون از امراض متعدیه است ناگاه بدیشان سرایت کند چون قوم ابراهیم عم را گذاشته بصحرا رفتند آنحضرت عم رو ببتخانه نهاد ( فَرَاغَ ) پس پنهان بازگشت ابراهیم ( إِلَىٰ آلِهَتِهِمْ ) بسوی بتان ایشان بتان را دید آراسته وخوانهای طعام در پیش ایشان نهاده ( فَقَالَ ) پس گفت ازروی استهزا ( أَلَا تَأْكُلُونَ ۝ ) آیا نمی خورید این طعامها را و چون جوابی نشنید ازوی تهکم دیگربار گفت ( مَا لَكُمْ لَا تَنْطِقُونَ ۝ ) چیست شمارا که سخن نمی گوئید و مرا جواب نمی دهید ( فَرَاغَ ) پس پنهان در آمد ( عَلَيْهِمْ ) بر ایشان و بر بتان را ( ضَرْبًا بِالْيَمِينِ ۝ ) زدنی بقوت تمام بادست راست یا بسبب سوگند که خورده بود وفرموده تالله لاکیدن اصنامکم الخ ابراهیم عم بتانرا پاره پاره کرد چنانچه دو سه پاره کرد انبیا گذشت نمرودیان از عیدگاه ببتخانه در آمدند صورت حال مشاهده کردند و دانستند که کار ابراهیم است عم ( فَأَقْبَلُوا إِلَيْهِ ) پس روی آوردند بسوی ابراهیم عم ( يَزِفُّونَ ۝ ) شتابنده می کردند در گرفتن او او را گرفته نزد نمرود آوردند بعد از مباحثهٔ بسیار سرّ ازان دریافته ( قَالَ ) گفت ابراهیم عم ( أَتَعْبُدُونَ ) آیا می پرستید ( مَا تَنْحِتُونَ ۝ ) آنچه می تراشید از سنگ وچوب بدست خود ( وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ ۝ ) وخدای تعالی آفریده است شمارا و آنچه شما می کنید بدستهای خود و این آیت دلیل است بر آنکه بندگان و افعال بندگان همه مخلوق حضرت پروردگار است چون ابراهیم عم ایشان را الزام داد ( قَالُوا ابْنُوا ) گفتند نمرودیان خواص او که بنا کنید ( لَهُ ) برای سوختن ابراهیم ( بُنْيَانًا ) بنائی وازهیزم پرساخته آتش دران زنید ( فَأَلْقُوهُ ) پس در افگنید او را ( فِي الْجَحِيمِ ۝ ) در آتش سوزان ( فَأَرَادُوا ) پس خواستند نمرودیان ( بِهِ ) بابراهیم عم ( كَيْدًا ) دستانی و فتنه که او را بسوزانند ( فَجَعَلْنَاهُمُ الْأَسْفَلِينَ ۝ ) پس گردانیدیم ما ایشان را زیرتر و خوارتر چه آتش ایشان بروی گلستانی ساختیم وآن برهانی روشن بود بر حقیقت او و بطلان ایشان ( وَقَالَ ) وگفت ابراهیم عم چون از آتش بسلامت بیرون آمد ( إِنِّي ذَاهِبٌ ) بدرستیکه من رونده ام ( إِلَىٰ رَبِّي ) بجائی که پروردگار من فرموده است یعنی زمین شام ( سَيَهْدِينِ ۝ ) زود باشد که راه نماید مرا بمقصد من یا بمصالح دنیا و آخرت پس ابراهیم عم روی بشام نهاد و دران راه هاجر بدست سارهٔ خاتون رض افتاده و آنرا بابراهیم عم بخشیده و چون هاجر مادر بسمعیل اوشد دعا کرد که ( رَبِّ هَبْ لِي ) ای پروردگار من بمن بخش مرا فرزندی

(مِنَ الصَّالِحِينَ ۝) از شایستگان و صالحان که معین من باشد بر طاعت و موافق من بود در غربت (فَبَشَّرْنَاهُ) پس مژده دادیم ما او را (بِغُلَامٍ حَلِيمٍ ۝) بفرزندی بردبار یعنی چون بالغ رشد حلیم بود پس خدای اسماعیل هم را از ناجربوی ارزانی داشت و بحکم سبحانی از زمین شام ناجر و پسر او را بمکه آورد و اسمعیل هم آنجا نشو و نما یافت وقتیکه ابراهیم هم از شام بدیدن پسر آمده بود در شب متوالی در واقعه دید که فرزند خود را قربان کن روز عید نحر بود که ابراهیم هم اسمعیل هم را همراه داشته روی بمنا نهاد (فَلَمَّا بَلَغَ) پس چون برسید ابراهیم هم (مَعَهُ) با پسر خود (السَّعْيَ) بموضع سعی یعنی میان صفا و مروه و گفته اند مراد مشی است بکوه منا (قَالَ) گفت ابراهیم هم (يَا بُنَيَّ) ای پسرک من تصغیر برای ترحم و شفقت است (إِنِّي أَرَى) بدرستیکه من می بینم پیوسته (فِي الْمَنَامِ) در خواب (أَنِّي أَذْبَحُكَ) آنکه من ترا ذبح میکنم یعنی پیاپی می بینم در خواب که فرزند را ذبح کن (فَانْظُرْ مَاذَا تَرَى ط) پس در نگر که در این کار چه چیز می بینی و رای تو چه تقاضا می کند (قَالَ) گفت اسمعیل هم (يَا أَبَتِ افْعَلْ) ای پدر من بکن (مَا تُؤْمَرُ) آنچه فرموده شده بدان چه خواب انبیاء هم وحی است (سَتَجِدُنِي) زود باشد که بیابی مرا (إِنْ شَاءَ اللَّهُ) اگر خواهد خدای تعالی (مِنَ الصَّابِرِينَ ۝) از صبر کنندگان بذبح یا بر حکم قضا (فَلَمَّا أَسْلَمَا) پس آن وقت که گردن نهاد حکم خدای را ابراهیم هم بقضای پسر خود و اسمعیل هم رضا داد و بقربان شدن خود واقع شد آنچه واقع شد (وَتَلَّهُ) و بیفگند ابراهیم هم پسر را (لِلْجَبِينِ ۝) بر پیشانی یعنی پیشانی او را بر زمین نهاد بالتماس او در سلم آورده که چون ابراهیم هم قصد ذبح اسمعیل فرمود اسمعیل هم عذر و صیت کرد اول گفت ای مادر دست و پای من محکم ببند تا اضطراب نکنم چه وقت اضطراب نشاید که جامهٔ مبارک تو خون آلوده گردد و من بدین بی ادبی عاصی بدنام شوم و مراد آن حضرت خساست باشد

بیت

* اگر خونم بریزی غم ندارم زآن همی ترسم * که ناگه دامن پاکت شود از خونم آلوده *

دیگر چون باز بخانه باز روی سلام من بمادر دلفگار من برسان و بپیراهن مرا بدو داده تا او را بآن تسلی باشد سیوم روی مرا خاک نه تا بر وقت تیغ راندن نظرت بمن نیفتد و سلسلهٔ مهربانی و رحمت نبرید مبادا که در امر الهی تاخیر و تقصیر رود ابراهیم عزم بدل قوی دست و پای پسر ببست و کارد بر حلق وی نهاد حق سبحانه صفحهٔ از مس بشکل خطه در حلق اسمعیل هم پدید آورد تا کارد را از برین باز داشت و گفته اند حلق او می برید باز درست می شد پس حق سبحانه می فرماید که عمل ابراهیم را هم پسندیدیم و او

حکم ما را بجا آورد (وَنَادَيْنَاهُ) وندا کردیم ما او را (اَنْ يّٰاِبْرٰهِيْمُ ط) آنکه ای ابراهیم (قَدْ صَدَّقْتَ
الرُّءْيَا ج) بدرستیکه راست کردی خواب خود را در وسیط آورده که او در خواب دیده بود که پسر را
میکشت اما اثر خون ندیده بود و بیداری نرسیده سورت صبت وقوع یافت (اِنَّا) بدرستیکه ما (كَذٰلِكَ)
همچنین تفرج بعد از شدت (نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۝) جزا میدهیم نیکوکاران را (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه
این کار (لَهُوَ الْبَلٰٓؤُا الْمُبِيْنُ ۝) هر آینه مراد و آزمایشی است روشن که بآن مخلص از غیر او متمیز گردد
(وَفَدَيْنٰهُ) وفدا دادیم اسمعیل عم را (بِذِبْحٍ عَظِيْمٍ ۝) بکبشی بزرگ یعنی قربه و آن گوسفند شاخ دار
بوده که چهل سال در مرغزار بهشت چرانیده و گویند این آن کبش بوده که ابیل او را قربان کرده بود
و خدای تعالی از وی پذیرفت یا گوسفندی بوده که از جبل ثبیر فرود آمده بود پس نزد ابراهیم عم بایستاد
و اشهر آن است که جبرئیل عم از آسمان فرود آورد و قصهٔ قربانی با توابع و لواحق آن بشرحی
لایق و بعطی موافق در جوامع التفاسیر مذکور است (وَتَرَكْنَا) و باقی گذاشتیم (عَلَيْهِ) بر ابراهیم عم ثنای نیکو
(فِي الْاٰخِرِيْنَ ۝) در میان پسینیان یعنی است محمد عم یا آن را باقی گردانیدیم که مردمان می گویند (سَلٰمٌ
عَلٰٓى اِبْرٰهِيْمَ ط) سلام باد بر ابراهیم عم یا ما سلام میگوئیم بر و (كَذٰلِكَ) همچنین (نَجْزِي الْمُحْسِنِيْنَ ۝)
پاداش میدهیم نیکوکاران را (اِنَّهٗ) بدرستیکه ابراهیم عم (مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِيْنَ ۝) از بندگان
گرویدگان ما است (وَبَشَّرْنٰهُ بِاِسْحٰقَ) و مژده دادیم او را یعنی ابراهیم عم را بعد از اسمعیل بفرزندی
اسحاق نام (نَبِيًّا مِّنَ الصّٰلِحِيْنَ ۝) پیغمبری از نیکوکاران (وَبٰرَكْنَا عَلَيْهِ) و برکت دادیم بر
ابراهیم عم (وَعَلٰٓى اِسْحٰقَ ط) و بر پسر او اسحاق که از صلب او انبیای بنی اسرائیل و غیر ایشان چون
ایوب عم بیرون آوردیم (وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا) و از فرزندان ایشان هر دو (مُحْسِنٌ) نیکوکار است
در عمل خود بایمان و طاعت (وَظَالِمٌ لِّنَفْسِهٖ) و ستمگار است بر نفس خود بکفر و معصیت (مُبِيْنٌ ۝) آشکارا
ستم او یعنی از نسل او هم گرویدگان نیکوکار باشند و هم ناگرویدگان ستمگار (وَلَقَدْ مَنَنَّا) و هر آینه منت
نهادیم (عَلٰى مُوْسٰى وَهٰرُوْنَ ج) بر موسی و هارون عم بر نعمت نبوت (وَنَجَّيْنٰهُمَا) و برهانیدیم
ایشانرا (وَقَوْمَهُمَا) و گروه ایشانرا یعنی بنی اسرائیل را (مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيْمِ ۝) از اندوه بزرگ
یعنی از تعذیب قبطیان و ایذا و آزار ایشان (وَنَصَرْنٰهُمْ) و یاری دادیم هر دو با قوم ایشان (فَكَانُوْا هُمُ
پس بودند ایشان (الْغٰلِبِيْنَ ج) غلبه کنندگان بر اعادی (وَاٰتَيْنٰهُمَا) و دادیم موسی و هارون عم را
(الْكِتٰبَ الْمُسْتَبِيْنَ ط) کتابی پیدا و هویدا (وَهَدَيْنٰهُمَا) و راه نمودیم هر دو را (الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيْمَ ج)

براهیم راست آید بمتصور (وَتَرَكْنَا عَلَيْهِمَا فِي الْآخِرِينَ ۝) و باقی گذاشتیم بر هردو ثنای نیکو در میان امتان باز پسین یا آنچه باقی گذاشتیم اینست که گویند (سَلَامٌ عَلَىٰ مُوسَىٰ وَهَارُونَ ۝) سلام باد بر موسی و هارون عم یا ما نیکو نیم سلام بر هردو (إِنَّا كَذَٰلِكَ) بدرستیکه ما همچنین (نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝) پاداش میدهیم نیکوکاران را (إِنَّهُمَا) بدرستیکه موسی و هارون عم (مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۝) از بندگان گرویدگان ما اند (وَإِنَّ إِلْيَاسَ) و بدرستیکه الیاس بن یاسین بن بشیر بن فحاص بن العیزار بن هارون (لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۝) از جملهٔ فرستادگان است بدعوت خلق (إِذْ قَالَ) یاد کن آنرا که گفت (لِقَوْمِهِ) مر گروه خود را (أَلَا تَتَّقُونَ ۝) آیا نمی ترسید از عذاب الهی (أَتَدْعُونَ) آیا می پرستید (بَعْلًا) بعل و بجای او آن بتی بود که بیست گز بالا و چهار روی داشت و بگ نام زمینی است از شام و چون بعل در دیو و آنجا را بعلبک گویند و بدین اسم مشهور شده القصه الیاس عم گفت میخوانید بعل را (وَتَذَرُونَ) و میگذارید (أَحْسَنَ الْخَالِقِينَ ۝) عبادت بکوترین آفریدگاران را مراد از خالقین مصورانند (اللَّهَ رَبَّكُمْ) خدای پروردگار شماست (وَرَبَّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ۝) و پروردگار پدران پیشین شماست پس او را پرستید و باو شرک میارید حق سبحانه و تعالی الیاس را با اهل بعلبک فرستاد و ایشان ملکی داشتند اجب نام و اول سلمان بود و در آخر بخواهی زن خود از اهل بت پرستان شد و الیاس عم دعا فرمود تا سه سال بقحط مبتلا شدند و بالیاس عم رجوع نموده عذر تدارک خلل خود و خواستند الیاس عم فرمود که ایمان باید آورد و بیگانگی حق اقرار باید کرد ایشان متامل شدند الیاس عم گفت اگر می خواهید که بطلان و شقاوت دین من و شما هویدا گردد بیائید تا من خدای خود را بخوانم و شما خدایان خود را بخوانید هرکدام که دعای ایشان اجابت نماید سزاوار پرستیدن باشد ایشان بدین رضا داده بت خود را با راسته و هدایش بصیار کرده از و باران طلبیدند اجابت ظاهر نشد و الیاس عم دعا فرمود فی الحال باران آمد و قوم او در انکار افزودند (فَكَذَّبُوهُ) پس تکذیب کردند او را (فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ ۝) پس بدرستیکه ایشان هر آینه حاضر کرده شدگانند در دوزخ (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۝) مگر بندگان خدای تعالی پاک کرده شدگان از شایبهٔ شرک و نفاق آورده اند که الیاس عم ملول شده از خدای درخواست که قبل از نزول عذاب او را از میان قوم بیرون برد فرمان رسید که در فلان روز در فلان موضع رود و بر حمار بدو ظاهر گردد و بر دو سوار شود و الیاس عم در زمان معین بمکان مقرر رفت صورت شیری یا اسبی از آتش پیش وی آمد بیان سوار شد و الیسع را خلیفهٔ خود ساخت و حق سبحانه او را پر و بال داد و

شهوت طعام و شراب و قاع از و سلب کرده باغرشتگان پرواز داده و در صلابت او آدمی است و هم ملکی و هم ارضی و هم سماوی و او موکل است بر بیابانها چنانچه خضر بر دریاها و در عرفات بایکدیگر ملاقات می نمایند و در رمضان با هم در بیت المقدس افطار می کنند و جمعی از صلحای امت ایشانرا می بینند (وَتَرَكْنَا) و گذاشتیم (عَلَيْهِ) بر الیاس عم (فِي الْآخِرِينَ ۞) در میان پسینیان تا در دور اوان یا آنرا گذاشتیم که گویند (سَلَامٌ عَلَىٰ إِلْ يَاسِينَ ۞) سلام بر الیاس و گفته اند الیاسین هم نام او است چنانچه میکال و میکائیل و حیناه و حینین (إِنَّا كَذَٰلِكَ) بدرستیکه ما همچنین (نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۞) جزا میدهیم نیکو کارانرا (إِنَّهُ) بدرستیکه که الیاس عم (مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ ۞) از بندگان گرویدگان ما است ایمان اعمی است جامع مرجمیع کمالات صوری و معنوی را و نام بندگی تشریفی است خاص برای اهل اختصاص * نظم *

* اگر بندهٔ خویش خوانی مرا * به از مهتری جاودانی مرا *

* شهانی که با تخت فرخنده اند * همه بندگان ترا بنده اند *

(وَإِنَّ لُوطًا لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞) و بدرستیکه لوط عم بن هاران از پیغمبران فرستاده شده است (إِذْ نَجَّيْنَاهُ) یاد کن چون نجات دادیم او را (وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ ۞) و اهل بیت او را همه (إِلَّا عَجُوزًا) مگر پیرزنی که زن او بود و او را گرفت (فِي الْغَابِرِينَ ۞) در بازماندگان بعذاب زیرا که او کافره بود با لوط عم همراهی نکرد (ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ ۞) پس هلاک کردیم دیگران را از قوم وی و دیار ایشان را از بن و بیخ بر انداختیم (وَإِنَّكُمْ لَتَمُرُّونَ) و بدرستیکه شما ای گروه قریش میگذرید (عَلَيْهِم) بر منازل ایشان وقتیکه بتجارت شام می روید (مُصْبِحِينَ ۞) در حالتیکه داخل شوید در صباح (وَبِاللَّيْلِ ط) و در شب یعنی بر منازل ایشان گذر دارید روز و شب (أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۞) آیا تعقل نمی کنید و اندیشه نمی نمائید که عاقبت کذبان جز بهلاکت نمی رسد (وَإِنَّ يُونُسَ) و بدرستیکه یونس بن متی (لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ ۞) از جمله فرستادگان است حق سبحانه او را بامان نینوی از بلاد موصل فرستاد چنانچه در سورهٔ یونس گذشت قوم تکذیب وی کردند و او عذاب طلبید و از میان قوم بیرون رفت و بعد از ظهور آثار عذاب قوم یونس عم ایمان آوردند و عذاب مرتفع شد و یونس عم از این حال خبر نیافت و او قوم را وعدهٔ عذاب داده بود که عذاب بشما فرود آید پس از اندیشه آنکه مردم او را تکذیب نمایند روی بجانب دریا نهاد (إِذْ أَبَقَ) یاد کن آنرا که گریخت یونس عم از قوم خود (إِلَى الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ ۞) بسوی کشتی که مملو بود از مردم و متاع آورده اند که چون یونس عم کنار دریا رسید قومی از تجار کشتی بر آب انداخته بودند و در دریا روان می شدند یونس عم

یا ایشان یکشتی در آمد چون کشتی بمیان آب رسید پای ناد ملاحان گفتند بندهٔ گریخته در این کشتی است که کشتی نمی رود یونس عم فرمود که بندهٔ گریخته منم اهل کشتی گفتند حاشا که تو بندهٔ پاشی صهای آزاد مردی وصلاحیت جوان مردی از شیوهٔ تو لایح است یونس عم مبالغه کرد که گریخته منم و داب آن قوم چنان بود که بندهٔ گریخته را در دریا می انداختند تا کشتی روان می شد چون یونس عم دران باب سخن بسیار اطناب رسانید و آن قوم نمی شنیدند فرمود که قرعه زنیم (فَسَاهَمَ) پس قرعه زدند باهل کشتی سه نوبت (فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ ۚ) پس گشت یونس عم از مدحضان یعنی هر سه بار قرعه بنام وی بر آمد اهل کشتی او را برداشته قصد کردند که او را در دریا افگنند حق سبحانه وحی فرستاد ماهی را که در آخر دریا بود می تا پیش کشتی آمد و چون باز گردد ملاحان او را بطرفی دیگر برند آنجا ماهی پدید آمد یونس عم گریبان در سر کشیده خود را در بحر افگند (فَالْتَقَمَهُ الْحُوتُ) پس فرو برد او را ماهی یک بار (وَهُوَ مُلِيمٌ ۚ) او ملامت کننده بود نفس خود را که چرا از قوم گریختی فرمان رسید ماهی را که من او را طعمهٔ تو نساختم بلکه در درون تو زندان او کردیم باید که ترکیب او از هم نریزد و ماهی چنان کرد او را در زندان باشد و نگاهداشت او رعایت می نمود و سر از آب برآورده می رفت و یونس عم در درون او نفس میزد سه روز یا هفت روز آنجا بود و اشهر آن است که چهل و دو روز شکم ماهی بود و آن ماهی هفت دریا را بگشت و حق سبحانه گوشت و پوست او را نازک و صافی ساخته بود چون آبگینه تا یونس عم عجایب و غرایب بحر را مشاهده کرد و پیوسته بذکر حق تعالی اشتغال داشت (فَلَوْلَا أَنَّهُ) پس اگر نه آن است که یونس عم (كَانَ مِنَ الْمُسَبِّحِينَ ۙ) بود از تسبیح گویندگان در شکم ماهی که می گفت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین یا اگر نه آن است که او پیش ازان که در شکم ماهی رود از ذاکران و نماز گزارندگان بود (لَلَبِثَ) هر آینه درنگ کردی (فِي بَطْنِهِ) در شکم حوت (إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۙ) تا روزی که برانگیخته شوند مردمان اما برکت ذکر پروردگار زود شش خلاصی داد (فَنَبَذْنَاهُ) پس بیفگندیم او را یعنی ماهی را فرمان دادیم تا او را از درون برآورد و بیفگند (بِالْعَرَاءِ) بر زمین هامون یعنی صحرای که دران درخت و گیاه و نبات و کوه نبود او را در چنین موضعی بیفگند (وَهُوَ سَقِيمٌ ۚ) و حال آنکه او بیمار بود یعنی ضعیف و نحیف چون طفلی که از مادر متولد شود (وَأَنْبَتْنَا عَلَيْهِ) و بر دیا پدیدیم بر زبر سر او (شَجَرَةً مِنْ يَقْطِينٍ ۚ) درختی از کدو تا بر برگهای خود او را سایه کرد و روزها اثر آورده که خاصیت درخت یقطین آن است که مگس گرد آن نگردد و چون حق سبحانه دیگر باره درخت یقطین را خشک از آفت ذباب و حرارت آفتاب

ایمن شد و بزکوهی را گرفتار شد و تا می آمد و پستان در دهان پونس عم می نهاد او می مکید تا وقتی که پوست وی محکم شد و گوشت وی تمام گشت باز وی بازار اصلی رفت (وَأَرْسَلْنَاهُ) و فرستادیم او را و دیگر باره (إِلَىٰ مِائَةِ أَلْفٍ) بسوی صد هزار مرد (أَوْ يَزِيدُونَ ج) یا زیاده بر بیست هزار یا هفتاد هزار چون خبر رسیدن یونس عم با اهل نینوی رسید یک با تمام قوم با استقبال وی بیرون آمدند (فَآمَنُوا) پس گردیدند بیونس عم یعنی بر دست وی تجدید ایمان کردند (فَمَتَّعْنَاهُمْ) پس برخوردادی دادیم ایشان را (إِلَىٰ حِينٍ ط) تا آن هنگام که اجل ایشان رسید و بعد از آنکه مقتضی اجل با صدر او در بست و رفع متوجه گردد نه بر افعت ابطال منع او میسر است و نه ببذل اموال دفع او متصور * نظم *

* روزی که اجل دست کشاید به ستیز * * وز بهر بلا کی برسد خنجر تیز *
* نه وقت جدل بود نه هنگام حیل * * نه روی مقاومت نه یارای گریز *

(فَاسْتَفْتِهِمْ) پس بپرس از بنو خزاعه و بنو ملیح و جهینه که ملایکه را دختران خدای می گویند یعنی از وجه صحت سوال کن (أَلِرَبِّكَ الْبَنَاتُ) آیا پروردگار را دختران اند (وَلَهُمُ الْبَنُونَ لا) و مر ایشان را پسران (أَمْ خَلَقْنَا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا) یا ما آفریدیم مر فرشتگان را زنان (وَهُمْ شَاهِدُونَ ع) و ایشان حاضر بودند بوقت آفریدن ما مر ایشان را (أَلَا إِنَّهُمْ) آگاه باش و بدانکه ایشان (مِنْ إِفْكِهِمْ) از دروغ و افترای خود (لَيَقُولُونَ لا وَلَدَ اللَّهُ) هر آینه میگویند بزاد خدای تعالی یعنی برای او فرزندان (وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ ع) و بدرستیکه دروغ گویانند در انتساب والدیت بخدای هر آینه دروغ گویانند (أَصْطَفَى الْبَنَاتِ) آیا برگزید خدای دختران را که مکروه طبع شماند (عَلَى الْبَنِينَ ط) بر پسران که مادهٔ افتخار و استظهار شما ایشانند (مَا لَكُمْ ق) چیست شمارا در این قسمت (كَيْفَ تَحْكُمُونَ ج) چگونه حکم می کنید و نسبت میدهید بخدای آنرا که برای خود نمی پسندید (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۞) آیا اندیشه نمیکنند که حق سبحانه منزه است از صاحبه و ولد چه ولد از جنس مولود می باید و از مثل او می شاید و حضرت رب العزت از مثل و شبه مقدس است (أَمْ لَكُمْ) آیا مر شمارا است (سُلْطَانٌ مُبِينٌ ۞) حجتی روشن یا کتابی فرو آمده از آسمان مشتمل بر اثبات آن (فَأْتُوا بِكِتَابِكُمْ) پس بیارید آن کتاب منزل را (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۞) اگر هستید راست گویان در دعوی خود آورده اند که بعضی از بنی خزاعه گفتند که حق سبحانه با جن مصاهره کرده و برخی از سرورات ایشان اختیار فرموده ملایکه از آنها متولد شده اند یا محبوس بران بوده که خدای تعالی و شیطان را برادر اند حق سبحانه می فرماید که (وَجَعَلُوا بَيْنَهُ) و ساخته اند میان

خدای (وَبَيْنَ الْجِنَّةِ) و میان پری که دیو از ایشان است (نَسَبًا) خویشی و نسبتی (وَلَقَدْ عَلِمَتِ الْجِنَّةُ) و بدرستیکه میداند دیوان و پریان که روز قیامت (إِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان یعنی قائلان این سخن بامر ایشان (لَمُحْضَرُونَ ۝) هر آینه حاضر شدگان باشند برای حساب جمعی برانند که مرادا از جن ملایکه اند چه هر چه از دیده پوشیده باشد عرب آن را جن خوانند و ایشان میان خود و خدا نسبتی ساخته بعضی گفته اند دختران وی اند و ملایکه میدانند که ایشان را برای سوال حاضر خواهند کرد و از پرستش کنندگان ایشان را خواهند پرسید و ایشان جواب بوجه صواب خواهند داد کما قال ایعبدون الجن چنانچه در سوره سبا مذکور شد (سُبْحَانَ اللَّهِ) پاک است خدای تعالی (عَمَّا يَصِفُونَ ۝) از آنچه وصف میکنند کافران او را یعنی نسبت قرابت و ولادت بوی و بیزاری است او و از منزلهٔ کنندگان اشرار و بهر ایشان بدین نوع خدایرا وصف می کنند (إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلَصِينَ ۝) مگر بندگان خدای پاک شدگان از الواث شبهات که ایشان بصفای سنایش او میرسانند (فَإِنَّكُمْ) پس بتحقیق شمای کافران (وَمَا تَعْبُدُونَ ۝) و آنچه می پرستید از بتان (مَا أَنْتُمْ) نیستید شما بهر (عَلَيْهِ) بر آنچه میپرستید (بِفَاتِنِينَ ۝) گمراه کنندگان و بتباه سازندگان (إِلَّا مَنْ هُوَ) مگر آنکس را که او (صَالِ الْجَحِيمِ ۝) در آینده بدوزخ است یعنی علم از لی بدان تعلق گرفته است بر آنکه او بی شبهه بدوزخ خواهد رفت و برای و قول آنها که ملایکه پرست بودند در اعتراف ملایکه بعبودیت حق سبحانه میکنند که ایشان می گویند (وَمَا مِنَّا) نیست از ما هیچ کس (إِلَّا لَهُ) مگر آنکه مرادرا (مَقَامٌ مَعْلُومٌ ۝) مقامی است در خدمت و عبادت معین داشته شده و مقرر گشته که از آن تجاوز نمی توانیم نمود شیخ ابو بکر وراق قدس سره فرموده که مراد مقام سینه است چون خوف و رجا و محبت و رضا که هریک از مقربان حظائر ملکوت و مقدسات جوامع جبروت در مقامی از آن متمکن اند (وَإِنَّا لَنَحْنُ الصَّافُّونَ ۝) و بدرستیکه ما صف کشیده گانیم در ادای طاعت و موقف ملازمت (وَإِنَّا لَنَحْنُ الْمُسَبِّحُونَ ۝) و بدرستیکه ما تسبیح گویندگانیم در ادای طاعت مرخدای عزوجل را و تنزیه کنندگانیم از هر چه لایق ذات مقدس وی نباشد در لباب آورده که این کلام پیغمبر ما و مومنان است رضی الله تعالی عنهم می گویند هریک از ما را مقامی معلوم داریم در بهشت را مروز در وصف کار ایستاده گانیم به نماز و پاکی یاد کنندگان مرخدای عزوجل را و تاکید است این هر دو جمله بیان و لام توطیه فصل دلیل است بر مواظبت طاعت و دوام ذکر لی شهر و شایسته فضو و فتور خواه به نسبت ملایکه کرام و خواه به نسبت عبد انام عم و سایر اهل ایمان از اصحاب عظام علیهم الرضوان (وَإِنْ كَانُوا) و بدرستیکه بودند کافران قریش که قبل از بعثت (لَيَقُولُونَ ۝)

هر آینه میگفتند (لَوْ اَنَّ عِنْدَنَا) اگر بودی نزد یک ما (ذِكْرًا) ذکری یعنی کتابی که مجلب پند و نصیحت باشد (مِنَ الْاَوَّلِيْنَ ۙ) از کتب پیشینیان یعنی اگر ما را نیز کتابی بودی مانند کتب ایشان (لَكُنَّا) هر آینه بودیم ما (عِبَادَ اللّٰهِ الْمُخْلَصِيْنَ ۙ) بندگان خدای تعالی پاک کرده شده از لوث شرک و کفر و آن هنگام که بدیشان آمد کتابی که اشرف کتب سماوی است یعنی قرآن (فَكَفَرُوْا بِهٖ) پس کافر شدند بوی (فَسَوْفَ يَعْلَمُوْنَ ۝) پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را که عقوبت و عذاب است (وَلَقَدْ سَبَقَتْ) و هر آینه پیشی گرفته است (كَلِمَتُنَا) سخن ما یعنی پیغمبران ما و حکم این و عده و لوح محفوظ مثبت است که قال الله تعالی کتب الله لاغلبن انا و رسلی یعنی وعدهٔ نصرت که کرده ما (لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِيْنَ) برای بندگان فرستاده شده (اِنَّهُمْ) بدرستیکه پیغمبران ما (لَهُمُ الْمَنْصُوْرُوْنَ) هر آینه ایشانند یاری کرده شدگان (وَاِنَّ جُنْدَنَا) و بدرستیکه لشکر ما یعنی متابعان انبیاء ما (لَهُمُ الْغٰلِبُوْنَ ۝) هر آینه ایشان غلبه کنندگان اند بحجت یا بنصرت و اغلب اوقات و غلبه کفار بر ایشان بمصلحت مدت است (فَتَوَلَّ عَنْهُمْ) پس روی بگردان ای محمد از ایشان (حَتّٰى حِيْنٍ) تا هنگام امر قتال یا زمان وعدهٔ نصرت که روز بدر است یا روز فتح مکه (وَاَبْصِرْهُمْ) و بنگر حال ایشان در آن روز (فَسَوْفَ يُبْصِرُوْنَ ۚ) پس زود باشد که ببینند ایشان در دنیا نصرت ترا و در آخرت ظفر تو را آورده اند که چون کفار وعید فسوف یبصرون شنیدند گفتند که این کی خواهد بود تا آیت آمد (اَفَبِعَذَابِنَا) آیا بعذاب ما (يَسْتَعْجِلُوْنَ ط) شتاب می کنند و وقت نزول آن عذاب پرسند (فَاِذَا نَزَلَ) پس چون فرود آید آن عذاب (بِسَاحَتِهِمْ) بپیشگاه منزل ایشان (فَسَآءَ صَبَاحُ الْمُنْذَرِيْنَ ۝) پس باشد صباح بیم کرده شدگان آورده اند که در میان قبایل عرب قتل و غارت بسیار بود و هر لشکر یکه قصد قبیله داشتندی هر شب را پاسبان بودی وقت سحر که زمان خواب گران است بحوالی ایشان در آمدندی و دست بغارت و اسر و تاراج برگشادندی قوم را مستاصل ساختندی و بدین سبب که اغلب غارت در صباح واقع می شد غارت را اصباح نام نهادندی و هر چند غارت کردند وقتی دیگر وقوع می یافتندی همان صباح گفتندی درین آیت تشبیه کرد عذاب را به لشکری که ناگاه بدیشان هجوم خواهد کرد و غارتی بدیشان واقع خواهد شد که آن عذاب استیصال است و مردی است که در ان صباح که حضرت رسالت پناه صلعم بزمین خیبر رسید و قلعه و حصون ایشان را دید فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین پس حق سبحانه و تعالی دیگر بار بهجت تاکید می فرماید (وَتَوَلَّ عَنْهُمْ) و روی بگردان ای محمد و اعراض کن از ایشان (حَتّٰى حِيْنٍ) تا وقتیکه آیت العفو نازل شود (وَاَبْصِرْ)

قدیمین که عذاب بر ایشان فرود آید (فَسَوْفَ يُبْصِرُونَ ۞) پس زود باشد که ببینند انواع عقوبت ها در دنیا و عقبی (سُبْحَانَ رَبِّكَ) پاک است پروردگار تو (رَبِّ الْعِزَّةِ) خداوند عزت و قوت و کلمه (عَمَّا يَصِفُونَ ۞) از آنچه وصف میکنند مشرکان اولا (وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ ۞) و سلام بر فرستادگان (وَالْحَمْدُ لِلَّهِ) و بر رسالتشان (رَبِّ الْعَالَمِينَ ۞) مر خدا را عزوجل که پروردگار عالمیان است و این آیت بندگانرا تعلیم تسبیح و تحمید میکند و امام محی السنه رح در معالم التنزیل باسناد خود از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل می کند که هر که دوست میدارد که بر دیوانه مزد و ثواب دو بیمانه بزرگ تر باید که ختم کلام مجلس او این آیت باشد که سبحان ربک آه تا آخر.

## سورة ص مكية وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞) ثمان وثمانون آية

(ص ۞) ابوبکر وراق وقطرب رح برانند که حروف مقطعه جهت تمکین کفار است که هر وقت که حضرت رسالت پناه علم دین و قرآن قرآن بجهر تلاوت فرمودی ایشان از روی عناد و تغیر زدندی و دست بر دست گرفتندی تا آن حضرت علم بر غلط افتد حق سبحانه و تعالی این حروف را فرستاد تا ایشان بعد از استماع آن متامل و متفکر شده از تغلیط باز می مانند و درین حروف بخصوصیت گفته اند که نام خدای است عزوجل یا اسم قرآن یا علم سور و یا مفتاح اسم صمد و صانع و صادق الوعد یا اشارت است بصدق الله یا بصدق محمد صلوات الله علیه و سلامه اجمعین و در اختلاف آورده است که اسم محمد است علم و مرتضی علی کرم الله وجهه فرمود که نام بحری است در آسمان صاحب لباب گفته علیه الرحمة که آن بحری است که عرش خدای عزوجل بر دست یا دریائی است که حق تعالی بدان مردگان را زنده گرداند امام قشیری رح فرموده که حق سبحانه و تعالی قسم یاد میکند بصفای محبت و دوستان سلمی رح گفته که قسم است بصفای دل عارفان و در تاویلات آورده که قسم است بصورت محمد و در بحر الحقایق گوید که قسم است بصمدیت او و ازل و بصاد صوریت او و ابد و بصاد صانعیت او و ما بینهما (وَالْقُرْآنِ) و بحق قرآن (ذِي الذِّكْرِ) خداوند عظمت و شرف و شهرت یا مشتمل بذکر ما یحتاج الیه جواب قسم این است نه آنکه کفار پندارند (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بلکه آنانکه نکردند از روسای قریش (فِي عِزَّةٍ) در سرکشی اند از قبول حق (وَشِقَاقٍ ۞) و در مخالفت خدای عزوجل و عداوت رسول علم (كَمْ أَهْلَكْنَا) چندین هلاک کردیم (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از کفار مکه (مِنْ قَرْنٍ) از اهل روزگار یعنی امم گذشته بجهت استکبار و شقاق ایشان (فَنَادَوْا) پس ندا کردند و آواز بلند برداشتند تا کسی ایشان را بفریاد رسد (وَلَاتَ) و نیست آن هنگام (حِينَ مَنَاصٍ ۞) هنگام

ع ۹

رجوع بگریبانگاه و عالم التنزیل فرموده که عادت کفار مکه آن بود که چون در کوه و صحرا بر ایشان دوانی شدی می گفتندی مناص مناص یعنی بگریزید بگریزید حق سبحانه و تعالی خبر میدهد بهنگام طول عذاب و بدو مناص مناص خواهند گفت و آنجا بجای گریز نخواهد بود (وَعَجِبُوا) و شگفت دارند کافران (أَن جَاءَهُم) آنکه آمد بدیشان (مُنذِرٌ مِّنْهُمْ) پیغمبری هم کننده از جنس ایشان یعنی بشری بصورت ایشان یا از قبیلهٔ ایشان (وَقَالَ الْكَافِرُونَ ط) و گفتند ناگرویدگان (هَٰذَا) این منذر (سَاحِرٌ) جادو است در آنچه از خوارق عادت بما می نماید (كَذَّابٌ ۝) دروغ گوی است در دعوی نبوت یا اسناد قرآن بخدای عزوجل چه تبره رای که انوار و لمعات وحی را از تاریکی سحر امتیاز نکند و چه بصیرتی که آثار شعاعات صدق را از ظلمات کذب باز نشناسد

* نظم *

* گشت طالع آفتابی این چنین عالم فروز * * دیدهٔ خفاشش را کی ذره روی نور نی *

* از شعاع روز روشن روی گیتی مستنیر * * تیرگی شب هنوز از دیدهٔ دوری دور نی *

آورده اند که بعد از اسلام حمزه و عمر رض اشراف قریش از روی اضطراب نزد ابو طالب آمده گفتند ای پسر عبد مناف تو مهتر و بزرگتر مائی آمدیم تا میان ما و برادرزادهٔ خود حکم فرمائی که یک یک از سفهای قوم ما را می فریبد و دین محدث و آئین مجدد خود را بر ایشان جلوه میدهد و هر دم صفوف تفرقه در میان جمع ما می افگند و نزدیک بدان رسیده که دست تدارک از اطفای این نایره عاجز آید ابو طالب آن حضرت را عم طلبیده گفت ای محمد قوم تو آمدند و ایشان را از تو مدعا این است که یکبارگی طریق انحراف سپرند و در متنهای ایشان تامل نمای حضرت رسالت پناه صم فرمود که ای معشر قریش مطلوب شما از من چیزی است گفتند آنکه دست از نقض دین ما بداری و سب آلههٔ ما فرو گذاری تا ما نیز متعرض تو و متابعان تو نشویم حضرت رسالت پناه عم فرمود که من از شما می طلبم که یک کلمه با من متفق شوید تا ممالک عرب شما را مسخر شود و اکابر عجم کمر فرمان برداری شما بر بندند گفتند آن کدام کلمه است سید عالم صلی الله علیه وسلم فرمود که لا اله الا الله یکبار اشراف قریش از آن حضرت عم اعراض نمودند و با یکدیگر گفتند (أَجَعَلَ الْآلِهَةَ) آیا گردانید محمد خدایان را (إِلَٰهًا وَاحِدًا ج) خدای یگانه و یکتا (إِنَّ هَٰذَا) بدرستیکه یگانگی خدای (لَشَيْءٌ عُجَابٌ ۝) چیزی است یک شگفت که همه صدو شصت بت کرما داریم کار یک شهر مکه راست نمی توانند کرد یک خدای که محمد می گوید کار تمام عالم چون تواند (وَانطَلَقَ الْمَلَأُ) و بشتاب رفتند بزرگان قوم از خانهٔ ابو طالب (مِنْهُمْ) از جماعت قریش یکدیگر را می گفتند

(اَنِ امْشُوا) آنکه بروید (وَاصْبِرُوا) وشکیبائی ورزید (عَلٰی اٰلِهَتِكُمْ ج) بر پرستش خدایان خود (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه این مخالفت محمد ما (لَشَيْءٌ يُّرَادُ ۚ) چیزی است که خواهند اند بما از حوادث زمان واز وقوع آن چاره نیست یا ترفع واستعلا باشد که مدعای محمد است هم بچیزی است که خواهند می شود یعنی هر سه می خواهند که مرتفع و مستعلا باشند (مَا سَمِعْنَا بِهٰذَا) نشنوده ایم این کار را می گوید از حدا نیست خدای عزوجل (فِي الْمِلَّةِ الْاٰخِرَةِ ج) در ملت باز پسین که دریافته ایم بدو ان خود را بران یافته ایم چه می ۴م که آخرین ملت است چه ایشان بر تثلیث قایلند نه بتوحید (اِنْ هٰذَا) نیست این توحید که او می گوید (اِلَّا اخْتِلَاقٌ ۚ) مگر بافتنی از نزدیک وی یعنی دروغی است که خود می بافد (ءَاُنْزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ) آیا فرو فرستاده اند بروی قرآن را (مِنْ بَيْنِنَا ط) از میان ما یعنی چرا از جماعت ما وی مخصوص باشد بوحی و بزرگان قوم محروم باشند و ایشان این سخن از روی حسد گفتند نه آنکه ایشان اعتقاد داشتند که قرآن وحی حق است (بَلْ هُمْ) بلکه ایشان (فِيْ شَكٍّ) در گمانند (مِّنْ ذِكْرِيْ ج) از وحی من (بَلْ لَّمَّا يَذُوْقُوْا عَذَابِ ط) بلکه نچشیده اند عذاب مرا چون بچشند شک ایشان زایل گردد و بدانند که هر چه پیغمبر من بطریق وحی ادا می کرده است حق بوده یعنی بوقت نزول عذاب بدیشان دم تصدیق خواهند زد و فایده نخواهد داد (اَمْ عِنْدَهُمْ) آیا نزدیک ایشان است (خَزَآئِنُ رَحْمَةِ رَبِّكَ) خزینهای نعمت پروردگار تو (الْعَزِيْزِ) پروردگاری که مغلوب نگردد (الْوَهَّابِ ۚ) بخشنده که هر چه بخشد به سخق آن بخشد یعنی مفاتیح نبوت بدست کافران دبه تصرف ایشان نیست تا به بعضی از ضنادید قریش خود دهند بلکه عطیهٔ است از حضرت حق سبحانه وتعالی که بفضل خود دارزانی دارد بهر که خواهد

* نظم *

* چون ز حال سخنان آگهی * هر چه خواهی هر که خواهی دهی *

* دیگران را این تصرف کی رواست * اختیار این تصرف مر تراست *

(اَمْ لَهُمْ) یا مر ایشان راست (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) بادشاهی آسمانها وزمینها (وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ) و آنچه میان ایشان است واگر چه ایشان مالک اند این ملک را (فَلْيَرْتَقُوْا) پس باید که بالا روند (فِي الْاَسْبَابِ ۝) در سببها که بدان بآسمان میروند در اسباب آورده که آن است که ملایکه در وقت صعود بر فلک بآنچه خود بران اعتماد نموده طیران می کنند مخصص سخن آن است که اگر کفار را در ملک آسمان و زمین اختیاری و اقتداری هست باید که بروند بر آسمان و قرار گیرند بر عرش و ندابیر امور عالم اشتغال کنند و وحی از هر که خواهند بگردانند و بهر که خواهند بدهند و این سخن از غایت تحکم است (جُنْدٌ مَّا) ایشان

لشکری اند و پست لشکری (هُنَالِکَ) آنجا اشارت است به مضارع ایشان زود بود (مَهْزُومٌ) لشکری شکسته شده (مِّنَ الْاَحْزَابِ ۝) از گروهها که لشکر کشیده بارسالی جنگ میکردند یکی از دلایل اعجاز قرآن این است که خدای خبر داد پیغمبر خود را و امر کرد که عنقریب لشکر قریش منهزم و مهزوم خواهند شد وچنان شد (کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) تکذیب کردند پیش از اهل مکه (قَوْمُ نُوحٍ) گروه نوح عم مرویرا (وَّعَادٌ) و قوم عاد هود عم را (وَفِرْعَوْنُ) و فرعون موسی را عم (ذُو الْاَوْتَادِ ۝) خداوند میخها صفت فرعون است مراد ملک ثابت باشد تشبیه کرد ملک او را بخیمه که اطنبه آن باوتاد استحکام یابد و گویند مراد چهار صیخ است که مومنان را بدان تعذیب می نمود (وَثَمُودُ) و تکذیب کردند ثمود صالح عم را و در نکست و عیون آورده اند که تکذیب قوم صالح عم مراد را در وقت دعوت ثانی بود چه اول که صالح عم قوم را دعوت فرمود همه ایمان آوردند و چون وی وفات کرد مرتد گشتند حق سبحانه تعالی باز او را زنده کرد و بنده بر ایشان فرستاد و دیگر بار توبت او را نشناختند و بر آن طلیدند و اخراج ناقه واقع شد بعضی ایمان آوردند و جمعی تکذیب نمودند و بسبب عقر ناقه هر همه هلاک شدند (وَقَوْمُ لُوطٍ) و گروه لوط عم مراورا (وَّاَصْحٰبُ الْاَیْکَةِ ط) و اهل بیشه شعیب را عم (اُولٰٓئِکَ الْاَحْزَابُ ۝) آن گروهند حزبهای تکذیبان و جند مهزوم قریش نیز از ایشان خواهند شد (اِنْ کُلٌّ) نبودند هیچ یک از ایشان (اِلَّا کَذَّبَ الرُّسُلَ) مگر آنکه تکذیب کردند فرستادگان را (فَحَقَّ عِقَابِ ۝) پس سزاوار شد عقوبت من بر ایشان و فرود آمد عذاب من بر ایشان (وَمَا یَنْظُرُ) و نمی نگرند و انتظار نمی برند (هٰٓؤُلَآءِ) این گروه از قوم تو (اِلَّا صَیْحَةً وَّاحِدَةً) مگر یک صیحه را که نفخهٔ اولی است و هم بدان بمیرند (مَّا لَهَا) نیست آن صیحه را (مِنْ فَوَاقٍ ۝) هیچ رجوعی یعنی کس نتواند که آن را رد و کند و باز گرداند (وَقَالُوْا رَبَّنَا) و گفتند صنادان قریش چون نضر بن حارث و اضراب او که ای پروردگار ما (عَجِّلْ لَّنَا قِطَّنَا) بشتاب بده بهرهٔ ما را از عذابی که محمد ما را بدان وعید میکند یا از روی تعجیل ده مرا صحیفهٔ اعمال ما را در آن نگریم (قَبْلَ یَوْمِ الْحِسَابِ ۝) پیش از روز شمار این استعجال از روی استهزا میکردند و خاطر عاطر حضرت رسالت پناه عم ملول شد حضرت عزت جل و علا فرمود که (اِصْبِرْ) شکیبائی کن (عَلٰی مَا یَقُوْلُوْنَ) بر آنچه ایشان می گویند این حکم بآیت السیف منسوخ است (وَاذْکُرْ عَبْدَنَا دَاوٗدَ) و یاد کن بنده ما را داود عم (ذَا الْاَیْدِ ۝) خداوند قوت و دین یا در حرب یا در ملکت داری و گفته اند در عبادت چنین از ست بها بطاعت میگذرانید روزی روزه عید است و روزی افطار می کرد (اِنَّهٗ اَوَّابٌ ۝) بدرستیکه او باز گردانیده بود با (اِنَّا سَخَّرْنَا الْجِبَالَ)

ع ۱۰

بدرستیکه با دام گردانیدیم کوهها را با داؤد هم با هر جا که میخواست نمیرفتند ( مَعَهُ يُسَبِّحْنَ ) با او تسبیح میکردند ( بِالْعَشِيِّ ) شبانگاه ( وَالْإِشْرَاقِ ۝ ) و بوقت برآمدن آفتاب صاحب کشف الاسرار درج فرموده که تسبیح کوهها و سنگها اگرچه بر عقلا پوشیده است از قدرت حق سبحانه بدیع و بعید نیست و تسبیح حصا در دست مصطفی هم یکی از شواهد قدرت است یکی از اولیا عنکی را دید که بسان قطرات باران آب از وی میچکید ساعتی توقف نمود و متامل در ان نگریست سنگ با وی بسخن آمد که ای ولی خدای چندین سال است که خدای تعالی مرا آفرید و هیچ سیاست او اشتک حسرت میبرم آن ولی خدا مناجات کرد که خدایا این سنگ را ایمن گردان دعای او بعز اجابت پیوست و مژده امان بدان سنگ در رسید و آن ولی بعد از مدتی همانجا رسید و همان سنگ را دید که پیشتر از نوبت اول قطرها میریخت فرمود که ای سنگ چون ایمن شدی این گریه از بهر چیست جواب داد که نوبت اول قطرها که میگریستم از خوف عقوبت و حالا میگریم از شادی امن و سلامت مارا بریں درگاه جز گریستن کاری نیست شیخ الاسلام قدس سره فرمود

* بیت *

* سر گریه داریم در دو در راز * * ندانم ز حسرت بود یا ز ناز *

* از سنگ گریه بین و نگو کان ترشح است * * وز کوه ناله دان و مپندار کان صدا است *

( وَالطَّيْرَ ) و مسخر کردم مر او را مرغان ( مَحْشُورَةً ط ) جمع کرده شده نزد وی صف زده بالای سر او ( كُلٌّ لَّهُ ) هریک از کوهها و مرغان مر داؤد علیه السلام را ( أَوَّابٌ ۝ ) مطیع بود و دیدیم باز گردانیده آواز خود را با وی بتسبیح ( وَشَدَدْنَا ) و محکم کردیم ما ( مُلْكَهُ ) بادشاهی او بر اعدای مظلومان یا بوزرای نصیحت کننده یا بکوتاه کردن دست ظالم از رعیت یا بالقای رعب وی در دل اعادی یا بساختن زره و ساختن آلات حرب یا به بسیاری لشکر یا بکثرت پاسبانان چه در هر شب سی و شش هزار مرد پاس خانه وی میداشتند امام ابو اللیث رح فرمود که استحکام ملک بدان بود که سبحانه و تعالی از آسمان مسلسله فرستاد و آن مسلسله بالای محکمه داؤد هم بایستاد و از خصمان هر کدام بر حق بودندی دست ایشان بسلسله رسیدی و آن دیگر بر اخذ آن قادر نبود ( وَآتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ ) و دادیم داؤد هم را حکمت یعنی تمام علم و کمال عمل ( وَفَصْلَ الْخِطَابِ ۝ ) و کلام پاکیزه که مخاطب مقصود خود را بی شبهه از ان دریافتی یا سخن میانه جامع در مقصود خالی از اکثاری بی اشباع عمل و اقتصاد محل مرتضی علی کرم الله وجهه فصل الخطاب را چنین تفسیر کرده البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر و بحقیقت کلام خصوم بدین حکم منفصل و منقطع

میشود و بباید دانست که در قصهٔ داؤد علی نبینا علیه السلام و تزویج زن اوریا اختلاف بسیار است
و بعضی از مفسران این قصه را بزشتی ایراد کرده اند که شرع و عقل در قبول آن ابا میکنند و آنچه
بالصحت اقرب مینماید آن است که اوریا زنی را خطبه کرده بود و نزدیک بآن رسیده که بادی عقد
کند اولیای زن و اباوی خرخشه افتاده بود بوی خداوند داؤد عم جهت خود خطبه فرمود و اورا
نود و نه زن بود و اوریا نیز نخواست در زاویهٔ تصویر آورده است که عتاب الهی بادی آن بود که بعد از
خطبه اوریا در خطبه کرد و صورت معامله در قرآن بدین وجه است که (وَهَلْ أَتَىٰكَ) و آیا آمد بتو (نَبَؤُا الْخَصْمِ)
خبر آن دو گروه که خصومت کردند و در تپان آورده که جبرئیل و میکائیل عم در صورت دو خصم نزد
داؤد عم آمدند و با هر یکی جمعی از ملایکه بودند و حضرت داؤد عم روزها را قسمت فرموده بود روزی
عبادت کردی و روزی حکم فرمودی و روزی وعظ گفتی و روزی مهمات خاصهٔ خود اشتغال فرمودی
و روز عبادت بالاخانه برآمدی و پاسبانان بر حوالی ایستاده مردم را از درآمدن بروی منع کردندی ملایکه
آن روز بصورت انسان بخانهٔ داؤد عم آمدند و بعبادت خانهٔ وی بالا رفتند چنانچه می فرماید (إِذْ تَسَوَّرُوا
الْمِحْرَابَ) یاد کن چون بالا رفتند بر سوی غرفهٔ وی (إِذْ دَخَلُوا) چون درآمدند (عَلَىٰ دَاوُودَ) بر داؤد عم
و ایشانرا دید (فَفَزِعَ) پس بترسید (مِنْهُمْ) از ایشان چه بی اجازت از بالای غرفه درآمدند (قَالُوا
لَا تَخَفْ) گفتند مترس ای داؤد (خَصْمَانِ) ما دو گروهیم خصم یکدیگر (بَغَىٰ بَعْضُنَا) ستم کردند برخی از ما
(عَلَىٰ بَعْضٍ) بر برخی دیگر (فَاحْكُمْ بَيْنَنَا) پس حکم کن میان ما (بِالْحَقِّ) براستی (وَلَا تُشْطِطْ) و جور
مکن در حکم خود (وَاهْدِنَا) و راهنمای ما را (إِلَىٰ سَوَاءِ الصِّرَاطِ) براه میانه که آن عدل است و راستی
داؤد عم فرمود که سخن گوئید یکی از ایشان اشارت بدیگری کرده بداؤد گفت (إِنَّ هَٰذَا أَخِي) بدرستیکه
این برادر من است و دین و صحبت (لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً) مرا و را نود و نه میش است (وَلِيَ نَعْجَةٌ
وَاحِدَةٌ) و مرا یک میش و بس (فَقَالَ) پس گفت (أَكْفِلْنِيهَا) آنرا نصیب من گردان و تملیک
من کن (وَعَزَّنِي) و غلبه کرد بر من (فِي الْخِطَابِ) در سخن گفتن و نگذاشت که تعلل کنم در ان (قَالَ)
گفت داؤد عم که اگر حال بدین منوال است (لَقَدْ ظَلَمَكَ) بخدای عزوجل که ستم کرده بر تو (بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ)
بخواستن میش تو و جمع کردن آن (إِلَىٰ نِعَاجِهِ) با میشهای خود (وَإِنَّ كَثِيرًا) و بدرستیکه بسیاری
(مِنَ الْخُلَطَاءِ) از شرکای که مال بهم خلط می کنند (لَيَبْغِي) هر آینه ستم می کنند (بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ) برخی
از ایشان بر بعضی و زیادت از حق خود می طلبند (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) مگر آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ)

وکردند عماهای ستوده (وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ ط) واندکی اند ایشان در میان شرکا چون داؤد عم این سخن بگفت ایشان برخاستند و از نظر او غایب شدند داؤد هم در تامل افتاد (وَظَنَّ دَاوٗدُ) و گمان برد داؤد هم (اَنَّمَا فَتَنّٰهُ) آنکه ما او را امتحان کردیم بدین حکومت تا متنبه گردد (فَاسْتَغْفَرَ) پس طلب آمرزش کرد (رَبَّهٗ) پروردگار خود را (وَخَرَّ رَاكِعًا) و بیفتاد بروی در حالتیکه سجده کننده بود (وَّاَنَابَ ۩) و باز گشت بخدای عزوجل این سجده نزد امام اعظم رض سجدهٔ عزیمت است و می گوید بتلاوت وی سجده باید کرد در نماز و غیر نماز و نزد امام شافعی رح از عزائم نیست و از امام احمد حنبل رض در این سجده دو روایت است و این سجده دوم است بقول امام اعظم رض و در فتوحات مکیه این را سجدهٔ انابت گفته و فرمود که یقال لها سجدة الشکر فی حضرت نور الانوار لان داؤد هم سجد شکرا (فَغَفَرْنَا لَهٗ) پس بیامرزیدیم مر داؤد را هم (ذٰلِكَ ط) آنچه آنروز استغفار کرده بود (وَاِنَّ لَهٗ) و بدرستیکه مر او را (عِنْدَنَا لَزُلْفٰى) نزدیک ما قربت است بعد از مغفرت (وَحُسْنَ مَاٰبٍ ۵) و نیکو باز گشت در بهشت و گفتم مر او را (يٰدَاوٗدُ اِنَّا جَعَلْنٰكَ) ای داؤد بدرستیکه گردانیدیم ترا (خَلِيْفَةً فِى الْاَرْضِ) خلیفه در زمین یعنی رتبهٔ خلافت بتو ارزانی داشتیم یا ترا خلیفهٔ انبیاء م که پیش از تو بودند خواهیم (فَاحْكُمْ) پس حکم کن (بَيْنَ النَّاسِ) میان مردمان (بِالْحَقِّ) براستی (وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوٰى) و پیروی مکن هوای نفس و آرزوهای او را (فَيُضِلَّكَ) پس گمراه گرداند هوا ترا (عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ط) از راه خدای تعالی (اِنَّ الَّذِيْنَ يَضِلُّوْنَ) بدرستیکه آنانکه گمراه می شوند (عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ) از راه خدای عزوجل یعنی دلایل که برای حق نصب کرده است (لَهُمْ) مر ایشان را است (عَذَابٌ شَدِيْدٌ) عذابی سخت (بِمَا نَسُوْا) بسبب آنکه فراموش کرده اند (يَوْمَ الْحِسَابِ ۩) روز شمار را و برای آن روزگاری نماخته اند و فرو آید اساوک آورده کربنگر بادشاهان چه صعب کاری و شهریاری چه گران باری که حضرت داؤد علی نبینا و علیه الصلوٰة والسلام با کمال درجهٔ نبوت و جلال مرتبهٔ رسالت بچنین امری مامور گردد و بخطاب انقال چنین خطابی مخاطب می شود فاحکم بین الناس بالحق میان مردمان حکم کن بطریق عدالت و نصفت و داوری بر منهج عدل و انصاف نمای و پای برجادهٔ حق نه نه بطریق باطل و متابعت هوای نفس بر متابعت مراد خویش اختیار کن که ترا از مسالک مراضی ما گمراه گرداند و در سلسلة الذهب می فرماید * نظم *

* نص قرآن شنو که حق فرمود * * در مقام خطاب با داؤد *

* که ترا زان خلیفگی دادیم * * سوی خلق جهان فرستادیم *

* تا رهی ملک را زعدل اساس * * حکم رانی بعدل بین الناس *
* هر که دانی ز عدل مستوراست * * از مقام خلیفگی دوراست *
* آنکه گیرد ستم ز دیو سبق * * عقل چون خواندش خلیفهٔ حق *

ع ۱۱ (وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ) و نیافریدیم ما آسمان و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ارض و سماست (بَاطِلًا ط) آفریدنی باطل یعنے این نه را بعبث نیافریدیم بلکه برای آنکه استدلال برآن بر قدرت کاملهٔ و حکمت شامله (ذٰلِكَ) آن که آفریدن اشیا بی حکمتی باشد (ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا) گمان آن است که کافر شدند و بر آفرینش می نبردند (فَوَيْلٌ) پس وای (لِّلَّذِينَ كَفَرُوا) مر آنرا که کافر و بد بدین حق و بدین نوع گمان برند (مِنَ النَّارِ ط) از آتش دوزخ آورده اند که کفار قریش مومنان را گفتند که ما را در آخرت برابر شما بیشتر از شما عطا خواهند داد این آیت آمد که (أَمْ) نه چنان است (نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا) آیا میگردانیم ما آنرا که گروند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کارهای نیکو کنند (كَالْمُفْسِدِينَ) مانند تباه کاران (فِي الْأَرْضِ ق) در زمین یعنے کافران (أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ) آیا میگردانیم پرهیزگاران را (كَالْفُجَّارِ ط) مانند بدکاران و نابکاران یعنے نمی گردانیم (كِتٰبٌ) این کتابی است یعنے قرآن (أَنْزَلْنَاهُ) فرو فرستادیم آنرا (إِلَيْكَ مُبٰرَكٌ) بسوی تو برکت داده شده و بسیار خیر (لِّيَدَّبَّرُوا) تا اندیشه کنند (آيَاتِهِ) در آیتهای او و تفکر نمایند در معانی و حقایق آن (وَلِيَتَذَكَّرَ) و تا پند پذیر شوند (أُولُوا الْأَلْبَابِ ۝) خداوندان عقول صافیه (وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ) و ببخشیدیم ما مر داؤد را (سُلَيْمٰنَ ط) یعنے فرزندی که آن سلیمان است (نِعْمَ الْعَبْدُ ط) نیکو بنده بود سلیمان (إِنَّهُ أَوَّابٌ ط) بدرستیکه او رجوع کننده بود با خدای عزوجل در همه احوال آورده اند که سلیمان را با کفار دمشق و نصیبین کارزار کرد و هزار اسپ از ایشان گرفت و گویند داؤد را با ثمانمائة غزا کرده بود و هزار اسپ گرفته و میراث بسلیمان رسید و در معالم می گوید که اسپان دریائی بودند و پرداشتند و دیوان از بحر برای سلیمان آوردند و بهر تقدیر سلیمان را خواست که ایشان را بتاخت کند بعد از غزا دیگر بعرض آنها مشغول شدند و سلیمان را بسبب آن از وردی که در آخر روز داشت باز ماند و همه را فرمان کرد چنانچه حق سبحانه میفرماید (إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ) و یاد کن چون عرضه کردند بر سلیمان را (بِالْعَشِيِّ) بآخر روز (الصَّافِنَاتُ) اسپان ایستاده بر سه پای و بر کنارهٔ هم از قایمه چهارم این صفت پسندیده است و راست (الْجِيَادُ) اسپان تیز رو و او بنظارهٔ ایشان مشغول بود و نماز را فوت گشت (فَقَالَ) پس گفت

سلیمان عم (اِنِّي اَحْبَبْتُ) بدرستیکه من برگزیده ام (حُبَّ الْخَيْرِ) دوستی مال بسیار یعنی اسپان
مجری که باز ماندم (عَنْ ذِكْرِ رَبِّي ج) الذیاد پروردگار خود یعنی وردی که مرطرف آخر روز که داشتم (حَتّٰى
تَوَارَتْ) تا وقتیکه پوشیده شد آفتاب (بِالْحِجَابِ ق) بپرده شب و گفته اند حجاب کوهی عسر است
محیط بکره زمین (رُدُّوْهَا) باز گردانید اسپان را (عَلَيَّ) برمن چون باز گردانیدند (فَطَفِقَ) پس دوایسناد
میمود شمشیر (مَسْحًا) سوتی (بِالسُّوْقِ) بساقهای اسپان یعنی بی می کردند ایشان را (وَالْاَعْنَاقِ ه)
وگردنهای ایشان یعنی می برید سرهای ایشان را و دران زمان گوشت اسپ حلال بود و آن را در راه
خدای تعالی برای قربان ذبح می کردند و بعضی علما بر آنند که مراد از ذکر نماز عصر است که از سلیمان عم بسبب
مطالعه اسپان فوت شد و آفتاب غروب کرد سلیمان عم باذن خدای تعالی ملایکه را که موکل بودند
بر آفتاب فرمود که دو دیگر باز گردانید آفتاب را برای من حق سبحانه و تعالی فرمود تا آفتاب را باز گردانیدند
بموضع وقت عصر آمد تا وی آنرا ادا کرد و آنگه آفتاب بدعای حضرت پیغمبر ما ع در حدیبای خیبر بعد از
غروب باز گشت و بجای عصر باز آمد تا مرتضی علی کرم الله وجهه نماز عصر گذارد و نزد محدثان مشهور
است و امام طحاوی رح در شرح آثار خویش آورده که رواة این حدیث ثقات اند و از احمد بن صالح رح
نقل کرده که اهل علم را مجال انکار نیست که تغافل کند از حفظ این حدیث زیرا که علامت نبوت است * نظم *

* گه دعوتش گرفته گریبان آفتاب * * بالا گشیده از چه مغرب برآسمان *
* گه فرض بد را بعمر گردخوان چرخ * * موعدش دو نیم کرده بیک ضربت بنان *

آورده اند که حضرت واهب العطیات سلیمان راعم بسری ارزانی فرمود جماعتی از دیوان از ترس
آنکه او نیز چون پدر ایشان را بجوزه تسخیر در آورد اجتماع نموده برقتل او اتفاق کردند سلیمان عم خبر
یافت او را بسحاب حبس تا بر ضاع او قیام نماید و از شر ایشان ایمن باشد قضارا آن پسر بمرد و او را
مرده بر تخت سلیمان عم افگند چنانچه حق سبحانه و تعالی خبر داد که (وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ) و بدرستیکه ما آزمودیم
داود فتنه افگندیم سلیمان عم را (وَاَلْقَيْنَا) و بر افگندیم (عَلٰى كُرْسِيِّهٖ) بر تخت پسر او را (جَسَدًا) جسد
بی روح سلیمان عم از آنچه کرده بود نادم شد که پسر را بر سر دو توکل بخدا نکرد پشیمان شد (ثُمَّ اَنَابَ ه)
پس باز گشت بخدای عزوجل و بر عالمیان ظاهر شد که توکل بخدای عزوجل باید کرد و در اثبات آورده که
سلیمان عم بیمار شده بمرتبه که از غایت ضعف بدن بی روح می نمود او را بر تخت می نشاندند تا مهمات
مملکت خال نپذیرد پس باز گشت بصحت و مشهور آن است که بواسطه ترک او بی التفاتی

ممالک وی بدست صخرهٔ جنی افتاده و جهان روز به تحت سلیمان ع م نشسته و باز آن خاتم بدست سلیمان ع م آمده به ممالک باز گشت و از روی نیاز به دعا اشتغال باز نموده (قالَ) گفت سلیمان ع م (رَبِّ اغْفِرْ لِي) ای پروردگار من بیامرز مرا و آنچه از من صادر شده (وَهَبْ لِي) و بخشش فرما (مُلْكًا لَا يَنْبَغِي) پادشاهی که نزید و نشاید (لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِي ج) مر یکی را پس از من تا چنین ملک معجزهٔ من بود یا کسی از من سلب نتواند کرد چون صخرهٔ جنی در بحر فرمود که مرا ملکی ده تا دیگری طلب هوس آن نکند و در فتنه نیفتد چه در ملک بدان عظمت بی قوت نبود از فتنه ایمن نتواند بود (إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ ۝) بدرستیکه تو بخشندهٔ و هر چه خواهی بهر که خواهی دهی امام قشیری رح فرموده که سلیمان ع م بالهام الهی دانسته بود که حضرت پیغمبر ع م را ملک دنیا التفات نخواهد بود بجهت آن بدین دعا جرأت نمود که در جنب همت او دنیا و مافیها پرشه نمی ارزد و نمی سنجد * بیت *

* عارفان هر چه ثباتی و بقائی نکند * * گر همه ملک جهان است بهیچش نخرند *

و ازین است که صاحب فتوحات قدس سره آورده که مراد سلیمان ع م آن بود که گفت مرا ملکی بخش که ظهور آن بالفعل کمی را سزد چه بالقوه حضرت رسالت پناه ع م را آن ملک حاصل بود چنانچه در صحیحین مذکور است که حضرت رسالت پناه ع م فرمود که از جن عفریتی ناگاه بمن درآمد تا نماز بر من قطع کند خدای تعالی مرا قوت داد و ممکن کرد تا او را بگرفتم و خواستم که بر ستونی از ستونهای مسجد ببندم تا شما در و بنگرید پس یاد کردم دعای سلیمان ع م رب هب لی ملکا لا ینبغی لاحد من بعدی او را ناکرده ما بی بهره و ناامید باز گشت (فَسَخَّرْنَا) پس رام گردانیدیم (لَهُ الرِّيحَ) مر سلیمان را ع م باد تا فرمان وی برد (تَجْرِي) برود (بِأَمْرِهِ) بفرمان او (رُخَاءً) نرم و خوش (حَيْثُ أَصَابَ ۝) هر جا که قصد کرده باشد (وَالشَّيَاطِينَ) و مسخر کردیم مر او را دیوان (كُلَّ بَنَّاءٍ) هر یکی بناکننده و بر تا برای وی عمارتها سازند (وَغَوَّاصٍ ۝) و غواص نماینده در بحر تا بجهت وی استخراج جواهر کنند (وَآخَرِينَ) و دیگر را م ساختیم مر او را دیوان دیگر (مُقَرَّنِينَ) باهم بسته (فِي الْأَصْفَادِ ۝) در بند یعنی هر کدام از شیاطین که عاصی بودند بصنایع برای وی کار کردندی و جمعی دیگر که تمرد بودندی در بند کشیدندی تا سلیمی را ضرر نرسانند پس گفتیم او را (هَذَا) این چنین ملکی که بتو دادیم (عَطَاؤُنَا) بخشش ما است بتو (فَامْنُنْ) پس منت نه بر هر که خواهی و او را ازان محظوظ گردان (أَوْ أَمْسِكْ) یا باز دار عطای خود را از هر که خواهی (بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝) بی حساب در من و امساک یعنی تصرف در ان مفوض بمشیت تو است و بدان محاسب نخواهی بود (وَإِنَّ لَهُ)

و بد و خت تیکه سلیمان را است عم (عِنْدَنَا) نزدیک ما (لَزُلْفَى) قربت است بقبول طاعات او یا در آخرت از مقربان درگاه صمدیت خواهد بود باوجود که ملکی عظیم در دنیا داشت (وَحُسْنَ مَآبٍ ۝) و مر اورا است نیکوئی بازگشت یعنی درجات جنات (وَاذْكُرْ عَبْدَنَا أَيُّوبَ ۝) و یاد کن بندهٔ ما ایوب عم را (إِذْ نَادَى) چون بخواند (رَبَّهُ) آفریدگار خود را (أَنِّي) باآنکه مرا (مَسَّنِيَ الشَّيْطَانُ بِنُصْبٍ) رنج می کند شیطان یعنی شیطان می رساند بمن رنج (وَعَذَابٍ ۝) والم و آنچنان بود که ابلیس شماتت می کرد مر ایوب را علی نبینا و علیه السلام و سرزنش نمود که چه کردی که حق سبحانه و تعالی فواید نعم از تو باز گرفت و شدائد الم بر تو گماشت و گفتند و سوسه می کرد اتباع او را تا حد یکه او را از دیار خود بیرون کردند از خوف آنکه مرغشش همرایت کند دراشان و برخی از وجوه حکایت ایوب عم در سورهٔ انبیاء گذشت الخصر حق سبحانه و تعالی دعای او را اجابت فرمود و جبرئیل عم را نزدوی فرستاد و جبرئیل عم بیامد و مر او را گفت (ارْكُضْ بِرِجْلِكَ ج) بزن پای خود را بر زمین ایوب عم بفرمان رب العالمین پای مبارک بر زمین زد و چشمهٔ آب از تحت قدم او بجوشیدن گرفت یکی گرم و یکی سرد و جبرئیل عم فرمود که (هَٰذَا مُغْتَسَلٌ) این چشمهٔ آب گرم جای غسل کردن است یا آبی است که بدان غسل کند و این چشمهٔ دیگر (بَارِدٌ) آبی سرد است (وَشَرَابٌ ۝) و آشامیدنی پس ایوب عم در ان چشمهٔ آب غسل فرمود جمیع امراض ظاهری از وی محو شد و از ان چشمهٔ سرد بیاشامید علل باطنی بتمام زایل گشت و گفته اند چشمهٔ یکی بود بوقت خوردن سرد بود و بوقت غسل کردن گرم (وَوَهَبْنَا لَهُ) و ببخشیدیم مر او را یعنی بوی عطا کردیم (أَهْلَهُ) کسان و یرا یعنی فرزندان او را زنده کردیم (وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ) و مانند ایشان با ایشان تا او لاد او دو برابر آن شدند که بودند (رَحْمَةً مِّنَّا) از برای بخشایشی که فایض شد از ما (وَذِكْرَىٰ) و برای پند گرفتن (لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۝) مر خداوندان عقلها را تا دو بلا انتظار کشند بفرح و پناه بحق سبحانه و تعالی برند که رحمت الهی فرج را بصبر باز بسته است صبر فان الصبر مفتاح الفرج * نظم *

* کلید صبر کسی را که باشد اندر دست * * بهر آینه در گنج مراد بگشاید *

* بشام تیرهٔ محنت بصبر کوش و صبر نمای * * که دم بدم سحر از پرده روی بنماید *

آورده اند که در زمان مرض ایوب علی نبینا و علیه السلام زوجهٔ او رحمه نام به مهمی رفته بود و دیر ماندهٔ ایوب عم سوگند خورد که او را صد چوب زند چون بتاشبر صبح صحت از افق رحمت روی نمود ایوب عم بحالت تندرستی و جوانی باز آمد خواست تا سوگند خود راست گرداند خطاب رسید که (وَخُذْ بِيَدِكَ)

ع ۶۱

وبگیر بدست خود (ضِغْثًا) دسته چوب از خرما یا از خاشاک خشک شده که بقدر صد باشد (فَاضْرِبْ بِهٖ) پس بزن زن خود را بدان دسته گیاه (وَلَا تَحْنَثْ ط) و حانث مشو در سوگند خویش سوگند مشکن و بدروغ مکن (اِنَّا وَجَدْنٰهُ) بدرستیکه ما یافتیم ایوب را عم (صَابِرًا ط) شکیبا در آنچه در نفس و مال و اولاد وی رسید (نِعْمَ الْعَبْدُ ط) نیکو بنده است ایوب عم (اِنَّهٗ اَوَّابٌ ۝) بدرستیکه او رجوع کننده است بدرگاه ما بکابه خود (وَاذْكُرْ عِبٰدَنَا) و یاد کن بندگان مرا (اِبْرٰهِيْمَ) ابراهیم را عم (وَاِسْحٰقَ) و پسر او اسحق را عم (وَيَعْقُوْبَ) و نبیره وی یعقوب عم را (اُولِي الْاَيْدِيْ) خداوندان دستها (وَالْاَبْصَارِ ۝) و دیدها مراد اعمال شریفه و علوم نافعه است تعبیر کرده است از عمل که اکثر آن بمباشرت ایدی باشد و بدیده از معارف که اقوای مبادی آن ابصار است بمراد از ایدی قوت و طاعت است و از ابصار بصیرت و دین (اِنَّآ اَخْلَصْنٰهُمْ) بدرستیکه ما خالص گردانیدیم ایشانرا (بِخَالِصَةٍ) بخصلتی پاک از شوایب معایب یا نعمتی خالص از لوث مثالب که آن (ذِكْرَى الدَّارِ ج) یاد کردن سرای آخرت است چه مطمح نظر انبیا عم جز بلقای حضرت کبریا نیست و آن در آخرت میسر می شود (وَاِنَّهُمْ) و بدرستیکه این (عِنْدَنَا) نزدیک ما (لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْاَخْيَارِ ط) از جملهٔ برگزیدگان و نیکانند (وَاذْكُرْ اِسْمٰعِيْلَ) و یاد کن اسمعیل ذبیح عم را (وَالْيَسَعَ) و الیسع بن اخطوب را که خلیفهٔ الیاس بود عم بآخر طاعت پیغمبری یافت (وَذَا الْكِفْلِ ط) و خداوند پاینداتی را که بشرین ایمنف بود و صد پیغمبر را که از قتل می گریختند کفیل شده و در تبیان گفته که او پسر ایوب است عم و بعد از پدر مبعوث شد بلقومی از شام و خدای او را ذوالکفل نام نهاد و بعضی او را همان الیسع دانند که از الیاس عم متکفل شد که بامر وی قیام نماید و بر این تقدیر بر عطف او بر الیسع از قبیل عطف صفت باشد بر موصوف (وَكُلٌّ) و همه این نام بردگان بودند (مِنَ الْاَخْيَارِ ط) از گزیدگان خلق (هٰذَا) این خبر انباء عم (ذِكْرٌ ط) یاد کردنیست نزاکه محمدی و قوم ترا (وَاِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ) و بدرستیکه مر پرهیزگانرا (لَحُسْنَ مَاٰبٍ ۝) نیکوئی بازگشتنی است و بازگشتنی آن (جَنّٰتِ عَدْنٍ) بوستانهای اقامت است (مُّفَتَّحَةً) در حالتیکه گشاده باشد (لَّهُمُ الْاَبْوَابُ ج) برای ایشان (آنهای آن بوستان (مُتَّكِـِٕيْنَ) ایشان تکیه زدگان باشند بران تختها (فِيْهَا) و بران باغها چنانچه متنعمان برای راحت (يَدْعُوْنَ) می خواهند و می خوانند (فِيْهَا) و بران بوستانها (بِفَاكِهَةٍ كَثِيْرَةٍ) میوه بسیار زیرا که تفکه برای تلذذ است و تلذذ بجهت تحمل و آنجا تحمل نباشد پس از مطاعم بلذوا که میل بیشتر کند (وَّشَرَابٍ ۝) و دیگر خواهند آشامیدنی بسیار (وَعِنْدَهُمْ) و نزدیک ایشان باشند

(قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ) کوتاه چشمان یعنی زنانی که از غیر شوهر چشم باز گیرند (اَتْرَابٌ ۞) همزادان یعنی همر ایشان در یک سن و گفته اند تمام زنان بهشت در سن مساوی ازواج باشند که مجموعه سی و سه سال و بعضی بر انند که مراد از اتراب آن است که همه زنان مساوی باشند در حسن یعنی هیچ یک را بر دیگری فضل نبود و ان تا طبع بلفاصله شد و از مفعول له منصرف گردد (هٰذَا) گویند ملایکه بهشتیان را که این است (مَا تُوعَدُونَ) آنچه وعده داده شده بودید بآن (لِيَوْمِ الْحِسَابِ ۞) در روز شمار پس اهل بهشت از روی بهجت و فرح گویند (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه آنچه دائمی میبینیم از نعمت (لَرِزْقُنَا) هر آینه روزی ما است که حضرت رزاق بی منت بما روزانی داشته (مَا لَهُ) نیست مر این را (مِنْ نَفَادٍ ۝) هیچ کمی و انقطاع (هٰذَا ط) این است آنچه بهشتیانرا باشد (وَاِنَّ لِلطَّاغِينَ) و بدرستیکه مر نافرمان بردارانرا یعنی کافرانرا (لَشَرَّ مَآبٍ ۝) هر آینه بدی بازگشت یعنی بازگشت بد کر آن (جَهَنَّمَ ج) دوزخ است (يَصْلَوْنَهَا ج) در آیند دران دوزخ (فَبِئْسَ الْمِهَادُ) پس بد آرام گاه است دوزخ (هٰذَا) این است عذاب (فَلْيَذُوقُوهُ) پس باید که بچشند آنرا (حَمِيمٌ) آن آب گرم است در نهایت حرارت که چون پیش آید رسد ویرا بسوزد و چون بخورند و پاره شوند (وَغَسَّاقٌ ۝) و زمهریر که دوزخیان را ببرودت بسوزد چنانچه آتش بحرارت می سوزاند و گویند غساق چیزی گنده را گویند بلغت ترک و مراد اینجا ریم است که از گوشت و پوست دوزخیان و از فروج زانیان سیلان می کند که آنرا جمع کرده می خورانند ایشانرا (وَآخَرُ) و ایشانرا عذابی دیگر است (مِنْ شَكْلِهِ) مثل این عذاب که مذکور شد (اَزْوَاجٌ ط) نوعها یعنی این عذاب گوناگون است اما مشابه یکدیگر اند در تعذیب و آلام آورده اند که چون رؤسای گذاه بدوزخ در آیند متابعان ایشانرا نیز بایشان دهند و ملایکه رؤسا را گویند (هٰذَا فَوْجٌ) این گروه است (مُقْتَحِمٌ مَعَكُمْ ج) در آینده در دوزخ برنج و محنتی باشما ایشان گویند (لَا مَرْحَبًا بِهِمْ ط) هیچ مرحبا باد ایشان را (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (صَالُوا النَّارِ ج) در آیندگانند بآتش بشومی عملهای خود چنانچه ما در آمدیم مرحبا کلمه است که برای اکرام مهمان گویند رؤسا مر متابعان خود را انفرین کنند به لا مرحبا بهم و چون تابعان از متبوعان این سخن بشنوند (قَالُوا) گویند (بَلْ اَنْتُمْ ق) بلکه شما (لَا مَرْحَبًا بِكُمْ ط) مرحبا نباشد شمارا و شما بدین نفرین رؤسای کفار بدعا وار ترید (اَنْتُمْ قَدَّمْتُمُوهُ لَنَا ج) شما پیش داشتید موجبات عذاب را برای ما که ما را اغوا کردید تا بسبب اضلال شما بدوزخ در آمدیم (فَبِئْسَ الْقَرَارُ ۞) پس بد قرارگاهی است دوزخ آنگه تابعان دیگرباره (قَالُوا رَبَّنَا) گویند ای پروردگار ما (مَنْ قَدَّمَ لَنَا) هر که قدم فرا پیش داشت بر ان ما

(هٰذَا) این کفر ضلال را از راه حق بخزانید (فَزِدْهُ) پس زیاده کن او را (عَذَابًا ضِعْفًا) عذابی دوبارده (فِي النَّارِ ۞) در آتش یعنی آن مقدار عذاب که دارد آتش و چندان کن و گویند حیات و عقارب دوزخ بر ایشان گمارد (وَقَالُوا) و گویند صنادید ایشان در دوزخ (مَالَنَا) چیست ما را که امروز (لَا نَرٰى) نمی بینیم (رِجَالًا كُنَّا نَعُدُّهُمْ) مردمانی را که بودیم ما که می شمردیم ایشان را در دنیا (مِّنَ الْأَشْرَارِ ۞) از بدان و مردودان در موضع آوردند که چون کفار قریش در دوزخ نگرند و فقرای مسلمانان چون عمار و صهیب و خباب و بلال را نه بینند گویند (اَتَّخَذْنَاهُمْ) استفهام برای تقریر است یعنی آیا ما ایشان را فرا گرفتیم (سِخْرِيًّا) مهزو بهم و با ایشان استهزا و سخریه کردیم ایشان را بدوزخ در نیاورده اند (اَمْ زَاغَتْ) یا در آورده و میل کرده است (عَنْهُمُ الْاَبْصَارُ ۞) از ایشان چشمهای ما یعنی نمی بینیم ایشان را در آنار آمده که حق سبحانه و تعالی آن گروه فقرا را بر غرفات بهشت جلوه دهد تا کفار ببینند و حسرت ایشان بیفزاید (اِنَّ ذٰلِكَ) بدرستیکه آنچه حکایت کردیم از دوزخیان (لَحَقٌّ) هر آینه راست و درست است و آن است (تَخَاصُمُ اَهْلِ النَّارِ ۞) جنگ و جدال اهل نار و ماجرای ایشان (قُلْ) بگوای محمد مشرکان مکه را (اِنَّمَا اَنَا) جز این نیست که من (مُنْذِرٌ لَا) بیم کننده و ترساننده ام از عذاب خدای عزوجل (وَمَا مِنْ اِلٰهٍ) و نیست هیچ خدای سزای پرستش (اِلَّا اللّٰهُ الْوَاحِدُ) مگر خدای عزوجل یگانه که ذات او شرکت قبول نکند و کثرت را بوحدت او راه نباشد (الْقَهَّارُ ۞) قهر کننده که بنای اعمال و ابنوا صف آبال در هم شکند یا شرکت موهوم و کثرت بی اعتبار را که فی نفس الامر وجود ندارد و در نظر عارفان مضمحل و متلاشی سازد

* نظم *

* غیرتش غیرد و جهان نگذاشت * * وحدتش وضع این و آن برداشت *

* کم شود جمله ظلمت پندار * * نزند انوار واحد قهار *

(رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدگار آسمانها و زمینها (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (الْعَزِيزُ) خداوندی که غالب بود در عذاب کردن (الْغَفَّارُ ۞) آمرزگاری که پاک ندارد از آمرزیدن (قُلْ هُوَ) بگو ای محمد آنچه گفتم مر شما را بیم کردم از عقوبت روز قیامت (نَبَأٌ عَظِيمٌ لَا) چیزی بزرگ است بیکه (اَنْتُمْ عَنْهُ مُعْرِضُونَ ۞) شما از آن روی گردانید گاه از غایت غفلت یا بنبوت من شانی بزرگ دارد و شما از آن اعراض من می نمایید آخر در نگرید اگر نبی نبودمی و وحی بمن نیامدی (مَا كَانَ لِيَ) نبودی مرا (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی (بِالْمَلَإِ الْاَعْلٰى) بگردهی برتر یعنی ملایکه (اِذْ يَخْتَصِمُونَ ۞) آنگاه که گفت و شنود می کردند (شان آدم هم

ع ۱۳

اجتماعی فیها من. لقصد فیها و الحمد لله الملک الحمید و نحن نسبح بحمده و نقدس له قال انی اعلم ما لا تعلمون
پس برنبوت من روشن تر ازین دلیل نیست که قصهٔ آدم و ملایکه علیهم السلام بیان می کنیم و هر وجهی که
در کتب متقدمه مذکور است بی مطالعهٔ کتابی و بی سماع از استادی (اِنْ یُّوْحٰی) وحی کرده نمی شود (اِلَیَّ)
بسوی من (اِلَّآ اِنَّمَآ اَنَا) مگر آنکه جز این نیست که من (نَذِیْرٌ مُّبِیْنٌ ۝) بیم کننده ام آشکارا پدید کننده
موجبات عذاب را (اِذْ قَالَ رَبُّکَ) یاد کن ای محمد چون گفت پروردگار تو (لِلْمَلٰٓئِکَةِ) مر فرشتگان را
(اِنِّیْ خَالِقٌ) که من آفریننده ام (بَشَرًا) آدمی را (مِّنْ طِیْنٍ ۝) از گل مراد آدم علی نبینا و علیه السلام
است (فَاِذَا سَوَّیْتُهٗ) پس چون تمام کنم خلقت او را و قالب او را بخوبترین شکلی بپردازم (وَنَفَخْتُ فِیْهِ)
و بدمم در او (مِنْ رُّوْحِیْ) از روح خود حق سبحانه و تعالی روح را بشرف و کرم ساخت بشرف
اضافت بذات خود بجهت طهارت و نظافت او و مخصص ضمن آن است که روح چون بقالب دی درآمد
و زنده گردد (فَقَعُوْا لَهٗ) پس در روی در افتید برای وی (سٰجِدِیْنَ ۝) سجده کنندگان از جهت تعظیم
و تکریم او (فَسَجَدَ الْمَلٰٓئِکَةُ) پس سجده کردند فرشتگان (کُلُّهُمْ اَجْمَعُوْنَ ۝) همه ایشان بتمام مر آدم علیه السلام را
بعد از نفخ روح در او (اِلَّآ اِبْلِیْسَ ط) مگر ابلیس که سجده نکرد (اِسْتَکْبَرَ) بزرگ داشت خود را و فرمان نبرد
(وَکَانَ) و گشت بدان نافرمانی (مِنَ الْکٰفِرِیْنَ ۝) از ناگرویدگان (قَالَ یٰٓاِبْلِیْسُ) گفت سبحانه و تعالی
ای ابلیس (مَا مَنَعَکَ) چه چیز باز داشت ترا (اَنْ تَسْجُدَ) از آنکه سجده کنی (لِمَا خَلَقْتُ) مر آن چیز را که بیافریدم
(بِیَدَیَّ ط) بر دو دست خود ذکر دست برای تحقیق اضافت خلقت آدم علیه السلام است بحق سبحانه و تعالی
یعنی من بنفس خود او را آفریدم بی توسط پدر و مادر و چیزی دیگر آورده که ذکر ید دی تنبیه است
بر مزید قدرت در آفرینش آدم طم و بعضی تفاسیر آمده که مراد بید قدرت و ید نعمت است
و در فتوحات فرموده که ید قدرت و نعمت شامل است همه موجودات را پس بدین تاویل آدم علیه السلام را هیچ
شرف ثابت نشود پس لابد است از آنکه ید دی معنی باشد که دلالت کند بر تشریف آدم علیه السلام پس شامل
جمله بر نسبتین تنزیه و تشبیه آدم که جامع هر دو صفت است مناسب می نماید و در بحر الحقایق می گوید که
مراد صفتین لطف و قهر است چه این دو صفت بر جمیع صفات الهی مشتمل اند زیرا که هیچ صفتی نیست که
از لطف و قهر خالی باشد بعضی جلالیه اند و برخی جمالیه تبارک اسم ربک ذو الجلال و الاکرام و هیچ مخلوقی
نباشد الا که مظهر یکی ازین دو صفت بود چنانچه ملک مظهر لطف و شیطان مظهر قهر و آدمی مظهر تجلی
صفتین است و بدین جامعیت قابل مسجودیت دانسته اند و درین معنی گفته اند * نظم *

* آمد آینه جمله کون و لی * * چون او آینه نگرد جلی *
* گشت آدم جلای این مرآت * * شد عیان ذات او به جمله صفات *
* مظهری گشت کلی و جامع * * سر ذات و صفات از و لامع *

القصه حق سبحانه و تعالی با ابلیس گفت چرا سجده نکردی مخلوق بعد ازین مرا (أَسْتَكْبَرْتَ) آیا تکبری کردی بی استحقاق آن (أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ ۞) آیا هستی تو از برتران که استحقاق تفوق و اوند ابلیش شق ثانی را اختیار کرده (قَالَ) گفت شیطان در جواب (أَنَا خَيْرٌ مِّنْهُ ط) من بهترم از ان مخلوق پس خیریت خود را بیان می کند که (خَلَقْتَنِي مِن نَّارٍ) بیافریدی مرا از آتش و او را الطافت و نورانیت است (وَخَلَقْتَهُ) و بیافریدی او را (مِن طِينٍ ۞) از گل که در و کثافت و ظلمانیت است و درین قیاس خطا کرد و شرّ از ان در سورهٔ اعراف مذکور است در کشف الاسرار آورده است که آتش سبب فرقت است و خاک وصلت و صلابت و از آتش گسستن آید و از خاک پیوستن آدم از خاک بود به پیوست تا طاعت نهم اجتباه ربه بافت ابلیس که از آتش بود بگسست تا بفرمان قابط نهامرد و گفت روزی شوریدهٔ با سلطان العارفین گفت چه بودی اگر این خاک بی باک نبودی ابو یزید بانگ برو زد که اگر این خاک نبودی آتش عشق آفروخته نشدی و سوز سینها و آب دیدها ظاهر نگشتی که اگر خاک نبودی بوی مهر ازل کی شنیدی و آشنائی قرب لم یزل کی بودی * نظم *

* ای خاک چه خوش طینت قابل داری * * گلهای لطیف است که در گل داری *
* در معدن کنت کنزا هر گنج که بود * * تسلیم تو کردند که در دل داری *

(قَالَ) گفت خدای تعالی مر ابلیس را بعد از دعوی خیریت که (فَاخْرُجْ مِنْهَا) پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان یا از صورت ملایکه (فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۞) پس بدرستیکه تو راندهٔ شدهٔ از رحمت و دور شدهٔ از رتبت کرامت (وَإِنَّ عَلَيْكَ) و بدرستیکه بر تو است (لَعْنَتِي) راندن و خشم من (إِلَىٰ يَوْمِ الدِّينِ ۞) تا روز جزا (قَالَ رَبِّ) گفت ابلیس ای آفریدگار من (فَأَنظِرْنِي) پس مرا مهلت ده چون بر اندی (إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ۞) تا روزی که بر انگیخته شوند مردمان و غرض ابلیس آن بود که شربت مرگ نچشد (قَالَ فَإِنَّكَ) گفت خدای عزوجل پس بدرستیکه تو (مِنَ الْمُنظَرِينَ ۞) از مهلت داده شدگانی (إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ ۞) تا روزی که وقت معلوم است یعنی زمانهٔ نفخهٔ اولی که همه کس بمیرند (قَالَ فَبِعِزَّتِكَ) گفت ابلیس که پس بنا لیت و قهریت تو سوگند که بهر وجه که توانم (لَأُغْوِيَنَّهُمْ) هر آینه

گمراه گردانم اولاد آدم را (اَجْمَعِیْنَ ۙ) هر ایشان را (اِلَّا عِبَادَكَ) مگر بندگان تو (مِنْهُمُ الْمُخْلَصِیْنَ ۝) از ایشان پاک کرده شدگان از لوث شرک و عصیان (قَالَ) گفت خدای تعالی (فَالْحَقُّ ۚ) پس راستی و درستی از من است (وَالْحَقَّ اَقُوْلُ ۚ) و درست و راست می گویم (لَاَمْلَئَنَّ جَهَنَّمَ) هر آینه پر سازم دوزخ را (مِنْكَ) از تو (وَمِمَّنْ تَبِعَكَ) و از آنها که پیروی تو می کنند (مِنْهُمْ) از آدمیان و دیوان (اَجْمَعِیْنَ ۝) هر ایشان (قُلْ) بگو ای محمد (مَا اَسْئَلُكُمْ) نمی خواهم شما را (عَلَیْهِ) بر تبلیغ وحی و ادای رسالت (مِنْ اَجْرٍ) از هیچ مزدی (وَمَا اَنَا) و نیستم من (مِنَ الْمُتَكَلِّفِیْنَ ۝) از تکلیف کنندگان یعنے از جمعی که به تصنع از خود ظاهر کنند که ما اند صاحب کشاف فرموده که متکلفان را سه علامت است یکی آنکه نزاع کند با کسی که برتر از وست دوم آنکه خواهد که فراگیرد آنچه یا خبر آن نه شنیده و ندیده سوم گوید چیزیکه نداند (اِنْ هُوَ) نیست قرآن (اِلَّا ذِكْرٌ) مگر پندی (لِّلْعٰلَمِیْنَ ۝) مر عالمیان را از جن و انس (وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَاَهٗ) و زود باشد که بدانید خبر قرآن را یعنے آنچه در وست از وعد و وعید یا بدانید خبر محمد را و صدق سخن او معلوم کنید (بَعْدَ حِیْنٍ ۝) بعد هنگامی که آن حین موت است یا روز قیامت یا وقت ظهور اسلام

سورة الزمر مكية وهي خمس وسبعون آية ۱۴ ع

(بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝) (تَنْزِیْلُ الْكِتٰبِ) فرو فرستادن قرآن بر محمد ﷺ (مِنَ اللّٰهِ) از خدای تعالی است (الْعَزِیْزِ) خداوند غالب در تقدیر (الْحَكِیْمِ ۝) دانا است در تدبیر (اِنَّا اَنْزَلْنَا) بدرستیکه ما فرو فرستادیم (اِلَیْكَ الْكِتٰبَ) بسوی تو کتاب را که قرآن است (بِالْحَقِّ) بحق یا برای بیان و اثبات حق (فَاعْبُدِ اللّٰهَ) پس بپرست خدای را (مُخْلِصًا) در حالتیکه پاک کننده باشی (لَّهُ الدِّیْنَ ۭ) برای وی پرستش خود را مخاطب حضرت رسالت پناه ﷺ است و مراد امت است که مامورند باینکه طاعت خود را از شرک و ریا خالص سازند (اَلَا لِلّٰهِ) بدانید که مر خدای تعالی را است (الدِّیْنُ الْخَالِصُ ۭ) پرستیدن پاک از شرک یعنے او سزاوار آن است که طاعت او خالص باشد زیرا که منفرد است بصفت الوهیت (وَالَّذِیْنَ اتَّخَذُوْا) و آنانکه فرا گرفتند (مِنْ دُوْنِهٖٓ) بجز خدای عزوجل (اَوْلِیَآءَ ۘ) دوستان یعنے خدایان که بسیار دوست میدارند کافران ایشان را اعم است از ملایکه و اصنام و غیر آنکه می گویند (مَا نَعْبُدُهُمْ) نمی پرستیم ایشانرا (اِلَّا لِیُقَرِّبُوْنَآ) مگر برای آنکه ما را نزدیک گردانند (اِلَى اللّٰهِ) بخدای تعالی (زُلْفٰى ۭ) نزدیک گردانیدنی یعنے درخواست کنند ما را نایل شفاعت ایشان منزلتی بزرگ یابیم (اِنَّ اللّٰهَ یَحْكُمُ) بدرستیکه خدای تعالی حکم می کند (بَیْنَهُمْ) میان این مشرکان (فِیْمَا هُمْ فِیْهِ) در آن چیزکه ایشان در آن چیز (یَخْتَلِفُوْنَ ۝)

اختلاف می کنند از عبودان یعنی امروز یکی ملک را می پرستند چون نبی ملیح و یکی بشر را چون یهود و نصاری و هیچنین بت و شمس و نجوم و عجماء و شجر و حجر و جن و آتش را یعنی پرستند و هر یک را مدعا آنکه معبود او حق است و باقی باطل حق سبحانه و تعالی روز قیامت میان ایشان حکم کند و بطلان هریک را ظاهر گرداند (اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِیْ) به تحقیق تحقیق که خدای عزوجل توفیق هدایت ندهد (مَنْ هُوَ) آن کس را که (کَاذِبٌ) او دروغ گوی است و می گوید که آلهه ما شفاعت خواهند کرد (کَفَّارٌ ۵) ناسپاس که منعم حقیقی را انکار می نمایند (لَوْ اَرَادَ اللّٰهُ) اگر خواستی خدای عزوجل (اَنْ یَّتَّخِذَ وَلَدًا) آنکه فرا گیرد فرزندی چنانچه ایشان گمان می برند (لَاصْطَفٰی) هر آینه اختیار کردی (مِمَّا یَخْلُقُ) از آنچه می آفریند (مَا یَشَآءُ) آنچه خواستی از اعزا شیانه از احسن و اکمل آن که بنون است نه از انقص که بنات است اما مخلوق مماثل خالق نیست و میان والد و مولود مجانست شرط است پس او را فرزند نبود (سُبْحَانَهٗ) پاکی مر او را است از اتخاذ ولد (هُوَ اللّٰهُ الْوَاحِدُ) او است خدای یگانه وحدت ذاتیه او منافی مماثل است بساط ای او (الْقَهَّارُ ۵) قهر کننده و وهم شکننده توهمات تصورات اهل شرک (خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) بیافرید آسمانها و زمین را (بِالْحَقِّ ۶) براستی نه بباطل و بازی بلکه در آفرینش هریک از ان صدها از آثار قدرت و اطوار حکمت تعبیه است تا دیده وران از روی اعتبار ارقام معرفت آفریدگار بر صفحات آن دلیان مطالعه نمایند

* بیت *

* نوشته است بر اوراق آسمان و زمین * خطی که قاعتبروا منه یا اولی الابصار *

(یُکَوِّرُ الَّیْلَ) درمی آرد شب را (عَلَی النَّهَارِ) بر روز به پرده ظلمت آن نور این را می پوشد (یُکَوِّرُ النَّهَارَ) و درمی آرد روز را (عَلَی الَّیْلِ) بر شب و شعاع روشنی آن تاریکی این را مخفی مانند و یا درمی افزاید از شب بر روز از روز بر شب (وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ) و رام کرد آفتاب و ماه را تا سیر می کنند بفرمان او (کُلٌّ یَّجْرِیْ) هریک از ایشان میرود (لِاَجَلٍ مُّسَمًّی ط) تا زمانی نام برده که منتهی دور است در سیر هر روزه و هر ماه و هر سال یا تا وقت انقطاع یعنی تا روز قیامت (اَلَا هُوَ الْعَزِیْزُ) بدانید که خدای تعالی غالب است بر هر چیز ها و مجموعه مکونات مغلوب و مقهور او ی اند (الْغَفَّارُ ط) آمرزنده که مناسب این نعمتها نمی کند از آدمیان با وجود وقوع شرکت و معصیت ایشان (خَلَقَکُمْ) بیافرید شما را ای آدمیان (مِّنْ نَّفْسٍ وَّاحِدَةٍ) از تنی تنها که آدم علیه السلام است (ثُمَّ) پس خبر کرد شما را که (جَعَلَ مِنْهَا) بیافرید از او یعنی از جنس یا از استخوان پهلوی چپ او (زَوْجَهَا) زن او را یعنی حوا علیها السلام و گفته اند اول اخراج ذریت

گرداند از ظهر او پس خوار اکرم آفرید (وَأَنزَلَ لَكُم) و ایجاد کرد برای شما (مِّنَ الْأَنْعَامِ) از چهارپایان (ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ ط) هشت صنف نر و ماده از شتر و گاو و گوسفند و بز تا از ایشان نفع می گیرید بخوردن و پوشش صاحب لباب آورده که انعام را از بهشت برمین فرستاد (يَخْلُقُكُمْ) می آفریند شما را (فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ) در شکمهای مادران شما (خَلْقًا مِّن بَعْدِ خَلْقٍ) آفریدنی پس از آفریدنی یعنی نطفه را علقه می سازد و آن را مضغه آنگاه عظام عاری پس استخوانی پوشیده به لحم پس جسد سوی (فِي ظُلُمَاتٍ ثَلَاثٍ ط) در سه تاریکی که نخست شکم است و ظلمت رحم و ظلمت بطن (ذَٰلِكُمُ اللَّهُ) آنکه این فعلها می کند خدای است عزوجل (رَبُّكُمْ) آفریدگار شما (لَهُ الْمُلْكُ ط) مر او راست بادشاهی سلطنت که زوال و فنا بدو راه نیابد (لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ ط) نیست معبودی بسزا مگر او (فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ ۝) پس کجا گردانیده می شوید از راه حق با وجود این دلیلهای روشن (إِن تَكْفُرُوا) اگر کافر شوید ای اهل مکه (فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ) پس به درستیکه خدای تعالی بی نیاز است (عَنكُمْ) از ایمان و پرستش شما (وَلَا يَرْضَىٰ) و نمی پسندد و نمی فرماید (لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ ج) مر بندگان خود را یکسر عدم رضای او به کفر نه برای ضرری است که لاحق شود بدو بلکه نمی پسندد لحوق ضرر آن را بر بندگان (وَإِن تَشْكُرُوا) و اگر سپاس داری کنید بر نعمت توحید یا شکر گوئید بر نعمت دعوت محمد ﷺ (يَرْضَهُ لَكُمْ ط) پسندد آن مر شما را زیرا که سبب فلاح شما است (وَلَا تَزِرُ) و برندارد (وَازِرَةٌ) هیچ نفسی بردارنده (وِزْرَ أُخْرَىٰ ط) بار گناه نفس دیگر را بلکه هر یک بردارنده وزر خود بردارد (ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُم) پس بسوی پروردگار شما است (مَّرْجِعُكُمْ) بازگشت شما (فَيُنَبِّئُكُم) پس خبر دهد شما را (بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ط) بآنچه بودید که عمل می کردید اخبار از آن به مجازات باشد (إِنَّهُ) بدرستیکه او (عَلِيمٌ) دانا است (بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝) بآنچه در سینها است از نیات و عزایم (وَإِذَا مَسَّ الْإِنسَانَ) و چون برسد کافر را که عتبه بن ربیعه است یا ابو حذیفه بن مغیره (ضُرٌّ) سختی چون مرض و فقر و بلا (دَعَا رَبَّهُ) بخواند پروردگار خود را (مُنِيبًا إِلَيْهِ) بازگردنده بسوی او و فریاد خواهنده از وی و ترک کننده پرستش صنم و خواهش از وی (ثُمَّ إِذَا خَوَّلَهُ) پس چون بدهد خدای تعالی او را (نِعْمَةً مِّنْهُ) نعمتی از نزدیک خود و آن سختی از وی ببرد (نَسِيَ) فراموش کند (مَا كَانَ يَدْعُو) آن چیز را که می خواند خدای را (إِلَيْهِ) بر کشف و دفع آن (مِن قَبْلُ) پیش از این نعمت یعنی آن سختی را فراموش کند یا بعد از راحت و دست بدارد دعا و زاری خود را (وَجَعَلَ لِلَّهِ) و گرداند مر خدای را (أَندَادًا) همتایان یعنی بتان را شریک وی سازد در عبادت (لِّيُضِلَّ عَن سَبِيلِهِ ط) تا گمراه

گرداند مردمان را از راه خدای که اسلام است (قُلْ) بگوای محمد مر کافران را که (تَمَتَّعْ) برخوردار باش (بِكُفْرِكَ) بکفر خود (قَلِيلًا) اندک زمانی در دنیا امر تهدید است یعنی از متمتعات بهرچه خواهی اشتغال کن (إِنَّكَ) بدرستیکه تو (مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) از اهل دوزخی و نهایت دنیا در جنب شدتهای عذاب دوزخ بغایت محقر است پس می فرماید که آیا این چنین کس بهتر است (أَمَّنْ هُوَ) یا آن کسی که او (قَانِتٌ) فرمان بردار است چون عبد الله یا فاروق یا عمار یا سلمان یا عبد الله بن مسعود رض و اشهر آن است که ذی النورین رض بهر تقدیر قانت است یعنی ایستاده بوظایف بندگی و مواظبت بر مراسم عبودیت (آنَاءَ اللَّيْلِ) در ساعتهای شب (سَاجِدًا) سجده کننده مر خدای عزوجل را (وَقَائِمًا) و ایستاده در نماز (يَحْذَرُ الْآخِرَةَ) می ترسد از عذاب آن سرای (وَيَرْجُو) و امید میدارد ثواب (رَحْمَةَ رَبِّهِ) بخشش پروردگار را یعنی با وجود بسیاری طاعت و التزام طریق مجاهدت متردد است میان خوف و رجا یعنی زمانی گرد کعبه خوف طواف میکند و ساعتی سوی میدان رجا سیر می نماید و مرغ ایمان هر دو بال اقبال و رهوای کمال طیران نتواند نمود که تو زن خوف المومن و رجاؤه لا عند لا

نظم

* گر چه داری طاعتی از هیبتش ایمن مباش * * ور گنه کاری ز فیض رحمتش دل برمدار *
* نیک مردان شو که قهر او است بیرون از قیاس * * باش بس خوشدل که لطف او است افزون از شمار *

(قُلْ) بگوای محمد (هَلْ يَسْتَوِي) آیا برابر باشد (الَّذِينَ يَعْلَمُونَ) آنانکه دانند معالم توحید را چون ارباب قضایل (وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ) و آنکه مانند نادانان حق را چون اصحاب رذائل (إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ) هرگز این نیست که پذیرمی شوند بدلایل قدرت من (أُولُو الْأَلْبَابِ) خداوندان خردهای خالص از آلودگی وهم (قُلْ يَا عِبَادِ) بگوای بندگان من (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانکه گرویده اند (اتَّقُوا رَبَّكُمْ) بترسید از پروردگار خود و بپرهیزید و علامت تقوی ارتکاب طاعت است و اجتناب از معصیت (لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا) مر آنان را است که نیکوئی کرده اند بگفتار کلمهٔ شهادت (فِي هَذِهِ الدُّنْيَا) در این دنیا (حَسَنَةٌ) مثوبه نیکو در آخرت که بهشت است یا آنان را است که احسان نمودند بالتزم طاعات در دنیا باداش نیکو که آن صحت است و عافیت یا آنان را که متصف شدند باخلاق الهی و روشنی دل است و تازگی روی و ثنای جمیل در بین جهان یا آنان را که عبادت بنظر برق مشاهده کردند عمده است در دنیا که شهود وی انوار تجلیات جمالی است و چون بقول بعضی از علما این آیت در شان مهاجرین حبشه است چون جعفر بن ابی طالب رض اصحاب ارض پس احسان را به هجرت تفسیر کرده اند یعنی آنهارا که هجرت کرده اند

واحت امت از اعداء و نجات از بلای ایشان (وَأَرْضُ اللّٰهِ) و زمین خدای تعالی برای هجرت (وَاسِعَةٌ ط) گشاده است هر کسی را که ارادت هجرت کند (إِنَّمَا يُوَفَّى) جز این نیست که تمام داده می شوند (الصَّابِرُونَ) صبر کنندگان بر مفارقت اوطان یا بر کرب غربت یا بر مشقت عبادت یا بر تحمل اذیات اعدا (أَجْرَهُمْ) مزد خود را (بِغَيْرِ حِسَابٍ ۝) بی شمار یعنی بمرتبه که در شمار در نیاید و حساب حسنات از احاطه بدان عاجز باشد و در بعضی از است که در روز قیامت بلاکشان صابر از اهوصات حاضر آرند نه برای ایشان میزانی نصب کنند و نه دیوانی وضع نمایند بلکه بر ایشان فرو ریزند مزدهای ایشان را بی حساب و کار بر ایشان بعد از بعد و صد که اهل عافیت که در دنیا بالمی و سختی نبوده باشند تمنا برند که کاشکی اجساد ایشان را به مقراض پاره پاره ساخته بودی تا امروز با اهل بلا و نیک ملک آمدی ۞ بیت ۞

۞ تو سنین رنجوری غم دیدگان ۞ ۞ کاندران رنجی اندازی بگریستگان ۞
۞ بهر گرا از زخمها غم بیشتر ۞ ۞ لطف یارش داد مرهم بیشتر ۞

آورده اند که کفار مکه حضرت پیغمبر را صلعم گفتند تو اجبران داری که احداث کنی دین و آیینی را که مخالف دین ما است آخر دین پدران و بدوسات قوم که همه عبادات لات و عزی می کردند تو نیز بهمان گیش در آی و بپاسای آیت آمد که (قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ) بگو بدرستیکه من مامور شده ام (أَنْ أَعْبُدَ اللّٰهَ) آنکه پرستم خدای تعالی را (مُخْلِصًا لَهُ الدِّينَ ۝) پاک کننده برای او دین را از شرک یعنی موحد باشم و داعی بتوحید (وَأُمِرْتُ) و فرموده شده ام (لِأَنْ أَكُونَ) بآنکه باشم (أَوَّلَ الْمُسْلِمِينَ ۝) اول گردن نهادگان ازین امت زیرا که من پیش روایشانم در دنیا و آخرت (قُلْ) بگو ای محمد دیگر باره (إِنِّي أَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم (إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي) اگر عاصی شوم از پروردگار خود و شرک آرم و دین شما گیرم (عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ۝) عذاب روزی که بزرگ است احوال او و بسیار است اهوال او (قُلِ اللّٰهَ أَعْبُدُ) بگو خدای عزوجل را پرستش می کنم (مُخْلِصًا لَهُ) و حالنیکه پاک کننده ام برای او (دِينِي ۝) گیش خود را از شرک و یا خالص سازنده عمل خود را از ریا (فَاعْبُدُوا مَا شِئْتُمْ) پس بپرستید شما آنچه می خواهید (مِنْ دُونِهِ ط) بجز خدای عزوجل امر تهدید است و تنبیه بر خذلان و حرمان ایشان و بآیت اسیف منسوخ است آورده اند که مشرکان بعد از سماع این آیت آمدند بحضرت و گفتند که ای محمد زیان کردی در مخالفت دین پدران خود این آیت نازل شد (قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ) بگو بدرستیکه زیان کاران (الَّذِينَ خَسِرُوا) آنانند که زیان کرده اند (أَنْفُسَهُمْ) در نفسهای خود که گمراه شدند (وَأَهْلِيهِمْ)

و در رسان خود (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ ط) روز قیامت که از ایشان باز ماند ابن عباس رض فرموده که حق سبحانه و تعالی برای هر انسانی منزلی و اهلی در بهشت آفریده پس هر که فرمان خدای تعالی و رسول او برد او را به بهشت در آرند و منزل و اهل او بدو دهند و هر که نافرمان کند او را بدوزخ برند و منزل و اهل او دیگری دهند که مطیع باشد پس کافران روز قیامت زیان دارند در منزل و اهل (اَلَا ذٰلِکَ) بدانید که آن است (هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِيْنُ ۞) آن زیان هویدا که بر هیچ کس از اهل موقف پوشیده نماند که (لَهُمْ) مر آن زیان کاران را است (مِّنْ فَوْقِهِمْ) از زبر ایشان (ظُلَلٌ مِّنَ النَّارِ) سایبان ها از آتش (وَمِنْ تَحْتِهِمْ ظُلَلٌ ط) و از زیر ایشان سایبانها است مرجع دیگر را که در درک زیرتر ایشانند و منزه است که درک زیرتر از همه منافقان را است و اینجا مراد کافرانند و مراد از ظلل فراش و مهاد است و ذکر ظلل بطریق مجاز است و رکلام (ذٰلِکَ) آن عذاب که مذکور شد (يُخَوِّفُ اللّٰهُ بِهٖ) می ترساند خدای عزوجل بدان (عِبَادَهٗ ط) بندگان خود را تا بپرهیزند از چیزی که ایشان را بدان منزلگرداند چو شرک و معصیت (يٰعِبَادِ) ای بندگان من (فَاتَّقُوْنِ ۞) پس بترسید از من یعنی متعرض مشوید موجبات خشم مرا آورده اند که در زمان جاهلیت جمعی بوحدانیت آفریدگار اقرار کردند چون سلمان فارسی و ابوذر غفاری و زید بن عمرو بن نوفل رض حق تعالی در شان ایشان می فرماید که (وَالَّذِيْنَ اجْتَنَبُوا) و آنانکه پرهیز کردند و یک سو رفتند (الطَّاغُوْتَ) از شیطان یا بتان یا کهنه یا هر چه از دون خدای تعالی پرستند ایشان برطرف شدند (اَنْ يَّعْبُدُوْهَا) از آنکه بپرستند آنانرا (وَاَنَابُوْا اِلَى اللّٰهِ) و باز گشتند بفرمان خدای عزوجل تمامی در وی دل خود بحق آوردند (لَهُمُ الْبُشْرٰى ۞) مر ایشانرا است مژده در دنیا بزبان ملایکه بوقت موت و در عقبی به مغفرت گناهان و جنت جاودان و در اسباب نزول آورده که چون حضرت صدیق رض بخدمت حضرت رسالت پناه ع م سرفراز شد شش تن از عشرهٔ مبشره چون عثمان و طلحه و زبیر و سعد بن زید و سعد بن ابی وقاص و عبد الرحمن بن عوف رضی الله تعالی عنهم با او ملاقات کرده از حقیقت اسلام استخبار نمودند و از سخنانی که او فرموده رائحهٔ صدق استشمام نموده مسلمان شدند و در بارهٔ ایشان این آیت نازل شد که (فَبَشِّرْ عِبَادِ ۙ) پس مژده ده بندگان مرا (الَّذِيْنَ) آنانکه (يَسْتَمِعُوْنَ الْقَوْلَ) می شنوند سخن ابوبکر صدیق رض (فَيَتَّبِعُوْنَ اَحْسَنَهٗ ط) پس پیروی می نمایند نیکوتر را مراد از احسن نیکوتر است چه قول او هم احسن بوده و گفته اند استماع قول و اتباع احسن آن عمومی دارد مراد از قول قرآن است و احسن او محکم باشد دون منسوخ و عزیمت دون رخصت و از اختلاف آورده که در قرآن

مقابیح اعداد و مماد ح اولیا ہست ایشان متابع احسن می نمایند که مثلا طریقه موصی است عم دون سیرت فرعون دغلی بداود و رلباب آورده که مراد اقاویل اهل ملل است و احسن همر اعلام باشد و اشهر آن است که مراد از اقوال سخنان است که در مجالس و محافل گذرد و اهل دل متابعت احسن آن اقوال می کنند و امثال آمده که خذ ما صفا و ع ما کدر

* بیت *

* قول حسن چون بشنوی و روی ما مل کن تمام * صاف را بردار و دردی را رها کن والسلام *

و در بحر الحقایق آورده که قول اعم است از سخن خدای عزوجل و ملک و انسان و شیطان و نفس اما انسان حق و باطل و نیک و بد گوید و شیطان بمعاصی نفس برآرد و ترغیب کند و ملک باطاعت دعوت نماید و حضرت عزت بخود خواند که قبل الیه تبتیلا پس بندگان خالص آنانند که احسن اقوال را که خطاب رب الارباب است و از زبان حضرت رسول خدای تعالی عم استماع نمودند پیروی کنند (اُولٰئِکَ) آن گروه که متابع سخنان نیکو ترانند (الَّذِیْنَ هَدٰهُمُ اللّٰهُ) آنانند که راه نمود خدای عزوجل ایشانرا بمنزل مقصود (وَاُولٰئِکَ هُمْ) و آن گروه ایشانند (اُولُوا الْاَلْبَابِ ۝) خداوندان عقول صافیه از شوایب اوهام و خالیه از عوادی و عادات عوام (اَفَمَنْ حَقَّ عَلَیْهِ) آیا آن کسی که واجب شد بر او (کَلِمَةُ الْعَذَابِ ط) کلمه وعید که مشعر است بعذاب چون لاملان جهنم و هو لاء فی النار و لا ابالی باشد چون کسی که واجب نشده باشد بر او این کلمه (اَفَاَنْتَ تُنْقِذُ) آیا تو ای محمد میتوانی (مَنْ فِی النَّارِ ج) آنرا که در دوزخ باشد یعنی آیا می توانی که او را موحد سازی و از عذاب باز رهانی تاکید است در انکار یعنی این کار بدست تو نیست که دوزخیان را باز رهانی ابن عباس رض فرمود که مراد از دوزخیان ابو لهب است و پسران عتبه (لٰکِنِ الَّذِیْنَ اتَّقَوْا) لیکن آنانکه بترسیدند (رَبَّهُمْ) از عذاب پروردگار خویش و بایمان و طاعت متصف شدند (لَهُمْ غُرَفٌ) مر ایشان راست منزلها که بلند اند در بهشت (مِّنْ فَوْقِهَا غُرَفٌ) از زبر آن غرفهای بلند تر (مَّبْنِیَّةٌ لا) بنا کرده شده یعنی مستحکم مانند منازلی که بر زمین بنا کنند (تَجْرِیْ) میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ ط) از زیر این غرفها جویهای بهشت (وَعْدَ اللّٰهِ ط) وعده کرده است خدای عزوجل وعده کردنی (لَا یُخْلِفُ اللّٰهُ الْمِیْعَادَ ج) خلاف نکند خدای تعالی وعده خود را (اَلَمْ تَرَ) آیا نمی بینی (اَنَّ اللّٰهَ) آنکه خدای (اَنْزَلَ مِنَ السَّمَآءِ) فرو فرستاد از آسمان (مَآءً) آبی یعنی باران (فَسَلَکَهٗ) پس در آورد آن آب را (یَنَابِیْعَ فِی الْاَرْضِ) در چشمها که در زمین است و در کاریزها (ثُمَّ یُخْرِجُ بِهٖ زَرْعًا) پس بیرون می آرد بدان آب کشت زار را (مُّخْتَلِفًا اَلْوَانُهٗ) و حالتیکه مختلف است رنگهای او

چون اخضر و احمر و اصفر و جز آن یا بعد ازاجناس او چون جو و گندم و نخود و امثال آن (ثُمَّ يَهِيجُ) پس خشک می شود آن مزروع بعد از سبزی (فَتَرَىٰهُ) پس بینی آنرا (مُصْفَرًّا) زرد شده بعد از تازگی و سبزی (ثُمَّ يَجْعَلُهُ) پس می گرداند خدای عزوجل آن را (حُطَامًا) ریزه ریزه و درهم شکسته (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در انزال باران و اخراج گیاه (لَذِكْرَىٰ) هر آینه یادکردنی است (لِأُولِي الْأَلْبَابِ) مر خداوندان عقل را یاد دران پندی است هر خردمندان را که تشبیه نمایند مال دنیا را بدان کشت تر و تازه و بدان اعتماد ننمایند که اندک زمانی را ازان طراوت روی بزوال نهد و بدامن حوادث درو ده شده عرصه تلف گردد

* نظم *

* بود مال دنیا چو آن سبزه زار * * که بس تازه بینی بفصل بهار *

* چو بر وی وزد تند باد خزان * * یکی برگ سبزی نیابی ازان *

ع ۱۶ (أَفَمَن شَرَحَ اللَّهُ) آیا کسی که گشاده کرده است خدای تعالی (صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ) سینهٔ او را برای قبول اسلام و انقیاد و فرمان ملک علام و متابعت صاحب انام علیه السلام باشد چون کسی که سینهٔ او از قبول حق و اسلام تنگ است (فَهُوَ) پس آن گشاده سینه (عَلَىٰ نُورٍ) بر روشنی معرفت است (مِّن رَّبِّهِ) از پروردگار خود یا بر یقین و بصیرت در اسباب نزول آورده که این آیت در شان مرتضی علی کرم الله وجهه و حمزه است رضی الله تعالی عنهما در شان ایشان را بنور معرفت روشن بگردانید پس در باب ابولهب و فرزند بی ادب او گفت (فَوَيْلٌ) پس شدت عذاب (لِّلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُم) مر سخت دلان را است که دلهای ایشان اعراض کننده است (مِّن ذِكْرِ اللَّهِ) از یاد کردن خدای عزوجل یا خالی ازان (أُولَٰئِكَ) آن گروه غافل و سنگ دلان (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ) در گمراهی آشکارا اند یا ضلالت ایشان بر هر کرا اندک فهم دارد ظاهر است از حضرت رسالت پناه علیه السلام مروی است که علامت شرح صدر و نشانهٔ گشادگی دل بازگشت است بدار الخلود یعنی توجه بآخرت و پهلو تهی کردن از دار الغرور یعنی پرهیز نمودن از دنیا و ساختگی کردن برای مرگ پیش از نزول آن و عزیزی درین باب فرموده

* نظم *

* نشانی آن ولی کز فیض اسلام است نورانی * * توجه باشد از دل سوی دار الملک روحانی *

* ز دنیا روی گرداندن و فکر اجل کردن * * که چون مرگ اندر آید خوش توان مردن بآسانی *

آورده اند که صحابهٔ کرام رضی الله عنهم از حضرت سید انام علیه الصلوة والسلام عقد عانموده اند که لوحه نتاشته شود که برای ماضحک گوئی و کام طوطیان ارواح مستمعان را بحدیثی از لب شکربار شیرین گردانی

بیت

* سرمایهٔ حیات ابد اهل ذوق را * * وز یک حکایت از لب شکرفشان تست *

این آیت آمد که (اَللّٰهُ نَزَّلَ) خدای تعالی فرو فرستاد (اَحْسَنَ الْحَدِیْثِ) نیکوترین سخن را که هست (کِتٰبًا مُّتَشَابِهًا) کتابی مانند یکدیگر یعنی قرآن که بعضی از آن مشابه بعضی است در اعجاز یا در جودت لفظ و صحت معنی یا برخی از آن مصدق برخی دیگر است و در آن تناقض و اختلاف نیست (مَّثَانِیَ) دوباره دو دو تو کرده یعنی مشتمل است بر زوجات چون امر و نهی و وعد و وعید و ذکر کفر و رحمت و عذاب و بهشت و دوزخ و مومن و کافر (تَقْشَعِرُّ مِنْهُ) می لرزد از و یعنی از خوف وعیدی که در و است (جُلُوْدُ الَّذِیْنَ) پوست بر تنهای آنانکه (یَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ ج) می ترسند از پروردگار خود (ثُمَّ تَلِیْنُ) پس نرم می شود و آرام می گیرد (جُلُوْدُهُمْ وَقُلُوْبُهُمْ) پوستها و دلهای ایشان (اِلٰی ذِکْرِ اللّٰهِ ط) بعد وی یاد کردن رحمت و مغفرت خدای عزوجل امام قشیری رح فرمود که می لرزد از هیبت الهی و ساکن می شود از انس بادشاه گشنده لرزه و آرام بآثار قبض و بسط دست دهد یا بسبب اعتبار و تجلی در کشف الاسرار آورده که تقشعر منه جلودهم صفت مبتدیان راه است و تلین جلودهم و قلوبهم صفت نواختگان لطف الله (ذٰلِکَ) آن کتاب که قرآن است (هُدَی اللّٰهِ) راه نمودن خدای تعالی است یعنی ارشاد و مرخلق را از خدای (یَهْدِیْ بِهٖ) راه می نماید بآن (مَنْ یَّشَآءُ ط) هر که خواهد (وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ) و هر که را فرو گذارد خدای عزوجل هر آینه در وادی ضلالت افتد (فَمَا لَهٗ) پس نیست مر او را (مِنْ هَادٍ ۝) هیچ راه نماینده که از سرگردانی خلاصی دهد (اَفَمَنْ یَّتَّقِیْ) آیا کسی که بپرهیزد (بِوَجْهِهٖ) بروی خود (سُوْٓءَ الْعَذَابِ) از بدی و شدت عذاب یعنی از زبانهٔ آتش (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ط) روز رستخیز باشد چون کسی که ایمن بود از عذاب و دور راحت گذارند و در دست و پا از کلمی نقل می کند که مراد ابوجهل است که او را بدوزخ برند و دستها بر گردن بسته و او بروی خود خواهد که از آتش بپرهیزد (وَقِیْلَ لِلظّٰلِمِیْنَ) و گویند مر ستمکاران را (ذُوْقُوْا) بچشید (مَا کُنْتُمْ تَکْسِبُوْنَ ۝) وبال آنچه بودید که می کردید از تکذیب پیغمبر عم (کَذَّبَ الَّذِیْنَ) تکذیب کردند آنانکه بودند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از کفار مکه پیغمبران خود را (فَاَتٰهُمُ الْعَذَابُ) پس آمد بدیشان عذاب الهی (مِنْ حَیْثُ لَا یَشْعُرُوْنَ ۝) از آنجا که نمی دانستند و توقع نداشتند (فَاَذَاقَهُمُ اللّٰهُ الْخِزْیَ) پس بچشانید ایشانرا خدای تعالی خواری و رسوائی (فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا ج) در زندگانی دنیا بقتل و سبی و جلا و مسخ و خسف (وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ) و هر آینه عذاب سرای دیگر که برای ایشان آماده کرده شده (اَکْبَرُ ۝) بزرگتر است از عذاب دنیا چه آن دایم است (لَوْ کَانُوْا یَعْلَمُوْنَ ط) اگر هستند که بدانند هر آینه عبرت گیرند و خود را از عذاب باز دارند (وَلَقَدْ ضَرَبْنَا) و بدرستیکه ما بیان

گردیم (لِلنَّاسِ) برای آدمیان بابه بحجت اهل مکه (فِي هٰذَا الْقُرْاٰنِ) در این کتاب که قرآن است (مِنْ كُلِّ مَثَلٍ) از هر مثلی که بکار آید در امر دین (لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ۝) شاید که ایشان پند پذیرند بآن و آن قرآن که فرستادیم (قُرْاٰنًا عَرَبِيًّا) قرآنی بلغت عرب (غَيْرَ ذِي عِوَجٍ) نه خداوند کجی یعنی بی عیب و خلل و تناقض و فقیه ابو اللیث باسناد خود از ابن عباس رض آورده که غیر مخلوق و بر هر تقدیر منزل گردانیده (لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ ۝) شاید که ایشان بسبب تامل در معانی آن پرهیزند از کفر و تکذیب (ضَرَبَ اللّٰهُ) بیان کرد خدای (مَثَلًا) مثلی را برای مشرک و موحد و آن مثل کدام است (رَجُلًا فِيهِ شُرَكَاءُ) مردی که در او انبازان باشند یعنی بنده باشد که چندین خواجه در او شریک باشند (مُتَشَاكِسُونَ) شریکان بدخوی ناسازگار و هر یک او را کاری فرماید و هیچ کس را با تمام نتواند رسانید و هیچ یک از وی راضی نباشد (وَرَجُلًا سَلَمًا) و مردی باز رسته سالم شده از انبازان (لِرَجُلٍ ط) از برای مردی یعنی غلامی که او را یک خواجه باشد و کسی دیگر در آن منازعت نکند هر آینه این بنده بکلیه خود متوجه خدمت خواجه شده او را خشنود تواند ساخت (هَلْ يَسْتَوِيَانِ) آیا مساوی باشند این دو بنده (مَثَلًا ط) از روی مانندگی یعنی بی شک نباشند چه یکی بتنازع خواجگان درمانده باشد و همواره از دو ناراض و دیگری از خلاف تجارت شرکاء لم یزل و خداوند او از وی خشنود * مثل اول مشرک است که دل خود در ابیادیت هر یک از معبودان خود متفرق ساخته متوزع الضمیر و پریشان خاطر است * و ثانی مثل موحد است که نه پرستد و دست ندارد و غیر خدای را و بجز او امیدگاه ندارد

* بیت *

* یک بار بنده کن چو یکدل داوی * * ورنی بگشتی تو در جهان بس خواری *

(اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ ج) همه ستایشها مر خدای راست که در خداوندی شریک ندارد (بَلْ اَكْثَرُهُمْ) بلکه بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ ۝) نمیدانند مالکیت او را علی الاطلاق آورده اند که کفار مکه می گفتند تلبیه در ایام الحسنون چشم میداریم که محمد بمیرد و باز راه بحق سبحانه فرمود که (اِنَّكَ مَيِّتٌ) بدرستیکه تو ای محمد مرده خواهی شد (وَّاِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ۝) و بدرستیکه مشرکان هم مردگانند یعنی زود بمیرند پس انتظار ایشان مرگ دیگری را آنکه از مرگ خود ایمن نیستند عین جهالت است

* بیت *

* ای دوست برجنازهٔ دشمن چو بگذری * * شادی مکن که برتو همین ماجرا رود *

(ثُمَّ اِنَّكُمْ) پس بدرستیکه شما ای مومنان با کافران (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) روز رستخیز (عِنْدَ رَبِّكُمْ) نزدیک آفریدگار خود (تَخْتَصِمُونَ ۝) خصومت کنید در امر دین و حجت شما را باشد بر ایشان و گفته اند

مراد انتقام عام است که بعضی مردمان با بعضی مخاصمه کنند در قضایای دنیوی هریک بحق خود برسند (فَمَنْ اَظْلَمُ) پس کیست ستمگارتر (مِمَّنْ كَذَبَ عَلَى اللّٰهِ) از کسی که دروغ گوید برخدای تعالی و او را بزن و فرزند و شریک نسبت دهد (وَكَذَّبَ بِالصِّدْقِ) و دروغ شمرد سخن راست را که قرآن است (اِذْ جَآءَهٗ ط) چون بیاید بوی و گفته اند مراد ذی الصدق است یعنی محمد ﷺ که چون بوی آید تکذیب کند (اَلَيْسَ) آیا نیست یعنی هست (فِيْ جَهَنَّمَ) در دوزخ (مَثْوًى لِّلْكٰفِرِيْنَ ۝) منزل و مقام مرنگروندگان را (وَالَّذِيْ جَآءَ بِالصِّدْقِ) و آنکه آمد بسخن راست (وَصَدَّقَ بِهٖ) و آنکه راست شمرد آن را (اُولٰٓئِكَ) آن گروه (هُمُ الْمُتَّقُوْنَ ۝) ایشانند پرهیزگاران و گویند جاء بالصدق آینده جبرئیل علیه السلام است که قرآن بیاورد و مصدق محمد ﷺ که تصدیق نمود و قبول کرد و گفته اند جائی پیغمبر است ﷺ و مصدق ابوبکر صدیق رضی الله عنه چنانست از مجاهد نقل می کند مصدق حضرت علی کرم الله وجهه است و گفته اند هر مومنان مصدق اند (لَهُمْ) مر ایشان راست (مَّا يَشَآءُوْنَ) آنچه خواهند و تمنا کنند از نعمت و کرامت (عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزدیک پروردگار ایشان (ذٰلِكَ) آنست (جَزَآءُ الْمُحْسِنِيْنَ ۝ ط) پاداش نیکوکاران یعنی اهل تصدیق و حق تعالی ایشان را پاداش میدهد (لِيُكَفِّرَ اللّٰهُ) تا محو کند و بپوشد خدای (عَنْهُمْ) از ایشان (اَسْوَاَ الَّذِيْ عَمِلُوْا) بدترین آنچه کرده باشند ذکر اسوأ از برای مبالغه است یعنی هرگاه اسوأ آن را می پوشد غیر آن بطریق اولی (وَيَجْزِيَهُمْ) و پاداش دهد ایشان را (اَجْرَهُمْ) مزد ایشان (بِاَحْسَنِ الَّذِيْ كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝) به نیکوترین آنچه بودند که عمل می کردند که آن ایمان است و گفته اند احسن اعمال ایشان را اجر زیاده دهند و مزد باقی عملهای ایشان بمنه و عطا فرمایند (اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ) آیا نیست خدای تعالی کفایت کننده (عَبْدَهٗ ط) بنده خود را یعنی محمد ﷺ را معنی آن است که کفایت خواهد کرد شر دشمنان را از وی و نصرت خواهد داد و یرا بر مشرکان و غالب خواهد ساخت دین و یرا بهمه ادیان آورده اند که چون حضرت رسالت پناه ﷺ معایب آلهه باطله کافران می گفت و ایشان گفتند یا محمد چنین مگوی ما را که خدایان ما ترا دیوانه سازند حال تو بتناهی انجامد حق سبحانه فرمود که (وَيُخَوِّفُوْنَكَ) و می ترسانند ترا مشرکان (بِالَّذِيْنَ) بآنانکه پرستند (مِنْ دُوْنِهٖ ط) بجز خدای تعالی (وَمَنْ يُّضْلِلِ اللّٰهُ) و هر که گمراه سازد خدای تا تخویف کند کسی را بآنچه جماد است لا یضر و لا ینفع (فَمَا لَهٗ) پس نیست آن گمراه کرده را (مِنْ هَادٍ ۝) هیچ راه نماینده که او را راه نماید (وَمَنْ يَّهْدِ اللّٰهُ) و هر که راه نماید خدای تعالی تا جزا از وی نتوانند (فَمَا لَهٗ) پس نیست آن راه یافته را (مِنْ مُّضِلٍّ ط) هیچ گمراه کننده که از راه بیفگند (اَلَيْسَ اللّٰهُ)

ع ۲۴ ۲۵ الزمر والمؤمن والشوری ۲۴

آیا نیست خدای تعالی یعنی هست (بِعَزِیزٍ) غالب کننده بر دشمنان (ذِی انْتِقَامٍ) خداوند کینه ستاننده از کافران (وَلَئِنْ سَئَلْتَهُمْ) و اگر تو بپرسی از مشرکان مکه که (مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) که بیافرید آسمانها و زمینها را (لَیَقُوْلُنَّ اللّٰهُ ط) هر آینه گویند خدای تعالی چه برهانی واضح و دلیلی لایح است بر تفرد و بی مخالفیت او (قُلْ) بگو ای محمد (اَفَرَءَیْتُمْ مَّا تَدْعُوْنَ) آیا چون می بینید شما آنرا که می خوانید و خواهید (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی یعنی بتان را که می پرستید (اِنْ اَرَادَنِیَ اللّٰهُ) اگر خواهد خدای تعالی بمن (بِضُرٍّ) سختی و محنتی (هَلْ هُنَّ) آیا هستند آن بتان (کَاشِفٰتُ ضُرِّهٖ) دفع کنندگان مر آن سختی را که خدای خواسته بمن (اَوْ اَرَادَنِیْ بِرَحْمَةٍ) آیا اگر اراده کند خدای من راحتی و سلامتی (هَلْ هُنَّ) آیا باشند آنان (مُمْسِکٰتُ رَحْمَتِهٖ ط) باز دارندگان از من آن رحمت را مقابل رحم کردن خدای عزوجل از ایشان سوال کردن گفت شدند حق تعالی فرمود که (قُلْ حَسْبِیَ اللّٰهُ ط) بگو ای محمد بسنده است مرا خدای تعالی در رسانیدن خیر و باز داشتن شر (عَلَیْهِ) بر و نه بر اوند (یَتَوَکَّلُ الْمُتَوَکِّلُوْنَ ۞) توکل کنندگان در همه ابواب و احوال کار خود بوی باز می گذارند

* تو با خدای خود انداز کار و دل خوش دار * * که رحم گر نکند مدعی خدا کند *

(قُلْ یٰقَوْمِ اعْمَلُوْا) بگو ای قوم من عمل کنید (عَلٰی مَکَانَتِکُمْ) بر ان حالها که گفتیم و خود دارید (اِنِّیْ عَامِلٌ ج) بدرستیکه من عمل کننده ام بر حالتیکه دارم از روی توکل (فَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ لا) پس زود باشد که بدانید (مَنْ یَّاْتِیْهِ) آنکس را که از و شما باید بدو (عَذَابٌ یُّخْزِیْهِ) عذابی که او را رسوا گرداند (وَیَحِلُّ عَلَیْهِ) و فرود آید بر و (عَذَابٌ مُّقِیْمٌ ۞) عذابی همیشه و بیوقفه و خزی یکی دلیل آن غلبه دیگری بر فریق مجادله رسوا کردن مشرکان آنحضرت صلعم را و ورود فریق دوم که جمعی از ایشان بدست مومنان کشته گشتند و جمعی بقید ذلت و اسارت گرفتار شدند * بیت *

* این سر بباد داده و آن دستها ببند * * آن گشته خوار روز او و گرفتار سنه *

(اِنَّآ اَنْزَلْنَا) بدرستیکه ما فرو فرستادیم (عَلَیْکَ الْکِتٰبَ) بر تو کتاب را که قرآن است (لِلنَّاسِ) برای هر مردمان (بِالْحَقِّ ج) بسبب بیان حق چه قرآن مشتمل مصالح معاش و معاد ایشان است (فَمَنِ اهْتَدٰی) پس هر که راه یابد به قرآن یعنی عمل کند بآنچه در و ست (فَلِنَفْسِهٖ ج) پس مر او را است فایده آن (وَمَنْ ضَلَّ) و هر که گمراه گردد یعنی از قرآن اعراض نماید (فَاِنَّمَا یَضِلُّ) پس جز این نیست که گمراه می شود (عَلَیْهَا ج) بر نفس خود یعنی وبال آن بر و است (وَمَآ اَنْتَ) و نیستی تو (عَلَیْهِمْ بِوَکِیْلٍ ۞)

تکہبان بر ایشان نگماشتہ ایم کہ در ضلالت افتند یا وکیل ایشان نیستی در اختیار ہدایت و ضلالت بلکہ ۱۲
ع
ہر تو نیست بجز ابلاغ و بس (اَللّٰهُ يَتَوَفَّى الْاَنْفُسَ) خدای تعالی قبض می کند نفسہا را (حِيْنَ مَوْتِهَا) ہنگام موت ایشانرا (وَالَّتِيْ لَمْ تَمُتْ) و فرو می گیرد نفسہای کہ نمرده است (فِيْ مَنَامِهَا ج) در خواب او امام محی السنہ روح در معالم فرموده کہ ہر آدمی را دو نفس است نفس حیات و نفس تمییز اما نفس حیات مفارقت می نماید از وی نزدیک مرگ و بزوال او نفس تمییز نیز زایل گردد و نفس تمییز مفارقت می کند بوقت خواب و بزوال او نفس حیات زوال نمی نماید و در اختلاف ازین جہت راح نقل می کند کہ حق سبحانہ جمع می کند میان ارواح احیاء و اموات تا بایکدیگر آشنائی را نشان میدہند (فَيُمْسِكُ الَّتِيْ) پس نگاہ میدارد در ان عالم آن نفس را کہ قبل ازین (قَضٰى عَلَيْهَا الْمَوْتَ) قضی کرده است بر مرگ را (وَيُرْسِلُ الْاُخْرٰى) و می فرستد دیگر نفس را کہ ازان زندگانی است بابدان ایشان (اِلٰى اَجَلٍ مُّسَمًّى ط) تا وقت نام برده کہ اجل ایشان بر سد و نزد جمہور مفسران اشارت ہمہ سال مرنفوسی را است کہ در خواب قبض کرده باشند (اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ) بدرستیکہ در توفی نفوس و نگاہداشتن و رہا کردن فرستادن (لَاٰيٰتٍ) ہر آینہ علامتہا است بر کمال قدرت و نشانہا است برای حشر و بعث (لِّقَوْمٍ يَّتَفَكَّرُوْنَ ۝) برای گروہی کہ تفکر کنند در امر امانت کہ مشابہ نوم است و احیاء کہ مماثلت است بہ یقظہ و در قدرت مذکور است کہ ای فرزند آدم چنانچہ در خواب میروی بیہوشی و چنانچہ بیدار می گردی را بگیرنخہ شوی و کافران در بن تامل نمی نمایند (اَمِ اتَّخَذُوْا) بلکہ فرا گرفتند (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (شُفَعَآءَ ط) شفیعان کہ ایشان را از خدای درخواست کنند (قُلْ اَوَلَوْ كَانُوْا) بگو آیا شفاعت کنند و اگرچہ باشند کہ ہیچ گونہ (لَا يَمْلِكُوْنَ شَيْـًٔا) مالک نشوند چیزرا از شفاعت یعنی نتوانند (وَّلَا يَعْقِلُوْنَ ۝) و ندانند پرستندگان خود را یعنی توقع شفاعت می کنند از جمادات و حال آنکہ ایشان از قدرت عام بی بہرہ اند (قُلْ لِّلّٰهِ الشَّفَاعَةُ) بگو مر خدا یرا است شفاعت (جَمِيْعًا ط) ہر آن یعنی حکم آن نزد او است و بی دستوری او کسی شفاعت نخواہد کرد (لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) مر او را است بادشاہی آسمانہا و زمینہا (ثُمَّ اِلَيْهِ) پس بسوی او (تُرْجَعُوْنَ ۝) باز گردانیدہ خواہید شد روز قیامت (وَاِذَا ذُكِرَ اللّٰهُ) و چون یاد کرده شود خدای تعالی (وَحْدَهُ) یگانہ بی ذکر آلہۂ ایشان چنانچہ گویند لا الہ الا اللہ (اشْمَاَزَّتْ) برمد و نفرت گیرد (قُلُوْبُ الَّذِيْنَ) دلہای آنانکہ (لَا يُؤْمِنُوْنَ) نمی گروند (بِالْاٰخِرَةِ ج) بسرای دیگر (وَاِذَا ذُكِرَ الَّذِيْنَ) و چون یاد کرده شوند آنانکہ معبودان ایشانند (مِنْ دُوْنِهٖ)

بمجرد ذکر او (إِذَا هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ ۝) ناگاه ایشان تازه روی و فرخناک شوند بجهت فراموشی از حق و شادی بباطل اکار مومن برعکس این است که از یاد خدای شادمان و بذکر او سوی غمگین است * نظم *

* ناست شوم دل از فرح زنده شود * * قال من از اقبال تو فرخنده شود *

* ور غیر تو هر جا سخن آید بمیان * * خاطر بهزار غم پراگنده شود *

(قُلِ اللَّهُمَّ) گوای محمد بار خدایا (فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) ای آفریندهٔ آسمانها و زمینها (عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) دانندهٔ پوشیده و آشکارا (أَنْتَ تَحْكُمُ) تو حکم کنی (بَيْنَ عِبَادِكَ) میان بندگان خود در آخرت (فِيمَا كَانُوا فِيهِ) در آنچه هستند که در و (يَخْتَلِفُونَ ۝) اختلاف می کنند از امر دین (وَلَوْ أَنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) و اگر باشد مر آنانرا که کافر شدند (مَا فِي الْأَرْضِ) آنچه در زمین است از مالها (جَمِيعًا) همه آن (وَمِثْلَهُ) و مانند آن همه مال (مَعَهُ) بآن (لَافْتَدَوْا بِهِ) هر آینه فدیه دهند بآن یعنی فدا کنند تا بآن خود را باز خرند (مِنْ سُوءِ الْعَذَابِ) از شدت عذاب (يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط) روز رستخیز (وَبَدَا لَهُمْ) و ظاهر شود مرایشان را (مِنَ اللَّهِ) از خدای تعالی (مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ۝) آنچه نبودند که پنداشتند یعنی پنداشت ایشان آن بود که بوسیلهٔ شفاعت بتان و بتپرست یابند چون در عقبهٔ عقوبت گرفتار گردند غیر آنچه پنداشتند بدیشان رسد یکی از مشایخ بوقت طاول اجل جزع می کرد پرسیدند که سبب جزع چیست فرمود که می ترسم که چیزی پیش آید که من آن را در حساب نمی داشتم و از سفیان ثوری منقول است که چون این آیت خواندی گفتی ویل لاهل الریا * رباعی *

* پنداشت مرائی که عملهاش نیکو است * * مغزی که بود خلاصهٔ کار درو است *

* چون برده روی کار برداشته گشت * * بر خلق عیان شد که نبود الا پوست *

(وَبَدَا لَهُمْ) و ظاهر شود مرایشانرا (سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا) عذاب بدیها که کرده اند (وَحَاقَ بِهِمْ) و بگرد در آید ایشان را (مَا كَانُوا بِهِ) جزای آنچه بودند که بدان (يَسْتَهْزِءُونَ ۝) استهزا میکردند از تحویف الهی و انذار حضرت رسالت پناهی ﷺ (فَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ) پس چون برسد کافران را که جنس و ابوجهل است و جمعی عام داشته اند مراد کافران را اینجا چون کافران را برسد (ضُرٌّ) سختی و فقری (دَعَانَا) بخواند ما را او دفع آن از ما در می خواهد (ثُمَّ إِذَا خَوَّلْنَاهُ) پس چون عطا دهیم او را (نِعْمَةً) از نعمت بخشش یعنی مال و نروتی (مِنَّا) از نزدیک ما بطریق تفضل نه باستحقاق او (قَالَ) میگوید آن کافر (إِنَّمَا أُوتِيتُهُ) جز این نیست که بمن داده اند مال را (عَلَى عِلْمٍ ط) بر دانشی از من یعنی وجوه کسب و تحصیل آنرا

دانستم و بگماست و کفایت من حاصل شد و یا خدای دانست که من مستحق این نعمتم (قَالَ) نه چنین است که او می گوید (هِيَ فِتْنَةٌ) آن نعمت آزمایشی است مر او را تا ظاهر گردد کرامت یا کفر (وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ) و لیکن بسیاری از ایشان (لَا يَعْلَمُونَ) نمی دانند و نمی یابند (قَدْ قَالَهَا) بدرستیکه گفته آن کلمه را (الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ) آنانکه پیش از ایشان بودند یعنی قارون که گفت انما اوتیته علی علم عندی قوم او پسندیدند (فَمَا أَغْنَىٰ) پس باز نداشت (عَنْهُمْ) از ایشان عذاب را (مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) آنچه بودند که کسب می کردند از مال و متاع دنیا (فَأَصَابَهُمْ) پس رسید مر ایشان را (سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا) وبال بدیها که کرده بودند و بالها بر من فرو رفتند (وَالَّذِينَ ظَلَمُوا) و آنانکه ستم کردند و ناسپاسی نمودند (مِنْ هٰؤُلَاءِ) از این گروه مشرکان که در عصر تو اند (سَيُصِيبُهُمْ) زود باشد که برسد بدیشان (سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا) پاداش سیئاتیکه کردند (وَمَا هُمْ) و نیستند ایشان (بِمُعْجِزِينَ) عاجز کنندگان ما را از تعذیب ما بیشی گیرندگان بر عذاب ما (أَوَلَمْ يَعْلَمُوا) آیا ندانستند (أَنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده میگرداند روزی را (لِمَنْ يَشَاءُ) برای هر که می خواهد نه برای رفعت قدر او بلکه بمحض مشیت (وَيَقْدِرُ) و تنگ می کند بر هر که می خواهد نه برای خواری و بی مقداری و مذلت او بلکه از روی حکمت (إِنَّ فِي ذٰلِكَ) بدرستیکه در قبض و بسط روزی (لَآيَاتٍ) هر آینه نشانهاست بر کمال قدرت و ارادت (لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ) برای گروهی که می گروند بخدای روزی دهنده می داند که هر چه می دهد و هر که را می دهد مصلحت کلی در ضمن آن است * نظم *

* هر چه باید بهر که می شاید * * تو دهی آن چنانکه می باید *
* تو شناسی صلاح کار هر * * که تو ئی آفریدگار هر *

در معالم مذکور است که قومی از اهل شرک ارتکاب قتل و زنا بسیار نموده بودند و ابواب معاصی و ملاهی بکلیه بروی نفس بروی روزگار خود گشوده بحضرت رسالت پناه عم عرض کردند که آنچه ما را بدان دعوت می کنی نیکو است و بشرطی قبول می کنیم که ما را از جرمهی که گناهان ما آمرزیده می شود یا نه این آیت فرود آمد که (قُلْ) بگو ای محمد (يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا) ای بندگان من آنانکه اسراف کردند (عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ) بر نفسهای خود یعنی افراط نموده اند در گناهان و از طاعت مانده اند (لَا تَقْنَطُوا) نومید مشوید (مِنْ رَحْمَةِ اللّٰهِ) از بخشش خدای این آیت امیدوار کننده ترین و بهترین آیت قرآن است و در خبر است که گفت دوست نمی دارم که دنیا و ما فیها مرا باشد بعوض این آیت چه این آیت از دنیا و هر چه در دنیا باشد

ع

بهتر است و در معالم از ابن مسعود رض نقل می کند که عباس رض بمسجدی در آمد دید که واعظی ذکر آتش دوزخ و سلاسل و اغلال آن می کند فرمود که ای مذکر چرا ناامید می گردانی مردمان را اگر نخواندهٔ آن را که فرمود قل یا عبادی الایه در نصول آورده که تمام ترجیه در سه چیز است اول لطف خطاب که فرمود یا عبادی و نگفت که یا ایها العصاة دوم رفق در عتاب که گفت اسرفوا و نگفت اخطأوا سیوم تنبیه بر اسباب رحمت که گفت لا تقنطوا و در فتوحات فرموده لا تقنطوا نهی است و هر چه حق سبحانه تعالی از آن نهی فرموده لازم است از آن باز ایستادن پس قنوط هیچ وجه روا نیست نومید شدن کنا امید می کنر است (اِنَّ اللّٰهَ یَغْفِرُ الذُّنُوْبَ) بدرستیکه خدای بیامرزد گناهان (جَمِیْعًا) همه آن را اگرچه بسیار باشد بغیر شرک که مطلقا آمرزیده نشود و بعضی علما گویند که غفران ذنوب بشرط توبه است و این قید خلاف ظاهر است و در وسیط باسناد خود آورده از اصحاب ابن عباس رض که گفت شنودم از رسول الله صلعم که فرمود ان الله یغفر الذنوب جمیعا و لا یبالی (اِنَّهٗ هُوَ الْغَفُوْرُ) بدرستیکه او آمرزنده گناهان است (الرَّحِیْمُ) مهربان بر بندگان حقایق این آیت و وجوه تاکیدات او در جواهر التفسیر به بسطی لایق بسمت تحریر یافته و بیماران بیمارستان حرم و عصیان را شربت راحت جزو رین و ادویه شفا حاصل نشود مرگ و امان بیابان نفس و هوای آزاد طریق نجات جز بمدد این آیت میسر نگردد

نظم

* مذاوم هیچ گونه توشهٔ راه * بجز لا تقنطوا من رحمة الله *
* تو فرمودی که نومیدی مبارید * ز من لطف و عنایت چشم دارید *
* بدین معنی بسی امید واریم * به بخشا زانکه بس امیدواریم *
* امید دردمندان را روا کن * دل امیدواران را دوا کن *

(وَاَنِیْبُوْٓا) و بازگردید بطاعت یا دعا و تضرع (اِلٰی رَبِّکُمْ) بسوی پروردگار خویش (وَاَسْلِمُوْا) و گردن نهید (لَهٗ) مر دین را با اخلاص و زهد و توحید (مِنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَکُمُ الْعَذَابُ) پیش از آنکه بیاید شما عذاب (ثُمَّ لَا تُنْصَرُوْنَ) پس یاری داده نشوید یعنی در دفع عذاب شما هیچ کس نصرت ندهد (وَاتَّبِعُوْٓا) و پیروی نمائید (اَحْسَنَ) نیکوترین (مَآ اُنْزِلَ) آن چیز را که فرستاده شده است (اِلَیْکُمْ مِّنْ رَّبِّکُمْ) بسوی شما از آفریدگار شما یعنی عزیمت را متابعت کنید نه رخصت را و ناسخ را از منسوخ و محکم را از متشابه (مِّنْ قَبْلِ اَنْ یَّاْتِیَکُمُ) پیش از آنکه بیاید بشما (الْعَذَابُ بَغْتَةً) عذاب ناگهان یعنی بلا و عقوبت یا مرگ بطریق فجاءت (وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ) و شما نمیدانید آمدن او را ناگاه و بتمام

مذارک آید (اَنْ تَقُوْلَ نَفْسٌ) پیش از آنکه نفس گوید (یٰاَحَسْرَتٰی) ای بشیمانی من (عَلٰی مَا فَرَّطْتُّ) بر آن چیزیکه تقصیر کردم (فِیْ جَنْبِ اللّٰهِ) در کار خدای تعالی یا در طلب رضا و جوار رحمت و قرب حضرت او (وَاِنْ کُنْتُ) و بر تحقیق کار آن است که بودم (لَمِنَ السّٰخِرِیْنَ ۝) از استهزا کنندگان بکتاب خدای و برسول او و بمومنان و در سلسلة الذهب در معنی این آیت فرموده

* نظم *

* دوش آخر که گرگ مردم خواند * * کندا از خواب غفلتش بیداد *
* یاد مش آید که در جوار خدای * * با لبی از جرم و عصیان رای *
* هر چه در شصت سال یا هفتاد * * کرده از خیر و شر پیش افتاد *
* یک بیک پیش چشم او دارند * * آشکارا بروی او آرند *
* بگذارند ز گنبد والا * * با تگ یا حسرتا و واویلا *
* حسرت از جان او بر آرد دود * * وآن زمان حسرتش ندارد سود *

(اَوْ تَقُوْلَ) یا گوید آن نفس (لَوْ اَنَّ اللّٰهَ هَدٰانِیْ) اگر آنکه خدای تعالی راه نمودی مرا (لَکُنْتُ) هر آینه می بودم من (مِنَ الْمُتَّقِیْنَ ۝) از پرهیزگاران و بشرک و معصیت آلوده نمی شدم (اَوْ تَقُوْلَ) یا گوید (حِیْنَ تَرَی الْعَذَابَ) آن هنگام که ببیند عذاب را معاینه (لَوْ اَنَّ لِیْ کَرَّةً) ای کاشکی بودی مرا باز گشتی بدنیا (فَاَکُوْنَ) تا بودم و باشم آنجا (مِنَ الْمُحْسِنِیْنَ ۝) از نیکوکاران و فرمان برداران پس این گوینده را که گفت که مرا راه نمودند و اگر نه متقی بودمی گویند (بَلٰی) آری یعنی راست گفتی (قَدْ جَآءَتْکَ) بدرستیکه آمد بتو (اٰیٰتِیْ) آیتهای کتاب من که قرآن است (فَکَذَّبْتَ بِهَا) پس تکذیب کردی بآن و آنرا دروغ داشتی (وَاسْتَکْبَرْتَ) و تکبر کردی و سرکشیدی از ایمان بران (وَکُنْتَ مِنَ الْکٰفِرِیْنَ ۝) و بودی از ناگرویدگان (وَیَوْمَ الْقِیٰمَةِ) و روز رستخیز (تَرَی الَّذِیْنَ کَذَبُوْا) می بینی آنرا که دروغ گفتند (عَلَی اللّٰهِ) بر خدای تعالی یعنی خدای را با نخاذ ولد و شریک صفت کردند (وُجُوْهُهُمْ مُسْوَدَّةٌ) رویهای ایشان پیش از دخول بدوزخ سیاه کرده شده (اَلَیْسَ فِیْ جَهَنَّمَ) آیا نیست در دوزخ یعنی هست البته (مَثْوًی لِّلْمُتَکَبِّرِیْنَ ۝) مقام و جای آرام متکبران و گردن کشانرا که فرمان خدای و رسول نبرده اند (وَیُنَجِّی اللّٰهُ) و برهاند خدای تعالی از جهنم (الَّذِیْنَ اتَّقَوْا) آنان را که پرهیز کردند از شرک (بِمَفَازَتِهِمْ) برستگاری ایشان یعنی باسباب خلاصیکه ایمان و احسان است (لَا یَمَسُّهُمُ السُّوْٓءُ) نرسد متقیان را هیچ بدی و کروهی (وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ ۝) و نه ایشان اند و غمگین شوند (اَللّٰهُ خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ) خدای آفریننده

ریحانا است (وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) او بر هر چیز (وَكِيلٌ ۞) نگاهدار است و متصرف در آن و قایم بحفظ آن (لَهُ مَقَالِيدُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ۖ) مراد را است کلیدهای خزاین آسمان و زمین یعنی مالک امور علوی و سفلی او است و خزاین را تصرف در آنها ممکن نی همچنانکه دخل و خرچ نها مقصور نیست مگر کسی را که مفاتیح آن بدست او است و در حدیث است که ذوالقرنین رض از حضرت رسول علم پرسید که تفسیر مقالید السموات والارض کدام است آن حضرت علم فرمود که تفسیر آن این است که لا الٰہ الا اللہ واللہ اکبر سبحان اللہ وبحمدہ و استغفر اللہ ولا حول ولا قوۃ الا باللہ ہو الاول والاخر والظاہر والباطن بحیی ویمیت بدہ الخیر وہو علی کل شئی قدیر یعنی این کلمات مفاتیح خزاین آسمان و زمین است ہر کہ بدان تکلم کند بفتوح و فیوض این خزاین برسد و گفته اند خزاین آسمان باران است و خزاین زمین گیاه است و کلید این خزینها بدست تصرف او است ہرگاه که خواهد بدان فرستد ہر چه خواهد از نباتات بروياند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه نگروند (بِآيَاتِ اللّٰهِ) بنشانهای خدای تعالیٰ یعنی بدلایل قدرت و آیات کتاب او (أُولٰئِكَ) آن گروه (هُمُ الْخَاسِرُونَ ۝) ایشانند زیانکاران زیرا که مرجع ایشان دوزخ است آورده اند که کفار قریش حضرت رسول اللہ علم را بدین آبای او دعوت کردند حق سبحانه (سود که (قُلْ) بگوای محمد با ایشان (أَفَغَيْرَ اللّٰهِ) آیا غیر خدای تعالیٰ (تَأْمُرُونِّي أَعْبُدُ) می فرمائید مرا که پرستش کنم (ایها الجاهلون ۞) ای نادانان (وَلَقَدْ أُوحِيَ) و بدرستیکه وحی کرده شده است (إِلَيْكَ) بسوی تو (وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ ۚ) و بسوی آنانکه پیش از تو بودند از پیغمبران که با تو و با ہریکی از ایشان گفته شده است که (لَئِنْ أَشْرَكْتَ) اگر شرک آری یعنی بفرض محال و الا صلح آن است که مخاطب بحسب ظاہر پیغمبر اند و از روی حقیقت افراد مسلمانان است ایشانند ہریک را می فرماید که اگر شرک آوری (لَيَحْبَطَنَّ) ہر آینه تباه شود (عَمَلُكَ) کردار تو که در وقت ایمان واقع شده (وَلَتَكُونَنَّ) و ہر آینه باشی تو (مِنَ الْخَاسِرِينَ ۞) از زیان کاران که بعد از دولت دین بر نکبت شرک گرفتار می آئی (بَلِ اللّٰهَ فَاعْبُدْ) بلکه خدای تعالیٰ را ہرستش کن (وَكُنْ مِنَ الشّٰكِرِينَ ۞) و باش از سپاس داران بر نعمت توحید و عبادت ابن عباس رض فرمود که یکی از احبار یہود حضرت رسالت پناه علم آمده گفت یا محمد راست گوئید ای روز قیامت آسمانها را بر انگشتی و زمین را بر انگشتی و جبال را بر انگشتی و آب و خاک را بر انگشتی و جمیع خلق را بر انگشتی پس حرکت دہد و گوید انا الملک و انا الملک و انا الملک آن حضرت از قول او تبسم فرمود تعجب شده بخصم (و نیز آمده که (وَمَا قَدَرُوا اللّٰهَ) و نشناختند

گفتند ایشان خدا را تعظیم ننمودند (حَقَّ قَدْرِهٖ) چنانچه حق قدر او تعظیم وی باشد (وَالْاَرْضُ جَمِیْعًا) و زمین همه آن (قَبْضَتُهٗ) بدست گرفته وی باشد (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ) روز رستخیز (وَالسَّمٰوٰتُ مَطْوِیّٰتٌ) آسمانها درپیچیده شده (بِیَمِیْنِهٖ ط) بدست وی در عالم آورده که این عمروش نقل می کند که حضرت رسول صلعم فرمود که حق سبحانه آسمانها را در پیچیده روز قیامت فراگیرد بدست خود پس گوید انا الملک این الجبارون و این المتکبرون پس در هم پیچیده زمین را فراگیرد بشمال خود و گوید انا الملک این الجبارون و المتکبرون مقتدا اهل ایمان در امثال این سخنان تنزیه او است از تشبیه صاحب بحر المحقایق فرموده که مذهب من در تحقیق این آیت آنست که باز گذاشتم آنرا آنچه مراد الله است زیرا که امثال این کلمات را از متشابهات دانسته اند بدان ایمان باید آورد و از حقیقت آن سخن نباید گفت (سُبْحَانَهٗ) پاک است خدای تعالی از وصف جواهر و اعراض (وَتَعٰلٰی) و برتر است (عَمَّا یُشْرِکُوْنَ ۝) از آنچه شرک می آرند و شریک وی می سازند (وَنُفِخَ) و دمیده شود (فِی الصُّوْرِ) در صور نوبت اول بقول آنها که در نفخه اولی صعقه گویند که چون در دمند (فَصَعِقَ) پس بیهوش میفتد و اصح آن است که بمیرد (مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ) هر که در آسمانهاست (وَمَنْ فِی الْاَرْضِ) و هر که در زمین است (اِلَّا مَنْ شَآءَ اللّٰهُ) مگر آن کسی را که خدای خواهد که نمیرد یا خازنان بهشت و دوزخ (ثُمَّ نُفِخَ) پس دمیده شود (فِیْهِ) در صور (اُخْرٰی) نوبتی دیگر ابن لهیعه از ابن لهیعه روایت کند که چون نفخه اولی بدمند جمله مردگان زنده شوند (فَاِذَا هُمْ) پس ناگاه ایشان (قِیَامٌ) بپا ایستادگان باشند بر کنار قبور خود (یَّنْظُرُوْنَ ۝) می نگرند از هر طرفی چون مبهوتان یا انتظار می برند که با ایشان چه کنند (وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ) و روشن گردد هر جزء از زمین معاصر (بِنُوْرِ رَبِّهَا) بنور پروردگار آن یعنی نوری که خدای در آن بیافریند و گفته اند مراد روشنی عدل است که خلق خلایق بدان قایم گردد و ظلمت ظلم مندفع شود (وَوُضِعَ الْکِتٰبُ) و نهاده شود نوشته یعنی صحایف اعمال یا رونده راست و چپ (فَتُرِیَ بِالنَّبِیّٖنَ) و آورده اند پیغمبران را برای گواهی دادن بر امت (وَالشُّهَدَآءِ) و گواهان را برای صحت دعوی ایشان مراد امت محمد است هم و گفته اند شهیدان صف جهاد را حاضر کنند و نیز پیغمبران بر زنجهت مشرف ایشان (وَقُضِیَ) و حکم کرده شود (بَیْنَهُمْ) میان بندگان (بِالْحَقِّ) براستی عدل (وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ۝) و ایشان هیچ دیده نشوند بر انصاف ثواب و از زیادتی عقاب (وَوُفِّیَتْ) و تمام داده شود (کُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی را (مَّا عَمِلَتْ) جزای آنچه کرده است (وَهُوَ اَعْلَمُ) و خدای داناتر

ع ۵ است (بِمَا يَفْعَلُونَ ۝) بآنچه آفریدگان می کنند و جزا مناسب آن خواهد داد (وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا) و رانده شوند آنانکه نگرویده اند رانده شدنی سخت (إِلَىٰ جَهَنَّمَ) بسوی دوزخ (زُمَرًا) گروه گروه بعضی در پی بعضی (حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا) تا چون بیایند بدوزخ (فُتِحَتْ) گشاده شود (أَبْوَابُهَا) درهای هفتگانه آن برای درآمدن ایشان (وَقَالَ لَهُمْ) و گویند مرایشان را (خَزَنَتُهَا) خازنان دوزخ از روی سرزنش (أَلَمْ يَأْتِكُمْ) آیا نیامد بشما (رُسُلٌ مِّنكُمْ) رسولان از جنس شما که بحکم حق سبحانه (يَتْلُونَ عَلَيْكُمْ) بخوانند بر شما (آيَاتِ رَبِّكُمْ) آیتهای پروردگار شما که فرو فرستاده بود (وَيُنذِرُونَكُمْ) و بیم کنند شمارا (لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا) از دیدن این روز شما (قَالُوا بَلَىٰ) گویند کافران آری بما آمدند و ما را بیم کردند (وَلَٰكِنْ حَقَّتْ) ولیکن واجب شد (كَلِمَةُ الْعَذَابِ) سخن خدای یعنی حکم او عذاب (عَلَى الْكَافِرِينَ ۝) بر ناگرویدگان (قِيلَ ادْخُلُوا) گفته شود مرایشان را که درآیید (أَبْوَابَ جَهَنَّمَ) بدرهای جهنم (خَالِدِينَ فِيهَا) جاویدگان بودگان دران (فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۝) پس بد آرامگاهی است متکبران را دوزخ (وَسِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا) و برانند آنان را که بترسیدند (رَبَّهُمْ) از عذاب پروردگار خود رانده نی بلطف و بلایست یعنی ملایکه شتاب کنند ایشان را در رفتن (إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا ۝) بسوی بهشت گروه گروه بر تفاوت مراتب بهشت ایشان سوق اهل بهشت بطریق دواج است یا مراکب ایشان را برانند چه متقیان را سوار به بهشت برند (حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا) تا چون بیایند به بهشت بسعادت تام و دولت دوام گرونه (وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا) و گشاده باشد درهای آن پیش از رسیدن ایشان تا ایشان انتظار نکشند (وَقَالَ لَهُمْ) و گویند مرایشان را (خَزَنَتُهَا) خازنان بهشت (سَلَامٌ عَلَيْكُمْ) درود باد بر شما بسلامتی و ایمنی لازم حال شما (طِبْتُمْ) پاک بودید در دنیا از معاصی پاکیزه است شما را اقدام و از مرتضی علی کرم الله وجهه منقول است که چون بهشتیان در بهشت رسند آبجوئی بینند که از زیر آن دو چشمه بیرون آید پس دو بار غسل کنند ظاهر ایشان پاک شود از دیگری شیاست سند باطن ایشان صفوت و مطهر گردد و درین محل ملایکه گویند که پاک شدید بظاهر و باطن (فَادْخُلُوهَا) پس درآیید در بهشت (خَالِدِينَ ۝) جاویدماندگان دران (وَقَالُوا) و گویند مومنان چون به بهشت درآیند (الْحَمْدُ لِلَّهِ) هر ثنا و ستایش مر خدای را است (الَّذِي صَدَقَنَا) آنکه راست گردانید با ما (وَعْدَهُ) وعده خود در ثواب (وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ) و میراث داد ما را از زمین بهشت تا ما از روی تمکین (نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ) جای می گیریم از بهشت (حَيْثُ نَشَاءُ ۝) هر کجا می خواهیم (فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ ۝) پس نیکو است مزد کار کنندگان یعنی ثواب فرمان برندگان (وَتَرَى

الملائکة) و می بینی تو ای محمد فرشتگان را یعنی در وقتیکه در متعهد صدق در زمرهٔ قرب باشی و هر طرف می نگری بینی ملایکه را (حافین) فرو گرفتگان (من حول العرش) گرداگرد عرش یعنی طواف کنندگان بجوانب آن (یسبحون) تسبیح می کنند (بحمد ربهم) مقترن بستایش پروردگار ایشان یعنی می گویند سبحان الله وبحمده و به تسبیح نفی نامزا می کنند از ذات الهی و بحمد اثبات صفات مزا می کنند و یرا (وقضی) و حکم کرده شود (بینهم) میان خلق (بالحق) براستی یعنی هر کس را بانعام او فرود آورند (وقیل) و گفته شود یعنی ملایکه باهل عرصات گویند (الحمد لله رب العالمین ۰) سپاس و ستایش خدای را که آفریدگار عالمیان است همچنانکه در ابتدای خلق آسمان و زمین ستایش خود فرموده که الحمد لله الذی خلق السموات والارض الایه و همچنین بوقت استقرار اهل آسمان و زمین در منازل خویش همان ستایش کرد تا دانند که در فاتحه و خاتمه مستحق حمد و ثنا او است * بیت *

* درخور حمد و ستایش تو دیگر نوس * * هر کجا حمد ثنائی است ترا زیبد و بس *

## سورة المؤمن مكية وهي خمس وثمانون آية

این سوره اول است از حوامیم سبعه در تفسیر امام ابو اللیث باسناد او مذکور است که حضرت رسالت پناهی عم فرمود که هر که خواهد تا چراگند در روضهای بهشت باید که حوامیم را بخواند در خصن و حصین از صحیح مستدرک نقل کرده اند که حضرت رسول الله عم فرمود که بمن داده اند طه وطواسین و حوامیم از الواح موسی عم در معالم از ابن مسعود رض روایت می کند که چون در آل حم می افتم گویا که افتاده ام در بوستانهای بهشت که بزمین نرم واقعه شده و متعجب دران می نگرم و ابن عباس رض فرموده که لکل شئی لباب و لباب القرآن الحواميم و بعضی از صحابه رض و تابعین قدس سرهم آل حم را عروس القرآن و دیباج القرآن می گفتند و بالله التوفیق

(بسم الله الرحمن الرحيم ۰)

(حم ۰) حروف مقطعه بقول بعضی از علما متضمن به اندهر حرفی اشارت بکلمه است چنانکه در کلام عرب تعبیر می کنند بعضی از نام پس این جا اشارت بحکم حق است که هر گز خط رد و منع بران کشیده نشود و میم ایمائی است بملک او که گرد زوال و فنا گرد سرادقات آن راه نیابد جواب قسم آنکه (تنزيل الكتاب) فرو فرستادن قرآن (من الله) از خدائی است (العزيز) که غالب و قادر است و تنزیل آن (العليم ۰) دانا بآنچه فرستد بهر کس و در هر وقت (غافر الذنب) آمرزنده گناهان هر کسی را که بصدق گوید لا اله الا

الله محمد رسول الله (وَقَابِلِ التَّوْبِ) وخداوند پذیرنده توبه از گوینده کلمه توحید (شَدِيدِ الْعِقَابِ) سخت عقوبت مر کسی را که سر باز زند از گفتن کلمه توحید (ذِي الطَّوْلِ ط) خداوند نیکوکاری و بخشش و بزرگواری (لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ط) نیست هیچ خدای که سزاوار پرستش باشد مگر او (إِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝) بسوی او است باز گشت همه بندگان برای مجازات ایشان (مَا يُجَادِلُ) جدال نکنند و طعنه نزنند (فِي آيَاتِ اللّٰهِ) در آیتهای خدای تعالی بعد از آنکه تنزیل او محقق شد (إِلَّا الَّذِينَ كَفَرُوا) مگر آنانکه پوشیده ند حق را (فَلَا يَغْرُرْكَ) پس نباید که فریب ندهد ترا (تَقَلُّبُهُمْ فِي الْبِلَادِ ۝) گردیدن کافران در شهرهای شام و یمن برای تجارت یعنی بدل و رمیار که ایشان را امهالی و فرصتی خواهد بود بجهت آنکه عاقبت کار خاتمه روزگار ایشان بخسار و بوار خواهد کشید (كَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) تکذیب کردند پیش از قوم تو (قَوْمُ نُوحٍ) گروه نوح عم (وَالْأَحْزَابُ) و تکذیب کردند گروهی چند که سپاه کشیدند بر وی رسل (مِنْ بَعْدِهِمْ ص) از پس قوم نوح عم مر پیغمبران خود را چون قوم عاد و ثمود (وَهَمَّتْ كُلُّ أُمَّةٍ) و قصد کردند هر یک از ایشان (بِرَسُولِهِمْ) به پیغمبر فرستاده شده بدیشان (لِيَأْخُذُوهُ) تا بگیرند او را و هر ایذا که خواهند بدو رسانند (وَجَادَلُوا) و خصومت کردند با پیغمبران خود (بِالْبَاطِلِ) بسخنان بیهوده خود (لِيُدْحِضُوا) تا زایل گردانند و ناچیز کنند (بِهِ الْحَقَّ) بباطل خود سخن حق را که مقابلت آن واجب بود (فَأَخَذْتُهُمْ ق) پس گرفتم ایشانرا و هلاک کردم بمکافات آن (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (عِقَابِ ۝) عقوبت من ایشانرا (وَكَذٰلِكَ) و چنانچه واجب شده بود عذاب بر تکذیبان امم ماضیه (حَقَّتْ) واجب شده است (كَلِمَتُ رَبِّكَ) حکم پروردگار تو بعذاب و عقاب (عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا) بر آنها که کافر شده اند از قوم تو (أَنَّهُمْ) بسبب آنکه ایشان (أَصْحَابُ النَّارِ ۝) ملازمان دوزخند یعنی موجب عذاب آن جهانی نیز هستند و اگر قوم تو از عبادت حق روی بگردانند زیانی بملک وی نمی رسد زیرا که پرستنده و ثناگوینده او بسیار اند از خواص مخلوقات و از حملهٔ ایشان (الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ) آنانکه برمیدارند عرش را و حملهٔ عرش اشراف ملایکه اند درشتاف آورده که حق سبحانه جمیع فرشتگانرا می فرماید تا صبح و شام از روی اجلال و اکرام بر حملهٔ عرش سلام می کنند (وَمَنْ حَوْلَهُ) و آنانکه گرد اگرد عرشند از کروبیان که طواف می کنند و ایشان را طوافان می گویند و ایشان هفتاد هزار صف اند عرش را در میان گرفته و شرق و غرب (يُسَبِّحُونَ) تسبیح می گویند تسبیح مقترن (بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) بستایش پروردگار ایشان یعنی خدایرا ذاکراند بمجامع ثنا از صفات اجلال و اکرام و معالم از شهرین حوشب نقل می کند که حملهٔ عرش هشت چهار می گویند

سبحانک اللهم و بحمدک لک الحمد علی حلمک بعد علمک و جهار دیگر می گویند سبحانک اللهم بحمدک لک الحمد علی عفوک بعد قدرتک و گویا که ایشان بنسبت کرم الهی باز نوب بنی آدم این کلمات می گویند (وَيُؤْمِنُونَ بِهِ) و می گروند به پروردگار خود (وَيَسْتَغْفِرُونَ) و آمرزش می خواهند از خدای (لِلَّذِينَ آمَنُوا ط) برای آنانکه گرویده اند و می گویند (رَبَّنَا) ای آفریدگار ما (وَسِعْتَ) فرا رسیده (كُلَّ شَيْءٍ) بهمه چیزها (رَحْمَةً وَعِلْمًا) از روی بخشش و دانش یعنی رحمت و علم تو بهمه چیزها رسیده است (فَاغْفِرْ) پس بیامرز (لِلَّذِينَ تَابُوا) مر آنانرا که توبه کرده اند و بتو باز گشته (وَاتَّبَعُوا) و پیروی نموده اند (سَبِيلَكَ) راه ترا که دین اسلام است (وَقِهِمْ) و نگاهدار ایشان را (عَذَابَ الْجَحِيمِ ۞) از عذاب آتش دوزخ (رَبَّنَا) ای پروردگار ما لطف کن (وَأَدْخِلْهُمْ) و درآر تا بیانرا و پیروان دین و ایمان مومنان را (جَنَّاتِ عَدْنٍ) در بوستانهای اقامت (الَّتِي) آن بوستانها که محض فضل (وَعَدْتَهُمْ) وعده داده ای ایشانرا (وَمَنْ صَلَحَ) و هر که عمل شایسته کرده (مِنْ آبَائِهِمْ) از پدران ایشان (وَأَزْوَاجِهِمْ) و زنان ایشان (وَذُرِّيَّاتِهِمْ ط) و فرزندان ایشان تا صرور ایشانرا در بهشت بدیدار ایشان تمام گردد فضل تو بر ایشان (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ) ابدرستیکه تو غالبی و از هیچ متدور عاجز نشوی (الْحَكِيمُ ۞) دانائی و هر چه کنی از حکمت خالی نبود (وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ ط) و باز دار ایشان را از بدیها یعنی ایشانرا از معاصی دور دارد (وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ) و هر که باز داری از و بدی ها را (يَوْمَئِذٍ) امروز در این جهان (فَقَدْ رَحِمْتَهُ ط) پس بدرستیکه تو بخشنده اوی بر و در آخرت (وَذَٰلِكَ) و آن نگاهداشت تو (هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۞) آن فیروزی بزرگ است چه صاحب دولتی که امروز در پناه عصمت الهی است فردا در سایهٔ رحمت نامتناهی خواهد بود در این نکته گفته اند

نظم

* امروز کسی را که در آری به پناه * * فردا بمقام قربتش بخشی راه *
* وآن را که رهش نداده بر درگاه * * فردا چه کند گر نکند ناله و آه *

ع ۷ (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) بدرستیکه آنانکه کافر شدند (يُنَادَوْنَ) ندا کرده شوند بزبان فرشتگان یعنی بوقتیکه کفار بدوزخ در آیند و با نفسهای خود دشمنی آغاز کرده زبان عتاب و ملامت بکشایند که چرا در زمان اختیار ایمان نیاوردید ملایکه ایشان را ندا کنند و گویند (لَمَقْتُ اللَّهِ) هر آینه دشمنی خدای مر شما را بر کفر (أَكْبَرُ) بزرگتر است (مِنْ مَقْتِكُمْ) از دشمنی شما (أَنْفُسَكُمْ) مر نفسهای شما را خدای شما را دشمن داشت (إِذْ تُدْعَوْنَ) چون خوانده شدید (إِلَى الْإِيمَانِ) بسوی گرویدن بخدای و رسول (فَتَكْفُرُونَ ۞) پس شما کافر شدید و نگرویدید (قَالُوا رَبَّنَا) گویند کافران ای آفریدگار ما (أَمَتَّنَا اثْنَتَيْنِ) بمیرانیدی ما را دو بار

(وَاَحْيَيْتَنَا اثْنَتَيْنِ) و زنده گردانیدی ما را دو بار اماتت اول بوقت انقضای اجل است در دنیا و احیای اول در قبر و اماتت ثانیه هم در قبر و احیای ثانیه در بعث و در تبیان گفته که ذریت آدم را که از ظهر او بیرون آورد و میثاق از ایشان گرفت و بمیرانید اماتت نخستین آنست و بعضی گویند اماتت نخستین آن است که او را در رحم کطفه بود و زنده گردانید پس او را در دنیا بمیرانید و در آخرت زنده گرداند و بهر تقدیر کافران باحیاء و اماتت اقرار کنند و گویند (فَاعْتَرَفْنَا) پس ما اعتراف کردیم (بِذُنُوبِنَا) بگناهان ما که انکار و تکذیب بعث بود (فَهَلْ اِلٰى خُرُوجٍ) پس آیا هست بسوی بیرون آمدن ما از دوزخ (مِّنْ سَبِيلٍ ۝) هیچ راهی یعنی طریقه که بآن سلوک کنیم و از دوزخ برهیم و بهشت برسیم مراد قبول ایمان و توبه است غرشتگان ایشان را ناامید ساخته گویند (ذٰلِكُمْ) آنچه شما در آیند از حکم ابد خواهد بود (بِاَنَّهٗ) بسبب آن است که در دنیا (اِذَا دُعِيَ اللّٰهُ) چون می خواندند خدا را (وَحْدَهٗ) یکتا و یگانه (كَفَرْتُمْ ۚ) کافر شدید بیگانگی او و می گفتید اجعل الالهة الها واحدا (وَاِنْ يُّشْرَكْ بِهٖ) و چون شرک می آوردند بد و یعنی شرکا بوی اضافت می کردند (تُؤْمِنُوْا) می گرویدند بشرکا (فَالْحُكْمُ لِلّٰهِ) پس کار گذاری مر خدا یرا است (الْعَلِيِّ) خدای برتر از آنکه مدد شرک آرند (الْكَبِيْرِ ۝) بزرگوار تر از آنکه غیر را با او مساوی سازند (هُوَ الَّذِيْ) او است آن خداوندی که بکمال قدرت (يُرِيْكُمْ) می نماید شما را (اٰيٰتِهٖ) علامتهای دلالت بر وحدت خود (وَيُنَزِّلُ) و فرو می فرستد (لَكُمْ) برای شما (مِّنَ السَّمَآءِ رِزْقًا ۭ) از آسمان اسباب روزی را چون باران یا ملایکه را به تدبیر آنکه سبب رزق باشد (وَمَا يَتَذَكَّرُ) و پند گرفته نشود یعنی عبرت نگیرد بدین آیتها (اِلَّا مَنْ يُّنِيْبُ ۝) مگر کسی که باز گردد بخدای یعنی از معصیت باز گشته روی بطاعت آورد (فَادْعُوا اللّٰهَ) پس بپرستید خدا یرا (مُخْلِصِيْنَ لَهُ الدِّيْنَ) در حالتی که پاک سازندگان باشید طاعت خود را از شرک و ریا برای او (وَلَوْ كَرِهَ الْكٰفِرُوْنَ ۝) و اگر چه کراهت کنند کافران اخلاص شما را در توحید او زیرا که ایشان به نعمت ایمان کافرند و شما بران نعمت شاکرید پس شما و ایشان منافرت است و اعمال و اقوال شما مرغوب و محبوب ایشان نیست چنانچه کردار و گفتار ایشان نیز نزد شما مکروه و مبغوض است (رَفِيْعُ الدَّرَجٰتِ) او است برداردهٔ درجهای بندگان در دنیا بتفاوت طبقات و در عقبی به تفاوت مراتب و مقامات یا رافع درجات انبیا است درجه آدم عم را بصفوت برداشت و نوح عم را بدعوت و ابراهیم عم را بخلت و موسی عم را بقربت و عیسی عم را بزهادت و محمد را عم بشفاعت سلمی رح فرموده که درجهٔ هر که خواهد بردارد به معرفت و شناخت حقایق و در بحر الحقایق

آورده که برداورندهٔ درجات محبان آست بلقا از صحبت و بلقای محبوبیت عزیزی فرموده که لا یوجد البقاء الا بالفناء تا شربت فنا نوشی خلعت بقا نپوشی * نظم *

* بپوش در دفنا گر بقا همی خواهی * * که زاد راه بقا در دی خرابات است *

* ز حال خویش فنا شو درین ره ای عطار * * که باقی ره عشاق فانی الذات است *

(ذُو الْعَرْشِ ج) خداوند عرش است یعنی خالق و مالک او یا خداوند ملک و سلطان است (یُلْقِی الرُّوحَ) می افکند روحی را (مِنْ اَمْرِهٖ) بفرمان خود یا فرستند جبرئیل علیه السلام را (عَلٰی مَنْ یَّشَآءُ) بر هر که می خواهد (مِنْ عِبَادِهٖ) از بندگان خود یعنی رتبت نبوت عطا می کند بهر که می خواهد (لِیُنْذِرَ) تا بیم کند آنکه بدو وحی آمد مردمانرا (یَوْمَ التَّلَاقِ ق) روز یکدیگر را دیدن یعنی روزی که ارواح با اجساد ملاقات کنند یا اهل زمین و آسمان یا اولین و آخرین یا معبودان و عابدان یا مظلومان و ظالمان یا هر عالمی ملاقی شود مر عمل خود را یا مجموع این مذکورات یا یکدیگر ملاقات کنند (یَوْمَ هُمْ) روزی که ایشان یعنی عباد (بَارِزُوْنَ ج) آشکارا باشند از قبرها برآمده (لَا یَخْفٰی) پوشیده نشود (عَلَی اللّٰهِ) بر خدای تعالی (مِنْهُمْ) از ایشان یعنی از اعیان و اعمال و احوال بندگان با وجود کثرت ایشان (شَیْءٌ) چیزی بلکه همه را داند و بر وفق عمل جزا دهد و منادی ندا کند (لِمَنِ الْمُلْكُ الْیَوْمَ ط) مر کراست بادشاهی و کارگزاری امروز پس همه بندگان باتفاق هم یکدیگر جواب دهند که (لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ) مر خدای را که یگانه است در حکم شگفتهٔ منازعات مدعیان ملک و چون کفار را اعلام حسرت و ندامت حاصل شده باشد بوحدانیت الهی درین جواب با مومنان موافق باشند (اَلْیَوْمَ تُجْزٰی) امروز پاداش داده شود (كُلُّ نَفْسٍ) هر تنی را (بِمَا كَسَبَتْ ط) جزای آنچه کرده است (لَا ظُلْمَ الْیَوْمَ ط) ستم نیست امروز نه از ثواب کسی کم کنند و نه بر عقاب کسی افزایند و نه کسی را بگناه دیگری گیرند و نه نیکی را پاداش بدی دهند و نه بدی را نیکی (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (سَرِیْعُ الْحِسَابِ ۝) زود شمار است بوقت حساب و جزای هر کس را در قیامت بسرعت بوی رساند زیرا که لا یشغله شیء عن شیء در وحیط آورده که رسول علیه السلام فرمود که خدای تعالی می باید من بادشاه جزا دهنده ام نشاید هیچ بهشتی را که در بهشت درآید و نه هیچ دوزخی را که در دوزخ شود و نزدیک ایشان مظلمه باشد تا آنرا دفع نکنم پس این آیت بخواند که الیوم تجزی الی آخر * رباعی *

* در وعدهٔ اهل ظلم حالی عجب است * * ورزیدن ظلم را وبالی عجب است *

* از ظلم بپرهیز که در روز جزا * * الظلم الیوم گوشمالی عجب است *

(وَأَنذِرْهُمْ) وبیم کن کافران را و بترسان (يَوْمَ الْآزِفَةِ) از عذاب روز نزدیک یعنی روز قیامت که هر آینده که آینده باشد نزدیک است برسیدن (إِذِ الْقُلُوبُ) بمرسد ان ایشان را چون دلهای ایشان (لَدَى الْحَنَاجِرِ) نزدیک حلقهای ایشان بود یعنی از فرع آن زود دلها از اماکن خود میل خروج نموده بحلقها آینده هر آنجا مانند نبازتوانند گشت تا عذاب ایشان بیاید و بر آیند تا خلاص یابند و اصحاب چنین قلوب باشند (كَاظِمِينَ ۚ) خموشان بخشم بر آمدگان (مَا لِلظَّالِمِينَ) نیست مر ستمکاران را یعنی کافران را در آن روز (مِنْ حَمِيمٍ) هیچ خویشی مشفق و یاری مهربان که عذاب از ایشان دفع کند (وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ ۚ) و نه خواست کند که فرمان او برند یعنی شفیعی که شفاعت او بحال قبول رسد (يَعْلَمُ) میداند خدای تعالی (خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ) خیانت چشمها را یعنی نظر بآنچه حرام است با غمزه کردن بعایب مردم باکذب دروبست وعدم رویت امام تفسیری قدس سره فرموده که خیانت چشمهای محبان آن است که دواوقات مناجات خواب را بپیرامن آن گذارند چنانچه در زبور آمده که دروغ گوید هر که دعوی محبت من کند چون شب در آید چشم او بخواب رود من نام غنی نام عزوصالی * نظم *

* خواب را بایدهٔ علاشق چکار * * چشم او چون شمع باشد اشک بار *

* چشمهای عاشقان را خواب نیست * * یک نفس آن چشم با لی آب نیست *

(وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ ۝) و میداند خدای آنچه پوشیده است سینها یعنی ضمایر و سرایر هر آشیا و امید انجه (وَاللَّهُ يَقْضِي بِالْحَقِّ ۖ) و خدای تعالی حکم می کند براستی و جزای محسن و مسی (وَالَّذِينَ يَدْعُونَ) و آنانرا که می پرستند مشرکان (مِن دُونِهِ) بجز خدای (لَا يَقْضُونَ) حکم نمی کنند ایشان (بِشَيْءٍ ۗ) بهیچ چیزی زیرا که جماد خدایان را قدرت بران نیست و اگر حیوانند نخلوق و مملوکند و مملوک را قوت حکم و فرمان نیست (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای تعالی (هُوَ السَّمِيعُ) او است شنوا گفتار بندگان (الْبَصِيرُ ۝) بینا بکردار ایشان (أَوَلَمْ يَسِيرُوا) آیا سیر نمی کنند و عبرت نمی گیرند مشرکان مکه (فِي الْأَرْضِ) در زمین یمن و شام برای تجارت (فَيَنظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس تا بدانند که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا) سرانجام کار آنها که بودند (مِن قَبْلِهِمْ ۚ) پیش از ایشان از اهل تکذیب چون عاد و ثمود و اصحاب موتفکه که دیار ایشان معمر تجارتشان است (كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ) بودند پیشینیان ایشان سخت تر از ایشان (قُوَّةً) از جهت نیرو و توانائی بقدرت و تمکن (وَآثَارًا) و بیشتر از جهت نشانهای ایمان (فِي الْأَرْضِ) در زمین دیار ایشان چون قلعهای بلند و شهرهای بزرگ (فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ) پس گرفت ایشان را خدای تعالی

وعقوبت کرد (بِذُنُوبِهِمْ ط) بسبب گناهان ایشان یعنی کفر و تکذیب (وَمَا كَانَ لَهُمْ) و نبود مر ایشانرا (مِنَ اللّٰهِ) از عذاب خدای تعالی (مِنْ وَّاقٍ ۵) هیچ نگاهدارنده که دفع کند آثار از ایشان (ذٰلِكَ) آن گرفتن (بِاَنَّهُمْ كَانَتْ تَّاْتِيهِمْ) بسبب آن بود که آمدند بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران ایشان (بِالْبَيِّنٰتِ) بدلایلهای روشن و معجزهای هویدا (فَكَفَرُوْا) پس کافر شدند بدان و انکار کردند آن را (فَاَخَذَهُمُ اللّٰهُ ط) پس بگرفت ایشانرا خدای تعالی و معاقب گردانید (اِنَّهٗ قَوِيٌّ) بدستیکه خدای تعالی توانا است و تمکن در هر چه خواهد (شَدِيدُ الْعِقَابِ ۵) سخت عقوبت بر اهل شرک (وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰى) و بدرستیکه ما فرستادیم موسی را عم (بِاٰيٰتِنَا) بمعجزات ما که آیات تسع بود (وَسُلْطٰنٍ مُّبِيْنٍ لا) و حجتی هویدا گفته اند مراد عصا است و افراد او بذکر جهت تضخیم و تعظیم است یا آیات دعوت است بجز عصا و سلطان مبین معجزهٔ او یعنی بدعوت و حجت فرستادیم او را (اِلٰى فِرْعَوْنَ) بسوی فرعون که اعظم عمالقهٔ مصر بود و دعوی ربوبیت می کرد (وَهَامٰنَ) و بهامان که وزیر او بود (وَقَارُوْنَ) و قارون که منجم و مشیر او بود و ایشان را بحق دعوت نمود و اظهار معجزه فرمود ایشان تکذیب و انکار کردند (فَقَالُوْا) پس گفتند (سٰحِرٌ) جادو است که خارق عادت مانند آید از روی سحر (كَذَّابٌ ۵) دروغ گوی است در آنکه می گوید که خدای هست و من رسول اویم (فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِالْحَقِّ) پس چون آمد بدیشان پیغام راست و درست (مِنْ عِنْدِنَا) از نزدیک ما (قَالُوا اقْتُلُوْٓا) گفتند بکشید (اَبْنَآءَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) پسران آنانکه گرویده اند (مَعَهٗ) بموسی عم یعنی فرعونیان قبل از ولادت موسی فرزندان بنی اسرائیل می کشتند و بعد از ولادت او دست بازداشته بودند چون موسی عم بیامد و دعوی نبوت کرد باز امرای فرعون گفتند پسران بنی اسرائیل را بقتل آرید تا بدلهای ایشان بشکند و موسی را یاری ندهند (وَاسْتَحْيُوْا نِسَآءَهُمْ ۵) و زنده بگذارید دختران ایشان را تا خدمت زنان قبطی کنند ایشان این کید کردند (وَمَا كَيْدُ الْكٰفِرِيْنَ) و نیست مکر ناگرویدگان بر نسبت انبیاء و مومنان (اِلَّا فِيْ ضَلٰلٍ ۵) مگر در بیراهی و بیهودگی یعنی از پیش نرود و بال آن هم بدیشان باز گردد و پس فرعون درباره موسی عم با خواص خود مشورت کرد و گفت او را می باید کشت گفتند مبادا که او سحر کرده باشد برستندهٔ خود و از ان خلق بتوانند یا آنکه مردم گویند که فرعون ما او معارضه نتوانست کرد و او را بقتل رسانید صلاح دران است که ساحران را طلبیم تا با او معارض شوند فرعون را این سخن مقبول افتاد و میدانست که او پیغمبر است از قتل او می ترسید اما نزد ایشان اظهار تجلد کرد (وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُوْنِيْٓ) و گفت فرعون بگذارید مرا

تا بخواری (اَقْتُلْ مُوْسٰی) بکشیم موسی را (وَلْیَدْعُ رَبَّهٗ ج) وگو بخواند خدای خود را انقتل من از و بلغ
دارد (اِنِّیْٓ اَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم (اَنْ یُّبَدِّلَ دِیْنَکُمْ) از آنکه متغیر سازد کیش شما را
و از عبادت من باز دارد (اَوْ اَنْ یُّظْهِرَ) یا آنکه آشکارا گرداند بسبب دعوت او (فِی الْاَرْضِ الْفَسَادَ ۝)
در زمین مصر بتباهی و دو گروهی و بخفض بضم یاء سکون راء و نصب دال می خواند یعنی موسی ظاهر گرداند
در بلاد شما فساد را یعنی چون تابعان او بسیار شوند با شما حرب کنند (وَقَالَ مُوْسٰٓی) و گفت موسی عم
قوم خود را بعد از آنکه این خبر بوی رسید (اِنِّیْ عُذْتُ) بدرستیکه من پناه گرفتم (بِرَبِّیْ وَرَبِّکُمْ) بپروردگار من
و پروردگار شما (مِّنْ کُلِّ مُتَکَبِّرٍ) از شر هر گردن کشی که بسبب تنعم (لَّا یُؤْمِنُ) نمی گردد (بِیَوْمِ
الْحِسَابِ ۝) بروز شمار فرعون را نام نبرد و بوصفی دیگر کرد که شامل او و اعیان درگاه او بود چون خبر قتل
موسی عم فاش شد دوستان اندوهگین و دشمنان شادمان گشتند (وَقَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ) و گفت مردی ع ۹
گزیده (مِّنْ اٰلِ فِرْعَوْنَ) از خویشان فرعون یعنی عم زبان یا پسر عمان که مدتی بود که بطریق جزم (یَکْتُمُ)
همی پوشید از فرعون و اتباع او (اِیْمَانَهٗ) گرویدن خود در او گفته اند که چند سال بود که ایمان داشت وی پوشیده
و چون خبر قصد فرعون بقتل موسی عم شنید گفت (اَتَقْتُلُوْنَ رَجُلًا) آیا می کشید مردی را (اَنْ یَّقُوْلَ) برای
آنکه می گوید (رَبِّیَ اللّٰهُ) آفریدگار من خدای است (وَقَدْ جَآءَکُمْ بِالْبَیِّنٰتِ) و حال آنکه آورده است
بشما معجزات روشن و اصدلات هویدا (مِنْ رَّبِّکُمْ ط) از پروردگار شما (وَاِنْ یَّکُ کَاذِبًا) و اگر باشد
او در دعوی (فَعَلَیْهِ کَذِبُهٗ ج) پس بر او باشد وبال دروغ او و آن او را هلاک سازد (وَاِنْ یَّکُ صَادِقًا)
و اگر باشد راست گوی (یُّصِبْکُمْ) برسد بشما (بَعْضُ الَّذِیْ یَعِدُکُمْ ط) بعضی از آنکه شما را وعده میدهد
یعنی می گوید عذاب دنیا و آخرت بشما خواهد رسید پس اگر صادق است بعضی از ان موعود که عذاب دنیا
است عاجلا بشما رسد (اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِیْ) بدرستیکه خدای تعالی راه نمی نماید یعنی توفیق راه یافتن نمیدهد
(مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) کسی را که از حد در گذرنده است و در سخن خون کودکان بی گناه (کَذَّابٌ ۝) دروغ
گوینده است در دعوی خدای (یٰقَوْمِ) ای گروه من (لَکُمُ الْمُلْکُ الْیَوْمَ) مرشما راست بادشاهی امروز
(ظٰهِرِیْنَ) در حالتیکه غالبانید بر بنی اسرائیل و برتر از ایشان (فِی الْاَرْضِ ط) در زمین مصر (فَمَنْ یَّنْصُرُنَا)
پس کیست که یاری دهد ما را و حمایت کند (مِنْ بَاْسِ اللّٰهِ) از عذاب خدای تعالی (اِنْ جَآءَنَا ط) اگر بیاید
بما پس قصد موسی نکنید و دست از و باز دارید (قَالَ فِرْعَوْنُ) گفت فرعون مر آن مومن را که از قتل
موسی عم نهی می کرد و جمعی دیگر را که نزدی حاضر بودند (مَآ اُرِیْکُمْ اِلَّا مَآ اَرٰی) نه نمودم شما را مگر آنچه

من می بینم یعنی بشما نمودم راه صواب در گمشتن شما دیده بودم ضلالی و آزار (وَمَا أَهْدِيكُمْ) و راه نمی نمایم شما را (إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ ۝) مگر راه راستی عز جلال که این سخن را باصناع نمود و دیگر باره بحق سبحانه عروجل حرکت آمد و بحر ایمان بجوشید ان آغاز کرده به تحریف قوم اشتغال نمود چنانچه حق سبحانه می فرماید که (وَقَالَ الَّذِي آمَنَ) و گفت آن کسی که ایمان آورده بود (يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ) ای گروه من بدرستیکه من می ترسم (عَلَيْكُمْ) بر شما بجهت تکذیب موسی عم و تعرض او (مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ ۝) مانند روز لشکرها که تکذیب رسل کردند مراد بروز هلاک ایشان است آنکه تفصیل می کند (مِثْلَ دَأْبِ قَوْمِ نُوحٍ) مانند حال گروه نوح عم که بطوفان هلاک شدند (وَعَادٍ) و گروه هاد که بباد صرصر تا صل گشتند (وَثَمُودَ) و قوم ثمود که بیک صیحه مردند (وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ ط) و مانند حال آنانکه از پس ایشان بودند چون اهل موتفکه کرشهر ایشان زیر و زبر شد و چون اصحاب ایکه که بعذاب ظله گرفتار شدند (وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ) و نیست خدای تعالی که خواهد (ظُلْمًا لِّلْعِبَادِ ۝) ستم بر بندگان خود یعنی ایشانرا بی گناه عذاب نکند پس شما هم ظلم نکنید تا معذب نگردید (وَيَا قَوْمِ) و ای گروه من (إِنِّي أَخَافُ) بدرستیکه من می ترسم (عَلَيْكُمْ) بر شما (يَوْمَ التَّنَادِ ۝) عذاب روز یکدیگر را خواندن یعنی روز قیامت که بعضی مر بعضی را می خوانند باستغاثت و هیچ کس بفریاد کس نمی رسد یا اهل بهشت دوزخ یکدیگر را ندا می کنند چنانچه در سورهٔ اعراف گذشت یا بعد از ذبح موت که یا اهل الجنة خلود و لا موت و یا اهل النار خلود و لا موت و یا در آن روز منادی ندا کند که فلان نیک بخت شد که تا ابد هرگز بد بخت نشود و فلان بد بخت گشت که هرگز تا ابد نیک بخت نیاید (يَوْمَ تُوَلُّونَ) روزی که برگردانیده شوید از موقف حساب و بروید (مُدْبِرِينَ ۝) بازگشتگان از آنجا بدوزخ (مَا لَكُمْ) نباشد شما را (مِنَ اللَّهِ) از عذاب خدای تعالی (مِنْ عَاصِمٍ ۝) هیچ نگاهدارنده که تواند شما را در پناه خود گرفتن (وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ) و هر که را فرو گذارد خدای تعالی در ضلالت (فَمَا لَهُ) پس نیست مر او را (مِنْ هَادٍ ۝) هیچ راه نماینده که بمنزل مراد رساند (وَلَقَدْ جَاءَكُمْ يُوسُفُ) و بدرستیکه آمد شما را یوسف بن یعقوب عم (مِنْ قَبْلُ) پیش از موسی عم (بِالْبَيِّنَاتِ) به حجتهای روشن و گفته اند که فرعون موسی عم همان فرعون زمان یوسف عم بود و یوسف عم اسپ قبطی که او را بود بمرد بدعای یوسف عم خدای زنده گردانید و فرعون بوی ایمان آورد و چون یوسف عم در گذشت فرعون از دین برگشت و تا زمان موسی عم همانست پس مومن گفت که یوسف عم پیش از این آمد بشما به معجزات روشن که اعیای فرس بود و شهادت ظلمات بر براءت او و بعضی گفته اند فرعون زمان موسی عم از اولاد

فرعون زمان یوسف عم بود و خدای یوسف من یعقوب را برسالت بنوی فرستاد و بیست سال در میان ایشان بود و معجزات بدیشان نمود و بدو نگرویدند پس مومن آل فرعون ازان خبر داد که یوسف عم بشما آمد (فَمَا زِلْتُمْ) پس نبوده بودید (فِي شَكٍّ) در شک و گمان (مِّمَّا جَاءَكُم بِهِ ط) از آنچه آورده بود بشما از امر دین (حَتَّىٰ إِذَا هَلَكَ) تا آنگاه که او در گذشت (قُلْتُمْ لَن يَبْعَثَ اللَّهُ) گفتید برنخواهد انگیخت هرگز خدای تعالی (مِن بَعْدِهِ) از پس او (رَسُولًا ط) فرستاده یعنی چون سخن این رسول نشنیدیم دیگری نخواهد آمد از ترس آنکه قول او نپذیرفتیم (كَذَٰلِكَ) همچنین (يُضِلُّ اللَّهُ) گمراه میکند خدای تعالی در بوادی طغیان (مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ) هرکه او از حد تجاوز کننده است در انکار (مُّرْتَابٌ) شک دارنده در آنچه به معجزه ثابت شود پس صفت اهل اسراف در ریاب می فرماید (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ) آنانکه جدال می کنند با انبیاء عم (فِي آيَاتِ اللَّهِ) در ابطال آیتهای خدای تعالی و دفع آن (بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ ط) بغیر از حجتی و برهانی که آمده بدیشان (كَبُرَ) بزرگ است جدال ایشان (مَقْتًا) از جهت بغض (عِندَ اللَّهِ) نزدیک خدای تعالی (وَعِندَ الَّذِينَ آمَنُوا ط) و نزدیک آنانکه کرویده اند یعنی خدای درسخت دشمن میدارد جدال ایشان را و مومنان نیز دشمن آنانند (كَذَٰلِكَ) همچنین (يَطْبَعُ اللَّهُ) مهر می نهد خدای (عَلَىٰ كُلِّ قَلْبِ مُتَكَبِّرٍ) بر هر دل شخصی متکبر که سر کشد از فرمان برداری (جَبَّارٍ ۚ) خود کامه که خود را از دیگران برتر داند پس در اثنای مواعظ حزبیال فرعون اندیشه کرد که ناگاه سخن او در مستمعان اثر کند و زیر خود را طلبید و خود را و مردم را به چیزی دیگر مشغول گردانید (وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا هَامَانُ ابْنِ لِي صَرْحًا) و گفت فرعون ای هامان بنا کن برای من بنائی افراشته (لَّعَلِّي) شاید که من (أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ) برسم بدرهای راهها (أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ) درهای راههای آسمان از آسمانی بآسمانی (فَأَطَّلِعَ) پس دید دور شوم یعنی بنگرم (إِلَىٰ إِلَٰهِ مُوسَىٰ) بسوی خدای موسی یا مشرف گردم بر احوال او (وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ) و بدرستیکه من گمان برم موسی عم را (كَاذِبًا ط) در دروغ گوی در دعوی رسالت باآنکه او را خدای هست که آفریدگار آسمانهاست پس آغاز خشت بنا کردن موسی عم بنالید وحی آمد که امد و همچنین مشو و بدین که من با او چه خواهم کرد پس حق سبحانه بنای وی را بعد از تمام خراب گردانید چنانچه در سورهٔ قصص گذشت (وَكَذَٰلِكَ) و همچنین (زُيِّنَ لِفِرْعَوْنَ) آراسته شد فرعون (سُوءُ عَمَلِهِ) بدی کردار او (وَصُدَّ) و باز داشته شد (عَنِ السَّبِيلِ ط) از راه راست و طریق صواب (وَمَا كَيْدُ فِرْعَوْنَ) و نبود مکر فرعون در ساختن صرح و تلبیس قوم (إِلَّا فِي تَبَابٍ ۝) مگر در تباهی و نیستی (وَقَالَ ع

الَّذِي آمَنَ) وگفت آن کسیکه گرویده بود بحق حزبیل (يَا قَوْمِ اتَّبِعُونِ) ای قوم من پیروی کنید مرا (أَهْدِكُمْ) وراه نمایم شما را (سَبِيلَ الرَّشَادِ) راه راستی وهدایت (يَا قَوْمِ) ای گروه من (إِنَّمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا) جز این نیست که این زندگانی دنیا (مَتَاعٌ) برخورداری است که زود منقطع گردد یعنی بساط عیش او باند که فرصتی در نوردند و نامهٔ معاشرتش را رقم ابطال درکشند * نظم *

* باغ هرگز بس نازه روی وخوش بوی است * * مباش غره که باد خزان زپی دارد *
* زمان زمان بجهد باد نکبت و ادبار * * چو رنگ و بو کند نشانی زباغ نگذارد *

(وَإِنَّ الْآخِرَةَ) وبدرستیکه سرای دیگر (هِيَ دَارُ الْقَرَارِ) او است سرای آرام که او را زوال وآفت متصور نیست (مَنْ عَمِلَ سَيِّئَةً) هرکه بکند کرداری بد (فَلَا يُجْزَىٰ) پس باداشش داده نمی شود (إِلَّا مِثْلَهَا) مگر مانند آن وداین محض بحکم عدل الهی است (وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا) وهرکه بکند کرداری شایسته (مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ) از مرد و زن (وَهُوَ مُؤْمِنٌ) وحال آنکه او مومن باشد چه اصل در قبول عمل ایمان است (فَأُولَٰئِكَ) پس آن گروه (يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ) درآورده شوند بهشت وخصص بصيغة معلوم خواند یعنی بهشت درآیند (يُرْزَقُونَ فِيهَا) روزی داده شوند در آن بهشت از فواکه پاکیزه ومطاعم لذیذه ومشارب خوشگوار (بِغَيْرِ حِسَابٍ) بی شمار یعنی نه باندازهٔ عمل بلکه بسیاری از آن زیاده واین از روی فضل نامتناهی است آل فرعون از سخنان حزبیل فهم کردند که او ایمان آورده است زبان ملامت بکشادند که شرم نداری که از پرستش فرعون روی بعبادت دیگری آوری حزبیل ندا کرد از روی تنبیه تا شاید که از جواب غفلت بیدار و از مستی نکبت هوشیار شوند پس گفت (وَيَا قَوْمِ) وای گروه من (مَا لِي) چیست مرا وچه رسد وچون است که من (أَدْعُوكُمْ) می خوانم شما را (إِلَى النَّجْوَةِ) بسوی رهائی یافتن از عذاب خدای بایمان بدو ومتابعت پیغمبر او (وَتَدْعُونَنِي إِلَى النَّارِ) وشما می خوانید مرا بدین خود بسوی آتش که پرستش فرعون است (تَدْعُونَنِي) می خوانید مرا (لِأَكْفُرَ بِاللَّهِ) تا کافر شوم بخدای تعالی (وَأُشْرِكَ بِهِ) وبرای آنکه شریک گردانم بوی (مَا لَيْسَ لِي بِهِ) آن چیزی که نیست مرا بر بودنیت آن (عِلْمٌ) دانشی مراد از نفی علم است نه نفی معلوم یعنی من غیر از وی خدائی نمی دانم پس بادی دیگری را چگونه شریک سازم (وَأَنَا أَدْعُوكُمْ) وحال آنکه من می خوانم شما را (إِلَى الْعَزِيزِ) بخدای که غالب است یعنی قادر بر تعذیب مشرکان (الْغَفَّارِ) آمرزنده ومحو کنندهٔ گناهان مومنان (لَا جَرَمَ) هرآینه (أَنَّمَا تَدْعُونَنِي إِلَيْهِ) آنچه شما می خوانید مرا بسوی او یعنی بپرستش او (لَيْسَ لَهُ دَعْوَةٌ) نیست مرا و را دعوتی

باجابت رسیده یعنی سخن او بیهوده است و اعتباری ندارد و (فِي الدُّنْيَا) در این سرای (وَلَا فِي الْآخِرَةِ) و نه در سرای دیگر (وَأَنَّ مَرَدَّنَا) و بدرستیکه بازگشت ما همه (إِلَى اللَّهِ) بسوی خدای است و ما را جزا خواهد داد (وَأَنَّ الْمُسْرِفِينَ) و بدرستیکه گذافکاران و از حد بیرون شدگان در ضلالت و طغیان (هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ) ایشانند ملازمان آتش دوزخ باز فرعونیان وی را آغاز تهدید کردند و قصد قتل او نمودند او گفت (فَسَتَذْكُرُونَ) پس بزودی یاد خواهید کرد یعنی بوقت معاینهٔ عذاب یاد آید شما را (مَا أَقُولُ لَكُمْ ط) آنچه می گویم شما را (وَأُفَوِّضُ أَمْرِي) و باز می گذارم کار خود را (إِلَى اللَّهِ ط) بخدای و برو توکل می کنم تا مرا از شر شما نگاه دارد (إِنَّ اللَّهَ) بتحقیق که خدای تعالی (بَصِيرٌ) بینا است (بِالْعِبَادِ ۝) بامور بندگان خود آورده اند که فرعون فرمود تا او را بکشند و او گریخت روی بکوه نهاد و مؤمن شروع شد سبحانه لشکر سباع را انگیخته تا بگرد وی در آمده آغاز پاسبانی کردند نتیجهٔ تفویض بزودی رسید و از شر اعدا ایمن گشت در کشف الاسرار آورده که فرعون از خواص خود جمعی را فرستاد تا او را بیارند و سیاست کنند ایشان بوی رسیدند نازوی و نگاهبانی سباع را مشاهده کرده باز گشتند نزد فرعون آمده صورت حال باز گفتند همه را سیاست کرد تا آن سخن فاش نگردد و حق سبحانه از حال حزبیان خبر میدهد (فَوَقَاهُ اللَّهُ) پس نگاهداشت او را خدای (سَيِّئَاتِ مَا مَكَرُوا) از بدیهای آنچه اندیشیدند در باره وی (وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ) و فرو گرفت بگرد سران فرعون که بقصد او رفته بودند (سُوءُ الْعَذَابِ ۝) بدی عذاب بدینا که قتل است و گفته اند مراد بآل فرعون همه قبطیانند سوء العذاب غرق شدن ایشان است و بعضی بر آنند که سوء العذاب آتش است که بدل از ان آورده (النَّارُ) فرا گرفت آل فرعون را سوء العذاب یعنی آتش (يُعْرَضُونَ) عرض کرده می شوند (عَلَيْهَا) بر آتش دوزخ (غُدُوًّا وَعَشِيًّا ۚ) بامداد و شبانگاه در عین المعانی فرموده که جای بودن ایشان در دوزخ بدیشان دمی نمایند و ابن مسعود عرض فرمود که ارواح فرعونیان در دون مرغان سیاه است و صبح و شام آتش را بر ایشان عرض می کنند تا قیامت (وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ) و در روزی که قایم شود قیامت و ارواح ایشان با بدان باز آید فرشتگان ایشان را گویند (أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ) در آیید ای کسان فرعون (أَشَدَّ الْعَذَابِ ۚ) در سخت ترین عذابی که عذاب جهنم است وحفص بفتح همزه و سکر خامی خواند یعنی خدای امر کند ملایکه را که در آرید فرعونیان را بعذابی سخت تر از آنچه در آن بودند (وَإِذْ يَتَحَاجُّونَ) و یاد کن چون جدال و مخاصمه کنند دوزخیان (فِي النَّارِ) در آتش (فَيَقُولُ الضُّعَفَاءُ) پس گویند بی چارگان و زبونان قوم (لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا) مر آنانرا که سرکش و متکبر

بودند یعنی تابعان مر متبوعان را گویند (اِنَّا) بدرستیکه ما (کُنَّا لَکُمْ) بودیم مر شما را (تَبَعًا) پی روان و فرمان برداران در آنچه ما را دعوت کردید از شرک و تکذیب انبیاء یعنی سبب دخول ما در دوزخ شما شدید (فَهَلْ اَنْتُمْ) پس آیا هستید شما (مُّغْنُوْنَ عَنَّا) دفع کنندگان از من (نَصِیْبًا مِّنَ النَّارِ ۵) بهرهٔ از آتش (قَالَ الَّذِیْنَ اسْتَکْبَرُوْا) گویند آن گسانیکه سرکشان بودند که چه جای این سخن است (اِنَّا کُلٌّ فِیْهَا) بدرستیکه ما همه در دوزخیم چگونه عذاب از شما بازداریم و اگر ما را قدرت دفع می بودی اول از نفس خود باز میداشتیم (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (قَدْ حَکَمَ) به تحقیق حکم کرده است (بَیْنَ الْعِبَادِ ۵) میان بندگان و هریک را بجائیکه در خور او است فرستاده (وَقَالَ الَّذِیْنَ) و گویند آنانکه (فِی النَّارِ) در آتش اند بعد از آنکه نومید شوند از یکدیگر (لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ) مر خازنان دوزخ را که برای ما (اُدْعُوْا رَبَّکُمْ) بخوانید پروردگار خود را (یُخَفِّفْ عَنَّا) تا سبک کند و بردارد از ما (یَوْمًا) بمقدار روزی از روزهای دنیا (مِّنَ الْعَذَابِ ۵) از عذاب چیزی اندا ستراحت کنیم (قَالُوْا) گویند خزنهٔ جهنم ایشان را که در دنیا (اَوَلَمْ تَکُ تَاْتِیْکُمْ) آیا نبود که آمد بشما (رُسُلُکُمْ) پیغمبران فرستاده بشما (بِالْبَیِّنٰتِ ط) به حجتهای روشن توحید او شمار ابخدای دعوت کردند (قَالُوْا بَلٰی ط) گویند آری آمدند ولی ما تکذیب ایشان کردیم (قَالُوْا) گویند خازنان که چون حال بدین منوال است (فَادْعُوْا ج) پس شما بخوانید خدای را و تخفیف عذاب طلبید که مارا دستوری نیست برای امثال شما دعا کردن پس ایشان دعا کنند و باجابت مقرون نگردد (وَمَا دُعَاءُ الْکٰفِرِیْنَ) و نیست دعای ناگرویدگان (اِلَّا فِیْ ضَلٰلٍ ۵) مگر در بطلان و ضایع شدن و عاو باجابت نارسیدن (اِنَّا لَنَنْصُرُ) بدرستیکه ما یاری میدهیم (رُسُلَنَا) پیغمبران خود را (وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) و آنانکه گرویده اند (فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا) در زندگانی دنیا یعنی هم در این سرای تصرف می کنیم با هلاک دشمنان ایشان و نجات ایشان با متابعان و اگر شته گردند با نتقام از قاتلان ایشان چنانچه بایحیی ع هفتاد هزار کس کشته شدند (وَیَوْمَ یَقُوْمُ الْاَشْهَادُ ۵) و یاری خواهیم کرد ایشان را روزی که قایم شوند گواهان یعنی جمعی اقامت شهادت کنند بر مردمان و آنها انبیا باشند و امتان مصطفی ع (یَوْمَ لَا یَنْفَعُ الظّٰلِمِیْنَ) روزی که سود نکند ستمگاران را (مَعْذِرَتُهُمْ) عذر آوردن ایشان زیرا که معذرت در آن روز باطل است و محل قبول ندارد (وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ) و مر ایشان را است دوری از رحمت خدای (وَلَهُمْ سُوْٓءُ الدَّارِ ۵) و مر ایشانرا است سرای بد یعنی جهنم (وَلَقَدْ اٰتَیْنَا) و بدرستیکه ما دادیم (مُوْسَی الْهُدٰی) موسی بن عمران را راه نمودن یا آنچه بآن راه یافته شوند از معجزات و صحف شرایع (وَاَوْرَثْنَا) و میراث دادیم

(بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ لَا هُدًى) بنی اسرائیل را توریت یعنی باقی گذاشتیم در میان ایشان توریت را جهت برکت آن راه یابند یا راه نماینده (وَذِكْرَى لِأُولِي الْأَلْبَابِ ۞) و پند و نصیحت مر خداوندان عقول سلیم را (فَاصْبِرْ) پس صبر کن ای محمد بر آزار کفار (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ) بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی بنصرت انبیاء و هلاکت اعدا (حَقٌّ) راست و درست است و خلاف بدان راه نیابد و استشهاد کن بحال موسی عم و فرعون (وَاسْتَغْفِرْ) و طلب آمرزش نمای (لِذَنْبِكَ) برای تدارک آنچه واقع شده باشد از ترک اولی در وسط آورده که منصوص و اوین امر آن است که تا حضرت رسالت پناه عم تجدید نماید خدای را باستغفار جهت مزید درجه و تا سنتی شود بعد از او مر امت را و حضرت رسالت پناه عم همتاد بار یا بیشتر هر روز استغفار می فرمودند که انی لاستغفر الله فی کل یوم سبعین مرة و در تبیان فرموده که معنی آن است که آمرزش طلب کن برای گناه امت که بحضرت تو امیدوارند

نظم

* گر لب بکشای از نکوئی * * هر فی ز برای ما بگوئی *
* یعنی که بعذر خواهی ما * * از حالت پر گناهی ما *
* نزدیک خدا کنی شفاعت * * ما را ابر پرانی از شناعت *

(وَسَبِّحْ) و تسبیح گوی (بِحَمْدِ رَبِّكَ) پیوسته بستایش پروردگار خود (بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ ۞) شبانگاه و بامداد یعنی بگوی سبحان الله و بحمده آورده اند که کفار در باب نزول قرآن و بعث مجادله می کردند که قرآن سخن خدای نیست و بعث محال است حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد که (إِنَّ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ) بدرستی آنانکه جدال می کنند (فِي آيَاتِ اللَّهِ) در بطلان آیتهای خدای تعالی و در دفع آن کوشند (بِغَيْرِ سُلْطَانٍ أَتَاهُمْ) بی حجتی که آمده باشد ایشانرا از آسمان یا دلیلی که داشته باشند از دلهٔ عقلیه (إِنْ فِي صُدُورِهِمْ) نیست در سینهای ایشان (إِلَّا كِبْرٌ) مگر سرکشی از سخن حق یا ارادت ضروری باکبر و عظمتی موهوم که (مَا هُمْ) نیستند ایشان هرگز (بِبَالِغِيهِ) رسنده بدان (فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ) پس پناه گیر بخدای از شر ایشان (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ) بدرستیکه او شنوا است مر اقوال ایشانرا (الْبَصِيرُ ۞) بینا است بافعال ایشان (لَخَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) هر آینه آفریدن آسمان و زمین (أَكْبَرُ) بزرگتر است نزد شما (مِنْ خَلْقِ النَّاسِ) از آفریدن آدمیان پس آنکه قادر باشد بر خلق ارض و سما باوجود عظمت و بساطت آن اولا بی اصلی و مادهٔ هر آینه قادر باشد بر خلق انسان ثانیا از اصلی و مادهٔ (وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ) ولکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ ۞) نمی دانند که این آفریدن آسمان نزد است بقول بعضی مفسران

جدال کنندگان یهود بودند که حضرت را هم گفتند که تو صاحب مائیستی بلکه ابا بویوسف بن مسیح بن داود است یعنی دجال که سلطنت او بر بر و بحر و اقرار عدد وجوهای آب باد و ان شوند و باد ثبی با باز گردد و آیتی است از آیتهای خدای تعالی این آیت نازل شد که ان الذین یجادلون آنانکه منازعت کنند در باب دجال و او را آیت الله میدانند و دلهای ایشان کبر است یعنی هوای حکومت و سلطنت که بدان نخواهند رسید پس تو پناه گیر بخدای از شر فتنهٔ دجال و دیگر می گفتند جثهٔ او اعظم است از جثهٔ آدمیان حق سبحانه و تعالی فرمود که آفریدن ارض و سما از آفریدن او بزرگتر است و بیشتر مردمان نمی دانند که دجال یکی است از مخلوقات من * باید دانست که او آدمی است از آدمیان دیگر لکن باشد تر و جثهٔ او بزرگتر است و یک چشم است که ظهور او یکی از علامات قیامت است و پیغمبر ما علامات ظهور وی بیان کرده مردم بسه سال پیش از خروج وی بقحط غلات مبتلا شوند * سال اول آسمان از آنچه باریدی شئی باز گیرد و زمین از آنچه رویدی شئی نگاه دارد * سال دوم بتمامی باز گیرد * سال سیوم نه از آسمان باران آید و نه از زمین گیاه روید پس دجال بیرون آید و بادی معجز و تمویه بسیار باشد و بیشتر خلق متابعت وی کنند الا من اعتصم بالله و باوی بهشتی و دوزخی باشد و دیوان همراه دارد که متمثل شوند بصورت آدمیان پس یکی را گوید اگر پدر و مادر ترا زنده کنم اقرار کنی بربوبیت من گوید آری فی الحال دیوان بصورت والدین او متشکل شوند و او را گویند ای فرزند متابعت او کن که آفریدگار تو است القصه هر شهر که بگیرد الا مکه و مدینه که آنرا ملایکه پاسبانی کنند و چون کار بر مومنان بتنگ آید حق سبحانه عیسی عم را از آسمان فرستد تا دجال را بکشد شگرد که اغلب یهود باشند بتمامی متاصل گرداند و شر از نزول عیسی عم در سورهٔ زخرف مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز المحفیظ ( وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ ) و مساوی نیستند نابینا و بینا یعنی غافل و عاقل یا جاهل و عالم ( وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) و یکسان نباشند آنانکه گرویده اند و عملهای شایسته کرده اند ( وَلَا الْمُسِيءُ ط ) و نه بدکار یعنی کافر مراد آن است که چنانچه اعمی و بصیر مساوی نیستند در دنیا مومن و کافر مساوی نباشند در قیامت یکی ساکن درجات بود و یکی مقیم درکات ( قَلِيلًا مَّا تَتَذَكَّرُونَ ۝ ) اندکی پند می پذیرند و چون ثابت شد که محسن و مسی برابر نیستند در ثواب و عقاب و دنیا دار تکلیف است نه دار جزا پس لابد است از سرای دیگر که در آن پاداش یابند و آن در قیامت خواهد بود ( إِنَّ السَّاعَةَ ) بدرستیکه ساعت قیامت ( لَآتِيَةٌ ) هر آینه آینده است ( لَا رَيْبَ فِيهَا ) شک نیست در آمدن آن چه تمام رسل بوقوع آن وعده داده اند ( وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ )

ولیکن بیشتر آدمیان (لَا یُؤْمِنُونَ ۞) نمی گروند بقیامت و تصدیق نمی کنند از قصور نظر و الفت بامحسوسات (وَقَالَ رَبُّکُمُ) و گفت پروردگار شما (ادْعُونِي) بخوانید مرا (أَسْتَجِبْ لَکُمْ ط) تا اجابت کنم از برای شما معنی اجابت آنکه مرا پرستید تا ثواب دهیم شما را اکثر علما دعا را فرد آورده اند بر عبادت و مؤید این است که خدای می فرماید (إِنَّ الَّذِینَ یَسْتَکْبِرُونَ) بدرستی آنانکه سرکشی می نمایند (عَنْ عِبَادَتِي) از پرستش من (سَیَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ) زود باشد که در آورده شوند بدوزخ و خص بالصیغة معلوم خواند یعنی بدوزخ در آیند (دَاخِرِینَ ۞) بیچارگان و خوارشدگان و گویند دعا بمعنی استغاثه است یعنی فریاد خواهید من بوقت درماندگی شما را بفریاد رسم و بقول جمعی مراد از دعا سوال است یعنی بخواهید تا بدهیم که خزانهٔ رحمت من مالا مال است و کرم من بخشنده آمال کدام گدای دست نیاز پیش آورده که نقد مراد بر کف امیدش ننهادم و کدام محتاج زبان سوال کشاده که رقعهٔ حاجتش بتوقیع اجابت موشح نساخت

* بیت * * برآستان ارادت که سر نهاد دشبی * * که لطف دوست بروبش هزار در نگشاد *

و گفته اند که دعا بمعنی ثنا است و استجابت بمعنی قبول یعنی مرا ستایش کنید تا بافضال کامل خود ثنای ناقص شما را قبول کنم یا مراد از دعا توبه است چه تایب خدا را می خواند بوقت رجوع با او و از اجابت پذیرفتن توبه باشد یعنی توبه کنید تا بپذیرم

* بیت *

* گر توبه کنی بپذیرم از روی کرم * * وانگه ز سر جریمه ات در گذرم *

(اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ) خدای تعالی آن کسی است که بحق بیافرید (لَکُمُ اللَّیْلَ) برای شما شب را تیره و مزاج بارد (لِتَسْکُنُوا) تا ساکن شوید (فِیهِ) در و بجهت ضعف حرکت و سکون حواس (وَالنَّهَارَ) و بیافرید روز را (مُبْصِرًا ط) روشن کننده و مزاج حار تا ببینید بجزها را و حرکت شما در اکتساب معاش قوی شود (إِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (لَذُو فَضْلٍ) هر آینه خداوند بخشش بزرگ است و بسیار (عَلَی النَّاسِ) بر آدمیان بافریدن ایشان و نهادن بانحاق و رزق یا بترتیب اموری که قوام مصالح ایشان در نفس و مال بدان است (وَلٰکِنَّ أَکْثَرَ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان (لَا یَشْکُرُونَ) سپاس داری نمی کنند (ذٰلِکُمُ اللّٰهُ) آنکه این کارها کند خدای است (رَبُّکُمْ) پروردگار شما است (خَالِقُ کُلِّ شَیْءٍ ۚ) آفریندهٔ هر چیزها است (لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ ۚ) نیست هیچ معبودی سزاوار مگر او (فَأَنّٰی تُؤْفَکُونَ ۞) پس چگونه و چرا گردانیده می شوید از عبادت او بعبادت غیر او (کَذٰلِکَ) همچنانکه بگردانیده شدند این قوم (یُؤْفَکُ الَّذِینَ) بگردانیده می شوند آنانکه (کَانُوا) هستند که از روی عناد (بِآیَاتِ اللّٰهِ یَجْحَدُونَ ۞)

ع ۱۳

نمایندهای خدای تعالی انکار می کنند و از پذیرفتن آن باز می نمایند و باز می ایستند (اَللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ) خدای تعالی آن کسی است که ساخت (لَكُمُ الْأَرْضَ) برای شما زمین را (قَرَارًا) موضع قرار و آرام گاهی نیکو که بر وی میروید و می نشینید (وَّالسَّمَاءَ بِنَاءً) و کرد آسمان را بر داشته (وَصَوَّرَكُمْ) بشکافت شما را ای آدمیان (فَاَحْسَنَ صُوَرَكُمْ) پس نیکو ساخت صورتهای شما یعنی قامتهای شما را کرد و زیبای شما را پاکیزه و اعضای شما متناسب آفرید (وَرَزَقَكُمْ) و روزی داد شما را (مِّنَ الطَّيِّبَاتِ ط) از پاکیزه ها یعنی ماکولات لذیذ و متمیز گردانید روزی شما را از روی حیوانات در بحر الخلایق فرموده که حسن صورت انسانی در آن است که او مرآت جهان ناست همه خلایق علوی و سفلی و مجموع خلایق صوری و معنوی را جامع است و انوار معرفت ذات و آثار شناخت صفات از آینه حقیقت جامعه او لامع * رباعی *

* این صورت تو آینهٔ سر وجود * * وین هوش زرخت پرتو انوار شهود *
* مجموعهٔ هر دو کون کس نیست چو تو * * در مملکت صورت معنی موجود *

(ذٰلِكُمُ اللّٰهُ) آنکه چنین تصویر کرد خدای است (رَبُّكُمْ ج) آفریدگار شما (فَتَبٰرَكَ اللّٰهُ) پس برتر است خدای بزرگوارتر (رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ۝) پروردهٔ عالمیان از جن و انس و جز آن (هُوَ الْحَيُّ) او است زنده یعنی متفرد بحیات ازلی (لَآ اِلٰهَ اِلَّا هُوَ) نیست هیچ معبودی که سزای عبادت بود مگر او (فَادْعُوْهُ) پس بخوانید او را (مُخْلِصِيْنَ) در حالتیکه پاک سازندگان باشید (لَهُ الدِّيْنَ ط) برای او دین خود را از شرک یا طاعت خود را از ریا بگوئید (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝) همه سپاسها و ثناها شما مر خدا را است که پروردگار عالمیان است (قُلْ) بگوای محمد این مشرکان را که می گویند دین آبا و اجداد خود متدین شوید (اِنِّيْ نُهِيْتُ) بدرستیکه من نهی کرده شده ام (اَنْ اَعْبُدَ الَّذِيْنَ تَدْعُوْنَ) از آنکه پرستم آنان را که می پرستید شما (مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ) بجز خدای تعالی (لَمَّا جَآءَنِيَ الْبَيِّنٰتُ) آن هنگام که آمده است بمن حجج و آیات (مِنْ رَّبِّيْ) از پروردگار من (وَاُمِرْتُ) و مامور شده ام (اَنْ اُسْلِمَ) بآنکه گردن نهم و انقیاد کنم (لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝) مر آفریدگار جهانیان را (هُوَ الَّذِيْ) آن کسی است که (خَلَقَكُمْ) بیافرید پدر شما را آدم ع (مِّنْ تُرَابٍ) از خاک (ثُمَّ مِنْ نُّطْفَةٍ) پس شما را ای فرزندان وی بیرون آورد از آب منی (ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ) پس بعد از علقه که منی بعد از چهل روز بدان شکل برمی آید (ثُمَّ يُخْرِجُكُمْ) پس بیرون آورد هریکی را از شما از رحم مادر (طِفْلًا) کودک (ثُمَّ لِتَبْلُغُوْٓا) پس باز میدارد شما را تا برسید (اَشُدَّكُمْ) بنهایت قوت خود که منتهای شباب است (ثُمَّ) پس از این درجه بالا می برد

(لِتَكُونُوا شُيُوخًا ج) تا گردید پیران (وَمِنكُم مَّن يُتَوَفَّىٰ) و از شما کس باشد که میرانیده می شود (مِن قَبْلُ) پیش از بلوغ یا قبل از شیخوخت (وَلِتَبْلُغُوا) و بگذارید بشما را تا برسید (أَجَلًا مُّسَمًّى) مدتی نام برده شده که وقت موت است (وَلَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ۝) و تا بدانید که شما تعقل کنید در آفرینش خود و انتقال از درجه بدرجه (هُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ ج) او است آنکه زنده می گرداند و بمیراند (فَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا) پس چون خواهد حکم کند کاری را (فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ) پس جز این نیست که گوید مر او را (كُن فَيَكُونُ ۝) باش پس باشد بی مدتی و مهلتی یعنی تکوین او را احتیاج بآلتی و مدتی و فرصتی و کلفتی نیست * نظم *

* فعل او را کر و فر آلت نیست * * موقف هیچ آلت نیست *
* از خم زلف کاف و طره نون * * هر زمان شکلی آورد بیرون *

ع ۱۳ (أَلَمْ تَرَ) آیا نمی نگری و ندیدی (إِلَى الَّذِينَ) بسوی آنانکه (يُجَادِلُونَ) بجدال و نزاع می کنند (فِي آيَاتِ اللَّهِ) در آیتهای خدا تعالی یعنی صحیح قرآن را منکرانند (أَنَّىٰ يُصْرَفُونَ ۝) چگونه و چون برگردانیده می شوند از تصدیق بدان (الَّذِينَ كَذَّبُوا) مجادلان آنانند که تکذیب کردند و نگرویدند (بِالْكِتَابِ) بقرآن یا بجنس کتب آسمانی (وَبِمَا أَرْسَلْنَا) و بآنچه فرستادیم (بِهِ رُسُلَنَا) پآن پیغمبران خود را از احکام و شرایع (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ۝) پس زود باشد که بدانند خاتمهٔ تکذیب و انکار را (إِذِ الْأَغْلَالُ) آنگاه که غلهای آتشین باشند (فِي أَعْنَاقِهِمْ) در گردنهای ایشان (وَالسَّلَاسِلُ ج) و زنجیرها نیز در آن بود (يُسْحَبُونَ ۝) کشیده می شوند بر روی بدان زنجیرها تا افگنند ایشان را (فِي الْحَمِيمِ ۝) در آب جوشان که در نهایت حرارت بود (ثُمَّ فِي النَّارِ) پس از آن در آتش (يُسْجَرُونَ ج) سوخته و بریان شده یعنی بانواع عذاب از آتش و آب معذب گردند (ثُمَّ قِيلَ لَهُمْ) پس گویند مر ایشان را (أَيْنَ مَا كُنتُمْ تُشْرِكُونَ ۝) کجا اند آنانکه بودید شما که انباز آن می گرفتید ایشان را (مِن دُونِ اللَّهِ ط) از دون خدای تعالی (قَالُوا) گویند در زخیان که آن مشرکان (ضَلُّوا عَنَّا) گم شدند از ما و نمی یابیم ایشان را و ما با ایشان توقع امداد داشتیم ایشان ما را در بلا گذاشتند (بَل لَّمْ نَكُن نَّدْعُو) بلکه نبودیم که خوانده باشیم (مِن قَبْلُ) پیش ازین در دنیا (شَيْئًا ط) چیزی را که بدان اعتباری باشد یعنی بر ما روشن شد که ندا شت ما چیزی نبود (كَذَٰلِكَ) همچنانکه مجادلان را از فرو گذاشت (يُضِلُّ اللَّهُ الْكَافِرِينَ ۝) گمراه رها می گذارد خدای تعالی کافران را تا راه نمی برند بچیزیکه از و متمتع شوند در آخرت پس ایشان را گویند (ذَٰلِكُمْ) این خذلان شما امروز در عقبی (بِمَا كُنتُمْ تَفْرَحُونَ) بسبب آن است که بودید شما که شادی می کردید و فرحان می بودید (فِي الْأَرْضِ)

در زمین یعنی در دنیا (بِغَيْرِ الْحَقِّ) بهر چیز که حق نبود یعنی شرک و طغیان (وَبِمَا كُنْتُمْ تَمْرَحُونَ ۞) و بسبب آنکه بودید شما که میفرمودید بخود و بکسی می خرامیدید (ادْخُلُوا) در آئید (أَبْوَابَ جَهَنَّمَ) بدرهای هفتگانهٔ دوزخ که برای شما بخش کرده شده است یعنی هر طایفه بدر که در آید (خَالِدِينَ فِيهَا ۚ) جاوید ماندگان در آن (فَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ ۞) پس بد آوامگاهی است متکبران را دوزخ (فَاصْبِرْ) پس شکیبائی کن ای محمد بر ایذای قوم (إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ ۚ) بدرستیکه وعدهٔ خدای تعالی بنصرت اولیاء و هلاک اعدا حق و درست و راست است و بی شک واقع شود (فَإِمَّا نُرِيَنَّكَ) پس اگر بنمائیم ترا (بَعْضَ الَّذِي) برخی از آنچه (نَعِدُهُمْ) وعده داده ایم ایشان را از قتل و اسر خود آن است (أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ) آیا اگر بمیرانیم ترا پیش از ظهور آن عذاب (فَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ ۞) پس بسوی ما باز گردانیده خواهند شد در قیامت و جزای خود خواهند یافت یعنی هیچ وجه ایشانرا فرو نخواهیم گذاشت و حق سبحانه در دنیا بعضی از عذاب کفار را بحضرت مبدا برا رعم نمود از قتل و اسر و قحط و جز آن و باقی عذوبات ایشانرا در عقبی خواهد نمود * بیت *

* دوستان در دره طالم شاد و خرم میزیند * * دشمنان در محنت و غم این سرا و آن سرا *

آورده اند که کفار مکه از روی بدال اقتراح آیات متکاثره می کردند چنانچه تعجیز صبون و اظهار بساتین و صعود بر آسمان بحضور ایشان بر وجهی که در سورهٔ بنی اسرائیل گذشت حق سبحانه آیت فرستاد که (وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا) و بتحقیق که فرستادیم ما پیغمبران را (مِنْ قَبْلِكَ) پیش از تو (مِنْهُمْ) بعضی از ایشان (مَنْ قَصَصْنَا عَلَيْكَ) آنهاند که خوانده ایم قصهای ایشان بر تو که آن بیست و نه پیغمبر اند (وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ نَقْصُصْ) و بعضی از ایشان آنهند که قصهٔ ایشان نخوانده ایم (عَلَيْكَ ط) بر تو و نام ایشان دانسته چون الیسع و غیره و بعضی آن است که نه نام ایشان دانسته و نه قصهٔ ایشان شنیده جمعی بر اند که مجموعهٔ انبیاء شصت هزار بوده اند چهار هزار از بنی اسرائیل و چهار هزار سایر خلایق و مشهور آن است که صد و بیست و چهار هزار و چند بوده اند و رایدان بر ایشان تفصیل و تعدید و معرفت ایشان بانساب واجب نمی شرط نیست (وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ) و نبود هیچ پیغمبری را و نتوانست (أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ) بآنکه بیارد معجزهٔ که نشانهٔ نبوت او باشد (إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ) مگر بدستوری و حکم و فرمان خدای تعالی یعنی شما از پیغمبر من اقتراح معجزات می کنید و او مستقل نیست در نمودن آن بل امر من و حکمت در عدم وقوع آن است (فَإِذَا جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ) پس چون بیاید فرمان خدا بعذاب مقترحان معجزات بعد از وضوح آیات (قُضِيَ) حکم کرده شود (بِالْحَقِّ) براستی یعنی مشرک مبطل معذب گردد و مومن محق نجات یابد (وَخَسِرَ) زیان

کند (هُنَالِكَ الْمُبْطِلُونَ ۝) آنجا زیان کاران و عاندان که بعد از دیدن معجزه که دلالت بر نبوت می کند دیگر معجزه می طلبند (اللّٰهُ الَّذِي جَعَلَ) خدای تعالی محق آنکار یا فریه (لَكُمُ الْأَنْعَامَ) برای شما چهارپایان مانند چون شتر و گاو و گوسفند (لِتَرْكَبُوا) تا سوار می شوید (مِنْهَا) بعضی از ان را چون ابل و فرس (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۝) و بعضی را از ان می خورید چون نعم و برخی آن است که قابلیت رکوب و اکل دارد چون بقر (وَلَكُمْ) و مر شما را است (فِيهَا مَنَافِعُ) و را انعام منفعت بسیار چون شیر و پشم و جز آن (وَلِتَبْلُغُوا) و ایشان را آرزو نا برسید (عَلَيْهَا) بر سافرت بر بعضی از ان (حَاجَةً فِي صُدُورِكُمْ) بحاجتی که در دلهای شما است از سود او حامله (وَعَلَيْهَا) و بر شتران و خشکی (وَعَلَى الْفُلْكِ) و بر کشتی ها در دریا (تُحْمَلُونَ ۝) برداشته می شوید (وَيُرِيكُمْ) و می نماید خدای شما را (آيَاتِهِ ۝) نشانهای قدرت خود را (فَأَيَّ آيَاتِ اللّٰهِ تُنْكِرُونَ ۝) پس کدام آیت را از آیات قدرت یا از دلایل نبوت چون انشقاق قمر و اخبار از غیب انکار می کنید (أَفَلَمْ يَسِيرُوا) آیا پس سیر نکردند (فِي الْأَرْضِ) در زمین عاد و ثمود (فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس تا بنگرند که چگونه بود (عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۝) سرانجام کار آنانکه پیش از ایشان بودند از امم پیشین (كَانُوا أَكْثَرَ مِنْهُمْ) بودند بیشتر از ایشان از روی عدد (وَأَشَدَّ قُوَّةً) و سخت تر از روی توانائی (وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ) و افزون تر از جهت بازماندهای ایشان در زمین از کوشکها و قلعها (فَمَا أَغْنَى عَنْهُمْ) پس دفع نکرد عذاب را از ایشان (مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝) آنچه بودند که می گردند از جمع مال و ترتیب سپاه (فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ) پس آن هنگام که آمدند بدیشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران ایشان (بِالْبَيِّنَاتِ) به معجزات و دلالات (فَرِحُوا) شاد گشتند (بِمَا عِنْدَهُمْ) بآنچه نزد ایشان بود (مِنَ الْعِلْمِ) از دانش بزعم ایشان یعنی جهل که آنرا علم نام نهاده بودند مراد عقاید باطله و شبهات بی اعتبار ایشانست و گفته اند مراد علم مکاسب و تجارات است و یا علم طبایع و تنجیم که آن مباهی و مستظرفه بانبیاء آیات ایشان استهزا می کردند لاجرم حق سبحانه ایشان را هلاک ساخته (وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝) و فرو گرفت و محیط شد بگرد ایشان جزای آنچه بآن با انبیا استهزا و سخریه می نمودند از عذاب گوناگون در دنیا و آنچه موعود است ایشان را در عقبی و بآن خواهند رسید (فَلَمَّا رَأَوْا) پس آن هنگام که بدیدند (بَأْسَنَا) سختی عذاب ما در دنیا (قَالُوا) گفتند (آمَنَّا) ایمان آوردیم (بِاللّٰهِ وَحْدَهُ) بخدای تعالی حال آنکه یگانه است بی شریک و انباز (وَكَفَرْنَا) و کافر شدیم (بِمَا كُنَّا بِهِ مُشْرِكِينَ ۝) آنچه بودیم بآن مشرک آرندگان یعنی کافر شدیم بر بتان (فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ) پس نبود که سود کند ایشان را

(اِیمَانُهُمْ) ایمان ایشان (لَمَّا رَاَوْا بَاْسَنَا ط) آن هنگام که دیدند عذاب ما را زیرا که در وقت معاینهٔ عذاب تکلیف مرتفع می شود و ایمان در زمان تکلیف مقبول است نه در وقت یاس (سُنَّتَ اللّٰهِ) سنت نهاد خدای سنت نهادنی (الَّتِیْ قَدْ خَلَتْ) آن سنتی که گذشته است (فِیْ عِبَادِهٖ ج) در بندگان وی از امم ماضیه که ایمان یاس هیچ وجه مقبول نیست (وَخَسِرَ) و زیان کار شدند (هُنَالِکَ الْکٰفِرُوْنَ ۝) آن زمان ناگرویدگان یعنی خسران ایشان بآن وقت ظاهر شد و اگرچه در خسران بودند در هر عمر

سورة فصلت مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ وهی اربع وخمسون آیة

(حٰمٓ ۝) اسم اعظم الهی در حروف مقطعه مخفی است و هر کسی را باستخراج آن دست رس نیست و گفته اند حاء اشارت است به حکمت و میم بمنت یعنی حق سبحانه را منت است بر مومنان بتنزیل حکمت صاحب بحر الحقایق فرمود که حم اشارت است بآنچیزی که میان حق تعالی و حبیب او است و هیچ ملک مقرب و نبی مرسل بدان بی نبرد چه حا و میم دو حرف است در وسط اسم رحمن و سین دو حرف در وسط اسم محدوم نیز آمده پس بسر حرفین دو اسم سین قسم یاد می کند که این قرآن (تَنْزِیْلٌ) فرو فرستاده شده است (مِّنَ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ج) از خداوند بخشنده مهربان یعنی نفوس عوام مهربان برعایت قلوب خواص و از اضافت تنزیل بدین دو اسم استدلال می توان کرد بر آنکه مصالح دینی و دنیوی و صوری و معنوی وابسته بقرآن است و این فرو فرستادن (کِتٰبٌ فُصِّلَتْ) کتابی است بیان کرده شده (اٰیٰتُهٗ) آیتهای وی مبین گشته بامر و نهی و وعد و وعید (قُرْاٰنًا عَرَبِیًّا) در حالتی که قرآنی است تازی یعنی بلغت عرب تا بسهولت خوانند و فهم کنند و آیات او تفصیل یافته است (لِّقَوْمٍ یَّعْلَمُوْنَ لا) برای گروهی که دانند از اهل دانش و شناسند که نزول او من عند الله است (بَشِیْرًا) مژده دهنده مر آنان را که بوی عمل کنند (وَّنَذِیْرًا ج) و بیم کننده آنها را که بوی نگروند (فَاَعْرَضَ) پس روی برتافتند از قبول آن یعنی نپذیرفتند (اَکْثَرُهُمْ) بیشتر ایشان کافران (فَهُمْ لَا یَسْمَعُوْنَ ۝) پس ایشان نمی شنوند یعنی برتافتند روی تا نشنوند (وَقَالُوْا) و گفتند اهل شرک که همواره (قُلُوْبُنَا) دلهای ما (فِیْٓ اَکِنَّةٍ) در پوششهاست (مِّمَّا تَدْعُوْنَآ) از تهم آن چیزی که می خوانی ما را (اِلَیْهِ) بسوی او یعنی قرآن را در نمی یابیم (وَفِیْٓ اٰذَانِنَا) و در گوشهای ما (وَقْرٌ) گرانی است آنچه می خوانی نمی شنویم (وَّمِنْ بَیْنِنَا وَبَیْنِکَ) و میان ما و میان تو (حِجَابٌ) پرده است که جمال نبوت ترا در نمی بینیم باحاجزی است که ما را از پیوستگی بتو منع می کند و در وسیط آورده که ابو جهل جامه را میان خود و حضرت پیغمبر صلعم پرده ساخت و گفت نوازان جانب ما ازین جانب

(فَاعْمَلْ) پس عمل کن بر دین خود (إِنَّنَا عَامِلُونَ ۵) بدرستیکه ما نیز عمل کننده گانیم بر کیش خود یا آنچه توانی در حق ما بکن که ما نیز آنچه توانیم تقصیر نخواهیم کرد و ما وعده دی فرموده که تو کار کن برای آخرت خود که ما برای دنیای خود عمل می کنیم (قُلْ) بگو ای محمد (إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) جز این نیست که من آدمی ام مانند شما یعنی از جنس بشرم نه از ملک و جن که شما سخن ایشان در نیابید و فهم نکنید و شما را به چیزی دعوت نمی کنم که سمع و ادراک و هیبت و طبع را نفرت باشد بلکه (يُوحَىٰ إِلَيَّ) وحی کرده شود بسوی من (أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ) جز این نیست که خدای شما (إِلَٰهٌ وَاحِدٌ) خدای است یگانه (فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ) پس توجه کنید بسوی او بتوحید و طاعت و بر ان مقیم باشید (وَاسْتَغْفِرُوهُ) و از و آمرزش جوئید مرگناهان را که بعد از اسلام کنید و در موضح آورده که استقامت ساوات افعال و اقوال و احوال است ظاهرا و باطنا یعنی باید که همان و آشکارا یکی باشد و چون بمرتبهٔ استقامت رسید استغفار کنید از رویت عمل که گناهی بزرگ و خطای عظیم است (وَوَيْلٌ) و سختی عذاب (لِّلْمُشْرِكِينَ ۶) مر شرک آرندگان را است (الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَوٰةَ) آنانکه نمی دهند زکوة را یعنی بگویند لا اله الا الله که زکوة انفس است متکلم نمی شوند مراد آن است که خود و اتوحید از لوث شرک پاک نمی سازند یا آنکه زکوة مال نمی دهند و تخصیص منع زکوة از سایر اوصاف مشرکان آن است که مال محبوب ایشان است و بذل او مر نفس را سخت باشد از اعمال دیگر پس در ایراد این صفت اشارتی است به بخل ایشان و عدم شفقت بر خلق و بخل اعظم رذایل و اکبر ذمایم است و گفته اند که هر تو نگر که او را سخی نبود چون تنی است که او را جان نبود یا درختی است که برندارد * نظم *

* منعم ممسک شجری بی براست * * مرد ر بخل جسدی بی سر است *

* بخل کسر مایهٔ ناکامی است * * درد د جهان موجب بدنامی است *

(وَهُم) و مشرکان (بِالْآخِرَةِ) بسرای دیگر (هُمْ كَافِرُونَ ۷) ایشان ناگرویده گانند بدان جهت نفقه نمی کنند که مکافات آن اسرار باور ندارند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدرستی آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و گردند کارهای ستوده (لَهُمْ أَجْرٌ) مر ایشان را مزدی است (غَيْرُ مَمْنُونٍ ۸) ناکاسته یا غیر محسوب در معالم آورده که این آیت در شان بیماران و عاجزان و ناتوانان آمده که در حالت ضعف و عجز از ادای عبادت باز مانند حق سبحانه همان مزد طاعتی که در زمان صحت داشته اند بدیشان میدهد پس غیر ممنون یعنی غیر منقطع باشد عبد الله بن عمر رض نقل می کند که حضرت رسول الله ع فرمود که بنده چون بر طریقهٔ نیکو باشد از عبادت پس بیمار شود حق سبحانه ملکی را که بر و موکل است گوید بنویس برای او مانند عملی که در وقت

محبت داشته تا وقتیکه او را از بند مرض باز رهانیم بامحضرت ما واصل شود (قُلْ أَئِنَّكُمْ) بگو آیا شما (لَتَكْفُرُونَ) هر آینه کافر می شوید و نمی گردید (بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ) بآن کسی که بیافرید زمین را (فِي يَوْمَيْنِ) در دو روز امام ابو اللیث رح آورده که در روز یک شنبه آفرید و در روز دوشنبه گسترانید (وَتَجْعَلُونَ لَهُ) و می سازید برای او بزبان خود (أَنْدَادًا ط) همتایان (ذٰلِكَ) آن خداوندی که بیافرید زمین را (رَبُّ الْعٰلَمِيْنَ ۞) پروردگار عالمیان است (وَجَعَلَ فِيْهَا) و بیافرید در زمین (رَوَاسِيَ) کوههای بلند و پایدار (مِنْ فَوْقِهَا) از زبر زمین تا ناظران در ان نگریسته بهره اعتبار بردارند (وَبٰرَكَ فِيْهَا) و برکت داد در کوهها تا در و منابع و معادن و صنایع آفرید با برکت و او زمین را باشجار و زرع و انعام و انهار (وَقَدَّرَ فِيْهَا) و تقدیر کرد در زمین (أَقْوَاتَهَا) روزی های اهل زمین یعنی برای اهل هر موضعی از زمین روزی مقرر کرد چون گندم و جو و برنج و خرما و گوشت و امثال آن که هریک ازین با غالب اقوات هر بلده است و تقدیر این روزیها کرد (فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ ط) و بقیه چهار روز یعنی در روز دیگر که سه شنبه و چهار شنبه بود (سَوَاءً) یک سان شد (لِّلسَّآئِلِيْنَ ۞) مر پرسندگان را از مدت آفرینش زمین و هر چه در وی است یعنی جواب سایلان بی زیادت و نقصان گفته شد (ثُمَّ اسْتَوٰى) پس قصد کرد (إِلَى السَّمَآءِ) بآفریدن آسمان (وَهِيَ دُخَانٌ) و حال آنکه او دخانی بود یعنی بخار آب که بهیأت دخان است در زاد المسیر گفته که حق سبحانه چون آب بیافرید آتش بر و گماشت تا او را در شور آورد و از ان بخاری که از وی مرتفع شد حق سبحانه آسمان را از وی آفرید و در عین المعانی آورده که حق تعالی که جوهری سبز بیافرید و بنظر هیبت در ان نگریست بگداخت و روان شد آتش را بر و مسلط کرد تا بجوشش آمده کفی و بخاری از وی پیدا شد از ان کف زمین و از ان بخار آسمان آفریده شد

* نظم *

* کفی را منبسط سازد که این فرشی است بس لایق * بخاری را بر افراز د که این سقفی است بس زیبا *
* از ان سقف معلق حسن تصویرش بود ظاهر * و زین فرش مطبق لطف تدبیرش بود پیدا *

(فَقَالَ لَهَا) پس گفت خدای بعد از آفرینش آسمان مر او را (وَلِلْأَرْضِ) و مر زمین را که هر دو (ائْتِيَا) بیائید بآنچه شما را می فرمایم (طَوْعًا) از روی فرمان برداری (أَوْ كَرْهًا ط) یا از سر ناخواهش و بی رغبتی یعنی اگر خواهید و اگر نه از آمدن چاره ندارید مرا و اظهار کمال قدرت است نه اثبات طواعیه و کراهیت ایشان و گفته اند آسمان را گفت آفتاب و ماه و ستارگان خود را اظهر کن و زمین را فرمود که انهار خود را شگاف و اشجار خود را بیرون آر (قَالَتَا) گفتند آسمان و زمین (أَتَيْنَا) آمدیم ما بهر چه فرمودی (طَآئِعِيْنَ ۞)

فرمان برداران آورده اند که اول موضع کعبهٔ معظمه زاده الله شرفا از اجزای زمین مسخن گفت پس آنچه در برابر او بود از اجزای آسمان و بدین جهت آن محل کعبهٔ اسلام و قبلهٔ انعام گشت و چون آسمان آفریده شد آن را بداشت گفت (فَقَضٰهُنَّ) پس پرداخت آن را (سَبْعَ سَمٰوٰتٍ) هفت آسمان و تمام ساخت امور آن را (فِي يَوْمَيْنِ) دو روز پنجشنبه و جمعه (وَاَوْحٰى) و وحی کرد (فِي كُلِّ سَمَاءٍ) بهر آسمانی (اَمْرَهَا ط) فرمان آن را یعنی باهل آن اعلام فرمود که عبادت بر چه وجه کنند یا منصره کرد هر فلکی را آنچه از واجبات (وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ الدُّنْيَا) و بیاراستیم آسمان نزدیکتر را (بِمَصَابِيحَ ۚ) بچراغها یعنی ستارگان چون چراغ رخشان باشند (وَحِفْظًا ط) و نگاه داشتیم آسمان را از نگاه داشتنی از آفات یا از شیاطین که داعیهٔ استراق سمع کنند (ذٰلِكَ) آنچه یاد کرده شد از بدایع آفرینش (تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ) آفریدن و اندازه کردن خدای غالب است که در ملک خود بقدرت هرچه خواهد کند (الْعَلِيمِ ۝) و دانا که هرچه سازد از روی حکمت باشد (فَاِنْ اَعْرَضُوا) پس اگر روی بگردانند کافران مکه یعنی اعراض کنند از ایمان باوجود این بیان (فَقُلْ اَنْذَرْتُكُمْ) پس بگو که بیم کردم شما را و بترسانیدم (صٰعِقَةً) از عذابی بیهوش سازنده و هلاک کننده (مِثْلَ صٰعِقَةِ عَادٍ) مانند عذاب قوم عاد که باد صرصر بود (وَثَمُودَ ۝) و عذاب نمود یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام تخصیص این دو قوم بجهت آن است که قریش در سفر را حلت الشتاء و الصیف بر مواضع این دو گروه می گذشتند آثار عذاب مشاهده می کردند و ایشان مستحق صاعقه و صیحه شده اند (اِذْ جَاءَتْهُمُ الرُّسُلُ) وقتیکه آمدند بدیشان پیغمبران یعنی هود و صالح علیهما السلام (مِنْ بَيْنِ اَيْدِيهِمْ) از پیش روی ایشان (وَمِنْ خَلْفِهِمْ) و از پس ایشان یعنی از هر جهت ایشان برفق و لطف و نصیحت و قضیحت در آمدند دعوت کردند (اَلَّا تَعْبُدُوا اِلَّا اللّٰهَ ط) بآنکه نمی پرستید مگر خدای تعالی را (قَالُوا) گفتند کافران در جواب ایشان که (لَوْ شَاءَ رَبُّنَا) اگر پروردگار ما خواستی که رسول فرستادی (لَاَنْزَلَ مَلٰٓئِكَةً) هرآینه فرشتگان فرستادی بجای شما (فَاِنَّا) پس بدرستیکه ما (بِمَا اُرْسِلْتُمْ بِهٖ) بآن چیزی که فرستاده شده اید شما بر هم خود (كٰفِرُونَ ۝) ناگرویدگانیم چه شما مانند ما آدمیانید و هیچ فضلی و شرفی نیست شما را بر ما مشرکان و بر هیچ صورت انبیاء عم مانده از مشاهدهٔ معنی ایشان غافل بودند

* مثنوی *

* چند صورت بینی ای صورت پرست * هر که معنی دید از صورت برست *

* دیدهٔ صورت پرستی را ببند * تا شوی از نور معنی بهره مند *

آنگه تفصیل قصهٔ ایشان می کند و می فرماید (فَاَمَّا عَادٌ) پس اما گروه عادیان (فَاسْتَكْبَرُوا) پس

گردن سرکشی کردند (فِي الْأَرْضِ) در زمین اضافت در بلاد یمن (بِغَيْرِ الْحَقِّ ط) بناحق یعنی باستحقاق تکبر نداشتند بلکه هود علیه السلام ایشانرا تهدید کرد بعذاب و ایشان از روی استکبار التفات بدو نکردند (وَقَالُوا) و گفتند (مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً ط) کیست سخت تر از ما بجهت توانائی و عادیان مغرور شدند بقوت و شوکت خود چه مردم جسیم و طویل بودند و سنگ را بضرب دست از کوه بکندندی (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا ندانستند آن مغرور شدگان بقوت خود (أَنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای تعالی (الَّذِي خَلَقَهُمْ) آن خدائی که بیافریده است ایشان را (هُوَ أَشَدُّ مِنْهُمْ قُوَّةً ط) او سخت تر و تیز تر است از ایشان از روی قوت یعنی توانائی دارد بهر چیزی که بخواهد و آن توانائی نیست (وَكَانُوا) و بودند قوم عاد کافر از روی تعصب و تکبر (بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ۵) بآیتهای ما منکر شدند با آنکه می دانستند که آن حق است (فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) پس فرستادیم بر ایشان (رِيحًا صَرْصَرًا) بادی سرد با آواز مهیب (فِي أَيَّامٍ نَحِسَاتٍ) در روزهای شوم یعنی در دهم آخر شوال از بامداد روز چهارشنبه تا آخر چهار شنبه دیگر که هشت روز و هفت شب باشد باد هر هفته فرستادیم (لِنُذِيقَهُمْ) تا بچشانیم ایشان را (عَذَابَ الْخِزْيِ) عذاب رسوائی و خواری (فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ط) در زندگانی دنیا یعنی هر را استاصل سازیم (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ) و هر آینه عذاب آن سرای (أَخْزٰى) سخت تر است از روی رسوائی و خواری (وَهُمْ لَا يُنْصَرُونَ ۵) و ایشان یاری داده نشوند و ایشان را از دفع عذاب از ایشان (وَأَمَّا ثَمُودُ) و اما گروه ثمود (فَهَدَيْنَاهُمْ) پس ایشانرا دلالت کردیم بر راه راست ایشان را بر راه خیر دست بدیشان نمودیم (فَاسْتَحَبُّوا الْعَمٰى عَلَى الْهُدٰى) پس برگزیدند و اختیار کردند نابینائی را یعنی جهل و ضلالت و کفر را بر علم و هدایت و ایمان (فَأَخَذَتْهُمْ) پس فرا گرفت ایشان را (صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ) صاعقهٔ عذاب خوار کننده یعنی صیحهٔ جبرئیل علیه السلام ایشانرا هلاک کرد (بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۵) بسبب آنچه بودند که کسب می کردند از تکذیب صالح علیه السلام و عقر ناقه (وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا) و برهانیدیم از ان صاعقه آنانرا که گرویده بودند بصالح علیه السلام (وَكَانُوا يَتَّقُونَ ۵) و بودند که پرهیزی کردند از شرک (وَيَوْمَ يُحْشَرُ) و یاد کن آن روزی را که حشر کرده شوند (أَعْدَاءُ اللّٰهِ) دشمنان خدای تعالی (إِلَى النَّارِ) بسوی آتش دوزخ یعنی جمع کنند هر را (فَهُمْ يُوزَعُونَ ۵) پس ایشان رانده شوند بدوزخ یا پیشینیان را نگاه دارند تا پسینیان برسند انگاه هر را بدوزخ رانند (حَتّٰى إِذَا مَا جَاءُوهَا) تا وقتیکه بیایند بآتش (شَهِدَ عَلَيْهِمْ) گواهی دهند بر ایشان (سَمْعُهُمْ) گوشهای ایشان آنچه شنیده باشند (وَأَبْصَارُهُمْ) و دیدهای ایشان آنچه دیده باشند (وَجُلُودُهُمْ) و پوستهای ایشان یعنی

ع ۱۶

جوارح ایشان و اول عضوی که از ایشان بتکلم کند ران چپ و کف دست راست بود و گفته اند فرج ایشان گواهی دهند (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞) بآنچه بودند که عیب می کردند (وَقَالُوا) و گویند کافران از روی تعجب باتو پیغ (لِجُلُودِهِمْ) مر اندامهای خود را (لِمَ شَهِدْتُمْ) چرا گواهی دادید (عَلَيْنَا ط) بزیان که بر ای شما گواهی می کردیم و عذاب از شما باز می داشتیم (قَالُوا) گویند اعضای ایشان که ما را مرز نشن مکنید که ما باختیار خود ناطق نشدیم بلکه (أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي) بسخن آورد ما را آن خدای که بقدرت کامله خود (أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) سخن آورده است هر چیزی را که سخن گوید (وَهُوَ) و حال آنکه او (خَلَقَكُمْ) بیافرید شما را (أَوَّلَ مَرَّةٍ) نخستین بار و از عدم بوجود آورد (وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ۞) و بسوی او باز گردانیده خواهید شد شما برای جزا (وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ) و نبودید شما که پوشیده شوید یعنی مخفی مانید (أَنْ يَشْهَدَ) از آنکه گواهی دهد (عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ) بر شما گوشهای شما (وَلَا أَبْصَارُكُمْ) و نه دیدهای شما (وَلَا جُلُودُكُمْ) و نه اعضای شما یعنی خواستید که پنهان شوید و نتوانستید و گمان نبردید که اجزای شما بر شما گواهی دهند (وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ) و لیکن گمان داشتید (أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ) آنکه خدای تعالی نداند (كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ ۞) بسیاری از آنچه می کنید و زاد المسیر فرموده که کفار می گفتند که هر چه آشکار می کنیم خدای میداند و آنچه پنهان از ما صادر می شود مدان دانا نیست حق سبحانه فرمود (وَذَلِكُمْ) و آن ظن شما (ظَنُّكُمُ الَّذِي) آن ظنی است که در دنیا (ظَنَنْتُمْ) گمان می بردید (بِرَبِّكُمْ) بخدای شما که اعمال نهان ما را نمیداند (أَرْدَاكُمْ) هلاک کرد شما را در آخرت (فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ۞) پس گشتید از زیان زدگان (فَإِنْ يَصْبِرُوا) پس اگر کفار شکیبائی نمایند و اگر جزع کنند (فَالنَّارُ) پس آن آتش دوزخ (مَثْوًى لَهُمْ ط) قرارگاه است مر ایشان را (وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا) و اگر خشنودی حق سبحانه می جویند (فَمَا هُمْ) پس نیستند ایشان (مِنَ الْمُعْتَبِينَ ۞) از اجابت کرده شدگان و رطاب خشنودی من (وَقَيَّضْنَا) و برانگیختیم (لَهُمْ) برای مشرکان (قُرَنَاءَ) دوستان و همنشینان از شیاطین و بر ایشان مسلط کردیم (فَزَيَّنُوا لَهُمْ) پس بیاراستند دیوان برای ایشان (مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ) آنچه در پیش ایشان است از زینت دنیا و متابعت نفس و هوا و رطاب آن ایشان دادند و آنچه از پس ایشان است از امور آخرت و وعد و وعید و آن را انکار شدند (وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ) و واجب گشت بر ایشان سخن یعنی کلمهٔ عذاب (فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ) با امتان دیگر که گذشته اند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان (مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ ط) از دیوان و از آدمیان که همین عملها کرده بودند یعنی چنانچه امم مکذب را استحقاق عذاب

و این گروه نیز مبرا و از خداوند دور شمرده اند و کشف الاسرار آورده که حق سبحانه چون به بنده چیزی خواهد او را قرینی نیکو و همنشینی صالح کرامت کند تا در طاعت عون وی باشد و چون به بنده بدی خواهد او را قرینی بد و مصاحبی فاجر مبتلا کند تا بر مخالفت حق تحریص نماید چنانچه شیاطین را همنشین ایشان ساخت و مستحق عذاب گشتند (انهم) بدرستیکه کافران (کانوا خاسرین ۵) هستند زیان زدگان در هر دو سرا

* بیت * * ز نقد معرفت امروز مناص * * ز سود و آخرت فردا تهی دست *

آورده اند که کفار قریش یکدیگر را وصیت می کردند که چون محمد را ببینید که قرآن می خواند او را بنوعی تشویش دهید که غلط کند پس چون حضرت رسالت پناه عم قرآن خواندی جمعی در مقام تعرض آمده آواز ها برداشته همخنان بیهوده گفتندی و صفیر زنان دست برهم کوفتندی و شعرهای مهمل خواندندی این آیت نازل شد که (وقال الذین کفروا) و گفتند آنانکه مگرویدند یعنی مشرکان عرب مریکدیگر را گفتند (لا تسمعوا) مشنوید و گوش ندارید (لهذا القرآن) شنیدن این قرآن را که محمد می خواند (والغوا فیه) و سخنان لغو و هشو و را فکنید در آن یاوه کنید در پیش روی او (لعلکم تغلبون ۵) شاید که شما غالبه کنید بر تلاوت او و او از خواندن باز ایستد (فلنذیقن الذین کفروا) پس به تحقیق بچشانیم آنانرا که کافر شدند مر او این گروه قابلانند یا عامهٔ کافران (عذابا شدیدا) عذابی سخت یعنی بسیار و دایم (ولنجزینهم) و هر آینه پاداش دهیم ایشان را (اسوء الذی کانوا یعملون ۵) پاداشی بدترین کاری که بودند از روی جهل و غضب عمل می کردند (ذلک) آن عقوبت بدتر (جزاء اعداء الله) پاداش دشمنان خدای است (النار ج) یعنی آتش عطف بیان است از جزا (لهم) مر کافران را است (فیها) در آتش (دار الخلد) سرای جاویدی یعنی مقیم مقام ایشان باشد (جزاء) پاداش داده شوند پاداش دادنی (بما کانوا) بسبب آنچه بودند که همواره (بآیاتنا) بآیات کلام ما (یجحدون ۵) انکار می کردند (وقال الذین کفروا) و گفتند آنانکه کافر شدند وقتیکه در آتش باشند (ربنا ارنا الذین) ای پروردگار ما بنمای ما آن دو کس را که در دنیا (اضلانا) گمراه کردند ما را (من الجن والانس) از دیوان و آدمیان یعنی ابلیس که نافرمانی تو کرد و قابیل که خون اول ناحق او ریخت این دو کس ما بنمای (نجعلهما) تا در آریم ایشان را (تحت اقدامنا) در زیر پاهای خود و از ایشان انتقام کشیم (لیکونا من الاسفلین ۵) تا گردند از فرو ترین یعنی در درکهٔ زیر ترشوند از دوزخ یا از هر فرودان فرو ترشوند (ان الذین قالوا) بدرستی آنانکه گفتند (ربنا الله) که پروردگار ما الله است (ثم استقاموا) پس بر آن ایستادند صدیق اکبر رض گفت شرک نیاوردند

ع ۱۷

و حضرت فاروق رض فرمود نه امروز نهی بایستاد ند و دباد بازی نکردند ذی النورین رض تقصیر کرده که عملهای خود را پاکیزه و خالص ساخته مرتضی علی کرم الله وجهه توجیه فرمود که فرایض ادا نمودند قول حسن بصری رض آن است که از مکاسب طاعات کردند و از معاصی اجتناب ورزیدند و گفته اند از دنیای فانی اعراض کردند و بعقبای باقی راغب گشتند صاحب کشف الاسرار فرموده ربنا الله عبارت از توحید اقرار است ثم استقاموا اشارت بتوحید معرفت و توحید اقرار آن است که الله را یکتا گوئی و توحید معرفت آنکه او را یکتا شناسی یعنی از هر جهت بوحدت او بینا گردی با آنکه در عالم وحدت جهت نیست * نظم *

* نهی جهت می کند این جانی صفت * * نی تفکر نی بیان نی معرفت *

* آتشی از سر وحدت برفروخت * * غیر و الله هر چه پیش آمد بسوخت *

(تَتَنَزَّلُ) فرود آیند (عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ) بر ایشان ما یگه یعنی بر موحدان مستقیم فرستیم فرشتگان نزدیک مرگ یا بوقت از قبر بیرون آمدن یا در لحد یا در سه این وقتها که مذکور شد یا آنکه ایشان را گویند (أَلَّا تَخَافُوا) مترسید از آنکه در پیش دارید از امور آخرتی که بر شما آسان خواهد گذشت (وَلَا تَحْزَنُوا) و اندوهناک و غمگین مشوید بدانچه گذاشتید از اهل و ولد که کار ایشان حق تعالی بخوبی خواهد ساخت (وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ) و شادمان شوید بآن بهشتی که (الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ) بوده اید که بآن وعده داده می شدید بزبان پیغمبران عم (نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ) ما دوستان شما بودیم (فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا) در زندگانی دنیا شما را از آفات نگاه میداشتیم و الهام راستی میدادیم و بخیر دلالت می نمودیم و معاونت می کردیم (وَفِي الْآخِرَةِ ج) و دوستان شمائیم در ان سرای بتعظیم و تکریم و در خواست یعنی مدد دادن در شناعت هر کرا خواهد خدای (وَلَكُمْ) و مر شما را است (فِيهَا) در آخرت ((مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ) آنچه آرزو کند و خواهد نفسهای شما از لذایذ یا از کرامت (وَلَكُمْ فِيهَا) و مر شما را است در عقبی (مَا تَدَّعُونَ ط) آنچه خواهید (نُزُلًا) روزی مهیا شده (مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ *) از خدای آمرزنده مهربان و بخشاینده در لفظ نزل اشعاری است بآنکه متمنای اهل استقامت است بآنچه ایشانرا عطا خواهند کرد چون ماحضری است نسبت بموائد کلیه که بجهت ضیافت ترتیب کند و از انجا گفته اند که نتیجهٔ استقامت نهایت کرامت است چه در روشن طریقت درجهٔ از ان عالی تر نیست شیخ ابو علی دقاق قدس فرموده که استقامت نگاه داشتن سر است از ماسوی الله یعنی باید که غیر حق را در خانهٔ سر خود راه ندهد و اغیار را در حریم منزل دل نگذارد * بیت *

* امروز مراد دل جز یار نمی گنجد * * کاندر حرم سلطان اغیار نمی گنجد *

ع ۱۸ (وَمَنْ اَحْسَنُ) وکیست نیکوتر (قَوْلًا) از جهت سخن (مِّمَّنْ دَعَا) از آن کس که بخواند خلق را (اِلَى اللّٰهِ) به پرستش خدای (وَعَمِلَ صَالِحًا) و بکند کارهای شایسته (وَّقَالَ اِنَّنِيْ) و بگوید بدرستیکه منم (مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ ۝) از گردن نهادگانم حکم خدای را این آیت در شان حضرت پیغمبر ما است که خلق را بخدای دعوت کرد امام ابو اللیث رح فرمود که مراد علماء اند که معالم دین بمردم آموزانند و عمل صالح ایشان آن است که هر چه دانند بدان کار کنند و پاسخ مبتدیان که قواعد امر معروف و نهی منکر را تمهید دهند و عمل صالح ایشان صبر و تحمل است بر آنچه بدایشان رسد از مکاره و گفته اند هم آیه و مشایخ درین آیت داخلند و عایشه رض فرموده که نمی بینم این آیت را الا در شان مؤذنان صاحب عین المعانی آورده که چون بلال بانگ نماز آغاز کردی یهود گفتندی که کلاغ خدا می کند و بنماز می خواند و ضحاکان بیهوده بزبان ایشان گذشتی این آیت نازل شد بر تقدیر یکه در شان مؤذنان باشد عمل صالح ایشان آنست که میان اذان و اقامت دو رکعت نماز بگذارند (وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ط) و برابر نیست نیکی خوبی در مجازات و مکافات یعنی توحید و تشریک معاصی بستدیکی موجب رفع درجات است و دیگر سبب هبوط و درکات و گفته اند که حسنه رفعت است و سیئه ضعف یا مراد علم و جهل است و در تفسیر ماوردی و تبیان و عین المعانی آورده که حسنه دوستی آل رسول عم است و سیئه دشمنی ایشان (اِدْفَعْ) دفع کن سیئه را (بِالَّتِيْ) بآن چیزی که در نفس الامر (هِيَ اَحْسَنُ) آن نیکوتر است یعنی غضب را بحلم تسکین ده و گناه را بعفو مجزی کن و از لغو به تغافل در گذر (فَاِذَا الَّذِيْ) پس چون چنین کنی بآنکسی که باشد (بَيْنَكَ وَبَيْنَهٗ عَدَاوَةٌ) میان تو و او دشمنی هر آینه دوست گردد (كَاَنَّهٗ) گویا که او (وَلِيٌّ حَمِيْمٌ ۝) دوستی که کار سزا و خویشی مهربان و در اخفاف از امام اعظم رض نقل می کند که چون کسی بمن صبر نماند که دیگری مرا بدی گوید من او را دعای خیر و ثنای گویم تا او قتیکه خرمی یابم از آنکه او هم نیکی من میگوید (وَمَا يُلَقّٰىهَآ) و نمی یابند این خصلت که مقابله بدی است به نیکی (اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوْا ج) مگر آنانرا که صبر کنند بر مکاره و نفس را از انتقام باز دارند (وَمَا يُلَقّٰىهَآ) و عطا نکنند این عادت و صفت (اِلَّا ذُوْ حَظٍّ عَظِيْمٍ ۝) مگر خداوند بهره بزرگ را یعنی آنانرا که نصیبی تمام دارند از ایمان یا از کمال نفس یا از جزیا از اخلاق حسنه و گویند حظ عظیم بهشت است (وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ) و اگر برسد تو (مِنَ الشَّيْطٰنِ) از دیو (نَزْغٌ) وسوسه بتباهی یعنی اگر وسوسه شیطانی خواهد که بتباهی این صفت که مذکور شد تو را هم شکند (فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ ط) پس پناه جوی بخدای از شر او (اِنَّهٗ) بدرستیکه خدای (هُوَ السَّمِيْعُ) او است شنوا بر است تعاذ تو را (الْعَلِيْمُ ۝)

دانا است بینیت تو (وَمِنْ آيَاتِهِ) و از نشانهای قدرت الهی (اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ) شب است و روز که مناقضت یکدیگر اند روز بجهت آرایش و شب برای آسایش (وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ط) و دیگر آفتاب و ماهتاب که بسیری مقدر و اندازهٔ مقرر میروند و می آیند (لَا تَسْجُدُوا) سجده نکنید (لِلشَّمْسِ) مر آفتاب را (وَلَا لِلْقَمَرِ) و نه ماه را که ایشان مخلوقند مانند شما (وَاسْجُدُوا لِلَّهِ) و سجده کنید مر خدایرا (الَّذِي خَلَقَهُنَّ) آن خدای که بیافرید شب و روز و مهر و ماه را (إِن كُنتُمْ) اگر هستید شما که از روی یگانگی (إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ۝) مراد و امی پرستید چه سجود و اخص عبادت است آن خالق را باید نه مخلوق را و امام شافعی رح در این محل سجده می کند تا سجده مقترن باشد و این روایت مروی است از عبد الله بن مسعود رض (فَإِنِ اسْتَكْبَرُوا) پس اگر سرکشی کنند از سجده کردن خدایرا از آن چه زیان (فَالَّذِينَ عِندَ رَبِّكَ) پس آنانکه نزدیک پروردگار تواند از فرشتگان (يُسَبِّحُونَ لَهُ) نماز می گذارند برای او یا تسبیح می گویند مر او را و می ستایند (بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ) بشب و روز یعنی پیوسته بطاعت او مشغول اند (وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ ۝) و ایشان ملول نمی شوند از کثرت عبادت و بسیاری ستایش و پرستش و امام اعظم رض اینجا سجده می کند چه سخن سجده باینجا تمام شده و این روایت ابن عباس رض و ابن عمر است رض این سجده یازدهم است باتفاق علما از سجدات قرآنی و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات این و اسجدهٔ اجتهاد گفته و فرموده که اگر در آخر آیت اولی سجده کنند سجدهٔ شکر باشد چه مقارن است بقوله تعالی ان کنتم ایاه تعبدون و اگر بعد از آیت دوم سجود روند سجدهٔ نشاط و محبت بود چه مقرون است بدین کلمات که و هم لا یسامون (وَمِنْ آيَاتِهِ) و از نشانهای قدرت الهی (أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ) آن است که تو بینی زمین را (خَاشِعَةً) فرسوده و خشک شده (فَإِذَا أَنزَلْنَا) پس چون فرستیم (عَلَيْهَا الْمَاءَ) بران زمین آب باران را (اهْتَزَّتْ) بجنبش در آید بجهت رستن نبات از او (وَرَبَتْ ط) و بروید و افزون گردد و بگیاه (إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا) بدرستیکه آنکه آن زمین مرده را زنده کرد (لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ ط) هر آینه زنده کنندهٔ مردگان است (إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝) بدرستیکه او بهر چیزی از احیاء و اماتت توانا است و قدرت او نسبت باهر مقدور راست یکی است (إِنَّ الَّذِينَ) بدرستیکه آنانکه (يُلْحِدُونَ) میل می کنند و از طریق ثواب می گردند یا طعنه می نمایند یا تاویل باطل می کنند (فِي آيَاتِنَا) در آیتهای ما که قرآن است یا نشانهای قدرت که دال است بر وجود و قادر یکتا (لَا يَخْفَوْنَ) پوشیده نمی شوند (عَلَيْنَا ط) بر ما یعنی ما بر و امی دانیم و جزای طعن و الحاد بایشان می رسانیم (أَفَمَن يُلْقَىٰ فِي النَّارِ) آیا کسیکه انداخته شود در آتش باتفاق منکران

مراد ابو جهل است یعنی او که قابل سوختن باشد (خَيْرٌ) بهتر است (أَمْ مَّن يَأْتِي) آیا کسیکه بیاید (آمِنًا) ایمن از دوزخ (يَوْمَ الْقِيَامَةِ ط) از روز رستخیز که آن حضرت سؤالت بناء عم است و گفته اند حمزه یا عمار یا عثمان رض (اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ لا) امر تهدید است کناه می گوید عمل بکنید هر چه خواهید (إِنَّهُ) بدرستیکه خدای (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه شما می کنید (بَصِيرٌ) بینا است و بدان جزا خواهد داد * بیت *

* حیله و مکر رها کن که خدا می داند * * نقد منقوش میارد که معامل بیناست *

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) بحقیق آنانکه کافر شدند (بِالذِّكْرِ) بقرآن که بهترین یادکردنی است (لَمَّا جَاءَهُمْ ج) آن هنگام که آمد بدیشان و ایشان معاندان و ستیزندگانند (وَإِنَّهُ) و بدرستیکه قرآن (لَكِتَابٌ عَزِيزٌ) هر آینه کتابی است ارجمند و گرامی نزدیک خدای یا بسیار نفع باعدیم النظیر امام قشیری قدس سره فرمود که قرآن عزیز است زیرا که کلام رب عزیز است که ملک عزیز بر رسول عزیز آورد برای امت عزیزه یا آنکه نامهٔ دوست نزدیک دوست است و نامهٔ دوست نزد دوستان عزیز باشد * بیت *

* زنام و نامهٔ تو یافتیم عز و کرامت * * هزار جان گرامی فدای نام و نامت *

(لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ) نیاید بدان کتاب هیچ باطلی (مِن بَيْنِ يَدَيْهِ) از پیش وی (وَلَا مِنْ خَلْفِهِ ط) و نه از پس وی یعنی از هیچ جهت باطلی بوی مستطرف نشود و یا زیاده و نقصان بومی راه نیابد و اخبار آینده و گذشته دروغی یافته نشود (تَنزِيلٌ) فروفرستاده شده است (مِّنْ حَكِيمٍ) از خداوند دانا (حَمِيدٍ) ستوده (مَا يُقَالُ لَكَ) نمی گویند ترا ای محمد کفار قوم تو (إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ) مگر آنچه گفته شده است یعنی کافران پیشین گفتند (لِلرُّسُلِ) مر فرستادگان را (مِن قَبْلِكَ ط) پیش از تو حضرت عزت تسلی میدهد طیب خود را که از سخنان کفار اندوهناک مباش که پیش از تو بر پیغمبری که بوده منکران قوم او با او همین گفتند که با تو می گویند (إِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه آفریدگار تو (لَذُو مَغْفِرَةٍ) هر آینه خداوند آمرزش است مر انبیاء و متابعان ایشان را (وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ط) و خداوند عقوبت دردناک مر مشرکان و مکذبان را آورده اند که کفار قریش گفتند چرا قرآن بلغت عجم فرو نیاید و چرا بعضی او عربی و بعضی عجمی نبود تا هر دو قوم از و بهره بر مند آیت آمد که (وَلَوْ جَعَلْنَاهُ) و اگر ما می فرستادیم این کتاب را (قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا) قرآنی بلغت غیر عرب (لَّقَالُوا) هر آینه می گفتند کافران عرب (لَوْلَا فُصِّلَتْ) چرا پیدا و هویدا نکردند (آيَاتُهُ ط) آیتهای کتاب را بزبانی که ما فهم می کنیم (ءَأَعْجَمِيٌّ) یا کلام عجمی (وَعَرَبِيٌّ ط) و مخاطب عربی (قُلْ) بگو ای محمد (هُوَ) این کتاب (لِلَّذِينَ آمَنُوا) مر آنانرا که گرویدند (هُدًى) راه نموده است بحق (وَشِفَاءٌ ط)

وشفا بخشنده از امراض شک و شبهه (وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ) و آنانکه نمی گروند بآن (فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ) در گوشهای ایشان گرانی است یعنی تصامم می کنند و بگوش هوش نمی شنوند (وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ط) و قرآن بر ایشان کوری است و پوشیدگی تا جلوه جمال کمال آن نابیوسته (أُولَٰئِكَ) آن گروه که از شنیدن قرآن و حقیقت آن کور اند (يُنَادَوْنَ) ندا کرده می شوند (مِن مَّكَانٍ بَعِيدٍ ۞) از جای دور یعنی مثل ایشان چون کسی است که او را از مسافت دور و دراز بخوانند و نه راه بیند و نه آواز شنود پس او را از آن ندا چه نفع رسد

* بیت *

* ندای اقبال می گوید که ای ناقابلان * * بسی نزدیک نزدیک و شما بس دور دور *

(وَلَقَدْ آتَيْنَا) و هر آینه ما دادیم (مُوسَى الْكِتَابَ) موسی را توریت (فَاخْتُلِفَ فِيهِ ط) پس اختلاف کردند در قرآن بعضی باور داشتند و جمعی تکذیب کردند (وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ) و اگر نه کلمه که پیشی گرفت است (مِن رَّبِّكَ) از پروردگار تو یعنی وعدهٔ قیامت و فصل خصومت در عرصهٔ محشر یا تاخیر عذاب کذبان (لَقُضِيَ) هر آینه حکم کرده شدی (بَيْنَهُمْ ط) میان اهل تکذیب و مستاصل شدندی (وَإِنَّهُمْ) و بدرستیکه مشرکان عرب یا یهود (لَفِي شَكٍّ) هر آینه در گمان اند (مِّنْهُ) از قرآن یا توریت (مُرِيبٍ ۞) گمانی باضطراب آورنده (مَّنْ عَمِلَ) هر که بکند (صَالِحًا) کاری نیکو (فَلِنَفْسِهِ) پس از برای نفس او است یعنی نفع او بوی رسد (وَمَنْ أَسَاءَ) و هر که بکند فعل بد (فَعَلَيْهَا ط) پس بر نفس او است یعنی ضرر آن بد و باز گردد (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ) و نسبت آفریدگار تو ستم کننده (لِّلْعَبِيدِ ۞) مر بندگان خود را که فراخور عمل مکافات نفرماید

(إِلَيْهِ يُرَدُّ) بسوی خدای باز گردانیده شود (عِلْمُ السَّاعَةِ ط) دانستن قیامت یعنی چون از زمان سوال کنند علم آن حوالهٔ حضرت الهی می باید کرد که کسی را ندانند (وَمَا تَخْرُجُ مِن ثَمَرَاتٍ) و بیرون نیاید هیچ میوه (مِّنْ أَكْمَامِهَا) از غلافهای خود (وَمَا تَحْمِلُ) و باز نگیرد (مِنْ أُنثَىٰ) هیچ مادهٔ از انسان و سایر حیوانات (وَلَا تَضَعُ) و ننهد بار خود (إِلَّا بِعِلْمِهِ ط) مگر بدانش خدای یعنی چنانچه قیامت را او داند علم ثمار و نتایج نیز خاصهٔ او است (وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ) و روزی که بخواند خدای مشرکان را و از روی توبیخ گوید (أَيْنَ شُرَكَائِي) کجا اند انباز ان من بزعم شما (قَالُوا آذَنَّاكَ) گویند خدایا شنودیم ما ترا و گفتیم (مَا مِنَّا) نیست از ما (مِن شَهِيدٍ ۞) هیچ گواهی دهندهٔ بر شرک ایشان چه ما از ایشان تبرا کردیم (وَضَلَّ عَنْهُم) و گم شود از مشرکان (مَّا كَانُوا يَدْعُونَ) آنچه بودند که می پرستیدند (مِن قَبْلُ) پیش از قیامت یعنی بتانرا که در دنیا می پرستیدند در آن روز نمی بینند یا از ایشان مدد نیابند (وَظَنُّوا) و یقین دانند که از عذاب و عقوبت

الیه یرد والثمرات من اکمامها ۴۵

(مَالَهُمْ) نیست مر ایشان را (مِنْ مَحِيصٍ ۞) هیچ گریزگاهی (لَا يَسْئَمُ الْإِنْسَانُ) ملول نمی شود آدمی (مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ) از خواهش نیکی در دین همان چون نعمت و امثال آن (وَإِنْ مَسَّهُ الشَّرُّ) و اگر برسد او را بدی چون تنگدستی و بیماری (فَيَئُوسٌ) پس ناامید است از راحت (قَنُوطٌ ۞) امید برنده از رحمت و یاس و قنوط صفت کافران و گمراهان است (وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ) و اگر بچشانیم ما آن کافر را (رَحْمَةً مِنَّا) بخششی و بخشایشی از نزدیک ما چون تندرستی و توانگری (مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ) از پس سختی که باو رسیده باشد (لَيَقُولَنَّ) هر آینه گویند (هَٰذَا) این خیر و عافیت (لِي) برای من است و من مستحق آنم یا دایم مرا خواهد بود و زوال نخواهد یافت (وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً) و گمان نمی برم قیامت را برخاسته یعنی حاضر شده مرا در کار حشر و بعث است (وَلَئِنْ رُجِعْتُ) و اگر بازگردانده مرا (إِلَىٰ رَبِّي ج) بسوی پروردگار من یعنی بروجهی که مسلمانان توهم کردند که قیامت قائم شود و مرا برانگیزند (إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ ج) هر آینه نیکوتر است مرا نزد او آنچه نیکوتر باشد یعنی استحقاق من مر نعمت و کرامت را ثابت است خواه در دنیا خواه در عقبی * مصرع * زهی تصور باطل زهی خیال محال * امام ثعلبی رح از حسن بن علی بن ابی طالب رض نقل می کند که کافر را دو تمنای عجیب است یکی در دنیا که می گوید در روز قیامت نعیم بهشت مرا خواهد بود یکی در عقبی که خواهد گفت یا لیتنی کنت ترابا و هیچ کدام از بین دو تمنای وجود نخواهد گرفت (فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) پس خبر کنیم آنانرا که نگرویدند (بِمَا عَمِلُوا) بآنچه کردند از کفر و تکذیب و اخبار بتعذیب که خواهد بود (وَلَنُذِيقَنَّهُمْ) و هر آینه بچشانیم ایشانرا (مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ۞) از عذاب درشت و بزرگ که بدیشان رسد عکس آن که اعتقاد کرده بودند از نعمت و کرامت (وَإِذَا أَنْعَمْنَا) و چون انعام کنیم و در عافیت بگذاریم (عَلَى الْإِنْسَانِ) بر کافران (أَعْرَضَ) روی بگرداند از شکر (وَنَأَىٰ بِجَانِبِهِ ج) و دور شوند یعنی بخود از راه حق دور شوند یا خود را بیک طرف کشند از هیاس داری (وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ) و چون برسد او را بلا و محنت (فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ۞) پس خداوند دعای بزرگ و بسیار است تشبیه کرد دعای بزرگ را بچیزی که پنهان دارد بجهت کثرت و وسعت آن (قُلْ) بگو ای محمد (أَرَأَيْتُمْ) خبر دهید مرا که (إِنْ كَانَ) اگر باشد قرآن (مِنْ عِنْدِ اللَّهِ) از نزد یک خدای (ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ) پس شما کافر شوید بدان بی تامل در آن (مَنْ أَضَلُّ) کیست گمراه تر (مِمَّنْ هُوَ) از آن کسی که او (فِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ ۞) در خلافی باشد دور از خدای یعنی که باشد از شما گمراه تر که بیوسته در مقام ستیزه و عناد و اعمال و اقصاد بدو وضع موصول بجای صله شرح حال و تبیان مزید ضلال ایشان است و در تفسیر امام ابوالبیث

مذکور است ابو جهل مر حضرت را عم گفت آیتی بما بنمای آنحضرت عم ماه را بدو نیم کرد ابو جهل گفت ای قریش محمد شما را سحر کرد شما باطراف وجوانب مکه کس فرستید تا از مردم سوال کنند که این صورت را دیده اند یانی اگر اهل آفاق دیده اند آیت الهی است وگرنه سحر محمدی است پس رسل بهر طرف فرستادند همه از رویت آن خبر دادند ابو جهل گفت هذا سحر مستمر این جادوی است بهر آفاق فرا رسید حضرت عزت آیت فرستاد که (سَنُرِيهِمْ) زود باشد که بنمائیم ایشان را یعنی کفار قریش را (اٰيٰتِنَا) نشانهای قدرت خود که یکی از آن شق قمر است (فِي الْاٰفَاقِ) در کنارهای جهان (وَفِيْ اَنْفُسِهِمْ) و در نفسهای ایشان یعنی در که (حَتّٰى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ) تا روشن شود مر ایشان را (اَنَّهُ الْحَقُّ ط) آنکه رسول حق است (اَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ) آیا بسنده نیست پروردگار تو (اَنَّهٗ) آنکه او (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بر هر چیز (شَهِيْدٌ ۝) گواه است یعنی اگر کفار انکار معجزات تو کنند حضرت آفریدگار گواه تو بس است بعضی بر آنند که دلیل آفاقی اخبار آن حضرت عم بود از حوادث آینده و قایع کاینه چون فتح روم و یمن و فارس و آیت انفسی آنچه میان اهل مکه واقع شده از قتل و قحط و خوف و مقهوریت و در عالم آورده که آفاقی وقایع امم ماضیه است که ایشان را ازان خبر دادند و انفسی واقعهٔ روز بدر و در فصول از محمد بن کعب رح نقل کرده است که آفاقی غلبهٔ دین اسلام است بوقت ظهور مهدی و انفسی آنچه بوقت پیغمبر عم بود از فتح مکه و ورود وفود اعراب و جمعی ضمیر را عاید بآدمیان دارند یعنی بنمایم مردمان را دلایل آفاقی که بر عدم پنهان است و آیات انفسی که هلاکت ابدان است یا در آفاق اختلاف ازمنه و امکنه و در انفس تفاوت کلی در احوال و امزجه یا آفاقی عجایب مصنوعات است از آسمان و زمین و معماریگان و اشجار و انهار و اثمار و جز آن و انفسی بدایع حکمت و غرایب صنع که در نفس انسان مودع است و در احقاف آورده که آفاق عالم کبیر است و انفس عالم صغیر و هر چه از دلایل قدرت در عالم کبیر هست نمودار آن در عالم صغیر هست

شعر

* وتزعم انک جرم صغیر * * وفیک انطوی العالم الاکبر *

جمیع آنچه در عالم است مفصلا در نشأهٔ انسان مندرج است مجملا پس انسان عالم صغیر منفصل از روی مرتبهٔ انسان عالم کبیر است و عالم انسان صغیر

رباعی

* ای آنکه ترا هست یک اسکندر و جم * * از حرص معاش در بلی نیم درم *
* عالم همه در تست و لیکن از جهل * * پنداشته تو خویش را در عالم *

و تطبیق آیات آفاقی و انفسی مناسب این مختصر نیست شمه از شمایل این آیت بعون الملک الغافر در تفسیر جواهر گذارش خواهد یافت (اَلَآ اِنَّهُمْ) بدانید که کافران (فِی مِرْیَةٍ) در شک اند (مِّنْ لِّقَآءِ رَبِّهِمْ ط) از لقای پروردگار خود به بعث و جزا (اَلَآ اِنَّهٗ) بدانید که او (بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ ۝) بهر چیزها محیط و قادر رسنده است بعلم و قدرت و جمیع و تفاصیل آن شیاء اند و هر چه خواهد که در ملک خود بکند تواند

هیچ کس را مجال چون و چرا نیست * نظم *

* علم بی جهل و قدرت بی عجز * خاص مر حضرت الهی را است *

* آنچه باید در انفس و آفاق * کند از حکم بادشاهی راست *

سورة الشوری مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ وهی ثلث وخمسون آیة

(حٰمٓ ۝ عٓسٓقٓ ۝) حروف مقطعه اشارت بکواین وحوادث فتن و وقایع است امام ثعلبی روح از ابن عباس رض نقل می کند که مرتضی علی کرم الله وجهه فتنها را می شناخته از حم عسق و گفته اند حا حرق است و میم مهلکه و عین خراب و سین مسخ و قاف قذف و حدیثی مرفوع هست که بعد از نزول این حرف اثر اند و هی از جبین مبین حضرت سید المرسلین عم ظاهر شد و چون سبب پرسیدند فرمود که مرا خبر داده اند که بچیزها که بامت من نازل خواهد شد پس ذکر قذف و مسخ و خسف و امثال آن کرده اند تا خروج دجال و نزول عیسی عم و تولی آن است که این حروف مبادی اسم حکیم و مجید و علیم و سمیع و قدیر است یا اشارت است بصفت حلم و مجد و علم و ثنا و قدرت و در کشف الاسرار آورده که این حروف ابای است بآن عطایا که حق سبحانه بحضرت رسالت پناه عم ارزانی داشت حا حوض مورود او است یعنی حوض کوثر که تشنه لبان را از امت سیراب گرداند و میم ملک ممدود او که از مشرق تا بمغرب بتصرف امت او در آید و عین عز وجود او که اعز هر آشیا نزد حق سبحانه او بوده و عین عطای مشهود او که هیچکس بر رفعت رتبه او نرسید و قاف مقام محمود او در شب معراج که درجه اولی او است و در روز قیامت که شفاعت کبری است

* نظم * * مقام تو محمود و نامت محمد * بدین سان مقامی و نامی کرا و *

(کَذٰلِکَ) مثل آنچه درین سوره است از معانی (یُوْحِیْ اِلَیْکَ) پیوسته وحی می کند بسوی تو (وَاِلَی الَّذِیْنَ مِنْ قَبْلِکَ) و وحی کرده است بآنانکه پیش از تو بوده اند از رسل (اللّٰهُ الْعَزِیْزُ) خدای غالب که هیچ کس او را از انزال وحی باز نتواند داشت (الْحَکِیْمُ ۝) و انما بحال کسیکه سزاوار نزول وحی است بر (لَهٗ مَا فِی السَّمٰوٰتِ) مراو راست آنچه در آسمانها است از ملکان علویات (وَمَا فِی الْاَرْضِ)

ع ۱

و آنچه در زمین است از گوناگون مخلوقات (وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ۝) و او هست برتر و بزرگتر که رفعت و عظمت و سلطان شان او راست (تَكَادُ السَّمٰوٰتُ) نزدیک شد آسمانها که از عظمت او (يَتَفَطَّرْنَ) بشکافند (مِنْ فَوْقِهِنَّ) از بر یک دیگر یعنی اول آسمان بلند تر شکافد پس از این یکیک متشقق گردد و در شگاف آرد و این حال در ظهور کبریا و جلال اعظم و اتم است چه بالای آسمان اعلی عرش و کرسی و صفوف ملایک اند پس ابتدای انفطار از انجا دلیلی بزرگ است بر آثار عظمت پروردگار (وَالْمَلٰٓئِكَةُ يُسَبِّحُونَ) و فرشتگان یعنی جمله حرش با هم ایشان تنزیه می کنند ذات حق را تنزیهی مقترن (بِحَمْدِ رَبِّهِمْ) بحمد پروردگار ایشان یعنی تسبیح و حمد با هم می گویند چه یکی نفی نقص است و یکی اثبات کمال (وَيَسْتَغْفِرُونَ) و آمرزش طلبند از خدای (لِمَنْ فِي الْأَرْضِ) از برای کسانیکه در زمین اند از مومنان (أَلَآ إِنَّ اللّٰهَ) بدانید بدرستیکه خدای (هُوَ الْغَفُورُ) او است آمرزنده گناه بندگان (الرَّحِيمُ ۝) مهربان بر ایشان بقبول توبه (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا) و آنانکه فرا گرفتند (مِنْ دُونِهِ) بجز خدای (أَوْلِيَآءَ) دوستان یعنی انداد و شرکا که بدوستی ایشان را پرستش می کنند (اللّٰهُ حَفِيظٌ) خدای نگاهبان است (عَلَيْهِمْ) بر اقوال و احوال و اعمال ایشان و مناسب آنها جزا خواهد داد (وَمَآ أَنْتَ عَلَيْهِمْ) و نیستی تو ای محمد بر ایشان (بِوَكِيلٍ ۝) گماشته شده تا حفظت اعمال ایشان کنی بلکه بر تو است دعوت و تبلیغ احکام شریعت (وَكَذٰلِكَ) و همچنانکه وحی کردیم بهر پیغمبری بسان قوم او (أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ) وحی کردیم تو را (قُرْءَانًا عَرَبِيًّا) قرآنی بلغت قوم تو که عرب اند (لِّتُنذِرَ) تا بیم کنی بدان (أُمَّ الْقُرٰى) اهل مادر شهرها را که مکه است (وَمَنْ حَوْلَهَا) و هر که گرداگرد آن باشد یعنی جمیع اهالی بلدان را و مقرر است که تمام زمین را از زمین مکه بسط کرده اند پس اصل همه بلاد او است و همه بر حوالی وی اند (وَتُنذِرَ) و بیم کنی مردمان را (يَوْمَ الْجَمْعِ) روز جمع یعنی روز قیامت (لَا رَيْبَ فِيهِ ط) هیچ شکی نیست در وقوع آن و او را روز جمع گفت که خلایق اولین و آخرین در آنجا مجتمع باشند یا جمع کند ارواح با اشباح یا اعمال یا هر کسی را با مثل او بعد از اجتماع دیگر باره متفرق سازند ایشان را (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ) گروهی را در بهشت برند که مومنان موحد اند (وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ۝) و گروهی را در دوزخ افکنند که منافقان و مشرکان اند (وَلَوْ شَآءَ اللّٰهُ) و اگر خواستی خدای (لَجَعَلَهُمْ) هر آینه گردانیدی همه خلایق را (أُمَّةً وَاحِدَةً) گروهی یک تا براه هدایت یا در طریق ضلالت (وَلٰكِن يُدْخِلُ) ولیکن در می آرد (مَنْ يَشَآءُ) هر که خواهد براه نمونی و توفیق عبادت (فِي رَحْمَتِهِ ط) در بهشت خود (وَالظّٰلِمُونَ) و ستمکاران یعنی سرگردانان بیابان غوایت و خذلان از اهل شرک و نفاق

(مَالَهُمْ) نیست مرایشان را (مِّن وَّلِيٍّ) هیچ دوستی که متولی کار ایشان گردد (وَّلَا نَصِيرٍ) و نه یاری که عذاب از ایشان بردارد (أَمِ اتَّخَذُوا) بلکه فراگرفتند کافران (مِن دُونِهِ) بجز خدای (أَوْلِيَاءَ ج) دوستان مانند اصنام و لات دوستی ایشان می زنند (فَاللَّهُ) پس خدای بحق (هُوَ الْوَلِيُّ) او است دوستی که دوست گیرد دوستان را (وَهُوَ يُحْيِي الْمَوْتَىٰ ج) و او است که زنده گرداند مردگانرا بقدرت نه بتان عاجز ایشان (وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) و خدای بر همه چیز (قَدِيرٌ) توانا است و اصنام ایشانرا توانائی نیست * نظم *

* او است قادر بحکم کن فیکون * * غیر او جمله عاجزند و زبون *

* عجز را سوی قدرتش ره نیست * * عقل از ین کارخانه آگه نیست *

ع ۲ (وَمَا اخْتَلَفْتُمْ) و آنچه اختلاف می کنید ای مومنان (فِيهِ) در ان چیز ها کافران (مِن شَيْءٍ) از هر چیزی از امور دین و دنیا (فَحُكْمُهُ) پس حکم او مفوض است (إِلَى اللَّهِ ط) بخدای و او حکم خواهد کرد در ان روز قیامت (ذَٰلِكُمُ) آن کس که حکم بحق صفت او است (اللَّهُ) خدای بحق است (رَبِّي ج) پروردگار من (عَلَيْهِ) بر او نه بر غیر او (وَتَوَكَّلْتُ ج) اعتماد کردم در همه کارها و مهمات خود بکرم وی تفویض نمودم (وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ۝) و بسوی او باز می گردم در همه احوال فی الحقیقت بنده در اجزاء مرجع و مآب نیست (فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) آفریننده و پدید آرنده آسمانها و زمینها (جَعَلَ لَكُم) پیدا فرید برای شما (مِّنْ أَنفُسِكُمْ) از جنس شما (أَزْوَاجًا) زنان (وَمِنَ الْأَنْعَامِ) و آفرید از چهارپایان (أَزْوَاجًا ج) صنفهای گوناگون (يَذْرَؤُكُمْ) بسیار می گرداند شمارا (فِيهِ ط) در تزاوج و تناسل درین وجه از خلقت (لَيْسَ) نیست (كَمِثْلِهِ) مانند او (شَيْءٌ ج) چیزی لفظ مثل در کلام عرب زاید می باشد مثل قوله تعالی فان آمنوا بمثل ما آمنتم به یا مثل بمعنی ذات است چنانچه گویند مثلک لا یفعل کذا و در ین آیت نشاید مثل را بر حقیقت گذاشتن چه موذی شود به تناقص که اثبات مثل و نفی آن است * بیت *

* ذات ترا صورت و پیوندی * * تو بکس و کس بتو مانندی *

* شعر * * جل الاله عن ان تدري حقیقته * * من لا له المثل لا تضرب له المثل *

(وَهُوَ السَّمِيعُ) و او شنوا است مجموع مسموعات را (الْبَصِيرُ ۝) بینا است همه مبصرات را (لَهُ) مر او راست (مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ج) کلید های خزاین آسمان و زمین یعنی مفاتیح رزق چه خزینهٔ آسمانها مطر است و گنجینهٔ زمین نبات (يَبْسُطُ الرِّزْقَ) گشاده می گرداند روزی را (لِمَن يَشَاءُ) برای هر که می خواهد بمقتضای ارادت (وَيَقْدِرُ ط) و تنگ می سازد بهر که می خواهد بر وفق مشیت

(اِنَّهٗ) بدرستیکه او (بِکُلِّ شَیْءٍ) بهر چیزاز دقایق باسخنهای قبض وبسط (عَلِیْمٌ ۝) دانا است (شَرَعَ) بیان کرد وهویدا ساخت وبرگزید خدای (لَکُمْ) برای شما (مِّنَ الدِّیْنِ) از طاعت وعبادت واصل توحید (مَا وَصّٰی بِهٖ) آنچه فرموده بود بآن چیز (نُوْحًا) نوح بن ملک عم را (وَّالَّذِیْٓ اَوْحَیْنَآ) وآن چیزیکه وحی کردیم (اِلَیْکَ) تو یعنی اصل مشترک از دین که میان تو ونوح عم بوده (وَمَا وَصَّیْنَا بِهٖٓ) وآنچه وصیت کرده بودیم بدان (اِبْرٰهِیْمَ وَمُوْسٰی وَعِیْسٰی) این پیغمبران را از وصول دین (اَنْ اَقِیْمُوا الدِّیْنَ) بآنکه اقامت کنید وبپای دارید دین را که ایمان است بآنچه تصدیق آن واجب باشد وفرمان برداری احکام خدای (وَلَا تَتَفَرَّقُوْا فِیْهِ ط) ومتفرق مشوید دران یعنی اختلاف کنید دران اصل که توحید وطاعت است چه دروغ توحید وشرایع اختلافات باشد بحسب ازمنه واوقات ومصالح عباد (کَبُرَ) بزرگ وگران ودشوار است (عَلَی الْمُشْرِکِیْنَ) بر شرک آرندگان (مَا تَدْعُوْهُمْ) آنچه تومی خوانی ایشان را (اِلَیْهِ ط) بسوی آن از توحید ونفی شرک (اَللّٰهُ یَجْتَبِیْٓ اِلَیْهِ) خدای می کشد وجمع می کند بسوی خود آنچه تو می خوانی یابدین درست وراست (مَنْ یَّشَآءُ) هر کرا می خواهد یامی گزیند برای دوستی خود یا بجهت رسالت آنرا که اراده کند (وَیَهْدِیْٓ) وراه نماید بتوفیق وارث (اِلَیْهِ) بدین حق (مَنْ یُّنِیْبُ ۝) هر که بازگردد بحق وروی آرد بسوی او یعنی هر که از غیر اعراض کند وباو رجوع کند حق سبحانه راه راست بدو نماید ❊ بیت ❊

❊ نخست از طالبی از همه بگذر ❊ دمی دمساز آدم باش یکسر ❊

(وَمَا تَفَرَّقُوْٓا) وپراگنده نشده اند امم گذشته چون عاد وثمود واصحاب ایکه وجز آن یعنی جدا نگشته از دین (اِلَّا) مگر (مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ) از پس آنکه آمد ایشان دانش از اخبار پیغمبران یا از دین برنگشتند یهود ونصاری مگر بعد از آنکه دانستند پیغمبر را از آیات توریت وانجیل یا بعد از علم با آنکه تفرق ضلال محض است (بَغْیًۢا) واین برگشتن از روی ستمگاری وجباری بود که واقع است (بَیْنَهُمْ ط) میان ایشان یا برای طلب جاه ورياست یا بسبب حسدی که بر پیغمبر عم داشتند (وَلَوْلَا کَلِمَةٌ سَبَقَتْ) واگر نه کلمه بودی که پیشی گرفته است یعنی وعده داده (مِنْ رَّبِّکَ) از پروردگار تو در مهلت دادن ایشان (اِلٰٓی اَجَلٍ مُّسَمًّی) تا زمان نام برده که آخر عمر است یا روز قیامت (لَّقُضِیَ بَیْنَهُمْ ط) هر آینه حکم کرده شدی میان ایشان بعذاب مبطله وخلاص محق (وَاِنَّ الَّذِیْنَ) وبدرستیکه آنانکه (اُوْرِثُوا الْکِتٰبَ) داده شده اند کتاب یعنی قرآن را (مِنْۢ بَعْدِهِمْ) از پس امتان گذشته مراد کافران زمان حضرت رسالت پناه عم اند که قرآن بدیشان دادند ایشان (لَفِیْ شَکٍّ مِّنْهُ) هر آینه در گمانند

از دین یا از قرآن یا از پیغمبر شما (مُرِيبٍ ۞) شکی در تهمت انگیزه (فَلِذٰلِكَ) پس برای این تفرقه که از ایشان واقع شده (فَادْعُ ۚ) پس بخوان مرخلق را باتفاق بر ملت اسلام (وَاسْتَقِمْ) و ثابت باش بر دعوت (كَمَا أُمِرْتَ ۚ) همچنانکه فرموده شده بآن و تبیان آورده کرولید بن مغیره با حضرت رسالت پناه عم گفت از دین و دعوت که داری رجوع کن تا من نصفی از اموال خود بتو دهم و شبیه بین ربیه وعده کرد که بدین پدران باز آی تا ترا خزانه و در عقد تو در آرم این آیت نازل شد که بر دعوت خود بقیم و در دین و ملت مستقیم باش (وَلَا تَتَّبِعْ) و پیروی مکن (أَهْوَاءَهُمْ ۚ) آرزوهای باطلهٔ ایشان را (وَقُلْ آمَنْتُ) و بگو بگرویدم (بِمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ) بآنچه فرو فرستاده است خدای (مِنْ كِتَابٍ ۚ) از کتاب بدین و پیغامبرم پیش از من یعنی بر جمیع کتب منزله ایمان دارم و حق سبحانه در هیچ کتابها توحید حکم کرده است (وَأُمِرْتُ) و فرموده شدم (لِأَعْدِلَ) بآنکه عدل کنم و سویت نگاه دارم (بَيْنَكُمْ ط) میان شما یعنی اشراف و ارازل را حق خوانم و در تبلیغ شرایع و احکام میل نکنم (اَللّٰهُ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ ط) خدای آفریدگار ما و شماست (لَنَا أَعْمَالُنَا) ما را است جزای کردارهای ما (وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ ط) و مر شما را است پاداش اعمال شما (لَا حُجَّةَ) هیچ خصومتی نیست (بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ ط) میان ما و شما یعنی حق ظاهر شده و احتجاج را مجال نماند و اگر کسی خلاف کند از روی عناد و سرکشی خواهد بود (اَللّٰهُ يَجْمَعُ) خدای جمع کند (بَيْنَنَا ج) میان ما بقیامت (وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۞) و بسوی او است باز گشت همه نزد بعضی حکم عدم احتجاج بآیت السیف منسوخ است (وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ) و آنانکه از کفار خصومت کنند و جدال ورزند (فِي اللّٰهِ) در دین خدای عزوجل (مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ) از پس آنکه اجابت کردند مر قول خدای را یعنی در روز میثاق اقرار آوردند بربوبیت او مر او دیدند که سخن خدای را اجابت نموده اند در توریت و بمصطفی عم ایمان آوردند یا آنکه مجادله می کنند پس از آنکه خدای اجابت کرد دعای رسول خود را باظهار معجزات و دلالت کند بر صدق او (حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةٌ) حجت ایشان باطل است (عِنْدَ رَبِّهِمْ) نزدیک پروردگار ایشان چه بعد از ظهور آیات ایراد حجج خصمان عناد محض است (وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ) و بر ایشان است خشم خدای بسبب مجادله در ابطال دین (وَلَهُمْ) و مر ایشان را است بجهت کفر ایشان (عَذَابٌ شَدِيدٌ ۞) عذابی سخت که آن آتش دوزخ باشد (اَللّٰهُ) خدای بحق (الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ) آن کسی است که فرو فرستاده است کتاب را (بِالْحَقِّ) براستی و درستی (وَالْمِيزَانَ ط) و منزل گردانید ترازو را که موزونات آن سنجند تا در بارهٔ خرنده و فروشنده ظلم نکنند و محققان رانند که مراد از میزان

عدل است در معاملات و از عدل در راستی بمیزان کتابت کرد که آلهٔ عدل است و انزال عدل عبارت باشد از فرمودن بدان و در عین المعانی آورده که مراد از میزان محمد است ﷺ که قانون عدل بوی میرسید می یابد و انزال و ارسال او است (وَمَا یُدْرِیكَ) و چه چیز دانا کرد ترا و نوحی دانی (لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِیبٌ ج) شاید که وقت قیامت نزدیک بود امام زاهدی فرمود که لعل برای تحقیق است یعنی البته عنی که دران قیامت قایم شود نزدیک است (یَسْتَعْجِلُ) شتاب می کنند (بِهَا) بساعت یعنی بآمدن آن (الَّذِینَ) آنانکه (لَا یُؤْمِنُونَ بِهَا ج) نمی گروند بآن یعنی استعجال از روی تکذیب و استهزا است یا می خواهند که پیغمبر عم وقتی معین کند تا آن وقت بیاید قیامت بیاید ایشان را بر وجهی باشد (وَالَّذِینَ آمَنُوا) و آنانکه گرویدند بخدا و رسول او و قیامت (مُشْفِقُونَ) ترسانند (مِنْهَا) از قیامت چه می دانند که خدای با ایشان چه کند و محاسبه و مجازات بر چه وجه بود (وَیَعْلَمُونَ) و میدانند (أَنَّهَا الْحَقُّ ط) آنکه آمدن ساعت راست است (أَلَا إِنَّ الَّذِینَ یُمَارُونَ) بدانید که بتحقیق آنکه خصومت و جدال می کنند (فِی السَّاعَةِ) در آمدن قیامت (لَفِی ضَلَالٍ بَعِیدٍ ۞) هر آینه در گمراهی اند دور از صواب (اللَّهُ لَطِیفٌ) خدای دانا است یا نیکوکار (بِعِبَادِهِ) به بندگان خود (یَرْزُقُ مَنْ یَشَاءُ ج) روزی دهد بلطف خود و هر که خواهد (وَهُوَ الْقَوِیُّ) و او توانا است در لطف و رحمت (الْعَزِیزُ ۞) غالب در حکم و ارادت در فصول آورده که لطیف چهار معنی دارد یکی مهربان و امام قشیری فرموده که از لطف او است که بیشتر از کفایت دهد و کمتر از قوت کار فرماید دوم نوازنده و کدام نوازندگی بآن برابر که بندگان را بخود اضافت فرمود سوم باریک دان و دریدن که خفیات امور را داند و اسرار صدور بر وی پوشیده ماند و چهارم پوشندهٔ کار که کس را بر سر قضا و قدر او راه نبود و در کار او چون و چرا دخل ندارد * نظم *

* کسی زچون و چرا دم نمی تواند زد * * که نقش بند حوادث درای چون و چرا است *

* چرا مگو که چرا دست بسته قدرت است * * زچون ملاف که چون نیز پا بمال قضا است *

در موضح آورده که لطیف آن است که خواص امور را بعلم داند و جرایم جمهور را بحلم درگذراند در ترجمه رشف فرموده که لطیف آنست علم شامل او محیط بر خواص مصالح و حکمت باهره اش مشتمل بر فواید منافع باشد در کشف الاسرار معنی لطیف چنین درج آورده که نعمت بقدر خود دارد و شکر بقدر بنده خواست در آیت نکات بسیار و فواید بیشمار است و حوالهٔ اطلاع معنی لطیف بتفصیل بر جواهر التفسیر است (مَنْ كَانَ یُرِیدُ) هر که باشد که خواهد بعمل خود (حَرْثَ الْآخِرَةِ) کشت خرآن سرای

ع ۳

یاپاداش آن را (نُزِدْ لَهُ) بیفزایم مراورا (فِي حَرْثِهِ ج) در زرع خرباد رثواب آخرت از ثواب آن جهان بذکرحرث خرداد ازجهت تمثیل یعنی چنانچه کشت دانه دامی افزاید تاکی ازان بسیار می شود و هم چنین عمال مومن روز بروز نزد خدای تعالی افزون می گردد تاهدی که یکده ره بر ابرکوه احد شود (وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ) وهر که باشد که خواهد بکردار خود (حَرْثَ الدُّنْيَا) نیکی دنیا سعی کند در حصول متاع آن (نُؤْتِهِ مِنْهَا) بدهیم اورا از دنیا آنچه بر قسمت ازلی نصیب او باشد (وَمَا لَهُ) ونیست مراورا (فِي الْاٰخِرَةِ) در آن سرای (مِنْ نَّصِيبٍ ۝) هیچ بهرهٔ مراد کفار انند که همین دنیا خواهند وبس بامنافقانیکه رعزوها بامومنان اتفاق نمودندی وغرض ایشان غنیمت بودی وبس درین آیت فرمود که هر که دنیا خواهد آنچه تقدیر کرده باشیم بوی دهیم واز نعمت آخرت بی بهره ماند وهر که آخرت طلبد نصیب خود از دنیا ببرد و درعقبی زیاده از زیادت فیض یابد

* بیت * * بیت *

* دنیا طلبی بهرهٔ دنیات دهند * * عقبی طلبی هر دو بیک جات دهند *

چنان است که کافران تصور کرده اند (اَمْ لَهُمْ شُرَكٰٓؤُا) آیامر ایشان را انبازانند یعنی مرایشانرا دیوان هستند که درمعصیت شریک ایشانند (شَرَعُوْا لَهُمْ) نهادند برای ایشان یعنی بیاراستند در دل ایشان (مِّنَ الدِّيْنِ) از کیش جاهلیت (مَا لَمْ يَاْذَنْ) آنچه دستوری نداده است ونفرموده (بِهِ اللّٰهُ ط) آن خدای هیچ کس را مانند شرک وانکار بعث وعمل برای دنیا وتحریم بحیره وسایبه وامثال آن (وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ) واگر نه کلمهٔ راست بودی یعنی قضای سابق بتاخیر مکافات ایشان (لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ط) هرآینه حکم کرده شده بودی میان کافر ومیان مومن یامیان مشرکان ومشرکان هریک جزا بسزا یافته بودندی اما وعدهٔ فصل میان ایشان در قیامت است (وَاِنَّ الظّٰلِمِيْنَ) وبدرستیکه ستمکاران یعنی کافران (لَهُمْ) مرایشانرا است دران روز (عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝) عذابی دردناک دایم وبی انقطاع باشد (تَرَى الظّٰلِمِيْنَ) بینی مشرکان را در قیامت (مُشْفِقِيْنَ) ترسان وهراسان (مِمَّا كَسَبُوْا) از جزای آنچه ایشان کسب کرده باشند (وَهُوَ) وبال اعمال وافعال ایشان (وَاقِعٌ بِهِمْ ط) رسنده است بدیشان (وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) وآنانکه گرویده اند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) وعملهای نیکو کرده اند (فِيْ رَوْضٰتِ الْجَنّٰتِ ج) در مرغزارهای بهشت اند یعنی خوشترین بقعها ونزهت افزای زمین آن (لَهُمْ) مرایشان را است در بهشت (مَا يَشَآءُوْنَ) آنچه خواهند وآرزو برند آماده ومتمر شده (عِنْدَ رَبِّهِمْ ط) نزدیک پروردگار ایشان (ذٰلِكَ) آنچه مذکور است از کرامت بهشتیان (هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيْرُ ۝) آن است فضل بزرگ

کرحق سبحانه بر بندگان تفضل فرموده و در جنب آن نعیم فانی دنیوی بغایت حقیر و فرومایه است (ذٰلِکَ) آن ثواب که خبر داد (الَّذِي يُبَشِّرُ اللّٰهُ) آن است که مژده میدهد خدای بدان (عِبَادَهُ) بندگان خود را (الَّذِينَ اٰمَنُوا) آنانکه ایمان آورده اند (وَعَمِلُوا الصّٰالِحٰاتِ ط) و کارهای شایسته کرده اند و تقدیم این خبر باین کرامتها جهت اذعان سرور و سوسان است و آنکه دانند که عمل ایشان ضایع نیست پس بمراسم عبودیت اجتهاد نمایند و بر وظایف عبادت مواظبت نمایند * نظم *

* کار نیکو کن اگر مزد نکو می طلبی * * کز جزا هرچ نکوتر به نکوکار دهند *

* کار اگر نیست ترا در طمع اجر مباش * * مزد مزدور بماند اثر کار دهند *

امام ثعلبی از قتاده روض نقل می کند که گروهی از مشرکان اجتماع نموده بایکدیگر گفتند هیچ در یافته اید که محمد عم بر عملی که مباشر آن است از دعوت و ابلاغ هیچ مزدی می خواهد یا نی این آیت نازل شد که (قُلْ) بگو ای محمد (لَا اَسْئَلُكُمْ) نمی خواهم شما را (عَلَيْهِ) بر رسانیدن پیغام (اَجْرًا) مزدی و هیچ پیغمبر را از امت برای دعوت مزدی نخواسته و در تبیان از ابن عباس رض نقل فرمود که چون حضرت رسالت پناه عم بمدینه آمد اکابر انصار بخدمت سید اخیار آمده گفتند تو پسر خواهر مائی و در دین رهبر مائی و می بینیم که اخراجات تو بسیار است و مداخل تو کم اگر فرمائی قدری اموال خود بطیب نفس راشتراح صدر جمع کرده بیاریم و بخدام عتبهٔ علیه بسپاریم تا در حوایج خود صرف کنند و خاطر عاطر را ازان مهم فراغتی دست دهد این آیت نازل شد که بگو ای محمد که من تبلیغ رسالت از کسی مزد طمع ندارم (اِلَّا الْمَوَدَّةَ) لیکن دوستی می طلبم (فِي الْقُرْبٰى) در خویشی یعنی قریش باید که مرا دوست دارند بسبب قرابتی که با ایشان دارم و چون بصلهٔ رحم افتخار می کنند و مرا هیچ بطنی از قریش نیست الا که مر رشتهٔ قرابتی است پس باید که مرا یاری دهند بر دشمنان و با من دشمنی نکنند این معنی بنسبت قول قتاده بسیار واضح است و لفظ اند مرا دوست نابنه است در ذوی القربی یعنی من مزدوری رسالت نمی خواهم لیکن خویشان مرا دوست دارند و از ابن عباس رض منقول است که صحابه رض بعد از نزول این آیت گفتند یا رسول الله خویشان شما که مودت ایشان باید کرد کدام اند فرمود که علی و فاطمه و حسن و حسین رض و در تفسیر ثعلبی آورده که خویشان حضرت رسول عم بنو هاشم و بنو المطلب اند که خمس بر ایشان قسمت باید کرد و نزد بعضی مراد از قربی تقرب است بخدای یعنی دوست دارید آنکه تقرب کنند بخدای باعمال صالحه (وَمَنْ يَقْتَرِفْ) و هر که کسب کند (حَسَنَةً) نیکی را یعنی طاعت و در عین المعانی آورده که

حسنه اینجا محبت آل پیغمبر غم اهلست که هر کرا آن باشد (نَزِدْ لَهُ) زیاده کنیم ثمره او را (فِیهَا حُسْنًا ط) در آن حسنه یعنی مضاعف سازیم ثواب آن حسنه را (اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ) بدرستیکه خدای تعالی آمرزنده است گنهکاران را (شَکُوْرٌ ۞) پذیرنده طاعت فرمان برداران را (اَمْ یَقُوْلُوْنَ افْتَرٰی) بلکه می گویند کافران که برمی بافد محمد و برمی بندد (عَلَی اللّٰهِ کَذِبًا ج) بر خدای دروغ بسوی نبوت یا نزول قرآن (فَاِنْ یَّشَاِ اللّٰهُ) پس اگر خواهد خدای (یَخْتِمْ عَلٰی قَلْبِکَ ط) مهر نهد بر دل تو اگر افترا کنی و قرآن بر تو فراموش گرداند یا مهر نهد بر دل تو بصبر و شکیبائی تا از آزار و جفای ایشان متضرر نشوی در حقایق سلمی از سهل بن عبد الله قدس الله سره نقل می کند که مهر شوق ابدی و محبت لم یزلی بر دل تو نهد تا التفات بغیر دی نکنی و از اجابت دعای خلق فارغ گردی (وَیَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ) و محو کند خدای کجی و ناراستی را (وَیُحِقُّ الْحَقَّ) و آشکارا می گرداند حق را (بِکَلِمٰتِهٖ ط) بسخنان خود یعنی بوحی یا بحکم قضا که هیچ کس دفع آن نتواند کرد (اِنَّهٗ) بدرستیکه خدای (عَلِیْمٌ بِذَاتِ الصُّدُوْرِ ۞) داناست بهر چه در دلهاست یعنی راستی تو و مفتری ایشان تو بر و مخفی نیست در عین المعانی از ابن عباس رض روایت فرموده که بعد از نزول آیت قل لا اسألکم علیه اجرا در خاطر بعضی خطور کرده بود که پیغمبر ما را بدوستی خویشان خود امر می فرماید تا بعد از و فرمان ایشان بریم و بر ما حکم کنند جبرئیل عم آن حضرت را عم جزاد از اتمام آن جمع بدین آیت و حضرت عم بایشان گفت و ایشان گفتند یا رسول الله گواهی میدهیم که تو راست گوئی و ما ازین اندیشه توبه کردیم این آیت نازل شد که (وَهُوَ الَّذِیْ) و او است آن کسی که بمحض کرم خود (یَقْبَلُ التَّوْبَةَ) قبول می کند توبه را (عَنْ عِبَادِهٖ) از بندگان خود یعنی چون بدو باز گردند و از گناهی که کردند ندامت و روزند آن باز گشت را در پذیرد (وَیَعْفُوْا) و فرو گذارد (عَنِ السَّیِّاٰتِ) از بدیهای ایشان یعنی بعد از توبه جرمها را از ایشان در گذراند (وَیَعْلَمُ) و میداند (مَا تَفْعَلُوْنَ ۞) آنچه کنند بعد از ان از نیکی و بدی و حفص بتاء می خواند یعنی خدای می داند آنچه شما می کنید از گناه و توبه (وَیَسْتَجِیْبُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) و اجابت کند خدای بر آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای پسندیده (وَیَزِیْدُهُمْ) و زیاده گرداند سؤال ایشان را (مِّنْ فَضْلِهٖ ط) از فضل خود یعنی بدهد ایشان را آنچه جرأت خواستن آن نداشته باشند از رویت و سلام (وَالْکٰفِرُوْنَ) و ناگرویدگان (لَهُمْ عَذَابٌ شَدِیْدٌ ۞) مر ایشانرا است عذابی سخت که زوال حجاب و دوام عقاب است هیچ رنج و عقاب بتر از ذلت حجاب نیست

* بیت * * ز هیچ رنج تو مطلق دلم نتابد روی * * چرا که بندگی در حجاب حرمانش *

آورده اند که اصحاب صفه درش که بفقر و فاقه می گذرانیدند دلی در خاطر ایشان گذشته که چه باشد که ما تونگر باشیم و مال خود بایشان و فلان خیر تصرف کنیم این آیت آمد که (وَلَوْ بَسَطَ اللّٰهُ الرِّزْقَ) و اگر بسط دی خدای روزی را (لِعِبَادِهٖ) مر بندگان خود را و بر ایشان فراخ گردانیدی (لَبَغَوْا) هر آینه ستم کردندی (فِی الْاَرْضِ) در زمین و باسباب و استعلا بیرون آمدندی یا تکبر و زیدندی و فساد کردندی و این دو غالب است چه ذی النورین و عبد الرحمن بن عوف رض مال دارترین قوم بوده اند و هرگز از ایشان اثر بغی و طغیان ظاهر نشد و گفتند مال دنیا بسحابه باران است که بر تمام زمین رسد و از هر قطره ازان گیاهی روید * بیت *

* باران که در لطافت طبعش خلاف نیست * * در باغ لاله روید در شوره بوم خس *

و چون اغلب طباع خلق بجانب هوا و هوس مایل است و پرورش صفات بهیمی بر ایشان غالب و مال دنیا درین ابواب قوی ترین اسباب است پس اگر حق سبحانه روزی بر خلق فراخ کردی اکثر باغی و باغی شدندی پس آنرا بحکمت قسمت نمود چنانچه فرمود (وَلٰكِنْ يُنَزِّلُ) و لیکن فرو می فرستد روزی را (بِقَدَرٍ) به تقدیر ازلی (مَا يَشَاءُ ط) آنچه می خواهد برای هر که می خواهد (اِنَّهٗ بِعِبَادِهٖ) بدرستیکه او بر بندگان خود (خَبِيْرٌ) دانا است باحوال ایشان (بَصِيْرٌ ۝) بینا است یعنی هم می بیند و میداند که هر کس را چه باید و چند باید و کی باید (وَهُوَ الَّذِيْ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ) و اوست آن کسی که می فرستد باران را (مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوْا) پس از آنکه نومید شدند از آمدن آن (وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهٗ ط) و پراگنده کند رحمت خود یعنی باران را منتشر گرداند در کوهها و بیابانها (وَهُوَ الْوَلِيُّ) او است دوست مومنان و زنده کار ایشان بفرستادن باران و نشر رحمت و احسان (الْحَمِيْدُ ۝) ستوده بهر زبان یا ستاینده سپاس داران (وَمِنْ اٰيَاتِهٖ) و از دلایل قدرت و نشانهای فطرت او (خَلْقُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدن آسمانها و زمینها است (وَمَا بَثَّ) و آفریدن آنچه پراگنده کرد (فِيْهِمَا) در آسمان و زمین (مِنْ دَآبَّةٍ ط) از جنبندگان یعنی زندگان چو ملایکه و جن و انس و سایر حیوانات (وَهُوَ) و او یعنی خدای (عَلٰى جَمْعِهِمْ) بر جمع کردن ایشان در عرصهٔ محشر (اِذَا يَشَآءُ) هرگاه که خواهد (قَدِيْرٌ ۝) توانا است و متمکن ازان و غیر و عاجز دران (وَمَآ اَصَابَكُمْ) و هر چه بشما رسد ای مومنان (مِّنْ مُّصِيْبَةٍ) از مصیبت و آفتی بمال یا بتن و اهل و عیال (فَبِمَا كَسَبَتْ اَيْدِيْكُمْ) پس بسبب آن است که کسب کرده دستهای شما یعنی شامت معاصی است و هر چند که بقضای من است اما عقوبت گناهان شما است (وَيَعْفُوْا) و عفو می کند و فرو می گذارد (عَنْ كَثِيْرٍ ط) از بسیاری گناهان و اگر بر گناهی را زیان رسد موجب زیادتی اجر او خواهد بود و امام ابو الليث رح

ع ۴

و تفسیر خود آورده که مرتضی علی کرم الله وجهه فرموده که امیدوارترین آیتی که خدای تعالی به پیغمبر خود فرستاد این آیت است زیرا که جرم او که بسبب بعضی گناه مصیبت می رسانم و از بسیاری عفو می کنم و دیگر ازان کریم تر است که گناهی را که یکبار عفو کند دوباره دیگر بار در عقبی عقوبت آن کند (وَمَا أَنتُم بِمُعْجِزِينَ) و نیست شما ای کافران عاجز کنندگان خدا یرا از انتقام او یا از عذاب کردن مستحق (فِي الْأَرْضِ ج) در زمین (وَمَا لَكُم) و نیست شما را (مِّن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (مِن وَلِيٍّ) هیچ دوستیکه کار شما را در دنیا (وَلَا نَصِيرٍ ه) و نه یاری که باز دارد عذاب او را در عقبی (وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ) و از نشانهای توانائی اوست کشتیهای روان است (فِي الْبَحْرِ) در دریا (كَالْأَعْلَامِ ط) مانند کوهها در عظمت (إِن يَشَأْ) اگر خواهد خدای (يُسْكِنِ الرِّيحَ) ساکن گرداند باد را از سبب رفتن کشتی است و چون باد ساکن شود (فَيَظْلَلْنَ) پس گردند کشتیها (رَوَاكِدَ) ایستادگان (عَلَىٰ ظَهْرِهِ ط) بر پشت آب و امیال کشتی نور گرداب اضطراب افتد (إِنَّ فِي ذَٰلِكَ) بدرستیکه در تسخیر دریا و اجرای سفاین (لَآيَاتٍ) هر آینه دلالتهاست (لِّكُلِّ صَبَّارٍ) مر هر صبر کننده را در کشتی (شَكُورٍ ه) سپاس دارنده بوقت خروج از کشتی (أَوْ يُوبِقْهُنَّ) یا اگر خواهد هلاک کند کشتیها یعنی اهالی آنرا (بِمَا كَسَبُوا) بسبب آنچه کردند از معاصی (وَيَعْفُ) و درمی گذراند (عَن كَثِيرٍ ه) از بسیاری گناهان اهل کشتی و گفته اند نجات میدهد بسیاری را از غرق شدن پس اگر خواهد خلاص کند موحدان را و اگر خواهد هلاک کند کافران را تا انتقام کشیده باشد از ایشان (وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ) و تا بداند آنها که خصومت می کنند (فِي آيَاتِنَا ط) در دلایل قدرت ما که در محل نزول بلا (مَا لَهُم) نیست مر ایشانرا (مِّن مَّحِيصٍ ه) هیچ گریزگاهی (فَمَا أُوتِيتُم) پس آنچه داده شده اید (مِّن شَيْءٍ) از چیزی که تعلق بدین جهان دارد چون مال و فرزند (فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ج) پس آن برخورداری زندگانی دنیاست یعنی تازنده اید ازان تمتع می گیرید (وَمَا عِندَ اللَّهِ) و آنچه نزدیک خداست از ثواب آخرت و نعیم بهشت (خَيْرٌ) بهتر است (وَأَبْقَىٰ) و پاینده تر (لِّلَّذِينَ آمَنُوا) برای آن کسانیکه گرویدند (وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ه) و بر آفریدگار خود توکل می کنند (وَالَّذِينَ) و برای آنانکه (يَجْتَنِبُونَ) پرهیز می کنند یا بیک سو میروند (كَبَائِرَ الْإِثْمِ) از گناهان بزرگ (وَالْفَوَاحِشَ) و از کارهای زشت (وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ) و چون خشم گیرند بر مردمان بسبب رنجی و زیانی و گفته اند که بایشان رسیده باشد (يَغْفِرُونَ ج) ایشان درمی گذرانند آنرا و عفو می کنند و در کتاب آورده که این آیت در شان فاروق اعظم رض است که او را در مکه دشمنان بسیار بودند و چون در خشم می شد فرمی خود

و تعرض بشانان نمی گردد و بنیان آورده که در بارهٔ ابو صدیق رضی است که او را بر انفاق تمام مال ملامت کردند و بشتم و سایندند او عاصم و زید و متعرض لا ایمان نمی شد و ظاهر آنست که در شان ایشان هر دو دیگر مسلمانانست که بطریق ایشان موافقت نمایند و صیغهٔ جمع بدین معنی دالی است کما تری و شریع * بیت *

* مستغرق کار خود چنانم که دگر * * پروای ملامت گر بیکار م نیست *

(وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا) و برای آنانکه اجابت کردند (لِرَبِّهِمْ) مر پروردگار خود را امر او انصار او اند کر حضرت پیغمبر عم ایشان را بایمان خواند فی الحال بطوع و رغبت قبول کردند (وَأَقَامُوا الصَّلٰوةَ ص) و بپای داشتند نماز را یعنی ادا کردند بشرایط و ارکان در اوقات آن (وَأَمْرُهُمْ) و کار ایشان (شُورٰى) بامشورت است (بَيْنَهُمْ ص) میان ایشان یعنی هرگاه کاری کنند بصواب دید یکدیگر کنند (وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ) و از آنچه عطا کردیم ایشان را از اموال (يُنْفِقُونَ ۞) نفقه می کنند در راه خدای (وَالَّذِينَ) و برای آنانکه (إِذَا أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ) چون برسد ایشان را ستمی از کافران (هُمْ يَنْتَصِرُونَ) ایشان از دشمن خود انصاف بستانند یعنی از ایشان انتقام کشند زیرا که انتقام از کفار فرض است و جهاد کردن با ایشان لازم (وَجَزٰؤُا سَيِّئَةٍ) و پاداش کردار بد (سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا ج) کردار بدی است مانند آن لفظ سیئه در ثانی بآنکه نه سیئه است بر سبیل ازدواج کلام است چنانچه دان عاقبتم فعاقبوا (فَمَنْ عَفَا) پس هر که عفو کند از ستمکار خود که مسلمان باشد و ترک انتقام نماید از دی (وَأَصْلَحَ) و باصلاح آرد میان خود و ظالم خود (فَأَجْرُهُ عَلَى اللّٰهِ ط) پس مزد او بر خدای است وعدهٔ مبهم دلالت بر شرف و عظمت موعود دارد در تبیان از حسن بصری رح نقل می کند که روز قیامت ندا خواهد رسید که هر که بر خدای مزدی دارد گو برخیزد بستان بر نخیزد مگر کسی عفو کرده باشد از مظالم

* نظم *

* عفو از گناه سیرت اهل فتوت است * * بی حلم و عفو کار فتوت تمام نیست *

* بگذر ز جور خصم و کرم کن که عاقبت * * در عفو لذتی است که در انتقام نیست *

(إِنَّهُ) بدرستیکه خدای (لَا يُحِبُّ الظّٰلِمِينَ ۞) دوست نمی دارد ستمکاران را یعنی کسانی که ابتدا کنند بستم یا در انتقام از حد در گذرند (وَلَمَنِ انْتَصَرَ) و هر که کینه کشد از ظالم (بَعْدَ ظُلْمِهِ) پس از آنکه بر و ستم کرده باشد (فَأُولٰئِكَ) پس آن گروه کینه کشندگان (مَا عَلَيْهِمْ) نیست بر ایشان (مِنْ سَبِيلٍ ۞) هیچ راهی بعتاب و ملامت یا ایشان را گناهی نیست (إِنَّمَا السَّبِيلُ) جز این نیست که معاتبه و معاقبه (عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ) بر کسانی است که ابتدای ستم کنند بر مردمان (وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ)

و افزونی جویند و آزحد در گذرند و زمین (بِغَیْرِ الْحَقِّ ط) بنیر حمتی و حقی (اُولٰئِکَ) آن گروه موصوف بظلم و بغی (لَهُمْ) مر ایشان را است (عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۝) عذابی دردناک یعنی عذاب دوزخ (وَلَمَنْ صَبَرَ) و هر که شکیبائی کند بر آزار مردمان (وَغَفَرَ) و در گذرد از مظالم ایشان و انتقام نکشد (اِنَّ ذٰلِکَ) بدرستیکه این صبر و غفران (لَمِنْ عَزْمِ الْاُمُوْرِ ۝) از بهترین کارهاست امام زاهد روح گوید این از کارهای مردان مرد است و هر کس را این قوت نباشد که جفا کشد و وفا کند

* بیت *

* وفا کنیم و ملامت کشیم و خوش باشیم * * کرد طریقهٔ ما کافری است رنجیدن *

(وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ) و هر که را فرو گذارد خدای (فَمَا لَهٗ) پس نیست مر او را (مِنْ وَّلِیٍّ) هیچ دوستی که کار زی کند (مِّنْ بَعْدِهٖ ط) از پس فرو گذاشتن خدای مر او را (وَتَرَی الظّٰلِمِیْنَ) و می بینی تو کافران را (لَمَّا رَاَوُا الْعَذَابَ) آن هنگام که بینند عذاب را یعنی روز قیامت (یَقُوْلُوْنَ) گویند (هَلْ اِلٰی مَرَدٍّ) آیا نیست بوی بازگشتن بدنیا (مِّنْ سَبِیْلٍ ۝) هیچ راهی و جادهٔ که برویم و تدارک ما فات کنیم (وَتَرٰىهُمْ) و بینی کافران را که در آن روز (یُعْرَضُوْنَ) عرض کرده می شوند (عَلَیْهَا) بر آتش دوزخ کنایه غریب نکو راست بجهت وضوح چه معلوم است که عرض کافران بر آتش خواهد بود (خٰشِعِیْنَ) در حالتیکه فروتنان باشند و حقیران (مِّنَ الذُّلِّ) از خواری و رسوائی (یَنْظُرُوْنَ) می نگرند بسوی آتش (مِنْ طَرْفٍ خَفِیٍّ ط) از نگریستن پنهان یعنی بگوشهٔ چشم بدوزخ می نگرند از هول و هیبت آن زهرهٔ سر بر آوردن ندارند ضحاک فرمود که وقتیکه ایشان را بدوزخ رانند دزدیده می نگرند گاهی بملایکه و گاهی بر آتش دوزخ و جمعی بر آنند که مراد از طرف خفی چشم دل است چه کافران نابینا محشور خواهند شد پس حال دوزخیان بشناسند بدل چنانچه نابینایان دنیا حالات نخستهٔ مردم فهم می کنند (وَقَالَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْٓا) و چون ایشانرا بدین حال بینند گویند آنانکه ایمان آوردند یعنی چون زیان کاری ایشان بینند گویند (اِنَّ الْخٰسِرِیْنَ) بدرستیکه زیان کاران (الَّذِیْنَ خَسِرُوْٓا) آنانکه زیان کردند (اَنْفُسَهُمْ) در نفسهای خویش (وَاَهْلِیْهِمْ) و در کسان خود (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ط) روز رستخیز زیان در نفسها آنست که ایشان را بعبادت بتان مستوجب آتش و دوزخ گردانیدند و زیان در اهالی اگر دوزخی اند یا آنکه ایشان را از ایمان باز داشتند و اگر بهشتی اند با آنکه از دیدار ایشان محروم ماندند (اَلَآ اِنَّ الظّٰلِمِیْنَ) بدانید بدرستیکه ستمکاران یعنی مشرکان (فِیْ عَذَابٍ مُّقِیْمٍ ۝) در عذابی پیوسته یعنی باقی و بی انقطاع (وَمَا کَانَ لَهُمْ) و نباشد مر این کافران را (مِّنْ اَوْلِیَآءَ) هیچ دوستان و مددکنندگان که بوقت عذاب (یَنْصُرُوْنَهُمْ) یاری کنند ایشانرا

ع ۵

(مِنْ دُونِ اللّٰهِ ط) بجز خدای یعنی کسی نتواند که عذاب ایشان بردارد و غیر از خدای دیگر باز ندارد و خدای
(وَمَنْ يُضْلِلِ اللّٰهُ) و هر که را گمراه سازد خدای (فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ط) پس نیست او را راهی به نجات
و نجاح (اِسْتَجِيبُوا) اجابت کنید (لِرَبِّكُمْ) مر پروردگار خود را یعنی در پذیرید آنرا که امر کرده از ایمان و توحید
(مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَ) پیش از آنکه بیاید (يَوْمٌ لَّا مَرَدَّ لَهٗ) روزی که باز گردانیدن نیست مر او را (مِنَ اللّٰهِ)
از نزدیک خدای تعالی یعنی بوقوع آن حکم کرده و آن حکم باطل نمی شود (مَا لَكُمْ) نیست شما را (مِّنْ مَّلْجَاٍ)
هیچ پناهی و گریزگاهی (يَوْمَئِذٍ) آن روز (وَّمَا لَكُمْ) و نیست مر شما را (مِّنْ نَّكِيرٍ ۝) هیچ انکاری در آنچه
کرده یعنی گناهای خود را اگر توانید شد چه کرام الکاتبین در صحایف نوشته باشند و اعضاء و جوارح شما نیز
بران گواهی دهند (فَاِنْ اَعْرَضُوا) پس اگر روی بگردانند مشرکان از اجابت دعوت (فَمَآ اَرْسَلْنٰكَ)
پس ما نفرستادیم ترا (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (حَفِيظًا ط) نگاهبانی که از عمل بد ایشان را نگاه داری (اِنْ عَلَيْكَ)
نیست بر تو (اِلَّا الْبَلٰغُ ط) مگر رسانیدن احکام و تورسانیدهٔ (وَاِنَّآ اِذَآ اَذَقْنَا الْاِنْسَانَ) و بدرستیکه
ما چون بچشانیم کافران را یعنی بدهیم (مِنَّا) از نزدیک خود (رَحْمَةً) صحت و تونگری (فَرِحَ بِهَا ج) خوش
شود بدان و شادی کند (وَاِنْ تُصِبْهُمْ) و اگر برسد ایشان را (سَيِّئَةٌ) بدی چون مرض و فقر و محنت
(بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيْهِمْ) بآنچه پیش فرستاده است دستهای ایشان از اعمال ناشایسته (فَاِنَّ الْاِنْسَانَ)
پس بدرستیکه انسان یعنی کافر (كَفُوْرٌ ۝) صحنت ناسپاس است و ناگرونده و نمی شاید که مراد
از انسان جنس مردمان باشد و اغلب ایشان آنانند که نعمت را فراموش کنند و محنت را بزرگ
شمردند امام ابو منصور ماتریدی رح فرموده که کفران مومنان آنست که ترک شکر کنند (لِلّٰهِ) مر خدا را
است (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) بادشاهی آسمانها و زمینها (يَخْلُقُ مَا يَشَآءُ) می آفریند آنچه
می خواهد (يَهَبُ) بخشد (لِمَنْ يَّشَآءُ) هر که خواهد (اِنَاثًا) دختران بی پسران چون لوط ع (وَّيَهَبُ
لِمَنْ يَّشَآءُ) و بخشد هر که اراده کند (الذُّكُوْرَ ۝) پسران بی دختران چون ابراهیم ع (اَوْ يُزَوِّجُهُمْ) یا
جفت گرداند ایشانرا (ذُكْرَانًا وَّاِنَاثًا ج) پسران و دختران یعنی هم پسر بخشد و هم دختر چون حضرت
پیغمبر ما ع اینجا بمشیت باز بسته نیست چنانچه در دادن دختر تنها و پسر تنها باز بسته است آنجا که دختر داده شد که
داماد را داعیهٔ پسر باشد یا پسر داده شد و ایشان را آرزوی دختر باشد پس به مشیت خود باز بست یعنی
هر چه خواهد هم اینجا که از هر دو نوع داده شود و در میانه نماند که نفی آن باید کرد (وَيَجْعَلُ مَنْ يَّشَآءُ)
و گرداند هر که خواهد (عَقِيمًا ط) بی فرزند چون یحیی ع (اِنَّهٗ عَلِيْمٌ) بدرستیکه خدای دانا است بآنچه باید (قَدِيْرٌ ۝)

توانا است بر آنچه می سازد و دانائی او از جهل منقه می و میراو توانائی او از عجز منزه و معرا * بیت *

* علم او برطرف از شبه جهل و فتور * * قدرتش پاک ز آلایش نقصان و قصور *

آورده اند که یهود سید عالم ع را گفتند که چرا خدای تو بی واسطه با تو سخن نمی گوید تا ما رو نگری چنانچه با موسی ع سخن می گفت و موسی ع او را میدید حضرت فرمود که موسی سخن حق می شنید ولی او را نمی دید آیت آمد ( وَمَا كَانَ ) و نیست و نشاید ( لِبَشَرٍ ) مر آدمی را ( اَنْ يُكَلِّمَهُ اللّٰهُ ) آنکه سخن گوید خدای با وی مواجهه در دنیا: آن کس او را بیند پس سخن گفتن خدای با بشر نبود ( اِلَّا وَحْيًا ) مگر وحی و آن کلامی است خفی که بسرعت در یابند یا بطریق الهام یا بالقا در منام ( اَوْ مِنْ وَّرَآئِ حِجَابٍ ) یا سخن گوید با وی از ورای حجاب یعنی آدمی در حجاب بود چنانچه با موسی و ادریس ع سخن گفت و او در پس پرده حجاب نور بود در موضع آورده که خدای با رسول الله ع سخن گفت از ورای حجاب یعنی حضرت رسالت پناه ع در میان دو حجاب بود که سخن خدای شنید حجابی از زمرخ و حجابی از مروارید سبید و مسیرت میان هر دو حجاب هفتاد ساله راه بود ( اَوْ يُرْسِلَ رَسُوْلًا ) یا خدای فرستد رسولی را بر آن کس از ملایکه ( فَيُوْحِيَ بِاِذْنِهٖ ) پس وحی کند ملک مرسال بمرسال الیه بستوری خدای ( مَا يَشَآءُ ط ) آنچه خواهد خدای ( اِنَّهٗ عَلِيٌّ ) بدرستیکه خدای برتر است از صفات مخلوق و غالب است در ایصال وحی ( حَكِيْمٌ ج ) دانا است بتکلم با بشر از روی حکمت برو جهی که باید ( وَكَذٰلِكَ ) و هم چنانکه وحی کردیم به پیغمبران پیش از تو ( اَوْحَيْنَآ اِلَيْكَ ) وحی کردیم سوی تو ( رُوْحًا ) قرآنرا ( مِّنْ اَمْرِنَا ط ) بفرمان ما قرآن را روح گفت زیرا که دلها بدو زنده گردد چنانچه مدنها بروح حیات یابد ( مَا كُنْتَ تَدْرِيْ ) نبودی تو که بدانی قبل از وحی ( مَا الْكِتٰبُ ) چه چیز است قرآن یعنی چون قرآن منزل نبود ندانستی آنرا یا نوشته ازل در سعادت و شقاوت ترا معلوم نبود ( وَلَا الْاِيْمَانُ ) و ندانستی که دعوت کردن بایمان باشد یا ایمان و بعلم آن عالم نبودی یا نی شناختی اهل ایمان را یعنی معلوم نداشتی که کدام کس تو ایمان آورده ( وَلٰكِنْ جَعَلْنٰهُ ) و لیکن گردانیدیم ما کتاب یا ایمان را ( نُوْرًا نَّهْدِيْ بِهٖ ) روشنائی که راه نمائیم بدان ( مَنْ نَّشَآءُ ) هر که خواهیم ( مِنْ عِبَادِنَا ط ) از بندگان ما یعنی چون آنرا قبول کنند بطریق دین راه یابند ( وَاِنَّكَ لَتَهْدِيْ ) و بدرستیکه تو بوحی ما می خوانی مردمانرا ( اِلٰى صِرَاطٍ مُّسْتَقِيْمٍ ج ) براه راست و دعوت از تو عام است هر خلق را و هدایت از من خاص است هر که خواهیم و صراط مستقیم دین اسلام است یا راهی که طالب را بمنزل مقصود رساند ( صِرَاطِ اللّٰهِ ) آن راه خدای است ( الَّذِيْ لَهٗ ) آن خدای که مراو را آیت ها است ( مَا فِي السَّمٰوٰتِ

وَمَا فِي الْأَرْضِ ط) آنچه در آسمانها و زمین است (أَلَا إِلَى اللَّهِ) بدانید که بسوی خدای (تَصِيرُ الْأُمُورُ ۝) بازگردد کارهای خلایق در آخرت و نزد محققان بازگشت هر امور در هر اوقات و احوال بحضرت اوست و بار تفاع حجب و وسایط شاهد این معانی و صحت دعوی

* نظم *

* صورت کثرت حجب وحدت است * غیبت مانع نه ز حضور *

* دیده دل باز کشای و ببین * سر الی الله تصیر الامور *

سورة الزخرف مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي تسع وثمانون آية

ع

(حٰمٓ ۝) حروف مقطعه برای تنبیه و اعلام است تا سامع را از خواب غفلت بر انگیزاند و قول ثعلبی که در لغت قدوه است تأیید این سخن می کند آنجا که فرمود حروف تهجی برای ابدای تنبیه آید در معرض ابتدا پس اینجا حاء و میم تنبیه بر استماع کلام اعظم و درک کشف الاسرار آورده که حاء تلویح است بحیات حق و میم بملک او و قسم یاد می کند بحیات بی زوال و ملک بی انتقال (وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ ۝) و بقرآن روشن و هویدا بدلایل اعجاز یار و شن کننده احکام شرع و آشکارا سازنده طرق هدایت جواب قسم چیست (إِنَّا جَعَلْنَاهُ) بدستیکه ما فرستادیم این کتاب را (قُرْآنًا عَرَبِيًّا) قرآنی بلغت عرب (لَعَلَّكُمْ) تا شاید که شما (تَعْقِلُونَ ۝) دریابید معانی آنرا یا فهم کنید صحت نبوت محمد را بما آنچه مشاهده کنید در او از آثار فصاحت و سلامت و اطوار بلاغت و جزالت (وَإِنَّهُ) و بدستیکه قرآن (فِي أُمِّ الْكِتَابِ) در اصل هر کتب سماوی یعنی در لوح محفوظ که ایمن است از تغییر (لَدَيْنَا) نزدیک ما (لَعَلِيٌّ) هر آینه بزرگوار است (حَكِيمٌ ط) محکم کرده شده که در او تناقض نیست یا ناسخ است که در او رفع نسخ کنیده نشود (أَفَنَضْرِبُ) آیا باز زنیم یعنی باز داریم (عَنكُمُ الذِّكْرَ) از شما قرآن را (صَفْحًا) باز داشتنی (أَن كُنتُمْ) یا آنکه شما هستید (قَوْمًا مُّسْرِفِينَ ۝) گروهی شرک آرندگان یعنی یا آنکه شما اعراض کنید از قرآن و تکذیب او نمائید ما وحی خود را باز نخواهیم داشت بلکه پیاپی فرستاد الزام حجت را و در تبیان گفته که بسبب شرک شمار آن را از شما نخواهیم برد چه دانسته ایم که زود باشد که ایمان آرند قومی که بدان بگروند و باحکام آن عمل نمایند (وَكَمْ أَرْسَلْنَا) و چه بسیار فرستاده ایم (مِن نَّبِيٍّ فِي الْأَوَّلِينَ ۝) از پیغمبران در میان پیشینیان گاه شرک و مسرف بودند و کفر ایشان ما را از ارسال رسل منع نکرد (وَمَا يَأْتِيهِم مِّن نَّبِيٍّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝) و نیامد بکفار گذشته هیچ فرستاده از نزد ما مگر آنکه بودند همانند این قوم که با او استهزا می نمودند چنانچه این قریش نسبت بنوی کنند (فَأَهْلَكْنَا) پس هلاک کردیم ما بسبب استهزا (أَشَدَّ مِنْهُم)

سخت‌ترین ایشان را (بَطْشًا) از جهت قوت یعنی اقویای ایشان را هلاک کردیم و شدت و شوکت ایشان ما را عاجز نساخت (وَمَضَى) و گذشت در قرآن به چندین موضع (مَثَلُ الْأَوَّلِينَ) وصف و خبر قصهٔ پیشینیان که ایشان با پیغمبران هم چه کردند و ما با ایشان چه کردیم و اینجا وعدهٔ پیغمبر است بنصرت و وعید اعادی او بعقوبت (وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ) و اگر بپرسی قوم خود را که (مَنْ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ) که آفرید آسمانها و زمین را (لَيَقُولُنَّ) هر آینه گویند (خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ) یافرید آنها را خداوند غالب و حکم و خرمان (الْعَلِيمُ ۝) دانا بحال بندگان چرا این آفرینش کار عاجز و جاهل تواند بود و دین آیت اخبار کند از غایت جهل ایشان که مقر اند بآفریندهٔ قوی و اما در عبادت غیر او می کنند پس حق سبحانه در صفت خود می فرماید که (الَّذِي جَعَلَ) خداوند آنست که ساخت (لَكُمُ الْأَرْضَ) برای شما زمین را (مَهْدًا) بساطی گسترده تا آرامگاه شما باشد (وَجَعَلَ لَكُمْ) و پیدا فرید و ظاهر گردانید برای شما (فِيهَا سُبُلًا) در ان زمین راهها (لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ۝) تا بدیه که راه شما راه یابید بسوی که بران طرف سوی بلاد و دیاری که خواهید (وَالَّذِي نَزَّلَ) و وی آن خدای است که فرو فرستاد (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان (مَاءً بِقَدَرٍ ج) آبی بقدر حاجت و مصلحت یعنی نه بسیاری که سبب غرق شدن شود چون طوفان نوح عم و نه اندک که مهمات زراعت را کفایت نکند (فَأَنْشَرْنَا بِهِ) پس زنده گردانیدیم بدان آب (بَلْدَةً مَيْتًا ج) جایگاه مرده یعنی زمین افسرده خشک شده را با خراج گیاه النفات غیبت بتا کلم جهت اختصاص وی است بدین فعلی (كَذٰلِكَ) مانند آن زنده کردن (تُخْرَجُونَ ۝) بیرون آورده خواهید شد از قبرها پس از زنده شدن (وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ) و آن خداوندی که پیدا فرید اصناف و اصناف و انواع ملایکه و مخلوقات را (كُلَّهَا) همه آن لی یاری و مددگاری (وَجَعَلَ لَكُمْ) و ساخت برای شما (مِنَ الْفُلْكِ) از کشتیها (وَالْأَنْعَامِ) و از چهارپایان (مَا تَرْكَبُونَ ۝) آنچه سوار شوید از خشکی و تری (لِتَسْتَوُوا) تا راست شوید (عَلَى ظُهُورِهِ) بر پشتهای آن در سواری (ثُمَّ تَذْكُرُوا) پس یاد کنید (نِعْمَةَ رَبِّكُمْ) نعمت پروردگار خود را (إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ) چون راست شدید بروی (وَتَقُولُوا) و بگوئید (سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ) پاک است آن خدای که رام گردانید و زیردست ساخت (لَنَا هٰذَا) برای ما این کشتی و این چهارپایه را با بعد رکوب برایشان قطع بر و بحر می کنیم (وَمَا كُنَّا لَهُ) و نبودیم ما مر این رکوب را بالنوت خود (مُقْرِنِينَ ۝) ضبط کنندگان و فرمان بردار و ملازمتگان (وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا) و بدرستیکه ما بسوی پروردگار خود (لَمُنْقَلِبُونَ ۝) باز گردانندگانیم در آخر عمر خود بر مرکبی که جنازه گویند و آخر مرکبی از مرکب دنیا آنست

* بیت *

* مشد از دعا نان سشیده رو کا خر کارد * * بر مرکب چو بین ز جهان خواهی رفت *

در آمده است که چون حضرت رسالت صلعم پای مبارک در رکاب نهادی گفتی بسم الله و چون بر پشت مرکب راست شدی گفتی الحمد لله علی کل حال سبحان الذی سخر لنا هذا و ما کنا له مقرنین و انا الی ربنا لمنقلبون و در موضع آورده که راکب را باید که گوید الحمد لله گوید صاحب کشاف آورده که حسین بن علی مرتضی رض کسی را دید که بر مرکب نشسته و آیت سبحان الذی تا آخر بخواند ایشان فرمودند که آیا شمار ابدین فرموده اند راکب گفت یا ابن رسول الله ما را چه فرمودند گفت ان تذکروا نعمة ربکم بآنکه یاد کند نعمت پروردگار خود را در وقت سواری اش راست است بآنکه سوار از تحمید غافل نباشد (وَجَعَلُوا) و حکم می کنند کافران و مقرر می سازند (لَهُ) مر خدا را (مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا ط) از بندگان او نصیبی یعنی می گویند فرشتگان دختران اویند این تعجبی است از جهال کفار که بعد از اقرار بخالقیت و عزت و علم او برای او اثبات ولد می کنند و نمی دانند که ولادت از صفات اجسام است و او خالق هر جسم است (اِنَّ الْاِنْسَانَ) بدرستیکه کافر (لَكَفُورٌ مُّبِيْنٌ ط) ناسپاسی است آشکارا کفر او کر نسبت ولد می کند بحق سبحانه و یکی دیگر از آثار جهالت انسان آنست که بنات را اضافت بحق می کند و برای خود بنین می خواهند پس حق سبحانه می فرماید که (اَمِ اتَّخَذَ) آیا اگر فته است خدای برای خود (مِمَّا يَخْلُقُ) از آنچه می آفریند (بَنَاتٍ) دختران که اخس و انقص اند (وَّاَصْفٰىكُمْ بِالْبَنِيْنَ ضح) و شما را برگزید و خاص گردانید بپسران که اشرف و اکمل اند و این چگونه شاید که فرزند خدا دون تر باشد از فرزند بنده (وَاِذَا بُشِّرَ) و چون خبر داده شود (اَحَدُهُمْ) یکی از مشرکان که اسناد بنات بخدا می کند از نبی ملیح (بِمَا ضَرَبَ) بآن چیزی که می سازد (لِلرَّحْمٰنِ مَثَلًا) برای خدای بخشاینده شبیه و مانند یعنی دختران را که آن را اضافت بحق می کند و فی الحقیقت آن وصف است مر خدای را بمثل و مانند چه ولد را لابد است که مماثل والد باشد پس ایشان دختران را برای خدای ضرب المثل می سازند و چون یکی را خبر دهند که ترا دختری متولد شد (ظَلَّ وَجْهُهٗ) گردد روی او (مُسْوَدًّا) سیاه شده از غایت غم و اندوه (وَّهُوَ كَظِيْمٌ ۝) و او پر است از غم و کرب و فزع یعنی آن غم مدل فرو می خورد پس چون دختران را برای خود نمی پسندید بخدای چون روا میدارید (اَوَمَنْ يُّنَشَّؤُا) آیا آنکه بپالند بزرگ شود و خصوصیت بصیغهٔ مجهول خواند از نشوء یعنی آیا کسی که پرورده گردد (فِي الْحِلْيَةِ) در پیرایه یعنی نازپرورش یابد او را قوت حرب و میدان نباشد (وَهُوَ فِي الْخِصَامِ) او در وقت مجادله و سخن گذاری (غَيْرُ مُبِيْنٍ ط) غیر آشکارا کننده حجت

ع ۷

باشد عرب را بشجاعت و فصاحت فخر بودی و در اغلب زمان ازین دو جهاء عاطل می باشند و حق تعالی فرمود که آیا هست که این چنین باشد خدای او را بفرزندی می گیرد و دیگر نهایت جهل ایشان بیان می فرماید (وَجَعَلُوا الْمَلٰٓئِكَةَ) و نام نهادند و شتگانرا (الَّذِيْنَ هُمْ) آنانکه ایشانند (عِبٰدُ الرَّحْمٰنِ) بندگان خدای (اِنٰثًا ط) دختران یعنی ملایکه را که مجاوران صوامع عبادت و ملازمان مجامع عبودیت اند دختران نام می نهند (اَشَهِدُوْا) آیا حاضر بوده اند و دیده (خَلْقَهُمْ) آفریدن خدای مر ایشان را که شاهده کرده باشند صفت انوثت در ایشان و معالم آورده که حضرت رسول الله عم از ایشان پرسید که شما چه میدانید که ملایکه اناثند گفتند از پدران شنودیم و گواهی می دهیم که پدران ما دروغ نمی گویند حق تعالی فرمود که (سَتُكْتَبُ) بخود باشد که نوشته شود (شَهَادَتُهُمْ) گواهی ایشان (وَيُسْئَلُوْنَ ۝) و پرسیده شوند روز قیامت ازان (وَقَالُوْا) و گفتند قوم تو مایح از خزاعه (لَوْ شَآءَ الرَّحْمٰنُ) اگر خواستی خدای (مَا عَبَدْنٰهُمْ ط) نمی پرستیدیم ملایکه را و این بر سبیل مجادله می گفتند نه از روی اعتقاد و غایه مشیت حق بر مشیت عباد از ایمان است لاجرم حق سبحانه فرمود که (مَا لَهُمْ) نیست ایشان را (بِذٰلِكَ) بدانچه می گویند (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی یعنی این سخن نه از روی دانش می گویند بلکه مشیت را حجت می سازند در تضییع فرمان الهی (اِنْ هُمْ) نیستند ایشان (اِلَّا يَخْرُصُوْنَ ۝) مگر آنکه دروغ می گویند و دروغ بسیط آورده که مدعای ایشان آن بود که خدای تقدیر کرده است بزیادت پرستش ایشان و بدایشان راضی شده پس ما را بدان خصومت نمود کرد ایشان دروغ می گفتند زیرا که حق سبحانه هیچ کافر را راضی نیست (اَمْ اٰتَيْنٰهُمْ) نه چنین است که ایشان می گویند آیا داده ایم ایشان را (كِتٰبًا مِّنْ قَبْلِهٖ) کتابی پیش از قرآن که ناطق بود بر صحت قول ایشان (فَهُمْ) پس ایشان (بِهٖ) بدان کتاب (مُسْتَمْسِكُوْنَ ۝) چنگ در زدگانند و بدان احتجاج نمایندگان و مقرر است که ما ایشانرا کتابی نداده ایم پیش از قرآن تا حجتی و نقلی بیارند و بطریق عقلی نیز حجتی ندارند (بَلْ قَالُوْا) بلکه می گویند (اِنَّا وَجَدْنَآ اٰبَآءَنَا) بدرستیکه ما یافتیم پدران خود را (عَلٰٓى اُمَّةٍ) بطریقه و سیرتی (وَّاِنَّا عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ) و ما بر پیمای ایشان (مُّهْتَدُوْنَ ۝) راه یافتگانیم یعنی مستدل ایشان طریقه تقلید پدران نادان است (وَكَذٰلِكَ) و همچنین (مَآ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ) نفرستادیم پیش از تو (فِيْ قَرْيَةٍ) در دیهی و مجمعی (مِّنْ نَّذِيْرٍ) هیچ پیغمبری بیم کننده که ایشانرا بعذاب تخویف نموده و از شرک بتوحید دعوت فرموده (اِلَّا قَالَ) مگر که گفتند (مُتْرَفُوْهَآ) متنعمان و توانگران و سروران آن دیه (اِنَّا وَجَدْنَآ) بدرستیکه ما یافته ایم (اٰبَآءَنَا) پدران خود را (عَلٰٓى اُمَّةٍ) بر کیشی و آیینی (وَّاِنَّا عَلٰٓى اٰثٰرِهِمْ) و ما بر عقب ایشان

(مُقْتَدُونَ ۞) اقتدا کنند گانیم بدیشان (قُلْ) بگو ای محمد خصص قال می خواند یعنی گفت پیغمبر ما (أَوَلَوْ جِئْتُكُمْ) آیا متابعت پدران جاهل می کنید و اگر چه ما آورده ایم برای شما (بِأَهْدَىٰ) دینی راست تر (مِمَّا وَجَدْتُمْ) از آنچه یافتید (عَلَيْهِ) بران دین (آبَاءَكُمْ ط) پدران خود را و ایشان در تقلید چنان راسخ بودند که از محض عناد (قَالُوا) گفتند (إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ) ما بدان چیزی که شما فرستاده شده اید بدان (كَافِرُونَ ۞) ناگرویدگانیم بس از شامت تقلید کار ایشان بکابره و معانده کشید * بیت *

* خلق را تقلیدشان بر باد داد * * کرد و صد لعنت بر آن تقلید باد *

* گرچه عقلش سوی بالا می پرد * * مرغ تقلیدش به پستی می برد *

(فَانْتَقَمْنَا) پس انتقام کشیدیم (مِنْهُمْ) از ایشان یعنی از مقلدان معاندان باستیصال ایشان (فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ) پس بنگر که چگونه بود (عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ ۞) سرانجام تکذیب کنندگان در این سخن تسلیه آن حضرت عم است پس می فرماید که اگر تقلید پدران می کنید باری تقلید ابراهیم عم کنید که اشرف آبای شما است (وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ) و یاد کنید آنرا که گفت ابراهیم عم بعد از بیرون آمدن از خانه (لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ) مر پدر و قوم خود را چون دید که بت می پرستند (إِنَّنِي بَرَاءٌ) بدرستیکه من بیزارم (مِمَّا تَعْبُدُونَ ۞) از آنچه می پرستید آنرا (إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي) مگر آن کسی که بیافرید مرا (فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ۞) پس بدرستیکه او مرا ثابت دارد بر هدایت (وَجَعَلَهَا) و ساخت ابراهیم عم کلمهٔ توحید را (كَلِمَةً بَاقِيَةً) کلمهٔ پاینده (فِي عَقِبِهِ) در ذریت خود و ازین است که همیشه در میان اولاد خلیل الله عم موحد بوده و کسیکه خلق را بتوحید خوانده و گفته اند مراد از عقب ابراهیم آل محمد عم است یا امت مرحومه و بعضی برانند که خدای کلمهٔ توحید را باقی گذاشت در نسل ابراهیم عم (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ) تا شاید که کافران از شرک باز گردند و بدین وی در آیند (بَلْ مَتَّعْتُ) بلکه برخورداری دادم (هَٰؤُلَاءِ) این گروه را از کفار قریش که معاصر حضرت پیغمبر اند عم (وَآبَاءَهُمْ) و پدران ایشان را عمر دراز و نعمت بی اندازه (حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْحَقُّ) تا وقتیکه آمد بدیشان سخن راست یعنی قرآن یا دین اسلام (وَرَسُولٌ مُبِينٌ ۞) و پیغمبری آشکار ادله و معجزات بیان کنندهٔ توحید به صحیح و آیات (وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ) و آن هنگام که آمد بدیشان سخن راست و درست بایستی که شکر گذاری این نعمت فرمان برداری کردندی ایشان در ان انکار ازوده (قَالُوا هَٰذَا) گفتند این که آورده یعنی قرآن (سِحْرٌ) جادوئی است (وَإِنَّا بِهِ) و بدرستیکه بدان (كَافِرُونَ ۞) ناگرویدگانیم و باور ندار یم که آن من عند الله است (وَقَالُوا) و گفتند دیگر بار

A ع

(لَوْلَا نُزِّلَ) چرا فرستاده نشد (هٰذَا الْقُرْاٰنُ) این قرآن اگر از پیش خدا است (عَلٰی رَجُلٍ) بر مردی (مِنَ الْقَرْیَتَیْنِ) از یکی از این دو دیه که مکه و طایف اند (عَظِیْمٍ ۞) مردی بزرگ که صاحب مال و جاه بود از مکه ولید بن مغیره یا عتبه بن ربیعه یا اخنس بن شریف و از طایف عروة بن مسعود ثقفی یا حبیب بن عمرو یا کنانه عبد یالیل مدعای کفار آن بود که رسالت منصبی بزرگ است بایستی که بمردی بزرگ دادندی و بزرگی فرزندان ایشان منحصر بود در جمع زخارف دنیوی و نفاذ امر و کثرت خیل و حشم و ندانستند که رسالت رتبه علیا است و استحقاق آن تجلی باشد بفضایل روحانیت و کمالات قدسیه و باین هر اختصاص می باید دانست که بفضل خاص از حضرت واهب العطایا است * مصرع * تا دوست از ان میان گرامی خواهد * لاجرم حق سبحانه در جواب ایشان فرمود که (اَهُمْ یَقْسِمُوْنَ) آیا ایشان بخشش می کنند (رَحْمَتَ رَبِّکَ ط) رحمت پروردگار تو که نبوت است یعنی آیا مفاتیح رسالت بدست تصرف ایشان است تا بهر که خواهند در نبوت بکشایند (نَحْنُ قَسَمْنَا) ما بخشش کردیم (بَیْنَهُمْ) میان ایشان (مَّعِیْشَتَهُمْ) معیشت ایشان را یعنی آنچه زندگانی بدان کنند (فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا) در حیات دنیا. ایشان را بتدبیر و تقدیر آن عاجزاند پس کجا در امر رسالت که اعلی مراتب انسانیه است دخل می نمایند (وَرَفَعْنَا) و برداشتیم ما (بَعْضَهُمْ) برخی از ایشان یعنی آدمیان را (فَوْقَ بَعْضٍ) ز بر بعضی (دَرَجٰتٍ) در جهد در روزی تا یکی تونگر است و دیگری درویش یا در حریت که یکی آزاد است و دیگری بنده یا در فضایل که یکی فاضل است و دیگری مفضول و در حقایق علمی آورده که تفاوت درجات باخلاق حسنه است خوی هر کس که نیکوتر درجه او بلندتر و این تفاوت برای آن پیدا کردیم (لِّیَتَّخِذَ بَعْضُهُمْ) تا فرا گیرند بعضی آدمیان (بَعْضًا) بعضی دیگر را (سُخْرِیًّا) کار کننده یعنی جمعی را کار فرمایند تا بهم آنان ساخته و معاش ایشان پرداخته گردد یکی بمال معاون دیگری باشد و دیگری باعمال مساعدت دیگری نمایند تا این صورت موجب انتظام امور دنیویه شود (وَرَحْمَتُ رَبِّکَ) و بخشش پروردگار تو یعنی نبوت (خَیْرٌ) بهتر است (مِّمَّا یَجْمَعُوْنَ ۞) از آنچه کافران جمع می کنند از حطام دنیا و آن را سبب بزرگی میدانند (وَلَوْلَآ اَنْ یَّکُوْنَ النَّاسُ) و اگر نه آن است که گفتنی آدمیان (اُمَّةً وَّاحِدَةً) یک گروه مجتمع بر حرص یا بر اختیار دنیا بر آخرت (لَّجَعَلْنَا) هر آینه می گردانیدیم (لِمَنْ یَّکْفُرُ بِالرَّحْمٰنِ) برای کسیکه می گرود بخدای (لِبُیُوْتِهِمْ) مرخانهای ایشان را (سُقُفًا مِّنْ فِضَّةٍ) سقفهای از فضه (وَّمَعَارِجَ) و نردبانها که بدان (عَلَیْهَا) بر بام آن خانها (یَظْهَرُوْنَ ۞) برآیند خود را بنمایند (وَلِبُیُوْتِهِمْ) و می ساختیم مرخانهای ایشان را (اَبْوَابًا) درها (وَّسُرُرًا

علیها) و تختها که بران (یتکئون ۞) تکیه کنند هر از نقره و زین آیت اشارت است بحقارت دنیا
یعنی دینار ایشان من قدر و قیمتی نیست و اگر نه آن بودی که مردم بطلب دنیا و جمع آن مشغول شدندی
چه اکثر از طباع مجبول است بر محبت دنیا و بسبب آن از عبادت و فرمان برداری باز ایستاده میل
بطرف کفر و ناسپاسی کردندی و اگر هفت خانها و خوبانها و دوزخهای خانها و تختهای کافران را ظاهر از نقره
کردی (وَزُخْرُفًا ط) با وجود این همه ایشان را بطاعم داعی یا چنان کردی که اینها از هیچ طاعتی باز ماندندی (وَاِنْ كُلُّ
ذٰلِكَ) و نیست آنچه هیچ یاد کرده شد (لَمَّا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا ط) مگر برخورداری و زندگانی این سرای یعنی
در صدد زوال و انتقال است (وَالْاٰخِرَةُ) و خصلت آخرت و گفته اند بهشت (عِنْدَ رَبِّكَ) نزد یک
پروردگار تو یعنی در حکم او (لِلْمُتَّقِيْنَ ۞) مر پرهیزگاران راست که از لوث شرک و دنس معاصی احتراز نموده
تا از ملذات فانی و متنعمات این جهانی اجتناب نموده

نظم

هر کس که رخ از متاع فانی برتافت ✽ در اندر طلب دولت باقی بشتافت
آنجا که کمال امنش بود در رسید ✽ وآن چیز که مقصود دلش بود بیافت

ع ۹ (وَمَنْ يَّعْشُ) و هر که چشم بوشد یعنی اعراض کند (عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ) از یاد کردن خدای یعنی از ذکر
احکام حلال و حرام و از عتاب الهی نترسد و بر خدمت او امیدوار نباشد (نُقَيِّضْ) بر گماریم (لَهٗ) مر او را
(شَيْطَانًا) دیوی (فَهُوَ) پس آن دیو (لَهٗ قَرِيْنٌ ۞) مر او را همنشین و همساز و مصاحب همراه از بود
و دنیا دیوسته بوسوسه و اغوای او اشتغال نماید در نفحات الانس آورده که شیخ ابو القاسم نصرابادی
قدس الله سره با یکی از مومنان جن دوستی داشت وقتی در مسجد جامع نشسته بود جنی گفت که ای شیخ
این مردم را چگونه می بینی گفت بعضی را بی خواب و بعضی در خواب گفت آنچه در سرای ایشان
است می بینی گفت نی پس چشم مرا بالید دیدم که بر سر هر کس غرابی نشسته است بعضی را با لبها
به چشم فرو گذاشته و بعضی را گاهی بال به چشم وی فرو می گذارد و گاهی بالای سر گفتم این چیست
گفت نخوانده که و من یعش عن ذکر الرحمن نقیض له شیطانا این با شیاطینند بر سرهای ایشان
نشسته و بر هر یک بقدر غفلت وی استیلا یافته

رباعی

در یغ و درد که با نفس بد قرین شده ایم ✽ و زین معامله با دیو همنشین شده ایم
ببارگاه فلک بوده ایم و رشک ملک ✽ ز جور نفس چنان بیشه این چنین شده ایم

(وَاِنَّهُمْ) و بدرستیکه دیوان (لَيَصُدُّوْنَهُمْ) هر آینه باز دارند قرینان خود را (عَنِ السَّبِيْلِ) از راه حق

(وَيَحْسَبُونَ) و می پندارند کفار بنی آدم (أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ۞) آنکه ایشان بسبب متابعت شیطان راه یافتگانند یا پندارند که دیوان اهل هدایت اند و درین پندا شت می باشند (حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا) تا وقتیکه بیایند ما آن معرض و قرین او و حفص بصیغهٔ واحد می خواند یعنی بیاید ما معرض و قرآت بکر اظهر است چه در خبر آمده که معرض و قرین او را در یک سلسلهٔ به محشر آرند و بدوزخ افگنند در معالم از ابو سعید خدری رض نقل فرموده که چون کافر ابر انگیزند و بمحشرگاه آرند دیوی که قرین او بوده باشد در دنیا آن ساعت بادی باشد و مفارقت نکند از و تا وقتیکه بدوزخ رسند الخصه چون بعرصهٔ محشر آیند (قَالَ) گوید عاصی یعنی چشم پوشیده از حق مر شیطان را (يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ) ای کاشکی بودی میان من و تو (بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ) دوری میان مشرق و مغرب تغلیب کرده مشرق را در لفظ و رموضح آورده که مشرق صیف و مغرب شتاست و میان این هر دو مشرق نیز بعد بسیار است غرض آنکه کافر دیو را گوید کاشکی تو از من و من از تو دور بودمی (فَبِئْسَ الْقَرِينُ ۞) پس بد همنشینی تو پس گوید با ایشان گوید (وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ) و سود نمیدارد شما را در آخرت این آرزو و تمنا (إِذْ ظَلَمْتُمْ) چون ظلم کردید بر نفسهای خود در دنیا (أَنَّكُمْ) برای آنکه شما هستید (فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ۞) در عذاب دوزخ انبازان یعنی باید که در عذاب شریک باشید چنانکه در سبب آن شریک بودید و بعضی گفته سود نمی دارد شما را آنکه شریک باشید یعنی اشتراک شما در سبب عذاب تخفیف عذاب از هیچ کدام نیست آورده اند که حضرت پیغمبر ص با یمان قوم دل بستگی تمام داشت چنانچه شرایط دعوت بیشتر اقامت می نمودند عناد و انکار ایشان او را دون تر بود حق سبحانه فرمود که (أَفَأَنْتَ) آیا تو ای محمد (تُسْمِعُ الصُّمَّ) توانی که بشنوانی کر را یعنی آنان را که گوش دل ادراک است سخن حق تو انی شنوانید (أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ) یا توانی آن داری که راه نمائی کوران را یعنی کوردلان را طریق حق تو انی نمود (وَمَنْ كَانَ) و آنکه هست (فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۞) در گمراهی پدید یعنی تو قادر نیستی بر هدایت گمراهان پس بسا رتعب بر نفس خود منه (فَإِمَّا نَذْهَبَنَّ بِكَ) پس اگر ما ببریم ترا بجوار رحمت خویش پیش از آنکه عذاب ایشان بنمایم دل خوش دار (فَإِنَّا مِنْهُمْ) بدرستیکه ما از ایشان (مُنْتَقِمُونَ ۞) انتقام کشندگانیم بعذاب (أَوْ نُرِيَنَّكَ) یا اگر بنمائیم ترا (الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ) آن را که وعده کردیم ایشان را از عذاب در دنیا (فَإِنَّا عَلَيْهِمْ) پس بدرستیکه ما بر ایشان (مُقْتَدِرُونَ ۞) توانائیم یعنی بهر حال ایشان معذب خواهند بود در زمان حیات تو یا بعد از وفات تو (فَاسْتَمْسِكْ) پس تو چنگ در زن (بِالَّذِي أُوحِيَ) بآن چیزی که

وحی کرده شده است (اِلَیْکَ ج) بسوی تو از آیات و احکام (اِنَّکَ) بدرستیکه تو (عَلٰی صِرَاطٍ مُّسْتَقِیْمٍ ۝) بر راه راستی که زود برو بمنزل تو ان رسید (وَاِنَّهٗ) و بتحقیق که قرآن (لَذِکْرٌ لَّکَ) هر آینه شرفی است و عزتی مر ترا (وَلِقَوْمِکَ ج) و مر کرده ترا از قریش و مجاهد گفته که مراد از قوم تمام عرب اند و شرف ایشان آنست که قرآن بلغت ایشان است و خصوصیتی مر قریش را است که تو از آنی و عزاخص مر بنی هاشم را است از ایشان و جمعی گفته مراد از قوم امت است (وَسَوْفَ تُسْئَلُوْنَ ۝) و زود باشد که پرسیده شوید ازین نعمت و قیام بسپاس داری آن (وَاسْئَلْ) و بپرس ای محمد (مَنْ اَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِکَ) کسانی را که پیش از تو فرستادیم یعنی احوال ایشان را استکشف کن (مِنْ رُّسُلِنَآ) از فرستادگان ما که ملایکه اند یا از رسل گذشته سوال کن که ما (اَجَعَلْنَا) آیا فرمودیم (مِنْ دُوْنِ الرَّحْمٰنِ) بجز خدای (اٰلِهَةً یُّعْبَدُوْنَ ۝) خدایان که پرستیده شوند یعنی بپرس که هیچ حکم کرده ایم بعبادت بتان هیچ ملت از ملل ایشان بپرس کسی که بدون خدای باشند مقرر شده مراد باین کلام اعتشهاد است باجماع انبیاء علیهم السلام بر توحید و رسالهم فرموده که در شب اسری برای حضرت رسالت پناه علیه السلام رسل را جمع کردند و گفتند بپرس از ایشان آن حضرت در مضمون سخن شک نیاورد و دو نیست بعید صاحب عین المعانی آورده که در آثار آمده است که جبرئیل از میکائیل علیهما السلام پرسید که سید عالم علیه السلام این سوال کرد از انبیا میکائیل علیه السلام فرمود که یقین او کامل تر و ایمان او ازان محکم تر است که این سوال کند ❊ بیت ❊

❊ آنکه در کشف و رد است تلال ❊ کی توجه کند باستدلال ❊

ع ۱۰ (وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا مُوْسٰی) و بدرستیکه فرستادیم موسی را علیه السلام (بِاٰیٰتِنَآ) به معجزات ما که علامات روشن بود بر نبوت (اِلٰی فِرْعَوْنَ وَمَلَا۟ئِهٖ) بسوی فرعون و کرده او (فَقَالَ) پس گفت موسی علیه السلام مر ایشانرا (اِنِّیْ رَسُوْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝) بدرستیکه من فرستاده پروردگار عالمیانم (فَلَمَّا جَآءَهُمْ بِاٰیٰتِنَآ) پس آن هنگام که آورد موسی علیه السلام بدیشان نشانهای ما را چون عصا و ید بیضا و طمس و طوفان و امثال آن (اِذَا هُمْ) همان وقت ایشان (مِّنْهَا یَضْحَکُوْنَ ۝) ازان می خندیدند یعنی افسوس می کردند و استهزا می نمودند و دلیل مشاهده بی تامل در ان (وَمَا نُرِیْهِمْ) و نمی نمودیم ما ایشانرا (مِّنْ اٰیَةٍ) هیچ نشانه (اِلَّا هِیَ) مگر آنکه او (اَکْبَرُ) بزرگتر بود (مِنْ اُخْتِهَا ز) از ان پیشین که مثل و مانند او بود یعنی هریک مختص بودند بنوعی از اعجاز که بجهت آن خاصه متفاضل بودند برد یگری مراد وصف هر است به بزرگی (وَاَخَذْنٰهُمْ بِالْعَذَابِ) و گرفتیم ایشان را بعذاب قحط و جراد و قمل و جز آن (لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُوْنَ ۝)

شاید که برگردند از کیش باطل و باز آیند بدین حق ایشان باز نگشتند و چون عذاب معاینه دیدند در مقام استغاثه آمدند (وَقَالُوا) و گفتند با موسی ع (يَا أَيُّهَ السَّاحِرُ) ای مرد جادو یعنی عالم کامل این ندا از روی تعظیم بود چه سحر پیش ایشان علمی بزرگ بود و صفتی پسندیده یا معنی آن است که ای مقدم در علم سحر و غالب بر تمام سحره یا سواره موسی را باین نام می خواندند و درین وقت نیز بطریق عادت گفتند ای ساحر (ادْعُ لَنَا رَبَّكَ) بخوان از برای ما پروردگار خود را (بِمَا عَهِدَ) بآنچه عهد کرده است یعنی بعهدی که او را است (عِنْدَكَ) نزدیک تو و آن استجابت دعای تست یعنی چون خدای تو هر دعا که می کنی مستجاب می کند در کشف عذاب از ما و ایمان (إِنَّنَا لَمُهْتَدُونَ ۞) بدرستیکه ما راه یافتگانیم یعنی اگر عذاب از ما مندفع شود بتو ایمان آریم و راه یابیم (فَلَمَّا كَشَفْنَا) پس آن هنگام که بپردیم (عَنْهُمُ الْعَذَابَ) از ایشان عذاب را بدعای موسی ع (إِذَا هُمْ يَنْكُثُونَ ۞) همان زمان ایشان شکستند عهد را و فرعون از اجابت دعای موسی ع متردد شد مبادا که مردم بدو بگروند پس هر قوم خود را جمع کرد و بنصرت فریاد برآمد (وَنَادَى فِرْعَوْنُ) و ندا کرد فرعون بنفس خود (فِي قَوْمِهِ) در میان قوم خود بعد از کشف عذاب از ایشان و از روی عظمت (قَالَ يَا قَوْمِ) گفت ای گروه من یعنی قبطیان (أَلَيْسَ لِي) آیا نیست مرا باستقلال یعنی هست (مُلْكُ مِصْرَ) ملک مصر از سکندریه تا سرحدات (وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ) و این جویهای آب نیل (تَجْرِي مِنْ تَحْتِي ج) میرود از زیر قصر من آب نیل بسیصد و شصت جوی منقسم بوده و چهار جوی بزرگ ازان نهر الملک و نهر طولون و نهر دمیاط و نهر تنیس در باغ او میرفت و از زیر قصرهای او می گذشت پس او بدین جویها فخر کرده گفت در بوستانهای من میرود (أَفَلَا تُبْصِرُونَ ط) آیا نمی بینید شما عظمت و حشمت مرا و موسی اینها ندارد (أَمْ أَنَا خَيْرٌ) بلکه من بهترم (مِنْ هَذَا الَّذِي) از این کسی که در ملک من (هُوَ مَهِينٌ لا) او خوار و بی مقدار است (وَلَا يَكَادُ يُبِينُ ۞) و نمی تواند که روشن گرداند سخن را یعنی مفهوم بیان کند چه در زبان او بستگی هست و آن ملعون در دروغ گفت چه حق سبحانه و تعالی بدعای و اعلای عقده من لسانی آن گروه از زبان او برداشته بود اما بر قوم پوشیده بود و چه پیش از رسالت او را بدان وجه دانسته و دیده بودند (فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ) پس چرا نیفگندند بر او (أَسْوِرَةٌ مِنْ ذَهَبٍ) دستوانها از زر و حریم آن زمان چنان بود که هر کرا مهتری و پیشوائی می دادند دستوانه طلا در دست و طوق زر در گردن وی می کردند فرعون گفت که اگر موسی راست می گوید که بسیادت و ریاست قوم نامزد شده چرا خدای تعالی او را دستوانه زرین نداده (أَوْ جَاءَ) یا چرا نیامدند (مَعَهُ

الْمَلٰئِكَةُ) یا او فرشتگان (مُقْتَرِنِيْنَ ۝) پیوستگان بدو برای یاری و هواداری او چه هر ملکی که ایلچی می فرستد بجای خود جمعی را از خواص خود بخدمت او نامزد می کند تا خیال او بسیار گردد و در هر حال مدد و معاون او باشند پس این چگونه باشد که خدای تعالی مردی درویش بی کس را از پیش خود برسالت فرستد (فَاسْتَخَفَّ) پس سبک عنان یافت فرعون و زین سبب (قَوْمَهٗ) گروه خود را یعنی این فریب در ایشان اثر کرد (فَاَطَاعُوْهُ) پس فرمان او بردند و بکلی دل از متابعت موسی هم برداشتند (اِنَّهُمْ كَانُوْا) بدرستیکه ز عویشان بودند (قَوْمًا فٰسِقِيْنَ ۝) گروهی بیرون رفته از دایرهٔ بندگی خدای و فرمان برداری وی ماکه خارج از طریق عقل که بال و پاه قابل اعتبار کرده موسی را هم بنظر حقارت دیدند و ندانستند که ❊ بیت ❊

❊ فرعون و خطاب ابد و ریش مروع ❊ ❊ موسی کلیم الله و چوپانی و شبانی ❊

(فَلَمَّآ اٰسَفُوْنَا) پس چون در غضب کردند ما را با افراط مکابره و اسراف در کبایره بخشم آوردند رسول ما را (انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ) انتقام کشیدیم از ایشان (فَاَغْرَقْنٰهُمْ اَجْمَعِيْنَ ۝) پس هر ایشان را غرق ساختیم در دریا (فَجَعَلْنٰهُمْ سَلَفًا) پس گردانیدیم ایشان را پیش رو کافرانیکه بعد از ایشان آیند یعنی قدوهٔ مشرکان آینده ساختیم ایشان را تا در استحقاق عقوبت باعمال ایشان اقتدا کنند (وَّمَثَلًا لِّلْاٰخِرِيْنَ ۝) و گردانیدیم ایشان را پندی و عبرتی برای پسینیان که در زمنام اعتبار باشند چه ما حظهٔ قضیهٔ عجیبهٔ ایشان معتبر را در تقلب احوال کفایت است و از ان جمله آنکه چون فرعون بآب نازش کرد او را هم بآبش غرق ساختند و بآنچه نازید بالفریاد او نرسید ❊ بیت ❊

❊ در سر داری که باشدت سر داری ❊ ❊ اندر سر آن روی که در وی سر داری ❊

در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر ما صلعم بقریش گفت که هیچ خیر نیست در آنکه او را با دون خدای می پرستند جمعی گفتند که عیسی هم معبود نصاریان است من دون الله و تو گمان می بری که او بندهٔ صالح است پس در و هیچ خیر نباشد قریش از ین سخن فریاد شدند و گمان بردند که رسول الله هم ملزم شد آیت آمد که (وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا) و چون زده شد بر پسر مریم مثلی (اِذَا قَوْمُكَ) ناگاه قوم تو (مِنْهُ يَصِدُّوْنَ ۝) از ان مثل اعراض کنند و آواز بلند بردارند قولی در سبب نزول این آیت آن است که گفتند عیسی هم مخلوق است و معبود نصاری پس روا باشد که آلههٔ ما نیز مخلوق باشند یا شبهه کردند که چون روا است که عیسی هم ابن الله باشد چرا نشاید که ملایکه بنات الله باشند و اصح آن است که بعد از نزول آیت انکم و ما تعبدون من دون الله حطب جهنم ابن زبعری گفت که عیسی را هم بدون خدای

می پرستید ندیرگاه که عیسی هم در آتش باشد و خدایان ما نیز در آتش باشیم میگوید این قول است آنچه فرماید (وَقَالُوْٓا ءَاٰلِهَتُنَا خَيْرٌ) و گفتند مشرکان آیا خدایان ما بهتراند (اَمْ هُوَ ط) یا عیسی یرگاه که حصب جهنم باشند و ایشان نیز باشند (مَا ضَرَبُوْهُ) نزدند آن مثل را (لَكَ) برای تو (اِلَّا جَدَلًا ط) مگر برای جدال و خصومت نه از برای تمییز حق از باطل (بَلْ هُمْ قَوْمٌ) بلکه ایشان در هر امور گردهی اند (خَصِمُوْنَ ۝) خصومت گران و لجاج کنندگان (اِنْ هُوَ) نیست عیسی هم (اِلَّا عَبْدٌ اَنْعَمْنَا) مگر بندهٔ که منت نهادیم (عَلَيْهِ) بزرگی نبوت و رسالت (وَجَعَلْنٰهُ مَثَلًا) و گردانیدیم او را آیتی و امر عجیب (لِّبَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ ط) برای بنی اسرائیل یعنی ولادت او بی پدر قصهٔ است در غرابت چون مثل ساید قصها (وَلَوْ نَشَآءُ) و اگر خواهیم ما (لَجَعَلْنَا) هر آینه می سازیم (مِنْكُمْ) بدل از شما (مَّلٰٓئِكَةً) فرشتگان را یعنی شما را هلاک کنیم و بدل شما ملایکه آوریم که ایشان (فِى الْاَرْضِ يَخْلُفُوْنَ ۝) در زمین در پی در آیند پیشما را (وَاِنَّهٗ) و بدرستیکه عیسی هم (لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ) علم است مر ساعت را یعنی بدو بدانند که نزدیک است قیامت چه یکی از علامات قیامت نزول عیسی است هم که بعد از تسلط دجال از آسمان بر اهل زمین فرود آید نزدیک منارهٔ بیضا در طرف شرقی دمشق و جامهٔ رنگین پوشیده باشد و هر دو کف دست خود در بال های دو فرشته نهاده و در خارهٔ مبارکش عرق کرده چون سر در پیش افگند قطرات از رویش بزمین گردد و چون سر بالا کند آن قطرات بروی وی چون مروارید روان شود و نفس وی بهر کافر که رسد بمیرد و هر جا که چشم وی افتد نفس وی برسد پس در طلب دجال روان گردد و در باب لد که موضعی است در ولایت شام بدو رسد و او را بکشد آنگه یاجوج و ماجوج بیرون آیند و عیسی هم بکوه طور برود و مومنان او آنجا متحصن گردند المختصر چون معلوم شد که عیسی هم نشانهٔ قرب قیامت است (فَلَا تَمْتَرُنَّ) پس مکنید و جدال منمایید (بِهَا) بآمدن قیامت (وَاتَّبِعُوْنِ ط) و پیروی کنید شرع رسول مرا (هٰذَا) این است (صِرَاطٌ مُّسْتَقِيْمٌ ۝) راه راست که پس برو گمراه نشود (وَلَا يَصُدَّنَّكُمُ الشَّيْطٰنُ ۚ) و باید که باز ندارد شما را شیطان از سلوک صراط مستقیم بوسوسهٔ خود پس متابعت او مکنید و قدم از راه مخالفت وی بیرون منهید (اِنَّهٗ لَكُمْ) بدرستیکه او مر شما را است (عَدُوٌّ مُّبِيْنٌ ۝) دشمنی آشکارا (وَلَمَّا جَآءَ عِيْسٰى) و آن هنگام که آمد عیسی هم (بِالْبَيِّنٰتِ) به معجزهای روشن یا آیات انجیل یا معجزات واضحه (قَالَ) گفت مر بنی اسرائیل را (قَدْ جِئْتُكُمْ) بدرستیکه آمدم بشما (بِالْحِكْمَةِ) بشرع یعنی مشتمل بر حکمت قولی و فعلی (وَلِاُبَيِّنَ لَكُمْ) تا برای آنکه بیان کنم و روشن گردانم برای شما بَعْضَ الَّذِيْ تَخْتَلِفُوْنَ) هر آینه اختلاف می کنید (فِيْهِ ۚ)

دران از امور دین یا احکام تورات (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از عذاب خدای (وَاَطِيعُونِ ۝) و فرمان برید مرا هر چه فرمایم (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای که بحکم او می فرمایم (هُوَ رَبِّي) او آفریدگار من است (وَرَبُّكُمْ) و آفریدگار شما است (فَاعْبُدُوهُ) پس او را پرستید بیگانگی (هٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ۝) این است راه راست بی کجی و انحراف (فَاخْتَلَفَ الْاَحْزَابُ) پس مختلف شدند گروهها (مِنْ بَيْنِهِمْ ج) از میان ترسایان چون یعقوبیه و نسطوریه و ملکانیه و مرسیه و شمعونیه (فَوَيْلٌ لِّلَّذِينَ ظَلَمُوا) پس وای بر آنانکه ستم کردند از این احزاب (مِنْ عَذَابِ يَوْمٍ اَلِيمٍ ۝) از عذاب روزی که دردناک است عذاب او (هَلْ يَنْظُرُونَ) آیا چشم می دارند این احزاب یعنی منتظر نیستند (اِلَّا السَّاعَةَ) مگر قیامت را (اَنْ تَاْتِيَهُمْ بَغْتَةً) آنکه بیاید بدیشان ناگهان (وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۝) و ایشان ندانند و از بسبب غفلت و اشتغال بامور دنیا (اَلْاَخِلَّاءُ) دوستان کفر با معصیت (يَوْمَئِذٍ) دران روز (بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ) بعضی از ایشان مر بعضی را دشمن باشند (اِلَّا الْمُتَّقِينَ ۝) مگر پرهیزگاران از اهل ایمان یعنی از ان روز کافران که دوستی ایشان برای معاونت بود در کفر و معصیت باهم دشمن شوند که یلعن بعضهم بعضا و مومنان که محبت ایشان برای خدای بود دوستی ایشان بجای باشد تا بکدیگر را شفاعت کنند و ویلات کاشکی مذکور است که غایت جهار نوع می باشد غایت آنها حقیقی که محبت روحانیه است و آن مستند بود به تناسب ارواح و تعارف آن چون محبت انبیاء و اولیاء شهدا و اصفیا با یکدیگر * دوم محبت قلبیه و اصناف این بتناسب اوصاف کامله و اخلاق فاضله است چون محبت صلحا و ابرار باهم و دوستی امم با انبیاء و ارادت مریدان با مشایخ و این دو نوع از محبت خلل پذیر نیست نه در دنیا و نه در آخرت و ثمر فوائد و نتایج صوری و معنوی است * سوم محبت عنایه که مستند است به تحصیل اسباب معاش و تیسیر مصالح دنیویه چون محبت تجار و صناع و دوستی خدام با منعمان و ارباب حاجات با اغنیا و چهارم محبت لذتمندانه است و استناد آن بلذات حسیه و مشتهیات نفسانیه است پس در قیامت که احباب این دو نوع از محبت فانی و زایل باشد آن محبت نیز زوال پذیرد بلکه چون متمنی و موجود نگیرد و غرض و حاجت بحصول نپیوندد آن دوستی بدشمنی مبدل شود * نظم *

* دوستی کان غرض آمیز شد * * دوستی دشمنی انگیز شد *

* مهر که از بهر غرضی گشت پاک * * راست چو خورشید بود تابناک *

ع (یٰعِبَادِ) منادی دران روز ندا کند مر متقیان را که خدای تعالی می فرماید ای بندگان من (لَا خَوْفٌ)

نیست ترسی (عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ) بر شما امروز از انتای مکاره (وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ ۝) و نیست شما را اندوه هنگامی شنوید بفوت مقامه پس صفت منادی می کند که (الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا) بندگان ما آنانند که ایمان آوردند بآیتهای کلام ما (وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ۝) و بودند گردنهادگان فرمان خدای را انگه منادی گوید (ادْخُلُوا الْجَنَّةَ) در آیید در بهشت (أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ) شما و زنان مومنه شما (تُحْبَرُونَ ۝) شادگردانیده شده باگرامی و اشنه یا آرایش یافته (يُطَافُ عَلَيْهِمْ) بگردانند بر بندگان در بهشت در آیندگان (بِصِحَافٍ) کاسهای پهن (مِنْ ذَهَبٍ) از زر و در آن جنس نوع طعام (وَأَكْوَابٍ ۝) و کوزهای بی دسته و بی گوشه یعنی مراهی پر از انواع شراب (وَفِيهَا) و در بهشت بود ایشان را (مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ) آنچه آرزو بود نفسها را و بدان خوش رایند و نفس تشتهه الانفس خواند (وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ ۝) و آنچه بنظر خوش آید چشمها را و ازان لذت یابند و وسیط آورده که بدین دو کلمه اخبار کرد از جمله نعیم اهل بهشت چه نعیم یا غرض جنان یا نصیب نفس است یا بهره عین درویشی فرموده است که اهل نظر میداند که لذت عین در چه چیز می تواند بود جمعی را که عشاشت اعتزال بر نظر بصیرت ایشان طاری گشته تا لمعات انوار جمال انکم سترون ربکم بر ایشان پوشیده ماند با ایشان گوید که تلذ الاعین عبارت از چیست بر هر صاحب بصیرتی روشن است که اهل شوق را لذت عین جز مشاهده جمال محبوب متصور نیست * بیت *

* پرده از پیش برانداز که مشتاقان را * لذت دیده نجز دیدن دیدار تو نیست *

امام قشیری رح آورده که لذت دیدار فراخور اشتیاق است عاشق را چند انکه شوق بیشتر بود لذت دیدار فزون تر باشد از ذوالنون مصری قدس الله تعالی سره نقل کرده اند که شوق ثمرهٔ محبت است هر که دوستی بیشتر بود شوق او بدیدار دوست زیاده تر است در زبور آمده که ای داود بهشت من برای مطیعان است و کفایت من بهشت متوکلان و زیادت من بهشت شاکران و انس من بهرهٔ طالبان و رحمت من ازان محسنان و مغفرت من برای تایبان و من خاصهٔ مشتاقم * شعر *

* الا طال شوق الابرار الی لقائی * و انا الیهم اشد شوقا *

* نظم *

* دلم از شوق تو خون است ندانم چون است * * در دلم شوق جمالت ز بیان بیرون است *

* در دلم شوق تو هر روز فزون می گردد * * دل شوریدهٔ من بین که چه روز افزون است *

انگه برای تمامی لذت بهشتیان می فرماید (وَأَنْتُمْ فِيهَا) و شما در بهشت (خَالِدُونَ ۝) جاوید باشندگانید و کمال

نعمت دوران است که ادراییم زوال نباشد (وَتِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي) و آن بهشتی که امروز (أُورِثْتُمُوهَا) میراث داده شده اید آن را آن بهشت موعود است که نورث من عبادنا من کان تقیا و بشما میراث دادیم (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۞) بآنچه بودید که عمل می کردید در دنیا از انواع طاعات و خیرات جزاء اینطور میراث یاد کرد که خالص است و باستحقاق بدست آید (لَكُمْ فِيهَا) مر شما را است در جنت (فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ) میوه بسیار (وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ۞) و از آنها می خورید بیوسته در معالم فرموده که در حدیث واقع است که کسی از درخت بهشت میوه باز نکند مگر که فی الحال مثل آن از آن درخت بروید (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ) بدرستیکه کافران (فِي عَذَابِ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ۞) در عذاب جهنم جاوید ماندگانند (لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ) سست نکند و هیچ نگرداند عذاب را از ایشان (وَهُمْ فِيهِ) و ایشان در عذاب (مُبْلِسُونَ ۞) ناامیدانند از راحت نجات و از خفت عقوبات (وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ) و ما ستم نکردیم بر ایشان بدین عذاب کردن (وَلَٰكِنْ كَانُوا) و لیکن بودند (هُمُ الظَّالِمِينَ ۞) ایشان ستمکاران که شرک آوردند و وضع عبادت کردند در غیر موضع آن (وَنَادَوْا يَا مَالِكُ) و چون امید بریدند از خلاصی ندا کنند خازنان دوزخ را که ای مالک (لِيَقْضِ عَلَيْنَا) تا حکم کند بر ما یعنی بمیراند ما را (رَبُّكَ ط) پروردگار تو تا باز رهیم از سوختن عذاب (قَالَ) گوید مالک در جواب ایشان بعد از هزار سال و در تبیان آورده که بعد از چهل روز از روزهای آن سرای که روزی هزار سال باشد (إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ ۞) بدرستیکه شما درنگ کنندگانید در دوزخ که نخواهید مرد و نه تخفیف عذاب از شما خواهد شد پس حق سبحانه بعد از جواب مالک مر ایشان را گوید (لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ) بدرستیکه آوردیم بشما یعنی فرستادیم بشما سخن درست بر زبان پیغمبران (وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَكُمْ) و لیکن بیشترشما (لِلْحَقِّ كَارِهُونَ ۞) مر سخنان حق را کاره بودید و پسند نکردید (أَمْ أَبْرَمُوا) بلکه محکم گردانیدند کافران و ساختند (أَمْرًا) کاری که در رد حق و ابطال آن باکیدی برای پیغمبران (فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ۞) پس بدرستیکه ما نیز محکم کنندگانیم کاری را برای مکافات ایشان در ابطال کید کافران به نصرت انبیاء (أَمْ يَحْسَبُونَ) آیا می پندارند ماکران کفار (أَنَّا لَا نَسْمَعُ) آنکه ما نشنویم (سِرَّهُمْ) سخن نهانی ایشان که در دل می گویند (وَنَجْوَاهُمْ ط) و آنچه بر زبان یکدیگر مشورت کنند (بَلَىٰ) آری می شنویم آن را (وَرُسُلُنَا) و فرستادگان ما که حفظه اند (لَدَيْهِمْ) نزدیک ایشانند و موکل بر ایشان (يَكْتُبُونَ ۞) می نویسند آنرا بفرمان ما بعد از آنکه نهانیهای ایشان را برفرشتگان ما آشکارا باشد بر ما که خداوندیم چگونه پوشیده باشد (قُلْ) بگو

ای محمد (اِنْ كَانَ لِلرَّحْمٰنِ) اگر باشد مر خدایرا (وَلَدٌ ۖ) فرزندی چنانچه گمان می برید (فَاَنَا اَوَّلُ الْعٰبِدِيْنَ ۝) پس من اول پرستندگانیم خدایرا بیگانگی بایستی که من بیدانستم و چون میدانم که او را فرزند نیست شما اثبات ولد از کجا پیدا می کنید و صاحب کشاف در معنی آیت گفته که اگر خدای را فرزندی بودی پیغمبران صحیح و حجت روشن ثابت شدی پس او را تعظیم کنندگان بودمی یعنی من کی پیوسته تعظیم خدای می کنم اگر او را فرزندی بودی هم تعظیم کردمی این سخن بر سبیل تمثیل است و مبالغه در نفی ولد امام زاهد آورده که روزی نضر بن حارث لعنه الله در لاف گاه خود نشسته بود و اغلب صنادید قریش نزدی بودند در آیتی از قرآن خوض نموده آغاز استهزا کرد ولید مغیره در آن وقت میان اسلام داشت و پیوسته حمایت قرآن میکرد و گفت ای نضر بقرآن استهزا می کنی بخدای که نمی گوید محمد الاحق نضر گفت من نیز حق می گویم محمد میگوید لا اله الا الله من هم می گویم لا اله الا الله اما اضافت می کنم که ملایکه بنات الله اند این سخن به پیغمبر هم رسید و آنحضرت هم اندوهناک شد جبرئیل هم این آیت فرود آورد نضر بیش ولید آمده این آیت برخواند و گفت که خدای محمد را درین آیت تصدیق کرده که ان کان للرحمن ولد فانا اول العابدین ولید گفت ای احمق خدای ترا تکذیب کرده زیرا که ان بمعنی نفی است می گوید که نیست و نبوده مر خدای را فرزندی آنکه فرموده که بگو که من اول موحدانم (سُبْحٰنَ) پاک است و بی عیب (رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدگار آسمانها و زمینها (رَبِّ الْعَرْشِ) خداوند عرش (عَمَّا يَصِفُوْنَ ۝) از آنچه وصف می کنند کافران او را یعنی زوولد می گویند و دروغ (فَذَرْهُمْ) پس بگذار ایشان را (يَخُوْضُوْا) تا هیچ می کنند در باطل (وَيَلْعَبُوْا) و بازی کنند در دنیا (حَتّٰى يُلٰقُوْا) تا وقتیکه بیابند (يَوْمَهُمُ الَّذِيْ يُوْعَدُوْنَ ۝) روزی که وعده کرده شده اند بملاقات آن یعنی روز قیامت (وَهُوَ الَّذِيْ فِي السَّمَآءِ اِلٰهٌ وَّفِي الْاَرْضِ اِلٰهٌ ۭ) و او است خداوند آسمان و زمین پرستندگان وی از ملایکه و جن و انس (وَهُوَ الْحَكِيْمُ) و او است راست کار در تدبیر خلق (الْعَلِيْمُ ۝) دانا بمصالح ایشان (وَتَبٰرَكَ الَّذِيْ لَهٗ) و بزرگوار است آنکه مر او را است (مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) بادشاهی آسمان و زمین (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان آسمان و زمین است یعنی حکم او بر همه اجزای کونات روان است (وَعِنْدَهٗ) و نزدیک او است (عِلْمُ السَّاعَةِ ۚ) دانستن حال که قیامت کی قایم شود (وَاِلَيْهِ تُرْجَعُوْنَ ۝) و بسوی او باز گردیده شوید همه خلایق در آن روز (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِيْنَ) و مالک نباشند در آن روز آنانکه (يَدْعُوْنَ) می پرستند کافران ایشان را (مِنْ دُوْنِهِ) بدون خدای (الشَّفَاعَةَ) درخواست کردن را یعنی معبودان کفار از ملایکه و جن و انس و اصنام که مشرکان بشفاعت

ایشان امید وار اند آن روز توانند شفاعت کردن (اِلَّا مَنْ شَهِدَ) مگر کسیکه گواهی داده باشد (بِالْحَقِّ) براستی چون ملایکه و عیسی و عزیر ع که ایشان را رتبهٔ شفاعت است چرا ایشان شهادت بحق ادا کرده اند (وَهُمْ یَعْلَمُوْنَ ۞) و ایشان صدانند بدل خود آنرا که بزبان گواهی داده اند و ایشان شفاعت نکنند الا مومنان گناهکار انرا (وَلَئِنْ سَاَلْتَهُمْ مَّنْ خَلَقَهُمْ) و اگر بپرسی تو عابدان و معبودانرا که بیافرید ایشانرا (لَیَقُوْلُنَّ اللّٰهُ) هر آینه می گویند الله چرا ازفرط ظهور این جواب مکابره نمایند کرد (فَاَنّٰی یُؤْفَکُوْنَ ۞) پس بکجا برگردانیده می شوند مشرکان از عبادت او بپرستش غیر او (وَقِیْلِهٖ) و نزدیک خدا است دانستن قول رسول آنجا که گفت (یٰرَبِّ) ای پروردگار من (اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ) بدرستیکه این گروه یعنی معاندان قریش (قَوْمٌ) گروهی اند که از روی عناد و مکابره (لَّا یُؤْمِنُوْنَ ۞) نمی گروند (فَاصْفَحْ) پس اعراض کن (عَنْهُمْ) از دعوت ایشان یا وی بگردان از مکافات ایشان (وَقُلْ سَلٰمٌ ط) و بگو تسلیم و متارکه از شما مطلوب نیست این حکم بآیت قتال منسوخ است (فَسَوْفَ یَعْلَمُوْنَ ۞) پس زود باشد که بدانند عاقبت کفر خود را وقتی که عذاب بر ایشان فرود آید و دنیا در وبدر و در عقبی بدخول در نار

سورة الدخان مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۞ وهي تسع وخمسون آیة

(حٰمٓ ۞) امام ابو اللیث رح در تفسیر خود از امام محمد حکیم ترمذی قدس سرهما نقل می کند که حق سبحانه جمیع احکام و قصص را که در صور سه ده بحروف مقطعه مجتمع است در ان حروف جمع کرده مجملا و چون آنرا نشاید گر صاحب نبوت و دلالت پس مراد را برای تفهیم عوام در جمیع سور تفصیل داده و گفته اند آن حروف اشارت است بکلمات چنانچه در حم گفته اند حمیت المحبین حمایت کردم دوستان خود را از تو حامیوی و گویند معنی او آنست که حم یعنی کاری ساخته شده و مهمی برداخته گشته (وَالْکِتٰبِ الْمُبِیْنِ ۞) و سوگند بکتاب هویدا که قرآن است که بمحض کرم (اِنَّآ اَنْزَلْنٰهُ) بدرستیکه ما فرستادیم اورا (فِیْ لَیْلَةٍ مُّبٰرَکَةٍ) در شبی بزرگ و بابرکت که شب قدر است و کدام برکت برابر آنکه در ان شب کتاب کریم که سبب منافع دینی و دنیوی و واسطهٔ مطالب صوری و معنوی است از لوح محفوظ بآسمان دنیا شرف نزول ارزانی فرموده (اِنَّا کُنَّا) بدرستیکه هستیم ما (مُنْذِرِیْنَ ۞) بیم کننده بانزال قرآن در ین شب وجمعی برانند که لیلهٔ مبارکه شب برات است و آن شب نیمهٔ شعبان است و برات او در نزول ملایکه واجابت دعوت و فصل اقضیه و تقسیم نعم است (فِیْهَا) در ین شب (یُفْرَقُ) جدا کرده و فیصل داده شود (کُلُّ اَمْرٍ حَکِیْمٍ ۞) هر امری که محکم کرده شده است در هر سال از ارزاق و آجال و شب برات از لیالی

فاصله است که بدین امت داده و در حدیث آمده که در این شب بیامرزد از گناه بیشمار بعد از هر موئی که بر گوسفندان بنی کلب است و در این شب آب زمزم زیاده می شود و صاحب کشاف آورده که در خبر است که هر که در این شب صد رکعت نماز بگزارد و حق سبحانه صد فرشته فرستد تا بادی باشند همی ملک دیگر را بشارت دهند به بهشت و همی فرشته دیگر او را ایمن سازند از عذاب دوزخ و همی دیگر او را باز دارند از آفات دنیا و ملک دیگر دفع کند شیطان می کند از وی و در این شب وظائف نعمت بر بندگان قسمت می کند (أَمْرًا) فرمودیم فرمودنی بفصل قضایا در این شب (مِّنْ عِندِنَا ط) از نزدیک ما (إِنَّا كُنَّا) بدرستیکه هستیم ما (مُرْسِلِينَ ۚ) فرستنده تر ا که محمدی (رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ط) بخشایشی از نزدیک پروردگار تو برخلق چنانچه جای دیگر فرمود و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین

* نظم *

* در دو عالم بخشش و بخشایش است * خلق را از بخشش آسایش است *

* خواجه چون در در مدیح خویش هشت * انما انا رحمة مهدات گذشت *

یا فرستنده ایم جبرئیل را بقرآن سوی حبیب خود یا ملایکه را در این شب فرستادیم بسلام مومنان (إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ۝) بدرستیکه خدای شنوا و داناست بهر نیتهای ایشان (رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) آفریدگار آسمانها و زمینها است (وَمَا بَيْنَهُمَا ۚ) و آنچه میان آسمانها و زمینها است پس بدانید ای آفریدگان (إِن كُنتُم مُّوقِنِينَ ۝) اگر هستید شما با گمان یعنی طالب کنندگان یقین (لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ) هیچ معبودی و مستحق سزای پرستش نیست مگر او (يُحْيِي) زنده می گرداند (وَيُمِيتُ ط) و می میراند یعنی او است موجد کننده موت و حیات (رَبُّكُمْ) او است پروردگار شما (وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ۝) و پروردگار پدران نخستین شما (بَلْ هُمْ) بلکه کافران بدین سخن موقن نیستند (فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ۝) در گمانند بقرآن بازی کنندگان (فَارْتَقِبْ) پس تو منتظر باش برای ایشان (يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ) روزی که بیاید آسمان (بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ۙ) بدودی آشکار اعرب شر غالب را دخان گویند مراد عذابی است که نازل گردد به مستهزیان در عین المعانی آورده که مراد غباری است که روز فتح مکه مرتفع شد چنانچه خواهد آمد و به رشید و گویند مراد زمان قحط و جوع کافران بود که بدعای پیغمبر عام شدت جوع بر ایشان مستولی شد تا سگان مرده را با استخوان می خوردند و دخان عبارت از تیرگی چشم است از جوع چه مرد گرسنه از ضعف همه میان خود و آسمان مشابه دخان چیزی می بیند و در تبیان فرموده که در سال قحط بسبب خشک سالی غباری تیره از زمین برانگیخته می شود مانند دود و لهذا سال قحط را سنة الغبراء گویند و به تسمیه عام الرماده همین است

و قول بعضی آن است که این دخان یکی از علامات قیامت خواهد بود چنانچه در حدیث اشراط الساعة آمده که ذکر الدخان و الدجال و آن دودی باشد از مشرق تا بمغرب (یَغْشَی النَّاسَ) فرو گیرد مردمان را و بعد چهل روز بردارند و مومنان را از وسائل زکام حالتی واقع شود اما کافران را بیچوشش و سراسیمه سازد و ملایکه ایشان را می گویند (هٰذَا عَذَابٌ اَلِیْمٌ ۵) این است عذابی دردناک که حق سبحانه و تعالی وعده کرده بود ایشان زاری کنند و گویند (رَبَّنَا اکْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ) ای پروردگار ما بردار از ما این عذاب را (اِنَّا مُؤْمِنُوْنَ ۵) بدرستیکه ما گرویدگانیم بعد از دفع عذاب یعنی چون این بلا منکشف گردد ما ایمان آریم حق سبحانه می فرماید که (اَنّٰی) چگونه بود (لَهُمُ الذِّکْرٰی) مر ایشان را پند گرفتن بدین مقدار عذاب (وَقَدْ جَآءَهُمْ) و حال آنکه آمد بایشان (رَسُوْلٌ مُّبِیْنٌ ۵) فرستاده آشکارا کننده معجزات و ایشان بدان متذکر نشدند (ثُمَّ تَوَلَّوْا) پس پشت بروی گردانیدند یعنی اعراض نمودند (عَنْهُ) از ایمان بداو (وَقَالُوْا مُعَلَّمٌ) و گفتند او آموخته شده است یعنی جبیر دیسار قرآن بوی می آموزد (مَّجْنُوْنٌ ۵) و دیوانه است و دماغ او مخبط شده است و باوجود این هر چون دعوهٔ ایمان می دهند (اِنَّا کَاشِفُوا الْعَذَابِ) بدرستیکه ما بردارندهٔ عذابیم از ایشان (قَلِیْلًا) زمانی اندک یعنی قحط را ببریم بدعای پیغمبر ما آخر اضمار ایشان اما هیچ فائده ندهد (اِنَّکُمْ عَآئِدُوْنَ ۵) بدرستیکه شما باز گردندگانید بکفر آورده اند که بوقت قحط ابو سفیان و جمعی از قریش بمدینه آمدند و بجاه او رحمن سوگند بپیغمبر ما دادند و آن حضرت ما دعا فرموده بلای قحط مندفع شد و ایشان همچنان بر کفر راسخ بودند و بقول بعضی که دخان را از علامات قیامت گیرند چون مردمان دعا و زاری کنند بعد از چهل روز دخان مرتفع شود و ایشان باز گردند بهمان حال که داشته باشند از شرک و فسق (یَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْکُبْرٰی ۵) یاد کن روزی را که بگیریم کافران را بگرفتن بزرگ یعنی روز قیامت و در تفسیر دیگر آورده که مراد روز بدر است که حق تعالی وعده می کند مشرکان را که دران روز بگیریم شما را بعقوبت عظیم از قتل و اسر (اِنَّا مُنْتَقِمُوْنَ ۵) بدرستیکه ما انتقام کشنده ایم دران روز (وَلَقَدْ فَتَنَّا) و بدرستیکه ما امتحان کردیم (قَبْلَهُمْ) پیش از کفار مکه (قَوْمَ فِرْعَوْنَ) گروه قبط را از ملازمان فرعون (وَجَآءَهُمْ) و آمد ایشان را (رَسُوْلٌ کَرِیْمٌ ۵) پیغمبری بزرگوار در حسب و نسب یعنی موسی بن عمران ع (اَنْ اَدُّوْا اِلَیَّ) بآنکه ادا کنید یعنی دست باز دارید و فرستید با من (عِبَادَ اللّٰهِ ط) بندگان خدای یعنی بنی اسرائیل را (اِنِّیْ لَکُمْ) بدرستیکه من مر شما را (رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ ۵) فرستاده ام این بوحی و معجزه بنسم مگر بدینکه خواهی خدای را (وَّاَنْ لَّا تَعْلُوْا) و آنکه بر کشی نکنید

وکبریا ورید (عَلَى اللّٰهِ ط) برخدای وا نبایید (اِنِّي اٰتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ) بدرستیکه من آرنده ام
بشما حجتی (مُّبِينٍ ۞) روشن برصدق بدعای خود فرعونیان بعد از استماع این سخن قصد آزار موسی ع
کردند موسی ع فرموده که (وَاِنِّي عُذْتُ) وبدرستیکه من پناه بردم (بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ) بپروردگار خود و
پروردگار شما (اَنْ تَرْجُمُونِ ۞) از آنکه مرا سنگسار کنید یا بکشید یا دشنام دهید که وی نگهدار من است
(وَاِنْ لَّمْ تُؤْمِنُوا لِي) واگر باور نمی دارید مرا و نمی گروید بمن (فَاعْتَزِلُونِ ۞) پس کرانه کنید از من
ومیازارید مرا * مصرع * مرا بخیر تو امید نیست بد مرسان * ایشان سخن آنحضرت ع قبول نا کرده
آغاز جفا کردند دست وزبان (فَدَعَا رَبَّهُ) پس بخواند موسی ع پروردگار خود را (اَنَّ هٰٓؤُلَآءِ) باآنکه این
گروه قبطیان (قَوْمٌ مُّجْرِمُونَ ۞) گروهی اند مصر بکفر وگبر یعنی ایشانرا مهلت مکن که مشرکاند چون حق تعالی
دعای وی اجابت کرد وگفت (فَاَسْرِ بِعِبَادِي لَيْلًا) پس ببرند گان مرا بشب از مصر (اِنَّكُمْ مُّتَّبَعُونَ ۞)
بدرستیکه شما از پی در آمدگانید یعنی چون شما بروید فرعون وقوم او خبردار شوند واز پی شما در آیند و باب
قلزم رسیده باشید تو عصا بر دریا زن که بشگافد و برو راهها پدید آید تا بنی اسرائیل بگذرند (وَاتْرُكِ الْبَحْرَ)
وبگذار دریا را (رَهْوًا) ساکن و آرامیده برهمان وتیره کز راهها پدید و ظاهر بود یعنی دیگر باره عصا مزن که باحال
اول رود و بگذارش تا قبطیان درود در آیند و مترس (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (جُنْدٌ مُّغْرَقُونَ ۞)
گروهی غرق شدگانند یعنی هم در دریا غرق خواهند شد پس فرعونیان تمام غرق شدند (كَمْ تَرَكُوا) چه بسیار
بگذاشتند (مِنْ جَنَّاتٍ) از بوستانهای پر درخت (وَّعُيُونٍ ۙ) وچشمهای آب روان (وَّزُرُوعٍ)
وکشتهای رسیده (وَّمَقَامٍ كَرِيمٍ ۙ) ومنزلهای نیکو آراسته (وَّنَعْمَةٍ كَانُوا) واسباب تنعم وبرخورداری
که بودند (فِيهَا) در آن نعمت (فٰكِهِينَ ۞) متنعمان وشادی کنان (كَذٰلِكَ ط) کار ما بگذشتان همچنین
است (وَاَوْرَثْنَاهَا) ومیراث دادیم منازل ومواضع ایشان را (قَوْمًا اٰخَرِينَ ۞) بگروه دیگر از مردمان
یعنی بنی اسرائیل را (فَمَا بَكَتْ) پس نه گریست (عَلَيْهِمُ السَّمَآءُ) بر ایشان آسمان (وَالْاَرْضُ) وزمین
یعنی از هلاک ایشان کسی حساب نکرد در عالم آورده که چون مومنی بمیرد چهل روز آسمان وزمین
بر وی بگریند واز انس وی منقول است که حضرت رسول ع فرمود که هیچ بنده نباشد الا که مر او را در آسمان
دو در باشد دری که روزی او از ان فرود آید و دری که عمل او از آنجا بالا رود پس چون وفات کند این دو در
از نزول رزق وعروج عمل او محروم ماند و بر وی گریند عطارد روح می گوید که گریهٔ آسمان سرخی اطراف است
و در عالم آورده که چون امیر المومنین حسین بن علی مرتضی کرم الله وجهها شهید شد آسمان بر وی گریست

وگریهٔ او آن بود که اطراف آفاق سرخ شد و درین باب گفته اند * نظم *

* این سرخی شفق که بر من چرخ پیدا است * * هر شام عکس خون شهیدان کربلا است *

* گر جرخ خون ببارد ازین غصه در خور است * * ور خاک خون بگرید ازین ماجرا رواست *

و گفته اند گریهٔ آسمان و زمین هم چون گریهٔ آدمیان است و بعضی برانند که علامتی برایشان ظاهر گردد که دلیل بود بر حزن و اسف هم چون گریهٔ که اغلب دال است بر غم و اندوه و بر هر تقدیر چون فرعونیان را علمی نبود که بآسمان و زمین بر ایشان نگریند آسمان و زمین بر ایشان نگریست (وَمَا كَانُوا) و نبودند (مُنظَرِينَ ۝) مهلت دادگان از وقتی بوقتی دیگر (وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) و هر آینه برهانیدیم بنی اسرائیل را (مِنَ الْعَذَابِ الْمُهِينِ ۝) از عذاب خوار کننده که بندگی فرعون بود و قتل آبناء تعب در عمل (مِن فِرْعَوْنَ ۚ) از فرعون (إِنَّهُ كَانَ عَالِيًا) بدرستیکه بود فرعون سرکشیده و خود و ابلند ساخته (مِنَ الْمُسْرِفِينَ ۝) از کافران که متجاوز شدند از حد و ادبان (وَلَقَدِ اخْتَرْنَاهُمْ) و بدرستیکه برگزیدیم موسی و مومنان بنی اسرائیل را (عَلَىٰ عِلْمٍ) بر دانشی یعنی دانستیم که ایشان سزاوار اند بر آنکه برگزینیم ایشانرا (عَلَى الْعَالَمِينَ ۚ) بر عالمیان زمان ایشان (وَآتَيْنَاهُم) و دادیم مر ایشان را (مِّنَ الْآيَاتِ) از نشانهای قدرت (مَا فِيهِ بَلَاءٌ مُّبِينٌ ۝) آنچه در و نعمت آشکارا بود چون شکافتن دریا و انزال من و سلوی (إِنَّ هَٰؤُلَاءِ) بدرستیکه این گروه یعنی کفار قریش (لَيَقُولُونَ ۙ) هر آینه می گویند (إِنْ هِيَ) نیست ماقبت کار و خاتمهٔ حال (إِلَّا مَوْتَتُنَا الْأُولَىٰ) مگر مرگ نخستین در دنیا و بعد از و حیاتی نیست (وَمَا نَحْنُ) و نیستیم ما (بِمُنشَرِينَ ۝) زنده شدگان و برانگیختگان بعد از مرگ (فَأْتُوا بِآبَائِنَا) پس بیارید پدران ما را (إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید راست گویان در بعث بعد از موت این سخن از ایشان جهال بوده زیرا که هر چه جایز بود وقوع آن از خدای بوقتی خاص لازم بود وجود و ظهور آن بهر وقت که دیگر خواهد پس چون وعدهٔ بعث در آخرت است اگر در دنیا واقع نشود سببی را بر و نحکم نرسد (أَهُمْ خَيْرٌ) آیا قوم قریش بهتر اند در قوت و شدت مال و شوکت (أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ ۙ) یا قوم تبع حمیری که لشکری بودند با عظمت و ابهت و در غایت کثرت (وَالَّذِينَ) و آنانکه بوده اند (مِن قَبْلِهِمْ ط) پیش از قوم تبع مانند عاد و ثمود و حز آن چون نگریدند (أَهْلَكْنَاهُمْ ۚ) هلاک کردیم ایشانرا (إِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستیکه ایشان بودند (مُّجْرِمِينَ ۝) گروه کافران و منکران بعث و حشر از فحوای اخبار و آثار چنان مفهوم می گردد که یکی بود از حمیر کنیت او ابو کرب نام او اسعد بن ملیکای کرب با حشم و تبع بسیار از شرق تا غرب عالم

ع ١٣

بگشت وحمیری را بنا کرده و حمیر قند را نیز بقتل اشهر او ساخت و بروایتی از ابن عباس رض چنست که او پیغمبر بود و در حدیث آمده است کو نمی دانم که تبع پیغمبر بوده یا نه و از عایشه صدیقه رض منقول است و شنام مدهید تبع را که اسلام آورده است و لهذا حق سبحانه قوم او را مذمت فرموده نه او را در صحائح آورده که وقتی در مدینه پسران او را بکشتند و او بقصد انتقال آنجا کس فرستاده دو حبر بنی قریظه که کعب و اسد نام داشتند این خبر شنیده بنزد یک وی رفتند و گفتند این جرأت مکن که مدینه مهاجر پیغمبر آخر الزمان است و نصرت لعف آن حضرت هم کردند و از صر قتال و اسر مدینه درگذشت و او آتش پرست بود و بدست آن دو حبر مسلمان شد و با جمعی از اهل کتاب متوجه یمن شد چند نفر از هذیل بسر راه او آمده گفتند دلالت کنیم ترا بر خانه که در و گنج است از فقر و مرد اوید و زبرجد گفت کجاست گفتند در مکه و غرض ایشان آن بود که قصد خانه کند و هلاک شود تبع قصه گنج و خانه با احبار و میان آورد و گفتند ای ملک زینهار تا که آن شر بفضرین لفه است بروی زمین و هیچ کس قصد آنجا نکند مگر هلاک شود ترا آنجا باید رفت و تعظیم آنجا باید آورد و تبع آنجا رفت و خانه را پوشانید و شش هزار شتر قربان کرد و از آنجا بیمن توجه فرمود و قوم او از حمیر آغاز مخالفت کردند که تو از دین ما برگشته ما با تو نمی سازیم تبع دلایل خداپرستی برایشان خواند و ایشان در عناد افزودند گفتند ما با آتش امتحان می کنیم آتشی بود در وادی من کوهای یمن چون دو کس را دعوی بودی بریک دیگر در آن آتش آمدندی بباطل بسوختی و محق را آفتی نرسیدی الحاصل احبار با مصاحف خود با آتش درون رفتند و بسلامت بیرون آمدند و سپاهیان ایشان بتمامی بسوختند و مزد ارباب حیر شکر الله سعیهم مثبوت پیوسته که تبع نامه نوشت بحضرت رسالت پناه عم لشامول یهودی حبر را که اگر حضرت را دریابد بدو سپرد و الا باولاد خود سپرده وصیت نماید که بعرض رسانند و فرزند بیستم از نسل شامول ابو ایوب انصاری بود و نامه بموقف عرض رسانید و حضرت رسول الله عم نبوت فرمود که مرحبا بالاخ الصالح و از رقاشی رح نقل است که ابو کرب اسعد حمیری او با تابع ایمان آورده به پیغمبر ما عم قبل از بعثت آن حضرت عم بهفصد سال و در رج الدرر آورده که بمدت هزار و پنجاه و هفت سال پیش از هجرت که هزار و چهل سال پیش از بعثت بوده باشد ( وَمَا خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ ) و نیافریدیم آسمانها را زمین را ( وَمَا بَيْنَهُمَا ) و آنچه میان ایشان است ( لٰعِبِيْنَ ۝ ) بازی کنان یعنی بحکمت آفریده ایم نه بازی باکه مخلوقات را بحکمت کامله بظهور آورده ایم و بحکمت نیز که آسمان را معطل و مهمل گذاریم بی ثواب و عقاب ( مَا خَلَقْنٰهُمَا ) نیافریدیم اهل ارض و سما را ( اِلَّا بِالْحَقِّ ) مگر برای حق که

آن ثبوت است بر طاعت و عقوبت بر معصیت (وَلٰكِنَّ اَكْثَرَهُمْ) ولیکن بیشتر مردمان یعنی مشرکان بسبب غفلت و عدم فکرت (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند که فعل حکیم حق بود (اِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ) بدرستیکه روز جدا شدن حق از باطل یا جدا شدن میان مومن و کافر و مطیع و عاصی (مِيْقَاتُهُمْ اَجْمَعِيْنَ ۝) هنگام جمع شدن همه آدمیان است (يَوْمَ لَا يُغْنِيْ) روزی که دفع نکند (مَوْلًى) دوستی خویشاوندی (عَنْ مَّوْلًى) از دوست و خویشان خود (شَيْـًٔا) چیزی را از عذاب یا سود نرساند کسی کسی را بهیچ چیز (وَّلَا هُمْ يُنْصَرُوْنَ ۝) و نباشد از دوستان کسی یاری کرده شوند از دوستان دیگر (اِلَّا مَنْ رَّحِمَ اللّٰهُ) مگر کسی که خوشنود باشد خدای تعالی بر و یعنی مومنان که ایشان یاری کنند مر یکدیگر را بشفاعت (اِنَّهٗ هُوَ الْعَزِيْزُ) بدرستیکه خدای تعالی غالب است کسی را که او عذاب کند کسی یاری نکند او را (الرَّحِيْمُ ۝) مهربان است بر هر که رحمت کند او را بر تبهٔ شفاعت و بد (اِنَّ شَجَرَتَ الزَّقُّوْمِ ۝) بدرستیکه درخت زقوم یعنی میوهٔ آن (طَعَامُ الْاَثِيْمِ ۝) خورد نی گناهکاران است یعنی ابو جهل و اصحاب او از زقوم چون بخورند (كَالْمُهْلِ ۚ) مانند مس گداخته (يَغْلِيْ فِي الْبُطُوْنِ) بجوشد در شکمها چو شیدنی (كَغَلْيِ الْحَمِيْمِ) مثل جوشیدن آب گرم یعنی پاره پاره کند روده های ایشان را و بگداند احشای ایشان را پس حق سبحانه و تعالی گوید (خُذُوْهُ) بگیرید این گنهکاران را (فَاعْتِلُوْهُ) پس بکشیدش بعنف و قهر (اِلٰى سَوَآءِ الْجَحِيْمِ ۝) میانهٔ دوزخ (ثُمَّ صُبُّوْا) پس آنگاه بریزید (فَوْقَ رَاْسِهٖ) بر سر او (مِنْ عَذَابِ الْحَمِيْمِ ۝) از عذاب آب گرم تا تمام بیرون بدن او بدین آب معذب شود هم چنانچه درون او از زقوم معذب است و گویند مر او را که (ذُقْ ۚ) بچش و بکش این عذاب را (اِنَّكَ اَنْتَ الْعَزِيْزُ) بدرستیکه تو ارجمندی و قادری نزدیک قوم خود (الْكَرِيْمُ ۝) بزرگوار بزعم خود ابو جهل می گفت که من اعز و اکرم اهل دیهیم دار بطحا از من عزیزتر نیست در ان روز حق تعالی فرماید که او را عذاب کنید که دعوی عزیزی کریمی می کرد (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه این عذاب (مَا كُنْتُمْ بِهٖ) آن است که شما بودید بآن (تَمْتَرُوْنَ ۝) شک می آوردید تا اکنون معاینه دیدید (اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ ۙ) بدرستیکه پرهیزگاران (فِيْ مَقَامٍ اَمِيْنٍ ۙ) در جایگاهی اند که ایمن باشند یعنی مقامی که در و آفات و مخافات نباشد (فِيْ جَنّٰتٍ) در بوستانها (وَّعُيُوْنٍ ۚ) و چشمها (يَّلْبَسُوْنَ) می پوشند (مِنْ سُنْدُسٍ وَّاِسْتَبْرَقٍ) از حریرهای نازک و عبقری (مُّتَقٰبِلِيْنَ ۝) در حالتیکه که متقابل در مجالس یکدیگر و با هم مستانس باشند و در تفسیر سور آبادی آورده است که این متقابلان روز مهمانی باشند در دار الجلال که حق سبحانه همه مومنان را بر سر یک خوان بنشاند و همه روزهای یکدیگری بینند (كَذٰلِكَ ۚ) هم چنین بر ین

ع ۱۵

حال می باشند بی تغییر و تبدیل (وَزَوَّجْنٰهُمْ) و قرین سازیم متنیان را (بِحُوْرٍ) بزنان سفید رو (عِیْنٍ ۝) سیاه چشم اختلاف است در آنکه ایشان زنان دنیا باشند یا حورای عینای بهشت (یَدْعُوْنَ فِیْهَا) می خواهند در بهشت (بِکُلِّ فَاکِهَةٍ) بهر میوه که آرزو کنند (اٰمِنِیْنَ لَا) در حالتیکه ایمنند از ضرر یا انقطاع آن (لَا یَذُوْقُوْنَ) نچشند (فِیْهَا الْمَوْتَ) در آخرت مرگ را (اِلَّا الْمَوْتَةَ الْاُوْلٰی ۚ) مگر مرگ بیشتر که در دنیا چشیدند و چون مؤمن نزدیک مردن آن است که هر زندگی را مرگ داند و بی باشد حق سبحانه خبر داد که حیات بهشت را مرگ نیست (وَوَقٰهُمْ) و نگاه دارد حق سبحانه بهشتیان را و آزار از ایشان دفع کند (عَذَابَ الْجَحِیْمِ ۝) عذاب دوزخ را (فَضْلًا مِّنْ رَّبِّکَ ۚ) از روی فضل و کرمی که واقع است از جانب پروردگار تو (ذٰلِکَ) آن صرف عذاب و حیات ابدی در بهشت (هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ۝) آنست رستگاری بزرگ (فَاِنَّمَا یَسَّرْنٰهُ) پس جز این نیست که ما آسان گردانیدیم قرآن را که فرو فرستادیم (بِلِسَانِکَ) بلغت تو (لَعَلَّهُمْ یَتَذَکَّرُوْنَ ۝) شاید که قوم تو فهم کنند و پند گیرند و ایشان متذکر شوند (فَارْتَقِبْ) پس چشم دار چیزی را که بدیشان فرود آید (اِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُوْنَ ۝) بدرستیکه ایشان نیز منتظرند تا چه چیز بتو نازل شود اما از آن تو نصرت الهی خواهد بود و آزار ایشان عذاب نامتناهی دوستان را هر دم تحفی تازه و خصمان را هر زمان رنجی بی اندازه

* بیت *

* تا بتان را واهد او حسن الباب * منکران را واهد او ذوقوا العذاب *

سورة الجاثیه وهی (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝) سبع وثلثون آیة مکیة

(حٰمٓ ۝) حروف منطعه مختصرات حروف آسمای الهی اند چنانچه حاشا رت است بحی وحفیظ وعلیم کنایت است از ملک ومجید و در لطائف آورده که حاکم ازلی است و علیم ملک ابدی بدین هر دو قسم یاد می کند که (تَنْزِیْلُ الْکِتٰبِ) فرو آمدن قرآن (مِنَ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ) از نزدیک خدای است بر همه غالب (الْحَکِیْمِ ۝) دانا در تدبیر مطالب و تقدیر مواهب (اِنَّ فِی السَّمٰوٰتِ) بدرستیکه در آسمانها از نجوم سیاره و ثابت (وَالْاَرْضِ) و در زمینها از جبال و اشجار و حیوانات (لَاٰیٰتٍ لِّلْمُؤْمِنِیْنَ ۚ) هر آینه نشانهاست مر گرویدگان را بر وحدت و قدرت صانع (وَفِیْ خَلْقِکُمْ) و در آفریدن شما از نطفه و تغییر آن از حالی بحالی (وَمَا یَبُثُّ) و آنچه پراگنده میسازد در زمین (مِنْ دَآبَّةٍ) از جنبندگان با اختلاف صور و اشکال ایشان (اٰیٰتٌ) علامتهاست برای استدلال بر حکمت حضرت ذوالجلال (لِّقَوْمٍ یُّوْقِنُوْنَ ۝) مر گرویدگی را که یقین شوند یعنی استدلال کنندگان آیتها بوسطه استدلال متیقن شوند (وَاخْتِلَافِ الَّیْلِ وَالنَّهَارِ)

و در اختلاف شب و روز و بالوان متنادیه (وَمَا أَنْزَلَ اللّٰهُ) و در آنچه فرو فرستاد خدای (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان یا از ابر (مِنْ رِزْقٍ) از روزی یعنی باران که سبب روزی است (فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ) پس زنده گردانید بآن مطر زمین را (بَعْدَ مَوْتِهَا) بعد از خشکی و پژمردگی آن (تَصْرِيفِ الرِّيَاحِ) و در گردانیدن باد با اختلاف جهات و تفاوت احوال (آيَاتٌ) دلالتها است روشن و هویدا بر کمال قدرت الهی (لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ ۝) مر گروهی را که تعقل کنند (تِلْكَ) این دلیلها (آيَاتُ اللّٰهِ) دلائل قدرت خدای است یا این آیتها آیات قرآن است (نَتْلُوهَا عَلَيْكَ) می خوانیم بر تو آنرا (بِالْحَقِّ ۚ) براستی و درستی (فَبِأَيِّ حَدِيثٍ) پس بکدام سخن (بَعْدَ اللّٰهِ) پس از سخن خدای که قرآن است (وَآيَاتِهِ) و دلایل قدرت او (يُؤْمِنُونَ ۝) ایمان می آرید و خص یعامی خواند یعنی بکدام سخن می گروند اگر بدین سخن نگروند (وَيْلٌ) سختی عذاب (لِكُلِّ أَفَّاكٍ) مر هر دروغگوئی را است (أَثِيمٍ لا) بسیار گناه یعنی نضر بن حارث که (يَسْمَعُ) می شنود (آيَاتِ اللّٰهِ) آیت های خدای که (تُتْلَىٰ عَلَيْهِ) خوانده می شود بر او (ثُمَّ يُصِرُّ) پس اصرار می کند یعنی اقامت می کند بر کفر خود (مُسْتَكْبِرًا) در حالتیکه گردن کش است از ایمان بدان (كَأَنْ لَمْ يَسْمَعْهَا ۚ) گویا نشنیده است آنرا یعنی چون گوش نکرده بدان منع نشده گویا استماع نکرده (فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝) پس مژده ده او را بعذابی دردناک در دوزخ بشارت بر سبیل تحکم است (وَإِذَا عَلِمَ) و چون بشنود (مِنْ آيَاتِنَا) از آیتهای کتاب ما (شَيْئًا) چیزی یعنی چون بدو رسد حجتی و اندکی از قرآن است (اتَّخَذَهَا هُزُوًا) فرا گیرد آنرا مهزو به یعنی بدان افسوس کند و بصورتی باز ناید که از حق و صواب دور باشد (أُولَٰئِكَ) آن گروه مستهزیان (لَهُمْ) مر ایشان را است (عَذَابٌ مُهِينٌ ۝) عذابی خوار کننده (مِنْ وَرَائِهِمْ) از پیش روی ایشان (جَهَنَّمُ ۚ) دوزخ است چه بدان متوجه اند یا از پس ایشان یعنی بعد از مرگ مآل ایشان بدوزخ خواهد برد (وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ) و دفع نکند از ایشان (مَا كَسَبُوا) آنچه کسب کردند از اموال و اولاد (شَيْئًا) چیزی از عذاب خدای (وَلَا مَا اتَّخَذُوا) و نه دفع کند از ایشان عذاب را آنچه فرو گرفتند (مِنْ دُونِ اللّٰهِ) بجز خدای (أَوْلِيَاءَ ۚ) دوستان و معبودان (لَهُمْ) مر ایشان را است (عَذَابٌ عَظِيمٌ) عذابی بزرگ که شدت آن از حد متجاوز است (هٰذَا) این قرآن (هُدًى ۚ) راه نماینده است (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه کافر شدند (بِآيَاتِ رَبِّهِمْ) بآیات پروردگار ایشان که قرآن یا دلایل قدرت است و نکست (لَهُمْ عَذَابٌ) مر ایشان را است عذاب (مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ ۝) از سخت ترین عذابی الم ع ١٧

دست نده (اَللّٰهُ) خدای (الَّذِي سَخَّرَ) آنست که رام کرد (لَكُمُ الْبَحْرَ) مر شما را دریا یعنی سطح او را هموار گردانید تا چیزها و تجملهای شما مانند چوبها بر بالای او بایستد و گفته اند تسخیر او این است که منع نمی کند از غوص و سیر بر او (لِتَجْرِيَ الْفُلْكُ) تا سیر و حرکت کنند (فِيهِ) در وی (بِأَمْرِهِ) بفرمان خدای (وَلِتَبْتَغُوا) و تا طلب می کنید (مِن فَضْلِهِ) از فضل خدای انواع فایده ها چون تجارت و غواصی و صید ماهی (وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ۝) و تا شاید که شکر گوئید خدا را بر این نعمتها (وَسَخَّرَ لَكُم) و بفرمان کرد برای شما یعنی بیافرید برای منفعت شما (مَّا فِي السَّمٰوٰتِ) آنچه در آسمانهاست از شمس و قمر و نجوم و مطر (وَمَا فِي الْأَرْضِ) و آنچه در زمین است از کوه و دریا و شجر و ثمر (جَمِيعًا) همه اینها (مِّنْهُ) از دست نه از غیر او (إِنَّ فِي ذٰلِكَ) بدرستیکه در تسخیر این اشیا (لَآيَاتٍ) هر آینه نشانهاست بر قدرت الهی و علم و حکمت پادشاهی (لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۝) مر گروهی را که تفکر کنند در غرایب صنع و عجائب خلق او که در صحائف مبدعات ظاهر است و از صنایع کائنات باهر

* بیت *

* در جمله جهان ز مغز تا پوست * * هر ذره گواه قدرت اوست *

آورده اند که غفاری در شهر مکه قاروق را ارض و شتام داد و از آنجا که سطوت عمری بود خواست که او را بگیرد و انتقام کشد آیت آمد که (قُل) بگو ای محمد (لِّلَّذِينَ آمَنُوا) مر آن کسانی را که گرویده اند (يَغْفِرُوا) تا عفو فرمایند (لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ) مر آنانرا که نمی ترسند (أَيَّامَ اللّٰهِ) از روزهای هلاک و عذاب خدای (عرب از وقایع بایام تعبیر کنند چنانچه یوم بعاث و یوم احامس پس معنی آیت آنست که درگذرانید از قومی که تامل نمی کنند در روزهای هلاک کافران و نمی ترسند از آن (لِيَجْزِيَ) تا پاداش دهد خدای (قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝) گروهی را بآنچه هستند که کسب می کنند از اساءت و مغفرت در کشاف از سعید بن مسیب روض نقل می کند که ما در پیش قاروق نشسته بودیم قاری این آیت بخواند و عمر رض فرمود که لیجزی عمر بما صنع و گویند سبب نزول آیت قصه جهجاه غفاری و منان جهنی است و شرح آن در سورهٔ منافقون گفته خواهد شد و بدان تمسک بر این آیت رامتی بایه گفت چه این سوره بالتفاق مکی است و در تفسیر امام ثعلبی آورده که بعد از نزول این آیت من ذی الذی یقرض الله قرضا حسنا فنحاص یهودی بر سبیل ظن می گفت که خدای مگر محتاج شده که قرض می طلبد این خبر بغاروق رض رسید و شمشیر کشیده روی بر جست و جوی او نمود تا هر جا یابند بقتلش رساند جبرئیل عم این آیت بیاورد و رسول عم کس بطلب عمر رض فرستاد و چون حاضر شد گفت ای عمر شمشیر بنه که حق سبحانه بعفو

فرمود این آیت بروی خواند امیر المومنین عمر رض گفت یا رسول الله بدان خدای که ترا بحق بنوی فرستاد که دیگر اثر غضب بروی من نه بینید و در مقابله گناه جز منفعت هنوز من مشاهد نکنید * نظم *

* چو بد بینی ز خلق و نور گذاری * * ترا از بید طریق بد بداری *

* اگر چه دامنت را بید در خار * * تو گل باش و دمان برخنده می دار *

گفته اند این آیت بآیت قتال منسوخ است (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهٖ ج) هر که بکند کاری شایسته پیش مر نفس او راست ثواب آن عمل (وَمَنْ اَسَاءَ) و هر که کاری بد کند (فَعَلَيْهَا) پس بروست وزر و وبال آن (ثُمَّ اِلٰى رَبِّكُمْ) پس بسوی آفریدگار خود (تُرْجَعُوْنَ ۞) باز گردید خواهید شد برای یافتن باداش کردار گفتار (وَلَقَدْ اٰتَيْنَا) و بدرستیکه ما دادیم (بَنِيْٓ اِسْرَآءِيْلَ الْكِتٰبَ) فرزندان یعقوب عم را توریت (وَالْحُكْمَ) وحکم کردن در دین (وَالنُّبُوَّةَ) و نبوت یعنی بعضی را پیغمبرت حتیم از ایشان و دوازده سبط قبیله این قدر پیغمبر بوده اند که در میان بنی اسرائیل از زمان یوسف عم تا زمان عیسی عم (وَرَزَقْنٰهُمْ) و روزی دادیم ایشانرا (مِّنَ الطَّيِّبٰتِ) از چیزهای که پاکیزه و حلال اند و گفته اند مراد من و سلوی است (وَفَضَّلْنٰهُمْ) و تفضیل دادیم ایشان را (عَلَى الْعٰلَمِيْنَ ۞) بر عالمیان زمان ایشان (وَاٰتَيْنٰهُمْ) و عطا کردیم ایشانرا (بَيِّنٰتٍ) دلیلهای روشن (مِّنَ الْاَمْرِ ج) از کار دین و ملت یا معجزه هویدا آیا آیتهای پدید در کار محمد عم تا او را بحق بشناختند و امر او بر ایشان محقق شد (فَمَا اخْتَلَفُوْٓا) پس اختلاف نکردند در کار او (اِلَّا) مگر (مِنْۢ بَعْدِ مَا جَآءَهُمُ الْعِلْمُ ج) پس از آنکه آمد بدیشان دانشی بحقیقت حال یعنی بتحقیق دانستند که حضرت پیغمبر عم آن پیغمبر است که در توریت مذکور شده و امر او را پوشیدند (بَغْيًۢا بَيْنَهُمْ ط) از روی عداوت و حسد که در میان ایشانست (اِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه آفریدگار تو (يَقْضِيْ بَيْنَهُمْ) حکم می کند میان ایشان (يَوْمَ الْقِيٰمَةِ) روز رستخیز (فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ) در آنچه بودند که در ان (يَخْتَلِفُوْنَ ۞) اختلاف کردند یعنی دکلمات مبینه در توریت که بعضی منبی بود از نعت سید کائنات علیه افضل الصلوات والسلام (ثُمَّ جَعَلْنٰكَ) پس بعد از بنی اسرائیل ساختیم ترا یعنی مقرر کردیم ملوک تو (عَلٰى شَرِيْعَةٍ) بر راهی روشن (مِّنَ الْاَمْرِ) از کار دین (فَاتَّبِعْهَا) پس متابعت کن آن شریعت را و پیشوای خود ساز و بدان عمل نمای (وَلَا تَتَّبِعْ اَهْوَآءَ الَّذِيْنَ) و متابعت مکن آرزوهای آنانکه (لَا يَعْلَمُوْنَ ۞) نمی دانند حقیقت توحید را یعنی روی کار قریش کترا می گویند که بدین پدران خود باز گرد (اِنَّهُمْ لَنْ يُّغْنُوْا) بدرستیکه ایشان دفع نکنند (عَنْكَ) از تو (مِنَ اللّٰهِ شَيْـًٔا ط) از عذاب خدای چیزی را اگر خواهد بتو (وَاِنَّ

الظّٰلِمِیْنَ) و بدرستیکه ستمکاران (بَعْضُهُمْ اَوْلِیَآءُ بَعْضٍ ۚ) برخی از ایشان دوستان برخی دیگرند و دوستی ایشان یکدیگر را بحسب مجانست است و چون ترا با ایشان جنسیت نیست از پی آرزوهای ایشان مرو و مصاحب از جنس خود طلب کن (وَاللّٰهُ) و خدای (وَلِیُّ الْمُتَّقِیْنَ ۝) دوست پرهیزگاران است تو هم ایشان را دوست دار (هٰذَا) این مثابهت شریعت (بَصَآئِرُ لِلنَّاسِ) بینائیها است مردمان را یعنی چیزهای روشن که بدان بینند آنرا حق را از ضلالت (وَهُدًی وَّرَحْمَةٌ) و هدایتی و بخشایشی از خدای (لِّقَوْمٍ یُّوْقِنُوْنَ ۝) مر گروهی را که یقین شوند یعنی از بادیهٔ گمان گذشته طالب مرتبهٔ یقین باشند در عالم آورده که کفری از مشرکان مکه مومنان را گفته که آنچه شما در باب بعث و حشر می گوئید اگر راست باشد ما را بعالمی دیگر برند بدآنجا نیز بمال و جاه از شما افزون خواهیم بود چنانچه در این عالم هستیم لایت آمد که (اَمْ حَسِبَ) آیا نه چنین است که پنداشته اند (الَّذِیْنَ اجْتَرَحُوا السَّیِّاٰتِ) آنانکه کسب کرده اند بدیها را چون کفر و معصیت (اَنْ نَّجْعَلَهُمْ) آنکه گردانیم ایشان را در آخرت (كَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) مانند آنها که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای شایسته یعنی مشرکان در کرامت چون مومنان خواهند بود (سَوَآءً) یکسان است (مَّحْیَاهُمْ) زندگانی ایشان (وَمَمَاتُهُمْ ؕ) و مرگ ایشان در دنیا و آخرت یعنی هر که با ایمان بمیرد با ایمان زنده خواهد شد و هر که بر کفر بمیرد بر کفر مبعوث خواهد شد (سَآءَ مَا یَحْكُمُوْنَ ۝) بدحکمی است که ایشان می کنند و نتیجهٔ شرک و توحید را برابر پندارند * مصرع * نیست یکسان لای زهر آمیز با آب حیات * (وَخَلَقَ اللّٰهُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) و بیافرید خدای آسمانها و زمینها را (بِالْحَقِّ) براستی و عدل و مقتضای حالت آن است که میان محسن و مسی و موحد و مشرک تفاوت باشد (وَلِتُجْزٰی) و دیگر برای آنکه پاداش داده شود (كُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی (بِمَا كَسَبَتْ) آنچه کسب کرده از نیک و بد (وَهُمْ) و ایشان یعنی عمل کنندگان (لَا یُظْلَمُوْنَ ۝) ستم دیده نشوند یعنی نقص ثواب ابرار و از دیاد عقاب اشرار وقوع نیابد بلکه هر کس را فراخور عمل او جزا خواهند داد (اَفَرَءَیْتَ) آیا چون بینی (مَنِ اتَّخَذَ) آن را که فرا گرفت (اِلٰهَهٗ هَوٰىهُ) خدای خود را هوای خود یعنی از پی هوا رود و فرمان او برد چنانچه فرمان خدای می باید برد یا آنکه معبود خود را آرزوی خود گیرد یعنی بتی می پرستد چون بتی نیکوتر از وی می بیند آنرا بگذارد و این را بجای بردارد (وَاَضَلَّهُ اللّٰهُ) و چون می بینی آن را که گمراه ساخته و فرو گذاشته آنرا خدای (عَلٰی عِلْمٍ) بر دانش او که حضرت او را است بعاقبت آن کس (وَخَتَمَ عَلٰی سَمْعِهٖ) و مهر نهاد بر گوش او تا سخن حق نشنود (وَقَلْبِهٖ) و بر دل او تا تعقل آیات حق نکند (وَجَعَلَ عَلٰی بَصَرِهٖ) و نهاد

ع ۱۸

بر چشم او (غِشَاوَةً) پوششی تا بنظر اعتبار ننگرد و جواب شرط آن است که چنین کس را چگونه هدایت باشد (فَمَن يَهْدِيهِ) پس کیست که راه نماید این کسی را (مِن بَعْدِ اللَّهِ ط) از پس فرو گذاشتن خدای مر او را (أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ۝) آیا پند نمی گیرید یعنی پند گیرید و متنبه شوید (وَقَالُوا) و گفتند منکران بعث (مَا هِيَ) نیست زندگانی (إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا) مگر زندگانی دنیا که ما در وئیم (نَمُوتُ وَنَحْيَا) می میریم و زنده می شویم یعنی بعضی از ما می میرند و بعضی زنده می شوند و احتمال دارد که قایلان این سخن مذهب تناسخ داشته باشند و نزدیک ایشان آن است که هر که می میرد روح او با جسد دیگری تعلق گیرد و هم در دنیا ظهور کند یا دیگر بار بمیرد و بار دیگر با دیگری می آید شعر کمور که بر غم ایشان پنج نمبر است نقل کرده اند گفت کین خود داد و هزار و هفصد قالب دیده ام و مشرکان گفته اند (وَمَا يُهْلِكُنَا) و ما را هلاک نمی کند ما را (إِلَّا الدَّهْرُ ج) مگر مرور زمان و کهنگی و پیری (وَمَا لَهُم) و نیست مر کافران را (بِذَٰلِكَ) بدین که نسبت مردن بروزگار می کنند (مِنْ عِلْمٍ ج) هیچ دانشی متعلق آن و هو و مصرف آن حضرت عزت است تعالی شانه و در هر ادر هیچ کاری اختیاری نیست

* نظم *

* در هر ادر هر پناهی ترا * * حکم ترا زیبد و شاهی ترا *
* دور زمان کار نسازد بخود * * چرخ فلک سر نفرازد بخود *
* این همه فرمان ترا بنده اند * * در ره امر تو شتابنده اند *

(إِنْ هُمْ) نیستند ایشان (إِلَّا يَظُنُّونَ ۝) مگر که گمان می برند و بر مجرد تقلید بی تمسک بدلیلی سخن می گویند (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ) و چون خوانده شود بر ایشان (آيَاتُنَا) آیتهای کتاب ما (بَيِّنَاتٍ) در حالتیکه روشن و واضح الدلالة باشد در باب بعث و نشور مثل قل یحییها الذی انشاها اول مره و مانند ان الذی احیاها لمحیی الموتی (مَّا كَانَ حُجَّتَهُمْ) نباشد برهان ایشان (إِلَّا أَن قَالُوا ائْتُوا) مگر آنکه گویند بیارید (بِآبَائِنَا) پدران ما را (إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید راست گویان در زنده کردن خلق بعد از مرگ بروز و رستخیز این سخن از جهال و عناد گویند چه احیای موتی موقف است بوقتی خاص بر وجهی که مقتضای حکمت است پس اگر بوقتی اقتراح وجود نگیرد دهان بر عجز نباید کرد (قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ) بگو ای محمد که خدا زنده گرداند شما را در رحم مادران (ثُمَّ يُمِيتُكُمْ) پس می میراند شما را در دنیا (ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ) پس جمع کند در قبور (إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ) تا روز رستخیز (لَا رَيْبَ فِيهِ) هیچ شکی و نیست در آمدن آن (وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ) ولیکن بیشتر مردمان (لَا يَعْلَمُونَ ۝) نمی دانند از قلت افکار و قصور انظار (وَلِلَّهِ) و مر خدای را است

(مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) پادشاهی آسمانها و زمینها (وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ) و روزی که قایم شود قیامت (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (يَخْسَرُ الْمُبْطِلُوْنَ ۝) زیان کنند تباهکاران و زیان ایشان آن بود که بدوزخ باز گردند (وَتَرٰى) و بینی در آن روز (كُلَّ اُمَّةٍ) هر گروهی را (جَاثِيَةً ق) بزانو در آمده و گفته اند جثو خاصه کفار است و اصح آنکه عام دارند چه هر کس از هیبت آن روز بزانو در افتد (كُلُّ اُمَّةٍ) هر گروهی (تُدْعٰى) خوانده شوند (اِلٰى كِتٰبِهَا) بکتابهای ایشان یعنی به صحایف اعمال ایشان و ایشانرا گویند (اَلْيَوْمَ تُجْزَوْنَ) امروز جزا داده خواهید شد (مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) آنچه بود که عمل می کردید (هٰذَا كِتٰبُنَا) این است کتاب ما یعنی کتابی که کرام الکاتبین را بکتابت آن امر کرده بودیم (يَنْطِقُ) سخن گوید یعنی فرو شرح دهد (عَلَيْكُمْ) بر شما عملهای شما را (بِالْحَقِّ ط) بر احصای بی زیادت و نقصان (اِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ) بدرستیکه ما نسخه گرفتیم (مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) آنچه بود که کردید در عالم آورده که چون ملکین دفتر عمل ایشان بآسمان برند حق سبحانه و تعالی فرماید آن نسخه هر چه ثوابی یا عقابی بر آن مرتب باشد و لفوظ و بنهوده و امحو کند و لفظ استنساخ از لوح محفوظ است که سال بسال نامه اعمال بنی آدم بملایکه می سپارند (فَاَمَّا الَّذِيْنَ) پس آنانکه (اٰمَنُوْا) گرویده اند بخدا و رسول و آنچه از نزدیک او است (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای شایسته (فَيُدْخِلُهُمْ) پس در آورد ایشان را (رَبُّهُمْ) پروردگار ایشان (فِيْ رَحْمَتِهٖ ط) در رحمت خود که از جمله آن بهشت است (ذٰلِكَ) آن ادخال در رحمت خود (هُوَ الْفَوْزُ الْمُبِيْنُ ۝) آن است رستگاری آشکارا (وَاَمَّا الَّذِيْنَ كَفَرُوْا ق) و اما آنانکه نگرویده اند ایشان را گویند (اَفَلَمْ تَكُنْ اٰيٰتِيْ) آیا نبود که آیات من (تُتْلٰى عَلَيْكُمْ) خوانده می شد بر شما یعنی پیغمبران فرستادم تا آیتهای کتب ما بر شما می خواندند (فَاسْتَكْبَرْتُمْ) پس شما تکبر کردید و از ایمان بدان ابا نمودید (وَكُنْتُمْ) و بودید شما (قَوْمًا مُّجْرِمِيْنَ ۝) گروهی شرک آرندگان (وَاِذَا قِيْلَ) و چون گفته می شد نزدیک شما ای قوم (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ) بدرستیکه وعده خدا به حشر و حساب و ثواب و عقاب راست است (وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيْهَا) و قیامت هیچ شکی نیست در آن (قُلْتُمْ مَّا نَدْرِيْ) می گفتید ما نمی دانیم که (مَا السَّاعَةُ) چیز است قیامت (اِنْ نَّظُنُّ) گمان نبریم به قیام ساعت (اِلَّا ظَنًّا) مگر گمانی از شما یعنی گمان ما آن است که شما نیز گمان دارید بقیامت و یقین نیست شما را در آن (وَمَا نَحْنُ بِمُسْتَيْقِنِيْنَ ۝) و نیستیم ما بی گمانان در آن یعنی ما را نیز یقینی نیست در قیام قیامت (وَبَدَا لَهُمْ) ظاهر شود مر ایشان را در آخرت (سَيِّاٰتُ مَا عَمِلُوْا) پاداش بدیهاء که کرده اند در دنیا (وَحَاقَ بِهِمْ) و فرود آید

ع 19

بدیشان (مَا كَانُوا بِهِ) عذاب آنچه بودند که بدان (يَسْتَهْزِءُونَ ۝) افسوس همی داشتند از عقوبات قیامت (وَقِيلَ) گویند (الْيَوْمَ) امروز (نَنْسَاكُمْ) فرو می گذاریم شما را در آتش نوعی که فرو می گذارند دوست باز می دارند چیزی را فراموش شده را (كَمَا نَسِيتُمْ) همچنانکه شما نیز دست باز داشتید و فرو گذاشته اند بعنایت (لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَٰذَا) دیدن این روز شمار او سباختگی نکردید برای وی (وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ) و جایگاه شما آتش است (وَمَا لَكُمْ) و نیست مر شما را (مِنْ نَاصِرِينَ ۝) از یاران و مددکاران که خلاصی دهند شما را از آتش (ذَٰلِكُمْ) فرود آمدن عذاب بشما (بِأَنَّكُمُ اتَّخَذْتُمْ) بسبب آنکه شما فرا گرفتید (آيَاتِ اللَّهِ) آیتهای کتاب خدای یا دلایل قدرت او را (هُزُوًا) مهزو به یعنی افسوس می کردید بدان و تفکر نمی کردید در آن (وَغَرَّتْكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ۚ) و فریفته کرد شما را زندگانی دنیا و بحیات فانی مغرور شدید و از حیات جاوید آنی غافل ماندید و بودید (فَالْيَوْمَ) پس امروز (لَا يُخْرَجُونَ) بیرون آورده نشوند (مِنْهَا) از آتش دوزخ (وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ ۝) و نه اند ایشان که طلب خوشنودی کنند از ایشان یعنی ایشان را نگویند که عذر خواهی کنید تا از شما خوشنود شویم چه خوشنودی حق تعالی از ایشان بنهایت دور است (فَلِلَّهِ الْحَمْدُ) پس مر خدای را است همه ثناها و ستایشها (رَبِّ السَّمَاوَاتِ) آفریدگار آسمانها (وَرَبِّ الْأَرْضِ) و خداوند زمین (رَبِّ الْعَالَمِينَ ۝) تربیت کنندهٔ عالمیان (وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ) و مر او را است بزرگواری و عظمت و فرمان برداری و آثار آن ظاهر است (فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۖ) در آسمانها و زمین (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و او است غالب بر هر خلق (الْحَكِيمُ ۝) دانا در هر کارها

سورة الاحقاف مكية بسم الله الرحمن الرحيم ۝ وهي خمس وثلثون آية

(حٰمٓ ۝) امام قشیری رح فرموده که حا اشارت است به حکم الهی و میم کنایت است از مجد یا دشاهی قسم یاد می کند بحکم کامل و مجد شامل خود که عذاب نکنم هرگز آن کسرا که بمن ایمان آورد و الطایف ابیضی مذکور است که حا حمایت اهل توحید است و میم مرضات حق از ایشان مع المزید که آن عبارت است از نظر الی وجه الله الحمید (تَنْزِيلُ الْكِتَابِ) فرستادن کتاب بنفی از پی بعضی (مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ۝) از خداوند قوی غالب که است حکم کننده بصواب کار در کردار و گفتار نه از غرور (مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) نیافریدیم آسمانها و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه در میان ایشان است از انواع مخلوقات و اصناف موجودات (إِلَّا بِالْحَقِّ) مگر براستی بر وجهی که مقتضی حکمت و عدالت است (وَأَجَلٍ مُسَمًّى ۚ) و بیافریدیم آنها را مگر بانداز هٔ زمان نامبرده که هر یک را آخر مدت فنا بود یا زمانی که همه بدان منتهی شود کردن

جهالت است (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه کفر ورزیده اند باخرت هر آینه (عَمَّا أُنذِرُوا) از آنچه بیم داده شوند
از احوال بعث و اهوال حشر (مُعْرِضُونَ ۝) روی گردانیده اند و در آن فکر نمی کنند و وقوع آن را باور
نمی کنند (قُلْ) بگو ای محمد کافران را (أَرَأَيْتُم مَّا تَدْعُونَ) خبر دهید مرا از آنچه می پرستید (مِن دُونِ اللَّهِ)
بجز خدای چون ملایکه و اصنام (ارُونِي) بنمایید بمن که (مَاذَا خَلَقُوا) چیز آفریده اند (مِنَ
الْأَرْضِ) از زمین و اجزاء آن (أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ) آیا مر ایشان را است شرکتی (فِي السَّمَاوَاتِ) در آفرینش
آسمانها و چون ظاهر است که معبودان شما عاجزند و ایشان را در زمین و آسمان تصرفی نیست پس
چرا و پرستش با من شریک می سازید (ائْتُونِي بِكِتَابٍ) بیارید بمن کتابی که پیش آمده باشد
(مِن قَبْلِ هَٰذَا) پیش از آمدن قرآن که در و فرموده باشد شما را بشرک (أَوْ أَثَارَةٍ مِّنْ عِلْمٍ) یا بیارید
بقیه از دانش پیشینیان یا روایتی از انبیای عم گذشته که دلالت کند بر استحقاق عبادت ایشان
(إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید شما راست گویان در دعوی خود و چون مشرکان در بین صحت فرو ماندند حق سبحانه
و تعالی گمراهی ایشان فرمود که (وَمَنْ أَضَلُّ) و کیست گمراه تر (مِمَّن يَدْعُو) از کسی که بخواند و
بپرستد (مِن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (مَن لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ) آن را که اجابت نکند دعای او را (إِلَىٰ يَوْمِ
الْقِيَامَةِ) تا روز رستخیز یعنی اگر مشرک معبود باطل خود را مدت عمر دنیا بخواند اثر اجابت از و ظاهر
نخواهد شد (وَهُمْ) و بتان (عَن دُعَائِهِمْ) از خواندن بت پرستان مر ایشان را (غَافِلُونَ ۝) بی خبرند
چون نمی شنوند دعای ایشان را پس چگونه اجابت کنند بحث کنید که یکه از عبادت خدا و شنوده
اجابت کننده دست باز دارد و روی توجه بجمادی چند نابینا و ناشنوا آرد * بیت *

* بی بهره ست یکه چشمهٔ آبحیات * * بگذارد و رود بسوی ظلمات *

(وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ) و چون حشر کرده شوند مردمان (كَانُوا لَهُمْ) باشند معبودان باطل مر عابدان خود را
(أَعْدَاءً) دشمنان بخلاف آنچه گمان می بردند از شفاعت و مددگاری (وَكَانُوا) و باشند معبودان باطل
(بِعِبَادَتِهِمْ) بپرستش عابدان مر ایشان را (كَافِرِينَ ۝) منکر یعنی بتان می گویند که ایشان ما را نپرستیده اند کما قال یوم القیمة یکفرون بشرککم یا بت پرستان گویند که
ما بتان را نپرستش نکردیم کما قال والله ربنا ما کنا مشرکین (وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ) و چون خوانده شود بر کافران
(آيَاتُنَا) آیتهای کتاب ما (بَيِّنَاتٍ) در حالتیکه ظاهر باشد دلایل اعجاز ایشان (قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گویند آنانکه
کافر شدند (لِلْحَقِّ) مر سخن حق را (لَمَّا جَاءَهُمْ) آن هنگام که آمد بدیشان (هَٰذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ۝)

این است جادوئی آشکارا (أَمْ يَقُولُونَ) یا که به امین بسنده نکنند که آنرا سحر خوانند می گویند (افتراه ط) بر بسته است قرآن را محمد بر خدای و از خود گفته (قُلْ إِنِ افْتَرَيْتُهُ) بگو اگر بر بافته باشیم بالفرض محال آن معصیتی بغایت بزرگ بود و هر آینه بران عقوبتی بزرگ متفرع شود (فَلَا تَمْلِكُونَ) پس شما و غیر شما مالک نتوانید بود (لِي) برای من (مِنَ اللَّهِ شَيْئًا ط) از خدای چیزی را یعنی قادر نباشد بر دفع چیزی از عذاب اگر خدای تعالی بر من خواسته باشد پس من چگونه جرأت کنم و باستظهار کدام مددگاری این کار کنم (هُوَ أَعْلَمُ) خدای داناتر است (بِمَا تُفِيضُونَ) بآنچه شما خوض می کنید (فِيهِ ط) و ران یعنی طعن می زنید و ران و سحر و مفتری می گوید (كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا) بسنده است خدای گواه بدان (بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ط) میان من و شما برای من گواهی دهد بر اصل کلام و تابیغ احکام و بر شما بر کذب و عناد و انکار و افساد (وَهُوَ الْغَفُورُ) و او آمرزنده است کسی را که توبه کند از شرک (الرَّحِيمُ ۝) مهربان است بر کسی که در ایمان راسخ باشد (قُلْ مَا كُنْتُ) بگو ای محمد من نیستم (بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ) نو در آمده از پیغمبران یعنی اول پیغمبری نیستم بشما مبعوث شده پیش از من نیز پیغمبران بوده اند پس نبوت مرا چرا منکرید (وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ) و نمی دانم چه خواهند کرد (بِي) بمن از محنت و راحت یا اقامت و هجرت یا مقاتله با قوم (وَلَا بِكُمْ ط) و نمی دانم بشما چه کنند از خسف و قذف و رجمه و قتل و امر و جز آن در معالم آورده که بعد از نزول این آیت مشرکان شادمان گشتند گفتند کار ما و محمد نزدیک خدای یکست او عاقبت خود نمی داند چنانچه ما نمی دانیم و اگر مبعوث من عند الله است بایستی که خدای او را خبر کردی که با او چه خواهد کرد این آیت آمد لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر را سباب نزول آورده است که حضرت رسالت پناه عم در خواب دید که هجرت فرموده است بزمینی که در ان آب و درخت و نخلستان بوده صحابه رض بعد از استماع این رویا خوش حال گشتند چون تعبیر دیر تر واقع شد و آزار مشرکان از حد تجاوز کرده بود اصحاب بهجرت استعجال می نمودند این آیت نزول کرد بگو نمی دانیم که مرا و شما را به هجرت خواهند فرمود یا نی (إِنْ أَتَّبِعُ) پیروی نمی کنم (إِلَّا مَا يُوحَىٰ) مگر آن چیزی که وحی کرده می شود (إِلَيَّ) بسوی من و از ان در نمی توانم گذشت (وَمَا أَنَا) و نیستم من (إِلَّا نَذِيرٌ) مگر بیم کننده از عذاب خدای (مُبِينٌ ۝) آشکارا بیم کنند و من از عواقب امور و خواتیم احوال بی وحی الهی خبر نتوانم داد و نمی ما قال

رباعي

ای دل تا کی فضولی و بوالعجبی ✽ از من چه نشان عافیت می طلبی ✽
چیزی که نبود خواه ولی خواه نبی ✽ در وادی ما ادری ما یفعل لی ✽

(قُلْ) بگو ای محمد (اَرَاَیْتُمْ) خبر دهید مرا (اِنْ کَانَ) اگر باشد قرآن (مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ) از نزدیک خدای (وَکَفَرْتُمْ بِهٖ) و شما کافر شده باید بدان (وَشَهِدَ) و گواهی داده است (شَاهِدٌ مِّنْ بَنِیْٓ اِسْرَآئِیْلَ) گواهی دهنده از بنی اسرائیل یعنی احبار ایشان چون عبدالله بن سلام و گفته اند یا مین بن یامین رض (عَلٰی مِثْلِهٖ) بر قرآن که از نزدیک خدای است (فَاٰمَنَ) پس ایمان آورده است بآن از سر وق رح منقول است که این شاهد ابن سلام است و نه غیر او از علمای بنی اسرائیل زیرا که اسلام ابن سلام در مدینه بود و این حم و رکه فرود آمده بلکه آیت در محاجه ایست که میان رسول و قریش واقع شده بود و شاهد موسی کلیم است هم در مثال قرآن توریت است و معنی آیت اینکه اگر قرآن از نزد خدا بود و شما بدان نگروید و موسی هم گواهی داده بر توریت که او نیز از نزد خدای است و او بقرآن ایمان آورده (وَاسْتَکْبَرْتُمْ ط) و شما سرکشی کردید و بدان نگرویدید نه شما ستمکاران باشید بر خود در ین کار (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الظّٰلِمِیْنَ ۝) راه نمی نماید گروه ستمکاران را و دریابد خذلان فرو می گذارد و آورده اند که چون قبایل جهینه و مزینه و اسلم و غفار ی ایمان آوردند بنو عامر و غطفان و اشجع آغاز طعن کردند بر ایشان این آیت آمد (وَقَالَ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و گفتند آنانکه کافر بودند از بنو عامر و امثال ایشان (لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) برای آنانکه ایمان آوردند از جهینه و اجزاب ایشان (لَوْ کَانَ خَیْرًا) اگر ایمان خیر بودی و راستی و درستی داشتی (مَّا سَبَقُوْنَآ) پیشی نگرفتندی بر ما مسارعت نکردندی (اِلَیْهِ ط) بسوی او از ذال قبایل بلکه ما دران سابق می بودیم چه رتبهٔ ما از ایشان بزرگتر است و بزرگی و شهرت ما بیشتر یا یهود بعد از اسلام ابن سلام و اصحاب او گفتند که اگر آنچه محمد می گوید که آورده ام خوب بودی دیگران توانستندی بر ما پیشی گرفتن چه دانش ما بیش از ایشان است (وَاِذْ لَمْ یَهْتَدُوْا بِهٖ) و چون راه نیافتند کفار یا یهود بقرآن یا بآنچه پیغمبر هم آورده (فَسَیَقُوْلُوْنَ) پس می گویند (هٰذَآ اِفْکٌ قَدِیْمٌ ۝) این دروغی کهنه است یعنی پیشینان سخن این گفته اند (وَمِنْ قَبْلِهٖ) و حال آنکه پیش از قرآن (کِتٰبُ مُوْسٰٓی) یعنی توریت بوده و گرویده ایم ما آنرا (اِمَامًا) پیشوای اهل دین (وَّرَحْمَةً ط) و سبب رحمت باورداران (وَهٰذَا کِتٰبٌ مُّصَدِّقٌ) و این قرآن کتابی است تصدیق کننده مر توریت باجمیع کتب منزل را (لِّسَانًا عَرَبِیًّا) بزبان تازی (لِّیُنْذِرَ الَّذِیْنَ ظَلَمُوْا ص) تا بیم کند آنانرا که ستم کردند بر نفس خود بکفر و معصیت (وَبُشْرٰی) و قرآن مژده دهنده است (لِلْمُحْسِنِیْنَ ۝) مر نیکوکاران را و رضوان الهی (اِنَّ الَّذِیْنَ قَالُوْا) بدرستیکه آنانکه گفتند (رَبُّنَا اللّٰهُ) پروردگار ما خدای است

ع ۲

(ثُمَّ اسْتَقَامُوا) پس بایستادند بران وحد دل نکردند ازان یعنی جمع فرمودند میان توحید که خلاصهٔ عام است و استقامت که منتهای عمل است و در بحر المحقایق فرموده که استقامت دریدن جوارح بر نعت ارکان شریعت و به نفوس بر تأدب بآداب طریقت و بقلوب بر تصفیهٔ آن از تعلقات و بارواح بر تجلیه ازانوار صفات و بسر بر محض توحید و بخفی بر فنا از غیر حق و بانا بحق و کمال استقامت این است و باید دانست که بی امر الهی استقامت و صول بسر منزل کمال فکری است پس با کمال و خیالی است بغایت محال * مصرع * کرامت نیابی مگر ز استقامت * (فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ) پس هیچ ترس نیست بر مومنان مستقیم از رسیدن مکروهی بدیشان در ان جهان (وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ۝) و نیستند ایشان که اندوهگین شوند از فوت محبوبی در این جهان (أُولَٰئِكَ) آن گروه یعنی اهل ایمان و استقامت (أَصْحَابُ الْجَنَّةِ) ملازمان بهشت (خَالِدِينَ فِيهَا ۚ) جاویدبودگان دران و پاداش داده شوند (جَزَاءً) پاداشی دادنی (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۝) بآنچه بودند که عمل می کردند (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ) و فرمودیم آدمی را که (بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا ۖ) بپدران و مادران خود نیکی کردن (حَمَلَتْهُ أُمُّهُ) برداشته است آدمی را مادر او (كُرْهًا) برنج و سختی (وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا ۖ) و بنهاده است او را به مشقت و محنت (وَحَمْلُهُ) مدت حمل او (وَفِصَالُهُ) و زمان از شیر باز گرفتن او (ثَلَاثُونَ شَهْرًا ۖ) سی ماه است اگر کسی خواهد که مدت رضاع کامل باشد و ازینجا معلوم شد که اقل مدت حمل شش ماه بود چه زمان رضاع حولین کاملین است (حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ) تا وقتیکه برسد آدمی (أَشُدَّهُ) بکمال قوت خود که سی و سه سالگی است و گفته اند از هژده تا چهل (وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً) و برسد به چهل سالگی اکثر مفسران بر انند که این آیت خاص است بامیرالمومنین ابی بکر صدیق رض که شش ماه در شکم مادر بوده و دو سال تمام شیر خورده و هژده ساله بخدمت حضرت رسالت پناه ﷺ رسیده و آن حضرت ﷺ بیست ساله بود که با هنر و حضر رفیق و قرین وی بود و چون سال مبارک حضرت رسالت پناه ﷺ به چهل رسید مبعوث شد و صدیق رض سی و هشت ساله بود که بوی ایمان آورد و چون چهل ساله شد (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار من (أَوْزِعْنِي) الهام ده مرا و توفیق بخش (أَنْ أَشْكُرَ) تا شکر کنم (نِعْمَتَكَ الَّتِي) نعمت ترا آن نعمتی که بکرم عمیم خود (أَنْعَمْتَ عَلَيَّ) انعام کرده بر من که نعمت اسلام است (وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ) و بر نعمتی که بر پدر و مادر من داده که حیات است و قدرت و نعمت اسلام نیز گفته اند که از مهاجر و انصار کسی که پدر و مادرش بشرف اسلام رسیده باشد غیر از صدیق رض نیست (وَأَنْ أَعْمَلَ) و دیگر الهام ده که

عمل کنم (صَالِحًا) عمل مسنوده که (تَرْضَاهُ) بپسندی آنرا و ازان خشنود باشی حق سبحانه دعای وی را مستجاب گردانید و توفیق داد تابنده را برای دین خدا بمی گردند بخرید و آزاد کرد و از جمله آن بلال حبشی است رض (وَاَصْلِحْ لِيْ) و دیگر دعا کرد برای اولاد خود بدین وجه که اصلاح آر برای من یعنی صلاح را جاری گردان (فِيْ ذُرِّيَّتِيْ ج) و فرزندان من این دعا نیز بشرف اجابت رسید که دخترش عایشه رض بشرف فرامش حضرت اشرف رسالت عم مشرف شد و پسرش عبد الرحمن مسلمان گشت و پسران او ابو عتیق نیز بدولت خدمت حضرت عم رسیده شرف صحبت آن حضرت دریافت و وصیت آورده که از اصحاب رض چهار مسلمانان که بعد وفات پدر و پیر و پسر پیرو باشند پیغمبر عم را دیده بودند یکی ابو قحافه و ابو بکر و عبد الرحمن و ابو عتیق رض و بسی قابل بزرگ از اولاد صدیق رض در عالم هستند اغلب ایشان بشرف عام و صلاح آراسته (اِنِّيْ) بدرستیکه من (تُبْتُ اِلَيْكَ) بازگشتم بحضرت تو از هر چه رضای تو در آن نیست (وَاِنِّيْ مِنَ الْمُسْلِمِيْنَ ۝) و من از گردن نهادگانم فرمان ترا (اُولٰٓئِكَ) آن گروه که بادب و ادب نیکو ئی کرده و شکر نعمت بجای آورده اند (الَّذِيْنَ نَتَقَبَّلُ) آنانند که قبول کرده شود (عَنْهُمْ) از ایشان (اَحْسَنَ مَا عَمِلُوْا) نیکو ترین آنچه کرده اند قولی آن است که احسن بمعنی حسن باشد یعنی همه عملهای نیک ایشان رقم قبول یابد (وَنَتَجَاوَزُ) و درگذرانیده شود (عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ) از گناهان ایشان و خلاصه و برده فعل نون متکلم می خواند و بنصب احسن یعنی ما قبول کنیم طاعات ایشان و درگذرانیم سیئات ایشان را محمد و تابعان (فِيْ اَصْحٰبِ الْجَنَّةِ ط) در میان اهل بهشت (وَعْدَ الصِّدْقِ) وعده راست خدای وعده راست خود قبول نیکی و تجاوز از بدی (الَّذِيْ كَانُوْا) آن وعده که بودند در دنیا (يُوْعَدُوْنَ ج) وعده داده شده اند بآن و آن وعده در این آیت است که وعد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات الایة (وَالَّذِيْ قَالَ) و آنکس که گفت (لِوَالِدَيْهِ) مر پدر و مادر خود را وقتیکه او را ایمان بآخرت می خواندند (اُفٍّ لَّكُمَا) کراهت و زشتی مر شما را (اَتَعِدَانِنِيْٓ) آیا وعده میدهید مرا (اَنْ اُخْرَجَ) آنکه بیرون آورده شوم از قبر یعنی مرا بعد از مرگ برانگیزند و زنده از قبر بر آرند (وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُوْنُ) و بدرستیکه بگذشته قرنهای بسیار (مِنْ قَبْلِيْ) پیش از من و یکی باز نیامده است (وَهُمَا يَسْتَغِيْثٰنِ اللّٰهَ) و پدر و مادر او استغاثه می کردند بخدای و می گفتند (وَيْلَكَ اٰمِنْ ص) وای بر تو ایمان آر بقیامت (اِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ) بدرستیکه وعده خدای در بعث و حشر (حَقٌّ ص) راست است (فَيَقُوْلُ) پس آن کس می گفت (مَا هٰذَآ) نیست این که شما می خوانید بدان (اِلَّآ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ ۝) مگر افسانهای پیشینیان و اباطیل و اکاذیبی که نوشته اند جمعی گویند این آیت

درشان عبد الرحمن ابو بکر فرود آمده قبل از اسلام او و عایشه رض آین قول را انکار است و صحیح آن است که در باب کافری که در والدین خود عاق بوده نازل شده است (اُولٰئِکَ) آن گروه عاق و منکر (الَّذِیْنَ حَقَّ عَلَیْهِمُ الْقَوْلُ) آنانند که واجب شد بر ایشان کلمهٔ عذاب و باشند (فِیْ اُمَمٍ قَدْ خَلَتْ) با گروهی چند که از کفار گذشته اند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از ایشان (مِّنَ الْجِنِّ وَالْاِنْسِ ط) از پری و آدمی (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان و آنان (کَانُوْا) هستند (خٰسِرِیْنَ ۝) زیان زدگان (وَلِکُلٍّ) و هریک را ازین دو فریق (دَرَجٰتٌ) پایها و منزلهاست (مِّمَّا عَمِلُوْا ج) از جزای آنچه عمل کرده اند پایهای اهل خیر بحسب علو و پایهای اهل شر بحسب صفال (وَلِیُوَفِّیَهُمْ) و چنین مقرر کرد خدای تا تمام کرداند مر ایشان را (اَعْمَالَهُمْ) جزای عملهای ایشان (وَهُمْ لَا یُظْلَمُوْنَ ۝) و ایشان ستم دیده نشوند در ثواب به نقصان و در عقاب بزیاده (وَیَوْمَ یُعْرَضُ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند کافران (عَلَی النَّارِ ط) بر آتش دوزخ و در موضع آورده که عرض کنند آتش را بر کافران و موافق ایشان در دوزخ بدیشان نمایند تا الم و حسرت ایشان بیفزاید و ایشان را گویند (اَذْهَبْتُمْ) ببردید و بخوردید (طَیِّبٰتِکُمْ) چیزهای لذیذ خود را (فِیْ حَیَاتِکُمُ الدُّنْیَا) در زندگانی دنیا که داشتید (وَاسْتَمْتَعْتُمْ) و برخوردار یافتید (بِهَا ج) بآن لذایذ یعنی استیفای لذات کردید و هیچ برای آخرت نگذاشتید (فَالْیَوْمَ تُجْزَوْنَ) پس امروز جزا داده خواهید شد (عَذَابَ الْهُوْنِ) عذاب خواری و رسوائی (بِمَا کُنْتُمْ تَسْتَکْبِرُوْنَ) بسبب آنچه بودید که تکبر می کردید (فِی الْاَرْضِ) در زمین (بِغَیْرِ الْحَقِّ) بی استحقاق یعنی کبر می ورزیدید بباطل دنیا (وَبِمَا کُنْتُمْ تَفْسُقُوْنَ ۝) و بسبب آنچه بودید که فسق می کردید و تفاخر می نمودید و پای از دایرهٔ امر بیرون می نهادید و سر بر خط فرمان نمی نهادید متنبه است مر طالبان نجات را که قدم از اندازهٔ شرع بیرون ننهند

* نظم *

* پا از حد و شرع بیرون می نهی منه * * خود را اسیر نفس و هوا می کنی مکن *

* بی حیله شرع نیست خلاصی ز جاه طبع * * این رشته را ز دست رها می کنی مکن *

ع ۳ (وَاذْکُرْ اَخَا عَادٍ ط) و یاد کن برادر عاد را یعنی پیغمبری را که از قبیلهٔ عاد بود مر (حضرت هود علیه السلام) را می فرماید که حال قوم او با عاد ان قریش بگو (اِذْ اَنْذَرَ قَوْمَهٗ) چون بیم کرد قوم خود را از عذاب خدای (بِالْاَحْقَافِ ۝) بموضع احقاف و آن ریگستانی بود نزدیک حضرموت بولایت یمن و گویند میان عمان و مهره (وَقَدْ خَلَتِ النُّذُرُ) و حال آنکه گذشته بودند پیغمبران بیم کننده (مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ)

پیش از هود هم (وَمِنْ خَلْفِهٖ) و از پس او نیز آمدند یعنی نخست پیغمبری بود پیش از وی بخاتم و پس او نیز انبیا بودند چون او بقوم عاد مبعوث شد دعوت کرد ایشان را (اَلَّا تَعْبُدُوْٓا) بآنکه مپرستید (اِلَّا اللّٰهَ ط) مگر خدای را که مستحق پرستش او است (اِنِّيْٓ اَخَافُ) بدرستکه من می ترسم (عَلَيْكُمْ) بر شما (عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ ۝) از عذاب روز بزرگ و پر هول (قَالُوْٓا) گفتند عادیان که ای هود (اَجِئْتَنَا) آیا آمده تو با (لِتَاْفِكَنَا) تا برگردانی ما را (عَنْ اٰلِهَتِنَا ج) از پرستش ایشان با نهد بدو وعید (فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ) پس بیار آنچه با ما وعده می کنی از عذاب (اِنْ كُنْتَ) اگر هستی تو (مِنَ الصّٰدِقِيْنَ ۝) از راست گویان در وعدهٔ خود (قَالَ) گفت هود هم در شتاب می کنید در طلب عذاب (اِنَّمَا الْعِلْمُ) جز این نیست که علم بوقت نزول آن (عِنْدَ اللّٰهِ ز) نزد یزدان است و مرا در ان دخلی نیست (وَاُبَلِّغُكُمْ) و شما میرسانم (مَّآ اُرْسِلْتُ بِهٖ) آنچه فرستاده شده ام بآن و بر من غیر از رسانیدن نیست (وَلٰكِنِّيْٓ اَرٰىكُمْ) ولیکن می بینم شما را (قَوْمًا تَجْهَلُوْنَ ۝) گروهی که نادانی می کنید و بنزول عذاب و حلول عقاب تعجیل می نمائید و در سورهٔ اعراف گذشت که قبال با جمعی از عادیان بحرم رفته طلب باران کردند خدا ابر برآمد و منادی ندا کرد که یکی از آنها اختیار کنید ابر سیاه اختیار کردند و با ایشان می آمد تا دیار ایشان (فَلَمَّا رَاَوْهُ) پس آن هنگام که دیدند آن چیز را که موعود بود از عذاب (عَارِضًا) ابری پهن شده از عذاب در آسمان (مُّسْتَقْبِلَ اَوْدِيَتِهِمْ لا) روی نهاده بوادیهای ایشان (قَالُوْا) گفتند (هٰذَا) این ابری است (عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا ط) باران دهندهٔ ما را هود هم فرموده که (بَلْ هُوَ) این نه باران دهنده است بلکه (مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهٖ ط) آن چیزی است که تعجیل می کردید بدان (رِيْحٌ) این باد بوری است (فِيْهَا عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝) در وی عذابی دردناک و او بادی است که از غایت تندی (تُدَمِّرُ كُلَّ شَيْءٍ) هلاک می کند و نابود می سازد هر چیزی را از انفس و اموال و انعام ایشان (بِاَمْرِ رَبِّهَا) بفرمان پروردگار خویش پس آن باد بیامد بشدت و تندی و بر کشی و پشتهای ریگ احقاف بر ایشان ریخت هفت شب و هفت روز در زیر آن ماندند پس ریگ از ایشان دور کرد و تنهای ایشان را بدریا افگند (فَاَصْبَحُوْا) پس گشتند حالی که (اَنْ لَّا يُرٰٓى) بدیار ایشان رسیدی (لَا يُرٰٓى) دیده نشدی (اِلَّا مَسٰكِنُهُمْ ط) مگر جایگاه ایشان یعنی هر هلاک شدند و ساکن ایشان خالی ماند (كَذٰلِكَ) همچنانکه ایشان را جزا دادیم (نَجْزِي) پاداش می دهیم (الْقَوْمَ الْمُجْرِمِيْنَ ۝) گروه مکذبان و کافران را (وَلَقَدْ مَكَّنّٰهُمْ) و بدرستیکه مکنت گردانیدیم قوم عاد را (فِيْمَآ اِنْ مَّكَّنّٰكُمْ) در آن چیز که تمکن نه تمکین شما را ای کفار قریش (فِيْهِ)

در آنچیز از قوت و شوکت و بسیاری مال ما تصرف (وَجَعَلْنَا لَهُمْ) و دادیم مر ایشانرا (سَمْعًا) گوش تا بشنوند (وَأَبْصَارًا) و چشمها تا ببینند (وَأَفْئِدَةً) و دلها تا دریابند و ایشان بگوش هوش سخن حق نشنیدند و بدیده دل عبرت ندیدند و بدل سر وحدانیت خدای نفکر نکردند و همین که عذاب فرود آمد (فَمَا أَغْنَى) پس دفع نکرد (عَنْهُمْ) از ایشان (سَمْعُهُمْ) گوش ایشان (وَلَا أَبْصَارُهُمْ) و نه دیدهای ایشان (وَلَا أَفْئِدَتُهُمْ) و نه دلهای ایشان (مِنْ شَيْءٍ) چیزی را از عذاب خدای (إِذْ كَانُوا) چون بودند که از تقلید و تعصب (يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ) انکار می کردند بآیتهای خدای یا بمعجزات پیغمبر (وَحَاقَ بِهِمْ) و بگرد در آمد ایشان را (مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ۝) آنچه بودند که بدان استهزا می کردند یعنی عذاب (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا) و بدرستیکه ما هلاک کردیم ای اهل مکه (مَا حَوْلَكُمْ) آنچیز که گرداگرد شما بود (مِنَ الْقُرَى) از دیهها چون حجر و موتفکه (وَصَرَّفْنَا الْآيَاتِ) و تکرار کرده بودیم آیتها و حجتها را با اهل قری (لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ۝) شاید که باز گردند از کفر ایشان باز نگشتند و هلاک شدند (فَلَوْلَا نَصَرَهُمُ) پس چرا نصرت نکردند ایشان را (الَّذِينَ اتَّخَذُوا) آنانکه فرا گرفته بودند آن هلاک شدگان ایشانرا (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (قُرْبَانًا) از برای تقرب بخدای (آلِهَةً ط) خدایان یعنی بتانی که ایشان را بخدائی گرفته بودند جهت تقرب چرا یاری نکردند ایشان را در وقت عذاب (بَلْ ضَلُّوا) بلکه غایب شدند (عَنْهُمْ ج) از نصرت ایشان یعنی ناامید گشتند و بر بیده شد دعای ایشان از نصرت بتان (وَذَلِكَ) و فرا گرفتن بتان بخدای برای تقرب بخدای تعالی (إِفْكُهُمْ) دروغ ایشانست (وَمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ ۝) و آنچه هستند که بر می بافتند و نسبت می دهند الوهیت را بمخلوقی عاجز و روی تو از خالق قادر بر می تابند * مصرع * رو هر که از تو تافت دگر آب رو نیافت * ارباب سیر و آثار رحمهم الله آورده اند که پیغمبر عم بعد از مراجعت از طایف به بطن النخل فرود آمد و شب برخاست و نماز تهجد می گذارد و قرآن می خواند جمعی جنیان از نصیبین بیمن می رفتند آنجا رسیده آواز قرأت شنیدند خود در آنحضرت عم نمودند که حق سبحانه از آن قصه خبر می دهد که (وَإِذْ صَرَفْنَا) یاد کن آنرا که بگردانیدیم و میل دادیم (إِلَيْكَ) بسوی تو (نَفَرًا مِنَ الْجِنِّ) گروهی از جن و ایشان هفت تن بودند از اهل نصیبین یا نینوی یا جزیره موصل و نامهای ایشان بر وجهی که صاحب عین المعانی تصحیح کرده است این است شاصرناطه دشمش از دایمان افخم گویند که هر دو دیو بودند و دیو از ایشان بوده و او پسر ابلیس است و ده و دوازده پسر گفته اند و در لباب آورده که هفتاد تن بودند از بن اقلیش و بهر تقدیر (يَسْتَمِعُونَ الْقُرْآنَ ج)

می شنودند قرآن را و گوش می داشتند (فَلَمَّا حَضَرُوهُ) پس آن هنگام که حاضر شدند نزدیک رسول عم (قَالُوا) گفتند بعضی مر بعضی را که از روی ادب (أَنْصِتُوا) خاموش باشید تا بشنویم و تفاسیر هست که از غایت حرص استماع قرآن بر بالای همدیگر افتادند (فَلَمَّا قُضِيَ) پس چون گزارده شد قرائت و اتمام نرسید ایمان آوردند بآنحضرت عم و خبر باز بردند رسول الله صلعم ایشان را برسالت قوم ایشان نامزد کرد و ایشان (وَلَّوْا) باز گشتند (إِلَىٰ قَوْمِهِمْ) بسوی قوم خویش (مُنْذِرِينَ ۝) بیم کنندگان و خواهندگان باسلام (قَالُوا يَا قَوْمَنَا) گفتند ای گروه ما (إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا) بدرستیکه ما شنیدیم کتابی را که از نزدیک خدای تعالی (أُنْزِلَ) فرو فرستاده شده (مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ) بعد از کتاب موسی عم (مُصَدِّقًا) تصدیق کننده (لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ) هر آنچیزرا که پیش از وبوده از کتب یا موافق بآنها گوید آن چنان نه یهودی بودند و از نزول انجیل خبر نداشتند یا اعتبار نمی کردند آنرا چنانچه معتقد بود است ازان جهت گفتند انا انزل من بعد موسی (يَهْدِي) راه می نماید آن کتاب (إِلَى الْحَقِّ) بسوی حق یعنی آنچه درست و راست است از عقاید (وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ۝) و براهی راست یعنی رسانده بمنزل مقصود (يَا قَوْمَنَا أَجِيبُوا) ای گروه من اجابت کنید (دَاعِيَ اللَّهِ) خواننده خدای یعنی محمد مصطفی عم را (وَآمِنُوا بِهِ) و ایمان آرید بدو و تصدیق کنید اخبار او را (يَغْفِرْ لَكُمْ) تا بیامرزد خدای شما را (مِنْ ذُنُوبِكُمْ) بعضی از گناهان شما را که مظالم نباشد و گفته اند همه گناهان را (وَيُجِرْكُمْ) و برهاند شما را (مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۝) از عذاب دردناک (وَمَنْ لَا يُجِبْ) و هر که اجابت نکند (دَاعِيَ اللَّهِ) خواننده را بخدای یعنی محمد عم را (فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ) پس نیست عاجز کننده (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی هر که خواننده حق را اجابت نکند عذاب بدو نازل خواهد شد و او عاجز نتواند ساخت خدایرا از تعذیب خود (وَلَيْسَ لَهُ) و نیست مر او را (مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ ط) بجز خدای دوستان و مددگاران (أُولَٰئِكَ) آن گروه اجابت ناکنندگان (فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ۝) در گمراهی هویدا اند ضلالتیکه بر همه کس واضح باشد علما را در حکم مومنان جن اختلاف است بعضی بر انند که ثواب ایشان همین نجات است از آتش و دوزخ چنانچه فرمود ویجرکم من عذاب الیم و از سفیان ثوری منقول است که ثواب جن آن است که از آتش برهند پس ایشان را خاکستر زند بر منوال بهایم امام اعظم رح برین رفته و امام مالک رح و جمعی بر انند که ایشان را بر احسان ثواب هست چنانچه بر اساءت عقاب خواهد بود و از ضحاک رح منقول است که ایشان به بهشت در آیند و بخورند و بیاشامند و در تفسیر امام ابوبکر نقاش رح حدیثی هست که ایشان به بهشت در آیند و از امام نقاش پرسیدند که

ایشان از نعیم بهشت تناول کنند جواب فرمود که حق سبحانه ایشان را تسبیحی و ذکری الهام دهد که ازان چندان لذت یابند که بنی آدم از نعمتهای بهشت در عالم آورده که از ضمره بن حبیب رح پرسیدند که مومن جن را ثواب هست گفت آری و آیت لم یطمثهن انس قبلهم ولا جان بخواند و گفت ان الانسیات للانس و الجنیات للجن و هم در عالم از عمیر بن عبد العزیز رح نقل می کند که مومنان جن گرد اگرد بهشت در برجها و بقصرها خواهند بود و در بهشت و قاضی در انوار فرماید که اظهر آن است که جن در ثواب و عقاب مانند انسانند و الله اعلم بالصواب (اَوَلَمْ یَرَوْا) آیا ندیدند و ندانستند منکران بعث (اَنَّ اللّٰهَ الَّذِیْ) آن را که خدای بقدرت بی عجز (خَلَقَ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ) بیافرید آسمانها و زمین را (وَلَمْ یَعْیَ) و مانده نشد و رنج نرسید او را (بِخَلْقِهِنَّ) بآفریدن آنها (بِقٰدِرٍ) توانا است (عَلٰٓی اَنْ یُّحْیِیَ الْمَوْتٰی ط) بر آنکه زنده کند مردگان را چه قدرت او ثابت است و نقص و انقطاع بدو راه نیابد محصل معنی آیت آن است که خدای با قدرت چنین کامل از لی و ابدی بر احیای موتی قادر نیست (بَلٰٓی) آری هست (اِنَّهٗ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ) بدرستیکه او بر هر چیز (قَدِیْرٌ ۝) توانا است بی عجز و تعب (وَیَوْمَ یُعْرَضُ) و یاد کن روزی را که عرض کرده شوند (الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) آنانکه نگرویدند (عَلَی النَّارِ ط) بر آتش یعنی آتش بر ایشان عرض کنند و این قلب است که برخلاف مقتضای ظاهر از برای مبالغه و تاکید ایراد می کند پس ایشان را گویند (اَلَیْسَ هٰذَا) آیا نیست این عذاب (بِالْحَقِّ ط) براستی و شما باور نمی کردید (قَالُوْا بَلٰی) گویند آری و حق است پس سوگند خورند که (وَرَبِّنَا ط) و بپروردگار ما که این راست بوده (قَالَ) گوید خدای یا خازن دوزخ ایشان را گوید که (فَذُوْقُوا الْعَذَابَ) پس بچشید عذاب را (بِمَا کُنْتُمْ تَکْفُرُوْنَ ۝) بسبب آنچه بودید که کافر می شوید بقیامت و سخن پیغمبران باور نمی داشتید (فَاصْبِرْ) پس صبر کن ای محمد بر جفای قوم (کَمَا صَبَرَ) همچنانکه صبر کردند (اُولُوا الْعَزْمِ) خداوندان ثبات و جد (مِنَ الرُّسُلِ) از پیغمبران عم و ایشان اصحاب شرایع اند که در تمهید قواعد احکام مراسم اجتهاد بتقدیم و سایند و بر معاندات معاندان و مجادلات طاغیان و آزار و ایذای منکران شکیبائی نمودند و ایشان نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علی نبینا و علیه السلام اند امام نحی استه رح گفته اولوالعزم آنهاند که بر تخصیص و تعیم ذکر یافته اند در دو موضع یکی در آنجا میثاق که و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک و من نوح الایة دوم در موضع شرع لکم من الدین ما وصی به نوحا و همان اصحاب شرایع اند یا پیغمبر ما صلعم و قولی آنست که ایشان نجبای رسل اند هر ده تن که در سورة الانعام نام ایشان است و پیغمبر ما را عم امر شده که فبهداهم

اقتده و روزا المنیر آورده که هر پیغمبر آن اولوالعزم اند الا آدم و یونس و سلیمان هم و گفته اند غیر یونس و بس چه او تعجیل نمود و از میان قوم بیرون رفت و حضرت عزت پیغمبر ما هم را فرموده و لاتکن کصاحب الحوت یعنی در صبر پس اینجا نیز می فرماید که شکیبائی ورز (وَلَا تَسْتَعْجِلْ) و طلب بشتاب مکن (لَهُمْ ط) برای کفار قریش بنزول عذاب که بی شک در وقت خود نازل شود (كَأَنَّهُمْ يَوْمَ يَرَوْنَ) گویا ایشان روزی که ببینند (مَا يُوعَدُونَ لا) آنچه وعده داده شده اند از عذاب یعنی چون هول و فزع قیامت مشاهده کنند چنان نماید ایشان را که (لَمْ يَلْبَثُوا) درنگ نکرده اند در دنیا (إِلَّا سَاعَةً مِّنْ نَّهَارٍ ط) مگر ساعتی از روز یعنی کوتاه شمرند بودن خود را در دنیا و برخی از هیبت عقوبات دوزخ (بَلَاغٌ ج) آنچه گفته شد در این سوره از مواعظ کفایت است (فَهَلْ يُهْلَكُ) پس آیا هلاک کرده خواهند شد بعذاب وقتیکه نازل شود یعنی نخواهند شد (إِلَّا الْقَوْمُ الْفَاسِقُونَ ۝) مگر گروهی بیرون رفتگان از دایرهٔ فرمان

## سورة محمد صلعم مدنية

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ وهي ثمان وثلثون آية

(الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) آنانکه کافر شدند (وَصَدُّوْا) و باز داشتند مردمان را (عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ) از راه خدای یعنی منع کردند از دخول در اسلام مراد شیاطین قریشند چون ابو جهل و نضر و عبد یا مطعمان روز بدر ایشان و از دهن بودند از صنادید عرب (أَضَلَّ) باطل کرد خدای (أَعْمَالَهُمْ ۝) عملهای ایشان که از مکارم می شمردند چون صلهٔ رحم و فک اسیر و حفظ جوار و حسن ضیافت (وَالَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) و آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ) و کردند عملهای شایسته چون اطعام طعام و صلهٔ ارحام (وَاٰمَنُوْا) و گرویدند (بِمَا نُزِّلَ) بآنچه فرستاده شده است (عَلٰى مُحَمَّدٍ) بر پیغمبری نیک ستوده شده یعنی قرآن (وَهُوَ الْحَقُّ) و قرآن راست است و درست یا محمد صلعم صاحب حق و حقیقت آمده (مِنْ رَّبِّهِمْ ع) از نزد پروردگار ایشان پس آنانکه گرویدند بقرآن یا به محمد صلعم (كَفَّرَ) درگذرانید خدای و پوشید (عَنْهُمْ) از ایشان (سَيِّئَاتِهِمْ) گناهان ایشان را (وَأَصْلَحَ) و بصلاح آورد (بَالَهُمْ ۝) حال ایشان را در دین و دنیا یا اصلاح کند دل ایشان تا عاصی نشوند (ذٰلِكَ) آن اضلال و اصلاح (بِاَنَّ الَّذِيْنَ كَفَرُوا) بآن است که آنانکه کافر شدند (اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ) پیروی کردند باطل را یعنی شیطانرا (وَاَنَّ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) و آنانکه گرویدند (اتَّبَعُوا الْحَقَّ) و روی نهادند حق را که قرآن است آمده بایشان (مِنْ رَّبِّهِمْ ط) از آفریدگار ایشان (كَذٰلِكَ) هم چنین (يَضْرِبُ اللّٰهُ) بیان می کند خدای (لِلنَّاسِ) برای مردمان (أَمْثَالَهُمْ ۝) مثلهای ایشان یعنی احوال فریقین را ظاهر می گرداند (فَإِذَا لَقِيْتُمُ) پس هرگاه که ببینید ای مومنان (الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) آنانرا که کافر شدند وقت محاربه (فَضَرْبَ

الرِّقَابِ ط) پس بزنید گردن ایشان را زدنی (حَتّٰى إِذَا أَثْخَنْتُمُوهُمْ) تا چون بسیار بکشید ایشان را (فَشُدُّوا الْوَثَاقَ ۙ) پس استوار کنید بندها یعنی بگیرید ایشان را اسیری و بندکنید محکم تا نگریزند (فَإِمَّا مَنًّا بَعْدُ) پس بعد از اسیری یا منت نهید منت نهادنی و آزاد کنید بی عوض (وَإِمَّا فِدَاءً) و یا فدیه بگیرید از ایشان فدیه گرفتنی (حَتّٰى تَضَعَ الْحَرْبُ) تا ننهند اهل حرب (أَوْزَارَهَا ۚ) سلاح حرب را یعنی دین اسلام بهره جا برسد حکم قتال نماند و آن نزدیک نزول عیسی عم خواهد بود چه در خبر آمده که آخر قتال امتان من با دجال است امام شافعی و امام محمد رح برانند که امام مخیر است میان قتل و استرقاق و اطلاق و فدا ابال یا باسیران مسلمانان و امام اعظم رح می فرماید که این حکم منسوخ است یا مخصوص حرب بدر بوده و خالا قتل متعین است یا استرقاق (ذٰلِكَ ۚ) این است کار نگاه دارید این کار را (وَلَوْ يَشَاءُ اللّٰهُ) و اگر خواهد خدای (لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ) هر آینه انتقام کشد از دشمنان شما بی آنکه کارزار کنید (وَلٰكِنْ) و لیکن امر کرد به جهاد (لِيَبْلُوَا) تا بیازماید (بَعْضَكُمْ بِبَعْضٍ ط) بعضی از شما را ببعضی یعنی معاملهٔ آزمایندگان کند که مومن را با کافر مبتلا کرد امد تا جهاد کند و ثواب عظیم یابد و کافر را بمومن آزمایش دهد تا گوشمال یابد و از کفر باز ایستد (وَالَّذِينَ قُتِلُوا) و آنانکه کارزار کنند (فِي سَبِيلِ اللّٰهِ) در راه خدای و حفص قتلوا می خواند یعنی کشته شوند (فَلَنْ يُضِلَّ) پس خدای باطل و ضایع نگرداند (أَعْمَالَهُمْ ۝) کردارهای ایشان را (سَيَهْدِيهِمْ) زود باشد که حق سبحانه راه نماید ایشان را در دنیا بکارهای ثواب و در آخرت بدرجات فوز و ثواب (وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ۝) و بصلاح آرد کارهای ایشان را (وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ) و در آرد ایشان را بهشت (عَرَّفَهَا لَهُمْ ۝) بدرستیکه تعریف کرده باشد برای ایشان بهشت را تا مشتاق شده باشند بدان یا منازل ایشان را قبل از دخول بدیشان نموده باشند یا خوشبوی ساخته باشند جهت ترویح ایشان بهشت را (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گرویدگان (إِنْ تَنْصُرُوا اللّٰهَ) اگر یاری کنید دین خدای را و پیغمبر او را (يَنْصُرْكُمْ) یاری کند خدای شما را تا بر اعدا مظفر گردید (وَيُثَبِّتْ أَقْدَامَكُمْ ۝) و استوار سازد قدمهای شما را در معرکهٔ جهاد تا منهزم نشوید (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه کافر شدند (فَتَعْسًا لَهُمْ) پس خواری و نگونساری و هلاکت و اندوه و زشتی و نا امیدی مر ایشانرا است (وَأَضَلَّ) و گم و نابود سازد خدای (أَعْمَالَهُمْ ۝) عملهای ایشان را (ذٰلِكَ) این خواری و بطلان عمل ایشان را (بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا) بسبب آن است که ایشان کراهت داشتند و ناخوشان بودند (مَا أَنْزَلَ اللّٰهُ) آنچیزی را که خدای فرو فرستاده است بر پیغمبر خود عم از امر توحید و قیام باحکام شرع (فَأَحْبَطَ) پس باطل و ضایع گردانید حق تعالی (أَعْمَالَهُمْ ۝) کردارهای ایشان را که از ان حاصلی داشتند

چون عمارت مسجد حرام و طواف خانهٔ کعبه و مهمان داری و اعانت مظلومان و نواز شعر پیشان (أَفَلَمْ يَسِيرُوا) آیا سیر نکرده اند کافران استفهام بمعنی امر است یعنی باید که سفر کنند (فِي الْأَرْضِ) در زمین مراد بلاد شود و عاد است (فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ) پس بنگرید که چگونه بوده است (عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ط) سرانجام کار حال و مآل آنانکه پیش از ایشان بودند از اهل کفر و تکذیب و عصیان (دَمَّرَ اللَّهُ) هلاک کرد خدا و عذاب استیصال فرستاد (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (وَلِلْكَافِرِينَ) و مر ناگرویدگانرا (أَمْثَالُهَا ۞) مانند آن عقوبات خواهد بود و این سخن تهدید کفار مکه است (ذَٰلِكَ) آنچه یاد کرده شد از عقابت دشمنان و نصرت دوستان (بِأَنَّ اللَّهَ) بسبب آن است که خدای (مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا) دوست آنان است که ایمان آورده اند پس ایشانرا یاری می کند (وَأَنَّ الْكَافِرِينَ) و بسبب آنکه ناگرویدگان (لَا مَوْلَىٰ لَهُمْ ۞) ع ۶ هیچ دوستی نیست مرایشان را که عذاب از ایشان دفع کند (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای بفضل خود (يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا) درمی آرد آنانرا که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کارهای نیکو مراد از عرض دریا (جَنَّاتٍ تَجْرِي) در بوستانها که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ط) از زیر درختان آن جویها (وَالَّذِينَ كَفَرُوا) و آنانکه کافر شده اند (يَتَمَتَّعُونَ) برخورداری می یابند بمتاع دنیا (وَيَأْكُلُونَ) و می خورند (كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ) طعام چنانکه می خورند چهارپایان یعنی همت ایشان مصروف برخوردن است و عاقل باید که خوردن او برای زیستن باشد یعنی بجهت قوام بدن و تقویت قوای نفسانی طعام خورد و نظر او برانگیختن تحمل طاعت داشته باشد و قوتهای نفسانی در استدلال بقدرت ربانی ممد و معاون بود نه آنکه همت خود را طفیل خوردن شناسد و در مرعی ذرهم با کلوا و یتمتعوا مانند چهارپایان که جز خورد و خواب مطمح نظر ایشان نباشد و نعم ما قیل

* بیت *

* خوردن برای زیستن و ذکردن است * * تو معتقد که زیستن از بهر خوردن است *

(وَالنَّارُ) و آتش دوزخ (مَثْوًى) مقام و آرامگاه است (لَهُمْ ۞) مرکافرانرا (وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ) و چندی از اهل دیه های مکه که بهرحال (هِيَ) آن دیهها (أَشَدُّ قُوَّةً) سخت تر بودند از روی قوت (مِنْ قَرْيَتِكَ) از اهل دیه تو (الَّتِي أَخْرَجَتْكَ ج) آن دیهی که بیرون کردند اهل آن دیه ترا یعنی که (أَهْلَكْنَاهُمْ) هلاک کردیم اهالی آن دیهها را (فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ۞) پس هیچ یاری دهنده نبود مرایشان را که در وقت هلاکت بفریاد رسد (أَفَمَنْ كَانَ) آیا هر که باشد (عَلَىٰ بَيِّنَةٍ) برحجتی روشن (مِنْ رَبِّهِ) از آفریدگار او چون پیغمبر و مومنان (كَمَنْ زُيِّنَ) باشد مانند کسیکه آراسته شده یعنی شیطان بانفس او آراسته داشته است (لَهُ)

برای او (سُوْءُ عَمَلِهٖ) بدی کردار او را از شرک و معصیت (وَاتَّبَعُوْا) و پیروی کردند (اَهْوَاءَهُمْ ق) آرزوهای خود را چون ابوجهل و مشرکان (مَثَلُ الْجَنَّةِ) جمله از آنچه برتو خوانیم صفت بهشت است (الَّتِیْ وُعِدَ الْمُتَّقُوْنَ ط) آن بهشتی که وعده داده شده است پرهیزگاران (فِیْهَا) در آن بهشت (اَنْهٰرٌ) جویها است (مِّنْ مَّآءٍ) از آبی (غَیْرِ اٰسِنٍ ج) غیر متغیر یعنی بوی و رنگ و طعم او بتغیر نکند و آن از زوال خود چون آبهای دنیا که تغییر پذیر باشد نگردد (وَاَنْهٰرٌ مِّنْ لَّبَنٍ) و جویها است از شیر که هرگز (لَّمْ یَتَغَیَّرْ طَعْمُهٗ ط) تغییر نکند از حلاوت خود بحموضت یعنی تیز و ترش نشده است بطول مکث (وَاَنْهٰرٌ مِّنْ خَمْرٍ لَّذَّةٍ) و جویها است از خمر خوشگوار بالذات (لِّلشّٰرِبِیْنَ ج) مر آشامندگان را که طرب و او دوخماری نی (وَاَنْهٰرٌ مِّنْ عَسَلٍ مُّصَفًّی ط) و جوی ها از شهد صافی منصاف کرده نه آنش بلکه مصنا آفریده شده از موم و فضلات (وَلَهُمْ) و مر متقیان را است (فِیْهَا) در بهشت باوجود این همه اشربه (مِنْ کُلِّ الثَّمَرٰتِ) از هر میوه که خواهند و لون صافی و طعم لذیذ و بوی خوش (وَمَغْفِرَةٌ) و مر ایشان را است پوشش گناهان (مِّنْ رَّبِّهِمْ ط) از آفریدگار ایشان یعنی پوشیدگناهان ایشان را نه بران مناقشه کند و نه بدان معاتبه نماید و باب است گفته اند که چنانچه انهار اربعه در زمین بهشت بزیر شجرهٔ طوبی روان است جهار جوی نیز در زمین دل عارف در زیر شجرهٔ طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء جاری است از منبعهٔ قلب آب انابت و از ینبوع عبودیت و از خمخانهٔ سر خمر محبت و از مجری روح عسل مودت وفی المثنوی المعنوی * نظم *

* آب صدر ست آ بجوی خلد بود * * جوی شیر خلد مهر امت زود *

* ذوق طاعت گشت جوی انگبین * * مستی و ذوق تو جوی خمر بین *

در بحر المحقابق آورده که آب اشارت بحیات دل است و این بنظرت اصلی که بر حمو ضات بدعت متغیر نگشته و جوی خمر جوشش محبت الهی است و عسل مصفی حلاوت قرب و ثمرات عبارت است از مکاشفات و مغفرت غفران ذنوب وجود و کل ذنب لا یقاس الی ذنب * بیت *

* بنده را وجود ما گناهی است عظیم * * لطفی کن و این گنه زما در گذران *

بعد از ذکر ستایش بهشت از حال محنت کشان دوزخ خبر میدهد و می فرماید که آیا هر که در چنین نعمتی باشد که یاد کردیم (کَمَنْ هُوَ خَالِدٌ) مانند کسی است که او جاودان است (فِی النَّارِ) در آتش دوزخ (وَسُقُوْا) و چشانیده می شود بجای شربت بهشتیان (مَآءً حَمِیْمًا) آبی در غایت گرمی (فَقَطَّعَ) پس پاره پاره می کند (اَمْعَآءَهُمْ) روده های ایشان را آورده اند که چون پیغمبر هم خطبه خواندی و منافقان را عیب

گروهی جمعی از اهل نفاق بیرون آمده از مسجد بطریق استهزا از علمای صحابه می پرسیدند که این مرد خالی چه گفت حق سبحانه از حال ایشان خبر میدهد که (وَمِنْهُمْ) و بعضی از ایشان یعنی منافقان (مَّن يَسْتَمِعُ) آنها اند که گوش فرا میدارند (إِلَيْكَ ط) بسوی خطبهٔ تو در روز جمعه و غیر آن (حَتَّىٰ إِذَا خَرَجُوا) تا چون بیرون روند (مِنْ عِندِكَ) از نزدیک تو (قَالُوا) گویند (لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) مر آنانرا که دانش داده اند از صحابه چون عبد الله بن مسعود و ابو الدرداء و امثال ایشان رض و از ابن عباس رض منقول است که من هم از آنها ام که منافقان از ایشان می پرسیدند که (مَاذَا قَالَ آنِفًا) چه گفت محمد اکنون یعنی نافهم نکردیم سخن او را این بر وجه سخریه می گفتند (أُولَٰئِكَ الَّذِينَ) آن گروه آنانند که بحکم ازل (طَبَعَ اللَّهُ) مهر نهاده است خدای (عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ) بر دلهای ایشان بنفاق و شک (وَاتَّبَعُوا) و در پی رفتند (أَهْوَاءَهُمْ ۝) هوای نفس خود را و به جهت آن تهاون می کنند باحکام سید انام عم (وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا) و آنانکه راه یافتند یعنی مومنان (زَادَهُمْ) زیاده می کرد ایشانرا استماع سخن پیغمبر هم ایشانرا (هُدًى) بصیرت و یقین (وَآتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ ۝) و می دهد ایشانرا آنچه مدد کند در راه دیانت تقوی و دوام بران (فَهَلْ يَنظُرُونَ) پس آیا انتظار می برند منافقان و کافران یعنی منتظر نیستند (إِلَّا السَّاعَةَ) مگر قیامت را (أَن تَأْتِيَهُم بَغْتَةً ج) آنکه بیاید بدیشان ناگهان (فَقَدْ جَاءَ) پس بدرستیکه آمد و ظاهر شد (أَشْرَاطُهَا ج) علامتهای آن چون مبعث پیغمبر هم و انشقاق قمر (فَأَنَّىٰ لَهُمْ) پس از کجا باشد مرایشانرا (إِذَا جَاءَتْهُمْ) چون بیاید قیامت بدیشان (ذِكْرَاهُمْ ۝) سد کرفتن ایشان توبه کردن یعنی چون روز قیامت بیاید تذکر و تعاظ هیچ فایده ندهد (فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ) یعنی چون سعادت موحدان و شقاوت مشرکان و منافقان دانستی پس ثابت باش بر دانشی که داری بر وحدانیت و دانسته که معبود بحق نیست مگر خدای در حقایق علمی آورده که چون عالمی را گویند اعلم مراد بآن ذکر باشد یعنی یاد کن آنچه دانسته در موضع آورده بدانکه هیچ توانائی نیست مر آنکس را که گوید لا الٰه الا الله (وَاسْتَغْفِرْ) و آمرزش طلب (لِذَنبِكَ) برای ذنب خود در معالم فرموده که آنحضرت عم مامور شد باستغفار با آنکه مغفور است تا امت در ین صورت سنت بوی اقتدا کنند و در تعلیم آورده که مراد آن است که طلب عصمت کن از خدای که ترا از گناه نگاهدارد (وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ط) و آمرزش طلب برای مردان مومن و زنان مومنه و این اگرچه امری است از خدای در بارهٔ این است که پیغمبر ایشان را بطلب آمرزش گناهان ایشان امر فرموده و از امام علامه روح الله روحه منقول است که حق سبحانه پیغمبر خود را امر کرده باستغفار گناهان امت و خلاف

امر الهی از آنحضرت هم متصور نیست پس استغفار و طلب آمرزش کرده و حق تعالی ازان کریم نداست که حبیب خود را فرماید که از من چیزی طلب و چون طلبد و عطا نکند پس معلوم شد که امت را دولت آمرزش خواهد بود

نظم

* هرکرا جون تو پیشوا باشد * * ناامید از خدا چرا باشد *
* چون نشان شفاعت کبری * * یافت بر نام نا میت طغری *
* امتان باگناه کاری ها * * بود دارند امیدواری ها *

ع ۷ (وَاللّٰهُ یَعْلَمُ) و خدای می داند (مُتَقَلَّبَكُمْ) جای رفتن و گردیدن شما در دنیا (وَمَثْوٰىكُمْ) و آرامگاه و موضع قرار شما در دنیا عقبی یا امید اند هرجا که می روید در روز و هرجا که می باشید در شب (وَیَقُولُ الَّذِینَ اٰمَنُوا) و می گویند آنانکه ایمان آوردند و مبالغه می کردند از جهت حرص که در جهاد دارند (لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ ج) چرا فرستاده نشد سورهٔ در باب قتال با کفار (فَإِذَا أُنْزِلَتْ) پس چون فرستاده شود (سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ) سورهٔ قرآن که در ان متشابهی نبود (وَذُكِرَ) و یاد کرده شود (فِیهَا الْقِتَالُ لا) و در ان سوره امر قتال و جهاد (رَأَیْتَ الَّذِینَ) بینی آنانرا که هست (فِی قُلُوبِهِمْ) در دلهای ایشان (مَرَضٌ) بیماری شک و نفاق یا حمیتی در دین (یَنْظُرُونَ إِلَیْكَ) می نگرند بسوی تو (نَظَرَ الْمَغْشِیِّ عَلَیْهِ) نظر کسی که فرو آمده باشد بروی بیهوشی (مِنَ الْمَوْتِ ط) از غم و اندوه مرگ و متحیر و غمناک شوند (فَأَوْلٰى لَهُمْ ج) پس وای بر ایشان و یا دوزخ مر ایشانرا است (طَاعَةٌ) کار ایشان فرمان برداری است (وَقَوْلٌ مَّعْرُوفٌ ق) و سخن بنکو مثل قول سمعنا و اطعنا (فَإِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ ق) پس چون لازم شد امر قتال و عزم کردند صحابه رض بر جهاد ایشان خلاف ورزیدند و بازنان در خانها نشستند (فَلَوْ صَدَقُوا اللّٰهَ) پس اگر راست گفتندی با خدای در اظهار حرص بر جهاد (لَكَانَ) هرآینه آن راستی بودی (خَیْرًا لَّهُمْ ج) بهتر مر ایشان را (فَهَلْ عَسَیْتُمْ) پس آیا شاید و توقع هست از شماهای منافقان (إِنْ تَوَلَّیْتُمْ) اگر خود گیرید امور مردمان را یعنی حاکم شوید (أَنْ تُفْسِدُوا) آنکه فساد کنید (فِی الْأَرْضِ) در زمین و بسبب جاه و تجبر انواع تباهی از شما واقع گردد (وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ۝) و ببرید رحمهای خود را از روی تکبر و تظلم یا از شما می آید اگر اعراض کنید از قرآن روی بگردانید از فرمان او کز پس امور جاهلیت روید از فساد و قطع رحم و سفک دماء و امثال آن (أُولٰئِكَ الَّذِینَ) آن گروه آنانند که مفسد و معرض اند که (لَعَنَهُمُ اللّٰهُ) رانده است خدای ایشان را و در گرده از رحمت خود (فَأَصَمَّهُمْ) پس ایشان را کر گردانید

سخن حق نشنوند (وَأَعْمَىٰ أَبْصَارَهُمْ) وکور ساخت دیدهای ایشان تا دلایل قدرت و عبرت نبینند (أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ) آیا چرا تفکر نمی کنند در قرآن و مواعظ و زواجر آن تا از نافرمانی بگذرند (أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ) بلکه بر دلهای ایشان است (أَقْفَالُهَا) قفلهای آن یعنی چیزی که دل را بسته نگذارد تا باشد مرد و نادان و آن غم و طبع الهی است بران

* بیت *

* در کدخدای بست بر وی عباد * * هیچ کلیدش نتواند گشاد *

* کیست که بردارد و در وا کند * * قفل که او بر در دلها نهد *

در تبیان آورده که یهود نعت حضرت رسالت پناه ﷺ در توریت خوانده بودند و صحت نبوت آن حضرت ﷺ معلوم کرده و قبل از بعثت صفت آنحضرت ﷺ بسیار می گفتند و از ظهور او خبر می دادند چون سید عالم ﷺ مبعوث شد و بمدینه آمد ایشان برگشتند ازوی و خدای تعالی آیت فرستاد که (إِنَّ الَّذِينَ ارْتَدُّوا) بدرستی آنانکه برگشتند (عَلَىٰ أَدْبَارِهِمْ) بر او بار خود یعنی به پس باز شدند و کافر گشتند بنبی محمد ﷺ (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ) از پس آنکه روشن شده بود (لَهُمُ الْهُدَىٰ) مر ایشان را بیانی از نبوت آنحضرت و بدلایل واضح دانسته بودند (الشَّيْطَانُ) دیو لعین (سَوَّلَ) آسان کرد و بیاراست (لَهُمْ) برای ایشان اعمال و عنادرا (وَأَمْلَىٰ لَهُمْ) و خدای مهلت داد ایشان را و تعجیل نفرمود در عقوبت ایشان تا در گناه بیفزایند (ذَٰلِكَ) این امهال (بِأَنَّهُمْ قَالُوا) بسبب آن است که گفتند جهودان (لِلَّذِينَ كَرِهُوا) مر آنانرا که کراهت داشتند (مَا نَزَّلَ اللَّهُ) از آنچه خدای فرستاده از قرآن و احکام دین یعنی منافقان مراد آن است که یهود مر اهل نفاق را گفتند بنهانی (سَنُطِيعُكُمْ) زود باشد که فرمان بریم شما را (فِي بَعْضِ الْأَمْرِ) در بعضی کارها یعنی مددگاری کنیم اگر با پیغمبر ﷺ حرب کنید (وَاللَّهُ يَعْلَمُ) و خدای می داند (إِسْرَارَهُمْ) بنهانی ایشان را (فَكَيْفَ) پس بگونه باشد حال ایشان (إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ) چون قبض کنند جان ایشان را (يَضْرِبُونَ) می زنند (وُجُوهَهُمْ) روهای ایشانرا که از حق بگردانیده اند (وَأَدْبَارَهُمْ) و بر پشتهای ایشان که براهل حق کرده اند (ذَٰلِكَ) قبض ارواح ایشان برین وجه (بِأَنَّهُمُ اتَّبَعُوا) بسبب آن است که ایشان متابعت کردند (مَا أَسْخَطَ اللَّهَ) آنچیزی را که بخشم آورد خدای را یعنی موجب غضب وی گردد چون کتمان امر رسول ﷺ و معاونت منافقان و کافران و مشرکان (وَكَرِهُوا) و بسبب آن است که نخواستند و کاره بودند (رِضْوَانَهُ) خشنودی خدای را یعنی عملی را که سبب رضای وی باشد چون اظهار نعت پیغمبر ﷺ و اقرار بدو و فرمان برداری او (فَأَحْبَطَ)

پس باطل کرد خدای (اَعْمَالَهُمْ ۝) عملهای ایشان را (اَمْ حَسِبَ الَّذِیْنَ) بلکه پنداشتند آنانکه (فِیْ قُلُوْبِهِمْ) در دلهای ایشان (مَّرَضٌ) بیماری نفاق است یعنی منافقان تصور کردند (اَنْ لَّنْ یُّخْرِجَ اللّٰهُ) آن را که ظاهر نگرداند خدای (اَضْغَانَهُمْ ۝) کینهای ایشان را که پوشیده داشته اند در دل از پیغمبر و مومنان (وَلَوْ نَشَآءُ) و اگر ما می خواهیم (لَاَرَیْنٰکَهُمْ) هر آینه بنمائیم تو را ایشان را یعنی علامتها و نشانها بدهیم ایشان را (فَلَعَرَفْتَهُمْ) پس هر آینه تو بشناسی (بِسِیْمٰهُمْ ۚ) بعلامتی که دال باشد بر نفاق ایشان (وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ) و هر آینه تو بشناسی ایشان را (فِیْ لَحْنِ الْقَوْلِ ۚ) و گردانیدن سخن از صوب صواب بجهت تعریض و تلویح (وَاللّٰهُ یَعْلَمُ) و خدای می داند (اَعْمَالَکُمْ) کرداوهای شما و مناسب آن جزا خواهد داد انس بن مالک رض می فرماید که بعد از نزول این آیت هیچ منافقی نبود که حضرت پیغمبر صلعم او را نشناخت بسیماء و سخن و در تفسیر مطالع وحی الهامی از انس رض نقل کرده اند که در بعضی از غزوات نبی صلعم از منافقان شبی در خواب شدند و بامداد که برخاستند بر جبهه هریک نوشته بود که ها منافق (وَلَنَبْلُوَنَّکُمْ) و هر آینه می آزماید شما را با مرجهاد و تکالیف شاقه یعنی معامله آزمایندگان می کند (حَتّٰی نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِیْنَ) تا بداند مجاهدان را یعنی ظاهر کرده بر خلق که جهاد کنندگان کیانند (مِنْکُمْ) از شما (وَالصّٰبِرِیْنَ ۙ) و صبر کنندگان بر مشقت حرب (وَنَبْلُوَاَخْبَارَکُمْ ۝) و تا بیازماید خبرهای شما را کی گویید در ایمان و اخلاص یعنی تا صدق و کذب از هر آشکارا کرده و حفص در افعال ثلثه بنون می خواند یعنی ما آزمائیم تا بدانیم خبرهای شما را (اِنَّ الَّذِیْنَ کَفَرُوْا) بدرستی آنانکه نگرویده اند یعنی یهود بنی قریظه و نضیر (وَصَدُّوْا) و باز داشتند قوم خود را (عَنْ سَبِیْلِ اللّٰهِ) از راه خدا که دین اسلام است (وَشَآقُّوا الرَّسُوْلَ) و مخالفت کردند با رسول صلعم (مِنْ بَعْدِ مَا تَبَیَّنَ) از پس آنکه روشن گشته بود و ظاهر گشته (لَهُمُ الْهُدٰی ۙ) مر ایشان را راه حق و در توریت خوانده و دانسته بودند (لَنْ یَّضُرُّوا اللّٰهَ) زیان نتوانند رسانید خدای را (شَیْئًا ؕ) چیزی از کفر و صد ایشان و اثر ضرری بدین خدای و پیغمبر او نرسد بلکه شر آن بدیشان عاید گردد (وَسَیُحْبِطُ اَعْمَالَهُمْ ۝) و زود باشد که خدای حبط کند ثواب اعمال ایشان را یعنی عبادتها که می کنند (یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا) ای کسانیکه ایمان آورده اید (اَطِیْعُوا اللّٰهَ) فرمان برید خدای را در آنچه حکم کرده (وَاَطِیْعُوا الرَّسُوْلَ) و فرمان بردار باشید رسول را در آنچه فرماید (وَلَا تُبْطِلُوْۤا اَعْمَالَکُمْ ۚ) و باطل و بیهوده و ضایع مسازید عملهای خود را بریا و سمعه یا بعجب و منت کردار بعجب مرد و دو منت سوم بود

* نظم *

* در هر عملی که عجب ره یافت * * رویش ز ره قبول برتافت *

ای گشته بکار خویش مغرور * وز دور گه قرب مانده مهجور
عجب مشو از طریق تلبیس * کز عجب بجه فتاد ابلیس
تا چند تو عجب خود نمائی * از دیده نه بینی و نه رائی

(إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا) بدرستی آنانکه نگرویدند یعنی قوم قریش و اتباع وی و منع کردند مردم را (عَن سَبِيلِ اللَّهِ) از طاعت و راه حق (ثُمَّ مَاتُوا) پس بمردند یعنی گشته گشتند در روز بدر (وَهُمْ كُفَّارٌ) و حال آنکه ناگرویدگان بودند (فَلَن يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ) پس هرگز نیامرزد خدای مرایشان را انزول آیت در شان اهل قلیب است اما حکم آن عموم دارد در شامل است هر کرا که کافر میرد (فَلَا تَهِنُوا) پس سستی مکنید ای مومنان (وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ) و مخوانید کافران را بصلح یعنی طلب صلح مکنید از ایشان که نشانهٔ ضعف و تذلل شما شود (وَأَنتُمُ الْأَعْلَوْنَ) و حال آنکه شما برتر آیید یعنی غالبید (وَاللَّهُ مَعَكُمْ) و خدای با شماست بنصرت و عون (وَلَن يَتِرَكُمْ) و ضایع و گم نکرداند (أَعْمَالَكُمْ) ثواب کردارهای شما (إِنَّمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا) جز این نیست که زندگانی دنیا (لَعِبٌ) بازی است نایدار (وَلَهْوٌ) و مشغولی بی اعتبار (وَإِن تُؤْمِنُوا) و اگر بگروید بخدا و رسول (وَتَتَّقُوا) و بپرهیزید از معصیت و فضول (يُؤْتِكُمْ أُجُورَكُمْ) بدهد مزدهای شما را در آخرت (وَلَا يَسْئَلْكُمْ) و نمی خواهد خدای بر مزد دادن شما (أَمْوَالَكُمْ) مالهای شما را یا حق سبحانه نمی خواهد بر اموال شما را بلکه با نفاق اندکی از ان حکم کرد که عشر است و نصف عشر و ربع عشر (إِن يَسْئَلْكُمُوهَا) اگر بخواهد از شما مالهای شما را (فَيُحْفِكُمْ) پس مبالغه کند در خواستن یعنی گوید همه را انفاق کنید (تَبْخَلُوا) شما بخیلی کنید بدان و نمی دهید بخوشدلی و طیب نفس (وَيُخْرِجْ) و ظاهری گرداند خدای بدان خواستن از شما بباب بخل شما (أَضْغَانَكُمْ) کینهاو که در نهای شما را (هَا أَنتُمْ) ای شما (هَؤُلَاءِ) ای گروه مخاطبان (تُدْعَوْنَ) خوانده شده اید و فرموده شده (لِتُنفِقُوا) برای آنکه انفاق کنید (فِي سَبِيلِ اللَّهِ) در راه خدای یعنی زکوة مال دهید یا آنکه باسباب جهاد صرف نمائید (فَمِنكُم) پس از شماست (مَّن يَبْخَلُ) کسیکه بخیلی کند بزکوة و نه بنفقه در غزوه (وَمَن يَبْخَلْ) و هر که بخیلی کند بر آنچه بر و واجب است از انفاق (فَإِنَّمَا يَبْخَلُ) پس جز این نیست که بخل میورزد (عَن نَّفْسِهِ) بر نفس خود که او را از ثواب محروم میسازد (وَاللَّهُ الْغَنِيُّ) و خدای بی نیاز است از صدقات و نفقات شما (وَأَنتُمُ الْفُقَرَاءُ) و شما محتاجانید بدانچه نزدیک او است از مواید نعمت و فواید کرامت پس امروز یکی فانی مدهید و فردا در عوض آن ده باقی بستانید چه از خزانهٔ کرم او هیچ کم نشود و شما

برادات و مقاصد خود فایز گردید (وَإِن تَتَوَلَّوْا) و اگر روی بگردانید (ایمد از آنچه بر شما فرض کرده اند از انفاق یا اگر اعراض کنید از اسلام و قبول احکام (یَسْتَبْدِلْ) بدل کند خدای (قَوْمًا غَيْرَكُمْ) گروهی دیگر بجز شما یعنی شمار اهلاک کند و قومی دیگر بیارد (ثُمَّ لَا يَكُونُوا) پس نباشند آن قوم (أَمْثَالَكُمْ) مانند شما بلکه فرمان بردار باشند و پرهیزگار تر مرادنی کنده اند و بنی تمیم از یمن و اشهر آن است که حضرت پیغمبر عم سوال کردند که این ناکدام گروه اند و سلمان فارسی رض در پهلوی آنحضرت عم نشسته بود دست مبارک بر ران سلمان زد و گفت هذا و قومه و در خبر آمده که اگر دین مرتفع شود تا ثریا باز اگیرند آنرا مردمان از فارسیان در اصلاب آورده که ابو الدرداء رض بعد از قرائت این آیه بر گفت ابشروا یا بنی فروق مرا پارسایانند

سورة الفتح مكية وهي بسم الله الرحمن الرحيم ۞ (تسع وعشرون آية

بصحت رسیده که در سال هشتم از هجرت رسول عم در واقعه دید که با بعضی از صحابه بزیارت کعبه معظمه زاد الله شرفا رفت و عمره گذارد یاران بعد از استماع آن رویا پنداشتند که تعبیر آن واقعه در همان سال بظهور خواهد رسید و چون عالم عم بکار سفر مشغول شده روز دوشنبه غرة ذو القعدة آن سال از مدینه بیرون آمد احرام عمره گرفت و هفتاد شتر بجهت هدی با خود ببرد و اغلب اصحاب اتفاق کردند تا توجه آن حضرت عم بمشرکان مکه رسیده و بمنع آن سرور صلعم از زیارت خانه اتفاق نمودند و از مکه بیرون آمده و بلدح لشکرگاه بردند و پیغمبر عم خبردار شده بجریده فرود آمد و از جانب کفار عروة بن مسعود ثقفی نزد حضرت پیغمبر عم آمد تا سبب آمدن آنحضرت عم معلوم کند و بعد از ان جاسوس کنانی که مهتر احابیش بود بیامد و معلوم کرد که آن حضرت عم داعیهٔ حرب ندارد و بزیارت کعبه آمده اما قریش بر حمیت جاهلیت فرو ایستادند و بهیچ وجه راضی نشدند که حضرت پیغمبر عم و اصحاب او رض به مکه در آیند پیغمبر عم عثمان را رض نزد ایشان فرستاد ایشان او را نگاه داشتند و خبر قتل او بآنجا رسید و بدان سبب بیعة الرضوان واقعه شد چنانچه عنقریب مذکور گردد انشاء الله تعالی القصه کفار از استماع خبر بیعت متوهم شده سهیل بن عمرو را فرستادند میان آن حضرت عم و اهل مکه صلح واقعه شد بر آنکه ده سال میان اهل اسلام و کفار قریش حرب نباشد نهان و آشکارا یکدیگر را خلفا یکدیگر تعرض نرسانند و مقرر شد که مسلمانان سال دیگر بیایند و عمره قضا بگذارند و دیگر شرطها نیز واقع شد و اکثر صحابه رض از ان صلح ملول شدند و آن حضرت عم همانجا حدیبیه بامر مولی تاسر مبارک الشان بتراشیدند و بعضی شتر را قربان نمود و برخی را بدست نامیهٔ اسلمی بمکه فرستاد تا در مروه قربان کنند و بر فقرا تصدق

آنجا بخش کردند و صحابه بر طبق نیز طاق و قصر نمودند و بدای خود افزایش کردند و پیغمبر ما بیست روز در حدیبیه توقف نمود و در حین مراجعت شبی از شبها این سوره فرو آمد و آنحضرت هم فرمود یا اصحاب که امشب این سوره بر من نازل شده که دست تمنی دارم از آنچه آفتاب بران طالع می شود پس سوره فتح را بیاران خواند و ایشان را تهنیت گفت اصحاب او را نیز مبارک باد گفتند (اِنَّا فَتَحْنَا) بدرستیکه حاکم کردیم (لَکَ) برای تو (فَتْحًا مُّبِیْنًا) حکمی بعد از وعید اگر آن صلح است باژیش و از حضرت عم پرسیدند که افتتح بود در جواب فرمود که نعم وفی نفس الامر آن صلح مقدمهٔ فتوح بسیار بود چه مسلمانان که در مکه ایمان خود پنهان می داشتند سرگذاشته با کفار مجاهده کردند و قرآن برایشان خواندند و بسیار کس مسلمان شدند و سبب فتح مکه نیز همان بوده است و ازین است که بعضی مفسران براین وجه تفسیر کرده اند که ما بخشیدیم برای تو شهر مکه را و تعبیر ماضی جهت تحقق وقوع است و گفته اند مراد فتح خیبر و فدک است پس از خدای آمرزش طلب (لِّیَغْفِرَ لَکَ اللّٰهُ) تا بیامرزد مر ترا خدای (مَا تَقَدَّمَ) آنچه گذاشته است پیش از وحی (مِنْ ذَنْۢبِکَ) از آنچه موجب عقاب تو بوده (وَمَا تَاَخَّرَ) و آنچه مانده است پس از زمان بعثت پیش از فتح و پس از ان یا قبل از نزول این آیت و بعد ازان امام ابو اللیث رح گفته که گناه گذشته ذنب آدم و حوا عم است و آینده جرایم امت یعنی بیامرزد گناه آدم و حوا را بسرکت او و می آمرزد گناه امت او را بشفاعت او سلمی رح فرموده که ذنب آدم را بوی اضافت کرد چه در وقت ذنب در صلب وی بوده و ذنب امت را بوی اسناد فرموده که گناه او پیش رو کار سازایشان است (وَیُتِمَّ) و دیگر بفضل عمیم خود تمام گرداند (نِعْمَتَهٗ) نعمت خود را (عَلَیْکَ) بر تو بفتح بلاد و یا بما علای دین یا بانضمام نبوت بامک یا بقبول شفاعت (وَیَهْدِیَکَ صِرَاطًا مُّسْتَقِیْمًا) و بنماید ترا راه راست یعنی ثابت دارد ترا بر دین (وَّیَنْصُرَکَ اللّٰهُ) و یاری کند ترا خدای (نَصْرًا عَزِیْزًا) یاری کردنی که در و عزت و غلبه باشد یعنی تو بآن نصرت قاهر و غالب شوی چون در صلح حدیبیه صحابه را خلل از ضعف و تردد نبود و حق سبحانه می فرماید که (هُوَ الَّذِیْ) او است آنکه (اَنْزَلَ السَّکِیْنَةَ) فرو فرستاد آرامش و قرار و سکون قلب (فِیْ قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِیْنَ) در دلهای گرویدگان (لِیَزْدَادُوْٓا) تا زیادت کند (اِیْمَانًا) گرویدنی (مَّعَ اِیْمَانِهِمْ ط) با گرویدن ایشان یعنی بیفزاید هر یقین خود را با یقین دیگر یا ایمان که با صول دین داشتند افزون سازند آنرا با یمان بفروع شرع (وَلِلّٰهِ) و مر خدایرا است (جُنُوْدُ السَّمٰوٰتِ) لشکرهای آسمان از ملایکه (وَالْاَرْضِ ط) و جنود زمین از مومنان مجاهد پس ای اهل ایمان جهاد کنید

بنصرت الهی واثق باشید که هر کرا لشکر آسمان و زمین و حکم وی بتو و بلکه ذرات کونین سپاه او باشند
اولیای خود را در وقت خزا با اعدای خود فرو نگذارند

* بیت *

* نصرت از وطلب که بمیدان قدرتش * * هر ذره پهلوانی و هر پشه صفدری است *

(وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (عَلِيمًا) دانا بمصالح خلق (حَكِيمًا) صواب کار در آنچه کند و از جمله آنست که سکینه دلهای گرویدگان فرستاد (لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ) تا در آرد مردان و زنان گرویده را بمرکبات رسوخ در دین و ثبات و عقیده (جَنَّاتٍ تَجْرِي) بوستانها که می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر منازل آن یا در تحت اشجار آن جویها (خَالِدِينَ فِيهَا) و حالتیکه جاوید اند در وی (وَيُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ ط) و برای آنکه بپوشد از ایشان بدیهای ایشان را یعنی محو کرداند پیش از دخول بهشت ناپاک و پاکیزه و در وقت رضوان در آیند (وَكَانَ ذٰلِكَ) و هست این وعده مر ایشان را (عِنْدَ اللّٰهِ) نزدیک خدای یعنی در حکم او (فَوْزًا عَظِيمًا) رستگاری بزرگ و چه فوز عظیم تر از آنکه ایشان از مکاره ایمن شوند و بمتاعهد فایز گردند (وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ) و دیگر برای آن است تا عذاب کند مردان منافق و زنان منافقه را از اهل مدینه (وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ) و مردان مشرک و زنان مشرکه را از اهل مکه (الظَّانِّينَ بِاللّٰهِ) و دیگر برای آن است تا عذاب کند گمان برندگان بخدای (ظَنَّ السَّوْءِ ط) گمان بد یعنی اسد و غطفان از اهل شرک و بعضی منافقان گمان بردند که پیغمبر ما که بمدینه می رود کشته خواهد شد یا لم بمدینه نخواهد آمد و لشکر او منهزم خواهد شد پس حضرت رسالت پناه ما سالم و غانم باز بمدینه آمد و حق سبحانه فرمود که (عَلَيْهِمْ) بر این گمان بد برندگان است (دَائِرَةُ السَّوْءِ ج) گردش بد یعنی ایشان مغلوب و منکوب خواهند شد (وَغَضِبَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ) و خشم گرفت خدای بر ایشان (وَلَعَنَهُمْ) و براند ایشان را از رحمت خود (وَأَعَدَّ لَهُمْ) و آماده کرد برای ایشان (جَهَنَّمَ ط) دوزخ را (وَسَاءَتْ مَصِيرًا ۝) و بد بازگشتی است دوزخ (وَلِلّٰهِ جُنُودُ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ ط) و مر خدایرا است لشکرهای آسمان و زمین یعنی هر که در آسمانها و زمینها است هر مملوک و مسخر او است چنانچه لشکریان مر سزار خود را تکرار این سخن جهت وعده مومنان است تا نصرت الهی مستظهر باشند و برای وعید مشرکان و منافقان تا از تکذیب ربانی خایف گردند (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (عَزِيزًا) غالب در فرمان خود (حَكِيمًا ۝) دانا در آنچه فرماید (إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ) بدرستیکه ما فرستادیم ترا (شَاهِدًا) گواه بر اقوال و افعال امت تو (وَمُبَشِّرًا) و مژده دهنده آنان را که سکینه بدلهای ایشان نازل شده (وَنَذِيرًا)

دیم کنندہ مر آنان را کہ گمان بد بردند بود پس تو است راہ گوی کہ فرستادن من جہت بیم و بشارت (لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ) برای آن است کہ تصدیق کنید مر خدای را یعنی بگروید بہ یگانگی او (وَرَسُولِهِ) و تصدیق کنید فرستادۂ او را در وحی کہ می کند (وَتُعَزِّرُوهُ) و تقویت و مدد دہید او را (وَتُوَقِّرُوهُ) و بزرگ دارید فرمان وی را (وَتُسَبِّحُوهُ) و پاکی یاد کنید مر وی را یا نماز گذارید برای او (بُكْرَةً وَأَصِيلًا ۝) یامداد و شبانگاہ و گفتہ اند ضمیر تعزروہ و توقروہ عاید بحضرت عم است یعنی او را نصرت کنید و تعظیم او بجا آرید کہ تعظیم او بحقیقت تعظیم حق است کہ ان الذین یبایعونک انما یبایعون اللہ ۞ بیت ۞

* دو حرم مر تعظیم تو کس را روا نیست * * و ز کمال احتشامت ہیچ کس آگاہ نیست *

(إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ) بدرستی آنانکہ بیعت کردند با تو در حدیبیہ (إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللّٰهَ) جز من نیست کہ بیعت کردہ اند با خدای چہ منصود در بیعت او است و برای طلب رضای او است مر او را بیعت رضوان است و ذکر آن یاید انشاء اللہ العزیز سلمی روح فرموده کہ این سخن در مقام جمع است و حق سبحانہ مرتبۂ جمع را برای ہیچ کس تصریح نکرد الا برای آنکہ اخص و اشرف موجودات است و از ہمین مقام است کہ من یطع الرسول فقد اطاع اللہ (يَدُ اللّٰهِ) قوت خدای در وفا کردن وعدۂ خود و ثواب آخرت یا در نصرت پیغمبر خود م (فَوْقَ أَيْدِيهِمْ) ز بر دستہای ایشان است در وفا بعہد یاد ریاری دادن و موافقت پیغمبر م در مقام آورده کہ صحابہ رض بوقت بیعت دست پیغمبر م می گرفتند ید اللہ ز بر دست ایشان بوده در مبایعت (فَمَنْ نَكَثَ) پس ہر کہ بشکند عہد را (فَإِنَّمَا يَنْكُثُ) پس جز این نیست کہ می شکند (عَلَىٰ نَفْسِهِ ج) بر نفس خود یعنی ضرر آن بہ نفس او رسد و نفع و ثواب موضح آورده کہ سہ چیز با اہل آن راجع می شود * یکی بکر کہ ولا یحیق المکر السیئ الا باہلہ * دوم ستم کہ انما بغیکم علی انفسکم * سوم نقض عہد کہ فمن نکث فانما ینکث علی نفسہ و در باب نقض عہد و پیمان گفتہ اند ۞ رباعی ۞

* عہد مشکن کہ ہر کہ پیمان بشکست * * از پای در افتاد و بدون شد از دست *

* آن را کہ درست بود پیمان الست * * نشکست بہیچ حال ہر عہد کہ بست *

(وَمَنْ أَوْفَىٰ) و ہر کہ وفا کند (بِمَا عَاهَدَ) بآنچہ عہد کرده است (عَلَيْهُ اللّٰهَ) بر آن خدای (فَسَيُؤْتِيهِ) پس زود دہد مر او را خدای (أَجْرًا عَظِيمًا ۝) مزدی بزرگ در آخرت کہ آن بہشت است آوردہ اند کہ حضرت پیغمبر م چون متوجہ مکہ شد بہ نیت عمره بعضی از اعراب چون اسلم و جہینہ و مزینہ و غفار و اشجع را ستاد کہ در این سفر مر ما را موافقت و موافقت کنید ایشان از محاربۂ قریش تردید نمودند و تخلف ورزیدند حق سبحانہ

ع ۱۰ خبر دار پیغمبر خود را تا چون بدینه باز رسی (سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ) زود باشد که بگویند مرترا بازپس
ماندگان (مِنَ الْأَعْرَابِ) از بادیه نشینان یعنی قبایل که مذکور شده خواهند (شَغَلَتْنَا) مشغول کرد ما را
(أَمْوَالُنَا) مالهای ما کسی خواهری نداشت و ضایع می شد (وَأَهْلُونَا) و فرزندان ما از کسی نی برگی و نی نوائی
می ماند (فَاسْتَغْفِرْ لَنَا ج) پس طلب آمرزش کن برای ما بدین تخلف که کردیم و مرافقت و موافقت
نه نمودیم (يَقُولُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ) می گویند بر زبانهای خود (مَّا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ ط) آنچه نیست در دلهای
ایشان یعنی این اعتذار و استغفار بزبان می کنند و دل ایشان را از این خبر نیست (قُلْ) بگو در جواب
ایشان (فَمَن يَمْلِكُ لَكُم) پس کیست که مالک شود برای شما یعنی منع کند از شما (مِّنَ اللَّهِ) از حکم خدای
(شَيْئًا) چیزی را (إِنْ أَرَادَ) اگر خواهد خدای (بِكُمْ ضَرًّا) بشما قهری و هزیمتی و قتلی و خللی در مال و اهل
و یا عقوبتی بر تخلف (أَوْ أَرَادَ بِكُمْ) یا اگر خواهد بشما (نَفْعًا ط) سودی چون دولت و نصرت و نگاه داشت
اموال و اهالی (بَلْ كَانَ اللَّهُ) بلکه هست خدای (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه شما می کنید (خَبِيرًا ۝) دانا میداند که قصد
شما از تخلف چه بود و شما بشغولی مال و فرزندان نداشتید (بَلْ ظَنَنتُمْ) بلکه گمان بردید (أَن لَّن يَنقَلِبَ
الرَّسُولُ) آنکه باز گردد پیغمبر (وَالْمُؤْمِنُونَ) و رجعت نکنند مومنان (إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ) بسوی اهالی خود
بمدینه (أَبَدًا) هرگز بلکه مشرکان ایشان را بکشند و مستاصل گردانند (وَزُيِّنَ ذَٰلِكَ) و آراسته شد این گمان
یعنی شیطان بیاراست احتیال پیغمبر و اصحاب او را تا متمکن شد (فِي قُلُوبِكُمْ) در دلهای شما (وَظَنَنتُمْ)
و گمان بردید (ظَنَّ السَّوْءِ ج) گمان بد که دین خدای باطل شود و ملت اسلام برافتد (وَكُنتُمْ) و گشتید شما
بدین گمان (قَوْمًا بُورًا ۝) گروهی هلاک شدگان بسبب فساد عقیدت و نیت (وَمَن لَّمْ يُؤْمِن بِاللَّهِ)
و هر که نگرود بخدای (وَرَسُولِهِ) و رسول او و بدل تصدیق بحکم خدا و رسول نکند (فَإِنَّا أَعْتَدْنَا) پس بدرستیکه ما
آماده کردیم (لِلْكَافِرِينَ) مر ناگروندگان را (سَعِيرًا ۝) آتش افروخته (وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط)
و مر خدای راست پادشاهی آسمان و زمین یعنی زمام امور ممالک علوی و سفلی در قبضهٔ قدرت او است
(يَغْفِرُ) می آمرزد گناهان بر سبب (لِمَن يَشَاءُ) هر که را می خواهد (وَيُعَذِّبُ) و عذاب می کند بگناه خرد (مَن
يَشَاءُ ط) هر که را اراده می کند (وَكَانَ اللَّهُ) و هست خدای (غَفُورًا) آمرزنده توبه کنندگان (رَّحِيمًا ۝)
مهربان بر ایشان (سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ) زود باشد که بگویند پس ماندگان از حدیبیه مراد همان قبایلند یعنی
اعراب خواهند گفت (إِذَا انطَلَقْتُمْ) آنگاه که بروید (إِلَىٰ مَغَانِمَ) بسوی غنیمتها مراد غنایم خیبر است
(لِتَأْخُذُوهَا) تا فراگیرید آنرا (ذَرُونَا) بگذارید ما را (نَتَّبِعْكُمْ ج) تا پیروی کنیم شما را در بن هفتر آورده اند

که پیغمبر عم در ذی الحجه هفت سنه از حدیبیه بازگشت و در محرم هفت سنه سبع بمزده حیبر بود فرمود و کم شدند که هرکه در حدیبیه حاضر بوده بدین جنگ رود و غیر ایشان در این جنگ انفاق نکند و چون عزم جزم شد تخلفان گفتند بگذارید تا ما موافقت کنیم با شما و بر خیبر آییم (یُرِیدُونَ) می خواهند تخلفان (اَنْ یُبَدِّلُوا) آنکه تغییر دهند (کَلَامَ اللّٰهِ ط) سخن خدای را یعنی حکم او را که فرمود که غیر از اهل حدیبیه بدین حرب نروند (قُلْ لَّنْ تَتَّبِعُوْنَا) بگو هیروی نخواهید کرد ما را نفی است بمعنی نهی یعنی با ما بیرون نیائید (کَذٰلِکُمْ قَالَ اللّٰهُ) تمام چنین گفته است خدای (مِنْ قَبْلُ ج) پیش از تهیهٔ شما با پیش از آمدن ما بمدینه (فَسَیَقُوْلُوْنَ) پس زود باشد که گویند این حکم نکرده خدای (بَلْ تَحْسُدُوْنَنَا ط) بلکه شما حسد می برید بر ما تا در غنیمت شریک شما نشویم و نه چنین است که تخلفان می گویند (بَلْ کَانُوْا لَا یَفْقَهُوْنَ) بلکه هستند که در نمی یابند (اِلَّا قَلِیْلًا ۝) مگر اندک چیزی را (قُلْ لِّلْمُخَلَّفِیْنَ) بگو مر این باز ماندگان را (مِنَ الْاَعْرَابِ) از اهل بادیه (سَتُدْعَوْنَ) زود باشد که خوانده شوید (اِلٰی قَوْمٍ) بحرب گروهی (اُولِیْ بَاْسٍ شَدِیْدٍ) خداوندان کارزار سخت که اهل یمامه اند از متابعان مسیلمه کذاب یا قبایل عرب که مرتد شدند بعد از وفات پیغمبر عم یا هوازن و غطفان که در حیات آن حضرت عم بوادی حنین حرب کردند و گفته اند که مراد اهل فارس و روم اند ملخص آیت آنکه شما را به جنگ مردی محارب مبارز خواهد خواند که شما (تُقَاتِلُوْنَهُمْ) کارزار کنید با ایشان و بکشید ایشانرا (اَوْ یُسْلِمُوْنَ ج) یا مسلمان شوند اگر این قوم مشرک یا مرتد باشند حکم ایشان قتال است یا اسلام و اگر غیر ایشان است از اهل کتاب قتال است یا جزیه و بران تقدیر اسلام بمعنی انقیاد است (فَاِنْ تُطِیْعُوْا) پس اگر فرمان برید کسی را که خوانندهٔ شما است بقتال آنگروه (یُؤْتِکُمُ اللّٰهُ) مزد شما را خدای تعالی (اَجْرًا حَسَنًا ج) مزدی نیکو که آن غنیمت است در دنیا و جنت در عقبی (وَاِنْ تَتَوَلَّوْا) و اگر روی گردانید و پشت بر داعی کنید (کَمَا تَوَلَّیْتُمْ) هم چنانکه اعراض کردید (مِّنْ قَبْلُ) پیش ازین از سفر حدیبیه (یُعَذِّبْکُمْ) عذاب کند خدای شما را (عَذَابًا اَلِیْمًا ۝) عذابی دردناک در حق متخلفان چون این همه وعید واقع شد ضعفا و عجزه از مسلمانان اندیشیدند که ما بواسطهٔ عجز و ضعف از جهاد تخلف می کنیم تا مآل حال چه انجامد آیت آمد که (لَیْسَ عَلَی الْاَعْمٰی حَرَجٌ) نیست بر نابینا گناهی اگر بحرب نرود (وَّلَا عَلَی الْاَعْرَجِ) و نه بر لنگ (حَرَجٌ) بزه است اگر از جهاد تخلف کند (وَّلَا عَلَی الْمَرِیْضِ) و نه بر بیمار (حَرَجٌ ج) گناهی است اگر بحرب نرود چه اینها معذورانند (وَمَنْ یُّطِعِ اللّٰهَ) و هرکه فرمان برد خدا را (وَرَسُوْلَهٗ) و فرستادهٔ او را در جهاد و غیر آن (یُدْخِلْهُ جَنّٰتٍ) در آورد خدای او را به بهشتها و آن چنان بوستانها است که

پیوسته (تَجْرِي) می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر ساکن بهشتیان جویها (وَمَنْ يَتَوَلَّ) و هر که اعراض کند از فرمان خدای و رسول او (يُعَذِّبْهُ) عذاب کند او را خدای (عَذَابًا أَلِيمًا) عذابی که درد آن منقطع نگردد و الم او منتهی نشود و آن عذاب حرمان است چه مخالفت امر خدای از دولت لقاء مهجور و بفرمانی رسول از سعادت شفاعت محروم خواهد ماند نعوذ بالله من الحرمان * بیت *

* سوز آتش جهنم که هیچ عذاب * * زو دی سوز دل چون عذاب حرمان نیست *

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم بحدیبیه نزول فرمود خراش بن امیه را فرستاد تا ایشانرا اعلام کند که آن حضرت عزم عمره آمده و داعیهٔ حرب ندارد و اهل مکه خراش را از درآمدن و سخن کردن منع کردند آن حضرت عثمان بن عفان را فرستاد او را در مکه نگاه داشتند و آوازهٔ قتل او در افتاد پیغمبر عم اصحاب را طلبید ایشان بقول صحیح هزار و پانصد و بیست تن بودند بیعت کردند بایشان بآنکه با قریش قتال کنند از حرب روی نتابند و در زیر درخت سمره نشسته بود * در کشاف آورده که چون حضرت عم در زیر درخت سمره قرار گرفت شخصی از آن بر داشت مبارک او فرود آمد عبد الله مغفل رضی گوید که من قایم بودم زیر سر آن حضرت عم آن شاخ را بدست گرفته از پشت مبارک وی بر داشتم و صحابه بیعت کردند بر مرگ و قتل و آنکه مطلقا نگریزند حضرت عم فرمود که شما امروز بهترین اهل زمانید در معالم از جابر رض نقل می کند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود که بدوزخ نرود یک کس از آنها که در تحت الشجره بیعت کردند و این را بیعت الرضوان گویند چه حق سبحانه از ایشان راضی شد چنانچه می فرماید (لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ) بر تحقیق که خدای خوشنود گشت (عَنِ الْمُؤْمِنِينَ) از گرویدگان مخلص (إِذْ يُبَايِعُونَكَ) وقتیکه بیعت کردند با تو (تَحْتَ الشَّجَرَةِ) در زیر درخت سمره (فَعَلِمَ) پس می داند خدای (مَا فِي قُلُوبِهِمْ) آنچه در دلهای ایشان است از اخلاص و وفا و صدق و صفا (فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ) پس فرو فرستاد آرامش (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (وَأَثَابَهُمْ) و پاداش داد ایشانرا (فَتْحًا قَرِيبًا) فتحی نزدیک که فتح خیبر است یا مکه یا هجر (وَمَغَانِمَ كَثِيرَةً) و غنیمتهای بسیار از خوت و نقود و ضیاع و عقار (يَأْخُذُونَهَا) قرا می گیرند آنرا از یهود خیبر و بحرین (وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا) و هست خدای غالب و غلبه دهندهٔ دوستان خود را (حَكِيمًا) حکم کننده بهنماء بیت دشمنان (وَعَدَكُمُ اللَّهُ) وعده کرده است شما را خدای ای امت (مَغَانِمَ كَثِيرَةً) غنیمتهای بسیار در بلاد فارس و روم بلکه در اطراف واکناف عالم (تَأْخُذُونَهَا) قرا می گیرید آنرا تا قیامت (فَعَجَّلَ) پس به تعجیل نقد داد (لَكُمْ) مر شما را (هَذِهِ) این غنیمت خیبر (وَكَفَّ) و باز داشت دکوتاه

ع ۱۱

کرد (اَیْدِیَ النَّاسِ) دستهای مردم را یعنی اهل خیبر و خانهای ایشان را که بنی اسد و غطفان بودند (عَنْکُمْ) از شما تا خانهای خود ترسیده بجنگ در نیایند و ایشان از خوف شما حصاری شدند تا از شما سالم ماندند (وَلِتَکُونَ) و تا باشد آن غنیمت (اٰیَةً لِّلْمُؤْمِنِینَ) نشان مومنان را براستی قول پیغمبر هم بر فتح خیبر یا صدق قول الهی در وعده غنایم (وَیَهْدِیَکُمْ) و برای آنکه بنماید شما را (صِرَاطًا مُّسْتَقِیمًا) راهی راست که منهج توکل است و وثوق بودن بفضل ازلی و باز گذاشتن کار بلطف لم یزلی ارباب خبر ترجمه برانند که چون حضرت رسول عم از سفر حدیبیه مراجعت فرمود بحکم وحی و تایید فتح قریبا کارسازی حرب خیبر فرموده با هزار و چهار صد تن از مدینه بیرون آمده متوجه قلاع خیبر شدند و از منزل صهبا براه مرحبه روان شده سحری بود که از طریق وادی حرضه و میان قلعهای خیبریان در آمدند و ایشان بی خبر از قلعه بیرون آمده بامیان و یشه و اداوات زرع مشغول بحراث و مزارع خود گرداشتند روی نهادند که ناگاه لشکر اسلام در نظر ایشان در آمد گفتند والله محمد والجیش و روی بحصار خود آوردند و آن حضرت عم فرمود که الله اکبر خربت خیبر انا اذا نزلنا بساحة قوم فساء صباح المنذرین انجمه یهود حصاری شده دل بر قتال نهادند و مسلمانان اول با اهل نطاة حرب کردند و آن قلعه گرفته شد و بعد از ان حصار شق مفتوح گشت و در مغازی محمد بن اسحاق مذکور است که اول از حصون خیبر حصن ناعم را فتح کردند پس نطاة و شق را بعد از ان بود بحصن صعب بن معاذ منحصن گشتند و بجنگ بسیار گرفته شد و اقسام هوا منعه و اطعمه ایشان بسیار بدست مسلمانان افتاد پس بمحاصره حصار قموص اشتغال فرمودند و حضرت عم را صداعی طاری شده بمحمد سواری نمی توانست فرمود قلعه بنهایت محکم بوده آنجا حرب فراران وقوع یافته و آخر الامر بدست مرتضی علی کرم الله وجهه مفتوح گشت و در ان قلعه مرحب خیبری را کشته و در آهنین از حصار پرکنده سپری خود ساخت و بیرون خواستند و غنایم بسیار بدست صحابه رض افتاد و گنج ابو الحقیق با زیافتند و آنجا حضرت عم را از هر دادند بره زهر آلوده باوی سخن در آمد که یا رسول الله از من مخور که مرا بزهر آلوده اند

* بیت *

* ز خوان معجز او گر نوالهٔ طلبی * حدیث بره بریان شنو که حضر است *

(وَّاُخْرٰی) و وعده کرد شما را غنیمتهای دیگر یا فتح شهرهای دیگر که هنوز (لَمْ تَقْدِرُوْا) قادر نشده اید (عَلَیْهَا) بران و نمی دانید آنرا (قَدْ اَحَاطَ اللّٰهُ) بدرستیکه احاطه کرده است علم خدای (بِهَا) بآن مراد غنایم هوازن است یا مداین فارس و روم و مشارق و مجاهد گوید هر فتحی که تا قیامت مراین امت را

دست دهد در این داخل است (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ) بر همه چیز تا از فتح مدائن و اعطای غنایم (قَدِيرًا*) توانا (وَلَوْ قَاتَلَكُمُ) و اگر قتال کردندی با شما در حدیبیه (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه کافر بودند از اهل حدیبیه و صلح نکردندی (لَوَلَّوُا الْأَدْبَارَ) هر آینه برگردانیدندی پشتها را یعنی هزیمت کردندی (ثُمَّ لَا يَجِدُونَ) پس نیافتندی (وَلِيًّا) کارسازی که ایشان را نگاه دارد (وَلَا نَصِيرًا*) و نه یاری که ایشان را مدد گاری نماید (سُنَّةَ اللّٰهِ) سنت نهاده است خدای سنت نهادنی (الَّتِي قَدْ خَلَتْ) آن سنتی که گذاشته است (مِنْ قَبْلُ) پیش از این در امتان دیگر که همیشه انبیاء را بر ایشان غلبه کرده اند (وَلَنْ تَجِدَ) و نیابی تو (لِسُنَّةِ اللّٰهِ) مر سنت خدای را (تَبْدِيلًا*) تغییری که هیچ در ازل مقدر و مقرر شده لامحاله کائن خواهد شد و دست تصرف هیچ کس رقم تغییر و تبدیل بر صفحات آن نخواهد کشید * رباعی *

* تغییر بحکم از لی راه نیابد * * تبدیل بفرمان قضا کار ندارد *
* در دایرهٔ امر کم و بیش نگنجد * * با مسرقد چون و چرا کار ندارد *

آورده اند که وقتیکه آن حضرت عم در حدیبیه بود هشتاد تن بودند که از اهل مکه بهنگام نماز صبح از جبل تنعیم فرو تاختند و شبخون آوردند صحابه رض را بالقتال و ستیار ان رسول الله عم غلبه کرده ایشانرا دستگیر کردند پیش آن حضرت عم آوردند و آن حضرت عم ایشان را آزاد کرد آیت نازل شد که (وَهُوَ الَّذِي) و او است آن خداوندی که از محض کرم (كَفَّ أَيْدِيَهُمْ) باز داشت دستهای کفار مکه را (عَنْكُمْ) از شما تا صلح کردند (وَأَيْدِيَكُمْ عَنْهُمْ) و دستهای شما را کوتاه کرد از ایشان (بِبَطْنِ مَكَّةَ) در وادی مکه یعنی حدیبیه (مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ) پس از آنکه ظفر داد شما را و غالب ساخت (عَلَيْهِمْ ط) بر ایشان مراد آنست که شما سوار اند (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (بِمَا تَعْمَلُونَ) بآنچه می کنند از مقاتلهٔ کفار برای فرمان خدای و رسول و آنکه دست باز میدارید دمی گذارید بجهت تعظیم خانهٔ خدای (بَصِيرًا*) بینا و شما را بدان جزا خواهد داد (هُمُ الَّذِينَ) ایشانند آنانکه (كَفَرُوا) کافر شدند (وَصَدُّوكُمْ) و باز داشتند شما را (عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ) از طواف مسجد حرام (وَالْهَدْيَ) و منع کردند شتران را که از برای قربان آورده بودند (مَعْكُوفًا) در حالتیکه باز داشته شده بود (أَنْ يَبْلُغَ) از آنکه برسد (مَحِلَّهُ ط) بجای او که مکان نحر است یعنی مناخلاصهٔ معنی آن که کفار مکه بسبب آنکه شما را از عمره منع کردند و قربانی را بمحل او نگذاشتند مستحق قتال و استیصال گشتند لکن ما شما را در این سال از قتال ایشان باز میداریم بجهت گروهیدگان که در مکه هستند (وَلَوْلَا رِجَالٌ مُؤْمِنُونَ) و اگر نبودندی مردان گرویده (وَنِسَاءٌ مُؤْمِنَاتٌ) و زنان ایمان

آورده در مکه که شما (لَمْ تَعْلَمُوهُمْ) ندانسته اید ایشان را و آن هفتاد و دو تن زن و مرد بودند که گمان این همی کردند حق سبحانه و تعالی خواست که اگر نبودندی ایشان در مکه و شما ایشان را شناختی و ایشان را عیان ایشان زیرا که با شهر کان مختلط اند (اَنْ تَطَئُوهُمْ) بدل است از رجال یعنی اگر نه آن بودی که آن مومنان هستند و نه آن بودی که شما ایشان را در اثنای قتال بی خبر می کردید یعنی هلاک می ساختید (فَتُصِيبَكُمْ) پس میرسید بشما (مِنْهُمْ) از جهت هلاک ایشان (مَعَرَّةٌ) مکروهی یعنی غمی و اندوهی بالقتل مومنان یا تاوانی چون کفارت ودیت (بِغَيْرِ عِلْمٍ ج) متعلق بان تطئوهم است یعنی می کشتید ایشان را بی آنکه دانید بر آینه دست شما از ایشان کوتاه نمی کردیم پس منع کردیم شما را از قتل اهل مکه جهت نگاه داشت ایشان و این از برای آن است (لِيُدْخِلَ اللّٰهُ) تا داخل گرداند خدای (فِي رَحْمَتِهِ) در بخشش خود (مَنْ يَشَاءُ ج) هر کرا خواهد مراد از رحمت توفیق زیادتی خیرات است گفته اند که دین اسلام است (لَوْ تَزَيَّلُوا) اگر جدا شدندی آن مومنان از کافران و در مکه نبودندی (لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا) هر آینه عذاب می کردیم آنان را که کافر شدند (مِنْهُمْ) از اهل مکه (عَذَابًا اَلِيمًا ۝) عذابی موالم در عقبی و مرجع و رنیا بالقتل و سبی (اِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا) یاد کن ای محمد که چون کردند و در آوردند آنانکه نگرویدند (فِي قُلُوبِهِمُ) در دلهای خود (الْحَمِيَّةَ) تعصب و تکبر و غیرت را (حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ) حمیت جاهلیت که بنده را از فرمان برداری خدای باز دارد و یعنی با یکدیگر گفتند که محمد و اصحاب او در مکه نمی گذاریم که ایشان در بر دو اهل پدران و برادران ما را کشته اند بلات و عزی که بمنازل ما در نیایند چون ایشان غصبیت پیش آوردند (فَاَنْزَلَ اللّٰهُ) پس فرو فرستاد خدای (سَكِينَتَهُ) آرام و وقار خود را (عَلٰى رَسُولِهِ) بر فرستاده خود (وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ) و بر مومنان تا مقاتله نکردند و بصلح راضی شده معاودت نمودند و سهیل بن عمر که باعث صلح نامه بود نگذاشت که بسم الله الرحمن الرحیم بنویسند و راضی نشد که محمد رسول الله کتابت کنند حق تعالی می فرماید که (وَاَلْزَمَهُمْ) و ثابت داشت مومنان را (كَلِمَةَ التَّقْوٰى) بر کلمهٔ تقوی که کلمهٔ شهادت است یا بسم الله الرحمن الرحیم که اهل مکه نپسندیدند یا محمد رسول الله که بکتابت آن رضا ندادند (وَكَانُوا) و هستند مومنان (اَحَقَّ بِهَا) سزاوار تر بدان کلمه از غیر ایشان (وَاَهْلَهَا ط) و هستند اهل آن و اولی بدان کلمه (وَكَانَ اللّٰهُ) و هست خدای (بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا ۝) بهمه چیز دانا بعد از رجوع از حدیبیه بعضی صحابه رض گفتند تعبیر خواب پیغمبر ما راست نشد و طواف خانه نکردیم و حلق و تقصیر بجای نیاوردیم آیت که (لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ) هر آینه راست کرد خدای و محقق ساخت (رَسُولَهُ) برای رسول و فرستادهٔ خود

(الرُّؤْيَا) آن خواب را که دیده بود (بِالْحَقِّ) براستی بنا بر حکمتی در این سال تأخیر کرد و در سال آینده (لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ) هر آینه در آید شما به مسجد حرام (إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ ۙ) اگر خواهد خدای در محلی که ایمن باشید از اعادی و گفته اند استثنای حکایت بیغمبر است عم که در وقت تقریر رؤیا فرمود که به مسجد الحرام در آید انشاء الله امنین (مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ) تراشندگان سرهای خود را (وَمُقَصِّرِينَ ۙ) و چیدگان موی از سر یعنی بعضی بتراشند و بعضی بچینند (لَا تَخَافُونَ ط) نترسید از هیچ کس (فَعَلِمَ) پس می داند خدای (مَا لَمْ تَعْلَمُوا) آنچه ندانید شما از حکمت در تأخیر عمره (فَجَعَلَ) پس ساخت برای شما یعنی مقرر گردانید (مِنْ دُونِ ذَٰلِكَ) پیش ازین یعنی قبل از دخول مسجد الحرام جهت عمرهٔ قضا (فَتْحًا قَرِيبًا ط) فتحی نزدیک که فتح خیبر است تا ول مومنان از اندوه تأخیر عمره خالی شده بآن فتح شادمان گردد (هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ) او است آن خداوندی که فرستاد (رَسُولَهُ) فرستادهٔ خود را که محمد است عم (بِالْهُدَىٰ) براه نمودن خلق و بیان کردن احکام (وَدِينِ الْحَقِّ) و دین درست که اسلام است (لِيُظْهِرَهُ) تا غالب گرداند این دین را (عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ط) بر همه دینها یعنی آنرا دین حق باشد احکام آنرا منسوخ نسازد و اگر باطل بود برانداز و گفته اند هیچ اهل دینی نباشد الا که مقهور و مغلوب مسلمانان شوند و آن بوقت نزول عیسی عم باشد (وَكَفَىٰ بِاللَّهِ) و بسنده است خدای (شَهِيدًا ط) گواه بر نبوت تو اگر مهان گوید که محمد بن عبد الله نویسندهٔ ما دروغ بر خدا می گوید (مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ط) محمد فرستادهٔ خدای است بحق (وَالَّذِينَ مَعَهُ) و آنانکه با اویند از مومنان (أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ) سخت دل و غلیظ اند بر کفار (رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ) مهربان و مشفقان میان یکدیگر (تَرَاهُمْ) می بینی تو ایشان را (رُكَّعًا) رکوع آرندگان (سُجَّدًا) سجود کنندگان یعنی در اکثر اوقات مشغول اند بنماز در موضع آورده که این مناقب راجع بهمه صحابه رض است اما در بین الفاظ ایمائی است باختصاص هریک از خواص اصحاب بمنقبتی خاص و الذین معه مدح صدیق است رض که بقرب و معیت و رفاقت در دار و غار و استظهار مخصوص بوده اشداء علی الکفار صفت فاروق است رض چه در نهایت شدت و غلظت بود با اهل شرک و نفاق همه رحماء بینهم نعت ذی النورین است رض که رافت و حیا و دلنوازی و وفای او مشهور است و معروف و نیز اخلاق و خلایق بدان صفات و سمات موسوم و موصوف تراهم رکعا سجدا شرح حال مرتضی علی است کرم الله وجهه که اکثر اوقات و اغلب آنات او بوظایف طاعات و عبادات می گذشت تا عدی که هر شب آواز هزار تکبیر احرام از خلوت او باستماع خادمان قبهٔ علیه اش می رسید

(يَبْتَغُونَ) می طلبند این بزرگان (فَضْلًا مِّنَ اللَّهِ) افزونی از خدای یعنی زیادتی ثواب می جویند (وَرِضْوَانًا ق) وخوشنودی حضرت او می طلبند (سِيمَاهُمْ) علامتهای ایشان (فِي وُجُوهِهِم) در رویهای ایشان ظاهر بوده (مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ ط) از اثر سجده کردن در لباب آورده که اثر نماز در جبین مبین ایشان لایح بوده چه روی نماز گزارنده در نظر اهل دل خورشید تابنده است که من کثر صلوته بالليل حسن وجهه بالنهار ودر نفحات مذکور است که چون ارواح بمرکت قرب الهی صاف شد انوار معرفت بر اشباح ظاهر گردد * بیت *

* درویش را گواه چه حاجت که عاشق است * * رنگ رخش ز دود دل بدین وبدان که هست *

(ذَٰلِكَ) این وصف که مذکور شد (مَثَلُهُمْ) صفت ایشان است (فِي التَّوْرَاةِ ج) در کتاب موسی ع یعنی در توریت وصف ایشان مسطور است (وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنجِيلِ ج) وصفت ایشان در انجیل یعنی همین نعت در کتاب عیسی ع مذکور اند یا صفت ایشان در توریت و انجیل (كَزَرْعٍ) مانند کشتی است که در اول (أَخْرَجَ شَطْأَهُ) بیرون می آورد شاخ خود را یعنی تیغ زند و یک شاخ بیرون آید (فَآزَرَهُ) پس قوی گرداند آن یک شاخ را (فَاسْتَغْلَظَ) پس ستبر شود (فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ) پس بایستد بر ساقهای خود اول دانه بود پس گیاه ضعیف شود و آخر درختی گردد (يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ) بشگفت آرد مزارعان را از قوت و ستبری و راستی و خوبی او و این مثلی است و مثل وی حضرت پیغمبر ع است و یاران وی اندرض که با دل دعوت اسلام ضعیف بود و هر چند برآمد قوت گرفت و راست بایستاد و سبب تعجب عالمیان شد حق سبحانه این تمثیل فرمود (لِيَغِيظَ) تا خشم گیرند (بِهِمُ الْكُفَّارَ ط) یاران پیغمبر ع کافران امام قشیری رح فرموده که آیت در شان اصحاب رض است پس هر که بر ایشان خشم گیرد و ایشانرا دشمن دارد داخل کفار خواهد بود نعوذ بالله منها (وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا) وعده کرد خدای آنانرا که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کردند کردارهای پسندیده و نیکوده (مِنْهُم) از ایشان یعنی همه ایشان را وعده فرموده است (مَّغْفِرَةً) آمرزش گناهان (وَأَجْرًا عَظِيمًا ۝) و مزدی بزرگ و در تفسیر عجایب آورده که مراد از عمل صالح ایمان و سنی صحابه است رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

سورة الحجرات مدنية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي ثمان وعشر آية

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانیکه ایمان آورده اید و گرویده اید (لَا تُقَدِّمُوا) پیشی مبرید اقوال خود را (بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ) پیش از قول خدا و رسول او یعنی سخن مگویید پیش از آنکه پیغمبر ع سخن گوید یا تعجیل مکنید در امر و نهی پیش از وی یا در معنی و تاویل کتاب و سنت پیشی مگیرید بر پیغمبر ع

ع ١٣

کرد و بآن دانا تر است (وَاتَّقُوا اللّٰهَ ط) و بترسید از خدای در تقدیم بروی قولا و فعلا (اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ) بدرستیکه خدای شنوا است مر اقوال شمارا (عَلِیْمٌ ۞) دانا است بافعال شما (یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای گروه گرویدگان (لَا تَرْفَعُوْٓا) بلند مکنید (اَصْوَاتَکُمْ) آوازهای خود را یعنی بلند تر از آواز او بر مدارید (فَوْقَ صَوْتِ النَّبِیِّ) بالای آواز پیغمبر هم چه پیغمبر هم ایشانرا مراسم ادب می فرماید یعنی چون سخن گوید آواز خود بلند تر از آواز وی بر مدارید (وَلَا تَجْهَرُوْا) و آشکارا مسازید (لَهٗ بِالْقَوْلِ) برای او سخن را یعنی بآواز بلند از وی مدا مکنید (کَجَهْرِ بَعْضِکُمْ) همچون آشکارا کردن برخی از شما (لِبَعْضٍ) مر بعضی را بلکه آواز خود را نرم تر سازید تا مراعات لوازم ادب کرده باشید و گفته اند در ابتدای وحی پیغمبر هم چنان بود یکدیگر را می خواندند بلکه او را یا نبی الله و یا رسول الله و یا حبیب الله خطاب کنید (اَنْ تَحْبَطَ اَعْمَالُکُمْ) تا باطل نشود عملهای شما بسبب این جرأت و بی ادبی (وَاَنْتُمْ لَا تَشْعُرُوْنَ ۞) و شما ندانید که عملهای شما حبط شده باشد ۞ ادب بزرگان گفته اند من ترک الادب ردّ من الباب نهصد هزار رد طاعت ابلیس بیک بی ادبی ضایع شد ۞ بیت ۞

۞ نگاه دار ادب در طریق عشق و نیاز ۞ که گفته اند طریقت تمام اداب است ۞

آورده اند که ثابت بن قیس رض مردی بلند آواز بود پیوسته با حضرت مصطفی ع بلند سخن می گفتی چون این آیت نازل شد بخانه بنشست و به گریه و زاری مشغول شد خبر بآن حضرت ع رسید او را طلبید و گفت چیست حال تو گفت یا رسول الله در گوش من گرانی است و من در مجلس شما بآواز بلند سخن می گویم ترسیدم که عملهای من حبط شده باشد حضرت ع فرمود که راضی نیستی بآنکه زندگانی کنی بخیر و بمیری بخیر یعنی شهید شوی و تو از اهل بهشتی ثابت گفت خشنود شدم بدین بشارت و هرگز آواز بحضور شما بر نداریم آیت در شان او آمد که (اِنَّ الَّذِیْنَ یَغُضُّوْنَ) بدرستی آنانکه فرو می دارند (اَصْوَاتَهُمْ) آوازهای خود را (عِنْدَ رَسُوْلِ اللّٰهِ) نزدیک رسول خدای و باد ب و آواز نرم سخن می گویند (اُولٰٓئِکَ الَّذِیْنَ امْتَحَنَ اللّٰهُ) آنانند که امتحان کرده است خدای (قُلُوْبَهُمْ لِلتَّقْوٰی ط) دلهای ایشانرا برای قبول تقوی در شگافت الاسرار آورده که پاکیزه کرده است حق سبحانه دلهای ایشانرا و آزموده بمعنی پاک کردن است همچنانکه زر را در کوره اخلاص نهند تا غشها بسوزد و طلای خالص بماند گویند که این زر آزموده است ۞ بیت ۞

۞ در کوره امتحان گرم بگدازی ۞ ۞ سنت ندارم که قلبی غشم می سازی ۞

(لَهُمْ) مر این گروه پاکیزه دلان را است (مَّغْفِرَةٌ) آمرزش گناهان (وَّاَجْرٌ) و مزدی (عَظِیْمٌ ۞) بزرگ

بیکران آورده اند که پیغمبر عم بحریه فرستاد جمعی از اعیای عرب بنی العنبر و آن حریه اسیری چند از ایشان بمدینه آوردند قومی از بنی تمیم چون اقرع بن حابس و عطارد بن حاجب و زبرقان بن بدر و دیگر ایشان از بی اسیران خود بمدینه آمدند نزدیک نیم روز بود که حضرت پیغمبر عم استراحت فرموده بود ندایشان بدر یک حجره از حجرات ظاهره می شنیدند نعره همی زدند که ای محمد برآی تا مهم اسیران با بسازی آخر آن حضرت عم بیدار شده بیرون آمد و یکی را از ایشان نگاه ساخت و آن کس نگاه کرد که نصفی اسیران را فدا گیری و نصفی را آزاد کن حضرت عم همچنان نکرد آیت آمد که (اِنَّ الَّذِیْنَ یُنَادُوْنَكَ) بدرستیکه آنانکه ندا همی کنند ترا (مِنْ وَّرَآءِ الْحُجُرٰتِ) از بیرون حجرها یا از پس آن (اَكْثَرُهُمْ لَا یَعْقِلُوْنَ ۝) بیشترایشان ذهن انسانیت ندارند و مراعات ادب نمی نمایند و نمیدانند (وَلَوْ اَنَّهُمْ) و اگر ایشان (صَبَرُوْا) صبر کردندی (حَتّٰی تَخْرُجَ) تا بیرون آئی تو (اِلَیْهِمْ) بسوی ایشان (لَكَانَ) هر آینه بودی (خَیْرًا لَّهُمْ ؕ) بهتر مرایشان را چه تمام اسیران را آزاد همی کردی (وَاللّٰهُ غَفُوْرٌ) و خدای آمرزنده است مر کسی را که توبه کند از بی ادبی (رَّحِیْمٌ ۝) مهربان است بر اهل آداب که تعظیم سید اولی الالباب می کنند ادب جاذب رحمت است و حرمت جالب نعمت

* بیت *

* سرمایهٔ ادب بکف آور که این متاع * آن را که هست فیض ابد آید ش بدست *

آورده اند که حضرت رسالت پناه عم در سال نهم از هجرت ولید بن عقبه را به بنی المصطلق فرستاد تا صدقات ایشان را فراگیرد و میان ایشان و ولید در جاهلیت خونی واقع بود چون خبر آمدن ولید شنیدند از سر عداوت دیرینه در گذشتند طرح محبتی مجدد انداختند و مرسم بسیار از روی تعظیم و اجلال باستقبال وی بیرون آمدند او پنداشت که بمقاتلهٔ او همی آیند فرار نموده نزد پیغمبر عم آمد و بعرض رسانید که بنی المصطلق مرتد شده اند و قصد قتال من کردند و از دادن زکوة ابا نمودند آن حضرت عم خالد بن ولید را با جمعی بسر ایشان فرستاد فرمود که احتیاط تمام در کار ایشان بجای آورد و تعجیل نمای خالد برفت و کسی را بمیان ایشان روانه کرد تا تجسس احوال نماید آنکس دید که بانگ نماز همی گویند و نماز بجماعت همی گزارند و شعار اسلام از ایشان ظاهر است باز آمد و با خالد گفت و خالد بعرض حضرت عم رسانید آیت آمد که (یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا) ای گروه مومنان (اِنْ جَآءَكُمْ) اگر بیاید بشما (فَاسِقٌ) دروغ گوی بیرون رفته از فرمان خدای (بِنَبَاٍ) بخبری یعنی خبری آورد موحش که موجب تالم خاطر شنود و نخالف واقع گوید (فَتَبَیَّنُوْۤا) پس تفحص کنید و نیکو دریابی آنرا و بدانید (اَنْ تُصِیْبُوْا) تا نرسانید مکروهی (قَوْمًا) بگروهی (بِجَهَالَةٍ) بنادانی یعنی گمان برید که کافرانند و با ایشان حرب

کنید وحال آنکه ایشان مسلمان باشند (فَتُصْبِحُوا) پس گردید (عَلٰی مَا فَعَلْتُمْ) بر آنچه کرده باشید (نَادِمِیْنَ ۞) پشیمانان یعنی بخبر فاسق تعجیل مکنید در ساختن امور تا وقتیکه امارت صدق خبر بر شما ظاهر کرد (وَاعْلَمُوْٓا اَنَّ فِیْکُمْ رَسُوْلَ اللّٰهِ ط) بدانید آنکه میان شما رسول خدای است و تعظیم او اقتضای آن می کند که سخن دروغ نیاورده بحضرت او عرض نمائید (لَوْ یُطِیْعُکُمْ) اگر فرمان برد شما را یعنی اگر قول شما بشنود و پیغمبر و برای شما کار کند (فِیْ کَثِیْرٍ مِّنَ الْاَمْرِ) در بسیاری از کارها (لَعَنِتُّمْ) هر آینه در رنج افتید و هلاک شوید (وَلٰکِنَّ اللّٰهَ) و لیکن خدای (حَبَّبَ) دوست گردانیده است (اِلَیْکُمُ الْاِیْمَانَ) بسوی شما گرویدن و توحید را (وَزَیَّنَهٗ) و آراسته است ایمان را (فِیْ قُلُوْبِکُمْ) در دلهای شما ای مومنان بنصب ادلهٔ توضیح صحیح و براهین (وَکَرَّهَ) و مکروه گردانیده است (اِلَیْکُمُ الْکُفْرَ) بسوی شما پوشیدن حق را (وَالْفُسُوْقَ) و بیرون رفتن از راه راست (وَالْعِصْیَانَ ط) و نافرمانی کردن (اُولٰٓئِکَ) آن گروه که تحقیق اخبار کردند (هُمُ الرَّاشِدُوْنَ ۙ) ایشانند راه یافتگان بطریق صلاح و آن تزیین ایمان است و تنفیر از کفر (فَضْلًا) برای فضلی است (مِّنَ اللّٰهِ) از خدای یعنی بفضلی که خدای بشما خواست (وَنِعْمَةً ط) و نعمتی است از حضرت او (وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ) و خدای دانا است بصدق و کذب مخبران (حَکِیْمٌ ۞) حکم کننده و محکم کار است در امور بندگان و از حکمتهای او است که بتحقیق اخبار می فرماید که از خبرهای ناراست انواع فتنها میزاید ❊ رباعی ❊

❊ هرگز سخنان شبهه آمیز مگوی ❊ ❊ و آن راست که هست فتنه انگیز مگوی ❊
❊ خامش کن و گر چاره نداری ز سخن ❊ ❊ شو جمع مکن و تند مشو تیز مگوی ❊

آورده اند که در میان عبد الله رواحه رض و ابن ابی بحضور حضرت رسالت پناه صلعم مجادله رفت بدانجا که از قوم هر دو جماعتی بمدد آمدند و مهم از شتم و سفاهت بحرب و ضرب منجر شد حق سبحانه آیت فرستاد که (وَاِنْ طَآئِفَتٰنِ) و اگر دو گروه (مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ) از گروندگان (اقْتَتَلُوْا) کار از دست کنند بایکدیگر (فَاَصْلِحُوْا) پس صلح کنید (بَیْنَهُمَا ج) میان ایشان بنصیحت و دعوت کنید ایشان را بحکم خدا و رسول او (فَاِنْ بَغَتْ) پس اگر ستم کند و افزونی جوید (اِحْدٰىهُمَا) یکی از ان دو طائفه (عَلَی الْاُخْرٰی) بران دیگر و از صلح عدول نماید و بفرمان خدای راضی نشود (فَقَاتِلُوا الَّتِیْ تَبْغِیْ) پس قتال کنید با آن گروه که بغی می کند (حَتّٰی تَفِیْٓءَ) تا باز گردند (اِلٰٓی اَمْرِ اللّٰهِ ط) بحکم خدای و گردن نهند بران (فَاِنْ فَآءَتْ) پس اگر باز گردند آن طائفهٔ باغی برای حق و ترک ستم نموده احکام شرع را منقاد شوند (فَاَصْلِحُوْا بَیْنَهُمَا) پس اصلاح کنید میان ایشان (بِالْعَدْلِ) براستی یعنی میان یک طائفه از راه حق تجاوز ننمائید (وَاَقْسِطُوْا ط)

فرياد كنيد دوستدار هر كار را (إِنَّ اللَّهَ) بدرستيكه خداى (يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۝) دوست دارد عدل كنندگان را كه
در قول و فعل و رعيت بقانون عدالت مى كنند چه دار كار ملك و دين بعدل است * رباعي *

* عدل چون لشكرى است جان آراى * * عدل مشاطه ايست ملك آراى *
* عدل كن زانكه در ولايت دل * * در پيغمبرى نهند عادل *

ع ١٣ (إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ) جز اين نيست كه مسلمان برادرانند مر يكديگر را در دين چه هر مسلمان اندر اصل واحد
كه آن ايمان است (فَأَصْلِحُوا) پس صلاح آريد (بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ) ميان برادران شما هرگاه كه شقاقى و
خلافى واقع شود و تخصيص اخوين بذكر جهت آن است كه اقل جمع كه ميان ايشان مخالفت افتد دو كس
اند يا مراد ابناى اوس و خزرج باشد و ايشان دو برادر بودند (وَاتَّقُوا اللَّهَ) و بترسيد از عذاب الهى
در مخالفت فرمان او (لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ ۝) شايد كه رحمت كرده شويد شما آورده اند كه جمعى از بنى تميم
استهزا مى كردند درويشان صحابه چون عمار و بلال و سلمان و خباب و صهيب رض حق سبحانه آيت
فرستاد كه (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) اى كسانى كه گرويده ايد (لَا يَسْخَرْ) بايد كه افسوس نكنند و استخفاف
ع ١٤ نمايند (قَوْمٌ) گروهى (مِّن قَوْمٍ) از گروهى ديگر (عَسَىٰ أَن يَكُونُوا) شايد كه باشند آنها (خَيْرًا مِّنْهُمْ)
بهتر از استهزا كنندگان و بعضى از ازواج طاهرات رض ام سلمه رض را بقصر قامت يا صفير رض را
بهوديت عيب كردند حق سبحانه فرمود (وَلَا نِسَاءٌ) و نشايد كه زنان استهزا كنند (مِّن نِّسَاءٍ) از زنان
(عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ) شايد كه باشند آنها كه استهزا كرده شدند بهتر از استهزا كنندگان * و ثابت
بن قيس رض عيب يكى از صحابه گفت از آن منع نهى آمد (وَلَا تَلْمِزُوا) و عيب مكنيد (أَنفُسَكُمْ) نفسهاى
خود را يعنى اهل دين خود را چه مومنان بمثابه نفس واحد اند پس هر كه ديگرى را عيب كند خود را عيب
كرده باشد * مصرع * عيب هر كسى كه كنى هم بتو مى گردد باز * ابو جابر الانصارى عبد الله بن ابى
حدرد رض گفت يا نصرانى او را در جواب فرمود يا يهودى خداى تعالى حكم فرمود (وَلَا تَنَابَزُوا بِالْأَلْقَابِ)
و مخوانيد يكديگر را بلقبهاى ناخوش چنانچه يهودى ترسا كه مسلمان شده باشد ايشان را بيهوديت و نصرانيت
ملقب سازند يا مومنى را بفاسق و منافق خوانند (بِئْسَ الِاسْمُ الْفُسُوقُ) بدنامى است كه كسى را ياد
كنند بفسق بعد از ايمان ترسا گفتن (بَعْدَ الْإِيمَانِ ۚ) بعد از دخول او در ايمان (وَمَن لَّمْ يَتُبْ) و هر كه توبه
نكند از منهيات مذكوره (فَأُولَٰئِكَ) پس آن گروه (هُمُ الظَّالِمُونَ ۝) ايشانند ستمكاران بر نفس خود
كه خود را در معرض سخط الهى و عذاب بادشاهى مى آرند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا) اى گروه گرويدگان

بپرهیزید دیگر آرید (كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ ط) بسیاری را از گمانها (إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ) بدرستیکه بعضی از گمان (إِثْمٌ) بزه است و گناه بران مترتب می شود و باید دانست که گمان بر چهار قسم است * اول واجب و آن حسن ظن است بخدا و بمومنان در خبر آمده است که ان حسن الظن من الایمان * دوم حرام و آن گمان بد بخدا و مومنان است که موجب اثم است * سیوم مندوب الیه و آن تحری باشد در امر قبله و بنا نهادن بر غلبهٔ ظن در امور اجتهادیه * چهارم مباح و آن ظن است در امور دنیا و مهمات معیشتی و درین صورت بدگمانی موجب سلامت و انتظام مهمات است و از قبیل حرام شمرده اند کما قیل * بیت *

* بد نفس مباش و بدگمان باش * * و زخفته و بیدار امان باش *

آورده اند که دو کس از اکابر صحابه در بعضی اسفار سلمان را رض نزد پیغمبر صلعم فرستاده او را طعامی طلبیدند و حضرت با اسامه رض حواله فرمود و او اسامه گفت نزد من هیچ خورونی نیست و سلمان باز آمده صورت حال باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان تقدمی دارد که اگر بچاه سپیچ رود آبش خشک شود و در غیبت اسامه گفتند که طعام داشت ولی نخاس کرد بعد ازان در تجسس افتادند که آیا اسامه راست گفته که طعام نداشته یا با ما بخاس ورزیده دیگر روز که نزد حضرت رسالت پناه صلعم آمدند فرمود که چیست آن سرخی گوشت که میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت تناول نکردیم آن حضرت صلعم فرمود که گوشت خوردنی نمی گویم گوشت آدمی گویم و این آیت نازل شد که (وَلَا تَجَسَّسُوا) و تجسس مکنید چنانچه در کار ما بدگمان شدید و تجسس کردید (وَلَا يَغْتَب بَّعْضُكُم) و باید که غیبت نکند بعضی از شما (بَعْضًا ط) بعضی دیگر را چنانچه در بارهٔ سلمان کردید و غیبت آن است که غایبانه کسی سخن گوید که اگر مواجهه با او گویند آن را کاره بود پس تمثیلی می فرماید برای زشتی غیبت برین وجه که (أَيُحِبُّ) آیا دوست میدارد (أَحَدُكُمْ) یکی از شما (أَن يَأْكُلَ) آن را که بخورد (لَحْمَ أَخِيهِ) گوشت برادر خود را (مَيْتًا) در حالتیکه مرده باشد آن برادر و بلکه نفس شما ازان متنفر باشد (فَكَرِهْتُمُوهُ ط) پس مکروه دارید آن را که بخورید پس هم چنانکه اکل گوشت مرده را کاره میباید که غیبت را کاره باشید * رباعی *

* آن کس که لوای غیبت افراخته است * * او از تن مردگان غذا ساخته است *

* وآن کس که بعیب خلق پرداخته است * * زانست که عیب خویش نشناخته است *

(وَاتَّقُوا اللَّهَ ط) و بترسید از عقوبت خدای بسبب غیبت کردن (إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ) بدرستیکه خدای پذیرندهٔ توبه است از جمعی که تایب شوند از غیبت کردن (رَّحِيمٌ ۝) مهربان است بر آنکه باز ایستد

از نیبت گفتن آورده اند که روز فتح مکه جمعی از طلقا بوقت بانگ بلال رض بر بام بیت الحرام زاده الله تعالی تعظیما و شرفا باذان مشغول بود و رغیبت وی افتادند و یکی از سخنان ایشان آن بود که آیا محمد هیچ کس دیگر نیافت که بانگ گوید. بحزین کلاغ سیاه و در نسبت او قدح کردند آیت آمد که (یَا اَیُّهَا النَّاسُ) ای مردمان (اِنَّا خَلَقْنَاکُمْ) بدرستیکه آفریده ایم ما شمارا (مِّنْ ذَکَرٍ وَّاُنْثٰی) از مردی و زنی که آدم و حوا اند همه چون هر از یک پدر و مادر باشید پس نسبتی فخر کردن و در نسبی طعنه زدن هیچ وجهی ندارد * شعر *

* الناس من جهة التمثال اکفاء * ابوهم الادم والام حوا *

ونعم من قال

* قطعه *

* نیست آدمیانی که تفاخر ورزند * * از ره دانش و انصاف چه دور افتادند *

* نرسد فخر کسی را ز نسب بر دگری * * چونکه در اصل زیک آدم و حوا زادند *

و آنکه بقبائل و عشائر می نازد باید که بداند که شعب و بطون برای تعارف است نه برای تفاخر چنانچه می فرماید (وَجَعَلْنَاکُمْ شُعُوْبًا) و گردانیدیم شما را شعبها یعنی جماعتهای عظیم منسوب باصل واحد (وَّقَبَائِلَ) و قبیلهای منتسب بشعوب (لِتَعَارَفُوْا ط) تا شناسید یکدیگر را و ممتاز گردید بعضی از بعضی یعنی دو کس که بنام متحد باشند بقبیله متمیز شوید چنانچه زید قریشی از زید تمیمی و بباید دانست که شعوب مشتمل بر قبایل است چنانچه مثلا خزیمه شعبی است مشتمل بر چند قبیله که یکی از آنها کنانه است و قبیله بر عمایر اشتمال دارد چنانچه قریش عمائر است از کنانه و بعد از عمایر بطون است چون لوی که بطنی است از قریش و پس از ان افخاذ است چون هاشم که فخذی است از لوی پس عشایر است چون عباس از هاشم و بعد از ان فصایل باشد و آن اهل بیت است چون بنی العباس و گفته اند شعوب از قحطان باشد و قبایل آن عدنان و قولی آن است که شعب از عجم است و قبایل از عرب و بهر تقدیر (اِنَّ اَکْرَمَکُمْ) بدرستیکه بزرگترین شما (عِنْدَ اللّٰهِ) نزدیک خدای (اَتْقٰکُمْ ط) پرهیزگارترین شما است چه بتقوی نفوس را رتبهٔ کمال حاصل گردد و هر کرا تقوی بیشتر قدم او در مرتبهٔ فضل پیشتر کما الشرف بالعلم والادب لا بالاصل والنسب

* بیت *

* با ادب باش تا بزرگ شوی * * که بزرگی نتیجهٔ ادب است *

(اِنَّ اللّٰهَ عَلِیْمٌ) بدرستیکه خدای داناست باصل و نسب شما (خَبِیْرٌ ۝) آگاه از علم و ادب شما آورده اند که جمعی از بنی اسد بمدینه آمده اظهار کلمهٔ شهادت می کردند و می گفتند یا رسول الله تمام عرب

تنها بنزد تو آمده اند و ما با اهل و عیال آمده ایم و اعراب حرب با تو قتال کرده اند و ما عنان کشیده و داشتیم
الفصه منّی عظیم داشتند بر پیغمبر صلعم بایمان خود حق سبحانه فرمود که (قَالَتِ الْاَعْرَابُ) گفتند اهل آن
بادیه از اسد و غطفان که (اٰمَنَّا ط) ما ایمان آورده ایم و گرویده ایم (قُلْ لَّمْ تُؤْمِنُوْا) بگو که ایمان نیاورده اید
چه ایمان اقرار بزبان است با تصدیق دل و شما اقرار بیست و تصدیق نی پس گوئید که ایمان
آورده ایم (وَلٰكِنْ قُوْلُوْٓا اَسْلَمْنَا) ولیکن بگوئید که اسلام آورده ایم مراد از اسلام استسلام لغوی است
که عبارت از انقیاد باشد و دخول در اسلام و اظهار کلمه از ترس قتل و سبی (وَلَمَّا يَدْخُلِ الْاِيْمَانُ)
و در نیامده است ایمان (فِيْ قُلُوْبِكُمْ ط) در دلهای شما لاجرم دل شما بزبان موافقت نداده (وَاِنْ تُطِيْعُوا
اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ) و اگر فرمان برید خدا را و فرستادهٔ او را باخلاص و از صمیم دل گذرید (لَا يَلِتْكُمْ)
کم نگرداند خدا شما را (مِّنْ اَعْمَالِكُمْ شَيْـًٔا ط) از مزد کردارهای شما چیزی را بلکه تمام و کمال بشما رساند
(اِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ) بدرستیکه خدای آمرزنده است گناهی را که از مطیعان صادر شده باشد (رَّحِيْمٌ ۝) مهربان
است توفیه اجور ایشان (اِنَّمَا الْمُؤْمِنُوْنَ) جز این نیست که گردیدگان حقیقی (الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) آنانند که
ایمان آورده اند (بِاللّٰهِ وَرَسُوْلِهٖ) بخدا و رسول خدا بنحو خلوص نیت و صفای طویت (ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوْا) پس
شک نکردند بدل بعد از اقرار بزبان (وَجٰهَدُوْا) و برای تحقیق ایمان خود جهاد کردند (بِاَمْوَالِهِمْ
وَاَنْفُسِهِمْ) بمالهای خود که بنازیان نفقه کردند یا برای ایشان سلاح خریدند و بنفسهای خود مباشر حرب
کفار شدند (فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ط) در راه رضای خدای (اُولٰٓئِكَ) آن گروه مومنان مجاهدان (هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ۝)
ایشانند راست گویان در دعوی ایمان بعد از نزول این آیت همان گروه آمده سوگند خوردند که ما مومن
صادقیم آیت آمد که (قُلْ) بگو ای محمد ایشان را (اَتُعَلِّمُوْنَ اللّٰهَ) آیا تعلیم میکنید شما خدا را (بِدِيْنِكُمْ ط)
بکیش خود و بدروغ سوگند می خورید برایمان (وَاللّٰهُ يَعْلَمُ) و حال آن است که خدای می داند (مَا فِي السَّمٰوٰتِ)
آنچه در آسمانهاست از کواکب علوی (وَمَا فِي الْاَرْضِ ط) و آنچه در زمین است از حوادث سفلی
(وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ) و خدای بهر چیزی (عَلِيْمٌ ۝) دانا است و هیچ چیز بر پوشیده نمی شود پس محتاج اعلام
و اخبار شما نیست (يَمُنُّوْنَ عَلَيْكَ) منت می نهند بر تو (اَنْ اَسْلَمُوْا ط) بآنکه اسلام آورده اند (قُلْ لَّا تَمُنُّوْا)
بگو منت منهید (عَلَيَّ) بر من (اِسْلَامَكُمْ ج) باسلام خود (بَلِ اللّٰهُ) بلکه خدای (يَمُنُّ) منت می نهد
(عَلَيْكُمْ) بر شما (اَنْ هَدٰىكُمْ) بآنکه راه نموده است شما را (لِلْاِيْمَانِ) بسوی ایمان (اِنْ كُنْتُمْ) اگر
هستید شما (صٰدِقِيْنَ ۝) راست گویان در دعوی ایمان (اِنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ) بدرستیکه خدای می داند

(غَيْبُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ط) آنچه پوشیده است در آسمانها و زمینها (وَاللّٰهُ بَصِيْرٌ) و بدرستیکه خدای بینا است (بِمَا تَعْمَلُوْنَ ۝) بآنچه شما می کنید از اظهار ایمان و ابطان نفاق

سورة ق مكية وهي (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) ثمان وثلثون آية

(ق قٓ) حروف مقطعه جهت فرق است میان کلام منظوم و منثور و امام علم الهدی رح فرموده که این حروف مرتبه ای تنبیه است مر ناظم و ناچه سامع بجهت استماع این حروف استدلال می کند بر آنکه کلامی که بعد از وی آید منثور است نه منظوم پس در ایراد این حروف رد قول جماعتی است که قرآن را شعر می گویند و در این حروف ق بعضی گفته اند که نامی است از نامهای خدای تعالی یا نام قرآن است یا مفتاح اسم قادر و مقدر و قهار و قدوس و قیوم است یا ثنا ثوت الکبیر قف یعنی بایست ای محمد بر همان آنچه ما مورشده ای امام ابو الليث رح فرموده که معنی قاف آن است که الله قایم بالقسط و گویند قاف نام کوهی است محیط بگرد زمین حق سبحانه و تعالی زبرجد سبز آفریده و بدان سوگند یاد کرده یا قسم است بقدرت خدای یا بقرب الهی که سر و نحن اقرب الیه من حبل الورید و این سوره از ان خزید بدیا سوگند می خورد بلقوت قلب حبیب خود (وَالْقُرْاٰنِ الْمَجِيْدِ ۝) و بحق قرآن بزرگوار که همه آدمیان مبعوث خواهند شد و کافران ببعث نگروبدند (بَلْ عَجِبُوْٓا) بلکه عجب داشتند (اَنْ جَآءَهُمْ) از آنکه آمد بدیشان (مُّنْذِرٌ) پیغمبری بیم کننده (مِّنْهُمْ) از جنس ایشان (فَقَالَ الْكٰفِرُوْنَ) پس گفتند ناگرویدگان، ضمیر ظاهر در موضع ضمیر جهت تقبیح حال ایشان است بکفر (هٰذَا) این برگزیدن محمد برای رسالت (شَيْءٌ عَجِيْبٌ ۝) چیزی شگفت است و کاری عجیب و دیگر گفتند (ءَاِذَا مِتْنَا) آیا ما چون بمیریم (وَكُنَّا تُرَابًا ج) و گردیم ما خاک و ما را بعالم حیات باز خواهند گردانید و روح ما بجسد رجعت خواهد کرد (ذٰلِكَ) این رد و ما بجیات (رَجْعٌۢ بَعِيْدٌ ۝) باز گشتنی دور است از عادت و امکان پس حق تعالی رد ایشان را گفت (قَدْ عَلِمْنَا) بدرستیکه ما میدانیم (مَا تَنْقُصُ الْاَرْضُ) آنچه کم گرداند زمین (مِنْهُمْ ج) از گوشت و پوست استخوان ایشان بعد از مرگ ایشان (وَعِنْدَنَا) و نزد یک ما (كِتٰبٌ حَفِيْظٌ ۝) کتابی است نگاه دارنده مر تفاصیل ایشانرا پس آنچه از ایشان خاک شده آنرا میدانیم یا نوشته است در لوح محفوظ از اندراس و تغییر مشتمل بر عدد و اسامی ایشانرا نمیر فراموش نکنم پس اعادهٔ ایشان بعد از فنا برما دشوار نباشد و چنان نیست که ایشان می گویند (بَلْ كَذَّبُوْا) بلکه تکذیب کرده اند و نگرویده (بِالْحَقِّ) بقرآن راست و درست یا بمحمد (لَمَّا جَآءَهُمْ) آن هنگام که آمد بدیشان و معجزه نموده و صحت لازم کرده (فَهُمْ فِيْٓ اَمْرٍ مَّرِيْجٍ ۝) پس ایشان در کاری شوریده اند یعنی

ع ١٥

بهم برآمده و باخطراب آورده درشان قرآن گاهی او را ساحر می گویند وگاهی شعر، گاهی افسانه و در باب پیغمبر وقتی او را مجنون و وقتی کاهن وگاهی مفتری (اَفَلَمْ یَنْظُرُوا) آیا نمی نگرند منکران بعث و حشر (اِلَی السَّمَاءِ) بسوی آسمان که واقع است (فَوْقَهُمْ) زبر سرایشان که بمحض قدرت (کَیْفَ بَنَیْنَاهَا) چگونه بنا کردیم آنرا طبقه بربالای طبقه (وَزَیَّنَّاهَا) و بیاراستیم آنرا باستارگان (وَمَا لَهَا) و نیست آن را (مِنْ فُرُوجٍ ۞) هیچ از شگافها و فروجها پس آفریدن جرمی بدین بزرگی بی خرجه و عاقبتی و شگافی دلیلست بر کمال قدرت و علم و نهایت دانش و حکمت (وَالْاَرْضَ مَدَدْنَاهَا) و زمین را باز کشیدیم و گسترده بر روی آب (وَاَلْقَیْنَا فِیهَا) و افکنده ایم در وی (رَوَاسِیَ) کوههای بلند استوار پابرجای (وَاَنْبَتْنَا فِیهَا) برویانیدیم در زمین (مِنْ کُلِّ زَوْجٍ) از هرگونه نباتی (بَهِیجٍ ۞) نیکو و آراسته و بهجت و شادی افزاینده و این همه کردیم (تَبْصِرَةً) از برای بینائی یعنی بنظر اعتبار و استدلال نگریستن (وَذِکْرَی) و از برای یاد و پند گرفتن (لِکُلِّ عَبْدٍ مُنِیبٍ ۞) مر هر بنده باز گرونده را بخدای (وَنَزَّلْنَا) و فرو فرستادیم (مِنَ السَّمَاءِ) از ابر یا از جانب آسمان (مَاءً مُبَارَکًا) آبی بسیار منفعت (فَاَنْبَتْنَا) پس برویانیدیم (بِهِ) بدان آب (جَنَّاتٍ) بوستانها و شهرستانها بر اشجار و اثمار (وَحَبَّ الْحَصِیدِ ۞) و دیگر آنچه بدرو کنند و بر انبار کنند و بیاسایند مردمان از آن و آن است که بدرو ندچون گندم و جو و ارزن و امثال آن (وَالنَّخْلَ بَاسِقَاتٍ) و برویانیدیم درختان خرمای بلند و بزرگ (لَهَا) مر آن خرمابنها را (طَلْعٌ نَضِیدٌ ۞) غلاف خرما در هم بسته مراد تا کم طلع است با بسیاری میوه در و این همه برویانیدیم (رِزْقًا لِلْعِبَادِ) برای روزی مردمگانرا (وَاَحْیَیْنَا بِهِ) و زنده گردانیدیم بدان آب (بَلْدَةً مَیْتًا) زمین مرده را افسرده و پس هم چنانکه زمین مرده را احیا بخشیدیم (کَذَلِکَ الْخُرُوجُ ۞) هم چنین است بیرون آمدن شما از قبر یعنی زنده شدن و بعرصهٔ محشر حاضر شدن و اگر کسی تامل کند در اشیای دانه که مانند مرده در خاک مدفون است و ظهور او بعد از خفای او در نیست که بشر از حیات بعد از ممات بی نوا نماند

قطعه

* که دانه فرو شد که برنیامد باز * چرا بدانهٔ انسانت این گمان باشد *
* فرو شدن چو بدیدی بر آمدن بنگر * غروب شمس و قمر را چرا زیان باشد *

پس برای تسلی خاطر مبارک حضرت رسول ﷺ که از تکذیب قوم ملول بود از حال تکذیبان امم خالیه خبر می دهد می فرماید (کَذَّبَتْ قَبْلَهُمْ) تکذیب کردند پیش از اهل مکه (قَوْمُ نُوحٍ) گروه نوح ﷺ که نبی شیث و نبی قابیل بودند مر نوح ﷺ را (وَاَصْحَابُ الرَّسِّ) و اصحاب چاه یمامه یا بیر معطله یا جبل فتیح مربی خود

حنظل بن صفوان را (وَثَمُودَ ۙ) وقوم ثمود صالح عم را (وَعَادٌ وَفِرْعَوْنُ) وقوم عاد هود عم را وقوم فرعون موسی عم را (وَإِخْوَانُ لُوطٍ ۙ وَأَصْحَابُ الْأَيْكَةِ) وبرادران لوط یعنی اصحاب ایکه مر شعیب عم را (وَقَوْمُ تُبَّعٍ ۚ) وقوم تبع همیر تبع عم را و در سورهٔ دخان اشمرٔ از حکایت وی گذشت و اخبار باقی انبیای مذکور هریک در محل خود مسطور شده (كُلٌّ) هر ایشان (كَذَّبَ الرُّسُلَ) تکذیب کردند پیغمبر ا از بر اکه انبیا مصدق یکدیگر اند پس تکذیب یکی از ایشان تکذیب هر ایشان باشد چون تکذیب کردند (فَحَقَّ وَعِيدِ ۝) پس سام شد و فرود آمد بر ایشان وعید من یعنی آنچه وعده کرده بودم از عذاب (أَفَعَيِينَا) آیا عاجز شده ایم و رنج یافته (بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ ۚ) بآفرینش اول خلق تا فرو مانیم در آفرینش ثانی مشرکان که معترف بودند بآنکه حق تعالی مبدع خلق است ند اول پس می فرماید که کسی که قادر بود بر آفرینش جمعی بی ماده و مدد چرا توانا نبود بر اعادهٔ ایشان به جمیع مواد و روحیات بآن و بی شبهه ما بران قادر و قوت داریم (بَلْهُمْ) بلکه کافران (فِي لَبْسٍ) در شک و شبهه اند بسبب وساوس شیطانی (مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ ۝) از آفرینش نو یعنی بعث و حشر و نشر چه آنرا مخالف عادت می بینند * و در خلق جدید محققان را نکتهای نازک و سخنان لطیف و دقیق هست و در بعضی ازان در تفسیر همین آیت از جواهر التفسیر اطلاع توان یافت (وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ) و بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را (وَنَعْلَمُ) ۱۶ ع
و می دانیم (مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ ۚ) آنچیزرا که وسوسه می کند مر او را بدان نفس او از اندیشهای بد (وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ) و ما نزدیک تریم بسوی انسان (مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ ۝) از رگ جان وی بوی و این نزدیکی بوی بعلم و قدرت است نه بمکان و مسافت ما در وی فرمود که حبل الورید رگیست متصل دل و علم خدای بنده نزدیک تر است از علم دل وی بوی و گفته اند ما نزدیک تر ایم بحال وی از کسی که نزدیک تر باشد از حبل الورید بوی صاحب بحر الحقایق گوید که حبل الورید اقرب اجزای نفس انسانی است بوی پس در ین سخن ایمای است بآنکه حق سبحانه ازان بنده اقرب است پس چنانچه انسان هرگاه که خود را طلبد بیابد حق را نیز هرگاه که جوید یابد و از اسالک عباد ی عن فانی قریب

در زبور آمده که الا من طلبنی وجدنی

* مثنوی *

* بحن اقرب گفت من حبل الورید * * تو فگنده تیر فکرت را بعید *
* ای کمان و تیر ها بر ساخته * * صید نزدیک تو و انداخته *

و باید دانست که قرب حق بی چون و بیچگونه باشد ای عزیز کینیت قرب جان را که پیوسته است

بتن در نمی توان یافت و قرب حق را که از کیفیت متقدس و منزه است چگونه ادراک توان کرد و هم در مثنوی مذکور است

نظم

* قرب بی چون است جانت را ل تو * * قرب حق را چون بدانی ای عمو *
* قرب نی بالای و پستی رفتن است * * قرب حق از قید هستی رستن است *

در کشف الاسرار آورده است که قرب بنده بحق آن است که فرمود واسجد واقترب و در احادیث قدسیه وارد است که لایزال العبد یتقرب الی بالنوافل و این قرب اول بایمان است و تصدیق و آخر باحسان است و تحقیق یعنی مقام مشاهده که ان تعبد الله کانک تراه و قرب حق مر بنده را دو قسم است یکی که فرق خلق را بعالم و قدرت و هو معکم اینما کنتم دیگر خواص درگاه را بخصایص بروشواهد لطف که و نحن اقرب الیه من حبل الورید اول او را قربی دهد غیبی تا از جهانش برهاند پس قربی بخشد حقیقی تا از آب و گلش باز برد و از هستی موهوم بنده می کاهد و بهستی اصلی ظهور زیاده می کند چنانکه در اول خود بوده در آخر هم خود باشد اینجا علایق مرتفع و اسباب منقطع و رسوم باطل و حدود متلاشی و اشارات متناهی و عبارات منتفی و حق یکتا و بخود باقی ماند

نظم

* موج بحر لمن الملک بر آید ناگاه * * غرق گردند در ان بحر چه درویش و چه شاه *
* خرمن هستی موهوم چنان سوزاند * * آتش عشق کزو دانه نماند نی کاه *

(اذ یتلقی المتلقیان) یاد کن چون فرا گیرند دو فرشته فرا گیرنده اقوال و افعال و اعمال مکلفان را و بنویسند (عن الیمین) از جانب راست نشینی (وعن الشمال قعید ۵) و از جانب چپ نشینی یعنی این دو ملک موکل بر راست و چپ بنده نشسته نگهبان وی باشند (ما یلفظ) بیرون نیفگند از دهن خود (من قول) هیچ سخنی یعنی متکلم نشود بچیزی (الا لدیه) مگر نزدیک او (رقیب) نگهبانی خود (عتید ۵) آماده که فی الحال بنویسد در لباب آورده که در حکمت ادلی مذکور است که عجب میدارم از پسر آدم که دو ملک موکل بر دندانهای پیش او نشسته اند زبان او قلم ایشان است و آب دهن او مداد ایشان چگونه در مالا یعنی سخن گوید و حال آنکه می گوید و مالا یعنی بسیار می گوید و در حدیث آمده است که من حسن اسلام المرء ترکه مالا یعنیه

نظم

* ابلهی از صرفهٔ زر می کنی * * صرفه گفتار کن ار می کنی *
* مصلحت تست زبان زیر کام * * تیغ پسندیده بود در نیام *

ملکین بدین نوع نگهبان بنده اند و بد و نیک او در قید کتابت می آرند که ناگاه اجل برسد (وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ) و بیاید بیهوشی مرگ (بِالْحَقِّ ط) بامرخدای که درست و راست است و گویند مرا در (ذٰلِكَ) این مرگ است (مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۝) آنچه بودی که تو از ان که می گریختی و می ترسیدی و او را مگر وه داشتی (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ط) و دمیده شود در صور نوبت دوم و بدین نفخه مردگان زنده شده از قبرها برآیند ملایکه گویند (ذٰلِكَ) این روز است (يَوْمُ الْوَعِيدِ ۝) روزی که خلقان را بدان وعید می کردند یعنی می ترسانیدند (وَجَاءَتْ) و می آید در روز محشر بعرصهٔ حشر (كُلُّ نَفْسٍ) هر کسی (مَّعَهَا سَائِقٌ) با او رانده یعنی فرشته که او را بموقف حساب میراند (وَشَهِيدٌ ۝) و با او گواه که بر اعمال نیک و بد او گواهی می دهد و آن هم فرشته باشد یا جوارح او نه از خلق قرار میدهند پیش ت بد انکار متصور و هر کس از حق تعالی خطاب می رسد که (لَقَدْ كُنْتَ) بدرستیکه بودی تو در دنیا (فِي غَفْلَةٍ) در بی خبری (مِّنْ هٰذَا) از این روز (فَكَشَفْنَا عَنْكَ) پس برداشتم از دیدهٔ تو (غِطَاءَكَ) پوشش جهل و غفلت ترا تا برچ شنده بودی معاینه بینی (فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ) پس دیدهٔ تو امروز بسبب کشف حجاب از و (حَدِيدٌ ۝) تیز است و گفته اند بینائی اینجا بمعنی دانائی است یعنی آنچه بر تو پوشیده بود از احوال بعث و حشر امروز بتو نمودیم و بدان داناشدی (وَقَالَ قَرِينُهُ) و گوید همنشین او یعنی ملکی که بر و موکل بود (هٰذَا) این است (مَا لَدَيَّ) آنچه نزدیک من (عَتِيدٌ ط) حاضر است یعنی دفتر اعمال او پس خطاب رسد بسایق و شهید که (أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ) بیفگنید در دوزخ (كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ لا) هر کافری ستیزنده که گردن کش باشد (مَّنَّاعٍ لِّلْخَيْرِ) منع کننده مر خیر را یعنی باز دارندهٔ مال از حقوق منعنده و گفته اند آیت در شان ولید بن مغیره است و مراد از خیر دین اسلام است و او منع می کرد او لاد و اقربای خود را از اسلام و بصفت کفر و عناد نیز موصوف بود صفت دیگرش این (مُعْتَدٍ) در گذرنده بود از حد و الهی (مُّرِيبٍ لا) شک آرنده در وحدانیت (نِ الَّذِي جَعَلَ) آنکه گرداند یعنی شریک ساخت (مَعَ اللّٰهِ) با خدای بحق (إِلٰهًا آخَرَ) خدای دیگر (فَأَلْقِيَاهُ) پس در افگنید او را (فِي الْعَذَابِ الشَّدِيدِ ۝) در عذاب سخت جاودانی و چون خواهند که آن کافر را در دوزخ افگنند گوید مرا چه گناه است دیوی که بر من مسلط بود مرا گمراه کرد آن دیو را حاضر سازند انکار کند (قَالَ قَرِينُهُ) گوید همنشین او یعنی آن دیو که در دنیا یار وی بوده (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (مَا أَطْغَيْتُهُ) من گمراه نکردم او را و در باره او از حد در نگذاشتم (وَلٰكِن كَانَ) ولیکن بود (فِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ۝) در گمراهی دور و او را از و از ان باز نگشت (قَالَ) گوید

حق سبحانه وتعالی (لَا تَخْتَصِمُوا) مخاصمت مکنید (لَدَيَّ) نزدیک من که هیچ فایده بدین خصومت مترتب نیست (وَقَدْ قَدَّمْتُ) و بدرستیکه من پیش فرستادم (إِلَيْكُمْ بِالْوَعِيدِ ۞) بشما وعید خود در کتب خود برابر نهٔ رسل خود و خلاصهٔ شما را هیچ حجتی نماند و هیچ عذر از شما مسموع نیست (مَا يُبَدَّلُ الْقَوْلُ) تغییر داده نشود سخن (لَدَيَّ) نزدیک من یعنی وعدهٔ و وعیدی که کرده ایم بدیگران بران راه نیابد (وَمَا أَنَا بِظَلَّامٍ) و نیستم من ستم کننده (لِّلْعَبِيدِ ۞) مر بندگان که بی استحقاق ایشان را عذاب کنم (يَوْمَ نَقُولُ) یاد کن روزی را که گوید خدای خصمان بتون می خواند یعنی گوئیم ما (لِجَهَنَّمَ) مر دوزخ را (هَلِ امْتَلَأْتِ) آیا پر شدی یعنی من وعده کردم که ترا پر سازم از کفار انس و جن پر شدهٔ یا نی خدای این گوید (وَتَقُولُ) وی گوید دوزخ (هَلْ مِن مَّزِيدٍ ۞) آیا هیچ زیادتی هست این استفهام بمعنی سوال است یعنی زیاده کن حق سبحانه دیگر کافران را مر عذابی نابرشود قولی آن است که پرشود دهنی بوضع الجبار فیها قدمه فینزوی فط فط ﴿ بیت ﴾

آن قدم حق را بود کو را است شد ﴿ غیر حق گو که گمان او سست شد ﴾

امام زاهدی و بعضی دیگر از محققان بر آنند که استفهام بمعنی نفی است یعنی لا مزید یعنی پر شدم و زیادتی را گنجایش نیست (وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ) و نزدیک گردانیده شد بهشت (لِلْمُتَّقِينَ غَيْرَ بَعِيدٍ ۞) مر پرهیزگاران را تاکید است یعنی بهشت ایشان را نزدیک بود نه دور و این پیش از ان باشد که ایشانرا به بهشت برند اول بهشت را بدیشان نمایند و منازل و نعیم هریک بنظر وی در آرند تا لذتش بیفزاید پس خدای فرماید (هَٰذَا) این است (مَا تُوعَدُونَ) آنچه وعده داده شده بودید در دنیا و این را آماده کردیم (لِكُلِّ أَوَّابٍ) برای هر بازگردنده از زشتی شرک بتوحید یا از معصیت بطاعت یا باز گشته از خلق بحق (حَفِيظٍ ۚ) نگاه دارندهٔ حدود شرع بار یافت کنندهٔ امر و نهی گفته اند نگاه دارندهٔ نفس از معصیت یا محافظت کنندهٔ امر ربانی یا نگهبان انفاس و اوقات خود یعنی در هر نفسی از حق تعالی زاهل و غافل نباشد ﴿ نظم ﴾

﴿ اگر تو پاس داری پاس انفاس ﴾ ﴿ بسلطانی رسی تا نشنوی از من بپاس ﴾

﴿ ترا یک پند پیش دار هر دو عالم ﴾ ﴿ ز جانت بر نیاید بی خدا دم ﴾

(مَنْ خَشِيَ الرَّحْمَٰنَ) هر که بترسد از خدای (بِالْغَيْبِ) به پنهانی و پوشیدگی یعنی عمل خود را از خلق پنهان دارد و گفته اند نهان و آشکارا یکی باشد (وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُّنِيبٍ ۙ) و بیاید دلی باز گشته بحق یعنی اقبال کننده بطاعت و صفا بازنده از متابعت نفس پس این کس را مثال اورا گویند (ادْخُلُوهَا) در آیید

بهشت (بِسَلَامٍ ط) با ایمنی و سلامت یا تشریف یافته بسلام خدای و فرشتگان (ذٰلِكَ) این روز (يَوْمُ الْخُلُودِ ۝) روز بقای جاودانی است یعنی در این روز مرگ نباشد (لَهُمْ) مر ایشان راست یعنی مر اهل بهشت را (مَا يَشَاءُونَ) آنچه خواهند از انواع نعمتهای و اصناف لذتها (فِيهَا) در بهشت (وَلَدَيْنَا) و نزدیک ما (مَزِيدٌ ۝) زیادت است از آنچه می خواهند و اکثر برانند که مراد از مزید رویت است (وَكَمْ أَهْلَكْنَا) و بسا کسان که هلاک کردیم (قَبْلَهُمْ) پیش از ایشان یعنی از قوم تو (مِّن قَرْنٍ) از امم قرن که سبب واقع (هُمْ أَشَدُّ مِنْهُم) ایشان سخت تر بودند از کفار مکه (بَطْشًا) از روی قوت چون قوم عاد و ثمود (فَنَقَّبُوا) پس راه بیدند (فِي الْبِلَادِ ط) در شهرها یعنی و قصد بتجارت و سفر کردند و مال و متاع بسیار بدست آوردند (هَلْ مِن مَّحِيصٍ ۝) هیچ بود مر ایشان را گریزگاهی از مرگ یا پناهی از قضای خدای همین که حکم قضا نازل شد هیچ چیز و دستگیری ایشان نکرد (إِنَّ فِي ذٰلِكَ) بدرستیکه در آنچه مذکور شد در این سوره (لَذِكْرَىٰ) هر آینه پند گرفتن و یاد کردن است (لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ) مر کسی را که باشد مر او را دلی متفکر در حقایق اخبار یا عقلی از خواب غفلت بیدار کننده یا سمعی روح از شبلی قدس سره نقل می فرماید که موعظهٔ قرآن را دلی می باید حاضر مانند اگر طرفة العین غافل نشود (أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ) یا کسیکه القای سمع کند یعنی گوش فرا دارد و بشنود بطریق اعتبار (وَهُوَ شَهِيدٌ ۝) و آن حاضر باشد بوقت استماع تا فهم معانی آن تواند کرد و در کتاب آورده که صاحب قلب مومن عرب است و شنوید مومن اهل کتاب است که گواهی دارد بر نبوت محمد صلعم و شیخ ابو سعید خراز قدس سره فرموده که القای سمع بوقت شنیدن قرآن چنان می باید که گویا از پیغمبر صلعم می شنود پس دو فهم بالاتر دو چنان داند که از جبرئیل علیه السلام استماع می کند پس فهم را باید تر دو چنان داند که از خدای می شنود و شیخ الاسلام قدس سره فرموده که این سخن تمام است و بیان در قرآن گواهی است و ان لفظ شهید است چه شهید آنرا گویند که حاضر باشد و از گوینده بشنود نه از خبر دهنده چه غالب از مخبری شنود و حاضر از متکلم و از امام جعفر صادق رض منقول است که تفکر ارمی کردم قرآنرا تا وقتیکه از متکلم او شنودم (وَلَقَدْ خَلَقْنَا السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ) و بدرستیکه ما بیافریدیم آسمانها و زمین را (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) در شش روز از یکشنبه تا در شنبه (وَمَا مَسَّنَا) و نرسید ما را در آفرینش ایشان (مِن لُّغُوبٍ ۝) هیچ رنج و ماندگی و قول یهود است که گفتند روز شنبه استراحت کرد آورده اند که رنگ مبارک حضرت رسالت پناه صلعم بعد از استماع استراحت یوم السبت سرخ شد از شدت غضب آیت آمد که (فَاصْبِرْ) پس شکیبائی کن (عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ)

بر آنچه می گویند بعد تو یا بر منکر شرکان بر انکار بعث یا هر چه دون این بار ۀ تو از ایشان بصبر و گرد تو چون نسبت تو سحر و شعر و جنون کنند و آنچه در حق من می گویند از اتخاذ ولد و شریک (وَسَبِّحْ) و نماز گزار (بِحَمْدِ رَبِّكَ) با مر پروردگار تو (قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ) پیش از بر آمدن آفتاب که نماز بامداد است (وَقَبْلَ الْغُرُوبِ ۞) و پیش از فرو شدن وی که نماز دیگر یعنی پسین است (وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ) و در بعضی از شب پس نماز کن برای او که نماز شب مر و خفتن است (وَأَدْبَارَ السُّجُودِ ۞) و نماز کن پس از سجدها امام زاهد رح از مرتضی علی کرم الله وجهه نقل می کند که او بعد از سجود دو رکعت است بعد از تمام شام و گفته اند و تر است بعد از عشاء یا نوافل بعد از مکتوبات (وَاسْتَمِعْ) او گوش فرا دار و بشنو قرآن را (يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ) روزی که ندا کند ندا کننده یعنی اسرافیل ع (مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ ۞) از جای نزدیک بآسمان یعنی صخرۀ بیت المقدس که از بیر زمین بهزده میل بآسمان نزدیک تر است و گفته اند مکان قریب بدان معنی است که آواز او بهمه جا رسد و از هیچ موضع دور نبود و دور تر است که اسرافیل ع بر بالای صخره ایستاده است در گوش کند و گوید ای استخوانهای ریزیده و ای گوشتهای از هم رفته و ای موهای پریشان شده خدای تعالی می فرماید که هر جمع شوید برای قضاء و جزا (يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ) روزی که بشنوند صیحۀ بعث را که نفخ ثانیه است (بِالْحَقِّ ط) آن چیزی که حق است یعنی بعث و گویند شنوندگان را (ذَٰلِكَ) این روز (يَوْمُ الْخُرُوجِ ۞) روز بیرون آمدن است از قبور (إِنَّا نَحْنُ) بدرستیکه ما (نُحْيِي) زنده می کنیم مردگان را یعنی نطفۀ مرده را حیات می دهیم (وَنُمِيتُ) و می میرانیم در دنیا (وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ ۞) و بسوی ما است باز گشت ایشان دیگر باره که بجای حساب زنده می سازیم ایشان را (يَوْمَ تَشَقَّقُ الْأَرْضُ) یاد کن آن روز را که بشکافد زمین و دور شود (عَنْهُمْ) از آدمیان یعنی مردگان پس بیرون آیند از قبرها (سِرَاعًا ط) شتابندگان بسوی ندا کننده (ذَٰلِكَ) این احیای ایشان از قبور (حَشْرٌ) جمع کردنی است و برانگیختنی (عَلَيْنَا يَسِيرٌ ۞) بر ما آسان (نَحْنُ أَعْلَمُ) ما داناتریم (بِمَا يَقُولُونَ) بآنچه می گویند کافران از انکار قیامت و افترا بر حق من و سخنان بیهوده در بارۀ تو (وَمَا أَنْتَ عَلَيْهِمْ) و نیستی تو بر ایشان (بِجَبَّارٍ ق) مسلطی که بقهر جبر ایشان را بر ایمان داری (فَذَكِّرْ) پس پند بگوی (بِالْقُرْآنِ) بمواعید قرآن (مَنْ يَخَافُ وَعِيدِ ق) کسی را که ترسد از وعید من چه بند نگیرند بر آنجا جز ترسندگان راه حق.

سورة الذاريات مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞) وهي ستون آية ۱۸

ع (وَالذَّارِيَاتِ ذَرْوًا ق) حق سبحانه و تعالی قسم یاد می فرماید به پراگندگان خاک و غبار آن پراگندنی دانه را از کاه

جدا کنندگان یا ملایکه که برانگیزندگان باد باشند (فَالْحَامِلَاتِ وِقْرًا) پس برداشتندگان بار گران یعنی ابرها که باران گران دارند یا ملایکه که ابرها بردارند (فَالْجَارِيَاتِ) پس روندگان (يُسْرًا) رفتنی بآسان یعنی کشتیهای جاری یا کواکب که در منزل خود جویان دارند (فَالْمُقَسِّمَاتِ أَمْرًا) پس بخشش کنندگان کار یعنی فرشتگان که تقسیم امور امطار و ارزاق و غیر آن متعلق بایشان است و گفته اند مراد چهار فرشته مقرب اند که هریک بمی نامزد شده و جبرئیل هم بوحی و میکائیل هم برحمت و تقسیم ارزاق و عزرائیل بموت و اسرافیل هم بنفخ صور حق سبحانه و تعالی بدین آشیای عجیب و اشیای غریب روزگار را قسم یاد می کند جواب ایشان (إِنَّمَا تُوعَدُونَ) جز این نیست که آنچه وعده داده شده اید بدان از حشر و نشر و ثواب و عقاب (لَصَادِقٌ) هر آینه راست و درست است و دروغ هیچ خلافی نیست (وَإِنَّ الدِّينَ) و بدرستیکه روز جزا و حساب (لَوَاقِعٌ) هر آینه بودنی است بی شک و شبهه (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ) و سوگند بآسمان که خداوند شدت و استحکام است یا بازینت تمام و یا بصورت نیکو و خوش آینده یا خداوند راهها است یعنی طرق کواکب که مسیر ایشان است و در تبیان آورده که ابن عباس رض نقل می کند که مراد آسمان هفتم است و حق تعالی بدو سوگند یاد می کند که (إِنَّكُمْ) بدرستیکه شما ای اهل مکه (لَفِي قَوْلٍ مُخْتَلِفٍ) هر آینه در گفتار مختلفید نسبت بپیغمبر من عم یعنی گاهی شاعرش گوئید و وقتی ساحر و زمانی کاهن و گاهی مجنون بقول شما در میان قرآن مختلف است او را ساحری خوانید و شعر و کهانت و مفتریی و اساطیر الاولین می گوئید (يُؤْفَكُ) گردانیده شود (عَنْهُ) ایمان بمحمد یا از قرآن (مَنْ أُفِكَ) آن کس که گردانیده شده است در علم خدا بحکم قدر و قضا از ایمان و قرآن یعنی هر که در علم خدا چنین است که محروم باشد از ایمان بکتاب و پیغمبر عم هر آینه محروم است

* بیت *

* دلها همه مجروح و جگرها همه خون است * تا حکم ازل در حق هر کس چون است *

(قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ) لعنت کرده شده اند دروغ گویان از اصحاب قول مختلف مراد زمره متنبیان اند که در وقت ورود قوافل بر عقبات مکه نشستندی و بهر یک مهم حضرت هم نوعی دیگر بیافتندی و دروغ باز گفتندی و مراد ما نزد از صحبت وی باز داشتندی حق تعالی ایشان را لعنت کرد و فرمود (الَّذِينَ هُمْ) دروغ گویان آنانند که ایشان (فِي غَمْرَةٍ) در جهالت و نهایت غفلت (سَاهُونَ) غافلانند از اوامر و نواهی (يَسْأَلُونَ أَيَّانَ يَوْمُ الدِّينِ) می پرسند از پیغمبر و مومنان که کی خواهد بود روز جزا که خدای شما سوگند یاد کرد ان الدین لواقع این سخن را از روی تکذیب و استهزا می گفتند حق سبحانه فرمود که جزا

واقع است (یَوْمَ هُمْ) روزی که کافران (عَلَی النَّارِ) بر آتش دوزخ (یُفْتَنُونَ ۝) سوخته شوند و بدان معذب گردند، خزنهٔ دوزخ ایشان را گویند (ذُوقُوا) بچشید (فِتْنَتَکُمْ ط) عذاب خود را (هٰذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ) این است آنچه بود به شما که در دنیا آن یعنی بر سبیل آن (تَسْتَعْجِلُونَ ۝) شتاب می نمودید و می گفتید متی ۱۲ ـ حد که (اِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و معصیت در آن روز (فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ لا) در بوستانها باشند و چشمهای روان یعنی بوستانها که متصل باشد بر آبهای جاری (اٰخِذِينَ) پذیرندگان و فراگیرندگان (مَا اٰتٰىهُمْ رَبُّهُمْ) آنچیزی را که بفضل خود عطا کرده است بدیشان پروردگار ایشان از ثواب اعمال و اقوال (اِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستیکه ایشان بودند (قَبْلَ ذٰلِكَ) پیش از دخول بهشت (مُحْسِنِينَ ط) نیکوکاران و فرمان بردارین (كَانُوا قَلِيلًا مِنَ الَّيْلِ) بودند که اندکی از شب (مَا يَهْجَعُونَ ۝) خواب نکردی یعنی اکثر شب بعبادت مشغول شدندی انس رض فرمود که میان مغرب و عشا بتطوع نماز گزاردندی و از ابن عباس رض منقول است که کم شبی بود که بگذشتی بر ایشان مگر که نماز گزاردندی در اول یا در اواسط یا در آخر آن و اشهر آن است که خواب کردند تا نماز خفتن نگزاردندی و وقت آن را دراز کشیدندی تا مغرب (وَبِالْاَسْحَارِ) و بودندی که بسحرها (هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ ۝) ایشان استغفار می کردندی یعنی باوجود خواب اندک و طاعت بسیار چون طاعت سحر ظاهر شدی استغفار کردندی بران وجه که گویا بهر شب بار تکلف چرا ایم اشتغال نموده اند و ازان حسابی نداشته ✱ بیت ✱

✱ طاعت ناقص ما موجب غفران نشود ✱ تا ندهیم گرد و علت عصیان نشود ✱

(وَفِي اَمْوَالِهِمْ) و در مالهای ایشان (حَقٌّ) نصیبی و بهره بود (لِلسَّائِلِ) مر خواهنده را (وَالْمَحْرُومِ ۝) و بی بهره را و محروم مستحق باشد که از کسبی چیزی نخواهد و مردم گمان برند که او تونگر است و صدقه بوی ندهند یا کسی که کشت و زرع و یا نقصان رسیده یا فقیری که به خزان مبتلا بود و یا مواشی که خداوند او را نفقه ندهد و بر هر تقدیر ایشان در مال خود حقی مقرر کرده بودند خواهنده و ناخواهنده را (وَفِي الْاَرْضِ) و در زمین (اٰيَاتٌ) نشانها است برای استدلال بر قدرت الهی (لِلْمُوقِنِينَ ۝) مر یقین گمانان را و بعضی ازان آیات بر روی زمین معادن است که انواع جواهر ازان استخراج می کنند و نباتات از بقول و حبوب و اشجار و اصناف آن حیوانات از بهایم و سباع و حشرات و انواع آن و در نفس زمین اختلاف اجزا در کیفیات خواص و منافع (وَفِي اَنْفُسِكُمْ ط) و نشانها است در نفسهای شما (اَفَلَا تُبْصِرُونَ ۝) آیا نمی بینید اصناف بهمی امراست یعنی بنظر عبرت در نگرید و علامت کمال صنع در زلت خود مشاهده کنید چه در عالم هیچ چیز

نباشد الا کہ نمونہ از ان در نہاد شما بود و با وجود آن متفرد بہ بہشت حسن و ترکیبات خوش و منظرہای دلکش و تمکن از افعال خریدہ و استنباط صنایع مخترعہ و استجماع کمالات متنوعہ در خفایق عالم مذکور است کہ ہر کہ این آیت ہا در نفس خود نہ بیند و در صفحہ وجود آثار قدرت مطالعہ ننماید حظ خود را ضایع کردہ باشد و از زندگی بہرہ نیابد

* نظم *

* نظری بسوی خود کن کہ تو جان دلربائی * * مفگن بخاک خود را کہ تو از بلند جائی *

* تو ز چشم خود نہانی تو کمال خود چہ دانی * * چو در از صدف برون آی کہ تو پس گران بہائی *

(وَفِي السَّمَاءِ) و در آسمان است (رِزْقُكُمْ) روزی شما یعنے اسباب رزق کہ باران است یا آنچہ قسمت یافتہ از روزی شما مکتوب است بر لوح محفوظ و بعضے گفتہ کہ لوح در آسمان چہارم است (وَمَا تُوعَدُونَ ۝) و دیگر در آسمان است آنچہ شمار او حدہ داد اندازہ ثواب چہ بہشت و نعیم آن در آسمان ہفتم باشد نزدیک سدرۃ المنتہی (فَوَرَبِّ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ) پس بہ پروردگار آسمان و زمین سوگند است کہ (إِنَّهُ لَحَقٌّ) بدرستیکہ آنچہ گفتہ شد از امر روزی و ثواب ہر آینہ راست است (مِثْلَ مَا أَنَّكُمْ تَنْطِقُونَ ۝) مانند آنکہ شما سخن می گوئید یعنے چنانکہ شک نیست در سخن گفتن شما شک نیست در روزی دادن من (هَلْ أَتَاكَ) بدرستیکہ آمد بتو (حَدِيثُ ضَيْفِ إِبْرَاهِيمَ) سخن مہمانان ابراہیم ع و آن یازدہ فرشتہ بودند کہ باہلاک قوم لوط ع فرو آمدہ بودند و در بیان آوردہ کہ آن چہار ملک بودند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل ع (الْمُكْرَمِينَ ۝) مہمانان گرامی کردہ شدہ نزدیک خدای یا نزدیک ابراہیم ع کہ بنفس خود قیام فرمود بخدمت ایشان (إِذْ دَخَلُوا عَلَيْهِ) یاد کن چون در آمدند مہمانان بر ابراہیم ع (فَقَالُوا) پس گفتند (سَلَامًا ط) سلام کردیم بتو سلام کردنی (قَالَ) گفت ابراہیم (سَلَامٌ ج) سلام بر شما و شما (قَوْمٌ مُنْكَرُونَ لا) گروہید ناشناختہ شدہ یعنے ہرگز چون شما قومی ندیدہ ام در صورت و قامت مرا بگوئید کہ چہ کسانید گفتند مہمانانیم (فَرَاغَ) پس باز گشت ابراہیم ع (إِلَىٰ أَهْلِهِ) بسوی اہل خود بر وجہی کہ ایشان ندانستند کجا میرود (فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ لا) پس بیاورد گوسالہ فربہ بریان کردہ (فَقَرَّبَهُ) پس نزدیک گردانید آنرا (إِلَيْهِمْ) بدیشان یعنے در پیش ایشان نہاد ایشان بدان میل نکردند (قَالَ أَلَا تَأْكُلُونَ ۝) گفت آیا نمی خورید ازین یعنے بخورید ایشان گفتند نمی خوریم (فَأَوْجَسَ) پس در خاطر گذشت (مِنْهُمْ) از ایشان (خِيفَةً ط) ترسی یعنے دل سیار ترسش بیم کرد از آنکہ مبادا دزدان باشند و قصدی کنند چہ در آن روزگار کسی کہ با کسی دشمنی داشتی طعام وی نخوردی چون

ع ١٩

ملایکه از ابراهیم علیه السلام اثر خوف مشاهده کردند (قَالُوا لَا تَخَفْ) گفتند مترس که ما فرستادگان خدائیم بابراهیم علیه السلام قوم خود چرا پیشتر نگفتید تا من این گوساله را نمی کشتم و ایشان را در جدا نمی کردم چون این سخن بشنید گوساله بریان را دید گوساله زنده شد و برجست و فریاد کنان روی بجانب مادر نهاد و مطلقا ارض در پیش او ایستاده این حال را مشاهده کرد ابراهیم علیه السلام از این صورت متعجب شد و فرشتگان دیگر باره سخن آغاز کردند (وَبَشَّرُوهُ) و بشارت دادند مر او را (بِغُلَامٍ عَلِيمٍ) بپسری دانا یعنی بتولد پسری اسحاق نام از زوجه که چون بسن بلوغ رسد عالم شود (فَأَقْبَلَتِ امْرَأَتُهُ) پس روی بجانب زن او یعنی ساره ارض (فِي صَرَّةٍ) در صیحه و می گفت الها الایا این کلمه بود در لغت ایشان که بوقت تعازم امور بزبان رانند (فَصَكَّتْ) پس طپانچه زد (وَجْهَهَا) روی خود را چنانچه زنان در وقت تعجب کنند (وَقَالَتْ) و گفت آیا بزاید (عَجُوزٌ عَقِيمٌ) پیرزنی نازاینده قَالُوا كَذَٰلِكِ گفتند فرشتگان همچنین بشارت دادیم ترا (قَالَ رَبُّكِ) گفته است خدای تو و ما از قول او خبر دادیم (إِنَّهُ هُوَ الْحَكِيمُ) بدرستیکه او حکم کننده است بولد مر ترا (الْعَلِيمُ) دانا ترا است بعقیمی تو و هر که محکم کار و دانا بود هر آینه قادر باشد بر اصلاح تو

* نظم *

* کسی کو بکار تو دانا بود * * بر انام آن هم تو انا بود *

* بجز در گهش رو مکن سوی کس * * مراد دل خویش او خواه و بس *

چون ابراهیم علیه السلام دانست که ایشان فرشتگانند و فرود آمدن ایشان مدان جمعیت جز بکاری عظیم نخواهد بود (قَالَ فَمَا خَطْبُكُمْ) گفت پس چیست کار بزرگ شما (أَيُّهَا الْمُرْسَلُونَ) ای فرستاده شدگان (قَالُوا) گفتند (إِنَّا أُرْسِلْنَا) بدرستیکه ما فرستاده شده ایم (إِلَىٰ قَوْمٍ مُجْرِمِينَ) بسوی گروهی گنهکاران یعنی کافران چه سر بر گناه کفر است ما آمده ایم (لِنُرْسِلَ) تا فرستیم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان یعنی بعد از هلاک ایشان و زیر و زبر کردن ایشان (حِجَارَةً مِنْ طِينٍ) سنگی از گل یعنی خاکی سنگ شده بپختن مانند آجر (مُسَوَّمَةً) سنگ نشان کرده شده (عِنْدَ رَبِّكَ) نزدیک پروردگار تو (لِلْمُسْرِفِينَ) برای از حد بیرون برندگان در کفر و فجور آورده اند که آن سنگها معلم بود و بخطوط سیاه و سفید یا نام هر کسی نوشته که بدان هلاک شود و این سنگها بر ایشان بارید شد بعد از هلاک ایشان و اصح آن است که آن سنگها بر همی فرود آمد از ایشان که در آن شهر نبودند نه هر کس بدان سنگ باران هلاک شدند و چون ابراهیم علیه السلام معاودم فرمود که بسوی قوم که هلاک کردن قوم لوط علیه السلام دل مبارکش خوش شد و باز آرامش یافت یعنی لوط علیه السلام تمام شد که آیا حال او در ان بنا چگونه گذرد ملایکه گفتند غم مخور که لوط علیه السلام و دختران او

نجات خواهند یافت (فَأَخْرَجْنَا) پس ما بیرون خواهیم آورد (مَنْ كَانَ فِيهَا) هر که باشد در دیهای موتفکه (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ۞) از گرویدگان (فَمَا وَجَدْنَا) پس ما نخواهیم یافت (فِيهَا) در آن قری (غَيْرَ بَيْتٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ۞) غیر یک خانه از مسلمانان که لوط است عم و دختران او و گفته اند یک پس از ان قوم با لوط عم ایمان آورده بود در مدت بیست سال (وَتَرَكْنَا) و بگذاشتیم (فِيهَا) در دیها (آيَةً) علامتی از عذاب (لِلَّذِينَ) برای عبرت آنانکه (يَخَافُونَ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ط) بترسند از عذاب دردناک و آن علامت آبهای سیاه و متقلب دیار قوم لوط عم است (وَفِي مُوسَىٰ) و در قصهٔ موسی عم نیز آیتی است مر متعظان را (إِذْ أَرْسَلْنَاهُ) چون فرستادیم او را (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ) بسوی فرعون (بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ۞) به حجتی روشن چون ید بیضا و عصا (فَتَوَلَّىٰ) پس برگشت فرعون (بِرُكْنِهِ) بقوت خود یعنی بسبب آنچه متقوی بود بآن از خزانه و لشکر و اعراض کرد از ایمان (وَقَالَ سَاحِرٌ) و گفت موسی جادو است (أَوْ مَجْنُونٌ ۞) یا دیوانه است که عاقبت کار خود نمی اندیشد محققان گفته اند طعن وی بموسی عم دلیل کمال جهل او است چه او را بدو چیز متضاد طعن کرده است که سحر را عقلی تمام و ذهنی دراک و ذکائی دران فن باید و دیوانگی دلیل زشت متمثل است و کمال متمثل و زوال آن متضاد اند پس چون فرعون برگشت از موسی عم و بر و طعن زد و قوم وی بران متفق بودند (فَأَخَذْنَاهُ) پس گرفتیم او را بانضب خود (وَجُنُودَهُ) و لشکر او را (فَنَبَذْنَاهُمْ) پس بیفگندیم ایشان را (فِي الْيَمِّ) در دریا یعنی غرق ساختیم (وَهُوَ) و آن فرعون (مُلِيمٌ ۞) مستحق ملامت بود یا ملامت کنندهٔ خود را که چرا اعراض کردم از موسی عم و بر و طعن زدم و بدین سبب گفت آمنت انه لا اله الا الذی آمنت به بنو اسرائیل (وَفِي عَادٍ) و در هلاک قوم عاد عبرتی است مراهل اعتبار را (إِذْ أَرْسَلْنَا) چون فرستادیم (عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ ۞) بر ایشان بادی بی نفع و بی خیر را یعنی بادی که آبستن نکند درخت را و برندارد ابر را (مَا تَذَرُ) نگذاشت آن باد (مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ) هیچ چیز را که بگذشت (عَلَيْهِ) بران (إِلَّا جَعَلَتْهُ) مگر آنکه گردانید آن چیز را (كَالرَّمِيمِ ۞) مثل گیاه خشک شده یا استخوان کهنه ریزیده (وَفِي ثَمُودَ) و در قصهٔ قوم ثمود نیز آیتی است مر خایفان را (إِذْ قِيلَ لَهُمْ) چون گفته شد مر ایشان را بعد از تکذیب صالح عم و عقر ناقه که شما (تَمَتَّعُوا) برخورید از زندگانی خود و نفع گیرید از عمل (حَتَّىٰ حِينٍ ۞) تا هنگام عذاب که بعد از گذشتن سه روز خواهد بود (فَعَتَوْا) پس سرکشیدند (عَنْ أَمْرِ رَبِّهِمْ) از فرمان آفریدگار خود و بدار ک حال مشغول نگشتند (فَأَخَذَتْهُمُ الصَّاعِقَةُ)

پس بگرفت ایشان را عذاب هلاک کننده بعد از سه روز (وَهُمْ يَنظُرُونَ ۝) و ایشان انتظار می بردند و مراد از عذاب صیحهٔ جبرئیل هم است چنانکه غیر از این مرة گذشت (فَمَا اسْتَطَاعُوا) پس نتوانستند (مِن قِيَامٍ) از برخاستن کنایت است از عجز ایشان یعنی نتوانستند بپا شوند بر قیام که برخیزند و از عذاب بگریزند یا طاقت آن نداشتند که قیام نمایند باصلاح مهم خود و دفع عذاب خود بکوشند (وَمَا كَانُوا مُنتَصِرِينَ ۝) و نبودند انتقام کشندگان از یاری دهندگان مر یکدیگر را و دفع عذاب (وَقَوْمَ نُوحٍ) و هلاک کردیم قوم نوح را هم (مِّن قَبْلُ ط) پیش از قوم عاد و ثمود (إِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستیکه ایشان بودند (قَوْمًا فَاسِقِينَ ۝) گروهی بیرون رفتگان از دائرهٔ استقامت بسبب کفر و عصیان (وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا) و آسمان را بنا کردیم (بِأَيْدٍ) بقوت الوهیت و گفته اند قوتی که بر آفرینش آن داشتیم (وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ ۝) و ما توانائیم بر بنای آن یا گشاده کننده ایم روزی را بر بندگان چنانچه گشاده ساخته ایم آسمانرا (وَالْأَرْضَ فَرَشْنَاهَا) و بگسترانیدیم زمین را (فَنِعْمَ الْمَاهِدُونَ ۝) پس نیک گسترانیده ایم ما (وَمِن كُلِّ شَيْءٍ) و از هر جنسی از اجناس موجودات (خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ) بیافریدیم دو نوع که یکی مر دو نوع دیگر است یا بحسب شکل چون مرد و زن یا بحسب تضاد چون نور و ظلمت یا بسبب تعاقب چون لیل و نهار یا بطریق مخالفت چون رطب و یابس و همچنین قیاس باید کرد که سماء و ارض و سهل و جبل و بر و بحر و کفر و ایمان و شقاوت و سعادت و شادی و صیف و جن و انس و از صفات چون علم و قهر و جبن و شجاعت وجود و بخل و مانند آن است حق و باطل حار و مرطوب و صحت و بیمار فقر و ضحک و بکاء و فرح و غم و موت و حیات و هلم جرا (لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ ۝) باشد که شما پند پذیر شوید و دانید که وحدانیت و فردانیت صفت من است زیرا که تعداد از خواص ممکنات است و من واجب بالذات ام و واجب قابل تعداد و انقسام نیست * نظم *

* ذاتش از قسمت و تعدد پاک * * وحدت او منقدس از اشراک *

* از حد دم مزن که او فرد است * * کی عدد بهر فرد در خور داست *

* احد است و شمار از و معزول * * صمد است و نیاز از و مخذول *

(فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ ط) پس بگریزید در رجوع کنید بتوحید خدای یا از عذاب او بثواب او یا از معصیت او باطاعت او و از شیخ سهل تستری قدس سره منقول است که بگریزید بوی از ماسوای وی و در بحر المخایق آورده که ای کسانیکه بگریخته اید از خلق بسبب تعلق در حق گریزید بانقطع تعلق و سخن امام قشیری رح راجع بآن است که از وصف خود بوصف حق گریزید بلکه از خود فرار کنید و باحق قرار گیرید * بیت *

* هیچ من در تو بنا و نیخت که از تو و نگریخت * هیچ کس باتو نه پیوست که از تو نه برید *

(إِنِّي لَكُم) بدرستیکه من مر شمارا (مِّنْهُ) از خدای (نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝) بیم کننده ام آشکارا بیان کننده آنچه از ان حذر باید کرد (وَلَا تَجْعَلُوا) و نگردانید و مپرستید (مَعَ اللَّهِ) با خدای بحق (إِلَٰهًا آخَرَ) معبودی دیگر (إِنِّي لَكُم) بدرستیکه من شمارا (مِّنْهُ) از خدای و در عبادت بخدا و (نَذِيرٌ) ترسنده ام (مُّبِينٌ ۝) گوید او پدر ا (كَذَٰلِكَ) همچنانکه قوم تو ترا بسحر و جنون نسبت می کنند (مَا أَتَى الَّذِينَ) نیامد آنانکه بودند (مِن قَبْلِهِم) پیش از کفار مکه (مِّن رَّسُولٍ) هیچ فرستاده (إِلَّا قَالُوا) مگر آنکه گفتند که او (سَاحِرٌ) جادو است (أَوْ مَجْنُونٌ ۝) یا دیوانه است اگر معجزه بایشان نمود همی او را ساحر خواندند و اگر از بهت و حشر خبر داد قول او را سخن اهل جنون تشبیه کردند (أَتَوَاصَوْا) آیا وصیت کرده اند پیشینان مر این پیشینیان را (بِهِ) بدین سخن تا اخر همین گفتند استفهام بمعنی نفی است یعنی وصیت نکرده اند (بَلْ هُمْ قَوْمٌ) بلکه ایشان گروهی اند (طَاغُونَ ۝) نافرمان و از حد در گذرندگان و طغیان ایشانرا بدین قول می دارد (فَتَوَلَّ) پس روی بگردان (عَنْهُمْ) از مکافات ایشان تا وقتیکه ما مر شوی بقتال (فَمَا أَنتَ) پس نیستی تو (بِمَلُومٍ) ملامت زده نزد خدا بسبب اعراض از ایشان و در معالم آورده که چون این آیت نازل شد حضرت رسول عم و صحابه رض غمناک گشتند که گمر وحی منقطع شد و نزول عذاب نزدیک رسید باز آیت آمد که (وَذَكِّرْ) و پند ده و تذکیر و موعظه فرو گذار (فَإِنَّ الذِّكْرَىٰ) پس بدرستیکه پند دادن (تَنفَعُ الْمُؤْمِنِينَ ۝) سود می رساند مومنانرا یعنی بعناد کافران و جحود ایشان دست از تربیت و سنان باز مدار همچنین بر تذکیر خود ثابت باش که وعظ را فوائد بسیار است و منافع بیشمار در فصول آورده که کلام مذکر باید که برده چرخشتیان باشد تا معانرا سود مند بود اول نعمت خدای عزوجل یاد مردم دهد تا شکر گزاری نمایند دوم ثواب محنت و بلا ذکر کند تا در ان شکیبائی ورزند سوم عقوبت گناهان رشمرد تا ازان باز ایستند و توبه کنند چهارم مکاید و وساوس شیطانی بیان فرماید تا ازان حذر نمایند بحکم فنا و زوال و بی اعتباری دنیا بر ایشان روشن کند تا دل در و نه نهند ششم مرگ را بیوسته یاد کند تا رفتن را آماده شوند هفتم ذکر قیامت و اهوال آنرا بگوید تا کار آنروز ساز دهشتم درکات دوزخ و انواع عقوبات آنرا بیان کند تا ازان بترسند نهم درجات بهشت و انعام نعمتهای آنرا بر شمارد تا بدان راغب گردند دهم بنای کلام بر خوف و رجا نهد یعنی گاهی از کبریای عظمت الهی سخن راند تا ازوی بترسند و وقتی از رحمت مغفرت و مهربانی او تقریر کند تا بوی امیدوار شوند پس هر موعظه که مشتمل بر ین

صحنان است سبب منتهیت مومنان است (وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ) و نیافریدیم پریان و آدمیان را
از اهل ایمان (إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ۝) مگر تا مرا پرستند یا نیافریدیم مجموع ایشان را اگر امر کنیم بعبادت و همه را
امر کرده ایم و ما امروا الا لیعبدوا الله و مجاهد گفت نیافریدیم ایشان را اگر تا مرا پرستند و همه او را می شناسند
غایتش اینکه بعضی فرمان نمی برند و برخی در عبادت شریک می گیرند و دقایق این آیت و حقایق این
اشارت حوالهٔ بحار التفسیر است (مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ) نمی خواهم از آفریدگان خود (مِنْ رِزْقٍ) هیچ روزی
(وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ ۝) و نمی خواهم که طعام دهند مرا یکی روزق دادن و اطعام صفت من است و بس
(إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ) بدرستیکه خدای او ست روزی دهندهٔ بندگان نه غیر او (ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ ۝)
خداوند توانائی استوار در قدرت خود و در تفسیر کشف در معنی قوی و متین آورده که قدرت
قاهره اش دلیل قوت بالغه گشته و شدت قوتش حجت متانت قدرت شده و نه در کارسازی
متانتش را قصوری و نه در روزی دهی بندهنوازی قدرتش را فتوری

* نظم *

* رساند رزق بر وحش کشاده * بسازد کار و بار هر که باید *
* بروزی بی نوایان را نوازد * برحمت بی کسان را کارسازد *

(فَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا) پس بدرستیکه مر آنانرا است که ستم کردند بخود بکفر یعنی اهل مکه (ذَنُوبًا) بهرهٔ از
عذاب (مِثْلَ ذَنُوبِ أَصْحَابِهِمْ) مانند بهرهٔ یاران ایشان از کفار گذشته یعنی بدیشان خواهد رسید
آنچه بدانها رسیده (فَلَا يَسْتَعْجِلُونِ ۝) پس باید که شتاب نکنند در طلب آن (فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا)
پس وای مر آنانرا که کافر شدند (مِنْ يَوْمِهِمُ الَّذِي يُوعَدُونَ ۝) از عذاب روز ایشان آن روزی
که وعده داده شده اند آن که آن روز قیامت است یا روز بدر والله اعلم بالصواب

سورة الطور مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي ثمان آية

ع ۲

(وَالطُّورِ) سوگند بکوه طور سینا یعنی جبال زبیر که موسی علیه السلام بران کلام حق سبحانه استماع کرد و گویند مراد مطلق
کوه است که او تاد ارض اند و منابع منافع (وَكِتَابٍ مَسْطُورٍ) و سوگند بکتاب نوشته شده (فِي رَقٍّ
مَنْشُورٍ) در صحیفهٔ کشاده گردد در وقت خواندن مراد بدین کتاب قرآن است یا آنچه در لوح محفوظ
نوشته شده بر من تقدیر ورق منشور مجاز بود که لوح از زمرد سبز است یا مراد الواح موسی باشد علی نبینا
و علیه السلام که در وقت کتابت بران صریر قلم می شنیده یا کتاب توریت که در ان نعت سید عالم علیه السلام
بود و یا کتاب حفظه یا کتابی که حق سبحانه و تعالی برای ملایکه نوشته که عالم ما کان و ما یکون از ان می خوانند

(وَالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ ۙ) وبحق خانهٔ آبادان یعنی کعبه و معموری آن بزیارت حاجیان و خدمت مجاوران است یا مراد بیت المعمور خانهٔ کعبه واقع شده در آسمان هفتم و عمارت او بکثرت طواف ملایکه است مرآنرا (وَالسَّقْفِ الْمَرْفُوعِ ۙ) و سوگند بسقف بلند برداشته یعنی آسمان که مجموع انوار حکمت و مخزن اسرار فطرت است یا عرش عظیم (وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ۙ) و سوگند بدریای پر برآمده یعنی بحر محیط یا مجرا لحیوان که زیر عرش است و ازان در پایان روز برقبور خواهند مارانید بعد از نفخهٔ اولی تا مردگان بنفخهٔ ثانیه ازان قبور برآیند یا بحر مسجور جهنم است و نزد ارباب تحقیق طور نفس است که کالیم قلب بران باطن سبحانه و تعالی مناجات می کند و کتاب مسطور ایمان است که در ورق منشور قلب بقلم رحمت ازلی نوشته شده که کتب فی قلوبهم الایمان و بیت معمور سر دل عارفان است که بنظر تجلیات سبحانه آبادانی یافته و سقف مرفوع روح رفیع القدر است که سقف خانهٔ دل است و بحر مسجور دلی است که بآتش محبت نافته باشد جواب قسم چیست (اِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ) بدرستیکه عذاب پروردگار تو (لَوَاقِعٌ ۙ) هرآینه بودنی است و زود آمدنی (مَّا لَهُ) نیست مرآن عذاب را (مِن دَافِعٍ ۙ) هیچ دفع کننده بلکه بهر حال واقع خواهد بود (يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ) روزی که بگردد آسمان (مَوْرًا ۙ) گردیدنی یعنی در اضطراب آید انگاه بشگافد (وَتَسِيرُ الْجِبَالُ) و روان گردد کوهها یعنی برمند و هوا چون هبا (سَيْرًا ۚ) رفتنی (فَوَيْلٌ) پس سختی عذاب (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ) مرتکذیب کنندگانرا بود که سخن خدا و رسول را بدروغ داشتند (الَّذِينَ هُمْ) آنانکه ایشان (فِي خَوْضٍ) در شروع کردن باقوال باطله که استهزا بالقرآن است و تکذیب نبی و اصحاب بعث (يَلْعَبُونَ ۝) بازی می کنند یعنی از تکاب آن می مانند از روی غفلت و سخنان بیهوده می گویند (يَوْمَ يُدَعُّونَ) بترسند از روزی که می افگند کافران را یعنی می کشندشان بعنف و قهر (إِلَىٰ نَارِ جَهَنَّمَ) بسوی آتش دوزخ (دَعًّا ۚ) کشیدنی آوردنی اند که دستهای کفار بر گردنهای ایشان بندند و پیشانیهای ایشان را بر پشت پای ایشان چسبانند و بدوزخ افکنند و گویند (هَٰذِهِ النَّارُ الَّتِي) این آن آتشی است که در دنیا (كُنتُم بِهَا) بودید که بآن (تُكَذِّبُونَ ۝) تکذیب می کردید و باور نمی داشتید و دعوی پیغمبر را سحر میدانستید (أَفَسِحْرٌ هَٰذَا) آیا سحر است این که می بینید (أَمْ أَنتُمْ) یا شما (لَا تُبْصِرُونَ ۝) نمی بینید اینچنانچه در دنیا می گفتید ما را چشم بندی کرده اند (اصْلَوْهَا) در آیید در دوزخ (فَاصْبِرُوا) پس صبر کنید بر عذاب آن (أَوْ لَا تَصْبِرُوا ۚ) یا صبر نکنید و جزع نمائید (سَوَاءٌ) یکسان است (عَلَيْكُمْ) بر شما صبر و عدم صبر یعنی قوت پرهیز و مجال گریز ندارید و ابد الاباد معذب خواهید بود (إِنَّمَا تُجْزَوْنَ) جزین نیست که پداش داده می شوید

(مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿١٦﴾) بآن چیزی که عمل می کردید در دنیا (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدرستیکه پرهیزگاران از کفر و شرک (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانها اند و چه بوستانها (وَنَعِيمٍ ﴿١٧﴾) و در نعمتها اند و چه نعمتها (فَاكِهِينَ) شادمان و لذت یابندگان (بِمَا آتَاهُمْ) بآنچه عطا کرده است ایشان را (رَبُّهُمْ ﴿١٨﴾) آفریدگار ایشان از کرامتهای جاودانی (وَوَقَاهُمْ) و باز نگاه داشته است ایشان را (رَبُّهُمْ) آفریدگار ایشان (عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿١٩﴾) از عذاب دوزخ و غرقهٔ بهشت بیوسته ایشان را می گویند (كُلُوا) بخورید از طعامهای بهشت (وَاشْرَبُوا) و بیاشامید از شرابهای بی خوردنی و آشامیدنی (هَنِيئًا) گوارنده بی تنغیص و تنقیص این پاداش است مر شما را (بِمَا كُنْتُمْ) بسبب آنچه بودید که در دنیا (تَعْمَلُونَ ﴿٢٠﴾) عمل می کردید ای مؤمنان فرموده که بهر چند وعده بکرد ار بنده است اما اصل فضل او است و اگر نه بدان است که مزد کار ما چه خواهد بود * نظم *

* ندارد فعل من آن زور و بازو * * که با فضل تو گردد هم ترازو *

* بفضل خویش طاعت کن مرا یار * * بعدل خود مکن با فعل من کار *

(مُتَّكِئِينَ) تکیه زنندگان یعنی متنعمان در بهشت تکیه زنگان باشند (عَلَى سُرُرٍ مَصْفُوفَةٍ ﴿٢٠﴾) بر تختهای بافته بزر یا بعضی بر بعضی پیوسته (وَزَوَّجْنَاهُمْ) و جفت گردانیدیم ایشان را (بِحُورٍ عِينٍ ﴿٢٠﴾) بزنان سفید روی سیاه چشم (وَالَّذِينَ آمَنُوا) و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول (وَاتَّبَعَتْهُمْ) و از پی در آمده اند ایشانرا (ذُرِّيَّتُهُمْ) فرزندان ایشان بایمان (بِإِيمَانٍ) در دین و زیشان (أَلْحَقْنَا بِهِمْ) در رتبهم بدیشان (ذُرِّيَّتَهُمْ) فرزندان ایشان را در دخول بهشت یا در وصول بدرجات ایشان یعنی اگر درجات آبا بلند باشد درجهٔ ذریت را نیز مانند آن بلند گردانیم تا چشم پدران بدان روشن گردد (وَمَا أَلَتْنَاهُمْ) و ما کم نکنیم پدران را بسبب این الحاق (مِنْ عَمَلِهِمْ) از ثواب کردار ایشان (مِنْ شَيْءٍ) هیچ چیزی یعنی فرزندان را بدرجهٔ آبا رسانیم بی آنکه نقصان بثواب ایشان رسد بلکه بفضل و کرم خود او لاد را رفعت درجهٔ ارزانی داریم شیخ الاسلام حسین مروزی از استاد خود خواجه احمد بن علی سرخسی رح نقل می کند که ایمان و عمل مر بهشت و درجات بهشت را علت نیست و وعدهٔ بهشت و درجات وی جز بر ایمان و عمل نیست و وعدهٔ ایمان و عمل جز بر فضل لم یزل نیست * بیت *

* در فضل خدا بند دل خویش مدام * * تا فضل نباشد نشود هیچ تمام *

(كُلُّ امْرِئٍ) هر مردی مکلف عاقل و بالغ (بِمَا كَسَبَ) بآنچه کرده باشد (رَهِينٌ ﴿٢١﴾) در گرو است روز قیامت یعنی وابسته است بپاداش کردار خود و از ان رهائی ندارد و بعمل دیگری مواخذه نیست

وزن کلمه نیز همین حکم دارد (وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ) و می افزائیم مرمتقیان را بیش زیاده بر آنچه دادیم ایشان را می دهیم بهر نوع که خواهند از میوها (وَلَحْمٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ ۞) و گوشت از آنچه آرزو برند (يَتَنَازَعُونَ) بایکدیگر داد و ستد کنند (فِيهَا) در بهشت یعنی بهم دهند و از هم بستانند (كَأْسًا) کاسهای ماوا از خمر بهشت و اصح آن است که اینجا کاسه خمر است تسمیهٔ شیٔ باسم ظرف یعنی هر را بنوشند خمری که (لَّا لَغْوٌ فِيهَا) هیچ سخنی بیهوده نباشد در آن یعنی در اثنای شرب آن لغو نگویند و مخاصمه نکنند چنانچه عادت فاسقان است در دنیا (وَلَا تَأْثِيمٌ ۞) و نه برهند گردند یعنی فعلی از ایشان صادر نشود که موجب اثم باشد (وَيَطُوفُ) و طواف کند (عَلَيْهِمْ) بر گرد ایشان برای خدمت (غِلْمَانٌ لَّهُمْ) خادمانی که ایشان را هست برسبیل بندگان آفریده شده (كَأَنَّهُمْ) گویا که ایشان در صفاء لطافت (لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ ۞) مروارید پوشیده و در صدف اند که دست کس بدیشان نرسیده و باد تصرف هرناکس بدیشان نوزیده و در معالم از قتاده رح نقل کرده که کسی گفت یارسول الله خادم چنین است و مخدوم چگونه خواهد بود آن حضرت عم فرمود که فضل مخدوم بر خادم همچون فضل ماه بدر باشد بر سائر کواکب و در بیان آورده که ذکور یعنی اولاد مشرکان قلمان اهل بهشت اند و اناث ایشان حور عین و اولاد مومنان با پدران خود بهمان جیأت باشند که در دنیا بوده اند و این نقل غریب است (وَأَقْبَلَ) و روی می آرند (بَعْضُهُمْ) بعضی از بهشتیان و اقبال می کنند (عَلَىٰ بَعْضٍ) بر بعضی دیگر (يَتَسَاءَلُونَ ۞) می پرسند از احوال و اعمال ایشان (قَالُوا إِنَّا كُنَّا) گویند ایشان بدرستیکه ما بودیم (قَبْلُ) پیش ازین (فِي أَهْلِنَا) در میان اهل خود (مُشْفِقِينَ ۞) ترسندگان از عذاب خدای تعالی ما از سوی قضایا از شماتت اعدا یا از عاقبت کار و خاتمت احوال (فَمَنَّ اللَّهُ) پس منت نهاد خدای (عَلَيْنَا) بر ما برحمت یا توفیق عصمت (وَوَقَانَا) و نگاه داشت ما را (عَذَابَ السَّمُومِ ۞) از عذاب آتش که همچون سموم در مسام نفوذ کند و گویند سموم نام جهنم است (إِنَّا) بدرستیکه ما (كُنَّا) بودیم (مِن قَبْلُ نَدْعُوهُ ۖ) پیش ازین در دنیا که می پرستیدیم خدای را و می خواندیم او را و دقایه از دوزخ می طلبیدیم پس وی اجابت کرد ما را (إِنَّهُ) بدرستیکه او (هُوَ الْبَرُّ) او است نیکوکار بندگان (الرَّحِيمُ ۞) مهربان بر ایشان آورده اند که جماعت مقتدمان بر عقبات که می ایستادند و حضرت رسول الله عم را نزد قوافل عرب بکهانت و جنون و شعر و سائر مثالب منسوب می ساختند و آن حضرت عم اندوهگین می شد آیت آمد که (فَذَكِّرْ) پس پند ده ای محمد بقرآن اهل مکه را و ثابت باش بران بسخنان مشرکان ملول مشو (فَمَا أَنتَ) پس نیستی تو

(بِنِعْمَتِ رَبِّکَ) بانعام پروردگار خود یعنی بحمد الله و نعمته (بِکَاهِنٍ) کاهن که خبر می دهد از غیب بی نزول وحی بر و (وَلَا مَجْنُوْنٍ ط) و نه دیوانه که عقل او پوشیده باشد یا جن او را فرو گرفته (اَمْ یَقُوْلُوْنَ شَاعِرٌ) بلکه می گویند او شاعر است نه نبی (نَتَرَبَّصُ) انتظاری می بریم بوی (رَیْبَ الْمَنُوْنِ ط) حادثهٔ روزگار را یعنی چشم می داریم مرگ او را چنانچه شعرای دیگر مردند یا امید داریم که مرگ او چون مرگ پدران او باشد یعنی زود بمیرد و ما ببری برسد (قُلْ تَرَبَّصُوْا) بگو انتظار برید مرگ مرا (فَاِنِّیْ مَعَکُمْ) پس بدرستیکه من باشما (مِّنَ الْمُتَرَبِّصِیْنَ ط) از منتظرانم یعنی انتظار هلاک شما می برم چنانچه شما منتظر هلاک من اید (اَمْ تَاْمُرُهُمْ) یا می فرماید ایشان را (اَحْلَامُهُمْ) عقلها ایشان (بِهٰذَا) باین سخنان متناقض که ترا کاهن می گویند و کهانت را فطانت لازم است و مجنون می خوانند و خود باجنون جمع نشود و بشاعرست می دهند شعر اکثری متسق مخیال باید و آن باجنون هم میدهرسی گردد پس این سخنان نه برمقتضای عقل است (اَمْ هُمْ قَوْمٌ) بلکه ایشان گروهند (طَاغُوْنَ ج) از حد در گذشتگان در عناد (اَمْ یَقُوْلُوْنَ) بلکه می گویند (تَقَوَّلَهُ ج) برساخته است قرآن را و از خود گفته و چنان نیست که ایشان می گویند (بَلْ لَّا یُؤْمِنُوْنَ ج) بلکه ایشان ایمان نمی آرند و حسد می گروند (فَلْیَاْتُوْا) پس بگو بیارید (بِحَدِیْثٍ مِّثْلِهٖ) بسخنی مانند قرآن (اِنْ کَانُوْا) اگر هستند (صٰدِقِیْنَ ط) راست گویان در آنکه قرآن را از خود می توان ساخت یعنی اگر قرآن برساختنی و ساختنی است ایشان که فصحا و بلغای عرب اند گو که مانند او حدیثی انشا کنید (اَمْ خُلِقُوْا) یا آفریده شده اند ایشان (مِنْ غَیْرِ شَیْءٍ) بی چیزی یعنی بی پدر و مادری مراد آن است که ایشان آدمی اند از آدمیان زاده شده نه جماد مذکر تعقل امور نکنند و بعضی معنی آیت برین وجه گفته اند که آیا ایشان مخلوق اند بی خالقی و محال است که محدث بی محدثی باشد (اَمْ هُمُ الْخَالِقُوْنَ ط) یا آنکه ایشان آفریدگانند مر خود را و این نیز ظاهر البطلان است که معدوم چگونه وجود تواند داد چیزی را (اَمْ خَلَقُوا السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ ج) آیا ایشان آفریده اند آسمانها و زمین را نه چنین است (بَلْ لَّا یُوْقِنُوْنَ ط) بلکه ایشان بر یقین در نمی آیند و گمان می گردند (اَمْ عِنْدَهُمْ) آیا نزدیک ایشان است (خَزَآئِنُ رَبِّکَ) خزانهای پروردگار تو یعنی خزاین فضل تا نبوت بهر که خواهند دهند یا خزینهای علم تا دانند که لایق منصب نبوت کیست (اَمْ هُمُ الْمُصَیْطِرُوْنَ) یا ایشان سرکشان و غالبان اند و مسلط شدگان که هر چه خواهند بکنند (اَمْ لَهُمْ) یا مر ایشان را است (سُلَّمٌ) نردبانی که بدان بر آسمان روند (یَسْتَمِعُوْنَ فِیْهِ ج) می شنوند در کلام ملایکه آنچه از غیب بدانها وحی کرده می شود اگر چنین است

( فَلْيَأْتِ ) پس باید که بیارد ( مُسْتَمِعُهُمْ ) شنوندهٔ ایشان که بر آسمان رفته و پیغام غیب شنیده ( بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ ۚ ) به حجتی روشن که گواه باشد بر صدق استماع وی ( أَمْ لَهُ الْبَنَاتُ ) یا مر خدا را است دختران ( وَلَكُمُ الْبَنُونَ ۝ ) و مر شما را است پسران در بن سخن تسفیه و تجهیل مشرکان است و غیر مرة گذشته ( أَمْ تَسْئَلُهُمْ ) آیا می خواهی مر ایشان را بر تبلیغ رسالت ( أَجْرًا ) مزدی تا تاوان زده شوند ( فَهُم ) پس ایشان ( مِّن مَّغْرَمٍ ) از التزام آن تاوان ( مُّثْقَلُونَ ۝ ) گران بار شوند و روی از تو بتابند ( أَمْ عِندَهُمُ الْغَيْبُ ) یا نزدیک ایشان است آنچه غیب دوران مکتوب شده یعنی لوح محفوظ ( فَهُمْ يَكْتُبُونَ ۚ ) پس ایشان می نویسند از آنکه خبر پیغمبر در امر قیامت و بعث باطل است یا کتابت کنند که موت تو کی خواهد بود و این چنین نیست ( أَمْ يُرِيدُونَ ) بلکه می خواهند ( كَيْدًا ۖ ) بکری و قصدی و مکاری تو مراد بکری آنست که در واله و حیره می کردند نسبت با حضرت پیغمبر علیه السلام از قتل و حبس و اخراج ( فَالَّذِينَ كَفَرُوا ) پس آنانکه نگرویدند ( هُمُ الْمَكِيدُونَ ۚ ) ایشانند کید کرده شدگان یعنی سزای آن کید و مکر و وبال آن بدیشان بازگردد و مقتول شوند در بدر ( أَمْ لَهُمْ ) یا مر ایشانرا است ( إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ ۚ ) معبودی بجز خدای بحق که خدائی که مکافات مکر ایشان است از ایشان بازدارد ( سُبْحَانَ اللَّهِ ) پاکی مر خدا را است ( عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ ) از آنچه شریک می آورند بوی یا شریک می گیرند برای وی

نظم

* نزدیک عزتش نرسند غبار شرک * * با وحدتش کسی ندهد شرکت چرسان زند *
* هر طرح کافکند بوصفش خیال وهم * * دست کمال آنش حیرت دوان زند *

معاندان قریش می گفتند مر حضرت رسول علیه السلام را اسقط علینا کسفا من السماء پارهٔ از آسمان بر ما فرود آر اگر در دعوهٔ خود راست گوئی حق سبحانه فرمود که ( وَإِن يَرَوْا ) و اگر ببینند ( كِسْفًا مِّنَ السَّمَاءِ ) پارهٔ از آسمان ( سَاقِطًا ) فرود آمده بر سر ایشان ( يَقُولُوا ) گویند از فرط عناد و محض استکبار که نه قطعهٔ آسمان است بلکه این ( سَحَابٌ مَّرْكُومٌ ۝ ) ابری است درهم پیچیده یعنی با آنکه آثار عذاب به بینند هم از کفر باز نمی ایستند ( فَذَرْهُمْ ) پس دست بدار از ایشان یعنی حرب مکن با ایشان که هنوز بقتال مامور نیستی و مکافات ایشانرا بگذار ( حَتَّىٰ يُلَاقُوا ) تا وقتیکه به بینند معاینه ( يَوْمَهُمُ الَّذِي فِيهِ ) آن روز را که خود در آنروز ( يُصْعَقُونَ ۝ ) هلاک کرده شوند یا بیهوش گردند از نفخهٔ اولی ( يَوْمَ لَا يُغْنِي ) روزی که نفع نکند و باز ندارد ( عَنْهُمْ ) از ایشان ( كَيْدُهُمْ ) کر ایشان ( شَيْئًا ) چیزی از عذاب ( وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ۝ ) و نه ایشان یاری داده شوند یعنی هیچ کس یاری نکند که بازدارد از ایشان عذاب را

چنین روز را روز قیامت است و بعضی گویند روز بدر است (وَاِنَّ لِلَّذِیْنَ ظَلَمُوْا) و بدرستیکه مر آنانرا است که کافر شدند (عَذَابًا دُوْنَ ذٰلِکَ) عذابی غیر از عذاب آخرت که عذاب قبر است یا مواخذه در دنیا بقتل بدر و قحط هفت سال (وَلٰکِنَّ اَکْثَرَهُمْ) و لیکن بیشتر کفار (لَا یَعْلَمُوْنَ ۵) نمی دانند این را (وَاصْبِرْ) و شکیبائی کن (لِحُکْمِ رَبِّکَ) مر حکم پروردگار خود را و در بارهٔ ایشان بمهلت دادن ایشان و بر مشقت رسیدن تو از ایشان (فَاِنَّکَ) پس بدرستیکه تو (بِاَعْیُنِنَا) در نگاه داشت مائی و ما می بینیم ترا و محافظت تو می کنیم (وَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ) و نماز گزار بفرمان آفریدگار خود (حِیْنَ تَقُوْمُ ۱) وقتی که برخیزی از خواب یا بگوئی سبحانک اللهم و بحمدک زمانی که قیام کنی برای نماز یا چون از مجلس برخیزی بگوئی سبحانک اللهم و بحمدک اشهد ان لا الٰه الا انت استغفرک و اتوب الیک در خبر است که چون بوقت قیام از مجلس این کلمات بگویند کفارت باشد هر لغوی و لهوی که در آن مجلس واقع شده باشد (وَمِنَ الَّیْلِ) و در بعضی از شب (فَسَبِّحْهُ) پس نماز گزار برای او که عبادت در شب از ریا دورتر است و بر نفس صعب تر (وَاِدْبَارَ النُّجُوْمِ ۵) و نماز گزار در عقب برگشتن نجوم یعنی بعد از غیبوبت و خفای ایشان بضوء صبح مراد دو رکعت سنت است قبل از صلوٰة فجر و صاحب موضح و جمعی دیگر برانند که مراد نماز صبح است

## سورة النجم مکیة ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۵ ) وهی عشرون آیة

چون حضرت رسول عم دعوت آشکارا کرد اهل شرک آغاز طعن کردند و گفتند محمد گمراه شد از دین پدران و خطا کرد حق سبحانه فرمود (وَالنَّجْمِ) بحق ستاره (اِذَا هَوٰی) چون طلوع کند یا غروب نماید مراد هر ستاره که راه نمای مسافران اند در بحر و بر یا کواکب که بوقت ولادت آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه بزمین نزدیک آمدند یا آنها که رجم می کنند شیاطین را در زمان استراق سمع نزد بعضی نجم ثریا است یا زهره یا زحل و گفته اند مراد از نجوم قرآن است و هوی بمعنی نزول یعنی سوگند بسوره و آیات قرآن چون فرود آید بقول جمعی نجم گیاهی است که او را ساق نباشد و هوی بمعنی سقط و از امام جعفر صادق رض مروی است که مراد از ستاره وجود محمدی است عم که فرود آمد از آسمان در شب معراج و در لباب گوید که مراد همان حضرت است چون بالا رفت بمعراج جز از هوی هر دو معنی انخرامی توان کرد و نزد محققان سوگند یاد کرد بستاره دل محمد عم که بر فلک توحید منقطع شده از ماسوی جواب قسم اینکه (مَا ضَلَّ صَاحِبُکُمْ) گمراه نشد صاحب شما یعنی محمد و تسمیه صاحب جهت آن است که پیغمبر عم مامور بود بصحبت کافران جهت دعوت ایشان (وَمَا غَوٰی ۵) و خطا نکرد در معتقد بباطنی نشد (وَمَا یَنْطِقُ) و سخن نمی گوید

(عَنِ الْهَوٰى ۝) از هوای نفس خود یا بآرزوی طبع خود یعنی باطل تکلم نمی کند و اصل معنی آن است که نطق او بقدر آن است از هوای نفس او نیست (اِنْ هُوَ) نیست آنچه بدان ناطق می شود (اِلَّا وَحْيٌ يُّوحٰى ۝) مگر وحی که فرو آمده می شود بوی (عَلَّمَهٗ) بیاموزانید او را این وحی و آورد بدو فرشتهٔ (شَدِيْدُ الْقُوٰى ۝) سخت باقوت یعنی جبرئیل علم و از قوت او آن بود که شهرستان قوم لوط علم را از زمین قلع کرده بمال خود برگرفت و بآسمان نزدیک رسانید و نگونسار کرد و بیک صیحهٔ او قوم ثمود و بتمامی مردند (ذُوْ مِرَّةٍ ط) خداوند صورت بیکو (فَاسْتَوٰى ۝) پس راست بایستاد جبرئیل علم بر آنچه مامور است بران یعنی مستقیم شد کار خود یا بایستاد برصورت اصلی خود (وَهُوَ بِالْاُفُقِ الْاَعْلٰى ۝) او بکنارهٔ بلند تر بود از آسمان یعنی نزدیک در مطلع آفتاب تا پیغمبر او را دید و هیچ کس جبرئیل علم را در صورت ملکی ندیده غیر از حضرت مصطفی علم او را دو نوبت دیده در نوبت اول که او را برصورت اصلی خود دید بیهوش شد و چون بهوش آمد جبرئیل را یافت نزدیک خود نشسته دستی بر سینهٔ مبارک وی و دستی بر کتفش نهاده و حق سبحانه ازین خبر میدهد (ثُمَّ دَنٰى) پس نزدیک آمد جبرئیل علم به پیغمبر علم بعد از آنکه او را دیده و بیهوش شده بود (فَتَدَلّٰى ۝) پس سر فرود آورد و به جهت سخن گفتن با وی (فَكَانَ) پس بود مسافت میان جبرئیل و محمد علم (قَابَ قَوْسَيْنِ) میان دو کمان بلکه (اَوْ اَدْنٰى ج فَاَوْحٰى) بلکه کمتر ازان پس وحی کرد جبرئیل علم و ظاهر شد (اِلٰى عَبْدِهٖ) بسوی بندهٔ خدا که محمد است علم (مَآ اَوْحٰى ۝) آنچه وحی کرد خدای تعالی یعنی با جبرئیل علم گفت و بقول بعضی ضمایر راجع بحق است و بعضی به پیغمبر علم بدین نوع که ثم دنی پس نزدیک شد محمد علم بر حضرت احدیت یعنی مقرب درگاه الوهیت گشت بمکانت و منزلت نه بمنزل و مکان قدمی پس فرو تنی کرد یعنی سجده خدمت آورد خدای تعالی را و چون آن مرتبه بواسطهٔ خدمت یافته بود دیگر باره در وظیفهٔ خدمت افزود و در سجده وعدهٔ قرب نیز هست که اقرب ما یکون العبد من ربه ان یکون ساجدا فکان قاب قوسین او ادنی کنایتی است از تاکید قربت و تقریر محبت بواسطهٔ تقرب بافهام در صورت تمثیل موده شده چه عادت عظمای عرب آن بود که چون تاکید عهدی بود و توثیق عقدی خواستندی که نقض بآن راه نیابد هریک از متعاقد آن کمان خود را حاضر ساخته بایکدیگر انضمام دادندی و هر دو یکبار قبضه کمان گرفته و یکبار کشیده با تفاق یک تیر ازان بینداختندی و این صورت از ایشان اشارت بآن معنی بود که موافقت کلی میان ما تحقیق پذیرفت و مصادقت اصلی بر وجهی تمهید یافت که بعد ازان رضا و سخط یکی موجب رضا و سخط آن دیگری است پس گویا در این آیت باعنایت آن معنی موده شده که محبت و قربت

پیغمبر عم باحق سبحانه بشارت تاکید یافته که مقبول رسول مقبول خداوند است و مرآة اصطفی مرد و درگاه خدا و علی هذا القیاس و نزد محققان دنی اشارت است بمکان نفس مقدس او و قدمی بمنزلهٔ دل مطهر او و مکان قاب قوسین بمقام روح مطیب او و او ادنی بمرتبهٔ سر منور او و نفس او در مکان خدمت بود و دل او در منزل محبت و روح او در مقام قربت و سر او در مرتبهٔ مشاهدت شیخ ابو الحسین نوری را قدس سره از معنی این آیت پرسیدند جواب داد که جائیکه جبرئیل عم نگنجد نوری کیست که از ان سخن تواند گفت * نظم *

* خبر بر دن زد از حد و جهات * * بردهٔ او شد تتق نور ذات *
* تیرگی هستی از دو رشد * * پرده گی پرده از و نور شد *
* کیست کز ان پرده شود دکار ساز * * زمزمه گوید از ان پرده باز *

قال وحی الی عبده ما اوحی بس وحی کرد خدا بندهٔ خود آنچه وحی کرد بعضی علما گویند که او لی آن است که تعرض بآن وحی نکنیم و در پرده بگذاریم و جمعی گویند آنچه ازان وحی در خبری یا اثری بما رسیده باشد ذکر آن هیچ نقصان ندارد و در ان باب روایات بسیار وارد شده و در جواهر التفسیر سطری تمام یافته اینجا بسبب اختصار نمی رود * اول آنکه مضمون وحی این بود اگرنه آن است که دوست میدارم مطالعت با امت تو بر آینه بسا طحجات بر ایشان طی می کردم * دوم آنکه حق سبحانه فرمود که ای محمد انا دانت و ماسوی ذلک خلقنا لاجلک ایشان در جواب فرمودند که یارب انا دانت و ماسوی ذلک ترکته لاجلک * سیوم آنکه امت تو طاعت من بجای می آرند و عصیان نیز می ورزند طاعت ایشان برضای من است و معصیت ایشان بقضای من پس آنچه برضای من از ایشان صادر شود اگرچه اندک و باقصور بود قبول کنم زیرا که کریم ام و آنچه بقضای من از ایشان در وجود آید اگرچه بزرگ و بعیار باشد درگذارانم زیرا که رحیم ام (مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ) دروغ نگفت دل محمد با محمد (مَا رَأَى) آنچه دید ابن مرئی بقبول اول جبرئیل است عم و بقبول ثانی حق سبحانه و اکثر صحابه بر انند که حضرت رسول الله عم خدای را در شب معراج دیده در معالم آورده که جمعی بر انند که حق سبحانه بصر پیغمبر را عم در دل وی نهاد نه بدیدهٔ دل مشاهده نمود * بیت *

* کلام سرمدی بی نقل بشنید * * خداوند جهان را بی جهت دید *
* در ان دیدن که حیرت حاصلش بود * * دلش در چشم و چشمش در دلش بود *

(افتمارونه علی ما یری) آیا مجادله می کنید با محمد بر آنچه دید در شب معراج و مجادله آن بود که صفت بیت المقدس و خبر کاروان بر شمرند (ولقد رآه) و بدرستی که دید جبرئیل عم را بصورت اصلی او

(ونزلة اخرى لا) بکبار دیگر (عند سدرة المنتهى ۞) نزدیک درخت سدرة المنتهی و آن درختی است که علم خلائق بدان منتهی می شود و اعمال ایشان نزدیک آنجا می رسد و برنمی گذرد و بتفسیر مشهور معنی آن است که خدای تعالی را دید بار دیگر و نزدیک خود نزدیک سدره بود و قول ابن عباس رض مؤید این است که پیغمبر خدای را در شب معراج بدیدهٔ دل دو نوبت دید در معالم آورده که آن حضرت را هم در آن شب عروجها بوده برای درخواست تخفیف نماز و شاید که این رویت ثابت و بعضی از عروجها بوده باشد (عندها) نزدیک سدرة المنتهی است (جنة المأوى ۞) بهشتی که آرامگاه متقیان یا ماوای ارواح شهیدان است پیغمبر هم دید جبرئیل را علیه السلام یا خدای را (اذ یغشى السدرة) آن هنگام که پوشیده بود سدره را (ما یغشى لا) آنچه پوشیده بود یعنی ملائکه بسیار جمع بودند بر آن درخت بسبب گرامی بودن بر حوالی آن فرشتگان طیران می کردند چون پروانهای زرین یا پوشنده آن نور کبریا بود (ما زاغ البصر) میل نکرد چشم محمد علیه السلام یعنی بچپ و راست باز ننگریست (وما طغى) و درنگذشت از حدی که مقرر بود نگریستن وی را در این آیت ستایش آنحضرت علیه السلام بحسن ادب و علو همت که در آن شب پرتو التفات بر هیچ ذرهٔ از ذرات کائنات نینگندند دیدهٔ دل جز بشاهد جمال الهی نگشود * نظم *

* در دیده کشید کحل ما زاغ * * نی زاغ نگاه کردنی ماغ *
* می راند براق عرشش پرواز * * تا نجاه نازو پروه را راز *
* پس پرده ز پیشش دیده برخاست * * بی پرده بدید آنچه دل خواست *

(ولقد راى) و بخدای سوگند که دید محمد علیه السلام در شب معراج (من آیات ربه الکبرى ۞) از آیات قدرت آفریدگار خود بزرگتر یعنی نشانهای بزرگ را دید چون جبرئیل علیه السلام که باشصد پر هریکی از مشرق تا مغرب و از طرف اخضر و سدرة المنتهی و عرش عظیم و کرسی و سائر عجایب ملکیه و ملکوتیه (افرایتم اللات والعزى لا) خبر دهید مرا که لات چیست و عزی (ومناة الثالثة الاخرى ۞) و منات سوم دیگر می توانند کرد اینها را که خدای کرده است لات بتی بوده است مرثقیف را بالطایف پارینش را بانخله و عزی درختی است که غطفان آنرا می پرستیده اند و منات صخره است که هذیل و خزاعه کرد آن طواف می کردند یا بتی ساسل که بنو کعب عبادت آن می نمودند و معتقد کفار آن بوده که در درون هر بتی جنی است و این جنیان یا ملائکه بنات الله اند حق سبحانه فرمود (الکم الذکر) آیا شما را فرزند نر باشد (وله الانثى ۞) و مر خدای را داده (تلک) این قسمت (اذا) آن هنگام که چنین باشد (قسمة ضیزى ۞) قسمتی بوده ناراست و بی اعتدال

چیزی را که از این ننگ دارید بخالق خود نسبت دهید (اِنْ هِیَ) نیست‌اند آنها (اِلَّآ اَسْمَآءٌ) مگر نامی چند که بدان (سَمَّیْتُمُوْهَآ) نام نهاده‌اید ایشان را (اَنْتُمْ وَاٰبَآؤُكُمْ) شما و پدران شما بآرزوی خود بی‌آنکه نام آلهه بر ایشان اطلاق کرده‌اید و از معنی الوهیت ایشان را هیچ نیست (مَآ اَنْزَلَ اللّٰهُ) نفرستاده است خدای (بِهَا) بعبادت ایشان (مِنْ سُلْطَانٍ) هیچ حجتی که بآن زده بر خصم مسلط شوید (اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ) پیروی نمی‌کنند مشرکان در پرستش بتان (اِلَّا الظَّنَّ) مگر شک و گمان و آنچه توهم آن کرده‌اند که عبادت ایشان حق است (وَمَا تَهْوَی الْاَنْفُسُ ج) و متابعت نمی‌نمایند مگر آنچه می‌خواهد نفسهای ایشان یعنی آرزوی طبع را متابع اند و آنچه شیطان می‌آراید در نظر ایشان (وَلَقَدْ جَآءَهُمْ) و هر آینه آمد بدیشان (مِّنْ رَّبِّهِمُ الْهُدٰی ط) از پروردگار ایشان کتاب و رسول که سبب هدایت اند (اَمْ لِلْاِنْسَانِ) آیا هست مر انسان را یعنی کافر را (مَا تَمَنّٰی ج) آنچه آرزو برد از شفاعت بتان یا آنکه گوید چرا نبوت بفلان و فلان ندادند (فَلِلّٰهِ الْاٰخِرَةُ وَالْاُوْلٰی ۝) پس مر خدای راست ملک آخرت و مملکت دنیا هر که خواهد دهد و کس را بر و حکم نرسد (وَكَمْ مِّنْ مَّلَكٍ) و بسیاری از فرشتگان (فِی السَّمٰوٰتِ) در آسمانها که امید دارند کافران بشفاعت ایشان (لَا تُغْنِیْ شَفَاعَتُهُمْ) سود نکند در خواست ایشان (شَیْئًا) چیزی را (اِلَّا مِنْ بَعْدِ اَنْ یَّاْذَنَ اللّٰهُ) مگر پس از آنکه دستوری دهد خدای تعالی در شفاعت ایشان (لِمَنْ یَّشَآءُ) برای هر که خواهد از ملایکه که ایشان شفاعت نمایند یا برای هر کرا اراده کند از مردمان که کسان او را شفاعت کنند (وَیَرْضٰی ۝) و پسند خدای آنکس را برای شفیع شدن یا مشفوع گشتن (اِنَّ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ) بد رستی آنانکه نمی‌گروند (بِالْاٰخِرَةِ) بسرای آخرت (لَیُسَمُّوْنَ الْمَلٰٓئِكَةَ) هر آینه نام نهند فرشتگان را (تَسْمِیَةَ الْاُنْثٰی ۝) نام نهادن مادگان یعنی می‌گویند بنات الله اند (وَمَا لَهُمْ) و نیست ایشان را (بِهٖ) بآن به که می‌گویند ایشان را اناث (مِنْ عِلْمٍ) هیچ دانشی (اِنْ یَّتَّبِعُوْنَ) و روی نمی‌برند بدین گفتار (اِلَّا الظَّنَّ) مگر چیزی را از ظن یعنی حق را جز بعلم ادراک توان کرد و ظن را در معرفت حقایق اعتباری نباشد (وَاِنَّ الظَّنَّ) و بدرستیکه گمان (لَا یُغْنِیْ مِنَ الْحَقِّ شَیْئًا ج) از جهت حق یعنی دفع نکند از جناب خدای تعالی چیزی را اگر نازل شود (فَاَعْرِضْ عَنْ مَّنْ تَوَلّٰی ط) پس روی گردان از آنکس که روی می‌گرداند (عَنْ ذِكْرِنَا) از ذکر ما که قرآن است (وَلَمْ یُرِدْ) و نمی‌خواهد بعمل خود (اِلَّا الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ط) مگر زندگانی دنیا را (ذٰلِكَ) این (مَبْلَغُهُمْ مِّنَ الْعِلْمِ ط) غایت رسیدگی ایشان است از دانش و ازان تجاوز نتواند نمود پیغمبر است ایشان بر ترک دادن آن مصروف و موقوف است و بعضی علما حکم اعراض

ع ٥

بآیت انتقال منسوخ داند (اِنَّ رَبَّکَ) بدرستیکه آفریدگار تو (هُوَ اَعْلَمُ) او داناتر است (بِمَنْ ضَلَّ) بکسی که گمراه شود (عَنْ سَبِیْلِهٖ لا) از راه که دین اسلام است (وَهُوَ اَعْلَمُ) او داناتر است (بِمَنِ اهْتَدٰی ۞) بکسی که راه یافته است بحق و هریک را جزا فراخور او خواهد داد (وَلِلّٰهِ مَا فِی السَّمٰوٰتِ) و مر خدایرا است آنچه در آسمانها است از موجودات علویه (وَمَا فِی الْاَرْضِ لا) و آنچه در زمینها است از مخلوقات سفلیه و او مالک هر است و قادر بر جزای ایشان پس ایشانرا بقیامت خواهد آورد (لِیَجْزِیَ) تا جزا دهد (الَّذِیْنَ اَسَآءُوْا) آنانرا که بد کردند یعنی کافر شدند (بِمَا عَمِلُوْا) بعقوبت آنچه کردند یعنی بآتش دوزخ (وَیَجْزِیَ الَّذِیْنَ اَحْسَنُوْا) و پاداش دهد آنانرا که نیکوئی کردند و بتوحید قائل شدند (بِالْحُسْنٰی ج) بپاداش نیکو که بهشت است (اَلَّذِیْنَ) محسنان آنانند که ایشان (یَجْتَنِبُوْنَ) پرهیز کنند و بایمان شوند (کَبٰٓئِرَ الْاِثْمِ) از کبیره‌های گناه یعنی گناه کبیره را که در ان باب وعید واقع شده یا برای وی حدی مقرر گشته (وَالْفَوَاحِشَ) و فاحشه‌های بزرگ را یعنی زنا بخصوصه که افحش کبائر و اکبر فواحش است (اِلَّا اللَّمَمَ ط) مگر که صغائر است که اگر کسی بگذ آنچه اندک و خرد بود از گناه یا بخاطر او بگذرد و از توبت بفعل نیاید او مغفور است (اِنَّ رَبَّکَ) بتحقیق که آفریدگار تو (وَاسِعُ الْمَغْفِرَةِ ط) بسیار آمرزش است چه مغفرت او فرا رسد هر گناه‌کاران را * بیت *

* گر بار گناه ما گران است * * بحر کرم تو بی کران است *

* ما را گنه از حد برون است * * عفو تو ز جرم ما فزون است *

(هُوَ اَعْلَمُ بِکُمْ) او داناتر است باحوال شما (اِذْ اَنْشَاَکُمْ) چون بیافرید شمارا یعنی ابتدای آفرینش شما کرد (مِنَ الْاَرْضِ) از زمین یعنی از خاک پدر شما آدم و دانست اقوال و احوال و افعال شمارا (وَاِذْ اَنْتُمْ) و آن وقت که شما (اَجِنَّةٌ) خردان بودید (فِیْ بُطُوْنِ اُمَّهٰتِکُمْ ج) در شکمهای مادران خود عالم بود بکیفیت امور شما (فَلَا تُزَکُّوْٓا) پس ستایش مکنید (اَنْفُسَکُمْ ط) نفسهای خود را به بی گناهی و بسیاری خیر و خوبی او صاف در لباب آورده که هرگاه کودکی از بهود بمردی گفتندی که او صدیق است حضرت رسول الله علیه السلام شنیده فرمود که بهود دروغ می‌گویند هیچ مولودی نیست در شکم مادر الا که او یا شقی است یا سعید و این آیت نازل شد که او داناتر است باحوال شما در ابتدای خلقت و وقتیکه کودکی خرد بود در شکم مادر پس خود را ستائید و قولی آن است که بعضی مردم گفتند نماز و روزه و حج ما آیت آمد که ستایش مکنید خود را (هُوَ اَعْلَمُ) او داناتر است (بِمَنِ اتَّقٰی ۞) به کسیکه تقوی ورزد و در عمل خود

مخلص بود آورده اند که ولید بن مغیره را پیش حضرت رسالت پناه قدم می رفت و استماع کلام وی می نمود مشرکان وی را سرزنش کردند که دین پدران را می گذاری و ایشان را بضلالت نسبت می دهی جواب داد که چه کنم که از عذاب خدای می ترسم یکی از کنار گفت این مقدار مال بمن بده اگر عذاب متوجه تو شود من برداریم ولید شرط کرد و بعضی از آن مال بداد و باقی بخل کرد و این آیت آمد (اَفَرَاَیْتَ الَّذِیْ تَوَلّٰی ۞) آیا دیدی آن کسی را که از پیروی حق روی بگرداند (وَاَعْطٰی قَلِیْلًا) و بداد اندکی از مال خود از برای رشوت تحمل عذاب از او (وَاَکْدٰی ۞) و باز داشت باقی را پس جهل و بخل با یکدیگر جمع کرد (اَعِنْدَهٗ) آیا نزد یک او است (عِلْمُ الْغَیْبِ) و آنش چیزهای پوشیده (فَهُوَ یَرٰی ۞) پس او می بیند یعنی می داند که صاحب او از عذاب بر خواهد داشت (اَمْ لَمْ یُنَبَّاْ بِمَا فِیْ صُحُفِ مُوْسٰی ۞) آیا خبر کرده نشده بآنچه در صحیفهای موسی است عم یعنی توریت (وَاِبْرٰهِیْمَ الَّذِیْ وَفّٰی ۞) و در صحف ابراهیم عم آن یک وفا کرد در تسلیم نفس و روح و مال و ولد بخدای یا وفا کرد بفطرت اسلام کرده چیزاست معنی آیت این است که آیا ولید باید خبردار شود بآنچه در صحف ابراهیم و موسی عم است و آن کدام است (اَلَّا تَزِرُ) آنکه بردارد (وَازِرَةٌ) نفسی بردارنده (وِّزْرَ اُخْرٰی ۞) بار گناه نفسی دیگر پس او چگونه بار خود با دیگری حواله می کند (وَاَنْ لَّیْسَ) و دیگر آنکه نیست (لِلْاِنْسَانِ) مر آدمی را (اِلَّا مَا سَعٰی ۞) مگر آنچه سعی کند یعنی چنانچه کسی را گناه دیگری نمی گیرند ثواب دیگری مثاب نمی گردانند در میان گفته که این آیت منسوخ است که در سورهٔ طور مذکور شد که انسان را باصلاح آبا رفعت درجه کرامت می کنند (وَاَنَّ سَعْیَهٗ) و آنکه سعی خود در اینجا عمل کردن سعی نموده باشد (سَوْفَ یُرٰی ۞) زود باشد که به بیند در میزان عمل در روز قیامت (ثُمَّ یُجْزٰىهُ) پس پاداش دهند مر او را (الْجَزَآءَ الْاَوْفٰی ۞) پاداش تمام ان خیر افزون ان شر فشر (وَاَنَّ اِلٰی رَبِّكَ الْمُنْتَهٰی ۞) و آنکه بسوی پروردگار تست نهایت همه خلایق و رجوع ایشان (وَاَنَّهٗ هُوَ اَضْحَكَ وَاَبْكٰی ۞) و آنکه خدای او می خنداند و می گریاند ثبت و عکس این می گرداند یا می خنداند اهل بهشت را در بهشت و می گریاند اهل دوزخ را در دوزخ یا زمین را می خنداند بنباتات و می گریاند ابر را باران و نیز بعضی خنده و گریه بوحدو وعید است باطاعت و معصیت یا بافبال بحق و اعراض از او (وَاَنَّهٗ هُوَ اَمَاتَ وَاَحْیٰی ۞) و آنکه خدای او می میراند و زنده می سازد یعنی قادر بر احیاء اماتت او است و بس یا می میراند بوقت اجل در دنیا و زنده می سازد در قبرها و بس زندهٔ اسباب موت و حیات است و گفته اند مرده می سازد کافران را بمکرت و زنده

ع ۶

می گرداند موسی را بسعرقت و بقول جمعی اماست و اما بجهل و علم آفت یا بنجاس وجود یا بعدل و فضل و نزد محققان بهیبت و انس است یا باستتار و تجلی امام قشیری فرموده که می میراند نفوس زاهدان را بآثار مجاهدت و زنده می گرداند قلوب عارفان را بانوار مشاهدت یا بهر کرا بمقام فنای الله رساند جرعهٔ از جام بقای بالله چشاند

نظم

* هر کرا از بود او فانی کنی * * پر ز گوهرهای روحانی کنی *
* بیش نگارا شربت حیوان دهی * * بعد کشتن جان جاویدان دهی *

(وَأَنَّهُ) و آنکه در صحف ابراهیم و موسی هم ست آن است که خدای (خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ) بیافرید انسان را دو صنف (الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ) نر و ماده (مِن نُّطْفَةٍ) از آب منی (إِذَا تُمْنَىٰ) وقتیکه ریخته شود در رحم آدم و حوا هم و عیسی هم از این حکم مستثنی اند (وَأَنَّ عَلَيْهِ) و آنکه بر خدای است (النَّشْأَةَ الْأُخْرَىٰ) آفریدنی دیگر که بعث است در قیامت (وَأَنَّهُ هُوَ أَغْنَىٰ) و او است آنکه توانگر کند مال نقد (وَأَقْنَىٰ) و سرمایه دهد بانعام و استعداد غنی ساز و بقناعت و راضی گرداند بدان (وَأَنَّهُ) و آنکه خدای (هُوَ رَبُّ الشِّعْرَىٰ) او است آفریدگار شعری و شعریان در کوکب اند یکی را غمیصا گویند و او شعری شامیه است و دیگر عبور و او یمانیه است و مراد ازین سخن شعری اوست و ابو کبشه که یکی از اجداد ماوری پیغمبر عم است او را می پرستیده و با قریش در عبادت اصنام مخالفت می کرده و قریش آنحضرت عم را ابن ابی کبشه می گفتند بجهت خلاف با ایشان (وَأَنَّهُ أَهْلَكَ) و آنکه خدای هلاک کرد (عَادًا الْأُولَىٰ) قوم عاد نخستین را که ایشان هود بودند و علی نبینا علیه السلام و قومی از ایشان که بنو لقیم می گفتند در وقت هلاک قوم عاد در مکه مقام داشتند بعد از ایشان ظهور کثیر کردند و ایشان را عاد اخری گویند (وَثَمُودَ) و هلاک کرد قبیلهٔ ثمود را (فَمَا أَبْقَىٰ) پس باقی نگذاشت از ایشان کسی را (وَقَوْمَ نُوحٍ) و هلاک کرد قوم نوح عم را (مِّن قَبْلُ) پیش از عاد و ثمود (إِنَّهُمْ كَانُوا هُمْ) بدرستیکه بودند ایشان (أَظْلَمَ وَأَطْغَىٰ) ستمکار تر و از حد برنده تر در شرک و عدوان چه نوح عم را بسیار رنجانیدند و در نهصد و پنجاه سال که دعوت فرمود اندکی بوی ایمان آوردند (وَالْمُؤْتَفِكَةَ) و شهرستان قوم لوط عم را (أَهْوَىٰ) بینداخت بعد از آنکه جبرئیل عم برداشته بود یعنی آنرا از زیر و زبر کرد (فَغَشَّاهَا) پس بپوشانید آن شهرستانرا (مَا غَشَّىٰ) آنچه بپوشانید یعنی سنگهای نشان دار که بران بارانید (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكَ) پس بکدام نعمتهای پروردگار تو (تَتَمَارَىٰ) شک می آری و جدال می کنی مخاطب ولید بن مغیره است یا هر امتی

خلق یعنی هرگاه که ایشان را خواندی بتوحید او را ایذا کردندی و تهدید نمودندی و سنگ بر وی زدندی تا بیهوش شدی و از دعوت باز ماندی (فَدَعَا رَبَّهُ) پس نوح عم بخواند آفریدگار خود را (أَنِّي مَغْلُوبٌ) بآنکه من مغلوب قوم خویشم و با ایشان طاقت نمی توانم کرد (فَانْتَصِرْ) پس تو انتقام کش از ایشان برای من (فَفَتَحْنَا) پس بگشادیم برای عذاب ایشان (أَبْوَابَ السَّمَاءِ) درهای آسمانرا از طرف مجره (بِمَاءٍ مُنْهَمِرٍ) بآبی ریزان که چهل شبانه روز از آسمان میریخت بر دوام و در بین مدت منقطع نگشت (وَفَجَّرْنَا الْأَرْضَ) و بگشادیم در زمین (عُيُونًا) چشمهای تا از وی نیز آبها برآمد (فَالْتَقَى الْمَاءُ) پس ملاقی شدند آب آسمان و زمین (عَلَى أَمْرٍ قَدْ قُدِرَ) بر کاری که قضا شده بود بر ایشان یعنی قوم نوح بهلاکت طوفان (وَحَمَلْنَاهُ) و برداشتیم نوح را عم یاهر که بدو ایمان داشت یعنی سوار گردانیدیم ایشان را (عَلَى ذَاتِ أَلْوَاحٍ) بر کشتی که خداوند لوحها بود یعنی تختهای پهناور (وَدُسُرٍ) وخداوند میخها تا کشتی را بدان بند کنند (تَجْرِي) برفت آن کشتی (بِأَعْيُنِنَا) بنگاهداشت ما و این طوفان واقع شد (جَزَاءً لِمَنْ كَانَ) برای پاداش کسیکه (كُفِرَ) نگرویده بود و ناسپاسی کرده بود بر نعمت وجود او یعنی نوح عم (وَلَقَدْ تَرَكْنَاهَا) و بدستیکه ما بگذاشتیم این قصه را (آيَةً) نشانه در میان مردمان باکشتی نوح عم را در زمین ما قردی از جزیره عامی و عمرتی و در قصص هست که اوایل این امت آن کشتی را دیده اند (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) پس هیچ پند گیرنده هست که از ان عبرت گیرد (فَكَيْفَ كَانَ عَذَابِي) پس چگونه بود عقوبت من در دنیا که بر طوفان مهلا کردیم (وَنُذُرِ) و بیم کردن من قوم را متابیغ نوح عم (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ) و بر آینه ما آسان گردانیدیم قرآن را (لِلذِّكْرِ) از برای یاد احوال امم گذشته (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) پس هیچ موعظه شنونده هست که پند گیرد بدان (كَذَّبَتْ عَادٌ) تکذیب کردند عاد مر هود عم را (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود (عَذَابِي) عذاب کردن من ایشان را باد صرصر (وَنُذُرِ) و ترسانیدن من ایشان را از وعید قیامت بزبان پیغمبر ایشان (إِنَّا أَرْسَلْنَا) بدرستیکه فرستادیم ما (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (رِيحًا صَرْصَرًا) بادی سخت بآواز مهیب و هولناک (فِي يَوْمِ نَحْسٍ) در روز شوم (مُسْتَمِرٍّ) پیوسته در استحکام یافته شومت او و آن روز چهارشنبه آخرین بود از ماه صفر (تَنْزِعُ النَّاسَ) برکند و از جای بر برد قوم عاد را (كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُنْقَعِرٍ) گویا که ایشان از اعظم اجسام بنجهای درخت خرما اند برکنده شده از بیخ و بر زمین فتاده این خود عذاب دنیا بود (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه باشد عذاب من در آخرت (عَذَابِي وَنُذُرِ) و وعیدی که ایشان را بدان

ع ٨

بیم کرده ایم ( وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ ) وبدرستیکه ما آسان ساختیم قرآنرا که بزبان عرب فرستادیم ( لِلذِّكْرِ ) از برای پند گرفتن ( فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ ۝ ) پس آیا هیچ پند گیرنده هست ( كَذَّبَتْ ثَمُودُ ) تکذیب کرد قوم ثمود صالح ع را ( بِالنُّذُرِ ۝ ) بسبب کردن و پنداشتن پیغمبر ایشان مرایشانرا ( فَقَالُوا ) پس گفتند ( أَبَشَرًا مِّنَّا ) آیا آدمی را از جنس ما ( وَاحِدًا ) یگانه که هیچ تبع وحشم ندارد ( نَّتَّبِعُهُ ۝ ) پیروی کنیم ما او را هیچ فضلی نیست برما ( إِنَّا إِذًا ) بدرستیکه ما آن هنگام که متابعت او کنیم باشیم ( لَّفِي ضَلَالٍ ) در گمراهی ( وَسُعُرٍ ۝ ) و دیوانگی ( أَأُلْقِيَ ) آیا القا کرده اند ( الذِّكْرُ عَلَيْهِ ) بر او وحی را ( مِن بَيْنِنَا ) از میان ما یعنی از قوم ثمود او را بنزول وحی اختصاص داده اند ( بَلْ هُوَ ) نه چنین است بلکه او ( كَذَّابٌ ) دروغگوئی است ( أَشِرٌ ۝ ) خودپسند و ستیزه کننده می خواهد که برما ترفع کند حق سبحانه فرمود که ( سَيَعْلَمُونَ غَدًا ) زود باشد که بدانند فردا که عذاب بدیشان فرود آید بار روز قیامت معلوم کنند که ( مَّنِ الْكَذَّابُ الْأَشِرُ ۝ ) کیست دروغگوئی یا ستیزنده چون قوم ثمود تکذیب کردند صالح ع را و معجزه طلبیدند که از سنگ ناقه بیرون آر ( إِنَّا مُرْسِلُوا النَّاقَةِ ) بدرستیکه ما بیرون آرنده ناقه بودیم ( فِتْنَةً لَّهُمْ ) برای امتحان مرایشان را تا خلق بدانند که سبب عذاب ایشان چه بود و صالح را گفتیم ( فَارْتَقِبْهُمْ ) نگاهبان ایشان باش و ببین که با ناقه چه می کنند ( وَاصْطَبِرْ ) و شکیبائی ورز با آزار قوم ( وَنَبِّئْهُمْ ) و آگاه گردان ایشان را ( أَنَّ الْمَاءَ ) تا آنکه آب پاره ( قِسْمَةٌ بَيْنَهُمْ ۚ ) بخش کرده شده است میان ایشان و ناقه روزی از آن ایشان و انعام ایشان و روزی خاص از آن ناقه ( كُلُّ شِرْبٍ ) هر نصیبی از آن آب ( مُّحْتَضَرٌ ) حاضر گردانیده شده است هر صاحب او را یعنی حاضر شود صاحب او در نوبت خود و بهره بردارد ( فَنَادَوْا ) پس بخواندند قوم ثمود ( صَاحِبَهُمْ ) یار خود را که قدار بن سالف بود برای عقر ناقه ( فَتَعَاطَىٰ ) پس بگرفت شمشیر خود را و بر سر راه ناقه در کمین نشست ( فَعَقَرَ ۝ ) پس پی کرد ناقه را بمحرک عقر ناقه دو زن بودند عنیزه و صدوق و سبب آن بعضی سابق مذکور شد در سوره هود و صدوق ابن عم خود مصدع بن مهرج را بوصال خود وعده داد و عنیزه یکی از دختران خود را نامزد قدار بن سالف کرد و هر دو براه گذر ناقه کمین کردند و چون ناقه از آب بازگشت اول بمصدع رسید او تیری بیفگند که پایهای ناقه را برهم دوخت قدار نیز از کمینگاه بیرون آمد و شمشیر ناقه را بالی کرد و چون از پای درآمد او را قطعه قطعه کردند و میان قوم منقسم ساختند و بچه او بکوه صنوبر آمده سه بانگ کرد و از آنجا بآسمان رفت و گویند او نیز گشته شد بعد از سه روز عذاب بثمود نازل گشت ( فَكَيْفَ كَانَ ) پس چگونه بود ( عَذَابِي ) عذاب من مر قوم ثمود را ( وَنُذُرِ ۝ )

و بیم کردن من برسالات صالح عم (إِنَّا أَرْسَلْنَا) بدرستیکه ما فرستادیم (عَلَيْهِمْ) بر ایشان (صَيْحَةً
وَّاحِدَةً) قرباد یگانه یعنی یک صیحهٔ جبرئیل عم (فَكَانُوا) پس شدند اهول آن آواز (كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ)
مانند گیاه درهم شکسته که سازندهٔ جای گوسفندان آن را برهم نهاده باشد و ریزه ریزه شده (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا
الْقُرْآنَ) و بدرستیکه ما آسان ساختیم قرآنرا (لِلذِّكْرِ) برای یادگرفتن تا بسهولت حفظ می کنند (فَهَلْ
مِن مُّدَّكِرٍ) پس هیچ یاد کننده هست آن را (كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ) تکذیب کردند قوم لوط عم مرادرا
(بِالنُّذُرِ) بریم کردن و پند دادن وی مرایشان را (إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ) و بدرستیکه فرستادیم ما بجه
ایشان (حَاصِبًا) باد سی یا ابری سنگ بارنده و ببرد اهلاک کردیم (إِلَّا آلَ لُوطٍ) مگر لوط عم و دختران
وی را (نَجَّيْنَاهُم) برهانیدم ایشان را از عذاب (بِسَحَرٍ) بسحری که عذاب واقع می شده (نِّعْمَةً مِّنْ
عِندِنَا) بانعامی که از نزدیک ما (كَذَٰلِكَ) همچنین که انعام کردیم بر لوط عم و بنات او (نَجْزِي) پاداش
می دهیم به نعمت و رحمت (مَن شَكَرَ) هر که پاس دارد نعمت ما را که اوصال و سال و انزال کتب
است و بدان ایمان آرد (وَلَقَدْ أَنذَرَهُمْ) و بدرستیکه ترسانیده بود لوط عم قوم خود را (بَطْشَتَنَا) از گرفتن
بعذاب و هلاک ما (فَتَمَارَوْا) پس شک آوردند (بِالنُّذُرِ) بآن بیم کردن و ستیزه آغاز نهادند (وَلَقَدْ
رَاوَدُوهُ) و بدرستیکه طلبیدند لوط عم را (عَن ضَيْفِهِ) از مهمانان وی که ملایکه بودند یعنی گفتند ایشان را
که بما تسلیم کن و لوط عم علی نبینا و علیه السلام از ان ابامی کرد و ایشان را پند می داد ایشان در خانهٔ
شکسته در آمدند (فَطَمَسْنَا) پس محو کردیم (أَعْيُنَهُمْ) چشمهای ایشان را و باری وی ایشان بسوار
گردیم و در خبر است که جبرئیل عم بر خود را بدیدهای ایشان مالید هر کور شدند و گفتیم مرایشانرا بزبان
ملایکه که (فَذُوقُوا) پس بچشید (عَذَابِي) عقوبت مرا (وَنُذُرِ) و آنچه بیم می کرد لوط عم مرشما را بآن
(وَلَقَدْ صَبَّحَهُم) و بدرستیکه بامداد کرد بقوم لوط عم (بُكْرَةً) در اول روزی یعنی بوقت صبح آمد بدیشان
(عَذَابٌ مُّسْتَقِرٌّ) عقوبتی قرار گرفته یعنی دایم بود و باز نگشت تا ایشانرا اهلاک نکرد و گفتیم با ایشان
که (فَذُوقُوا عَذَابِي) پس بچشید و بگشید عقوبت مرا (وَنُذُرِ) و بیم کردن من یعنی عذابی که بفرمان
من بیم می کردند شمارا از ان (وَلَقَدْ يَسَّرْنَا الْقُرْآنَ) و برآینه سهل و آسان گردانیدیم قرآن را (لِلذِّكْرِ)
مر جمعی عربی زبان را برای فهم کردن معانی آن و دانستن اخبار گذشتگان (فَهَلْ مِن مُّدَّكِرٍ) پس
هیچ پند شنوندهست که بدان عبرت گیرد (وَلَقَدْ جَاءَ) و بدرستیکه آمدند (آلَ فِرْعَوْنَ النُّذُرُ) بفرعون
و قوم او بیم کنندگان یعنی موسی و هارون علی نبینا و علیهما السلام با آیتها که موسی عم قبطیان را بدان بیم

ع ٩

گروه آن نه آیت بود (كَذَّبُوا) تکذیب کردند (بِآيَاتِنَا كُلِّهَا) همه آن آیتها بدان نگرویدند (فَأَخَذْنَاهُمْ) پس بگرفتیم ایشانرا بعذاب غرق (أَخْذَ عَزِيزٍ) گرفتن غالبی که مغلوب نگردد و در گرفتن (مُقْتَدِرٍ) توانا بر هلاک مشرکان (أَكُفَّارُكُمْ) آیا کافران شما ای گروه عرب (خَيْرٌ) قوی تر و سخت تر اند (مِّنْ أُولَٰئِكُمْ) از این گروه مکذبان که بر شمرده شد یعنی از پیشینها از آنان بقوت و حدت و حشمت و سطوت بهتر و بیشتر نیستند و آنان را عذاب ما فرو گرفت چرا فرو نگیرد (أَمْ لَكُمْ) یا آنکه شما را است ای مشرکان (بَرَاءَةٌ فِي الزُّبُرِ) برائتی در کتابهای سماوی یعنی برائتی نوشته شده بر نام شما که شما را عذاب نخواهد بود (أَمْ يَقُولُونَ نَحْنُ) آیا می گویند کفار عرب که ما (جَمِيعٌ مُّنتَصِرٌ) گروهی جمع شده ایم یاری دهنده یکدیگر را و منیع کننده بلا از یکدیگر (سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ) زود باشد که هزیمت کرده شود جمع ایشان (وَيُوَلُّونَ الدُّبُرَ) و برگردانیده شود پشتهای ایشان از حرب یعنی هریک پشت بگردانند از معرکهٔ قتال و فرار نمایند و این صورت واقع شد روز بدر پس این آیت یکی از دلایل نبوت و اعجاز قرآن است فاروق اعظم رض می فرماید که چون این آیت فرود آمد حضرت رسول الله صلعم فرمود که معنی این آیت را نمی دانم که چیست تا گاه در روز بدر دیدم که آن حضرت عم را زره می پوشید و می گوید سَيُهْزَمُ الْجَمْعُ و أنا فهمیدم که معنی آیت چه بود و به همین قتل و اسر و هزیمت ایشان شده نیست (بَلِ السَّاعَةُ) بلکه روز قیامت (مَوْعِدُهُمْ) وعدگاه عذاب کلی ایشان است (وَالسَّاعَةُ) و عذاب قیامت (أَدْهَىٰ) سخت تر و باهول تر (وَأَمَرُّ) و تلخ تر و ناخوشتر است از عذاب دنیا (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ) بدرستیکه مشرکان (فِي ضَلَالٍ) در گمراهی اند از راه حق در دنیا (وَسُعُرٍ) و در عناد و مشقت یا در آتش سوزان در آخرت (يَوْمَ يُسْحَبُونَ) روزی که کشیده شوند (فِي النَّارِ) در آتش دوزخ (عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ) بر رویهای خویش یعنی ایشان را بر روی ایشان می کشند و بدوزخ می افگنند و می گویند (ذُوقُوا) بچشید (مَسَّ سَقَرَ) سوزش دوزخ یعنی حرارت آتش و الم آنرا (إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ) بدرستیکه ما هر چیزرا آفریده ایم (بِقَدَرٍ) باندازهٔ مقرر و مرتب بر مقتضی حکمت یا هر چه آفریده ایم مقدار است و مکتوب در لوح محفوظ و حکم ازلی قبل از وقوع بدان پیوسته لاجرم از صفت تغییر و تبدیل دور است

* شعر *

* قضى الله امرا وجف القلم * فما شائي يوجد وما لا فلم *

* بیت * * سر بر خط لوح ازلی وار و خموش * کز هر چه قلم رفت قلم در نکشند *

(وَمَا أَمْرُنَا) و نیست فرمودن ما هر چیزرا که تکوین آن خواهیم (إِلَّا وَاحِدَةٌ) مگر کلمه واحده که آن کن است

بایست امر بالجهار قیامت گردیک فعال (كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ) چون گردیدن چشم در سرعت و سهولت
چنین گرخواهیم قیامت را بیک چشم زدن بیاوریم (وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا) و بدرستیکه ما هلاک کردیم (أَشْيَاعَكُمْ)
اشباه و امثال شما را از کافران در زمانهای گذشته چنانچه درین سوره شنیدید (فَهَلْ مِنْ مُدَّكِرٍ) پس
هست هیچ پند گیرنده که از حال ایشان عبرت بردارد (وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ) و هر چیزی که کرده اند کفار گذشته
(فِي الزُّبُرِ) نگاشته است در لوح محفوظ از برکتابها را گویند و لوح را از بر گفت باعتبار آنکه اصل هر کتابها
آنست یا خود هر افعال ایشان نوشته است در نامهای ایشان که بدست حفظه است (وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ
مُسْتَطَرٌ) هر خردی و بزرگی از افعال و اقوال و افعالی که از اولین و آخرین صادر شده و خواهد شد (مُسْتَطَرٌ) نوشته
شده است و بران باداش خواهند یافت (إِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدرستیکه پرهیزگاران و ترسکاران (فِي جَنَّاتٍ)
در بوستانها اند روز قیامت (وَنَهَرٍ) و در جویها و چشمها یعنی بوستانهاشان بر انهار و بقول بعضی
نهر بمعنی روشنی و گشادگی است یعنی اهل تقوی در بهشتها باشند در غایت وسعت و ضیا بخلاف کفار
که در ضیق و ظلمت گذرانند دیگر منتیان باشند (فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ) در مکانی پسندیده که در و نه لغو
باشد و ناتمام از امام جعفر صادق رض منقول است که حق سبحانه آن مکان را بالصدق وصف کرد
پس نرسد بندرا گمان اهل صدق سفلی رح فرموده که آن مکانی است که حق تعالی راست گرداند
در ان زهد کبار اولیا کرده و دوستان در ان مقام باشند (عِنْدَ مَلِيكٍ) نزدیک پادشاهی (مُقْتَدِرٍ)
توانا بهر چیز صاحب بن الحفایق رح فرموده که مقعد صدق مقام وحدت نیست که در مرتبهٔ عندیت
متحقق شود و در کشف الاسرار آورده که کلمهٔ عند رقم تقریب و تخصیص دارد یعنی اهل قرب فردا
در ان سرای بدان اختصاص خواهند داشت و حضرت پیغمبر ما امروز درین سرا مخصوص بدان بوده
که ایست عند ربی الطعمنی و یسقینی و چون روز قیامت که فردا خواص بدان نازند امروز بپایه اولای وی بوده

پس از ترتیب اعلا فردای او کی نشان تواند داد

* نظم *

* ای محرم سرا لیزالی * * مرآت جمال ذی الجلالی *
* مهمان ایست عند ربی * * صاحب دل لابنام قاسی *
* از قربت حضرت الهی * * مسنی به سنابه که خوابی *
* قربی که عبارتش نگنجد * * در حوصلهٔ خرد نگنجد *
* گم گشته بود عبارت آنجا * * پیکه نرسد اشارت آنجا *

سورة الرحمن مكية بسم الله الرحمن الرحيم ) وهي ثمان وسبعون آية

چون حضرت پیغمبر صلعم کافران را از اسم رحمن خبر داد گفتند ما رحمن را نمی شناسیم این سوره نازل شد و گفته آمد که اهل مکه طعنه میزدند که فلان و فلان قرآن را به محمد صلعم می آموزد این سوره آمد که (الرَّحْمٰنُ ۙ) خداوند بسیار بخشایش که رحمت او همه چیزی را فرا رسیده (عَلَّمَ الْقُرْاٰنَ ۝) پیاموخته است قرآن هر حبیب خود را (خَلَقَ الْاِنْسَانَ ۝) بیافرید خدای جنس آدمیان را (عَلَّمَهُ الْبَيَانَ ۝) پیاموخت ایشان را روشن کردن مافی الضمیر بنطق و کتابت یا خلق کرد آدم صلعم را و علم و آسماء بدو آموخت یا بوجود آورد محمد صلعم را و پیاموزانید وی را بیان آنچه بود و هست باشد چنانچه مضمون فحاصلت علم الاولین والاخرین ازین معنی خبر میدهد (اَلشَّمْسُ) آفتاب (وَالْقَمَرُ) و ماه میروند (بِحُسْبَانٍ ۙ) بحسابی معلوم یعنی بروجهی که حق سبحانه و تعالی مقرر فرموده سیر ایشان را در بروج و منازل و بدان فصول و اوقات شناخته می شود (وَالنَّجْمُ) و گیاهی که بروید و آن را ساق نباشد یعنی بروی زمین منبسط شود چون بعضی از بقول (وَالشَّجَرُ) و گیاهی که آنرا ساق می باشد و بر آن قایم بود یعنی درخت (يَسْجُدَانِ ۝) فرمان می برند خدای را بالطبع و طوع چون فرمان برداری سایر ان از اهل تکلیف یا سجود ایشان سایهٔ ایشان است و گفته اند مراد سجود ایشان وقوف ثابت است چنانچه بر تسبیح ایشان کما قال الله تعالی ولکن لا تفقهون تسبیحهم (وَالسَّمَآءَ رَفَعَهَا) و برداشت رحمان آسمان را بالای زمین بی تعمد لرا (وَوَضَعَ الْمِيْزَانَ ۙ) و بیاویخت یا منزل گردانید ترازوی را یا الهام داد خلق را بکیفیت اتخاذ آن (اَلَّا تَطْغَوْا) برای آنکه از حد در نگذرید (فِي الْمِيْزَانِ ۝) در ترازو بوقت داد و عدل یعنی از عدل تجاوز نکنید و براستی معامله نمایید (وَاَقِيْمُوا الْوَزْنَ) و بپای دارید سنجیدن را (بِالْقِسْطِ) بعدل یعنی زبان ترازو را راست دارید (وَلَا تُخْسِرُوا الْمِيْزَانَ ۙ) و کم مکنید میزان را یعنی کم منمایید در وزن داد و عدل این همه تاکید اهل ترازو را جهت آنست که بوقت وضع میزان قیامت شرمنده نشود * نظم *

* هر چه و هر جبه که بیازی دهی تو * کم کند از کیل و ترازی دهی تو *

* هست یکایک هر سر جای خویش * دور نه جزا جمله بیارند پیش *

* با تو نمایند نهانیت را * کم دهی و بیش ستانیت را *

(وَالْاَرْضَ وَضَعَهَا) و زمین را بگستردیا نهاد بر سطح آب (لِلْاَنَامِ ۙ) برای آدمیان تا در و قرار گیرند (فِيْهَا) در زمین (فَاكِهَةٌ) انواع میوه است (وَّالنَّخْلُ) و خرمابنان (ذَاتُ الْاَكْمَامِ ۝) خداوندان

خلاف یعنی ارهیه خرما پخرما واسیکه متشقق شده و خلاف باشد و تخصیص خرما از فواکه مذکر جهت تفضیل او است و شاهی که با انسان دارد چنانچه در جواهر التفسیر مبین شده (وَالْحَبُّ) و در زمین دانه است (ذُو الْعَصْفِ) خداوند برگ خشک مراد از دانه آنچیزی است که از ان قوت می سازند چون گندم و جو و جز آن و عصف گیاهیست که دانه از و جدا می شود (وَالرَّيْحَانُ ۞) و در زمین ریحانی است یعنی سپرغم که بوی می کنند مراد آن است که در زمین شما را نعمتها داده ام بعضی خوردنی و بعضی بوی کردنی (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس ای آدمیان و پریان بکدام از نعمتهای آفریدگار خود که مذکور شد (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می کنید و انکار می نمائید که از زمینست بدانکه سبی و یکی در بین سوره این کلمات تکرار یافته بجهت آنکه این سوره مشتمل است بر ذکر نعم الهی پس بعد از ذکر نعمتی این الفاظ ایراد فرموده تا انسان و قاریان متنبه شوند بر کثرت نعم و گفته اند تکرار برای دفع تخفیفات است و تاکید حجت و تذکیر نعمت و در صحیح حاکم رح از جابر رض نقل کرده که حضرت پیغمبر ع این سوره را تا آخر برما خواند بعد ازان فرمود که مرا چیست که شما را خاموش می بینم هر آینه جن نیکوتر اند از شما در رد و جواب و این سوال در من هیچ بار نخواندم فبای الاء ربکما تکذبان الا گفتند ولا بشی من نعمک ربنا نکذب فلک الحمد یعنی ما بهیچ چیز از نعمتهای تو ای پروردگار ما تکذیب نمی کنیم پس ترا ست ثنا و ستایش (خَلَقَ الْإِنْسَانَ) بیافرید آدم ع را که پدر انس است (مِنْ صَلْصَالٍ) از گل خشک (كَالْفَخَّارِ) مانند سفال پخته که اگر دست بروی زنی آواز کند (وَخَلَقَ الْجَانَّ) و بیافرید جان را که پدر جن است (مِنْ مَارِجٍ) از زبانه صافی بی دود (مِنْ نَارٍ) از آتش و گویند مارج از آتش است که زبانه سرخ و سبز در بیکدیگر آمیخته گردد بعد از باندی و تیزی آتش ۞ در باب نهم از عنصر ثانی فتوحات مذکور است که مارج آتش است ممزوج بهوا که آن را بهوای مشتعل گویند پس جان مخلوق است از دو عنصر آتش و هوا و آدم آفریده شد از دو عنصر خاک و آب چون خاک و آب بهم ممتزج شدند آن را طین گویند و چون هوا و آتش مختلط گردند آن را مارج خوانند چنانچه تا سلسل در بشر بالغای آب است در رحم و تا سلسل در جن بالغای هوا در رحم انثی و میان آفرینش جان و آدم مدت شصت هزار سال بود (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام نعمتها از نعمت پروردگار خود که شما را از گل و مارج آفریده دولت حیات ارزانی فرمود (تُكَذِّبَانِ ۞) انکار می کنید (رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ) آفریدگار دو مشرق است یکی مشرق تابستانی مر آفتاب را و یکی مشرق زمستانی (وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ ۞) و آفریدگار دو مغرب صیفی و شتوی مر شمس را و در اختلاف

مشرقین و مغربین انواع نوایدست از اختلاف فصول وحدوث آنچه بهر فصلی تعلق دارد و مانند شروق آفتاب موجب طلب معیشت است و غروبش سبب آسایش و راحت (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام ازین نعمتهای پروردگار شما (تُكَذِّبَانِ ۞) جحود می ورزید و منکر آن می شوید (مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ) راه داد دو دریا را یکی خوش و شیرین یکی شور و تلخ تا بامداد (يَلْتَقِيَانِ ۞) یکدیگر رسند و آن بحر فارس و روم است که در محیط بیکدیگر ملتقی می شوند (بَيْنَهُمَا) میان هر دو دریا (بَرْزَخٌ) مانعی و حاجزی و بهره داده است از قدرت خدایا از زمین یا از جزایر که بسبب آن (لَا يَبْغِيَانِ) از حد نمی جویند هریکی بگریز با هم نمی آمیزند تا غلبه یک باطل نشود یا از حدیکه مقرر شده تجاوز نمی نمایند تا آنچه میان ایشان است غرق نگردد و اگر یکی بر دیگری غلبه کند نفع بر طرف رود و منافع بسیار بین دو بحر متفرع است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام ازین نعم آفریدگار شما که شأنش بر مصالح کلیه است (تُكَذِّبَانِ ۞) انکار می کنید (يَخْرُجُ) بیرون می آید (مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ) از بین دو دریا یا از بحر مالح مروارید کلان (وَالْمَرْجَانُ) و مروارید ریزه و این جوهر ها است که بدان آرایش کنند و از خرید و فروخت آن قوایدی باید و این نعم ظاهر است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس شما بکدام ازین نعمتهای پروردگار خود (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می نمایید و گفته اند مراد بحر آسمان و بحر زمین است که هر یکی متناغی می شوند و بر حاجزی است که منع می کند دریای آسمان را از نزول و دریای زمین را از صعود و از دریای فلک قطرات بر دریای زمین و ینجه بدان صدف در می آید و آزان لالی منعقد می گردد و امام قشیری رح فرموده که بحرین خوف و رجا است یا قبض و بسط یا انس و هیبت و برزخ قدرت لئالی علت لؤلؤ احوال صافیه و مرجان لطایف و افیه صاحب کشف الاسرار شرح می کند که بحرین خوف و رجا عام مسلمانان راست و ازان گوهر زهد و ورع بیرون آید و بحر قبض و بسط خواص مومنان را است و ازان جواهر فقر و جد و زهد و بحر انس و هیبت انبیا و صدیقان را ازان گوهر فنا روی نماید تا صاحبش در منزل لقا بیاساید

* بیت *

* هز قعر بحر فنا گوهر بقا بابی * * واگر نه غوطه خوری این گهر کجا یابی *

(وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنْشَئَاتُ) و مر خدایراست راندن کشتیهای نو بر ورده و منشأ بفتح شین خواند یعنی نو برفتن آورده شده (فِي الْبَحْرِ) در دریا (كَالْأَعْلَامِ ۞) مانند کوهها در بلندی و بزرگی و آفریدن کشتی و روان کردن آن در دریا جهت انتفاع بندگان است از قطع مسافت بسیار در زمان اندک و وقوع تجارات و معاملات و این نعمتها عظیم است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش

(تُكَذِّبَانِ ۞) منکر می شوید (كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا) هر کس که بر زمین است از زوی (فَانٍ) نابود و نیست شونده است یعنی مرا بجام فانی شوند (وَيَبْقَىٰ) و باقی ماند (وَجْهُ رَبِّكَ) ذات پروردگار تو (ذُو الْجَلَالِ) خداوند بزرگی و عظمت (وَالْإِكْرَامِ ۞) و خداوند گرامی ساختن افضال علم و کرم تمام هر کرا مستحق آن باشد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما گرد شما را جزو او از فنای شما آماده شوید و کار بسازید مر آن را و آگاه کرد از لقای خود تا رجوع بحضرت او کنید و برخوردار و اعطا دهد (تُكَذِّبَانِ ۞) انکار می کنید (يَسْأَلُهُ) می خواهند او را یعنی می طلبند از وی (مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۞) هر کرو آسمانها زمینها است حاجتهای خود را از او هر وقت محتاج اند در ذات و صفات خود (كُلَّ يَوْمٍ) هر وقت (هُوَ فِي شَأْنٍ ۞) او در ساختن و پرداختن کاری است داعی را دعا اجابت کند و سائل را عطا دهد و درمانده را نجات بخشد و خونین راث دان گرداند و بیمار را صحیح سازد و توبه را بر توبه دار و گرونده را بیامرزد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود از قبول توبه و اجابت دعا و آمرزش گناه (تُكَذِّبَانِ ۞) انکار می کنید ابن عباس رض فرموده که مراد از روز یک خدای و دو روز است یکروز مدت دنیا و شان او و دیگر روز امر است و نهی و اعطا و منع و خلق و رزق و اماتت و احیاء و اعزاز و اذلال * و دیگر روز مدت آخرت و شان آن روز حساب است و عقاب و جزا و سوال و عقوبت و مثابات و نزد محققان یوم بمعنی آن است و آن جزوی از اقل زمانست و در بحر التحقیق آورده که مراد تجلی حق در هر آیتی بر حسب متجلی له و مناسب استعداد او و تجلیات را نهایت نیست

رباعی

* کل یوم هو فی شان چه شان است چه شان * یعنی او صاف کمال تو ندارد پایان *

* جلوهٔ حسن ترا غایت و پایانی نیست * هر زمان جلوهٔ دیگر شود از پرده عیان *

(سَنَفْرُغُ لَكُمْ) زود باشد که حساب کنیم ما شما را فراغ اینجا بمعنی قصد مجاز است نه فراغی که بعد از شغل باشد این کلام بر صبیل تهدید است و وعید چنانچه کسی مثلا کسی را میگوید باش تا با تو پردازم و حال آنکه گوینده هیچ کار نمی کند مراد تخویف سامع است اینجا نیز از روی وعید میگوید که قصد حساب شما خواهیم کرد (أَيُّهَ الثَّقَلَانِ ۞) ای دو گروه بزرگ یعنی انس و جن و عرب آنچه بزرگ قدر و قیمت بود آنرا ثقلین گویند کما فی الحدیث فیکم الثقلین و گفته اند ثقلان گران بار است و جن و انس بتکلیف گران بار اند تا بار گناه گران در نمانده اند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که تهدید است بحساب تا از اعمال بد مترجر شوید و تعریف بخطاب تا بکرم بی حد امید وار باشید

ع ۱۱

(تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می کنید (يَا مَعْشَرَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ) ای گروه پریان و آدمیان (إِنِ اسْتَطَعْتُمْ) اگر توانید (أَنْ تَنْفُذُوا) آنکه بیرون روید (مِنْ أَقْطَارِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) از کنارهای آسمان و زمین و بگریزید از قضای من یا از نزول مرگ (فَانْفُذُوا) پس بیرون روید و فرار نمائید (لَا تَنْفُذُونَ) بیرون نمی توانید شد (إِلَّا بِسُلْطَانٍ ۚ) مگر بقهر و تسلط و غلبه و شمار این قوت نیست باکه هر جا که روید مرگ ملازم شماست و از وقوع آن چاره ندارید و گفته اند روز قیامت ملایکه گرداگرد اهل محشر صف کشند و منادی ندا کند که ای آدمیان و پریان این عرصهٔ محشر است اگر توانید بیرون روید اما نمی توانید رفت مگر بحجت و برهان و شمار آنچه این است نه آن (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار و شما که اخبار کرد که شما عاجزید در دنیا فرومانده در آخرت تا دانید که در هر دو سرا جز او یار و مددگار نیست و روی توجه درگاه او آرید (تُكَذِّبَانِ ۞) جحود می ورزید (يُرْسَلُ) فرستاده شود (عَلَيْكُمَا) بر هر که عاصی و مشرک باشد از شما (شُوَاظٌ) زبانهٔ خالص (مِنْ نَارٍ) از آتش (وَنُحَاسٌ) دود دی سیاه یعنی یک نوبت زبانهٔ آتش فرستند و یک کرت دود و گویند نحاس روی گداخته است که بر سرهای ایشان فرو ریزند (فَلَا تَنْتَصِرَانِ ۞) پس نصرت نتوانید کرد مر یکدیگر را و منع نتوانید کرد عذاب را از هم دیگر (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بیم کرد شما را شواظ و نحاس تا باز ایستید از نافرمانی و پرستش وی اشتغال نمائید (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می نمائید (فَإِذَا انْشَقَّتِ السَّمَاءُ) پس چون شکافد آسمان برای نزول ملایکه (فَكَانَتْ) پس گردد (وَرْدَةً) سرخ یعنی برنگ گل سرخ (كَالدِّهَانِ ۚ) مانند ادیم احمر یا مانند روغن زیت که هر ساعت بلونی دیگر نماید (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعم آفریدگار خویش که خبر کرد شما را از انشقاق آسمان و تلون آن تا از شدت احوال بوی پناه جوئید (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می کنید (فَيَوْمَئِذٍ) پس آنروز (لَا يُسْئَلُ) پرسیده نشود (عَنْ ذَنْبِهِ) از گناه او (إِنْسٌ وَلَا جَانٌّ ۚ) آدمی و نه پری یعنی از ایشان سوال استعلام نکند که چها کردید ملکه سوال توبیخ باشد که چرا کردید یا گناهکاران را بعلامت بشناسند و حاجت بسوال نباشد یا بوقت خروج از قبور ایشان نپرسند و آنچه حق سبحانه تعالی فرمود که لنسئلنهم اجمعین در موقف حساب خواهد بود که هر را سوال کند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که از احوال آن روز خبر داد تا در ایمان و تقوی ثابت و راسخ باشید که سبب نجات شماست (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می ورزید (يُعْرَفُ الْمُجْرِمُونَ ۞)

ش ناخته شوند گنهکاران (بسیماهم) بعلامت ایشان که سیاه روی و کبودی چشم است یا آثار عرق و اندوه
در بشرهٔ ایشان (فیؤخذ) پس گرفته شوند (بالنواصی) بموی های پیشانی بکبار (والاقدام ۴)
و بقدمها یکبار یعنی نوبت موی پیشانی ایشان گیرند و بدوزخ کشند و نوبتی پای های ایشان گیرند
و سرنگون بدوزخ افگنند (فبای الاء ربکما) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار خویش کز خبر دادن شما
را از گرفتن و دوزخ افگندن کفار تا از کفر بپرهیزید (تکذبان ۵) انکار می کنید و بعد از اندراختن
مشرکان بدوزخ ملایکه ایشان را گویند (هذه جهنم التی) این آن دوزخ است که از روی عناد
(یکذب) تکذیب می کردند (بها المجرمون ۶) بآن مشرکان و باور نمی داشتند (یطوفون)
طواف می کنند دوزخیان (بینها) میان دوزخ (وبین حمیم ان ۵) و میان آب گرم آن گرمی
بغایت رسیده یعنی هرگاه که از آتش استغاثه کنند ایشان را غرباد رسی کنند و در میان چنین آب گرم
اند از ند که پوستهای ایشان از یکدیگر بگسلد و پوسته میان جحیم و حمیم می باشند (فبای الاء ربکما)
پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که آگاه کرد شما را از عذاب دوزخیان تا از کفر پرهیز کرده
بایمان متصف شده ازان نجات یابید (تکذبان ۵) تکذیب می نمائید (ولمن خاف) و برای کسی
که بترسد (مقام ربه) از ایستادن پیش خدای (جنتان ۵) دو بهشت است یعنی کسی که از
موقف حساب بترسد و ترک معصیت نماید او را دو بهشت دهند جنت عدن و جنت نعیم و گویند یکی
خالص انس را بود و دیگر خالص جن را بود و موضح آورده که دو باغ دهند ایشان را در بارهٔ
بهشت که هریکی از ایشان صد سال راه طول و عرض داشته باشد و در میان هر باغ سراهای خوش
و بوهای دلکش و حوران مهوش بود محمد نکیم قدس سره فرموده که بهشتی برای خوف الهی است دیگر
برای ترک مناهی یا یکی برای خاصهٔ خائف است و دیگر برای خدام و متعلقان او (فبای الاء ربکما)
پس بکدام ازین نعمتهای آفریدگار شما که بهشتها داد برای ادای طاعت و ترک معصیت (تکذبان ۵)
تکذیب می کنید (ذواتا افنان ۵) دو بوستان خدا دندان شتر یعنی در ان درختان بسیار باشد
هریکی مشتمل بر انواع گوناگون (فبای الاء ربکما) پس بکدام از نعمتهای پروردگار خود که بهشتهای
مشتمل بر انواع ثمار بر بنده عطا می فرماید (تکذبان ۵) انکار می کنید (فیهما) در ین دو باغ (عینان)
دو چشمه (تجریان ۶) می روند هر جا که بهشتی خواهد در عالی منازل یا اب فلان آن یکی تسنیم و یکی
سلسبیل در عوالم آورده که یکی از آب صافی و یکی از شراب لذیذ (فبای الاء ربکما) پس بکدام

از نعمتهای آفریدگار خویش که چنین چشمهایرا برای راحت و لذت شما روان کرده (تُكَذِّبَانِ ۞) انکار می ورزید (فِيهِمَا) درین دو جنت (مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ) از هر میوه (زَوْجَانِ ۞) دو صنف یکی معروف که دیده باشند در دنیا و دیگری غریب که کسی ندیده و نه شنیده باشد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای پروردگار پرورنده شما که اصناف ثمرات و فواکه بر بنده عطا می فرماید (تُكَذِّبَانِ ۞) منکر می شوید (مُتَّكِئِينَ) تکیه کنندگان درین بهشتها تکیه کنندگان باشند (عَلَىٰ فُرُشٍ بَطَائِنُهَا) بر فراشهائی که استر آن (مِنْ إِسْتَبْرَقٍ ط) از دیبای محکم باشد از بزرگی پرسیدند که بطائن آن از دیباست ظهر آن از چه باشد جواب داد که ظهر آن از نوع دیگری گفته است که ظاهر آن داخل است درین آیت که فلا تعلم نفس ما اخفی لهم (وَجَنَى الْجَنَّتَيْنِ) و میوهٔ درختان این دو بهشت (دَانٍ ۞) نزدیک است که دست قائم و قاعد و مضطجع بدان می رسد و گفته اند کسی که نگه کرده و آرزوی میوه کند شاخ درخت سر فرود آرد و آن میوه که خواهد بدهن وی در آید (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار شما که شما را بر تختهای و عرشهای بادشاهانه نشاند و میوهٔ لذیذ و لطیف دهد (تُكَذِّبَانِ ۞) انکار می کنید (فِيهِنَّ) در قصور و منازل این دو بهشت (قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ ۙ) کوتاه چشمان اند یعنی حوران که چشم فرو خوابانیده باشند از نگریستن بغیر شوهران (لَمْ يَطْمِثْهُنَّ) نسوده باشند ایشان را (إِنْسٌ) آدمیان (قَبْلَهُمْ) پیش از ازواج ایشان در بهشت (وَلَا جَانٌّ ۚ) و نه جنیان یعنی حوران که برای انس مقرر اند دست هیچ آدمی بدامن ایشان نرسیده باشد و آنانکه برای جن مقرر شده باشد جن نیز در ایشان تصرف نکرده باشد (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین لطافت بندگان ارزانی داشته (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می کنید و باور نمی دارید (كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَالْمَرْجَانُ ۞) گویا هستند آن حوران مخلوق از یاقوت در صرخی و صافی و مروارید پاکیزه در سفیدی و ضیا (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس کدام از نعمتهای آفریدگار شما که حوران بدین صفائی و پاکیزگی برای شما آفریده (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می کنید و باور نمی دارید (هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ) آیا جزا نیکی کردن در عمل باشد (إِلَّا الْإِحْسَانُ ۚ) مگر نیکوئی کردن در ثواب یا جزای هر که گوید لا الٰه الا الله و عمل کند تا وامرد نوای محمد الرسول الله عم نیست اور اگر بهشت و حاصل آیت این است که جزای نیکی نیکی است پس جزا دهند طاعات را درجات و مکافات کنند شکر را بزیادت نعمت و تقوی را بالفرح و توبه را بقبول و دعا را باجابت و سوال را باعطا و استغفار را بمغفرت و خوف و بیم را بامن آخرت و خدمت را

بساخت و در بحر الحقایق فرموده که نیست جزی فنا فی الله الا بقا بالله * مثنوی *

* هر که در راه محبت شد فنا * * یافت او بحر لقا در بقا *

* هر کرا شه شیر شوقش سر برید * * میوهٔ ذوق انا در وصل چید *

(فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار شما که توفیق احسان داد و جزای آن مقرر فرمود (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می کنید و انکار می نمائید (وَمِنْ دُونِهِمَا) و جزین دو بوستان که مذکور شد برتر و فروتر از ایشان (جَنَّتَانِ ۚ) دو بوستان دیگر است گفته اند دو بوستان اول از نقره برای سابقان و این دو بوستان از لؤلؤ برای اصحاب الیمین (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که این بهشتها نامزد بندگان می کند (تُكَذِّبَانِ ۞) منکر می شوید (مُدْهَامَّتَانِ ۚ) دو بهشت سبز از بسیاری سبزی به سیاهی زده است (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای پروردگار خود که چنین بوستانهای سبز عطا می کند و سبزی موجب روشنائی چشم است (تُكَذِّبَانِ ۞) انکار می کنید (فِيهِمَا) درین دو بهشت (عَيْنَانِ) دو چشمه باشد (نَضَّاخَتَانِ ۚ) جوشنده بآب یعنی هر چند از دو آب برداشتند دیگر بجوشند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای آفریدهٔ شما که چنین دو چشمهٔ بسیار آب بشما می دهد (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می کنید (فِيهِمَا فَاكِهَةٌ) درین دو بهشت میوه بسیار بود (وَنَخْلٌ) و خرمابنان (وَرُمَّانٌ ۚ) و اشجار انار تخصیص خرما و انار از میوها بجهت تفضیل است زیرا که خرما فاکهه است و هم خود انار میوه است و دوا (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بکدام از نعمتهای پروردگار شما که چنین میوها بر بندگان ارزانی دارد (تُكَذِّبَانِ ۞) انکار می کنید (فِيهِنَّ) درین چهار جنت (خَيْرَاتٌ حِسَانٌ ۞) زنان برگزیده باشند نیکو رویان یعنی حسن خلق ایشان بحسن خلق نیز آراسته باشند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای آفریدگار خویش که شما را حوران دهد هر یک از دیگری نیکوتر (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می نمائید (حُورٌ مَقْصُورَاتٌ) حوران پنهان شده (فِي الْخِيَامِ ۚ) در خیمها که از درها محروف است و گفته اند مراد خانهاست و بعضی تخصیص کرده اند به حجلات و حجله خانه بود آراسته برای داماد و عروس (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمت های پروردگار خود چنین که ازواج طیبه بهشتیان می دهد (تُكَذِّبَانِ ۞) انکار می کنید (لَمْ يَطْمِثْهُنَّ) نمسود و نباشد مر ایشان را (إِنْسٌ قَبْلَهُمْ) آدمی پیش از شوهران کدیشان نام زد شده اند (وَلَا جَانٌّ ۚ) و نه جن نیز دست بر ایشان رسانیده اند با که ایشان پاکیزه اند (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس به کدام از نعمتهای خداوند خویش که ازواج انکار نام زد

ایشان یعنی اهل ایمان کرده اند (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می کنید که چنین حوران نگاه داشته عطا کند (مُتَّكِئِينَ) اصحاب الیمین تکیه زنگان باشند (عَلَىٰ رَفْرَفٍ خُضْرٍ) بر فرشها یا بر بالشهای سبز (وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ ۞) وبساط با قیمتی در غایت نیکوئی (فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا) پس بر کدام از نعمتهای پروردگار شما این نعمت ناکرده رشد (تُكَذِّبَانِ ۞) تکذیب می کنید (تَبَارَكَ اسْمُ رَبِّكَ) بزرگ است نام پروردگار تو ازجهت اطلاق آن اسم بر ذات وی پس توان دانست که بزرگی ذات در چه مرتبه خواهد بود و ازین است که هیچ کس از عظمت ذات او خبر نداده و نمی تواند داد

* بیت *

* بر لب بحر چنین وا مانده اند * خشک لب هم تشنه ای هم منتهی *

(ذِي الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ۞) در تحریر و تشعف معنی این اسم بر بین وجه ادا کرده که خداوندی که از صفات جلال آنچه اثبات آن مستلزم کمال است ذات بی مثالش را ثابت است و آنچه جانب آن مقتضی عزت و کبریا است جناب مقدس از ان منزه و معرا است و اکثر محققان بر انند که جلالیات راجع بصفات قهریه است و اکرام عبارت از اوصاف لطیفه پس نام ذو الجلال والاکرام جامع باشد مر جمیع صفات الهی را و ازین است که او را اسم اعظم گفته اند و خبر الطریق ایجاز الجلال والاکرام مؤید این قول است

سورة الواقعة مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞ وهي ست وتسعون آية

(إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۞) یاد کن چون واقع شود یعنی حادث گردد قیامت (لَيْسَ لِوَقْعَتِهَا) نیست در واقع شدن و آمدن او (كَاذِبَةٌ ۞) دروغی یا برای وقوع او هیچ دروغی موجود نیست بلکه هر که ازان خبر می دهد صادق است و آن روز (خَافِضَةٌ) فرو برنده است قومی را باسفل سافلین از روی عدل (رَّافِعَةٌ) بردارنده گروهی را باعلی علیین از راه فضل یا خافض اعدا و اهل شقاق و نفاق است و رافع اولیا از ارباب اخلاص و وفاق یا فرومی دارد نادانان را که در دنیا خود را مرتفع می داشتند و برمی آرد جمعی را که در ین عالم فرو تنی کردند (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ) یاد کن چون جنبانیده شود زمین (رَجًّا ۞) جنبانیدنی بران وجه که هر بنا که بر و است منهدم گردد (وَبُسَّتِ الْجِبَالُ) و رانده شود کوهها (بَسًّا ۞) راندنی ناشکفته و پاره پاره گردد (فَكَانَتْ) پس باشد (هَبَاءً) غباری که دیده می شود باشعاع آفتاب و تنکیکه از روزنه در افتد (مُنْبَثًّا ۞) پراگنده و منتشر گشته (وَكُنْتُمْ) و باشید شما ای مکلفان در ان وقت (أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ۞) اصناف جدگانه یعنی سه گروه باشید و در سه مرتبه (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) پس اصحاب دست راست (مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) چه اند اصحاب دست راست تعظیم می کند ایشانرا چنانچه گوئی فلان قوم بزرگان اند چه بزرگان

وگویند درین است تفهام معنی تعجب نیز هست اصحاب یمین آنهاند که وقت اخراج ذریت از صلب آدم ع ایشان راست وی بوده اند یا نامهٔ اعمال در آن روز بدست راست ایشان دهند یا به بهشت روند وآن سر یمین عرش است وگفته اند میمنه یعنی یمن و برکت است یعنی ایشان میمون و مبارک خواهند (وَاَصْحٰبُ الْمَشْاَمَةِ) و اصحاب دست چپ (مَآ اَصْحٰبُ الْمَشْاَمَةِ ۝) چه اند یاران این دست چپ و ایشان وقت اخراج ذریات در شمال آدم ع بوده اند یا نامهای اعمال ایشان بدست چپ ایشان می دهند یا بدوزخ برند و دوزخ بر چپ عرش است وگفته اند مشامه را از تشأم گرفته اند و آنان شوم و نامبارک اند (وَالسّٰبِقُوْنَ) و پیشی گرفتگان بر همه اقوام یا پیش روان به بهشت (اَلسّٰبِقُوْنَ ط) پیشی گرفتگانند بایمان چون مومن آل فرعون و حبیب نجار و ابوبکر صدیق و مرتضی علی رض با آنکه بدو قبیله نماز گزارده اند یا پیغمبر ع یا اهل قرآن یا پیش روان بصف جهاد یا سابقت گیرندگان به تکبیر اول (اُولٰٓئِكَ الْمُقَرَّبُوْنَ) آن گروه اند نزدیک گردانیده شدگان برحمت و کرامت (فِيْ جَنّٰتِ النَّعِيْمِ ۝) در بوستان مشتمل بر انواع نعمت (ثُلَّةٌ مِّنَ الْاَوَّلِيْنَ لا) گروهی بیشتر از پیشینیان یعنی امم انبیای گذشته (وَقَلِيْلٌ) و اندکی (مِّنَ الْاٰخِرِيْنَ ط) از پسینیان یعنی امت محمد ع مضمون سخن آن است که سابقان امم ماضیه بیش از سابقان این امت اند در تبیان آورده که مراد جماعتی اند که انبیاء ع را معاینه دیدند و نصرت ایشان رسیده بدشان گروه بدند نام امتان ایشان زیرا که امت متابعت پیغمبر ما ع از همه امم بیشتر خواهند بود چنانچه فحوای انا اکثر الناس تبعا یوم القیمة ازان خبر می دهد و در حدیث برده رض مذکور است که اهل بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد ازین امت من و چهل سایر امم و این سابقان از اولین و آخرین در بهشت باشند (عَلٰى سُرُرٍ) بر تختها (مَّوْضُوْنَةٍ لا) باقته بزر و مکلل بدر و یاقوت در مرو (مُّتَّكِـِٕيْنَ) تکیه زدگان (عَلَيْهَا) بران تختها (مُتَقٰبِلِيْنَ ۝) برابر یکدیگر یعنی روی بار روی تا بدیدار هم مستانس و مسرور باشند (يَطُوْفُ عَلَيْهِمْ) می گردند بر ایشان برای خدمت (وِلْدَانٌ) کودکان (مُّخَلَّدُوْنَ لا) جاوید ماندگان به هیأت کودکی چه خدمت خردان زیبا تر است از خدمت کبار و گویند آراستگان بگوشوارهای زرین و این کودکان خدای آفریده باشد برای خدمت بهشتیان و از سامان رض منقول است که ایشان اطفال مشرکان اند که بخدمت اهل بهشت نامزد شده اند و بر ایشان طواف می کنند (بِاَكْوَابٍ) باکوزها (وَاَبَارِيْقَ لا) و ابریقها (وَكَاْسٍ مِّنْ مَّعِيْنٍ لا) و جامها از شرابی که روان است در بهشت یا خمرها که صافی چون آب زلال (لَّا يُصَدَّعُوْنَ) درد سر نکنند (عَنْهَا) از ان شراب یعنی آن می را خمار نباشد (وَلَا يُنْزِفُوْنَ ۝)

و نه بی عقل و بیهوش شوند از آن (وَفَاكِهَةٍ) و دیگر بر ایشان می گردانند میوه ها (مِّمَّا يَتَخَيَّرُونَ ۞) از آنچه اختیار کنند و برگزینند (وَلَحْمِ طَيْرٍ) و گوشت مرغان که الطف لحوم است (مِّمَّا يَشْتَهُونَ ۞) از آنچه آرزو کنند یعنی بر وجهی که خواهند جوشیده یا بریان کرده (وَحُورٌ) و بر سایبانان: رخت طواف می ماند از برای خدمت زنان سفید روی (عِينٌ ۞) کشاده چشمان در صفاد لطافت (كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ) مانند مرواید (الْمَكْنُونِ ۞) پوشیده در صدف که غبار بر و نرسیده باشد و دست اغیار بدو نرسیده (جَزَاءً) پاداش می دهیم ایشان را پاداشی (بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ۞) بسبب آنچه بودند که عمل می کردند در دنیا (لَا يَسْمَعُونَ) نه شنوند (فِيهَا) در بهشت (لَغْوًا) سخنان بیهوده یا بانگ و فریاد یا سوگند بدروغ (وَلَا تَأْثِيمًا ۞) و نه سخن که گفتن آن موجب گناه باشد چون فحش و دشنام (إِلَّا قِيلًا) لکن می شنوند سخنیکه آن کلام است (سَلَامًا سَلَامًا ۞) تکرار این لفظ دلیل است بر آنکه اهل جنت بر یکدیگر پیوسته سلام گویند (وَأَصْحَابُ الْيَمِينِ) و اصحاب دست راست (مَا أَصْحَابُ الْيَمِينِ ۞) چه اند اصحاب دست راست یعنی بزرگ و گرم اند و ایشان باشند (فِي سِدْرٍ) در زیر درخت کنار (مَّخْضُودٍ ۞) بی خار بخلاف سدر دنیا آورده اند که مسلمانان نظر بروج افگندند و آن وادی است از طایف شتران بر درختهای سدر گذشته بودی اگر مثل این بودی این آیت آمد که اهل بهشت را سدر باشد بی خار (وَطَلْحٍ مَّنضُودٍ ۞) و درخت موز بود میوه های آن بهم چیده یعنی از اسفل تا اعلای درخت همه میوه باشد (وَظِلٍّ مَّمْدُودٍ ۞) و سایه کشیده یعنی پیوسته که هرگز زائل نشود مراد از ظل راحت است (وَمَاءٍ مَّسْكُوبٍ ۞) و آب ریزان یعنی از جنت عدن فرو می ریزد بر بوستانهای دیگر (وَفَاكِهَةٍ كَثِيرَةٍ ۞) و بسیار میوه (لَّا مَقْطُوعَةٍ) نه بریده شده یعنی در هیچ زمانی منقطع نشود بخلاف میوه های دنیا که در فصلی باشد دون فصلی (وَلَا مَمْنُوعَةٍ) و نه منع کرده شده یعنی از خورنده بهیچ نوع باز ندارند نه چون میوه دنیا که بی بها بدست نیاید (وَفُرُشٍ) و گسترده نیها (مَّرْفُوعَةٍ ۞) برداشته شده به قیمت یا رفیع القدر و بقول بعضی فرش کنایت است از زنان مرفوعه یعنی بر تخت بلند نشانده (إِنَّا أَنشَأْنَاهُنَّ) ما (إِنشَاءً ۞) آفریدنی یعنی بعد از پیری خلق کنیم ایشان را خلقی دیگر مراد آن است که پیر زنان را جوان سازیم بریک سن (فَجَعَلْنَاهُنَّ) پس گردانیم ایشان را (أَبْكَارًا ۞) دختران دوشیزه یعنی هرگاه که از اجماع نزد ایشان آیند ایشان را بکر یابند (عُرُبًا) دوست دارندگان شوهر خود باشند یا باخنج و ناز با شیرین

سخن (انشاءناهن) هم زادان هر نفسی و سه سال و شوهران نیز بهمین سن و در تبیان آورده که صبیان را که بهشت آرند بدین سن رسانند و به شوهر دهند و عجوزه را نیز رد کنند بدین سن اگر شوهر نداشته باشد در دنیا به بعضی از اهل بهشت دهند و اگر شوهر داشته باشد او شوهر او از اهل بهشت بود چون امرأة فرعون او را به یکی از بهشتیان دهند و اگر زوج او بهشتی بود بر وی زنی دارند و اگر زیاده از یک شوهر داشته باشد هر بهشتی باشد بزوج آخرین نامزد کنند و این زنان را انشاء کنیم (لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ) برای اصحاب یمین و دست راست دگویا که سایلی می پرسد کیانند اصحاب الیمین می فرماید که ایشان (ثُلَّةٌ مِّنَ الْأَوَّلِينَ) گروهی اند از پیشینیان (وَثُلَّةٌ مِّنَ الْآخِرِينَ) و گروهی اند از پسینیان ع ۱۴

و اسباب نزول آمده که چون آیت «قلیل من الاخرین» فرود آمد فاروق رض گریان شد و گفت یا نبی الله ما نه گروهیم و تصدیق کردیم و از نجات نیابد مگر اندکی این آیت آمد که «ثلة من الاخرین» حضرت رسول صم آیت بروی خواندند و عمر رض فرموده که رضینا عن ربنا و پیغمبر صم گفت از آدم تا من یک ثلة و از من تا قیامت یک ثلة و در حدیث آمده که ارجو ان تکونوا نصف اهل الجنة و عن قریب گذشت که اهل بهشت صد و بست صف باشند و شما از ان امت من خواهید بود و ازینجا معلوم می شود که هیچ کس از امت مقابلت آن حضرت صم در دوزخ خلود نخواهد ماند * نظم *

* نماند بزندان دوزخ اسیر * * کسی را که باشد چنین دستگیر *

* نماند بعصیان کسی دوگرد * * که دارد چنین صید پیش رو *

(وَأَصْحَابُ الشِّمَالِ) و اصحاب دست چپ (مَا أَصْحَابُ الشِّمَالِ) چه اند اصحاب دست چپ یعنی چه خوار و بی مقدار اند و دران روز باشند (فِي سَمُومٍ) در آتش سوزان یا در بادی گرم که حرارت آن در شام ایشان نفوذ کند (وَحَمِيمٍ) و در آبی گرم سیاهی و حرارت صاحب تبیان آورده که چون حرارت سموم در اجساد و اکباد ایشان اثر کند پناه جویند بحمیم چنانچه گرمازدگان در دنیا آب می طلبند و چون در حمیم افتند از حرارت آن آب بیشتر سیاهی گردد پس پناه برند بسایه و ازان سایه خبر می دهد که (وَظِلٍّ) و سایه (مِّن يَحْمُومٍ) از دود سیاه گرم دگویند یحموم کوهی است از آتش که دوزخیان بسایه آن پناه می برند (لَّا بَارِدٍ) خنک نیست مانند سایهای دیگر (وَلَا كَرِيمٍ) و نه سود رساننده و نه راحت بخشنده و این خطابها ایشان را بدین جهت است (إِنَّهُمْ كَانُوا) بدرستیکه ایشان بوده اند (قَبْلَ ذَٰلِكَ) پیش ازین در دنیا (مُتْرَفِينَ) بناز و نعمت پرورده شدگان و متنعم ایشان به محرمات

بودند اتباع شهوات (وَكَانُوا يُصِرُّونَ) و بودند که اصرار می نمودند (عَلَى الْحِنْثِ الْعَظِيمِ ۝) بر گناه بزرگ که شرک است یعنی بر ان اقامت می کردند یا سوگند دروغ می خوردند بر آنکه حشر نخواهد بود (وَكَانُوا يَقُولُونَ) و بودند که می گفتند (أَئِذَا مِتْنَا) آیا وقتی که بمیریم (وَكُنَّا تُرَابًا) و گردیم خاک (وَعِظَامًا) و استخوانهای مابی گوشت و پوست (أَئِنَّا لَمَبْعُوثُونَ ط) آیا ما برانگیخته گانیم از قبرها و زنده شدگان تکرار استفهام برای مبالغه است و در انکار (أَوَآبَاؤُنَا الْأَوَّلُونَ ۝) آیا پدران پیشین ما نیز مبعوث شوند (قُلْ) بگو ای محمد صلعم در جواب ایشان که (إِنَّ الْأَوَّلِينَ) بدرستیکه پیشینیان از آبای شما و غیر آن (وَالْآخِرِينَ لا) و پیشینیان از شما و غیر شما (لَمَجْمُوعُونَ لا) هر آینه جمع شده گانند (إِلَى مِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ ط) برای وقتیکه مقرر شده از روز معلوم که قیامت است یا هر مجموع اند در قبرها برای میقات حشر که روز معلوم است یا هر محشور شونده بسوی حساب یا زمان حساب در روزی که معلوم است مر خدا را (ثُمَّ) پس (إِنَّكُمْ) بدرستیکه شما (أَيُّهَا الضَّالُّونَ) ای گمراهان از راه حق (الْمُكَذِّبُونَ لا) تکذیب کنندگان مر بعث و نشور را خطاب با اهل مکه و امثال ایشان است می گوید که شما فردای قیامت (لَآكِلُونَ) هر آینه خورندگانید (مِنْ شَجَرٍ) از درختی (مِنْ زَقُّومٍ لا) که آن زقوم است یعنی شما را زنده کنند و از ان درخت بخوراند (فَمَالِئُونَ) پس پر کنندگان باشید (مِنْهَا الْبُطُونَ ج) از میوهٔ آن درخت شکمها را (فَشَارِبُونَ) پس آشامندگان (عَلَيْهِ) بالای زقوم (مِنَ الْحَمِيمِ ج) از آب گرم آورده اند که عذاب جوع بر دوزخیان گمارند تا که بر سر زند شکمها را از زقوم پس تشنگی بر ایشان غالب کند اگه حمیم بر ایشان عرض کنند بسیاری از ان بیاشامند (فَشَارِبُونَ) پس آشامندگانند از حمیم (شُرْبَ الْهِيمِ ط) مانند آشامیدن شتران تشنگی زده و مهتا آب نیافته یا مثل زمین ریگستان که هر چند آب خورد اثر آن بر وی نماند یعنی دوزخیان چند آنچه حمیم آشامند تشنگی ایشان تسکین نیابد (هَذَا) این ماکول و مشروب (نُزُلُهُمْ) پیش و پس ایشان است (يَوْمَ الدِّينِ ط) در روز جزا هیچ و احضری که برای مهمان آرند و بعد ازین در دوزخ انواع ماکل و مشارب خواهد بود ایشان را که شرح شدت و عقوبت آن در بیان نیاید (نَحْنُ خَلَقْنَاكُمْ) ما آفریدیم شما را در ابتدا و شما بدان اقرار دارید (فَلَوْلَا تُصَدِّقُونَ ۝) پس چرا باور نمی دارید آفرینش خود را در ابتدا بر بعث اهل قبور ظاهر است که هر که بر ابداء قادر است بر اعاده نیز قادر خواهد بود (أَفَرَأَيْتُمْ) آیا خبر دهید (مَا تُمْنُونَ ط) از آبی که میریزید در رحم زن (ءَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ) آیا شما می آفرینید کودکان را از ان (أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ ۝)

یا ما ایم آفریدگار آن و شما مقرار بدانکه نا لق شما بر شما برآن وجه و بدان نوع که فرمودیم طاعت صورت نمی شود بلکه بر وقف مشیت و طبق ارادت من می آید (نَحْنُ قَدَّرْنَا) ما بعد از آفرینش شما تقدیر کردیم (بَيْنَكُمُ الْمَوْتَ) میان شما مرگ را و مقرر ساختیم زمان موت هر کس (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۝) و نیستیم ما پیشی کرده شده یعنی کسی بر حکم ما پیشی نتواند گرفت از موتی که مقدر شده نتواند گریخت و ما این مرگ را تقدیر کردیم (عَلَىٰ أَن نُّبَدِّلَ) برای آنکه تبدیل کنیم از شما (أَمْثَالَكُمْ) کسان را که مانند شما اند یعنی شما را بمیرانیم و دیگران را بیاریم (وَنُنشِئَكُمْ) و بیافرینیم دیگرباره شما را (فِي مَا لَا تَعْلَمُونَ ۝) در صورتی و هیأتی که نمی دانید امروز یعنی کافران را در زشت ترین صورتی و مومنان را در بهترین هیأتی (وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ) و بدرستیکه دانسته اید شما (النَّشْأَةَ الْأُولَىٰ) آفریدن نخستین را که نطفه بوده و علقه شده تا آخر بدان هم اقرار دارید (فَلَوْلَا تَذَكَّرُونَ ۝) پس چرا یاد نمی کنید توانائی حق را بر انشای اخری چه هر که بر ان قادر است ازین عاجز نتواند بود

* نظم *

* آنکه ما را از خلوت نابود * * می کشد تا بجلوه گاه وجود *

* بار دیگر که از سموم هلاک * * ردی پوشیم ز پرده خاک *

* هم تواند با مرکن فیکون * * کار دارد گوشه لحد بیرون *

(أَفَرَأَيْتُم) آیا اخبار می نمائید (مَّا تَحْرُثُونَ ۝) از آنچه کشت می کنید و تخمی در زمین می افگنید (ءَأَنتُمْ تَزْرَعُونَهُ) آیا شما می رویانید آن تخم را (أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ ۝) یا ما رویانیده ایم حرث فعل عبد است و زرع فعل خدای و در خبر آمده که مگویید یکی از شما کزرعت ولیکن گویید حرثت چه شق ارض و القای بذر رود را نیز بنده است و رویانیدن از حق سبحانه (لَوْ نَشَاءُ) اگر خواهیم (لَجَعَلْنَاهُ) هر آینه گردانیدیم آن تخم را که کشته اید (حُطَامًا) گیاهی درهم شکسته پیش از رسیدن یا گاهی بیدانه (فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ ۝) پس همه روز باشید از ان قضیه و بایه که شگفت مانید یا بر آفت آن اندوه ناک باشید یا از جهد و سعی خود پشیمان گردید و می گوئید (إِنَّا لَمُغْرَمُونَ ۝) آیا ما تاوان زده گشتیم و ضرر انا خواندیم طریق خیر یعنی بدرستیکه ما غراست یافتگانیم (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ ۝) بلکه ما بی بهره گانیم از روزی (أَفَرَأَيْتُمُ) آیا خبر باز دهید (الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ ۝) از آبیکه می آشامید برای تسکین عطش و زندگانی شما بوی باز بسته است (ءَأَنتُمْ أَنزَلْتُمُوهُ) آیا شما فرو فرستاده اید آن را (مِنَ الْمُزْنِ) از ابر سفید (أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ ۝) یا ما فرو فرستنده ایم آنی شیرین لطیف را (لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ) اگر خواهیم گردانیم آن آب را

(اُجاجاً) تلخ و شور و منع از وی منقطع سازیم (فَلَوْلَا تَشْکُرُونَ ۝) پس چرا شکر نمی گویید خدای را
بدین نعمت (اَفَرَاَیْتُمُ) اخبار کنید آیا (النَّارَ الَّتِی تُورُونَ ط) از آتشی که میزنن می آرید (ءَاَنْتُمْ) آیا
شما (اَنْشَاْتُمْ) پیدا فریده اید (شَجَرَتَهَا) درخت آتش را که آن مرخ و عفار است (اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُونَ ۝)
یا ما آفریننده ایم اهل بوادی شاخی از شجرهٔ مرخی کنند که می گویند بر شاخی از درخت غفار که آتش
می خواهند می سایند حق سبحانه از میان آن دو شاخ تر که آب از آن می چکد آتشی بیرون می آرد
(نَحْنُ جَعَلْنَاهَا) ما گردانیدیم آن آتش را (تَذْکِرَةً) یادکردنی که چون بسیند آتش دوزخ را یاد کنند
یا آن را تبصره ساختیم نااهل بصیرت دانند که هر که قادر است بر ابداع آتش از درخت سبز و تر
و با وجود مائیتی که در وی است که کیفیت ضد آتش است هر آینه قادر بود بر تازه ساختن نهال وجود
انسان بعد از خشکی و پژمردگی آن (وَمَتَاعاً) و ساختیم آتش را برخورداری یعنی سبب نفع گردانیم
(لِّلْمُقْوِینَ ج) مر مسافران را و مقیمان را (اَلْمُقْوِی) بذگراهد الضدین چنانکه بسرابیان تقویم الیر
(فَسَبِّحْ) پس تسبیح گوئی (بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ ۝) بنام پروردگار بزرگ نزد او را پاکی یاد کن
(فَلَا اُقْسِمُ) پس سوگند یاد می کنم (بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ لا) بمواقع نجوم قرآنی یعنی اوقات نزول آن
یا بمغارب نجوم و مساقط آن صاحب کشف فرموده که تخصیص مغارب بجهت آن است که غروب
دلیل زوال است و بزوال اثر استدلال توان کرد بر وجود مؤثری که تأثیر او را زوال نیست یا بمطالع
کواکب یا بمجاری آن و در عین المعانی آورده که مراد ساجد صحابه و مقابر ایشان است که شبانه
بر نجوم گمنامان قبور ایشان می روند و بهم اقتدیتم اهتدیتم یا منازل نجوم که بروج آسمان است کما فی قوله
تعالی و السماء ذات البروج یا از زمان نجوم که مامور بر جم شیاطین شدند و آن وقت مولد حضرت
پیغمبر عم بوده و هنگام بعثت او و امام زاهد رح فرموده که مراد نجوم قرآن است و مواقع آن دل
مقدس پیغمبر ماعم هرچند دل مطهر او یکی بود اما نجوم قرآنی بسیار بود هر نجمی را موقعی و قرأت امام حمزه
و امام کسائی رح بموقع خوانده اند مؤید این قول است و نزول قرآن بر قلب مبارک وی منجم نزل به
الروح الامین علی قلبک ثابت شده (وَاِنَّهُ) و بدرستیکه آنچه خدای بدو سوگند خورد (لَقَسَمٌ) سوگندی
است (لَّوْ تَعْلَمُونَ) اگر دانید (عَظِیمٌ ۝) بزرگ و معتبر جواب قسم چیست (اِنَّهُ) بدرستیکه آنچه آن
حضرت عم بر شما می خواند (لَقُرْاٰنٌ کَرِیمٌ ۝) هر آینه قرآنی است بزرگوار و بسیار نفع به شمامل است
بر اصول علوی که در باب مصالح معاش و معاد بکار آید یا گرامی است نزد خدای و ملایکه و مومنان یا حافظ

و قادری دیگرم و سزاست این قرآن نوشته است (فِي كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ۙ) در کتابی پوشیده و نگاه داشته شده نزد یک خدای در لوح محفوظ (لَّا يَمَسُّهُ) نمیابد لوح را یعنی مطلع نمیشوند بر آنچه در وست (إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ۝) مگر پاکیزگان یعنی ملائکه که مطهر اند از کدورات اوصاف رذیله کسی روح گوید که مراد سفره اند و کرام برره و بعضی ضمیر را عاید به قرآن دارند و مراد مصحف است یعنی مس نکنند مصحف را مگر پاک شدگان از احداث ظاهر آیت نفی است و مراد نهی و معنی آن این یعنی جنب و محدث باید که مس نکنند و در فقهای مالکی دشافعی روح محدث و جنب و حائض را تجویز نمی کنند حمل مصحف و مس آن و حنبلی گویند محدث و جنب را روا است حمل مصحف و مس آن و حائض را نه و نزد امام اعظم روح شاید محدث و جنب و حائض و نفساء را مس مصحف مگر با غلافی منفصلا از و در تواو و مذکور است که جنب و حائض را بتحول ابو یوسف روح جایز است کتابت قرآن و قتیکه لوح بر زمین بود نه بر کنار و نزد امام محمد روح بهیچ وجه روا نیست و بعضی مس را حمل بر قرآت کرده اند و از ابن عمر رض منقول است که دوست تر بنزد من آن است که قرآن نخواند کسی مگر آنکه طاهر باشد محمد بن فضال روح فرموده که مراد ازین طهارت توحید است یعنی باید که فرموحدان کسی قرآن نخواند و ابن عباس رض نهی می کرد از آنکه یهود و نصاری را تمکین دهند از قرآت قرآن و محققان گفته اند که مراد از مس اعتقاد است یعنی معتقد نباشند قرآن را مگر پاکیزه دلان که مومنانند باعمال به قرآن نگاه داشت احکام قرآن نکنند مگر جمعی که پاکیزه شده باشند به حد و توفیق از لوث غفلان یا علم بدان یعنی تفسیر و تاویل آن را نداند الا آنها که مراایشان پاک باشد و مجید قدس سره فرموده که پاکی سر به نفی ماسوای الله است

نگیرد سنائی روح فرموده

* بیت *

* جمال حضرت قرآن نقاب انگه براندازد * که دار الملک معنی مجرد بیند از غوغا *

و در محرا الحقایق آورده که مکاشف نشود باسرار قرآن مگر سر یکه پاکیزه گردد از لوث توهم غیر و غیریت و سر تمام شهود حق در مرایای خلق و شهود خلق در مرایای حق و این معنی میسر نشود جز بفنای شاهد و شهود در مشهود

* بیت *

* چون تجلی کرد او صاف قدیم * * پس بسوزد وصف حادث را کلیم *

(تَنْزِيلٌ) قرآن فرو فرستاده شده است (مِّن رَّبِّ الْعَالَمِينَ ۝) از آفریدگار عالمیان (أَفَبِهَٰذَا الْحَدِيثِ) آیا بدین سخن که قرآن است (أَنتُم مُّدْهِنُونَ ۙ) شما ای اهل مکه ناگزیده گانید یا مداهنه کنندگان یا منکران

(وَتَجْعَلُونَ) و می سازید (رِزْقَكُمْ) روزی یعنی بهرهٔ خود را از قرآن (أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ ۝) آنکه تکذیب کنید مراورا یا می گردانید شکر روزی خود ان را که نصیب یاران باد و هوا کنید و این تکذیب صنع خدا است (فَلَوْلَا) پس چرا نه (إِذَا بَلَغَتِ الْحُلْقُومَ ۝) چون برسد روح بحنجرهٔ گلو در وقت مرگ (وَأَنْتُمْ حِينَئِذٍ) و شما آن هنگام (تَنْظُرُونَ ۝) می نگرید بمیت (وَنَحْنُ أَقْرَبُ) و ما نزدیکتر ایم (إِلَيْهِ) بدان محتضر (مِنْكُمْ) از شما (وَلَٰكِنْ لَا تُبْصِرُونَ ۝) و لیکن شما نمی بینید و نمی دانید و آن قرب بعلم و قدرت و رویت است (فَلَوْلَا إِنْ كُنْتُمْ) پس چرا نه اگر هستید شما (غَيْرَ مَدِينِينَ ۝) غیر جزا داده شدگان در قیامت (تَرْجِعُونَهَا) باز گردانید روح را به جسد (إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ۝) اگر هستید راست گویان ملخص آیت آن است که اگر شما در انکار حشر و جزا راست می گوئید پس چرا باز نمی گردانید روح را به تن خود وقتیکه بحلق رسیده (فَأَمَّا إِنْ كَانَ) پس اگر باشد متوفی (مِنَ الْمُقَرَّبِينَ ۝) از نزدیک گردانیده شدگان درگاه ربانی یعنی از سابقان بود (فَرَوْحٌ) پس مر او راست راحت یا رحمت یا آسانی یا خلاصی از غم یا مغفرت یا فرح و اینها در قبر بود یا در قیامت (وَرَيْحَانٌ) و روزی جاودانی یا بوی خوش یا تحیت ملایکه یا ریحان مشموم و اینها در بهشت باشد (وَجَنَّتُ نَعِيمٍ ۝) و دیگر او راست بهشت یعنی ادراک بوستان پر نعمت (وَأَمَّا إِنْ كَانَ) و اگر باشد آن وفات کرده (مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۝) از اصحاب دست راست (فَسَلَامٌ لَكَ) پس سلامت است مرترا ای کسیکه هستی (مِنْ أَصْحَابِ الْيَمِينِ ۝) از اصحاب یمین و اشهر آن است که سلام بر تو ای محمد از اصحاب یمین که برادران تو اند یا مژدهٔ سلامت باد ترا از ایشان یعنی تو و شوکه ایشان سالم اند از هر آفات (وَأَمَّا إِنْ كَانَ) و اگر باشد مرده (مِنَ الْمُكَذِّبِينَ) از تکذیب کنندگان بخدای و رسول (الضَّالِّينَ ۝) گمراهان از طریق حق (فَنُزُلٌ) پس مراورا است پیش کش در قبر (مِنْ حَمِيمٍ ۝) از آب گرم کرده در دوزخ یا در دوزخ (وَتَصْلِيَةُ جَحِيمٍ ۝) و در آوردن در روز قیامت در آتش سوزان (إِنَّ هَٰذَا) بدرستیکه آنچه گفته شد در شان این سه گروه (لَهُوَ حَقُّ الْيَقِينِ ۝) هر آینه آن حق یقین است یعنی راست و درست و بی گمان (فَسَبِّحْ) پس تسبیح گوی (بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۝) بنام پروردگار بزرگ خویش یعنی تنزیه کن او را بذکر نام مسمی فرجام او از آنچه لایق عظمت و کبریای او نباشد یا نماز گزار بذکر پروردگار خود و قولی آن است که بگوی سبحان ربی العظیم و در جزآمد که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله ﷺ فرموده که اجعلوها فی رکوعکم ۱۲

سورة الحدید مدنیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۞) وهي تسع وعشرون آیة

(سَبَّحَ لِلّٰهِ) نماز گذارد و پرستش کرد مر خدایرا (مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ج) هر که در آسمانها است از ملایکه و هر که در زمین است از مومنان و اشهر آن است که تسبیح گفت مر خدایرا و پاکی یاد کرد و آنچه در آسمانهاست از ملک و ستاره و ابر و باد و جز آن و آنچه در زمین است از حیوان و جماد و نبات و غیر آن بس تسبیح عام باشد فی کل ما خلق الله از بیان بعضی تسبیح گوید و تلال بعضی سبب بود کما قال الله تعالی و ظللنا علیهم بالغمام و الاصال (وَهُوَ الْعَزِیْزُ) و خدای غالب است در هر چه خواهد (الْحَكِیْمُ ۞) و دانا بهر چه فرماید (لَهٗ مُلْكُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ج) مر او راست پادشاهی آسمان و زمین که موحد آن است و متصرف در آن (یُحْیِیْ) زنده می کرداند در آخرت (وَیُمِیْتُ ج) و می میراند در دنیا (وَهُوَ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ) و او بر هر چیز از اماتت و احیا (قَدِیْرٌ ۞) توانا است (هُوَ الْاَوَّلُ) او است پیش از همه آشیا و پدید آرنده آنها یعنی قدیم از لی است که او را ابدایت نیست (وَالْاٰخِرُ) و پس از فنای همه موجودات او است یعنی باقی ابد است که آخریت او را نهایت نیست ۞ فرد ۞

۞ اول او اول بی ابتدا ۞ ۞ آخر او آخر بی انتها ۞

۞ بیت ۞ ۞ بود و نبود این چه بلند است و پست ۞ ۞ باشد و این نیز نباشد که هست ۞

(وَالظَّاهِرُ) و آشکارا وجود او بکثرت دلایل (وَالْبَاطِنُ ۞) و نهان حقیقت ذات او از تعقل هر عاقلی اقوال مفسران و مذکران و محققان در این آیت از حد و شمار تجاوز کرده و بشرحی تمام و بسطی لایکلام در جواهر التفسیر ثبت یافته اینجا بدو قول اختصار میرود و صاحب کشف الاسرار فرموده که زبان رحمت از روی اشارت می گوید ای آدمی خالق عالم و رحمن تو چار طایفه اند ۞ اول گروهی که در اول حال ترا بکار آیند چون پدر و مادر ۞ دوم جمعی که در آخر زندگانی دست گیرند چون اولاد و احفاد ۞ سوم زمره که آشکارا با تو باشند چون دوستان و یاران و خادمان ۞ چهارم فرقه که پنهان با تو معاش کنند چون زنان و کنیزان رب العالمین می گوید اعتماد بر خالق ظاهر و بر خالق پنهان کن و کار با خود ایشان را سپار که اول منم که ترا از عدم بوجود آوردم و آخر منم که باز گشت تو بمن خواهد بود و ظاهر منم صورت تو نیز بوجهی خوب ترین یار است منم باطن منم که سرایر حقایق در دل تو ودیعت نهادم ۞ رباعی ۞

۞ اول و آخر تو ئی کیست حدوث و قدم ۞ ۞ ظاهر و باطن تو ئی چیست وجود و عدم ۞

۞ اول بی انتقال آخر بی ارتحال ۞ ۞ ظاهر بی چند و چون باطن بی کیف و کم ۞

و بحر الحقایق آورده که اول است در عین آخریت و آخر است در عین اولیت و بر همین منوال ظاهر است در عین باطنیت و باطن است در عین ظاهریت از شیخ ابو سعید خراز قدس سره را پرسیدند که خدای را بچه شناختی گفت بآنکه میان اضداد جمع کرده پس این آیت خواند و فرمود که منصور نیست جمع اضداد الا از حیثیت واحده و اعتبار واحد دران واحد * قطعه *

* اولی و هم در اول آخری * * باطنی و هم دران دم ظاهری *

* تو محیطی بر همه اندر صفات * * و انه هر پاکی و مستغنی بذات *

(وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ) او بهر چیزی (عَلِيمٌ) دانا است اول و آخر نه دعام او ساوی است و ظاهر و باطن بنسبت دانش او یکسان (هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ) او است آنکه بیافرید آسمان و زمین را بقدرت کامله (فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ) در مدت شش روز تا ملایکه مشاهده کنند حدوث آنها را چیزی پس از چیزی (ثُمَّ اسْتَوَى) پس قصد کرد (عَلَى الْعَرْشِ ط) بعد بیرعرش و اجزای امور متعلقه بدو بر وفق ارادت خود (يَعْلَمُ) می داند (مَا يَلِجُ) آنچه در آید (فِي الْأَرْضِ) در زمین چون تخمی که بکارند و قطرات باران و گنجها و اموات (وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا) و می داند آنچه بیرون آید از زمین چون نبات و معدنیات و برخی از دفائن در دنیا و بعضی کنوز و تمام موتی در آخرت (وَمَا يَنْزِلُ) و می داند آنچه فرود آید (مِنَ السَّمَاءِ) از آسمان چون باران و برف و تگرگ و ملایکه و احکام (وَمَا يَعْرُجُ) و آنچه بالا برود و در آید (فِيهَا ط) در آسمان چون اعمال و دعوات و ملایکه که عبادی بندگان می نویسند (وَهُوَ مَعَكُمْ) و خدای با شما است بعلم و قدرت عموما و بفضل و رحمت خصوصا (أَيْنَ مَا كُنْتُمْ ط) بهر جا که شما باشید یعنی معیت عام و قدرت بهیچ حال از شما جدا و منفک نبود و این معیت نه بمعقل مفهوم می گردد و بلکه ذوق آن را باید دریافت * بیت *

* این معیت می نگنجد در بیان * * نی زمان دارد نه چون و نی مکان *

(وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خدای بدانچه شما می کنید (بَصِيرٌ) بینا است و بدان جزا خواهد داد (لَهُ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) مراد راست حکم گزاری و فرمان روائی در آسمان و زمین تکرار این کلام بدو جهت آنست که اول تعلق بابداء دارد و ثانی باعادت چنانچه می فرماید (وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ) و بسوی خدای باز گردیده شود عواقب کارها (يُولِجُ اللَّيْلَ) در آرد شب را (فِي النَّهَارِ) در روز یعنی از زمان شب در روز افزاید (وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ ط) در آرد روز را در شب یعنی از زمان

و در شب زیاده کند با مختلف فصول اربعه (وَهُوَ عَلِيمٌ) و او دانا است (بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝) باآنچه
در دلها پوشیده است (آمِنُوا) گروید ای کافران (بِاللَّهِ) بخدای و او را یگانه دانید (وَرَسُولِهِ) و به فرستادهٔ
او که محمد است و تصدیق وی نمائید (وَأَنْفِقُوا) و ببخشید (مِمَّا جَعَلَكُمْ) از مال که گردانیده است خدای
شما را (مُسْتَخْلَفِينَ) خلفای گذشتگان در تصرف (فِيهِ ط) و در آن یعنی از آن مالها که در دست دیگران
بوده و بعد از فوت ایشان بشما رسیده در راه خدا بذل کنید (فَالَّذِينَ آمَنُوا) پس آنانکه گرویدند
بخدا و رسول (مِنْكُمْ) از شما (وَأَنْفَقُوا) و نفقه کردند مال خود را بزکوة و جهاد و سایر خیرات (لَهُمْ) مر
ایشان راست (أَجْرٌ كَبِيرٌ ط) مزدی بزرگ و ثواب عظیم که جنت و نعیم است (وَمَا لَكُمْ
لَا تُؤْمِنُونَ) و چیست شما را که نمی گروید (بِاللَّهِ ج) بخدا و بوحدانیت او معترف نمی شوید (وَالرَّسُولُ)
و حال آنکه پیغمبر که فرستادهٔ است (يَدْعُوكُمْ) می خواند شما را بصحت و یزدان (لِتُؤْمِنُوا) تا ایمان
آورید (بِرَبِّكُمْ) بآفریدگار خویش (وَقَدْ أَخَذَ) و بدرستیکه فرا گرفت خدای (مِيثَاقَكُمْ) پیمان شما را
در روز الست بر اقرار و ربوبیت و نفی شرک (إِنْ كُنْتُمْ) اگر هست شما (مُؤْمِنِينَ ۝) باور دارندگان
بقرآن پیغمبر را (هُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ) او است آن خداوندی که فرو فرستد (عَلَى عَبْدِهِ) بر بندهٔ خود که
محمد است صلعم (آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ) آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات چون (لِيُخْرِجَكُمْ) تا بیرون آرد شما
را بخدا و قرآن یا پیغمبر بدعوت (مِنَ الظُّلُمَاتِ) از تاریکیهای کفر (إِلَى النُّورِ ط) بروشنی ایمان یا
از جهل بعلم و از ضلالت بهدایت و از مخالفت بموافقت و در فتوحات آورده که از ظلمت
حجاب بنور تجلی (إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای (بِكُمْ) بشما (لَرَءُوفٌ) مهربان است که قرآن می فرستد
(رَحِيمٌ ۝) بخشاینده است که رسول را بدعوت می فرماید ((وَمَا لَكُمْ) و چیست شما را و چه فایده می بینید
و چه عذر دارید (أَلَّا تُنْفِقُوا) در آنکه نفقه نکنید مالهای خود را (فِي سَبِيلِ اللَّهِ ط) در راه خدای (وَلِلَّهِ)
حال آنکه مر خدای را است (مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط) میراث آسمانها و زمینها یعنی هر چه در
آسمان و زمین است بعد از فنای اهالی آن بوی باز خواهد گشت و امروز نیز مر او را است و لیکن خلق
در آن تصرف می کنند و بآخر دست تصرف دیگران کوتاه شده بحق سبحانه باز گردد و درین کلام ترغیب
است بر نفقه کردن یعنی چون دانستید که این اموال در دست شما باقی نخواهد ماند باری فرمان خدای را در آن
نگاه دارید و برای خود از آن ذخیرهٔ آخرت بر دارید (لَا يَسْتَوِي) برابر نیست (مِنْكُمْ) از شما ای مومنان
(مَنْ أَنْفَقَ) هر که نفقه کند (مِنْ قَبْلِ الْفَتْحِ) پیش از فتح مکه که اهل اسلام بی برگ و نوا اند (وَقَاتَلَ)

وکار زار کند با دشمنان خدا و رسول یا کسیکه اتفاق نماید و داعیهٔ قتال ندارد بعد از فتح مکه چه در آن وقت مال بسیار خواهد بود و چندان با انفاق و مقاتله احتیاج نخواهد افتاد (اُولٰئِکَ) آن گروه منفقان و مقاتلان قبل الفتح (اَعْظَمُ) بزرگتراند (دَرَجَةً) اندرونی در جه و مرتبه (مِنَ الَّذِیْنَ اَنْفَقُوْا) از آنانکه انفاق کنند (مِنْ بَعْدُ) پس از فتح (وَقَاتَلُوْا ط) و کارزار نمایند (وَکُلًّا ط) و هر دو را که انفاق و قتال می کنند پیش از فتح و پس از آن (وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰی ط) وعده کرده است خدای ایشان را بهشت اما درجات ایشان متفاوت باشد (وَاللّٰهُ) و خدای (بِمَا تَعْمَلُوْنَ) بآنچه می کنید از انفاق و قتال باخلاص یا بریا (خَبِیْرٌ) داناست اکثر مفسران بر آنند که این آیت در شان ابو بکر صدیق رض نازل شد که اول کسیکه ایمان آورد و انفاق کرد و با کفار مخاصمه نمود او بود و این وصف بدین معنی در صفت وی گفته اند * رباعی *

* صاحب قدم مقام و نجریه * * سر دفتر جمله اهل توحید *

* در جمع مقربان سابق * * حقا که جز او نبود صادق *

(مَنْ ذَا الَّذِیْ) کیست آن کسیکه او (یُقْرِضُ اللّٰهَ) وام دهد خدای را یعنی انفاق کند مال خود را امید چون طالب عوض بآن ماند که قرض می دهد (قَرْضًا حَسَنًا) وام دادن نکو یعنی بطیب نفس و باخلاص (فَیُضٰعِفَهٗ) تا زیاده گرداند خدای جزای قرض او را (لَهٗ) برای او یعنی اجر او را مضاعف سازد (وَلَهٗ) و مر او را بود (اَجْرٌ کَرِیْمٌ ج) مزدی گرامی که بهشت است (یَوْمَ تَرَی الْمُؤْمِنِیْنَ) یاد کن روزی را که بینی مردان گرویده (وَالْمُؤْمِنٰتِ) و زنان مومنه را بصراط در آن روز (یَسْعٰی) می رود شتابان (نُوْرُهُمْ) روشنی توحید ایشان (بَیْنَ اَیْدِیْهِمْ) در پیش ایشان تابان می گذرند (وَبِاَیْمَانِهِمْ) و از جانبهای راست ایشان تا ایشانرا بهشت رهنمونی می کند و از ابن مسعود رض منقول است که نور هر کس بقدر عمل وی بود نوریکی از صفا باشد تا عدن و از این دیگر آن برابر کوهی دیگی را بمقدار تجلی و ادنی نوری آن بود که صاحبش موضع قدم خود را بیند باری هیچ مومن بی نور نباشد و گویند فرشتگان مر ایشان را که (بُشْرٰىکُمُ الْیَوْمَ) مژدهٔ شما امروز (جَنّٰتٌ) دخول است در بوستانها که بوسته (تَجْرِیْ) می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ) از زیر منازل و اشجار آن جویها باشد شما (خَالِدِیْنَ فِیْهَا ط) جاودان بودن (ذٰلِکَ) و این بشری بهشت جاویدان (هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِیْمُ ج) اوست رستگاری بزرگ است چه از هر اهوال قیامت ایمن شده بدار الجلال می رسد و دیدار ملک متعال می بیند * مصرع *

هزار جان مقدس فدای دیدارش * ابو اسامه روض فرموده که مومنانرا بر صراط نور دهند و کافر و منافق را نی و روشنی

بگذارند و مومنان هرگاه که روی بازپس می کنند همراه او روشن می گردد پس منافقان از ایشان التماس نور کنند و بدیشان نرسد کما قال الله تعالی ( یَوْمَ یَقُولُ الْمُنَافِقُونَ ) یاد کن آن روز را که گویند مردان منافق ( وَالْمُنَافِقَاتُ ) و زنان منافقه ( لِلَّذِینَ آمَنُوا ) مر آنرا که گرویده اند یعنی از اهل ایمان التماس کنند که شما ( انْظُرُونَا ) نظر کنید ما ( نَقْتَبِسْ ) تا گیریم روشنی ( مِنْ نُورِکُمْ ) از نور شما چون جان گیرید ( قِیلَ ارْجِعُوا ) گفته شود یعنی گویند مومنان یا ملایکه مر منافقانرا که باز گردید ( وَرَاءَکُمْ ) باز پس خویش یعنی بدنیا روید ( فَالْتَمِسُوا نُورًا ط ) پس بجویید روشنی را که در محشر کسب نور توان کرد از دنیا با خود باید آورد * بیت *

* کار اینجا کن که تشویش است در محشر بسی * * آب از جا بر که در دریا بسی شور و شر است *

منافقان فهم این معنی نکرده به تصور آنکه نور در عقب ایشان است روی باز پس کنند ( فَضُرِبَ ) پس زده شود یعنی ملایکه بحکم الهی بزنند ( بَیْنَهُمْ ) میان منافقان و مومنان ( بِسُورٍ ) دیواری بزرگ چون پاره شهری ( لَهُ بَابٌ ط ) مر او را دری باشد که مومنان بدان در در آیند ( بَاطِنُهُ ) باطن سور یعنی داخل آنکه مومنان در وی میروند ( فِیهِ الرَّحْمَةُ ) در و رحمت بود زیرا که نزدیک بهشت است ( وَظَاهِرُهُ ) و ظاهر سور یعنی خارج او ( مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ ط ) از پیش آنکه طرف منافقان است عذاب باشد زیرا که نزدیک دوزخ است اما منافقان چون باز پس نگرند و نوری نه بینند باز متوجه مومنان شوند دیواری بینند میان خود و ایشان حاجز شده روی دارد از ان در بنگرند و مومنانرا مشاهده نمایند که خرامان خرامان متوجه بهشت جنان اند ( یُنَادُونَهُمْ ) بخوانند ایشانرا بزاری و گویند ای مومنان ( أَلَمْ نَکُنْ ) آیا نبودیم ( مَعَکُمْ ط ) با شما در دنیا و بجماعت شما نماز می گذاردیم و بصوم افطار شما روزه می داشتیم ( قَالُوا بَلَی ) گویند مومنان که بلی بظاهر با ما بودید ( وَلَکِنَّکُمْ ) و لیکن شما ( فَتَنْتُمْ أَنْفُسَکُمْ ) در فتنه افگندید نفسهای خود را بسبب نفاق لذت معاصی چشیدید تا سزاوار عقوبت گشتید ( وَتَرَبَّصْتُمْ ) و تاخیر کردید در توبه ( وَارْتَبْتُمْ ) و شک آوردید در نبوت حضرت محمد مصطفی ﷺ ( وَغَرَّتْکُمُ الْأَمَانِیُّ ) و بفریفت شما را آرزوهای شما یعنی امیدهای دور و دراز پیش گرفتید ( حَتَّی جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ ) تا وقتیکه بیامد فرمان خدای به قبض روح شما ( وَغَرَّکُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ ۞ ) و فریب داد شما را بحق ای شیطان فریبنده یا دنیای ناپاینده ( فَالْیَوْمَ ) پس امروز ( لَا یُؤْخَذُ ) از گرفته نشود ( مِنْکُمْ ) از شما ای منافقان ( فِدْیَةٌ ) چیزی که فدای خود کنید تا از عذاب رهید ( وَلَا مِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا ط ) و نگیرند فدیه انرا از آنانکه نگرویدند ( مَأْوَاکُمُ النَّارُ ط ) جای شما دایشان دوزخ بود ( هِیَ ) آنش ( مَوْلَاکُمْ ط ) سزاوارتر است بشما ( وَبِئْسَ الْمَصِیرُ ۞ ) و بد بازگشتی

است آتش آورده اند که مومنان در مکه با قدر و طاقه بحد تمام قواعد طاعت را تمهید می کردند بعد از هجرت که مال بسیار بدست آمد و نعمت برایشان فراخ شد آثار فتور و قصور در وظائف عبادات ایشان ظاهر گشت آیت آمد که (اَلَمْ یَأْنِ) آیا وقت نیامد (لِلَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) مر آنرا که گرویده اند (اَنْ تَخْشَعَ قُلُوْبُهُمْ) آنکه بترسد و نرم شود دلهای ایشان (لِذِکْرِ اللّٰهِ) برای یاد کردن خدای (وَمَا نَزَلَ) و برای آنچه فرو فرستاد خدای (مِنَ الْحَقِّ ۙ) از کلام خود که درست و راست است در قولی آن است که مزاح و مضاحکه در میان بعضی از اصحاب بسیار شد و این آیت نازل گشت یا صحابه من التماس موعظه کردند و این کلام فرود آمد و جمعی گویند نزول آیت در شان منافقان است می فرماید که وقت نیامد آنرا که ایمان آورده اند بزبان و دل ایشان از ان خبردار و کارساز گردد و اخلاص را شعار و دثار خود سازند (وَلَا یَکُوْنُوْا) و مباشید ای مومنان (کَالَّذِیْنَ اُوْتُوا الْکِتٰبَ) مانند آنانکه ایشانرا کتاب داده اند (مِنْ قَبْلُ) پیش ازین یعنی چون یهود و نصاری مباشید که ایشانرا توریت و انجیل داده اند (فَطَالَ) پس دراز شد (عَلَیْهِمُ الْاَمَدُ) بر ایشان زمان یعنی عمر دراز یافتند و امل دور پیش گرفتند (فَقَسَتْ قُلُوْبُهُمْ ؕ) پس سخت شد دلهای ایشان و دران خشوع نماند (وَکَثِیْرٌ مِّنْهُمْ) و بسیاری از ایشان (فٰسِقُوْنَ ۝) خارج اند از دین خود و تارک انه مر احکام کتاب خود را از فرط قسوه و گفته اند نتیجه سختی دل غفلت است و نشانهٔ نرمی دل توجه به طاعت * بیت *

* دلی کز نور معنی نیست روشن * * مخوانش دل که آن سنگ است و آهن *

* دلی کز گرد غفلت زنگ دارد * * از ان دل سنگ و آهن ننگ دارد *

(اِعْلَمُوْٓا) بدانید ای منکران بعث (اَنَّ اللّٰهَ) آنرا که خدای (یُحْیِی الْاَرْضَ) زنده می گرداند زمین را (بَعْدَ مَوْتِهَا ؕ) پس از مردگی و افسردگی او و بهمنوال زنده خواهد ساخت اموات را (قَدْ بَیَّنَّا) بدرستیکه روشن کردیم (لَکُمُ الْاٰیٰتِ) برای شما نشانهای قدرت را (لَعَلَّکُمْ تَعْقِلُوْنَ ۝) شاید که شما عقول خود را در استدلال بکار برید (اِنَّ الْمُصَّدِّقِیْنَ) بدرستیکه مردان باور دارنده (وَالْمُصَّدِّقٰتِ) و زنان تصدیق کننده که قول خدا و رسول را راست دانستند و تشدید می خواند یعنی مردان و زنان صدقه دهنده (وَاَقْرَضُوا اللّٰهَ) و حال آنکه وام داده اند خدایرا (قَرْضًا حَسَنًا) وام دادنی نیکو یعنی از اطیب اموال (یُّضٰعَفُ) زیاده گردانیده می شود (لَهُمْ) برای ایشان مزد ایشانرا از ده تا هفصد و زیاده (وَلَهُمْ) و مر ایشان راست (اَجْرٌ کَرِیْمٌ ۝) مزدی گرامی و پاداشی بزرگوار یعنی بهشت (وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا)

و آنانکه گرویده اند (باللّٰهِ وَرُسُلِهٖ) بخدا و بفرستادگان او و شک نیاورده در اخبار و احکام ایشان (اُولٰئِکَ) آن گروه (هُمُ الصِّدِّیقُونَ ۝) ایشان صدیقان اند یعنی بسیار راست گویان (وَالشُّهَدَاءُ) و گواهان روز قیامت (عِنْدَ رَبِّهِمْ ط) نزدیک پروردگار خود بر انبیا و امم ایشان و بقول بعضی که واو استیناف است معنی آیت آن است که شهید شده اند در راه خدای نزدیک وی اند در درجات قرب (لَهُمْ اَجْرُهُمْ) مر ایشان را است مزد ایشان که وعده کرده ایم (وَنُوْرُهُمْ ط) و روشنی که روز حشر با ایشان بود (وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا) و آنانکه بپوشیدند حق را و انکار نبوت پیغمبران هم کردند (وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَا) و تکذیب نمودند آیتهای ما را که بر محمد هم فرو فرستاده ایم (اُولٰئِکَ) آن گروه (اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ ۝) ملازمان دوزخ اند (اِعْلَمُوْٓا) بدانید ای طالبان دنیا (اِنَّمَا الْحَیٰوةُ الدُّنْیَا) این را که زندگانی این سرای (لَعِبٌ) بازیچه است (وَّلَهْوٌ) و بیهوده و رنج کشیدن در طلب متاع او چون لعب کودکان است در بازی های بی حاصل

* بیت *

* بازیچه است طفل فریب این متاع دهر * * بی عقل مردمان که بدو مبتلا شدند *

(وَزِیْنَةٌ) و دیگر آرایش است در مطاعم خوشگوار و ملابس بنکو و منازل دلکش و مراکب راهوار (وَتَفَاخُرٌ بَیْنَکُمْ) و مفاخرت کردن میان یکدیگر بنسب عالی یا جاه تمام (وَتَکَاثُرٌ فِی الْاَمْوَالِ) و مباهات بسیاری مالها (وَالْاَوْلَادِ ط) و کثرت فرزندان و بدانید که اندک زمانی را آن بازی بر طرف شود و لهو و فرح ایشان بغم و ترح مبدل گردد و آرایشها از هم فرو ریزد و تفاخر و تکاثر چون شراره آتش بود و شود پس مثل اینها در سرعت زوال و زودی انتقال (کَمَثَلِ غَیْثٍ) همچون مثل باران است که برزوین نشسته بارد و تخم تا کرده راست زود بروید و قایم گردد پس از روی خوبی (اَعْجَبَ الْکُفَّارَ) شگفت آرد مزارعان را (نَبَاتُهٗ) آنچه رسته باشد از باران (ثُمَّ یَهِیْجُ) پس آنگه خشک گردد و بیکی از آفات سماوی یا ارضی (فَتَرٰىهُ مُصْفَرًّا) پس بینی آن گیاه را زرد شده بعد از سبزی (ثُمَّ یَکُوْنُ حُطَامًا ط) پس گردد بعد از زردی در هم شکسته و کوفته و ریزه ریزه شده (وَفِی الْاٰخِرَةِ) و در آن سرای (عَذَابٌ شَدِیْدٌ) عذابی سخت است مر دشمنان خدای را که همه عمر در طلب دنیا گذرانیده از حق فراموش شده (وَّمَغْفِرَةٌ) و آمرزش است (مِّنَ اللّٰهِ) از خدای (وَرِضْوَانٌ ط) و خشنودی مر دوستان را و درجست وجوی مولی ترک هر دو سرای کردند

* رباعی *

* ای طالب دنیا تو بسی مغروری * * وی مایل مفسدی تو بیکی مزدوری *

* وی آنکه زمیل هرد و عالم دوری * * تو طالب نور باش کین النوری *

(وَمَا الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا) ونیست زندگانی دنیا (اِلَّا مَتَاعُ الْغُرُوْرِ ۝) مگر متاعی که بفریبد و باقی نماند و این متاع غرور به نسبت کسی است که دنیا را وحدت انگارد از حصول نعم اخروی نسازد و از ملتذذات نفس و هوا بکنار آن سرای نپردازد اما اگر صاحب دولتی و امداد توفیق رفیق روزگار شده باسباب دنیوی در تحصیل مقاصد عقبی سعی نماید و از تراضی ربانی بهره بردارد به نسبت او متاع غرور نعم المال الصالح للرجال الصالح

بیت

* مال را گر بهر حق باشی حمول * * نعم مال الصالحین گفته رسول *

(سَابِقُوْٓا) پیش گیرید و بشتابید (اِلٰى مَغْفِرَةٍ) بسوی موجبات آمرزشی که واقع است (مِّنْ رَّبِّكُمْ) از پروردگار شما موجب مغفرت توبه است یا استغفار یا ادای فرایض یا روزه یا صدقه یا جهاد یا تکبیر اولی یا حضور جماعت سلمی روح گفته که صیان مغفرت متابعت حضرت رسالت منفعت است نفس حق سبحانه می فرماید که شتاب نمایید بمتابعت او که سبب آمرزش است (وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا) و می گیرید در رفتن بهشتی که پهنای آن (كَعَرْضِ السَّمَآءِ وَالْاَرْضِ) مانند عرض آسمان و زمین است علی که هر دو صحائف رقیقه سازند و بیکدیگر وصل کنند (اُعِدَّتْ) آماده کرده شده است این جنین است (لِلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا بِاللّٰهِ) برای کسانی که گرویده اند بخدای (وَرُسُلِهٖ ؕ) و بفرستادگان او (ذٰلِكَ) گرویدن یعنی توفیق ایمان (فَضْلُ اللّٰهِ) فضل خدای است و کرم او (يُؤْتِيْهِ) می دهد بعنایت خود (مَنْ يَّشَآءُ ؕ) هر کرا می خواهد (وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيْمِ ۝) و خدای خداوند فضل بزرگ است بر مومنان دنیا بتوفیق ایمان و هم در آخرت بمغفرت و رضوان (مَآ اَصَابَ) نرسد و نخواهد رسید (مِنْ مُّصِيْبَةٍ) رسندهٔ از غم و انواع مصائب (فِي الْاَرْضِ) در زمین چون قحط و گرانی و نقصانی مال و زرع و جان (وَلَا فِيْٓ اَنْفُسِكُمْ) و نه در نفسهای شما چون بیماری و ضعف و فقر و موت اولاد و غیر آن (اِلَّا فِيْ كِتٰبٍ) مگر آنکه نوشته شده است در لوح محفوظ (مِّنْ قَبْلِ اَنْ نَّبْرَاَهَا) پیش از آنکه بیافرینیم آن مصیبت را یا زمین را یا نفسهای شما را (اِنَّ ذٰلِكَ) بدرستیکه ثبت مقدارات بر لوح با وجود بسیاری (عَلَى اللّٰهِ يَسِيْرٌ ۝) بر خدای آسان است و از ازل این حکم فرمود از روی رافت و رحمت جهت نفوس قرار گیرد و دانند که احکام ازلی مندفع نمی گردد و می گوید که در ازل اینها بر شما نوشته ایم (لِّكَيْلَا تَاْسَوْا) تا شما اندوهگین نشوید و غم نخورید (عَلٰى مَا فَاتَكُمْ) بر آنچه فوت شد از شما از مال و خصب

وعافیت وصحت (وَلَا تَفْرَحُوا) وشاد مان نگردید (بِمَا آتَاكُمْ) بآنچه داد مرشمارا از مال ومتاع ودنیا خبار است بمعنی نهی یعنی از دنیا مأمول واز اقبال آن مسرور مشوید که نه آنرا قراری است ونه این را اعتباری

* بیت * * گر دست دهد گرای شادی نکند * * ور رفت شود نیز غمی *

وازمرتضی علی رض منقول است که هر که بدین آیت کار کند هرآینه فراگیرد زهد را بهر دو طرف او یعنی زاهدی تمام باشد وچه زیبا گفته اند * رباعی *

* مال او بتوان نهد مشوش دازان * * ور رفت شود مشو بلغریاد ازان *

* پندی است پسندیده بکن یاد ازان * * تا دنیاو دینت شود آباد ازان *

(وَاللّٰهُ لَا يُحِبُّ) وخدای دوست نمی دارد (كُلَّ مُخْتَالٍ) هر متکبری را که بر نعمت دنیا دیگری تطاول کند (فَخُورٍ ۝) نازنده بدنیا فخر کننده بدان بر اکفاو اقران پس صفت ایشان می کند ومی فرماید که (نِ الَّذِينَ يَبْخَلُونَ) مختال وفخور آنانند که باوجود دنیاداری وجمع اسباب آن بخل کنند ومال خود در راه خدای صرف نه نمایند (وَيَأْمُرُونَ النَّاسَ) وباوجود بخل خود امر کنند مردمان را (بِالْبُخْلِ ط) به بخیلی کردن ودر بیان آورده که بقول جمعی مراد ازین آیت یهود اند که بخل کردند بدانچه نزدیک ایشان بود از علم بصفات واحوال حضرت رسالت پناه عم وآن را پوشیدند ودیگران را نیز بکتمان آن فرمودند (وَمَنْ يَتَوَلَّ) وهر که روی بگرداند از انفاق مال یا از ایمان به محمد عم (فَإِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای (هُوَ الْغَنِيُّ) او است بی نیاز از وواز انفاق او (الْحَمِيدُ ۝) ستوده در ذات وصفات که اعراض وتولی احدای دین او را ضرر نکند (لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا) بدرستیکه ما فرستادیم فرستادگان خود یعنی ملایکه را به پیغمبران (بِالْبَيِّنَاتِ) به حجتهای روشن که معجزات است یا به شریعتهای واضحه (وَأَنْزَلْنَا) وفرو فرستادیم (مَعَهُمُ الْكِتَابَ) با ایشان کتابهای که متضمن مصالح دینی ودنیوی بود (وَالْمِيزَانَ) ومنزل گردانیدیم با ایشان ترازو را (لِيَقُومَ النَّاسُ) تا قایم شوند مردمان (بِالْقِسْطِ ج) بعدل یعنی تا بیکدیگر ستم نکنند بدان در میان خلق گویند وقت معاملات وانزال میزان در زمان نوح علی نبیاو علیه السلام بوده وگفته اند مراد اسباب انزال او است وامر باخذ آن (وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ) وفرستادیم آهن را باآدم عم مادر دی فرموده که آدم عم چون از بهشت بدنیا آمد سه وصله از آهن باوی همراه بود دبیر وپتک وسندان ودر مصالح آورده که خدای چهار چیز بابرکت از آسمان بزمین فرستاد آب وآتش ونمک وآهن (فِيهِ) در آهن (بَأْسٌ شَدِيدٌ) کارزار صعب است

یعنی آلتهائیکه در کار زار بکار آید از توپ زنده خواه برای دفع دشمن چون سنان نیزه و شمشیر و پیکان و خنجر و امثال آن و خواه برای حفظ نفس چون زره و خود و جوشن و جز آن (وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ) و در آهن است سود تمام مردمان را چه قوام صناعات و حرفت تمام باآهن باز بسته است و هیچ حرفه نیست که آهن در او دخل ندارد و نفع کلی خود آن است که کفار از ترس شمشیر و تیر مسلمانان خراسان اند و اهل اسلام در اکثر بلاد از ایشان ایمن باشند پس حق سبحانه آهن فرستاد تا اعدای دین منقرض گردند و تراز و فرستاد تا معاملات و زن بر نهج راستی فیصل یابد و کتاب منزل گردانید تا حق از باطل متمیز شود (وَلِيَعْلَمَ اللّٰهُ) و تا بداند خدای (مَنْ يَنْصُرُهُ) آن کس را که یاری دین او می کند (وَرُسُلَهُ) و نصرت می دهد فرستادگان او را باستعمال اسلحه در جهاد با کفار مراد و ممکن است که یاری دهد پیغمبر را (بِالْغَيْبِ) بوشیدگی یعنی وقتیکه پیغمبر عم حاضر نباشد به منافقان در حضور پیغمبر عم مددگاری می نمودند و در غیبت یار و هوادار نبودند (اِنَّ اللّٰهَ قَوِيٌّ) بدرستیکه خدای تو انا است بر هلاک دشمنان (عَزِيزٌ ۝) غالب است بر همه بر حکم و فرمان (وَلَقَدْ اَرْسَلْنَا) و بتحقیق ما فرستادیم (نُوحًا) نوح نبی را به بنی قابیل (وَاِبْرٰهِيمَ) و ابراهیم خلیل عم را به نمرودیان (وَجَعَلْنَا) و در دیعت نهادیم (فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ) در فرزندان ایشان پیغمبری را (وَالْكِتَابَ) و وحی کردیم بدیشان کتابی را که نام او ایشان بود (فَمِنْهُمْ) پس بعضی از ایشان که انبیا عم بدیشان آمدند (مُهْتَدٍ ج) راه یافتگانند یعنی ایمان آوردند بکتاب وی (وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ) و بسیاری از ایشان (فَاسِقُونَ ۝) بیرون رفتگانند از طریق حق یعنی نگرویدند بکتاب و رسل (ثُمَّ قَفَّيْنَا) پس از ایشان در آوردیم (عَلٰى اٰثَارِهِمْ) بر عقب نوح و ابراهیم عم دیگر (بِرُسُلِنَا) پیغمبران خود چنانچه بعد از نوح هود و صالح عم را و پس از ابراهیم اسماعیل و اسحق و یعقوب و یوسف عم (وَقَفَّيْنَا) و از پی در آوردیم این رسل و تمام کردیم انبیای بنی اسرائیل عم را (بِعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ) یعنی پسر مریم را (وَاٰتَيْنَاهُ الْاِنْجِيلَ) و عطا کردیم او را کتاب انجیل (وَجَعَلْنَا) و افگندیم (فِي قُلُوبِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ) در دلهای آنانکه پیروی کردند مر عیسی عم را (رَاْفَةً) مهربانی (وَرَحْمَةً ط) و بخشایش بر یکدیگر یعنی ستایندگان عیسی عم خواص او را به یکدیگر مشفق و مهربان گردانیدیم (وَرُهْبَانِيَّةً) و ایشان پیدا کردند طریقهٔ رهبانیه را و او را پیش خود (اِبْتَدَعُوهَا) نو در آوردند آن را (مَا كَتَبْنٰهَا) ما فرض نکرده بودیم آنرا (عَلَيْهِمْ) بر ایشان و آن چنان بود که بعضی از امت عیسی علی نبینا و علیه السلام بعد از رفع وی بآسمان دست از احکام انجیل باز داشته کافر شدند و جمعی بر همان

ع ۲۹

دین مانده از میان ایشان بگوه ها بیرون رفتند و مشقتهای کلی و ریاضتهای عظیم از ترک مطعم و مشرب و ملبس و نکاح اختیار نمودند و بر ایشان فرض نبود (اِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللّٰهِ) لیکن بطلب خشنودی خدای و رهبانیت پیش گرفتند (فَمَا رَعَوْهَا) پس رعایت نکردند و نگاه نداشتند آن را (حَقَّ رِعَايَتِهَا ج) چنانچه سزاوار نگاهداشت آن بود بلکه بتأسیس قائل گشتند قرآن و محمد را عم منکر شدند و اندکی از ایشان از منهج متابعت مسیح عم انحراف نمودند حضرت رسالت پناه را عم دریافتند و بدولت اسلام و شرف متابعت صید انام عم سرافراز شدند و حق سبحانه و تعالی درباره ایشان می فرماید که (فَآتَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا) پس دادیم آنانرا که گرویدند (مِنْهُمْ) از جماعت رهبانان یعنی بحضرت پیغمبر عم (اَجْرَهُمْ ج) مزد ایشان که ثواب بسیار و کرامت بی شمار است (وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ) و بسیاری از ترسایان (فَاسِقُونَ ۝) بیرون آمدگانند از دائره ایمان پس اهل کتاب را می گوید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آن کسانیکه ایمان آورده اید بر رسولان گذشته (اتَّقُوا اللّٰهَ) بترسید از عذاب خدای (وَآمِنُوا) و بگروید (بِرَسُولِهِ) و بفرستاده او یعنی محمد عم (يُؤْتِكُمْ) تا بدهد شما را (كِفْلَيْنِ) دو بهره (مِنْ رَحْمَتِهِ) از بخشایش خود یکی برای ایمان بر محمد عم و یکی برای ایمان بر سایر انبیاء عم (وَيَجْعَلْ لَكُمْ) و بدهد و مقرر کند برای شما (نُورًا تَمْشُونَ بِهِ) روشنی که بدان بروید و بگذرید بر صراط (وَيَغْفِرْ لَكُمْ ط) و بیامرزد مر شما را گناهان (وَاللّٰهُ غَفُورٌ) و خدای آمرزنده است مومنانرا (رَحِيمٌ ۝) مهربان بر ایشان آورده اند که باید دو بهره از رحمت جمعی از اهل کتاب ایمان آوردند و ناگرویدگان ایشان برگردیدگان حسد بردند آیت نازل شد که خدای ایشان را دو بخش از رحمت و نور و مغفرت می بخشد بکرم خود (لِئَلَّا يَعْلَمَ أَهْلُ الْكِتَابِ) تا بداند اهل کتاب که حبیب من نگرویدند (أَلَّا يَقْدِرُونَ) بدرستیکه قادر نشدند و توانائی نیابند (عَلَىٰ شَيْءٍ) بر چیزی (مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ) از فضل خدای یعنی از ان کرامتها که برای مومنان ایشان مذکور شده هیچ چیز نباشد و بایشان نرسد (وَأَنَّ الْفَضْلَ) و بدرستیکه فضل یعنی افزونی ثواب و جزا (بِيَدِ اللّٰهِ) بدست قدرت خدا است (يُؤْتِيهِ) عطا کند آنرا (مَنْ يَشَاءُ ج) هر که خواهد (وَاللّٰهُ) و خدای (ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝) خداوند فضل بزرگ است یعنی نعمت تمام که خواص و عوام را فرا رسیده

قطعه

* فیض کرم پراکنده از شرق تا غرب * خوان نعم نهاده از قاف تا بقاف *
* هستند بیش و کم ز نوال تو بهره مند * دارند نیک و بد بعطای تو اعتراف *

سورة المجادلة مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ ) وهي اثنتان وعشرون آية

آورده اند که روزی اوس بن صامت رض میل نمود نخولیت نعابه که زوجهٔ او بود به صحبت خولة ازان استماع استماع کرد اوس او را گفت انت علی کظهر امی و این را ظهار می گویند و در جاهلیت ظهار طلاق بود خولة بجناب نبوت عم آمده و درین باب استغاثه نمود حضرت رسول عم فرمود که تو بر و حرام شدی گفت یارسول الله وی مرا طلاق نکرد حضرت عم گفت گمان نمی برم مگر آنکه تو بر و حرام شدی خولة از جهت کثرت اطفال و خردی ایشان و مفارقت اینس و یزینه بغایت غمناک شده دیگر بار مسخن با پیغمبر عم بازگردانید و همان جواب شنید روی بناز بآسمان کرده گفت اللهم انی اشکو الیک فی الحال آیت آمد (قَدْ سَمِعَ اللّٰهُ) بتحقیق شنود خدای (قَوْلَ الَّتِیْ تُجَادِلُكَ) سخن آن زن را که جدال می کرد با تو (فِیْ زَوْجِهَا) در کار شوهر خود (وَتَشْتَكِیْ) و نالهٔ کرده و شکایت خود بر داشت (اِلَی اللّٰهِ ق) بخدای (وَاللّٰهُ یَسْمَعُ) و خدای می شنود (تَحَاوُرَكُمَا ط) پاسخ دادن و سخن باز گردانیدن شما هر دو یعنے تو می گفتی که بر و حرام شدی و او می گفت که مرا طلاق نداده (اِنَّ اللّٰهَ سَمِیْعٌ) بدرستیکه خدای شنوا است اقوال مردمانرا (بَصِیْرٌ ۝) بینا است باحوال ایشان یعنے بگفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود (اَلَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ) آنانکه ظهار می کنند (مِنْكُمْ) از شما مردان (مِّنْ نِّسَآئِهِمْ) از زنان خود و گویند که پشت تو بر من چون پشت مادر من (مَّا هُنَّ) نیستند آن زنان ایشان (اُمَّهٰتِهِمْ ط) مادران ایشان یعنے گفتن این کلمه زن کسی مادر او نمی شود (اِنْ اُمَّهٰتُهُمْ) نیستند مادران ایشان فی الحقیقت (اِلَّا اللّٰٓئِیْ وَلَدْنَهُمْ ط) مگر آن زنان که بزاده اند ایشانرا و ازواج نبی عم و مرضعات حکم مادر دارند (وَاِنَّهُمْ) و بدرستیکه مردان (لَیَقُوْلُوْنَ) می گویند (مُنْكَرًا مِّنَ الْقَوْلِ) ناشناخته سخنی و نادانسته (وَزُوْرًا ط) و دروغ که هر گز زوجه مادر نباشد (وَاِنَّ اللّٰهَ لَعَفُوٌّ) و بدرستیکه خدای تعالی عفو کننده است مر گناهان توبه کنندگانرا از من قول (غَفُوْرٌ ۝) آمرزنده مر ایشانرا بایجاب کفارات و ظهار تشبیه زوجه است بآنچه تعبیر کند بآن از زوجه یا تشبیه جزوی شایع از و بعضوی که حرام باشد نظر مردم بدان از اعضای محارم او خواه نسبی و خواه رضاعی چنانچه گوید پشت تو بر من چون ظهر مادر من یا مرتو یا نصف تو چون ظهر مادر یا اطن یا فخذ یا فرج خواهر یا عمه یا خالهٔ من و علی هذا و شوهر درین کلمات مظاهر می شود (وَالَّذِیْنَ یُظٰهِرُوْنَ) و آنانکه مظاهره کنند (مِنْ نِّسَآئِهِمْ) از زنان خود (ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ) پس باز گردند (لِمَا قَالُوْا) به نقض آنچه گفته اند یعنے عزم کنند بر وطی آن بر مذهب امام اعظم رح یا امساک کنند مر زن خود را بعد زوجیت و رقبه ظهار را اگرچه لحظه باشد یا امکان

طلاق و این قول امام ش فعی رح است یا وطی کند به مذهب امام مالک رح و نزدیک وی عود بوطی باشد و بس و بر هر تقدیر بر کفاره باید دادن بیان کفاره این است که چون کسی ظهار کند و عزم نماید بر وطی او یا نگاه دارد بر زوجیت یا وطی کند (فَتَحْرِيرُ رَقَبَةٍ) پس بر است آزاد کردن بنده خواه مومنه و خواه زمینه خواه خرد خواه بزرگ بقول امام اعظم رح و امام شافعی رح گوید رقبهٔ مومنه آزاد باید کرد (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ج) پیش از آنکه مظاهر و مظاهر عنها مس کنند یکدیگر را و تمتع گیرند از هم و بعضی برانند که مس کنایت از جماع است و جماع مظاهر عنها حرام بود قبل از کفارت (ذٰلِكُمْ) این حکم بکفارت که مامور شدید بآن (تُوعَظُونَ بِهِ) پند داده شوید بآن تا باز ایستید از تلفظ بچنین الفاظ (وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خدای بدانچه شما می کنید (خَبِيرٌ ۝) دانا است و بر و پوشیده نمی ماند (فَمَنْ لَّمْ يَجِدْ) پس هر که نیابد بنده یا بنده دارد و بخدمت او محتاج است یا او را شمن بنده هست و به نفقه احتیاج دارد و نقل کند بروزه و این قول امام ش فعی است و امام مالک رح الزام اعتاق بنده می کند و نزد امام اعظم رح اگر بنده دارد و آزاد می باید کرد هر چند بخدمت او محتاج بود و اگر شمن بنده دارد و بنفقه محتاج است (فَصِيَامُ شَهْرَيْنِ مُتَتَابِعَيْنِ) پس بر است روزه دو ماه پی در پی که در میان آن افطار نکند بی عذری و اگر افطار کند روزه باز از سر گیرد و اگر عذر دارد در ان خلاف است و این روز باید (مِنْ قَبْلِ أَنْ يَتَمَاسَّا ج) پیش از آنکه یکدیگر را مس کند به مباشرت (فَمَنْ لَّمْ يَسْتَطِعْ) پس هر که نتواند روزه داشتن (فَإِطْعَامُ سِتِّينَ مِسْكِينًا ط) پس بر است طعام دادن شصت مسکین هر یکی را نیم صاع از گندم و صاعی از شعیر و غالبه و بمذهب امام ش فعی رح مدی از طعام باید داد (ذٰلِكَ) این بیان تمام ظاهر شد یا این احکام مقرر گشت (لِتُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ) تا تصدیق کنید مر خدای را (وَرَسُولِهِ) و پیغمبری او را به قبول آوامر و نواهی (وَتِلْكَ) و این حکمها (حُدُودُ اللّٰهِ ط) حدهای خدا است که از ان در نتوان گذشت (وَلِلْكٰفِرِينَ) و مر ناگرویدگان را که فرمان قبول نکنند (عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝) عذاب دردناک است (إِنَّ الَّذِينَ) بدرستی آنانکه (يُحَادُّونَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ) مخالفت و دشمنی می کنند با خدا و رسول او یعنی از حدود او امر و نهی تجاوز می نمایند (كُبِتُوا) خوار و نگونسار کرده شوند (كَمَا كُبِتَ الَّذِينَ) هم چنانکه ذلیل و رسوا شدند (مِنْ قَبْلِهِمْ ط) پیش از ایشان بوده از کفار گذشته (وَقَدْ أَنْزَلْنَا) و به تحقیق فرستادیم ما (آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ط) آیت های روشن یعنی قرآن و معجزهای دلالت کننده بر صدق حضرت عم (وَلِلْكٰفِرِينَ) و مر کافران را است بهر وقتی و زمانی (عَذَابٌ مُّهِينٌ ۝) عذاب خوار کننده در سوای زندگانی مر ایشان را

چنین خدائی در آخرت (یَوْمَ یَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ) یاد کن روزی را که برانگیزد خدای سبحانه ایشان را از قبور (جَمِیعًا) هر ایشان را که یکی غیر مبعوث نباشد (فَیُنَبِّئُهُمْ) پس خبر دهد ایشان را (بِمَا عَمِلُوا) بآنچه کرده باشند (اَحْصٰهُ اللّٰهُ) نگاه داشته باشد خدای عمل ایشان را (وَنَسُوْهُ ط) و ایشان فراموش کرده باشند (وَاللّٰهُ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ) و خدای بر هر چیزی از اعمال و اقوال و احوال بندگان (شَهِیْدٌ ۝) گواه است و مناسب آن مکافات خواهد فرمود که کسی گواهی او را رد نتواند کرد * بیت *

* حاکم ز حکم دم نزند گر گواه نیست * * حاکم که خود گواه بود قصه مشکل است *

در کشاف آورده که روزی ربیعة بن عمرو جیب که برادر او است با مخوان بن امیه حدیث می کردند یکی گفت آیا خدای می داند آنچه ما می گوئیم دیگری گفت بعضی را داند و بعضی را نداند ثالث گفت اگر بعضی را داند همه را داند زیرا که ناقص خدا را دانستن آیت آمد (اَلَمْ تَرَ اَنَّ اللّٰهَ یَعْلَمُ) آیا نمی دانی آن را که خدای می داند (مَا فِی السَّمٰوٰتِ) آنچه در آسمان ها است از ملایکه و نجوم و ارواح (وَمَا فِی الْاَرْضِ ط) و آنچه در زمین است از معادن و نباتات و حیوانات (مَا یَکُوْنُ مِنْ نَّجْوٰی ثَلٰثَةٍ) نباشد از سه تن که راز گوینده باشند با هم (اِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ) مگر که خدای چهارم ایشان است بعلم یعنی چهارمی گرداند ایشان را از حیثیت آنکه رفیق ایشان است و اطلاع دارد بر سخن ایشان (وَلَا خَمْسَةٍ) و نه پنج راز گوی باشند (اِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ) مگر او ششم ایشان است بدانش و بینش افعال و اقوال یعنی ایشان را شمرده (وَلَآ اَدْنٰی) و نه کمتر باشند (مِنْ ذٰلِکَ) از همه عدد (وَلَآ اَکْثَرَ) و نه بیشتر از پنج تن (اِلَّا هُوَ مَعَهُمْ) مگر او با ایشان است بعلم (اَیْنَ مَا کَانُوْا ج) هر جا که باشند در اقطار السموات یا در زوایای زمین چه علم او را با شیای قرب مکانی نیست تا باختلاف امکنه تفاوت کند * نظم *

* این معیت در نیابد عقل و هوش * * زین معیت دم مزن بنشین خموش *

* قرب حق از بنده دور است از قیاس * * بر قیاس خود مدان آن را اساس *

(ثُمَّ یُنَبِّئُهُمْ) پس خبر دهد ایشان را (بِمَا عَمِلُوْا) بآنچه کرده اند در دنیا از برای تقبیح و تشهیر ایشان (یَوْمَ الْقِیٰمَةِ ط) روز رستخیز (اِنَّ اللّٰهَ بِکُلِّ شَیْءٍ) بدرستیکه خدای بر هر چیز از گفتار ها و کردار ها (عَلِیْمٌ ۝) دانا است و نسبت علم او با هر معلومات یکسان است حالات اهل آسمان را چنان داند که حالات اهل زمین را و علم او به مخفیات امور برابر است با احاطه کند به جلیات آن * بیت *

* نهان و آشکار او هر دو یکسان است بر علمت * * نه این راز و نه آن را بر تو دانی *

در تفسیر امام زاهد روح آورده که جهودان و منافقان را عادت این بود چون پیغمبر ما سریه فرستادی و خبر ایشان دیر تر آمدی بر سر راه مومنان یا نزدیک ایشان نشستندی و بایکدیگر راز گفتندی و بگوشهٔ چشم بدان ها کردندی سریت سبی داشتندی نگاه کردندی و غمزه در میان آوردندی تا مومنان را گمان افتادی که گزند لشکر را کاری و سپری افتاده بغایت اندوهناک شدندی این خبر به حضرت پیغمبر ما رسید و ایشان را ازان نهی کرد و سه روزی اجابت کردند و دیگرباره بهمان سوال باز آغاز نهادند آیت آمد (اَلَمْ تَرَ) آیا نمی بینی و نمی نگری (اِلَی الَّذِیْنَ) بسوی آنانکه (نُهُوْا) باز داشته شدند (عَنِ النَّجْوٰی) از راز گفتن بایکدیگر یعنی ایشانرا نهی کردند (ثُمَّ یَعُوْدُوْنَ) پس باز می گردند (لِمَا نُهُوْا عَنْهُ) بدان چیزی که نهی کرده شده بودند ازان (وَیَتَنَاجَوْنَ) و راز می گویند از روی ستیزه و عداوت (بِالْاِثْمِ) بآنچه ایشان را آنجم می سزد از غیبت مومنان (وَالْعُدْوَانِ) و بیداد در حق اهل ایمان و اندوهناک کردن ایشان (وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ ۖ) و نافرمانی پیغمبر ما پیاس ناداشتن کرام ایشان در معالم آورده که یهود نزد پیغمبر ما آمده گفتند السام علیک حضرت فرمود که وعلیکم عایشه رض شنید و گفت السام علیکم ولعنکم الله وغضب الله علیکم آن حضرت فرمود که آهسته باش ای عایشه و نرم خوی کن عایشه رض فرمود که یا رسول الله مگر نشنیدی که چه گفتند حضرت ما فرمود مگر تو نشنیدی که چه گفتم و رد کردم یعنی گفتم وعلیکم سخن ایشان را بر ایشان و کلام من در باب ایشان مستجاب است نه ایشان در بارهٔ من پس حق سبحانه آیت فرستاد (وَاِذَا جَاءُوْكَ) و چون بیایند جهودان بسوی تو (حَیَّوْكَ) تحیت گویند ترا (بِمَا لَمْ یُحَیِّكَ بِهِ اللّٰهُ ۙ) بآن چیزی که تحیت نگفت ترا بآن خدای یعنی خدای ترا گفت وسلام علی عباده الذین اصطفی و ایشان می گویند السام علیک و سام بلغت یهود مرگ است یا قتل شمشیر (وَیَقُوْلُوْنَ) و می گویند یهود (فِیْ اَنْفُسِهِمْ) در میان یکدیگر (لَوْلَا یُعَذِّبُنَا اللّٰهُ) چرا عذاب نمی کند ما را خدای تعالی (بِمَا نَقُوْلُ ؕ) بآنچه می گوئیم نسبت با پیغمبر او یعنی اگر وی نبی بودی بآنچه ما می گوئیم خدای ما را عذاب کردی (حَسْبُهُمْ جَهَنَّمُ ۚ) بس است ایشان را دوزخ از برای عذاب (یَصْلَوْنَهَا ۚ) در آیند دران (فَبِئْسَ الْمَصِیْرُ ۝) پس بد جای گاهی است دوزخ (یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا) ای گروه مومنان (اِذَا تَنَاجَیْتُمْ) چون راز گوئید بایکدیگر (فَلَا تَتَنَاجَوْا) پس راز مگوئید (بِالْاِثْمِ) بگناه (وَالْعُدْوَانِ) و بیداد (وَمَعْصِیَتِ الرَّسُوْلِ) بنافرمانی رسول ما چنانچه منافقان جهودان می کنند (وَتَنَاجَوْا بِالْبِرِّ وَالتَّقْوٰی ۚ) و راز گوئید به نیکوکاری و پرهیزگاری و ترس گاری

(وَاتَّقُوا اللّٰهَ لا) و بترسید از خدای و زهر کاری که می کنید (الَّذِي) آن خدای که شما (إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝) بسوی او جمع کرده خواهید شد و شمار ابر کردار ناجزا خواهد داد (إِنَّمَا النَّجْوٰى) جز این نیست که راز گفتن با نم و عدوان (مِنَ الشَّيْطَانِ) از وسوسهٔ شیطان است که در چشم شما می آراید و بمان می دارد (لِيَحْزُنَ الَّذِينَ آمَنُوا) تا اندوهگین گرداند مومنان را (وَلَيْسَ) و نیست شیطان باتاجی او (بِضَارِّهِمْ شَيْئاً) ضرر رساننده مومنان بچیز (إِلَّا بِإِذْنِ اللّٰهِ) مگر بدستوری خدای یعنی بمشیت و قضای وی (وَعَلَى اللّٰهِ) و بر خدای نه بر غیر او (فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ) پس باید که توکل کنند مومنان و مهم خود باحق گذارند و از راز گفتن جهود و منافقان حسابی برندارند که کردار ایشان متداری و اخبار ایشانرا اعتباری نیست * بیت *

* دیگر با سخن خصم تند خوی مگوی * * کاهل مجلس ما را از آن حسابی نیست *

جمعی از اهل بدر در مجلس رسول الله صلعم آمدند بعضی از صحابه در صف گرد پیغمبر صلعم فرو گرفته بودند بدریان سلام کرده در میان مسجد برپا ایستادند و کس ایشانرا جای نداد و حضرت پیغمبر صلعم فرمود که قم یا فلان و یا فلان ایشان برخاستند و جای با اهل بدر بگذاشتند منافقان مجال یافته در این باب آغاز کنایت و شکایت کردند آیت آمد که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای کسانیکه گرویده اید (إِذَا قِيلَ لَكُمْ تَفَسَّحُوا) چون گفته شود شما را که جائی فراخ کنید (فِي الْمَجَالِسِ) در مجلسها چون مجالس ذکر و تلاوت و نماز (فَافْسَحُوا) پس جائی گشاده کنید بر مردم (يَفْسَحِ اللّٰهُ) تا گشاده گرداند خدای (لَكُمْ ج) مر شما را در قبر یا در بهشت منزلها باسعت بدهد شما را یا دلهای شما را منشرح گرداند باز الت ضایق و تزاحم (وَإِذَا قِيلَ) و چون گفته شود (انْشُزُوا) مر شما را که برخیزید و برتر روید (فَانْشُزُوا) پس برخیزید و موضح آورده که جمعی در مجلس حضرت رسالت پناه صلعم می نشستند و چون یکی را از ایشان به مهمی که طلبیدندی بخواستی برخیزد این آیت نازل شد و در تفسیر مادردی مذکور است که چون گویند برخیزید شما نماز جمعه یعنی ندا کردند بشتابید (يَرْفَعِ اللّٰهُ) تا بردارد خدای تعالی در جهاد در بهشت (الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ لا) آنانرا که گرویده اند از شما (وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ) و برمی دارد آنان را که داده شده اند علم بایمان (دَرَجَاتٍ ط) در جهات بالای درجات مومنان که بی علم باشند زیرا که مومن عالم افضل است از مومن بی علم در کشف الاسرار از ابن مسعود رض روایت می کند که او زاعی را در خواب دیدم گفتم مرا خبر ده از علمی که بهترین اعمال است تا بدان تقرب کنم گفت هیچ درجه بلندتر از درجهٔ علماء ندیدم و از آن گذشته در نیاندم و ناکان این خواب موافق این آیت است و علمای دین را درجات بلندتر است هم در دنیا

بمرتبه و شرف و وراثت انبیاءم و هم در عقبی بفضل و قدر و موافقت با اصفیا از ابن مسعود رض منقول است که مومن عالم را درجهای است بالای مومن غیر عالم که میان هر دو درجه صد سال دویدن اسپ تیزرو باشد شصت سال و در حدیث ابی داود درج مذکور است که فضل عالم بر عابد چون فضل قمر است در شبی که بدر باشد بر سائر کواکب * بیت *

* مصابیح الانام بکل ارض * هم العلما بالله الکرام و نعم ما قاله *

* رباعی * * رفعت آدمی بعلم بود * * هر کرا علم بیش رفعت بیش *

* قیمت هر کسی بدانش اوست * * مایه افزون بعلم قیمت خویش *

(وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ) و خدای بآنچه شما می کنید (خَبِیْرٌ) داناست در ربن سخن بیم و امید و وعد و وعید هر است آورده اند که مردمان بسیار تردد می کردند بحضرت پیغمبر عم و از بسیار می گفتند و خبرها از هر نوع می پرسیدند تا مهم بدان مرتبه رسید که آن حضرت عم بتنگ آمد این آیت نازل شد که (یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای گروه مومنان (اِذَا نَاجَیْتُمُ الرَّسُوْلَ) چون خواهید که راز گوئید با رسول عم (فَقَدِّمُوْا) پس پیش فرستید یعنی بدهید (بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىکُمْ) پیش از راز گفتن خود (صَدَقَةً) صدقه بمسکینان (ذٰلِکَ) این صدقه دادن قبل از نجوی (خَیْرٌ لَّکُمْ) بهتر است مر شما را زیرا که طاعت بیفزاید (وَاَطْهَرُ) و پاکیزه تر برای آنکه گناهان محو کند (فَاِنْ لَّمْ تَجِدُوْا) پس اگر نیابید چیزی که صدقه دهید (فَاِنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ) پس خدا آمرزنده است مر کسی را که این گناه کند یعنی بی صدقه دادن (رَّحِیْمٌ) مهربان است بنده را تکلیف مالا یطاق ننماید در خبر است که این منع ده شبانروز بوده است و مرتضی علی رض را دینار از بود آن را ده درم صرف کرد و هر روز یک درم صدقه دادی و با رسول عم راز گفتی و چیزی پرسیدی و بعد از ان این حکم منسوخ شد امام زاهد رح فرموده که حکمی نازل شد و جز مرتضی علی رض کسی بدان کار نکرد و این از جمله مناقب او است دگویند این حکم یک ساعت از روز پیش نبوده مرتضی علی کرم الله وجهه در ان ساعت این کار کرد پس آیت آمد که (ءَاَشْفَقْتُمْ) آیا بترسیدید و دشوار آمد شما را (اَنْ تُقَدِّمُوْا) آنکه پیش دهید (بَیْنَ یَدَیْ نَجْوٰىکُمْ صَدَقٰتٍ) پیش از راز گفتن خود صدقه (فَاِذْ لَمْ تَفْعَلُوْا) پس چون نکردید این کار را (وَتَابَ اللّٰهُ عَلَیْکُمْ) و باز گشت خدای بشما بتوبه یعنی درگذرانید از شما (فَاَقِیْمُوا الصَّلٰوةَ) پس بپای دارید نماز فریضه را (وَاٰتُوا الزَّکٰوةَ) و بدهید زکوة واجب را (وَاَطِیْعُوا اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ) و فرمان برید خدای و رسول عم او را

در هر حال که اینها مدارک و تلافی آن کند ( وَاللّٰهُ خَبِيرٌ ) و خدای داناست ( بِمَا تَعْمَلُونَ ۝ ) بآنچه شما می کنید در خبر است که عبد الله بن نبتل منافقی بود با رسول خدای عم نشست و برخاست کردی و صحنان آن حضرت عم با یهود ان گفتی روزی حضرت پیغمبر عم در حجره بود از حجرات طاهره و جمعی از صحابه رض آنجا بودند فرمود که حالا در آید بر شما مردی که دل او سرش و متکبر بود و به نظر شیطان ناظر باشد ناگاه ابن نبتل در آمد حضرت عم فرمود که تو چرا مرا دشنام میدهی و فلان و فلان از صحابهٔ تو ابن نبتل و یاران او سوگند خوردند که ما هرگز این بی ادبی نکرده ایم این آیت نازل شد ( اَلَمْ تَرَ ) آیا می نگری ( اِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا ) بسوی آنان یعنی منافقان که دوست گرفتند ( قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ ) گروهی را که خشم گرفته است خدای ( عَلَيْهِمْ ط ) بر ایشان یعنی یهود ( مَا هُمْ ) نیستند منافقان ( مِنْكُمْ ) از شما که مومنانید ( وَلَا مِنْهُمْ لا ) و نه از ایشان که جهودانند ( وَيَحْلِفُونَ ) و سوگند می خورند ایشان ( عَلَى الْكَذِبِ ) بدروغ بر دعوی اسلام و احترام سید انام عم ( وَهُمْ يَعْلَمُونَ لا ) و ایشان می دانند که دروغ می گویند ( اَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ ) آماده کرده است خدای برای ایشان ( عَذَابًا شَدِيدًا ۝ ) عذاب سخت در دنیا بخواری و رسوائی و در آخرت بآتش دوزخ ( اِنَّهُمْ ) بدرستیکه ایشان ( سَاءَ ) بد است ( مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ لا ) آنچه هستند که می کنند و بران اصرار می نمایند ( اتَّخَذُوا ) فرا گرفتند ( اَيْمَانَهُمْ ) سوگندانی چند را که می خورند ( جُنَّةً ) سپری یعنی بناهی که خون و مال ایشان در امان ماند ( فَصَدُّوا ) پس باز داشتند مردمان را بوقت ایمنی خود ( عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ ) از راه خدای بر فتنه انگیزی و سخن چینی یا ایشان را بد دل می سازند از جهاد متقاعد گردند ( فَلَهُمْ ) پس مر ایشان را است ( عَذَابٌ مُهِينٌ ۝ ) عذابی خوار کننده ( لَنْ تُغْنِيَ ) دفع نکند ( عَنْهُمْ ) از ایشان روز قیامت ( اَمْوَالُهُمْ ) خواستهای ایشان ( وَلَا اَوْلَادُهُمْ ) و نه فرزندان ایشان ( مِنَ اللّٰهِ شَيْئًا ط ) از عذاب خدای چیزی را ( اُولٰئِكَ ) آن گروه منافقان ( اَصْحَابُ النَّارِ ط ) ملازمان دوزخ اند ( هُمْ فِيهَا ) ایشان در آن ( خٰلِدُونَ ۝ ) جاوید ماندگان منافق نیز در خلود نار حکم کافر دارد بلکه در کرکات ایشان از مشرکان زیادتر خواهد بود و عذاب از ایشان سخت تر ( يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا ) یاد کن آن روز را که برانگیزد خدای هر منافقان را از قبور ایشان ( فَيَحْلِفُونَ لَهُ ) پس سوگند خورند برای خدای و اسلام و اخلاص خود ( كَمَا يَحْلِفُونَ لَكُمْ ) هم چنانکه سوگند می خورند برای شما ( وَيَحْسَبُونَ ) و آن روز می پندارند ( اَنَّهُمْ ) آنکه ایشان ( عَلٰى شَيْءٍ ) بر چیزی اند و کاری می کنند که سوگند می خورند و خدای می فرماید که ( اَلَا اِنَّهُمْ ) بدانید بدرستیکه ایشان ( هُمُ الْكَاذِبُونَ ۝ ) ایشانند

وده روز ایشان را مهلت داد ایشان به تهیهٔ سفر اشتغال نمودند و ابن ابی که پیشوای منافقان بود کس را پیش ایشان فرستاد که از دیار خود بیرون می روید بقتال خود متخصن باشید که من با دو هزار کس از قوم خود و اعوان شما ایم بیایم و بسخن آن منافق مغرور شده باغی گشتند و خبر بدان حضرت علیه السلام رسید با جمعی بر سر ایشان رفت و پانزده روز ایشان را محاصره کرد و آن منافق وعده وفا نکرد و ایشان جلا قبول کردند بوساطت ترس و بیمی که خدای در دل ایشان افگند و چون جلا قبول نمودند حضرت علیه السلام فرمود که بشرط آنکه اسلحهٔ خود بگذارید و آن مقدار از اموال که تواند گرفت با خود ببرید برین جزا یافت و حق سبحانه آیت فرستاد که (هُوَ الَّذِي) الی آخر آن خداوندی که از روی اذلال (أَخْرَجَ الَّذِينَ كَفَرُوا) بیرون کرد آنان را که کفر ورزیدند (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل توریت یعنی بنی النضیر را (مِنْ دِيَارِهِمْ) از سراها و منزل ها که در زمین مدینه داشتند (لِأَوَّلِ الْحَشْرِ) در اول راندن ایشان از جزیرهٔ عرب و حشر ثانی ایشان از خیبر خواهد بود یا اول حشری که مردمان را بشام هست چه در آخر الزمان آتشی از جانب مشرق بیاید و مردم را ببرین شام راند و آنجا قیامت قایم گردد و آن حشر دویم است و چون بنی النضیر قبل از سائر مردمان بزمین شام محشور شوند پس خروج ایشان در اول حشر باشد (مَا ظَنَنْتُمْ) شما گمان نداشتید ای مومنان (أَنْ يَخْرُجُوا) آنکه بیرون روند بنی النضیر از مدینه به جهت بسیاری مرد و شجاعت و شوکت (وَظَنُّوا أَنَّهُمْ) و گمان بردند آنکه ایشان را (مَانِعَتُهُمْ حُصُونُهُمْ) منع کند و باز دارنده است حصارهای استوار ایشان (مِنَ اللَّهِ) از فرود آمدن قضای خدای را بر ایشان (فَأَتَاهُمُ اللَّهُ) پس بیامد بدیشان امر و عذاب خدای (مِنْ حَيْثُ لَمْ يَحْتَسِبُوا) از جایی که گمان نبردند (وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ) و بیفگند خدای تعالی در دلهای ایشان ترس و بیم تا دل بر جلا نهادند و چون حکم جلا شد (يُخْرِبُونَ) خراب می کنند و بیفگند (بُيُوتَهُمْ) خانهای خود را (بِأَيْدِيهِمْ) بدستهای خود (وَأَيْدِي الْمُؤْمِنِينَ) و بدستهای مومنان یعنی نقض عهد کردند تا خانهای ایشان بدست اهل ایمان خراب شد پس کافرنه مشرکان که خود بدست خود خراب کردند و تبر است که چون دل مرحلا نهادند دانستند که منازل ایشان بدست مومنان افتد خانها را می کندند و هرچه ایشان را خوش می آید از در و تاو چوب و سنگهای تراشیده از محل آن برکنده می خواستند که با خود ببرند پس ششصد شتر بار کرده خود را بر آراستند و اظهار جلادت نموده دفها می زدند و مزمار می نواختند و گویان از بازار مدینه گذشتند بعضی به ولایت شام رفتند و جمعی به خیبر (فَاعْتَبِرُوا) پس

عبرت گیرید (یَا أُولِي الْأَبْصَارِ) ای خداوندان دیدها یعنی به بینید احوال ایشان را و ازان عبرت بردارید (وَلَوْلَا أَنْ كَتَبَ اللَّهُ) و اگر نه آنست که خدای نوشته است در لوح حکم کرده است (عَلَيْهِمُ الْجَلَاءَ) بر ایشان بیرون شدن از خان و مان (لَعَذَّبَهُمْ) هر آینه عذاب می کرد ایشان را (فِي الدُّنْيَا) در دین سرای بکشتن و برده گرفتن (وَلَهُمْ فِي الْآخِرَةِ) و مر ایشان را است در جاودان سرای (عَذَابُ النَّارِ) عذاب آتش دوزخ (ذَٰلِكَ) این عذابها مر ایشان را (بِأَنَّهُمْ) بسبب آن است که ایشان (شَاقُّوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ) دشمنی کردند با خدای و رسول او و بمخالفت زمان درزیدند (وَمَنْ يُشَاقِّ اللَّهَ) و هر که دشمنی دارد خدای را (فَإِنَّ اللَّهَ) پس بدرستیکه خدای (شَدِيدُ الْعِقَابِ) صخت عقوبت است مر او را و امثال او را آورده اند که در زمان محاصره حکم شد تا خرمابنان ایشان را قطع کنند پس از نماز بجوزه و عبد الله بن سلام و ابو لیلی مازنی رض بدان مهم مامور گشتند ابو لیلی چون انواع تمر را می برید و می گفت که بدین دل منافقان را می شکنم عبد الله بن سلام بدترین انواع آنرا می برید و می گفت می دانم که خدای تعالی این نخیل را بدست مسلمانان باز دهد پس آنچه بهتر است برای ایشان می گزارم حق سبحانه آیت فرستاد که (مَا قَطَعْتُمْ) آنچ بریدید (مِنْ لِينَةٍ) از خرمابنان (أَوْ تَرَكْتُمُوهَا) یا بگذاشتید آنرا (قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا) ایستاده بر اصلهای خود (فَبِإِذْنِ اللَّهِ) پس بامر خدا است و بپسندی برای آنکه تا شمار یاری دهد (وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ) و برای آنکه خوار گرداند جهودان را که بیرون رفتند از دایرهٔ ایمان آورده اند که چون بنی نضیر جلا کردند بنجاه زره و بنجاه خود و سیصد شمشیر از ایشان باز ماند و اموال و عقار ایشان محمود فی شد یعنی تمام حصه خاصهٔ پیغمبر بود عم پس آن حضرت عم هر چیز بهر کس که خواست بداد و عقارات را بانصاری بمردم بخشید و اکثر وایات ناظر بآن است که آن را مخمس ساخت و امام اعظم رح برین رفته و حق سبحانه و برین باب می فرماید که (وَمَا أَفَاءَ اللَّهُ) و آنچه باز گردانید خدای (عَلَىٰ رَسُولِهِ) بر رسانندهٔ خود (مِنْهُمْ) از مال و ملک ایشان یعنی غنیمت بوی ارزانی داشت (فَمَا أَوْجَفْتُمْ) پس نتاختید (عَلَيْهِ) بر تحصیل آن (مِنْ خَيْلٍ) هیچ اسپی (وَلَا رِكَابٍ) و نه شتری یعنی پیاده بدین حصار آمدید و زیاده جنگی نیز واقع نشد که شمار اکثری رنجیده باشد و شما بحرب و کارزار در این حصار را فتح نکردید (وَلَٰكِنَّ اللَّهَ) و لیکن خدای بنصرت خود (يُسَلِّطُ رُسُلَهُ) مسلط و مستولی می سازد پیغمبران خود را (عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ) بر هر که می خواهد (وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) و خدای بر هر چیزها از غالبیت پیغمبران و مغلوبیت دشمنان (قَدِيرٌ) توانا است

گاهی به سبب ظاهر چون قتال و جدال ایشان را غلبه می دهد و گاه به سبب پنهان چون القای ترس و بیم در دل ایشان می افگند (مَا أَفَاءَ اللَّهُ) آنچه باز می گرداند خدای (عَلَىٰ رَسُولِهِ) به پیغمبر خود (مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ) از اموال و املاک اهل دیهها و شهرها که بحرب گرفته نشود (فَلِلَّهِ) پس مر خدایرا است (وَلِلرَّسُولِ) و مر پیغمبر او را (وَلِذِي الْقُرْبَىٰ) و خداوندان قرابت را به نسبت پیغمبر هم (وَالْيَتَامَىٰ) و مر یتیمان پروان محتاج را (وَالْمَسَاكِينِ) و درویشان را (وَابْنِ السَّبِيلِ ۵) و راه گذریان را که بی مال باشند عامه را بدانند که فی خاصهٔ پیغمبر بوده هم و قسمت آن تعلق بوی داشته و در زمان حیات خود نفقهٔ سنت اهل و عیال ازان می فرموده اند و باقی بر وجهی که حق بوده قسمت می نموده و بعد از وفات آنحضرت هم بعضی عاملان بر ظاهر آیت کرده بشش بخش منقسم سازند سهمی که نامزد حق سبحانه است بعمارت کعبه و سائر مساجد صرف کنند و جمعی گویند نام خدای جل ذکره برای تعظیم است و آن را بر پنج سهم قسمت کنند و در سهم رسول الله هم اختلاف کرده اند بعضی گویند مصرف آن امام است و بنزد برخی بمصالح مسلمانان صرف باید کرد و بقول جمعی در سد ثغور و سلاح مجاهدان بکار باید برد و در مصالح آورده که اهل جاهلیت چون غنیمت گرفتندی مهتر ایشان ربعی برداشتی و از باقی نیز برای خود تحفه اختیار کردندی و آن را صفی گفتندی و باقی را با قوم گذاشتی و تو نگران قوم در قسمت آن بر درویشان حیف کردندی جمعی از روسای اهل ایمان در غنائم بنی النضیر همین خیال بسته گفتند یا رسول الله شما ربع و صفی مغنم را ببرید و بگذارید تا باقی را قسمت کنیم حق سبحانه آن را خاصهٔ پیغمبر هم گرداند و قسمت آن را بر وجهی که مذکور شد مقرر ساخت و فرمود که حکم فی بیداکردیم (كَيْ لَا يَكُونَ) تا نباشد آن فتوح (دُولَةً) گردان دست بدست (بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ) میان تو نگران (مِنْكُمْ ط) از شما که زیاده از حق خود بردارند و فقرا را اندک دهند یا محروم سازند چنانچه در زمان جاهلیت بوده (وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ) آنچه بدهد شما را پیغمبر از فی و غنیمت (فَخُذُوهُ) پس فراگیرید آن را که حق شما است (وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ) و آنچه نهی کند شما را از آن مال غلول (فَانْتَهُوا ج) پس باز ایستید از آن و محققان برآنند که حکم این کلمات عام است و معنی دی آنکه هرچه امر فرماید پیغمبر ما بدان آن را فراگیرید و فرمان برید و هرچه نهی کند از آن باز ایستید که امر و نهی او حق است هر که مرتکب امر او گردد نجات یابد و هر که از نهی او اجتناب ننماید در ورطهٔ هلاک افتد

* بیت *

* آن کس که شد متابع رای تو قد نجا * * وانکو خلاف امر تو در زید هلک *

(وَاتَّقُوا اللّٰهَ ط) و بترسید از عذاب خدای در مخالفت رسول او (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (شَدِيْدُ الْعِقَابِ ۝) صخت عقوبت است بر مخالفان فرمان پیغمبر را (لِلْفُقَرَاءِ الْمُهٰجِرِيْنَ) و قسمت فی برای بیچارگان و مسکینان و ابنای سبیل است و درویشان هجرت کننده (الَّذِيْنَ اُخْرِجُوْا) آنانکه بیرون کرده شده اند (مِنْ دِيَارِهِمْ) از سراهای ایشان که در که داشتند (وَاَمْوَالِهِمْ) و دور افتاده از مالهای خود (يَبْتَغُوْنَ) می طلبند (فَضْلًا مِّنَ اللّٰهِ) بخشش و بخشایش از خداوند خود (وَرِضْوَانًا) و خشنودی حضرت او یعنی هجرت ایشان برای تجارت و اغراض دنیوی نبوده بلکه طلب رحمت و رضای حق بوده و بدوستی خدا و رسول ترک دیار و اموال خود نموده (وَيَنْصُرُوْنَ اللّٰهَ) و یاری می کنند دین خدای را بنفس و مال خود (وَرَسُوْلَهٗ ط) و نصرت می نمایند پیغمبر را و یاری و هواداری (اُولٰٓئِكَ) آن گروه مهاجران (هُمُ الصّٰدِقُوْنَ ۝) ایشانند راستان در دین اسلام هم بقول و هم بفعل (وَالَّذِيْنَ) و دیگر بهای آنانکه (تَبَوَّؤُ الدَّارَ) جای گرفتند در سرای هجرت (وَالْاِيْمَانَ) و در دار ایمان یعنی در مدینه و در تفسیر امام ابی بکر نقاش هست که ایمان نام مدینه است و حضرت رسول هم او را این نام نهاده پس معنی این باشد که اقامت نمودند در مدینه (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از هجرت مهاجران مر انصار اند که در دیار خود ایمان آوردند و بدو سال پیش از قدوم حضرت رسالت پناه هم مساجد ساختند (يُحِبُّوْنَ) دوست می دارند (مَنْ هَاجَرَ) هر که هجرت کند (اِلَيْهِمْ) بسوی دیار ایشان و او را جای دهند و مال خود مساعدت نمایند (وَلَا يَجِدُوْنَ) و نیابند (فِيْ صُدُوْرِهِمْ) در دلهای خود (حَاجَةً) حسدی و حقدی و ضغنه (مِّمَّآ اُوْتُوْا) از آنچه عطا داده شوند ایشان مر آن است که حضرت پیغمبر هم انصار را طایفه و ذکر اعانت و امداد و احسان و امتداد که نسبت بامهاجران کرده بودند فرمود پس گفت ای گروه انصار اگر می خواهید اموال بنی النضیر را میان هر شما تقسیم کنم و طایفه مهاجران سر قرار بقی در مساکن شما ساکن باشند و اگر خواهید این مال را خاصه بمهاجران دهیم و ایشان از منازل شما بیرون آیند بکفایت امور معیشتی خود مشغول شوند سعد بن وقاص و سعد بن عباده و سعد بن معاذ عرض کردند پیشوایان اهل مدینه بودند گفتند یا رسول الله خاطر ما آن می خواهد که اموال را به مهاجران قسمت فرمائی و ایشان همچنان در خانهای ما باشند که روشنائی و برکت در منازل ما از ایشان است حضرت پیغمبر هم ایشان را دعا گفت و حق سبحانه و تعالی ایشان می فرماید که (وَيُؤْثِرُوْنَ) و ایثار می کنند و مقدم می نمایند مهاجران را (عَلٰٓى اَنْفُسِهِمْ) بر نفسهای خویش یعنی از خود باز می گیرند و بدیشان می دهند

١ (وَلَوْكَانَ بِهِمْ) واگرچه است ایشان را (خَصَاصَةٌ) حاجت بآنچه ایثار می نمایند و رباب نزول از ابن عمر رض نقل کرده که سر بریانی برای یکی از درویشان صحابه رض آوردند او را بدرویش دیگر که از و محتاج تر بود فرستاد او بدیگری ایثار نمود و همچنین تا سن از نفرا بر یکدیگر ایثار کردند و این آیت در شان آن درویشان فرو آمد و دل نازل شد کما مر آمد که از این شش خصلت که جود شتمل است بران صفت ایثار اکمل و افضل است و ایثار آن است که کسی محتاج باشد به چیزی دیگری مستحق آن بنده از خود باز گیرد و بوی بخشد

﴿رباعي﴾

﴿کریم کامل آن را می شناسم اندرین دوران ﴿ ﴿که گر نانی رسد از آسمانی بر زمین گردانش ﴿

﴿ز استغنای همت باد جو دفتر بی برگی ﴿ ﴿ز خود واگیرد و سازد دگر بی نوایانش ﴿

(وَمَنْ يُّوْقَ) و هر که نگاه داشته شود (شُحَّ نَفْسِهٖ) از بخل نفس او یعنی منع کند نفس را از جهت مال و بذل انفاق (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه (هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۚ) ایشانند رستگاران یافیروزی یافتگان به نمای عاجل در دنیا و ثواب آجل در آخرت (وَالَّذِيْنَ جَآءُوْا) و آنانکه آمدند می آیند (مِنْ بَعْدِهِمْ) پس از مهاجران و انصار مراد تابعان صحابه رض اند تا روز قیامت (يَقُوْلُوْنَ) می گویند (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا) ای پروردگار ما بیامرز مرا (وَلِاِخْوَانِنَا) و مر برادران ما را که در دین (الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ) آنانکه پیشی گرفتند بر ما بایمان (وَلَا تَجْعَلْ) و منه (فِيْ قُلُوْبِنَا) در دلهای ما (غِلًّا) کینه و حسدی و خیانتی (لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) برای آنانکه گرویده اند پیش از ما یعنی اصحاب پیغمبر ما (رَبَّنَا) آفریدگار ما (اِنَّكَ رَءُوْفٌ) بدرستیکه تو مهربانی دعای ما مستجاب کن (رَّحِيْمٌ ۝) بخشنده ما را برحمت خود در زمرهٔ

ع

رسانان و اخلاگردانی علما گفته اند هر که از کینهٔ یکی از صحابه رض در دل باشد از اهل این آیت نیست از دعا محروم است صاحب انوار آورده که حق سبحانه مر مومنان را سه مرتبه فرود آورده مهاجر و انصار و تابعین که موصوف باشند بسادگی دل و پاکی طینت پس هر که بدین صفت نبود از اقسام مومنان خارج افتد (اَلَمْ تَرَ) آیا نگاه نکردی (اِلَى الَّذِيْنَ نَافَقُوْا) بسوی آنانکه نفاق می ورزند و خلاف آنچه در باطن دارند ظاهر می کنند یعنی ابن ابی و ابن نبتل و رفاعه و اصحاب ایشان که بر بنی نضیر پیغام فرستادند که ما با شما موافقیم در حرب که با محمد صم می کنید معاونت تمام خواهیم کرد و انفاق ما بشما تا بحدی است که اگر او بر شما غالب شود و شما را از دیار اخراج کند ما نیز در مفارقت موافقت می کنیم این آیت آمد که ای محمد در حال منافقان نگر که ایشان (يَقُوْلُوْنَ) می گویند (لِاِخْوَانِهِمُ)

هر برادران خود را یعنی اشباه و امثال خود را که اخوت الکفر اند (الَّذِينَ كَفَرُوا) آنانکه نگرویدند (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل نوریت که یهود اند هم نخوانید (لَئِنْ أُخْرِجْتُمْ) اگر بیرون کرده شوید شما از دیار خویش (لَنَخْرُجَنَّ) هر آینه بیرون آئیم ما (مَعَكُمْ) با شما از روی دوستی و مصاحبت (وَلَا نُطِيعُ) و فرمان نبریم (فِيكُمْ) در ایذاء و آزار شما (أَحَدًا) یکی را که محمد است یا هیچکس از مسلمانان را و در خلاف شما اطاعت نکنیم (أَبَدًا) همیشه (وَإِنْ قُوتِلْتُمْ) و اگر کارزار کرده شوید یعنی مسلمانان با شما قتال کنند (لَنَنْصُرَنَّكُمْ) هر آینه یاری کنیم شما را (وَاللَّهُ يَشْهَدُ) و خدای گواهی می دهد که ایشان یعنی منافقان (إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ) بدرستیکه ایشان دروغ گویانند (لَئِنْ أُخْرِجُوا) اگر بیرون کرده شوند یهود از مدینه (لَا يَخْرُجُونَ) بیرون نمی روند منافقان (مَعَهُمْ) با ایشان و موافقت نمی کنند (وَلَئِنْ قُوتِلُوا) و اگر کارزار کنند با ایشان (لَا يَنْصُرُونَهُمْ) منافقان یاری نمی دهند ایشانرا (وَلَئِنْ نَصَرُوهُمْ) و اگر بالفرض یاری دهند اهل نفاق یهود را و ظاهر شوند در حرب با ایشان (لَيُوَلُّنَّ الْأَدْبَارَ) هر آینه پس باز گردند بعقب خود یعنی بهزیمت روند (ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ) پس بعد از هزیمت ایشان نی نصرت یاری کرده نشوند یعنی چون لشکران ایشان منهزم شدند ایشان چون منصور گردند (لَأَنْتُمْ) هر آینه شما مومنان (أَشَدُّ رَهْبَةً) سخت تر بدا از جهت ترس (فِي صُدُورِهِمْ) در دلهای ایشان (مِنَ اللَّهِ) از خدای یعنی منافقان از شما بیشتر می ترسند که از خدای (ذَٰلِكَ) آن خوف و خشیت از شما مر ایشان را (بِأَنَّهُمْ) بسبب آن است که ایشان (قَوْمٌ لَا يَفْقَهُونَ) گروهی اند که نمی دانند عظمت خدای را بجلال عظمت و اگر نه بایستی که از وی ترسیدندی (لَا يُقَاتِلُونَكُمْ) کارزار نمی کنند با شما (جَمِيعًا) همه ایشان یعنی جهودان و منافقان (إِلَّا فِي قُرًى مُحَصَّنَةٍ) مگر در دیهها استوار کرده بخندق و برج و باره (أَوْ مِنْ وَرَاءِ جُدُرٍ) یا از پس دیوارها بسنگ و تبر یعنی ایشان را قوت آنکه روی بروی با شما محاربه توانند کرد نیست و این نه از ضعف و بد دلی ایشان است بلکه (بَأْسُهُمْ) کارزار ایشان (بَيْنَهُمْ) میان یکدیگر چون حرب می کنند (شَدِيدٌ) سخت است امابر شجاع که با خدا و رسول حرب کند بد دل و ترسان گردد پس ایشان بحسب ترسی که خدای در دلهای ایشان افگنده طاقت مقاتله و مواجه و مقابله ندارند (تَحْسَبُهُمْ جَمِيعًا) تو پنداری یهود و منافقان را هر مجموع و متفق در رای و تدبیر (وَقُلُوبُهُمْ شَتَّىٰ) و حال آنکه دلهای ایشان پراگنده و پریشان است زیرا که عقاید و مقاصد ایشان مختلف افتاده (ذَٰلِكَ) آن وصفهای بد که ایشان راست (بِأَنَّهُمْ) بسبب آن است

که ایشان ( قَوْمٌ لَّا يَعْقِلُونَ ) گروهی اند که تعقل نمی کنند و قرنمی یابند آن چیزرا که صلاح ایشان در آن است پس مثل بود ( كَمَثَلِ الَّذِينَ ) هم چون مثل آنان است که بودند ( مِن قَبْلِهِمْ ) پیش از ایشان ( قَرِيبًا ) بزمانی نزدیک ( ذَاقُوا ) بچشیدند ( وَبَالَ أَمْرِهِمْ ۖ ) بدی عاقبت کار خود یعنی ضرر مصیبت مراد بنی قینقاع اند که ایشان را جلا کردند از مدینه باهل بدر که عرصهٔ هلاک گشتند ( وَلَهُمْ ) و مر ایشان راست باوجود خواری دنیا ( عَذَابٌ أَلِيمٌ ۚ ) عذابی دردناک در آخرت و مثل منافقان در فریب دادن جهودان وعده نصرت کردن ( كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ ) هم چون مثل شیطان است ( إِذْ قَالَ ) چون گفت ( لِلْإِنسَانِ اكْفُرْ ۖ ) مرکافررا که برکفر خود ثابت باش که من یار و هوادار توام ( فَلَمَّا كَفَرَ ) پس چون ثابت به کفر و زید و نهال شرک در زمین دل او استحکام یافت ( قَالَ ) گفت شیطان ( إِنِّي بَرِيءٌ مِّنكَ ) من بیزارم از تو ( إِنِّي ) بدرستیکه من ( أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ ۝ ) می ترسم از خدای پروردگار عالمیان مراد از شیطان ابلیس است و از انسان ابوجهل و دران وقت که ابوجهل بدر متوجه بود از قبیلهٔ کنانه توهم داشت ابلیس بصورت سراقه که رئیس بنی کنانه بود برآمده گفت ای ابوالحکم مترس که من یار تو ام و چون بدر رسید ابلیس دید که ملایکه بمدد اهل اسلام نازل می شوند بگریخت و گفت من از شما بیزارم و در سورهٔ انفال این قصه مذکور شد و بعضی برانند که شیطان ابلیس است پس مراد از انسان برصیصای راهب و ابیض او را بر کفر داشت و در آخر بیزاری کرد از دو این حکایت بر سبیل اجمال چنان است که برصیصا هفتاد سال خدایرا عبادت کرد و دیوان در کار او عاجز شدند ابیض نوم اخوا اخبال او برزمهٔ خود گرفته بیامد بصورت آدمی و در صومعه او بر یاضت مشغول شد و زاهد از شدت مجاهدت او متعجب مانده مرد او گشت ابیض عزیمت رفتن کرد و کلبهٔ چند جهت شفای مرضی و عافیت اهل بلا بوی آموخت پس بشهر آمده شخصی را تخنیق کرد و باز بصورت طبیبی ظاهر گشته اهل او را گفت علاج او جز بدعای برصیصا میسر نیست آن کس را بدر صومعهٔ برصیصا آوردند و می بردید شیطان دست از او باز گرفت و شفا یافت القصه ابیض مردمان را ابتلا و تحمل می ساخت و بر برصیصا ارث دمی نمود و بکلمات او می گداشت تا دختر ملک را متمرض شد و او را بصومعهٔ زاهد آوردند او دعا کرد و ابیض او را بگذاشت صحت یافت دختر را بزاهد سپردند و او زاهد را وسوسه کرد تا با او بلنا حش اقدام نمود و از خوف فضیحت او را بکشت و ابیض برادر آنش را بران مطلع ساخت و زاهد را گرفته بردار کردند و ابیض بهمان صورت اهل خود را

پرو ظاهر کرد و گفت مرا سجده کن تا ترا اخلاص کنم زاهد سجده کرد و ابلیس از و بیزاری نمود و آن بلی سعادت بعد از ان هر عبادت بورطهٔ شقاوت ابدی گرفتار گشت * نظم *

* غافل مشو که مرکب مردان مرد وار * * در سنگلاخ وسوسه بیها بریده اند *
* نومید هم مباش که رندان باده نوش * * ناگه بیک خروش بمنزل رسیده اند *

(فکان عاقبتهما) پس هست آخر کار آن شیطان و انسان (انهما) آنکه ایشان هر دو (فی النار) در آتش دوزخ باشند (خالدین فیها ط) جاوید ماندگان دران (وذلک) و خلود در آتش (جزاء الظلمین ۞) پاداش کافران است (یا ایها الذین امنوا) ای آن کسانیکه گرویده اند (اتقوا الله) بترسید از عذاب خدای و بدو باز گردید (ولتنظر نفس) و باید که بنگرد هر نفسی و ببیند (ما قدمت) آن چیزرا که پیش فرستاده است (لغد ج) برای فردای قیامت تا اگر تقدیم خیرات و طاعت کرده شکر گذاری نماید و در زیادتی آن کوشد و اگر معاصی و سیئات فرستاده توبه کند و پشیمان شود (واتقوا الله ط) و بترسید و پرهیزید از سطوت الهی تکرار امر برای تاکید است یا اول و را ادای واجبات است بقرینهٔ اقتران بعمل و ثانی در ترک محارم بدلیل آنکه می گوید (ان الله خبیر) بدرستیکه خدای دانا است (بما تعملون ۞) بآنچه می کنید و در کشف الاسرار فرموده که اول اشارت است باصل تقوای و دوم کمال آن یا اول تقوی عوام است و آن پرهیز کردن باشد از محرمان و دوم تقوای خواص و آن اجتناب بود از هرچه ما دون حق است

* بیت * * اصل تقوی که زاد این راه است * * ترک مجموع ماسوی الله است *

(ولا تکونوا) و مباشید ای مومنان (کالذین) مانند آنانکه (نسوا الله) بگذاشتند امر خدای را چون یهود و منافقان و اهل شرک (فانسهم) پس خدای فراموش گردانید بر ایشان (انفسهم ط) نفسهای ایشان را تا برای آن تقدیم خیری نکردند و گفته اند نیز در توفیق سر روی ایشان در بست و سهل بن عبد الله گفته که بوقت گناه امر خدای تعالی را فراموش کردند خدای تعالی نیز توبه بر ایشان فراموش ساخت (اولئک) آن گروه (هم الفسقون ۞) ایشانند بیرون رفتگان از راه فرمان برداری (لا یستوی) برابر نیستند نزد یک خدای (اصحاب النار) یاران دوزخ که نفس خود را خوار ساخته مستحق نار شدند (واصحاب الجنة ط) و یاران اهل بهشت که در راه تکمیل نفس کوشیده اند تا اهلیت جنت حاصل کردند (اصحاب الجنة هم الفائزون ۞) یاران بهشت یعنی رستگاران از ایشانند رستگاران یعنی از عذاب جحیم باز رسته و در نعیم مقیم پیوسته (لو انزلنا) و اگر می فرستادیم ما (هذا القرآن) این قرآن را

ع ٩

(عَلَى جَبَلٍ) بر کوهی و آن کوه را فهم و ادراک میدادیم (لَرَأَيْتَهُ) هرآینه میدیدی تو او را (خَاشِعًا) ترسنده و فرمان برنده (مُتَصَدِّعًا) شگافته و از هم ریخته (مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ط) از ترس خدای او از هیبت وعیدی که در وی هست یعنی کوه با آن بزرگی و سختی اگر از قرآن فهم کردی بتر سیدی و گردن نهادی و از چشم

چشم باران کردی و دلهای سنگین کافران ازان متاثر نمی شوند * بیت *

* ای دل سنگین تو یک ذره سوزان گیر نیست * * نفس کافر کیش تو از ترک عصیان گیر نیست *

(وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ) و این مثلها (نَضْرِبُهَا) بیان می کنیم (لِلنَّاسِ) برای تنبیه مردمان (لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ ۝) شاید که اندیشه کنند در ان و بهره برند از ان (هُوَ اللَّهُ) آن خدای که فرستاده است قرآن (الَّذِي) آن خدای که (لَا إِلَٰهَ) نیست معبودی مستحق عبادت (إِلَّا هُوَ ج) مگر او (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ ج) دانای پوشیده و آشکارا و گفته اند عالم بمعدوم و موجود یا بحیات و موت یا برزق و اجل یا بدنیا و آخرت یا بآنچه هست و آنچه خواهد بود (هُوَ الرَّحْمَٰنُ) او است بزرگ بخشش که رحمت عامهٔ سابقه او احاطه جمیع خلق نموده در دنیا (الرَّحِيمُ ۝) بسیار بخشش که رحمت خاصهٔ او بر مومنان رسد در آخرت بعفو و غفران و هدایت و رضوان (هُوَ اللَّهُ) او است خدای (الَّذِي) آن خدای که هیچ وجه (لَا إِلَٰهَ) نیست خدای سزای پرستش (إِلَّا هُوَ ج) مگر وی (الْمَلِكُ) بادشاهی که جلال دانش از وجه احتیاج مصون است و کمال صفاتش ما شتغنای مطلق متمرن (الْقُدُّوسُ) پاک از شوائب نقائص و معائب و منزه از طرق آفات و نوائب (السَّلَامُ) سالم از عیوب و علل و مبرا از ضعف و عجز و خلل (الْمُؤْمِنُ) ایمن کنندهٔ مومنان از عقوبت میزان یا داعی خلق بایمان و امان یا مصدق رسلش باظهار معجزه و برهان (الْمُهَيْمِنُ) گواه راست بر هر چه خلق کند یا نگهبان ایشان یا قایم بعدل یا مطلع بر خفایا حکم کننده بحق و گفته اند این اسمی است از اسمای الهی که نادیان آن غیر خدای اند (الْعَزِيزُ) غالب در حکم یا بخشنده عزت (الْجَبَّارُ) بزرگوار یا شکستنده کارهای یا بصلاح آرنده کارهای درهم شکسته (الْمُتَكَبِّرُ ط) مستحق کبریا و عظمت (سُبْحَانَ اللَّهِ) پاک است خدای (عَمَّا يُشْرِكُونَ ۝ از آنچه شریک می سازند بادی جل و اجب الوجود شرکت قبول نکند (هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ) او است خدای آفریننده یعنی تقدیر کنندهٔ خلق بر وفق مشیت و مقتضای حکمت (الْبَارِئُ) آفریدگار یعنی ظاهر کنندهٔ اعیان و آورنده از عدم بوجود (الْمُصَوِّرُ) بخشنده صورت مرمخلوقات را (لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ط) مر او را است نامهای نیکو که در شرع و عقل پسندیده و مستحق باشد (يُسَبِّحُ لَهُ) بپاکی یاد

هی کند مراورا (مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ج) آنچه هست در آسمان ها و زمین و از هر نقائص او را منزه و مقدس می دانند (وَهُوَالْعَزِیْزُ) او دست غالب در ملک خود که مقهور و مغلوب نگردد (الْحَکِیْمُ ۝) صواب کار در کردار و گفتار خود که هرچه گوید او کند بر وجه حکمت بود در عین الحیرانی آورده که حضرت رسالت پناه علیه السلام عظم از جبرئیل علیه السلام پرسیدند جواب داد که علیک بآخر سورة الحشر دیگر باره پرسید همین جواب شنید دقائق و حقائق این اسمای و حفظ بنده از هر اهمی بر سبیل تفصیل در جواهر التفسیر باید طلبید و من الله الاعانة والتأئید

سورة الممتحنة مدنیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ وهی ثلث وعشر آیة

حضرت پیغمبر علیه السلام در سال هشتم از هجرت که بطریق اخفا عزیمت مکه داشت حاطب بن ابی بلتعه رض که از مهاجران بود مکتوبی به قریش نوشته از ان عزم اعلام نمود و جبرئیل علیه السلام آن حضرت را خبر نمود و علی و زبیر و مقداد را رض حکم شد تا بروضه خاخ روند مکتوب را از سارة که موالات ابی عمرو بن الضبابی بود بستده نزد حضرت آورند حضرت علیه السلام مر حاطب را طلبیده فرمود که ترا چه در من داشت گفت یارسول الله بخدا سوگند که من مومنم بخدا و رسول و از دین اسلام برنگشته ام اما جلیت قریشم نه از نفس ایشان و هیچ کس در مکه ندارم که حمایت اهل و اولاد مال من نماید بخلاف سائر مهاجران که آنجا قرابتدارند خواستم که حقی بر ایشان ثابت گردد تا بواسطهٔ آن محافظت مردم من کنند حضرت فرمود که ای یاران حاطب باشما راست گفت و فاروق رض در غضب شده گفت یارسول الله مرا امر کن تا گردن این منافق بزنم پیغمبر علیه السلام گفت ای عمر او در امر نجاتی که او از اهل بدر است و حق سبحانه بدریان را مژده داده که عملوا ما شئتم فقد غفرت لکم انگه آیت نازل شد که (یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای کسانیکه گرویده اید (لَا تَتَّخِذُوْا) فرا می گیرید (عَدُوِّیْ وَعَدُوَّکُمْ) دشمنان مرا و دشمنان خود را (اَوْلِیَآءَ) دوستان (تُلْقُوْنَ) می فرستید و القا می کنید (اِلَیْهِمْ) بسوی دشمنان من و دشمنان خود اخبار عجیب مرا (بِالْمَوَدَّةِ) بسبب دوستی که دارید بطرح محبتی که می افگنید (وَقَدْ کَفَرُوْا) و حال آن است که دشمنان کافر شده اند (بِمَا جَآءَکُمْ) بآن چیزی که آمده است بشما (مِّنَ الْحَقِّ ج) از سخن راست که قرآن است باکار درست که دین اسلام است یا سزاوار متابعت که پیغمبر علیه السلام است (یُخْرِجُوْنَ) الرَّسُوْلَ) بیرون می کنند پیغمبر را از مکه (وَاِیَّاکُمْ) و شما را نیز اخراج می نمایند (اَنْ تُؤْمِنُوْا) برای آنکه شما می گروید (بِاللّٰهِ رَبِّکُمْ ط) بخدای که آفریدگار شما است و ایشان به سبب ایمان شما از

ع ۲

دیار شما بیرون می کند پس ایشان را بدوستی می گیرید (إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ) اگر هستید شما که بیرون آمده اید از وطنهای خود (جِهَادًا فِي سَبِيلِي) از بهر جهاد در راه من (وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي) و برای طلب خشنودی من (تُسِرُّونَ إِلَيْهِمْ) راز می گوئید یعنی سخنان سوی ایشان می فرستید (بِالْمَوَدَّةِ) بدوستی در لباس نصیحت (وَأَنَا أَعْلَمُ) و من دانا ترم از شما (بِمَا أَخْفَيْتُمْ) بآنچه پنهان می کنید از مودت اعدا (وَمَا أَعْلَنْتُمْ) بآنچه ظاهر می سازید از اعتذار (وَمَنْ يَفْعَلْهُ) و هر کرا بکند این کار یعنی فرا گیرد از ایشان دوستان یا القای خبر کند بدیشان (مِنْكُمْ) از شما (فَقَدْ ضَلَّ) پس بدرستیکه گم کرده است (سَوَاءَ السَّبِيلِ) راه راست را (إِنْ يَثْقَفُوكُمْ) اگر بیابند شما را کفار مکه یعنی بر شما قادر گردند و ظفر یابند شما را اسیر سازند (يَكُونُوا) باشند (لَكُمْ أَعْدَاءً) مر شما را دشمنان یعنی القای مودت فائده ندهد ایشان دشمنی آشکارا کنند (وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ) و بکشایند بسوی شما (أَيْدِيَهُمْ) دستهای خود را بزدن و کشتن (وَأَلْسِنَتَهُمْ) و بکشایند زبانهای خود را بشما (بِالسُّوءِ) بدی یعنی دشنام و فحش (وَوَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ) و دوست دارند که شما کافر شوید چنانچه ایشان هستند (لَنْ تَنْفَعَكُمْ) سود نخواهند داشت شما را (أَرْحَامُكُمْ) خویشان شما (وَلَا أَوْلَادُكُمْ) و نه فرزندان شما یعنی امروز بموالات با مشرکان بسبب مال و فرزند خویش دیوند می کنید و ایشان نفع نه خواهند رسانید بشما (يَوْمَ الْقِيَامَةِ) روز رستخیز (يَفْصِلُ) جدا کند خدای در آن روز (بَيْنَكُمْ) میان شما و اولاد و اقربا یعنی کافران را ببدوزخ فرستد و مومنان را بهشت برد (وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ) و خدای بدانچه شما می کنید از دوستی و دشمنی (بَصِيرٌ) بینا است و بران جزا خواهد داد (قَدْ كَانَتْ) بدرستیکه هست (لَكُمْ) مر شما را ای مومنان (أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) سنتی نیکو که بدان اقتدا باید کرد (فِي إِبْرَاهِيمَ) و در سخنان ابراهیم علیه السلام (وَالَّذِينَ مَعَهُ) و آنانکه بادی بوده اند از اهل ایمان (إِذْ قَالُوا لِقَوْمِهِمْ) یاد کنید چون ابراهیم عم و مومنان قوم او گفتند مر گروه خود را از مشرکان که از ما بدوستی محو شدند (إِنَّا بُرَآءُ) بدرستیکه ما بیزاریم (مِنْكُمْ) از شما که بت پرستید (وَمِمَّا تَعْبُدُونَ) و دیگر بیزاری می کنیم از آنچه می پرستید (مِنْ دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (كَفَرْنَا بِكُمْ) کافر شدیم بدین شما یا معبود شما (وَبَدَا) و آشکارا شد (بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمُ) میان ما و شما (الْعَدَاوَةُ) دشمنی بدل (وَالْبَغْضَاءُ) و دشمن بدست یعنی محاربه (أَبَدًا) همیشه یعنی پیوسته دشمنی قائم خواهد بود میان ما و شما بدست و دل (حَتَّى تُؤْمِنُوا) تا وقتیکه ایمان آرید (بِاللَّهِ وَحْدَهُ) بخدای یکتا و یگانه یعنی بیگانگی او بگرویده حق سبحانه

پندی و بد مومنان را که دوستیرا از اهل شرک اقتدا با براهیم عم کنید (إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ) مگر در ان سخن ابراهیم عم که گفت (لِأَبِيهِ) مر پدر خود را که بوعده ٔ است تعنار که با تو کرده ام و بوعده ایمان که تو با من کرده (لَأَسْتَغْفِرَنَّ لَكَ) هر آینه آمرزش خواهم خواست برای تو (وَمَا أَمْلِكُ) و مالک نیستم ای بد (لَكَ) برای تو یعنی نمی توانم که دفع کنم از تو (مِنَ اللَّهِ) از عذاب خدای (مِنْ شَيْءٍ ط) هیچ چیز اگر بخدای باز نگردی خلاصه ٔ سخن آن است که اقتدا باید کرد به حضرت ابراهیم علی نبینا وعم در بیزاری از کافران نه طلب آمرزش برای ایشان که آن صورت از وی سبب وعده واقع شد و چون خلیل عم و اصحاب او بیزاری کردند از قوم گفتند (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا) بر تو توکل کردیم یعنی از خلق بریدیم و اعتماد بر کردم خالق نمودیم (وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا) و بسوی تو باز گشتیم (وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ) و بسوی تست باز گشت همه در آخرت قولی آن است که این دعا تمه ٔ قول ابراهیم عم نیست بلکه حق سبحانه مومنانرا بعد از نهی موالات کفار امر فرماید که چون قطع علاقه ٔ مودت با دشمنان کردید بگوئید خدایا از ایشان بریدیم و بلطف تو پیوند کردیم

* مثنوی *

* سوی تو کردیم روی و دل بتو بستیم * * از همه باز آمدیم و با تو نشستیم *

* هر چه نه پیوند یار بود بریدیم * * هر چه نه پیمان دوست بود شکستیم *

(رَبَّنَا) ای آفریدگار ما (لَا تَجْعَلْنَا) مگردان ما را (فِتْنَةً) محل برگماشتن (لِلَّذِينَ كَفَرُوا) برای آنانکه نگرویده اند یعنی ایشان را بر ما مگمار و مسلط مگردان و بدست ایشان ما را عذاب مکن (وَاغْفِرْ لَنَا) و بیامرز ما را (رَبَّنَا) ای پروردگار ما (إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ) بدرستیکه تو غالبی در حکم پس شر ایشان دفع کن (الْحَكِيمُ) دانا در کار خود پس ما را بیامرز (لَقَدْ كَانَ) بدرستیکه هست (لَكُمْ) مر شما را (فِيهِمْ) در ابراهیم عم و قوم او (أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ) خصلتی نکو که پیروی کنید آنرا تا کرا او برای ناگزیر است در اقتدا با براهیم علی نبینا وعلیه السلام یا در اول اقتداست بر اقوال او و در ثانی بافعال و این اقتداست (لِمَنْ كَانَ يَرْجُوا اللَّهَ) مر کسی را که امید دارد و در رضای خدای (وَالْيَوْمَ الْآخِرَ ط) و پاداش روز قیامت را یا مر عذاب خدای و روز باز پسین (وَمَنْ يَتَوَلَّ) و هر که روی بگرداند از فرمان و دوستی کند با دشمنان (فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ) پس بدرستیکه خدای بی نیاز است از وی و از نصرت کردن وی مر دین او را چه خود ناصر دین خود است (الْحَمِيدُ) ستوده است بی ستایش خلق آورده اند که بعد از نزول این آیت مومنان قطع دوستی کردند از کسان خود که مشرک بودند در مکه شرفها

وعده فرموده که (عَسَى اللّٰهُ أَنْ يَجْعَلَ) شاید که خدای پیدا کند (بَيْنَكُمْ) میان شما (وَبَيْنَ الَّذِينَ) ٨
ع
و میان آنکه (عَادَيْتُمْ) دشمن داشتید (مِنْهُمْ) از کفار مکه (مَوَدَّةً) دوستی و یاری و آن چنان بود که ابو سفیان و سهیل بن عمرو و حکیم بن حزام و غیر ایشان از صنادید عرب که دشمنان عظیم بودند اسلام آوردند و کسان ایشان را با ایشان محبتی تمام پیدا شد (وَاللّٰهُ قَدِيرٌ) و خدای توانا است بر آنکه دشمنی را بدوستی بدل کند (وَاللّٰهُ غَفُورٌ) و خدای آمرزنده است کسان را که موالات کرده با ایشان قبل از نهی (رَحِيمٌ ۞) مهربان بر آنها که بعد از نهی قطع مودت کردند آورده اند که قوم خزاعه را با حضرت پیغمبر صلعم و یاران بود و هرگز قصد مسلمانان نکردند و دشمنان دین را یاری ندادند حق سبحانه در بارهٔ ایشان فرمود (لَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ) نهی نمی کند خدای شما را ای مومنان (عَنِ الَّذِينَ) از آنانکه ایشان (لَمْ يُقَاتِلُوكُمْ) کارزار نکرده اند با شما (فِي الدِّينِ) در کار دین و ملت (وَلَمْ يُخْرِجُوكُمْ) و بیرون نکردند شما را (مِنْ دِيَارِكُمْ) از سراهای و منزلهای شما یعنی خزاعه که در مقاتله و اخراج شما دخلی نه نموده اند یا مراد زنان و کودکان اند که ایشانرا در قتال و اخراج چندان مدخلی نیست می فرماید که خدای باز نمی دارد شما را (أَنْ تَبَرُّوهُمْ) از آنکه نیکوئی کنید با ایشان (وَتُقْسِطُوا إِلَيْهِمْ ۞) و از آنکه عدل کنید با ایشان قسط بمعنی برای ایشان (إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ ۞) بدرستیکه خدای دوست دارد عدل کنندگانرا (إِنَّمَا يَنْهٰكُمُ اللّٰهُ) جز این نیست که حق سبحانه نهی می کند شما را (عَنِ الَّذِينَ قَاتَلُوكُمْ) از آنانکه کارزار کردند با شما (فِي الدِّينِ) در دین خدای (وَأَخْرَجُوكُمْ) و بیرون کردند شما را (مِنْ دِيَارِكُمْ) از سراهای شما (وَظَاهَرُوا) و معاونت کردند بر بیرون کردن شما (عَلٰى إِخْرَاجِكُمْ) بر بیرون کردن شما از خان و مان شما یعنی مشرکان مکه بعضی که در صدد حرب آمدند و برخی که بسعی اخراج کردند و جمعی که یار و معین بودند باز می دارد خدای شما را (أَنْ تَوَلَّوْهُمْ ۚ) از آنکه دوستی کنید با ایشان (وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ) و هر که دوست دارد ایشان را (فَأُولٰئِكَ) پس آن گروه دوست دارندگان (هُمُ الظّٰلِمُونَ ۞) ایشان ستمکارانند که وضع دوستی در غیر موضع می کنند چه دوستی با خدای می باید و با دشمنان خدای می شاید که از دوستی دیگران هیچ نگشاید

* بیت *

* بگسلد از دوستان و غاز جمله ساز * * یاری طلب که طالب نقش و فاید *

آورده اند که چون در حدیبیه صلح واقع شد یکی از شروط آن بود که هر مسلمان که از مکه بمدینه رود آن حضرت عهد او را به کفار باز فرستند و اگر مسلمانی از مدینه روی بر نافته جانب مکه شتابد قریش او را

بازگردانند بسوی آن حضرت عم و رحدیبیه بود و گفت جماعتی مومنان ازمکه گریخته بملازمت آمدند ازان جمله صیغهٔ اسلمیه بود و در عقب شوهر او مسافر مخزومی می رسید و گفت شرط صلح برین وجه بوده که هر که از ما بتو آید بازگردانی جبرئیل عم آمد و گفت یا رسول الله آن شرط بمردان واقع شده نه بزنان و زانست که مومنات را به مشرکان باز ندهید و این آیت نازل شد که (یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) ای گروه گرویدگان (اِذَا جَاءَکُمُ الْمُؤْمِنَاتُ) چون بیایند بشما زنان گرویده (مُهَاجِرَاتٍ) هجرت کننده از دار کفر بدار ایمان (فَامْتَحِنُوْهُنَّ ط) پس بیازمائید ایشان را بدانکه سوگند دهید که بیرون آمدن ایشان از دشمنی شوهر نبوده و در دینی دیگری سبب آمدن نشده و بهیچ غرض از اغراض دنیوی وابسته نیستند بلکه خاص برای خدا و رسول و تدین بدین اسلام آمده اند (اَللّٰهُ اَعْلَمُ) خدای دانا تر است (بِاِیْمَانِهِنَّ ج) بگرویدن ایشان که مطلع است بر سرائر و ضمائر اما چون حکم شرع ظاهر است ایشان را سوگند دهید (فَاِنْ عَلِمْتُمُوْهُنَّ مُؤْمِنَاتٍ) پس اگر دانستید ایشان را بغلبهٔ ظن که مومنه اند (فَلَا تَرْجِعُوْهُنَّ) پس بازگردانید ایشان را (اِلَی الْکُفَّارِ ط) بسوی شوهران ناگرویدهٔ ایشان (لَا هُنَّ) نه ایشان یعنی این زنان (حِلٌّ لَّهُمْ) حلال اند مر آن کافران را (وَلَا هُمْ) و نه آن کافران (یَحِلُّوْنَ لَهُنَّ ط) حلال می شوند مر این زنانرا چه میان دارین جدائی افگنده است میان ایشان (وَاٰتُوْهُمْ) و بدهید شوهران ایشان را (مَّا اَنْفَقُوْا ط) از انچه خرج آن زن کرده باشند از کابین پس حضرت پیغمبر عم صیغه را سوگند داد و آنچه مسافر از مهر بدو داده بود دگرگونه بازگشت و آیت آمد (وَلَا جُنَاحَ عَلَیْکُمْ) و هیچ گناهی نیست بر شما (اَنْ تَنْکِحُوْهُنَّ) آنکه بخواهید این زنان مهاجره را (اِذَا اٰتَیْتُمُوْهُنَّ) چون بدهید ایشان را (اُجُوْرَهُنَّ ط) مزدها یعنی مهرهای ایشان پس فاروق رض او را بخواست و دیگر آیت آمد که (وَلَا تُمْسِکُوْا بِعِصَمِ الْکَوَافِرِ) بعصمها یعنی عقدهای زنان کافره یعنی نکاح ایشانرا باقی نگذارید بلکه طلاق بدهید اگر ایشان نیارند پس اصحاب هر زن کافره که در نکاح داشتند طلاق دادند و حکم شد که (وَاسْئَلُوْا) و بخواهید از آنکس که آن زن را بخواهد از کافران (مَا اَنْفَقْتُمْ) آنچه خرج کرده اید از مهر بر و (وَلْیَسْئَلُوْا) و باید که بخواهند کافران از شما (مَا اَنْفَقُوْا ط) آنچه خرج کرده اند از مهر و ازواج مهاجرات خود یعنی عصمت زوجیت منقطع شد میان مومن و کافر و میان کافر و مومنه پس هریک باید که رد کند مهر را که بصاحب خود داده اند (ذٰلِکُمْ) آنچه ذکر کرده شد (حُکْمُ اللّٰهِ ط) فرمان خدای است (یَحْکُمُ) حکم می کند خدای بآن (بَیْنَکُمْ ط) میان شما (وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ) و خدای داناست بمصالح شما (حَکِیْمٌ ۵) حکم کننده بآنچه

محض حکمت است بعد از نزول آیت مومنان ادای مهور مهاجرات کردند باز واج ایشان وکنار از ادای مهر مرتدات ابا نمودند آیت آمد که (وَإِنْ فَاتَكُمْ) و اگر فوت شود ای مومنان از شما (شَيْءٌ) چیزی (مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ) یکی از زنان شما (إِلَى الْكُفَّارِ) سوی کفار یعنی بدار الحرب پیوندد و مهر او بدست شما نیاید (فَعَاقَبْتُمْ) پس شما غنیمت گیرید یعنی غزا کنید و عاقبت شما را ظفر بود و مال بدست آید (فَآتُوا الَّذِينَ ذَهَبَتْ) پس بدهید آنان را که رفته اند (أَزْوَاجُهُم) زنان ایشان بدار الکفر و مهر نیافته اند از شوهران کافران زنان (مِّثْلَ مَا أَنفَقُوا) مانند آنچه نفقه کردند از مهر آن زن و رعالم از ابن عباس رض نقل می کند که شش تن از زنان مومن مهاجر مرتده شده بنزد کفار رفتند و حضرت رسول عم مهود ایشان را از غنیمت بشوهران ایشان داد (وَاتَّقُوا اللَّهَ) و بترسید از عذاب خدای (الَّذِي أَنتُم) آن خدای که شما (بِهِ مُؤْمِنُونَ ۝) بدو گروید دگاند عکم این آیت تا بقای عهد باقی بود و چون عهد مرتفع گشت این احکام منسوخ شد آورده اند که روز فتح مکه چون سید عالم عم از بیعت رجال فارغ گشت زنان نیز بمبایعت میان کردند آیت آمد که (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای برگزیده یا ای بلند قدر (إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنَاتُ) چون بیایند بتو زنان گرویده (يُبَايِعْنَكَ) بیعت کنند باتو (عَلَىٰ أَن لَّا يُشْرِكْنَ) بر آنکه شرک نیارند و شریک نگیرند (بِاللَّهِ شَيْئًا) بخدای چیزی را (وَلَا يَسْرِقْنَ) و دزدی نه کنند (وَلَا يَزْنِينَ) و زنا نکنند (وَلَا يَقْتُلْنَ) و نه کشند (أَوْلَادَهُنَّ) فرزندان خود را چنانچه زنده در خاک می کردند یا قصد بچه کردن شکم وارند نه کنند و ادا نیفگنند (وَلَا يَأْتِينَ) و نیایند (بِبُهْتَانٍ) بدروغی که از روی بهتان (يَفْتَرِينَهُ) بر بافته اند آن را (بَيْنَ أَيْدِيهِنَّ وَأَرْجُلِهِنَّ) میان دستها و پایهای خود یعنی فرزند حرام زاده را نیارند بدروغ بر شوهران نبندند و در دست و پای خود آورده می برند (وَلَا يَعْصِينَكَ) و عاصی نه شوند در تو (فِي مَعْرُوفٍ) در آنچه بفرمائی از نیکوئی که ترک نوحه کردن است در وقت خراشیدن و موی بریدن وچون بدین شروط بیعت کنند (فَبَايِعْهُنَّ) پس بیعت کن با ایشان عایشه رض فرموده که پیغمبر عم باز نان به سخن بود و دست آن حضرت عم دست هیچ زن را نه دیده قولی آن است که زنان دست در قدح آب فرو بردند و بعد از ان حضرت عم دست مبارک خود در آب فرو بردی و گفته اند میاه خواهر خدیجه را رض فرمود تا بیعت زنان فرا گرفت (وَاسْتَغْفِرْ لَهُنَّ اللَّهَ) و طلب آمرزش کن برای زنان مبایعه از خدای (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ) بتحقیق خدای آمرزنده گناه کسانیست که بر توحید بیعت کنند (رَّحِيمٌ ۝) مهربان بر ایشان که توفیق توبه و ایمان داد بزرگی فرموده که مردم می گویند رحمت موقوف

است برایمان یعنی تا بنده ایمان نیارد مستحق رحمت نشود و من می گویم ایمان موقوف است بر رحمت یعنی تا برحمت خود توفیق نه بخشد کسی بدولت ایمان نرسد * بیت *

* بی رحمت آن بارز و وزخ نرهند * * توفیق عزیز است بهر کس ندهند *

بعضی درویشان سامانان بجهت جزئیت با جهودان دوستی می کردند و جز اهل اسلام بدیشان می گفتند آیت آمد که (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) ای گروه مومنان (لَا تَتَوَلَّوْا) دوستی مکنید (قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ) باگروهی که خشم گرفت خدای برایشان (قَدْ یَئِسُوا) هرآینه که ناامید شده اند یعنی یهود (مِنَ الْآخِرَةِ) از ثواب آخرت چه دانسته اند که بسبب عناد و کتمان نعمت رسول عم ایشان را هیچ نوع حظی از مثوبات اخری نخواهد بود لاجرم ناامید اند از آن (کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ) همچنانکه ناامید شدند کافران (مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ ۝) از اهل گورها یعنی از رجوع ایشان بدنیا یا یهود ناامید اند از ثواب عقبی همچون کافران مرده که بیان حال خود را دانسته اند و از نعیم آن جهانی بکلی قطع امید کرده

سورة الصف مدنية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي اربع عشر آية

(سَبَّحَ لِلَّهِ) پاک و بی عیب گفت مرخدای را (مَا فِي السَّمَاوَاتِ) آنچه در آسمانها است از علویات (وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ) و آنچه در زمین است از سفلیات (وَهُوَ الْعَزِیزُ) و او غالب است که حکم او بهیچ وجه مردود نگردد (الْحَکِیمُ ۝) درست کار که حال بافعال او راه نیابد و تباطی آورده که اصحاب کرام رض گفتند آیا کدام عمل بجای آریم که ما را از حفرهٔ نیران رهاننده بروضهٔ جنان و تحفهٔ روح و ریحان رساند حق سبحانه آیت فرستاد که یا ایها الذین آمنوا هل ادلکم علی تجارة الایت حضرت رسول عم فرمود که ای قوم آنچه می جستید یعنی عملی که بنده را از سجن سجین رهائی بخشد و باعلی علیین فرود آرد ایمان و جهاد است صحابه رض از مودت کراهیت داشتند آیت آمد که (یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا) ای کسانی که ایمان آورده اید (لِمَ تَقُولُونَ) چرا می گوئید (مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝) آن چیز را که نمی کنید (کَبُرَ) بزرگ است (مَقْتًا) از روی خشم (عِنْدَ اللَّهِ) نزدیک خدای (أَنْ تَقُولُوا) آنکه بگوئید (مَا لَا تَفْعَلُونَ ۝) آنچه نخواهید کرد و بعضی علما آیت عام است و شامل یعنی هر که سخنی گوید و نکند در بن عتاب داخل است و بآن علما نیز که خلق را بعلم خبر فرماید و خود ترک نماید این سیاست خواهد بود أتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم و حضرت پیغمبر عم در شب معراج دید که لبهای چنین کسان بمقراض آتشی می بریده اند * رباعی *

* از من بگوی عالم تفسیر گوی را * * گرد عمل نگوشی نادان مفسری *

* یار دولت عالم ندانم بجز عمل * * با عالم اگر عمل نکنی شاخ بی بری *

(إِنَّ اللَّهَ) بدرستیکه خدای (يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ) دوست دارد آنان را که کارزار کنند (فِي سَبِيلِهِ) در راه وی (صَفًّا) صف زده در برابر خصم (كَأَنَّهُمْ) گویا ایشان در احتکام (بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ ۝) بنائی اند پخته از ارزیر کنایت است از ثبات قدم ایشان در معرکهٔ حرب و بیکدیگر باز چسپیدن (وَإِذْ قَالَ مُوسَىٰ) و یاد کن آن را که گفت موسی ع (لِقَوْمِهِ) مر گروه خود را یعنی بانی اسرائیل گفت (يَا قَوْمِ) ای قوم من (لِمَ تُؤْذُونَنِي) چرا می رنجانید مرا بناشنودن فرمان من (وَقَدْ تَعْلَمُونَ) و براستی می دانید (أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ) آنکه من فرستادهٔ خدایم (إِلَيْكُمْ ط) بسوی شما و بر رسالت خود از معجزات ظاهره اقامت شهادت کرده ام و شما را معلوم شده و شبه نماند در رسول باید که محترم و مکرم باشد پس شما فرمان من بر ید ایشان بر همان جهالت و ضلالت خود ثابت بودند و سخن کلیم الله علی نبینا و ع نشنودند (فَلَمَّا زَاغُوا) پس آن هنگام که بگشتند بی اسرائیل از قبول فرمان موسی ع (أَزَاغَ اللَّهُ) بگردانید خدای (قُلُوبَهُمْ ط) دلهای ایشان را از صفت یقین و موقع شک حیرت (وَاللَّهُ) و خدای (لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ ۝) راه نمی نماید بشناخت خود بیرون رفتگان را از دایرهٔ فرمان (وَإِذْ قَالَ) و یاد کن آنرا نیز که گفت (عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ) عیسی پسر مریم مر قوم خود را که (يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ) ای فرزندان یعقوب ع (إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ) بدرستیکه من فرستادهٔ خدایم (إِلَيْكُمْ) بسوی شما به حجت و برهان (مُصَدِّقًا) در حالتیکه باور دارنده ام (لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ) مر آن چیزرا که پیش من است (مِنَ التَّوْرَاةِ) از کتاب توریت یعنی قبل از من نازل شده و من تصدیق کرده ام که آن از نزدیک خدا است (وَمُبَشِّرًا) و مژده دهنده ام (بِرَسُولٍ يَأْتِي) بفرستادهٔ که می آید بدین کامل و شرع شامل (مِنْ بَعْدِي) از پس زمان من (اسْمُهُ أَحْمَدُ ط) نام او احمد ع یعنی ستاینده تر و ترجمهٔ کلام عیسی علی نبینا و ع بر این وجه است که الی ذهب الی (لی در بکم و الفار قلیطا جاء و معنی فارقلیطا احمد است در تبیان آورده که اسم آن حضرت ع بسریانی منحمیا است و معنی او آنکه بفرستد خدا شما او را بعد از مسیح (فَلَمَّا جَاءَهُمْ) پس آن هنگام که آمد عیسی ع بدیشان (بِالْبَيِّنَاتِ) به معجزات روشن چون احیای موتی و ابرای اکمه و ابرص (قَالُوا) گفتند بیشتر بنی اسرائیل (هَٰذَا) اینکه او بما می نماید (سِحْرٌ مُبِينٌ ۝) جادوی است آشکارا یعنی بر هیچ کس پوشیده نیست که سحر می کند (وَمَنْ أَظْلَمُ) و کیست ستمگار تر (مِمَّنِ افْتَرَىٰ) از کسیکه بر بندد (عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ) بر خدای دروغ یعنی پیغمبر او را تکذیب کند و آیتهای او را سحر داند بعضی علما

فائدة

برانند که نضر بن حارث گفت گر روز قیامت لات و عزی مرا شفاعت خواهند گر دشمن خدای و او شفاعت ایشان قبول خواهد فرمود این آیت آمد که کیست ظالم تر از کسی که دروغ بر خدای بندد و بقبول شفاعت ایشان در بارهٔ کفار (وَهُوَ يُدْعَىٰ) و حال آنکه آن حضرتی خوانند دمی شود یعنی پیغمبر عم او را می خواند (إِلَى الْإِسْلَامِ ط) بسوی دین اسلام که بهشتیان است بزیر و صلاح و فوز و فلاح دارو بناء عقبی (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي) و خدای راه ننماید برستکاری (الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝) گروه ستمکاران را و دلتاب آورده که چند روزی وحی بر حضرت رسول عم فرو نیامد کعب بن اشرف گفت مژده باد شما را ای گروه یهود که خدای محمد عم نور او در اقرد نشاند و کار او باتمام نخواهد رسید این سخن بجناب رسالت مآب عم عرض نمودند و غبار ملال بر آینهٔ دل مبارک آن حضرت عم نشست جبرئیل عم بجهت رفع آن آیت آورد که (يُرِيدُونَ) می خواهند یهود (لِيُطْفِئُوا) تا فرو نشانند (نُورَ اللَّهِ) نور خدای را که دین کتاب او است یا نور خدای رسول او (بِأَفْوَاهِهِمْ) بدهنهای خود یعنی بگفتار ناپسندیده و دشنامهای بی ادبانه (وَاللَّهُ مُتِمُّ) و خدای تمام گرداننده است (نُورِهِ) نور دین و روشنی شرع سید المرسلین را فیما از قیام قیامت (وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ ۝) و اگرچه کراهت دارند کافران از اتمام آن چه کراهت ایشان را اثری نیست و از اطفای چراغ صدق و صواب هم چون ارادت خفاش که فرموثر است در نابودن آفتاب جهان تاب

* رباعی *

* شب پرک خواهد که نبود آفتاب * * تا به بیند دیدهٔ او هرز و بوم *

* دست قدرت هر صبائی شمع مهر * * بر فروزد کوری خفاش شرم *

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ) او است آن خداوندی که فرستاد (رَسُولَهُ) پیغمبر خود را (بِالْهُدَىٰ) به چیزی که سبب هدایت است یعنی قرآن (وَدِينِ الْحَقِّ) و کیش راست که ملت حنیفه است (لِيُظْهِرَهُ) تا غالب گرداند این دین را (عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) بر همه کیش و ملت بوقت نزول عیسی عم که همه اهل زمین دین اسلام قبول کنند (وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ط) و هر چند کراهت دارند مشرکان اظهار دین محمد مصطفی عم را که مشتمل است بر اثبات توحید و ابطال شرک (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گرویدگان (هَلْ أَدُلُّكُمْ) آیا دلالت کنم شما را (عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ) بر بازرگانی که باز رهاند شما را (مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۝) از عذابی دردناک پس بیان تجارت می کند که (تُؤْمِنُونَ) خبر است بمعنی امر یعنی ایمان آرید مر او آن است که ثابت باشید بر ایمانی که دارید (بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ) بخدای و بر فرستادهٔ او (وَتُجَاهِدُونَ) و جهاد نمائید با کافران (فِي سَبِيلِ اللَّهِ) در راه خدای (بِأَمْوَالِكُمْ) بمالهای خود که زاد و راحله و سلاح برای مجاهدان

ع ۱۰

نخرید (وَأَنفُسِكُمْ) و بنفسهای خود که متعرض قتل و حرب شوید (ذَٰلِكُمْ) آنچه مذکور شد از ایمان و جهاد (خَيْرٌ لَّكُمْ) بهتر است مرشما را از معاملات مربحه (إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ ۝) اگر هستید شما که دانید طریق تجارات

حقیقی را ابزرلی فرموده که اصل معامله درین تجارت آنست که غرض را بدهی و حق را بستانی در نفحات از ابی عبدالله تبریزی قدس سره نقل می کند که پسر وی بوی آمد و گفت پدری روغن داشتم که سرمایهٔ من بود از خانه بیرون آوردم بیفتاد و بشکست و سرمایهٔ من ضایع شد گفت ای فرزند سرمایهٔ خود آن ساز که سرمایهٔ پدر توست والله که پدر ترا هیچ نیست در دنیا و آخرت غیر از الله شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سود تمام آن بودی که پدرش هم بودی این اشارت بمرتبهٔ فناست و در باطن سود و مایه در بازار شوق لقا

* رباعي *

* تا چند بسازار خودی هست شوی * بشتاب که از جام فنا مست شوی *

* از مایه و سود دو جهان دست بشوی * سود تو همان بس که تهی دست شوی *

پس اگر ایمان آرید و جهاد کنید (يَغْفِرْ لَكُمْ) بیامرزد خدای مرشما را (ذُنُوبَكُمْ) گناهان گذشتهٔ شما در دنیا (وَيُدْخِلْكُمْ) و در آرد شما را در عقبی (جَنَّاتٍ تَجْرِي) بوستانها که می رود (مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر اشجار آن جویها (وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً) و بر سکنهای پاکیزه که واقع باشد (فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ط) در بوستانها جاویدی که در اقامت است (ذَٰلِكَ) آن مغفرت و ادخال بهشت (الْفَوْزُ الْعَظِيمُ ۝) رستگاری است بزرگ (وَأُخْرَىٰ تُحِبُّونَهَا ط) و مرشما را است نعمتی دیگر در دنیا که آن را دوست می دارید (نَصْرٌ مِّنَ اللَّهِ) نصرتی از خدای بر قریش (وَفَتْحٌ قَرِيبٌ ط) و فتحی نزدیک که فتح مکه است یا فتح فارس و روم ابن عطا قدس سره فرموده که نصرت توحید است و فتح نظر به جمال ملک مجید و نزد محققان فتح قریب فتح باب دل است بترقی از مقامات نفس و غنائم این فتح معارف یقینیه باشد و بهر مومنان را در دین مرتبه شرکت است کمال قال (وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ ۝) و بشارت ده ای محمد عم مؤمنان را به نصرت در دنیا و به جنت در آخرت (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه مومنان مخاطب جماعتی اند از انصار که در لیلهٔ عقبهٔ ثانیه بیعت کردند و ایشان هفتاد تن بودند یا خطاب عام است یعنی جمیع مومنان را می فرماید (كُونُوا) باشید (أَنصَارَ اللَّهِ) نصرت کنندگان دین خدای و رسول او تقدیر کلام چنین است که ای محمد عم طلب نصرت کن از قوم خود (كَمَا قَالَ) هم چنانکه طلب نصرت فرمود (عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ لِلْحَوَارِيِّينَ) عیسی پسر مریم مر حواریان را که خواص او بودند در دین او

بر همه ستن سبقت داشتند (مِنَ الْأَنْصَارِ) گویند یاران نصرت کنندگان من توجه نمودگان با من (إِلَى اللّٰهِ ط) بسوی نصرت خدای یا گویند اعوان من در دعوت خلق بخدای (قَالَ الْحَوَارِيُّونَ) گفتند حواریان که در دین راه (نَحْنُ أَنْصَارُ اللّٰهِ) ما یم ناظران دین خدای و فی الواقع نصرت کردند دین عیسی را علی نبینا و هم بعد از رفع وی و خلق را بخدای دعوت نمودند (فَآمَنَتْ) پس ایمان آوردند به هیب دعوت ایشان (طَّائِفَةٌ مِّنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ) گروهی از بنی اسرائیل بعیسی عم و او را بنده و رسول خدای دانستند (وَكَفَرَتْ طَّائِفَةٌ ج) و کافر شدند گروهی دیگر و او را پسر خدا گفتند و چون حضرت پیغمبر ما عم مبعوث شد موافق هر دو مومنان گفت عیسی عبد الله و رسول او آن گروه معونت یافتند و حق سبحانه فرمود (فَأَيَّدْنَا الَّذِينَ آمَنُوا) پس قوت دادیم و غالب گردانیدیم آنان را که گرویدند بعیسی عم و رسالت و عبودیت او (عَلَىٰ عَدُوِّهِمْ) بر دشمنان ایشان که قائل بودند بالوهیت او (فَأَصْبَحُوا) پس گشتند مومنان (ظَاهِرِينَ) غلبه کنندگان بر کافران

سورة الجمعة مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۞ وهي احدى عشرة آية

(يُسَبِّحُ) پاکی یاد می کند و تنزیه می نماید (لِلّٰهِ) مر خدای را (مَا فِي السَّمٰوٰتِ) آنچه در آسمانها است از بدایع علوی (وَمَا فِي الْأَرْضِ) و آنچه در زمین ها است از کوائن سفلی (الْمَلِكِ) بادشاهی که ملک او است دایم و بی زوال (الْقُدُّوسِ) پاک از هر عیب و صفت اختلال (الْعَزِيزِ) ارجمند که مثل و نظیر ندارد (الْحَكِيمِ ۞) حکم کننده که راستی بجا آرد (هُوَ الَّذِي بَعَثَ) او است آن کسی که برانگیخت (فِي الْأُمِّيِّينَ) در میان امیان مراد قوم عرب اند که اکثر ایشان خواندن و نویسندن نبودند (رَسُولًا مِّنْهُمْ) فرستاده از جمله ایشان یعنی امی تا در رسالت او از تهمت دور باشد و گفته اند امیه آنحضرت عم بجهت آن است که در کتب متقدمه بر این وجه مذکور بوده که خاتم انبیا عم امی باشد و از جمله در کتاب شعیب عم مذکور است که انی ابعث امیا فی الامیین واختم به النبیین و در امیه آن حضرت عم نکته ها است ایجاب بیت اختصار میرود

* بیت *

* فیض ام الکتاب پرورد ش * * القب امی حدای ازان گردش *
* لوح تعلیم نا گرفته ببر * * بهر ز اسرار لوح داده خبر *
* برخط او دست انس و جان را سر * * گر نخواند است خط ازان چه خطر *

پس صفت نبی امی می کند که (يَتْلُو عَلَيْهِمْ) می خواند بر ایشان (آيَاتِهِ) آیتهای کلام خدای را آنکه امی

ع ١١

است مثل ایشان (وَيُزَكِّيهِمْ) و پاک می سازد ایشان را از دانش کفر و خبث عقائد و رذالت اخلاق (وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ) و می آموزاند ایشان را قرآن (وَالْحِكْمَةَ) و احکام شریعت علمهای دین از معقول و منقول (وَإِنْ كَانُوا) و اگرچه بودند این گروه که حالا قرآن خوانان و پاکان و دوآموختگانند (مِنْ قَبْلُ) پیش از بعثت محمد (لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ) در گمراهی هویدا که آن شرک بوده و متبع دین جاهلیت (وَآخَرِينَ) و دیگر مبعوث ساخت در میان دیگران (مِنْهُمْ) از مومنان که ایشان (لَمَّا يَلْحَقُوا بِهِمْ ط) نرسیده اند بآنانکه سابقانند اما لاحق خواهند شد مراد تابعین اند و از معالم بایراد حدیثی صحیح متفق علیه معلوم می شود که اینها عجم اند و اصح اقوال آن است که هرکه باسلام درآمده و در می آید بعد از وفات حضرت پیغمبر هم درین آخرین داخل اند (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و خدای غالب است در امر بعثت هرکرا خواهد برسالت فرستد (الْحَكِيمُ ۝) خداوند حکمت است در اختیار و هر پیغمبری برای هر امتی (ذَٰلِكَ) این نبوت یا بعثت (فَضْلُ اللَّهِ) افزونی کرم خدای است (يُؤْتِيهِ) می دهد آنرا (مَنْ يَشَاءُ ط) هرکرا می خواهد (وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ ۝) و خدای خداوند فضل بزرگ است که نعم دنیا و آخرت در جنب آن محقر و مختصر نماید (مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَاةَ) مثل آنانکه تحمیل کرده شدند توریت یعنی حکم شد که بار تکلیف احکام توریت بردارند (ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا) پس برنداشتند آن بار را و بمجرد خواندن توریت قناعت نمودند آنچه در وی بود کار نکردند (كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ) همچون مثل درازگوش است که بردارد (أَسْفَارًا ط) کتابها از علم یعنی رنج می برد در حمل آن و ازان نفعی ندارد هم چون بود که توریت نمی خوانند و بدان منتفع نمی شوند

* نظم *

* گفت این دو حمال اسفار را * بار باشد علم کان نبود ز حق *
* علم های اهل دل حمال شان * علم های اهل تن احمال شان *
* علم چون بر دل زند یاری بود * علم چون بر تن زند باری بود *
* چون بدل خوانی ز حق گیری سبق * چون بگل خوانی بشاری و ورق *

(بِئْسَ) بد مثلی است که زده شد (مَثَلُ الْقَوْمِ) مثل گروه یعنی (الَّذِينَ كَذَّبُوا) آنانکه تکذیب کردند (بِآيَاتِ اللَّهِ ط) حجتهای خدا را که دلیل بود بر نبوت محمد هم (وَاللَّهُ لَا يَهْدِي) و خدای راه ننماید (الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ۝) گروه ستمکاران را که بعناد باطل بر نفس خود ظلم کرده اند و باوجود این می گویند که نحن ابناء الله و احباؤه و لاف می زنند که لن یدخل الجنة الا من کان هودا (قُلْ) بگو ای محمد هم

(یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ هَادُوْا) ای گروه کہ دین یہود یت دارید (اِنْ زَعَمْتُمْ) اگر گمان می برید (اَنَّکُمْ اَوْلِیَآءُ لِلّٰهِ) آنانکہ شما دوستانید مر خدایرا (مِنْ دُوْنِ النَّاسِ) بدون مردمان از عرب و عجم کہ گرویده اند (فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ) پس آرزو برید مرگ را (اِنْ کُنْتُمْ صٰدِقِیْنَ ۝) اگر هستید راست گویان در آنکہ شما ایدوستان خدا اند نا برسید بکرامتی کہ حق سبحانہ برای دوستان خود مقرر فرموده (وَلَا یَتَمَنَّوْنَهٗۤ اَبَدًا) و حال آن است کہ یهود تمنا نکنند مرگ را هرگز (بِمَا قَدَّمَتْ اَیْدِیْهِمْ ط) بسبب آنچه از پیش فرستاده است دستهای ایشان یعنی بواسطهٔ عملهای کہ کرده اند چون تحریف احکام نوریت و تغییر نعت و صفت محمد مصطفی علم دانند کہ بعد از مرگ بدان گرفتار معذب خواهند شد (وَاللّٰهُ عَلِیْمٌ) و خدای دانا است (بِالظّٰلِمِیْنَ ۝) بستمکاران بر نفس خود (قُلْ) بگوای محمد بایهود (اِنَّ الْمَوْتَ الَّذِیْ) بدرستیکہ آن مرگی کہ شما (تَفِرُّوْنَ مِنْهُ) می گریزید از وی و تمنا نمی برید و از وقوع آن کراهت می دارید (فَاِنَّهٗ مُلٰقِیْکُمْ) پس بتحقیق او رسنده است بشما یعنی بگیرد و شمارا و شربت آن بچشید (ثُمَّ تُرَدُّوْنَ) پس باز گردانیده شوید (اِلٰی عٰلِمِ الْغَیْبِ وَالشَّهَادَةِ) و بسوی دانای آشکار او نهان (فَیُنَبِّئُکُمْ) پس خبر دهد شمارا (بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُوْنَ ۝) بآنچه هستید کہ عمل می کنید و مناسب آن کرار جزا یابید (یٰۤاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْۤا) ای آن کسانیکہ گرویده ۹۲
ع ۱
اید باحکام شرع (اِذَا نُوْدِیَ لِلصَّلٰوةِ) چون ندا کرده شود برای نماز (مِنْ یَّوْمِ الْجُمُعَةِ) در روز جمعه (فَاسْعَوْا) پس بشتابید (اِلٰی ذِکْرِ اللّٰهِ) بسوی یاد کردن خدای کہ نماز است و خطبه یعنی رغبت کنید بدان سعی نمائید دران (وَذَرُوا الْبَیْعَ ط) و بگذارید خرید و فروخت را قول صحیح بمذهب امام اعظم رح آن است کہ موجب سعی و ترک تجارات و معاملات اذان اول در روز آدینه باشد اگر موذن متعدد باشند (ذٰلِکُمْ) آن سعی و ترک بیع (خَیْرٌ لَّکُمْ) بهتر است شمارا از معامله زیرا کہ دران نفع باقی اخروی باشد و آن بهتر است از سود فانی دنیوی (اِنْ کُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ ۝) اگر هستید کہ بدانید نفع و ضرر زاد تمیز می کنید میان خیر و شر (فَاِذَا قُضِیَتِ الصَّلٰوةُ) پس چون گزارده شد نماز جمعه (فَانْتَشِرُوْا) پس پراگنده شوید (فِی الْاَرْضِ) در زمین برای تجارت و تصرف در ما یحتاج خود امر باحت است یعنی اگر خواهید پس از نماز در پی مهمات خود روید (وَابْتَغُوْا) و بجوئید (مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ) از فضل خدای یعنی روزی خود مراد تهیهٔ اسباب معاش است و گفته اند انتشار هم در زمین مسجد است جهت رفتن بمجالس علم و ذکر آن و بقولی مراد عیادت بیماران است و حضور جنازه و زیارت مومنان و طلب علم

و آنچه بدین ماند چه حسن میماند فضل الهی بدیشها تواند بود ( وَاذْكُرُوا اللّٰهَ ) و یاد کنید خدای را ( كَثِيرًا ) بسیار یعنی در جمامع احوال مذکر او اشتغال کنید نه همین در وقت نماز ( لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ) شاید که رستگار شوید و بخیر دو سرا برسید که ذکر وی موجب جمعیت ظاهر و باطن و سبب تجارت و بیاد آخرت است * رباعی *

* از ذکر خدا مباش یکدم غافل * * کز ذکر بود خرد و ظالم حاصل *

* ذکر است اهل شوق را در هر وقت * * آسایش جان باشد و آرامش دل *

آورده اند که روزی حضرت رسول عم خطبه می خواند ناگاه کاروان دحیه کلبی رض از جانب شام رسید با طعام بسیار و بدان وقت در مدینه تنگی بود و کاروان چون به سلامت رسیدی طبل شادی زدندی آواز طبل با سماع حضار مجلس رسیده جهت بیع طعام از مسجد بیرون آمده متوجه کاروان شدند و غیر از دوازده تن که همه از یشان خلفای راشدین بودند رضوان الله علیهم اجمعین کسی نماند حضرت پیغمبر عم فرمود اگر می رفتند در پی یکدیگر تا کسی مطلق در مسجد نمی بود از بین وادی آتش به صوی شهر روان می گشت و مقارن همین حال این آیت نزول اجلال یافت که ( وَإِذَا رَأَوْا ) و چون به بینند ( تِجَارَةً ) بازرگانی یعنی کاروان بازرگانی را ( أَوْ لَهْوًا ) یا بشنوند آواز طبلی که جهت رسیدن کاروان می زنند ( انْفَضُّوا ) متفرق گردند از مجلس و بروند ( إِلَيْهَا ) بسوی آن تجارت تا پیشی گیرند بران یکدیگر بخریدن طعام ( وَتَرَكُوكَ ) و بگذارند ترا ( قَائِمًا ) ایستاده بر منبر ( قُلْ مَا عِنْدَ اللّٰهِ ) بگو آنچه نزدیک خدا است از ثواب نماز و استماع خطبه و لزوم مجلس پیغمبر عم ( خَيْرٌ ) بهتر است و سود مندتر ( مِّنَ اللَّهْوِ ) از استماع لهو ( وَمِنَ التِّجَارَةِ ) و از نفع تجارت بها فوائد مثوبات محقق است و منافع معاملات موهم ( وَاللّٰهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ ) و خدای بهترین روزی دهندگان است یعنی آنانکه وسائط ایصال رزق اند زیرا که وقت باشد که تعجیل کنند و شاید نیز که مصلحت وقت ندانند نقل است که یکی از خلفای بغداد بهلول را گفت بیا تا روزی هر روز تو مقرر کنم تا دلت بتعلق مدان نباشد بهلول جواب داد که چنین می کردم اگر در تو چند عیب نبودی اول آنکه تو دانی که مرا چند باید دوم نشناسی که مرا که باید و سیوم معلوم نداری که مرا چند باید و حق تعالی کافل رزق من است این همه می داند و از روی حکمت کامله بمن می رساند شاید که بر من غضب کنی و آن وظیفه از من باز گیری و حق سبحانه بگناه از من روزی باز نمی دارد * بیت *

* خدای کز او ساخت از نیست هست * * بعیبان دری رزق برهست بست *

از و خواه روزی که بخشنده او است * برآرنده کار هر بنده او است

سورة المنافقون مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ وهي احدى عشر آية

در سال پنجم از هجرت که حضرت رسول الله صلعم از غزوهٔ مُرَیسیع مراجعت نمود بر سر چاه نزول فرمود که میان سنان بن وبر جهنی کحلیف بن عمرو بن عوف بود از خزرج و میان جهجاه بن غفاری که اجیر حضرت قادق بود در ورد مناز عت شد و مهم بدان انجامید که میان مهاجر و انصار فتنه قائم گردد ابن ابی منافق دوران محل سخنان ناشایسته گفت از جمله آنکه مهاجران را هیچ ندهید تا از مدینه بروند و از هم پراگنده شوند و دیگر آنکه چون به مدینه باز گردیم آنکه عزیزتر است بیرون خواهد کرد و آن ذلیل تر است و زید ابن ارقم به مجلس سامی حضرت ذوالانامی آمده از این صورت اخبار نمود و آن حضرت هم اصغا فرمود جهت تسکین فتنه در گرمگاه روز بکوچ کردن امر فرمودند و اسید بن حضیر رض سبب پرسیده و مضمون حال معلوم فرموده در تعلیهٔ خاطر عاطر پیغمبر عم بعضی جمیله به تقدیم رسانید و خبر ابن ابی رهید بخدمت آنحضرت عم آمد و در نفی آن خبر سوگند خورد و مردم زبان ملامت گشاده زید بن ارقم رض را خبر دروغ متهم ساختند حق سبحانه تصدیق قول او را این سوره نازل گردانید که (اِذَا جَآءَكَ الْمُنٰفِقُوْنَ چون بیایند نزدیک تو منافقان یعنی ابن ابی اصحاب او (قَالُوْا نَشْهَدُ) گویند ما گواهی می دهیم (اِنَّكَ لَرَسُوْلُ اللّٰهِ ج) بدرستیکه تو فرستادهٔ خدائی یعنی منافق نیستیم و بدل رسالت ترا معتقدیم (وَاللّٰهُ يَعْلَمُ اِنَّكَ) و خدای می داند که تو (لَرَسُوْلُهٗ ط) هر آینه فرستادهٔ اوئی که او ترا فرستاده (وَاللّٰهُ يَشْهَدُ اِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ) و خدای گواهی می دهد که منافقان (لَكٰذِبُوْنَ ج) دروغ گویانند در گواهی خود بجهت آنکه اعتقاد ایشان موافق گفتار ایشان نیست پس شهادت ایشان بر آنکه دل ما معتقد رسالت تو است دروغ باشد و گفته اند مراد از شهادت قسم است یعنی سوگند یاد کردند بر اعتقاد برسالت تو خدای می داند که سوگند بدروغ خوردند (اِتَّخَذُوْٓا اَيْمَانَهُمْ) و اگرفتند منافقان سوگندان خود را (جُنَّةً) سپری یعنی وقایه که بآن از قتل و سبی ایمن باشند (فَصَدُّوْا) پس باز می دارند مردم را بالقای شبهات (عَنْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ط) از دین خدای باخود و اعراض کنند از جهاد در راه خدای تعالی (اِنَّهُمْ) بدرستیکه ایشان (سَآءَ) بدعملی است (مَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ ۝) آنچه هستند که می کنند از سوگند دروغ و اعراض از حق (ذٰلِكَ) این حکم حق بسبب اعمال ایشان (بِاَنَّهُمْ اٰمَنُوْا) بسبب آن است که ایشان گرویدند بزبان (ثُمَّ كَفَرُوْا) پس کافر شدند بدل یا گفتند بظاهر با مومنان که ما از شمائیم و در خلوت با روسای خود به کلمات کفر ناطق

گشتند (فَطُبِعَ) پس مهر نهاده شد (عَلٰی قُلُوْبِهِمْ) بر دلهای ایشان (فَهُمْ لَا یَفْقَهُوْنَ ۝) پس ایشان نمی دانند حقیقت ایمان که اقرار است بزبان و تصدیق بدل آورده اند که ابن ابی مرد جسیم و بیکو بیان و شیرین سخن و فصیح بود و جمعی دیگر از منافقان نزدیک به همین صورت بودند و چون به مجلس پیغمبر علیه السلام آمدندی آن حضرت شگفت داشتی از آشکال و اقوال ایشان حق سبحانه آیت فرستاد که (وَاِذَا رَاَیْتَهُمْ) و چون به بینی منافقانرا (تُعْجِبُكَ) بشگفت آوردترا (اَجْسَامُهُمْ ط) جسمهای ایشان از نرمی و نازکی (وَاِنْ یَّقُوْلُوْا) و چون سخن گویند (تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ ط) گوش کنی تو مر سخن ایشان را و سوگند ایشان باد رگنی و حال آنکه در عدم عقل و قلت تدبر (كَاَنَّهُمْ) گویا ایشان (خُشُبٌ) چوبهای خشک شده اند (مُّسَنَّدَةٌ ط) بدیوار باز نهاده یعنی اشباح اند خالی از علم و نظر (یَحْسَبُوْنَ) می پندارند و گمان می برند (كُلَّ صَیْحَةٍ) هر فریادی که برآند و هر آوازی را که در مدینه برخیزند که آن صیحه و صدا واقع است (عَلَیْهِمْ ط) بر ایشان یعنی بدلی و بدگمانی و ترس ایشان همیشه است که هر آوازی که بشنوند پندارند که نفاق ایشان بر پیغمبر علیه السلام و مومنان ظاهر شده و رسوا خواهند شد (هُمُ الْعَدُوُّ) ایشان دشمنان اند ترا و هر مومنان را (فَاحْذَرْهُمْ ۝) پس حذر کن از مکر و غایله ایشان و بر ایشان ایمن مباش (قٰتَلَهُمُ اللّٰهُ ز) هلاک گرداند خدای ایشان را یا لعنت کناد خدای بر ایشان (اَنّٰی یُؤْفَكُوْنَ ۝) چگونه برگردانده می شوند از طریق حق * در معالم آورده که بعد از نزول این آیات قوم ابن ابی او را گفتند که این آیتها در شان تو نازل شده برو نزدیک پیغمبر علیه السلام تا برای تو آمرزش طلبید آن منافق گردن تاب داد و گفت مرا گفتید ایمان آر آوردم تکلیف کردید که زکوة مال بده دادم همین مانده است که محمد را علیه السلام سجده باید کرد آیت آمد که (وَاِذَا قِیْلَ لَهُمْ تَعَالَوْا) و چون گویند مر منافقانرا که بیائید باستغفار (یَسْتَغْفِرْ لَكُمْ) تا آمرزش طلبد برای شما (رَسُوْلُ اللّٰهِ) فرستاده خدای (لَوَّوْا) بپیچند (رُءُوْسَهُمْ) سرهای خود را یعنی روی بگردانند و گردن بپیچند چنانچه کسی از مکروهی روبتابد (وَرَاَیْتَهُمْ یَصُدُّوْنَ) و تو می بینی ایشان را که اعراض کنند از رفتن بخدمت پیغمبر علیه السلام (وَهُمْ مُّسْتَكْبِرُوْنَ ۝) و ایشان گردن کشانند (سَوَآءٌ عَلَیْهِمْ) یکسان است بر ایشان (اَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ) آمرزش خواهی مر ایشانرا (اَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ ط) یا آمرزش نخواهی برای ایشان (لَنْ یَّغْفِرَ اللّٰهُ لَهُمْ ط) هرگز خدای نیامرزد ایشان را بجهت رسوخ ایشان در نفاق (اِنَّ اللّٰهَ لَا یَهْدِی الْقَوْمَ الْفٰسِقِیْنَ ۝) راه فلاح نمی نماید گروه بیرون رفتگانرا از دایره اصلاح (هُمُ الَّذِیْنَ یَقُوْلُوْنَ) ایشان آنانند که می گویند مر انصار را که شما (لَا تُنْفِقُوْا) نفقه مکنید (عَلٰی مَنْ عِنْدَ

رَسُوْلِ اللّٰهِ) بر سبیلی که نزدیک رسول خدا اند از فقرای مهاجرین (حَتّٰى يَنْفَضُّوْا ط) تا متفرق گردند غلامان به نزد خواجگان و زنان و پسران پدران بیوندند منافقان انصار را از انفاق بر مهاجران منع می کنند (وَلِلّٰهِ) و حال آنکه مر خدا را است (خَزَائِنُ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ ج) خزانهای روزی در آسمان و زمین و مفتاح آن بدست قدرت او است هر که را خواهد روزی دهد (وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ لَا يَفْقَهُوْنَ ۝) و لیکن منافقان نمی دانند که رزاق علی الاطلاق حق سبحانه است نه آدمیان

* نظم *

* خواجه پندارد که روزی او دهد * * لاجرم بر این و آن منت نهد *

* زان سببها او یکی شد پس اگر * * کم شود هستند اسباب دگر *

* حکم روزی بر سببها می نهد * * بی سببها نیز روزی می دهد *

(يَقُوْلُوْنَ) می گویند اهل مراد ابن ابی است (لَئِنْ رَّجَعْنَا) اگر بازگردیم ما ازین سفر (اِلَى الْمَدِيْنَةِ) بسوی مدینه (لَيُخْرِجَنَّ الْاَعَزُّ) هر آینه بیرون کند عزیز تر (مِنْهَا الْاَذَلَّ ط) از مدینه خوار تر را مراد ش از اعز نفس اخس او بود و غرضش ازان لفظ دیگر اشرف و اکمل هر مخلوقات علیه افضل الصلوات والتسلیمات (وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ) و مر خدا را است عزت و قدرت و ربوبیت (وَلِرَسُوْلِهٖ) و مر رسول او را عزت نبوت و شفاعت (وَلِلْمُؤْمِنِيْنَ) و مر گزیدگان را است عز ایمان و طاعت (وَلٰكِنَّ الْمُنٰفِقِيْنَ) و لیکن منافقان حقیقت عزت را (لَا يَعْلَمُوْنَ ۝) نمی دانند نقل است که چون سپاه نصرت بنوی عم بوادی عقیق رسیدند پسر ابن ابی که عبد الله نام داشت و مؤمنی مخلص بود بر سر راه توقف نمود تا پدرش برسید شتر او را بخوابید و پای بر دست شتر نهاد و گفت بخدای سوگند که ترا نگذارم که بمدینه در آئی تا وقتیکه پیغمبر عم ترا اذن فرماید و بداند که اذل تو ئی و اعزاز است چون مرکب حضرت رسالت پناه عم رسید بر ان حال اطلاع یافته ابن ابی را اجازت در آمدن راه (يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوْا) ای گروه مومنان (لَا تُلْهِكُمْ) مشغول نگرداند شما را (اَمْوَالُكُمْ) خواستهای شما (وَلَآ اَوْلَادُكُمْ) و نه فرزندان شما (عَنْ ذِكْرِ اللّٰهِ ج) از یاد کردن خدای چه مقتضای ایمان آن است که دوستی خدا غالب بود بر دوستی همه اشیا تا حدی که اگر تمام اموال و دنیا مجموع نعم آخرت بر وی عرض کنند به نظر قبول در هیچ کدام ننگرد

* بیت *

* چشم دل از نعیم دو عالم بر بسته ایم * * مقصود ما ز دنیا و عقبی توئی و بس

(وَمَنْ يَّفْعَلْ ذٰلِكَ) و هر که بکند آن کار را یعنی بمال و فرزند از حق باز ماند (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه

ع ١٤

( هُمُ الْخَاسِرُونَ ۞ ) ایشان زیان کاران اند که به حقیر فانی باز مانند از عظیم باقی ( وَأَنْفِقُوا ) و انفاق کنید یعنی حقوق واجبه را اخراج نمایید ( مِمَّا رَزَقْنَاكُمْ ) از آنچه روزی داده ایم شما را ذخیرهٔ آخرت ساز زید ( مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ ) پیش از آنکه بیاید ( أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ ) یکی از شما اسباب مرگ ( فَيَقُولَ رَبِّ ) پس گوید آن کس که ای آفریدگار من ( لَوْلَا أَخَّرْتَنِي ) چرا باز پس نینگنی یعنی چه شود که تأخیر کنی موت را ( إِلَىٰ أَجَلٍ قَرِيبٍ ۙ ) تا زمانی نزدیک ( فَأَصَّدَّقَ ) پس تا تصدق کنم و زکوة ادا نمایم ( وَأَكُن مِّنَ الصَّالِحِينَ ۞ ) و باشم از نیک مردان و شایستگان ( وَلَن يُؤَخِّرَ اللَّهُ ) و خدای تعالی باز پس نیفگند ( نَفْسًا ) هیچ کس را از مرگ ( إِذَا جَاءَ ) چون بیاید و برسد ( أَجَلُهَا ۚ ) وقت و فتن وی یعنی چون عمر بآخر رسد هیچ زمانی بران نیفزایند و ازان کم نکنند ( وَاللَّهُ خَبِيرٌ ) و خدای تعالی دانا است ( بِمَا تَعْمَلُونَ ۞ ) بآنچه می کنند آدمیان و حفص آن را بخطاب می خواند یعنی بآنچه شما می کنید از خیر و شر و الله اعلم بالصواب

سورة التغابن مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞ وهي ثمان عشر آية

ع ١ ( يُسَبِّحُ لِلَّهِ ) پاکی و پاکیزگی ستایش می نماید مر خدای عزوجل را ( مَا فِي السَّمَاوَاتِ ) آنچه در آسمان ها است از روحانیات ( وَمَا فِي الْأَرْضِ ۖ ) و آنچه در زمین است از جسمانیات ( لَهُ الْمُلْكُ ) مر او را است بادشاهی ارض و سما و آنچه مابین زمین و آسمان است ( وَلَهُ الْحَمْدُ ۖ ) و مر او را است ستایش بر نعمت آفرینش ( وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۞ ) و او بر همه چیز تواناست ( هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ ) او آنکسی است که بیافرید شما را ای آدمیان ( فَمِنكُمْ ) پس بعضی از شما ( كَافِرٌ ) ناگردیده اند بخالقیت او چون دهریان و طبیعیان ( وَمِنكُم مُّؤْمِنٌ ۞ ) و بعضی از شما باو دارنده اند آفریدگاری را چون اهل اسلام و ایمان ( وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ۞ ) و خدای تعالی بآنچه شما می کنید بینا است و معامله بندگان بر حسب اعمال ایشان خواهد کرد ( خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ ) بیافرید آسمانها و زمین را ( بِالْحَقِّ ) براستی یا بر حکمت بالغه یا بکلمه کن یا برای بیان حق یعنی آنها دلایل وحدانیت اند و حق بدان ظاهر شود ( وَصَوَّرَكُمْ ۖ ) و بنگاشت شما را ( فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ ) پس نیکو کرد صورتهای شما را باعتدال قامت و اعتدال خلقت امام قشیری رح فرموده که ظاهر شما را بیاراست بکمال قدرت و باطن شما را محلی گردانید بجمال غریب و نیز محققان حقیقت حسن الانسان آن است که او را بصورت اوصاف کاینات آراسته گردانید بجامعهٔ خصائص مبدعات مشرف اختصاص بخشید تا نمودار جمیع موجودات باشد از علوی

و صفاتی و ملکی و ملکوتی پس مراد حسن معنوی باشد نه حسن صوری * قطعة *

* بدرون تست مصری که توئی شکر عنایش * * چه غم است گر بیرون مگسی شکر نداری *
* شده ام غلام صورت بمثال بت پرستان * * تو چو بت سقی ولیکن سوی خود نظر نداری *
* بخدا جمال خود را چو در آینه نه بینی * * بت خویش هم تو باشی بهسی گذر نداری *

(وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ۝) و بسوی او است باز گشت هر (يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ) می داند بعلم کامل آنچه در آسمانها است از اصناف مکونات و ممکنات (وَالْأَرْضِ) و آنچه در زمین است از انواع مخترعات و مخترعات (وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ) و می داند آنچه می پوشید آن را (وَمَا تُعْلِنُونَ ۗ) و آنچه آشکارا میکنید (وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝) و خدای دانا است بآنچه در سینها است از خواطر و افکار (أَلَمْ يَأْتِكُمْ) آیا نیامد بشما ای اهل مکه (نَبَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا) خبر آنانکه کافر شدند (مِنْ قَبْلُ ۖ) پیش از شما که چون اولاد قابیل و عاد و ثمود و اصحاب ایکه و جز آن (فَذَاقُوا) پس بچشیدند (وَبَالَ أَمْرِهِمْ) عقوبت کار خود یعنی غرق و کفر را در دنیا که غرق و ریح هرسر و صیحه و عذاب یوم الظله است (وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝) و مر ایشان را است در آخرت عذابی دردناک بی انقطاع (ذَٰلِكَ) این عذاب و عقاب مر ایشان را است (بِأَنَّهُ كَانَتْ تَأْتِيهِمْ) بسبب آن است که بودند که آمدندی بشان (رُسُلُهُمْ) پیغمبران فرستاده بدیشان (بِالْبَيِّنَاتِ) بحجتهای روشن و معجزهای هویدا (فَقَالُوا) پس ایشان گفتند (أَبَشَرٌ يَهْدُونَنَا ۝) آیا آدمیان مثل ما راه می نمایند ما را تعجب کردند از آنکه حق سبحانه و تعالی بآدمی فرستد (فَكَفَرُوا) پس کافر شدند برسل (وَتَوَلَّوْا) و روی گردانیدند از تدبر در دینائی که با ایشان بود پس خدای تعالی ایشان را هلاک کرد (وَاسْتَغْنَى اللَّهُ ۚ) و بی نیازی دارد خدای از ایمان خلق (وَاللَّهُ غَنِيٌّ) و خدای تعالی بی نیاز است از عبادت آفریدگان (حَمِيدٌ ۝) ستوده بی ستایش و حامدان (زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا) گمان بردند آنانکه کافر شدند (أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا ۚ) آنکه برانگیخته نخواهند شد (قُلْ بَلَىٰ) بگوای محمد آری برانگیخته خواهند شد (وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ۝) و سوگند بپروردگار من که هر آینه شما مبعوث گردید در قیامت (ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ) پس خبر داده شوید (بِمَا عَمِلْتُمْ ۚ) بآنچه کرده اید در دنیا و اخبار بمحاسبه و بمجازات باشد (وَذَٰلِكَ) و برانگیختن و جزا دادن (عَلَى اللَّهِ) بر خدای (يَسِيرٌ ۝) سهل و آسان است (فَآمِنُوا بِاللَّهِ) پس ایمان آرید و بگروید بخدای (وَرَسُولِهِ) و بفرستاده او محمد صلعم (وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا ۚ) و بآن روشنائی که فرستادیم بر محمد صلعم مراد قرآن است و آن را نور گفت که

ظاهر است و راعجاز به نفس خود و مظهر حقائق احکام حلال و حرام است (وَاللّٰهُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ) و خدا بتعالی بآنچه شما می کنید از اقرار و انکار (خَبِيْرٌ) دانا است (يَوْمَ يَجْمَعُكُمْ) یاد کنید روزی را که جمع کند خدا بتعالی شمارا (لِيَوْمِ الْجَمْعِ) برای آنچه در روز جمع است از حساب و جزا و قیامت را روز جمع گفت که دران روز اولین و آخرین از آدمیان مجتمع باشند یا انبیاء و امم یا ظالم و مظلوم یا اهل هدی و ضلالت یا بهشتی و دوزخی و اشهر آن است که ملایکه و جن و انس (ذٰلِكَ) آن روز (يَوْمُ التَّغَابُنِ ط) روز زیان شدن است یعنی چون مومن مقام کافر را در بهشت بمیراث گیرد و کافر را در دوزخ بمقام مومن در آرند غبن ظاهر شود گفتند و انند که زیان کار اند و گفته اند کافر غبن خود را بیند به ترک ایمان و مومن زیان خود را دریابد به تقصیر در احسان یا در زیان جنت است که هر کس سود خود را طاعت و زیان دیگری (وَمَنْ يُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ) و هر که بگرود بخدای تعالی (وَيَعْمَلْ صَالِحًا) و بکند کاری شایسته (يُكَفِّرْ) بپوشد خدای (عَنْهُ سَيِّاٰتِهٖ) از وی بدیهای وی را یعنی عفو نماید (وَيُدْخِلْهُ) و در آورد او را (جَنّٰتٍ تَجْرِيْ) بوستانها که میرود (مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ) از زیر قصور یا اشجار آن جویها (خٰلِدِيْنَ فِيْهَا) و در حالتیکه جاوید باشند دران (اَبَدًا ط) همیشه تاکید است در خلود (ذٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ) آن عفو گناه و در آوردن به بهشت رستگاری بزرگ است (وَالَّذِيْنَ كَفَرُوْا) و آنانکه نگرویدند بوحدانیت (وَكَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا) و تکذیب کردند آیتهای ما را که قرآن است یا معجزای که بدست پیغمبر عم ظاهر کردیم (اُولٰٓئِكَ اَصْحٰبُ النَّارِ) آن گروه ملازمان دوزخ اند (خٰلِدِيْنَ فِيْهَا ط) باقی ماندگان در آن یعنی نمیرند (وَبِئْسَ الْمَصِيْرُ) و بد جای است دوزخ بازگشت (مَآ اَصَابَ) نرسد هیچ کس (مِنْ مُّصِيْبَةٍ) هیچ مصیبتی از شدت مرض و مرگ اهل و ولد (اِلَّا بِاِذْنِ اللّٰهِ ط) مگر بقضای خدا یعنی عام وی بهر مصائب محیط است و اگر خواهد آفریدگار ازان سالم دارد برای صلاح حال بندگان و امتحان ایشان بصبر و از دیاد ثواب و تطهیر از گناه مصیبت بایشان می رساند (وَمَنْ يُّؤْمِنْ بِاللّٰهِ يَهْدِ قَلْبَهٗ ط) و هر که تصدیق می کند خدای را و میداند که مصیبت بارادت و مشیت او است راه نماید دل او را بصبر و ثبات یعنی چون دانست که آن بلا مراد الهی است بجان قبول می کند و از وقوع آن اضطراب نمی نماید بزرگان گفته اند که بلا آئینه جمال مولی است پس آئینه را بجهت مشاهدهٔ نور جمال او دوست باید داشت * نظم *

* هر چه از دست تو آید خوش بود * گر همه دریای پر آتش بود *
* زخم گر دست تو می آید برون * * گو پر مژ از سینهٔ من جوی خون *

وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ ●) و خدای بهمه چیز داناست صابر دشت کی را امی داند (وَأَطِيعُوا اللّٰهَ) و فرمان برید خدای را و ادا فرض (وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ ج) و اطاعت کنید رسول را و سنت (فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ) پس اگر روی بگردانید شما از اطاعت پیغمبر ما و اچه زیان فَإِنَّمَا عَلَىٰ رَسُولِنَا) پس جز این نیست که بر فرستاده ما (الْبَلَاغُ الْمُبِينُ ●) رسانیدنی است هویدا او تبلیغ رسالت کرد آشکارا و وظیفه ابلاغ بجا آورد (اَللّٰه) خدای او است مستحق عبادت (لَا إِلٰهَ) هیچ معبودی سزاوار نیست (إِلَّا هُوَ) مگر او (وَعَلَى اللّٰهِ) و بر خدای نه بر غیر او (فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ ●) پس باید که توکل کنند مومنان بر ایمان اقتضای آن می کند که کار خود بحق واگذارند و در کفایت مهمات تکیه بر کرم وی کنند از ابن عباس رض منقول است که بعد از هجرت پیغمبر ما جمعی مسلمانان از مکه داعیه مهاجرت بمدینه داشتند اما زنان و فرزندان بتضرع و زاری و ناله و گریه و بیقراری ایشان را امی گذاشتند و ایشان نیز از غایت مهربانی و شفقت بدیشان وامانده بودند حق تعالی در بارهٔ ایشان آیت فرستاد که (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گروندگان (إِنَّ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ) بدرستیکه بعضی از زنان شما (وَأَوْلَادِكُمْ) و فرزندان شما که مانع می شوند از هجرت (عَدُوًّا لَكُمْ) دشمنان اند مر شما را (فَاحْذَرُوهُمْ ج) پس از ایشان حذر کنید و بر گریزید بجزوی ایشان فریفته نشوید که هجرت نمایند این آیت بدیشان رسید هجرت کردند و چون یاران مهاجر را دیدند بر یک در احکام دین فقهی کامل و دانائی فاضل شد قصد عقوبت زن و فرزند کردند که ما از جهت شما از علم و فضل بی بهره مانده ایم و بدین سبب از ایشان نفقه باز گرفتند مراعات مرحمت فرو گذاشتند حق سبحانه و تعالی فرمود (وَإِنْ تَعْفُوا) و اگر عفو کنید از جرمها که کرده اند (وَتَصْفَحُوا) و در گذارید (وَتَغْفِرُوا) و پوشش بند آن را و عذر ایشان بپذیرید (فَإِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای (غَفُورٌ رَحِيمٌ ●) آمرزنده و مهربان است با شما همان معامله کند (إِنَّمَا أَمْوَالُكُمْ) جز این نیست که مال های شما (وَأَوْلَادُكُمْ) و فرزندان شما (فِتْنَةٌ ط) از مایش است تا ظاهر گردد که کدام از شما حق را بر ایشان ایثار می کند و کدام دل بر مال و دلبستهٔ محبت اهلی گرانمی گیرد (وَاللّٰهُ عِنْدَهُ) و خدای تعالی نزدیک او است (أَجْرٌ عَظِيمٌ ●) مزدی بزرگ مر کسی را که محبت او بر خدای را و رسول را غالب باشد بر محبت مال و فرزند (فَاتَّقُوا اللّٰهَ) پس بترسید از عذاب خدای و بپرهیزید از موجبات آن (مَا اسْتَطَعْتُمْ) آنچه توانید این آیت ناسخ آن حکم است که اتقوا الله حق تقاته در کشف الاسرار آورده که در یک آیت اشاره می کند بواجب امروز دیگری بواجب حق ... ب

حق امر بماند و واجب حق را رقم نسیان برکشید زیرا که حق بنده را گر مطالبه کند جواب امر کند تا فعل وی را دایره عفو داخل تواند شد و اگر واجب حق او را بگیرد طاعت هزار سال را معصیت هزار ساله آنجا یک رنگ دارد * بیت *

* بی نیازی بین و اسقنا نگر * خواه مضرب باش و خواهی نوحه گر *

(وَاسْمَعُوا) و بشنوید سخن خدای را (وَاَطِيْعُوا) و فرمان برید او را (وَاَنْفِقُوا) و انفاق کنید (خَيْرًا) بهتر از آن یعنی هر چیزکو نیکو تر بود در راه حق بدهید (لِاَنْفُسِكُمْ ط) برای نفسهای خود چه فوائد آن بوی می رسد یعنی بشما می رسد (وَمَنْ يُّوْقَ) و هر که نگاه داشته شود (شُحَّ نَفْسِهٖ) از بخل نفس خود یعنی خدای را امساک نکند و در راه وی بذل نماید (فَاُولٰٓئِكَ) پس آن گروه منعتمان (هُمُ الْمُفْلِحُوْنَ ۝) ایشان رستگاران اند در دنیا از مخوفات و در عقبی از عقوبات (اِنْ تُقْرِضُوا اللّٰهَ اگر قرض بدهید خدای را یعنی صدقه کنید مال را و آنچه فرماید (قَرْضًا حَسَنًا) قرضی مقرون باخلاص یا صدقه دهید از طیب نفس (يُّضٰعِفْهُ) زیاده گرداند خدای تعالی آنرا (لَكُمْ) برای شما یکی را ده تا هفتصد یا هزار یا چهار صد هزار یا بی نهایت حساب (وَيَغْفِرْ لَكُمْ ط) و بیامرزد گناهان شما را که پیش از این بوده باشد از امساک و ترک انفاق (وَاللّٰهُ شَكُوْرٌ) و خدای جزا دهنده سپاس داران است علیه جزیل و بر ابر صدقه قلیل می دهد (حَلِيْمٌ ۝) بردبار است بعقوبت معصیتکاران و بخیلان تعجیل نمی کند (عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ) و دانای نهان و آشکارا است می داند آنچه ظاهر می کند از تصدق و آنچه پنهان میدارند در دلها از ریا و اخلاص (الْعَزِيْزُ) غالب است انتقام تواند کشید از کسی که صدقه را خالص نبود (الْحَكِيْمُ ۝) حکم کننده است بکرامت آنها که از روی صدق تصدق نمایند

سورة الطلاق مدنية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ وهي اثنا عشر آية

ع ١٧ آورده اند که عبد الله بن عمر رض زن خود را در حالت حیض طلاق داد حضرت رسالت پناه صم فرمود تا رجوع کند و آنگاه که از حیض پاک شود اگر خواهد طلاق دهد و در این باب آیت آمد که (يٰٓاَيُّهَا النَّبِيُّ) ای پیغمبر برگزیده بکرامت خود را که شما (اِذَا طَلَّقْتُمُ النِّسَآءَ) چون خواهید که طلاق دهید زنان را بعد از دخول بوی را که صغیره و آیسه و حامله نباشند (فَطَلِّقُوْهُنَّ) پس طلاق دهید (لِعِدَّتِهِنَّ) در عدت ایشان یعنی در طهری که جماع نکرده باشند تا آن را از عدت دانند و این طلاق سنی است چه زن بعد از طلاق بعدت در می آید و طلاق بدعی آن است که در حالت حیض یا طهری که در آن مجامعت واقع شده باشد و قوع یابد چه آن ایام را از عدت حساب نتوان کرد و زن در آن محل نه نهاده باشد و نه ذات بعل و عدهٔ طلاق نرود

امام شافعی رح اگر با زنان او فرو نشود امام اعظم و امام مالک زنا شمرد است پس اگر در طهری مباشرت
نکند طلاق دهند بمذهب امام شافعی رح سنت است و بمذهب آن دو امام دیگر بدعت و اگر یک
طلاق واقع شود باتفاق جمهور سنت است (وَأَحْصُوا الْعِدَّةَ ۚ) و شمار کنید ای مردمان عدت زنان
را تا ایشان از ضبط آن عاجز نماند یا از احصای آن غافل (وَاتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ ۖ) و بترسید از خدای
تعالی که پروردگار شماست و طلاق بسنت دهید و بعد از طلاق (لَا تُخْرِجُوهُنَّ) بیرون مکنید زنان
مطلقه را (مِن بُيُوتِهِنَّ) از خانهای ایشان که بوقت زناشوهری بوده باشد تا وقتی که عدت منقضی گردد
(وَلَا يَخْرُجْنَ) و زنان نیز باید که بیرون نیایند پس ایشان را اخراج مکنید (إِلَّا أَن يَأْتِينَ) مگر آنکه
بیایند (بِفَاحِشَةٍ مُّبَيِّنَةٍ ۚ) بعملی زشت پدید آورده شده باشد خصم بکسر یا خواندن یعنی گرداری ناخوش
که روشن کند حال زنان بود در بد کرداری مراد معصیتی است که در وحدی باشد چون زنا و سرقه که
برای اقامت حد ایشان را بیرون باید آورد و با آنکه بفحش و سفاهت اهل آن خانه را ایذا کند و این
حال اخراج ایشان حلال است بر آن حکم نشوز دارد و در اسقاط حق ایشان (وَتِلْكَ) و این
حکمها که مذکور شد (حُدُودُ اللَّهِ ۚ) اند ازهای خدا است که مقرر فرموده و ازان بیرون نتوان رفت (وَمَن
يَتَعَدَّ) و هر که در گذرد (حُدُودَ اللَّهِ) از حدهای خدای (فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ ۚ) پس بدرستیکه ستم کرده
باشد بر نفس خود و خود را مستحق عقوبت ساخته (لَا تَدْرِي) نمی دانی تو ای طلاق دهنده یا نمیداند
هیچ نفسی (لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ) شاید که خدای نو گرداند (بَعْدَ ذَٰلِكَ) پس ازین طلاق (أَمْرًا ۝) کاری را
یعنی شاید مراد را پشیمان کند یا دوستی زن در دل وی پدید آید تا رجوع نماید (فَإِذَا بَلَغْنَ) پس چون برسند
زنان (أَجَلَهُنَّ) بمدت خود یعنی بزمان آخر عدت (فَأَمْسِكُوهُنَّ) پس نگاه دارید ایشان را یعنی رجعت
کنید با ایشان و امساک نمائید (بِمَعْرُوفٍ) بنیکوئی که حسن مباشرت و لطف مرافقت است و دیگر
بار طلاق دهید جهت اضرار بدیشان (أَوْ فَارِقُوهُنَّ) یا جدا شوید از ایشان و بگذارید (بِمَعْرُوفٍ) بنیکی یعنی
آنچه حق طلاق است از سنت و صداق ادا کنید (وَأَشْهِدُوا) و گواه گیرید (ذَوَيْ عَدْلٍ مِّنكُمْ) دو خداوند
عدل را از شما مسلمانان که ظاهر نباشد بر رجعت گواه شوند و این امر ندب است و امام شافعی رح
گوید واجب است (وَأَقِيمُوا الشَّهَادَةَ) و اقامت شهادت کنید ای گواهان بوقت حاجت (لِلَّهِ ۚ)
برای طلب ثواب و رضای خدای (ذَٰلِكُمْ) این اشهاد و اقامت شهادت (يُوعَظُ بِهِ) پند داده میشود بدو
(مَن كَانَ يُؤْمِنُ) هر که هست که می گرود (بِاللَّهِ) بخدا و بآنچه وی فرموده (وَالْيَوْمِ الْآخِرِ) و بروز رستخیز

و هر که متعلق است بآن روز (وَمَنْ يَتَّقِ اللّٰهَ) و هر که بترسد از خدای تعالی و مرتکب معاصی نشود از ترس خدای تعالی (يَجْعَلْ) گرداند و پدید آرد خدای (لَّهُ) برای او (مَخْرَجًا) بیرون شدنی یعنی خلاص یابد از اندوه دنیا و آخرت و باشد که پرهیزد از حرام خدای برای وی بر ساند از وجه حلال (وَيَرْزُقْهُ) و روزی دهد وی را (مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ ط) از آنچه گمان نبرد و در شمار نیارد یعنی بخاطرش نگذرد * نظم *

* از سببها بگذر و تقوی طلب * * تا خداوندی رساند بی سبب *

* حق ز جائی بخشدت رزق حلال * * که نباشد در گمان و در خیال *

سبب نزول آیت آن است که مشرکان پسر عوف بن مالک را اسیر گرفتند و پدر وی به نزدیک پیغمبر علیه السلام آمده گفت یا رسول الله پسرم با سر کفار گرفتار شد و مادر وی جزا بسیار می کند و با این همه فقر و فاقه نهایت رسیده و دانچه در متی تواند بود قدرت نیست آنحضرت علیه السلام فرمود که تقوی پیش گیر و شکیبا باش و تو مادر را بسیار بگو لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عوف بازین خود و بتقول پیغمبر علیه السلام عمل نمود اندک فرصتی را پسر عوف از قبیله اهل شرک خلاص یافته و چهار هزار گوسفندان ایشانرا رانده به سلامت بمدینه آمد و این آیت نازل شد که هر که تقوی ورزد و روزی حلال یابد (وَمَنْ يَتَوَكَّلْ) و هر که توکل کند (عَلَى اللّٰهِ) بر خدای و کار خود به و باز گذارد (فَهُوَ حَسْبُهُ ط) پس خدای بسنده است او را و در کفایت مهم (اِنَّ اللّٰهَ) بدرستیکه خدای (بَالِغُ اَمْرِهِ ط) رساننده است کار خود را بهر جا که خواهد یعنی آنچه مراد حق سبحانه باشد از او فوت نشود (قَدْ جَعَلَ اللّٰهُ) بدرستیکه گردانیده است خدای و پیدا کرده (لِكُلِّ شَيْءٍ) برای هر چیزی از قدر و غنا (قَدْرًا ه) اندازه که از آن در نگذرد و یا مقداری از زمان که پس و پیش نیفتد ابو ذر غفاری رض روایت کرده که پیغمبر علیه السلام فرمود که من آیتی می دانم که اگر مردمان آنرا فرا گیرند یعنی بدان کار کنند همه ایشان را کفایت باشد پس آیت و من یتق الله یجعل له برخواند و چند نوبت اعاده فرمود و بنای این آیت بر تقوی و توکل است تقوی نصیحت پوستان قرب است و از ربنا معیت خبر دهد که ان الله مع الذین اتقوا و توکل برانچه گذارد کفایت است و از وی ربحان محبت دهد که ان الله یحب المتوکلین و بی این دو صفت قدم در طریق تحقیق نتوان نهاد * بیت *

* سالک راه غنی را توکل باید و تقوی * * توکل مرکب راه است و تقوی توشه ره رو *

در وقتی که حکم عدت مطلقات فرود آمد که بتربص بانفسهن ثلثة قروء صحابه رض پرسیدند که عدت زنانیکه حایض نشوند چیست آیت آمد که (وَالّٰئِي يَئِسْنَ) و آن زنانی که نومید گشته باشند (مِنَ الْمَحِيضِ) از

حیض بسبب پیری (مِنْ نِسَائِكُمْ) از جمله زنان شما (إِنِ ارْتَبْتُمْ) اگر بشک افتاده اید در حکم ایشان یعنی نمی دانید (فَعِدَّتُهُنَّ) پس زمان عدت ایشان (ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ) سه ماه است (وَاللَّائِي لَمْ يَحِضْنَ ط) وعدت آنانکه حایض نشده از صغر سن پچنین بر سه شهر مقرر است (وَأُولَاتُ الْأَحْمَالِ) وخداوندان بارداری یعنی زنان حامله (أَجَلُهُنَّ ط) مدتهای زمان عدت ایشان (أَنْ يَضَعْنَ) آن است که بنهند (حَمْلَهُنَّ ط) بار خود را خواه مطلقه وخواه متوفی عنها زوجها (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) وهر که بترسد از خدای و مراعات حقوق احکام وی کند (يَجْعَلْ) پدید گرداند خدای (لَهُ) مر آن متقی را (مِنْ أَمْرِهِ يُسْرًا ۞) از کار او آسانی یعنی کار او را بر و سهل سازد (ذَٰلِكَ) این که گفته شده (أَمْرُ اللَّهِ أَنْزَلَهُ) حکم خدای است که فرستاد آنرا از لوح محفوظ (إِلَيْكُمْ ط) بسوی شما (وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ) وهر که بپرهیزد از عقاب خدای و فرمان او برد (يُكَفِّرْ) بپوشد خدای (عَنْهُ) از و (سَيِّئَاتِهِ) بدیهای وی را یعنی عفو کند (وَيُعْظِمْ) و بزرگ سازد (لَهُ) برای او (أَجْرًا ۞) مزد را یعنی او را مزد زیاده بدهد (أَسْكِنُوهُنَّ) سکن گردانید زنان طلاق داده را (مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ) از آنجا که شما ساکن شدید (مِنْ وُجْدِكُمْ) از وسع خود و طاقت خود یعنی بمسکن ایشان بقدر طاقت و توانائی خویش سازید (وَلَا تُضَارُّوهُنَّ) و رنج مرسانید مطلقات را در مسکنی و نفقه (لِتُضَيِّقُوا) برای آنکه سنگ گردانید (عَلَيْهِنَّ ط) بر ایشان مسکن ایشان و خروج ضرورت شود ایشان را (وَإِنْ كُنَّ) و اگر باشند طلاق دادگان (أُولَاتِ حَمْلٍ) خداوندان بار یعنی حامله باشند (فَأَنْفِقُوا عَلَيْهِنَّ) پس نفقه کنید بر ایشان (حَتَّىٰ يَضَعْنَ حَمْلَهُنَّ ج) تا وقتیکه بنهند بار خود را (فَإِنْ أَرْضَعْنَ لَكُمْ) پس اگر شیر دهند این زنان بعد از انقطاع علاقهٔ نکاح مر فرزندان شما را (فَآتُوهُنَّ) پس مدهید ایشانرا (أُجُورَهُنَّ ج) مزدهای ایشان بر شیر دادن (وَائْتَمِرُوا) ومشاورت کنید (بَيْنَكُمْ) میان یکدیگر در کار فرزند (بِمَعْرُوفٍ ج) بنیکوئی در باب ارضاع واجرت آن (وَإِنْ تَعَاسَرْتُمْ) واگر دشوار کنید مضایقه نمائید ای پدر و مادر در رضاع و مزد آن یعنی شوهر از اجرت اباکند یا زن شیر ندهد (فَسَتُرْضِعُ) پس برای شیر دادن خواهد (لَهُ) مر آن فرزند را (أُخْرَىٰ ۞) زنی دیگر یعنی مرد اجیر گیرد او را برای رضیع خود و مادر را باکراه وا جبار نفرماید (لِيُنْفِقْ) باید که نفقه دهد (ذُو سَعَةٍ) خداوند فراخی و توانگری (مِنْ سَعَتِهِ ط) از غنای خود یعنی بقدر توانائی خویش بر مطلقه نفقه کند (وَمَنْ قُدِرَ) و هر که تنگ کرده شده است (عَلَيْهِ رِزْقُهُ) بر و روزی او یعنی فقیر و تنگ دست است (فَلْيُنْفِقْ) پس باید که نفقه کند (مِمَّا آتَاهُ اللَّهُ ط) از آنچه خدای داده است او را (لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ) تکلیف نکند خدا (نَفْسًا) هیچ تنی را

(إِلَّا مَا آتَاهَا) مگر آنچه بدو عطا کرده است از مال یعنی تکلیف مالایطاق نفرماید (سَيَجْعَلُ اللَّهُ) زود باشد که پدید آرد خدای (بَعْدَ عُسْرٍ) پس از دشواری و تنگدستی (يُسْرًا) آسانی و توانگری ع
(وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ) و بسا از اهل دیهی که از روی تمرد و عناد (عَتَتْ) سرباز زدند و اعراض کردند (عَنْ أَمْرِ رَبِّهَا) از فرمان پروردگار خویش (وَرُسُلِهِ) و از سخن پیغمبران او (فَحَاسَبْنَاهَا) بس حساب خواهیم کرد ایشان را در قیامت (حِسَابًا شَدِيدًا) حسابی سخت که در استقصا و مناقشه نباشد (وَعَذَّبْنَاهَا) و عذاب کردیم ایشان را در دنیا (عَذَابًا نُكْرًا) عذابی زشت و ناهول چون قوم لوط یا عذاب کنیم ایشان را در روز رستخیز بعد از حساب (فَذَاقَتْ) پس بچشیدند اهل آن دیه (وَبَالَ أَمْرِهَا) عقوبت کار خود را (وَكَانَ عَاقِبَةُ أَمْرِهَا) و بود عاقبت کار ایشان (خُسْرًا) زیان کاری و کدام زیان آزان بدتر که از جنت جاویدی و لقای الهی محروم شوند و بزندان جحیم و عذاب الیم در مانند (أَعَدَّ اللَّهُ) آماده کرده است خدای (لَهُمْ) برای مشرکان (عَذَابًا شَدِيدًا) عذابی سخت در هردو سرا (فَاتَّقُوا اللَّهَ) پس بترسید از عذاب خدای تعالی (يَا أُولِي الْأَلْبَابِ) ای خداوندان عقل (الَّذِينَ آمَنُوا) آنانکه گرویده اند (قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ) بتحقیق فرستاده است خدای (إِلَيْكُمْ ذِكْرًا) بشما پندی یا شرفی که قرآن است و فرستاد بشما (رَسُولًا) فرستاده که محمد است عم و قرآن را شرف گفت زیرا که شرف دنیا و کرامت آخرت وابسته است بخواندن او و عمل کردن بدو و گفته اند ذکر قرآن است و فرستاده جبرئیل عم و بقولی رسول بدل است از ذکر و ذکر همان رسول است یعنی ذا که داشبر آن است که سخن بر ذکر تمام شده و رسول منصوب بمحذوف است تقدیرش اینکه متابعت کنید رسول را که بیوسته (يَتْلُوا) می خواند (عَلَيْكُمْ) بر شما (آيَاتِ اللَّهِ) آیتهای قرآن را که کلام خدای تعالی است (مُبَيِّنَاتٍ) روشن کرده شده و مخلص یکدیگر یا خواندیعنی روشن کننده و حق سبحانه تعالی ذکر و رسول فرستاد (لِيُخْرِجَ الَّذِينَ آمَنُوا) تا بیرون آرد خدای باقرآن یا رسول آنان را که گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند کارهای شایسته (مِنَ الظُّلُمَاتِ) از تاریکی ضلالت (إِلَى النُّورِ) بروشنی هدایت یا از باطل بحق یا از جهل بعلم (وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ) و هر که بگرود بخدای و تصدیق کند رسول وی را (وَيَعْمَلْ صَالِحًا) و بکند کار نیکو و پاک یعنی خالص از شوب ریا و تصنع و غرض (يُدْخِلْهُ) در آرد او را خدای (جَنَّاتٍ تَجْرِي) بوستانهای که جریان دارد (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر مساکن آن جویهای (خَالِدِينَ) جاوید باشندگانند (فِيهَا) در بهشت (أَبَدًا) همیشه بی زوال

و انتقال ( قَدْ اَحْسَنَ اللّٰهُ ) بتحقیق که نیکو آماده کرده است خدای در بهشت ( لَهُ ) برای آن مومنان طعام ( رِزْقًا ) روزی و روزی ( اللّٰهُ ) خدای بحق ( الَّذِیْ خَلَقَ ) آن است که بیافرید ( سَبْعَ سَمٰوٰتٍ ) هفت آسمان بعضی بربالای بعضی ( وَّمِنَ الْاَرْضِ ) و بیافرید از زمین ( مِثْلَهُنَّ ط ) مانند آسمانها بعضی زیر بعضی و بعضی مثلهن را حمل برعدد کرده اند یعنی زمین را نیز هفت آورده ( یَتَنَزَّلُ الْاَمْرُ ) فرو می آید فرمان خدای و قضای او ( بَیْنَهُنَّ ) میان آسمانها و زمین ها یعنی نافذ است حکم او در آسمان و زمین و او را در هر طبقه از طبقات ارض و سما امری است و خلقی و هر را بیافرید ( لِتَعْلَمُوْٓا اَنَّ اللّٰهَ ) تا بدانید آنکه خدای ( عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ ) بر آوردن هر چیزی ( قَدِیْرٌ ) توانا است ( وَّاَنَّ اللّٰهَ ) و بدرستیکه خدای فرمان خود را بهر چاری شناخت تا معلوم کنید آنکه خدای تعالی ( قَدْ اَحَاطَ ) بدرستیکه فرا رسیده است ( بِکُلِّ شَیْءٍ عِلْمًا ) بهر چیز دانا از روی علم یعنی قدرت و علم او محیط است بهر اشیا از موجودات عینی و غیبی هیچ چیز از دائره علم و قدرت وی خارج نیست

* رباعی *

* رمزی است ز صنعت رشحی کن فیکون * * بادانش او یکی است بیرون و درون *
* در غیب و شهادت ذره نتوان یافت * * از دائره قدرت و دانش بیرون *

سورة التحریم مدنیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۞ وهی اثنتا عشر آیة

نقل است که حضرت پیغمبر نزد عم شربت عسل دوست داشتی وقتی زینب رض مقداری عسل داشت و هرگاه آن حضرت عم بخانه وی آمدی زینب رض ترتیب شربت فرمودی و آن حضرت عم را در خانه وی به جهت آن توقفی بیشتر واقع شدی آن حال و بعضی ازواج طاهرات گران آمد عایشه و حفصه رض اتفاق نموده مقرر کردند که آن حضرت بعد از اشامیدن شربت عسل در خانه وی نزد هرکدام از ما که در آید گوئیم از تو بوی مغافیری آید و مغفور صمغ درختی است که عرفط خوانند و رائحه کریه دارد و حضرت عم بوی خوش را دوست می داشت از روائح ناخوش محترز می بود پس آن حضرت عم روزی شربت عسل آشامیده نزد هرکدام آمد گفتند یارسول الله از شما رایحه مغفور می آید ایشان در جواب فرمودند که مغفور نخورده ام اما در خانه زینب شربت عسل آشامیده ام گفتند زنبوران عسل از شگوفه عرفط چریده بودند امام زاهد رح آورده که چون این صورت کرر وجود گرفت حضرت عم فرمود که حرمت العسل علی نفسی فوالله لا اکله ابدا و این سوگند از بهر آن خورد تا دیگر کس وی را از عسل نیاود آیت آمد که ( یٰٓاَیُّهَا ) النَّبِیُّ ) ای پیغمبر برگزیده ( لِمَ تُحَرِّمُ ) چرا حرام می کنی ( مَآ اَحَلَّ اللّٰهُ )

ع ۱۹

آنچه حلال کرده است خدای (لَکَ ج) مر ترا یعنی عسل و در روایت اشهر آن است که در روز نوبت حفصه رض در خانه وی رفتی وی باجازت آن حضرت عم بدان پدر رفته بود و ماریه قبطیه را طلبیده و بخدمت خود سرفراز ساخت حفصه بران مطلع شده اظهار ملال کرد و حضرت عم فرمود که ای حفصه راضی نیستی که او را بر خود حرام گردانم گفت هستم یا رسول عم فرمود که این سخن مزن تو امانت است باید که کس نگوئی او قبول کرد و چون حضرت عم از خانه وی بیرون آمد فی الحال حفصه رض این سخن را با عایشه رض در میان نهاد و مژده داده که باری از قبطیه خلاص یافتیم و چون آن حضرت عم بخانهٔ عایشه رض آمد ازین حکایت بکنایت رمزی باز گفت و این سوره نازل شد که چرا بر خود حرام می کنی آنچه خدای تعالی بر تو حلال ساخته یعنی ماریه و سوگند می خوردی (تَبْتَغِي) می طلبی بدین تحریم (مَرْضَاتَ أَزْوَاجِكَ ط) خشنودی زنان خود (وَاللّٰهُ غَفُورٌ) و خدای آمرزنده است مر سوگند خوردن ترا (رَّحِيمٌ ۝) مهربان که کفارت سوگند مقرر کرد (قَدْ فَرَضَ اللّٰهُ) بدرستیکه مقرر گردانیده خدای و بیان کرده (لَكُمْ) برای شما (تَحِلَّةَ أَيْمَانِكُمْ ج) فرو گشادن سوگندهای شما را بکفارت یعنی آنچه بر سوگند بندند بکفارت توان گشاد و بیان آن در سورهٔ مائده است (وَاللّٰهُ مَوْلٰىكُمْ ج) و خدای دوست شما است و متولی کار شما می سازد برای شما هر چه صلاح شما در آن است (وَهُوَ الْعَلِيمُ) و او دانا است بمصالح بندگان (الْحَكِيمُ ۝) صواب کار در هر چه گوید و کند به نسبت ایشان (وَإِذْ أَسَرَّ النَّبِيُّ) و یاد کنید ای مومنان چون راز گفت پیغمبر و پنهان ساخت (إِلٰى بَعْضِ أَزْوَاجِهٖ) بعضوی بر خی از زنان خود یعنی حفصه رض (حَدِيثًا ج) سخنی را که تحریم ماریه است رض یا عسل و یا زکر خلافت شیخین رض بعد از و که با حفصه رض سر گفته بود و او با عایشه رض آشکارا کرد (فَلَمَّا نَبَّأَتْ) پس آن هنگام که خبر کرد حفصه رض مر عایشه رض را (بِهٖ) بآن حدیث (وَأَظْهَرَهُ اللّٰهُ) و آشکارا گردانید خدای پیغمبر خود را و مطلع ساخت (عَلَيْهِ) بر اظهار آن سخن از حفصه رض (عَرَّفَ) شناسا گردانید پیغمبر عم حفصه رض را و خبر داد او (بَعْضَهُ) بعضی از آن یعنی فلان سخنان با تو گفتم و تو این قدر ازان ظاهر ساختی یعنی قصهٔ تحریم ماریه رض (وَأَعْرَضَ) و اعراض کرد رسول الله عم (عَنْ بَعْضٍ ج) از بعضی دیگر یعنی خلافت شیخین مراد آن است که حضرت رسالت پناه عم اسف نفرمود از روی کرم و با آنکه حفصه رض هم سخنان سری آن حضرت عم را اظهار کرده بود تمام باز وی نیاورد (فَلَمَّا نَبَّأَهَا) پس آن هنگام که خبر داد او پیغمبر عم حفصه رض را (بِهٖ) بآنچه خدای او را بران اطلاع داده بود (قَالَتْ) گفت حفصه رض (مَنْ أَنْبَأَكَ

هٰذَا ط) که خبر داد ترا بایشکه من راز تو آشکارا کردم (قَالَ) گفت رسول عم (نَبَّأَنِيَ الْعَلِيمُ) خبر داد مرا خداوند دانا بخفیات ضمائر (الْخَبِيرُ ۝) خبردار از مکنونات سرائر (إِنْ تَتُوبَا) اگر توبه کنید ای حفصه و عایشه رض و باز گردید (إِلَى اللّٰهِ) بخدای و در آزار دل مبارک آن حضرت عم هم پشت نشوید شما را بهتر باشد (فَقَدْ صَغَتْ قُلُوبُكُمَا ج) پس بدرستیکه کجشته است دلهای شما از صواب که محافظت سر پیغمبر عم نمی کنید (وَإِنْ تَظَاهَرَا) واگر هم پشت شوید (عَلَيْهِ) بر آزردن دل مقدس وی (فَإِنَّ اللّٰهَ) پس بدرستیکه خدای (هُوَ مَوْلَاهُ) او یار و مددگاری پیغمبر عم است و بران نصرت کند (وَجِبْرِيلُ) و جبرئیل رفیق او است مددگاری بجای آرد (وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ ج) و شایستگان از مومنان اتباع و اعوان او بند مراد هر صحابه رض اند و بقولی صدیق و فاروق رض که پدر عایشه و حفصه اند و معاون آن حضرت که رضای او بر رضای فرزندان خود اختیار کنند و مجاهد گفته که صالح المومنین مرتضی علی است رض (وَالْمَلَائِكَةُ) و تمامی فرشتگان آسمان و زمین (بَعْدَ ذٰلِكَ) باوجود اینکه خدای و جبرئیل و صحابه یار او بند (ظَهِيرٌ ۝) مددگار و معاون و هم پشت اند در باری وی (عَسٰى رَبُّهُ) شاید که پروردگار او (إِنْ طَلَّقَكُنَّ) اگر او طلاق دهد شمارا انحویف ازواج است یعنی اگر بفرض طلاق دهد (أَنْ يُبْدِلَهُ) آنکه بدل دهد او را خدای (أَزْوَاجًا خَيْرًا مِنْكُنَّ) زنانی بهتر از شما این اخبار است از قدرت نه از کون و وقوع آن چه خدای می دانست که پیغمبر طلاق نخواهد داد و پس تعریف آن زنان می کند (مُسْلِمَاتٍ) اقرار کنندگان بر وحدانیت یا گردن نهندگان بامر الهی (مُؤْمِنَاتٍ) تصدیق کنندگان یا باورداران یا اخلاص آرندگان (قَانِتَاتٍ) نماز گذاران یا فرمان برداران (تَائِبَاتٍ) باز گشتگان از گناهان یا رجوع کنندگان بدرگاه الٰه (عَابِدَاتٍ) پرستندگان یا خضوع کنندگان (سَائِحَاتٍ) هجرت کنندگان یا روزه داران (ثَيِّبَاتٍ) شوهر دیدگان (وَأَبْكَارًا ۝) و دختران بکر ابن عباس رض فرموده که شب آسیه زن فرعون است و بکر مریم مادر عیسی عم که حق سبحانه وعده فرموده که هر دو را در بهشت بجمله از ازواج حضرت رسالت پناه عم در آرد (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای گروه گرویدگان (قُوا أَنْفُسَكُمْ) نگاه دارید نفسهای خود را بترک معاصی (وَأَهْلِيكُمْ) و آنانی و فرزندان خود را بموعظه و نصیحت (نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ) از آتشی که آتش انگیز آن مردمان باشند یعنی کفار عن و انس (وَالْحِجَارَةُ) و سنگ گبریت که در حرارت می افزاید یا بتان سنگین که کفار می پرستند یا گنجهای زر و سیم احبار و رهبان که اهل و منشای آن سنگ است * نظم *

* زر و سیم اند سنگ زرد و سفید * * اندرین سنگها مبند امید *

* ولی از سنگ صحبت تر نیاید * که زشت نگیش زآلت افزاید *

* دل ازین سنگ اگر تو برنکنی * هر حسرت بسی بسنگ زنی *

(عَلَيْهَا) بر آن آتش (مَلَائِكَةٌ) فرشتگانند یعنی موکل اند بروی و بایه (غِلَاظٌ) درشت صحنان (شِدَادٌ) صحبت کاران و توانایان کار دوزخی را یا ایشان قوت ستیزه و از جنگ ایشان محال گریز نباشد (لَا يَعْصُونَ اللَّهَ) نافرمانی نکنند خدای را (أَمَرَهُمْ) در آنچه باید ایشان را یعنی برشوت فریفته نشوند تا مخالفت امر باید کرد (وَيَفْعَلُونَ) و می کنند (مَا يُؤْمَرُونَ ۝) آنچه فرموده می شوند بدان و تبیان آورده که التذاذ زبانیه بعذاب کافران برابر التذاذ اهل بهشت است بنعیم چنان بس چون زبانیه کفر را بکنار گاه دوزخ آرند ایشان آغاز اعتذار کرده و اعیه خلاص نمایند حق سبحانه فرماید یا ملائکه گویند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا) ای آن کسانیکه کافر شدید (لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ) عذر مگویند که امروز عذر مقبول نیست و فائده نخواهد داد (إِنَّمَا تُجْزَوْنَ) جزین نیست که پاداش داده می شوید (مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝) آن جزا که در دنیا بودید کرده می کردید (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) ای آنها که گرویده آید (تُوبُوا إِلَى اللَّهِ) باز گردید بخدای (تَوْبَةً نَصُوحًا) باز گشتی خالص یعنی توبه کنید و باز بسر گناه مروید معاذ بن جبل رضی الله عنه فرموده که توبهٔ نصوح آنست که تائب عود نکند همچنانکه شیر عود نکند بپستان حسن بصری رح گفته که توبهٔ نصوح دو رکن دارد * اول ندامت بر گناه گذشته * دوم عزیمت بر ترک گناه در آینده * نظم *

* توبه چون باشد پشیمان آمدن * بود در حق تو سامان آمدن *

* خدمتی از سر گرفتن باید از * باحقیقت روی کردن از مجاز *

(عَسَىٰ رَبُّكُمْ) چون توبه کنید شاید که پروردگار شما (أَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ) آنکه در گذراند از شما (سَيِّئَاتِكُمْ) گناهان شما را (وَيُدْخِلَكُمْ جَنَّاتٍ) و در آرد شما را بوستانهای که پیوسته (تَجْرِي) می رود (مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر درختان و قصور آن جویها در آوردن کی باشد (يَوْمَ لَا يُخْزِي اللَّهُ النَّبِيَّ) روزی که رسوا نکند خدای پیغمبر را یعنی نه فضیحت او را عذاب کند و نه شفاعت او را در بارهٔ عاصیان مردود سازد (وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ ج) و رسوا نسازد آنان را نیز که ایمان آورده اند با وی یعنی درخواست ایشان نیز در بارهٔ یاران ایشان قبول کند (نُورُهُمْ) نور ایشان یعنی نوری که خدای بمومنان عطا کرده (يَسْعَىٰ) می شتابد و می رود (بَيْنَ أَيْدِيهِمْ) در پیش ایشان (وَبِأَيْمَانِهِمْ) و بجانب راست ایشان و قتیکه که بر صراط گذرند در آن محل که نور منافقان فرو می رود (يَقُولُونَ رَبَّنَا

گویند مومنان کرای آمرزگار ما (أَتْمِمْ لَنَا) تمام گردان ما (نُورَنَا) روشنی ما را یعنی نور ما باقی دار ما
بسلامت بر صراط بگذریم (وَاغْفِرْ لَنَا ج) و بیامرز ما را یعنی از ظلمت گناه پاک کن (إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ) بدرستیکه تو بر هر چیزی از اتمام انوار و صنعت او زاد (قَدِيرٌ ۝) توانائی (يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ) ای
پیغمبر مژده دهنده یا بانده مر (جَاهِدِ الْكُفَّارَ) جهاد کن با کافران بشمشیر (وَالْمُنَافِقِينَ) و با منافقان بوعید
(وَاغْلُظْ ط) و درشتی بکار بر (عَلَيْهِمْ ط) بر ایشان یعنی بهر دو گروه (وَمَأْوَاهُمْ) و مقام بازگشت کافران
و منافقان اگر ایمان نیارند و مخلص نشوند (جَهَنَّمُ ط) دوزخ است (وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ۝) و بد جای بازگشت
است دوزخ (ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا) بیان کرد خدای مثلی (لِّلَّذِينَ كَفَرُوا) برای آنانکه نگرویدند (امْرَأَتَ نُوحٍ
وَامْرَأَتَ لُوطٍ) آن مثل زن نوح است هم که واعله نام داشت (وَامْرَأَتَ لُوطٍ) و زن لوط هم که او را اهله گفتندی
(كَانَتَا) بودند این دو زن (تَحْتَ عَبْدَيْنِ) در زیر حکم دو بنده (مِنْ عِبَادِنَا) از بندگان ما (صَالِحَيْنِ
شایستگان (فَخَانَتَاهُمَا) پس خیانت کردند آن دو زن با آن دو بنده به نفاق و مخالفت دین زن
نوح علی نبینا و علیه السلام قوم را گفتی که وی دیوانه است و زن لوط هم قوم را از مهمانان لوط خبردار
کردی تا طمع در ایشان کردندی چنانچه گذشت در قصهٔ ایشان (فَلَمْ يُغْنِيَا) پس دفع نکردند این دو
پیغمبر (عَنْهُمَا) از این دو زن (مِنَ اللَّهِ شَيْئًا) از عذاب خدای چیزی از زن نوح هم غرق شد از طوفان و بر
هر زن لوط هم سنگ بارید (وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ) و گفته خواهد شد روز قیامت واعله و واعله را
که در آیید بدوزخ (مَعَ الدَّاخِلِينَ ۝) با در آیندگان دیگر از کافران حاصل مثل آن است که کفره معاقب
می شوند و نسبتیکه میان ایشان و پیغمبر هم است با وجود کفر ایشان هیچ فائده نمی دهد (وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا
و بیان کرد خدای مثل (لِّلَّذِينَ آمَنُوا) برای آنانکه گرویده اند (امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ ۝) و آن مثل زن فرعون
است یعنی آسیه بنت مزاحم (إِذْ قَالَتْ) چون گفت (رَبِّ ابْنِ لِي) ای آفریدگار من بنا کن برای من (عِندَكَ)
نزدیک خود (بَيْتًا) خانهٔ (فِي الْجَنَّةِ) در بهشت یعنی در مقام قرب مرا جای ده آورده اند که چون آسیه
ایمان آورد فرعون بفرمود تا او را بچار میخ کرده در آفتاب بیفگندند حق سبحانه ملایکه را فرمود تا بگردنی
در آمده ببالهای خود او را سایه کردند و فرعون امر کرد تا سنگ بزرگ آوردند و حکم شد که بر سینه وی
نهند آسیه دعا کرد که خدایا مرا خانه ده در جنت (وَنَجِّنِي) و برهان مرا (مِن فِرْعَوْنَ) از نفس خبیث
فرعون (وَعَمَلِهِ) و از کردار او یعنی از عذاب او که می کند بسبب ایمان آوردن بتوحید تو (وَنَجِّنِي مِنَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ۝) و نجات ده مرا از گروه ظالمان که قبطیانند و تابعان فرعون حق سبحانه دعای وی

مستجاب کرد و حجاب از پیش وی برداشت و خانه وی بوی نمود و روح وی قبض کرد و سنگ بر
صدر وی ننهادند که روح نداشت و دیدار نزدیک تر غیر هست که حق سبحانه و تعالی را بآسمان برد بجسد وی و حالا در
بهشت است و حاصل این سخن آن است که باوجود ایمان اتصال او با اهل کفر او را هیچ ضرر نکرد
چنانچه زن لوط و نوح علیهما السلام را باوجود کفر اتصال ایشان با انبیا علیهم السلام هیچ نفع نداد و مثل زن خدای برای از واج
طاهرهٔ حضرت پیغمبر علیه السلام و سائر مومنات (وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ) و مریم دختر عمران را (الَّتِي أَحْصَنَتْ)
آن زنی که نگاه داشت (فَرْجَهَا) دامن خود را از حرام و فاحش (فَنَفَخْنَا) پس دمیدیم (فِيهِ) در
گریبان جامهٔ او (مِن رُّوحِنَا) از روحی که آفریده بودیم (وَصَدَّقَتْ) و باور داشت مریم و بگروید
(بِكَلِمَاتِ رَبِّهَا) به سخنان پروردگار خود یعنی به صحف سه گانه که قبل از انجیل یاد کردها که جبرئیل علیه السلام
از خدای بوی آورد و گرد لاهب لک غلاما زکیا (وَكُتُبِهِ) و بکتاب خدای یعنی انجیل یا بآنچه خدای نوشته
بود در لوح محفوظ از قصهٔ وی و پسر وی و خلق بجمع می خواند مرادش نام کتب الهی است (وَكَانَتْ)
بود مریم علیها السلام (مِنَ الْقَانِتِينَ ۞) از فرمان برداران یا مداومت کنندگان بر وظائف عبادات و تذکیر
برای تغلیب است و اشعار بآنکه طاعت مریم علیها السلام کم از طاعت مردان کامل نبود و دور نیست که از
مردان بسیاری بکمال رسیدند و از زنان کامل نشدند مگر مریم بنت عمران و سه زن فرعون

سورة الملک مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞ وهي ثلاثون آية

(تَبَارَكَ) بزرگ و برتر است و ثابت بر دوام (الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ ۞) آن کسی که بدست قدرت
او است بادشاهی و تصرف در امور ملک یعنی هر چه خواهد بکند (وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ) و بر هر چیزها که
خواهد (قَدِيرٌ ۞) توانا است (الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ) آن خداوندی که بیافرید مرگ را (وَالْحَيَاةَ)
زندگانی را مراد موت آدمیان است در دنیا و حیات ایشان در آخرت و گفته اند مرگ را آفریده
بر صورت کبشی املح و او بر هیچ چیز نگذرد و بوی او بهیچ چیز نرسد الا که بمیرد و حیات را خلق کرد بر صورت
فرسی ابلق و او بر هیچ چیز مرده نگذرد و رایحهٔ او بهیچ چیز نرسد الا که زنده شود و بقولی مراد از موت و حیات
دنیا و آخرت است یعنی دنیا و آخرت را بیافرید (لِيَبْلُوَكُمْ) تا بیازماید شما را یعنی با شما معاملهٔ آزماینده گان
کند تا ظاهر شود که در دار تکلیف که دنیا است (أَيُّكُمْ) کدام از شما (أَحْسَنُ) نیکوتر اند (عَمَلًا ۚ) از جهت
عمل یعنی اخلاص کدام بیشتر است در خبر آمده که کدام نیکوتر اند از روی عقل و پرهیزگار تر از محارم
و شتابنده تر در فرمان برداری و گفته اند کدام یاد کننده تر اند مرگ را و تمسان تر از او و کار سازنده

ع ۲۹ الجزء التاسع والعشرون

توبرای او (وَهُوَ الْعَزِيزُ) و خدای غالب است در ملک خود تر سندگان را شرمنده نمی سازد و (الْغَفُورُ) آمرزنده است خطیئات ایشان را بپوشد (الَّذِي) آن خدای که بیافرید (خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ) هفت آسمان را (طِبَاقًا ط) طبقه طبقه یکی بربالای دیگری و معالم آورده که آسمان دنیا موجی است محکم شده و دوم مرمری است سفید سیوم آهن است چهارم روئین است و گفته اند مس است پنجم نقره است ششم زر است هفتم یاقوت سرخ است (مَا تَرٰى) نه بینی تو ای بیننده (فِي خَلْقِ الرَّحْمٰنِ) در آفریدن خدای مر آسمان را (مِنْ تَفَاوُتٍ ط) هیچ خلل و اختلافی و تناقضی و عیبی و عوجاجی (فَارْجِعِ الْبَصَرَ) پس بازگردان چشم را بسوی آسمان تا در ان تفکر کنی (هَلْ تَرٰى) هیچ می بینی (مِنْ فُطُورٍ ٥) شکافی و نقصانی (ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ) پس دیگر بار هگران دیده را (كَرَّتَيْنِ) گرتی بعد از گرتی تا هیچ عیبی می یابی یعنی اگر یک نگریستن محلوم نگردد دیگر اركن نگریستن را (يَنْقَلِبْ) بازگردد (إِلَيْكَ الْبَصَرُ) بسوی چشم تو (خَاسِئًا) و رازیافتن عیب (وَهُوَ حَسِيرٌ ٥) و او ماندہ بود از نگریستن بآسمان از کثرت مراجعت بجهت آنیه هرچند می نگرد عیبی در ان نمی یابد (وَلَقَدْ زَيَّنَّا) و بدرستیکه بیاراستیم ما (السَّمَاءَ الدُّنْيَا) آسمان نزدیک را یعنی آسمان که نزدیک ترا ست بزمین و آرایش دادیم (بِمَصَابِيحَ) بچراغها یعنی بستارگانی که شبها چون چراغ درخشند (وَجَعَلْنٰهَا) و گردانیدیم ما ستارگانرا (رُجُومًا لِلشَّيٰطِينِ) راندگان مردانرا وقتیکه بجهت استراق سمع قصد آسمان کنند (وَأَعْتَدْنَا) و آماده ساختیم (لَهُمْ) برای دیو ان بعد از سوختن ایشان بشهب در دنیا (عَذَابَ السَّعِيرِ ٥) عذاب آتش آخرو خته در عقبی (وَلِلَّذِينَ كَفَرُوا) و مرآنانرا است که کافر شدند از دیوان و غیر ایشان (بِرَبِّهِمْ) بآفریدگار ایشان (عَذَابُ جَهَنَّمَ ط) عذاب دوزخ (وَبِئْسَ الْمَصِيرُ ٥) و بد جای بازگشت است دوزخ (إِذَا أُلْقُوا) چون درافگنده شوند کافران (فِيهَا) در جهنم (سَمِعُوا لَهَا) بشنوند از دوزخ (شَهِيقًا) آوازی مانند آواز درازگوش که انکر اصوات است یعنی چون کنار را بدوزخ در آورند دوزخ بفریاد آید (وَهِيَ تَفُورُ ٥) و او می جوشد و ایشانرا می آورد و فرو می برد چنانچه گوشت در دیگ جوشان (تَكَادُ تَمَيَّزُ) نزدیک است که پاره پاره شود دوزخ (مِنَ الْغَيْظِ ط) از خشم کافران (كُلَّمَا أُلْقِيَ) هرگاه درافگنده شوند (فِيهَا) در دوزخ (فَوْجٌ) گروهی از اهل شرک یا فسق یا ظلم از هر چیز که عذاب دخول دوزخ باشد (سَأَلَهُمْ) سوال کند ایشان را (خَزَنَتُهَا) خازنان دوزخ از روی سرزنش که ای مشرکان و عاصیان (أَلَمْ يَأْتِكُمْ) آیا نیامد بشما (نَذِيرٌ ٥) بیم کننده یعنی پیغمبر ما مبعوث

نشد که شما را بخواهی خواند و ازین خطاب بترساند و به نصیحت شما را بر آنند (قَالُوا بَلَى) گویند آری (قَدْ جَاءَنَا) بدرستیکه آمد ما (نَذِيرٌ) پیغمبری بیم کننده (فَكَذَّبْنَا) پس تکذیب کردیم قول وی را یعنی پیغمبرهم را افراط کردیم در تکذیب حتی نفی انزال و ارسال رسل کردیم (وَقُلْنَا) و گفتیم مر فرستادگان را که هیچ نه (مَا نَزَّلَ اللَّهُ) فرستاده است خدای (مِنْ شَيْءٍ) هیچ چیز از آنچه شما می گوئید از وعد و وعید و امر و نهی و دیگر گفتیم (إِنْ أَنْتُمْ) نیستید شما ای رسولان (إِلَّا فِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ) مگر در خطائی بزرگ که با وجود حقیقت بشریت دعوی نبوت می کنید و گفته اند کفار این خطاب را بانبیاء زیرا که در جواب ایشان گویند بود اید شما مگر در گمراهی بزرگ یا نیستید شما خالی مگر در عقوبت بزرگ (وَقَالُوا) و گویند کافران کرد و نیا (لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ) اگر می بودیم ما که بشنویم سخن پیغمبر را از ابی بحث تفتیش معانی چه از معجزات ایشان علامات صدق بر صفحات احوال ایشان ظاهر بود (أَوْ نَعْقِلُ) یا تعقل می کردیم در معانی کلام ایشان و تفکر می نمودیم و در انوار حکمت که اقوال و افعال ایشان معاینه می نمودیم (مَا كُنَّا) نمی بودیم امروز (فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ) در اهداف اهل دوزخ (فَاعْتَرَفُوا) پس اقرار کنند و معترف شوند (بِذَنْبِهِمْ) بگناه خویش و درین وقت اعتراف سودی ندارد (فَسُحْقًا) پس دوری باد از رحمت من (لِأَصْحَابِ السَّعِيرِ) مر ملازمان دوزخ را (إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ) بدرستی آنانکه بترسند (رَبَّهُمْ) از عذاب پروردگار خود (بِالْغَيْبِ) پوشیدگی یعنی آثار خوف را از خلق پوشند و بخلوتها ناله و فریاد و گریه کنند و در عین المعانی گوید که مراد از غیب دل است که پوشیده است از خلق و پیدا که خدای عز و جل بدل ترسکار باشد (لَهُمْ مَغْفِرَةٌ) مر ایشان را است آمرزش گناهان (وَأَجْرٌ كَبِيرٌ) و مزدی بزرگ که بهشت است و گفته اند ایمنی از شدائد و مکاره یعنی مژده ترسندگان امان باشد از هر چه می ترسند

* نظم *

* لا تخف و امژده ترسنده است * هر که می ترسد مبارک بنده است *

* خوف و خشیت خاص دانایان بود * هر که دانا نیست کی ترسان بود *

* ترسکاری رستگاری آورد * هر که در و آرد خوش درمان برد *

آورده اند که کفار قریش بشهوات عیش مسرور و مغرور گشته در باب حضرت پیغمبر هم سخنان بی ادبانه گفتندی و چون چند نوبت بنزول قرآن پند داده از روی گفتار ایشان برداشته شد بایکدیگر تدبیر کردند و رای ایشان بر آن قرار گرفت که یکدیگر سخن محمد رسول الله هم آهسته گویند تا خدای وی

نشنود او را آزار آن آگاه نگردد آیت آمد (وَأَسِرُّوا) و پنهان سازید (قَوْلَكُمْ) سخن گفتن خود را در بارهٔ پیغمبر ما (أَوِ اجْهَرُوا بِهِ ط) یا آشکارا کنید مر آن را یعنی هر دو نزدیک او یک سان است (إِنَّهُ) بدرستیکه خدای تعالی سزای پرستش (عَلِيمٌ) دانا است (بِذَاتِ الصُّدُورِ ۝) بآنچه در سینها است قبل از آنکه بر زبان گذرد پس کسیکه به ضمائر واقف است اگر تعبیر آزان ضمیر به سوگند یا به جهر بر دیده نخواهد بود (أَلَا يَعْلَمُ) آیا نداند آنچه در دلها است (مَنْ خَلَقَ ط) آن کس که بیافرید دلها را (وَهُوَ اللَّطِيفُ) او دانا است بر بواطن آشیاء حقایق آن (الْخَبِيرُ ۝) آگاه از ظواهر موجودات و دقائق آن (هُوَ الَّذِي جَعَلَ) اوست خداوندی که گردانید (لَكُمُ الْأَرْضَ) برای شما زمین را (ذَلُولًا) نرم و هموار تا آسان باشد سیر شما بر آن (فَامْشُوا) پس بروید (فِي مَنَاكِبِهَا) در اطراف و جوانب زمین (وَكُلُوا) و بخورید (مِنْ رِزْقِهِ ط) از روزی حلال خدا که برای شما مقرر و مقدر کرده (وَإِلَيْهِ النُّشُورُ ۝) و به سوی او است بازگشت شما پس شکرگزاری و سپاس داری او بجا آرید (ءَأَمِنتُمْ) آیا ایمن شدید ای کافران (مَنْ فِي السَّمَاءِ) از آنکس که در آسمان است بزعم شما یعنی حق سبحانه و تعالی یا از ملک مقرب موکل بر عذاب که جبرئیل عم است مخصص سخن آنکه ایمن شده اید (أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ) از آنکه خدای تعالی یا جبرئیل عم به فرمان عظیم الشان وی فرو برد شما را بزمین (فَإِذَا هِيَ) پس آن گاه زمین پس از فرو رفتن شما در وی (تَمُورُ) می گردد و اضطراب کنان شما را زیر و زبر می افگند (أَمْ أَمِنتُمْ) آیا ایمن شدید (مَنْ فِي السَّمَاءِ) از آنکه در آسمان است عرش او یعنی خدای تعالی یا ملک مقرب یعنی جبرئیل عم (أَنْ يُرْسِلَ) آنکه فرو فرستد (عَلَيْكُمْ) بر شما (حَاصِبًا ط) سنگریزه چنانچه قوم لوط (فَسَتَعْلَمُونَ) پس زود بدانید بعد از مشاهدهٔ عذاب که (كَيْفَ نَذِيرِ ۝) چگونه بود بیم کردن من و آن دانستن شما را سود نباشد (وَلَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ) و بدرستیکه تکذیب کردند رسل خود را آنکه بودند (مِنْ قَبْلِهِمْ) پیش از کفار این زمان یعنی تکذیبان از امم ماضیه و ثمت تکذیب هلاک شدند (فَكَيْفَ كَانَ) پس چگونه بود برایشان (نَكِيرِ ۝) عقوبت یا انکار من برایشان یا انزال عذاب (أَوَلَمْ يَرَوْا) آیا نمی دانند و نمی نگرند (إِلَى الطَّيْرِ) به سوی مرغان (فَوْقَهُمْ) زبر سر ایشان در هوا (صَافَّاتٍ) صف بر کشیده می گشایند بالهای خود را (وَيَقْبِضْنَ ط) و فراهم می گیرند بعد از بسط اجنحه (مَا يُمْسِكُهُنَّ) نگاه نمیدارد ایشان را در هوا بخلاف طبع یا در حال قبض و بسط اجنحه (إِلَّا الرَّحْمَٰنُ ط) مگر خدای بزرگ بحکمتش که هر یک از انواع طیور را شکلی و هیاتی صورتی و طبیعتی خاص داد و اسباب طیران و جولان ایشان

ع ٢

دور باد مهیاب خلت (اِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ) درست چیزیکه خدای به همه چیزها (بَصِيرٌ) بینا است (اَمَّنْ) آیا کیست که توان گفت که (هٰذَا الَّذِي) این آن کس است که از روی حمایت (هُوَ جُنْدٌ) او مددگار است و فاید اشکر (لَكُمْ) مرشمارا (يَنْصُرُكُمْ) یاری می دهد (مِنْ دُونِ الرَّحْمٰنِ ط) بجز خدای از عذاب وخشم وی (اِنِ الْكَافِرُونَ) نیستند ناگرویدگان (اِلَّا فِي غُرُورٍ ج) مگر در فریب شیطان که می گوید عذاب به شما فرو نخواهد آمد (اَمَّنْ هٰذَا الَّذِي) آیا آن کیست که اشارت توان کرد و گفت این آن کس است که به محض عنایت (يَرْزُقُكُمْ) روزی می دهد شمارا (اِنْ اَمْسَكَ) اگر باز گیرد خدای (رِزْقَهُ ج) روزی خود از شما باک مطرا بطال اسباب که حصول و وصول رزق را وسائط و وسایل اند یعنی اگر خدای وظیفه روزی از شما باز دارد و آن کیست که شمارا روزی تواند داد و کفار می دانند که خالق و رازق او است و کفر ایشان ناز عناد است (بَلْ لَجُّوا) بلکه سرکشی کردند و در افتادند (فِي عُتُوٍّ) در ستیزگی و گمراهی از حق (وَنُفُورٍ ه) و رمیدگی از حق و نفرت از دعوتی (اَفَمَنْ يَمْشِي) آیا کسی که می رود (مُكِبًّا عَلٰى وَجْهِهٖ) سرفرو افتاده بر روی خود بی نگو نسار می رود بس و پیش و راست و چپ خود نمی بیند (اَهْدٰى) راه یافته تر است (مَنْ يَمْشِي) آیا آن کس که می رود (سَوِيًّا) راست ایستاده و هر اطراف مشاهده می کند و رفتن او واقع است (عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ه) بر راهی راست رسانده به مقصد و منظور و این مثل است برای کافر گمراه که در بیدادی غوایت حیران و سرگردان می رود و مومن راه یافته که بر طریق حق از روی بصیرت سلوک میکند * رباعی

* فرق است میان آنکه از روی یقین * * با دیدهٔ بینا رود اندر ره دین *

* با آنکه دو چشم بسته بیدست کسی * * هر گوشه همی رود بظن و تخمین *

(قُلْ هُوَ الَّذِي) بگو ای محمد مر مشرکان را که آن خدای شمارا بود و دعوت می کنیم او آن کس است که بقدرت کامله (اَنْشَاَكُمْ) بیافرید شمارا (وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ) و بداد شمارا شنوائی تا سخنان حق بشنوید (وَالْاَبْصَارَ) و دیدها تا بدان دلائل قدرت و بدایع فطرت مشاهده کنید (وَالْاَفْئِدَةَ ط) و دلها تا در معانی کلمات الهی و دقائق مصنوعات بادشاهی تفکر و تامل نمائید و شما بسیار می شنوید و می بینید و لیکن (قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ه) اندک شکر می گوئید مر این نعمتها را (قُلْ هُوَ الَّذِي ذَرَاَكُمْ) بگو خدای آن خدای است که بعد از آفریدن شما را پراگنده ساخت (فِي الْاَرْضِ) در زمین یعنی هریک را منزلی و مکانی و راهی و کاری داد تا تعبد کنید و فرمان برداری نمائید (وَاِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ه) و بسوی او باز گردیده خواهید شد

تا جزای کردار و گفتار خود یابند (وَيَقُولُونَ) و می گویند آن مشرکان مر پیغمبر عم و یاران وی را (مَتَىٰ) کی باشد (هَٰذَا الْوَعْدُ) این وعدهٔ حشر و یافتن جزا (إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۞) اگر هستید شما راست گویان (قُلْ) بگوای محمد در جواب ایشان که (إِنَّمَا الْعِلْمُ) جز این نیست که دانش قیامت یعنی علم بوقت آمدن او (عِندَ اللَّهِ ۖ) نزد یک خدای است و غیر او بران اطلاع ندارد (وَإِنَّمَا أَنَا) و جز این نیست که من (نَذِيرٌ) بیم کننده ام (مُّبِينٌ ۞) آشکارا یعنی بآمدن قیامت شما را بیم می کنم اما بزمان آمدن او دانا نیستم (فَلَمَّا رَأَوْهُ) پس آن هنگام که بینند موعود را که قیامت است (زُلْفَةً) نزدیک خود (سِيئَتْ) بد گردد و زشت شود (وُجُوهُ الَّذِينَ كَفَرُوا) رویهای آنها که کافر شدند یعنی اثر غم و اندوه بر چهرهای ایشان پیدا گردد (وَقِيلَ) و گفته شود یعنی خزنهٔ دوزخ ایشان را گویند (هَٰذَا الَّذِي كُنتُم) این آن است که بودید شما که پیوسته (بِهِ تَدَّعُونَ ۞) بدو تمنا می کردید و در طلب او استعجال می نمودید امام زاهد رح فرموده که همواره کافران تمنای مرگ پیغمبر عم می کردند و آرزوی هلاک یاران وی میدا شتند حق سبحانه حبیب خود را عم فرمود که (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) بگو خبر کنید مرا (إِنْ أَهْلَكَنِيَ اللَّهُ) اگر هلاک گرداند خدای مرا (وَمَن مَّعِيَ) و آنانرا که با من اند از مومنان (أَوْ رَحِمَنَا) یا به بخشد بر ما و اجل ما را دور تاخیر افگند (فَمَن) پس کیست آنکه (يُجِيرُ الْكَافِرِينَ) زنهار دهد کافران را (مِّنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ ۞) از عذاب دردناک یعنی مرگ ما شما را سودمند او دو حیات ما دفع عذاب از شما نکند مراد آن است که نجات و عهدهٔ شما از عذاب الهی جز ایمان و توحید نیست پس انتظار مرگ دیگران بودن چه فائده دهد (قُلْ) بگو ای محمد آنکه ایمان بدو سبب نجات است (هُوَ الرَّحْمَٰنُ) او است خدای بزرگ بخشایش (آمَنَّا بِهِ) گرویده ایم بوی (وَعَلَيْهِ) و بدو نه بر غیر او (تَوَكَّلْنَا ۚ) توکل کرده ایم و کار خود بدو باز گذاشته ایم (فَسَتَعْلَمُونَ) پس زود بود که بدانید یعنی بعد از مشاهدهٔ عذاب معلوم کنید که فی نفس الامر (مَنْ هُوَ) کیست از ما و شما آنکه او (فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ ۚ) در گمراهی هویدا (قُلْ أَرَأَيْتُمْ) بگو خبر دهید مرا (إِنْ أَصْبَحَ) اگر گردد (مَاؤُكُمْ) آب شما یعنی آب چاه زمزم یا آب بیر میمون حضرمی (غَوْرًا) فرو رفته بزمین چنانچه دلو و رسن بدان نرسد (فَمَن) پس کیست آنکه (يَأْتِيكُم بِمَاءٍ) بیارد برای شما آبی (مَّعِينٍ ۞) جاری یا ظاهر چنانچه هر سر چشمه در آثار آمده که بعد از تلاوت این آیت باید گفت که الله ربنا رب العالمین در تفسیر زاهدی مذکور است که زندیقی شنید که معلمی شاگرد خود را تلقین می کرد که قل من یاتیکم بماء معین آن ملعون جواب داد که یاتیکم بالمعول والمعین یعنی بیاید و مدد کاران معین آب را باز

آرند شبانه نابینا شدند و هاتفی آواز داد که اینک از آب چشمهٔ چشم تو غایب شده بگو تا بحال و معین باز آرند و فی المثنوی المعنوی * مثنوي *

* قصهٔ دزدان و مزطفی مسجان * * می گذشت از سوی مکتب آن زمان *
* چون که شنید آبی آن ناپسند * * گفت آریم آب را ما بر بلند *
* یا بزخم بیل و تیزی تبر * * آب را آریم از پستی زبر *
* شب بخفت و دید از یک شبر مرد * * زد طپانچه هر دو چشمش کور کرد *
* گفت هان زین چشمهٔ چشم ای شقی * * با تبر نوری بر آرد صادقی *
* زد ببر جست و دو چشمش کور دید * * نور فائض از دو چشمش ناپدید *

سورة القلم مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ( وهي اثنتان وخمسون آية

(ن ۞) حروف مقطعه دلالت بر احد اذ دو از دلقانون حساب و بالقول بعضی آن است که غایت بالکه این است از شمار آن توان دانست اما فهم هر کس بدان نرسد و یهود بعضی ازان گرفتند و بر حی قرار گذاشتند و بر ایشان مشتبه شد چنانچه در آل عمران گذشت و بعضی علما آنرا مفاتیح آسمانی الهی دانند چنانچه در حروف نون گفته اند که مفتاح اسم نور و ناصر است و در معالم گوید که آخر است از حروف الرحمن و گویند اسم سوره است یا لوح است از نور یا نام نهری است در بهشت یا قسم است بنصرت حق سبحانه مؤمنان را و اشهر آن است که نون اسم ماهی است و مراد بآن جنس باشد یا ماهی که زمین بر پشت او است و او را الیوثا گویند یا هموت و در وسط باحناء در دست خود از ابی هریره رض نقل کرده که دی گفته که شنودم از رسول الله عم که اول چیزی که خدای بیافرید قلم بود پس نون را بیافرید و آن دوات است و قلم ازان دوات نوشته آنچه بود و هست و باشد و بر بن تقدیر حق سبحانه سوگند یاد فرمود بدوات ( وَالْقَلَمِ ) و به قلم اعلی که از نور است طول او ما بین السماء والارض و گویند مراد قلمی است که بدو کتابت کنند و فوائد آن در مصالح دین و دنیا بسیار است ( وَمَا يَسْطُرُوْنَ ۝ ) و دیگر سوگند خورد بآنچه می نویسند حفظه از احکام وحی و آنچه ایشان را فرماید و دو دیان از این بضمیم فرمان فرمود که نون دهن است قلم زبان و ما یسطرون آنچه حفظه بر بندگان می نویسند حق تعالی بدینها سوگند خورد جواب قسم این است که ( مَآ اَنْتَ ) نیستی تو ای محمد ( بِنِعْمَةِ رَبِّكَ ) به نگاهداشت پروردگار خود ( بِمَجْنُوْنٍ ۝ ) یا نه جواب ولید مغیره است که آن حضرت عم را می گفت معلم مجنون و در بحر الحقائق

ع

آورده که کلمهٔ نون اشارت است بعلم اجمالی مندرج در احدیت ذاتیه جمعیه و قلم شیر است بعلم تفصیلی مندرج در واحدانیت اسمائیه پس حق سبحانه بهر دو علم یاد کرده بعلم اجمالی کاین در احدیت و بعلم تفصیلی ثابت فرمود در واحدیت و بآنچه قلم گفتیم او از دوات قدیم نوشته یعنی حروف الهیه مجرده علویه و کلمات ربانیهٔ مرکبهٔ سفلیه جوابش اینکه تو به نعمت پروردگار خود مستور نیستی یعنی بر تو پوشیده امداد او ازل و ابد (وَإِنَّ لَكَ) و بدرستیکه مرترا (لَأَجْرًا) مزدی و ثوابی است بر کشیدن بار نبوت (غَيْرَ مَمْنُونٍ ۝) منت ننهاده یعنی حق تعالی بی واسطه کسیکه از و منت باید کشید بتو عطا کرده یا غیر منقطع یعنی مزدی بر دوام که هرگز انقطاع بآن راه نیابد (وَإِنَّكَ) و بدرستیکه تو (لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ ۝) بدین بزرگی کرا سلام است یا رخوبی بزرگ که خوبی آن بس نبوده چه از قوم خود تحمل میکنی آنچه کس را قوت تحمل آن نیست و گفته اند مرادا از خلق قرآن است که حق سبحانه او را زانی داشته بود و از عایشه رض سوال کردند از خلق رسول الله عم و چگونگی آن فرمود که خلق آن حضرت عم قرآن بود و فی ماساته الذهب

نظم
* بود هم بحر مکرمت هم کان * * کو بهرش کان خلقه القرآن *
* وصف خلق کیکه قرآن است * * خلق را نعت او چه امکان است *

همچنانکه قدس سره فرمود که هیچ خلقی بزرگتر از خلق محمد عم نبوده چه از مشیت خود زاو دست باز داشت و خود را بکلی باحق گذاشت امام قشیری رح گفته که نه از بلا منحرف شد و نه از عطا منصرف گشت و گفته اند و را هیچ مقصدی و مقصودی جز خدای نبود و شمهٔ از حقائق اخلاق آن حضرت عم در رب ارنی المضافی صفات المصطفی عم مذکور شده و در جواهر التفسیر نیز مسطور است (فَسَتُبْصِرُ) پس زود باشد که ببینی ای محمد (وَيُبْصِرُونَ ۝) و ببینند همه ان تو از اهل مکه یعنی بدان وقت که عذاب نازل شود برایشان معلوم گردد (بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ ۝) بکدام است از شما فتنه دیوانگی در کدام گروه است از شما دیوانه یعنی بدانند که دیوانه توئی یا ایشان (إِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه آفریدگار تو (هُوَ أَعْلَمُ) او داناتر است (بِمَنْ ضَلَّ) بکسیکه گمراه شد (عَنْ سَبِيلِهِ ص) از راه او که راست است و چنان کس فی الحقیقت دیوانه بود (وَهُوَ أَعْلَمُ) و او داناتر بود (بِالْمُهْتَدِينَ ۝) براه یافتگان بکمال عقلها که موصوفند (فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ ۝) پس فرمان مبر تکذیب کنندگان یعنی مشرکان مکه را که ترا بدین آبا دعوت می نمایند (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ) دوست میدارند که تو نرمی کنی با ایشان در امر دین تا ایشان (فَيُدْهِنُونَ ۝) پس نا ایشان نیز در حرب زبان نرمی کنند و بر دین تو طعنه نزنند (وَلَا تُطِعْ) و فرمان بردار مباش (كُلَّ حَلَّافٍ)

هر سوگند خورنده را بدرروغ که ابوجهل اخنس بن شریف یا امیة بن خلف یا ولید مغیره است که سوگند بدروغ بصیار خوردی (مَّهِينٍ ۝) سست رای یا خوار و بی مقدار (هَمَّازٍ) عیب کننده در عقب مردم یا طعنه زننده در روی ایشان (مَّشَّاءٍ) رونده (بِنَمِيمٍ ۝) بسخن چینی میان مردمان یا غمزه کننده (مَّنَّاعٍ) باز دارنده (لِّلْخَيْرِ) مرخیر را یا منع کننده از ایمان و احسان (مُّعْتَدٍ) ستم کننده و از حد در گذرنده (أَثِيمٍ ۝) بسیار گناه یا زناکار (عُتُلٍّ) سخت (دی و درشت خوی (بَعْدَ ذَٰلِكَ) پس ازین همه عیبها (زَنِيمٍ ۝) حرام زاده که پدر او معلوم نباشد آورده اند که ولید مغیره سه پسر بود که مغیره دعوی کرد که من پدر اویم و او نخود گرفت و در تفسیر زاهدی مذکور است که چون رسول ﷺ این آیت را در انجمن قریش بر ولید خواند در هر عیبی که رسیده در خود مازیافت مگر حرام زادگی با خود گفت من صید قریشم و پدر من مردی معروف است و میدانم که محمد دروغ نگوید و زنیم که گفت چگونه این مهم را بر سر آرم شمشیر کشید و نزد مادر آمد التصه به تهدید بسیار از مادر اقرار گرفت که پدر تو در فصد زنان جراتی نداشت و او را برادر زادگان بودند چشم بر میراث وی نهاده مرا رشک آمد غلام فلان را بمزد گرفتم و تو فرزند اوئی و دلیل روشن بر صدق قول آن زن شده خصومت ولید است و حقیره او با آن حضرت ﷺ

* بیت * * جرم و گناه مدعی از فعل مادر است * * کو را خطای مادر او خاکسار کرد *

(أَن كَانَ) آیا برای آنکه هست و مخفف بریک همزه خواند بطریق خبر یعنی به جهت آنکه او است (ذَا مَالٍ) خداوند مال (وَبَنِينَ ۝) و خداوند پسران چنین کسی را فرمان می برسی (إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِ) چون خوانده شود بر او (آيَاتُنَا) آیت های کلام ما (قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝) گوید این ها افسانه پیشینیان است (سَنَسِمُهُ) زود باشد که علامت کنیم بداغ (عَلَى الْخُرْطُومِ ۝) بر بینی او یا سیاه روی سازیم او را یا عیب او آشکارا سازیم که نتواند پوشید و در او نوا رآورده که در روز بدر بینی او را از خمی رسید و اثر آن باقی ماند (إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ) بدرستیکه ما آزمودیم اهل مکه را به قحط و غلاء و زوال نعمت (كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ) همچنانکه آزمودیم ما اهل باغ خرمان را ببزوال میوه آورده اند که در نواحی صنعا از ولایت یمن مردی صالح را باغی بود در روز میوه چیدن درویشان را بخواندی و بساطی در زیر درخت بینگندی و هر میوه که راست و دست بدان نرسیدی یا بباد از درخت بینگندی یا بر طرف بساط افتادی درویشان دادی و ده یک از حاصل نیز بدرویشان قسمت کردی چون آن عزیز وفات کرد پسران او گفتند مال اندک است و عیال بسیار اگر ما چنان کنیم که پدر ما می کرد معیشت بر ما تنگ

گردد علی الصباح که درویشان را خبر نباشد برویم بر میوه بریدن و بر ین سوگند خوردند چنانچه حق تعالی می فرماید (اِذْ اَقْسَمُوْا لَیَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِیْنَ ۙ) یاد کن چون سوگند خوردند و ارثان ضروان که پنهان از فقرا بچینند میوهٔ آن باغ را در حالتیکه داخل باشند در وقت صباح یعنی بامداد پگاه پس چنین سوگند خوردند (وَلَا یَسْتَثْنُوْنَ ۝) و استثنا نکردند یعنی نگفتند ان شاء الله تعالی در شبیکه این نیت کردند و بخفتند قضای ازلی نازل شد (فَطَافَ عَلَیْهَا) پس بیامد بدان باغ (طَآئِفٌ) بلای طواف کننده (مِّنْ رَّبِّكَ) از پروردگار تو (وَهُمْ نَآئِمُوْنَ ۝) و ایشان یعنی پسران که وارث بودند خفتگان (فَاَصْبَحَتْ) پس گشت باغ ایشان بآن بلا (كَالصَّرِیْمِ ۙ) مانند آن باغی که میوهٔ آن چیده و بریده باشند بر وجهی که هیچ باقی نمانده ایشان ازین حال غافل از خواب در آمدند (فَتَنَادَوْا) پس ندا کردند هم یکدیگر را (مُصْبِحِیْنَ ۙ) در آمدگان بصباح یعنی وقت صبح بخواندند همدیگر را و گفتند (اَنِ اغْدُوْا عَلٰی حَرْثِكُمْ) آنکه بامداد بیرون آیند بسوی درودن کشت خود یعنی نارسیدهٔ خود (اِنْ كُنْتُمْ صٰرِمِیْنَ ۝) اگر هستید شما بریدگان میوه و آن باغ شما بود و بر خرمایان پس را صبا برداشته روی باغ نهادند (فَانْطَلَقُوْا) پس رفتند بجانب باغ (وَهُمْ یَتَخَافَتُوْنَ ۙ) و ایشان سخن آهسته و نرم می گفتند تا کسی نشنود و مضمون سخن (اَنْ لَّا یَدْخُلَنَّهَا الْیَوْمَ عَلَیْكُمْ مِّسْكِیْنٌ ۙ) آنکه باید که درویشی امروز بر شما یعنی در باغ شما درویشی تا بهره نگیرد و از حصهٔ ما کم نشود (وَّغَدَوْا عَلٰی حَرْدٍ قٰدِرِیْنَ ۝) و بامداد بر فتند بجانب باغ بر قصد منع ساکین توانایان باعتقاد خود بر چیدن و بریدن میوه (فَلَمَّا رَاَوْهَا) پس آن هنگام که دیدند باغ را بخلاف آنچه گذاشته بودند (قَالُوْٓا) گفتند بایکدیگر (اِنَّا لَضَآلُّوْنَ ۙ) بدرستیکه ما گم کرده ایم راه باغ خود را چه باغ ما دیروز پر میوه بود و این باغ از میوه تهی است بعضی از ایشان تامل کردند و دانستند بنشانهای درود یوار که آن باغ ایشان است گفتند (بَلْ نَحْنُ مَحْرُوْمُوْنَ ۝) ما راه گم نکرده ایم بلکه ما بی بهره گشتیم از محصول و میوهٔ آن باغ بهمت منع فقرا و ترک استثنا (قَالَ اَوْسَطُهُمْ) گفت فاضلترین ایشان از روی عقل یا بزرگترین بسن یا صائب تر برای که (اَلَمْ اَقُلْ لَّكُمْ) آیا نگفتم من شما را دیروز (لَوْلَا تُسَبِّحُوْنَ ۝) چرا یاد نمی کنید خدای تعالی را به بزرگی و نمی گوئید انشاء الله تعالی (قَالُوْا سُبْحَانَ رَبِّنَآ) گفتند پاک است خدای ما از آنکه در فرستادن این بلا بر ما ستم کرده باشد (اِنَّا كُنَّا ظٰلِمِیْنَ ۝) بدرستیکه ما بودیم ستمکاران بر خود بمنع درویشان (فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰی بَعْضٍ) پس روی آوردند بعضی از ایشان بر بعضی دیگر (یَّتَلَاوَمُوْنَ ۙ) ملامت می کردند این آن را می گفت تو چنین اندیشه ی و او عذر می آورد که تو هم بدان راضی بودی القصه

بگناه خود اعتراف نمودند واز روی نیاز (قَالُوا يَا وَيْلَنَا) گفتند ای وای بما (إِنَّا كُنَّا طَاغِينَ ۝) بدرستیکه
هستیم ما از حد گذرندگان در گناه گاری که استثناء نکردیم و درویشان را محروم ساختیم (عَسَىٰ رَبُّنَا)
شاید که پروردگار ما بعینه از کرم او امیدواریم (أَن يُبْدِلَنَا) آنکه بدل دهد ما را (خَيْرًا مِّنْهَا) بهتر از آن باغ
(إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا) بدرستیکه ما بسوی طاعت پروردگار خود (رَاغِبُونَ ۝) رغبت کنندگانیم بعد از توبه و
طلب عفو حق تعالی بر پشان بخشید و باغی بر انگور و میوان نام بر ایشان ارزانی فرمود و میاطی گوید که
خبر داد مرا کسی که آن باغ دیده بود که در ان باغ خوشهٔ انگور دیدم برابر مردی سیاه بر پالیستاده
مفسران گفته اند که هر که بلا گرفتار گردد و مال و منال او در عرصهٔ تلف افتد باید که او تامل نماید و بداند که آن
بلا بامر استحقاق او بر و نازل شده پس بگناه اعتراف نموده به حضرت عزت بازگشت کند حضرت الله
جل جلاله بهتر و خوشتر از آنچه از و تلف شده باشد بدو باز دهد چنانچه باغ میوان بعوض باغ ضروان
داد پیر رومی ازین معنی خبر می دهد آنجا که می فرماید

* بیت *

* اولم خم شکست و سرکه بریخت * * من نگفتم که این زیانم کرد *
* صد خم شهد صافی از پی آن * * عوضم داد و شاد و مانم کرد *

(كَذَٰلِكَ الْعَذَابُ ۖ) همچنین است عذاب کردن خدای تعالی در دار دنیا (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَكْبَرُ ۝)
و هر آینه عذاب آن سرای بزرگتر است ازان جهت که این عذاب زود رود و زوال یابد و آن
عذاب آن سرای ابدالاباد باقی ماند (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ ۝) اگر باشندمردمان که بدانند هر آینه از موجبات
عذاب بپرهیزند (إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ) بدرستیکه مر پرهیزگاران را است (عِندَ رَبِّهِمْ) نزدیک
پروردگار ایشان یعنی در آخرت یا در جوار قدس (جَنَّاتِ النَّعِيمِ ۝) بوستانها یا نعمت گاه آن کافران
می گفتند که این جنت و نعمت که مسلمانان گویند موجود نیست و اگر فرضا هم باشد ما را بیشتر
خواهند داد چنانچه در دنیا از مسلمانان ما خوشحال تر ایم و در عقبی نیز به همین منوال خواهیم بود
حق تعالی رد قول ایشان را می فرماید (أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ) آیا ما خواهیم کرد مسلمانان را
(كَالْمُجْرِمِينَ ۝) مانند مشرکان در حصول نجات و وصول درجات (مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۝)
چیست شما را ای کافران چگونه حکم می کنید تسویه بالتفضیل اهل شرک بر اهل توحید این التفات از روی
تعجب واستبعاد است (أَمْ لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ۝) آیا مر شما را است نوشتهٔ نازل شده
از آسمان که شما در ان کتاب می خوانید آنرا که گمان دارید که مر شما مسلمانان باشد (إِنَّ لَكُمْ

فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ۚ) بدرستیکه شما را است در ان کتاب آنچه خواهید که برگزینید و آرزو برید (أَمْ لَكُمْ أَيْمَانٌ) آیا مر شما را است عهدها و پیمانهای موکد به سوگند (عَلَيْنَا بَالِغَةٌ) برما که خداوندیم رسیده به نهایت تاکید و ثابت شده (إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا) تا روز قیامت (إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ۚ) به تحقیق آنکه مر شما را است در ان عهد آنچه حکم می کنید برای خود از خیر و کرامت آن سرای (سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَٰلِكَ زَعِيمٌ ۖ) بپرس ای محمد مشرکان را که کدام از شما بدین حکم پاینده است که در آخرت از عهدهٔ آن بیرون آید (أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ ۖ) آیا ایشان را انبازانند در این قول یا بستند مر ایشان را بتان که شریک من می سازند (فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ) پس گو بیایند بشریکان خود یعنی ایشان را بیارند به مدد خود (إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ۞) اگر هستند راست گویان در آنکه جمات نعیم بدیشان خواهد رسید (يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ) یاد به آن شرکار ادر روزیکه برداشته شود پرده از کاری بر هول و امری صعب و مهمی سخت یا برهنه کرده و نموده شود ساق عرش یا تجلی کند حق تعالی (وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ) و خوانده شوند مردمان را بسجده کردن مر خدای تعالی را در لباب از ابو موسی اشعری نقل کرده که حضرت رسول الله صلعم فرمود که حق تعالی در ان روز نور عظیم بنماید و خلق بسجده در افتند و در معالم از ابو سعید خدری روایت کرده که حضرت رسول الله صلعم فرمود که کشف کند پروردگار ما از ساق عرش نور و سجده کند مر او را هر مومنی و مومنه و باقی مانند آنانکه در دنیا سجده بریاد سمعه کرده باشند پس چون مرائی خواهد که سجده کند پشت او یکپاره گردد و نتواند و رنجه است که پشت کافر منافق چون مردن گاو یک مهره شود (فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ۙ) پس نتوانند سجده کردن (خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ) فروتر بود چشم های ایشان یعنی خداوندان ابصار سر در پیش افکنده و شرمنده باشند (تَرْهَقُهُمْ) فرو گیرد ایشانرا (ذِلَّةٌ ۖ) خواری و نگونساری (وَقَدْ كَانُوا) و بدرستیکه بودند در دنیا (يُدْعَوْنَ) که خوانده می شدند (إِلَى السُّجُودِ) بسجده کردن مر خدای را (وَهُمْ سَالِمُونَ ۞) و ایشان تندرست بودند قادر بر آن چون فرصت فوت کردند درین روز حشر جز حسرت و ندامت بهره ندارند

* قطعه *

* مده فرصت از دست کر بایدت * * که گوی سعادت ز میدان بری *

* که فرصت عزیز است اگر فوت شد * * بسی دست حسرت بدندان بری *

(فَذَرْنِي) پس بگذار مرا (وَمَنْ يُكَذِّبُ) و آن را که تکذیب می کند (بِهَٰذَا الْحَدِيثِ ۖ) باین سخن که قرآن است یا بحدیث بعث و حشر و دین آیت تسلیه حضرت رسالت پناه صلعم است و تهدید

مکذبان (سَنَسْتَدْرِجُهُمْ) زود باشد که بگیریم ایشان را درجه درجه یعنی عذاب بدیشان نزدیک گردانیم پایه پایه (مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ ۝) از آنجا که ایشان ندانند یعنی هر بار که خطائی کنند ایشان را عطائی دهیم ایشان تفضیل پندارند (وَأُمْلِي لَهُمْ ۚ) و مهلت دهیم ایشان را دنیا تا غره شوند از آنگاه ایشان را بگیریم (إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ۝) بدرستیکه عقوبت من محکم است که بهرچه زدم دفع نشد و چه گرفتن من سخت است کس را طاقت آن نباشد (أَمْ تَسْئَلُهُمْ أَجْرًا) آیا می طلبی ایشان را مزدی بر دعوت و ارشاد (فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ) پس ایشان از تاوان زدگی یعنی از غرامت آن (مُثْقَلُونَ ۝) گران بار اند و بدان سبب روی از تو می گردانند (أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ) آیا نزدیک ایشان است لوح محفوظ که مغیبات در آن است (فَهُمْ يَكْتُبُونَ ۝) پس ایشان می نویسند از آنجا که آنچه حکم می کنند درست بیت مومن و کافر (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) پس شکیبا باش مر حکم آفریدگار خود را به تابع وحی و فحص از اسرار گفتار (وَلَا تَكُنْ) و مباش در دل تنگی و شتاب زدگی (كَصَاحِبِ الْحُوتِ ۝) مانند صاحب ماهی یعنی یونس عم که صبر نکرد بر ایذای قوم و بی فرمان از میان ایشان برفت تا به شکم ماهی محبوس گشت (إِذْ نَادَىٰ) یاد کن وقتیکه بخواند پروردگار خود را در شکم حوت و گفت لا إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين (وَهُوَ مَكْظُومٌ ۝) و او برآمده بود از خشم و اندوه (لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ) اگر نه آن بود که دریافت او را (نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ) نعمتی از پروردگار او به قبول توبه (لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ) هر آینه افکنده شدی بصحرای خالی از گیاه (وَهُوَ مَذْمُومٌ ۝) و او ملامت کرده شده بودی (فَاجْتَبَاهُ رَبُّهُ) پس برگزید او را آفریدگار او به نبوت و زلفای وحی بوی (فَجَعَلَهُ مِنَ الصَّالِحِينَ ۝) پس گردانید او را از سودگان یعنی پیغمبران گفته اند که این آیت وقتی نازل شد که آن حضرت عم می خواست که برقبیله ثقیف دعای بد کند حق تعالی فرمود که صبر کن تو آن دعا را موقوف دار که کار با صبر نیکو شود

* نظم *

* کار با از صبر گردد دل بسند * * خرم آن کز صبر باشد بهرمند *

* چون درافتادی بگرداب حرج * * صبر کن والصبر مفتاح الفرج *

* صد هزاران کیمیا حق آفرید * * کیمیای همچون صبر آدم ندید *

آورده اند که کوتاه نظران قریش از قبایل عرب امد جمعی را که بد چشم بد شهرتی داشتند اختیار کردند و بسوی مدینه فرستادند تا بر تو جمال مبارک عالم عم را آسیب عین الکمال از دست عالم صورت حق تعالی از برای حضرت وی از چشم بد این آیت فرستاد که (وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ)

و بدرستیکه نزدیک بود که آنانکه کافر شدند هر آینه بلغزانند و بهلاک کنند ترا (بِأَبْصَارِهِمْ) بچشمهای خویش (لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ) آن هنگام که شنیدند قرآن را که می خواندی (وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ ۝) و می گفتند بدرستیکه این مرد را دیوگرفته است یعنی باو جنی است که او را تعلیم می دهد (وَمَا هُوَ) و حال آنکه نیست قرآن (إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ ۝) مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد مگر اشراف عالمیان * بیت *

* ای شرف جمله عالم تو * * روشنی دیده آدم تو *

حسن بصری رح گفته که دوای چشم زخم نیست مگر این آیت شریفه

سورة الحاقة مكية وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) اثنان وخمسون آية

(الْحَاقَّةُ ۝) حالتیکه حق است وقوع آن یا ساعتی که سزاوار تر است ترسیدن از ان (مَا الْحَاقَّةُ ۝) چه حالتی است و چه ساعتی (وَمَا أَدْرَاكَ) و چه چیز دانا گرداند ترا که (مَا الْحَاقَّةُ ۝) چه چیز است و چه حالتی است و چه ساعتی که در و واقع شود مکافات عملها مراد روز قیامت است و حاقه یکی از اسمای او است (كَذَّبَتْ) تکذیب کردند (ثَمُودُ وَعَادٌ) قبیله ثمود و عاد (بِالْقَارِعَةِ ۝) بروز قیامت که کوبنده و درهم شکننده مردمان است (فَأَمَّا ثَمُودُ) پس اما قبیله ثمود (فَأُهْلِكُوا) پس هلاک شدند (بِالطَّاغِيَةِ ۝) بسبب طغیان شمودیا بجهت فرقهٔ طاغیه از ایشان چون قدار بن سالف و اصحاب او که ناقه را پی کردند یا به صیحه از حد در گذشته که سببش مثل آن شنیده بود و دیده یعنی صیحهٔ جبرئیل ع م (وَأَمَّا عَادٌ) و اما قبیلهٔ عاد (فَأُهْلِكُوا) پس هلاک گشتند (بِرِيحٍ صَرْصَرٍ) بادی سخت و سرد (عَاتِيَةٍ ۝) از حد در گذشته یعنی قهر باز نده از فرمان خازنان در خواست که ذره از باد و قطره از آب فرستاده نشود بدنیا الا بوزن و مقداری معلوم مگر بر قوم نوح و هود ع م که آب و باد طغیان کردند و خزنه را تسخیر نمودند و در تقدیر کسیر است که ملایکه باد بوزن استنباط نتوانستند کرد و خدای (سَخَّرَهَا) مسلط کرد آن باد را (عَلَيْهِمْ) بر قوم عاد (سَبْعَ لَيَالٍ) هفت شب (وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) و هشت روز از وقت صبح چهار شنبه تا وقت غروب چهار شنبه دیگر (حُسُومًا) روزها و شبها متوالی باشد بر عادیان (فَتَرَى الْقَوْمَ) پس تو می دیدی قوم عاد را اگر حاضر می بودی (فِيهَا) دران اوقات (صَرْعَىٰ ۝) مردگان افتاده (كَأَنَّهُمْ) گویا ایشان از عظم اجسام (أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ۝) تنهای درخت خرما اند برزمین افتاده باخالی شده و کاوا کگشته (فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ ۝) پس هیچ می بینی مر ایشانرا کسی باقی مانده یعنی همه مستاصل شدند یکی از ایشان بر روی زمین نماند

* قطعه * * مقرر است که بودند در زمان پیش * * شهان تخت نشین خسروان شاه نشان *

* چو عاصیان قضا از مهیب قهر وزید * شدند خاک و ازان خاک نیز نیست نشان *

(وَجَاءَ فِرْعَوْنُ) و آمد فرعون (وَمَنْ قَبْلَهُ) و آمدند آنها که پیش از و بودند (وَالْمُؤْتَفِكَاتُ) و اهل دیههای مونتکه (بِالْخَاطِئَةِ) بگناه یعنی بشرک (فَعَصَوْا) پس عاصی شدند هر قومی (رَسُولَ رَبِّهِمْ) فرستادهٔ پروردگار خود را (فَأَخَذَهُمْ) پس بگرفت خدای ایشان را (أَخْذَةً رَابِيَةً) گرفتن سخت و زیاده بر عذاب دیگر امم (إِنَّا) بدرستیکه ما (لَمَّا طَغَى الْمَاءُ) آن هنگام که طغیان کرد آب یعنی از حد درگذشت بوقت طوفان (حَمَلْنَاكُمْ) برداشتیم پدران شما را (فِي الْجَارِيَةِ) در کشتی رونده بر آب یعنی سفینهٔ نوح ع (لِنَجْعَلَهَا) تا گردانیم آن کشتی را (لَكُمْ) برای شما (تَذْكِرَةً) پندی و عبرتی در نجات مومنان و هلاک کافران (وَتَعِيَهَا) و نگاهدارد این پند را (أُذُنٌ وَاعِيَةٌ) گوشی نگاهدارنده که نفع گیرد آنچه می شنود

در حدیث آمده که حضرت پیغمبر ع مرعلی رض را گفت من از خدای درخواستم که گرداند اذن واعیه گوش ترا ای علی پس علی رض گفت بعد ازان هیچ چیز فراموش نکردم * بیت *

* گرچه ناصح را بود صد واعیه * * پند را اذنی بباید واعیه *

* گر نبودی گوشهای عیب گیر * * وحی ما بر دی ز گردون یک بشر *

(فَإِذَا نُفِخَ) پس چون دمیده شود (فِي الصُّورِ) در صور (نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ) یک دمیدن که نفخهٔ صاعقه است (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ) و برداشته شود زمین (وَالْجِبَالُ) و کوههای از اماکن خود به مجرد قدرت کامله یا بتوسط ملائکه و بادهای سخت (فَدُكَّتَا) پس هر دو شکسته شوند زمین و کوه (دَكَّةً وَاحِدَةً) یک شکستنی دیگر همه باگرداند (فَيَوْمَئِذٍ) پس آن هنگام (وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) واقع شود واقع شونده یعنی قیامت قایم گردد (وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ) و بشکافد آسمان از طرف مجره (فَهِيَ) پس آسمان (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (وَاهِيَةٌ) سست و ضعیف بود پس از قوت و استواری (وَالْمَلَكُ) و فرشتگان (عَلَى أَرْجَائِهَا) بر کنارهای آسمان باشند تا امر خدای در رسد و فرود آید (يَحْمِلُ) و بردارند (عَرْشَ رَبِّكَ) عرش پروردگار تو (فَوْقَهُمْ) بر زبر ملائکه که بر ارجای آسمانند (يَوْمَئِذٍ) آن روز (ثَمَانِيَةٌ) هشت ملک و امروز حاملان عرش جهار اند در مقابلهم آورده که دران روز حاملان عرش هشت باشند بر صورت برکوهی از کوههای ایشان تا زانو مسافت آن مقداری بود که از آسمانی تا بآسمانی و گفته اند هشت طایفه از ملائکه بردارند که ایشان را اندازه ای تعالی (يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ) در آن روز عرض کرده شوید بر خدای از برای محاسبه (لَا تَخْفَى) پنهان نماند بر خدای (مِنْكُمْ) از کردار و گفتار شما

(خَافِيَةٌ ۝) پوشیده که هست یعنی خدای بر خفایای شما مطلع است پس عرض و حساب او
برای اطلاع است بران بلکه برای عدل است و انشای احوال بر خلائق (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ) پس اما
آنکه داده شود (كِتَابَهُ) کتاب نوشتهٔ عمال او (بِيَمِينِهِ) بدست راست او (فَيَقُولُ) پس گوید
از روی سرور (هَاؤُمُ اقْرَءُوا) بیائید بخوانید (كِتَابِيَهْ ج) کتاب مرا که در نیجا عملی نیست که من از اظهار
آن شرم دارم در تبیان آورده که این کتابی دیگر است بغیر کتاب الاعمال که نوشته و روبشارت
جنت است و پس چه کتاب حفظه میان بنده و خداوند است و کسی آنرا نبیند و نخواند پس صاحب
آن کتاب می گوید (إِنِّي ظَنَنْتُ) بدرستیکه من یقین دانستم (إِنِّي مُلَاقٍ) آنکه من بیننده ام
(حِسَابِيَهْ ج) حساب خود را یعنی دانستم که مرا حساب خواهند کرد و آن را آماده شدم (فَهُوَ) پس
آنکس (فِي عِيشَةٍ رَّاضِيَةٍ لا) در زندگانی باشد پسندیده صافی از کدورت مقرون بحرمت و حشمت
(فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ لا) در بهشتی بلند (قُطُوفُهَا) میوهای آن (دَانِيَةٌ ۝) نزدیک که دست قائم و قاعد
و مضطجع بوی رسد و رضوان ایشان را گویند (كُلُوا) بخورید از میوهای آن درخت (وَاشْرَبُوا)
و بیاشامید از شراب بتها (هَنِيئًا) خوردنی و آشامیدنی گوارنده (بِمَا أَسْلَفْتُمْ) به سبب آنچه عمل کردید
(فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ۝) در روزهای گذشته یعنی در دنیا بواسطهٔ آنکه روزه داشتید در روزهای گرم
(وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ) و اما آنکس که داده شود (كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ) نامهٔ او را بدست چپ او و دیوان
خویش بیند (فَيَقُولُ) پس گوید از روی ندامت (يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ) ای کاشکی داده نشدمی
یعنی بمن ندادندی (كِتَابِيَهْ ج) کتاب مرا و من ندیدم تا برما فضیحت نشدمی (وَلَمْ أَدْرِ) و کاشکی
ندانستمی که امروز (مَا حِسَابِيَهْ ۝) چیست حساب من چه حاصلی نیست مرا جز عذاب و شدت (يَا لَيْتَهَا)
کاشکی پیش مرگی که بدان مردی در دنیا (كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ۝) بودی مرگی حکم کننده به فنای ابد تا بعد
از ان زنده نشدمی (مَا أَغْنَى) دفع نکرد (عَنِّي) از من عذاب را (مَالِيَهْ ج) آنچه مرا بود از مال و اتباع
و تبع (هَلَكَ عَنِّي) گم گشت از من (سُلْطَانِيَهْ ۝) تسلط بر مردم و فرمان گزاری یا حجتیکه در دنیا
چنگ در ان زده بودم من پس خطاب در رسد مر زبانیه را که (خُذُوهُ) بگیرید این کس را (فَغُلُّوهُ ۝)
پس در غل کنید و یرا یعنی دست او بر گردن بندید (ثُمَّ الْجَحِيمَ) پس در آتش بزرگ (صَلُّوهُ)
او را افگنید او را (ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ) پس انگاه در زنجیری از آتش (ذَرْعُهَا) که گز آن (سَبْعُونَ ذِرَاعًا)
بقیاس گز باشد ذراع ملک که هر گز ذراعی هفتاد باع است و هر باغی از کوفه تا مکه (فَاسْلُكُوهُ ۝) پس در او در

او را دوان یعنی بر جهد او بمجرد محکم تحرکت تواند کرد کعب الاحبار رح گفته که اگر هر آهنی که در دنیاست جمع کنند بوزن یک حلقهٔ ازان زنجیر نیست واگر حلقهٔ ازان بر کوههای عالم نهند چون او زیر بگذارد (اِنَّهٗ) بدرستیکه این کس (کَانَ لَا یُؤْمِنُ) بود که ایمان نمی آورد (بِاللّٰهِ الْعَظِیْمِ ۙ) بخدای بزرگوار (وَلَا یَحُضُّ) و برنمی انگیخت خود را یعنی رغبت نمی کرد و حرص نداشت (عَلٰی طَعَامِ الْمِسْكِیْنِ ۙ) بر طعام دادن درویش (فَلَیْسَ) پس نیست (لَهُ الْیَوْمَ) مر او را امروز (هٰهُنَا حَمِیْمٌ ۙ) اینجا خویشی که حمایت کند (وَّلَا طَعَامٌ) و نیست او را خورشی (اِلَّا مِنْ غِسْلِیْنٍ ۙ) مگر از غساله دوزخیان یعنی زرداب دوزخیان که از تنهای دوزخیان می رود (لَّا یَاْكُلُهٗ) نمی خورند غساله را (اِلَّا الْخَاطِـُٔوْنَ ۝) مگر گناهکاران که مرتکب گناهان کبائر شرک است (فَلَآ) پس نه چنان است که کافران می گویند که قرآن باقوال و ساختهٔ محمد است (اُقْسِمُ) سوگند می خورم (بِمَا تُبْصِرُوْنَ ۙ) بآنچه می بینید از مشهودات (وَمَا لَا تُبْصِرُوْنَ ۝) و بآنچه نمی بینید از مغیبات یا بآنچه در روی زمین و زیر زمین است یا باجسام و ارواح یا بانس و جن و یا بکلیه موجودات مصور یا به بر و بحر یا به تبلیغ محمد ﷺ و نزول جبرئیل ع یا بآثار رسالت حبیب من ﷺ و انوار ولایت او جواب قسم اینکه (اِنَّهٗ) بدرستیکه قرآن (لَقَوْلُ رَسُوْلٍ) هر آینه خواندن رسولی است (كَرِیْمٍ ۝) بزرگوار و فرستادهٔ خدای که محمد ﷺ است و گفته اند جبرئیل ع (وَمَا هُوَ) و نیست قرآن (بِقَوْلِ شَاعِرٍ ۭ) سخن شاعر چنانچه ابو جهل می گوید (قَلِیْلًا مَّا تُؤْمِنُوْنَ ۙ) اندکی تصدیق می کنید مراد عدم تصدیق است (وَّلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ ۭ) و نیست قرآن سخن کاهن چنانچه عقبه بن ابی معیط گمان می برد (قَلِیْلًا مَّا تَذَكَّرُوْنَ ۭ) اندکی پند می گیرید یعنی متذکر نمی شوید (تَنْزِیْلٌ) قرآن فرو فرستاده است (مِّنْ رَّبِّ الْعٰلَمِیْنَ ۝) از پروردگار عالمیان (وَلَوْ تَقَوَّلَ) و اگر افترا کند محمد چنانچه زعم شما است و بدروغ برند (عَلَیْنَا) بر ما (بَعْضَ الْاَقَاوِیْلِ ۝) بعضی سخنان مرا (لَاَخَذْنَا) هر آینه گیریم ما (مِنْهُ بِالْیَمِیْنِ ۙ) از او بقوت و توانائی (ثُمَّ لَقَطَعْنَا) پس ببریم (مِنْهُ الْوَتِیْنَ ۝) از رگ دل او را یعنی هلاک سازیم (فَمَا مِنْكُمْ) پس نیست از شما (مِّنْ اَحَدٍ) هیچکس یعنی هیچ تنی از شما (عَنْهُ حٰجِزِیْنَ ۝) از دفع کنندگان آن هلاک را (وَاِنَّهٗ) و بدرستیکه قرآن (لَتَذْكِرَةٌ) هر آینه پندی است (لِّلْمُتَّقِیْنَ ۝) مر پرهیزگاران را به ایشان بدان منتفع شوند (وَاِنَّا لَنَعْلَمُ) و بدرستیکه ما میدانیم (اَنَّ مِنْكُمْ) آنرا بعضی از شما (مُّكَذِّبِیْنَ ۝) تکذیب کنندگان مر قرآن را (وَاِنَّهٗ) و بدرستیکه قرآن (لَحَسْرَةٌ) هر آینه سبب حسرت است (عَلَی الْكٰفِرِیْنَ ۝) مر کافران را روز قیامت را که ثواب قرآن را

ع ٦

مشاهده کند و خود از ان محروم باشد (وَإِنَّهُ) و بدرستیکه کرآن (لَحَقُّ الْيَقِينِ ۝) درست است بیگمان یعنی یقین است که از نزد حق سبحانه منزل شده (فَسَبِّحْ) پس تسبیح گوی (بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ۝) بنام خداوندگار بزرگ خود یعنی تنزیه نمائی او را از صفات نامزا و بستائی بزرگ یاد کن او را

سورة المعارج مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي اربع واربعون آية

آورده اند که نظر بن حارث بردر مسجد الحرام ایستاده گفت خدایا اگر محمد حق است و آنچه او می گوید ۷
از نزدیک تو است پس توسنگی بباران بر سر ما یا ما را بعذاب الیم مبتلا کن آیت آمد که (سَأَلَ سَائِلٌ) ع
درخواست کرد خواننده (بِعَذَابٍ وَاقِعٍ لَّا) خدائی را که بودنی است (لِّلْكَافِرِينَ) برای کافران که قتل بدر
است در دنیا یا عذاب الیم در آخرت و گویند سائل ابو جهل بوده که گفت فاسقط علینا کسفا و قولی
آن است که حضرت پیغمبر صلعم درخواست و استعجال نمود بعذاب ایشان و بهر تقدیر (لَيْسَ لَهُ)
نیست مر آن عذاب را (دَافِعٌ لَّا) دفع کننده که باز دارد و آنرا (مِّنَ اللَّهِ) از جهت خدای جل اراده او لیه
بدان تعلق گرفته و مراد الله مدفوع نگردد پس در صفت الله می گوید که (ذِي الْمَعَارِجِ ۝) خداوند
درجهای بلند است یعنی طرفهای بهشت که برای دوستان خود مهیا کرده یا مساعدی که برای صعود کلمات
طیبات مقرر فرموده (تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ) بالا میروند فرشتگان (وَالرُّوحُ) و جبرئیل عم یا قومی که اعظم اند
از ملایکه (إِلَيْهِ) بسوی امر خدای یعنی بموضعی که خدای فرماید (فِي يَوْمٍ كَانَ) در روزی که هست (مِقْدَارُهُ)
اندازه او (خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ ۝) پنجاه هزار سال از سالهای دنیا یعنی یکی اگر از بنی آدم خواهد که سیر کند
در دنیا تا آنجا که محل امر ملایکه است و ایشان بیکروز می روند و او بدین مقدار سال تواند رفت
و ابن عباس رض فرموده که مراد روز قیامت است که بر کافران بدین درازی خواهد گذشت و گفته اند
در عرصه گاه قیامت پنجاه موطن و موقف خواهد بود و خلائق را در هر موقفی هزار سال بازدارند بیان
واقف در جواهر التفسیر باید دانست و در فتوحات آورده که هر اسمی را از اسمای الهی روزی است
خاص که تعلق بدو دارد و در قرآن دو روز از آنها مذکور است یوم الرب و ان یوما عند ربک کالف سنة
بما تعدون که هزار سال است یوم ذی المعارج که پنجاه هزار سال است و بیان ایام اسمای حسنی
ابدیه و سرمدیه در مقاوی این اوراق گنجید * مصرع * هر سخن وقتی و هر نکته مکانی دارد (فَاصْبِرْ)
پس شکیبائی کن بر تکذیب کافران (صَبْرًا جَمِيلًا ۝) شکیبائی کردن نیکو یعنی بی قلق و جزع و شکایت
(إِنَّهُمْ) بدرستیکه کافران (يَرَوْنَهُ) می بینند روز قیامت را (بَعِيدًا ۝) دور از امکان یعنی می گویند نیست

و تخواهد بود چنانچه در عرف می گویند که وقوع فلان کار دور است یعنی محال می نماید (وَنَرَاهُ) و ما می دانیم قیامت را (قَرِيبًا ط) نزدیک بوقوع (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ) روزی گردد آسمان (كَالْمُهْلِ ط) مانند قلعی گداخته یا مثل دردی زیت یعنی فلک بگداز د (وَتَكُونُ الْجِبَالُ) و کردد کوهها (كَالْعِهْنِ لا) مانند پشم رنگین زده شده یعنی سست شود و ریزه ریزه (وَلَا يَسْئَلُ حَمِيمٌ) و پرسیده نشود هیچ خویشی (حَمِيمًا) از گناه خویش خود یعنی هرکس را از گناه و کرد او سوال کنند (يُبَصَّرُونَهُمْ ط) بینا کرده شوند ایشان بخویشان خود یعنی هرکس خویش خود را شناسد و با حوال او بینا گردد و داند که هریک بعمل خود مواخذ اند (يَوَدُّ الْمُجْرِمُ) دوست دارد و آرزو برد کافر (لَوْ يَفْتَدِي) آنکه فدا دهد (مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ) از عذاب آن روز (بِبَنِيهِ لا) به پسران خود یعنی فدا کند بعوض خود پسران را که عزیزترین خانمان بودند بر نزدیکی تا ایشان عذاب شوند و او خلاص یابد (وَصَاحِبَتِهِ) و فدا دهد زن خود را که پیوسته او را دارا بوده (وَأَخِيهِ لا) و برادر خود را که هم پشت و مددگار او است (وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ لا) و خویشان خود را که حامی و داده اند او را در دنیا نزد خود یعنی پناه گاه او بوده اند (وَمَنْ فِي الْأَرْضِ) و دوست دارد که فدا دهد هر که در زمین است (جَمِيعًا لا) هر ایشان را یعنی هر خلایق را خواهد که فدا دهد (ثُمَّ يُنْجِيهِ لا) پس هر بندا و را آن فدا دادن (كَلَّا ط) حاش که نمی رهد از عذاب (إِنَّهَا) بدرستیکه آتش دوزخ که مجرم از وی فدا می دهد (لَظَى لا) زبانه ایست خالص (نَزَّاعَةً) کشنده است (لِّلشَّوَى ج) مردست و پای مشرکان یا پوست سر ایشان را از صد ساله ره دور است ساله را یعنی زبانه می زند کافر را بخود می کشد چنانچه مقناطیس آهن را جذب کند (تَدْعُوا) می خواند آتش یعنی می کشد یا زبانه او را می خواند و در معالم آورده که آتش بزبان فصیح بنام و لقب می خواند (مَنْ أَدْبَرَ وَتَوَلَّى لا) کسی را که پشت برحق کرده است و روی بگردانیده از فرمان الهی (وَجَمَعَ) و گرد کرده است مال دنیا را (فَأَوْعَى ط) پس در بار دان کرده نگاه داشته و حق خدای تعالی ادا نکرده (إِنَّ الْإِنْسَانَ) بدرستیکه آدمی (خُلِقَ) آفریده شده است (هَلُوعًا لا) حریص بر جمع مال فانی و بخیل از ادای حقوق ربانی و لباب از مناهی تقاضا می کند که هلوع چه باشد پس گوید که هرگاه که بدو رنجی رسد بیتابی کند و چون بنعمتی رسد بخل ورزد و منع کند یعنی همواره حریص آن را می خورد و آب هفت دریا را می آشامد و در گرما و سرما صبر ندارد و هر شب و اندیشه آن است که فردا چه خواهم خورد پس حق سبحانه و تعالی آدمی را در بی صبری و اندیشه روزی بدین دابه تشبیه می کند

* نظم *

* جانوری را کہ بجز آدمی است * معدہ چو پر شد عشق بی غمی است *
* آدمی است آنکہ بہ سیری بود * بر سر سیری غم روزی خورد *
* خورد ہر عمر ز بیش و ز کم * روزی ہر روزہ ز خان کرم *
* وز رہ حرص دوا ملش ہم چنان * ہیچ غمی نیست بجز کار نان *

(إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ) چون برسد او را ضرری مانند فقر و مرض (جَزُوعًا ۞) جزع کننده باشد و لربا دز نده (وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ) و چون برسد او را بهنگی مثل صحت و توانگری (مَنُوعًا ۞) منع کننده باشد نفس خود را از طاعت و مال از نفقه در راه حق او همه آدمیان بدین سوال مخلوق شده اند (إِلَّا الْمُصَلِّينَ ۞) مگر نماز گزارندگان (الَّذِينَ هُمْ) آنانکه ایشان (عَلَىٰ صَلَاتِهِمْ) بر نماز خود (دَائِمُونَ ۞) پیوستگانند یعنی بهیچ شغلی از ان باز نمانند و گفته اند در وقت ادای صلوت ساکن اند و چپ و راست التفات نمی نمایند (وَالَّذِينَ فِي أَمْوَالِهِمْ) و آنانکه در مالهای ایشان (حَقٌّ مَعْلُومٌ ۞) حقی است دانسته مثل زکوة مقدره و صدقات موظفه (لِلسَّائِلِ) برای درویش خواهنده (وَالْمَحْرُومِ ۞) و برای محتاجی که نخواهد (وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ) و آنانکه تصدیق کرده اند (بِيَوْمِ الدِّينِ ۞) بوقوع روز جزا و نشانه تصدیق قیامت استعمال است بطاعات و عبادات (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ) از عذاب آفریدگار خویش (مُشْفِقُونَ ۞) ترسانند و علامت ترس الهی اجتناب است از مناهی و ملاهی (إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ) بدرستیکه عذاب پروردگار ایشان (غَيْرُ مَأْمُونٍ ۞) مامون نیست یعنی از ان ایمن نتواند بود کہ البته بعاصیان خواهد رسید (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (لِفُرُوجِهِمْ) مر فرجهای خود را (حَافِظُونَ ۞) نگاهدارندگانند (إِلَّا عَلَىٰ أَزْوَاجِهِمْ) مگر بر زنان خود (أَوْ مَا مَلَكَتْ) یا بر آنکه مالک شده است (أَيْمَانُهُمْ) دستهای ایشان ایشان را یعنی کنیزکان که بر ملک الیمین در ایشان تصرف توان کرد (فَإِنَّهُمْ) پس بدرستیکه ایشان (غَيْرُ مَلُومِينَ ۞) ملامت کردگان نیست بترک حفظ فروج نسبت بزنان و کنیزان خود (فَمَنِ ابْتَغَىٰ) پس هر که طلب کند و بخواهد (وَرَاءَ ذَٰلِكَ) جز این که گفته شد (فَأُولَٰئِكَ) پس آن گروه (هُمُ الْعَادُونَ ۞) ایشان از حد در گذرندگانند از وطی ذکران و بهایم و بقول بعضی استمنا بالید نیز داخل اعتداست (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (لِأَمَانَاتِهِمْ) مر امانتهای خود را (وَعَهْدِهِمْ) و پیمانهای خویش را (رَاعُونَ ۞) رعایت کنندگان اند و خواه امانت خواه نیان آفریدگار و آفریدگان که همه بگاه داشتنی است بملاحظهٔ امانت گزاری و وفاداری دران فروگذاشتی نتیجه

* بیت * * اگر می باید از آتش امانت * * فرو گذار قانون امانت *
* بهر عهدی که می بندی وفا کن * * رسوم حق گذار پاس آن کن *

(وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (بِشَهَادَاتِهِمْ) بگواهی خود (قَائِمُونَ) ایستادگانند یا اقامت شهادت می کنند در آنچه می دانند از حقوق عباد الله وحفظ شهادت را به جمع می خواند جهت نوع اقسام آن (وَالَّذِينَ هُمْ) و آنانکه ایشان (عَلَى صَلَاتِهِمْ) بر نماز خویش (يُحَافِظُونَ ۝) محافظت می کنند یعنی باداب وشرائط آن دوام می نمایند وتکرار ذکر صلوات ورمضتیح ومختتم این آیات ولیال فضل وشرف این عبادت است بر سایر عبادات وگفته اند دوام تعلق به فریض دارد و بمحافظت بنوافل (أُولَٰئِكَ) آن کردگه بدین صفتها موصوف اند (فِي جَنَّاتٍ) در بوستانهای اند روز قیامت (مُكْرَمُونَ ۝) گرامی شدگان بثواب ابدی وجزای سرمدی بعد از نزول این آیت مشرکان گرد آگرد حضرت رسول الله عم حلقه زدند واستهزا کنان گفتند اگر اصحاب محمد طمع میدارند بوستانهای حسی را مانیز طمع میداریم که پیش از ایشان بایم آیت آمد که (فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا) پس چیست وچه بوده است مر آنانکه نگرویدند واز این صفتها که مذکور شد بی بهره مانند (قِبَلَكَ) بسوی تو (مُهْطِعِينَ ۝) شتابندگانند (عَنِ الْيَمِينِ) از جانب راست (وَعَنِ الشِّمَالِ) واز طرف چپ (عِزِينَ ۝) گروه گروه حلقه زدگان (أَيَطْمَعُ) آیا طمع دارد (كُلُّ امْرِئٍ) هر مردی (مِنْهُمْ) از ایشان (أَنْ يُدْخَلَ) آنکه درآورده شود بامومنان (جَنَّةَ نَعِيمٍ ۝) در بوستان بانعمت یعنی مشرکان را دا عیه آن است که بر نعمت بی لقد ایمان ایشان را در چهار بازار رضات جنات دخل دهند (كَلَّا) نه این چنین است وکافران را در بهشت راه نیست (إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ) بدرستیکه ما آفریده ایم ایشان را (مِمَّا يَعْلَمُونَ ۝) از آنچه می دانند یعنی نطفه آلوده که آن را بهیچ نوع با عالم قدس مناسبتی نیست پس اگر کسی از لوث کدورات صافی نگردد و با خلاق ملکی متخلق نشود استعداد دخول جنت نخواهد داشت (فَلَا) پس نه چنان است که کفار می گویند (أُقْسِمُ) سوگند می خورم (بِرَبِّ الْمَشَارِقِ) بآفریدگار مشرقها که آفتاب دارد در سالی که در هر روز از نقطه دیگر طلوع می نماید (وَالْمَغَارِبِ) وبخداوند مغربها که آفتاب را هست وبهر روز بنقطه دیگر غروب می کند وگفته اند مراد مشارق ومغارب نجوم است چه هریک از ایشان را محل شرق وغرب از دائره افق نقطه دیگر است وبر هر تقدیر حق سبحانه قسم یاد می کند (إِنَّا لَقَادِرُونَ ۝) بدرستیکه ما توانائیم (عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ) بر آنکه بدل کنیم یعنی این مشرکان را باملاک تازیم وبدل

آدیم از ایشان خلق (خَيْرًا مِّنْهُمْ ط) بهتر از ایشان و فرمان بردارتر (وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ ۝) و نیستیم ما مسبوق شدگان یعنی کسی بر ما پیشی نتواند گرفت اگر اراده امری کنیم ما را مغلوب نتواند ساخت در اظهار آن (فَذَرْهُمْ) پس دست بدار ایشانرا (يَخُوضُوا) تا شروع کنند در باطلها (وَيَلْعَبُوا) و بازی مشغول شوند در دنیا (حَتَّىٰ يُلَاقُوا) تا وقتیکه ملاقات کنند (يَوْمَهُمُ) روز خود را (الَّذِي يُوعَدُونَ ۝) آن روزی که وعده داده شده اند بدان روز که بدر است یا قیامت تمام این آیت بآیت قتال رقم نسخ یافته (يَوْمَ يَخْرُجُونَ) روزی که بیرون آیند ایشان (مِنَ الْأَجْدَاثِ) از گورها (سِرَاعًا) شتابندگان باجابت دعوت اسرافیل ع (كَأَنَّهُمْ) گویا که ایشان (إِلَىٰ نُصُبٍ) بسوی علمی که برپا کرده (يُوفِضُونَ ۝) می شتابند چنانچه سپاه براگنده که علم خود قایم بیند و بجانب وی شتاب کنند (خَاشِعَةً) فرو تن و ذلیل (أَبْصَارُهُمْ) دیدهای ایشان یعنی خداوندان دیدهای سر در پیش افگنده (تَرْهَقُهُمْ) بپوشد ایشان را یعنی فرو گیرد آن را (ذِلَّةٌ ط) خواری و نگونساری (ذَٰلِكَ) این است (الْيَوْمُ الَّذِي) آن روزی که در دنیا (كَانُوا يُوعَدُونَ ۝) بودند که بدان ایشان وعده کرده می شدند

سورة النوح مكية وهي (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝) ثمان وعشرون آية

(إِنَّا أَرْسَلْنَا نُوحًا) بدرستیکه ما فرستادیم نوح را ع (إِلَىٰ قَوْمِهِ) بسوی گروه او از آل قابیل (أَنْ أَنْذِرْ) بآنکه بیم کن (قَوْمَكَ) گروه خود را (مِن قَبْلِ أَن يَأْتِيَهُمْ) پیش از آنکه بیاید بدیشان (عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝) عذابی دردناک که طوفان است یا عذاب آخرت (قَالَ) گفت نوح ع (يَا قَوْمِ) ای گروه من (إِنِّي لَكُمْ نَذِيرٌ) بدرستیکه من شما را بیم کننده ام (مُّبِينٌ ط) آشکارا است بیم کردن من می رسانم بشما (أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ) آنکه بپرستید خدای را بیگانگی (وَاتَّقُوهُ) بترسید از عقوبت او یا بپرهیزید از نافرمانی او (وَأَطِيعُونِ) و فرمان برید مرا در هرچه فرمایم و نهی کنم (يَغْفِرْ لَكُم) تا بیامرزد خدا مر شما را (مِّن ذُنُوبِكُمْ) بعضی از گناهان شما که قبل از اسلام مرتکب آن شده باشید (وَيُؤَخِّرْكُمْ) و باز پس دارد شما را از عقوبت و هلاکت یعنی زنده دارد شما را (إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ط) تا وقتیکه نام برده که مدت زندگانی است منقضی شود (إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ) بدرستیکه مدتی که خدای تعالی تقدیر کرده (إِذَا جَاءَ) چون بیاید بروجهی که مقدر و مقرر فرموده (لَا يُؤَخَّرُ ط) باز پس افگنده نشود و صاحب آن اجل را مهلت نبود * رباعي *

* روزی که اجل در آید از پیش و پست * * شک نیست که مهلت ندهد یک نفست *
* یاری نرسد دران دم از هیچ کست * * بر باد شود جمله هوا و هوست *

(لَوْ كُنْتُمْ) اگر هستید شما که بفکر و نظر (تَعْلَمُونَ ؟) بدانید چیزی را بدانستن این را بدانید که دراجل تأخیر و امهال نیست القصه نوح ع بفرمان الهی نهصد و پنجاه سال قوم خود را دعوت کرد و ایشان سرکشی نمودند و عناد ورزیدند در آزار و ایذای او فوق الحد کوشیدند و به تقصیر از خود راضی نبودند تا وقتیکه نوح ع بتنگ آمد (قَالَ رَبِّ) گفت ای پروردگار من (إِنِّي دَعَوْتُ قَوْمِي) بدرستیکه من خواندم قوم خود را بطاعت و عبادت تو (لَيْلًا وَنَهَارًا ؟) شب و روز یعنی پیوسته دعوت کردم (فَلَمْ يَزِدْهُمْ) پس نیفزود ایشان را (دُعَائِي) خواندن و دعوت کردن من (إِلَّا فِرَارًا ؟) مگر گریختن و رمیدن از ایمان و طاعت (وَإِنِّي) و بدرستیکه من (كُلَّمَا دَعَوْتُهُمْ) هرگاه که بخواندم ایشان را بتوحید و عبادت (لِتَغْفِرَ لَهُمْ) تا تو بیامرزی مر ایشان را بسبب قبول آن (جَعَلُوا) در آوردند (أَصَابِعَهُمْ) انگشتهای خود را (فِي آذَانِهِمْ) در گوشهای خود در گذر سامع را از استماع دعوت ببستند (وَاسْتَغْشَوْا) و بمبالغه در پوشیدند (ثِيَابَهُمْ) جامهای خود را تا مرا نه بینند (وَأَصَرُّوا) و ایستادند بر کفر و معصیت (وَاسْتَكْبَرُوا) و سرکشی کردند از متابعت من (اسْتِكْبَارًا ؟) سرکشی کردنی بزرگ (ثُمَّ إِنِّي) پس بدرستیکه من با وجود اصرار و استکبار (دَعَوْتُهُمْ) دعوت کردم ایشان را (جِهَارًا ؟) آشکارا در محافل ایشان (ثُمَّ إِنِّي) پس بتحقیق که من (أَعْلَنْتُ لَهُمْ) آشکارا کردم مر بعضی از ایشان را یعنی بآشکارا آواز برداشتم و تکرار کردم دعوت را (وَأَسْرَرْتُ لَهُمْ) و براز نیز گفتم مر بعضی دیگر را از ایشان (إِسْرَارًا ؟) راز گفتنی یعنی بهر دو که توانستم طریق دعوت فروگذاشتم و در مجالس و خلوات بسر و علانیه ایشانرا بحق خواندم و چون قهاری تو باران از ایشان باز گرفت و زبان ایشان را عقیم ساخت و ایشان رجوع من کردند (فَقُلْتُ اسْتَغْفِرُوا) پس گفتم آمرزش طلبید (رَبَّكُمْ) از پروردگار خود یعنی توبه کنید از کفر (إِنَّهُ كَانَ) بدرستیکه خدای هست (غَفَّارًا ؟) آمرزنده توبه کنندگان و چون شما توبه کنید (يُرْسِلِ السَّمَاءَ) بفرستد ابر را (عَلَيْكُمْ) بر شما (مِدْرَارًا ؟) باریدنی بی در پی (وَيُمْدِدْكُمْ) و مدد دهد شما را (بِأَمْوَالٍ) بمالها (وَبَنِينَ) و پسران یعنی بسیار گرداند اموال و اولاد شما را (وَيَجْعَلْ لَكُمْ) و بدهد مر شما را (جَنَّاتٍ) بوستانهای شتی بر میوه (وَيَجْعَلْ لَكُمْ) و بدهد مر شما را (أَنْهَارًا ؟) جویهای آب (مَا لَكُمْ لَا تَرْجُونَ) چیست شما را که امید ندارید یعنی نمی شناسید (لِلَّهِ) مر خدای را (وَقَارًا ؟) بعظمت و بزرگواری مراد آن است که اعتماد نمی کنید بزرگی او را تا بترسید از نافرمانی او یا چیست که از عظمت و قهاری او نمی ترسید (وَقَدْ خَلَقَكُمْ) و حال آنکه بیافریده است شما را (أَطْوَارًا ؟) گونه گونه مختلف در خلق

وطبق یا از طور لطف بعانه برده و از آنجا بمضغه تا آخر و این دلیل است بر قدرت کامل و حکمت شامل (اَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ) آیا نمی بینید که چگونه (خَلَقَ اللّٰهُ) بیافرید خدای (سَبْعَ سَمٰوَاتٍ) هفت آسمان را (طِبَاقًا) طبقه بالای طبقه (وَّجَعَلَ الْقَمَرَ) و گردانید ماه را (فِيْهِنَّ) در یکی از ایشان (نُوْرًا) روشنی و در بعضی تفاضل هست که جرم قمر در آسمان دنیا است و نور وی می تابد در آسمان ها چنانچه بر زمین می تابد و آنها را روشن می سازد (وَجَعَلَ الشَّمْسَ) و گردانید آفتاب را (سِرَاجًا) چراغ اهل زمین تا چنانچه چراغ ظلمت را از حوالی خود میراند آفتاب تیرگی شب را از عرصهٔ زمین محو می گرداند و حضرت رسول الله عم بحهت آن چراغ گفت که نوری از تاریکی کفر و نفاق را از عرصهٔ عالم زایل گردانید

* نظم *

* چراغ وجسم دل چشم و چراغ جان رسول الله * که شمع ملت است از پرتو احکام او روشن *
* درین ظلمت سراگر نه چراغ افروختی شرعش * کجا کس را خلاصی بودی از تاریکی طغیان *

(وَاللّٰهُ اَنْۢبَتَكُمْ) و خدای بر رویانید شما را یعنی بمثال وجود پدر شما آدم عم را (مِّنَ الْاَرْضِ) از زمین بر ست یعنی آدم عم از خاک (نَبَاتًا) راستی و چون پدر ما را از خاک آفرید پس ما نیز از خاک مخلوق باشیم (ثُمَّ يُعِيْدُكُمْ) پس باز خواهد برد شما را (فِيْهَا) در زمین یعنی بعد از موت بقبر در آرد (وَيُخْرِجُكُمْ) و بیرون آرد شما را از قبر (اِخْرَاجًا) بیرون آوردنی از برای حساب و جزا (وَاللّٰهُ جَعَلَ) و خدای گردانید (لَكُمُ الْاَرْضَ) برای شما زمین را (بِسَاطًا) مانند فرشی گسترده که آرام گرفتن در رو در رفتن بروشید (لِّتَسْلُكُوْا) تا می روید (مِنْهَا) از زمین (سُبُلًا فِجَاجًا) براههای گشاده بعد ازین مواعظ و نصایح عوام قوم نوح عم متامل شدند و خواص در دعای ایشان را اضلال و اغوا نمودند تا از آنچه بودند متر و جفاکار تر گشته در عصیان و عناد افزودند (قَالَ نُوْحٌ) گفت نوح عم بعد از مشاهدهٔ ایحال که (رَبِّ اِنَّهُمْ) ای پروردگار من بدرستیکه ایشان یعنی عامهٔ امت من (عَصَوْنِيْ) عاصی شدند در من (وَاتَّبَعُوْا) و پیروی کردند (مَنْ لَّمْ يَزِدْهُ) آن را که زیاده نکرد مر او را (مَالُهٗ وَوَلَدُهٗ) مال و فرزند او (اِلَّا خَسَارًا) مگر زیان کاری و گمراهی یعنی زمان مرو نه بردند و متابعت کردند مهتران خود را که سرور بودند بمال و فرزند (وَمَكَرُوْا) و مکر کردند بزرگان قوم (مَكْرًا كُبَّارًا) مکری بزرگ که بآن سفلهٔ و نادانی را بجیله بجانب خود کشیدند بتن بر اذای من تحریص کردند (وَقَالُوْا لَا تَذَرُنَّ) و گفتند دست باز مدارید (اٰلِهَتَكُمْ) از عبادت خدایان خود (وَلَا تَذَرُنَّ) و مگذارید (وَدًّا) بت ود را و آن صنمی بود بر صورت مردی ساخته (وَّلَا سُوَاعًا) و نه سواع را و آن بت بصورت زنی بوده

(وَلَا يَغُوثَ) و نه يغوث را و آن بتی بصورتی شیر بود (وَيَعُوقَ) و نه يعوق را و آن بتی بصورت اسپی بود (وَنَسْرًا ۚ) و نه نسر را و آن بتی بصورت کرگسی بود و اینها اشهر آن است که آنها آسامی پنج مرد صالح بوده که میان آدم و نوح عم بودند و مردم بدیشان اعتقادی تمام داشتند و بعد از مرگ ایشان بصورت ایشان از چوب و سنگ پیکرها ساختند و تعظیم آن می نمودند و امروز زمان بپرستش آن مشغول شدند و بعد از طوفان ابلیس لعین آن بتان را بیرون آورد و عرب را بپرستش ایشان فرمود و قبیلهٔ بنی کلب و دوراد اشتند دومة الجندل و سواع در قبیلهٔ هذیل بود بر ساحل بحر ینبوث را مذحج و بنی خطیف و بنی مراد اختیار کردند و یعوق در میان همدان افتاد و نسر حمیر بود اهل حمیر بود و آل ذی الکلاع

* بیت *

* کافران از بت بی جان چه تمتع دارند * * باری آن بت به پرستید که جانی دارد *

القصه نوح علی نبینا عم باحق سبحانه مناجات کرد که خدایا آکابر قوم اصاغر را گفتند که دست از بین بتان مدارید (وَقَدْ أَضَلُّوا) و حال آن است که گمراه کردند و روسای قوم بابین بتان (كَثِيرًا ۖ) بسیاری را از فعله و اولی (وَلَا تَزِدِ الظَّالِمِينَ) و میفزای بار خدایا مر ستمکاران را (إِلَّا ضَلَالًا ۚ) مگر هلاکت و عذاب (مِّمَّا خَطِيئَاتِهِمْ) از برای گناهان (أُغْرِقُوا) غرق شدند بطوفان (فَأُدْخِلُوا نَارًا ۖ) پس در آورده شدند بآتشی یعنی روح و گفته اند در آخرت (فَلَمْ يَجِدُوا لَهُم) پس نیافتند برای خود از اینها که بخدای گرفته بودند (مِّن دُونِ اللَّهِ) بجز خدای (أَنصَارًا ۚ) یاران که عذاب طوفان از ایشان باز دارد آورده اند که حق سبحانه حضرت نوح را اعم خبر داد که دیگر از قوم تو کسی ایمان نخواهد آورد و از ایشان فرزندی که ایمان آرد هم متولد نخواهد شد پس نوح عم مناجات کرد (وَقَالَ نُوحٌ رَّبِّ) و گفت نوح عم ای آفریدگار من (لَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ) مگذار بر روی زمین (مِنَ الْكَافِرِينَ) از کافران (دَيَّارًا ۚ) دور کننده یعنی کسی که آید و رود مراد هلاک عام است یعنی هیچ کافران را زنده مگذار (إِنَّكَ إِن تَذَرْهُمْ) بدرستیکه اگر تو بگذاری ایشان را (يُضِلُّوا عِبَادَكَ) گمراه کنند بندگان ترا یعنی خواهند که مومنان را اضلال نمایند و گمراه کنند (وَلَا يَلِدُوا) و نزایند (إِلَّا فَاجِرًا) گر فجور کننده (كَفَّارًا ۚ) ناسپاسی یعنی چون بالغ شوند فاجر و کافر و غال باشند (رَبِّ اغْفِرْ لِي) ای پروردگار من بیامرز مرا (وَلِوَالِدَيَّ) و مر پدر و مادر مرا والد نوح عم ملک بن متوسلخ بود و مادر شر باشهر اقوال شمخا بنت انوش و هردو مومن بوده اند لابحرم درخواست نمود که ایشان را بیامرزد (وَلِمَن دَخَلَ) و مر کسی را که در آید

ع ۹

(بَيْتِيَ) بخانه و منزل یا بکشتی یا بمسجد من (مُؤْمِنًا) در حالیکه مومن باشد (وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ط) و پیامبر مردان و زنان گرویده را که باشند تا قیامت و گفته اند مراد این است هر که مانند ازان عباس رض منقول است که هم چنانچه دعای نوح ع در بارهٔ کافران مستجاب شد در شان اهل ایمان نیز بعز اجابت رسیده و دیگر دعا فرمود که (وَلَا تَزِدِ الظّٰلِمِينَ) و مینزای مرستمگاران را یعنی کافران را (اِلَّا تَبَارًا ۝) گمراهی و هلاکی بسختی نعوذ باللہ من ذلک

سورة الجن مكية وهي بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ ثمان وعشرون آية

قبل ازین مذکور شد در سورهٔ احقاف که گروهی از جن در بطن نخله بملازمت حضرت رسالت پناه ﷺ رسیده و استماع قرآن نموده ایمان آوردند مادر دی گوید که آن حضرت ﷺ سورهٔ الرحمن می خواند و ایشان خاموش بودند یا هفت تن حمه از اهل نجران و چار از نصیبین و صاحب کشاف آورده که از شصت یمان بودند و ایشان اعظم و اکبر قبائل جن اند و عامهٔ شکر ابلیس از ایشان است و آن کرده که ایمان آورده بودند بمیان قوم خود رفته انواع سخنان گفتند و حق سبحانه درین سوره ازان خبر داد که (قُلْ) بگو ای محمد (اُوْحِيَ اِلَيَّ) وحی کرده شد بمن (اَنَّهُ اسْتَمَعَ) آنکه شنیدند قرآن را در بطن نخله (نَفَرٌ) گروهی که از ده کمتر و از سه بیشتر بودند (مِنَ الْجِنِّ) از گروه جن (فَقَالُوْا) پس گفتند چون بمیان قوم رفتند که ای قوم (اِنَّا سَمِعْنَا) بدرستیکه ما شنودیم (قُرْاٰنًا عَجَبًا ۝) قرآنی شگفت یعنی چیزی عجب که با کلام بشر نماند و سببی برانشای مثل آن قدرت ندارد و (يَهْدِيْ) راه می نماید (اِلَى الرُّشْدِ) براصلی و صواب و صلاح دین و دنیا (فَاٰمَنَّا) پس گرویدیم (بِهٖ ط) بآن (وَلَنْ نُّشْرِكَ) و هرگز شرک نیاریم و انباز نگیریم (بِرَبِّنَا) بپروردگار خود (اَحَدًا ۝) یکی را از اصنام و اباطل و غیر آن چنانچه پیشتر شرک می آوردیم (وَّاَنَّهُ تَعَالٰى) و بدرستیکه بزرگ است (جَدُّ رَبِّنَا) ملک آفریدگار ما یا برتر است عظمت و جلال او از مجانست بامخلوقات (مَا اتَّخَذَ) فرانگرفت (صَاحِبَةً) زنی و اچنانچه بعضی از زنی ملیح گویند (وَلَا وَلَدًا ۝) و نه فرزندی چنانچه یهود و نصاری در عزیر و عیسی ع اعتقاد کنند (وَّاَنَّهُ كَانَ يَقُوْلُ) و بدرستیکه هست که می گوید (سَفِيْهُنَا) جاهل و نادان ما یعنی ابلیس (عَلَى اللّٰهِ) برخدای (شَطَطًا ۝) سخنی دور از نسبت صاحبه و ولد است بوی (وَّاَنَّا ظَنَنَّا) و ما پنداشتیم (اَنْ لَّنْ تَقُوْلَ الْاِنْسُ) آنکه نگویند آدمیان (وَالْجِنُّ) و جنیان (عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا ۝) برخدای دروغی لاجرم هرچه سفیه ما می گفت باور می کردیم چون قرآن شنیدیم که وی دروغ برخدای می بست (وَّاَنَّهُ كَانَ) و بدرستیکه بود (رِجَالٌ مِّنَ الْاِنْسِ) مردان از آدمیان

ع ۱۰ نظما

که در بعضی اکنه (یَعُوذُونَ) پناه گرفتندی (بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ) بمردان از جنیان و آن جنیان بوده که چون کسی به بیابان هولناک رسیدی گفتی پناه می برم بسید این وادی از شر سفیهای قوم و اعتقاد او آن بود که بدان استعاذه آن شخص سالم و مامون بماند و اهل مکه دو موطن تا یاد گفتندی اعوذ بجز یفته بن بدر من شر جن هذا الوادی (فَزَادُوهُمْ) پس بیفزودند آدمیان مر جنیانرا بسبب این استعاذه (رَهَقًا) کبر و سرکشی و جهل ناگفتنی که بزرگی ما بمر نه است که آدمیان ما پناه می جویند (وَأَنَّهُمْ) و بدرستیکه آدمیان یعنی کفار ایشان (ظَنُّوا) گمان بردند (كَمَا ظَنَنتُمْ) چنانکه شما گمان بردید ای جن (أَن لَّن يَبْعَثَ اللَّهُ) آنکه نه برانگیزاند خدای (أَحَدًا) یکی را از مردگان برای حساب و جزا (وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ) و بدرستیکه ما مس کردیم آسمان را برای استراق سمع بالا رفتیم و خواستیم که بوی در آییم (فَوَجَدْنَاهَا) پس یافتیم آسمان را (مُلِئَتْ) پر کرده شده (حَرَسًا شَدِيدًا) از پاسبانان توانای محکم یعنی ملایکه که بحرس جن نامزد شده اند (وَشُهُبًا) و آن ستارگان آتش فشان که بجهت رجم دیوان متعین گشته (وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ) و بدرستیکه ما بودیم که می نشستیم (مِنْهَا) از آسمان (مَقَاعِدَ) در نشستگاهها (لِلسَّمْعِ ط) برای شنیدن اخبار آسمانی یعنی قبل از بعثت پیغمبر ع بر آسمان می رفتیم و در مقاعد خالی از حرس و شهب می نشستیم (فَمَن يَسْتَمِعِ الْآنَ) پس هر که از جن طلب شنیدن می کند اکنون (يَجِدْ) بر می یابد (لَهُ) برای خود (شِهَابًا) ستاره روشن و آتش مار (رَّصَدًا لا) نگاهدارنده و مترصد ایستاده یعنی برای سوختن وی (وَأَنَّا لَا نَدْرِي) و بدرستیکه ما نمی دانیم (أَشَرٌّ أُرِيدَ) آیا بدی خواسته شده است از خواست آسمان و باز داشتن ما از ان (بِمَن فِي الْأَرْضِ) بر کسانیکه در زمین اند از آدمیان (أَمْ أَرَادَ بِهِمْ) یا خواسته است بدیشان (رَبُّهُمْ) آفریدگار ایشان (رَشَدًا لا) نیکی و صلاحی (وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ) و بدرستیکه از جنس ما شایستگان هستند یعنی مومنان نیکوکار سابق در خیر (وَمِنَّا دُونَ ذَٰلِكَ ط) و از ما فروتر از این هستند یعنی میانه روان در خیر و شر (كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا لا) و ما هستیم خداوندان طریقتها مذهب های متفرقه و مختلفه در معالم از حسن بصری رح نقل کرده که چنانچه در میان انس اهل مذاهب مختلفه هستند چون قدریه و مرجیه و رفضه و غیرایشان در میان جن نیز هستند (وَأَنَّا ظَنَنَّا) و بدرستیکه ما دانستیم (أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ) آنکه عاجز نمی توانیم ساخت خدای را هرجا که باشیم (فِي الْأَرْضِ) در زمین یعنی اگر بما کاری خواهد ما او را در ان عاجز نمی توانیم کرد و بواسطهٔ سکون و ثبات در مقام خود برای مقاومت (وَلَن نُّعْجِزَهُ) و عاجز نمی سازد و برا (هَرَبًا لا) از روی گریختن باطراف

آفاق یا حوالی کوه قاف (وَأَنَّا) و بدرستیکه ما (لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَى) آن هنگام که شنودیم قرآن را که سبب هدایت عالمیان است (آمَنَّا بِهِ ط) گرویدیم بوی یا بآن کس که از وی شنودیم یعنی حضرت پیغمبر ما و مقرر است که هیچ پیغمبر بجن مبعوث نبوده الا حضرت ما که انس و جن را بدعوت او قرار سیده است دخوان تبلیغ او در نظر خاص و عام کشیده * نظم *

* داخل اندر دعوت او جن و انس * تا قیامت امتش هر نوع و جنس *

* او است سلطان و طفیل او بهر * * او است شاهنشاه و خیل او بهر *

(فَمَنْ يُؤْمِنْ) پس هر که بگرود (بِرَبِّهِ) بآفریدگار خود (فَلَا يَخَافُ) پس او نترسد (بَخْسًا) از نقصان و جزای وی (وَلَا رَهَقًا ع) و نه از ستم برود نه از رسیدن عیب بدو (وَأَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُونَ) و بدرستیکه از بعضی نوع ما مسلمانانند گرویده به پیغمبر ما و متدین بدین اسلام (وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ ط) و از ما بعضی از گرانند برخود که شرک آرنده و فرمان حق نبرند (فَمَنْ أَسْلَمَ) پس هر که گردن نهد امر خدای را همچنان که ما گردن نهاده ایم (فَأُولَئِكَ) پس آن گروه گردن نهادگان (تَحَرَّوْا) قصد کرده اند (رَشَدًا ه) راه راست را و ازان راه به مقصد خواهند رسید (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ) و اما ستمگاران که نگرویدند بحق (فَكَانُوا) پس باشند (لِجَهَنَّمَ) مر آتش دوزخ را (حَطَبًا ج) هیزم که بدیشان افروخته شود چنانچه بکفار آتش افروخته می شود (وَأَنْ لَوِ اسْتَقَامُوا) و دیگر وحی کرده اند بمن که اگر مستقیم شوند اهل مکه (عَلَى الطَّرِيقَةِ) بر راه راست یعنی ایمان آرند (لَأَسْقَيْنَاهُمْ) هر آینه بدهیم ایشان را (مَاءً غَدَقًا ج) آبی بسیار بعد از قحط و تنگ سالی یعنی روزی بر ایشان فراخ گردانیم یا اگر جن باسلام آیند تمامت درزند ایشان را نعمت بسیار ارزانی داریم یعنی از وعید آخرت امان دهیم و این بزرگتر و بسیارتر نعمت است و جمعی عام گرفته اند یعنی اگر جن و انس مستقیم باشند بر اسلام ایشان را بسعت معیشت سرفراز گردانیم (لِنَفْتِنَهُمْ) تا بیازمائیم ایشان را (فِيهِ ط) در ان زندگانی که بوظائف شکر آن نعمت چگونه قیام نمایند (وَمَنْ يُعْرِضْ) و هر که این اعراض کند (عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِ) از یاد کردن نعمت پروردگار خود و سپاس داری نکند (يَسْلُكْهُ) در آرد او را خدای (عَذَابًا صَعَدًا ه) در عذابی سخت که فرح و راحت در نرود (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ) و دیگر وحی بمن آمد که مسجدها (لِلَّهِ) مر خدای راست و خاص است بدو (فَلَا تَدْعُوا) پس مخوانید در ان (مَعَ اللَّهِ) با خدای (أَحَدًا ل) یکی را چنانچه یهود و نصاری در کنایس و صوامع خود عزیر و مسیح علیهما السلام را با الوهیت یاد می کنند چنانچه

مشرکان در حوالی بیت الحرام می گویند لبیک لا شریک لک الا شریک هو لک و گفته اند مراد
ازین مساجد تمام روی زمین است که مسجد حضرت سید المرسلین است لقوله ع جعلت لی الارض
مسجدا وطهورا پس در هیچ بقعه وقطعه از زمین با یاد خدای یاد دیگری نیکو نباشد * رباعي *

* دل را بجز از یاد خدای ش دمکن * * با یاد وی از کسی دگر یاد مکن *
* دل حاجت کعبه است ویران مگذار * * وآنرا بجز از یاد وی آباد مکن *

(وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ) و بدرستیکه آن هنگام که برخاست (عَبْدُ اللّٰهِ) بندهٔ خدای یعنی محمد ع در باطن نخله
(يَدْعُوهُ) می خواند خدای را نماز می گزارد و چون قرأت او می شنودند (كَادُوا يَكُونُونَ) نزدیک بود
که باشند جن (عَلَيْهِ لِبَدًا ۝) بروی چسپندگان از غایت شوق و ازدحام و آنکه حق سبحانه پیغمبر خود را
عبد الله گفته نکته ای بسیار است و در آثار آمده است که آن حضرت ع را هیچ نام ازین خوشتر نیامده
چه شرط عبادت وعبودیت بروجهی که آن حضرت ع قیام نموده هیچ کس را قدرت اقامت
بران نبوده لاجرم در وقت عروج آن حضرت ع بر منازل ملکی باین اسم مذکور شد که سبحان الذی
اسری بعبده و بهنگام نزول قرآن از مدارج فلکی او را بهمین نام یاد می کند که تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده

* نظم * * ای بنده شعر بندگی دوست * * کز جملهٔ بندگان گزین اوست *
* دادند ز بندگیش راهی * * کان راه ندیده هیچ شاهی *

گفتار که مرآن حضرت ع را گفتند عجب کاری در پیش گرفته و در بزرگ مهلکه شروع نموده
ازین هم برگرد و ازین امر رجوع کن تا ترا پناه دهیم و حمایت کنیم آیت آمد که (قُلْ) بگو با مشرکان ع ۱۱
که بهرحال که هست (إِنَّمَا أَدْعُوا) جز این نیست که می خوانم یعنی می پرستم (رَبِّي) پروردگار خود را
(وَلَا أُشْرِكُ بِهِ) و انباز نمی گیرم بدو (أَحَدًا ۝) هیچ یکی را (قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ) بگو بدرستیکه من مالک
نیستم (لَكُمْ) برای شما (ضَرًّا) دفع ضرری را (وَلَا رَشَدًا ۝) و نه بدان خیر و صلاح یعنی من بنده ام
و کار بنده پرستش پروردگار است (قُلْ إِنِّي) بگو بدرستیکه من (لَنْ يُجِيرَنِي) زنهار ندهد مرا و در پناه
نگیرد (مِنَ اللّٰهِ) از عذاب خدای تعالی (أَحَدٌ) هیچ یکی را یعنی اگر خدای بمن خواسته باشد خدائی کسی
مرا حمایت نتواند کرد (وَلَنْ أَجِدَ) و نیابم هرگز (مِنْ دُونِهِ) بجز وی (مُلْتَحَدًا ۝) پناهی که روی بدان
آرم (إِلَّا بَلَاغًا) لیکن می رسانم بشمار رسانیدنی که کفایت است شما را (مِّنَ اللّٰهِ) از نزد خدای
(وَرِسَالَاتِهِ) و می رسانم پیغام های فرستادهٔ وی (وَمَن يَعْصِ اللّٰهَ) و هرکه نافرمانی کند خدای را

و پرستش او (وَرَسُولَهُ) و فرستادهٔ او را و امر و نهی (فَإِنَّ لَهُ) پس بدرستیکه مر او راست (نَارَ جَهَنَّمَ) آتش دوزخ (خَالِدِينَ فِيهَا) جاویدان باشد در ان (أَبَدًا ۞) همیشه بی خلاصی آن و امروز کافران ترا ضعیف و بی یار می دانند و در تو عاصی می شوند (حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا) تا وقتیکه ببینند (مَا يُوعَدُونَ) آنچه وعده داده شده اند در دنیا مثل واقعهٔ بدر یا در آخرت (فَسَيَعْلَمُونَ) پس زود باشد که بدانند چون عذاب موعود ببینند که از کرده مومن و کافر (مَنْ أَضْعَفُ) کیست ضعیف تر (نَاصِرًا) از جهت یار (وَأَقَلُّ عَدَدًا ۞) و کیست کمتر از روی عدد و معلوم می شود که ناصر کو قوی تر است و بیشتر و یار که ضعیف تر است و کمتر کفار بعد از استماع این آیت گفتند آیا این موعودی خواهد بود آیت آمد که (قُلْ) بگو آنچه وعده کرده اند و است و درست است لیکن وقت آن بر من مخفی است (إِنْ أَدْرِي) نمی دانم (أَقَرِيبٌ) آیا نزدیک است (مَا تُوعَدُونَ) آنچه وعده داده شده آید از عذاب (أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي) یا مقرر کرده است خدای من مر او را (أَمَدًا ۞) زمانی دور (عَالِمُ الْغَيْبِ) او دست دانندهٔ پوشیدها (فَلَا يُظْهِرُ) پس آشکارا نسازد و مطلع نگرداند (عَلَىٰ غَيْبِهِ) بر غیبیکه مخصوص است بعلم او (أَحَدًا ۞) یکی را (إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ) مگر آن را که پسندد (مِنْ رَسُولٍ) از فرستادهٔ خود که او را بر بعضی از آن اطلاع دهد تا معجزهٔ وی بود مراد از بین رسول محمد است عم (فَإِنَّهُ يَسْلُكُ) پس بدرستیکه در می آرد خدای یعنی می سازد (مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ) از پیش روی آن رسول پسندیده عم (وَمِنْ خَلْفِهِ) و از عقب وی (رَصَدًا ۞) نگهبانان از ملایکه که وی را پاس می دارند (لِيَعْلَمَ) تا بداند نبی موحی الیه (أَنْ قَدْ أَبْلَغُوا) آنکه برسانیدن جبرئیل عم و ملایکه که بوقت نزول وحی با وی می باشند (رِسَالَاتِ رَبِّهِمْ) فرستادهای پروردگار خود را بی تغییر و تبدیل (وَأَحَاطَ) و فرا گرفته است علم خدای توشامل شده (بِمَا لَدَيْهِمْ) بآنچه نزدیک رسل و ملایکه است (وَأَحْصَىٰ) و شمرده است (كُلَّ شَيْءٍ) هر چیز را (عَدَدًا ۞) از روی عدد تا آنکه قطرهای باران و ریگهای بیابان و امثال آن هم می داند مراد کمال علم است بر جمیع معلومات یعنی هیچ معلومی مطلقا از دایرهٔ علم او خارج نیست * بیت *

* هر چه دانستنی است در دو جهان * هست از علم شامل یزدان *

سورة المزمل مكية ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞ ) وهي عشرون آية

آورده اند که حضرت رسول الله عم در مبعث نماز گذاردی و به کلبهٔ خود در آمدی و خود را پوشیده داشتی و از خدیجه رض متنول است که آن مثل عماری بود و چهار ده ذراع نصفی بر بالای بام بودی و نبی رسول عم

پوشیدی و جوی نماز اداکردی حق سبحانه بادی خطاب کرد که (یا أیها المزمل ۞) ای پیچیده و خود پیچیده و گفته اند
ع زمل بمعنی حمل است یعنی ای بردارنده بار نبوت (قم اللیل) برخیز بشب یعنی بنماز (إلا قلیلا ۞) مگر اندکی
از شب قیام لیل در ابتدای اسلام فرض بوده و میان مفاد بر ثلث مخیر بوده چنانچه حق سبحانه فرموده که
شب بنماز برخیز مگر اندکی که آن (نصفه) نیم شب است (أو انقص) یا کم کن (منه) از نیم شب
(قلیلا ۞) اندکی تا ثلث بازآید و ازین کمتر نشاید (أو زد) یا زیاده کن (علیه) بر نیم شب تا بثلثان
رسد و غایت این باشد (ورتل القرآن) و بتانی و شمرده بخوان قرآن را بارو شن کن حروف آنرا
بوقت تلاوت (ترتیلا ۞) روشن کردنی چنانچه مع شمار آن توانند کرد و از مرتضی علی رض نقل
کرده اند که مراد بهتر بیان حفظ وقوف ست و ادای حرف (إنا سنلقي) درستیکه زود باشد که ما وحی
گفتیم و منزل گردانیم (علیک) بر تو (قولا ثقیلا ۞) سخنی گران یعنی کلامی مشتمل بر تکالیف شاقه
که گران باشد بر آن بر مکلفان یا گران بود از جهت امر و نهی و وعد و وعید و حلال و حرام و حدود و احکام
یا نقیل بود بسماع آن بر کافران و ثقیل و گران بر منافقان یا گران باشد ثواب آن در میزان و گفته اند
ثقیل باشد بر تو تلقی آن و آن اشد صورت وحی بود که آن سر و مثال او از درای مدای شنودی و از
مجرد صوتی بی اعتماد بر مخارج حروف و کلمات از طریق صماخ خارج می نمود و ازین جهت در ان
حال ثقلی تمام بسید انام عم می رسید چنانچه از عایشه رض منقول است که در روزی که سر ما بنایت
سرد بودی می دیدم که وحی بر و فرود می آمد و از جبین مبارکش قطرات عرق می چکید و همین منقول و مروی
بر آن حضرت عم بدین نوع مذکور شده اگر بر شتری سوار بودی دست و پای شتر فرو گشتی و اگر تکیه بر ران
یکی از یاران داشتی خوف شکستن آن بودی و در همین محل وحی کل بر کس بر افروختی ۞ مصرع ۞ بسان
گل که بر صحن چمن بر افروزد ۞ و در بحر العقاید آورده که قرآن در نفس خود منفصل است کما قال الله تعالی
کتاب فصلت آیاته و نسبت با جمیع کتب منزله سماویه صورتی اجمالی دارد چه مصدق و مطابق همه
است که مصدقا لما بین یدیه پس تنزل قرآن اشارت است بجمعیت وحی میان صورتین اجمالیه و تفصیلیه
چه جامع امرین اتقان و اشرف و اکمل و اعظم خواهد بود و گشوده و چنین باری جز صاحب جمعیت نشاید ۞ نظم ۞

۞ حمال چنین بار بجز او نرست ۞ ۞ کار کسی نیست که این کار تست ۞
۞ کس نتواند زدن اینجا نفس ۞ ۞ قوت این کار تو داری و بس ۞

(ان ناشئة اللیل) بدرستیکه ساعت شب یا عبادتی که ناشی شود و شب یا بقیام شب (هي أشد وطئا)

آن ساعت تراست از جهت رنج وکلفت جز ترک خواب وراحت بر نفس بغایت شاق است یا بیشتر است از روی فراغت دل چه در روز دلها بتصرف ورباب معیشت مشغول باشند ودر شب از خواطر کونا کون فارغ شده متوجه محراب وعبادت تواند شد * بیت *

* خاموش شد عالم اشب تا چیست باشی در طلب * زیرا که بانگ عربده تشویش خلوت گاه تست *

(وَأَقْوَمُ) وراست تراست (قِيلًا *) از جهت مقال یعنی خواندن قرآن در شب بصواب نزدیک تر است که دل فارغ باشد وزبان با دل موافقت نماید بزبان می خواند ودل تفکر می کند وناشئة الليل گفته اند که میان مغرب وعشا است یا بعد عشا ناصح وبقول عایشه رض ناشئه آن باشد که از خواب برخیزد (إِنَّ لَكَ) بدرستیکه مرترا (فِي النَّهَارِ) در روز (سَبْحًا طَوِيلًا *) آمد وشد دراز است یعنی تصرف در امور خلق واشتغال بدعوت ایشان بس در شبها توجه بادای تهجد لی باشد (وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ) ویاد کن نام پروردگار خود را با سمهای حسنی او را بخوان (وَتَبَتَّلْ) وببرید شو از خلق وتوجه کن (إِلَيْهِ) بسوی او بعبادت (تَبْتِيلًا *) بریدنی کامل یعنی نفس خود را از اندیشه ماسوی الله بحرمسازد وبهمگی روی بدو آرد * قرد *

* دل در وبند بیهر شش گمان * * هر چه جز او است برون کن از دل *

(رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ) بدل است از ربک یعنی یاد کن نام پروردگار خود را که خداوند مشرق ومغرب است (لَا إِلَٰهَ) هیچ معبودی نیست سزاوار عبادت (إِلَّا هُوَ) مگر وی (فَاتَّخِذْهُ) پس او گیر او را (وَكِيلًا *) کار ساز خود در مهمات با او گذار (وَاصْبِرْ) وصبر کن (عَلَىٰ مَا يَقُولُونَ) بر آنچه می گویند کفار وکذبان از خرافات وهزلیات (وَاهْجُرْهُمْ) وبپرهیز از ایشان (هَجْرًا جَمِيلًا *) بریدنی نیکو یعنی در مقام انتقام مباش ونصیحت از ایشان باز مگیر این حکم بآیت قتال منسوخ است (وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ) وبگذاری مرا با کذبان (أُولِي النَّعْمَةِ) خداوندان تنعم یعنی کار ما دید قریش باش گذار (وَمَهِّلْهُمْ) ومهلت ده ایشان را (قَلِيلًا *) مهلتی اندک یعنی اندک زمانی مکافات دهم ایشان زاهر تکذیب امام زاهد رح آورده که میان نزول این آیت وحرب بدر دهالاکت سردران حرب بود وگمان اندک وقتی (إِنَّ لَدَيْنَا) بدرستیکه نزدیک ما است در آخرت برای دشمنان دین (أَنْكَالًا) بندهای گران که بدان مقید شوند (وَجَحِيمًا *) وآتشی سوزنده که در آن بسوزند (وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ) وخوردنی بصفت درگلو گرفتن یعنی دو طعن گردن خورنده وزقوم (وَعَذَابًا أَلِيمًا) وعذابی دردناک وبیرون از بیان که آن را نشناسد مگر خدای تعالی (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ) روز که بجنبد زمین وکوهها

حضرت رسالت پناه صلعم بیهوش شده بیفتاد و گفت که این وعدها راست شود (یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ) روز که بلرزد زمین (وَالْجِبَالُ) و بجنبد کوهها (وَكَانَتِ الْجِبَالُ) و گردند کوههای با عظمت (كَثِيبًا) تپهای ریگ (مَهِيلًا ●) پراکنده یعنی کوههای صخت چون ریگ روان شوند از هیبت آن روز (إِنَّا أَرْسَلْنَا) بدرستیکه فرستادیم ما (إِلَيْكُمْ) بسوی شما ای اهل مکه (رَسُولًا) پیغمبری یعنی محمد صلعم (شَاهِدًا عَلَيْكُمْ) گواه بر اقوال و افعال شما یعنی در قیامت گواهی دهد بر اجابت دعوت او و امتناع از آن (كَمَا أَرْسَلْنَا) همچنانکه فرستادیم (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا ●) بسوی فرعون رسولی یعنی موسی صلعم (فَعَصَىٰ) پس عاصی شد (فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ) فرعون رسول یعنی پیغمبر را اجابت دعوت او نکرد (فَأَخَذْنَاهُ) پس گرفتیم او را (أَخْذًا وَبِيلًا ●) گرفتنی سخت یعنی بآبش غرق کردیم و از راه آب بآتش بردیم تهدید کفار قریش در این آیت مندرج است (فَكَيْفَ تَتَّقُونَ) پس چگونه نگاه دارید ای مشرکان نفسهای خود را (إِنْ كَفَرْتُمْ) اگر بمانید بکفر خود (يَوْمًا) از عذاب روزی که هول آن (يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ) گرداند کودکان را (شِيبًا ●) پیران یعنی موی سر ایشان را سفید سازد مراد کثرت هول و عموم است چه بسیاری اند آدمی را از روی دیگر گرداند و می شاید که مبالغه باشد در درازی آن روز (بِهِ السَّمَاءُ مُنفَطِرٌ بِهِ) آسمان شکافته باشد بسختی و هیبت آن روز (كَانَ وَعْدُهُ) هست وعده خدای تعالی بحدوث این وقایع و وقوع این حوادث (مَفْعُولًا ●) بودنی (إِنَّ هَٰذِهِ) بدرستیکه این آیت یا (تَذْكِرَةٌ) پندی و عبرتی است (فَمَن شَاءَ) پس هر که خواهد (اتَّخَذَ) گیرد (إِلَىٰ رَبِّهِ) بقرب آفریدگار خود (سَبِيلًا ●) راهی بدین موعظه آورده اند که بعد از نزول قم اللیل الا قلیلا حضرت رسول صلعم و صحابه رض بشب بسیار خاستندی چون بقادیر نصف و کمتر و بیشتر از آن شب بود از خوف آنکه محافظت قدر واجب مرعی نباشد تا روز نماز گزاردندی تا بحدی که قدم مبارک آن حضرت صلعم ورم کرد و خوف بر جمعه ها بر ایشان غالب شد و منکران ندای اما فقد شقی فی ربه را کاشف ندحق سبحانه تعالی بعد از یکسال آن بار گران از مومنان برداشت آیت فرستاد که (إِنَّ رَبَّكَ) بدرستیکه پروردگار تو (يَعْلَمُ) میداند (أَنَّكَ تَقُومُ) آنکه تو برمی خیزی در شب برای نماز (أَدْنَىٰ) کمتر (مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ) از دو ثلث شب (وَنِصْفَهُ) و نماز می گذاری نیم شب (وَثُلُثَهُ) و یکی از وی (وَطَائِفَةٌ) و برمی خیزند بر همین منوال گروهی (مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ ط) از آنانکه با تو اند از اصحاب تو (وَاللَّهُ) و خدای تعالی (يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ ●) اندازه می کند شب و روز را میداند مقادیر ساعات آن و علم او محیط است

ع ۱۳

به قیام تو هر شب بدین مقدار ها ( عَلِمَ ) داند خدای ( اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ ) آنکه طاقت ندارید تقدیر اوقات را و نگاه نمی توانید داشت ( فَتَابَ عَلَيْكُمْ ) پس باز گشت بشما بعفو و تخفیف در خصت فرمود و ترک قیام مقدر ( فَاقْرَءُوْا ) پس بخوانید ( مَا تَيَسَّرَ ) آنچه آسان بود ( مِنَ الْقُرْاٰنِ ط ) از قرآن مراد آن است که بگذارید آنچه میسر شود شما را از نماز شب ( عَلِمَ اَنْ سَيَكُوْنُ ) داند خدای تعالی آنکه باشند ( مِنْكُمْ ) از شما ( مَّرْضٰى لا ) بیماران ( وَاٰخَرُوْنَ يَضْرِبُوْنَ ) و دیگر آنکه سفر کنند ( فِي الْاَرْضِ ) در زمین ( يَبْتَغُوْنَ ) می طلبند ( مِنْ فَضْلِ اللّٰهِ لا ) از فضل و کرم خدای تعالی یعنی تجارت می نمایند و وجوه حلال کسب میکنند ( وَاٰخَرُوْنَ يُقَاتِلُوْنَ ) و دیگر آنکه کار زار می کنند ( فِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ ف ) در راه خدای و بیماران و اهل سفر را از تجارات و مجاهدان را از جهاد رنج رسد در نماز شب و ضبط مقادیر آن لاجرم از شما تخفیف فرمود ( فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ ) پس بخوانید آنچه میسر شود ( مِنْهُ ط ) از قرآن در نماز و این امر بر سبیل فرضیت است و گفته اند قرآن بخوانید در غیر نماز و این امر بطریق مندوب و استحباب است و در مقداری که خواندن آن مندوب باشد اختلاف کرده اند و آن سه آیت است یا دو صد یا دویست یا ختم در هر ماهی و در حدیث عبد الله بن عمر رض هست که حضرت رسول الله عم دیر افرمود که ختم قرآن بخوان در هر ماهی گفت یا رسول الله در خود قوتی می یابم یعنی زود تر می توانم که بخوانم فرمود که بخوان در بیست شب و باز گفت مرا قوت زیاده هست فرمود که در هفت روز و برین زیاده مکن و صاحب معالم رح باسناد خود از انس رض نقل می کند که حضرت رسول الله عم فرمود که هر که در روزی یا شبی پنجاه آیت بخواند او را از غافلان نویسند و اگر صد آیت تلاوت کند از قرمان برداران نویسند و اگر دویست آیت خواند قرآن خصمی نکند بادی روز قیامت و اگر بقراءت پانصد آیت اشتغال کند بنویسند برای او قنطاری از مزد ( وَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ ) و بپای دارید نماز مفروضه را ( وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ ) و بدهید زکوة واجب را ( وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ ) و قرض دهید خدای را ( قَرْضًا حَسَنًا ط ) قرض نیکو آن را ست که با نفاقات مستحقه و طریق نیکو و یافتن جزای بسیار بازای آن ( وَمَا تُقَدِّمُوْا ) و آنچه پیش فرستید ( لِاَنْفُسِكُمْ ) برای نفسهای خود ( مِنْ خَيْرٍ ) از نیکی ( تَجِدُوْهُ ) بیابید آنرا ( عِنْدَ اللّٰهِ ) نزدیک خدای

* بیت * برگ عیش بگور خویش فرست * کس نیارد ز پس تو پیش فرست *

( هُوَ خَيْرًا ) او بهتر است ( وَّاَعْظَمَ ) و بزرگتر ( اَجْرًا ط ) از روی مزد یعنی ثواب آن را زیاده یابید یگی را دو و هفصد و از ان نیز بیشتر بابنبیر حساب ( وَاسْتَغْفِرُوا اللّٰهَ ط ) و طلب آمرزش کنید از خدای

در هر احوال (إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ) بدرستیکه خدای آمرزگار است بندگان را (رَّحِيمٌ ۞) مهربان بر ایشان که شفقت و مهربانی او از ما و رویدن بیشتر است

سورة المدثر مكية وهي بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞ ست وخمسون آية

جابر بن عبد الله رض نقل می کند از حضرت رسول الله عم که در زمان فترت وحی بر ما بی می رفتم ناگاه از آسمان آوازی شنیدم چشم بالا کردم دیدم که همان ملک در غار حرا بمن آمده بود بر کرسی نشسته است میان زمین و آسمان از سطوت هیبت و عظمت هیکل او خوفی بر من طاری شد بخانه باز گشتم و گفتم مرا بپوشانید جامها بر من پوشانیدند و من در اندیشه آن حال بودم که حضرت ذو الجلال عم نواله وحی فرستاد (يَا أَيُّهَا الْمُدَّثِّرُ ۞) ای جامه در پوشیده و گفته اند مراد دثار نبوت است یعنی ای لباس رسالت در بر افگنده (قُمْ) بر خیز از خوابگاه خویش باقیام نمای بلند ای مراصم نبوت (فَأَنذِرْ ۞) پس بیم کن خلق را از عذاب خدای اگر غیر او را پرستید (وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ ۞) و پروردگار خود را به تعظیم یاد کن (وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ۞) و جامهای خود را پاک ساز از الواث یا کوتاه کن جامه را بخلاف صنادید عرب تا اول علامتی بود بر ترک عادات ایشان و مرتضی علی رض فرمود که کوتاه کن جامه را فانه اتقی و انقی و ابقی و گفته اند پاک کن نفس خود را از آنچه نشاید و نباید و در نفحات از شیخ ابو المحسن علی الشاذلی مغربی قدس سره نقل می کند که حضرت رسالت پناه عم را در خواب دیدم و مرا گفت ای علی طهر ثیابک عن الدنس تحظ بمحمد الله فی کل نفس یعنی پاکیزه گردان جامهای خود را از چرک تا بهره مند گردی بمدد و تائید خدای در هر نفسی گفتم یا رسول الله ثیاب من کدام است فرمود که حق سبحانه و تعالی بر تو پنج خلعت پوشانیده است خلعت محبت و خلعت معرفت و خلعت توحید و خلعت ایمان و خلعت اسلام و هر که خدای را دوست دارد بر وی آسان شود هر چیزی و هر که خدا را شناسد در نظر وی هیچ چیز خرد نماید و هر که خدا را به یگانگی بداند بوی شریک نیارد هیچ چیز او را و هر که بخدا ایمان آورد ایمن گردد از هر چیزی و هر که باسلام متصف بود در خدای عاصی نشود و اگر عاصی شود استغفار او کند و چون استغفار کند قبول افتد پس شیخ رح گوید از بحار دانستم معنی قول خدای را و ثیابک فطهر

* نظم *

* در تو پوشید لطف یزدانی * * خلعتی از صفات روحانی *

* دارش از لوث خشم شهوت دور * * تا پاکیزه کی شوی مشهور *

(وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ ۞) و از هر گناهان کناره کن یعنی بر هیچین تنوی که زشتی باشد (وَلَا تَمْنُن ۞) و عطارا

ع ۱۴

منت منه (تَسْتَكْثِرُ) تا بیشتر بستانی یا منت منه بر خدای بفهمان تا آنرا بسیار شماری یا مردم را
ممنون سازی بادای رسالت تا طلب بسیاری مزدکنی از ایشان (وَلِرَبِّكَ فَاصْبِرْ) و از برای
قضای پروردگار خود صبر کن یا در تحت موارد قضای برای خدای صابر باش (فَإِذَا نُقِرَ) پس چون دمیده
شود (فِي النَّاقُورِ) در صور یعنی نفخهٔ ثانیه که اثرش بعث است (فَذَٰلِكَ) پس آن دمیدن (يَوْمَئِذٍ)
آن روز (يَوْمٌ عَسِيرٌ) نشانهٔ روز دشوار است (عَلَى الْكَافِرِينَ) بر ناگروندگان (غَيْرُ يَسِيرٍ)
نه آسان بر ایشان اگرچه هول و هیبت و شدت در آن روز عام بود اما حق سبحانه بکرم عمیم خود دشواری را از
مومنان برداشت و بکافران ماند و در حساب با ایشان مناقشه کند و وی ایشان صیاه کرد دو نامهای اعمال
بدست چپ ایشان دهد آورده اند که ولید مغیره لعنه الله از حضرت پیغمبر صلعم فواتح سوره حم مومن
شنیده بمیان قوم باز آمد و گفت بخدای که حالا از محمد صلعم کلامی شنیدم که سخن انس و جن نیست مرا و را حلاوتی
و طراوتی هست که هیچ سخن را نباشد و بروی طراوت و تازگی است که هیچ حدیثی را نبود اعلای این نهال اقبال
ثمر ثمرات سعادات کابد و اسفل این شجرهٔ طیبه بعروق فضایل و حکم عالیه همست احکام تمام پذیرفته و این
کلام غالب آید و مغلوب نگردد و از بلندی به پستی نگراید قریش بعد از استماع این سخن گمان بردند که
ولید ایمان آورده پس ابو جهل او را بانواع سخنان در حمیت جاهلیت آورد تا قرآن را مسحر گفت
و آن سخن بحضرت پیغمبر صلعم رسیده بنهایت ملول گشت و حق سبحانه آیت فرستاد که (ذَرْنِي)
بگذار مرا (وَمَنْ خَلَقْتُ) و آنکه آفریده ام او را (وَحِيدًا) تنها بی آل و ولد و انصار و اعوان قولی آن
است که او را وحید القوم گفتندی یعنی یگانهٔ ایشان (وَجَعَلْتُ لَهُ) و دادم مر او را (مَالًا مَمْدُودًا)
مالی کشیده یعنی بسیار آورده اند که زر نقد او هزار هزار دینار بود و میان کرد طائف شتر و احشر
و گوسفندان بسیار داشت و بساتین و امتعه و عبید و اماء او در شمار نمی آمد (وَبَنِينَ شُهُودًا)
و دادم او را پسران حاضر با او در مکه یعنی برای تجارت و اکتساب وجه معاش محتاج بسفر نبودندی
و پیوسته باید در محافل حاضر شدندی آورده اند که او را ده پسر بود از جمله ایشان خالد و عماره و هشام
رض ایمان آوردند (وَمَهَّدْتُ لَهُ) و بگستردم برای او بساط جاه و ریاست (تَمْهِيدًا) گستردنی تا بجایه
قریش ملقب یافت باسباغ نعم کارهای او را و اسباغتی تمام (ثُمَّ يَطْمَعُ) پس طمع می دارد (أَنْ أَزِيدَ) آنکه
زیاده می کنم عطیات خود را و بارهٔ دی (كَلَّا) نکنم چنین و نعم خود را بروی افزودن نه سزام
(إِنَّهُ كَانَ) بدرستیکه او هست (لِآيَاتِنَا) مر آیت های کلام ما را (عَنِيدًا) منکر و دران ستیزه کننده

و سحر نسبت دهند و در اغلب تفاسیر هست که بعد از نزول این آیت مال و جاهش روی به نقصان نهاد و فرزندانش از او برگشتند و بعضی بمردند و او محتاج و رسوا و هلاک شد (سَأُرْهِقُهُ) زود باشد که در رسانم او را (صَعُودًا) بصعود و آن کوهی است از آتش که به هفتاد سال برپالای آن رسند و فی الحال که بذروهٔ آن رسند باز بزیر افتند و در تبیان آورده که تکلیف کنم او را صعود بر صعود و آن سخرهٔ ای است ملساء در دوزخ که بر بالای آن نتوان رفت پس او را در زنجیرهای آتشین کشیده از پیش می کشند و از عقب گرزهای آتشین می زنند تا برابر دو این وعید عظیم برای ولید جزاء و سزا است (إِنَّهُ فَكَّرَ) بدرستیکه او فکر کرد که چه طعنه زند بر قرآن (وَقَدَّرَ لَهُ) و اندازه باخود راست کرد که بگوید قبل ازین مسمت فکر یافت که او در تعریف قرآن کرد و چون قریش او را ملامت کردند گفت شما محمد را مجنون میگوئید و به یقین میدانید که عقل او کامل است و دیوانه دوست نیست و خیال می بندید که او کاهن است و امارات کهانت از و ظاهر نمی شود و گمان می برید که کذاب است و هرگز بکذب متهم نبوده و می پندارید که شعر است و سخن او بشعر نمی ماند گفتند تو فکر کن که او را چه توان گفت و سخن او را بچه چیز نسبت توان داد و او فکر کرد و با خود خیال بست که شعر است آمد (فَقُتِلَ) پس لعنت کرده باد (كَيْفَ قَدَّرَ لَهُ) چگونه تقدیر کرد (ثُمَّ قُتِلَ) پس ملعون باد (كَيْفَ قَدَّرَ) چگونه اندازه گرفت (ثُمَّ نَظَرَ) پس نظر کرد در امر قرآن کردنی دیگر (ثُمَّ عَبَسَ) پس روی ترش کرد که موجب طعن بنافت و ران یاد حضرت پیغمبر ما نگریست و روی ترش کرد (وَبَسَرَ لَهُ) و پیشانی درهم کشید بطریق کراهیت یا بخندید (ثُمَّ أَدْبَرَ) پس روی بگردانید از حق یا از پیغمبر بر حق ما (وَاسْتَكْبَرَ) و گردن کشی کرد از متابعت او (فَقَالَ) پس گفت (إِنْ هَٰذَا) نیست این که محمد می گوید (إِلَّا سِحْرٌ يُؤْثَرُ) مگر بجادوئی که تعلیم گرفته شود از ساحره (إِنْ هَٰذَا) نیست (إِلَّا قَوْلُ الْبَشَرِ) مگر سخن آدمی یعنی اباقلیه و جبر یسار (سَأُصْلِيهِ) زود باشد که در آتش کنیم او را (سَقَرَ) و در دوزخ که نامش سقر است (وَمَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرُ) و چه چیز ترا دانا کرد که چیست سقر (لَا تُبْقِي) آتشی که باقی نگذارد گوشت و پوست و عروق و اعصاب و اعظام بر هیچ دوزخ بلکه هر را بسوزاند و باز تازه کند تا بسوزد ابدا او را (وَلَا تَذَرُ) و دست باز ندارد دیگر باره نسوزد (لَوَّاحَةٌ) آتشی سیاه کننده (لِلْبَشَرِ) مر پوست کافران را که (عَلَيْهَا) بر آن آتش (تِسْعَةَ عَشَرَ) نوزده ملک یا نوزده صنف از ایشان موکل باشند در میان از بن عذاب رض روایت کرد که گروهی از یهود سوال کردند

حضرت پیغمبر صلعم را از فرمان دوزخ آن حضرت هم دو بار باصابع یدین اشارت فرمود و در کرت دوم ابهام یمنی را در اصبع کرد و این آیت در تصدیق آن حضرت هم نازل شد و بعد و سام داشته که این سخن مطابق نزل توریت است و در تخصیص این عدد مفسران و مذکران اتفاقات کرده اند و از جمله آنکه تعداد اکثر آحاد است و مشتمل عشرات پس این عدد جامع بود میان اکثر قلیل که آن نه است و اقل کثیر که آن ده است و بوالقاسم جوهری التمیمی مذکور است و در اخبار آمده است که بعد از نزول این آیت ابو جهل گفت ای معشر قریش زبانیه دوزخ نوزده اند و بیش نیست آیا ده تن یکی از شما آنها را دفع نتواند کرد یا دو الاسد بن کلده الجمحی گفت من هفده را اکفا بیت کنم دو را پشت و بهلت را بشکم شما دو باقی را اکفایت کنید و روایتی آن است که گفت من ده را بیش شما صراط بروم و ده را بر دست راست و نه را به چپ دفع کنم و بگذریم بسلامت چون بهشت رویم آیت آمد که (وَمَا جَعَلْنَا) ما نگردانیده ایم (أَصْحَابَ النَّارِ) خازنان دوزخ را (إِلَّا مَلَائِكَةً) مگر فرشتگان که قوی ترین خلق اند در عالم آورده که رئیس خزنهٔ دوزخ مالک است و بلاد و بحور تن اند و چشمهای ایشان چون برق درخشنده و انیاب ایشان چون نیزه دندانهای ایشان چون صحاری باند ستگام زبانهای آتش از دهن ایشان بیرون می آید و میان دو دوش ایشان مسافت سیر یک سال باشد یکی از ایشان یک دفعه هفتاد هزار کافر را و هر گشتهٔ دوزخ که خواهد بگیرد و ذکر ملایکه برای دفع این سخن گفته است تا بداند که ایشان ملایکه اند نه بشر یعنی او می گوید که من هر دو را کفایت می کنم و نمیداند که ایشان آدمی نیستند بلکه فرشتگانند غافل شده او و تمام آدمیان طاقت دیدار یک فرشته ندارند تا بمقاومت چه رسد (وَمَا جَعَلْنَا) و نساخته ایم (عِدَّتَهُمْ) شمار ایشان که نوزده اند (إِلَّا فِتْنَةً) مگر حدی اندک که سبب فتنه باشد (لِلَّذِينَ كَفَرُوا) مر آنان را که کافر شده یعنی استهزا کنند و استبعاد نمایند که نوزده تن چگونه بیشتر ثقلین را عذاب خواهند کرد (لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ) تا یقین گردان شوند آنانکه (أُوتُوا الْكِتَابَ) داده شده اند کتاب را چه قرآن را یا بدانند که مصدق توریت است (وَيَزْدَادَ الَّذِينَ آمَنُوا) و تا بیفزاید آنان را که گرویده اند (إِيمَانًا) گرویدنی بدین سخن یا بسبب تصدیق اهل کتاب (وَلَا يَرْتَابَ الَّذِينَ) و تا شک نیارند آنانکه (أُوتُوا الْكِتَابَ) عطا کرده شده اند توریت (وَالْمُؤْمِنُونَ) و گروندگان از اهل اسلام در ان حد و (وَلِيَقُولَ الَّذِينَ) و تا بگویند آنانکه (فِي قُلُوبِهِمْ) در دلهای ایشان (مَرَضٌ) بیماری شک و نفاق است (وَالْكَافِرُونَ)

وبگویند ناگرویدگان که (مَاذَا أَرَادَ اللّٰهُ) چه چیز خواسته است خدای (بِهٰذَا مَثَلًا) به این حد که غریب است از روی مثل (كَذٰلِكَ) همچنین (يُضِلُّ اللّٰهُ) در ضلالت فرو می گذارد خدای (مَنْ يَشَاءُ) هرکرا خواهد (وَيَهْدِي) و راه می نماید (مَنْ يَشَاءُ ط) هرکرا خواهد آورده اند که ابو جهل گفت ای معشر قریش حالا محمد نوزده یار دارد دگر بیش ندارد حق سبحانه فرمود (وَمَا يَعْلَمُ) و نمی داند (جُنُودَ رَبِّكَ) لشکرهای پروردگار ترا از ملایکه که مدد معاون پیغمبر اویند (إِلَّا هُوَ ط) مگر او که عالم است بهر معلومات (وَمَا هِيَ) و نیست تعیین سقر یا عدت خزنه یا این سوره (إِلَّا ذِكْرٰى) مگر پندی (لِلْبَشَرِ ۝) برای مردمان (كَلَّا) زنهار چنین است که کسی انکار سقر تواند کرد (وَالْقَمَرِ لَا) و سوگند یاد کرد بماه که معرفت اوقات و آجال بوی بازبسته است (وَاللَّيْلِ) و بحرمت شب (إِذْ أَدْبَرَ لَا) چون بیاید از عقب روز و حفص از بی الف خواند و ادبر بصیغهٔ ماضی از ادبار یعنی چون شب برود که از پس روز (وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ ۝) و سوگند بصبح چون روشن کرداند عالم را (إِنَّهَا) بدرستیکه درکه سقر (لَإِحْدَى الْكُبَرِ لَا) یکی از درکات بزرگ دوزخ است (نَذِيرًا) کوبنده ایم او را چیزی که بدان بیم کنند آدمی را و در لباب آورده که حضرت پیغمبر علیه السلام را می فرماید قم فانذر یا محمد برخیز بیم کننده (لِلْبَشَرِ ۝) مر آدمیان را تا بنوشند کرفه از گناه بپرهیزند (لِمَنْ شَاءَ) بدل است از بشر یعنی تو نذیری و بقول اول دوزخ نذیر است مر آن کس را که خواهد (مِنْكُمْ) از شما (أَنْ يَتَقَدَّمَ) آنکه پیش رود در خیر و طاعت (أَوْ يَتَأَخَّرَ ط) یا باز ایستد از شر و معصیت یعنی هر طوائف را بند داده است (كُلُّ نَفْسٍ) هر نفسی (بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ لا) بآنچه کرده است از کردار خود در گرو است یعنی در دوزخ گرفتار است و محبوس بران (إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ط) مگر اصحاب دست راست که ایشان مرتهن نیستند بگناه خود و در آتش بگناهان ایشان آمرزیده شده است گفته اند اهل یمین اینجا اطفال مومنانند یا ملایکه (فِي جَنّٰتٍ ط) در بوستانها یعنی در بهشت مرفها باشند ناظر در دوزخ (يَتَسَاءَلُونَ لا) می پرسند (عَنِ الْمُجْرِمِينَ لا) از احوال مشرکان و می گویند (مَا سَلَكَكُمْ) چه چیز آورد شما را (فِي سَقَرَ ۝) در دوزخ (قَالُوا) مجرمان گویند در جواب (لَمْ نَكُ) نبودیم ما در دنیا (مِنَ الْمُصَلِّينَ ۝) از نماز گزارندگان یعنی بفرضهٔ آن اعتقاد نداشتیم (وَلَمْ نَكُ) نبودیم که بمال زکوة (نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ۝) طعام دهیم درویشان را (وَكُنَّا نَخُوضُ) و بودیم که شروع می کردیم در شأن محمد و نبوت وی مشغول می شدیم (مَعَ الْخَائِضِينَ ۝) با شروع کنندگان در باطل (وَكُنَّا نُكَذِّبُ) و می بودیم که تکذیب می کردیم (بِيَوْمِ الدِّينِ ۝) بروز جزا و باور نمی داشتیم

ع ٥١

(حَتّٰى) تا وقتیکه (اَتٰنَا الْيَقِيْنُ ؕ) آمد بما مرگ و مقدمات او همان حال نمردیم (فَمَا تَنْفَعُهُمْ) پس سود نکند ایشان را (شَفَاعَةُ الشّٰفِعِيْنَ ؕ) شفاعت هیچ شفیعان به تقدیری که ایشان را شفاعت کنند و این خود محال است (فَمَا لَهُمْ) پس چیست مر ایشان را که پیوسته (عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِيْنَ ؕ) از قرآن یا مواعظ آن و در حالتیکه اعراض کنندگان اند (كَاَنَّهُمْ) گویا ایشان (حُمُرٌ) خران وحشی اند (مُّسْتَنْفِرَةٌ ؕ فَرَّتْ) رمندگان که گریخته باشند (مِنْ قَسْوَرَةٍ ؕ) از شیر یا از صیاد یا از رسمان دام یا از مردم تیر انداز یا از آوازهای مختلف یعنی چنانچه گورخران ازین چیزها می گریزند ایشان از استماع قرآن می گریزند زیرا که گوش سخن شنو او دل پند پذیر اند اردنکبات را لیه فی المثنوی

منثوي

* از کجا این قوم و پیغام از کجا * * از جمادی جان کجا باشند رجا *
* فهم های کهنه و کوته نظر * * صد خیال بد در آرد در فکر *
* راز جز با راز دان انباز نیست * * راز اندر گوش منکر راز نیست *

از کلبی منقول است که مشرکان گفتند یا محمد بما رسیده است هر که در بنی اسرائیل گناهی کردی شب نامه او آن صحیفه یا فتی گناه او کفارت آن در روی نوشته برای ما نشان آن چیزی بیار یا گفتند ما تو ایمان نیاریم تا بنام ما هریک از ما کتابی نباری از آسمان و در روی مکتوب باشد که این نامه است از خدای به فلان کس باید که متابعت بکند محمد هم را آیت آمد که ایشان گریزانند از استماع کلام ما یا نمی گروند بدان (بَلْ يُرِيْدُ) بلکه می خواهد (كُلُّ امْرِئٍ) هر مردی (مِّنْهُمْ) از ایشان (اَنْ يُّؤْتٰى) آنکه داده شود (صُحُفًا) نامها (مُّنَشَّرَةً ؕ) سر کشاده و لی مهر و دوان نوشته که ای فلان دیروی کن محمد را (كَلَّا) نه چنین ایشان و این صحیفها و اگر بدهند هم نگروند پس اعراض ایشان نه برای امتناع اتیای صحیفه است (بَلْ لَّا يَخَافُوْنَ الْاٰخِرَةَ ؕ) بلکه ایشان نمی ترسند از عذاب آخرت (كَلَّاۤ) حقا که نیست آنکه ایشان در باب قرآن می گویند که سحر است یا قول بشر (اِنَّهٗ) بدرستیکه قرآن (تَذْكِرَةٌ ۚ) پندست و یاد کردن (فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهُ ؕ) پس هر که خواهد که پند گیرد بدو پند گیرد بآن (وَمَا يَذْكُرُوْنَ) و یاد نکنند او را (اِلَّاۤ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ ؕ) مگر بآنکه خدای خواهد که یاد کنند (هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى) او است سزاوار آنکه از و ترسند (وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ ۝) و سزاوار آمرزیدن ترسندگان

سورة القيمة مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي اربعون آية

(لَاۤ اُقْسِمُ) لای نافیه در فعل قسم برای تاکید بود پس معنی این است که هرآینه سوگند می خورم

(بِيَوْمِ الْقِيٰمَةِ ۝) بروز رستخیز (وَلَآ أُقْسِمُ) وایضاً سوگند یاد می کنم (بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ ۝) بنفس ملامت کننده مراد نفس متقیه است که نفس مقصر و ملامت میکند به تقصیر طاعت و در قیامت یا نفسی که خود را ملامت کند بسوء و تقصیرات خود و اگر چه اجتهاد او بسیار بود و در عبادات یا نفس مطمئنه که ساکن شده لائم است مر نفس امارهٔ را جواب قسم آنکه شما را انگیخته خواهند شد آورده اند که عدی بن ربیعه آن حضرت را عم از احوال قیامت پرسید بعد از اخبار آن حضرت عم را گفت که اگر آن روز را عاینه بینم یاوه نکنم آیا این استخوانهای متفرقه با هم مجتمع شود آیت آمد (أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ) آیا می پندارد آدمی یعنی عدی بن ربیعه (أَلَّن نَّجْمَعَ) آنکه جمع نخواهیم کرد (عِظَامَهُۥ ۝) استخوانهای پراگندهٔ او را مراد نفس او است که عظام قالب آن است (بَلَىٰ) آری جمع کنیم ما و باید که داند مارا که (قَٰدِرِينَ) توانائیم (عَلَىٰٓ أَن نُّسَوِّيَ) بر آنکه راست کنیم (بَنَانَهُۥ ۝) سرهای انگشتان او را یعنی سر امیات او را با وجود صغر و لطافت آن جمع کنیم تا با استخوانهای بزرگ چه رسد (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ) بلکه میخواهد جنس آدمی (لِيَفْجُرَ) آنکه دروغ گوید (أَمَامَهُۥ ۝) پیش او در پیش است از بعث و حساب (يَسْـَٔلُ) می پرسد باستهزا که (أَيَّانَ) کی خواهد بود (يَوْمُ الْقِيٰمَةِ ۝) روز رستخیز (فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ ۝) پس چون خیره شد و چشم (وَخَسَفَ الْقَمَرُ ۝) و تیره گردد ماه (وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ ۝) و جمع کرده شوند آفتاب و ماه یعنی ایشان را یا بکه گرد مجتمع ساخته در دریا افگنند (يَقُولُ الْإِنسَانُ) میگوید آدمی یعنی کافر کذب (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (أَيْنَ الْمَفَرُّ ۝) کجا است جای گریختن (كَلَّا) نیست مفری (لَا وَزَرَ ۝) پناه گاهی نباشد کافران را (إِلَىٰ رَبِّكَ) بسوی پروردگار تو یعنی حکم او (يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ ۝) در آن روز قرار گاه خلق یعنی بمشیت خود مقرر هر یکی از اهل بهشت و دوزخ مقرر کند (يُنَبَّؤُا الْإِنسَانُ) خبر کرده شود آدمی (يَوْمَئِذٍ) در آن روز (بِمَا قَدَّمَ) آنچه پیش فرستاده است از اعمال (وَأَخَّرَ ۝) و آنچه باز پس داشته است از اموال شیخ الاسلام قدس سره فرموده که گناه از پیش فرستی بجرأت و مال از پس بگذاری به حسرت گناه را توبه نیت کن تا نماند و مال را بصدقه پیش فرست تا نماند کم ماند و ما عند الله باق

رباعی

گر هر مال صرف راه کنی ✽ گنج داری و گر نه آه کنی
گر فرستی ز پیش به باشد ✽ گر به حسرت ز پس نگاه کنی

(بَلِ الْإِنسَانُ) بلکه آدمی (عَلَىٰ نَفْسِهِۦ) بر نفس خود (بَصِيرَةٌ) گواه و بصیرت است یعنی بینا است

بحال خود گواه است بر انحال و اقوال خود (وَلَوْ اَلْقٰى) و اگر چه القا کند (مَعَاذِيْرَهٗ ط) عذرهای خود را یعنی هر چند بر گناه عذر انگیزد بدانچه معذور است و در دفع آن چاره نیندیشد هم او گواه گناه خود خواهد بود و عذرهای دروغ و حیلهای باطل خود را خواهد دانست

* بیت *

* چه چندین عذر انگیزی و چندین حیلهات زی * * چو می دانم که میدانی و میدانی که میدانم *

ابن عباس رض فرموده که چون جبرئیل عم وحی بر سید امام عم خواندی آن حضرت عم بزبان باوی می خواند تا فراموش نکند آیت آمد که (لَا تُحَرِّكْ) مجنبان (بِهٖ) به قرآن (لِسَانَكَ) زبان خود را قبل از اتمام وحی (لِتَعْجَلَ) تا تعجیل کنی (بِهٖ ط) بحفظ یا اخذ وی (اِنَّ عَلَيْنَا) بدرستیکه بر ماست (جَمْعَهٗ) گرد آوردن او در دل تو تا تو یاد گیری (قُرْاٰنَهٗ) بر ماست اثبات قراءت آن بر زبان تو (فَاِذَا قَرَاْنٰهُ) پس چون بخوانیم آن را بزبان جبرئیل عم بر تو (فَاتَّبِعْ) پس پیروی کن (قُرْاٰنَهٗ ج) خواندن او را تا ما فرا دران (ثُمَّ اِنَّ عَلَيْنَا) پس بدرستیکه بر ماست (بَيَانَهٗ ط) روشن کردن آنچه مشکل باشد از ان بر تو (كَلَّا) نه چنان است ای آدمیان که گمان برده اید در امر عقبی (بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ ۝) بلکه دوست میدارید شادونیای شتاب کننده را (وَتَذَرُوْنَ الْاٰخِرَةَ ۝) و دست باز دارید آخرت پاینده را و کار بر عکس می باید (وُجُوْهٌ) روبها (يَوْمَئِذٍ) در آن روز که قیامت است (نَّاضِرَةٌ ۝) تازه و تابان باشد یعنی وجوه انبیاء عم و اولیاء مومنان رح (اِلٰى رَبِّهَا) بخداوند خود (نَاظِرَةٌ ۝) نگرنده باشند از روی عیان بی حجاب

ابن عمر رض گفت که حضرت پیغمبر عم فرمود که فرو ترین اهل بهشت آن کس است که نظر کند بباغها و نعمتها و زنان و خدمتگاران خود تا هزار سال راه آنان را بیند و گرامی ترین نزدیک خدای کسی است که نظر کند بوجه الهی بامداد شبانگاه یعنی بمقدار آن پس این آیت بر خواند که وجوه یومئذ ناظرة الی ربها نظره آورده اند که او را در هر یک از اوقات این کلمات است اللهم انی اسئلک النظر الی وجهک الکریم

* بیت *

* هر کس به بهشت آرزوی دارد * * عاشق بجز از دیدن دیدار نه آرد *

(وَوُجُوْهٌ يَوْمَئِذٍ) و روبهای آن روز (بَاسِرَةٌ ۝) ترش و تاریک باشد یعنی روبهای منافقان و مشرکان (تَظُنُّ) گمان بری تو ای مخاطب یعنی بدانی یا گمان برد آن نفس یعنی بر یقین بشناسد (اَنْ يُّفْعَلَ) آنکه رسیده خواهد شد (بِهَا) بدو (فَاقِرَةٌ ط) بلائی و رنجی که مهرهای پشتش بشکند کنایت است از نزول عذاب عظیم بدو بقول اصح آن بلائی حجاب است از رویت رب الارباب * مصرع * که از فراق بمرد و شمردن

ملائی نیست ۞ (كَلَّا) نه چنان است که دل بر دنیا توان نهاد و از آخرت غافل توان شد (إِذَا بَلَغَتِ)
چون برسد روح (التَّرَاقِيَ ۞) با حنجره های سینه و گردن (وَقِيلَ) و گفته شود یعنی کسان محتضر
یا ملایکه گویند (مَنْ ۜ رَاقٍ ۞) کیست افسون کننده و شفاعت دهنده (وَظَنَّ أَنَّهُ) و یقین کند محتضر (الْفِرَاقُ ۞)
که آنچه بدو نازل شده حتمی جدائی است از دنیا و ملازمان آن (وَالْتَفَّتِ السَّاقُ ۞) و بپیچد ساق
محتضر (بِالسَّاقِ ۚ) بساق دیگر یعنی پاهای او از هول مرگ در هم پیچد و حرکت در ان نماند یا جمع شود شدت
موت بشدت آخرت (إِلَىٰ رَبِّكَ) بسوی جزای پروردگار تو (يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ۞) آن روز
بازگشت باشد هر کس را الخطاب مضمر ان برانند که ابو جهل لعین را شدت معاینات یا حید المرسلین ﷺ
واقع بود و درشان او نازل شد که (فَلَا صَدَّقَ) پس تصدیق نکرد ابو جهل قرآن را یا صدقه و از آنچه
واجب مال دی بود (وَلَا صَلَّىٰ ۞) و پیروی نه نمود و پیغمبر را ایمان نگذارد و برای خدای (وَلَٰكِن كَذَّبَ)
و لیکن تکذیب کردنی را (وَتَوَلَّىٰ ۞) و برگشت از راه حق (ثُمَّ ذَهَبَ) پس بازگشت (إِلَىٰ أَهْلِهِ)
بسوی کسان خود (يَتَمَطَّىٰ ۞) می خرامید از روی افتخار که من چنین و چنین کاری کرده ام یعنی تکذیب
و تولی (أَوْلَىٰ لَكَ) سزاوار است مرترا ای ابو جهل مرگی سخت (فَأَوْلَىٰ ۞) پس سزاوار است ترا
عذاب الیم در قبر (ثُمَّ أَوْلَىٰ لَكَ) پس نیک سزا است مرترا هول قیامت (فَأَوْلَىٰ ۞) پس بنهایت
سزا است ترا خلود در دوزخ آورده اند که بعد از نزول این آیت حضرت رسول الله ﷺ ابو جهل را
در بطحا دید و جامه اش را کرفته گفت اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی ابو جهل گفت مرا می ترسانی ای
محمد و نزد بعضی علیا اولی بمعنی ویل است حق سبحانه و تعالی برای تاکید ابو جهل را گفت که وای بر تو
(أَيَحْسَبُ الْإِنسَانُ) آیا می پندارد انسان (أَن يُتْرَكَ) آنکه فروگذاشته شود (سُدًى ۞) مهمل
وعطل و ضایع که بدنیا تکلیف و بقیامت مبعوث و معذب نگردد (أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً) آیا نبوده است آدمی قطره
آبی (مِّن مَّنِيٍّ يُمْنَىٰ ۞) از منی ریخته شده در رحم (ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً) پس بوده است خون بسته
(فَخَلَقَ) پس خدای بیافرید اجزای و اعضای او را (فَسَوَّىٰ ۞) پس راست کرد صورت او را و در وی
روح دمید (فَجَعَلَ مِنْهُ) پس کرد و آفرید از منی (الزَّوْجَيْنِ) دو صنف که (الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۞) نر و ماده
(أَلَيْسَ ذَٰلِكَ) آیا نیست آنکه چنین آفرید (بِقَادِرٍ) توانا (عَلَىٰ أَن يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ ۞) بر آنکه زنده
کرداند مردگان را و در آخر وقت از این سوره یا به گفت بلی انه علی کل شی قدیر و بروایت
دیگر سبحانک اللهم بلی و شنیدم که مقدس سره می گفت بلی سبحان ربی الاعلی

سورة الدهر مكية وهي بسم الله الرحمن الرحيم ٥ احدى وثلثون آية

(هَلْ أَتَىٰ) آيا آمده است بتمام تحقيق براست يعني بدرستيكه آمده (عَلَى الْإِنسَانِ) بر آدم عم (حِينٌ) يعني
مدتي (مِنَ الدَّهْرِ) از زماني كه دران (لَمْ يَكُن) نبود (شَيْئًا مَّذْكُورًا ٥) چيزيكه يادكرده شده يعني چيزي قابل
ميان مكه و طايف افتاده بود و قبل از نفخ روح در و دسي بانسانيت او را يادنمي كرد چون نطفه و عناصر
و نمي دانست كه نام او چيست و فائده حكمت خلقت او چه خواهد بود و اين معني معلوم مي شد كه استاذ
قدرت آئينه مي سازد كه مظهر اشعه صفات تجلي الغيب باشد در اقصي مراتب ظهور و مرتبه خلافت كبري را
مشاهده عين متصورات و منتهاي غايت او بود و دهر نهايتها بوجود او آشكارا شود * نظم *

* شد ظهور او بكلي نور نور * * گنج مخفي از وي آمد در ظهور *
* گنج مخفي بود زير خاك كرد * * خاك را تابان تر از افلاك كرد *
* گنج مخفي بد زپري وحوش كرد * * خاك را سلطان اطلس پوش كرد *

(إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنسَانَ) بدرستيكه ما آفريده ايم آدميان را كه اولاد آدم عم اند (مِن نُّطْفَةٍ) از آبي
اند كه منيي است و چون هريك از منيي مرد و زن مختلف الاجزا است در وقت قوام و خاصيت
و جرم نطفه را با آنكه متفرد است بجميع صفت كرده فرمود (أَمْشَاجٍ) آميخته يا مراد الوان است
كه منيي مرد سفيد و از ان زن زرد است پس هردو بعد از اجتماع سرمي شوند يا اشاج بمعني اطوار
است يعني نطفه علقه شد پس مضغه كرد تا آخر خلقت و بر هر قلب پيرايه ان را خلق كرديم يا مرد
را (نَبْتَلِيهِ) مي آزمائيم او را (فَجَعَلْنَاهُ ٥) پس گردانيديم او را (سَمِيعًا) شنوا (بَصِيرًا) بينا
تا ممكن باشد از شنيدن دلائل و استماع آيات (إِنَّا) بدرستيكه ما (هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ) راه
نمودیم او را راه دين را بنصب ادلة قدرت و انزال آيات يا شد (إِمَّا شَاكِرًا) يا سپاسدارنده
يعني مومن سعيد (وَإِمَّا كَفُورًا ٥) يا ناسپاس يعني كافر شقي (إِنَّا أَعْتَدْنَا) بدرستيكه ما آماده كرده ايم
(لِلْكَافِرِينَ) براي ناگرويدگان (سَلَاسِلَ) زنجيرها كه بدان ايشان را بدوزخ كشند (وَأَغْلَالًا)
و غلها كه بگردن ايشان نهند (وَسَعِيرًا ٥) و آتشي افروخته كه بسوزند ايشان را بدان (إِنَّ الْأَبْرَارَ)
بدرستيكه نيكوكاران يعني سوسان صادق فرمان را (يَشْرَبُونَ) بياشامند (مِن كَأْسٍ كَانَ)
از جام خمري كه باشد (مِزَاجُهَا كَافُورًا ٥) آميختگي آن كافور يعني آن را بكافور بهشت بياميزند تا خنك
و خوشبوي گردد و گفته اند آبي است در بهشت محشوي و سفيد چون كافور بحيوت شما و شاد

و بعضی کافر آن را بدین نام خوانند و مؤید این قول است که بدل از کافور آورده اند (عَيْنًا) کافور چشمه ایست (يَشْرَبُ بِهَا) می آشامند از آن (عِبَادُ اللّٰهِ) بندگان خدای (يُفَجِّرُونَهَا) میرانند آن چشمه را هرجا که می خواهند (تَفْجِيرًا) راندنی آسان جمهور مفسران برانند که حضرت رسالت پناه صلعم بخانهٔ علی مرتضی کرم الله وجهه آمد و حسن و حسین را رض بیمار دید علی و فاطمه را رض گفت نذری کنید تا فرزندان شما صحت یابند ایشان نذر فرمودند که سه روز روزه گیرند حق سبحانه مبطین را رض شفا بخشید و ایشان روزگرفتند و مقداری جو قرض گرفته پاسمز کاری سنده و آرد کردند نان پخته و نماز شام خواستند که افطار نمایند مسکینی بدر خانه آمد آواز داد یا اهل بیت نبوت مسکینی ام از مسلمانان مرا طعام دهید تا حق سبحانه از موائد بهشت شما را عوض دهد امیر المومنین علی کرم الله وجهه نصیب خود را بدان مسکین دادند و سائر اهل بیت موافقت کردند و آب خالص روزه گشادند و شب گذرانیدند دیگر روز روزه گرفتند و بوقت افطار یتیمی بدر خانه آمد و سوال کرد و نام طعام کرده ایثار فرمودند و شب سیوم اسیری بر سر وقت ایشان رسید و خود دیدند که حق سبحانه این آیت فرستاد که (يُوفُونَ) وفا می نمایند ابرار و نیکوکار (بِالنَّذْرِ) بنذری که طاعت کنند (وَيَخَافُونَ) و می ترسند (يَوْمًا كَانَ) از روزی که هست (شَرُّهُ) بدی آن روز یعنی محنت و شدت او (مُسْتَطِيرًا) فاش و آشکار او رهیده بهر (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ) و می دهند طعام را (عَلَىٰ حُبِّهِ) بر دوستی خدا یا برغبت طعام یعنی با وجودی که محتاج اند بدان طعام و آن را دوست می دارند ایثار می نمایند و می خورانند و خود نمی خورند طعام فانی را صرف طعام باقی کنند (مِسْكِينًا) درویشی بی مایه را (وَيَتِيمًا) و خرد سالی بی پدر را (وَأَسِيرًا) و اسیر را که از کفار گرفته اند و در حبس است که چون اسیری را به حضرت رسالت پناه صلعم آوردندی او را به بعضی از مسلمانان سپردی تا وی مبارک بداری و نیکو نگاه دارد و گفتی احسن الیه و بعضی از علما رانند که مسجون از اهل قبله که در حقی او را حبس کرده باشند مهما کان از صید و دام و مراد حکم اسیری دارند یعنی با ایشان احسان باید نمود و این مطعمان بلسان مقال یا بزبان حال که مستند ایشان است می گویند (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ) جز این نیست که می خورانیم شما را این طعامها (لِوَجْهِ اللّٰهِ) برای طلب رضاء لقای خدا (لَا نُرِيدُ) نمی خواهیم (مِنْكُمْ جَزَاءً) از شما پاداشی و مکافاتی (وَلَا شُكُورًا) و نه سپاسی و نه دفع آزاری چه در احسان منت نهادن و توقع عوض کردن از ثواب بکاهد قوله تعالی

یا ایها الذین امنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن والاذی

* نظم *

* بهر یک دانه می دود صد خرمن * * وآنچه بهشت دهی آن خود دهد *

* منت و مزد که در احسان بود * * وقت جزا موجب نقصان بود *

(اِنَّا نَخَافُ) بدرستیکه ما می ترسیم (مِنْ رَّبِّنَا) از آفریدگار ما (یَوْماً عَبُوْساً) از عذاب روزی که روبهای ترش کرده از شدت اهوال (قَمْطَرِیْراً) روزی سخت و گرم از امام حسن بصری رح پرسیدند که قمطریر بر چیست فرمود که سبحان الله چه سخت است اسم روز قیامت و سخت تر است از اسم خود (فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ) پس نگاهدارد خدای تعالی ایشان را (شَرَّ ذٰلِکَ الْیَوْمِ) از بدی و رنج و هول آن روز (وَلَقّٰهُمْ) و پیش آرد ایشان را (نَضْرَةً) تازگی و خوبروی (وَّسُرُوْراً) و شادی و فرح در دل (وَجَزٰهُمْ) و پاداش دهد ایشان را (بِمَا صَبَرُوْا) بسبب آنکه صبر کردند بر طاعت از معصیت یا از ایثار طعام (جَنَّةً) بوستانی که از میوهٔ آن خورند (وَّحَرِیْراً) و جامهٔ ابریشم بهشت که پوشند (مُّتَّکِئِیْنَ) در حالتیکه تکیه زنگان باشند (فِیْهَا) در بهشت (عَلَی الْاَرَآئِکِ) بر تختهای آراسته (لَا یَرَوْنَ فِیْهَا) نه بینند در بهشت (شَمْساً) آفتاب را (وَّلَا زَمْهَرِیْراً) و نه مراد آن است که هوای بهشت معتدل بود و در زمستان تابستان نباشد تا از شدت حر و صولت برد ستاذی نگردند (وَدَانِیَةً) و پاداشی دهد ایشان را بهشتی دیگر که نزدیک بود (عَلَیْهِمْ) بر ایشان (ظِلَالُهَا) سایهای درخت آن (وَذُلِّلَتْ) و رام کرده شده باشد (قُطُوْفُهَا) میوهٔ آن (تَذْلِیْلاً) رام کردنی یعنی آسان بود چیدن میوها و هر چیندهٔ را منع نکند از چیدن (وَیُطَافُ عَلَیْهِمْ) و گردانیده شود بر ایشان (بِاٰنِیَةٍ مِّنْ فِضَّةٍ) جامهای خرد از سیم (وَّاَکْوَابٍ کَانَتْ) و کوزهای بزرگ که باشد (قَوَارِیْرَا) مانند آبگینه‌ها (قَوَارِیْرَ مِنْ فِضَّةٍ) آبگینه‌های سیم یعنی اوانی و اکواب از نقره باشد و صفای آبگینه که از خارج و داخل آن را توان دید (قَدَّرُوْهَا) اندازه کرده باشند ساقیان آن ظرف را از خور سیرابی بهشتیان (تَقْدِیْراً) اندازه کردنی یعنی هر کس را از خور حوصلهٔ او بجای می دهند که بدان سیراب شود و دران ظرف زیاده و نقصان نبود (وَیُسْقَوْنَ) و آشامیده شوند (فِیْهَا) در بهشت (کَاْسًا کَانَ) جامی که باشد (مِزَاجُهَا زَنْجَبِیْلاً) آمیزش او زنجبیل یعنی بیامیزند آن شراب را با زنجبیل بهشت چه زنجبیل طرب آرنده و لذت بخشنده است (عَیْناً فِیْهَا) و آن زنجبیل چشمه ایست در بهشت (تُسَمّٰی سَلْسَبِیْلاً) نام نهاده شده بسلسبیل و آن صفا دهنده بود و روان هر جا که بهشتی خواهد تواند برد و گویند در عالم رود بآسانی و زود بگوارد (وَیَطُوْفُ عَلَیْهِمْ) و طواف کنند برابر و نیکوکاران (وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُوْنَ) پسران

گوشوار داران باجا و بیدا نده بر حال طفولیت (إِذَا رَأَيْتَهُمْ) چون بینی ایشان را ای بیننده (حَسِبْتَهُمْ) پنداری از صفای لون و درخشندگی چهرهٔ ایشان را (لُؤْلُؤًا مَنْثُورًا) مروارید افشانده شده از صدف یعنی تر و تازه که هنوز دست کسی بدان نرسیده است در رونق و آبداری او فصوری پیدا نشده (وَإِذَا رَأَيْتَ) و چون بنگری و نظر کنی (ثَمَّ) آنجا یعنی در بهشت (رَأَيْتَ نَعِيمًا) به بینی نعمتهای که در وصف نگنجد (وَمُلْكًا كَبِيرًا) و ملکی بزرگ که زوال بدو راه نیابد و در خبر آمده که فرو ترین کسی از اهل بهشت که نظر کند در ملک خود هزار سال راه بیند و منتهای مملکت خود را مشاهده کند چنانچه منتهای آنرا ملاحظه می نماید و لفظ ملک کبیر نفاذ مشیت است که هر چه خواهد میسر گردد و ملایکه ایشان ملایکه بوقت در آمدن بایشان در فصول آورده که نعیم راحت اشباح است و ملک کبیر لذت ارواح نعیم ملاحظهٔ دار است و ملک کبیر مشاهدهٔ دیدار و داربی دیدار هیچ کار نیاید الحارثم الدار

* بیت *

* ایها الاخوان تا عمد انتظار آن نگار * * زاهدان فردوس می جویند ما دیدار یار *

(عَالِيَهُمْ) از برهشتیان یعنی لباس زیرین ایشان (ثِيَابُ سُنْدُسٍ) جامهای دیبای بزرگ و نازک (خُضْرٌ) سبز است (وَإِسْتَبْرَقٌ) و دیبای محکم سفته (وَحُلُّوا) و بپیرایه بسته شوند (أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ) بدستوانها از نقره و این مخالف آن نیست که بجای دیگر من اساور من ذهب جمع و معاقبه ممکن است (وَسَقَاهُمْ) و بیاشاند ایشانرا (رَبُّهُمْ) پروردگار ایشان (شَرَابًا طَهُورًا) شرابی پاک از اذناس و ارجاس یا پاک کننده از غش و نقائص روح گوید که طهور چشمهٔ ایست بدر بهشت که هر که از ان بیاشامد دل او حقد و حسد بنکاهیچ صفتی بد نماند و گفته اند پاک کننده دل او را از هیچ ما سوی الله تا التذاذ یابد بلقای او و باقی ماند ببقای او و البقاء فی اللقاء تمام العطاء * بباید دانست که جوی کوثر در بهشت خاصهٔ حضرت رسالت پناه عم است و ذکر آن در سورهٔ کوثر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و چهار جوی دیگر از ان مرتضیان است آب و شیر و خمر و عسل و شرح ان در سورهٔ محمد مرقوم شده است و دو چشمهٔ از ان اهل خشیت است فیهما عینان تجریان و دو چشمه از ان اصحاب یمین است فیهما عینان نضاختان و این چهار چشمه در سورهٔ الرحمن حال ذکره آمده و دیگر شراب رحیق از ان ابرار است و چشمهٔ تسنیم از آن مقربان و این هر دو در سورهٔ المطففین مذکور خواهد شد و دو چشمهٔ از ان اهل بیت است کافور و زنجبیل که آن را سلسبیل خوانند و شراب طهور نیز از ان ایشان است و بدو هستان خود سیراب کنند و محققان آنرا شراب مشهود گویند که مرآت دل نوشنده را بلوامع انوار اسرار قدم روشن

ساقه پذیرای خاموش انتوش ازل وابد گرداند و وقت و حال او را چنان ضافی سازد که مطابق اقدار الهیه
و شوایب غیریت در مشارع وحدت نماند و رنگت و دوگانگی معدل گردانیده جام و مدام را یکرنگ سازد
* بیت * * همه جام است و نیست گوئی می * * یا مدام است و نیست گوئی جام *
و عارفی گفته است که اگر فرد ابزم نشینان دارا القرار ابرار و ایک محبور و مسرور خواهند نشانید و شراب
طهور خواهند چشانید امروز باده نوشان خمخانه افضال را به تفاوت از ان نصیبی تمام داده اند * نظم *
* از سنا هم رهم بین جمله ابرار مست * * در جمال لایزالی هفت و پنج و چار مست *
* تن چو سایه بر زمین و جان پاک عاشقان * * در بهشت عدن تحتها الانهار مست *
* خود چه جای عاشقان کز جای تو جبد خدا * * کوه و صحرا و جمال و جمله اشجار مست *
پس ابرار را گویند (اِنَّ هٰذَا) بدرستیکه باین کرامتهای (کَانَ) هست (لَکُمْ جَزَاءً) مر شما را پاداش
کردار شما (وَکَانَ سَعْیُکُمْ) و هست شتافتن شما در خیر (مَّشْکُورًا ۝) پسندیده و لائق مکافات (اِنَّا نَحْنُ)
بدرستیکه ما (نَزَّلْنَا) فرو فرستادیم (عَلَیْکَ الْقُرْاٰنَ) بر تو قرآن را (تَنْزِیلًا ۚ) فرو فرستادنی بتدریج سوره بعد از
سوره و آیتی پس از آیتی بر مقتضای حکمت (فَاصْبِرْ) پس صبر کن (لِحُکْمِ رَبِّکَ) بحکم پروردگار خود
در آنچه فرمود از تبلیغ رسالت یا برای حکم او به نصرت تو و هلاک معاندان تو (وَلَا تُطِعْ) و فرمان مبر (مِنْهُمْ)
از ایشان (اٰثِمًا) گناه کار یرا که ترا باثم خواند چون عتبه گفت از دعوت خود باز ایست تا دختر خود را بتو دهم
(اَوْ کَفُوْرًا ۝) یا ناسپاسی را که ترا بکفر دعوت کند چون ولید مغیره که گفت بدین آبا و جوع کن تا ترا
تونگر سازم (وَاذْکُرِ اسْمَ رَبِّکَ) و یاد کن پروردگار خود را (بُکْرَةً) بامداد (وَّاَصِیْلًا ۝) و شبانگاه
یعنی پیوسته بذکر او مشغول باش (وَمِنَ الَّیْلِ) و در بعضی از شب (فَاسْجُدْ لَهٗ) سجود کن مر او را
یعنی نماز گزار بعضی گفته اند بکرت وقت نماز بامداد است و اصیلا متناول باشد وقت ظهر و عصر را
و به بعضی از شب مراد مغرب و عشا است پس معنی چنین بود که بر پنج نماز امت نمای (وَسَبِّحْهُ)
و نماز گزار برای خدای (لَیْلًا طَوِیْلًا ۝) شب دراز یعنی به تهجد اشتغال نمای (اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ) بدرستیکه
این گروه یعنی کفار (یُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ) دوست می دارند سرای شتابنده یعنی دنیا را (وَیَذَرُوْنَ وَرَآءَهُمْ)
وگذاشته اند یعنی انداخته اند از پس پشت خود (یَوْمًا ثَقِیْلًا ۝) روزگران را که قیامت است بدو
نمی گروند و برای او عمل نمی کنند (نَحْنُ خَلَقْنٰهُمْ) ما پیافریدیم ایشان را از آبی حقیر که آن نطفه است
(وَشَدَدْنَآ) و محکم کردیم (اَسْرَهُمْ ۝) آفرینش ایشان را یعنی مفاصل ایشان را باعصاب بهم

بستانیم (وَاَنْشَأْنَا) و چون خواهیم (بَدَّلْنَا) بدل کنیم ایشان را (اَمْثَالَهُمْ) بامثال ایشان در خلقت (تَبْدِيلًا ۞) بدل کردنی یعنی ایشان را بمیرانیم و در نشای ثانیه بمانند همین صورت و هیات باز آریم یا ایشان را بمیرانیم و بدل کنیم بغیر ایشان از بندگان فرمان (اِنَّ هٰذِهٖ) بدرستیکه این سوره (تَذْكِرَةٌ ۞) پندی و موعظه است یا معامله اهل بیت رض در بذل و ایثار پند و عبرت است مومنان را تا بمثل آنها عمل کنند و از مثل این جزا بهره یابند (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ) پس هر که خواهد که فرا گیرد (اِلٰى رَبِّهٖ) به رب آورد گار خود (سَبِيْلًا ۞) راهی بخیر و طاعت که فرا گیرد (وَمَا تَشَآءُوْنَ) و نخواهید شما هیچ راهی (اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ) مگر آنکه خدای خواهد خواهش شما را (اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلِيْمًا) بدرستیکه خدای هست دانا باستعداد و استحقاق هر کس (حَكِيْمًا ۞) صواب کار نخواهد هیچ چیزی را مگر باقتضای حکمت خود (يُّدْخِلُ) در آرد (مَنْ يَّشَآءُ) هر که را خواهد (فِيْ رَحْمَتِهٖ) در بخشش خود بهدایت و توفیق یا در بهشت بفضل و کرم خود (وَالظّٰلِمِيْنَ) و ستمکاران یعنی مشرکان (اَعَدَّ لَهُمْ) آماده کرده است برای ایشان (عَذَابًا اَلِيْمًا ۞) عذابی دردناک دائم

سورة المرسلات مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۞) وهي خمسون آية

ع ۱ (وَالْمُرْسَلٰتِ) سوگند بفرشتگان فرستاده شده (عُرْفًا ۞) بنیکوئی یعنی بامر و نهی با آیات قرآن فرستاده شده بمحمد ﷺ بنیکوئی یا بادهای وزیده شده نیکوئی در پی (فَالْعٰصِفٰتِ عَصْفًا ۞) پس سوگند بملایکه که صخت وزنده در وند صخت رفتنی در امتثال امر الهی یا احکام کلام که برندگان و محو کنندگان احکام اند یعنی ناسخ شرائع ادیان متقدمه یا بادهای صخت و سختی جهت عذاب قومی (وَالنّٰشِرٰتِ) و سوگند فرشتگان نشر کنندگان شرائع یا کتب را یعنی ظاهر کنند (نَشْرًا ۞) ظاهر کردنی یا آیتهای قرآن که آثار هدایت منتشر سازند یا بادهای نرم جهنده بجهت راحت جمعی (فَالْفٰرِقٰتِ) پس سوگند بملایکه که جدا کنندگانند حق و باطل را از یکدیگر (فَرْقًا ۞) جدا کردنی یا آیات قرآن که جدا کرده اند خیر را از شر یا باد که پراگنده است زندها را (فَالْمُلْقِيٰتِ) پس بفرشتگان که افگنندگانند به پیغمبران (ذِكْرًا ۞) وحی را یا آیات کلام که القا می کنند در میان عالمیان که موجب ذکر حق است و استدلال بدان بر قدرت و حی و القای ذکر (عُذْرًا) برای عذر صاحبان است که مومنانند (اَوْ نُذْرًا ۞) یا بجهت بیم کردن عصیان و جواب قسم این باشد که (اِنَّمَا تُوْعَدُوْنَ) هر آینه نیست که آنچه وعده داده شده اید آمدن قیامت متعلق بها (لَوَاقِعٌ ۞) هر آینه بودنی است (فَاِذَا النُّجُوْمُ) پس آنگاه که ستارگان (طُمِسَتْ ۞) محو کرده شوند یعنی

نور ایشان را ببرند (وَإِذَا السَّمَاءُ) و آنگاه آسمان (فُرِجَتْ ۸) شگافته گردد (وَإِذَا الْجِبَالُ) و آنگاه که کوهها (نُسِفَتْ) پراگنده گردد از امکن خود (وَإِذَا الرُّسُلُ) و آنگاه که پیغمبران (أُقِّتَتْ ۹) جمع کرده شوند بمیقاتی که مقرر کرده باشد در آن بگواهی دادن بر امتان خود پس گوید که (لِأَيِّ يَوْمٍ) برای کدام روز (أُجِّلَتْ ۱۰) و پس داشته شده این وجزا یعنی طمس نجوم و شق آسمان و قلع جبال پس جواب گوید که (لِيَوْمِ الْفَصْلِ ۱۱) برای روزی جدا کردن که امروز است میان مومن و کافر و مطیع و عاصی باشد در مکافات یا در حکم کردن میان خلق (وَمَا أَدْرَاكَ) و چه چیز دانا کرد ترا یعنی تو ندانی که (مَا يَوْمُ الْفَصْلِ ۱۲) چیست روز فصل که کنه آن و اتوان دانست (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) وای آن روز (لِلْمُكَذِّبِينَ ۱۳) مر آنان را که تکذیب آن روز کنند (أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ ۱۴) آیا هلاک نکردیم پیشینیان را چون قوم نوح و عاد و ثمود و هم (ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ) پس از پی در آریم هلاکت (الْآخِرِينَ ۱۵) پسینان را کما ایشان چون کفار مکه (كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ) مثل این کار می کنیم (بِالْمُجْرِمِينَ ۱۶) بهر گناهکاران (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) وای بزرگ که در آن روز (لِلْمُكَذِّبِينَ ۱۷) مگر تکذیب کنندگان این وعید راست (أَلَمْ نَخْلُقْكُم) آیا نیافریدیم شما را (مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ ۱۸) از آبی خوار بیمقدار یعنی منی (فَجَعَلْنَاهُ) پس بگاه داشتیم آن آب را (فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ۱۹) در قرارگاه استوار که رحم است (إِلَىٰ قَدَرٍ) تا مقداری (مَّعْلُومٍ ۲۰) دانسته شده که زمان ولادت است (فَقَدَرْنَا) پس توانا بودیم بر آفرینش شما (فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ ۲۱) پس نیکو توانایم ما (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) بزرگ تر بلای آن روز (لِلْمُكَذِّبِينَ ۲۲) مر باورندارندگان این قدرت را راست (أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ) آیا نگردانیدیم زمین را (كِفَاتًا ۲۳) پوشیده و جمع کننده (أَحْيَاءً وَأَمْوَاتًا ۲۴) مردگان و مردگان را یعنی احیاء بر روی خود دارد و اموات را در درون خود دارد (وَجَعَلْنَا) و پدید کردیم (فِيهَا) در زمین (رَوَاسِيَ) کوههای استوار پای برجا (شَامِخَاتٍ) بلند سر افراز (وَأَسْقَيْنَاكُم) و سیراب نمودیم شما را (مَّاءً فُرَاتًا ۲۵) آبی شیرین بسبب آفریدن عیون و منابع آن در زمین (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) وادی جهنم در روز رستخیز (لِلْمُكَذِّبِينَ ۲۶) مر تکذیب کنندگان را است که باسئال این نعمت اعتراف نکنند و کذبان را در آن روز گویند (انْطَلِقُوا) بروید (إِلَىٰ مَا كُنتُم بِهِ تُكَذِّبُونَ ۲۷) بسوی آن مکان که بودید که تکذیب آن می نمودید یعنی جهنم و عذاب آن (انْطَلِقُوا) بروید (إِلَىٰ ظِلٍّ) بسوی سایه (ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ ۳۰) خداوند سه شاخ (لَّا ظَلِيلٍ) نه سایه نگاه دارنده که در راحت باشد (وَلَا يُغْنِي) و دفع نکند از دوزخی (مِنَ اللَّهَبِ ۳۱) از حرارت زبانه آتش

چیزی را مراد آن سایه دود دوزخ است که از بزرگی و بسیاری منشعب می شود بشعبها و هر شعبه بطرفی می رود و در عالم آورده که دخان از دوزخ بیرون آید و از وی سه شعبه منشعب گردد یکی نور و آن بر سر مومنان سایه افگند و یکی دخان و آن بر فرق منافقان متوقف گردد و یکی زبانهٔ خالص و آن بالای کافران بایستد و در انوار آورده که هر شعبه شعب دخان جهنم باشد یکی بر فرق کافر قرار گیرد و یکی بر همین وی و دیگری بر یسار وی و موذی بدین عذاب قوت دارد است در دماغ و عضله بر همین قالب و شهوه بر یسار وی و هر که خواهد که فردا از آن آفات دخان که ظل من یحموم اشارت بدان است ایمن گردد امروز بنور عقل متمسک شده از تیرگی صفت بهیمی و صفتی بباید گذشت * نظم *

* ز تاریکی خشم و شهوت حذر کن * که از دود آن چشم و دل تیره کرده *

* غضب چون در آید بر عقل بیرون * * هوا چون شود چیره جان خیره کرده *

(اِنَّهَا) بدرستیکه دوزخ (تَرْمِي بِشَرَرٍ) می افگند در ان روز شرارهای (كَالْقَصْرِ) مانند کوشکی عظیم (كَاَنَّهٗ) گویا که آن شرر (جِمَالَتٌ صُفْرٌ) شتران زرد اند برنگ آتش دوزخ و بعضی گویند مفسر بمعنی سود است چون آتش دوزخ سیاه است شرارهٔ او نیز سیاه باشد و تشبیه شرارهٔ بقصر جهت عظمت است و شتران زرد جهت لون و کثرت و تتابع و اختلاط و سرعت حرکت (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) مشقت بسیار آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ) مر دروغ گویان را است که صفت دوزخ و شرارهٔ آن را باور ندارند (هٰذَا) این روز (يَوْمُ لَا يَنْطِقُونَ) روزی است که کافران سخن نگویند یعنی در بعضی مواقف یا ناطق نشوند بحجت بر خدای (وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ) و دستوری ندهند مر ایشان را (فَيَعْتَذِرُونَ) تا عذر خواهی کنند و عذر نیز سود ندارد (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) کرب و اندوه آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ) مر آنرا است که تکذیب کند مر این خبر را (هٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ) این روز جدا کردن است میان محق و مبطل (جَمَعْنٰكُمْ) جمع کردیم شما را ای مکذبان این امت (وَالْاَوَّلِينَ) و پیشینان را که تکذیب رسل گذشته کردند (فَاِنْ كَانَ) پس اگر هست (لَكُمْ كَيْدٌ) مر شما را کیدی و حیله چنانچه در دنیا نسبت بامومنان بکار می بردید (فَكِيدُونِ) پس بیش مرید با من تمریع است مر ایشانرا و اظهار آثار عجز ایشان یعنی حیله با خدای تعالی بیش نبرد و نکرد و ستان عذاب از خود دفع تواند کرد * نظم *

* به مکر و حیله عذاب خدای را نشود * * نیاز باید و اخلاص و نالهٔ سحری *

* تو ان خرد بیک آه ملک هر دو جهان * * ازین مقام غافل مشو که حیف خوری *

وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) غم وغصهٔ آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝) مرمکذبان را است که بجیاء از عذاب نرهند (اِنَّ الْمُتَّقِينَ) بدرستیکه پرهیزگاران از شرک و عصیان (فِي ظِلَالٍ) در سایه های درختان بهشت باشند (وَعُيُونٍ ۝) و بر کنار چشمهای آب روان (وَفَوَاكِهَ) و در میان میوه ها (مِمَّا يَشْتَهُونَ ۝) از آنچه آرزو کنند و ملایکه ایشانرا گویند (كُلُوا) بخورید از این ثمرات (وَاشْرَبُوا) و بیاشامید از بن آبها (هَنِيئًا) خوردن و آشامیدن گوارنده (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ۝) بسبب آنچه بودید که عمل کردید در دنیا (اِنَّا كَذَٰلِكَ) بدرستیکه ما چنین (نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ ۝) جزا می دهیم نیکوکارانرا (وَيْلٌ) جهل و قبیح و زشت (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝) مرا هل تکذیب را است که بر نعیم بهشتی نمی کردند (كُلُوا) بخورید ای مکذبان نعم فانی دنیارا (وَتَمَتَّعُوا) و برخوردار شوید (قَلِيلًا) زمانی اندک (اِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ ۝) بدرستیکه شما مشرکانید و عاقبت شما را عذاب دایم است (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ) وای آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝) مرمکذبانرا از عذاب الیم است (وَاِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا) وچون گفته شود مرایشانرا که نماز گذارید (لَا يَرْكَعُونَ ۝) نمگذارند نماز را مراد آن است که مسلمان نشوند چه رکن اعظم اسلام بعد از شهادتین نماز است که الصلوة عماد الدین یعنی نماز ستون دین است و دین بآن قایم است (وَيْلٌ) نفرین (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝) مردروغ گویانرا که بشرف اسلام نمی رسند (فَبِاَيِّ حَدِيثٍ) پس بکدام سخن (بَعْدَهُ) پس از قرآن (يُؤْمِنُونَ ۝) می گروند اگر بقرآن نگروند که معجزه ایست مشتمل بر حجج و افصح آن و معانی لائحه و در آمده که بعد از ان خواندن این آیت باید گفت آمنا بالله

سورة النبأ مكية بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي اربعون آية

آورده اند که چون حضرت رسالت پناه عم دعوت آشکارا کرد و قرآن برمذاق خواند و بروز قیامت بیم فرمود کفار در نبوت آن حضرت عم و نزول قرآن و وقوع بعث اختلاف کردند و از یکدیگر می پرسیدند یا از پیغمبر و مومنان پرسش می نمودند چنانچه حق سبحانه و تعالی فرمود

(عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ ۝) از چه چیز می پرسند کافران (عَنِ النَّبَإِ الْعَظِيمِ ۝) از خبر بزرگ یعنی قرآن (الَّذِي هُمْ) آن خبری که ایشان (فِيهِ مُخْتَلِفُونَ ۝) در آن خبر اختلاف کنند گاهند یعنی او را سحر یا شعر یا کهانت نسبت می دهند و مخالف و مقری و ساطیر می گویند لقول بعضی نباء عظیم نبوت آنحضرت عم است که می گویند با و پیغمبر و است یا نی و ساحر است یا شاعر یا مجنون و بعضی بر انند که آن خبر بعث است و در ان مخالفت دارند جمعی می گفتند که قیامت هست و بتان ما را شفاعت خواهند کرد چنانکه حکایت فرمود الا شفاعة من اذن له الرحمن و رضی له قولا و وقوع آن

بل هم فی شک منها ( كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝ ) حقا که زود باشد نزدیک روز قیامت یابند و یک نزع که آنچه در آن اختلاف می کردند حق است ( ثُمَّ كَلَّا سَيَعْلَمُونَ ۝ ) پس حقا که زود باشد دور روز قیامت بطلان قول و خبث عقیدهٔ خود را ( أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۝ ) آیا نه ساخته ایم زمین را فراشی گسترده تا قرارگاه شما شود ( وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا ۝ ) و نگردانیده ایم کوهها را میخهای زمین تا بران استوار باشند ( وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا ۝ ) و بیافریده ایم شما را از هر گونه نر و ماده تا نسل شما بافی بماند یا خلق کردیم گونه گونه سیاه و سفید و دراز و کوتاه و خوب و زشت ( وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا ۝ ) و گردانیدیم خواب شما را راحت بدنهای شما یعنی خواب قطع حس و حرکت کند تا قوای نیوانیه برآسایند و ماندگی از ایشان زائل شود ( وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا ۝ ) و ساخته ایم شب را پوششی تا ظلمت خود بهر چیزها بپوشاند صاحب فتوحات قدس سره آورده است که شب لباس اصحاب الليل است که ایشان را از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت مکالمه یا محاضره یا مشاهده هر یک فراخور استعداد خود برخوردار یابند حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که شب پردهٔ روندگان راه است و روز بازار بیداران سحرگاه است ❊ بیت ❊

❊ الليل للعاشقين ستر ❊ يا ليت او قاتها تدوم ❊

❊ چون در دل شب خیال او یار من است ❊ ❊ من بندهٔ شب که روز بازار من است ❊

( وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا ۝ ) و گردانیده ایم روز را وقت طلب معیشت تا به تحصیل آن جست و جوی کنند ( وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ ) و بنا کرده ایم زبر سر شما ( سَبْعًا شِدَادًا ۝ ) هفت آسمان صفت یعنی محکم و استوار که در وجه وشکافی کرنشانهٔ خلل و زوال باشد نیست ( وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَّاجًا ❊ ) و بیافریدیم در آسمان چراغی افروخته و تابان یعنی آفتاب ( وَأَنْزَلْنَا ) و فرو فرستادیم ( مِنَ الْمُعْصِرَاتِ ) از ابرهای فشارنده باران ( مَاءً ثَجَّاجًا ۝ ) آبی ریزان ( لِنُخْرِجَ بِهِ حَبًّا ) تا بیرون آریم بدان آب دانهٔ که قوت راشد چون گندم و جو ( وَنَبَاتًا ۝ ) و رستنی که علف راشد چون کاه و گیاه و گفته اند بیرون آریم از وی دانهٔ دور راه و از زمین گیاه ( وَجَنَّاتٍ أَلْفَافًا ۝ ) و درختان بوستانهای درهم پیچیده یعنی بسیار بیکدیگر نزدیک ( إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ ) بدرستیکه روز حکم گزاری یعنی روز رستخیز ( كَانَ مِيقَاتًا ۝ ) است و حکم خدای وقتی مقرر برای محاسبهٔ خلائق و مجازات اعمال ایشان ( يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ ) روزیکه دمیده شود در صور نفخهٔ ثانیه ( فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ۝ ) پس بیائید گروه گروه از قبرهای خود بعرصهٔ گاه محشر امام ثعلبی روح آورده که حضرت رسالت پناه صلعم را از افواج پرسیدند فرمود که حشر کرده شوند ده صنف از امت

من ۱ دل ۲ بر هفت بوزنگان ۳ دوم ۴ بر بیات خوکان ۵ سیوم ۶ نگونساران کر ایشان را بر روی
بدوزخ می کشند ۷ چهارم ۸ نابینایان ۹ پنجم ۱۰ کران و گنگان ۱۱ ششم ۱۲ میخایند زبانهای خود را
و آن بر سینهای ایشان افتاده باشد و پنجم از دستهای ایشان سیلان می کند و اهل محشر را از ان کراهیت
باشد ۱۳ و هفتم ۱۴ دستهای بریده باشند ۱۵ و هشتم ۱۶ از دارهای آتشین آویخته ۱۷ و نهم ۱۸ و از انتنی تمام
باشد بتر از مردار ۱۹ و دهم ۲۰ اجسامی آتشین پوشیده باشند و از قطران چنین بدبوی سنهای
ایشان ۲۱ اما بوزنگان صنف چنان باشند و خوکان حرامخوران و نگونساران خورندگان ربوا و گوران
جور کنندگان در حکم و گنگان و کران آنها که باعمال خود معجب بوده اند و زبان خایندگان عالم که گفتار ایشان
مخالف کردار ایشان بوده است و دست و پا بریدگان و نخاسندگان همسایگان بغیر حق و آویختگان از دار
غمازان و سعایت کنندگان بسلاطین و حکام و آنها که نعمت عظیم دارند متابعان شهوات و بازدارندگان
حق خدای و پوشندگان لباس قطران اهل کبر و نازش (وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ) شکافته شود
آسمان در ان روز (فَكَانَتْ أَبْوَابًا) پس باشد از بسیاری شکافها و یا بفرماید خداوند دریا از کثرت
موجها گوئی که تمام او دراست (وَسُيِّرَتِ الْجِبَالُ) و رانده شود کوهها در هوا (فَكَانَتْ سَرَابًا) پس
باشند مثل سراب یعنی نمایش کوه داشته باشد اما بسبب تشتت اجزا بر حقیقت جبلیت باقی نماند
(إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا) بدرستیکه دوزخ باشد گذرگاه خلق یعنی همه را بر گذرند یا بدرگه دیده بان گاهی
که زبانیه دوزخ مترصد ایستاده باشند یعنی برای تعذیب کافران و از ایشان نتوانند گریخت یا موضعی
رصدی که خزنهٔ دوزخ انتظار کشان می برند و خزنهٔ بهشت نگاهبانی مومنان می کنند تا بوقت مرور بر صراط
از تعرض آتش محروس باشند و این جهنم باشد (لِلطَّاغِينَ) مر کافران را که از حد گذشتگانند (مَآبًا)
بازگشت یعنی آرام جای و قرارگاه (لَّابِثِينَ فِيهَا أَحْقَابًا) درنگ کنندگان دران روزگارهای
دراز در معالم از مجاهد روح نقل می کند که این احقاب که حق سبحانه ذکر کرده چهل و سه حقبه هر حقبی هفتاد
خریف و هر خریفی هفتصد سال و هر سالی سیصد و شصت روز و هر روزی هزار سال باشد در موضع
آورده است که مراد این نیست که مدای عذاب کافران تعین مدت کرده باشند بلکه مراد آن است که
هر حقبی که می گذرد حقبی دیگر از پی می آید تا ابد الاباد (لَا يَذُوقُونَ فِيهَا) نمی چشند در دوزخ یعنی
نمی یابند (بَرْدًا) خنکی هوا که بدان راحت یابند حرارت هوای دوزخ از ایشان باز دارد و گفته اند
برد خواب است یعنی ایشان را در جهنم خواب نیست تا آب بیش یابند (وَلَا شَرَابًا إِلَّا) نمی آشامند

شراب (اِلَّا حَمِيْمًا) گرمیم و آن آبی ست که چون نزدیک روی آرند گوشت روی دران ریزد و چون بخورند امعاء احشا پاره پاره کرده (وَّغَسَّاقًا) و ریم که از ریشهای ایشان سیلان کند یا اشکهای که از سرحسرت می بارند یا زمهریر که بدان معذب گردند (جَزَآءً) پاداش داده می شوند پاداشی (وِّفَاقًا) موافق کردارهای خود (اِنَّهُمْ كَانُوْا) بدرستیکه ایشان بودند (لَا يَرْجُوْنَ) که نمی ترسیدند (حِسَابًا) از حساب آخرت یا امیدوار نبودند بثواب آن سرای (وَكَذَّبُوْا) و تکذیب می کردند (بِاٰيٰتِنَا) آیتهای ما که انبیاء ما بر ایشان نمودند (كِذَّابًا) تکذیب کردنی (وَكُلَّ شَيْءٍ) و هر چیزی از اعمال بندگان از طاعت و معصیت و غیر آن (اَحْصَيْنٰهُ) شمرده ایم آنرا یعنی نگاهداشته ایم و نوشته ایم (كِتٰبًا) نوشتنی که خواهیم گفت مشرکان را (فَذُوْقُوْا) پس بچشید عذاب دوزخ (فَلَنْ نَّزِيْدَكُمْ) پس نمی افزائیم شما را همیشه (اِلَّا عَذَابًا) مگر عذابی بالای عذابی و در خبر آمده که این آیت سخت ترین آیات قرآن است مر دوزخیان را از روی وعید (اِنَّ لِلْمُتَّقِيْنَ) بدرستیکه مر پرهیزگاران راست (مَفَازًا) رستگاری از عذاب یا جای فوز و فلاح که آن (حَدَآئِقَ وَاَعْنَابًا) باغها است که در وی درختان میوه دار و درختان انگور است تخصیص جهت تفضیل است (وَّكَوَاعِبَ اَتْرَابًا) و ایشان راست دختران نارپستان هم همزادان و تفصیر زاهی آورده که زنان شانزده ساله باشند مردان حبی و سی ساله خواهند بود و در اغلب تقاصیر هست که هر از اهل بهشت از مردان و زنان سی و سی ساله باشند (وَّكَاْسًا دِهَاقًا) و مر ایشان راست جامهای پر از شراب یاکاسهای پی در پی (لَا يَسْمَعُوْنَ فِيْهَا لَغْوًا) نمی شنوند متقیان سخنان بیهوده و باطل (وَّلَا كِذَّابًا) و نه دروغی و گفته اند نشنوند در شرب خمر بهشت سخن حدث و دروغ بخلاف شراب خمر دنیا که در مجالس ایشان بیان خمر ده و خلاف و جدال بسیار بود (جَزَآءً) جزا داده شود ایشان را جزاء دادنی (مِّنْ رَّبِّكَ) از پروردگار تو بقضای وعده خود (عَطَآءً حِسَابًا) عطا کرده شود ایشانرا از فضل خویش عطای وافی و کافی یعنی بسنده یا برحسب اعمال ایشان (رَبِّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ) آفریدگار آسمان و زمین (وَمَا بَيْنَهُمَا) و آنچه میان ایشان است (الرَّحْمٰنِ) بزرگ بخشایش (لَا يَمْلِكُوْنَ) مالک نباشند اهل آسمان و زمین (مِنْهُ خِطَابًا) از خدای سخن گفتن را یعنی قادر نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر بدستوری یا بر آنکه خطاب کند با ایشان باعتراض نه بثواب و عقاب او زیرا که هر مملوک اندر مملوک مالک تواند بود (يَوْمَ يَقُوْمُ الرُّوْحُ) روزیکه بایستد روح (وَالْمَلٰٓئِكَةُ صَفًّا) و بایستند فرشتگان صف زده گان در روح ملکی است

ع

سوگند بر ارواح و معالم گفته که مخلوقی از دیگر نیست روز قیامت وی تنها صفی باشد و تمام ملایکه با کثرت عدد و عظمت جسد صفی چند واو و دیگر گی برابر هم بود و در عین المعانی از ابن مسعود رضی روایت کرده که مقام روح آسمان چهارم است و هر روز دوازده هزار بار تسبیح می گوید و از هر تسبیح او ملکی مخلوق می کرد و گفته اند روح طایفه اند بشکل آدمیان و نه از ایشان فرد صفی بایستند و ملایکه صفی دگر بیند روح جبرئیل عم است که با فرشتگان صف برکشند (لَا يَتَكَلَّمُونَ) سخن نگویند و رباب شفاعت (إِلَّا مَنْ أَذِنَ) مگر کسی که دستوری دهد (لَهُ الرَّحْمَٰنُ) مر او را خدای تعالی که شفاعت کند یا نکند مگر کسی را که خدای اذن کند در شفاعت او (وَقَالَ صَوَابًا) و گفته باشد او در دنیا کلمهٔ توحید یعنی جز مومنان را شفاعت نکنند (ذَٰلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ) آن روز روزی است که بودنی البته خواهد بود (فَمَنْ شَاءَ اتَّخَذَ) پس آن کس که خواهد فراگیرد (إِلَىٰ رَبِّهِ مَآبًا) بسوی ثواب پروردگار خود با گشتنی بایمان و طاعت (إِنَّا أَنْذَرْنَاكُمْ) بدرستیکه ما بیم کردیم شما را و بترسانیدیم (عَذَابًا قَرِيبًا) از عذاب نزدیک که عذاب آخرت است و قرب او بجهت تحقیق او است (يَوْمَ يَنظُرُ الْمَرْءُ) روزی که بنگرد آدمی (مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ) در آنچه پیش فرستاده باشد و دست او یعنی باز یابد کردارهای خود را از خیر و شر (وَيَقُولُ الْكَافِرُ) و گوید ناگرویده و این روز (يَا لَيْتَنِي) ای کاشکی من (كُنتُ تُرَابًا) بودمی خاک یعنی هرگز مابین صورت آفریده نشدمی یا امروز خاک بودمی و مرا زنده نکردندی و گفته اند بعد از حشر و حوش که ایشان را خاک سازند کافر این تمنا کند و قولی آن است که مراد ازین کافر ابلیس است و او آدم عم را عیب می کرد که از خاک آفریده شده و خود را می ستود که من از آتش مخلوقم چون و ران روز کرامت آدم عم و فرزندان مومن او شاهده کند و عذاب و شدت خود را بیند آرزو برد که کاشکی من از خاک بودمی و نسبت بآدم عم داشتمی ای در دبش این همه و بدین طایفهٔ که خاکیان را راست هیچ طبقه از طبقهٔ مخلوقات را نیست

* مثنوی *

* خاک را خوار و تیره دید ابلیس * * کرد انکار شان آن حسود خسیس *
* ماند غافل ز نور باطن او * * نه شد آگه ز سر کاین او *
* بهر کینهی که هست در دل خاک * * این حسد داده اند در افلاک *
* که جز خاک نیست مظهر کل * * خاک شد خاک تا بروید گل *

سورة النازعات مکیة ( بسم الله الرحمن الرحیم ) وهي مائت واربعون آیة

ع

( والنازعات غرقا ) سوگند کشندگان به قوت و شدت یعنی ملایکه که جانهای کافران به سختی منزع کنند ( والناشطات نشطا ) و بفرستادگان بیرون بردن ارواح مومنان بیرون بردنی ( والسابحات سبحا ) و ملایکه شناکننده شناکردنی یعنی آمد و شد نمایند در درون تن و شتافتن در ان چون اجابت صعوبت ( فالسابقات سبقا ) پس پیشگامان پیش گیرنده بر هر پیشی کردنی ( فالمدبرات امرا ) پس سوگند ملایکه که تدبیر کنند کارهای دنیا را یعنی جبرئیل ع که موکل است بر باد و جنود و اسرافیل ع که نازل است بامور افضیه و اقدار و میکائیل ع که قسمت باران و گیاه متعلق بدو است و عزرائیل ع که قابض ارواح شان او است و گفته اند مقسم به نجوم است که شتابان میروند از مشرق به مغرب و روند در برجها بسیر جمی و سباحت می کنند در فلک و به همه گریشی می گیرند و صید و به اتمام امر یا اکرمدیشان باز است باذن الله چون اختلاف هوا و فصول یا اسپان غزات اند که جان شان بدو روند از دار اسلام و تسبیح نمایند در رفتن و سبقت کنند در صف جهاد و تدبیر یاد میشان کار فتح و ظفر بر دشمنان خدای تعالی یا نفوس قاضیه که منتزع شوند از شهوات و نشاط کنان بعالم قدس رفته در مراتب ارتفاع سباحت نمایند و به حصول کمالات سبقت فرمایند تا کمال شده تکمیل دیگران به امور ارث دگردند و بر هر تقدیر جواب قسم آن است که شما مبعوث و محاسب خواهید شد ( یوم ترجف الراجفة ) یاد کن آن روزی را که بجنبند جنبنده یعنی بلرزد کوه و زمین از هیبت آن روز کما قال الله تعالی یوم ترجف الارض والجبال و این بوقت نفخه اولی بود که هر بلرزند و اندگان از هول بمیرند ( تتبعها الرادفة ) از پی در آمده و از پس در آینده یعنی نفخه ثانیه که خلایق بدان زنده شوند ( قلوب یومئذ واجفة ) دلهای آن روز ترسان و لرزان بود ( ابصارها خاشعة ) و دیدهای خداوند دلها نرم و خوار مانده باشد ( یقولون ) می گویند منکران بعث امروز در دنیا که ( أئنا لمردودون ) آیا ما باز گردانده شدگانیم فی الحافرة ( بحالت اولی یعنی آیا ما بعد از مرگ به همان هیأت که داشتیم رد خواهند کرد ( أئذا کنا ) یا چون کردیم ( عظاما نخرة ) استخوانهای کهنه و ریزه ریزه خاکستر شده ما را مبعوث گردانند ( قالوا ) پس گفتند از روی استهزا اگر چنین باشد ( تلک إذا کرة خاسرة ) آن بازگشتن ما زیان کار باشد بآن یعنی اگر ما را رجوع باشد به حشر پس ما زیانکاران باشیم چه پیوسته تکذیب آن کرده ایم حق سبحانه می فرماید که دشوار می گیرند امر قیامت را ( فإنما هي ) پس جز این نیست که آن ( زجرة

وَاحِدَةٌ ۱۳ یک فریاد است یعنی یک دمیدن اسرافیل عم که هر خلائق بدان زنده شوند (فَإِذَا هُم بِالسَّاهِرَةِ ۱۴) پس ناگاه ایشان در زیر زمین بوده باشند و گفته اند که ساهره نام زمین است نزدیک بیت المقدس و رحوانی جبال اریحا که محشر آنجا و خدای تعالی آنرا ستوده کرده اند چنانکه خواهد و گوید زمین ساهره را خدای آفرید از نقره خام و طول و عرض آن چهل فرسخ در چهل فرسخ زمین دنیا باشد (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ مُوسَىٰ ۱۵) آیا بایدت تو یعنی آمد سخن موسی کلیم عم تا تسلی دهی دل خود را بر تکذیب قوم و خرفرمائی از وعدهٔ موسان و وعید کافران (إِذْ نَادَاهُ رَبُّهُ) یاد کن چون بخواند موسی عم را پروردگار او (بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى ۱۶) بوادی پاکیزه یعنی و آن نام وادی است یا بمعنی مرتین است یعنی دو بار پاکیزه شده یا دو بار ندا کرده شده که (اذْهَبْ) برو برسالت (إِلَىٰ فِرْعَوْنَ) بسوی فرعون (إِنَّهُ طَغَىٰ ۱۷) بدرستیکه او از حد در گذشته است در تکبر (فَقُلْ هَل لَّكَ) پس بگوئی مر او را که ای طاغو هیچ هست مرترا میلی و رغبتی (إِلَىٰ أَن تَزَكَّىٰ ۱۸) بسوی آنکه پاک شوی از کفر و عصیان (وَأَهْدِيَكَ) و هیچ می خواهی که راه نمایم ترا (إِلَىٰ رَبِّكَ) بشناخت آفریدگار تو (فَتَخْشَىٰ ۱۹) پس بترسی از عذاب او و خدائی از سرکشی و نافرمانی موسی عم بحکم خدای بزرگ فرعون رفت و تابیغ رسالت کرد و او معجزه طلبید (فَأَرَاهُ الْآيَةَ الْكُبْرَىٰ ۲۰) پس بنمود او را موسی عم معجزهٔ بزرگ ترکه قلب عصا بود بجیه (فَكَذَّبَ وَعَصَىٰ ۲۱) پس تکذیب کرد فرعون موسی را و عاصی شد در فرمان خدای یعنی چون بدید که عصا اژدها شد گفت این از نوع سحر است بلکه که خدای نیست بلکه که سحر موسی است (ثُمَّ أَدْبَرَ يَسْعَىٰ ۲۲) پس پشت بر موسی کرد یعنی روی از وی بگردانید و می شتافت بابطال امر او و گمان آنکه مترسید از اژدها پشت کرد اینده می شتافت در کید موسی (فَحَشَرَ فَنَادَىٰ ۲۳) پس جمع کرد قوم خود را پس ندا کرد در ایشان را بنفس خود (فَقَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَىٰ ۲۴) پس گفت منم پروردگار بزرگتر شما یعنی اصنام بر صورت من اند هر خدایانند و من از همه بزرگترم امام قشیری قدس سره در لطایف آورده که ابلیس این سخن می شنید گفت مرا طاقت این کلام نیست من دعوی انانیت نه کردم بر آدم این بلا بمن رسید او که چنین لافی میزند ما کار او به کجا رسد (فَأَخَذَهُ اللَّهُ) پس فرا گرفت او را خدای (نَكَالَ الْآخِرَةِ ۲۵) بعقوبت آخرت که سوختن است (وَالْأُولَىٰ ۲۵) و بعذاب دنیا که غرق شدن است یا بنکال دو کلمه او را موا خذه ساخت کلمهٔ اول این سخن است که انا ربکم الاعلی و کلمهٔ آخرت آنکه گفت ما علمت لکم من آله غیری و میان این دو کلمه چهل سال بود که شیخ رکن الدین علاء الدوله قدس سره فرمود که مرا حال کرم شد بزیارت حسین منصور حلاج رقم چون

مراقبه کردم روح او را در مقام اعلی یافتم از علیین مناجات کردم که خدایا این چه حال است که فرعون انا ربکم الاعلی گفت و منصور انا الحق هر دو یک دعوی کردند و روح حسین در علیین است و از ان فرعون در سجین پس مرا ندا رسید که فرعون خود بینی در افتاده انانیت خود را دید و منصور از خود فانی گشته و خود را گم کرد پس دو میان دعوی شان فرق بسیار است

* نظم *

* گفت فرعونی انا الحق گشت پست * * گفت منصوری انا الحق پس برست *

* این انا را رحمت الله ای محب * * وان انا را لعنت الله در عقب *

* زانکه آن سنگ سیه بد وین عقیق * * آن حدیث نور بود و این حریق *

* آن انا هو بود در سودای فضول * * نه ز روی اتحاد و از حلول *

(اِنَّ فِي ذٰلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَّخْشٰى ط) بدرستیکه در گرفتن فرعون هر آینه پندی است و اعتباری مر کسی را که اوشت ن او آن باشد که بترسد تا از نافرمانی مجتنب شده سر بر خط امر نهد (ءَاَنْتُمْ اَشَدُّ خَلْقًا) آیا شما ای منکران بعث صعبتر و دشوارترید از روی آفرینش (اَمِ السَّمَآءُ ط بَنٰهَا ق) یا آسمان بآن عظمت بناکرد آن را بر زمرتبه شما (رَفَعَ سَمْكَهَا) بر داشت سقف آن را یعنی مقدار ارتفاع آن را از زمین بلند ساخت (فَسَوّٰىهَا ۞) پس آنرا راست کرد بی فتوری و بی قصوری (وَاَغْطَشَ لَيْلَهَا ۞) و تاریک کرد شب آنرا (وَاَخْرَجَ ضُحٰىهَا ص) و بیرون آورد روز آنرا اضافه شب و روز بآسمان بجهت آن است که حدوث آنرا سبب گردش او است امام راه در ج نموده که روز و شب دنیا بآسمان بدا گر بسبب آفرینش آسمان آفتاب و ماه بود (وَالْاَرْضَ بَعْدَ ذٰلِكَ) و زمین را بعد از آفرینش آسمان (دَحٰىهَا ۞) بگسترد و مبسوط کرد اند جمهور علماء اند که آفرینش زمین پیش از خلق آسمانها است و گسترد ن او بعد از ان (اَخْرَجَ مِنْهَا) بیرون آورد از زمین گسترده (مَآءَهَا) آب او را به تفجیر یا بنبع و عیون (وَمَرْعٰىهَا ص) و بیرون آورد گیاه زارها و چراگاههای او را (وَالْجِبَالَ اَرْسٰىهَا) و کوهها را محکم و پایدار ساخت و در و حوزمین و اثبات کوهها و افتخار انهار و ظهور چراگاهها (مَتَاعًا لَّكُمْ از برای برخورداری است مرشما را (وَلِاَنْعَامِكُمْ ط) و مرچهارپایان شما را (فَاِذَا جَآءَتِ الطَّآمَّةُ الْكُبْرٰى ج) پس چون بیاید بایه بزرگتر و هول تر که از هر بلای رستخیز صعبتر تر باشد و آن ساعتی است که اهل دوزخ را ببرند و اهل بهشت را ببهشت رسانند جواب اذا محذوف است تقدیر ش آنکه واقع شود در آنچه واقع شود (يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْاِنْسَانُ) روزی که یاد آرد انسان

(مَا سَعٰی ۵) آنچه سعی کرده باشد در عمل آنرا یعنی نوشته بدست او دهند تا بخواند (وَبُرِّزَتِ الْجَحِیْمُ) و ظاهر کرده شود دوزخ (لِمَنْ یَّرٰی ۶) مر کسی را که بیند یعنی آشکارا شود دوزخ مر کافران را (فَاَمَّا مَنْ طَغٰی ۷) پس هر که از حد برده باشد و گمراه (وَاٰثَرَ الْحَیٰوةَ الدُّنْیَا ۸) و بر گزیده زندگانی دنیا را یعنی از ملوک سپس آخرت فراموش کرده کار او نساخته (فَاِنَّ الْجَحِیْمَ هِیَ الْمَاْوٰی ط) پس بدرستیکه دوزخ آن جای آرام او است (وَاَمَّا مَنْ خَافَ) و اما هر کس که ترسیده باشد (مَقَامَ رَبِّهٖ) از ایستادن خود نزد پروردگار خود یعنی در موقف حساب و عرض (وَنَهَی النَّفْسَ عَنِ الْهَوٰی ۹) و نهی کرده باشد و باز داشته نفس خود را از آرزوی او یعنی از تمنای حرام و ناشایست (فَاِنَّ الْجَنَّةَ هِیَ الْمَاْوٰی ط) پس بدرستیکه بهشت آن آرام جای او است در تحصیل آورده که این آیت در شان کسی است که قصد معصیت کند در خلوت و بران قادر بود و خائف نفس نموده از خدا تعالی بترسد و از ان عمل دست باز دارد

* نظم * گر نفسی نفس بفرمان تست * کفش بیار که بهشت آن تست *

* نفس کشد هر نفسی سوی پست * هر که خلافش نفسی زد بدست *

(یَسْئَلُوْنَکَ) می پرسند ترا ای محمد (عَنِ السَّاعَةِ) از روز رستخیز و می گویند (اَیَّانَ مُرْسٰهَا ط) کی باشد اقامت آن روز در چه زمان بیاید (فِیْمَ اَنْتَ مِنْ ذِکْرٰهَا) در چه چیزی تو از یاد کردن آن عایشه رض فرمود که حضرت رسالت پناه علم می خواست که وقت آن از خدای بپرسد حق سبحانه فرمود که تو از دانستن قیامت بر چه چیزی یعنی علم آن حق تو نیست ز نهار تا نپرسی (اِلٰی رَبِّکَ مُنْتَهٰهَا ط) بسوی پروردگار تست منتهای علم قیامت یعنی کس را نرسد به چه اطلاع بران خاصهٔ حضرت او است (اِنَّمَا اَنْتَ مُنْذِرُ مَنْ یَّخْشٰهَا ط) جز این نیست که تو بیم کنندهٔ هر که بترسد از قیامت (کَاَنَّهُمْ) گویا که کفار مکه (یَوْمَ یَرَوْنَهَا) روزیکه ببینند قیامت را که از آمدن آن می پرسند (لَمْ یَلْبَثُوْٓا اِلَّا عَشِیَّةً) درنگ نکرده اند در دنیا یا در قبر مگر شبانگاهی آنروز (اَوْ ضُحٰهَا ۴۶) یا حاشت آن روز یعنی عشیهٔ آن مذکور شد یعنی از هول آنروز مدتی زندگانی خود را فراموش کنند و چنان پندارند که نبوده اند در دنیا مگر چاشتگاهی یا شبانگاهی

سورة عبس مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۵ وهی اثنتان اربعون آیة

آورده اند که عبد الله بن ام مکتوم رض به مجلس پیغمبر علم آمد و آن حضرت علم بدعوت صنادید قریش باسلام مشغول بود ابن ام مکتوم به جهت عمی که داشت آن حال را ندانست که نزد حضرت علم

عبس ثلثه آیة است و باقی سخن می گوید آمد و قطع سخن کرد آنحضرت هم از قطع کلام ملول شده روی مبارک ترش کرد و از وی اعراض نمود جبرئیل هم آیت آورد که (عَبَسَ وَتَوَلّٰی ۵) ترش کرد روی خود را و روی بگردانید (اَنْ جَاءَهُ الْاَعْمٰی ۵) با آنکه آمد سوی او نابینا یعنی عبد الله ذکر اعمی استعطاف است نه ذم او و در قطع کلام بر سبیل نام هم (وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّهُ یَزَّکّٰی ۵) و چه چیز ترا دانا کرد شاید که این ام مکتوم پاک شود از آثام (اَوْ یَذَّکَّرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّکْرٰی ۵) یا پند گیرد پس سود دارد او را پند دادن تو (اَمَّا مَنِ اسْتَغْنٰی ۵) اما آن کس که تونگری دارد یعنی بی نیازی می کند از ایمان (فَاَنْتَ لَهُ تَصَدّٰی ۵) پس تو برای او روی می آری یعنی بروا و اقبال می نمائی از بهر حرص بر ایمان آوردن او (وَمَا عَلَیْکَ اَلَّا یَزَّکّٰی ۵) و نیست بر تو زیان و وبال بر آنکه آن مستغنی پاک نشود باک تو بر تو بلاغ است و بس (وَاَمَّا مَنْ جَاءَکَ یَسْعٰی ۵) و اما آنکه می آید بسوی تو می شتابد در طلب تعلیم یعنی این ام مکتوم (وَهُوَ یَخْشٰی ۵) و او می ترسد از خدای باز آزار کفار به سبب آمدن نزد تو (فَاَنْتَ عَنْهُ تَلَهّٰی ۵) پس تو از و روگردانیده مگر از این مشغول می شوی مشغول است که چون جبرئیل هم این آیات می خواند بشره مبارک آن حضرت هم متغیر می شد و رباب آورده که یک وقت نرگس دیده آن سرو جویبار رسالت بی آب و تاب شده بسان که می رفت و راه نمی دید و نزدیک بود که رنگ روی مبارکش دیوارهای مکه را مشرف سازد امام زاهد در ج فرموده که چون عالم هم از عقب عبد الله رفت و او را باز گردانید و به مسجد باز آورد و روی خود بگشت تا برابر دلش راست دست و روی را مالید و گفت مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و در بعضی از اخبار آمده که هر گاه که وی را دیدی گرامی داشتی و گفتی مرحبا بمن عاتبنی فیه ربی و در بعضی از اخبار آمده که هر گاه که او را دیدی بساط خویش برای او بگستردی و چون بیرون رفتی بر خاستی و تا مکه او را مشایعت کردی و بباید دانست که این سورت از حضرت رسالت پناه هم خطا نبود بر حکم اجتهاد این عمل بجای آورد و گر اهمیت او از سوی ادب این مکتوم بود که سخن وی قطع کرد لیکن معذور بود به سبب عمی (کَلَّا اِنَّهَا تَذْکِرَةٌ ۵) حقا که این آیات قرآنی پند است مر خلق را (فَمَنْ شَاءَ ذَکَرَهُ ۵) پس هر که خواهد یاد کند آنرا و بدان متعظ گردد و این آیات ثبت کرده شده است (فِی صُحُفٍ مُکَرَّمَةٍ ۵) در صحفی گرامی کرده شده نزد خدای (مَرْفُوعَةٍ ۵) برداشته شده و بلند قدر (مُطَهَّرَةٍ ۵) پاکیزه از زیر عیبها (بِاَیْدِی سَفَرَةٍ ۵) در دست نویسندگان یعنی فرشتگان که از لوح محفوظ نسخ استنساخ کردند (کِرَامٍ) بزرگان نزدیک خدای (بَرَرَةٍ ۵) نیکان (قُتِلَ الْاِنْسَانُ) لعنت کرده باد انسان یعنی کافر و بقول بعضی آن است که مراد عتبة بن ابی لهب است که اول دادند بمغفرت بود و هم و بآخر دشمن

آن حضرت را طلاق داد و گفت کثرت ترب النجم از اهوی و حضرت رسالت پناه ﷺ او را انفرین کرد که اللهم سلط علیه کلبا من کلابک و اند ک وقتی نگذشت که شیر سرا در ا بر کند و زین باب حسان بن ثابت رض قصیدهٔ دارد و القصه حق سبحانه او را اهانت کرده می فرماید (مَآ اَكْفَرَهٗ ؕ) چه کافرترین خلایق است و هیچ نمی اندیشد که خدای تعالی (مِنْ اَیِّ شَیْءٍ خَلَقَهٗ ؕ) از چه چیز بنا فرید او را (مِنْ نُّطْفَةٍ ؕ) از مقدار آب منی (خَلَقَهٗ) بیافرید او را (فَقَدَّرَهٗ ۙ) پس اندازهٔ او پدید کرد ار اعضا و اشکال و هیئات در بطن مادر (ثُمَّ السَّبِیْلَ یَسَّرَهٗ ۙ) پس راه بیرون آمدن آسان کرد او را تا متولد شد و نشو و نما یافت تا برسید (ثُمَّ اَمَاتَهٗ) پس بمیرانید او را بوقت انتهای عمر او (فَاَقْبَرَهٗ ۙ) پس بخاک در آورد او را و نا همچون مردار بر سر راهها نیفگنند (ثُمَّ اِذَا شَآءَ اَنْشَرَهٗ ۙ) پس چون خواهد زنده گرداند او را در وقت نشور باز بستر بمشیت او است (كَلَّا لَمَّا یَقْضِ مَآ اَمَرَهٗ ؕ) حقا که نگذارد انسان و ادا نکرد آنچه خدای فرمود او را یعنی کافر بعهد میثاق وفا نمود و امر ایمان و طاعت را گردن ننهاد و گفته اند مراد همه آدمیانند چه هرگز هیچ آدمی از ادای حقوق او امر الهی کما ینبغی بیرون نیامده و نتواند * قطعه *

* بنده همان به که ز تقصیر خویش * * عذر بدرگاه خدای آورد *

* ور نه سزاوار خداوندیش * * کس نتواند که بجای آورد *

(فَلْیَنْظُرِ الْاِنْسَانُ اِلٰی طَعَامِهٖٓ ۙ) پس باید که نظر کند انسان بخوردنی خویش بچشم عبرت و بداند که چه وجه اعداد کرده می شود (اَنَّا صَبَبْنَا الْمَآءَ صَبًّا ۙ) بآنکه ما بریختیم آب را از ابر ریختنی (ثُمَّ شَقَقْنَا الْاَرْضَ شَقًّا ۙ) پس بشگافتیم زمین را بشگافتنی (فَاَنْۢبَتْنَا فِیْهَا حَبًّا ۙ) پس برویانیدیم در زمین دانه که قوت توان کرد چو حنطه و شعیر و امثال آن (وَّعِنَبًا وَّقَضْبًا ۙ) و تاک انگور و سیب (وَّزَیْتُوْنًا وَّنَخْلًا ۙ) و درخت زیتون و خرمانان (وَّحَدَآئِقَ غُلْبًا ۙ) و باغهای دیرار بسیار درخت یعنی اشجار او متکاثف و بسیار (وَّفَاكِهَةً وَّاَبًّا ۙ) و میوهای تر و میوهای خشک یا چراگاه این همه کردیم (مَّتَاعًا لَّكُمْ) برای برخورداری شما (وَلِاَنْعَامِكُمْ ؕ) و برای تمتع جهار پایان شما (فَاِذَا جَآءَتِ الصَّآخَّةُ ۙ) پس چون بیاید آواز کننده یعنی صیحهٔ که هر که بشنود کر گردد مراد نفخهٔ ثانیه است جواب از آنکه بیندا هوال و شدائد بسیار (یَوْمَ یَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ اَخِیْهِ ۙ) روزی که بگریزد مرد از برادر خود با وجود انسانیت و مهربانی (وَاُمِّهٖ) و از مادر خود با وجود کثرت حقوقی که او را است (وَاَبِیْهِ ۙ) و از پدر خود با وجود قوت شفقت و عاطفت که از وی دیده (وَصَاحِبَتِهٖ) و از زن خود با وجود آنکه مونس روزگار

او بوده (وَبَنِيهِ ۞) واز زندان خود با خیال استظهار بدیشان (لِكُلِّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ) هر مردی را اهل قیامت (يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ۞) آن روزگاری است که مشغول می دارد او را از مهم دیگران و در باب مشغولی قیامت شیخ فرید الدین عطار قدس سره حکایتی منظوم دارد

* نظم *

* کشتی آورد در دریا شکست * * تخته زان جمله بر بالا شست *
* گربه و موشی بران تخته بماند * * کارشان با یکدگر تخته بماند *
* نی ز گربه موش را روی گریز * * نی ز موش آن گربه را چنگال تیز *
* هر دو شان از هول دریای عجب * * در تحیر باز مانده خشک لب *
* در قیامت نیز این غوغا بود * * یعنی آن جانی تو دانی ما بود *

(وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُّسْفِرَةٌ ۞) رویها باشد آن روز تابان و درخشان از نور ایمان (ضَاحِكَةٌ مُّسْتَبْشِرَةٌ ۞) خندان و فرحناک و شادمان بسبب نجات از نیران و وصول بروضهٔ جنان (وَوُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ ۞) و روی باشد آن روز پر از غبار و تیرگی از کفر و عناد و بدکرداری (تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ ۞) فرو گیرد آن را تاریکی و سیاهی از معاصی و عصیان (أُولَٰئِكَ) آن گروه که روی سیاه کرده و کردار آلوده دارند (هُمُ الْكَفَرَةُ الْفَجَرَةُ ۞) ایشانند ناگرویدگان و دروغ گویان و ناپاکاران و تبه کاران

سورة التكوير مكية ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞ ) وهي تسع ومشرون آية

عبد الله بن عمر رض از رسول خدا ع نقل کرده که هر که دوست دارد آنکه بنگرد در روز قیامت یعنی معاینه به چند احوال آن روز را پس باید که بخواند (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ۞) چون آفتاب درهم پیچیده شود یعنی انبساط نور او از بساط افلاک زائل گردد و مراد آن است که بی نور شود (وَإِذَا النُّجُومُ انكَدَرَتْ ۞) و آنگاه که ستارگان تیره شوند (وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ ۞) و آنگاه که کوهها از اماکن خود منقطع شده روندهٔ شوند در هوا چون ابر (وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ ۞) و چون ناقه‌های ده ماه از شکم ایشان گذشته و بزادن نزدیک شده و آن نفیس ترین مال عرب است فروگذاشته شود یعنی کسی را پروای دعوی و مراعات او نماند (وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ ۞) و آنگاه که جانوران وحشی جمع کرده شوند و بیکدیگر مخلوط شده متحیر و بانرا مجال اصرار بیکدیگر نباشد (وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ۞) و آنگاه دریاها را آتش گرداند تنور با شیر بن تا هر یک دریا شوند یا هر را خشک سازند یا گرم کنند و بیبوست نسوزند و فتوحات مذکور است که هرگاه عبد الله بن عمر رض چون دریا را بدیدی گفتی یا بحر مالی تعود نارا (وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ ۞) و آنگاه که نفسها را جفت

کرداند یعنی هر کسی را با مثال او در فیق سازند چون صالح را با صالح و طالح را با طالح یا نفوس مومنان را با حور عین جفت کنند و کافران را با شیاطین یا ارواح را با ابدان (وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ۝) و انگاه که دختران زنده در خاک کرده پرسیده شوند یعنی از کاروی قند را سوال کنند (بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ۝) بکدام گناه کشته شده است عادت اکثر عرب در جاهلیت آن بود که دختران را از خوف درویشی یا از جهت لحوق عار بدیشان زنده دفن کردندی حق سبحانه فرمود که از قتله او سوال کنند تا آنکه ازو پرسند که چرا کشته شدی و فائده این سوال آنکه کودک جواب دهد که مرا بی جرمی کشته اند تا قاتل وی مخذول گردد (وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ۝) و انگاه که نامهای اعمال که بوقت مرگ بندگان طی کرده باشند باز کشاده شود (وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ۝) و انگاه آسمان برا کنده شود و درهم پیچیده (وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ۝) و انگاه که دوزخ افروخته گردد یعنی غضب خدای تافته شود. پیشتر از پیشتر (وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ۝) و انگاه که بهشت نزدیک گردانیده شود و بندگان خدای (عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ۝) بداند هر نفسی آنچه حاضر ساخته باشد از اعمال خیر و شر تا آدمی ازین دوازده حال که مذکور شد شش بر دین و دنیا و شش بر دین محشر شاد و نکند نداند که چه کرده است و انگاه که بداند به بیند که با هر چیزی کرامتی و عطائی و با هر شری ملامتی و عتابی: بسکی حسرت خورد که چرا زیاده نکردم و بر بدی اندوه خورد که چرا با شر آن شدم و آن حسرت و اندوه او را فایده ندهد

* نظم *

* تو امروز فرصت غنیمت شمار * * که فردا ندامت نیاید بکار *

* بکوشای توانا که فرمان بری * * که در ناتوانی بسی غم خوری *

(فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ۝) پس سوگند می خورم بستارگان نهان شوند در روز (الْجَوَارِ الْكُنَّسِ ۝) رونده گان در مغارب خویش نهان شوندگان در شعاع آفتاب در کشف الاسرار آورده که مراد خمسهٔ متحیره اند یعنی زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و فنوس ایشان رجوع است و کنوس ایشان استقامت و گفته اند خنس گاو وحشی است و کنس آهو (وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ ۝) و سوگند به شب آنگاه که پیش آمد هوا و تاریک گردانید تا باز پس رود و ظلمت زائل شود و این کلمه از اضداد است (وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ ۝) و سوگند بصبح آنگاه که دم زند یعنی طلوع کند و تنفس او سعدای طلوع او است جواب قسم چیست (إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ۝) بدرستیکه قرآن هرآینه خواندن فرستاده است بزرگوار نزد خدای یعنی جبرئیل عم در تبیان آورده که مراد محمد است عم بقول اول (ذِي قُوَّةٍ) صفت جبرئیل عم باشد یعنی او را نه قوت بود در تبلیغ موثقات و صیغهٔ ثمود (عِندَ ذِي الْعَرْشِ

مکین ﴿۲﴾ نزدیک خدا ذو عرش با جاه و منزلت (مُطَاعٍ ثَمَّ اَمِینٍ ﴿۳﴾) فرمان برده شده در میان ملایکه یعنی هرچه گوید فرمان برند در آسمانها امانت وحی گزاری (اگر رسول کریم مراد محمد باشد پس او صاحب قوت در طاعت و نزدیک خدای خداوند عرش و مکان است و مطاع یعنی مستجاب الدعوات است و امین بر اسرار غیب (وَمَا صَاحِبُکُمْ بِمَجْنُونٍ ﴿۴﴾) نیست صاحب شما یعنی محمد هم دیوانه چنانچه شما گمان می برید (وَلَقَدْ رَاٰهُ بِالْاُفُقِ الْمُبِینِ ﴿۵﴾) و بدرستیکه دید پیغمبر جبرئیل هم را بصورت اصلی او بافق روشن یعنی مطلع آفتاب (وَمَا هُوَ عَلَی الْغَیْبِ بِضَنِینٍ ﴿۶﴾) و نیست پیغمبر هم بر چیزهای پوشیده آنچه وحی بدو رسد بخیل که شما را تعلیم نکند از شما پوشد (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَیْطَانٍ رَّجِیمٍ ﴿۷﴾) و نیست قرآن سخن دیو رانده بهشت (فَاَیْنَ تَذْهَبُونَ ﴿۸﴾) پس کجا می روید و سخن کیدان را راستی و درستی است چرا از دین اعراض می کنید (اِنْ هُوَ) نیست قرآن (اِلَّا ذِکْرٌ لِّلْعَالَمِینَ ﴿۹﴾) مگر پندی مر عالمیان را یا نیست محمد هم مگر شرف اهل عالم (لِمَنْ شَاءَ) بدل است از عالمیان یعنی قرآن موعظت است مر کسی را که خواهد (مِنْکُمْ) از شما (اَنْ یَّسْتَقِیمَ ﴿۱۰﴾) آنکه مستقیم شود و راه خدای و پیروی حق کند در اصحاب نزول آورده که جبرئیل هم این آیت آورد ابو جهل شنید و گفت چون این کار ما را است و ما بدو نخواهیم ماست اگر نخواهیم مستقیم شویم و اگر نخواهیم نشویم آیت آمد که (وَمَا تَشَاءُونَ) و نخواهید شما استقامت و هدایت را (اِلَّا اَنْ یَّشَاءَ اللّٰهُ) مگر آنکه خواهد خدای (رَبُّ الْعَالَمِینَ ﴿۱۱﴾) پروردگار عالمیان و نیست شما را هیچ اثر نه شیخ ابو بکر واسطی قدس سره فرموده که ترا در هر وصفها عاجز خدا است نخواهی مگر مشیت او و نکنی مگر بقوت او و فرمان نبری مگر بفضل او دعای نشنوی مگر بحول او پس تو چه فعل داری و کدام فعل می نازی و حال آنکه ترا هیچ نیست

* شعر *

* ز سر تا پا هر پیچم در پیچ * چه باشد سر بسر پیچیم در پیچ *

سورة الانفطار مکیة ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ ﴿۱﴾ ) وهي تسع عشرة

(اِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ﴿۱﴾) آنگاه که آسمان شکافته شود (وَاِذَا الْکَوَاکِبُ انْتَثَرَتْ ﴿۲﴾) آنگاه که کواکب فرو ریزند و پراکنده شوند و بیان آورده که کواکب بر سلسال قنادیل معلقه از پیش طاق فلک بسلاسل نور آویخته اند و آن سلاسل بدست ملایکه است چون اهل آسمان بمیرند سلاسل از دست ایشان بیفتد و کواکب بر زمین ریزند (وَاِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿۳﴾) و آنگاه که دریاها روان کرده شوند یعنی بعضی را در بعضی مشتابند و هر یک دریا گردد (وَاِذَا الْقُبُورُ بُعْثِرَتْ ﴿۴﴾) و آنگاه گورها زیر و زبر کرده شود یعنی خاکهارا

بشورانند تا مدفونات وی از اموات و غیر آن ظاهر گردد و مردگان زنده شوند (عَلِمَتْ نَفْسٌ) بداند هر نفس (مَا قَدَّمَتْ) آنچه از پیش فرستاده از عمل خیر یا معاصی (وَأَخَّرَتْ ۞) و آنچه باز پس گذاشته از ترک عمل یا توبه نکرده اند دانند هر نفسی که چه کرده است باول عمر و آخر آن آنگه خطاب رسد بکافران که (يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ) ای آدمی چه چیز ترا بفریفت تا کافر شدی (بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ) بخداوند بزرگ خود گفته اند فریبنده او دشمنی مسلط بود باو یعنی شیطان یا جهل او یا صحبت هوا یا محبت دنیا آورده اند که نزول آیت درشان ابو الاسد بن است که حضرت رسول الله صلعم را بیازرد و عقوبتی بدو نرسید اینجا او را میگوید چه چیز ترا غره گردانید تا از عذاب خدای ایمن شدی و او با مهال الهی مغرور شده بود جمعی از علما برانند که این خطاب عام است هر آدمیان را یعنی آنکه ای آدمی چه چیز ترا مغرور ساخت تا عاصی شدی و خدای و دلیر گشتی در نافرمانی شیخ منصور عمار رح فرموده که اگر خدای از من این سوال کند گویم غرنی کرمک در صالم التنزیل آورده که اهل اشارت میگویند ایراد اسم کریم درین محل از تنزیهات گویا بجهت تلقین است بنده را تا گوید بنده ام کریمی تو

* نظم *

* چون تو داوی مژدهٔ لا تقنطوا * * من چرا ترسم ز عصیان و عنو *

* چون تو هر بیشکسته را سازی درست * * پس خطا باید امید عفو تست *

(الَّذِي خَلَقَكَ) آن خدای که بیافرید ترا و تو هیچ نبودی (فَسَوَّاكَ) پس راست کرد اعضا و اجزای ترا (فَعَدَلَكَ ۞) پس بگردانید ترا از خلقت غیر تو از حیوانات و متمیز ساخت بخلقتی که مفارق خلقت ایشان است (فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ ۞) در هر صورتیکه خواست ترکیب کرد ترا در هم پیوست (كَلَّا) نیست چنانچه گمان می برید که قیامت نباشد (بَلْ تُكَذِّبُونَ) بلکه شما تکذیب می کنید (بِالدِّينِ ۞) روز جزا را از روی عناد (وَإِنَّ عَلَيْكُمْ) و بدرستیکه بر شما یعنی بر گردارو گفتار شما (لَحَافِظِينَ ۞) هر آینه نگاهبانانند از ملایکه (كِرَامًا كَاتِبِينَ ۞) بزرگان نزد خدای تو یسندگانند روزنامهٔ افعال و اقوال شما را (يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ ۞) می دانند آنچه می کنید از نیک و بد از روی و انش می نویسند (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ۞) بدرستیکه نیکوکاران و فرمان برداران هر آینه در بهشت اند (وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ) و بدرستیکه دروغ گویان و منکران حشر هر آینه در دوزخ اند (يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ ۞) در آیند بدوزخ روز حساب یعنی روز قیامت (وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ ۞) و نیستند فجار از دوزخ گم شدگان یعنی جاوید باشند و بیرون نیایند (وَمَا أَدْرَاكَ مَا يَوْمُ الدِّينِ ۞) و چه چیز دانا کرد ترا

یعنی چه دانی تو که چیست روز حساب و جزا (ثُمَّ مَآ اَدْرٰىكَ مَا يَوْمُ الدِّيْنِ ۝) پس تو چه دانی که چیست روز شمار که جهت تعظیم شان آن روز است یعنی کیفیت آن را کسی دریابد (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ) روزی که مالک نشود (نَفْسٌ لِّنَفْسٍ شَيْـًٔا ط) برای هیچ نفسی چیزی را از منفعت یعنی هیچ کس نتواند که بقوت و قدرت خود نفعی باضروری کسی رساند (وَالْاَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِّلّٰهِ ۝) و حکم فرمان آن روز مر خدا را است شفاعت دهد آنرا که خواهد در حق آنکه خواهد و بهشت فرستد آنرا که خواهد دوزخ فرستد آنرا که خواهد

سورة التطفیف مکیة بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ وهي ست وثلثون آية

آورده اند که اهل مدینه در کیل و وزن خیانتی عظیم داشتند و چون حضرت رسالت پناه صلعم از مکه بهجرت نموده متوجه مدینه شد و در اثنای طریق این سوره نازل گشت که (وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِيْنَ) وای مر کاهندگان را در کیل و وزن گویند مردی بود در مدینه که او را ابو جهینه گفتندی دو صاع داشت یکی که بدو گرفتی بود و بخریدی و یکی که خرد تر بود و بفروختی چون حق سبحانه و تعالی این آیت فرستاد (الَّذِيْنَ اِذَا اكْتَالُوْا) آنانکه چون می ستانند بپیمانه (عَلَى النَّاسِ) از مردمان برای خود (يَسْتَوْفُوْنَ ۝) تمام می ستانند (وَاِذَا كَالُوْهُمْ) و چون می پیمایند برای ایشان (اَوْ وَّزَنُوْهُمْ يُخْسِرُوْنَ ۝) یا می سنجند حقوق ایشان را می کاهند و زیان بدیشان می رسانند در فصول سبعین آورده که هر که در کیل و وزن خیانت کند فردا او را لقمه دوزخ آورده دهان در کوه آتش بنشانند و گویند که بها دوزنها و آنرا می سنجد و می سوزد * بیت *

* نکرد هیچ دیوی بیش سلیمانی بکیل و وزن * * روزی بود که از کم دهیشت خم کند *

(اَلَا يَظُنُّ اُولٰٓئِكَ) آیا نمی داند و یقین ندارند آن گروه که پیش سلیمان و کم فروش اند (اَنَّهُمْ مَّبْعُوْثُوْنَ ۝) آنانکه ایشان را بر انگیخته گانند (لِيَوْمٍ عَظِيْمٍ ۝) مر روز بزرگ را (يَّوْمَ يَقُوْمُ النَّاسُ) روزی که بپا ایستند مردمان (لِرَبِّ الْعٰلَمِيْنَ ۝) مر حکم آفریدگار عالمیان را یعنی از پای ننشینند تا زمان نرسد و آن مقام هیبت باشد که اهل عرصات صد صد سال ایستاده باشند و کسی را زهرهٔ سخن نباشد تا حضرت رسالت پناه صلعم شناعت کند و خلایق را از مقام هیبت بموقف محاسبه آرند و این شناعت کبری باشد کلا اِنَّ كِتٰبَ الْفُجَّارِ) حقا که نامهٔ اعمال کافران (لَفِيْ سِجِّيْنٍ ۝) در سجین بود و آن صخره است محرف در زیر دوزخ بوشید که جای کافران و نامهٔ اعمال ایشان در آن بود از کعب الاحبار روح مروی است که کتاب فاجران را بآسمان برند از قبول آن ابا کنند باز آرند نمی قبول نکند بر هفتم زمین برند و در سجین که موضع ابلیس و لشکر اوست بر نهند (وَمَآ اَدْرٰىكَ مَا سِجِّيْنٌ ۝) و چه دانی تو که چیست سجین

یعنی جای است با هول و مهیبت و کتاب فجار (کِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۝) کتابی است نوشته و علامت کرده بعلامتیکه هر که بیند داند که در آن چیست (وَيْلٌ) کلمه است جامع هر بدیها یعنی عذاب و عقاب و شدت و محنت (يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝) آن روز مر تکذیب کنندگان را است (الَّذِينَ يُكَذِّبُونَ) آنانکه تکذیب کرده اند (بِيَوْمِ الدِّينِ ۝) مر روز جزا را باور نداشته اند (وَمَا يُكَذِّبُ) و تکذیب نکند آن روز جزا را (بِهِ إِلَّا كُلُّ مُعْتَدٍ أَثِيمٍ ۝) مگر هر ستمکاری از حد در گذشته بزه کاری دنی ناکس (إِذَا تُتْلَىٰ) چون خوانده شود (عَلَيْهِ آيَاتُنَا) بر وی آیتهای کلام ما (قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ۝) گوید از فرط جهل و اعراض از حق که این افسانهای پیشینان است (كَلَّا) نچنان است که می گویند (بَلْ رَانَ) بلکه غشاوه غرور و غفلت پوشیده است (عَلَىٰ قُلُوبِهِم) بر دلهای ایشان باز نگارا نگار بر ان نهاده (مَّا كَانُوا يَكْسِبُونَ ۝) آنچه بودند که می کردند که از اثام و عاصی یعنی بشامت سیئات دلهای ایشان زنگ خورده و بیحاصل شده و در خرآمده است که هرگاه بنده گناهی کند نقطه سیاه در دل وی پدید آید تا بجای رسد که همه دل او سیاه کردد (كَلَّا إِنَّهُمْ عَن رَّبِّهِمْ) حقا که ایشان از کرامت و رحمت واصح آن است که او دیدار آفریدگار خود (يَوْمَئِذٍ) آن روز (لَّمَحْجُوبُونَ ۝) در پرده شده گان باشند یعنی از ان ممنوع و مهجور و محروم و محجوب شوند از امام مالک رح معنی این آیت پرسیدند فرمود که حق سبحانه محجوب ساز داعدای خود را تا دیدار وی نه بینند و تجلی کند بر اولیای خود تا بقای وی خود بر هند امام شافعی رح فرمود در شان کفار وارد شده دلالت می کند بر آنکه مومنان را دولت دیدار خواهد بود و دوستان محجوب نخواهند شد کرا نگاه میان دوست و دشمن فرق زند * بیت *

* گوئی نه بهشت مهمانی است * * بی دیدن میزبان چه باشد *

* چون دشمن و دوست را حجاب است * * پس فرق میان چه باشد *

(ثُمَّ إِنَّهُمْ) پس بدرستیکه تکذیب کننده گان (لَصَالُو الْجَحِيمِ ۝) در آیند گاه دوزخ (ثُمَّ يُقَالُ) پس گفته شود یعنی زبانیه ایشانرا گویند (هَٰذَا الَّذِي كُنتُم بِهِ) این عذابی آن عذاب است که بودید شما که بدان (تُكَذِّبُونَ ۝) تکذیب می کردید (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ) حقا و بدرستیکه کتاب اعمال نیکوکاران (لَفِي عِلِّيِّينَ ۝) در علیین باشد بر آسمان هفتم در زیر عرش گویند آن قائمه یمنی بود از عرش و گفته اند سدرة المنتهای است (وَمَا أَدْرَاكَ) و چیز دانا ساخت ترا دانی که (مَا عِلِّيُّونَ ۝) چه چیزی است علیون یعنی محلی است مانند یاکان دیوان ابرار (كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۝) کتابی است مسطور و موسوم بعلامتیکه هر که شاهد کند داند که در دفتر خیر است (يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ ۝) حاضر می شوند آن

کتاب را مانند مغرب کرکنان علیین اند یعنی با استمال آن می دوند و نگاه می دارند و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد (اِنَّ الْاَبْرَارَ لَفِیْ نَعِیْمٍ ۶) بدرستی که نیکان و پاکان در بهشت اند (عَلَی الْاَرَآئِکِ یَنْظُرُوْنَ ۶) بر تختهای آراسته می نگرند یا کفار چیزیکه از ان شادمان و فرحناک می گردند یا کفار نظر می کنند در دوزخ و عذاب ایشان مشاهده می نمایند (تَعْرِفُ فِیْ وُجُوْهِهِمْ) بشناسی تو ای نگرنده در رویهای ایشان (نَضْرَةَ النَّعِیْمِ ۶) تازگی نعمت های بهشت و طراوت و لذتهای آن (یُسْقَوْنَ) آشامیده می شوند یعنی بدیشان می آشامانند (مِنْ رَّحِیْقٍ) از شراب خالص صافی و خوشوی (مَّخْتُوْمٍ ۶) مهر کرده آنرا (خِتَامُهٗ مِسْكٌ ۶) مهر او بجای گل مشک است و گفته اند ختم آشامیدن او بر انحو مشک است و مهر به جهت آن کنند تا دست کسی بدان نرسد و اورا رخصت مهر آن بردارند (وَفِیْ ذٰلِكَ) و در این شراب (فَلْیَتَنَافَسِ الْمُتَنَافِسُوْنَ ۶) باید که رغبت کنند رغبت کنندگان یعنی عملی بجای آرند که سبب استحقاق شرب آن گردد (وَمِزَاجُهٗ) و آمیختگی رحیق (مِنْ تَسْنِیْمٍ ۶) از آب چشمهٔ تسنیم است و در بیان از ابن عباس رض نقل کرده که تسنیم اعلی آبی است که از تحت عرش به بهشت می ریزد و آن اشرف اشربهٔ بهشت است (عَیْنًا یَّشْرَبُ) یعنی چشمهٔ که می آشامند از ان چشمه (بِهَا الْمُقَرَّبُوْنَ ۶) از ان چشمه نزدیکان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند و ممزوج با بسیار میدهند صاحب انوار فرموده که چون مقربان مشغول باسوی نشده اند یعنی بمحبت غیر محبت حق را نیامیخته اند شراب ایشان صرف است و آنها که محبت ایشان آمیخته باشد شراب ایشان ممزوج بشراب دیگر باشد

* بیت *

* ما شراب عیش می خواهیم بی دردی غم * صاف نوشان دیگرانند و دردنوشان دیگرانند *

در بحر الحقایق آورده که رحیق اشارت است شراب خالص از کدورت اغیار کونین و ادانی نحوه می قلوب اولیا و اصفیا که خمام او مشک محبت است و تسنیم اعلی مراتب محبت است یعنی محبت ذاتیه و مقربان اهل فنا فی الله و بقا بالله اند و آنهائی بر بساط قرب در مجلس انس در ریاض قدس از دست ساقی رضا جرعه از ین شراب ناب نچشیده بوی از سراین سخنان به مشام جان وی نرسد

* بیت *

* سرمایهٔ ذوق دو جهان مستی عشق است * * آنها که ازین می نچشیدند چه دانند *

آورده اند که وقتی پیغامبر صلعم فقرای صحابه رض را چون عمار و خباب و صهیب و بلال را مثال

ایشان بدیدندی بایشان مسخریه واستهزا کردندی آیت آمد که (اِنَّ الَّذِیْنَ اَجْرَمُوْا) بدوستی آنانکه شرک آورده اند (کَانُوْا مِنَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) مستد از آنانکه گرویده اند (یَضْحَکُوْنَ ۝) می خندند (وَاِذَا مَرُّوْا بِهِمْ) وچون بگذرند بمومنان (یَتَغَامَزُوْنَ ۝) غمزه می کنند بچشم یعنی اشارت میکنند بهجت استهزا و درکشاف آورده که روزی مرتضی علی کرم الله وجهه بانفری از مسلمانان میگذشت جمعی از منافقان بخندیدند وبچشم و ابرو اشارت کردند طریق استهزا پیش آوردند ویاران خود را گفتند راس ما رئیس ما امروز اصلع بود یعنی علی رض بدین صفت بسیار می خندیدند هنوز علی رض بمسجد پیغمبر ع نرسیده بود که این آیتها فرود آمد که مجرمان و منافقان برمومنان می خندند وبچشم وابرو غمزه می کنند (وَاِذَا انْقَلَبُوْا) وچون باز می گردند (اِلٰی اَهْلِهِمُ) بسوی کسان خود (انْقَلَبُوْا فَاکِهِیْنَ ۝) باز می گردند شادمان وخرم بدانچه کرده اند (وَاِذَا رَاَوْهُمْ) وچون بمومنان رسند کافران ومنافقان مرمومنان را (قَالُوْٓا اِنَّ هٰٓؤُلَآءِ) می گویند بایکدیگر بدرستیکه این گروه که متابع محمدند (لَضَآلُّوْنَ ۝) هر آینه گمراهانند (وَمَآ اُرْسِلُوْا) وحال آنکه فرو فرستاده نشده اند اهل کفر و نفاق (عَلَیْهِمْ حٰفِظِیْنَ ۝) برمومنان نگهبانان تا گواهی دهند برضلالت وهدایت ایشان (فَالْیَوْمَ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا) بس روز قیامت آنانکه گرویده اند (مِنَ الْکُفَّارِ یَضْحَکُوْنَ ۝) از حال کافران می خندند (عَلَی الْاَرَآئِکِ یَنْظُرُوْنَ ۝) برتختهای آراسته بحور عین می نگرند وبدیشان که در دوزخ بهمنوع عذاب و در سلاسل واغلال چگونه معذبند در آثار آمده که دری از بهشت بگشایند دوزخیان را گویند بیائید بهشت ایشان بتعجیل تمام بطرف بهشت روان شوند چون بدان در رسند خزنه فی الحال در بروی ایشان ببندند وایشان مبهوم ومغموم بدوزخ باز گردند ومومنان از ین حال خندان شوند (هَلْ ثُوِّبَ الْکُفَّارُ) آیا جزا داده شدند کافران (مَا کَانُوْا یَفْعَلُوْنَ ۝) آن عملها را که بودند در دنیا که می کردند از مسخریت واستهزا یعنی برای تسلی دل مومنان دشمنان ایشان را پاداش دادیم تا بعوض خنده کافران برایشان امروز میخندند بر حال ایشان

سورة الانشقاق مکیة ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝ ) وهی خمس وعشرون اٰیة ۸ ع

(اِذَا السَّمَآءُ انْشَقَّتْ ۝) اذا که آسمان شکافته شود جهت نزول ملائکه (وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۝) وبشنود وفرمان برد پروردگار خود را وسزاوار شده است آسمان بانقیاد امر خدای (وَاِذَا الْاَرْضُ مُدَّتْ ۝) واذا که زمین کشیده شود یعنی کوهها ودریاها از میان برداشته شوند وآن را بهن باز کشند

(وَالْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۝) و بیرون افگند آنچه در درون وی است از گنجها و اموات و خالی شود از همه (وَاَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۝) و فرمان برد به حکم آفریدگار خود را و او سزاوار باشد است تا بع حکم ربانی جواب اذا آن است که بر بند انسان ثواب و عقاب را (يَا اَيُّهَا الْاِنْسَانُ اِنَّكَ كَادِحٌ) ای آدمی بدرستیکه تو کار کننده بر نج و سعی نا بنده (اِلٰى رَبِّكَ كَدْحًا) برای جزای پروردگار خود کار کردنی بجد و جهد (فَمُلَاقِيهِ ۝) پس تو ملاقات کننده عمل خود بسوی پاداش آنرا (فَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ) پس آنکه داده شود (كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ ۝) نوشتهٔ عمال او بدست راست او (فَسَوْفَ يُحَاسَبُ) پس زود بود که حساب کرده شود (حِسَابًا يَسِيرًا ۝) حسابی آسان بی مناقشه و مضایقه (وَيَنْقَلِبُ اِلٰى اَهْلِهِ) و باز گردد بسوی کسان خود بسوی بهشت یا بسوی مومنان یا بقبیلهٔ خود از اهل اسلام یا زنان خود از حور العین (مَسْرُورًا ۝) شادمان بسبب آنچه یافته باشد از خیر و کرامت (وَاَمَّا مَنْ اُوْتِيَ) و اما آنکه داده شود (كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ ۝) نامهٔ کردار او از پس پشت او از آن طرف نامهٔ کردار او را در دست وی نهند و چنین کس (فَسَوْفَ يَدْعُوا ثُبُورًا ۝) زود باشد که بخواند بسی نمنا کند هلاکت را یا گوید یا ثبورا و این کلمه هم طلب هلاکت است (وَيَصْلٰى سَعِيرًا ۝) و در آید بآتش افروخته (اِنَّهُ كَانَ فِي اَهْلِهِ مَسْرُورًا ۝) بدرستیکه این کس بوده است در میان کسان خود در دنیا شادمان و نازان بمال دنیای فانی و جاه ناپایدار (اِنَّهُ ظَنَّ) بدرستیکه او گمان برده است (اَنْ لَنْ يَحُورَ ۝) آنکه باز نگردد بخدای بسی او را بعث و حشر نبود (بَلٰى ۝) آری او را باز گشت خواهد بود (اِنَّ رَبَّهُ كَانَ) بدرستیکه خدای او است (بِهِ بَصِيرًا ۝) باحوال و اعمال او بینا پس او را فرو نخواهد گذاشت بلکه محشر خواهد آورد و جزاد هزای اعمال او بر و خواهد رسانید (فَلَا اُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ۝) پس سوگند می خورم بشفق و آن حمرتی است که بعد از غروب آفتاب در افق مغرب دیده شود و غیبوبت آن علامت وقت عشا است بقول امام مالک و امام شافعی و امام احمد صاحبین رح و بقول امام اعظم رح آن بیاضی است که در عقب آن حمرت بنماید و جمعی بر آنند که آن بیاض غائب اصلا نمی شود بلکه مستمر است از ابتدای بافتی (وَالَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ۝) و سوگند شب و آنچه جمع کند در پوشش یعنی هر چه تاریکی شب آنرا فرو پوشد (وَالْقَمَرِ اِذَا اتَّسَقَ ۝) و سوگند بماه آنگاه که کامل گردد و بمرتبهٔ بدریت رسد (لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَنْ طَبَقٍ ۝) که هر آینه شما بر حسب ملاقی شوید حالی را بعد از حال مطابق وی باشید در شدت مراد مرگ است و شدائد روز قیامت و مواطن احوال آن یکی بعد از دیگری دیده شود در تفسیر زاهدی آورده است که مراد تحویل بنی آدم از

عالی بحالی یعنی از لطف بعاقبه ازان مضغه و علقه و خلق آخر و جنین و ولید و رضیع و صبی و غلام و شاب و کهل و شیخ تا آخر احوال (فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۝) پس چیست آدمیان را که باوجود این حال نمی گروند بخدای و برسول عم و بروز جزا (وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ) و چون خوانده می شود بر ایشان قرآن (لَا يَسْجُدُونَ ۝) سجده نمی کنند برای تلاوت او و بعضی علما اینجا سجده کرده اند و جمهور در آخر سوره و ابوهریره رض اینجا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم عم اینجا سجده کرده ام این سجده سیزدهم است از سجدات قرآن و صاحب فتوحات این سجده را سجده مجمع گفته که بعد از استماع قرآن است و قرآن جامع باشد صفات تنزیه و تقدیس پس واداشتن و نکردن کفار از جهت قصور دلیل و انقطاع حجت است (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) لکه آنانکه بگرویده اند (يُكَذِّبُونَ ۝) تکذیب می کنند مر قرآن را و تدبر نمی نمایند در آیات آن (وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُوعُونَ ۝) و خدای داناتر است آنچه نگاه می دارند در دل خود از کفر و می پوشند از کینهٔ مومنان (فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۝) پس خبر کن ایشان را بعذاب الیم یعنی بعذاب دردناک و ایراد بشارت برای تهکم است (إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا) لیکن آنانکه گرویده اند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند کارهای ستوده (لَهُمْ أَجْرٌ) مر ایشان راست مزدی (غَيْرُ مَمْنُونٍ ۝) ناکاسته و نابریده و منت ننهاده

سورة البروج مكية ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ ) وهي اثنتان وعشرون آية

ع ۹ (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ ۝) سوگند بآسمان کنگره دار بروجها است مراد برج اثنا عشر است یا منازل قمر یا دراهای سموات (وَالْيَوْمِ الْمَوْعُودِ ۝) سوگند بروز وعده داده شده یعنی قیامت (وَشَاهِدٍ) سوگند بگواه که الله است هر رامی بیند و میداند (وَمَشْهُودٍ ۝) و سوگند بگواهی داده بر و کرده است و بقولی شاهد پیغمبر ماعم است و مشهود امت وی اندیشاد امت او است و مشهود امم دیگران باشاهد حفظه اند و مشهود نبی آدم باشاهد اعضا اند و مشهود آدمی و شاهد و مشهود و اقوال دیگر یا حجر الاسود است و حجاج یا عرفه و حضار آن مقام یا روز نحر و ذبح گنهگاران یا روز جمعه و نماز گزارندگان و دو یا آدم عم و ذریت او یا عیسی عم و امت او یا ایام و لیالی و عمل کنندگان در ایشان و بهر تقدیر جواب قسم این است (قُتِلَ) هلاک شدند و ملعون گشتند (أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ ۝) خداوندان شکافها در زمین و ایشان بت پرستان بودند از اصحاب ذونواس حمیری در زمان او ساحری بوده کاهن دست بسته که مدار ملک بر وی چون بسن شیخوخت رسید بعرض ملک رسانید که پیر شده ام ضعف کلی بقوای من راه یافته

* نظم *

* دیده از هر شعاع تیره شود * * گوش وقت سماع کره شود *
* نه زبان را مجال گویائی * * نه تن خسته را توانائی *

ضلاع در آن است که جوانی اصیل عاقل تیز فهم بمن سپاری تا آنچه دانسته ام بوی آموزم و بعد از من غانی باشد که امور ملک بوی منتظم تواند بود ملک را پسندیده افتاد و بران متوال که مذکور داشت پسری سپرد و سر از روی اهتمام تمام بتعلیم وی پرداخت روزی آن پسر بدیر راهبی رسید بر احوال وی اطلاع یافت طریق رهبانیت را پسندید و بدین راهب متدین شده خدا پرست گشت و روز بروز بهمانه آنکه از وی علمی می کرد بیامدی دیر راهب صحبت داشتی تا مردی عاقل عامل کامل مستجاب الدعوات گشت قضارا روزی از دیر راهب بیرون آمده بخانهٔ خود می رفت اژدهای بر سر راه آمده بود و سر راه مردم فرو بسته و خلق از هر طرف حیران مانده بودند چون آن جوان پیش آمد و اسم اعظم خوانده دست برداشت اژدها بمالید و گفت از راه برگرد و بمنزل خود باز رو اژدها برفت و ازین جوان در شهر افتاد وقتی دیگر شیری بر سر راه آمد و جوان همچنین در گوش وی گفت و او نیز از سر راه بر شد ارباب حاجات روی بدان جوان آوردند و بدعای او مرادات بر منوال می شد تا عجب ملک را بدیناشده بود و نزدیک وی آمده اهتمامی دانمود جوان گفت اگر متابعت من کنی و سر مرا بپوشیده داری چشم ترا روشن سازم عجب عهد کرد و جوان او را بکلمهٔ شهادت تلقین فرمود و دعا کرد تا چشم او روشن شد عجب با چشم روشن نزد ملک آمد و از روی تعجب گفت چشم تو چگونه نیکو شد گفت خدای مرا صحت بخشید ملک گفت خدای کیست عجب گفت الله الذی لا الٰه الا هو ملک بطریق حیلت گفت این تلقین از که آموختی تا من هم بدو بگروم عجب شغفی که بر اسلام ملک داشت قصهٔ جوان در میان آورد ملک او را طلبیده بر عقیدهٔ او اطلاع یافت و چندانچه جد و جهد نمودند جوان از دین برنگشت و حکم شد او را بدریا غرق سازند جمعی وی را بکشتی بحر بردند دعا کرد هر غرق شدند و او بسلامت بازگشت خبر بملک رسید گروهی را نامزد کرد تا او را بر سر کوهی برند بیفکنند جوان بر کوه رسیدند حاضر بود بادی بر آمد و موکلان را از کوه در افکند و وی سالم بماند ملک فرمود تا او را در آتش افکنند الخ. دیگران بر سوختند و او را خبری نرسیده بود پس او را بر او در آویختند و تیر باران کردند هیچ تیر بروی کارگر نگردید جوان گفت ای ملک بنگر دید خدای را که این همه آثار قدرت از وی مشاهده کردی * بیت *

* مبدع هر چه که بود و دیش هست * * مخترع مرچه وجودیش هست *

ملک عناد و رزیده گفت نمی خواهم مگر قتل تو جوان گفت اگر مراد تو این است تیری بر کمان نه و بگو بنام خدای این غلام و بیفگن تا بر من آید ملک چنان کرد تیر بر مقتل آمده جوان شربت شهادت نوشید و حضار آن مجلس جمیع یکبار گفتند آمنا برب هذا الغلام ملک و رغضب شده گفت تا چند جازبن را کوک کرده در هر کوچکی آتش افروختند و بر کناره کوچها نشسته هر کرا می آوردند می پرسیدند اگر بخدا گرویده بودندی می سوختند حق سبحانه ایشان را گوید اصحاب الاخدود یعنی اصحاب حفرها و کوچها در زمین ( النَّارِ ذَاتِ الْوَقُودِ ۝ ) خداوندان آتش با هیزم یعنی اورا برافروخته بهیزم ( إِذْ هُمْ عَلَيْهَا قُعُودٌ ۝ ) چون ایشان بودند بر کناره آتش نشستگان ( وَهُمْ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ ) و ملک و اصحاب او بر آنچه می کنند ( بِالْمُؤْمِنِينَ شُهُودٌ ۝ ) بگرویدگان حاضران و مشاهده کنندگان بودند ( وَمَا نَقَمُوا مِنْهُمْ ) و انکار نکردند اصحاب اخدود از مومنان چیزی را ( إِلَّا أَنْ يُؤْمِنُوا ) مگر آنکه میگرویدند ( بِاللَّهِ الْعَزِيزِ ) بخدای غالب کننده که از عذاب او باید ترسید ( الْحَمِيدِ ۝ ) ستوده که بر رحمت او امیدوار باید بود ( الَّذِي لَهُ ) آن خداوندی که مر اورا است ( مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ط ) بادشاهی آسمانها و زمین را ( وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ۝ ) و خدای بر همه چیزها از افعال و اقوال مومن و کافر گواه است ( إِنَّ الَّذِينَ ) بدرستی آنانکه ( فَتَنُوا الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ) در فتنه افگندند مردان و زنان گرویده را یعنی ایشان را عذاب کردند بآتش ( ثُمَّ لَمْ يَتُوبُوا ) پس باز نگشتند بخدای و از کفر توبه نکردند ( فَلَهُمْ عَذَابُ جَهَنَّمَ ) پس مر ایشان را است عذاب دوزخ ( وَلَهُمْ عَذَابُ الْحَرِيقِ ۝ ) و مر ایشان را است عذاب آتش سوزان آورده اند که همان آتش سوزان که از اخدود یعنی از کوچها که در برده بودند ارتفاع گرفت بقدر چهل زراع و احاطه کرد بدایشان و همه را بسوخت ( إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا ) بدرستی آنانکه گرویده اند ( وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ ) و کردند کارهای شایسته ( لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي ) مر ایشان را است بوستانها که میرود ( مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ط ) از زیر اشجار آن یا ساکن ایشان جویها ( ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْكَبِيرُ ۝ ) آن است رستگاری بزرگ که دنیا و مافیها در جنب آن خرد و محقر است ( إِنَّ بَطْشَ رَبِّكَ ) بدرستیکه گرفتن پروردگار تو ( لَشَدِيدٌ ۝ ) هر آینه سخت است که آن را بعذاب کفر گرفت هرگز براحات نیست ( إِنَّهُ هُوَ يُبْدِئُ ) بدرستیکه خدای او آشکارا کند بطش خود را بکافران در دنیا ( وَيُعِيدُ ۝ ) و باز گرداند همان را بایشان در آخرت و این نشانهٔ عدل است ( وَهُوَ الْغَفُورُ الْوَدُودُ ۝ ) و او است آمرزنده آنرا که توبه کند و دوست دارد مر آنرا که فرمان برد و این علامت فضل است بعدل بگذارد و نابود سازد و بفضل نوازد و افزاید ❊ بیت ❊

ه فضل او دل نواز سخنوران ه عدل او مست پرور جباران ه

(ذُو الْعَرْشِ الْمَجِيدُ ۝) خداوند عرش یا مالک ملک بزرگوار او در ذات و صفات (فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ ۝) کننده آنچه خواهد (هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْجُنُودِ ۝) آیا آمد بتو سخن لشکرها یعنی برای تسلی تو بر فرستادیم جنود حدیث کنر که برانبیاء پیرون آمدند (فِرْعَوْنَ وَثَمُودَ ۝) فرعون و قوم او ثمود و قبیله ثمود آری این سخنان منزل شد و منکران قبول نکردند (بَلِ الَّذِينَ كَفَرُوا) بلکه آنانکه نگرویدند (فِي تَكْذِيبٍ ۝) در باور نداشتن آن (وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ ۝) و خدای از ورای ایشان عالم است بدیشان یعنی قدرت او بر ایشان مشتمل است و از قوت نتوانند شد چنان نیست که ایشان گمان برند و حق قرآن که سحر و شعر و کهانت است (بَلْ هُوَ قُرْآنٌ مَّجِيدٌ ۝) بلکه او قرآن شریف و بزرگ است نوشته شده (فِي لَوْحٍ مَّحْفُوظٍ ۝) در لوح محفوظ است از تغییر و تحریف در عالم آورده که لوح از دانه دُر سفید است طول او از آسمان تا زمین و عرض او از مشرق تا مغرب و کنارهای او از یاقوت است و او در کنار فرشته است بر یمین عرش و آن فرشته واقف آن نیست سبحان الله ذی العرش العظیم

سورة الطارق مكية بسم الله الرحمن الرحيم ۝ وهي سبع عشرة آية

آورده اند که شبی حضرت رسالت پناه علیه السلام خفته بود ابوطالب ناگاه ستاره بدرخشید و شعله آتش عظیم از وی ظاهر شد ابو طالب بترسید و گفت این چه چیز است حضرت پیغمبر علیه السلام فرمود که این ستاره است که دیوان را از آسمان می راند و نشانه است از قدرت الهی فی الحال جبرئیل علیه السلام نازل شد بدین سوره (وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ ۝) سوگند بحق آسمان و کواکب پیدا شونده بشب (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الطَّارِقُ ۝) و چه چیز تراوانا کرد تا بدانی که چیست طارق (النَّجْمُ الثَّاقِبُ ۝) ستاره روشنده فروزان چون شعله آتش جواب قسم چیست (إِن كُلُّ نَفْسٍ) نیست هیچ نفسی (لَّمَّا عَلَيْهَا حَافِظٌ ۝) الا که بر او رقیب است نگهبان که قول و عمل او را نگاه می دارد و احصا می نماید (فَلْيَنظُرِ الْإِنسَانُ) پس باید که نظر کند آدمی یعنی سبب بعث و حشر است باید که در نگرد که در اصل ایجاد (مِمَّ خُلِقَ ۝) از چه چیز آفریده شده (خُلِقَ مِن مَّاءٍ دَافِقٍ ۝) مخلوق گشته است از آبی ریخته شده در رحم (يَخْرُجُ) آنکه بیرون می آید (مِن بَيْنِ الصُّلْبِ) از میان پشت مردان (وَالتَّرَائِبِ ۝) و استخوان های سینه زنان (إِنَّهُ عَلَىٰ رَجْعِهِ) بدرستیکه خدای باز کردانیدن آن آب بصاحبی که آزان بیرون آمده است (لَقَادِرٌ ۝) هر آینه توانا است بر بعث و اعادهٔ ایشان بعد از موت قادر است (يَوْمَ تُبْلَى

السَّرَائِرُ ﴾ روزی که آشکارا گردد شود نهانیها یعنی ظاهر گردند مخفیات ضمایر (اناطیب از غیبت آن متمیز گردد یا فرائض اعمال را عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو کسی بر ان اطلاع ندارد آدمی بعمل آورده بود و نکرده یا پرده بر داو نداز کردارهای پنهان و بسی رسوائی بران مترتب گردد * بیت *

* گر پرده زروی کار بردارند * آن لبست که رسوای دو عالم نشوند *

و در انوقت که پوشیدها پیدا شود (فَمَا لَهُ مِن قُوَّةٍ وَلَا نَاصِرٍ ۝) پس نیست انسان را هیچ توانائی و ناصری او تا عذاب از خود باز دارد و نه یاری که بمدد کاری او بلا مدفع و مرتفع گردد (وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ ﴾) و سوگند بآسمان بابارانی که بارجعت یعنی رجعت می کند از هر روزه و باندی بآن موضع که از آنجا حرکت کرده (وَالْأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ ﴾) و بزمین باشگاف که از ان نبات و آب بیرون آید (إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ ﴾) بدرستیکه قرآن هر آینه سخنی است درست و راست جدا کننده میان حق و باطل (وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ ﴾) و نیست او بازی و باطل و فسوس و مسخره (إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا) بدرستیکه مخالفان قرآن مکر می کنند مکر کردنی در دار الندوه بجهت پیغمبر من عم این خبر سبب نزول است بر فعل یعنی حق سبحانه خبر داد که کفار این مکر خواهند کرد (وَأَكِيدُ كَيْدًا ﴾) و جزامی دهم مکر ایشان را باستدراج جزای مناسب آن (فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ) پس مهلت ده کافران را یعنی تعجیل مکن در طلب هلاک ایشان (أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا ۝) فرو گذار ایشان را اندک زمان یعنی بزودی هر هلاک خواهند شد حکم امهال منسوخ است بآیت قتال

سورة الاعلى مكية ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ ) وهي تسع عشرة اية

(سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ﴾) تنزیه کن نام پروردگار خود را که برتر است از اتخاذ شریک و ران و اطلاق آن بر غیر حق سبحانه و گفته اند اسم صله است و معنی آنکه بپاکی یاد کن آفریدگار خود را از هر صفتیکه نشاید او را تنزیه کن یا بگوئی سبحان ربی الاعلی در خبر است که چون آیت نازل شد حضرت رسول الله عم فرمود اجعلوها فی سجودکم (الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ﴾) آن خدای که بیافرید هر چیزرا پس راست کرد خلق هر یک را آنکه عطا فرمود آنچه آنرا در کار بود آدمی را بیاید و راست کرد اعضاو اجزای او را بر قانون حکمت (وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴾) و آن خدای که تقدیر کرد در وزیها را پس راه نمود بطریق اکتساب آن یا مقدر ساخت منافع را و هدایت فرمود باستخراج آنها یا مقدر کرد مدت مکث مولود در رحم مادر و راه نمود به بیرون آمدن (وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ ﴾) و آن خدای که بیرون آورد از زمین

گیاه چراگاه را یعنی ببرد باید چیزی را که چهارپایان بچرند (فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ۵) پس ساخت آن گیاه را سبز و تازه را بعد از سبزی او خشک پژمرده سیاه و تیره مختلف از مضمون این آیت فهم کرده اند که چراگاه متمتعان دنیا است گرچه اول تازه و سیراب و سبز و خرم نماند اما اندک وقتی را بسبب هبوب بادخزان حوادث تیره و بی طراوت خواهد بود * قطعه *

* اگرچه خورم و تازه است گلشن دنیا * * ولی به نکبت باد خزان نمی ارزد *
* بگرده خورد قرص قمر ز جای مرو * * که خوان حرخ بکپاره نان نمی ارزد *

آورده اند که چون جبرئیل عم با آیتی یا سوره نازل شدی و بخواندی حضرت رسالت پناه عم همان را خواندن آغاز فرمودی و هنوز جبرئیل عم باخر نرسیده که آن حضرت عم از اول تلاوت کردی بسبب آنکه مبادا فراموش کند حق سبحانه آیت فرستاد که (سَنُقْرِئُكَ) زود باشد که بر تو خوانیم قرآن را یعنی جبرئیل عم بامر ما بر تو خواند (فَلَا تَنْسَىٰ ۵) پس تو فراموش نکنی آن را از قوت حفظی که بر تو ارزانی داشته ایم با آنکه تو امی نا حفظ این همه سور و آیات مثبت به نشانه دیگر باشد بر رسالت تو و این آیت بشارت است مر آن حضرت عم را که هرچه بر تو خوانیم فراموش نخواهی کرد که جبرئیل عم به فرمان ما در درس تو خواهد بود چنانکه در اخبار آمده که بماه رمضان مبارک در هر سالی نازل شدی و قرآن با پیغمبر عم تلاوت نمودی و در سال آخر آنحضرت عم از دنیا رحلت فرمود دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کردند آنحضرت عم با صحاب رض و اهل خود فرمود که اجام نزدیک است که درین ماه رمضان جبرئیل عم دو نوبت آمد و قرآن را ختم کردیم و هر سال یک نوبت نازل می شد همچنان بود که آنحضرت عم فرمود (إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ط) مگر آنچه خواهد که فراموش کنی بران وجه که تلاوت او منسوخ گردد و حق سبحانه از صحف و صدور فرا محوکند (إِنَّهُ يَعْلَمُ الْجَهْرَ) در سینگ خدای داند آشکارا از احوال خلق (وَمَا يَخْفَىٰ ۵) آنچه پنهان است از اطوار ایشان (وَنُيَسِّرُكَ لِلْيُسْرَىٰ ۵) و آسان گردانیم توفیق و هم ترا برای سلوک طریق آسان در حفظ و حمل باراه تمام ترا به شریعت آسان (فَذَكِّرْ إِن نَّفَعَتِ الذِّكْرَىٰ ۵) پس پند ده اگر قرآن مدت تا یکه سود دارد پند دادن مومنان را و گفته اند اگر سود کند و اگر نکند یعنی پند دادن فرو مگذار اگر کسی بدان منتفع شود و اگر نشود * بیت *

* من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم * * تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال *

(سَيَذَّكَّرُ مَن يَخْشَىٰ ۵) زود باشد که پند پذیرد کسیکه بترسد از خدای (وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى ۵) و پهلو تهی

کند از مواعظ بدبخت ترین یعنی کافر کز از فاصق شقی تر است (الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَىٰ ۞) آنکه
در آید بآتش بزرگتر یعنی در آتش دوزخ که جهنم که آتش آن از آتش دیگر کات دیگر تیز تر سوزنده تر
است و در حدیث آمده که این آتش شما یعنی آتش دنیا جزوی است از هفتاد جزو آتش جهنم
گفته اند نار کبری در طبقهٔ سفلی است که جای آل فرعون و منافقان و منکران مائدهٔ عیسی عم باشد
و نار صغری در طبقهٔ علیا که جای گنهگاران امت مصطفی عم است (ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَىٰ ۞) پس
آن بدبخت ترین نمیرد در ان نار کبری تا بیاساید و نه زنده باشد زندگی که از ان راحت یابد (قَدْ أَفْلَحَ
مَن تَزَكَّىٰ ۞) بدرستیکه رستگاری یافت آنکه پاک شد از کفر و معصیت (وَذَكَرَ اسْمَ رَبِّهِ فَصَلَّىٰ ۞)
و یاد کرد نام پروردگار خود را بدل و زبان خود پس نماز گزارد و کنایه از اسلام است یا رستگار
شد کسیکه طهارت کرد و تکبیر احرام گفت و نماز پنجگانه ادا کرد یا زکوة فطر داد و تکبیر عید گفت و نماز
عید گزارد (بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا ۞) بلکه شما برگزینید زندگانی دنیا را خطاب با اهل شقاوت
است که بدنیا مشغول شده کار آخرت نمی سازند (وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَأَبْقَىٰ ۞) و آخرت بهتر است
و پاینده تر (إِنَّ هَٰذَا لَفِي الصُّحُفِ الْأُولَىٰ ۞) بدرستیکه این سخن در صحیفهای پیشینیان است
یعنی کتب خمسین که قبل از قرآن نازل شده (صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَىٰ ۞) در صحیفهای ابراهیم عم
که بیست است و در صحف موسی عم یعنی الواح

سورة الغاشية مكية ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۞ ) وهي ست وعشرون اية ع
(هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ ۞) بدرستیکه آمد ترا خبر پوشنده که قیامت است و او پوشاند خلائق را ۱۲
بر اهوال یعنی هیبت او هر کس را فرو گیرد (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ خَاشِعَةٌ ۞) رویها آن روز ترسناک
بود و خوار یعنی اهل آن رویها ذلیل باشند و بی مقدار (عَامِلَةٌ نَّاصِبَةٌ ۞) عمل کننده رنج کشنده و ران
عمل یعنی دوزخیان عملی کنند که از ان رنج بیشتر ان رسد مثل کشیدن سلاسل آتشین و خوض نمودن
در آتش و صعود و هبوط بر عقاب دوزخ (تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً ۞) در آورده شوند در آتش نهایت
گرمی رسیده و خلاص بافتح یابند خواهد یعنی در آیند بدان آتش (تُسْقَىٰ مِنْ عَيْنٍ آنِيَةٍ ۞) آب داده
شوند یعنی بوقت غایت عطش بیاشامانند ایشان را از حمیم آبی بنهایت گرم و گفته اند از آن روز که
آتش آفریده شده این آب را می جوشانند (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ) نیست مر دوزخیان را خوردنی (إِلَّا مِن
ضَرِيعٍ ۞) مگر از ضریع و آن گیاهی است خاردار که چون تر باشد عرب آن را شبرق گویند و شتران

وچهار پایان خورند و چون خشک شود ضریع خوانند و هیچ دابه گرد آن نگردد و در آخرت شجرهٔ ناریه بود بشکل آن آورده اند که ابوجهل چون این آیت شنید گفت چه شد ضریع ما را فربه خواهد کرد چنانچه شتران ما را آیت آمد که (لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ ۝) فربه نمی کند ضریع و دزخ کسی را و دفع نمی کند گرسنگی را یعنی مقصود از طعام یکی از این دو امر است و هیچ کدام دست نمی دهد (وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ ۝) رویها در آن روز تازه باشد اثر نعمت بر وی پیدا یعنی ارباب وجوه متنعم و فربه باشند (لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ ۝) و عمل خود را پسندیده یعنی پسندکاری را کرده باشند و راضی شوند از عمل خود چون ثواب آن را یابند (فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ۝) در بهشت باشند قدر باشند (لَا تَسْمَعُ) نشنوند خداوند وجوه یا نوشنوی ای مخاطب (فِيهَا لَاغِيَةً ۝) در آن بهشت عالی سخن بیهوده کلام بهشتیان ذکر و تکمت باشد (فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ ۝) در آن بهشت چشمهٔ روان بود که آب آن منقطع نگردد (فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ ۝) در آن بهشت تختهای بلند برداشته بود اصل آن از زرکهای بزرگ بر بعد دور و یاقوت در معالم گفته که مرفوع باشد در هوا و چون صاحبش خواهد که بر وی نشیند بر زمین فرود آید و چون بر آن قرار گیرد باز مرتفع گشته بموضع خود رود (وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ ۝) و در آن جنت کوزها بود بی دسته و نوله نهاده پیش بهشتیان (وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ ۝) و بالشها نهاده بر همدیگر (وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ ۝) و فرشها گسترده امام زاهد رح آورده که چون کفار لفظ سرر مرفوعه شنیدند با یکدیگر گفتند این خود نشاید و اگر واقع پس بنال و طناب و امثال این شاید کار افتاد پس وقت باید تا بر بالای آن تخت بلند روند و بسی فرصت باید تا از آن بلندی فرود آیند آیت آمد (أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ ۝) آیا نمی نگرند ایشان بدعوی شتر که بقدرت ما چگونه آفریده شده است یعنی بآن همه بلندی بر بزرگی بر شتهٔ سخر کودکی می شود تا برود بر آید و فرود آید پس چرا از تخت بهشت متعجب می شوند که در فرمان بهشتی باشد و گفته اند که خلقت شتران دال است بر کمال قدرت و حسن تدبیر و علم حکمت خالق جل جلاله چه بزرگ است بارگران بر باید و صفتا داست همه را فرمان برد قانع است از هر گیاه ما بچرد و متحمل است در تشنگی شکیبائی ورزد و بدین جهت است که بیابانی بی آب قطع کند و هر چه مطلوب است از خویشان مثل نسل و حمل و شیر و لحم و رکوب همه از وی حاصل است پیغمبر ما صلعم فرموده * رباعي *

* بر خوان الا ینظر تا قدرت ما بینی * * یک ره بشتر بنگر تا صنع خدا بینی *
* در خار خوری قانع در بار کشی راضی * * این وصف اگر جوئی در اهل صفا بینی *

دو بیان آورده که مخاطب عرب اند اکثر ایشان اهل بادیه باشند و مال ایشان شتر است و هر طرف که می نگرند جز آسمان و زمین و کوه نمی بینند لاجرم بعد از ذکر شتر می فرماید (وَاِلَی السَّمَاءِ کَیْفَ رُفِعَتْ ق) و آیا نمی نگرند بآسمان که به حکمت ما چگونه برداشته شده است بی ستونی (وَاِلَی الْجِبَالِ کَیْفَ نُصِبَتْ ق) و آیا نظر نمی کنند بکوهها که بقدرت ما چگونه نهاده شده است بزمین و مستحکم شده (وَاِلَی الْاَرْضِ کَیْفَ سُطِحَتْ ط) و آیا نمی نگرند بزمین که چگونه پهن شده است تا جای آرام خلق باشد (فَذَکِّرْ ج اِنَّمَا اَنْتَ مُذَکِّرٌ ط) پس پند گوی ایشانرا بعد از نظر در دلائل قدرت جز این نیست که تو پند دهنده هر کس را (لَسْتَ عَلَیْهِمْ بِمُصَیْطِرٍ لا) نیستی تو بر ایشان مسلط تا اکراه کنی بر ایمان و آیت قتال این آیت را نسخ کرده (اِلَّا مَنْ تَوَلّٰی وَکَفَرَ لا) لیکن هر که روی گرداند بعد از تذکر و نگرود و حق را نپوشد (فَیُعَذِّبُهُ اللّٰهُ الْعَذَابَ الْاَکْبَرَ ط) پس عذاب کند خدای بعذاب او را بزرگتر یعنی عذاب آخرت چه در دنیا به قحط و اسر و قتل معذب بودند (اِنَّ اِلَیْنَا اِیَابَهُمْ ۝) بدرستیکه بسوی ما است یعنی بجزای ما بازگشت ایشان است (ثُمَّ اِنَّ عَلَیْنَا حِسَابَهُمْ ۝) پس بتحقیق بر ما است حساب ایشان در محشر

سورة الفجر مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝) وهی ثلثون اية

(وَالْفَجْرِ لا) سوگند بصبح که وقت مناجات و دستان است یا نماز صبح که آرام جان بندگان با آن است و بقولی مراد از صبح روز اول محرم است که سال از و منفجر شود یا اول ذی الحجه که لیالی عشر مقترن بدو است یا مراد آنست که حج مسکینان است یا صباح روز عرفه که وظایف دعا و نیاز حاجیان در آن است یا صفیده دم روز عید که روز قربان است یا اول صبح قیامت که روز دیوان دیان است و در بیان گویند که اشارت است بانفجار آب از اصابع مبارک حضرت رسالت پناه ﷺ و گفته اند انفجار میاه از عیون و منابع یا انفجار ناقه از صخره صالح ﷺ یا انفجار آب از حجر موسی ﷺ یا انفجار مطر از سحاب یا روان شدن اشک ندامت از دیده عاصیان (وَلَیَالٍ عَشْرٍ لا) و سوگند بده شب یعنی دهه ذی الحجه که عرفه در آن است یا دهه اول محرم که عاشورا از آن است یا دهه آخر رمضان که شب قدر تعیین در و است یا دهه میانه شعبان که شب برات از و است (وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ لا) و سوگند بجفت و طاق مراد از جفت تضاد او صاف مخلوق است چون عز و ذل و قدرت و عجز و علم و جهل و قوت و ضعف و موت و حیات و از و ترا فراد صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت بی عجز و علم بی جهل و قوت بی ضعف و حیات بی موت یا شفع خلق اند که در من کل شیء خلقنا زوجین و فرد خالق قل هو الله احد و بقول بعضی جفت و طاق

ع ۱۳

حاضر اند و افلاک یا بروج و فضارات یا نماز صبح و شب و یا درجات جنان و درکات نیران یا روز نحر و عرفه یا مسجد بن مکه و مدینه زادهما الله شرفا و مسجد اقصی یا جبلین منا و مروه و بیت الحرام (وَأَيْلٍ إِنَّا أَيْنَرِقٌ) و سوگند بشب آنگاه که بگذرد و یعنی شب قدر و در عین المعانی گفته که شب مزدلفه و اصح آن است که عام گیرند (هَلْ فِي ذَٰلِكَ) آیا هست در این سوگند که یاد کردم (قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ) سوگند پسندیده مر خداوند عقل را تا اعتبار کند و داند که سوگندی است محقق و مؤکد؛ جوابش اینکه عذاب خواهیم کرد تکذیبان را (أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ) آیا ندیدی و ندانستی که چه کرد پروردگار تو (بِعَادٍ) بقوم عاد (إِرَمَ) یعنی این عاد اولی را و این را عاد بن ارم می گفتند و ارم نام جد ایشان است چه عاد پسر عوص بود و او پسر ارم و ارم پسر سام بن نوح ع و گفته اند ارم نام بلدهٔ ایشان است و بر این تقدیر مراد اهل ارم باشد پس عاد یا را صفت می کند که (ذَاتِ الْعِمَادِ) خداوند قامتهای بزرگ یا اهل خیمها و خرگاهها (الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ) آن قبیله که آفریده نشد (مِثْلُهَا) مانند ایشان در درازی قد و بزرگ جسد (فِي الْبِلَادِ) در شهرها و اشهر آن است که ارم نام بلدهٔ عاد یا را است و ذات العماد صفت او است یعنی شهر ارم خداوند بنای بزرگ است چنان بنای که مثل او در هیچ بلاد نبوده و قصهٔ آن بر سبیل اجمال آن است که عبد الله بن قلابه بطلب شتر گم شده در صحرای عدن می گشت و در بیابانی بشهری رسید که بارهٔ وی محکم داشت و حوالی آن قصور بسیار بود و عبد الله تا بدآنگه کسی را بیند و احوال شتر خود را پرسد بدر حصار آمد و دری دید هر دو مصراع شکل یکدیگر و هیچ کس آنجا نیافت منحیر شد و چون شهر در آمد چشمش بقصرها دید بر ستونهای زبرجد و یاقوت بنا کرده خشتی از زر و خشتی از نقره و فرشها بر همین و نیره بهای هر یک ریزه مروارید های آبدار ریخته و در حوالی بر قصرها آبهای روان بروی آن لؤلؤ و مرجان و در خانها بسیار تنهای آن از زر و برگها از زبرجد و شکوفها از سیم بار خود گفت هذه الجنة التی وعد بها المتقون * مصرع * این چه منزل چه بهشت این چه مقام است اینجا؟ پس قدری زان جواهر برداشت و برگشت بسر زمین باز آمد مردمان آن گوهرها دوست او بدیدند حمل بر یافتن گنجی کرده این قصه در زبان های مردم افتاد تا عدی که حال او بمعاویه که در آنوقت حاکم شام بود اظهار کردند معاویه پیرا طلبید و تمام حکایت از اول تا آخر استماع فرمود پس او را در مجلس بنشاند و کعب الاحبار را طلبید و پرسید که در دنیا شهری هست که بنای او از زر و نقره باشد و در خانها و شکلها بجواهر کعب گفت آری شهری است که نعت همچنانه او را در قرآن یاد کرده که لم یخلق مثلها فی البلاد * بیت *

شهری ... چون قصری ... و
آنرا شداد بن عاد بنا کرد و بنائی عظیم قد ... و نصد سال عمر داشت هر جا که در عالم زری و جوهری بود همه را جمع کرد و صد قهرمان هر یکی لشکرها و نوکر فرستاد تا شهر ارم را بنا کنند و سیصد سال بنا بود و سیصد سال دیگر به تزیین و آراستن مشغول بود امر داد ملوک عالم را جمع کردند و از دار السلطنت خود بنای آن شهر متوجه شدند یک روز بر سلیمان وحی آمد که حق سبحانه ملکی را بر آن داشته تا صیحه بر ایشان زند و همه بمردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد و خوانده ام در کتب سابق که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بالا سرخ رنگ چشم سبز که بر روی او خالی و بر گردن او علامتی باشد و بطلب شتری مدتها بسر آرند پس باز گردد و این قضیه را دیده گفت هود الله ذلک الرجل (وَثَمُودَ الَّذِينَ جَابُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ۝) و دیگر که کرد خدای تو بقوم ثمود آنانکه می بریدند کوهسار ابرای ماوای خود بوادی قری (وَفِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ۝) و چه کرد بفرعون خداوند ملک قوی و لشکرهای بسیار صاحب اوتاد که نزد او بدان ماذمی کردند یا مردم را بطریق جبار صیحه تعذیب می نمودند (الَّذِينَ طَغَوْا فِي الْبِلَادِ ۝) آنانکه از این سه گروه که بجهال و غوایت از حد بندگی در گذشتند و شهرها که حاکم بودند (فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفَسَادَ ۝) پس بسیار کردند در ان شهرها تباهی را که آن مخالفت بود با حق و ستمکاری بر خلق (فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ۝) پس بریخت بر ایشان آفریدگار تو نوعی عذاب چون ضرب تازیانه را سخت ترین عذابها می دانستند هر گونه از عذاب را تازیانه می گفتند حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابهای خود را سوط گفت و گفته اند در این کلمه اشعار است یا آنکه عذاب دنیا ایشان را به نسبت عذاب آخرت چون نسبت ضرب تازیانه است بضرب شمشیر زیرا که عذاب آخرت ابدی خواهد بود (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ ۝) مدد ستیکه پروردگار تو هر آینه خداوند گذرگاه است یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از آن کس که در مرصاد نشسته و سر صد گذرندگان است همچنان هیچ چیز فوت نمی شود از حق سبحانه چیزی را می بیند و می شنود و بر او پوشیده نیست

* بیت *

هر نهان داند و هم آنچه همان تر باشد * بعلم السر و اخفی صفت حضرت اوست

(فَأَمَّا الْإِنسَانُ إِذَا مَا ابْتَلَاهُ رَبُّهُ) پس اما آدمی را یعنی ابی بن خلف چون مبتلا کند مر او را پروردگار او یعنی آزمایش کند بتوانگری و نیکوحالی (فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ) پس گرامی کند شرف بجاه و اقتدار و نعمت و نهش و معیشت بسیار فراخ کرداند و بآب نیکوکاری پسندیده (فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ ۝) پس گوید پروردگار او

من مرا بزرگ داشت و با من این کرامت فرمود (وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلَاهُ) و اما چون او را بیازماید و بر وی (فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ) پس تنگ سازد بر روزی او را (فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ ۞) پس گوید آفریدگار من خوار کرد مرا کافر کرامت خود را نتواند دانست خود را بد روزی و این از قصور نظر و غایت فهم است چه آسایش درویشی بیند و آرام درویشان فزون از حد است * بیت *

* ای دل اگر بدیدهٔ تحقیق بنگری * * درویشی اختیار کنی نه تونگری *

(كَلَّا) نه آن چنان است که گمان برده اند کافران بلکه کرامت طاعت است و مذلت بمعصیت ان اکرمکم عند الله اتقیکم و بدانید که من نه شما را بفقر و تنگدستی اهانت می کنم (بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ۞) بل اهانت شما مر ان است که گرامی نمی دارید یتیم را و نفقه نمی دهید ایشان را (وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۞) و تحریص نمی کنید یکدیگر را بر دادن طعام بدرویشی (وَتَأْكُلُونَ التُّرَاثَ أَكْلًا لَّمًّا ۞) و می خورید مال میراث را خوردن سخت و بسیار یعنی جمع می کنید میان حلال و حرام و زنان و کودکان را میراث نمی دهید و بهرهای ایشان را خود می خورید (وَتُحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا ۞) و دوست میدارید مال را دوستی فراوان بامرص و شره (كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا ۞) حقا که چون شکسته شود زمین شکستنی بعد از پاره پاره گردد (وَجَاءَ رَبُّكَ) و بیاید آیات قدرت و آثار هیبت پروردگار تو پدید شود (وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا ۞) و بیایند فرشتگان بعرصهٔ محشر صفی پس از صفی بحسب منازل و مراتب خود در تفسیر امام ابو الطیب رح مذکور است که اهل آسمانی طی حد صفی باشند (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ) و آورده شود آن روز جهنم را و خراست که هفتاد هزار زمام باشد مر هر زمامی را هفتاد هزار فرشته بهر زمامی جمع شده می کشند و هر زمامی از خشم گران می جوشد و می خروشد تا بعرصات آرند و بر چپ عرش بدارند و در آن محال هیچ ملک مقرب و پیغمبر مرسل نماند الا که از هول و هیبت بزانو در آید و می گوید یارب نفسی نفسی و حضرت عالم می فرماید که یارب امتی امتی و جهنم می گوید مالی و مالک یا محمد مرا با من و مرا با تو چکار حق سبحانه مرا با تو حرام کرده است (يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنسَانُ) آن روز یاد کند انسان گناهان خود را یاد گیرد و آگاه شود از قباحت اعمال خویش (وَأَنَّىٰ لَهُ الذِّكْرَىٰ ۞) و کجا باشد مراورا منفعت یاد کردن یا پند گرفتن چه محال تذکر دنیا باشد نه عقبی و چون بند دهند که پند گرفتن سود نمی دارد اندوه و حسرت (يَقُولُ يَا لَيْتَنِي) گوید ای کاشکی (قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي ۞) پیش می فرستادم عمل خیری برای زندگانی من دون این عالم (فَيَوْمَئِذٍ لَّا يُعَذِّبُ) پس آن روز عذاب نکند کسی را (عَذَابَهُ أَحَدٌ ۞)

مثل عذاب خدای هیچ یکی از مردمان (وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) و بند کند بسلاسل و اغلال هیچ کس را مانند بند کردن خدای هیچ کس یعنی کسی قادر نبود بر عذاب کردن و مقید ساختن کسی را در آن روز زیرا که فرمان مر خدای را باشد و گوید خدای در دنیا نزدیک مرگ با مومن که (يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ) ای نفس آرام گرفته بذکر من شاکر بودی در نعمت و صابر بودی در محنت (ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ) باز گرد از دنیا بسوی موجد پروردگار خود (رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً) در حالی که پسندیدهٔ آنچه بتو داده اند پسندیده نزد یک خدای و چون روز قیامت شود گوید (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي) پس در آئی در زمرهٔ بندگان شایستهٔ من (وَادْخُلِي جَنَّتِي) و در آئی در بهشت من منصوص از جملهٔ است با زمرهٔ مقربان و نزدیکان و خاصان حضرت من

سورة البلد مكية ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ) وهي عشرون آية

۱۲ ۹۰ (لَا أُقْسِمُ بِهَٰذَا الْبَلَدِ) سوگند میخورم بدین شهر یعنی مکه معظمه (وَأَنتَ حِلٌّ بِهَٰذَا الْبَلَدِ) و حال آنکه تو فرود آمده بدین شهر با آنکه مکه موضع امن و مثابهٔ خلق و محل حج و مکان بیت الحرام است قسم را مقید ساخت بحلول حضرت رسالت پناه صلعم در و نامعلوم نبود که شرف مکان بمکین است * قطعه *

* ای کعبه راز یمن قدوم تو صد شرف * * وی مروه راز مقدم پاک تو صد صفا *
* بطحا ز نور طلعت تو یافته فروغ * * یثرب ز خاک پای تو بارد نفق و بها *

مقید آمد تو حلال در این شهر یعنی هر چه خواهی از قتال و آنچه بر دیگران حرام است یک ساعت بر تو حلال بود و این خاصهٔ است بفتح مکه و قتال بعضی در این از قبیل سبق نزول حکم است بر فعل (وَوَالِدٍ وَمَا وَلَدَ) و سوگند بپدر یعنی بآدم یا ابراهیم صلعم و آنچه زاده است یعنی ذریت او محمد است صلعم و گفته اند محمد است صلعم و ما ولد امت او حق سبحانه قسم یاد می کند بجنیب خود و بامت او جواب قسم اینکه (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ) هر آینه بیافریدیم آدمی را در سختی و رنج یعنی آنچه بوقت ولادت ضاع و نظام و معاش و حیات و موت بدو میرسد یا خلق کردیم ابوالاشدین را در غایت قوت و شدت او چنان بودی که اگر سنگی زیر پای نهادی دو تا شود را و را بگشیدندی اگر بیم پاره پاره شدی و از زیر پای او بیرون نیامدی و او دعوی کردی که کسی را بر من دست و رس نیست و پیوسته پیغمبر صلعم را جفا گفتی حق سبحانه فرمود که (أَيَحْسَبُ أَن لَّن يَقْدِرَ عَلَيْهِ أَحَدٌ) آیا پندارد و دانا شد این آنکه قادر نشود بر دست یکه از و انتقام پیغمبر من بگشد (يَقُولُ أَهْلَكْتُ مَالًا لُّبَدًا) می گوید که ضایع کردم در عداوت پیغمبر مال بسیار چه رسوت بمردم و ادی تا پیغمبر صلعم را بیازارد (أَيَحْسَبُ أَن لَّمْ يَرَهُ أَحَدٌ) آیا

می بندارد آنکه خدا او را یکی نمی رفت نتوانست کرد ان او را از و سوال کند کار ما چنین می کند ما نمی
و پرا دیده و بیان نعمت مجازات خواهد فرمود (اَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ ۝) آیا ما ندادیم وی را دو چشم که
بدان بیند (وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ ۝) و زبانی که بدان سخن می گوید و لب که دهن او را می پوشد و بر نطق
و اکل و شرب معاونت او می نماید (وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ ۝) و نمودیم و پرا راه پستان نابعد از و ادعا
دران جفعیه بشیر خوردن است تعال خود یا او را نمودیم راه حق و باطل یا زال کتاب و ارسال
رسل (فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ ۝) پس نگذشت از عقبه یعنی رنج نکشید در مخالفت نفس و هوا عقبه مثلی
است تشبیه کرده مجاهده با نفس و شیطان بر فتن کسی که به تعب و تکلیف بر عقبه بالا رود و ماحصل سخن
آن است که چرا می کرد در عداوت پیغمبر عم نفقه کرد در اقتحام عقبه نگرد تا نکه صرف کند در راه حق (وَمَا
أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ ۝) و چه دانی تو که چیست عقبه یعنی سبب گذشتن بران (فَكُّ رَقَبَةٍ ۝) رها نیدن گردنی
از بندگی یعنی مدد کردن در ثمن مکاتب (أَوْ إِطْعَامٌ) یا خوراندن طعام (فِي يَوْمٍ ذِي مَسْغَبَةٍ ۝)
در روز یکه ما گرسنگی بود یعنی در وقتیکه طعام به شواری یابند او بخوراند (يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ ۝) یتیمی را که
خداوند قرابت باشد یعنی با طعم خویشی دارد (أَوْ مِسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ ۝) یا مسکینی را که خداوند خاک بود
یعنی پهلو از فقر بر خاک نهاده باشد و این کنایت است از احتیاج و تنگدستی و درماندگی و این چنین
کس عیال بسیار است یا دام دار یا بیماری یا خواستار یا غریبی دور از دیار (ثُمَّ كَانَ) پس باشد
این آزاد کننده یا طعام دهنده (مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا) از آنکه ایمان آورده اند چه قبول هر خیرات بشرط
ایمان است (وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ) و وصیت کرده اند یکدیگر را بشکیبائی بر طاعت و یا از معصیت و
یا در نصرت دین الهی بر انواع مشقت (وَتَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ) و وصیت نموده اند به بخشایش و
مهربانی بر بندگان خدای (أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ ۝) آن گروه مومنان صابر مهربان اصحاب دست راست
اند که از جانب یمین عرش به بهشت روند یا خداوند یمن و برکت اند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا) و آنانکه
نگروند بنشانهای ما یعنی بدلائل نصب کرده بر حق از کتاب و حجت (هُمْ أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ ۝) ایشان
اصحاب دست چپ اند که ایشان را از جانب چپ عرش به دوزخ برند یا ایشان اهل شامت و نکبت اند
(عَلَيْهِمْ نَارٌ مُؤْصَدَةٌ ۝) و بر ایشان است در دوزخ آتش پوشیده یعنی سر آن در کرده و آنها معذب
باشند بطبق پوشیده و مضبوط از که نه روشنائی در آید نه دودی از ان بیرون آید

سورة الشمس مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي خمس عشرة آية

(وَالشَّمْسِ وَضُحٰهَا) سوگند باآفتاب و تابش وی چون بلند گردد و بموضع چاشت رسد (وَالْقَمَرِ اِذَا تَلٰهَا) و ماه چون از پی رود آفتاب را یعنی پس از آن غروب کند در لیلة الهلال یا طلوع او نیز غروب شمس باشد در لیلة البدر (وَالنَّهَارِ اِذَا جَلّٰهَا) و سوگند بروز چون روشن کند زمین را یا بروز آید از تنگ و تیرگی شب را (وَالَّيْلِ اِذَا يَغْشٰهَا) و بشب چون بپوشاند آفاق را یا خورشید یعنی ضوء او را (وَالسَّمَآءِ وَمَا بَنٰهَا) و سوگند بآسمان و بکسی که او را بنا کرده است (وَالْاَرْضِ وَمَا طَحٰهَا) و بزمین و بکسی که او را گسترده است (وَنَفْسٍ وَّمَا سَوّٰهَا) و سوگند بنفس آدم و بکسی که تسویهٔ اعضای او فرموده است (فَاَلْهَمَهَا) پس الهام داده و اعلام نموده مر آن نفس را (فُجُوْرَهَا) دروغ و ناپاکی و بی باکی او (وَتَقْوٰهَا) و پرهیزگاری و نیکوکاری و فرمان برداری او را یعنی بیان کرده و روشن ساخته و تعلیم داده اند جواب قسم چیست (قَدْ اَفْلَحَ مَنْ زَكّٰهَا) بدرستیکه رستگار شد هر که پاک کرد نفس خود را از اوناس رذائل و پاشود و ناداد او را بانواع و اجناس فضائل (وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسّٰهَا) و بدرستیکه بی بهره ماند هر که گم کرد نفس خود را بفسق و جهالت یا گم شاخت قدر و مرتبهٔ او را بمعصیت و ضلالت و ابن عباس روایت کرده است که حضرت رسالت پناه صلعم نزدیک تلاوت این آیت فرمودی که اللهم آت نفسی تقواها و زکها انت خیر من زکاها انت ولیها و مولاها محققان برانند که تزکیهٔ نفس موجب تصفیهٔ دل است هرگاه که نفس از شوائب هوا مزکی شود فی الحال دل از لوث تعلق باسوی مصفا گردد * بیت *

* تا نفس مبرا از سیاهی نشود * * دل آینهٔ نور الهی نشود *

(كَذَّبَتْ ثَمُوْدُ بِطَغْوٰهَا) تکذیب کردند قبیلهٔ ثمود بسبب طغیان خود مر صالح را صلعم (اِذِ انْۢبَعَثَ اَشْقٰهَا) بعثی که بر خاست بدبخت ترین آن قبیله که قدار بن سالف بود یا جمعی بعقر ناقه و قصه آن (فَقَالَ لَهُمْ رَسُوْلُ اللّٰهِ) پس گفت مرایشان را فرستادهٔ خدای یعنی صالح علی نبینا و علیه السلام (نَاقَةَ اللّٰهِ وَسُقْيٰهَا) دست بدارید ناقهٔ خدای را و گردیدن مشرب او را یعنی آبی که می آشامد و نوبت خود ناقه اب بشما فرو دنیاید (فَكَذَّبُوْهُ فَعَقَرُوْهَا) پس تکذیب کردند صالح را صلعم در نزول عذاب پس پی کردند ناقه را (فَدَمْدَمَ عَلَيْهِمْ رَبُّهُمْ) پس هلاکت یکسان گرفتن برایشان پروردگار ایشان (بِذَنْۢبِهِمْ فَسَوّٰهَا) بسبب گناه ایشان پس یکسان کرد آن دمدمه را بهر نا صغار و کبار ایشان بمردند (وَلَا يَخَافُ عُقْبٰهَا) و نترسد خدای عاقبت هلاکت را یعنی هر را هلاک کرد نترسید از عقبی آن پس سزاوار است نیست و نابیناست را برو راه نمی

سورة والليل مكية وهي (بسم الله الرحمن الرحيم) احدى وعشرون اية

ع ۱۵ (والليل اذا يغشى ۱) سوگند بشب چون بپوشد عالم را بظلمت خويش (والنهار اذا تجلى ۲) سوگند بروز چون روشن شود و ظلمت شب و ازائل گرداند (وما خلق الذكر والانثى ۳) و سوگند بكه بيافريد نر و ماده و يعنى آدم و حوا او ما يلد كر و مونث از جميع حيوانات جواب قسم اين است (ان سعيكم لشتى ۴) بدرستيكه جزاى سعى شما او در كردار ما هر آينه پراگنده است يعنى مختلف افتاده مناسب عمل بعضى را ثواب و كرامت و جمعى را عقاب و ملامت پس بيان اعمال مختلف و پاداش آن مى كند و مى فرمايد (فاما من اعطى) پس اما هر كه بداد مال خود را در راه خداى (واتقى ۵) و پرهيز كرد از شرك و كبائر (وصدق بالحسنى ۶) و تصديق نمود كلمه نيكوتر را كه لا اله الا الله محمد رسول الله است يا وعده حوض را كه وما انتقم من شئ فهو يخلفه اغلب مفسران برانند كه اين سوره بعضى از شان سيرت ابو بكر رض نازل شده و برخى گفته اند در صفت اميه بن خلف يا ابو جهل فرود آمد در كشف الاسرار آورده است كه در بارهٔ دو كس است يكى آنكى كه پيش روى صديقان است از بن است يعنى ابو بكر صديق رض و يكى آنكى كه پيشواى زندقان است از اهل ضلالت يعنى ابو جهل و در فاتحه سوره كه بشب و روز قسم ياد مى كند اشارت است به ظلمت يكى و نورانيت ديگرى يعنى در شب ضلالت كسى را آن گمراهى نبود كه ابو جهل شقى را در روز دعوت هيچ كس را آن نور هدايت ظاهر نشد كه ابو بكر صديق تقى را رض

* مثنوي *

* سر روشن دلان صديق اعظم * * كه شد اقليم تصديقش مسلم *
* ز مهر شرع روز دين را روشنائى * * بدو اهل يقين را آشنائى *
* سر دل كى كند اين قول باور * * تناقضات هاى دوران بين زاور *

آورده اند كه اميه بن خلف بلال را رض كه بندهٔ او بود بانواع آزارهاى عذاب مى كرد تا از دين برگردد و هر زمان آتش محبت ربانى در باطن او افروخته تر بود

* بيت *

* آنجا كه سنهاى كمال ارادت است * * هر چند جور بيش محبت زيادت است *

روزى صديق رض ديد كه اميه او را بر خاك گرم افگنده بود و سنگهاى تفسيده بر سينه وى نهاده و او در اين حال احد احد مى گفت ابو بكر صديق رض دل بر سوخت و گفت اى اميه واى بر تو اين دوست خداى را چند عذاب مى كنى اميه گفت يا ابا بكر اگر دولت بر دوى سوزد او را از من مخر گفت چند مى فروشى

گفت عوض می کنم او را نسطاس رومی و او غلامی بود از ان صدیق رض بده هزار دینار از روی قیمت استعداد داشت صدیق رض او را گفته بود که اگر ایمان آوری آن مال که تو داری دوان تجارت می کنی بتو بخشم نسطاس مسلمان نمی شد دل صدیق رض از ملول بود چون این کلمه از امیه بشنید غنیمت شمرده نسطاس را با نام استعداد او را ابداد و بلال را بت پرست وفی الحال با میدثواب اخروی آزاد کرد و حق سبحانه تعالی این سوره فرستاد و از سیرت صدیق رض خبر داد و فرمود که هر که مال را انفاق کرد و پاداش آنرا تصدیق نمود (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْيُسْرَىٰ ۞) پس زود باشد که آسانی دهیم و برا برای طریقهٔ نیکو که سبب آسانی و راحت باشد یعنی عملی که او را به بهشت رساند که سیر و روح او را راست (وَأَمَّا مَنْ بَخِلَ وَاسْتَغْنَىٰ ۞) و اما کسیکه بخل کرد بمال خود یا بگفتن کلمهٔ توحید و بی نیاز دید خود را از ثواب خدای و بدین سبب بموجبات آن رغبت نه نمود (وَكَذَّبَ بِالْحُسْنَىٰ ۞) و تکذیب کرد خصلت نیکو تر را که تدین است بدین اسلام یا وحدهٔ حق را باور نداشت (فَسَنُيَسِّرُهُ لِلْعُسْرَىٰ ۞) پس مهیا کردانیم مر او را برای صفتی که مودی بدشواری و محنت بود یعنی کرداری که او را بدوزخ برد (وَمَا يُغْنِي عَنْهُ مَالُهُ إِذَا تَرَدَّىٰ ۞) و دفع نمی کند از و عذاب را مال او که بدان بخل کرد چون بمیرد یا بسر در آید یعنی بیفتد در قعر بادر قعر دوزخ (إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ ۞) بدرستیکه بر ما است بیان کردن باطل و حق و وعد و وعید (وَإِنَّ لَنَا لَلْآخِرَةَ وَالْأُولَىٰ ۞) و بدرستیکه مر ما را است آن سرای عقبی و این سرای پیشین که دنیا است چون مالک هر دو ملک ما ئیم هر چه خواهیم عطا فرمائیم (فَأَنْذَرْتُكُمْ نَارًا تَلَظَّىٰ ۞) بیم می کنم شما را ای امم که بآتشی که زبانه زند (لَا يَصْلَاهَا إِلَّا الْأَشْقَى ۞) نیاید در و بطریق لزوم و دوام مگر بدبخت تر یعنی امیه یا ابو جهل (الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۞) آن کس که تکذیب کرد پیغمبر را و روی بگردانید از ایمان و طاعت (وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى ۞) و زود باشد که دور کرده شود از ان آتش پرهیزگار تر یعنی ابو بکر صدیق رض (الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ) آنکه می دهد مال خود را (يَتَزَكَّىٰ ۞) مو حد بدان پاکی و نیکنامی کافران گفتند که بلال حقی داشت در ذمهٔ ابو بکر رض که او را بخرید و آزاد کرد حق سبحانه تعالی رد سخن ایشان را فرمود (وَمَا لِأَحَدٍ) و نبود هیچ کس را (عِنْدَهُ) نزد ابو بکر رض (مِنْ نِعْمَةٍ تُجْزَىٰ ۞) از نعمتی و منتی که مکافات کرده شود (إِلَّا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِ الْأَعْلَىٰ ۞) لیکن این کار کرد برای طلب رضای پروردگار او که برتر بزرگ تر است (وَلَسَوْفَ يَرْضَىٰ ۞) و زود باشد که خشنود گردد و برسد بثوابی که موجود او است

سورة والضحى مكية ﴿ بسم الله الرحمن الرحيم ﴾ وهي احدى عشرة اية

آورده اند كه چند روز جبرئيل عم بحضرت پيغمبر عم نيامد و نزول وحى واقع نشد كافران زبان طعن بگشادند كه خداى محمد او را فرو گذاشت و دشمن گرفت حق سبحانه و تعالى در سخن ايشان فرستاد كه (والضحى ۱) سوگند بچاشتگاه كه آفتاب در ان وقت اوج ارتفاع يافته و نور دى منزايد گشته و گفته اند ضحى وقتى بود كه خداى بر انوقت با موسى على نبينا و عليه السلام سخن گفت و سحرهٔ فرعون در انوقت خداى را سجده كردند و باقولى مراد رب الضحى است باصاوة ضحى (والليل اذا سجى ۲) و سوگند بشب انگاه كه تاريك شود و آشياء را به ظلمت بپوشد امام قشيرى رح فرمود كه قسم به شب معراج است صاحب كشف الاسرار قدس سره گفته كه مراد از روز و شب كشف و حجاب است كه نشانهٔ نسيم لطف و عموم قهر بود و ظلمت انوار جمال و آثار جلال يا اشارت است بروشنى روى محمد عم و كنايت است از سياهى موى * بيت *

* والضحى رمزى ز روى هم چو ماه مصطفى است * * ليل و الليل گيسوى سياه مصطفى است *

حق سبحانه بدانها كه مذكور شد قسم يادمى كند كه (ما ودعك ربك وما قلى ۳) ترا پروردگار تو رد و دشمن نگرفته ابن عباس رض فرموده كه حضرت رسول عم را بشارت داده اند به فتحى كه امت او را در دنيا خواهد بود و اكثر بلاد بحوزه تسخير ايشان خواهد آمد آن حضرت عم بدان مژده مسرور گشت و آيت آمد كه (وللاخرة) و سراى ديگر بيت كرامتى كه حق سبحانه سراى متقيان بتوارزانى خواهد داشت و آن هزار قصر است در بهشت از مروارید تر و خاك آن از مشك اذفر و در هر كوشكى از خدم و حور و نعم و امتعه و آنچه لايق آن بود (خير لك من الاولى ٥) بهتر است مرترا از كرامت تخصيص كه فتح بلاد است بنهايت امر تو بهتر است از بدايت چه ساعت بساعت بدرجهٔ رفعت مستعد و بر ذروهٔ كمال مترقى است (ولسوف يعطيك ربك) زود باشد كه عطاء بترا آفريدگار تو يعنى مرتبهٔ شفاعت در بارهٔ گنهكاران امت (فترضى ۵) پس تو خشنود شوى يعنى چندان عطاء و زانى دارد كه گوئى بس است و من راضى شدم امام محمد باقر رض مى فرمايد كه اى اهل عراق شما مى گوئيد كه اميد وارترين آيت قرآن اين است كه لا تقنطوا من رحمة الله و ما اهل بيت بر آنيم كه اميد بآيت ولسوف يعطيك ربك فترضى بيشتر است چه حضرت رسالت پناه عم راضى نشود كه يكى از امت وى در دوزخ باشد * نظم *

* تا هد در دوزخ كسى در نگرد * * كو دارد چنين سيدى پيشرو *

* عطاى شفاعت چنانش دهند * * كه امت تمامى ز دوزخ رهند *

در عوالم از ابن عباس رض نقل کرده که حضرت رسالت پناه ص فرموده که پیر صیدم پروردگار خود را چه صیدی و دوست می دارم آنرا که پیر صید می گفتم الهی سلیمان را ملک عظیم دادی و فلان را و فلان را این و آن عطا دادی حق سبحانه گفت ای محمد (اَلَمْ یَجِدْکَ یَتِیمًا فَاٰوٰی ﷺ) آیا نیافت پروردگار تو ترا کودکی بی پدر پس جای داد ترا در کنف کفایت جد و عم تو در بحر الحقایق آورده که ترا در یتیم یافت در صدف ختم نبوت جای داد

* بیت *

* بس که خواص کرم در تنگ دریای تدبیم * * غوطه زد تا بکف آورد چنین دریتیم *

یا دید ترا که گوهر یگانه بکمال قابلیت از بحر کائنات منفرد بودی و بانقطاع علائق از ماسوی متوحد ترا متمکن ساخت در حضرت احدیت جمع که مقام خاص تست (وَوَجَدَکَ ضَالًّا) و یافت ترا خدای تو راه گم کرده بودی و از آنکه و قتیکه حلیمه دایهٔ تو ترا آورده بود تا بجد و مادر تو سپارد (فَهَدٰی ﷺ) پس راه نمود ترا با آنکه حدت را به صرف تو رسانید یا در راه شام و قتیکه با میسره بتجارت رفته بودی و شتر تو از راه منحرف شد جبرئیل عم را فرستادم تا زمام شتر تو گرفته بار راه آورده یا راه نیافته بودی بعلم و احکام ترا بآن راه نمود و در حقایق سنای رح مذکور است که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبت بر تو منت نهاد و بمقام قرب رسانید (وَوَجَدَکَ عَائِلًا فَاَغْنٰی ۞) و یافت ترا درویش عیال دار پس تو انگری ساخت ترا مال خدیجه رض یا آنکه تجارت کردی یا بنا بیم که از کفار گرفتی و در حقائق القرآن فرموده که فقیر بودی به شاهد خلق ترا غنی گردانیدم بمکاشفهٔ انوار جمال خود (فَاَمَّا الْیَتِیْمَ فَلَا تَقْهَرْ ۞) پس اما یتیم را قهر مکن و خوار ایشان بشناس که تو شربت یتیمی چشیده (وَاَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ ۞) و اما سائل را بانگ مزن و محروم باز گرد در دل نوائی و تنگدستی چشیده (وَاَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ ۞) و اما بنعمت پروردگار خود گو نبوت است حدیث کن یعنی احکام آن را بخلق رسان گو تحدث به نعمت شکر منعم است صاحب فتوحات قدس سره فرموده است که نعمت چیزی است محبوب بالذات و منعم در اغلب مشکور می باشد پس حق سبحانه و تعالی حبیب خود را امر فرمود که از نعمت من سخن گوئی که خلق محتاج و محتاج چون ذکر منعم شنود بدو میل کند و او را دوست دارد پس بجهت تحدث بنعمت من خلق را دوست من می گردانی و من ایشان را دوست می دارم

سورة الم نشرح مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۞) وهي ثمان اية

(اَلَمْ نَشْرَحْ لَکَ صَدْرَکَ ۞) آیا ما گشاده نکرده ایم برای تو سینهٔ ترا تا مناجات خلق و دعوت خلق ع ۱۷

وعم است دردی گنجد یا معنی آنکه آیا دل ترا گنجایش ندادیم که هرچه از اسرار وحی بر تو وارد شود قبول تواند کرد و گفته اند شرح صدر اشارت است بآنچه در اخبار آمده از شگافتن سینهٔ آن حضرت عم و چنان معلوم شده که شق صدر آن حضرت عم متعدد بوده یکی در زمان طفولیت در قبیلهٔ بنی سعد نوبت اولی که حلیمه مرضعهٔ آن حضرت بود عم دوم را بروایتی در نوبت ثانیه و قولی هست که در سال ششم یا یازدهم از بعثت نوبتی دیگر این صورت بوقوع پیوسته و در حدیث آمده که در شب معراج جبرئیل عم مرا تکیه داد و از بالای سینه تا ناف من می شگافت و میکائیل عم طشتی از آب زمزم آورد و درون سینه و عروق و حلق مرا بدان آب بشستند و جبرئیل عم دل مرا بیرون آورده بشگافت و بشست و در آخر طشتی از طلا مملو از حکمت و ایمان آوردند و دل مرا ازان پر ساختند و باز بجای آن بنهادند نقلی هست که نخستین از نور مهر کرد چنانچه اثر راحت و لذت آن را هنوز در عروق و مفاصل خود می یابم * بیت *

* دلم خزینهٔ اسرار بود دست قضا * درش ببست و کلیدش بدل سنانی داد *

(وَوَضَعْنَا عَنْكَ وِزْرَكَ ۵) و فرو نهادیم از تو بار گران ترا (الَّذِي أَنْقَضَ ظَهْرَكَ ۵) آن باری که گران ساخت پشت ترا که آن اندوه کفار بود و اصرار ایشان بر کفر و تعرض آن حضرت عم و گفته اند مراد غم گناه امت است که بدان گران بار بودی آن را برگرفتیم و شفاعت ترا در بارهٔ ایشان قبول فرمودیم (وَرَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ ۵) و برداشتیم برای اظهار قدر تو ذکر ترا بنبوت و رسالت و خاتمیت یا بآنکه نام ترا برقرین نام خود ساختیم در اذان و اقامت و تشهد و خطبه تا چون مرا یاد کنند ترا یاد کنند یا خود بر تو سلام فرستادیم و دیگران را امر کردیم بدرود دادن بر تو و اکنون مصری قدسی سر فرمود که رفعت ذکر اشارت بآن است که هر انبیا عم بر حوالی عرش جولان می نمودند طایر همت حضرت عم بالای عرش پرواز می کرد * بیت *

* سیمرغ فهم هیچ کس از انبیا نرفت * آنجا که تو بپای گرامت پریده * *

* هریک بقدر خویش بجای رسیده اند * * آنجا که جای نیست تو آنجا رسیده * *

ای محمد صبر کن (فَإِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۵) پس بدرستیکه با دشواری در دنیا آسانی است در آخرت (إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا ۵) بدرستیکه با دشواری که در مکه ترا هست آسانی بود در مدینه و در موضع آورد که با عسری که در مدینه باشد یسری است در بهشت (فَإِذَا فَرَغْتَ فَانْصَبْ ۵) پس چون فارغ شوی از تبلیغ رسالت پس رنج کش در مراسم عبادت یا چون از نماز فارغ گردی بجهد کن در دعا یا چون

ازگذاردش احکام فراغت یابی باستغفار او زاراست مشغول شود در صفر تا صبح از فتوحات می آورد که شیخ ما ابو مدین مغربی قدس سره در بادیه این آیت فرموده که چون فارغ شدی از مشاهده اکوان نصب کن دل خود را برای مشاهده جمال رحمن (وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ ۝) و بدعای پروردگار خود بس رغبت کن در هر وقت و هر چه خواهی از و بخواه که قادر بر اسعاف حاجات و انجاح مرادات جز حضرت او نیست و سخن تو بر درگاه قرب مقبول است و دعوت طیبات تو در محل قبول

* بیت *

* چو مقصود کون و مکان بود دست * * خدا می دهد آنچه مقصود تست *

## سورة والتين مكية بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ وهي ثمان آية

ع ۱۸

(وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ ۝) سوگند بانجیر و بزیتون دو انوار آورده که تخصیص این دو میوه آن است که انجیر میوهٔ پاک است و بی فضله غذای لطیف سریع الهضم و دوای شریف کثیر النفع مابین طبیع محال بلغم مطهر کلیتین دافع ریگ مثانه مفتح سدهٔ جگر و سپرز و محسن بدن و گبرده و دو بحر آمده که بواسیر را قطع کند و نقرس را فائده دهد و زیتون میوهٔ است درمان خورش و دوا در روغنی دارد بسیار نفع و گفته اند که مراد از انجیر و زیتون منبت ایشان است و آن دو کوه است در ارض مقدس یکی طور زیتا و دیگری کوه تینا که هر یک معبد یکی از انبیاء عظام بوده یا دو مسجد و مشق و بیت المقدس است و در معالم فرموده که تین مسجد اصحاب کهف و زیتون مسجد ایلیا و در تبیان گفته اند که جبل جودی و جبل بیت المقدس است که حق سبحانه بدان قسم یاد می کند (وَطُورِ سِينِينَ ۝) و سوگند بطور سینا یعنی زمین که محل مناجات حضرت کلیم است هم (وَهَٰذَا الْبَلَدِ الْأَمِينِ ۝) و قسم بدین شهر امان دهنده یعنی مکه معظمه که مولد مبارک سید عالم هم است و در بحر الحقائق آورده که قسم است بزبان اهل اشارت بشجرهٔ تینیهٔ قلبیه که ثمرهٔ علوم و بنیه است و شجرهٔ زیتونهٔ مبارکهٔ صبریه که روشنی بخش مصباح دل است و طور سینین روح معلی است که تجلی الهی محلا است و بلد امین نفس که محل امن و امان است از هجوم آفات تعلقات اکوان جواب قسم این است که (لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ۝) بدرستیکه ما آفریدیم آدمی را در نیکوترین نگاشتنی یعنی مخصوص گردانیدیم از میان حیوانات باکتساب قامت و حسن صورت و اعتدال مزاج و استجماع خواص مکونات یا مخلوق بر هیئتی او را مظهر اتم و اکمل و محلی اعم اشمل ناحاران امانت الهی و منبع فیض نامتناهی تواند بود (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ ۝) پس باز گردانیدیم او را بپست ترین هر فرومایگان یعنی عالم طبیعت یا زنده گرداندیم

بوی آثار ظهور و اظهار آن شهور اشعار دارد چون دقائق فحتایق این آیت در جواهر التفسیر بسطی دل پذیر یافته اطلاع بران حوالهٔ بطالعهٔ آن است گفته اند که معنی آیت آن است که آفریدیم انسان را در نیکوترین صورتی و او را باز بردیم بسی خرافت که از ذل عمر است و استفال سافلین اشارت بران است در ان وقت هیچ کار نتوان کرد کسی را در ان حین هیچ مزدی نباشد (الا الذین آمنوا) مگر آنانکه گرویده اند (وعملوا الصالحات) و کرده اند عملهای شایسته بایسته (فلهم اجر غیر ممنون) پس مر ایشان را است مزدی نابریده و گم نشده یعنی همچنانکه در جوانی و صحت تن مزد عبادت ایشان می نوشتند در پیری و ضعف نیز با آنکه عمل نمی کنند همان دستور مزد ایشان ثابت است (فما یکذبک بعد بالدین) پس چه چیز ترا بتکذیب می دارد ای منکر بعث پس از ظهور دلائل تا متقرر نمی شود بر تو جزا و حساب (الیس الله باحکم الحاکمین) آیا نیست خدای حکم کننده ترین حاکمان یعنی هست و در خور آمده که هر که گوید الیس الله باحکم الحاکمین باید که گوید بلی و انا علی ذلک من الشاهدین

سورة العلق مکیة (بسم الله الرحمن الرحیم) وهي تسع عشرة آية

جمهور علماء امت بر انند که اول چیزی که از قرآن نازل شد پنج آیت است از اول این سوره و بیان این حال بر سبیل اجمال آنکه آن حضرت ﷺ در غار حرا تنها بود آنجا یا بر بالای کوهی ایستاده بود ناگاه جبرئیل ﷺ بروی ظاهر شد و گفت ای محمد ترا تو فرستاده است و تو رسول خدائی بدین امت انگاه گفت بخوان فرمود ما انا بقاری چنانچه بی طاقت شد پس جبرئیل ﷺ وی را گرفت و بفشرد و پس بگذاشت و گفت بخوان فرمود که ما انا بقاری دیگرباره گرفت و بفشرد و بگذاشت و گفت اقرا باسم ربک الذی خلق وقولی آن است که جبرئیل ﷺ از زیر بر خود نامه از حریر بهشت که مدون و باقوت منضوج بود بیرون آورده نزد آن سرور ﷺ انداخت و گفت بخوان فرمود که من خواننده نیستم و در ین نامه چیزی نوشته نمی بینم جبرئیل ﷺ او را بخود ضم کرد و بفشرد چنانچه نزدیک بود که بیهوش گردد تا سه نوبت این صورت واقع شد انگه وی را بگذاشت و این آیات قرآن بخواند (اقرا باسم ربک الذی خلق) بخوان قرآن را در وقتیکه افتتاح کنی باسمی بنام پروردگار خود آن خدای که بیافرید هر چیزی را یا خالق کرد آدم ﷺ را از خاک (خلق الانسان من علق) یعنی فرزند آدمیان را از خونهای بسته (اقرا وربک الاکرم) بخوان تکرار او برای مبالغه است و پروردگار تو بزرگوارتر است از هر بزرگان کرم او زیاده از کرم هر کریمان

( الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ۵ ) آن خدای که بیاموزانید نوشتن بقلم تا علم را بخط تبدیگشته و دور آن را بنامه آگاهی دهند و در زبان آورده که حق سبحانه آدم را علم تعلیم کتابت داد و اشهر آن است اول کسیکه خط نوشت ادریس بود علیه السلام ( عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ۵ ) بیاموخت خدای آدمی را آنچه نمیدانست یا محمد علیه السلام را تعلیم داد از احکام شریعت آنچه بدان دانا نبود ( كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيَطْغَىٰ ۵ ) حقا بدرستیکه آدمی یعنی ابو جهل هر آینه از حد ببرد و گردن کشی می کند ( أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَىٰ ۵ ) بآنکه می بیند خود را که بی نیاز شده است یعنی تونگر و چرا که سبب مال طاغی شود و عبادت حق فرو گذارد ( إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَىٰ ۵ ) بدرستیکه بسوی آفریدگار تست بازگشت هر دو آخرت و آنجا اعمال بکار آید نه اموال * بیت *

* توانگری نه بمال است نزد اهل کمال * * که مال تا لب گور است بعد از ان اعمال *

آورده اند که ابو جهل گفت که اگر به بینم محمد را در سجده هر آینه پس بزنم گردن او را البته روزی آن حضرت علیه السلام نماز می گذارد او را خبر کردند بشتاب جانب آن حضرت علیه السلام روان شد و بدو نزدیک رسیده باز گشت رنگ از روی رفته و لرزه بر اعضای او افتاده گفتند ترا چه رسید گفت میان خود و محمد خندقی دیدم از آتش و اژدهائی دهن باز کرده و مرغان پر و پر یافته این خبر بحضرت علیه السلام رسیده فرمود که اگر نزدیک من آمدی ملایکه از دعضو عضو او را ببودندی و این آیت آمد ( أَرَأَيْتَ الَّذِي يَنْهَىٰ ۵ ) آیا می بینی تو آنرا که باز میدارد ( عَبْدًا إِذَا صَلَّىٰ ۵ ) بنده کامل را که محمد است بوقتی که نماز می گذارد ( أَرَأَيْتَ إِنْ كَانَ عَلَى الْهُدَىٰ ۵ ) آیا می بینی تو اگر باشد بنده منهی از نماز براه راست ( أَوْ أَمَرَ بِالتَّقْوَىٰ ) یا می فرماید خلق را بپرهیزگاری او را یا باز توان داشت ازان حال ( أَرَأَيْتَ إِنْ كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ ۵ ) تکرار جهت تاکید است آیا می بینی که اگر تکذیب کند ابو جهل ترا یا سخن حق را اعتنا در وی نگرداند از ایمان و برگردد از طریق فرمان برداری که مستحق چند نوع باشد از عذاب ( أَلَمْ يَعْلَمْ بِأَنَّ اللَّهَ يَرَىٰ ۵ ) آیا ندانسته است ابو جهل یعنی دانا نیست بآنکه از روی تحقیق خدا می بیند قصد او را مر حبیب خدای را علیه السلام بزرگان گفته اند که در کلمه ان اشعاری هم وعید مندرج است و هم وعده یعنی ای زاهد پرستش نمای که ترا می بیند و ای فاسق توبه کن که ترا می بیند ای مرائی اخلاص ورز که ترا می بیند و ای زاهد در خلوت مکن قصد گناهش که ترا می بیند در دیشی بعد از گناهی توبه کرده بود و بوسه می گرد دست گفتند چند گریه کنی که خدا عفو راست گفت آری هر چند عفو کند و اما خجلت آن را کرا دانند می بیند چگونه از خود دفع کنم * نظم *

* گیرم که تو از سر گنهم در گذری * * وز ان شرم که تو بدی که بکردم چکنم *
* صد خجالت در و پیش از ان بود در پیش * * که گرگناه به بخشند شرمساری هست *

آورده اند که نوبت دیگر حضرت رسالت پناه صلعم نماز می گذارد ابو جهل لعین برسید و گفت ای محمد نه ترا نهی کرده ام از نماز و آن حضرت صلعم او را تهدید بسیار کرد و وعید نا فرمود ابو جهل گفت مرا می ترسانی حال آنکه مجلس من از همه اهل وادی بزرگ تر است و اهل مجلس من بیشتر اند آیت نازل شد (کَلَّا لَئِنْ لَّمْ یَنْتَهِ) حقا که ابو جهل اگر باز نه ایستد از ایذای محمد (لَنَسْفَعًا بِالنَّاصِیَةِ ۙ) بگیریم او را بموی پیشانی بدوزخ کشیمش (نَاصِیَةٍ کَاذِبَةٍ خَاطِئَةٍ ۚ) پیشانی دروغ گوی خطا کار وصف ناصیه بکذب و خطا بطریق اسناد مجازی است و مراد صاحب ناصیه است (فَلْیَدْعُ نَادِیَهُ ۖ) پس گوی بخوان ابو جهل اهل مجلس خود را (سَنَدْعُ الزَّبَانِیَةَ ۖ) زود بود که ما بخوانیم زبانیه دوزخ را برای بردن او بجهنم (کَلَّا لَا تُطِعْهُ) نه آن است سخن که او گوید فرمان مبر او را ابر ترک نماز یعنی بر مخالفت او ثابت باش (وَاسْجُدْ وَاقْتَرِبْ ۩) و سجده کن بردوام خدایرا و نزدیک شو بحضرت احدیت در حدیث آمده که وقتی بنده بهر در دگار خود اقرب باشد که در سجده بود و این سجده چهار رکعت است و در فتوحات این را سجده مخاطب قربت گفته

سورة القدر مکیة و قیل (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ۝) مدنیة وهي خمس ایه

حضرت رسالت پناه صلعم مر صحابه را خبر داد که یکی از بنی اسرائیل هزار ماه سلاح پوشیده در راه خدای جهاد کرد و اصحاب متعجب شده گفتند ما باین عمرهای کوتاه به چنین دولتی چگونه توانیم رسید حق سبحانه این سوره نزول فرمود که (اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ) بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را کنایت غیر مذکور دلالت بر قدر و شهرت او می کند یعنی از بزرگی و شرف مستغنی است از تصریح بآن و دیگر انزال آنرا بخود اضافه فرمود در وقت شروع چنانچه فرموده (فِیْ لَیْلَةِ الْقَدْرِ ۝) در شب قدر یعنی ابتدای نزول او در ان شب بوده یا نزول تمام قرآن در ان شب از لوح محفوظ بآسمان دنیا آمده و در بیت العزت بسفره سپرده اند و روح الامین در مدت بیست و شش سال آیت آیت و سوره سوره بحسب مصالح وقت بدنیا آورده (وَمَا اَدْرٰىكَ مَا لَیْلَةُ الْقَدْرِ ۖ) و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست شب قدر یعنی شب باعزت و شرف که هر که در و طاعت کند عزیز و مشرف گردد یا عملی که در و واقع شود نزد یک خدای باقدر بود و گفته اند قدر بمعنی حکم است یعنی در و تفصیل کند هر کاری مشحون بحکمت که نقص بران راه نیابد یا بمعنی تنگی است که زمین در ان شب بر ملایکه تنگ شود از بسیاری ایشان که بزمین آیند (لَیْلَةُ الْقَدْرِ

خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ ) شب قدر بهتر است از هزار ماه که غازی بنی اسرائیل در آن جهاد کرده مر سی را که دریا بدو بطاعت بر و زآمد و شب قدر بقول امام اعظم دایر است در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که من آن شب را در شعبان و در ربیع الاول دیده ام و بیشتر در رمضان یافته ام و اغلب ظاهر آنست که در ماه رمضان است و در وتر آخر در شبهای وتر امید و از تراست اصحاب امام شافعی رح بیست و یکم و بیست و سیوم را اختیار کنند و حنفیه شب بیست و هفتم را فی الجمله هر دو حرف لیاقت القدر که سه بار تکرار یافته و کلمه ی که از کلمات این سوره است بیست و هفتم است فی الجمله قول آخر را تایید می کند و حکمت در اخفای شب قدر تعظیم هر شبها است و احیای آن بعبادت است نه بیداری

* بیت *

* ای خواجه چه جوئی ز شب قدر نشانی * * هر شب شب قدر است اگر قدر بدانی *

( تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا ) پس فرود آیند فرشتگان بزمین یا بآسمان دنیا و جبرئیل عم با ایشان در این شب مبارک و قولی آن است که با ملایکه فرود آید ملکی عظیم که روح نام او است یا صنفی از ایشان که روح گویند یا روح بنی آدم یا حضرت عیسی عم بموافقت ملایکه در تفسیر حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر ما عم فرود آید و در بصایر فرموده که جبرئیل عم با فرشتگان که ایشان را باز میدانند خانه و آشنائی هست فرود آیند و بخانهای مومنان در روند و جبرئیل عم مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه جبرئیل عم اشعرار جلد و رقت قلب و اشک چشم بود و برای شرف این شب است که ملایکه و روح بزمین آیند ( بِإِذْنِ رَبِّهِم ۚ مِّن كُلِّ أَمْرٍ ) بفرمان آفریدگار ایشان از بهر کاری بزرگ که حق سبحانه قضا فرموده است یا بهر کاری از خیر و برکت ( سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ ) سلامت است از هر آفات شب قدر تا دمیدن سپیده صبح اسرار علما عرفا در این سوره بسیار است و در جواهر التفسیر شرح آن مذکور است و الی الله ترجع الامور

سورة والبينة مدنية وقيل ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ) مكية وهي ثمان اية

( لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا ) نبودند آنانکه کافر شدند ( مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ ) از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری ( وَالْمُشْرِكِينَ مُنفَكِّينَ ) و از مشرکان عرب باز ایستادگان از کفر ( حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ الْبَيِّنَةُ ) تا آوردگاه که بدیشان آمده روشن ( رَسُولٌ مِّنَ اللَّهِ ) فرستاده از خدای که محمد است عم ( يَتْلُو صُحُفًا مُّطَهَّرَةً ) می خواند بر امت خود صحیفهای پاکیزه از کتب و بهتان یعنی قرآن و آن را صحف گفت برای

ع ٢٣

تعظیم یا آنکه جامع اسرار جمیع صحف است (فِيهَا كُتُبٌ قَيِّمَةٌ ۚ) در آن صحیفه ها نوشتهای راست است و درست یعنی احکام و مواعظ مقصود از این آیت آن است که اهل کتاب و مشرکان بر دین و آئین خود بودند تا پیغمبر عم بیامد ایشان را بایمان خواند بعضی بمدد توفیق الهی بدولت ایمان رسیدند (وَمَا تَفَرَّقَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) و متفرق نشدند یعنی اختلاف نکردند در دین محمد عم آنگه داده شده اند کتاب را (إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَةُ ۚ) مگر از پس آنکه آمد بدیشان پیغمبر عم یعنی پیش از بعثت آنحضرت عم همه مجموع بودند بر تصدیق وی و بعد ازان که مبعوث شد مختلف شدند بعضی گرویدند بوی و برخی کافر شدند (وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ) و امر کرده نشدند اهل کتاب مگر آنکه پرستش کنند خدای را (مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ ۙ) پاک کنندگان برای خدای کیش خود را یعنی از شک و الحاد پاکیزه باشند (حُنَفَاءَ) میل کنندگان از عقاید باطله بدین اسلام (وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ) و دیگر مامور اند بآنکه بگذارند نماز ها را بوضع و در اوقات آن (وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ) و بدهند زکوة واجب را بمحل آن (وَذَٰلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ ۚ) و آنچه مامور شده اند بدان دین و ملت راست است (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا) بدرستی آنانکه نگرویدند (مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ) از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری (وَالْمُشْرِكِينَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ) و از مشرکان یعنی بت پرستان در آتش دوزخ باشند روز قیامت (خَالِدِينَ فِيهَا) جاویدان دران (أُولَٰئِكَ هُمْ شَرُّ الْبَرِيَّةِ ۚ) آن گروه ایشان بدترین همه آفریدگانند (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا) بدرستی آنانکه گرویدند (وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ) و کرده اند عملهای پاک و ستوده (أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ ۚ) آن گروه ایشانند بهترین همه آفریدگان (جَزَاؤُهُمْ عِندَ رَبِّهِمْ) پاداش ایشان که نیک الحق اند نزدیک پروردگار ایشان (جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي) بوستانهای اقامت است که میرود (مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ) از زیر اشجار آن جویهای بوستان بی آب روان نشاید (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ۖ) پایندگانند ایشان دران بهشتها همیشه تا کید خلود است (رَّضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ) خشنود باشد خدای از ایشان و طاعتهای ایشان (وَرَضُوا عَنْهُ ۚ) و خشنود باشند ایشان از خدای بداد ان ثواب بی حساب بدیشان ایشانرا بمنتهای مرادات و غایات الغایات یعنی دولت لقا که مطلب اعلی و مقصد اقصی باشد برسانند * بیت *

* دارند هر کس از تو مرادی و مطلبی * * مقصود ما ز دنیا و عقبی لقای تست *

(ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ۚ) آنچه مذکور شد از بهشت و رضوان برای آن کس است که بترسد از عقوبت پروردگار خود و بموجبات مثوبات اشتغال نماید

سورة الزلزلت مدنیة وفضل ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝ ) مکیة وهي ثمانیة اٰیة

(اِذَا زُلْزِلَتِ الْاَرْضُ زِلْزَالَهَا ۝) چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی وی که مقرر است نزدیک نفخهٔ ۲۲
اولی یا تا بدان درهم شکسته شود (وَاَخْرَجَتِ الْاَرْضُ اَثْقَالَهَا ۝) و بیرون آرد زمین بارهای گران ع
خود را که اجساد اموات و دفائن و کنوز است یعنی براند از درون خود و بیرون افگند (وَقَالَ
الْاِنْسَانُ مَا لَهَا ۝) و گوید انسان یعنی کافر دگفته اند عام است یعنی هر آدمیان بعد از مشاهدهٔ این حال
گویند چیست زمین را که پوشیدهای خود را آشکارا می کند (یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ اَخْبَارَهَا ۝) آن روز سخن
گوید زمین بزبان حال و اصح آن است که خدای ویرا سخن آرد تا بگوید خبرهای خود را از جنبیدن و بیرون
آوردن مدفونات یا از عملهائیکه بروی صادر شده از اعمال (بِاَنَّ رَبَّكَ اَوْحٰى لَهَا ۝) بسبب آنکه
پروردگار تو امر کند مر او را و دستوری دهد که خبرده از عملهای مردمان که بر تو واقع بوده (یَوْمَئِذٍ یَّصْدُرُ
النَّاسُ اَشْتَاتًا ۝) آن روز باز گردند و بیرون آیند مردمان از موقف حساب پراگندگان یعنی گروه گروه
بعضی بدست راست و جمعی بدست چپ (لِّیُرَوْا اَعْمَالَهُمْ ۝) تا نموده شوند جزای کردارهای خود را
در اسباب نزول آورده که دو تن بودند یکی سائل را بگرسنگی و لقمه نمی نواخت و می گفت این
اندک است چیزی بسیار خیر باید کرد تا یران مزد دهند و دیگر گناه خود را خوار می داشت و می گفت مارا
نظر بنظره و حضره مواخذه نخواهد بود بلکه بکبائر عذاب خواهند کرد حق سبحانه دوستان این دو کس
فرستاد که (فَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَّرَهٗ ۝) پس هر که عمل کند هم سنگ مور چهٔ خرد نیکی به بیند
پاداش آن را (وَمَنْ یَّعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَّرَهٗ ۝) و هر که کند بوزن ذرهٔ صغیره بدی بیابد مکافات
آن را ابن عباس رض فرموده که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا خیری یا شری مگر که خدای بنماید عمل
نیکی را بوی در قیامت اما سیئات مومن را بیامرزد و حسنات او را مزد دهد و حسنات کافر را در کند
و بسیئات معذب سازد ابن مسعود رض فرموده که محکم ترین آیتی در قرآن این است و پیغمبر علم
آن را جامعهٔ فاذه گفتی و در عین المعانی آورده که صعصعه بن ناجیه رض که جد فرزدق بود نزد حضرت
رسالت پناه علم آمد و گفت آنچه بر تو فرود آید بر من بخوان آن حضرت علم این آیت بروی بخواند
گفت حسبی حسبی همین بسنده است چون کسی دانست که در ان عرصهٔ کبری از ذره وجود و نقیره
و قطمیر بخواهند پرسید هیچ گونه فروگذاشتی نخواهد بود هر آینه امروز بحساب خود خواهد پرداخت و نکته
جاسوا قبال ان تحاسبوا نصب العین خاطر خود خواهد ساخت

* بیت *

* حساب کار خود امروز کن که فردا دیر نیست * * ز خیر و شر بنگر تا چها ازت حاصل نو *
* اگر به نقد بکوئی تو انگری خوش باش * * وزت بنسیه دهی نیست وای بر دل تو *

سورة العاديات مکیة وقیل ( بسم الله الرحمن الرحیم ) مدنیة وهي احدی عشرة آیة حضرت رسالت پناه صلعم سنه دس صد سوار انصاری رض را با خیلی اصحاب رض بقبیلهٔ بنی کنانه فرستاد فرمود که فلان روز بوقت صبح باید که بر ایشان رسید و غارت کنید و فلان روز باز آئید ایشان چنان کردند و در باز آمدن بسبب عبور بر آبی بزرگ توقفی افتاد و منافقان زبان دراز کرده بایکدیگر می گفتند که تمام آن سریه در وادی بوادی هلاک شده اند و کسیکه خبر ایشان برساند نمانده این سخن بمومنان رسیده اندوه ناک شدند حق سبحانه برای خوشدلی اهل ایمان از حال آن سپاه بفرستادن این سوره خبر داد که ع ٢٣
( وَالْعٰدِيٰتِ ضَبْحًا ) سوگند باسپان دونده که بوقت دویدن نفس زنند نفس زدنی بآواز یکه نه مهمل بود ( فَالْمُوْرِيٰتِ قَدْحًا ) پس بیرون آرندگان آتش از سنگ بسمهای خویش یعنی بسم منعل و سنگ زیر هم آتش زنند آتش زدنی ( فَالْمُغِيْرٰتِ صُبْحًا ) پس هم بغارت کنندگان در وقت صبح مراد از اکبان ایشانند ( فَاَثَرْنَ بِهٖ نَقْعًا ) پس برانگیزند آن اسپان بوقت دویدن دم غباری در کنار آن قبیله ( فَوَسَطْنَ بِهٖ جَمْعًا ) پس بمیان در آمدند بدان وقت گروهی را از دشمنان دین ( اِنَّ الْاِنْسَانَ ) بدرستیکه انسان مراد ابن ابی منافق است یا جمیع خود که او را بچیزها در میان مردم می افگندند یا مراد مطلق انسان است ( لِرَبِّهٖ لَكَنُوْدٌ ) مر پروردگار خود را ناسپاس است و گویند آیت در شان ابو حاجب است امام ابو اللیث رح آورده است که سه نفر از عرب در یک عصر بگانه بوده اند هر یک در صفتی اشهر است در طمع ابو حاجب در بخل حاتم در سخا حق سبحانه قسم یاد می کند که ابو حاجب بخیل است و اندک خیر گفته اند کنود آن باشد که مصیبت بر شمارد و از نعمت خبر یاد نیارد و در حدیث ابو امامه رض هست که کنود آن است که تنها خورد و عطا نکند و بنده را بزند ( وَاِنَّهٗ عَلٰى ذٰلِكَ لَشَهِيْدٌ ) و بدرستیکه خدای بر بخل و کفران او هر آینه گواه است یا انسان بر کنود خود گواه است بحسب ظهور اثر آن از او ( وَاِنَّهٗ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيْدٌ ) و بدرستیکه اگر آنسان برای دوستی مال هر آینه سخت است یعنی بخل وی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرمود که اگر مال را دوست میداری بده تا باز تو دهند و برای وارث منه که داغ حسرت بر دل تو نهند * نظم *

* مال همان به که بیاران دهی * * گر بدهی به که بخاسش نهی *

* زراز بی منفعت است انی حکیم * بهر نهادن چه تمثال و چه سیم *

* بیت *

* زراز بهر خوردن بود ای پسر * * برای نهادن چه سنگ و چه زر *

(أَفَلَا يَعْلَمُ إِذَا بُعْثِرَ) آیا نمیداند انسان که چون ظاهر گردد و بیرون آورده شود (مَا فِي الْقُبُورِ) آنچه در گورها است یعنی اموات (وَحُصِّلَ مَا فِي الصُّدُورِ) و حاصل کرده شود آنچه در سینها است یعنی باسیان آرند و بجزو شر آن را تمییز سازند جواب اذا این است که خدای تعالی باداش خواهد داد (إِنَّ رَبَّهُمْ بِهِمْ) بدرستیکه آفریدگار ایشان باقوال و افعال ایشان (يَوْمَئِذٍ لَخَبِيرٌ) آن روز بر ستجیز هر آینه داناست و بر جزا دادن توانا است والله اعلم

سورة القارعة مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ) وهي احدى عشرة آية

(الْقَارِعَةُ) روز کوبنده (مَا الْقَارِعَةُ) چیست کوبنده (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ) و چیز ترا داناکرد نا بدانی که چیست کوبنده مراد روز قیامت است که بکوبند دلها را بهول و هیبت (يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ) روزیکه باشند مردمان از شدت و هشتجز (كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ) مانند پروانه پراگنده باچون غوغای ملخ که بهم برمی آیند و بایال و پریشان حال می شوند (وَتَكُونُ الْجِبَالُ) و گردد کوهها از هول این روز (كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) مانند پشم رنگین زده شده بکمان ندافی یعنی کوهها از هول آن روز در تفرق اجزاء و تطایر آن در هوا به مثابه پشم رنگین زده شده باشد چه رنگ پشم را بست کند و در زدن زده متفرق و منتشر گردد (فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ) پس اما در آن روز هر که گران باشد ترازوهای اعمال او یعنی مقادیر انواع حسنات او راجح بود (فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ) پس او در زندگانی باشد پسندیده (وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ) و اما آنکه سبک بود ترازوهای کردار او یا آنکه حسنات او یا راجح آید سیئات او بر حسنات (فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ) پس جای او هاویه است و آن درکی باشد زیر ترین قعر دوزخ (وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ) و چه چیز دانا کرد ترا که چیست هاویه (نَارٌ حَامِيَةٌ) آتشی بغایت رسیده در سوزش

سورة التكاثر مكية (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ) وهي ثمان آية

آورده اند که بنی عبد مناف و بنی سهم بر کدیگر تفاخر کردند بکثرت مردم قبیله هر یکی بنی عبد مناف چون هر یک شمار قبیله خویش کردند بیشتر آمدند و بنی سهم گفتند بسیار مردم ما در جاهلیت کشته شده ما مرده و زنده را شماری کنیم چون بدین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر آمدند به سه خانواده حق سبحانه

۲۵ ع این سوره فرستاد (اَلْهٰىكُمُ التَّكَاثُرُ ۝) مشغول کرد شمارا افخر کردن به بسیاری قوم (حَتّٰى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ ۝) تا حدیکه آمدید بگور و ستانها مردگان را شمار کردید و گفته اند معنی آیت آن است که مشغول شدید بتکاثر اموال و اولاد و مستغرق باموور معیشتی گشتید تا نگاه که بمردید و آمدید به مقابر (كَلَّا) نه چنین باید که هست عاقل مصروف دنیا شود و از آخرت فراموش کند که اجل ناگاه بوی فرود آید و ندامت سود ندارد * بیت *

* روزی که اجل کند شبیخون * * البته بباید از جهان رفت *

* گر دل نبود اسیر دنیا * * آسان ره آنجهان توان رفت *

(سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝) زود باشد که بدانید عاقبت تفاخر و تکاثر یعنی بوقت مرگ (ثُمَّ كَلَّا سَوْفَ تَعْلَمُوْنَ ۝) پس حقا که زود بدانید جهت خطای خود را بوقت نشور (كَلَّا) نه چنان باید که بزنده و مرده مباهات کنید (لَوْ تَعْلَمُوْنَ) اگر بدانید که احوال در پیش دارید (عِلْمَ الْيَقِيْنِ ۝) دانستن درست بیگمان هر آینه شما را باز دارد از مفاخرت و مکاثرت (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيْمَ ۝) بحق ای که بخواهید دید دوزخ را اول از دوری وقت که بعرصات می آرند (ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا) پس هر آینه بخواهید دید آن را (عَيْنَ الْيَقِيْنِ ۝) دیدنی بچشم بیشک وقتیکه بوی در آید (ثُمَّ لَتُسْئَلُنَّ) پس هر آینه پرسیده شوید (يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيْمِ ۝) آن روز بوقت محاسبه از نعمتهای که بدان مشغول شدید و از عبادت تبا باز ماندید خطاب مخصوص است بهر که دنیا او را از دین باز داشته و گفته اند مخاطب کفار اند و اصح آن است که اعم دارند چه هر کس را از شکر نعمتی که داشته سوال خواهند کرد و بعضی نعیم را تخصیص کرده اند بآب سرد و رطب یا سایه خنک یا لذت نوم یا اعتدال خلق یا اسلام یا تخفیف شرائع یا قرآن و اشهر آن است که صحت و فراغ است * بیت *

* فراغ و لذت هست و نیروی تن * * چو سیدان فراخ است گوی بزن *

پیغمبر حدیث آورده که دو نعمت است که بیشتر مردمان دران مغبون اند دفتر آن نمی شناسند صحت و فراغت و در عین المعانی آورده که نعیم محرم است و هر را از روح و ملت و اتباع سنت او خواهند پرسید * بیت *

* چه نعمتی است بزرگ از خدا که بر ثقلین * عباس داری این نعمت است فرض العین *

سورة العصر مکیة وقیل (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) مدنیة وهي ثلث آیة

آورده اند که ابو الاشدین مرصد یق رض را گفت زیان کردی ای ابا بکر که دین پدران را بگذاشتی و از عبادت بتان دست باز داشتی جواب داد که زیان کار نباشد آنکه صحبت خدا و رسول شنود و عمل خیر بجای آرد بلکه زیان کار تر آن است که بت پرستد و صحبت شیطان گزیند حق سبحانه موافقت صحبت

صدیق رض را این سوره فرستاد که ( وَالْعَصْرِ ) سوگند بخدای روزگار یا بروزگاری که مشتمل است بر اعاجیب بسیار یا بنماز دیگر یا بالعصر هر پیغمبری یا بالعصر نوای محمد ﷺ که فاضل ترین هر عصر ها است جواب قسم آنکه ( اِنَّ الْاِنْسَانَ ) بدرستیکه ابو الاشد بن یا ابو جهل یا هر آدمیان ( لَفِیْ خُسْرٍ ) هر آینه در زیانند بسبب صرف اعمال در مطلب ناپایدار

* بیت *

* مده بیهوده فند عزیز عمر زدست * که بس زیان کنی و مرترا ندار دسود *

پس هر این مشرکان ضایع کنندگان عمر در زیان کاری اند ( اِلَّا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ) مگر آنانکه گرویده اند ( وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ ) و کرده اند کردارهای پسندیده ( وَتَوَاصَوْا بِالْحَقِّ ) و وصیت کرده اند یکدیگر را بعملی راست و درست که اقامت است بر طریق حق یا بقول صحیح که قرآن است ( وَتَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ ) و وصیت کرده اند یکدیگر را بالصبر و طاعت یا از معصیت و بعضی از مفسران گویند الفی خسر کنایت است از حال ابو جهل و آمنوا ایائی می کند بصفت صدیق رض و عملوا الصالحات اشارت است بر کردار فاروق و تواصوا بالحق مخبر است از گفتار ذی النورین و تواصوا بالصبر خاکیست از سیرت مرتضی علی رضوان الله علیهم اجمعین

سورة الهمزة مكية ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ ) وهي تسع اية

آورده اند که انس بن شریف عیب رسول الله عم می گفت و حضور و ابد غیبت آنحضرت عم می کرد حق سبحانه و تعالی شان آیت فرستاد که ( وَیْلٌ لِّکُلِّ هُمَزَةٍ ) وای هر هر عیب کننده ( لُّمَزَةٍ ) عیب کننده و ایا کسی را که طعنه زننده بود و بدست و چشم اشارت کننده ( اَلَّذِیْ جَمَعَ مَالًا وَّعَدَّدَهٗ ) آن کسی که گرد کرد مالی را و شمرد آنرا یا شماره آن را نگاه داشت ( یَحْسَبُ اَنَّ مَالَهٗۤ اَخْلَدَهٗ ) می پندارد آنکه مال جمع کرده او جاویه خواهد ساخت او را در دنیا ( کَلَّا لَیُنْۢبَذَنَّ فِی الْحُطَمَةِ ) چنان است که آدمی پندارد هر آینه انداخته شود در حطمه و آن نام درکه است از دوزخ که هر چه در وی افتد فی الحال شکسته و سوخته گردد ( وَمَاۤ اَدْرٰىكَ مَا الْحُطَمَةُ ) و چه چیز دانا کرد ترا تا دانی که چیست حطمه ( نَارُ اللّٰهِ الْمُوْقَدَةُ ) آتش خدای برافروخته شده یعنی خدای آن را برافروخته بقدرت و هر چه حق تعالی برافروزد دیگری تواند که فرو نشاند

* بیت *

* چراغی را که ایزد بر فروزد * هر آن کس تف زند ریشش بسوزد *

( اَلَّتِیْ تَطَّلِعُ عَلَی الْاَفْـِٕدَةِ ) آن آتشی که بر آید و غالب شود بر دلهای و بسیان آن در آید و تحصیص

این آتش بدل کافران جهت آن است که دل ایشان محل عنایات ربانی و منشای اخلاق نایسندیده است (انها علیهم مؤصدة) بدرستیکه آن آتش یعنی مکان آن بر کافران فروبسته شده است (في عمد ممددة) بستونهای دراز یعنی دران دوزخ بسته اند و ستونها بران زده و محکم ساخته که هرگز نتواند گشاد و این اشارت بعقاب خاص ایشان است و در آتش صاحب کشف الاسرار فرموده که آتشی که بدل راه یابد آتشی عجیب است حسین منصور قدس سره فرموده که هفتاد سال آتش نار الله الموقدة در باطن مازندران تمام سوخته شد ناگاه شروی از مقدمة انا الحق بیرون جست و دران آتش سوخته افتاد اکنون سوخته باید که از سوزش مانجرد بد * بیت *

* ای شمع بیا تا من و تو راز بگوئیم * * کاحوال دل سوخته هم سوخته داند *

سورة الفيل مكية ( بسم الله الرحمن الرحيم ) وهي خمس ايه

در کتب سیر بنقلهای معتبره مذکور است که ابرهه صباح که از قبیل نجاشی که والی یمن بود در موسم حج دید که مردمان از اطراف و جوانب متوجه مکه می شوند و معلوم کرد که مقصد ایشان زیارت خانه کعبه است حرص نخوتش در حرکت آمده داعیه گردید که در صنعا خانه بسازد و وجوه حجاج را بدان منصرف گرداند پس در صنعا از رخام و ملون کاریهای سخت قیصی نام در دیوار آنرا برود و جواهر مرصع و مزین گردانید و لوائف خلق را در ولایت یمن بطواف آن تکلیف نمود و این صوت اگرچه در قریش شایع بود اما هرگز شکیبائی جاودانه اشتباکی از بی کنانه بخدمت آن خانه مشغول شده رتبه تجاورت یافت و شبی آن بیت محدث را محدث آلوده ساخت و فرار نمود و این خبر در آفاق و اقطار منتشر گشت و طباع مردم از اطراف آن متنفر شد ابرهه از این حال متغیر گشته لشکر جمع کرد و با فیلان قوی بیکره مهیب منظر بقصد تخریب حرم محترم متوجه مکه شد و بیل محمود را که عظمت جثه به مثابه کوه پاره بود * بیت *

* بهیکل قوی راست چون کوه قاف * * چو شیر نر خرمن چابک اندر مصاف *

با خود برد و بحوالی که منظر آمده مواشی قریش را غارت کرد و اکابر مکه کوهها متحصن شدند ابرهه از اول روز لشکری مهیا کرده و پیلها را بایستاده روی به مکه نهاد و بیل محمود روی از دیگر او شهر مکه برگردانیده متوجه لشکرگاه شد هرچند پیلبانان کوشیدند که روی او بجانب شهر کنند میسر نشد و پیلان دیگر بجهت اعراض او از راه از پیش نمی رفتند ابرهه از این حال فرو مانده و جماعت قریش از بالای جبال نظر برگماشتند که آیا حال بر چه منوال گذرد که ناگاه از کنار دریا جوق جوق مرغان سیاه با گردنهای سبز پدید

آمدند و همه آوردند بر آن لشکر سنگ باران کردند و یکبارگی نفس هر از اقوام ابرهه متاصل شدند
کما قال الله تعالی (اَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ) آیا ندانستی که چگونه کرد پروردگار تو (بِاَصْحٰبِ الْفِيْلِ ۝) ۲۷
بخواند بر پیل یعنی ابرهه و لشکر او (اَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ) آیا نساخت و نینگاند مگر ایشان را که در تخریب ع
کعبه داشتند (فِيْ تَضْلِيْلٍ ۝) و تباهی و بطلان او (وَّاَرْسَلَ عَلَيْهِمْ) و فرستاد بر ایشان از طرف
ساحل دریای هند (طَيْرًا اَبَابِيْلَ ۝) مرغان گروه گروه منقارهای ایشان چون منقار مرغ و پنجهای
ایشان چون پنجهٔ سگ و سرهای ایشان چون سر سبع و گویند مرغان سبز بودند با منقارهای زرد
(تَرْمِيْهِمْ بِحِجَارَةٍ مِّنْ سِجِّيْلٍ ۝) می افگندند آن لشکر را بسنگی از سنگ گل یعنی گلی سنگ شده
بود (فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَّاْكُوْلٍ ۝) پس ساخت خدای ایشان را بدان سنگها چون برگ کاه خورده شده یعنی
خورده و روی افتاده و نابود کرده شده کنایت است از استیصال ایشان آورده اند که هر مرغی
سه سنگ داشت یکی در منقار و دو در پنجهای و بر هر عضو از بدن کافر زندی از آن جانب دیگر
بیرون رفتندی و بر هر سنگی نام یکی از آن سنگ دلان که نیت خرابی خانه داشتندی نوشته بود و ابرهه
تنها بهره یافت رفته خود را پیش نجاشی انداخت و از آنکه ناگاه مرغی که آن سنگ بنام ابرهه موسوم بود
و برای هلاک او مقرر بود و منقار داشت ملازم وی بود و دربارگاه نجاشی بالای سر ابرهه پرواز می کرد
چون ابرهه صورت حال بعرض رسانید و نجاشی از روی تعجب پرسید که چگونه مرغان بودند که چندین
هزاران را هلاک ساختند ابرهه را در این حال نظر بران مرغان افتاد گفت ای ملک یکی از آن
مرغ این است همان لحظه آن مرغ سنگی که داشت بنام او بر سرش افگند و هم در نظر نجاشی
هلاک شد و از این صورت آیت عربی بر صحیفهٔ دل نجاشی منقش گشت * بیت *

* نوشت خامهٔ تقدیر بر جریدهٔ دهر * خطی که قاصر و امنیا و لی الابصار *

## سورة القریش مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهی اربع آیة

امام زاهد در ج آورده که قریش را برای تجارت دو سفر بود زمستان بیمن رفتندی و تابستان بشام
و مردم ایشان را اهل حرم گفتندی و حرمت داشتندی و قریش باصح روایات لقب نضر بن کنانه
است و هر کس از عرب که نسبت او به نضر منتهی می شود قریش است و بعضی از علمای انساب
برانند که قریش لقب فهر بن مالک است که نبیرهٔ نضر باشد پس حق سبحانه برای اثبات نعمت بر ایشان ۲۸
این سوره فرستاد و گفت شگفت نماید و متعجب شوید (لِاِيْلٰفِ قُرَيْشٍ ۝ اِيْلٰفِهِمْ) برای پیوستن ع

قریش بکه بگرمیوستن ایشان (رِحْلَةَ الشِّتَاءِ وَالصَّيْفِ ۞) در سفر زمستان و تابستان و برای عبادت ایشان مراد نام را یعنی محل تعجب است که من ایشانرا این نعمت و حرمت دادم و ایشان از پرستش من بپرستش بتان مشغول شده اند (فَلْيَعْبُدُوا رَبَّ هٰذَا الْبَيْتِ ۞) پس باید که بپرستند خداوند این خانهٔ معظم را که تعظیم ایشان بسبب آن است (الَّذِي أَطْعَمَهُمْ) آن خداوندیکه طعام داد ایشان را بدین دو رحلت و سفر کرد (مِنْ جُوعٍ) از گرسنگی (وَآمَنَهُمْ مِنْ خَوْفٍ ۞) و ایمن گردانید ایشان را بحرمت این حرم محترم از ترس آنکه در حوالی مکه اند دیگر قبایل که غارت می کنند

سورة الماعون مكية وقيل ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ ۞ ) مدنية وهي سبع آية

مفسران بر اند که نیمهٔ اول این سوره در شان کافران است و نصف اخیر درباره منافقان آورده اند که ابوجهل لعین تکذیب قیامت کردی و هرگاه که وصی یتیمی بودی او را بوقت طلب طعم و کسوت از مال خود بردی و براندی و پیوسته مردمان را از انفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود که (أَرَأَيْتَ الَّذِي يُكَذِّبُ بِالدِّينِ ۞) آیا دیدی تو دانستی آن کس را که تکذیب می کند بروز جزا و باور نمیدارد یعنی ابوجهل (فَذٰلِكَ الَّذِي يَدُعُّ الْيَتِيمَ ۞) پس او آن کس است که بعنف و ستم دفع می کند یتیم را از سر اندک گفته اند ابوسفیان با ولید شتری کشته بود و بخش می کرد یتیمی از و نصیبی طلبید او را بعصا بزد حق سبحانه مذمت او می کند که میزند یتیم را (وَلَا يَحُضُّ عَلٰى طَعَامِ الْمِسْكِينِ ۞) و تحریض نمی کند و ترغیب نمی نماید اهل خود را بر طعام دادن درویش محتاج یعنی نه خود میدهد و نه کسی را می فرماید که بدهد بلکه احسان منع میکند * بیت *

* چون ز کرم سفاله بود بر کران * * منع کند از کرم دیگران *

* سفاله نخواهد دیگر را بکام * * خس نگذارد دگسی را بجام *

پس در شان منافقان می گوید (فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ ۞) پس صعبی عذاب برای نماز گزارندگان ریائی یعنی این ابی و اصحاب او (الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ ۞) آنانکه ایشان از نماز خود بی خبر اند و غفلت ورزندگان یعنی از ان غافلی نگیرند و جز حضور مردم نگذارند مراد آن است که اهل نفاق در خلوت پروای نماز ندارند و چون بصحبت رسند بشرائط و آداب می گذارند * بیت *

* کلید درد دوزخ است آن نماز * * که در چشم مردم گزاری دراز *

(الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ ۞) آنانکه ایمان ریامی کنند و کردار خود بدیده حق بینان مردم (وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ ۞) و باز می دارند مال زکوة را یعنی به همسخنان نمیدهند و گفته اند ماعون متاع خانه است که مردمان یکدیگر را

ع ۲۹

بدان مبوت کنید چون دیگ و کاسه و تردبیل و دلو و قولی آن است که مراد از ماعون صریحاست که منبع آن نشاید آب و آتش و نمک

سورة الکوثر مکیة وقیل ( بسم الله الرحمن الرحیم ) مدنیة وهي ثلث آیة

در معالم آورده که عاص بن وایل با پیغمبر عم نزدیک باب بنی سهم ملاقات کرد و ساعتی باهم سخن گفتند حضرت رسالت پناه عم بیرون رفت و عاص به مسجد در آمد جمعی از صنادید قریش که در مسجد نشسته بودند از وی پرسیدند که با که سخن می کنی گفت با این ابتر و عادت عرب آن بود که هر گاه پسر نبودی او را ابتر گفتندی یعنی از وی عقب نخواهد ماند و دران ایام پسر آن حضرت عم طاهر نام که از خدیجه داشت درگذشته بود چون این خبر بحضرت عم رسید دل مبارکش اندوهناک گشت حق سبحانه برای تفریح دل آن حضرت عم تعالی خاطر مبارکش این سوره فرستاد که ( انا اعطیناک الکوثر ) ما عطا کردیم ترا بسیاری از خیرات و این لفظ بوزن فوعل است و کنایت است از کثرت یعنی عطا کردیم ترا خیر بسیار و فرزند بسیار و علم عملی بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری امت و گفته اند کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت معجزات یا کثرت دوستان و پیروان و اشهر آن است که کوثر جوی است در بهشت و در احادیث معراجیه آمده که بالای آسمان هفتم جوی دیدم و بر لب آن جوی خیمهای بود از یاقوت و لؤلؤ و زبرجد و مرغان سبز بر لب آن جوی دیدم از جبرئیل عم پرسیدم که این جوی چیست فرمود که این جوئی کوثر است که حق سبحانه بتو عطا فرموده و در معالم التنزیل از حضرت رسالت پناه عم نقل کرده که گفت کوثر جوئی است در بهشت کنارهای او از زر است و مجرای او بدر و یاقوت و خاک او خوشبوی تر از مشک و سفید تر از برف و حدیثی دیگر هست که حوض من یعنی حوض کوثر مسیرت او مدت یکماه راه است آب او سفید تر از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند ستارگان آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نشود و صاحب تاویلات فرموده که کوثر معرفت کثرت است بوحدت و شهود وحدت در عین کثرت و این نهری است در بوستان معرفت که هر که از آن سیراب شد ابدا از تشنگی جهالت ایمن است و این معنی خاصهٔ حضرت نبی عم و اکمل اولیای امت او است ( فصل لربك وانحر ) پس بگزار نماز برای پروردگار خود خاص از برای رضای او و شتر قربانی کن برای وی بخلاف مشرکان که برای بتان قربان می کنند یا دست راست بر چپ نه در نماز و نزدیک نحر و آن موضع قلاده است از سینه و گفته اند مراد نماز عید است و قربان کردن

بعد ازان (اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ ۝) بدرستیکه دشمن تو یعنی عاص ابن وایل اذانست و مبتر و منقطع از خیر دنسل و ذریت است ترا ذریت بسیار و حسن صیت و آثار فضل بی شمار تا روز قیامت باقی خواهد بود

* بیت *

* آثار ترا قدر تو تا حشر متصل * * خصم سیاه روی تو بیحاصل و خجل *

سورة الکافرون مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وقیل مدنیة وهي ست آیة

گروهی از قریش چون ابو جهل و عاص و ولید و امیه و اسود بن عبد یغوث و اسود ابن عبد المطلب بزبان عباس رئیس پیغام فرستادند به پیغمبر که تو یک سال خدایان ما را پرستش کن تا ما نیز یک سال عبادت خدای تو بجای آریم چون پیغام بر آن حضرت عرضه داشتند مقارن حال جبرئیل علیه السلام نازل شد و این سوره فرود آورد که (قُلْ يٰٓاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ ۝) بگو ای محمد در جواب ایشان که ای کافران مراد همان جماعت اند که مذکور شد خدای تعالی میداند که ایشان ایمان نیارند و بطمع دروغین این سخن می گفتند لاجرم گفت که بایشان بگوی (لَآ اَعْبُدُ مَا تَعْبُدُوْنَ ۝) نخواهم پرستید آنچه شما می پرستید آن را یعنی بزمان حال (وَلَآ اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَآ اَعْبُدُ ۝) و نیستید شما پرستندگان در حال آنرا که من می پرستم که خالق عبادت است (وَلَآ اَنَا عَابِدٌ مَّا عَبَدْتُّمْ ۝) و نیستم من پرستنده در حال شما آنچه پرستش می کنید آنرا (وَلَآ اَنْتُمْ عٰبِدُوْنَ مَآ اَعْبُدُ ۝) و نباشید شما پرستندگان در استقبال آن را که من پرستش می کنم (لَكُمْ دِيْنُكُمْ وَلِيَ دِيْنِ ۝) مر شما را است کیش شما که بدان معتقدید و دست باز نخواهید داشت و مرا است دین و آیینی که بر آنم و نخواهم گذاشت یا شما را است جزای کردار شما و مرا است پاداش اعمال من و دین بمعنی عادت نیز می آید و این آیت بآیت سیف منسوخ شده ابن عباس رض فرمود که در قرآن سورتیست بر شیطان سخت تر و صعب تر از این سوره زیرا که توحید محض است و ثواب خواندن او برابر ثواب قراءت ربع از قرآن باشد

سورة النصر مکیة (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي ثلث آیة

(اِذَا جَآءَ نَصْرُ اللّٰهِ وَالْفَتْحُ ۝) چون بیاید یاری کردن خدای یعنی ظفر دادن ترا بر قریش و فتح مکه ترا و فتح سائر بلدان امت ترا (وَرَاَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُوْنَ) و می بینی تو مردمان را که در می آیند (فِيْ دِيْنِ اللّٰهِ اَفْوَاجًا ۝) در دین خدای که اسلام است گروه گروه در سال نزول این سوره تتابع و توفر بود چون نبی است بقرائن و نبی مرده و نبی الکاذبی کشته و نبی بنال و بلحای و نجیب و دارم و غیر ایشان از

اکناف واطراف بخدمت آن حضرت عم آمده بشرف اسلام مشرف شدند (فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ) پس تنزیه کن خدای را تنزیه مقترن بستایش پروردگار تو یا بگوی سبحان الله وبحمده از حضرت عایشه رض مقول است که بعد از نزول این سوره ندیدم که پیغمبر هم نماز گزاردی الا گفتی صحانک واللهم بحمدک واللهم اغفرلی وگفته اند نماز کن بامر خدای (وَاسْتَغْفِرْهُ ط) وآمرزش طلب کن او را یعنی برای هضم نفس واستصغار عمل وگفته اند استغفار کن برای گناهان امت (اِنَّهٗ كَانَ تَوَّابًا ۝) بدرستیکه خدای هست قبول کننده توبه از مستغفران آکثر علما برانند که نزول این سوره قبل از فتح مکه بود ودراین سوره اخبار وفات رسول عم است در وقتیکه نازل شد پیغمبر عم را خواند عباس رض گریست وچون آنحضرت عم پرسید که چرا می گریی عباس رض جواب داد که خبر دادند ترا از رفتن تو حضرت عم فرمود که چنان است که تو گفتی وحضرت رسالت پناه عم بعد از نزول این سوره دو سال بزیست وآخر سوره که تمام فرود آمده این امت وصحابه رض این سوره را سوره توديع می گفتند ودرکشاف آورده که چون این سوره فرود آمد ورسول خدای عم فاطمه را رض طلبید وگفت ای دختر من اخبار وفات من داده اند ** بیت **

* نامه رسید از ان جهان بهر مراجعت برم * * عزم رجوع می کنم رخت بعرش می برم *

فاطمه رض بگریست وآن حضرت عم فرمود که گریی که تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن رسی پس حضرت فاطمه رض بازخندید

سورة اللهب مكية (بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ۝) وهي خمس آية

چون آیت وانذر عشیرتک الاقربین نازل شد حضرت رسالت پناه عم بکوه صفا برآمد وندا کرد یا صباحاه رؤسای قریش نزدوی جمع آمدند وفرمود که اگر من شمارا خبر کنم تا آنکه در پای این کوه جمعی آمده اند بداعیه آنکه بر شما شبخون کرده دست بقتل وغارت بگشایند مرا وآن تصدیق می کنید یا نی گفتند که چرا نکنیم وتو پیش ما بدروغ متهم نشده حضرت عم فرمود که انی نذیر لکم بین یدی عذاب شدید ابولهب برخاست وگفت هلاک باد ترا ما را برای این خواندی در روایتی هست که بدست سنگی برداشت که بر آن حضرت عم افگند ودرهمان حال حق سبحانه این آیت فرستاد (تَبَّتْ يَدَآ اَبِيْ لَهَبٍ) هلاک ونابود باد هردو دست ابی لهب که سنگ برداشته خواست که بر حبیب من زند وبدو هلاک کند ابی لهب عم رسول عم بود وعبد العزی نام داشت بواسطهٔ بسیاری معاداوت او بار رسول عم برو نفرین ولعنت واقع شد وبعضی معنی آیت همین وجه گفته اند که نیستباد دنیا وآخرت او (وَتَبَّ ط)

۳۳ ع

وهلاک شد و ناچیز گشت بعد از دعا آورده اند که ابو لهب این سخن بشنید و گفت اگر آنچه برادر زاده من می گوید حق است مال و فرزند فدا کنم و خلاص باشم رد قول او را این آیت آمد که (مَا أَغْنَىٰ عَنْهُ مَالُهُ وَمَا كَسَبَ ط) دفع نکند از وخاصیت این نفرین و لعنت را خواسته یعنی اموال او و آن را که کسب کرده است یعنی فرزند او هیزم یا مراد کسب او است از راه تجارت و منافع معاملات (سَيَصْلَىٰ نَارًا ذَاتَ لَهَبٍ * زود باشد که درآید بآتشی بازبانه یعنی شعله زنده که آتش دوزخ است (وَامْرَأَتُهُ ط) زن او که ام جمیل بنت حرب خواهر ابو سفیان بن حرب او در آید (حَمَّالَةَ الْحَطَبِ ج) بردارنده هیزم و کشنده هیزم و آن چنان بود که ام جمیل در همسایگی رسول خدای ﷺ خانه داشت و روز بپشتهای خار و دستهای خشک جمع کردی و شب آوردی و بر سر راه پیغمبر ﷺ بریختی تا خاری در وا بنش آویزد یا در پایش خلد و آن حضرت نماز بیرون آمدی آنها را از سر راه برگرفتی و بطریق ملایمت گفتی چنو نوع همسایگی است که با من می کنند * بیت *

* می رخشد در ره خار و باهر * * چون گل شگفته بود در خور دستان تو *

و گفته اند هیزم کشی عبارت است از سخن چینی که آتش خصومت میان دو کس برمی فروزد * مثنوی *

* میان دو کس جنگ چون آتش است * * سخن چین بدبخت هیزم کش است *
* کند این و آن خویش دگرباره دل * * وی اندر میان خاسر و خجل *
* میان دو کس آتش افروختن * * نه عقل است خود در میان سوختن *

وام جمیل این خصلت داشت یا عامل حطب جهنم بود که جهت معاندات رسول الله ﷺ بارگناه مردم برداشتی و گویند فی نفس الامر هیزم می کشید برای خود چنانچه رهم زنان عرب است روزی پشته هیزم برپشت داشت مانده شد و سر بر هیزم نهاد و آن را بر سنگی نهاد تا بیاسود ملکی زا امر شد و بیامد و آن پشته را در پس پشت او از سنگ فرو گرفت و گردانید رسن در گردنش بماند و خفه شد و بدوزخ رفت و حق سبحانه خبر داد (فِي جِيدِهَا حَبْلٌ مِّن مَّسَدٍ ۝) و گردن او رسن از لیف خرما که هیزم بدان برسته بود و گویند مراد سلسله عدید دوزخ است که در روز قیامت در گردن وی بسته بدوزخ کشند

سورة الإخلاص مكية ( بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ ۝ ) وهي خمس آية

جماعتی از قریش گفتند ای محمد صفت کن از برای ما آن خدای را که بپرستش او دعوت می کنی

و در عالم آورده گروهی از یهود گفتند که یا با القاسم وصف کن خدای را تا بتوانیم آریم چه دوست
صفت او دیده و دانسته ایم بگو چه چیز است و چه می خورد و چه می آشامد و از که میراث گرفته و میراث
او که خواهد گرفت این سوره نازل شد که (قُلْ) بگوای محمد صلعم یکه از وی می پرسید (هُوَ اللّٰهُ) او است ۳۴
خدای تعالی (اَحَدٌ) یگانه متوحد بذات و متفرد به صفات (اَللّٰهُ الصَّمَدُ) نه از آنکه بی نیاز است از هر ع
و او است پناه نیازمندان نخورد و نباشامد و پاینده است که هرگز فانی و نیست نشود و مادر وی زن
آورده که صمد آن است که هر چه خواهد کند و عین المعانی از امام علی بن موسی الرضا نقل کرده اند که صمد
آن است که عنایها از اطلاع کیفیت او ناامید باشند * بیت *

* کجا شد روی هر اندیشه بربست * * خرد را پشت از این اندیشه بشکست *

(لَمْ یَلِدْ) نزاد کس را در یهود است که گفتند عزیر پسر او است (وَلَمْ یُوْلَدْ) و زاده نشد از کسی
رد نصاری است که گویند که عیسی عم پسر مریم خدا است (وَلَمْ یَکُنْ لَهُ) و نیست و نبوده و نخواهد بود
مر او را (کُفُوًا اَحَدٌ) همتای هیچ یکی رد مجوس است و مشرکان عرب که گفتند او را کفو هست یعنی اله من
و بتان حاشا شیخ ابو علی رودباری گفته که شرکت و ایراست بر حد و تقابل و علت و معلول و شکل
و ضد حق تعالی نفی حد و کثرت کرد از ذات خود به هو الله احد و نفی تقابل و تنقص فرمود به الله الصمد
و علت و معلول را نفی ساخت به لم یلد و لم یولد و اشکال و اضداد را مرتفع گردانید به لم یکن له کفوا
احد و ازین جهت است که این سوره را سورهٔ اخلاص گویند محققان گفته اند که توحید به نفی وجود مماثل
در ماهیت و متکافی در قوت متصور تواند بود و مماثل در ماهیت و متکافی در قوت یا متاخر باشد
در رتبت به مشابه معلول باشد مثل و اگر یا متقدم در ان منزلت علت مثل والد و یا معیت دارد بمشابهت
مقارن مثل کفو پس تمهید قاعده توحید که لقل هو الله تحقیق یافت بلم یلد که مقتضی نفی صنف اول
است و لم یولد که اقتضای نفی صنف دوم می کند و لم یکن له کفوا احد که مقتضی نفی صنف سیوم است
تمام شد و شیخ جمال الدین ساوجی گفته که متکلمه گویند عالم را صانع نیست و فلاسفه برانند که هست
اما او را نام و صفت نیست و مذهب ثنویان آن است که شریک دارد و مشبه را اعتقاد آن است
که بخلق ماند و یهود و ترسایان گویند او را زن و فرزند است معتقد مغان آن است که گوید دو چون
بندهٔ مومن گفت هو از تعطیل بیزار شد و چون گفت الله از گمراهی فلاسفه مبرا گشت و چون گفت احد
از دوش ثنویه برائت نمود و چون بزبان راند که الله الصمد از مذهب مشبه دور شد چون لم یلد و لم

یولد حواند از یهود و تعرض بیزاری کرد و چون دلم یکن لکفوا احد گفت از معتقد مان تبرا نمود و بعضی گفته اند که اسرار از کلیر هو بهره گیرد و ارواح از ذکر کلیر الله ارتیاح یابد و دلها از نور احد محظوظ شود و عقول از سر الله الصمد نصیب یابد و نفس از تعقل لم یلد و لم یولد منتفع گردد و شخص از معنی و لم یکن لکفوا احد بهره رسد و گفته اند کلیر هو قصم و البیان است و لفظ الله بهره دانشوران است نام احد حظ محبان است گفتار الله الصمد نصیب عارفان است و کلمات لم یلد و لم یولد بخش عاقلان است و الفاظ و لم یکن لکفوا احد از ان عامهٔ موحدان است هر که سر هو رسد و الله است هر که الله را داند عالم و عارف است هر که احد را دریابد محب است و هر که صمد شناسد عارف است هر که لم یلد و لم یولد اعتقاد کند عاقل است هر که و لم یکن لکفوا احد را تصدیق نماید مومن است و هر که هر این معانی را جمع کند موحد خالص است و شمهٔ از حقایق این سوره در تفسیر جواهر باز توان یافت و الله الهادی

سورة الفلق مدنیة وقیل ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ) مکیة وهی خمس ایة

آورده اند که کودکی از یهود بخدمت رسول ع مشغول بود دختران لبید ابن اعصم یهودی از دیرباز لغه بسیار از مشاطهٔ راس آنحضرت ع و دندانه چند از مشط آنحضرت ع بستند و بنام آن حضرت ع بر سبی سحر کرده در چاه ذروان زیر سنگی نهادند جبرئیل ع سید انام ع را خبر کرد پیغمبر ع علی مرتضی رض را فرستاد تا آن رسن را بیاورد و یازده گره بران زده بودند حق تعالی معوذتین را فرستاد یازده آیت و جبرئیل ع که قرائت کرد بهر آیتی عقدهٔ ازان رسن می گشود و عقبه بن عامر از حضرت رسالت پناه ع روایت کرده است که فرمود ما تعوذ المتعوذون بمثل المعوذتین ( قُلْ اَعُوْذُ ) بگو پناه می گیرم ( بِرَبِّ الْفَلَقِ ) با آفریدگار صبح و گفته اند فلق چیزی است که شگافته شود چون حب یعنی دانهٔ دو اجهت رستن نبات و مانند سنگ و زمین جهت بیرون آمدن آب ازان یا زندانی است در دوزخ و بهر تقدیر بخداوندان پناه باید گرفت ( مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ) از بدی آنچه آفریده است از موذیات انس و جن و سباع و بهایم و هوام ( وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ اِذَا وَقَبَ ) و از شر شب تاریک چون در آید ظلمت او بر همه چیز غالب شود یا از شر آفتاب چون غروب کند یا ماه چون برآید سیاه شود کند یا ثریا چون ساقط گردد که آن حال کثرت اسقامت است و طلوع آن وقت قلت امراض و آلام ( وَمِنْ شَرِّ النَّفّٰثٰتِ ) و از شر دمندگان یعنی زنانی که کلمات سحری گویند و بدمند ( فِی الْعُقَدِ ) در گره ها مراد دختران لبید بن اعصم یهودی اند ( وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ ) و از بدی حاسد ( اِذَا حَسَدَ ) چون ظاهر کند حسد خود را و به مقتضای آن عمل نماید چه اگر پوشد

ع ۳۵

ضرر آن جز وی عاید نیست مراد یهود اند که بر حضرت رسول الله صلعم حسد داشتند و ختم کردن این سوره بر حسد که بدترین صفتی است ابن عباس رض فرموده که اگر در عالم از شر حسد بدتر چیزی بودی ختم این سوره بآن شدی و اول خطیئه که در آسمان واقع شده حسد ابلیس بود بر آدم صم و اول گناهی که بر زمین صادر گشت حسد قابیل بود بر هابیل

* نظم *

* حسد آتشی دان که چون برفروخت * * حسود لعین را همان لحظه سوخت *

* گر فتم بصورت همه دین شوی * * حسد کی گذارد که حق بین شوی *

سورة الناس مكية ( بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ ) وهي ست اية

(قُلْ اَعُوْذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۙ) بگو پناه می گیرم به پروردگار آدمیان (مَلِكِ النَّاسِ ۙ) پادشاه مردمان (اِلٰهِ النَّاسِ ۙ) معبود بنی آدم (مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۙ) از شر وسوسه کننده نهان شونده وقتیکه یاد خدای تعالی کنند عادت شیطان است که چون بنده خدای تعالی را یاد کند او بگریزد و چون از ذکر حق غافل باشد بوسه در آید (الَّذِيْ يُوَسْوِسُ فِيْ صُدُوْرِ النَّاسِ ۙ) آن کس که وسوسه می کند در سینهای مردمان (مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ۝) از جنیان و آدمیان یعنی شیاطین الانس والجن در لباب آورده که در این سوره پنج جا لفظ ناس واقع شده و معنی آن مکرر نیست مراد باول اطفال اند و معنی ربوبیت دال بران است و ثانی جوانان و لفظ ملک که بفتح و سیاست دلیل باشد شیر است بران و ثالث پیران و اسم آله که مبنی است از طاعت و عبادت مناسب بران و رابع صالحان که وسواس موانع است بانواع ایشان و خناس مفسدان و عطف آن بر معوذ منه دلالت می کند بران محققان بر انند که عدد پنج که مراتب کلیه که آن را حضرات خمس خوانند منحصر در و است دلالت بر نهایت و تمامی دارد و از این جهت او را دائر گویند و دوران اشارت بآن است که هر چند او را در نفس او ضرب کنند و حاصل را در و باز ضرب نمایند الی غیر النهایه همان پنج بصورت اصلی خود باز آید و در نهایت آن عدد خود را نماید چون پانصد و پنج و صد و بیست و پنج و علی هذا پس خلاصهٔ مکونات که انسان است عدد و پنج گردید لهذا منظر شش بر پنج عضوی منتهی شود رأس و یدین و رجلین و اطراف هر یک از اینها باز بر پنج انتهایا فته و یدین و رجلین باعداد اصابع ظاهر است و در رأس که اطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهر ش بحواس خمسه ظاهری و باطنش پنج حس دیگر آراسته شده و مؤید این قول است آنکه در معوذه ثانیه که سوره قرآنی بدان منتهی می شود پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و در این عدد اسرار لی نهایت مندرج است و بیان شطری از ان در جواهر التفسیر

است تحریر پذیرفته والله طبیم وخبیر و در افتتاح کلام الهی بحرف با و در اختتامش بحرف نون سری عزیز است
چه این هر دو حرف بس باشد: عرب گوید بسک ای حسبک بس معنی چنین باشد که حسبک من
الکونین ما اعطینا کم بین الحرفین و از نوادر اتفاقات آن است که دو حرف در لغت پارسی بهمان معنی
مستعمل آید یعنی بسندیده و حکیم ثنائی باین معنی نموده

* بیت *

* اول و آخر قرآن زبه با آمد و سین * * یعنی اندر ره دین و بهر تو قرآن بس *

حسبنا الله کفی سمع الله لمن دعی لیس وراء الله منتهی فله الحمد فی الاخرة والاولی
والصلوة والسلام علی محمد حبیبه والهٔ الهدی واصحابه مصابیح انوار التقی والسلا
علی من اتبع الهدی بعون عنایت الهی و مدد حضرت رسالت پناهی هم وعلی آله وصحبه و مظهر تفضیل
مواهب علیه بنام نجمجاه فرجام اسپر کبیر عالمگیر مظهر آثار ذخر احسان مظهر انظار عام و عرفان الموید بالفتح
والنصره والملقب بمقرب الحضرت

* نظم *

* نظام دولت و ملت علی شیر آنکه یک لمعه * * بود خورشید رخشان از ضمیر مهر تابیرش *
* وجود دشمن از کتاب رحمت الله آیتی آمد * * کرم علم و فضل و جود و لطف احسانست تفسیرش *

جعل الله رایات دولته علی ذوالدوام منصوبة وایات حشمته علی صحائف الایام مکتوبة

* باتمام رسید *

و فرزند ارجمند لازال قدره غالیا و قابه صفیا در تاریخ اتمام آن رباعی انشا فرموده و ایراد آن در آخر این
اوراق مناسب نمود و هو هذا

* رباعی *

* باخامه گر این نامهٔ اقبال نوشت * * وانجام سخن بابسن الفضال نوشت *
* گفتم سه و سال و روز تاریخ نویس * * فی الحال دوم ز شهر شوال نوشت *

* خاتمة الطبع *

ستایش و نیایش مر خدای موفق را بر توفیق اتمام طبع جلد ثانی (مواهب علیه المعروف بتفسیر حسینی)
بتاریخ نوزدهم شهر شوال المکرم سنه ۱۲۸۰ هجری نبوی مهتمم طبع اضعف العباد پراز مشئ عامی اصغر حسین
در باغانت تصحیح فاضل الدهر علامه عصر جناب مولوی محبر الدین عمر کمرلائی و مخدومی مولوی محمد سید عبد الله فرخ آبادی
قید الماهر الحاذق فی صناعة الطبع منشی بقاء الله و منشی غلام مهدی بمطبع احمدی واقع مقام میاله محاید طبع پوشید
بهر کتابیکه عالی از مهر باشد آن مسروقه است فقط